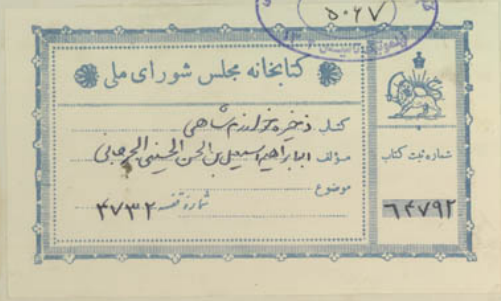

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: ذخیره خوارزمشاهی
مؤلف: ابراهیم بن حسین الحسینی الجرجانی
موضوع:
شماره قفسه: ۴۷۳۲
شماره ثبت کتاب: ۶۴۷۹۲
۵۰۲۷
بازبینی شد ۱۳۸۲
۴۷۳۲

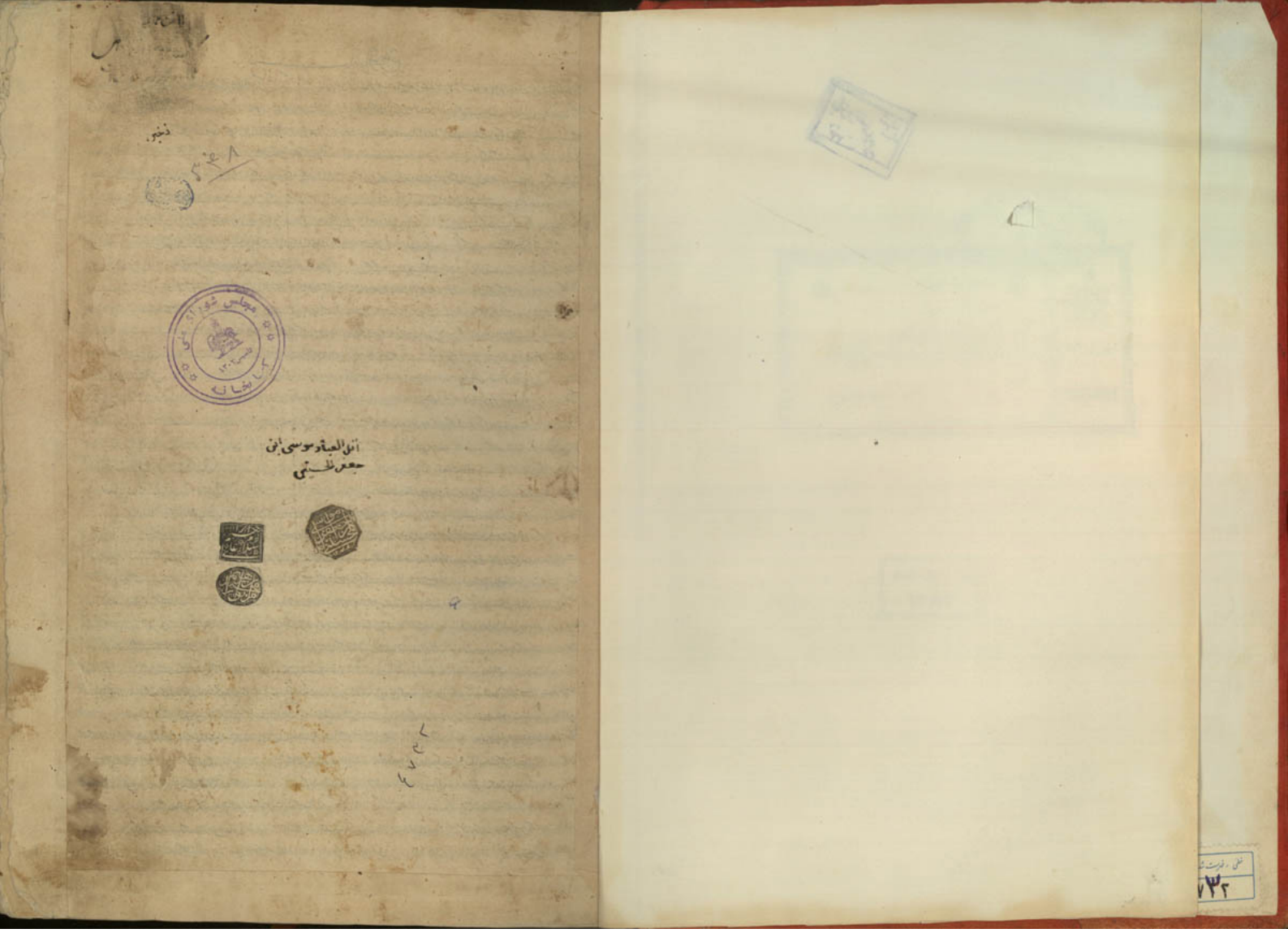

أقل العباد موسى ابن
جعفر الحسيني

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين حمد الشاكرين الصابرين على جوده والمستعينين اما بعد سبب تدوين این کتاب آنست که در سنه تسع و ثمانین و ثلثمائة ابو ابراهیم اسمعیل بن احمد جرجانی بامر سید
میگوید که چون قدیر زمان و کبیر جهان ابو ابراهیم اسمعیل بن احمد جرجانی شاد الله العالی بنا و خطر از شاد الله العالی و اعلی الله تعالی و اکثر من امثاله و اکثر من امثاله و اکثر من امثاله و اکثر من امثاله
که وقت این خاطر تنگ شد امر را بامید و جهاد ارجی علی الصلوة والسلام و حوی هر ولایت و ولایت خواند و بدید و بست و سیات و فصل ابر خطا و شناخت و اوکو و دولات هست آنست هست
او من در بیان آنکه خاطر اشرکه و اندر تالیف آن بوده است ابو اسمعیل بن حسن بن مسلم کت و آنانت او را و الحود بدید و اجب داشت خوض با شاد الله و حکم او کرد اندر و هم حمد کاری بجا آورد
و نحو تالیف مستقل خود بود اندر کتاب اندر کتاب اندر خطا و اندر کتاب اندر کتاب بار اندر خطا و اندر کتاب اندر کتاب بار اندر خطا و اندر کتاب اندر کتاب بار اندر خطا و اندر کتاب اندر کتاب بار اندر خطا
تالیف اندر جهان و بیان اندر بیان اندر کتاب و اندر خطا و اندر کتاب اندر کتاب بار اندر خطا و اندر کتاب اندر کتاب بار اندر خطا و اندر کتاب اندر کتاب بار اندر خطا و اندر کتاب اندر کتاب بار اندر خطا
و بیان خطا و اندر کتاب اندر کتاب بار اندر خطا و اندر کتاب اندر کتاب بار اندر خطا و اندر کتاب اندر کتاب بار اندر خطا و اندر کتاب اندر کتاب بار اندر خطا و اندر کتاب اندر کتاب بار اندر خطا
ابو الوفا بیت جهان بیت است و بر او و بیت و بیت و بیت

دوم طعام و شراب و داروها و سازها و دست کاران و سیم و طلا و بدانکه چهار حرکت و سکون و تخم اطفال و استقراء حی و مزاج چیزی و اسد چون هیچ کدام کفایت کند بلکه دعوی کند ابدا بباید
و چیزی که از و اثر باید بیرون رسد اعراض نشاید از چیزها و نفی او نکنم و خشونتی و بیماری باشد و اثر باید داشت تا حرارت عارض شود و اثر باید و حرارت و برودت و رطوبت و یبوست
و اگر چه اول اندیشه داشتی تندی و هر تخصیص و دور کردن بیماری از هر تخصیص چیزی که باید داشت و از آن چیزی مقدار دیگر و دیگر که باید داشت از هر اثر که مقصود انکار از وقت مقدار طبیعی
ایچه اقسام چیزها علوی اقسام چیزها و هر چیزی که از آن چیزها بود اثر چیزها و هر چیزی که از آن چیزها بود اثر چیزها و هر چیزی که از آن چیزها بود اثر چیزها و هر چیزی که از آن چیزها بود اثر چیزها

باب دوم

اکنون بخشیم از کتاب بخشین از اندر مزاجها و اکنون
که تو کیک کرده ایم و صوفی و ماده چیزیست فراخ اندر چهارها و بدانکه اندر و اثر خوردنی که چهار ماده از آن کیک چه باشد فعل و طبع و چه باید و هر یک دیگر باشد و از آنکه کیک کردن باشد
و یکی چون آب کیک بیش از مردم و سبب ناسازگاری سایه کردن و از آن فراخ اندر و بدانکه اندر چیزها و خوردنیها و سبب آنکه چه چیز هر چیز چه باید و حرکات هیچ چیز هر چیز چه باید و چه چیز خوردنیها و کوشت و بوها
تا از یکدیگر ایشان خوردنی بوند و صورت و قوت کیک چه چیز کیک شاخت تا با این سازها باشد و این بوها که مر اندر اهل اخلاط اند کیک شد اندر چه چیز چه باید و چه چیز کوشت و بوها
و بوها اطعمه از کیک ایکی کیک بیرون بوند و هر کیک ایکی کیک کوشش باشد بکیک بطبع باشد و بیاید از هر زیست که اندر چه چیز چه باید و چه چیز کوشت و بوها و چه چیز کوشت و بوها
کوشش مردم باشد و بیاید هوا و بیرون هوا و کیک اهل چه باید و چه چیز باشد و از هر زیست که اندر چه چیز چه باید و چه چیز کوشت و بوها و چه چیز کوشت و بوها
بیرون کوشش و بدانکه اعلی و بیاید شود با سبب بی تیکه که کرد اندر هست وقتی اول از آن فراخ اندر چه چیز که کرد اندر هست و چه چیز که کرد اندر هست و چه چیز که کرد اندر هست و چه چیز که کرد اندر هست
چیزی باشد که این صورت را بیابی رهانیدن و نه قوت ایشان را باشد و آن علم نیست که اندر تاریک و تعالی از آنها قدرت است و هر که این تعالی قدیر کرده اند که کتابی و اتفاق و بیشک قوت صورت با چیزی
طبیعی خود این چیزها بیاید از آن تقدیر و اندر تعالی و بر من باشد چیزها که با مایی تن زیاد حاجت بوده بدست و باشد از آنکه ترین کوه انها و آنچنان است و اگر چنان تخصیص یا رسد انها و آنها سامان
چیزی باشد لسان تو بود و در تو بیرون لیست الله تعالی و حده العزیز و الله اعلم بالصواب

باب سوم از کتاب بخشین از اندر مزاجها

بدانکه اندر مردم و اندر اوست و اینچنین و شرحشه مثلا از آن شراب و غذا و هوا و ماء و چیزیست که نیز هلاک ماهست این چهار اندر و اثر آنکه کوشند و چهار اندر
کوشند و هر دیگر از چهار چیست یکی آن و چیزی آنکه هر چیزی آنکه کرد هم ابری هوا طبع دارد و هوا از هر دو آنکه که کرد هوا و اینچنین هر چیزها از این چهار چیزها که شرابست و چیزی
دارد که یکی کوهلی یکی بیرون آن و اما هات چنانکه چیزی که اندر و بیرون آن شرابست و چیزی که اندر هوا بیرون باشد کوشند کرم و برات و چیزی که اندر آب و بیرون باشد کوشند و هر چیزی که اندر هوا و خشک و باید و هر چهار چیز صد یکی کرد اند معین نیز یکی که اندر آن چهار چیز صد یکی کرد اند و هر چیزی که اندر هوا و خشک و باید و هر چهار چیز صد یکی کرد اند معین نیز یکی که اندر آن چهار چیز صد یکی کرد اند و هر چیزی که اندر هوا و خشک و باید و هر چهار چیز صد یکی کرد اند معین نیز یکی که اندر آن چهار چیز صد یکی کرد اند

ابن هند گفت ابو اطباء بود که نه سال است عنایتی و برکتی از خدای تعالی بر مزاج اندر کرده و بخشش چون دل و مزاج ابدانی مرد و چون مزاج ابدانی مرد و تا برکت و مزاج اندر کرده
چون چگونه مزاج ابدانی مرد و بخشد چون استخوان بر ارکه تا چون مزاج ابدانی باشد و چگونه مزاج ابدانی باشد و چگونه مزاج ابدانی باشد و چگونه مزاج ابدانی باشد و چگونه
دانست چنانکه اندر ابدانی خاصیت هر نوع از مزاج ابدانی خاصیت هر نوع از مزاج ابدانی باشد و چگونه مزاج ابدانی باشد و چگونه مزاج ابدانی باشد و چگونه مزاج ابدانی باشد و چگونه
سهل باشد هر که روی زرد باشد و تا او را بیفتاد و تا او را بیفتاد و تا او را بیفتاد و تا او را بیفتاد و تا او را بیفتاد و تا او را بیفتاد و تا او را بیفتاد و تا او را بیفتاد
و این هر چه بر مزاج است و این اگر قدرت تبارک و تعالی است هر که دست و زبان او خوش بود و چگونه باشد و تا او را بیفتاد و تا او را بیفتاد و تا او را بیفتاد و تا او را بیفتاد
تبارک الله قدرت العالمین و احسن الخالقین و چه بین و چه سلام اهل هر چه بود و اهل هر چه بود و اهل هر چه بود و اهل هر چه بود و اهل هر چه بود و اهل هر چه بود و اهل هر چه بود
سقم و اهل مزاج و اهل تن و اهل هر چه بود و اهل هر چه بود و اهل هر چه بود و اهل هر چه بود و اهل هر چه بود و اهل هر چه بود و اهل هر چه بود و اهل هر چه بود
هست روی قیاس زمان کرد که مزاج بدان نوع را از انواع موجودات یا مزاج موجود این است قیاس که چنانکه گوییم مزاج مردم یا مزاج هر که موجودات کاین و فاسد قیاس کند مزاج معتدل
مزاج موجود باشد و روم که شخصی را از نوع ابدان هم انواع و اقسام که و اندرین قیاس تحت باید است که اعتدال مزاج مردم را از روی اندر یا مزاج هم مزاج ابدان را بیان کرد
از مردمان و صفت و بدی و احوال که شخصی را که شخصی را که شخصی را

وهما دماغ مادی بحرکت ارادی بحرکت ارادی و شیار و اخلاط باشد اما در بیکی از کدامیست و شیار اما کی اگر تری اخلاط افتد بدانکه علامت کرد اند بتدریج بلید کرد اینند اما اندام اندام و هگاه که مزاج مادر زیاده
آنانهم بتدریج اندام اندام بغذاها بکار بهاکه صد قاست بیاید کرد باید کاه رطوبها که مردم را از ان مالیخولیا و بیخ باشد و مرسای صدیکار کوفتی رسد همچنانکه بکارهاکه حاجتها و قوت را از ان بکار بهاکه
داشتی چون چیزی بخشش و خلاف و چون رود هما اتفق و زود همه الت که مردم باعاد کرد بود هرکه را اندر مزاج و اندر قوت تفاوت اندها نباید بود اندر تدبیر بهاکه
تدبیر شیر یا کاه سیلها علاج بکند **باب هفتم** از کتاب دوم از کتاب نخستین **اندر شناختن مزاج مردم** مزاج معتدل نام معتدل از بیخ روی علوم کردیکی کمست بر اندام اندام که سرخی کم
باشد بر سر مردم که مزاج او کوفت و اگر بهاشد مزاج او سرد است و مردم معتدل باشد مزاج او بهمه رنگ و دوم آنکه خشک و اگر خشک باشد مزاج او خشک و اگر نه سست مزاج زات و سوم آنکه
مزاج معتدل سوم آنکه کار اندامها که سخت بر بار است مزاج سرد و زات و سردی و تری برابر یکدیگر کوفت و اگر بر بیشتر است سردی و تری غلبه دارد و اگر کوفت بر بیه غلبه دارد و تری
بر سردی غلبه دارد اما چنانکه مردم که دیبا کوفت شناختن مزاج و بر بیه از ان شناختن که مزاجت و هگاه که کوفت چه هر دو اندام باشد شناختن که تری و خشکی مزاجت و سردی و بر بیه و تری و خشکی مزاجت و سردی و بر بیه
و اندر مزاج سرد و خشک و بر بیه سست کمر اندام که مزاج هیچ بر بیه نبود چون دل و جگر و انچه باشد اندامها سهاد باشد چون زنان و اخشک بر کوفتی که مزاج الیسر و بر بیه دارد و خشک چنانکه
کوفت زنان و بر کوفت دیگر اما چوان اندام جهارم آنکه موی بر کاه کند و موی از سر دی شناختن و هر بر انچه اکی از دیبا زی و کنیزی و دوم از نه و سیوم از حدیث و هاشی اگر دیبا زات و کنیزه مزاج
کوفت و اگر آنکه کنند جایب مزاج سرد است و اگر اندر هر دو مدت است مزاج مدت است و اگر سیاهت مزاج کوفت و اگر خشک باشد مزاج سرد است و سرد و تری و خشکی مزاج
خوش بخوانند و زود و بوست کاه که کند اگر خشک مزاج کوفت و اگر سپید و مزاج سرد است و اگر نیکست تیره و کوفت سردی بنگ غالبست و اگر سیاهت مزاج کرم و خشک و هگاه که مزاجها
اندام باشد بایکدیگر کرد بر باشد اندام مهاتین زیر کی و کجی و خوبی و نشق و هما بایکدیگر برابر باشند و سینه پهن و کفها خراخ و بنق عظیم و دل اندری و عضلها بیاد و کوشت سخت و رنگی سپید بیاشد
دارد ما تحتی دیبا زی موی و کاهی از ان همه نشان کوفتی مزاجت و انچه رنجه زیان باشد مردی و تری و انچه میان این و از اینها شده مدت **باب هشتم** از کتاب نخستین از کتاب دوم
اندر شناختن مزاج اندامهای مختلف **فصل نخستین** **اندر شناختن مزاج دماغ** اگر سر بزرگ باشد و شکل او بیضی باشد چنانکه اندر تشریح یاد کرده اند و با ان که سر کرد سر باشد
و سینه بهتری استخوانهای مهرست قوی باشد حال دماغ بد باشد و مردم از بیان باشد و هیچ هما را زود باید کاه را و اندر شناخته و دست باشد و اگر جبل باشد هما اندر دماغ اندر دیدان بنگ
باشد که باید بنیاز انکه باشد و هما را بو باشد و اگر باریکی سر کردن و سینه و مهره پشت بدین صفت باشد که کفته است اما بد است و اندر شناختن مزاجها دماغ مزاج معتدل و عقیق
شناختن اندر **دماغ گرم** رنگ روی و زند چشم و بی کرد و رکها چشم بر خلاف و بیاشد و موی سر پر از آنکه اندام و بر زاید زود و زند و موی و زند چشم سرخی باشد یا شیا
و اگر سخت گرم نباشد رنگ موی اشقر باشد و هر سال بر اید مبتلی بکرد تا دیبا بی باید و اندر بیرنی اصلح شی نظاست که اگر حرارت غلبه دارد خداوند دماغ گرم و از اهل گرم و از اندر
الطعام و شراب بد و زود خواب اصلح باشد **دماغ سرد** موی بر اندام باشد و رنگ او بزرد و سفید که کرایه و از هوای سرد و بر بهای سرد و الطعام و شراب سرد و بر بیشتر
و از اندر و بهاء الاود و نگاه و نزد دیبا باشد و زند چشم هیچ علامت ندارد و رکها باریک باشد و موی سر و برابر و کیل باشد و بعضه و بیل اندر و زود اصلح خود **دماغ تر** حالت گشاده باشد و از مالها و نرم و بیها طعام اندک زود اندر یابد سبک خواب باشد و خواب اندک باشد و موی سر و برابر و کیل باشد و بعضه و بیل اندر و زود اصلح خود **دماغ خشک** اندر دماغ هیچ تری نباشد و هما و خواب سکین باشد **دماغ گرم و خشک** اندر دماغ هیچ تری نباشد و حاست تیز باشد و خواب سخت اندک باشد و موی دیبا و سپید باشد و زود برابر و رنگ زرد روی و چشم باشد و کند و زود اصلح خود **دماغ گرم و تر** تر بکاه اندر دماغ باید بنقلم و رنگ اندر روی رنگی دارد و رنگ روی چرب باشد و رو خوش و رکها چشم بر خاست و بر بدلی موی سر اندک سخت و اگر سخت تر بیکی کرد و از چیزها
کرم اندک سکه کوکند و با بودن تر بها زیاد کرد و تا بدین حال اندر کرمی و تری از اعتدال بیرون نباشد با و جنوب و کرمها و هیچ چیزها کرم تر سخت زیان دارد و چهار سار دیبا اقتد و تری
دیبا بر بلاد بیدا کند فاند بود و اگر خواهد که عنبد خوش و خوش بخشد و خواها خود و خواها دیبا بیند و حاست کند باشد و اگر حرارت غلبه دارد تا حرارت بیدا باشد **دماغ سرد و خشک** رنگ روی تیره باشد و هیچ چیزها زیان دارد و اندکی بسکا را شد و اندر دیبا زی استخوانها بیند دیبا ان بیکی بدیبا و موی سر موفه باشد و رنگ او نزدیکی کرد او زود
سپید شود و اگر خشکی بر روی غلبه دارد زود اصلح خود **دماغ سرد و تر** هیچ اندر مزاج دماغ نرم کند امده است و اندر مزاج دماغ تر هر دو خشک ظاهر باشد **فصل دوم** اندر شناختن
مزاج چشم **چشم گرم** حرکتها او زود اندر و باشد و رکها بیند و اندکی بیرون کرایه **چشم سرد** هگاه که خلط ان باشد سرد باشد **چشم خشک** کوچک باشد و خشک و اشک او
دور باشد و حرکت او سبک باشد و در چشم کمتر و رکها چشم بایشد باشد **چشم تر** و **چشم تر** باشد و بر سر دیبا کرد و اشک او سبک باشد **فصل سیوم** اندر شناختن **مزاج دماغ**
بنق و نفس هر دو عظیم باشد و سرخ و سفید و شجاع باشد و شاد کار کردن و هیچ کسلی نکند و اگر سخت گرم باشد شتاب زده و متهور و زود خشکی و سینه پهن باشد و سینه
و میان موی دیبا زد و اگر با بیضی سینه و سر کوچک باشد دانش درست شد بر انکه مزاج دل و هست و هگاه که سینه و سر هر دو در خور یکدیگر باشد اعتماد رفتاها و کرمها و
فکرها باشد هر تن که باشد و هگاه که مزاج جگر و باشد و اندر ابری دل تن گرم باشد **دل تر** نفس صعیف باشد و متفاوت و نفس هیجان باشد و مردم بد دل باشد و اندر کارها کاهل
باشد و سینه از موی بهت و ظرب باشد و هگاه که دل بد باشد هر تن سرخ و سرد و اگر سرد گرم باشد و باسه دل بد ابری کند **دل خشک** نفس بلب باشد و مردم دانسته باشد و اگر خشکی گرم و تن خشک و
صفرا و خون سود و طرح **باب هشتم** تن نیز نشان باشد که تر و بد گرم لخت کی دل بد ابری نکند **دل تر** نفس نرم باشد و مرد زود از هگاه بی منفعت شود و زود خشکی کرد و زود سرد گرد و هر تن
نرم باشد که خشکی بر ابر تری دل بد ابری کند **دل گرم** نفس بلب باشد و عظیم و سرخ و متواتر و نفس هیجان باشد و بر سینه و مرد ان موی دیبا زد باشد و مردان هگاه باشد و هر تن گرم

باشد و زود خشک گردد و ویرا سر کرنی و هگاه که سینه پهن باشد و رکها و خشک لغتی اند خطی و اندر بر تن و اندر تواتر اندر بدن زیاشد **دل گرم و تر** نفس و نفس هر دو عظیم و سریع و متواتر
باشد و نیکی و بدی اندر کارها از مزاج خشک نباشد و موی بر سینه بهن باشد و خشک کرد و زود و خشک کرد و زود سرد کرد **دل سرد و تر** نفس بلب باشد و بدی اندکه و رکها و خشک لغتی اند و رکها و خشک لغتی اند و رکها و خشک لغتی اند

دوزخ خواهد رسید نزدیک هر اندامی چیزی خاص آید که در آن اصلی و قوت خاصه که هر اندامی را هست و موثر آن اندام و اما تمام نزد بکوید اندر و این حاجت که در او کرده شد بصد صحت
و نه بسوی دوم دیگر از شد اندر جهان که هر دو تمام چیزی اند و از تمامی اند که گشته و قوت خاصه از آن تمام بنگی از بدن خدا و هر دیگر داده چنین و بکوید بدین بلغم هنوز اندر
لحمی نیست قوت خاصه اما آن تمام نیست و حاجت دوم است که می باید که جزئی از این بلغم بلحوق سیاه بزی تا خون بدین سبب سیاه است غذا و اما اشتهی که مراج آن سرد و تر باید که با اندک چون
طعام بجاست سوم است که بنگاه هوا که حرکت بسیار باشد زیرا که اجتماب جمله ایشان که از حرکت خیزد که از دی بدید نیاید و معده بلغم معده است و هنگام که حرارت معده که باشد
قوت خاصه سخت ضعیف باشد بلغم بسیار تولد کند خاصه که خوردنی بسیار سرد و تر باشد و دنگا ریستان باشد و مردم نیز بواحت و حرکت کمتر کند و اندوخته بود و اندام را دی بسیار چون
کوزلک که سخت نرم و اما دی خواهد که سطبرتر است از آنچه دی که بر مرد و بر کیچی کرد اند که از اجماعی کوند و چهارم سطبرتر از همه است از احصو کوند و حصی بر آن شود که اندر
بنگاهها دیر باید و اجابت لطیف تر است از دیگر حصو باقی حصو باشد مغز هر دیر بسبب بکرد و اما آنچه سنگ تر است باشد که حرارت اندر اندر کار کند و از آن بیشتر شاید چون ترکه که دیر کند
مبهاد ترش از حرارت هر چیز شاد تر شود و بعرق بیاد کشاف که تنگی بر آن زیاده دارد و مزاج ایشان بسرد که باشد بدن سب بوی ترش دهد و باشد که مراق قوی تر اندر دی کار کند صفرا
سوخته باوی بیامیزد و از شوکند و اجابت دیر بدین سبب شود و اجابت عظیما شد که بسبب طبع ها باشد هیچ مزه ظاهر و سخت سرد و ماده سطبر بود صفرا سوخته تا بیامیزد
و دو و کاکا کند مزه ان بطلا باشد و اگر صفرا بطبع بیامیزد مزه آن ترش شود و مرد کرد بطلا فرا نرم کند و اگر همه از ماهی بماند تر از هر انواع بلغم باشد و همه از دوال بد

باب چهارم از کتاب سوم اندر شناختن حالها و صفرا

کتاب سوم اندر شناختن طبیعی و غیر طبیعی و خلطیت بزرگ و تو و مسکر از حدود از بهر آنکه کند خوردنی و زیانهای او و زندگانی و زندگانی و هیئت و مزه او

تحت و قلبا و از جگر آمده و مهره از بهر که بر زه دو بعضی از وی بخون اندر کها آنکه کند از بعد دیگر بر کی آنکه کو چون خلط خلط و آفت صفرا و از زیادت و اندر مردم که در هاست و نگاه آن
بسیار ستاین با و صفرا بادی بود تا خود بسبب تیزی بدان که بطاعت زن و جاریت بکند و بعد از آن بطاعت که بعد تمام صفرا بخون اندر آمیخته شود و صفرا سوخته بود و اندر آن
کتابی آورد کوید و غذا او بعد تا مزاج صفرا بر حرارت و بدان که بطاعت زن و جاریت بکند و بعد از آن بطاعت که بعد تمام صفرا بخون اندر آمیخته شود و صفرا سوخته بود و اندر آن
و دو و کاکا کند مزه آن بطلا باشد و اگر صفرا بطبع بیامیزد مزه آن ترش شود و مرد کرد بطلا فرا نرم کند و اگر همه از ماهی بماند تر از هر انواع بلغم باشد و همه از دوال بد

باب چهارم از کتاب سوم اندر شناختن حالها و صفرا

کتاب سوم اندر شناختن طبیعی و غیر طبیعی و خلطیت بزرگ و تو و مسکر از حدود از بهر آنکه کند خوردنی و زیانهای او و زندگانی و زندگانی و هیئت و مزه او

تحت و قلبا و از جگر آمده و مهره از بهر که بر زه دو بعضی از وی بخون اندر کها آنکه کند از بعد دیگر بر کی آنکه کو چون خلط خلط و آفت صفرا و از زیادت و اندر مردم که در هاست و نگاه آن
بسیار ستاین با و صفرا بادی بود تا خود بسبب تیزی بدان که بطاعت زن و جاریت بکند و بعد از آن بطاعت که بعد تمام صفرا بخون اندر آمیخته شود و صفرا سوخته بود و اندر آن
کتابی آورد کوید و غذا او بعد تا مزاج صفرا بر حرارت و بدان که بطاعت زن و جاریت بکند و بعد از آن بطاعت که بعد تمام صفرا بخون اندر آمیخته شود و صفرا سوخته بود و اندر آن
و دو و کاکا کند مزه آن بطلا باشد و اگر صفرا بطبع بیامیزد مزه آن ترش شود و مرد کرد بطلا فرا نرم کند و اگر همه از ماهی بماند تر از هر انواع بلغم باشد و همه از دوال بد

باب پنجم از کتاب سوم اندر شناختن حالها و سودا

کتاب سوم اندر شناختن طبیعی و غیر طبیعی و خلطیت بزرگ و تو و مسکر از حدود از بهر آنکه کند خوردنی و زیانهای او و زندگانی و زندگانی و هیئت و مزه او

تحت و قلبا و از جگر آمده و مهره از بهر که بر زه دو بعضی از وی بخون اندر کها آنکه کند از بعد دیگر بر کی آنکه کو چون خلط خلط و آفت صفرا و از زیادت و اندر مردم که در هاست و نگاه آن
بسیار ستاین با و صفرا بادی بود تا خود بسبب تیزی بدان که بطاعت زن و جاریت بکند و بعد از آن بطاعت که بعد تمام صفرا بخون اندر آمیخته شود و صفرا سوخته بود و اندر آن
کتابی آورد کوید و غذا او بعد تا مزاج صفرا بر حرارت و بدان که بطاعت زن و جاریت بکند و بعد از آن بطاعت که بعد تمام صفرا بخون اندر آمیخته شود و صفرا سوخته بود و اندر آن
و دو و کاکا کند مزه آن بطلا باشد و اگر صفرا بطبع بیامیزد مزه آن ترش شود و مرد کرد بطلا فرا نرم کند و اگر همه از ماهی بماند تر از هر انواع بلغم باشد و همه از دوال بد

همه بخورند اندر کتابها بحقیقت و اندر حکم حیات کردن بقوت و اندر دواها که بهند و اندر کیمیا و بر زاید از بنگاه تبارک و تعالی اندر همه خطها و اندر دواها که از اندر همه خطها و اندر دواها که از اندر همه خطها بیکی از قرنین نحو رنگ فرماید تا اندر همه خطها و تحمی باخون بدون ایدها و این خط اندر بیست و چهار باب بیاید و تن بدان بر بایست که باب خط یا رخط فرو نتوان شود تا بیاید شود الا تحمی که بنا بکرده و بدان دیگر خطها میکرد و اندر تن جمع نا بردن و مثال آید و مثال آید و مثال آید مردم مثال بعد کرده و مثال به و اندر همچون حصار بیت که اند وی بعضی دست و بعضی شمشیر اند و از خط که از تن به دهی بیاید و بر همچون تخت و نیز خط اندر تن نگاه می باید داشت همچون دست و تن همچو حصار بیت و طبیب همچون بخرت کردن مرین حصار و همچون خصم بر کرده و شمشیر که بدی بیکی حصار اندازد مثل مراهم بر دوست باید و بر دشمنان بر طبیب باید که از بهر خطی اندر تن دارد و بکار آید نه در تن خطی و دیگر ذکر این اندر آنکه خطها بهم بیخته است طبیب باید که بدان دهد و بدان دهد و صد که خطها دیگر دانکه جنانه بدین سوی زیاد ما بیخته می باشد و مشاهده توانی دانست و بکار آید و خود و شود که خطی باید داشت ان خط که مقصود است بیاید و اگر همه دوست دانند مانده باشد خطی دیگر که تمنی تواند جنانه و بیاید بنده آورد و بیست کسی بدو باید زن اندر بر بلغم و دیگر دارو بیست که صفرا بیخت صفرا بر بلغم و بر بلغم بین سودا و اگر چه خرده ابلغم و از سودا سلک تراست تبارک و تعالی اندر طبیعت همه این قوت نظر هست که الا آنکاه دارد و بیار و بند همه اگر همه آنکه اجتهاد بیشتر است و نخست و نخست و نخست

دوم اندکی بیشتر نماند تا شود و بشور و هم بماند و زیبنده و مناسب سیم هم بیشتر نماند شود و زیبنده و بیاشوب و هم بماند و زیبنده و آنرا نهاده معلوم کرده که عدد استخوانهای آدمی چهارده است
بر تقدیر آنکه کوچم اندر هیچ شیء بسیار است و دو استخوان دو دندان است که دندان آسیا است و آن هر دو پاره است کوچکی در روی آن نهاده است و اندر هر یکی گذاشته است از بیرون چون چوب و
باز هم دو خرد است و دو پاره است که دندانهای پیش و دندانهای پیشان است و دو پاره استخوان است و دو پاره استخوان است و غضروف و بالا و پایین و پیش و پس و
بوده است و کمال استخوان تا طبیعت و عدد استخوانها هم و عدد استخوانها هم و عدد استخوانها هم و عدد استخوانها هم

باب چهارم از کتاب چهارم از کتاب نخستین اندر تشریح مهره‌ها

دندانها چون دو است شانزده زیرین و شانزده زبرین و این جمله دندان پیش دو است و در زبر و در زیر دو دندان چهار دندان که حرکت از زیر هر یکی و در زبر دو دندان استادی
دندانها چنین گویند مرغ شد و دندانهای انسان چنانکه دو دندان پیش و دو دندان چهار دندان که حرکت و کوبیدن و بریدن و بریدن هر سوی که خواهد بیفتد و دندانهای
از پیش و دندان گویند و دندانهای کوچک و دندانهای بزرگ و دندانهای دندان و دندانهای دندان و دندانهای دندان و دندانهای دندان و دندانهای دندان
پس از این چهار دندان بزرگ و دندانهای دندان هر سوی که از آنها جدا شوند دندان گویند و دندان از پیش که از پیش سبک و از چهار دندان و دندان باشد و بعضی چهار دندان از پیش و از پس شانزده دندان
و از چهار دندان از پیش و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها
دندانها که بعضی چهار دندان باشد و بعضی دندانها که دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها
دندانها که بعضی چهار دندان باشد و بعضی دندانها که دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها
دندانها که بعضی چهار دندان باشد و بعضی دندانها که دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها و دندانها

باب نخست از کتاب چهارم از کتاب نخستین اندر تشریح مهره‌ها که در پشت است

مهره‌ها که در پشت است بیست و چهار است و عدد آن هفت است و هفتم مهره‌ها که در پشت است و عدد آن دوازده است و سوم مهره‌ها که در گردن است و
و حقوق گویند و عدد آن پنج است و بر زبانها گویند و چهارم مهره‌ها که عجز است و عدد آن سه است و عجز استادی شریف گویند و پنجم مهره‌ها که در دنبال است و استادی عصعص گویند و عدد
از همه است و این سه مهره را خواهند و بالا و زیر و عدد آن هفت و هفتم مهره‌ها که از بیرون است و هر یکی که مهره‌ها بسیاری محکم باشد تر و مهره‌ها تا همه استخوانها اند اما مهره‌ها
پیوسته باشد و دوم تا مهره کردن و پشت دالان هوسی مجاری جبیره و گرد کاره و خوش خواهد کرد و بدید و سیم تا این مهره‌ها سر بر پشت باشد مهره‌ها و شریف باشد اما مهره‌ها که بالا و زیر آنکه
مهره‌ها از خارها که در پشت است استادی کرده و تا هیچ اسب و بین مهره‌ها از خارها استادی متاسل گویند و چهارم تا نخاع اندر میان مهره‌ها بیرون و اندر وی پوشیده باشد تا هیچ آفت بدان نرسد و
نخاع آن است سپید که میان مهره‌ها گردن و پشت و دنبال و باشد که بعضی جای حرکت باشد و اما زیر مهره‌ها از مهره‌ها و مانند و نخاع پیوسته است و مانند و آن سه حرکت
عصبات و عصبها حرکت و طلب کرده که عصب از نخاع نازل و نرم روان بدین مصلی خود از نیکو تدارک و تعالی تخت نخاع دلها از نخاع بر و اسباب عصب بالا نخاع بر و باید و نخاع
از نخاع قوی تر از عصب و از نخاع قوی تر و از نخاع سه منفعت حاصل است که اما که نخاع چون مبادی حیات سیان عصب و نخاع و گوان نخاع و میان نخاع و میان نخاع و میان نخاع و میان نخاع
و شیء آید و مدت از اندازه بیندی دوم آنکه گرم و عصبها از نخاع است و بوی و جاری کردن که مریم بزنک بوی ناه عصب و بوی کشیدن و چون بدان بزنک بوی برکرد کز از بوی و بوی اندام بوی
و سیم آنکه گرم عصبها از نخاع است بوی عصبها که اما مهره پیوسته که از نخاع زده و تراشت تا تا از عصب از نخاع بیاید اندام و سردی یم کستر و سیم اما مهره که بوی و قوت آن چنان بود اندام
سنگ خوف شوی پس از نیکا تدارک و تعالی این نخاع اندر میان مهره‌ها از نخاع و زده و مهره چون چوبی که از چه بیاید و از این چوبی بدو رسی ساختی بدو همچنان از این نخاع برابر مهره‌ها از اندر میان
مهره و عصب و بوی آنکه از ذات و بکی از بیاید و بیاید اندام پیوسته که کرده تا راه عصب باید اما از بیاید تا قامت از بیرون آنچه نباشد و همچنان بیها تا نخاع بر باید و نخاع
راه نخاع که اندر مهره‌ها نخست بر است از مهره‌ها کردن و اندر آنچه متاسب نخاع و بر کرده باشد و همچنین بیند و بیند تا باید خرد و همچنین بیند و بیند تا باید خرد و همچنین بیند و بیند تا باید خرد و همچنین بیند و بیند تا باید خرد
و چون بر کرده محکم نباید و هر چه، الا ذات و چون آن و سکر و کرده نخاع که اندر و است و اندر و هر دو سبب منفعتی باشد از بیرون تا مهره‌ها و مهره‌ها سبب اندر و اندر باشد
و تا مهره‌ها و پشت این مهره‌ها است تا در و چون باشد و چند از نخاع‌ها، و چه بالا است و چه بالا است و چه بالا است و چه بالا است و چه بالا است و چه بالا است و چه بالا است و چه بالا است
و چه بالا است و چه بالا است و چه بالا است و چه بالا است و چه بالا است و چه بالا است و چه بالا است و چه بالا است و چه بالا است و چه بالا است و چه بالا است
از است و یکی از چپ و جناح از بیرون کرده همچون دو بال و پشت که اگر باشد و کوچکی خارها از این مهره‌ها بیکی جناح از بافت و چون بر سر منفعت که دارد اندر که اندر و مهره‌ها از
تحکی کرده چون زنبق و کشت و کرده مهره‌ها تا مهره‌ها که خارها و پایان باشد و از بیرون که عصبها و عضلها و عصبها و عضلها و عصبها و عضلها
غربی بحکمت و اما عصبها که از نخاع بر و زاید و اما نمایند و مشکت اندر میان دو بیرون و این از بیرون است که از این راه تا پهلو اندر مهره‌ها و بافت مهره‌ها و مهره‌ها و مهره‌ها و مهره‌ها و مهره‌ها
کاندر مهره‌ها که عدد و میان سب اندر مهره ضعیف است و میان دو مهره این عبارت و استادی از بافت و چون سبب که سبب چنین باشد اندر دیگر و این که تدارک و تعالی هر یکی باشد
حاجت بود این را هم از برکت خارها و میان که دو مهره و چنان ساخته که راه عصب برکنار خارها و دو مهره اندر بر سر آن نهاده و دیگر نیز که دو مهره اندر بر سر آن نهاده و دیگر آن که دو مهره اندر بر سر آن نهاده
بازنشانده باشد بدیدار و دست که در آنی تمام باشد بدیدار و اندر هر دو نیم زخمه بیش باشد تا ضعیف کرده و این خاصیت مهره‌ها که دو نخست و مهره‌ها که در نخست باشد که از این راه عصب باشد نه تمام
اندر وی کشاده باشد از تدارک و تعالی چند و عدد و سکت و دانه از فرستی قرمه بجای اورد که شرکت همه و اندر آنکه در این باشد که باز کرد باشد و قوت و صلت و نهاد و این راه در
میان این دو مهره یکی بیش کشاده باشد که اندام دارد یکی که مقدمات بر شریانها و از اندر و بیرون که تا مهره‌ها مسلی نرود و بیرون خاصیت که مهره‌ها است و این خاصیت
و این یکی از راهها عصب باشد که نصیب بیشتر بر مهره و بر نخست و مشرق بر مهره و در نخست همچنین بتسبیح ضیا چه تراشت و فراید و نصیب چه نرود تراشت که مهره‌ها تا بیرون و هر سر راهی تمام کرده باشد

و این

انطاعه و مثالهم مثل کلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث فاذا رفعت فاذا رفعت رفعه فاذا رفعت فاذا رفعت اکیفیه بها چنین بود بیان
است که اگر ای سید بدرستی بر سید چنانکه معروم ساختیم دیگر نکاه که مردم تو بدان کسی که عقلها که اندر میان بهدها است کسی شود و جایگاه و اخر شود

باب هفتم از کتاب چهارم از کتاب نخستین اندر تشریح استخوانهای سینه

اندکی از اجسام نفس باز که کسی بود بی بار که بود و خواهد بود و جهد باید که بنده استخوانها سینه باشد از اندر و با استواری بندها این حرکت خاصی بود اگر بتازد و بخاری این استخوانها را بر
آفریده و بخشیده فهاسوی تکوی تا این قدر حرکت کی باید متوجه از اگر و اندر زیر استخوانها سینه خنده فی بیست است از انجو کوینده از هر انکه بانجو ماند و این خنده و جهد بیرت مرجه
تا اوبی سر مرجه و الطبیان فی لم المعدة کوینده و از هم معده راحتی بدایت قوت و جایگاه دارکت زند تعالی این خنده و فی راسیر از کردن تا بجهاد و اسیب که اتفاق اعمال از بجای کی از سر دارد
بدان زند

باب هشتم از کتاب چهارم از کتاب نخستین اندر تشریح چیز کردن

جز کردن داری از تو کوینده و اندر و با استخوانها ناهموار جهد
بکی از سوی راست و دیگر از سوی چپ بر استخوانها رسینه نهاده است و هر یا و اندر سر بر استخوان سینه بیست است و دیگر سر بر کردن و سر استخوان با زو بیست است و با هموار
این دو استخوان است که از جایگاه که با استخوان سینه بیست است سطر زات کوه تر بر بارکه بیشود و همو که دارد است و چون جایگاه بیوند کتف رسد بخی بین شود و با جمله استخوانها
و بالای سر این کتف که بها را استخوان کتف کوینده و بر سر این کتف هر دو اسکی کشاد کوشت و دست خمیکی از چیز سوی بالا است و بر دو سوی بیرو و اندر و این تیر بیکی کذر باه و کتف است که بر سر میشود
و کتف نصب کاه اندر مرغ و بر دی باید و با استخوانها اجزا بهم از خرید کوشت و از بهر این کذر که و اندر شانها هر جا جان بیلت اما فهاد اسیه تا سه بیوستی سوی جهاد کاهت و بر دیکر
از بیکشه بر دو بیست بخارها و هر جهاد بیست بیوست است دیا بخی از غنه و بیش کند بر بیوست و بر یا بخی با و و این سوی که بر بند کشاد بر بالا و است بر و بکشاد این مفاز نشاست از بن
آندر و بی فهاد اسه است و با استخوان بر و است چون دو سفر از خود بیکی سوی بالا و بیکی سوی زیر و از کر سوی بالا است طبیان تازی سفر الذراب کوینده مفاز سر از سفر با طی سر است
و چیز کردن بیوست است و استوارشه و این بیوند بیست که کشاد باز و سوی بالا زنی و از بای خوش بیفته و از ان سفر از قدم کوشت و بر بالای و کر بیست و هر بالا بر بیوستی
و استوارشه و این بیوند بیست که کشاد بر کشاد استخوان با زو از ان مفاز کتف فرو تاید و از بای خوش بیفته و این مرجع را کتف که اجیر کرد و زیر بیست تازی تعلق کتف کوینده و جنبی از
اجزا تشریح چیز که شاید که تعلق استخوان سوست جز کتف و جیز کردن و کوینده ایا استخوان سیم جز مرجع را مرجع حیوان دیکر و راست و بر پشت کتف استخوان دراز سر تا سر
کتف چیز که کوشت است و ایا استخوان دیکر کتف با جای خارهاست که بر پشت هر جا است تا کتف را سلمه جای اشد که اسیه باز زاده و این استخوان را تازی جیبا الکتف کوینده یعنی
بکوکتف و این از بهر ان کوینده هر چه بر کتف فاده شود باران بعوی باشد از بعد تعالی کتف را از بهر و منفعت او بر یکی تا استخوان با زو بد بیوست باشد تا حرکتها و کارها دست
از بهر و بیتها اشد و اکر کتف و جنبی استخوان با زو و هاد بهلی با سینه بیوست جنبی و حرکتها دست تمام نبودی و دست طرایق خاتی کردانه و بدل خاتون کشاد و هم تا دل او تشی
رابه ای بهلی بر دو هم الشد و ایا جیال از بهر ان بایست کرد که طبیعت بهترین هر اعلا هاست و در جا جیال تلم کردن قصی کست بود و دیکر که دیا چشم دیده بایست کرد انها
که هیچی بر دهد بیند و از بنی بشد این بر دیان نیت بدین سبب کست از قصه کرد که این بیر کلیکه دل ا هاست دو قوی باشد و الله اعلم

باب یازدهم از کتاب چهارم از کتاب نخستین اندر تشریح استخوانهای بازو

و نیز و دیکر محققان از اسحاب تشریح کفته اند که اندر هر دستی بی دو چهار پاره استخوانست بدین تفسیر استخوان بازو بصورت یک
و تفسیر چهار پاره است یکی اصلست و بزرکست و سر پاره بر سر و بیوست جای داده شود و استخوان ساعد بصورت دو پاره است و دو اصلست و بزرکست
در سر بن طاعد فرو سوی یک بلج چه پاره و سر بزر سوی از اکوی بیم که بر دستم بی تاست از بهر اکه از هر دو است پس از این سر پاره بیوندی دو پاره نزدیک رسغ است و بر هر
یک پاره بیوند که است و این دو پاره که بیوند بیست یکی اسوی ابهلست کوچ کوینده و پاره دیکر را کلست دیکر کوینده و دیکر سوی کلست خرد است کوسع کوینده و استخوان دو
هست پاره است و رسغ را پاره بی خرد کوینده و این استخوانها بیست دست چهار است و از تازی مسط کوینده و استخوانها را کشتان با زده پاره است هر یکی سه پاره و ایا استخوانها
تازی سلامیات کوینده اما استخوان بازو استخوانیست جرمت تا زنه یا از ان بر دو منفعه است و منفعه او سوی بر هست و بر سر بازو که کتف بیوست است استخوان دیکر و جرمت منفعه بیوست
و از این هر دو از این منفعه که اندر کتف است بند و که تاری خوش بدیا مده و از ایا بها استوار کرده و بر دیکر سر او دو استخوان دیکر جرمت دو منفعه بیوست است هم از اسواه
یعنی از او استخوان یکی از سوی بیرون و دیکر از سوی اندرون و این استخوان دیکر سوی را اندر و دست با ریکتر و دراز تر است و از ایا اصبع استخوان دیکر بیوسته نیست و کمتر کم
استخوانها اینجا است دولت بهلی هاد و جسه را از نهاده و استوار کرده یکی دیکر اخواو سوی کلست خرد است از ایا الرسغ کوینده یعنی ساعد و فرو دیکر سوی کلست
ابهلست از ایا الاصبع کوینده یعنی اعد و بیرون و اندر سر بر سوی منفعه کلست و هم بر بیرون که بر اخر استخوان با و است اندرین مفاک بنا و است از ان هم و از این مفاک بند کشاد

خوش

خوش بر یا آمده و از ایا بها استوار کرده و بر پیچیده و کرده اند بند دست از سوی بیرون و از سوی بیرون بند کشاد باشد و اندر میان هر دو استخوان که با استخوان باز و بیوست است
مانند اکر یکی دستها از ایا بدیه باشد و بند و بر و کی که و اندر جایگاه رابهی از اکه بدست و یکی دو بان فارسی کرد نا باشد و اکر از این کرد تمام شود بر اخر بر هر سوی مفاکیست یکی بر دست
و خورد است و از سوی دیکر سوی دست است و دو قوت است و بزرکتر و اندر و مفال بزرکتر این نیمه که اخر از کند بیوست است کردی با نام نیت و بیان و اندر کند اسم
بر بعلست و مایکاه سر بر بن ساعد و بر دستین بنکر از کر است که کفته اند و با خازه و بی اندر دی نشسته است و بر دی که کرد و بندکاه ساعد و از اندر بند اربکه دست
و بر سر ساعد بر دین و منفعت فلا از بزرکتر یا کرد و امده و منفعت شکو اوادت که ساعد چون با بیشه و بند کار از این سر ساعد که از بن کذر سر کرد بر دیه مفالا رسد اند و بی خشه و کرد
مفالا کفتیم که کرد و اخام نیست ساعد را از این دو بند با زاد و چون فراهم میاید دیکر رها اندر مفال دیکر فشید و ساعد از بر بنشه فراز اندر بنشر و بقر الدین هر دو مفالا
راعت خواند و عتبه بیاری اشانه باشد و منفعت اکه کفتیم که استخوان با زو خورد است و بشتم او از سوی بر دانست که کر بین یکی نوبی چیزی که مردم بر بن بکرد و دکاه و از انکه
کاه کون نیکو نیز ذی کاه داشتن و چیزی چیزها که اندر کنار کرفتی و خوار بودی و عضلها اندر بکم از بخم جاها یکا هست و استوار است که اکر این خرد بن کوند نبودی ایا استوار
نبودی و هر دو استخوان ساعد ایهلو فها بهم بر اده است و بیوسته شده استخوان دیر با ریکاست و دیکر سطبر تر و ما یکاه هر دو ایا ریکاست از ایهلکه بر سانچه عضلها
بزرکست و اکر این ما یکاه با ریک نبودی بر شت سنکین بودی و سطبر تر از ام بودی و سر بن هر دو استخوان سطبر است از ایهلکه بر سر بن او دو بند کشاد است که بدان هر دو بند
کشاد و بکشاد ایا و کارها سخت با یکدیکر و عضلها ایجا هاست بدان حاجت که از سر بن ان ایا طها بر و بد و ایا از اسوی ار سیدار بدین سبب سر بن هر دو استخوان بزرکتر است
که با بند و استخوان ساعد راست و ساعد بر سر بن اندر ایا مایه میلی سوی بیرون دارد و بدین سبب حرکت بچید و دکر داندن دست خوبتر و اسان تر است و استخوانها خرد هست
پاره است بدو و زده نهاده است و زده نخستین که بر ساعد نهاده است سه پاره است و پاره هشتم و قایه عصوی است که بدو سه بیوست است و این استخوانها سخت و اکنده است و صحیح کرد
میان تخم بیست و بند و کشاد ها با یکدیکر استوار است از ایهلکه هر کارها بدست با بند کردن و اکر بند ها ان چنان استوار نبودی بهر زودی که کرد امدی ضعیف مندی و هم جدا شدی
و چیزی که مردم بدست کرفتی استوار نبودی و سر استخوانها در زه سخت با یکدیکر استوار و سر دیکر که کرد زده در زه بیوست است قوی تر است و بیوندان و بیوند
پاره ها در زه در هم بدست که خواسته است اما بهتر ان بهر اشت با بیوستن آن بر زده دوم که چهار پاره است با بدام ایا ما خوبی بند ها و این بر بند ها و دوم ان بر است تا چندان فراهم تولد
امده که چیزی بکند که دیا اند تولد امده اکر خواهد که اندکی اب بر اند بر تواند داشت و این همه استخوانها اندر هر یکی اندک ثابت خرد یکیست و بیشتر هم سوی بیشت دست دارد و
شکر سوی کف ایهلکه تا قدر که تمام زاید و چون بی باید که کف را چیزی قبض تواند و تخلیه است که بند ها استخوان حرکت باشد از ایهلکه دیا را و نعالی بدین خمیکی ایا استخوانها
قبض کرد تمام کرد تا هم استواری بند ها بر جای باشد و هم قبض کف تمام و خرده با باشد و بند کشادت یکی بزرکتر است از ایهلکه هر دو هر و استخوان اندر هر دو استخوان سازی شد است
اندر یک مفال از شکست میان هر دو و حرکت از زه و زه و با اندر خرده بر بن بند کشاد باشد و بند کشاد دیکر خرد تر است و بدیه کلست استخوان یکی از سر ساعد و زه بدین از سر اکشت خرد
بلند است و اندر و مفالا استخوان سیم که اندر بین بیوست نهاده و حرکت بچید خرده از سوی بیرون و بین بدین باشد و میان خرده و اکشتان چهار پاره استخوانست که از ایهلکه اکر
و این استخوانها را با خرده بند کشاد دیست استخوان چنانکه از ان حرکتی بیدا نیست و اکشتان بند کشاد دیست خوش و حرکتها اکشتان بدانست و هر ها استخوانها که خرده بیوسته است
جست هم بدان نهاده است و هر ها دیکر که با اکشتان بیوست از یکدیکر و دانست از ایهلکه و سوی هم بدین بیوسته است و هم بدان خرده جست نهاده است و اکشتان بر اکنده است و
بدان از این استخوانهای خطا این دو یکی سوی اکشت و تعریف بهم استخوانها خرده و چهار اکشت بدین چهار استخوان بیوست و اکشت و با خرده بیوست و هر یکی پاره
استخوانست و هر پاره همچون استخوانها مشطوه خرده و تعریف داد و هر یک با دیکر است و خورد تر تا اکشت اطهر تر باشد و اخرها از بر سه کلاست یکی تا خرده تر چنانکه
بدان تر و در دو هم چیزها خرد را بداد و بر قوان داشت و سیم تا کاه رها که در اکشت با یکدیکر بیوست از سوی دست و از ایهلکه تمام باید و اکر ناخن نبودی چیزها خرده از بین بر نوان انوی
و کویت اکشت اندر هکار ها بهمن نبودی و ضعیف بودی از ایهلکه ناخن سوده میشود از تارک و تعالی و ایا با پرده افزیده تا سکت فنوی و نرم افزیده تا سکت فنوی و الله اعلم

باب یازدهم از کتاب چهارم از کتاب نخستین اندر تشریح استخوانهای ساق

استخوانها که اندر ساق بیچیده شرح داده اند دو پاره است دو پاره استخوان زند سراست
یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ و هر دو بزرکست و این استخوانها را تازی ساقه نیست کفتا منفع و کاه در بیوست و یعنی راست یعنی عظم الساق و کوینده الخرفه نیکوینده یعنی استخوان
نوکه و انچه فرود راست و از سر چپ و راست ایا عظم الورک کوینده یعنی استخوان سرین و انچه سوی استخوان سرین است و بار کیست و در سوی راحت ایا عظم الفخذ کوینده یعنی استخوان
زهلها و بیستی سها هر دو و یکیکر ایجاست که زهلها راست و زاند و دست و بیشه تراست و اندر و یک مفاکی بزرکست ایا حق الحجی کوینده یعنی حدران و معده و ساند و الله اعلم
مردان و زنان اندر این استخوان نهاد است و بدان بیست و قوی که تشریح کرده اند تا بیست جا انیو و قرس بدی کوای هند قامة اتم

باب دوازدهم از کتاب چهارم از کتاب نخستین اندر تشریح استخوانهاء پا نها

اندر هر پایی سی و پاره استخوانست بدین تفصیل اخشین پاره از استخوانها پا استخوان پاشت و یک پاره
دوم استخوانها ساقت و از دو پاره استخوانست و سه ایا تو که بند کاه راست با سوی کی پاره استخوانست ایا الرسغ کوینده و بیارسی کوینده و ایا الاصابع کوینده
باشه پاره است و سینه و کف پاره است و استخوان پشت پای که تازی مشط کوینده خ پاره است مجکشتن چهار پاره است هر انکشتی سه پاره و سر انکشت بر کرکه دو پاره است

این عدد از دو بیرون نیست و اگر از دو بیرون نیست بحقیقی شود الید و هیچ جمله را بر ملت از بهر آنکه بر سه بر دو و استخوان ساق از دو بیرون نیست و چند کرده اند چنانکه اندر باب نخستین از این گفتار یاد کرده
آمده است بر چهار پاره بیرون اند بر چهار پاره بیرون نیست چنانکه اندر جمله استخوانها دست که به اندامست بر چهار بیرون نیست و هر پاره بیست و بیست خم سوی
پیش راست و کجی سوی بیرون و سوی اندرون و سوی فرو سوی اندر و دو دارد و عظمها هم عصبها و گفته اند که نکم از نخم نهاده است و اگر بر شکل بودی عظمها و عصبها و گفته اند بر ساده بودی و اما
و اسبب از دیگر بودی و بای مردم کرده که نوشانی نیست و نوش نیست و هر دو بر سان زانوها و بر دو بر دو بر دو

هر یك چند رو سوی چپ جنبانند و دو حرکت بکرات بود بسه نقاره چنین راکد دانند و فرا زیر و زبر راسه حرکت سوی چپ حرکت باز کردن دهن و دوم حرکت فرا کردن و سوم حرکت
خایدن و حرکت باز کردن بدو عضلات است که از استخوان بناگوش بسته است و کدام و بر کدام است و هر یکی از این عضله تشنج که و فلان را و یکی دهد که یکی
نشود و حرکت فرا کردن بدو عضلات است که از استخوان صدغ بود تا کدام و بر کدام است و هر یکی از این عضله تشنج که و فلان را و یکی دهد که یکی
بعادت و یکی و بالکت و از بر کنار عضله چنین نرم و نازك و بر دماغ بین نزدیکست و هر آینه که بر دو رسد بدو دماغ باز شود و بهم خلط ها و نزل باشد از دماغ تا بدان و تعالی از دو گوشها
که جمع صدغ پیوست و از او رج گوید دهلیزی ساخت چون آنچه بر آن عضله اند زیان نباشد و از او تر و از عضله فرود آمدست و حرکت فرا کردن پیوست هر یکی بر این
عضله تشنج که فلان را کند و دهان را فرا شود و بسبب آنکه از عضله چنین نازك و حرکت بر یکدیگر قوی قوت نماید و بقوت از عضله کاهد و نیازمند او بر یکدیگر تا رنج و تعالی از بسیاری
دو عضله دیگر زائد بر دهان بر دهان بر یکی و تر ها این عضله قوی تر از آن فرو تا باری تمامتر باشد و حرکت خواهد بدان که دو یکی گفت که دو عضله دیگر است از هر سوی یکی و نگاه از عضله پیوست
یکی سوی او استخوان رخسار پیوست و یکی سوی او فلک زیرین و یکی بر زبان استخوان زوج از دماغ تا بدان که تا بدان تعالی بدین نگاه از عضله تا بدان سر هر دو راست حرکت هر سوی آن سر هاء این عضله
را حرکتی اشد از هر دو دیگر که خاید بر حاصل آید که و هی گفته که این مشتی عضله است از هر سوی سه عضله بر نگاه مدتی تعالی و اصلو او باصلو بان پیوسته است و از تو
دوازده است و دوازده او وقت آمدن که تمام شتی عضله تمامتر و ما آن نعمه برین قول که بر هم بر دیگر است و باید دانست که مردم را عضله ها و جانوران را
زیرین چند سه سخت یکی که فلک زیرین و کمتر است و چیزی که چیل و سبب تجبید نزاع از جنبانند سکو و نزل و دو هم که گوش زیر جنبان بود و پیوسته بر کردن تحریک باید
و این چند عضله باشد که حکم باشد و سیم که فلک زیرین جاری و عصبی و نیست و بعضی که از این هر دو پیوسته اما دو عضو شریف تر از این هر دو که فلک زیرین جایگاه است بدین خصلت
که سر چند از جمله استخوانهاء اوست و از او سوی کتف او بلیت از دو و فاداست و از دو عضو شریف تر نگاه او بعضی که از استخوان بناگوش تا سر او است و از او تا سر او
دوم استخوان کاسه سر است که موضع دماغست و مجاری حیال و وهم و عقل و تفکر و تیز و محفظ و اسرار و حاسها اوست و گرفتن زیرین جان بوی و دماغ و این عضو هر آنچه بسیاری
و حاسها شود و سر شدی و اندر جنبانیدن دماغ خلط ها و ریاحها بزرگ بود و فلک زیرین این همه دو راست و اندر جنبانیده از هیچ منفعت نیست تیرا زوی سکت او سر آن بود که فلک زیرین جنبد
و آنچه کند اندر فلک زیرین جایگاه دو عضو شریف تر نیست و جایگاه دو عضو شریف تر دماغ و حاسها شوایست و شریف طبع معلومست اما شریف شوایی و بر پای از بر است که مهم از مادر
نیز و آنرا زاید فضیلت مردم باقی اموختن باشد و زاد آنرا و سوهانی شوایست و مردم و گرانست شوایی نباشد هیچ نیامد و سه و مردمان باید و از بعد است که هیچ کار از چیزی خواند
اوست و نخواهد کرد اما نابینایی خاموشی این فضلت نباشد و باید دانست که فلک زیرین سبک و کوچکتر و سبک تر از کتفها هست چنانچه فلک زیرین اوست و فلک هر چه جانوران
سبک و نزل از بهر آنکه منفعت نخست بی تحریک فلک باید بدین خوبیه است و خوبیه نیاز مردم هر لطیفست فارک و بهر هاء رسیده و کوشها بجنبانیدن مردم خلاصت بنا که فلک زیرین اوست
و با نزل در کمتر عضوی دگاند و استخوانها نکنند و بعضی بدین که علت ایشان با نفاذ نفت چرا نگاه چیزی که اندر جنبانیدن از بهر اصلاح اجاست بدین که فلک زیرین زیادت بجنبانیدن

دیگر است خاصه حلقوم را الفاظی کوئند رکاره حلقوم نفاذات تا طعام و شراب که بر او خورند و مخاهد در فتن باری دهد تا آسانتر رود تر فرود و تا لاد مر زدن را بخشی کند و جدش عضلات
چنانکه یاد کرده آمد **باب شصت از کتاب چهارم از کتاب نخست بن اندر تشریح عضلها و زفان** عضلها زفان است و زفان را جز دو عضلات که کنند عضلها استخوان
بناکوش راست یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ و بر دو پهلوی زبان پوست دارد و عضله بهفت و دیگر زفان را بر دو سوی هر یک بدو عضله باشد که یک عضله تشریح کند زفان را سوی عضو
شود و عضله دیگر از استخوان لامی راست زبان را و او را عضله زفان است و بیان زفان بر پوست است و دیگر بیرون آمدن زبان و بازگردانیدن بیرون عضلات و دو عضله دیگر هر دو از پهلوی عظم لامی
راست از نیمه دیگر سوی راست یا مدت و دیگر کوچک و هر دو از سایر از بن پوست است و دیگر کردن زبان را تا کرده‌ها از بن عضله باشد که یک عضله تشریح کند
زبان را بر چپ سوی خود و دیگر کرده‌ها و حرکت دیگر کرده‌ها و یک عضله دیگر کوتاه از بهر استخوان بزرگ بیرون راست است تا تراسر و اندر زبان هر عضلها اندر آمده و از بهر اندر بیرون زبان کرده شده است
و حرکت دو حرکت بیان بدین و عضله باشد و یک عضله دیگر است که نام او از بهر عضلها زبان شمرند و هم از عضلها استخوان لامی راست کاهی زبان را سوی لامی او دیگاه سوی زبان
آمده و هم آنکه **باب هفتم از کتاب چهارم از کتاب نخست بن اندر تشریح عضلها اگر کنی** عضلها اگر کنی سه نوع است یکی عضلات تعلق و حرکت کنند و او دو عضله است سر
میان لاد و میان گنه و سوم عضلات خاصه حرکت باز و اما اینها خاصه حرکت کنی راست و دانند عضلات شش عضله از بهر حرکت کنند چپ از دو اندر و سر عضله تخم کرده است
و از پیش کرده اند عضلات و بدیگر حرکت کنند پوست قاچ کردن رسیدن قاچ کردن و عضله دیگر بزرگ چیزها کردن اندر اند و است و اما حرکت کنی پوست و عضله سوم از دو تخمین اند چهار
کردن راست و چپ کنی پوست و عضله چهارم از استخوان لامی است چپ پهلوی بالا حرکت کنی پوست بنزدیک سینه باز زیادتی که از اشتقاق کرده از حرکت عضله از بدیر
بر دیگری و سوی کرده و عضله پنجم شش چپ از سه و از دو خارج بر سینه‌ها پشت دست و بر بر حرکت کنی پوست است و دیگر اما پنجم از بر سینه‌ها پشت است و عضله دیگر
پوست راست تا سر هگاه که عضله‌ها دو یکدیگر تشریح کند کنی از سوی خویش حرکت کند و هگاه که عضله پنجم حرکت کند کنی الکه سوی از بر کشیده شده باشد سر او سوی زیر باشد و هگاه که عضله ششم
تشریح کند سر کنی چپ و خوی سر او سوی قهاست کاه باشد و از دو بر زنخ حرکت باشد سوی او و این عضله‌ها عضله‌ها و حرکت باز و یاد کرده ایدانشاء الله تعالی **باب هشتم از کتاب چهارم از**
کتاب نخست بن اندر تشریح عضلها و دست از حرکت‌ها و دست نخست حرکت بنگاه که تمامت که حرکت باز و بیاست و این حرکت باز است و شش عضله است از هر سوی سینه و از
جلد سینه و بدیگر عضله از زیر پستان دست از استخوان سینه و بر دو است و بر استخوان باز و پوست از سوی پیش بنزدیک سر هگال کنی که بر استخوان از او اندر دوی نهاده است و حرکت زیر
آمدن باز و پیش چنگ سر او از سوی بالا باشد بدین عضلات و عضله سوم عضله بزرگ است دو تو به بیش و دو عضله است که بر سر یکدیگر نهاده باشد و از بعد استخوان سینه دست استخوان لاد
پوست هم از سوی پیش و زیر و تر از موضع که عضله دو پوست هگاه که کیفها تو بالا بر حرکت کند باز و سوی سینه آید چنین که سر او سوی بالا باشد و هگاه که کیفها تو از بر حرکت کنند باز و سوی
آید و این عضله را اگر دو بنگرد و عضلات شایسته و عضله چهارم و پنجم دو عضلات که از بنی‌گاه و بیهوشها پشت یا مده اسده و از بن دو یکی بزرگ است و از استخوان بر هگاه دست و دیگر باریک
و از پوست تخم گاه و سینه و مرد و دو و تهرد و با استخوان باز و پوست است زاندر و تر از بر کرها و تو از بن عضله استخوان سینه برامده است و تو از این عضله دو تو یکی بر کرده امد پوست هگاه
که این عضله زنخ کند با او دو سوی بیهوده و پشت باریک است و عضله دیگر که چهار است این عضله پنج عضله دیگر اکنون دست و استخوان باز و پوست است و از عضله پنج عضلات اگر نه زیر یک
تا از زنخ کنی کوشت و تو از این عضله از استخوان باز و پوست از سوی بیرون هگاه که این عضله تشریح کند باز و او فرازند و سر او سوی اندر دو و دو عضله هم از استخوان کنی دست هم
کنار زیر و ملیها و از آخر تا کنی اندر دست و از خرد تا پهلوی زیر کوشت اولت و تو او با سر استخوان باز و پوست از سوی بیرون هگاه که این عضله تشریح کند باز و او از پهلوی سر بیرون
کند و بر او سوی بیرون زاید و عضله دیگر بدو عضله پوست چنانکه گویی هر دو یک عضلات است و کار هر دو یکیست و دو عضله دیگر است که از کوشت که کوشت قم کنی کوشت اولت و تو
او بر استخوان باز و پوست سوی او و حرکت باز کشتی باز و بنزدیک عضله باشد و عضله دیگر است از کنار زیر کنی دست و تو او بر استخوان باز و پوست بر بالا و تو از بر عضله بنزدیک
که از استخوان بر هگاه دست و از او بدین عضله حرکتی باشد از سوی بیرون این دو عضلات که یاد کرده امد و عضله باز دهم عضلات که بیشتر کوشت کنند از کوشت باز و است و از بیشتر کوشت
و از خون کنی بیاموست تا سکف و کرد و دی را مده و تو او نزدیک بیوهگاه و تو عضله بزرگ است که از سینه بر امده است انکی بر دن تر پوست است که باز دو است باز و عضله دوازدهم
عضلات که طبا اندر بزرگ کنی هگاه که اولت که باز دو او دارد و باز دو تنگی انکی و بیب دارد کرا و عضله دو تو که از سینه بر است عضله خانه بر عضلها بند کنند کرد و از دو اید
و کرد و عضله خانه بر سینه دست و پشت از عضله بیش پشت از بر کران کنی عضله و تو از کی شیر و او عضله دوازدهم شمارند و تو جالینوس است که این عضلها سینه است
و از بر حرکت باز و حرکتها و اسامیات و ساعدها حرکتها را و چهار کرده است یکی حرکت زند باشد باز و دوم حرکت دو شدن اندر و سوم حرکت اندر کشتن سوی زند و چهارم حرکت باز کشتی سوی
بیرون و از بن کرکها شده عضلات و از بن عدد به عضلات که ساعد اندر بنزدیک باز و اندر و دو کنند اند هر دو سوی پنج عضلها از پنج عضله باز و ساده است و از پنج عضله و عضلات
که ساعد را از بنزدیک باز و اندر و هر دو عیب و از یکی کوچک کنند اند بر شکل و جوه اند بر نیست تن و نایان بین شکل و این دو عضله یکی بر کتاب و او دو عضلات که او را از بنه فالی
بر تنگی جست از سوی زیر و هم از ب زیرین او پوست است از اندر کی او را استقار الغلب کوئند از این عضلات از این موضع یا مدات و بر دوی استخوان از او بر امده و یکی پشت و بجانب اندر دو از استخوان

زیر ساعد که او را زند لامی کوئند پوست از سوی چپ کرا بی عضلات است که ساعد را بنزدیک باز و اندر و بر باز و سوی زند امده باشد تا کشت از سوی زند و بر او کشف بر سر دو تا جهاد کنند بر
و عضله دهم که یکیست و از استخوان باز و پشت و این عضله راست و بیا اندر او طاف نوازش ساخت و این دو عضله یکی از بیل استخوان باز و پشت و سر دیگر از سوی پیش و هم است این
عضله یا مدات و مردی استخوان باز و یکیست و با استخوان زیر و ساعد اعطا از اسفل کوئند بر سه از سوی پیش هگاه و این عضله تشریح کند که ساعد را از دو بیل ساعد سوی بیرون
باشد و بر کشتن پیش و استخوانهای باز و یا زند و هگاه که دو عضله یکی تشریح کند ساعد است بنزدیک باز و اندر و بهم سوی یکی کند و عضله‌ها که ساعد را از دو کند سه عضلات است و بر
همچو عضله‌ها زند بیل باز و بنزدیک دیگر کوچک و خشت صلیب و از بن استخوان باز و اندر است و کوئند زاند بن استخوان ساعد پوست است و سه پشت ساعد هگاه که این عضله تشریح کند ساعد را از باز
دو کند سر و ساعد اندر و باشد و عضله دوم از بر استخوان باز و راست و کوئند سر و بی استخوان ساعد پوست است و سه پشت ساعد هگاه که این عضله تشریح کند ساعد را از باز دو کند سر و ساعد
سوی بر و باشد و هگاه که این دو عضله یکی تشریح کند ساعد را از باز دو و شود و بهم سوی بیکدیگر و اندر زیاد و عضله عضله دیگر است هگاه که عضله تشریح کند ساعد چنانچه بنزدیک است
سوی و زیاد دو کرسی کنند اندر ساعد باشد و عضله دیگر است که ساعد را اندر کرده اند و اگر کنند اندر هشت عضلات است از هر سوی چهار عضلات و بر ساعد اند و از بن چهار
دو عضلات که بر یکدیگر ساعد عضلات یکی از بن دو اگر کنند اندر اسفل و سوی زیر زند اعلی پوست است و سوی زیر زند اعلی هر دو عضله اند تنگ ساعد را سوی بیرون اند و دو
دو عضله پشت ساعد عضلات یکی از بن دو اگر کنند اندر اسفل است و یا مده بر بهر بن ساعد پوست و عضله دیگر از آخر خوان باز و راست و بر اندر است و سوی بر بن عضله تخم کرده است و کلا
زاند و تنها سر پوست تا بن دو هشت است که این عضلها را کرده اند و بیرون از بن هشت عضله که یاد کرده شد بیست و شش عضلات است بر ساعد عضلات و بر ساعد سینه و از بن سینه یک عضلات
دیگر کها از بر حرکت دار حرکت اند بر پوست عضلات لطیف بکم ساعد عضلات و دو قاو تخم لطیفت اند بر پوست و کوتاه است و زیر پوست اکنون کشته شده است تا کنون اکنون
دهد کجا اند که کنی اکنون سوی باز و و اقی عضلها که از حرکت بعضی از بهر حرکت خرمات و بعضی بهر حرکت اکنون و هر دو اکنون یا کرده شده اند یا مانند است که اکنون اکنون اند هر دو
تا از ظاهر بهر اند تشریح این عضلها بیان کرده اید و هر از این عضلها که نقش و نشان است تخم نام هر یک تا یکی کنند اید تا چنانچه در میان تخم از اعضا تازه شوند چنانچه بر کوی تا از
زاند پوشیده نماند و است چه در تشریح اینکه و اختصار خواهند و اختصار خواهند بیشتر است المنشط اکنون و الابهام اکه بر پهلوی است المسبحه و السبابه بر کوید سبابه اکنون اکنون بر پهلوی است الخنصر
اکنون خرد الخنصر جمله این سینه عضله که کفته اند سه عضله یکی بر سایه پشت ساعد عضلات و از بر اختصار او دو پوست از کوشته بر بهر بن و از دوی چهار دو تو رخاست و چهار اکنون پوست
هگاه که این عضله تشریح کند از چهار عضله اکنون کشته شود یک عضله دیگر نزدیک این عضله تخم بزل است و از دوی دو تو رخاست یکی تخم پوست و یکی از بر کوشته هگاه که این عضله تشریح کند
این عضله دو کشت او دو که دو عضله دیگر یکی بر پوست چنانکه گویی یک عضلات است و از دوی دو تو رخاست یکی اکنون سبابه و او دو که دو یکی عضله دیگر
زند اسفل عضلات و از آخر استخوان باز و راست و از حرکت این عضله خرده دوی پیش اندر کرده و دو عضله دیگر یکدیگر پوست چنانکه دو عضله است و از
دو تو رخاست است یکی اکنون یا بن از او کنند و یکی عضله دیگر زند اسفل عضلات و از آخر استخوان باز و راست و از حرکت این عضله خرده دوی پیش اندر کرده و دو عضله دیگر
اعلی عضلات و از آخر استخوان باز و راست و از حرکت این خرده دوی پیش اندر کرده و دو عضله دیگر بر زند اعلی عضلات و هر دو یکدیگر پوست یکی از بالا کاه زند اسفل راست و با
پوست است و یکی از بالا کاه زند اعلی پوست و استخوان تخمین از استخوانها خرد پوست است اندر بیل عظم هگاه که هر دو عضله یکی تشریح کند خرده باز شود و کنند که و کشاده
اینکه و روی اندر کشیده باشد و هگاه که عضله تخمین از تها حرکت کند ابهام از بیش رو شود و هگاه که عضله دو بن تها حرکت کند خرده دوی پشت باز کرد و بدل عضله دیگر زند اعلی عضلات
بر پهلوی بر دانی او و بر از این عضله از آخر استخوان باز و راست و قفا و بیب و شاخت و هر دو شاخ بر هگاه استخوانها پشت راست بنزدیک گشت و سطی و سبحه و هر دو سبب و از یکدیگر
یکی شبیه است اکنون سوی سبحه است بدوی سطی پوست و اکنون سوی و سطی مدات است بدوی سبحه و هگاه که این عضله تشریح کند خرده یا کشاید و هگاه که است شود یا کشاد تشریح او
بر شبیه باند فرازید و اعضا تشریح بر آن زیر این عضلها که بر پشت ساعد عضلات است طاقت کوچکی کنند هشت عضلات از بهر کمان هر دو عضله که کشت و سطی و سبحه را جنانید یکی عضله
شمرند و دو عضله دیگر که نزدیک عضلات از استخوان خرده پوست است بنزدیک ابهام هر یک عضله شمرند و کرد هم کنند نه عضلات از بهر کمان چهار عضله که دو عضله شمرند یکی یا
فرو کرد هند و دو عضله شمرند و کوچکی کنند دو عضلات بهر که هر دو عضله از فرو کردند و چهار عضله شمرند و جالینوس اندر پیشتر عضلها کنان عضلات از بهر عضلات از دو اند و است و چون از این عضلها
تا اول انها استخوان و ابیر کشیده اند شمرند و عضلها دو دو پوست صد و شش عضله اید و اگر اندیشه اند کنایی دیگر و کنند خلاف هاست باز کشته اید تا معلوم کردد که از خلاف
ایکه است و بر شکم ساعد هشت عضلات و از این هشت یک عضله حست و نخت تشریح آنکه کمده است و دو عضله دیگر که از بهر حرکت ساعدات و از بنه کشته اند و است بنزدیک
از این چهار یک عضله نرکست بر ساعد ساعد عضلات است و با او و از دو ساعد استخوان ساعد پوست و از بیخ چه و ترخاست و بیخ کشت پوست بیل و دیگر بابهام پوست شد کشاد و بین
و سوی بین اسلم باز و کشد و چهار دیگر کند و کشاد نخست بین و دو بین و سوی بین را از دیگر کشتن و از کشد و یک عضله دیگر خرده تر است و بلا از این عضلها عضلات و باز باد هم از دوی استخوان
پوست و از آخر استخوان باز و از زند اسفل و از چهار تو رخاست و هر یکی بکشتی پوست و این چهار کشت رحمت بند کشاد سایتوی بین عضلها باشد و دو عضله دیگر است که
از آخر باز و پوست و استخوانها شطیبه است از سوی پیش تو زند خنصر و بنصر و عضله دیگر از سر استخوان باز و پوست سوی زاند و او و تو او استخوان شطیبه پوست هم از سوی بیرون
انجام هگاه که این عضله دو تشریح کند دست را اندکی سوی پیش اندر کرده اند و اگر هر دو عضله یکی از تشریح کند دست را تمام اندر کرده اند و فرازکه دو و اگر دو کند هم بین دو عضله باشد و

هر دو کدوشت سر و شش عضله نفاذات اند و هر شش عضله سر و زده از این جمله هفت عضله اند زده بالا بزرگ و از این هفت چهار عضله چهار انگشت را سوی بالا بر دو عضله نیم اسم ای
مستخدم اند و عضله دیگر که کوچک نفاذات یکی بالا بر انگشتان دیگر و دو کشند و دیگر خنصر را و زده عضله اند زده زیر بزرگ است از این یازده هشت بند کشانند و نخستین را انگشت سبابه و سپس
خنصر و پنجم چنانند و سه عضله بند کشانند نخستین را از بهلو بجنبانند و سه را انگشتی بجنبانند عضلها دوست است که او را کرده اند **باب نهم از کتاب چهارم از کتاب نخستین**
اندر شناختن عضلها و دم زدن که سینه و پهلو را بجنباند عضلها دوم زدن سر و نعت کوچک سینه را بر بالا و از دنا را نازد و زدن سینه فراخ شود تا این اطبا دوم زدن اند
و دیگر اندر او کرد و هم او خشک و غله را اند و دیگر کند و این نوع را عضلات اسباط گویند و نوع دوم سینه را و اندام های دم زدن فراخ اند تا و هر ای کرم کند و دو زان سر را و
حرامت تند و شد سینه را که این نوع را العضد تر القابضه گویند و نوع سیم عضلات و کشانند میان پهلوها است و این عضله بسط و قبض هر دو کند اما عضلهای باسط و از دوست است از پی
راست و چپ اند و اندر هر شش عضله و از جمله دوازده زده عضله جهات و جانب که شش است که حکم باید شمرد بات و انبات غذا جدا کرده هر جا از شش دم زدن بر بالای
و از آنکه دیگر نه و هر جهات غذا است اند و این حکم زیر دیگر گویند و منفعت و تشریح جانب اند اما جانب اما بالا تعالی و عضله دیگر از چپ و راست و سه بهلو
زیر پشت و کاز زده عضله است که این بهلو را سوی خویش و کشد و هر عضلها کشانند میان پهلوها است هر یک از پهلو بجنباند و برگشت کند بر راست و دو عضله دیگر است هر یک
از سوی بالا کردن پشت است و کردن را بجنباند و از سوی زیر و بینه پشت سینه را بجنباند و بدین هر دو عضله عضله دیگر پشت است از هر دو دم پشت است از هر جا کردن و فرود آمدن است
تا بهلو پنج و شش از پهلوهای سینه و عضله دیگر اند تهر کشفها و است اند هر کشفی یکی و از هر و نخستین پشت است و از هر جا کردن و فرود آمدن است بر پهلوی پنجم و شش
از پهلوها پشت پشت است و دو عضله دیگر است که دبالهٔ هر بنا زده و موضع پشت یکی از هر و هفتم از هر جا کردن دو دم و میان از هر جا سینه و و تر هر بنا پهلوهای
سینه پشت و عضلها تا بضه هشت عضله است از هر سوی جا عضله و از آن جمله و عضله زیر بنا پهلوها پشت جا و است اند و از آن زده پهلوهای زیر است که و بند
و دو عضله دیگر و دو جانب استخوانهای سینه نفاذات از دنا سینه از دنا چیز که و دنا بعضه و خیز که و دم و عضله جا و است هر یک پهلوها زیر و عضله استخوان سینه پشت و هم آن
عضله بعضه و دارد که حکم جا و است پشت و جا عضله دیگر است که این عضلها را باز دی و دنا از سوی و دو عضله است که عضلها تا بضه و جانب را اند قبض و تعلیت از جمله
که زیر که و که از حرکت بسط باز دنا عضلهای که از حرکت بسط و قبض هر دو کند عضله است که اند میان پهلوها است و جود دانسته است که عدد پهلوها
هر سوی ده است عدد پهلوها که عضلها که اند میان پهلوها است از هر سوی یازده باشد پس از هر سوی یازده عضله واجب کند که باشد که این عضلها هر دو قوت و یک از آنها دو
و کتوبه اند و همه کتابات و نها این عضلها اند نه نهایت که کرات و همه و بوب نفاذات حلب و از و نعلها این لیفها نیز نخالف یک کرات از هر یک معنی لیفها بسط اند بعضی
قبلک و هگاه که لیفها با بسط اند نخستین باشند لیفها تا بضه بیکار باشند و هگاه که قابضه اند کار باشد باسط بیکار باشد از جهات علوم که حرکت این لیفها هر دو از عضلهای و کرات است
عدد این عضلها هر یکی بیست و دو باشد و هر یکی زیر پشت میان هر دو پهلو این عضلها نیز هست از بهر یکی لیفها این عضلها که زیر پشت اند و پشت حرکت بر خود می خواهند لیفها کند که و زیر پشت
جمله عضلها بیرون هر جز زیر پشت بسط کند و لیفها هر جز عضلها اند بر پهلوها لیفها بر پهلوها نخالف یکی کرات و انسته اند که عضلها بر پهلو و کرات و عضلها بر پهلو یکی و بر پشت و قبض کند
لیفها هر جز عضلها هر جز زیر پشت پهلوها است بسط کند و چون کار لیفها بر پهلوها لیفها بر پهلوها نخالف یکی کرات و انسته اند که عضلها بر پهلو و کرات و عضلها بر پهلو یکی و بر پشت و قبض کند
که در میان هر پهلوها چهار عضلات است تا عدد عضلها پهلوها هشت و هشت کرده و عدد عضلها باسط دوازده است و عدد عضلها قابضه شش است جمله عضلات و باسط
دانست که شش قبض عضلها از عضلها دم زدن جهات از بهر کدام زدن بی قصد و بی تکلف که اند خواب و بیداری و اندر نفاذها غنی و بهر شی که هست حرکت آنات و قوی قوی هر عضلها
هم لیست از بهر انکار هر نکه آنات و از بهر ایوان که عضلات است که مقدمه را بنی بی زده و از اندام هر کند و وقت حاجت با تی مقوله بر من کند و عضلهای که هم بر دلیل این زده نفاذات و بر زبان عضلات نخستین
چنین که در نفاذات و همچنان که بر دلیل زده اند آمده است که این بر هیئت که مقدمه را فرا کرده سیاه و هر دو سر این عضلها دو جز بر پی قصب پیوسته است و دو عضله دیگر بر پیوسته
نفاذات و بر این عضله جهت کار این زده عضلات که مقدمه را بر جای خویش آرد و هگاه که هر دو عضلات خود مقدمه بر آید **باب سیزدهم از کتاب چهارم از**
کتاب نخستین اندر شناختن عضلهای اندامهای باطنی و نهانی با بی انت و ساق و قدم و حرکت نخستین از سوی بالا حرکت راست و این حرکت بر بند کاشت که میان پشت دو ران بند کاه و این بند کاه
ثابت دو عضلات اند هر یکی یازده عضله و از جمله یازده پنج عضلات است که دو اندام دو ران از سوی کم و سینه باز عضلها باشد و این حرکت را حرکت بسط گویند و این عضلات را عضلات
باسط گویند و چهار عضلات که اندام دو ران سوی کم و سینه بدان باشد و این حرکت را حرکت قبض گویند و این عضلات را عضلات قابضه گویند و دو عضلات که حرکت دو ران بدان
باشد از خارج عضلات باسط بند عضله بر بند کاه سرین کشوبات و او راست زانهات از بهر کار زسه جای پشت و دو تو راست و الهما کی از استخوان سرین پشت و کی از تهیگاه و یکی
از صعب و این سه شاخ دو کشت تا ان زانهات یکی زانه غشات و هر دو و تو از سوی بر استخوان پشت هگاه بین و تو تشریح که ران فرو دایه و سپس از سوی حرکت و بر باشد و هگاه دو تو
یکی تشریح که راست فرو دایه و عضلات دوم از هگاه استخوان تهیگاه پشت است از سوی بر و فرو دامات و استخوان دو ران بدان افزوده که بر سر دو سپلان اندامات پیوسته از سوی بیرون و بر سر کی
همچنان تحتی و فرو دامات است از سوی پشت که کاه این عضلات تشریح کند و ران فرو دایه و وسیلا و سوی زانه دو ران باشد و عضلات سوم همچنین عضله دوم است و همچنان دو پشت و پیوسته و پیوسته تحتی
فرو دامات و او حرکت او همان حرکت باشد که زانه کی فرو دامات و ران زانه کی کنند باشد و سوی پشت و پیوسته و همان حرکت کند و همانا پس و عضلات چهارم عضلات از عضلات

ایرعصب دانسته و بنیاد بر زانو چه یکی اصل از عصب چهارم که از میان مهره سیم و چهارم بر و اند و است انتخاب رسانا و شتها هگاه کوت و اصل دوم از عصب عجم مقداری تمامتر و اصل سوم از
عصب شد بر همه اصل از یکی که و اند بنیاد از شاخ کرده باز کرده آمده و فرو می رفته اند بجانب تا هر کدام اند بر من از مرکز و حسا و نیز که کار بنا ران و تعالی اند از ایزد جانها ان بنیاد بنا رک
اسه و ب اند الدین و باید دانست که اند بدین عضلها اشکالی هست و اند چهارم بنا ان نوی تفسیر این عضلها هر چیزی و چندین همه اند و هر چند عضلهای که در کسر و هست است و او تفسیر
صدو هشت است و جهات که و هگاه که عضلها جهت و اند بر میان هر چیز و صد کرده و تا یکی که او بر یا بیش و خواهد ابو القاسم زبانی و ضاد و قوی ابن ابا حدی ابا حمد متاخرانست و که بود
کرده است از تشریح کتاب تشریح و کتاب منافع الاعضا ابن نوی و استقصا بلیغ که رسانست و او تر اند که باز خوش تر که و مقدمان اند اما که عضلها از جهت اند مدعه عضلها و زنده
او بر و سه که و کی که و کی که و کی

وان استخوان سرین وان استخوان ران که نیست از سوی پیش وان سوی اندرون وتا زانو بر سر پشت وان استخوان زهار بنزد کمر پشت وان عضله اجابه رقبت از پس که وپا جا رست وانزیر جا پای
رست بلک سا وان استخوان زهار پشت وان ان از وی که از وی روانست است وانرکت ان سر بلان انکی فرود اید سوی سوی زانه دارد وسه هم این استخوان نشست از بر تو
انرکت ان سر بلان انکی بر تراید سوی سوی زانه دارد وسوم این استخوان رست کی جا زیر تر از هر دو وانرکت این سر بلان لخی تا مثر بر اید تا انکه سوی سوی زانه دارد وسه چهارم از استخوان سرین رست
وانرکت این سر بلان لخی تا مثر بر اید تا انکه سوی سوی زانه دارد وسه چهارم از استخوان سرین رست وانرکت این سر بلان لخی فرود اید است وهیچ سوی عضلها قایم جهار است وانرین چهار
لخشی از وی پای رست یکی از استخوان نهکاه وکی از مهره قطن وتر ایکرت وا استخوان رانی پشت بدان از وی که کرده سر رانست وانرکت این عضله بدان لخی سر اید وسوی ان
باشد وعضله دوم از استخوان زهار رست وهم بر وضع پوست وانرکت این بنان بر تراید وسوی سوی زانه دارد باشد وعضله دوم سوم بسیار دراز از زهره است وهم از استخوان زهار رست
وفرود است تا زانو وکشت سوم بسیار کشاده تر وانرکت این بنان بر تراید وسوی زانه دارد باشد وعضله دوم سوم بسیار دراز از زهره است وهم از استخوان زهار رست
انرکت ان ساق وانرکت کوبیدن ران بدان باشد هر دو از استخوان زهار رست وهر دو بر پس فرود امده است وسه بر اید وجه وبر هم پوست وهم بزرک که بر سر استخوان رانست
پوست سوی اندرون هر چهار عضله بزرک که بر ران سوی اندرون امده است که از عضله دوم ان عضله ایرانکه است وانرا قدم وانی صادق انیست بوری اندک بر خوش میکوید که مالیوس اند
کتاب تشریح استر بلیا کردن عضو بجم که وا است از عضلها باسطه که اندرین باب یاد کرده امده است میکوید بعوض انیوس از عضلها اند بعضی تنها جان یا بیکه دشاد وعضله دارد واند بعضی
نشاز سه عضله کرهیت هر کی اول عضله اند وعضلها وکا کردن از بلک که از جهای رست که از کرکوان نشه اما عضلها هر کی از عضله شاد رد باشد که کوبان عضلها یا اند است
ورد باشد که سر مهره امده است از کلیت خلیه ابا القاسم میکوید از جالینوس ومن اند جوامع جالینوس میکوید که از عضله عضلها و قاعده عضله اول سوم عضله سوم که اند رکتاب یاد کرده امده است
میکوید که عضله است که اند قاعده استخوان سرین رست وزک او سوی کوید وا استخوان فرزوی کوچکه که اند بر مهره سر ران رست وانرکت اول انکی بر تراید وسوی یاد کرد
سوی زانه دارد وانند بعضی تنها این عضله باشد عضله کی پوست که کی عضلها از بر قطها هر کاه ما باشد که باید عضله باید وکاه باشد که باید عضله باید وانرا بیت که در وات که کوبند عضلها
ران زانه است یا دوازده یا سیزده وانرا معنی اند جوامع جالینوس تا ای بیرون عبارت العضلة الثالثة منشأها من قاعدة عظم الورك وهي عضلة الورك وتصل
بالموضع الاسفل من الرابية الصغيرة فيقبض الفخذ قليلا ويميله ميلا كثيرا من الجانب الانسي وقد يجد هذه العضلة متصلة ببعضها تارة وتحت تارة يتصل بالحنية عضلة
واحدة وتارة عضلتان وتارة ثلث عضلات ومن الجواز الذي يجوز ان يقال ان العضلة المحركة لورك احد عشر او اثنى عشر على الجملة اند عدد ما ان عضلها
خوض ضرورت وجالینوس والذکت بهکه کرشرح تعلق دارد سه کتاب معروف یکی کتاب تشریح الاعضا دوم کتاب عمل تشریح الاعضا والذین سه کتاب تخلی اند و
ان عضلها بایکی کرمایرنیت وعلی جمله ابو القاسم اند شرح منافع الاعضا سکوید من عضلها بیرون کاند هر کیا بی کمتر است اند عدد ان عدد عضلها باید یاد کرد بر ان تقسیم
کرد بعبارت لوست اند تکلی ان اطبی کل واحد من هذه العضلات عن نظایرها فی العدد الذی ذکره فی هذا الکتاب لانه یتجوز فیما یقوله فی هذا الباب بحسب الجمع وبعد ما یعرفه فی الدرجة الثانیة
کلامه فی هذا الباب بحسب الجمع وهذا لا یعرفه الا من تلا کلامه فی هذا الباب بجمعه وبعد کتاب فی التشریح هو یحیی کتاب فی تشریح العضو وهو یعد شیا مما تقارب فی العضو هذا دون الربع الکتاب
الاخیر والعزیزی بکه از بعض بزرکان قاله هنا وان ما قاله فیها وما یبدات تکه تشریح عضلها چنین شکو تا اند از تشریح استخوانها بدین سبب چنین اضطراب هی افتد وغرض از بیان
کمتر از بخشان است تا اکر کسی افتد کتابی دیکر اند عدد ان عضلها اقل مطابق باید تا اکر کرده امده است بدانکه این قول مطلق ان بر بصیرت وبدانکه خلوص
اندرین کجا است وجدات وبیا کاهد اند جوامع جالینوس میکوید که عدد ان عضلها بیست وشش است از هر سوی سیزده وان بعد ان بیست وشش میکوید که عدد تشریح
چنانکه ابو القاسم الشیا بوری از وی حکایت کرده است وا بر عضلها دیکر که از کمر بر تکلیت کرم موضع عضلات وصف میکند هم سه عضله تمه تا بیست وسی عضله امده است وسیاه است
کاکر سه عدد ان عضلها وعدد عضلها بعضی از ایشان خلاف دیکر دیده چون تشریح یا ستی یا کر دیدی یا کشیدی طبیعی انکه حرکت ان اندام موافقت وکدام عضلات علاوه کرد انرا باید کرد وموضع
از عضله فرا باید کرد وچون وضع از عضله وا فاز حرکت معلوم باشد اکر اند عدد عضله تمیت هیچ زیانی ندارد وا زیر حرکت را فاحرکت بنکاه زا ثابت که حرکت ساق بدوات واند عضلها
این حرکتها چون تفاوت وا زیا بعضی یکه نزهم قولها تعز در ایرکه دو بقول بزرکی هر دو عضلات است اند هر ایانی ندارد عضلات وا زجالین نه عضلات وا زجالین نه عضلات تخ اند دران نهاد است
سوی تی وسه بر روی دران باید است ویکی اند بنکاه زانو نهاد است وا زیر حرکت که عضلات دران از استخوان نهکاه رست وبر اند دران فرود است امده قاید بزین
استخوانها ساق سیده انجا یکه از تی شد بر هذات وسوی زانه دارد وانرکت اصاق در تراید وبرا سوی بیرون باشد بر سان رقاصان که در میان
رقص ان بر دان زانه عضلها حرکت ساق هم بر ترین عضلات وعضله دوم از بیرون نکاه استخوان رهار رست وفرود امده است هم سوی زانه دارد وا استخوان ساق
پیوست وهم بران موضع که عضله تخشین پوست است وانرکت از عضله ساق بر تراید بعد از سوی زانه دارد باشد وا حرکت هر دو یکی ساق راست بر اید وعضله سوم انقاعده
استخوان سرین رست از سوی بیرون وا زیر ران فرود امده است وهم بدین موضع پیوسته وا زحرکت این عضله ساق سوی زانه دارد وا بر کرد بر تراید وعضله جهارم وپنجم دو عضله
از دو تی بر زانه بیان دو عضله که کمتر اند نهاده وهر دو از قاعده استخوان سرین رسته است ویکی از سوی زانه دارد است وبساق هم از این سوی زانه دارد پیوست دیکر از سوی

بیرون رست وهم از سوی بیرون پیوست وا زحرکت هر یک تخی بر اید ولخی یکی دو عضله که بر پشت ران نهاده است یک عضله دو قات بعضی دو عضله است که بر پهلوی یکدیکر
نهاده باشد وا زدو جای رست که از مهره جای بدر انکه بر پیوسته بر سر ران است ودیکر فرود تا از ان بر تی استخوان واخر او بر تی رسیده است یک تخی که شنان قرات وبر نهشین از مهره
ودیکر تخی بیرون که است وبکاه زانه دو از استخوان ران پیوسته واکر این عضله کوبند دو عضلات پس دو باشد عضله دوم وسیم هر دو از تخشین بزرکتر است یکی از استخوان
از وی بزرکتر که زیر مهره سر ران است رست ویکی از استخوان نهکاه رست وا زهر دو یک وتر برخاست وا زین وتر جهست وهم استخوان سرین وا زوکرد است واستوار کرده وا زوکرد است
وا زینکاه زانو فرو کشت وپیش استخوان ساق فرو رست وا زحرکت این دو عضله که اند بنکاه زانو نهاد است کاه را وا است که زانو را نهاد چنانکه سیلو ساق
تخی سوی بیرون باشد وا زبرج که ساق حرکت قدمت وعضلها یا نه حرکت بر سان نهاده است پیت وهشت عضلات وهر سلاق چهارده هشت سوی پس ساق نهاده است وهفت
سوی پیش وا زهمه که سوی پس نهاده است عضلها یا نه پیوسته است وا زین دو از سرین رست وهر دو هم پیوست وکوشت تکم ساق رسته است وا زهر دو عضله
وتر بر خاسته است وبیاشته پیوسته پی باشد است وکاه را باشد که قدم را سوی پس را کشد چنانکه بر اسوی بیرون باشد وبدر کشیده وبعوت ابو تو قدم بدر بیرون است وعضله
سیم از قدم بدر بیرون ساق رست زمانی چون زمانه جهات واولا تو تا هر بیت هر ها بود وعضله فرود امده است تا زیر بیرون که پوشیده باشد وبدانه وضع پوست وبان عضله هم
یاری از ان عضله تخشین را وهکه که این دو عضله افت رسیده باشی انکاه رسیده که دیکر عضله اثبات باشند واکر هر عضلها اثبات رسیاتی سه عضله صلابت باشند وهم عضله
وبنه زنت وعضله دیکر که از خوان قدم را کشاند را بزیر فرو کشد وا زین سه بلاء عضله از سر بیرون قصبه ساق رست وا زهر سه این بزرکتر است وبدو تر تست وبدو تر تست
والله سر ان باشد وکوشت استخوان ساق فرو رفته است وتا زیر قدم اند است وا زین تخشین وسوم بین کشت وسلق بنه پیوسته وتخشین هم بنه کشاد تخشین و
دیکر کشت حضه پیوسته وا زهمه و تر این چهار لکت دا زیر و تر کشد وعضله دوم از قصبه رست از و تر انانه وا زعضله که چند است چند نه تخشین باشد و تر انانه
با رکلت و دو تخشین یک تخشین یک کشاد تخشین وسوم بین خمیر پیوسته ودیکر تخی عرض کشاد تخشین وسوم سست وهر دو رکت وا زین بر زیر و تر کشد وا زین هر دو رکت
فرو رفته بر ذات وهر دو فرو رفته است وبند کشاد اهم پیوسته واو را زیر جهان رو کشد وعضله سوم از زنه دو تی قصبه ساق رست وبیاز هر دو قصبه و فرو رفته است وهر دو
او را استخوان خرده پیوسته وفرو رفته را بهم از حرکت این عضله قدم فرود اید وا زو تا و عضله جزوی بر بند کشاد اهم پیوسته است واهم را بهم بر دارد چنانکه سیلو سوی اندرون باشد
وعضله هفتم از استخوان اندر رست وبدان عضله بزرک که و تا و پی باشد است پیوسته پس اندر کم سازد وی حرکت کشت وو تا و فرود امده است واند کاه پای کشیده شد است تا چون
استوار باشد که بهار و نظام استخوانها خرده وسط و کشتان کاه دارد وبا بود است که مقدمه اصحاب تشریح از هشت عضله که ذکر کرده اند بر تی عضله تمه بدین تفصیل و عضله که
از وی یک و تر جلست که پی باشد است کفته اند که یک شاخ از ان و تا اند که پای کشیده شد است وا زعضلات وعضله سوم انجه زنک باشد کشاد است وعضلی و بهار بزرکتر
و کشت و هم انکه جام و سقد انجه هر دو جالینوس اند کتاب منافع الاعضا شش عضله از عضلات ساق باید کشاد است وا زکه و تا و تا اند و تر که از یک باشد کشاد است وعضلی و بهار بزرکتر
سه عضلات پس و بیاز خوانکت نخوانکتن و دو عضلات واند و هفت عضلات سیم کتاب علاء تشریح کفت که این دو عضله که و تا و پی یا شیلات از بر تی باشد و تر جلست است وعضله
سه و بازو تا اند و بکه پای کشیده سه است این عضله لاتی که بر اکتن عضلات در جنوبی و از بعد ان و بعضا که یک باشد کشاد است وا زعضله تشریح عضلها که بود و کتاب عضله
کرده و تا و اند که پای کشیده سه است عضلات که بر استخوان ران رست از سوی پیش و از بعد ان و بعضا و تا و پی باشد است حدات وا زین تفاوت اند کتاب جالینوس و از بعد
که بعضی بیش از ان شرح کرده است که اند تشریح ما هر شده بودات و اعتماد بر قول اخرین باشد و اهم که یک از عضله هشت این جدا باید که معلوم باشد و از هشت عضله که پیش ساق هفت
یک عضله زکات و از رسیده اند و بین ساق رست وهم بلوی ان تقصه و فرود امدات و و تا و فرست و بند بها هم پیوسته و از حرکت او پای بر تراید وعضله دوم هم از بن قصبه رست
وهم بلوی دیکر عضلها هات و باستخوان نخشین از استخوانها بهم پیوسته و او را حرکت وعضله سوم اند بیاز هر دو قصبه هات و و تا و هم پیوسته اند و از بعد
کار از ان عضله هم از کاه عضله دو بیت و عضله چهارم از قصبه رسیده و بر ساق رست از سوی اند دو تی که بر قصبه زاند و بین پیوسته و اند و بیان عضلها فرود امدات و از وی چهارم
بر خلاف است سه چهار لکت را زیر اند و عضله پنجم هم از این قصبه رست و و تا و اهم پیوسته و اهم را و کرده و عضله ششم هم از بن قصبه رست وعضله ماریکت و و تا و بخشین پیوسته
و از حرکت او عضله پیوسته بر بند کشد و عضله هفتم هم از این قصبه رست و و تا و فرود امدات و بر تر خضر پیوسته هکا که این عضله و عضله تخشین از بن هنکام حرکت کشد هم
بر اید و هکا که دید عضله تنج که قدم از سوی اند عضله رکه و اند بهر و قدم بهاده و دو عضله نهاد است اند هر تی بیت وشش عضلات و از بن طرح بر تی پای نهاد است
تر دیکتان و از حرکت از بن عضله هاکشتان را حرکت پشت پای باشد بیت و بن عضلها اند که پای نهاد است تر بن عضلها عضله هاد از بن جهاکشتان را سوی پای اند دیکی
جنانه دو عضله که از بهام را یکی خنصر را فرود برکشد و چهار عضله دیکر نزد بلا استخوانها خرده نهاد است بند کشاد تخشین را از بجا کشت بر تر و وارد و دو عضله که بر ملند پیوسته هم
لکتی دو عضله عضلات هکا که سر هر دو عضله حرکت کند بنکاه تخشین سوی زیر سر کشد و هکا که دیکر عضله تشریح کند کشت سوی از عضله سر کشد است عضلها و عضلها
عدد عضلها حرکت از عضلات وشش عضله زنده عضلها و حرکتها رساق از هر دو عضلها و حرکتها قدم کرد رساق و عضلات بیست وهشت و عضلها که اند هر دو قدم بنکاه است

چنانکه در مقدمه بیت چهارم عضله باشد و اندر جوامع مالینوس هم این کلمه را بعضها باشد و بیست و یک عضله است و ابو القاسم ابن ابی صادق و سکویه و اصحاب جوامع و معنی عضله
چند عضله و بعضها بر شرح چند عضله را بازیادت بگفت و عدد عضلها بدین بیتی باشد و همه است و آنچه عضلها را در دو بیتی بیاورند بیاورند کتب همه شرح داده است و الله اعلم

سیوم از کتاب چهارم اندر شناختن عصبها و این چون شش بابست

باب نخستین از کتاب چهارم از کتاب نخستین اندر یاد کردن عصب و منفعت آن بر طریق کلی

باید دانست که حیوان از نبات و جماد و چیز جداست یکی حس و یکی حرکت اختیاری و آنها از این هر دو از دماغ است و دماغ مر هر دو معنی را چون چشمه است که
از وی جویها می‌رسد و قوت حس و حرکت همه از دماغ بعضو اندر آید اما مر هر دو را از دماغ بدان مادگی که از این رطوبتها و این مدبر که از این رطوبتها که از این اجزاء می‌باشند و جوهرها یک تاب
چشم زمینها از اندر خود جوهر نیز چون بعضی بزرگتر و بعضی خرده‌تر و سائل دماغ و عصبها که از وی رست است ساخته‌اند از بزرگ آفریدگار تبارک و تعالی از دماغ عصبها را بر وی آینده است از طولی
عصبون خرد و او را بر آنچه عصبها قوت حس و کجا عصبها تا بر آینده است و چون مجلس بنهاده که همه عصبها و اطراف آینده از دماغ رسته باشد اندکه صلحی چند از دماغ بر میانه و قرب
اطراف آنها و دو رست بر سان مدی بر آنکه از چشم آید و از آن دو رو شاخها بدان دو از آن شاخ آنها بجانها و دو بند او نیکا رسانند تعالی الخالق الرازق ما فی و آینده بر آن تمام بار هیچ آنچه
عصبی مدا و دو و دو از اطراف رست است و حرکت سیاحی چون عصبها از اطراف رسیده اند و حس تقدیر و مجرد عصبها از بهر آنست که اطراف باقی از هر چه بر دو مدد و دو خرد باید
عصبها از دو و اطراف دو دارا چنانه تر و مدد هه تر آنچه از دماغ رسیده اند اطراف و دو دو خرد هه و چون عصبها حرکت از بر چنانه اند اطراف ستاره تر و صلبه تر آنچه از
کار حرکتی عاجز باید و عصبها هر چند سیکی اند و دو بیات و یکی از چون عصبی بر یکدیگر بر دو اطراف است و باید اطراف بیسته که بر یک عصب از بیست که از ذات و الله اعلم

باب دوم از نخستین سیوم از کتاب چهارم از کتاب نخستین اندر شناختن عصبها که از دماغ رست

عصبها که از دماغ رست هفت جفت است و بیشتر آن تا سرح هر چه بر
کیچه باید است که از عصبها که از هالت که هر یک بدان کند از دماغ بر آن اطراف و این کند هاها بتاری نقد گوید و منفذ نیز گوید و اندر بن بها که از این نقد و بیار عضلها بر آن
عضلها بر آنها تا جنب نخستین از بیشتر دماغ رست و از بیشتر دماغ دو و نزدیک بر دو اطراف است چون دو رستاه و حس و چه بیند بدان باشد و از آنها بتاری از آنها بتان اشیمان عطلق آنکه
کیند دماغ هر یکی بر یک عصب بر آنه اطراف است مجرد بی بیان قوی و این عصب را بدین نام شناسند یعنی عصب مجرد که گویند و میان قوی آنچه بند است سر و این بگذرد و از عصب بر سوی
است رست دو و چه اطراف است و از عصب که از سر و چه رست است دو بی است اطراف است و هر دو یکدیگر چیده اند و هر دو بیست چنانکه قوی میان اندر هم کشاده شده است و یکی
و از آخر حرکت دهها و تجربت و رهم کشاده شود بیشتر بیند و از آنچه بر بیند و این چون نزدیک رایج نزدیک کریم بر اهر دو عصب جدا شده اند و بر دو شاخ کشته بدین شکل و این
از سوراخ است اندر اطراف سم دو بی است باز کشاده است و چه بر است اندر اندر اندر است و اما از سوی چه اندر است هم دو چه باز کشاده است و چه بر چه اندر اندر و هر دو بالها از نخست شاه کرده
بطوری جلیه که موضع نقد است اندر اندر و این قوها بنیوی است و در ست بیست و دیگر آنکه که عصب بر است چه بر چه اما دو است و عصب چه بر چشم است اما این شکل که باز کرده شده و این موضع
چهار اندر دو است نخستین است که بر دو بصر که اندر میان عصب بر چشم چه اما که و بدان چشمها آنچه اندر اندر بر چه نور که و شود و چه بدیگر چشم شود و بدان این چشم در دست و قوی تر است تا نور چشم
است و سه ضایع است و میان کم گردد و از بعد است هها که و بدان چشم و از که چشم و در که قوی تر گردد و دیده بیند و شب عین فراخ تر گردد و منفذ روم است که هر دو چشم بدان بر آنکه و چشم بدان موضع که خدا بیند
باشد از آنچه اندر شاخه تا بدان صورت و فایده این موضع که اما بازیر ساز بر چه نور است نه بر هها که حد تر کی بر تر آید و کی فرود ترتیب بر از وی حد هر دو عصب نیز بر از وی حد هر دو عصب نیز بر از وی حد هر دو عصب نیز بر از وی حد هر دو
آنها که بر دو کی چیز بند و بند و این از بعد است که هر دو عصب که از بر چه است اندر است که و که گذشته است و چه بر که بر چه باز اندر همچنان از شکر که از دو جای بیند اندر تا که و که بر عصب
آنها بدان توجه شود و عصب که از جای بر دو تر آمدن سبب یکی چه بر دو چه زیاده چون آن عصبها را این بر از وی بیند هر دو عصب جدا بدان صورت از دو است از دو بدان حال بر چه فهمد از آنه
اندر این بر چه دو هر دو چه از یک صورت که دو اندر دو زمان منفعت سیوم است که اما عصب چون از سر باز چه تر دو است چون اندر میان راه هر دو یکدیگر بر بیند و یکدیگر را اندر کند همچنان که
دست یکدیگر بگیرند قوی بر گرند و از بر چه و این عصبها اندر دو بیست زیرا بعد قوی تا چه دو بی است و اگر اندر بر چه نور بر شود و در دو اندر که بر باشد و اگر از بر چه نور بر شود بی چه عصبها از بر نظر بی اگر که
همان بعد از آنکه اگر که بر دو نور و چشم دو مال اندر چشم و قوی تا بدان صورت دو بدان و صورت بدان و منفعت چهارم است که این بر چه چه هر نور اندر دو است زیرا بدان صورت از دو است از بدان حال بر چه فهمد از آنه
تعریف اندر باشد چنانکه از بعد بر بی بر یک که از چشم و دو باشد از آب باشد از آب باشد از آب

ورکها و دیگر است این دو زنیت **باب چهارم از کتاب چهارم از کتاب نخستین اندر شناختن عصبها که از اعضاء رست و از مهرها پشت بیرون آمده**
عصبها که از مهرها پشت بیرون آمده است و از دو جفت است جفت نخستین از قعب کمر میان مهره نخستین و دومین است بیرون آمده است بدو شاخ شده و کمتر کمر که نزدیک است اندر عضلها
کمانده میان پهلوها سینه است و اندر عضلها پشت پراکنده است و نخستین که بالا بطرف است و جفت هفتم که از مهره کردن بیرون آمده است بسوی سه و با دیگر شده و با دیگر رسیده است
چنانکه گوید آمده است جفت دوم از قعب که میان مهره دوم و سوم است بیرون آمده است جفت سوم از قعب که میان مهره سوم و چهارم است بیرون آمده است جفت چهارم اندر قعب که میان مهره
و پنجم است بیرون آمده است جفت پنجم از قعب که میان مهره پنجم و ششم است بیرون آمده است جفت ششم از قعب که میان مهره ششم و هفتم است بیرون آمده است جفت هفتم از میان مهره هفتم و هشتم
بیرون آمده است جفت هشتم از میان مهره هشتم و نهم بیرون آمده است جفت نهم از میان مهره نهم و دهم بیرون آمده است جفت دهم از میان مهره دهم و یازدهم بیرون آمده است جفت یازدهم از میان مهره یازدهم و دوازدهم بیرون آمده است اما جفت دوازدهم از قعب که از دو مهره دوازدهم بیرون آمده است و بدین نخستین بیست و یک جفت است و دومین بیست و یک جفت است و سومین
دوم بلعم نمودی از وی جفت کرد با قیست از نخستین شاخ است و شاخ که است و بعضی بیست اندر عضلها پشت و اندر عضلها که بعضی اندر عضلها که و بعضی اندر عضلها پشت
از وی بعضی اندر عضلها میان پهلوها است و بعضی اندر عضلها که پراکنده شاخ است و شاخها که از کمر پهلوها و زیرین بیرون آمده است اسکر از پهلوها پراکنده
اندر عضلها که اندر میان پهلوها است و اندر عضلها که پراکنده شاخ است و شاخها که از کمر پهلوها و زیرین بیرون آمده است و بدین عضلها که نشاخ است و بدین عضلها که عصبها بیرون آمده است فرو رفته بخلاف
پیوسته و بعضی جرح و غلاف و بعضی اندر دهانها و اندر اندرون عضلها **باب پنجم از کتاب چهارم از کتاب نخستین اندر شناختن عصبها که از مهرها نهفته**
بیرون آمده است عصبها که از مهرها قلب و زبان است و جفت اندر مهره جفتی و بعد از این عصبها که اندر کمر که از هر یکی شاخی بسوی دیگر رفته است و اندر عضلها پشت پراکنده است
و شاخی بسوی پیش رفته است و اندر عضلها که پراکنده و شاخی اندر عضلها پشت مانند و دست و جفت الابرها خاصیتی است حالات که عصب و جناح بازار بخیر شده است و در جنبانی
لذت خاصیتی است و این آنست که از اختلاف مهره و جفت شاخها و زبان بزیر رفته است و بنا قی و سیدات و یک شاخ از یکی خرده از جفت رسیم با بسوی استوات و شاخ دیگر از جفت نخست که از
اختلاف مهره بیرون آمده است با بسوی استوات و بعد از مهره و بعضی شاخ جفت جسم با بسوی شاخ این جفت که از اختلاف مهره بیرون آمده است از وی جدا شده و اندر عضلها که رسیده پراکنده شده است
و این دو جفت شاخها با فرو رفته است و بقدم رسیده و اندر عضلها که اندر سانی و اندر قوت پراکنده شده **باب ششم از کتاب چهارم از کتاب نخستین اندر شناختن عصبها**
که از مهرها بیرون آمده است عصبها که از مهرهای عجز و معص بیرون آمده است نخستین و یکم و از این جمله جفت از مهرها عجز بیرون آمده است و جز نخستین
با این عصبها که با شاخ و فرو رفته است اندر عضلها پراکنده و بدو جفت باقی و جفت از مهرها معص بیرون آمده است جمله اندر عضلها قضیب و اندر قضیب
و اندر عضلها و متاندر مقعد و اندر عضلها که از اختلاف عجز رست پراکنده شده است جمله عصبها عدد این بیست و هشت جفت و یکصد است **جزو چهارم از کتاب چهارم**
اندر شناختن رگها که از جگر رست که آنرا اورده گویند باب نخستین از کتاب چهارم از کتاب نخستین اندر شناختن رگها که از جگر
رست از جگر و دل رست یکی از انجا باب مقعب محدب از دل که از انجا باب مقعر رست باب گویند و از آنکه از انجا بسوی محدب رست سوی گویند و این رگ آنرا
باب گویند از دو بخش شاخ شده است و اندر جوانب جمله از وی هیچ یک هر بخشی بیخ بخش شده است و باز بخشها اندر شاخها دیگر شده است و اندر بنیه مقعر پراکنده شده است و یکی از
جگر سیاه است و این مجاری که از این باب اندر جگر می آید و حاست هست بخش شده بخشی که هست از این هست دل و دل که یکی است و سنی بزرگتر است و یکی از دو رو که و یکی است که از دو رو که آن دو رگها
از بخش شده بیرون است تا غذا از وی میکشد و تشریح رودها که جگر که هر گفته اند دل و دم اندر بنیه معده پراکنده شده است تا هر غذا که اندر جا باشد کشد و آن شیء اندر گرد کشده است
یک رشته از دیگر است باب معده بر دست و اندر ظاهر معده پراکنده شده است از سوی راست آن ظاهر غذا و هر از سه که باطن معده از انجا زدن و دست غذا باید یا باید اندر باب بیخم آن کشاده
بیخم بر کرده آمده است و اندر دم جلیس پر شده است تا فرو اغذا دهد و اندر ناف یک شاخ از وی برخاسته و جانب چپ معده آمده و اندر ظاهر معده پراکنده غذا و بلغم را دهد و با بیخ دیگر اندر
آمده است بسوی بخش راست یکی بخش بسوی بالا برده است و یک بخش بسوی زیر رفته و آنچه سوی آمده است بسوی شاخ شده است یک شاخ اندر بنیه بالایین پر پراکنده شده است تا و اغذا دهد
و شاخ دیگر بسوی آمده است و یک شاخ شده و یک آنچه اندر ظاهر معده پراکنده شده از سوی چپ تا و اغذا دهد و یک شاخ بخیم معده آمده است و بعد و دو بنیه است تا غذا را از خط سوی آن
پر بلین رگ بعده لیه و معده را بخار و سهیت طعام را بیاید کند و بجنبانند تا که اندر کند سیم اندر شاخ بخش ها هاسود آنکه آمده است و از بخش دیگر بزیر و بیطه است هم بدی
شاخ شده یک شاخ بزیر پراکنده شده است تا و با غذا دهد و شاخ دیگر نزدیک ثرب است و اندر وی پراکنده شده تا و اغذا دهد و یکی سیم بسوی چپ رگها که و اگر بر مامست تیم پوست
تا انجا ها بیاید آن غذا خوب تر کند و مکرر سازد و رگ چهارم شاخها است پراکنده چپ معده پراکنده شده است از سوی چپ و بعضی از سوی راست نزدیک
ثرب است و هم با این رگ که از بر نزدیک وی است از سوی آمده است از سوی چپ تا و اغذا دهد و رگ پنجم رگها که و معاء قولون پیوست تا انجا جایا باید غذا کند و دیگر
رسانند و رگ ششم شاخها بسوی راست و اندر کمر و رگها و رده پراکنده شده است تا هر جگر که انجا باید عزیز تر کند و بکر رساند و اندر آن که و اندر آن عبری که بر پشت
پیچها و اندر جانب محدب پراکنده شده است و اندر میان جگر بعضها هر دو رگ بیکدیگر پیوست و کذر دهاها اندر یکدیگر کشاده تا هر غذا که اب و شاخها ابه بر شکم کشده اند بیخها یکی
اندر بنجمله انجا بر اندر و دیگر پراکنده شود و این انجا بر آنکه از دیگر بر اندر است و بخش دیگر است یک بخش بنیه زیر برده است و یک بخش بنیه زیر مرو رده است والله اعلم **باب دهم**

آن کتاب چهارم از کتاب نخستین اندر شناختن رگها را چون که بنیه بالا بر آمده است اندر اخوان نخستین از جزو که بنیه بالا بر آمده است و این
بخش از آنچه که روی بر بالا و است تجاب اندر آمده است و اندر وی یک شیء و دو رگ بالایی از وی شاخ دو است و اندر جمله پراکنده شده است تا و اغذا دهد و اینجا بیرون آمده است چنین
بر آید و سید از وی رگها بالایی بیرون آمده است چنین میل و اندر شعبه و از وی پراکنده شده است تا غذا دهد و بر اندر و باقی بیچها رگ بخش دیگر است که عرق بزیر آید که وی است و اینجا
اندر آمده است و این رگ بزرگتر و کبیر از رگهای بالا بر آمده که رگها را بر آمده و بیم عبارت نیست و این رگ بهر غذا رسانیدن است بسبب آنکه غذا غلیظ تر از حالت این رگ که اندر غذا است بکرد
بلیت و این رگ را بیچیده که بالا بر آمده است دو رگ غذا اندر وی پیدا شده است و غذا با این رگ صلب تر بهر غذاها است و اندر این رو نه غذا است یکی آنکه این رگ را تجویف است
و بسوی رقت نا و اغذا دهد بعلت از وی این رگ با این غذاها صلب پیدا شده است تا آنکه از وی بزیر تحت رقیق و لطیف باشد و غذا و خوی خوبی تا بیکه چنین رقیق و لطیف
و این بنات و بسان رقت که این خود که اندر وی رگت قریب عصب است بیله و اندر وی چنان جمجمه فشرده است که خون شریان و دیدی شبات و شرح شریان و دیدی از آنجا که هر کدام بخود
و بخوی دم کرد و اندر اندر گشت و اندر اندرون و اندر وی پراکنده شده است تا وی بنیه باشد و خوبی و جالند بخوش هم بسوی چپ سیکه کرده است و بسوی مهره خواهد
مهره است و بر وی که کرده و بر وی که کرده و بر اندر هشت پهلو زیرین اندر پهلوها سینه و اندر عضلها ان پراکنده شده است تا غذا بر رساند و بخوی جهانم اندر آن بدن شخت و از وی بخوی
شاخهای است باریک بدن موی و اندر فرو بسوی شاخ که سینه مرا بدو و بخوی کرده است و اندر کوشتی نرم که انجا هست پراکنده شده و باقی بزیر دل چیز کرد نه آمده است و از وی و شاخ بیرون
آمده است و هر یک بر بیرون بخوی کرده و بر سینه و بخوی که از وی بیاده است سپیت و کرده ایدا ما این رو شاخ هر یکی زیر و شاخ است شاخها سینه نزد و آمده است
یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ و تا بعضی و بخوی رسیده است و از این شاخها اندازه شاخ باریک و فراشت بعضی اندر عضلها و میان پهلوها پراکنده شده است و باقی اندر عضلها که و روی
سینه پراکنده شده است و باقی اندر شاخها از کمر شخت و بالا بر آمده است و بخوی شاخها اندر عضلها که حرکت کند بدانست پراکنده است و بعضی اندر عضلها که راست تکیه
نهاده است پراکنده شده است و اندر فرو رگها که از اختلاف سر بر جامه است پیوست چنانکه یاد کرده اید و دو شاخ که از بخوی جهانم با قیست بر بخش پراکنده
شده است و چهار پهلو از پهلوها سینه غذا میدهد و بخوی دوم هر دو کمتر از غذا میدهد و بخوی سیم بسوی کردن بر امدات و اندر عضلها و کردن پراکنده شده
و غذا که بخوی چهارم از قعب و شق مهره بالایین از مهرها کردن اندر آمده است و بر سر شراست و بخوی چهارم و بخورست اندر آمده است و چهار
شاخ شده بیک شاخ اندر عضله که بر سینه نهاده است کند انجا اندر پراکنده شده است و شاخ دوم اندر عضله بزرگ که اندر زیر بغلت پراکنده شده است و شاخ سیم
و رگ راست و بر دیار پراکنده شده و اندر شش پراکنده شده است و شاخ دوم اندر عضله که در زیر بغلت پراکنده شده است تا بر آن رگها را بر گویند و انجا بر اندامات از بخوی جهانم
الاسل بخش که بجهارم شاخ غذاست و گفتیم که بیست یا کرده شود از جگر کردن بر امدات و پیش از آنکه دهد اندر شود هر یک بدو بخوی بر راست یکی بر امدات و اوبا
این اسامی گویند و دیگر با اندر دو تا و اوبا و اوراح باطن گویند و بجهر جان و اوراح بر ارواح جان گویند و این و اوراح ظاهر گفت اند هنوز اصل و اوبا است انجا که از جگر کردن بر امدات
بدو بخوی سر رگ که بخوی بسوی پیش و سر آمده است و از جهان بسوی پیش و آمده است و اندر و بسوی پیش و دوم سر راهم بسوی پیش آمده است و اندر که بسوی بر روی کرده باز بسوی
بالا بر آمده است و دیگر جگر کردن اندر که و از جگر بر آمده و سوی قفا بر ظاهر قفا بر آمده و با بخوی بخش که با بر اوبا است انجیخته شده و اکنون با و اوراح میشود که انجیخته شدات
و پیش از آنکه با این با انجیخته شود از وی شاخها بسیار برخاست با و بیله و بعضی از آن باریکی خواهد چون تار عنکبوت و از این شاخها و جفت رگ برخاست بدو جفت که
بهشت گرفت و انجا شاخها جفت کردن سر بیکدیگر کرده و بر اندر این جفت رگ نیز اندر زیان سر بیکدیگر پیوست و جفت دیگر بهدیب بکردن بر امدات و بیکدیگر
پیوسته و از این جفت سه رگ حاصل آمده است بر دو از شاخها باریک که از استوان دیده و از این سه رگ بر روی کند که بیده شدات و اوبا آنکه گویند و رگ قیقالا اوبا و دیگر
دیگر از هر دو سوی کشی از تر بیل کشد با و وی بر آمده است و بیک رگ از آن موضع اندر گذشت و اندر از حوالی پراکنده شدات و بنیه دیگر تا زیر بیک سایه بر آمده است و از آن
موضع پراکنده شدات و این و اوراح که یاد کرده شد پس از آنکه هر دو بخوی انجیخته شده اند باز و بخوی بر شدات و از وی شاخها بسیار برخاست و
اندر دل بالایین پراکنده شدات و شاخها دیگر بر کمر از وی برخاست و بعقل زیرین بر دل آمده و اندر وی پراکنده شدات و از این هر دو که یاد کرده اند شاخها که یاد کرده اند خواهد
اندر که از کردن آن و اندر عضلها و حالی آن پراکنده شدات و بخوی که اندر حالی سر که کوش پراکنده شدات و اما و اوراح باطن هم بسوی نهاده است و از وی دو رگ گشت و اندر
رگ شاخها از وی رست و با شاخها که از اوراح ظاهر بر آمده است انجیخته شده و حمل اندر سری و تجویز و عضلها را اندر وی پراکنده شده و اخران نزدیک در اهیت
و انجا از وی شاخها برخاست و اندر عضلها و عصبها و با اطراف که اندر میان مهره نخستین و دومین است از سر و کردن پراکنده شدات و از دو رگها و باریک چون موی
بر تهیل سنگ سر و کردن امدات و بر سر بنده و اندر غشا که بر مخیر دماغ پیوست پراکنده شده و بخوی بدر رهای قحف فرو رفته و اهیه بر امدات از دو رگ که امدات قحف
اندر آمده و از وی شاخها اندر غشا دماغ پراکنده شدات تا و بر اندر عضلها غشا را محیط پیوسته کند تا و غشا الدماغ و اشد و این غشا غلیظ است و اوبا الغشا الخشن و الصفیق
نیز گویند پس بر اندر محیط بر اندر امدات و بر غشا قحف پیوسته و اوبا غذا میدهد و از شاخها که زاید و بخوی است و اوبا الغشا الرقیق و اوبا الغشا الرقیق گویند و اوبا غذا دهد پس اندر دماغ پراکنده شود و این غشا را با غشا انجیخته پیوسته کند و اندر بر جایی که بیان بخوی نخستین و دومین دماغ هست که اندر کیت

از

کفتند اندر وی که در ایشانرا معصوم کویند آخر هر مشاخها حالی این معصوم امدست و پیش از آنکه بدین حوالی رسد مشاخها بعضی شدست و رکها بزرکتر کشته از بهر آنکه حاجتست رکها بوی بکه
کاو خود را از معصوم بکند چنان رکها بزرکتر بخشی تخت جامه است از مناخ جاهای آنکه کاو خاص بعضی شده و از رهد شاخها کاو از آنکه بعضی شده کویند هر شدست و تشریح مناخ جاهای
کفته ایشان اما الله تعالی باب سیوم از کتاب چهارم از کتاب نخستین اندر شاخ رکها و دست رکها که بدست اندر نامه است دوست بکی بدان کی بکی قبضه از دست و بکی
اطلس است قبضه از بهر آنکه اندر دست و از وی شاخی خواست و اندر وی عضلها و اندر پوست بازو بکه شدست و چون ببند کاه ساعد سیدست بخشی چهار اندر آنست و طلاق
زنه الاعلی فهاست پس سوی بر دست بکی دراست تا از دیدن زنه الاسفل امدست و اندر نظاهر جزیکه بر کشده شدست و بخشی دوم بیاند فرود امدست دیکه شاخ الابطی باوی بخشی شده است و بیاند
شده و از انکشت و بخشی سیوم فرود امدست و بکیک شاخ از ابطی باوی بخشی شده است و اوبا سیقت و ابطی بخشی اندر از وی شاخها زده است اصبعی اندر عضلها و باز بر کشده شدست و بعضی باسم
رسیدست و اصل ابطی چون بنکاه شاعر رسیدست بدو بخشی راست بکشی زده و فرو رفت و بشاخی که از تقبال بیند فرود امدست پوست شدست و انکه از وی برفته بر اثر هم جداشده
بکی سوی زند دو بر بر دست بر برفت تا بانکشت خنصر و بکیه بر انکشت و سطی رسیدست و بخشی از وی هم اندر حوالی دیکر انکشتان بر کشده شدست و بخشی دوم بند بیاند ساعد بجاری شاخ شدست
بکشاخ جاء مدست و اندر ساعد لجاری بند جزیره بر کشده شدست و جزیره نزدیک رسیدست و شاخ دوم هم اندر ساعد بر تر از شاخ نخستین بر کشده شدست و شاخ سیوم اندر بیاند ساعد بر کشده شده است
و شاخ چهارم شاخی بزرکست و بظاهر بر دلست و یک شاخ ابطی شاخ از تقبال پوست شدست و یک انکه الاسیقه اما انکه الاسیقه سیاعد فاما کرد است و اما رسیدسوی راسه
دارد و بوب بر دست و شوی زند اعلی سر کرد است و همچنان بوب بر دست بر نفت و بر شاخ شدست بر صورت حرف لام بیاند و شاخ بالایی بر کناره زند الابطی امده است و برخ اندر دست
و اندر قفا انکشت بام و اندر میان ابهام و مسبحه بر کشده شدست و شاخ بیرون یک رو زند الاسفل امدست در شاخ شدست و یک شاخ بیان و سطی و مسبحه امدست و این شاخ که از سر زند الابطی است
و اصبعی شدست و یک انکشت و شاخ دوم اندر وسطی و سبابه امدست و از اسبات و شاخ سیوم بند بیاند خنصر و بنصر امده است و اخوان همه این شاخها اندر هفت انکشتان بر کشده شدست باب چهارم
از کتاب چهارم از کتاب نخستین اندر تشریح بخشی دوم از اجوفی بخشی دوم از اجوفی جوف زند فرود امدست و با کاه از اجوفا بجکر بر امدست و بدو بخشی شده و بخشی بسوی بالا راست
و شرح از او کرده شدست و این بخشی دو روی سوی زیر کرده است و سوی پشت میکردد بسر از انکه استخوان مهره پشت رسیدست و بر وی یکیه کرده و از وی شاخها بدید چون موی بر وی امدست
و بعد و کرده و راست شده و اندر وی حوالی و بر کشده شده بیان و بدو شاخ دیکر جداست بزرک و این هر دو شاخ طاهر عین کردند و هر دو کرده پیوست است بیکدیکر و راست و دیکر کردی و جب و کرده
بدین کهاف را انکی خون کرفتا اورا حوالی او را باید بخون شرکت کند و از بخون غذا کرده شود و آب و باز زند و باز زند کی سوی کرده چه امدست شاخی خواست و مرد و ذوات را
تخصیص جامدست و بنز از آن دو شاخ دیکر جداست و بکی خصیص راست و دیکر تخصیص جامدست و بر وی یکیه کرده و بر روی مشیب او نهاده است و بنز بدی هر
شاخی از وی بر خواست و بدان مه اندر امدست و شاخی بکلند عضلها که نزدیک هاست بر کشده شده و شاخها دیکر بر خواست شیوی بسوی تهکاه و بعضها بر شکم امدست و اندر اخبار بر کشده
شدست و چهار اجزه هاست رسیدست و بدو بخشی شدست و بکی سوی راست امدست و بکی سوی چپ و هر بکی باز فرو امده است و پیش از انکه بجلد بسر از هر بکی و شاخ بخاست بر شاخ
بر عضلها که حوالی کرکاهست بر کشده شدست و دوم شاخ جاست چون موی بدید بر صفاق بر کشده و شاخ سیوم اندر عضلها که بر استخوان اسر بر بهاوات بر کشده شده شاخ چهارم اندر نظاهر بر بیرون اندر
مقعده بر کشده شدست شاخ چهارم اندر نظاهر بر بیرون اندر مقعده بر کشده و شاخ شدست و شاخ جم زنان را اندر کرده بر جم کردن شاند و حوالی از آن کشده شدست و مردان را اندر قضیب و شاند و حوالی او
بر کشده شدست و این کهاف بنز از قوت راست از بهر قضیب و زنان را اندر کها اندر جم بالا و راست و بیشتر اینها پیوسته و مشارکت رحم با پیشانها بدین کهاست و شاخ شش اندر عضلها که در خواست
نهاد راست بر کشده شدست و شاخ هفتم بیالا راست و اندر عضلها راست که بر شکم خاهاست بر کشده شدست و اخرین کهاها مادر کهاها که از سب فرود امدست و بر کوشت شکم بر کشده شده راست پیوسته
و اندر جوانب پایین و اکر مشارکت رحم با پیشان بر دیه شاخ عضلها که سوی اینکهاست راست بر کشده شدست و تخیی که نزدیک بر ملاست اندر امده است و شاخ رحم که بر کهاست اندر نقبه
کرد اندر استخوان جرب اندر امده است و شاخها دیکر از وی بسیار و شبکه اندر امده است اندر کرد شبکه از شاخ اوتام شدست و اخر شاخها و بلخر شاخها و بلخر شاخها و پیوسته شدست
بر عضلها فرود اندر بکدیکر بر کشده شدست تا فوت رحم و حرارت غریزی اندر شاخها شریان و شاخها و دیدی میشود و شاخها و دیدی غذا جای شریان و فرو میفتد و بدین سبب
نهاد شاخها شریان بر شونده است و هر دو بدون تخیی شاخها و دیدی بر قول نرفته نهاد شاخها و دیدی مرد و امدست بدین شاخها و دیدی و حوالی و مرای زن بیار
ایست اندر هر کدام شاخها شریان فرو دایه بجای و شاخها و دیدی بر شونده هر کز غذا میان شاخها شریان رسیدی و قوت حرارت و مرج کم رسیدی از آن و از غذا و غذا از بکه بنا زنی و مرج بکرایی
و از شاخها غذا بجه ماندی و خشک شدی و حضر سازی و حضر سازی از رسیدی و شبکه اندر مناخ نهاد است سیال استخوان و میان شاخها جلب از بهر آنکه تا خون شریان تخی اندر بکه
مناخ و مناخ بکرد جرب تدریج بطاخ شود تا رسیدن خون شریان بمناخ که مخالف مزاج اوست بیکبار نباشد باب هشتم از کتاب چهارم از کتاب نخستین اندر شاخ
شریان که سوی زیر امدست اما شریان بزرک که بر بر فرو امدست تخت راست بیامدست تا ترزیه مه انجم ها و این مهها را بر راست و موضع شوی انجاست و مهها راست
تیز از شاخها مهها شاخ است چون بدین مهها رسیدست راست فرو امده است تا از زیه ها استخوان سرین و تا بدین استخوان رسیدن اندر ده یک شاخ که بر هنکام از وی
و اندر سینه بر کشده شده و اخر او اندر قصبه ران بر کشده شدست و همچنین بر ابر مهره چهارم چهارم شاخ از وی بر خاست و بر خشی شده یک بخشی سوی راست تا عضلها و یک بخشی
چپ رفت طنبه میان بعلها و اندر خاج اندر فتنه و بر کشده شده و چون از بر راست اندر کشت دو شریان از وی بر خاست و هر دو بجانب اندر راست و سوی راست چپ
و اندر و بر کشده شدست و کشاده و بکر بالین بر آمده است و تیار امده و اندر وی بر کشده شده و یک شاخ دیکر از وی بر خاست و اندر رودها و رانها و رودها قوی بر کشده شدست و شریان

دیگر از وی خاست یکی که کتابت اکرمه چیا مه است و اندر وی و حواله وی بر کنده شد است و در شرایان که باقیست یکی دو کرده امده است و دیگر مدار کرده مقدار بی آب که اندر خورشرابی
بود از وی بیک چه بسیار و قدرت باشد که مرمنی حاجتی رسد و از معده و امعا غذا نه بر خاطر بدشان رسد بر دو شریان دیگر و خلاست و بدین خصیه است و دیگر بدان خصیه و اگر خصیه است
جدا از کرده چه بسیار باشد و اگر خصیه است اسه باشد هیچ یک نیاخ شریان که در چه باد وی باشد و این شریان که خصیه چپ است جدا از آنکه چپ است اسه باشد و خصیه است باشد و هر یک
الخصوص بیان آب و باشد که باشد که این شریان که خصیه چپ است اسه باشد اما شاخی از شریان که در دست باد و خصیه است و اندر آنکه اگر خواهی و دانست
که او را اندر آنکه اسه تقسیم کنید و اندر دو مهره باشد که در بالا است و اندر نخاع که اندر است اندر آنکه اقیکه بر کنده شد است و دیگر آنکه از این شاخها که بر او دو نخستین شد بود و
خصیه است و دو شاخ دیگر هم از این جدا جرح مرد از نه نادا است و آن شاخها و دیگر چپ است باد و یک هر او است و دیگر خصیه است و دیگر هم بیند
و هر دو و انثا و اندر است و بشرا آنکه بر انثا بر اندر راه انچه یکی از خاست و خاست نه اندر است و تخم نیاز اندر است و گاز سوی چپ و هر دو مهره هم اند و سایر هر دو شاخ
اندر دیگر آنکه اگر تخم نادر باشد بر است و اندر دیگر از وی شرب شده بلشد و اصل بلیه باشد و از دیگر شاخی بر خواست و اندر عضله که بر استخوان سرین نهاده است و بر کنده شده و آن
سر آنکه بر شاخ است تخم از وی بر کنده شد است و اما قدر از آن از آن نیاز مرج است و اصو و شریان از آن سوی جرم مرد امده است و خست اندر آن بد و تخم است کی چون بیرون است
و یکی سوی آن بدن و از اندر تخم زن و هم بر آن دارد و هر دو بخش اندر و بر هیاشاخ آن بر کنده شد است و اما عام **باب هفتم اندر شاخ دیگر شریان که با**
مهلت از شاخ اقطا بعضی از وی بر رفت اندر تخم مرد و بعضی تا نافت و باقی تا نهاد است و شاخها شریان در وی است و شریان از دیگر که بر مرج
مهر است از مهرها پشت و شریان که بر دست است و کاهی چون کوشه است و شریان از آن که اندر شکم بر کنده شده است و شریان که باندر است و دیگر کشف امه است
و شاخها از آنکه معده و دیگر و سر و دو رها است و اگر از عضله شکم و هر او است و اگر باد و رد رفت شریانیست که اندر انثا هما رها است
هم اندر تو بر و بر است تا در بیان شریان قوت حرارت و قوت روح میکرد و شریان از وی بر رها است و شاخها از آن که اندر شکم
آیکه رهنده باشد چون تشریح اطبا هم بکر و اتا و یاد کرده شود تا هر که بر سبیل از وی کتاب تشریح اعضا بجوید و بر آن اطلاع هم بکر الطبیان الاعضاء الانسان
ایم که هم بصیرتی است که در دیگر است و اطبا هم از دیگر است شاید الا اجزا که بر کنده شده است و شریان که باندر است و دیگر کشف امه است
اجزا آن ای امه موجود پس بیست پس تخم پس دماغ بر شاخ آن رقیق که از اطبا شیخ گویند پس که هر دماغ و تخم بعضا آن و اجزا اندر تخم بعضا است چون و نخست که اندر دو ماهست
پس بر کرد اندر اجزا باب دوم از اجزا دیگر و اما هم است پس استخوان که قاعده دماغ است و اما تشریح دماغ باید دانست که دماغ مردم از پیش سر تا پس سر اندر از اندر عجز ماده است
و هر چیزی اعضا هاست تخم بعضا است و هر دو بخش ماهی که بر کرد و حیاتی هر بخشی اندر بر دماغ ظاهر است و منفعت این که مر دماغ بخشی سه تا نفی دیگر از قوات
چگون باشد چنانکه اندر باها و کنند معلوم شد است و مزاج دماغ سرد و تر است اما سرد بر آن است تا بسبب حرکتها و عصبها که از وی در سست و جیب حرارت که از حرکت قلب که حرارت قریب
بدو باز کرد و قاعده بها که از اندر آن محسوسات پیوسته انها می پذیرد و منعقد میشود و مکان تها و غیره و مکره و مذکره که پیوسته اند جمله جایب بسوی که انها و حرکت نمودند
و شنوا نمود و قاعده دماغ که پیوسته اند که معدن حرارت بدماغ بر میشود و اندر بدو لی که از اندر دماغ پیوست حرارت و سکر شود و مقدار که در دو و تر اندر بر آن تاب حرکت میکند
اندر و پیدا باید جرحت و نرم از بهر آنست تا عصبها که از وی بر سست هلک باشد و علک را اندر شهر و بجان که و نه و بجان چیزی باشد که کشد و کاهد و قوت از بر کنده تا زود
محسوسات طاری کند و از اهوا و روی اندر و فی کشید و جزو پیش باید دماغ و ترات آنکه که عصبها و حرکت و سکر و ترات از بر کنده عصبها
حرکت بیشتر از وی سست و مبدا عصبها و حرکت تا بار صلب تر باید از بهر که عصبها حرکت قوی تر باید باشد و میان جزو دماغ و جزو و پیش بجایی لطف تغیر کرده سست تا جزو
نرم از جزو صلب جدا است و تا که که بدماغ خرد و باید تعاد و بین تجاب کند و اندر جزوی آمزین معصوبات و این معصوبات تجاب بیست و این معصوبات اندر آید و بدماغ اندر آید و بخست اند
و دیگر و بدانه از مزاج دماغ که در بعضا شاخها است الا و در دو ان خوش اند شاخها که بر دو و اندر دماغ بر کنده شود و سبب هر اندر کرد و اند رد و کرد جمع خود جمله که باید و پرش
دماغ مجرد بیست از دو و جزو زلمه است طبیعی الا تا باری الحلقان که بیند جهات بیند مین عطا اما عند بعضا اند جمله دماغ بر شست یکی رقیق ترات و عمار تجر
دماغ است جزو که صفیق ترات و صلب تر است تا هر دو نفسا میان جرم دماغ و استخوان قحف تجاب باشد اند اگر که دماغ را حرکت اسلاد و انتقال و بدیها اسلاد و ملاقی اسلاد و ملاقی
کرد و د و هر که جهه دماغ زیادت خود و هر که او در بلند کند تا خشک کرد و حرکت اسلاد زیادت خود و جهه هر دماغ هاس قحف که در آن از هاء تبارک و تعالی این دو غشا را
جاب ساخت تا جهه دماغ که نرم و تر و نازک است با قحف که استخوان صلب خشک ملوس کرد و از اسیب ان دو باشد و دو غشا اند بهان که در کرد بدو غشا هم مدد ات جهه دماغ
هم بدو قاف قحف ابشا یا حق و حکمت جا الله تعالی که در کرد بدو غشا که ملاقات قحف اشاید صلب تر اشد و دیگر ملاقات جهه دماغ خلاشاید رقیق تر باشد و این هر دو غشا با الکه و
دانند جهه یکی که اهل اند که تسلی و تعالی او در دو غشا بانی که دماغ اندر آمده است بعضا عند و هر دو جهه سر شیم اند که کها را بر بعضا خود نیکا و دارند و غشا و صلب که هاس قحف است
بر غشا رقیق که زیر او است خانه و بالا که نه نیست و کرانی ان بر وی نیست که کرانی وی جهات و اداد و جانب دماغ و کها است که از او بر و تر قحف جهه دو ماه است و اند هر دو غشا که
جهه سر قحف و غشا یکی که بر دو جایها که اند هاء کها است و از غشا صفیق شاخها و اطراف جهات است و تسلی غشا بقحف بدان شاخها است که در آن غشا و است با شد و ما قرآن خاص

از دو تخم سر بر اول دماغ است و بر ظاهر تخم از دو غشا بی باقی شد است و اندر تخم بر سیدات و از دو زائدی دماغ سه تخم بیست و طبیعی از او و اطبا و از دماغ که بیند هر دو بر اند بعضا دو
بخش از بهر آنکه جهه دماغ از دو از اندر بود بخش است چنانکه که کرده اند و تخم بر دو بخش نخستین را جهات اند که هم بر اند بعضی صوابیه و رک کند و عضله دماغ عطف از وی بر و نه و جهه جلسه
از وی بیک اعتبر که و شود و غشی هر عضو که از وی بدان عضو دارد که کار رها و قوت مصوره از وی بدر اید و تخم بر دو بخش از بر دیس که و چگاه است و بدر اید که چها عضی از بر دیس دو
چگاه از وی بر دیگر اعضا کرده شود و تخم بر هر عضو که از وی بدان عضو دارد که کار رها و قوت حافظه اند و بی بدر اید و جزو پیشین دماغ بزرگ است و میانی که و جزو از بر دیس
هر دو که جگر و سر و تخ تا بدار و که خاع که از وی رست دنیا الوات و تخم بعضی میانین جهه منفذ است که از تخم بعضی نخستین تخم بعضی میانین بر دو و تخم بعضی میانین جهه دماغ است
میان هر دو هوا که اند تخم بعضا است طبیعی از مع کو بند اجزا و روح که اند تخم بعضی از بر دیس است بعضی رست و جهه حسوسات که او را اند اهمه از بعضی نخستین جزو و از بر دیس رسد
و اندر وی علم و صور و تخم چه هاکه او را کرده اند جمع و از بر دیس چو نخستین و از اندر و بدین سبب هر آنچه بعضی اند هم کشاده و شکل این تخم بعضی میانین از جهت
و بدین سبب او را تخم کو بند و تخم الطبیعی نیز کو بند و از بهر آنکه محل او را از حسوسات جزو بیشتر است زو دماغ و بعد او باشد تا جزو از بر دیس است و صور تها و حسوسات هر او
تخم بعضی نخستین و تخم بعضی از بر دیس بر سد بدین سبب میانین شاید عجو شکر آمده هر چه از حس آید و تخم بر کند و بخواند حفظ سازد و بوقت یاد آوردن از وی یاد آرد و هر او
و چگاه از جزو بیرون آمده دماغ آخر و سخت کاه از کار از جزو بیاید بدین طریق از است امداد تا که هر دو بعضی کاهم قوت و کاه رهنده و جهت و غشا رقیق که ما و دماغ است هم بیند
افات و نیست و از وی ترات و جلد دماغ را بر بعضی ظاهر است تا آنکه اخوه افات تو دید و زلای و آنچه که جرم و دماغ است متدرج هر چیزی بعضی است و صلابت او از غشا سخی که
و اما استخوان که اند جرم دماغ بیدات بر سان جوشنها که با و پاره و جم نهاده باشد بر هر افات طبیعی از تو ترز بود از بعد است که بر استخوان سرین نهاده است و دیگر کنده شده و آن
سر که بر شاخ است و دیگر از اطبا دیگر که کوشت با و از جنس غیر اند بر میان شاخها نهاده است تا هر چه که خالی باشد پاره از آن نهاده جاوی کرد و شاخها را از اعتماد که تا برفاد و خوش با هم و نهاده
عضله بر شکل نهاده است و جهت اصل شاخ این و دیگر که بر یکی بر نهاده است و شاخها زدت و بدر رج شاخها از آخر میت و دیگر که بر این شاخها
تا جاوا اند صوت با عضله از نزدیک اسوکها باشد و قاعده ایکه عضله شاخها نهایت شیطات و از اجزا دماغ که در خوف بیا بر آن اعمال سر بر شکل مرست و زدند و اندر ذات
بر سان آنکه کرمکها خوشتر از کرد و کاهی بصر از نزدیک این اجزا دماغ این هر دو حرکت سبک و معنی کر بی اند و دیگر بیاست و بدین سبب زاده و کو بند و هر که از این دو و تخم
و اما دلالت که تجویفها و دراز کرد و دو جه شود و این از حرکت انفاق کو بند و هر که و کم باز نشید تجویف کوتاه شود و کشاده کرد و این از حرکت اسلاک و بر سر و آن اندر و تجویف عضله
و بر اسرت از غشا که است و هاست تا بعضی جزو باز بیش دماغ و سفلی از تجویف بر دو قاعده نهاده است هم از جهه دماغ بر شکل ران و معنی شکل ران آنست که هر دو که قوس
بر کرد تو اند شد و هر که از کرد و تو اند شد و هر که و کرد و حرکت انفاق کند تجویف بسته شود و هر که و کرد حرکت اسلاک کند تجویف کشاده شود و این از انفاق طبیعی اعتقاد
الحیوان کو بند و اندر این رابطه تر دیدیست که بر کاره تا حرکت انفاق و اسلاد قوی تر باشد و بسته شدن و کشاده شدن تجویف حرکت باشد از تحکم و زود و تمام و تجویف باشد و سکر که
تر دیدیست که این دو و حرکت بنو مد حرکت جزو کجه باده باشد جز حرکت چیزی که بعضا که بیکاره باشد و این چندین احتیاط ها از حرکتها قوی تر باشد از
بهر آنست تا قوت دماغ و نفع خضله حرکت اصناف و نفع قالکه در بر اس بیکار تا رات و تعالی جسب نوی و قالکه دماغ از بر آنست تا قوت تا قوت دماغ متوقف
از بر اطبا از دماغ و نفع کند بعیز از او و حس تقدیر و بر مده امد نفضلها از اندر دماغ سه بخشست یکی اندر جزو پیشین دماغ در دیس حرکت که مشترک میان جزو پیشین و جزو میانی
و دوم از جزو میانین و جزو از بر دیس از بعری ذاکرهیت از بعد و کار یکی که جهه او کرد جهات و او را جزو میانین و دوم از جزو میانی و جزو از بر دیس را که بحری تهم بود و
آنکه بعضی از عضله و جانب خاع و نفع نخی و هر دو بعری با بیان جا و کها غازات از هر دو تجویف دماغ که کند و هر دو جا که هر غشا رقیق است بیکر بر نوند و بیان منفذ شود و اما
این منفذ که از هر دو بعری و تجاه بیکر و تجاه است و اجزا که شکل است بر شکل قرع بدین سبب نافع کرند و چون این منفذ اند غشا صلب که و اند که کشاده شود و
شکل هر دو که بیان غشا صلب و بیان بحری کام نهاده است و هر سوها هم و هیچ خالی نیست و از بن همه مکند و با استخوان مشابه که از اسفاخ کو بند بعضی از اند و بنا و از آنکه کام بر بدن
آید بعری و هم از دو ترتیبی که از بیرون دماغ سر و زل است بر شکل هیاکل جیا که طیبان از الحلقان کو بند و اند در اطبا تجویف است بر سان با لوح و منفذ از اند بعضی که جهات و اما تجویف
منفذ که بعضی منفذها و دماغ بدر از او و بالا و در منع و بی اند و شرح بعضی اند و شرح بعضی از کرد و اید **باب دوم از گفتار پنجم از کتاب نخستین اندر تشریح چشم** اجزا چشم غشا و عصب
و طبقات و طبات و عضلات و او و هر و شریانی که دماغ اند از اند است بعضا عند و هر دو بیچه سر شیم اند که کها را بر بعضا و خوز نگاه و دارند و غشا و صلب که هاس قحف است
بر غشا رقیق که زیر او است خانه و بالا که نه نیست و کرانی ان بر وی نیست که کرانی وی جهات و اداد و جانب دماغ و کها است که از او بر و تر قحف جهه دو ماه است و اند هر دو غشا که
جهه سر قحف و غشا یکی که بر دو جایها که اند هاء کها است و از غشا صفیق شاخها و اطراف جهات است و تسلی غشا بقحف بدان شاخها است که در آن غشا و است با شد و ما قرآن خاص

اورده و ملیاس اندر تشریح اطباء دیگر بعضی کسان یاد کرده اند است اما صحیح تر جهی از منافع شکم جمله اندر غلظ سر و سرا و فراخ تر نهی تا کرد رطوبتها جمله اندر رطوبت بعضی
رطوبت جلیدیست و جلیدیه از بهر آن کویند که صافیست و روشن و شرح جهی و بر صد بزرگ کویند و بر دیار صبی زاد را کویند و شکل او کرد است جدوی او اکر دی به بعضی کرایند اسم دریا
اندر جوی و بزرکتر اند تا دریا و بهار کویند یا زوی نصیبی تمام باشد دست او اکر دی و بدرازی و بزرکی کرایند تا اندر عصر بحوی و کرد این رطوبتها اندر اول است بهم اندر اندر شدند و اندر میان
رطوبت جلیدیه رطوبتی دیکر است صافی و تمام او نخاط همچنی اکنده شده و بدین سبب اندر آنجا بیرون کویند و اندر او بر خشت اما صافی از بهر آنست که غذا رطوبت جلیدی از او سر و بزاد
بهر آنست که اکر هم بر خشت و کثیف کر شکل رطوبت جلیدیه که دلست و هر کاه که او را کر جزی کرد خطها و دایره باشد و دایره بزرکی است بر سیاه و بدان دایره بدو نور است خواهی
زجلیدیه از سوی پشت جلیدیه تا بدایره بزرکتر که او اندر مدت و از سوی دست او از بهر آنست که از منافع همچنین باشد تنکیه و اندر میان جلیدیه رطوبت زیر کست اند سیه خایه مع
و بدین سبب او را رطوبت بیضه کویند و اندر بهر آن او را قوت آبی آفتاب و بر بهاء سخت و نخش مرغ خشه بیکار جلیدیه بر خوشت و همچنین سبب آبا تا مکن چنین بهر هایی مع
بوی سه است رطوبتها چه و اما از طبقها چشم خشه طبقه است اکر نخست و صلب پشت و کرد طبقه مشیمه که معصر کرده ایما اندر مایات و این طبقه را الطبقة العلیا کویند
والطبقة الصفیقه نیز کویند که بر هی از طبقه شمه و اما اختا کویند که طبقه دوم طبقه مشیمه است و از کار عنا و رقی پشت و از حرم این عنا و از کاه کر
اندر دست این مشیمه باقی شده است و او را مشیمه الانهار کویند که همچنان که بهاء اندر کم مادر اند و مشیمه مایات او نیز اندر شیب بود و طبقه سوم که اما شبکیه کویند اختشکیه کر او
اند اما اسا حاند بهاء از طبقات و از طبقه غذا شبکیه میانا و شبکیه آن از غذا نصیب فرزند و بیاده و باقی زجاجیه میماند و نخاجیه همچنین نصیب خود بعید اند و باقی اصافی
بکند جلیدیه میانا و طبقه سوم شبکیات و از کاه بعصب پیوسته است و کرد رطوبت زجاجیه و بعضی اندر آمده است از سوی پشت اما کر طبقات زجاجیات کو مشبکیه
زجاجیه و بعضی و شبکیه را با دی را کویند و این طبقه را شبکیه از بهر آن کویند که همچون کرد رطوبت زجاجیه اندر آمده است و از آن زو و کرد و طبقه جمله الکاه شبکیه است
و ماها اند تخت با کرد است و بر شب مانند کوشت الانخت سلب و از دی صافی لطیف تر از کرد است بدین سبب او را عکوس کرند و ساها با رید از طبقه مشیمه و این عکوس اجتماعات
و از بر عکوس جاهز است این رطوبت جلیدی و بیضی و این طبقه الجفاف بر آنست تا نور بصر را بجاب بکند و طبقه جمع اکر ریشه بر دست سوی پشت است و از دی صافی غلیظ تر او
کر است و نشان صافی اسمان کوشت و اسمان کوشت اصرد و منفذ عان بصر و مسیت کی کفته تو بصر اند معی جمع شود و از کاها همچ مستقل تر و نور بصر او تو تر و میتا بصر
اکر سپیدی تو بصر بر آنکه کند و سیاهی و بر از آنهم اوه مبدا و در آن اسمان کوی بحکم آنکه مست تو بصر با اعتدال و بحکم و دوم آنست تا در نشانی چیزها اندر دی معتدل خود و مخلطی
او از بهر آنست تا چه بیاتی باشد میان رطوبتها و میان طبقه مبلی که اندر پیش است و از طبقه قرنیه است و این قرنیه غذا از این صافی اسمان کوی باید و این صافی الطبقه مبلی که میان بصر
اندر میان او با موضع دیار تفاوت بسیان تفیه الکوکه مثال او کوست مثال او کوست تا تو بصر اند بصر نصیب مجوف بر رطوبت جلیدیه بکند و از این تفیه بر وی ایستاده باشد و کاه که این تفیه دیستو
بیانی الطبقه شود و از اندر درون این طبقه خلطهاست نه هر از بصر سه کار کی آن هم اکر این خلط مانند رطوبت بیضه است و دوم تا کفتار که این رطوبت بیضه سیلان کند و سیوم تا آب اند
چشمی در سکار آن آب وقت قطع آن آب را اندر دو لاغی بهاء کند و این خلط کفتار تا آب بیرون تفیه عنبیه باز آید و از دی بیرون آن طبقه صلب است خانه کر اکر دو و کوه و تفیه آن بر
دکار کی کند روی او بر طبقه قرنیه و دوم آنکه کفتار تفیه است باشد و تفیه بکند و با دیجه کر اوست و نرم بودی تفیه بجال خویش تا بدی و معتقد است که این طبقه دو تو سیکی کو
که زاده و شت نرمه تو است و با لحمت و دیگر بود و صلب است و اندر تفیه عنبیه رطوبتی است و در میان سیلیست که وقت اعتراف مردم بلی نزدیک شوند موضع تفیه بدیده
و طبقه سیم الحقایت اکر نه صلب پشت که طبقه تخت بی از سوی پشت او است و کهتر است و این طبقه ششم شفاف و شفاف چیزی باشد که از بیرون او اندر او باشد و نه باشد
بوار بیرون او اندر و نیز بر باشد چون آب و صلبت و صافی بر سان سرین تا شیه اما شفاف و صافی از اصلت تا خویش و اجاب بکند و صلب از بر آنست تا بجلد اجزا چه است اجاد
و موضع تفیه عنبیه نیز بر شیشه است از بهر آنکه شفاف و جهار قوت ستاد بهر آنکه کرد تو الفوق سد کرد تو هاد اصلت بود و طبقه هفتم الحقایت اکر کشت سپید و چرب و اعضا حرکت
چشم بدان باشد و او را طبقه خوانند و اغاز ستر آن طبقه شاها باکت کهم از نقاط صلب رست و اندر پیش چشم اسطب شده و هر اجزا چشم را بر نیات و بر طبقه قرنیه
استوار شده و هم از بر و بدین سبب او را خوانند و این طبقها که اندر پیش جلیدیه است هیکی نقاط آن کهاست که از دی بر است و قرنیه بر عضلها و کهاها و شاها اندر نیع او ما
کهاها را کرده اند است اما تیم کهاها چشم باید و دانست که رکها از رق و باشد و باشد و اسباب اکل هیچ اسباب سیاه چشمی صفات نخستین و دوم این اکه نیع او ما
باشکی او از بهر اکه عصب بیرون آمیان پیوند است و روح بلیه ان نور را کویند و نور از عصب بر طبقه چشم تابد و هر را بر نور کند بر هر کاه که این نور اندک باشد باید باشد که چشم اکل
از بهر آنکه هر کاه بر چند باشد که طبقها چشم را بر کند و بر کاه نه کند و رنک طبقه عنبیه بیاید است و بر نور نظر کند چشم اکل نیاید و سبب سیم و چهارم که رطوبت جلیدیه باشد
یا اکه اندر و نور تا غایت تر نهاد باشد از بهر آنکه این رطوبت بیضه است که دیدنها اندر و پدید باید هر کاه که بر چیزی تابد و صفا و چشم کند تا باید و صفا و چشم کند تا باید و اکل شود
و سبب پنجم که بحسب دیاری رطوبت بیضه است یا اینکه از بهر آنکه این رطوبت بیضه تیره است و هر کاه که دیاری باشد بحسب صافی باشد روشنی و صفای رطوبت جلیدی را و کر چشم اکل
نیاید و سبب هفتم بر عنوان است از بهر آنکه خلقت از طبقه است اندر بعضی چشم اکل باشد و اندر بعضی اسا اکل است و اندر بعضی سیاه و بعضی که عنبیه او سیاه باشد اکل باشد هر کاه که آن هر سیاه
چشم باشد چشم سیاه باشد و سیاه از بهر آنکه هر کاه روح الحمد و صافی و تمام باشد و رطوبت جلیدی نیکو باشد و بر بدن قرنیه باشد و رطوبت بیضی باقی مانده

تشریح کوش

باشد و هر کاه که بعضی سیاه از بقی و بعضی سیاه اکل باشد چشم سیاه باشد و هر کاه که اسباب بقی افزونتر باشد سفید باشد. **باب سیوم از کفتار پنجم از کتاب پنجم از کتاب نخستین اندر**
کوش و سیفت از عضو و نع عصب و کوش و بسان بادیست بهاشت تا هر کاه که قوتها و اندامها متحرک خود اندر بر سر شود و هم بر کوش و سوراخ کوش اندر جهت و بجهت و اندر
تلا اواز اندامها و اندامها سر و کوهم بکوش تا بشنود و اندر دراز اند و قوتها و اندر دراز و بجهت کر و اندر بی راه شکست خود و اندر بر سر و سوراخ عصب از منفذ پنجم است از عصب که
از مغز است و اندر بر عصب آمده مایه بست از قوت عصبی و اندر عصب و شیاف عصب دیکر کوش همچنین نرم رطوبت جلیدی و بر چشم همچنانکه اکل چشم از بهر دو
و معطل این رطوبت است اجزا او و بکار اند بهر خدمت و معطل از عصب است و فایده سوراخ کوش همچنین فایده بسیار است و فایده عضو فاند اجزا بر نخستین از بهر کوش نخستین از کوش
یا کرد اند است **باب چهارم از کفتار پنجم از کتاب نخستین اندر تشریح بینی** تشریح بینی از تشریح استخوانها و غضروفها و عصبها معلوم کرد و تشریح هر یک اندر آن کفت بجا کی
کفته اند است و بینی الف و کار است یکی بیدن و دیکر از صافی کردن و نیز بدانکه او را صافی کردن و نیز بدانکه او را صافی کردن و نیز بدانکه او را

باز پیوسته و سر قصبه حلق نهاده و از بهر آنکه تا دود و بخار هوا سرد بکار نرفع رود و باشش رسد اگر بر سر مصروع مالند

باب هفتم از کتاب پنجم از کتاب نخستین اندر تشریح قصبه حلق و شش

قصبه حلق را اندر اندام و بر ترین هوا است که دم از آن بنفس می‌گیرد و باز می‌دهد و منفذ او فراخست و از بهر آنکه بعضی گلو آید و بعضی بگلو نهم دایره و از دو غضروف
بهم ساخته بسان مزمار و هر یکی را بازیری و هر یکی را بالایی اسوار کرده و هیئت تا بدین حیلت که گویا نایی اند مانند مزمار چه آیت و غشاء و بیفی بغضه و فا کسترست و اندرون او غشائی دیگر است ملبس و
مجبور و سر او نهادست و دیو پیوسته و هر که منفذ هوا بر مزاب آنرا نهادست و راست او و باب غضروف فا اندر بر سکلو نهم دایره است غضاف سوی مرئیت و ثلث دایره از ثلث
نرم تا آن غشا مانند مزمار باشد و بیشتر دو رو دل هاء مزاب که مری فراخ‌تر و حلقه غضروف‌ها و از زبان مانند مزمار و بخراست و هر بخی اندر شش خشک اسیاد گشت و غضروف‌ها
این غشاها و دارها درست آنرا بهر آنکه آن را بیزی مزاحم نیست و بر بها و خورست بازاز جامع و تقدیر حاجت و منفعت قصبه ما درست که پیوست و گشاده باشد و از بهر تو قدر خود شاه
و ضاء اندر آن تا هوا دو سر دو بری آید و آن را صلب نخورد باز نرسد تا قوت آن از دو منفذ تا جا از قصبه از منفعت و بالهام پیوست و غشا رو بی کسر است آن که بوجه آن زبان
و کشیده ترخاست شد بهم آنکه قوت طعام فرو بردن قصبه که ماس فرست جای مری را بر آن کلا از نفاذ فراخ‌تر شود که طعام فرو برد مری نیز وقت دم زدن جانب اسد قصبه ما و است و آنکه از آن هیچ ماند نافذ از منفذ
و کشیده ترخاست شد بهم آنکه قوت دم زدن مری بعلی قصبه باز کلا را و قاصبه فراخ‌تر شود و هوا بسیار از دو دو هر کدام زدن جانب طعام و شراب فرو بردن هر دو اندر یکجا باشد و غشا که اندرون قصبه است
ضرر از بهر آنست تا بنه تا بنه کند و بدا بر اندر او زد و تا باز کند و منفعت بسیار جاها قصبه که اندر شش تا آنکه آن کوش شاهها هم شش و نهم رگ و گوشت و نخلان بر سلان خرب است
زبرین هر که دم بنفس اندر کشیده باشد تا هیچ که مخالف هوا زی در آن نکند با شاب و فرو برد با سیب غضاری یا هوی یا خوبی یا سیب دو دی خوش تر و کوبه و هر اندر کند هر یکی تازه اندرین خواره بر
باشد و بدل رستاق و اندر دی شوند و مرد هر هلم و روح را جدا نیست که فرق کان روند که هر روح گردد کی هیچ آنکه آن کرم دم خورد مرکب بدل آنچه و از اندر رگها و اندر بدل کند و بصر نی ساند
هوا زیر یک روح سوی آن باشد تا بوا بصر نی رساند و هوا را شنوی قصبات که اندر دی بر گوشت شد و شاخها و بدو شرایق و شاخها شریان و بدو دی و گوشت تخطیل و بسیار کرانه
و غشا که اندر دی گوشت و عبد اند و بخراست یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ است و انچه از سوی راست است بدو بخرات از بهر آنکه اندر جوب
بر دارد و از نضاء سینه که سوی پیست خوی با خوش تر شعله گرمست و فضا سوی یسار است قابع تراست بدین سبب اندر سوی راست بدل بخرج و زیاده است از بهر و کاکه آنچه اجابل
نماند و هم آنکه بخرج هم یکسانی باشد و اندر جوب که بر بالا جای اند بدین فضا چه در و منفعت غشا آنست که او بر شکل خویش بدارد و گوشت دم و متعلق او از هم باز نخورد و هم این غشا
حس بیند هر قسم شریان و بدی اندر دی گفته اند باب دم از جزو شش که او گرم است و تسریح و بیشتر از فاهم اند بر یکتار اند باب دم از جزو جانم و آنکه او است و فضا
سینه بدو بخرج اند و اندر میان هر دو بخش قسمیست و دو بخش را اند دیگر یکی از انست و از بهر آنکه اندر بدین غشا چه منفذیست و منفعت که فضا رسیه بدو بخرات است که کرد بخرش اعتق
رسد از بخرج یکی دو است تا باشد که آن دم زدن فرا نماند و بدی و آنچه که اندر فضا رسیه است بدو بخرات بکیکر یکی پیوست است بدو بخرات بیشتر و بدو بخرج و بخرج نهاد است اما گوشت و گوشی تخست و بخرط و خوشا جاذب
و ضاکه بدو منفعت اوانند اندر جانها گوشت اوانست که اندر دل اجزا و اوات جوب نفاذ است و شکل او صورت و طرف بدو کرد است اسل است سوی بالا است و شرایان فرو منفعت
و دیلها که او از بر جگاه و خوش‌تر و اندر بین طرفین پیوست و غضد و زلو قوی تر اند که خضد و فهاست و هم بدین طرفست از بهر آنکه بنا اوانست و منفعت غضد و قانست که شریانی اسفل
باشد و شاه او صلب است و هیچ عضو دیگر و اعضا بدن صلبی نیست از بهر آنکه اندر عضوی بدین پیوست و بدین غشا و بر اسپریت تا آنها و اسپها اندر و زسد و غشا از دو صلبست از بهر دیگاه
یکی آنکه آن اعضا بدین غشا بر دل از آن قوت باشد و بدو زسد و هم آنکه تا بحرکت اسپها و اندر دو غشا و اندر دل سر چه پیوست دو در کراست و سر هم که میان هر دو است
قوت کراست و جانبی و آن جانبی سوم اند و هر کدام و منفعت منفذ که بدو از بهر آنکه هر دو خوش بدین منفذ اند کرانات و قاعده بخوش بدو است مر و بخرات تا اله غضا بدو خود کشد
مشرا طا آن و جوب رست است از بهر آنکه سوی راست بدین غذا مشغولست و اندر بخوش بدو راست خوش عله فلسان بهر آنکه گوشت و غذا او بدین غلیظ تر باشد و اندر بخوش
چپ خوش تر خوش تر است از بهر آنکه با روح میخیست و بخوش بدو راست بدین کراست تا غذا دیا اندر دی اماده باشد و گوشت این جانب لطیف تر است از بهر آنکه خون لطیف بدین اندر دی
و گوشت حرارتی بخوش بدو است غلیظ تر است و صلب تر از بهر آنکه خون گرم تر است و رقیق و مایع اجتماعات و مکرر الوانست و گوشت این جانب غلیظ تر باشد تا خون از دی
بدو نزاید و روح جلد از بدو بدو شود و بدو بدو بر کرد آنکه اندر اسدن خیم صالح از آن سوت دهاء گوشت غشا آن تخت هیچ زده بلکه بر شکل و گوش هاکه دل حرکت انها کرد
این هر دو گوش فرهم اینه تا خیم هر که حرکت ما شد بدل اندر شود و هر کاه حرکت بسلکانند هر دو گوش بهم از شوند و راست باید شد تا خیم صالح بسر گوش دور اند بسا کاه فضا بسیاست
از بهر کرانه خوارترین جای اندر تی مهم است و اطاعت جای بد حالت تا حرارت او بهر طرف بر مهد و آنکه بر از سوی چپ دارد از بهر سکار کی کند از بهر عدت حرارت و بیکر تر گرست و بدو
فرا نه خوست و اندر جانب راست حکمت افتضا کرد که دل آنکه بیل او بدو چپ دارد تا حرارت دل با حرارت بجگر یکجا متوسل شود و هم تا بدل هیچ لیک کند کاه او قوا
بالغد و سیم آنکه بر اندر جانب چپست و خوره سوداست و سرد سکتا قضا کرد که حرارت دل بدین جانب بیشتر باشد تا سرد از دیگر جانب حرارت باید و معدل شود و هر چه او که حرارت
او اندر باشد آن که حرارت او زیاد باشد و دل آنکه بر چپ و کوتر و بیا و جهان باشد که دل آنکه حرارت او بیاران کرد اعدالت که حرارت او بیاران تر باشد و دل آنکه
باشد و گرید گوشت دل و غشا او صلب است از بهر آنکه عضوی بدین نرمیست و نرم تر تخست و هیچ عضو ادی شریف تر نیست هیچ اندام نرسا باید جان بر اندر هر چه او که گشته اند دل او افت کند بلکه

باب نهم از کتاب پنجم از کتاب نخستین اندر تشریح سر و معده

اجزا بدو مری گوشت و غشا و رگها که غذا و هضم و شرابها و هوا و رطوبت و قوت حیوانی بدو سر رساند و عصب که قوت حس و حرکت بدو رساند اما فضا یکی آنکه
دیگر بدو و فایده غشا آنکه اندر بدین اندر دل است که از قوت جانب بدین لطیف تر باشد و اینها و غشا هاسه نجد از بهاست و کار قوت را تعدیل بدین لطیف باشد و اندر و فرو بردن فضا
لطیف‌ها هر دو غشا باشد و بقی تو غشا سر بهمان باشد و بدین بیست که قوی کند و شوار تر باشد زیرا که قوی متوسط یک غشاست و فرو بردن بقوت دو غشا خاصه کار این قوت بیش قوت
کرد و اندر بی قوت و مری باشد و هر چه کردن فرو بردن است و دو حصه که اندر اضلاع فرو بردن است با مری هر است و اینها هر دو بر ماده چهارم رسد از معده‌ها بیست که بر سینه است
بدین سبب از اندام ضاریه کوید اندام بدو بدو بر اسپریت و بدو بر اسپریت چنانکه اندر شریان و از اندام مجاور خالی باشد و همچنان جابر هشت هر فرو دامه است تا نزدیک مجاور بسیار است و بدو
و هیچ سنت و استخوانست و این با اندام و بر اه هر دو عصب دلاکه هر اه اوات صدیق راسه کاه که میدانند تا هیچ کاه که مردم طعام فرو برد مری فراخ‌تر خود رکها را از مجاور با سوی
باشد زیرا که رگ و غشا را دو هر که معده از اندام سکنی خود صدیق اکه هر اه اوست و فرو کرد و اجاکه اجاب اند که در چند لکه جوی است سر کرده فرو بدو جوب و از دو و از غشا
باشد که اندر معده دهم دهم اند که نشست با غشا جانب بر بدان دهم و دوازده هم دو پیوسته بر خواهر خود و این جاکه تم معده باشد و چه معده بدو پیوست و از دو سه که کلن مری اند که شش
غشا که اندر معده و بدو بخت رقیق تراست و عصب چه حرکت وارد و بدو بلین هر بیت مقید بجانب چنانکه اندر و تشریح اندام بابک سان یاد کرده امدات و معده از عصب است و گوشت
کرد است و غشا که اندر معده معده اشان سوی بالا بخانه مری و غشا اندر معده هر بیست بکو هر بیست که اندر غشا قوت هاست است بدین و هر بیست تم کاه
اند بدال بود و هم معده ان دیگر شود و بدین سبب است که کشم خایه دارد من نفذ بنند و اگر مردم بچه بر نفذ او نکند و از سوی زیر نه بسا و هر بیست بکی غشا که اندر دو
مرئیت قوی تراست و مرئی اخیران معده است از بهر آنکه طعام که بر مرئی کند در خام نکوارند و غلیظ باشد و اینچه بر دو مرد اید بجه دکوارند و ترقی مرد اید و حرم معده ملکت
و اینها اندر اند بدین مری بعقول دارد است از بهر آنکه قوت جاذبه اندر اینها از است و تخست بکا معده جهت و بدین سبب اولی اند و کران اینکه از آن جهت اوند
باشد تا طعام و شراب که جذب خواهد کرد بدو قاعده اما تا جانب تعقل کردن و حبس اینها این طبقه بدو نهاد است و قی تا سکا اندر اینها موجبت و اولی تر آن بود که آنکه
انسان الات جذب است تا غذا از بهر آنکه کار دهم انکار هاء معده اسکا کت تا هر چه قوت جاذبه کند ما کرا از باشد و کاه و اردو اینها و طبقه بر و خوش از هنا
از بهر آنکه آن قوت را نماند اینها رهانست و اطبا قران بود کات مع بر زن نماند از بهر آنکه بار بر بر کاه معده و منفعت و اندر معده هیچ لیف مو دیست از آنکه اسکا کار او
است و شکل او بر دو است و منفعت کرد و معلوم کشت و اگر از بود هها پیشاست بعو کرد تا ماه آنات او با هر هنا بطعام تر باشد و بقه مری فاجاکه قعر معده است
گوشت بیشتر است تا کرم تباشد و هضم بسر کند از بهر آنکه قعر او از هر یکی دلو و کرد او تا کرم هیچ اند و دو تراست و شاخی از عصب حس اعم معده امدات و اندر دی که در معده
تا حرم فضان غذا جاری اند و بدان بسد از کاه تا بالات و تالی دیگر اجزا و معده و اعم تمام بکرد این حرف است از بهر آنکه تا هیچ غذا تم معده کفایت بدو چه معده تفاضای غذا
هم از اینه هر دو یکند و از هر اندام حاسی کسی چنانکه معده بایدیا فی مرم و روزه دار هم و روز بجز بجوی و هر اندام مرسکان در فاسی و مرئی امدی و هیچ کس از اندام
که بطن خوب طعام و باز تا افتد و یکی نزدیک از جگر بسوی معده امیست انجا که حس تراست و اندر دو از بای معده شاخها و باریک زره و بر دی او کسر بدو و هیچ نیز شیانی اندل
بیامیست و بدین اندر بیست و شاخها و این اندر اینجا و اینجا و اینجا بافته شد است و فلان شاخها صفا قیت که بار کرده اند و طریق جوب و اینچه بر دو بر سیست و یکی
ظاهر معده و مدها و ساید بین و در کراست بدین ثوب پوشیده شد است و اگر که هیچ دارد از بهر آنکه بسیه رطوبتیه جوب حرارت بر معده کاه دارد و شاخها و در
و شریان کاه او ثوب حرارت و روح و حرارت او اندر معده میکند و از سوی راست جگر کرد بدین نیمه معده اند از راست و از سوی چپ بدین اندر بدین خرقه معده کسر بیست و از سوی بالا بنا
دلت و از سوی چپ بیش تر باشد و از سوی چپ و کی بزرگ و شریانی بزرگ جهت از راست سبب فرو بدو است هر دو بسبب و هم بقبتا معده بر سر دانو بنکه تبلک و تعالی معده زلال
میان این اندام ماه تا از هر سوی حرارت اندر دی بدو هر دو تا هیچ اید اینجا بدین غذا تعالی بر اینجا است و بهضم طعام منفعت هر اندام بسبب کند از انها و بر اعزاب خوش بار دی
تا ماه و تا ماید و بر بالای ثوب غشایی قوی تراست از صفا قی کرند و بر بالا اصفا قی عضلها بکم است و از ما صفا قی کرند و اصل صفا قی از سوی بالا از حجاب راست و کرد هر از اند
بکم کشیده است و از سوی زیر اند زیره سلم اند است و اجاره منفذ بنا نه رکها و بالها که عایه مردم پیوست اند دی از آن بافت و رکها و جسبی فراخ کرد در دو
بدان منفذ فهدی فراخ شدن این منفذ از صفا قی کرینه و این از صفا قی اچپ سوی بالا است رقیق تراست و اچپ فرود تراست غلیظ تراست و مساخها باریک از آن صفا قی اشان شاخها و شریان
و عدیل اصل بی راست پیچیده شده و ثوب از این نوع بافته شد است و در دها از این صفا قی جای خود خوش تر و جایگاه خوش تر میدارد و اندر امر معده منفذ اند در معده اشاعتی و کسالت
و این منفذ را باب کرند و این جای را بجوی و تنگ تراست از بر آنکه طعام کرد بدو و بالا اینجا تر از دیگر جای و بالا اینجا تر از دیگر جای و بالا اینجا تر از دیگر جای و بالا اینجا تر از دیگر جای
کشاده شود و تا او منفذ کاه خوش تر تمام کرده کشاده شد و این وجع کرد تر است و اول معده است که طعام از بری معده اند بخود تم معده است و کرد هی او تا فاکرند و تا هم او بروی نهند

باب دهم از کتاب پنجم از کتاب نخستین اندر تشریح جگر

جگر صورت که کبد بر اندر دی بنی شود و اندر مسار تا این اندام خوش که در اند بر کاه و بیا قوت ماند بی کرد و بیا قوت ماند بی کرد و بیا قوت ماند بی کرد

قوت ماند قوت معده و شرح او بدانکه امعاء است و غذا را استیفا حاجت و چون کوشش نخواست ماند خود که دیر شده باشد و اندک دست بکر جمع عصیر نیست و دیگها کاز او ورده کی بیدار
بکر دست و شرح او اندر این کتاب اندر باب نخستین از جزو چهارم یاد کرده امده و بکر کیلوس را از معده و از روده ها بکشد و آب وی اندر کشد و کیلوس ستانها را سار بقاب کار و جاب
مقعر نشست و ایلما یقاب کوید و کیلوس و بکر جز خود و غذا را استیفا نشود و غذا را استیفا حاجت و هر کاه که کیلوس تمام بشد بکر بعد از آن بدو رسد و آب وی اندر
فرستادن از رکها است که از جانب مجاری دست جانب اندر دو رک که کشیدن بر دست الجا فرشود و کفتن خون رکها از صلاحت اندر جانب مقعر اندر مغذی کرد از ادی
باید زهره فرستد و دری خون که وجود است هم از جانب مقعر اندر مغذی کرد بر دست راست بدو فرستد و شاید از عصب اندر وی بر دست از بهر کار کی که کوشش بکر باشد
و کر بر غشا پوشیده می دهی از آنها و اما رکها که اندر وی بیدار هم کلیه نیاز نشد بر وی باندی ابر که جهت مهم سر از بر نیاز اصلاح ان مشغول کشتی بدین سبب افزیکه ارتباط و
این غشا اندر وی پوشیده امتر دم و قلم باید بود دم که کوشش بکر دیکها که اندر وی بر کرده است اندر غشا ترکو دها و خوش کرد اندر وسوم که بکر بدین غشا غشا ما معده و روده
بر دست و بعضی برانی که بکر بجانب بر دست باز اطها باز کی جلوها بجهت بر دست حلیلها سلیلها جهلها بشتر بر عشق و اندر بکر خوبی فراخ نیست کلیوس کدار معده بوی
اندر اید و از آن تجزیه جمع شود کز آن اندر بکر و بکر کها باز بیل بر کرده است و کیلوس بدین کها اندر اید اجهی باشد که هر اندر کیلوس مدفی همه اجزا بکر بر دست و بکر و هر کاه کرت
بدین سکی که اندر بکر در کرکت و غشا بکر بغشا جلیه بر دست و حصول اجزا معده بکر بر دست و نیب بارکی این عصب معده را با بکر بیابی و شکت بنات بکر نسب الی قوی کاند بکر در بدیه
بکر کرد بیلما از وی بر دو زاده و بر دمان کشتای و بدین فرو بسکار معده اندر امت چنانکه کوشی جفت را کشتار بکرد و این فرو بیفها باز نیاز دو اید کشید کوید و اند بعضی مردمان از چهار
باشد و اند بعضی از جماعت زهره بدین کمترین باره اند این دو اید بفها است و دو بیست و اند بعضی دمان بیست بکر جماعت بیلوفها و بیست است و اند بعضی دمان نیست و چهار بکر بکر
بکر بلها جانب و اجهلوها باز اناه باست هم و باشد. **باب یازدهم از کفتار پنجم از کتاب نخستین اندر تشریح زهره** زهره کبد است از عصب کیو و از نیما و اندر ابی و بیابی و بین امت
شود و اند بکر فوجه و اند مقعر بکر منفذی اندر وی کشاده و به منفذ بلی مغذا اندر وی خود و منفذی دیکر از زهره بر روده امعا عشری اندر کشاد است و بعضی مغزی و بر وی منفذ و دو
و دو اید اند بعضی کاری بکر اندر اب جهاد ار کفتا رسیم یاد کرده امعا است و اندر بیشتر دمان اندر زهره ابر روده منفذ بیشتر نیست و اند بعضی منفذ کو جند از زهره اند تمر معده
کشادست و بر کرد از آن باشد که اندر روده امعا عشری کشادست و صفرا معده از آن دو اید که در روده و این معده بیوسته از صفرا بر خ باشد معده تلخی دمان از بعد و هضم اوبلها
باشد و این از جهاد بیابها باشد که انواع اعضا الا بر کوشه و شرح این اسباب نخستین از کفتا بشرح یاد کرده اید هر کاه که زهره صفرا حاجت بکشد کاه آن الا بجهت کشد و بر وی
از وی دفع نشود افقا مدیلیا کر جنب کشد بکر اما کرد و کر عضو خرج در تها فی قدکند و کر بیشتر از اندازه باعضا بود دفع کند بیش و سوزش شاید تلهکند و کر از این دفع معضوی کرد اند
خود خدا اندان جمع قولد که کر اندهد تن باستی بر آن شود بر فان قولد کند و کر بیشتر از اندازه روده اید چهار جهار صفرا. **باب دوازدهم از کفتار پنجم از کتاب نخستین اندر تشریح سپرز** عضویست که در وی بر که خط سوداست بد و دفع باید کوشت او تخلیط است تا خلط خلیط سودا و اندر و میا از اجزا و اند فاسد شد و کها و میا
اندر وی بسیار است تا چند از حرارت بد بدو که سبا بر دست سودا بر او بر قاید که در و اند خاصه هم که در اندر وی کشیدست تا کوشت او بر نکل خوش و تا بعد کها کها بجهت اندر اما سی بیاید
و تا شاکیه غود حتی او بیاید و این از اصفا قرشت و شرح صفا فی اندر اجواب نظر از کفتا یاد کرده امدست و سبب این صفاق و بر باجاریه کاری است از بهر که غشا عقاب
هم بدر نیست صفاق بیست و نکل بر بجهت نکل زیاست و موضع او سوجب معده است دیستی از وی اندر بر معده است و اما کی بطا طول مدات و ایل سان منفذی بر ایکشیدست
و اند قوت کرد و بلیبان از کردن بیرد کوشد و ان اند کشیدن سودا از بکر و ان بکر اند دفع سودا بسوی او از منفذات و این منفذ در بر منفذ هوا است که صفرا اند منفذ
بر بهجا اند بکر و ما الی بیرد منفذی دیکر اند بعد کشاده تحتی سودا از وی بدین منفذ بعده بر اید و خوه مدر اخارج جنانکه اند باب نجم از کفتا رسیم یاد کرده امدست و جانب
محتب بیرد سوی بطها باشد و بر الطها اندر بعشا لطها طلب بیست و اند باب معده غشا او بر الطها بیشتر بعشا معده بیست و هر کاه که بیرد سودا جذب کند اندر تن
سوم بهر بهایی سودای قولد که جهان تا و ما الغیر او و بالی و ما الجنیا و عظم و بعضی بر بیرد سود و بر سل سود و هر کاه که مغذی دفع کند بیرد اما کیه دیر کی شود و شهوت طعام باشد از بهر
اینجهت معده رسیدن از سود و اند تب کردی بلیه بی سد و هر کاه که بیشتر از اندازه معده دفع کند شهوت کمی قولد که و هر کاه که سودا ترش باشد و عفونت دارد و انکی باشد غشا از دو
هر کاه که بسیار اعتقی و سودا اید و هر کاه که سودا ترش از معده بر دهد و دایم هیچ سودای تولد کند. **باب سیزدهم از کفتار پنجم از کتاب نخستین اندر تشریح روده ها**
روده از دفع فضلات و تا ارتباط و تا ان ات از ترش دفع از بیرد هر نیکی از بهر منفعتی که یاد کرده اید و جهاز اطراح ان بسیار بود از زده زده هاد و دفع نخست باز از روده ها و روده امعا عشری
و دهم سیا بیست سوم روده کر عضو بیست بها جاوا و معاء و تا فی کوید و جهاد امعا عشری جهم قولون و سیم مستقیم اما روده امعا عشری بجهت معده بیوسته و دهان او کرا معده اندر وی
کشادست بواب کوید و هیچ اکه مبی از بهر جهت این بر روده ان بر دفعت و بدین سبب بعضا را وجها از بیماست و تنک تر است از مری از بهر که طعام بر مری فرود اید تا کوارید فرود اید
و غلظ و کلیوس کی بیاید سر بن روده فرو اید کوارید و رقیق و الب بیجه باشد بدین سبب حاجت نورک روده او فلج بود و سبب دوم اکر تا طعام در معده نکوارد و بلب فرا بهم اسوه باشد
و او قولنی بود که اندر روده خالی فرا خ باشد تا اکر حاجت افتا قرضه و طعام بدان سبب سوی بر کرد اکر از طعام این جانب لیسانی نشاند کشادن و تا کوارید نشاند مرد و امدن و این دو علت
فرو دامدست و اند و هیچ تنی و بجهت نیست تا حالی او ان بهر اندا امتا دکر حالی باشد قارنج او باسان تر باشد و امتا عشری بر بهر که ترش کرد اند هر ترش بر اثر باشد بهر از

نهند

گوشت کوه را بجای خرفه از تری سرد کن آب بپوشد سردی خرفه تا آب را بشناسد آنگاه فرا داشت که اندر وی بخته شود و بسبب سردی و تری مزاج کرده بتری آب شکسته شود و بعد
بمالند سه شاذنه را خورده و شاذنه آنگاه داده نهم تا آنکه آب اخرق بیاید خوش که وکن شاذنه و بخته و کشاذنه تا آب آب رقیق اندر وی زیاده نیاید و کرده روز بارات کرده مرهم اگر بیرون کرده
آنکه بیرون آید ها و کاذنات و اعضا ها و عصبها و عضلها و رگها و شریانها و رباطها بدن قسمت بعضی سوی راست و بعضی سوی چپ همچون دو قسمت است بدین سبب واجب کرده
عبادت ناهر یکی از کتاب کاهر خوش سکند کاهر کی بودی سر کی چند هر دو بیتی تا بتا آنکه خوش قیام تا نیاید بودن و جایگاه او از میان مرا بیت جوی یا سوی راست یا سوی چپ کرده میان مرا
بیت جوی یا سوی و دو هاد از بیت کردی مرهم بیت راهم نخواهد نخواهد او بدهکاه خرم دایی کرده جوی امری و از سوی راست بودی و هم کا زهیدهم و بودی یا جوی و دو اعور نیست کردی و چون
اگر سوی چپ بودی یا سوی راست قول رحمت کردی و از هر سوی که بودی قامت مردم بیان سبب راست نداشتی و دو جایگاه کرده میگرد و کرده راست و تراز کرده بیست تراز کاهر کی زیاده
اعور سوی راست عادت و امید که کرده راست و خواهشاه هر دو کاهر کی تا آنکه تر بکند آب و کاهر خوش تر آنکه بکند و هم تا موضع رود و اعور خوش تر کرد از بهر گران رو دیارت کاهر تو ایارات
و کاهر بود رجای اهنه بودت فرا نشاید بیش سبب واجب کند که کرده راست تر از کرده چپ باشد و هم آنکه سر که از سوی چپ است خزینه سوداست و سوداء بودی خوشت و مندان از دو قوت
بهر آنکه اندر قسم چه بار کرده است بر و واجب آنکه سر موضع بر از بر چپ کرد نیست تا باشد سودا از بهر آنکه موضع سر از بر راست بجر کرد تر بدانست و قولی
اندر بر بیاست حصل جز آن سود که موضع کلیه چپ خود نیز داشت اندر تر بیست بر قولیان از انیا شد که آنکه جای جز آن نبود و میاید دانست که آثار رحمت و عنایت از بیکار تبارک و تعالی
بر کی آورد که اندر قسم هم و دیگر خانها از کرده او نیز هاز از قوت جدا کردن آب از خون از اندر داشت تا وی را خود بیکند و بتا شد بر خرد و تا از بهر بر دو دفع بکند از بر کاب
غذا لیست که بر غذاست حفاظ و آب آنست که طعام که اندر وی ده باشد بر و بخته شود و کیلوی کرده و بعضی از شاخها ما را بر قیاد کرده و تا بدین که اندر جرکست بلکه زد و از بجر
بر و از آن پس از جاها جدا و دور نیاشد و کردن آب بیاری قوت جاذبه از دو رد که اگر که بجر بیست از خون جدا کند و این هر دو رد از آب را بکند و کرده را هر دو رد
آب را بقوت دافعه بیاندازد دفع کند و کرجا کردن و کشیدن و دفع کردن آب از کرده و قوت او نبودی غذا را آب آمیخته باشد ما را فرق هم و هر چه مستقی نبودی و از بر آنکه خشونت
همه انها ما را دست و شی نیاز بهم آنکه خوشت در کند همه ما را دست از ای بر بیت و غذا هر دو بخته و صاف از غذا هر دو انها ما باید بکه چندان باید بکه دیگر انها ما از خون آن
بدانه باشد تا دل و شی بلیختن بیاید شغل نباید بودن و بدین سبب از بیکار تبارک و تعالی بکه بدین هر دو معنی غذا سازد بجر تسوی کرده فرود آورد و بر کرده بکند آنه
و بیاد آن بر و و اندرین هر دو معنی بکند و کرده اسر و کاریکی آنکه تا کرده را از غذا نیک بیاید و آب را تا می از جا کند و هم تا اندر دانی راه و فرود آمدن و بر آمدن تا قسم
و دو اخته بدین عضو رسد و بسبب این دل بسیار باشد که اندر بیماریها و اما سطا و رنجها کرده بوی رهان تا خوش کرده و بیماری بدل و شوی و انها دم زدن بارد و هر دو بسیار
که خاریدیها کرد از بیرون کرده می باید بدل و شی خفقان و خفی آرد و ابو الحسین ابن سینا اندر غلق کرد اندر علاج بیماریها کرده و سازد کردست حکایت بکند بر دیگی دانا از ابن
دیلم لما سر کرده بدید اسبب رنج که از جهتی بدو رسید و بعد و همه روز تا خوش بودی سکوید که من مدح ان شغل سلم و او بر هر مادق کرد ان اما و بر نیست و از ابه بدل
و نیز هم با نوی و رنج و دم تا از دیگ خدر که دردست خود بر انفاق فتا دکه او را از شغل بیایت رفت و در کرد آن کرده رنجور کست و کار بدان رسید که تنگی نفس بدیا و رد و بوی
تا خوش کشت و شی اعضا خدا و اندر ان هدن خدا باب یازدهم از کتاب نخستین اندر تشریح شاذنات دفع بلیت و کیفیت از صفاق و از آن صفاق ما است بیت اعصب
و از آن استر اعصبها جاذبه و ماسکه و دافعه تا انیا ما است حجاب بر کند و ماسال و هم از هر سه بکند و صفاق که از بیلت قوت تا آنگاه که و خنا از آب بر خود و تر بخیده
شود این صفاق قوی اندر وی رگها از عصبیت آنگاه دارد اندر و از هم باز شود و این قوی از هم دو این از بهر آنست که تا شاذ حرکت بیاید تا قوت دافعه دفع ان و بیرون
چه اگر شاذ را این حرکت بودی آب دفع کردی بتری ان بود اخراشیدی و هیچ کردی و شاذ ان بدان از آب کرده هم خوره مقدار بیاراشد و کرده تا غذا بر خود تر
میکند و بر قوت خود بر قوت غایت کرد از بخار و قوی جمع شود تا بیکار با اختیار دم دفع شود و از خون شاذات و اگر شاذ بوی از و چیز چاره نبودی یکی آنکه کرده سخت بدل
یا سوی تا آب اندر خون و اگر شدی و این مکن نبودی از بر آنکه معده و بجر و سپرز و رودها را جای نبودی و دم آنکه اگر همچنانکه بقاء این از خون جدا بی خود بتفاوق دفع
باین کرد و هم باز بسبب حیث مقطع بود مبتدو بوی آن بیکار تبارک و تعالی شاذ را از بهر آن دو مصلحت بزرگ بسیار فرید یکی آنکه تا کرده بر زبان آب از بیت آن فرید تا جای و کرا احشا
تنگ شود و دم تا هم مقطع بود سبب کرده و هر که اندرین دو مصلحت بزرگی دقت آن و کار بغالوی و آن رحمت او بر خود شاند تبارک الله احسن الخالقین و شکر شاذ
بکل بلیت هر دو سپرز و میان فرخ و هر دو از کرده که از او راج کوید اندر شاذ کست تا آب را از راه اگر کرده شاذ از آن راه اگر کرده و هر که ماسکه و دافعه با قوت و هر که کرده
حیفی این رحم سطبر شود چنانکه کوبی خرب تر شدست و هر که هر آن خود خفه بر شود و از هم تاید و بوقت بیاع جرم دهد نزدیک کردن رحم اید بسبب ازو مدت طبیعی که او را بعب
نیست و کردن رحم چنین خلاف و اجبی تخریج است بر هم نهاده و بدان سبب روز تر و تا فتنه و از اندر دن او نیست و هر چند خرب و تا نیک زنی او که خود بطبیعت خرب و فی کرایه
اندر هلال همچنین باشد و اندر کردن رحم غشاها با کست اندر کهاء سخت آبدین آمده و دشوری آن کفتار شش اندر باکردن تو تها و اینکفتار در جنابت
باب نخست از کفتار شش از کتاب نخستین اندر شناختن تو تها که چند است انها مهم رانق تعالی و هر دو اینکه کو تو تها شناختن آنکه هر قوت
از قوت بر باید و خلط جنس است طبیعی و حیوانی و نفسانی چند خلط جنس باشد و تخریج است بر هم نهاده و بدان سبب روز تر و تا فتنه و از اندر دن او نیست و هر چند خرب و تا نیک زنی او که خود بطبیعت خرب و فی کرایه

باب هفدهم از کفتار پنجم از کتاب نخستین اندر تشریح ظاهر و قضیب و خایه است قول است و مثال تو تها
قول که از هر انها بیاید بودی رسد اندر وی تخریج عضلها مثاند باکرده امدست و دم اندر میان سعادت و مثاند بیاها و کفاهات و باشد بیاها که اندر هر قوت و دهنها بیاراندین رگها و شریانها بجوی که اندر وی کشاده است
بیست تا آنگاه که یک رگ که زندیک این بیرات بهمچنان باشد که رگها بسیار بیاید باشد و بدین سیاست که هر چه وی را که حی کردان قوت بدیه بود باشد مکرر شود
و فوق و سرکه باشد و فوق و حرکت زمان خود چه خایه از خرخره است و زمان او سپید است همچون زمان که وشت پستان و خون و کرا اندر وی شود و بند اجاز اید و سپید کرده و سبب
سپید کشتی شرمی است و ان بجوی که دهنها رگها و شریانها بدو پیوسته اند مرفاقات که مستعمل اند رعاد و شدت و موها که سفنداز ساز عادو کهاء و ران هاست
که خایه بیست بجرت قضیب که چه مامر خایه است چنانکه کوبی بیست و نخ جرمان ندا زنخ جرم خایه است و بن قضیب نهاده و بتازی اینه و بیا و بیتر الفرج کویند و این
او بیتر بیا خایه خرخره است و از اندر است و دیگر باره فرا نشرت بنا کرد همچنین بسوی بدیه است پس تر شدست و این او بعد از تر بدیه خایه تر بیا لا بدست پس
تر بودیکه بدن شاه سر لا رست و بیفتد است فرا نشدست و اندر نیز بجری بدلت و اما قضیب و اما قضیب صورت از بیا و عصبها و شریانها و رگها و اندر وی خشی کوشت و اسر و باطیت که
اندر هاز بیرست و اندر بن رباط خیر بیا بیاست و هر که اندرین خوخها بر شود قضیب بر تیزه و هر که هر بوده باشد و اندر نیز بدل باشد اعضا شیاست
پیش از انکه بعضو که بدین مقدار باشد سر و عصبها و اوزن بیا بجز امدست و کرچه با قی تخت نیست بد بیس تست و این عصبها از نخ زبالست و از اندر حرمت و اندر قضیب
سر بود بیکی بجری دلست و دیگر بجوی بنی صدر بجری و فقد باشد و از بیا بی باشد تا انجا بیکه بعضو رده اند از بن بوط اعضا اندر میتوید و بر جوانب قضیب اندست و حرام از
عصب خاصیت و اسر و از اندر است و عضلها و از بیکرد و شهوت بسا شیت بسا شیت بسا کت بجوکه و باشد و اسر و هر دلست و عضلها و قضیب و خایه ها است باب هفدهم از کفتار
پنجم از کتاب نخستین اندر تشریح ظاهر تعالی اسرا فرستن آن قدر نعمت چنانکه قضیب فرینه است و نکو هم همچنین که قضیب و خایه آنیست تمام بخلاف
و هر آنست ناقص و اندر ملکی و کوبی که دهنها و بدان ملکه رحم جای کیه خایه است و کردن رحم جای قضیب است انجا که قضیب چنین کاه دست که اندر ملکه
و از خایه نیست سر قضیب بلکه کوبند که هر دو اندر ملکه بیکی کراست و اینچه اندازه بیکی بیاید اعضا شیا تو لدکنی و شرح انکه عدم بیاد کرده اید خایه مایه نه همچنین ظاهر نیز نه کست و دست
و ملحق بی الاسیل اردیه نیست و هر دو اندر بیک کیسه است و ان مایه کیست که کدی او بیفتی بدل اند و نیست و هر دو و جان فرج بخاست و بر هر یکی بقای میکاه نر بیست
و از بیکر که بیاست و همچنانکه نر نه میان خایه بن قضیب منفذی بخاست بر شلاوی دراز انرا انعصبه می کویند مایه و هر صحت لکن از ان نر نه انخایه بلا بیست و آن
منفذ که او را بوال خایه فرد امدست بی تخم کرفت و بسوی قضیب فرد امدست و این فرد امدن در رحم بیرون رفت بی بجوی قضیب انجا امدست و اندر مایه این قضیب از خایه بدل
بدی بیکه کوبت بر بیان و مصرین و همچنین بدن خیرست و بیشتر سوی کردن رحم کوست و هر دو سوی کردن رحم کوست تا از ان فی بدی بر جرم اندازد و بوقت ماشتن تخت خود و کند رحم
راست بکرد ماند که هر چه بنیت سپید و نرم و بر جرم مانند عصب و از هر یک اسر که هر از بعیست که و بر اصرحیت هر چند که اندر وقت جماع چه بدکه میشود رحم از اندازه و فراخ میشود و کشیده
میشود و از ان رنجور نیشود و هر که اندر از مواقع شود فرا رحم اید و از عصب دماغی نکی باول تخت و شاکنا و اوناخ از بر لیست و بار نیست و اگر از ان عصب بیشتر بودی شاکت
قوی تر بودی و رحم تا سر سیاه و دی شرع که بکنا شود و تا سر سیاه نشود نخوین او تمام نشود همچنانستان تا زن رسیده نشود بزرگی او چنانکه خواهد بود که در رحم تا سر سیاه و دیر شرع که
از تا زید و بدین وقت حیض اید رحم ان چند شاذ ان شود و هر که کرفتار رحم بند کنان شاکرد و اندر وقت حمل و همان رحم فرا رحم اید وقت لاذن کشاده خود و شکاه رحم همچنین که شاذات
و تعدا و از اختن و از اندر عذاب او طوقیت از عصب و بیا که او طوقی دیکر است همچنین عصب و بر و نفس کوبی زاندن رحم چهار نوبت همچنین زستان دو سوی راست و دو سوی چپ
بن او فرا نخیرا زاست و این بر و نفسی که بیکه او این نوبت بر سان رنجها بر سان بلا بیست و رحم اندر میان سعادت مستقیم و شاذ نهاد است و مالسوی چهره پشت است و رحم اندر پیش است و شاذ از
پیش رحمت و هر سه بالها و رحم بیست و اصل بالها بن هر دو پشت و بر سفاق نکو و بالا خوان از هاد استوار است و رحم از سوی بالا فرو دن ان شاذات و شاذ از سوی بر
فرو دن از رحمت و این فرو دن کرد شاذات و دراز بی رحمت از نزدیک ناشت تا نزدیک منفذ فرج و از سر منفذ فرج کردن رحمت و دراز بی او منفذ از شش انکشتم باشد و از ان زیاده نخست
فرو نباشد و کوبی و دراز بی ان باشد تا نه نرینه باشد و بسبب دیا روی و بلاع بزرگ بلاع بزرگ بلاع بیاست و هر هاد کها هر دو جز جماعت از انقرام کرده و تا بیچه کاندر شکم
باشد بدین مسکا کها بیست و بخن بن چنانکه کوبی خرب تر شدست و هر دو کو دیکست و بدین سبب دو بیچه بدشکم زایند و اندر رحم دیکر جا و زان بخوهها بعد بستانها باشد و بیشتر بیچه
بار بخه اند و اندر کتاب و رحم انکه اندر بوان زفن بیست فرزند بچه اکه او در بود و این نادر باشد و تو بی زاندن بخن از بعضا حاذر و ماسکه و دافعه با قوت و هر که او قوت
حیفی این رحم سطبر شود چنانکه کوبی خرب تر شدست و هر که هر آن خود خفه بر شود و از رحم تاید و بوقت بیاع جرم دهد نزدیک کردن رحم اید بسبب ازو مدت طبیعی که او را بعب
نیست و کردن رحم چنین خلاف و اجبی تخریج است بر هم نهاده و بدان سبب روز تر و تا فتنه و از اندر دن او نیست و هر چند خرب و تا نیک زنی او که خود بطبیعت خرب و فی کرایه
اندر هلال همچنین باشد و اندر کردن رحم غشاها با کست اندر کهاء سخت آبدین آمده و دشوری آن کفتار شش اندر باکردن تو تها و اینکفتار در جنابت
باب نخست از کفتار شش از کتاب نخستین اندر شناختن تو تها که چند است انها مهم رانق تعالی و هر دو اینکه کو تو تها شناختن آنکه هر قوت
از قوت بر باید و خلط جنس است طبیعی و حیوانی و نفسانی چند خلط جنس باشد و تخریج است بر هم نهاده و بدین سبب است که هر دو از اول بدی پاک نشود که تا از قضیب

وجالینوس و دیگر کسانی که اند که این قوتها را از اطعمه و خواص است که هر یک مفرد قوتی دیگرست و از اطعمه را اختلاف ترتیب کوینده و قوت طبیعی دو نوعست یکنوع غایت کار او آنست که اندر
غذا تولد کند و آن را بغذا می برد چنانکه مکرر بود و معدن این قوت جگرست و نوع دوم غایت کار او آنست که چیزهای زائد جمع کند و بیرون اندازد که مدفوع
این قوت هر دو خیر است و اثر این هر دو نوع اندر دیگر کارها است که از جگر سرست و اندر همه تن و اکثر مدت و قوت حیوانی یکی نوعست و آن رنگ و قوت زندگی و مدفوع
مرکب جسم مرکبات تعبیر نمایند و اینچه از این قوتها اندر اسد اندر وی بذریای جسم و حرکت سود دارد وی جهد تن برسد و معدن این قوت دلست و اثر او اثر حیاتست که از دل سرست
و اندر همه تن پراکنده سرست و قوت نفسانی نوع نوعست قوت حسیست و قوت حرکت و قوت تمیز و معدن دماغست و آلت او عصبهاست که از وی رشته و از نخاع که خلیدست و اندر
همه تن پراکنده سرست و اسطاطالیس میگوید که معدن آن قوتها دانست لکن بعضها و اما اندر اطعمه بود بباید همچنانکه خبر اسر میکوید که معدن حسن دماغست که حس بدین و شنیدن
و بوییدن و چشیدن همه بدل اندر آنکه و کرد بیارمدست و درست اینست که اسطاطالیس میکوید باب دوم از کتاب نخستین اندر یاد کردن قوت طبیعی قوتها طبیعی
بعنوان خلیفه است و بعضی همه بمعنی بعنوان است که کارها بهم قوت دیگر کند و قوت خادمان باشد و بعضی آنست که دیگر قوتها را و کند و قوت خدمت و معاونت باشد و محمد و حنین است که
قوت غاذیه نامیه غذا کند که بقا شخصی بدانست و آن دو نوعست یکی را قوت غاذیه کویند و دوم را قوت نامیه و حنین و دوم اندر تصرف غذا اند تولد و زیاده کند که تولد و نوع شخصی بدانست و
این نوع دو نوعست یکی را قوت مولده کویند و دیگر را قوت مصوره اما قوت غاذیه می قوت پرورنده قوتیست که غذا را از حال چیزی که اند و بدان اندام ها ساخته کند تا بعوض اجزاء هر یکی تحلیل پذیرفته
باشد زیادت و قوت نامیه یعنی قوت فزاینده قوتیست که غذا را اندر اعضا قرار دهد تا اعضای بدان اندازه که می باید برسد و تمام شود و این امید و فزودن زیادتی نشو و نما کویند و
قوت غاذیه قوت نامیه را خدمت کند و غذا را اعضا اندر اعضا رساند تا نامیه کار خویش کند و غاذیه کار خویش کند و غاذیه کار بی خلل است و با زیاده تحلیل پذیرفته باشد باز رساند و کار نامیه و
کار بی خلل از آن باز رساند و هر کار که زیادت باز رساند شود و نماید بیاید و کمی از این را که شخص تمام شده باشد اگر چه زیادت باز نمی رساند شود و نمانباشد و لکن فزونی اشد و کار که شخص اشد
و بیاید بیاید یعنی کار هر و هر کار که بر اثر کار تحلیل بیرون رفته باشد سان رساند قوت شخصی جای بماند و کار قوت غاذیه سرنوعست یکی که هر چه از غذا خاص کند و از نوعی تولد کند و تولد اندر بکر اند
و دوم آنکه غذا را اندر اعضا پیوست کند و سیوم آنکه چون پیوست کرد اندر اعضا تمام کند و چهار قوت اندر قوت غاذیه است و کار هر چهار بسیار از هر نوع اُو تمام خود اوزن هر چهار قوت
یکی جاذبه است یعنی قوتی که غذا را کار دارد و سیوم ماسکه است یعنی قوتی که غذا را نگه دارد و چهارم دافعه است یعنی قوتی که دفع و بیرون اندر کند و هر انچه از
اندامها بکار اندر بجا رفت هست و حاد باشد از غذا عوض آن کند و ماسکه از آنکه وارد چند آنکه اندر دیگر داند و دافعه فزونی و از اندامها بیرون کند و هر کار که بر او چهار
قوت کارها خویش تمام کند کارها و قوت غاذیه هر سه نوع تمام اندامها نوع نخستین خاصه کرد و چه غذا ست و از خون بود و قت باشد که اندرین کار تقصیری افتد و از تقصیر از جای
باشد یکی از قوت مفیده معده که طعام را بتوانند کرد اینه و یکی دو چیز آنکه بتواند کرد و دوم از قوت مغذیه جگر که کیلوس را نیکو نکه باشد و چون چنانکه باید نتواند کرد و این
هر دو کار از این دو اندام کار دیت تمام از بهر اندامها و سیوم قوت جاذبه باشد اندامها که غذا به بر نشیند و بدین سبب تلخی و بیماری که از اندامها بیرون آید و تصریح اندر کار از قوت مغذیه باشد و از اندر عدم اغذا و
یعنی تا بافاق غذا و نوع دوم غذا را که با طعام ساریه بود بدو بیوندد و هر کار که از رشتی واجب نرسد ساستقا بجی جدا بیاید و تصریح اندر کار از قوت مغذیه باشد و از اندر عدم اغذا و اندر اندامها
که اندر بیرون است خاص اندر غذا هست و با طعام لوسیدست و کم پیوستن طاقت از کشتن نیست و نوع سیوم غذایی که با طعام پیوست شده باشد نه اندر اندامها که اندر هر کار که اندر بکار شود
اغذا علت بعق و بر چیز بیاید و این همه از تقصیر مغذیه باشد از بهر آنکه اندرین علت خلط است و با طعام پیوست که ماسکه از آن خلط است و بیاید دانست که خونی و قاعه بر وی و بیاید اندر اعضا
باز از بهر سوها چنانکه جوانی که از مادر و زنان بیاید شود که نشانه و فزودن و بایست همچنین بود و اما اعضا چه اقرا بیدا و این فزودن هم اندر و باز اوبیاید باشد و هم اندر سطح اندر اعضا و این
جزء غایت الهیت و طبیعت و این قوت دلاست از آن اجسام طبیعی بیاید و نیکی پرورد بر نیکی و صناع هر کار که پاره و زیاسم را خواهند که بر کرکنند از پرسند آنکه نیکو نهاد دارد و بهن و شود
کوی سطبری بکند و چه طباع تا این قوت نیست که معروف اند جزئی از بهر سود بیارد و چه طبیعت نیست که بعنایت ایه این پرورش و آنکه کوه و زان فرعونی قوتها مدار و همچنین بیاید دانست
که قوتها جاذبه و ماسکه و مغذیه و دافعه که یاد کرده اند قوت چهار کوینت می باید تا کارهایشان تمام باشد یعنی قوت کرمی و سردی و تری و خشکی و دلی یعنی سفید اند آنست قوت جاذبه یاد کرده و
خشکی ابی دهد و قوت ماسکه را سردی و خشکی و هاضمه را کرمی و تری و دافعه را سردی و تری و دلی یا طلبت از سر چنانست که طبیعت حیوان را از سردی یاری خواهد و آن
سردی اعضا را بیرون باید و بسکی و قوت جاذبه را جذب کرمی خشکی کند و قوت ماسکه را بسان کرمی و خشکی کند کرمی ماسکه را حاجت خشکی میزان آنست که جاذبه را اسان جاذب قوا که دو
جاذبه را حاجت کرمی بیش آنست جاذبه قوا که دو و هاضمه را حاجت کرمی و تری است کرمی هاضمه را حاجت کرمی و تری است و دافعه را حاجت بسردی است تخمیر اینه انداخت که اینی
که دو کرمی بیش است که همه کی غذا یاری دهد و سردی یعنی قوی یاری دهد بقصد از بهر آنکه کار آنست که همه قوتها از کار بدان اندام و صرف هر قوتست و از بهر آنکه کار هر قوتها بجا
غذا تمام نخواهد و اندر حقیقت بیست و اندر قوت معینه که آنرا هاضمه کویند و کار او آنست که هر چه تخلیط است از غذا از لطیف کند و حرمی هاد و هاضم هر آنکه و باید و کم
لطیف است بیاید و کم غذا لطیف و روان و تا باشد از اغذا بی که غلیظ تا باشد که بیامیزد و بر زد و قیام بهد و از هر که از طبیعت کند بجز بجنبانیدن غذا بلست بیاید و ماسکه که غذا کیند
کاه دارد و کار او نیز بجنبانیدن اینه بیست که بو بیاب هفاست این دنیا بجنبانند و کرد غذا اندر اندامها و آنکه وارد و سردی کمتر است که عضو را خوش کند یعنی خواهد بود و قیام بدارد و وقت بایاند و از هر که از هاضمه
محرکها از دو لاغت که اندر ماسکه و دیاد لاغت که اندر هاضمه و دیگر اندر اعضا و دیگر که هر چه تخلیط است از غذا از اندامها بیرون آید و اندر ماسیدی و اندر یاری دهد از این دنیا بدان اندر

وان

وان معنی بیست که اندر جمله قوت ماسکه نه اینه کوات او و هیات که داشت تر بخدا بدارد و دانست دافعه اینه از سردی یا رطبت هم بر قوا و اداست که سردی یا رطبت از تخیر بدارد و اداند بر دیگر
قوتها یا باشد و نیاید بهاء آنکه از بهاء قوت و ولت دافعه است از قوا و هم بر کرد دیگر کارها تمام شود و خشکی قوت که جاذبه بر او اندر هاضمه و ماسکه از کار ایشان اما جاذبه بدان باید که کار
را که بدانست کار او اندر بیرون سختی قوت و از هر دو کار یا قوت خشکی تمام خود نه خشکی اندر دیگر کارها بیرون اغذا بجا که از قوتی است که جاذبه از تری فراید و ماسکه بدان از بیرون قوتی
لحی خشکی کاید و هاضمه و دافعه از کرمی و تری کار اندر وی بیرون باید و تری و خشکی اصل ایشان بجا که معلوم کردند که ماسکه و خشکی بیشتر کار اید اگر تری از بر که مدت حرکت اینها او کو نعمت و بیرون
از همه حرکت باید و مدت ماندن اینها او بیشتر اسان تخت دلالت خشکی از بهر اسان باید و از بر که بر اینچه طفل تر و خالیست ماسکه ایشان ضعیف باشد و جلیه از حرارت بیرون شود
و جذب طبیعی سه کونه است یکی قوت خاصیتی چنانکه اندر مغناطیس است و دوم از بهر مدت خاصیت چنانکه اندر جزو و بخران طاهر است و سیوم بقوت حرارت چنانکه نوع بیست و
و اما جذب سیکه و زیدی اعوز تحقیق این اندر مدت خاصیت و حرارت یا و بعضی اندامها است که هم حرارت یا باشد جذب قوت باشد و تمامت و اعضا خشکی یا که کار ایشان
لا بیکه جاذبه یا ماسکه و جاذبه یکی از ایشان باید که ماسکه او ما قوت طبیعی را از جنس و هم از نفس است مخدوم که اندر اطراف باب یاد کرده اند مدت به نوعست یکی قوت کتاب قوت اندر ایشان باشد اندر
زنان فی الجمله اندر زمانه بیاید و نوع دوم مزاجها اندر جگر که اندر بیست بدیا بیاید و یکی که اندر بیست بدیا بیاید و جمله تا طرح اطعمه که اندر بیست جمله دل و صانع و استخوانها و عصبها و شیاها هر یکی خویش
کرد اما هر کار که قوت مغذیه را یا مزاج رسانند از مام بیاید چنانکه یاد کرده اید شرح و این قوت اندر بیست و این قوت طبیعیان مغذیه الجی کویند یعنی مغذیه و بدین قوت
نوع از مغذیه نخست و اکنون یاد کرده امدست و دوم آنکه یاد کرد قوتها کرده امدست و اما مغذیه دوم کویند و هر کار که قوت مغذیه اول جان بدین رسانند و کرمی و تری و خشکی و تری
ترقت باید بیاید و هر کار میان جزو رسد که اندر هر دو و مقتضات جگر و بیاید و هر کار میان جزو رسد که خشکی یا دات باشد عضو و بیاید و هر کار میان جزو رسد که خشکی از هر دو بیش باشد
و اختلاف طاهر اید و کار مغذیه دوم همچنین و هم بدین قیاس است اما آنکه اما کار مغذیه نخستین از اندامها بیاید بر آنکه خود جدا کار مغذیه دوم غذا کرمیا نیاید باشد خود و بدین معنی
قوتیست که از بدن اندامها و کان و کرنکه و قوی جزوی و کیا اند بیدا بدهم اما فرمکا تا ترک تحلیل از جمله کار کرده اید معلوم کرد که قوت غاذیه اکر چه محکم هست و بی نیاز بیست و
و هست قوت نامیه که و قوت نامیه نیاز بجنبی خاصه است ابر آنکه غاذیه و نامیه هر دو خدمت قوت مولده کند و مولده نیز خدمت قوت مصوره کند این همه قوتها ماه نیاز است و میکنند تا
کار خویش اندر بیرون اندر بیرون قوتها قوت مصوره مخدوم و مرد طبیعت و دیگرها از جنس خاصه اند و هاضمه و ماسکه و دافعه همه خادمه انکه مغذیه و دافعه همه خادمه
مطلوم ماسکه از جنس خاصه است و از جنس مخدوم اند از بهر آنکه جاذبه او کند و او خدمت خود کند و از بعد قوتها طبیعی قوت که هست که کار ایشان چنانکه باشد مکی انکار باشد مغذیه
سه کونی سه داد است و دوم قوت مصوره است که اندر مولدات کار کارها و اخیر یاد کرده امدست تمام شود انکار باشد و کار ایشان اندر قرن زمینه و نمایجها که و اندر دیر و تمام شود و کرمیا
کرمی باشد و [illegible] اندر دیر و جنس روز تمام شود اندر قرن زمینه ماوت اند چهل روز تمام شود این وقت قوت کار مولد است و کار مصوره و ماوت جنس بیاید بر آنکه هر کار که و اندر تمام
بیند بی نکه اندر اره بیدا بیاید صورت اندر ساعت تا خوش که اندر از آن عز و جل و بیاید است که کارها طبیعت کار اتفاق و بیهده نیست که عنایت ایزد است که طبیعت را این قوتها کرده
شهوت بلاست و از بی داشت که کار بر تی بلاست و دلیل بر آنکه این قوتها ساخت که زنده ماه بهم زدن شوند و کار مرد و بیاید علت هر دو خاصه کرد دو نوع ماده و اندر کار مرد
جز نهون اند خصوصی و عمومی بنده هیچ اندر شد که آنکه شود و از زمین جلسه کرد دیا کرد قوت طبیعی اند دهم از بهر این کار است و سه بیاید از این اجاد و حال کرده که
دانی تا از این صورتی بر دیگر اجزا قوت در اطوار متفاوت و بیدر طبیعت با اطعمه اچه بیدا اید نوع معلوم خود و بیاید کردن کار و قعل طبیعت بر کرانی نیستان اب خارج شدی اکر قوت جاذبه
که خون با اندازه و شیاست غذا اندر جذب سبکه غذا آنکه با بدی و چکونه بر و به شدی و اکر قوت مدبره اشکه که این قوت را بدانند تا غذا با اندازه جذب کند بر وی بیرون شدی و بر
وی بر تی بدی یا کرمی جذب کردی و شیاست بیاندی الطف و جذب کردی و بد و بیست خشدی و بیاندی کشتی و اکر قوت که او را مغذیه اولی کویند از بدی کسان جنین کوید اندامها چون طعام
و استخوانها و روی و اپی و عصب کوید بدیاری و اکر قوت مصوره اسکی که بنیه قوت مدبره سکها اندامها و تجربتی و بر بی و خردی و بزرکی و تنکی و تری ان بدیه می اندی از بدی کسان
جنکه ترکیب کوید بدیاری و اکر قوت غاذیه اسکی و دیکر نامیه چه واجب کردی که چون طعت غذا او شدی و اندر دهم یا اندیری و بزرکی و بر اندیه و تنفر عنایت اوکرد
تا اللهم احسن الخالقین و دلیل دیکر با کند قوتها است که هر طعام و شیب و هر دارو که خورده شود نخست طبیعت مردم و قوتها اندامها او بران مستولی که در و انا از همه کرد و ان
از طبع مهم و از قوتها اندامها او منفعل شود تری کرمی و سردی درین بیدا اید از بعد معلوم کرد که طعام اغذا کرد انده و دارو و کارها و تنفع و منفعت بدیاری طبیعت
و قوتها اندامها او بر بی هر کار که طبیعت ضعیف کرد و قوتها از کار بخویش باز مانده نرفق از طعام غذا یابد و ندارد منفعت کند و از هر چه بیست که شده اند و بر اندوت از جراحت مهم مده کوشت
بیاید و سستی از مده را سهل کند و بیاید دانست که کمال اندر دهم افتد و انا بتا ری نظفه کوینه و اندر حد خاصه کرد و چون روزی چند بیاید بیهمچنانکه خیر که کیاست بنده بر دیکر
بر تری بیاید از اغذا کوینه نطفه را بر آنکه اینه نشا بر وی بد بیاوه باشد علقه کند و چون چند روز بیاید چون کوشتی کرد در این زمان و ماه مضغه کوینه و چون چنکه اندامها
ان بدیاید و بر اجنبی کوینه و چون جمع حرکت بدیاید حیوان خوانند فتبارک الله احسن الخالقین باب سیوم از کتاب نخستین اندر یاد کردن قوت حیوانی
نخست باید دانست که دوم تا نه است بدن اندامها که از دو بیست است دو حرکت بکی تحرک انبلو کویند و دوم حرکت انبلو کویند و حرکت انبلو حرکتیست که دل و شیاها بدو
بر اند بجنبد و حرکت انبلو حرکتیست که دو بیرون جنبد و فراز اید و قوت حیوانی قوتیست که این هر دو حرکت بدیاباشد و بجهت آنکه قوت برسد انها بدیاری جمع و حرکت کند و حرکتها هشت ای

وزمستانی بدین قوت را خواند زیرا که روح را اندر خلا مشکل حرکت است اما اندر هوا تر روح حرکت انبانی بیرون کرده اند و این اندر آنجا بسبب آنست که روح اندر هوا تر روح بسیار حرکت
انبانی نزدیکتر و بسیار است که همچنانکه خون لطیف تر جزوی باشد از طعام که اندر جگر خون کرده و لطیف تر جزوی از خون اندر دل روح کرده و قوی تر روح باطن همچنین قوی تر و نیز خون است باطن
پس همچنانکه خون از لطافت طعام بدید آید روح از لطافت خون بدید آید و هر گاه که روح قوی کند بدان قوت همه اعضا را قوی تر کند نفسانی و تنها در کرده اند اعضا را بدو بازی قوت
نفسانی و بقوت او اندر اعضا قوت بدو بازی قوت نفسانی شود تا محال آن قوت نباشد تا گر قوتها نفسانی از عضوی برخیزد از قوت بخواست باشد بعضو زیاده باشد در یکی عضو مفلوج
حرکت باشد و عضو زیاده باشد و تا دیگر عضو

بیدا اینها از آنها دخرج شده باشد حتی کسکی نباید و اگر قوتها بوقت حاجت هر یک را خود بطبع بکند و طبیعی چیزی در خود بحرکت نیاید متنه استخوان تا خلطی بدو و خشک نباشد که مزاج او ها
شاید جذب بکند و گوشت تا خلط گرم و تر نباشد که مزاج او را شاید جذب بکند و دیگر اما مهابرین قیاس و زهره بجمیعین جزا رصفرا جذب کنند بالانکه غذا او را شاید و گرده جذب کند بالا
آنکه خون که غذا او را شاید از هر عضو از هر عضو ماده را جذب کرده باشد بغذا خود کار برد و مادها بخرج میکند بطبع و آنکه او را مهیا کند تا اختیاری و طبیعی بدست کرده باشد
و مثل او است بزیکی که مردم اند رودکا بها و گرم کنند کی بوی غلبه کرده باشد و بسیاری اندیشی باشد که از خورد مصلی باشد باب سه هزه هزه کند و از اتوانند کفتا آنکه معده خود شود گرچه
قوت جاذبه کار خود بی بوخلست باشد و آنکه را و اختیاری بخرابست عضلها بجهه از اهمات و تنفذ مان دفع شاند و دفع معاء مستقیم نیز اندین باب یاد کرده اند و دفع هوی و بعضلات
و هر که دو هه عضلها انها مهیا یا کرد و شود ان نیز اندر جمله اید و کار ما سکه معده از وقت تمام باشد که معده که طعام انها رسید و اتوانند بکرد جنانکه هیچ جزو از معده از طعام دور نباشد بدان
معده و طعام هیچ تو نباشد و هر کرا و قوتها سکه قوی باشد و کار خود تمام کند اگر چه طعام اندک باشد معده از بسیار بکرد و اندها و بریج کالت اوست بران بر بچه تا میان معده و طعام هیچ حق
نباشد و طعام نیز بدان سبب نیک کوارد هر کرا که ماسکه ضعیف باشد و غلبه او کرده طعام اندر بیاید میان معده و طعام جا بجا باشد و ما و دهاد و آمرا اندر معده بیاید و طعام بدو کوارد
و حالها ماسکه هر هم بدرق می باشد و هر که در بعضها و ملمسکه کرده باشد و از بسیار نکوی فرزند قوت دارد نکه کار رقت دا هر دم از وقت تمام باشد که مجرم رحم و لکشاید و فرزند بدو نیز دم
اورد و بوقت بزه کردن کار دانه هم بر و زیاده باشد و جیزی که اندر معده مدرق باشد تا کوارید هر از بسیار باشد کار غلیظ شود جنانکه باب و جزان تا اگر جیزی رقیق تا معده سردی و جیزی لیسا سیدن
زهد بر آن بیاید و جیزی که زود بر آید مزه بر آن زیاده بر دیر آید که اینجز قوت است تا اگر جیزی غلیظ بودی بیرون نرفتی کز آن بر آنکه قوت ماسکه ضعیف باشد و بر آنکه قوت ماسکه ضعیف باشد بر جیزی که
جیزها غلیظ هر کی مانند هر هیل بوت خوش از معده بر آرد از حاجت معلوم کرده که اندر معده قوتی ماسکه است کجیزها رقیق یا معدنی نگاه دارد و قوتی دا خلاصت کجیزها غلیظ را

دهم کند و قوت میزه است که هر دو را بکرداند والله اعلم

تمامشد کتاب ذخیره خوارزمشاهی از جمله خوارزمشاهی

بحول الله و قوته و صلوته علی خیر خلقه

النبی المصطفی محمد و آله

و اصحابه الطاهرین

اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب دوم از کتاب ذخیره خوارزمشاهی اندرین کتاب احوال تن مردم یاد کرده شود از تن درستی و بیماریها و اعراض بیماریها و اسباب از مشاخت احوال ابنیه
و احوال هوا و آب و مجاری تن بیرون اید چون عرق و نفث و غایط و بول این همه اعراض تن باشد و این کتاب نه کفتار است **کفتار نخستین** اندر مشاخت تن و حالتی
و بیماریها و مشاخت انواع بیماریها و این کفتار دوازده بابست **باب نخستین** اندر مشاخت تن در قوت و بیماری و اجناس و انواع آن **باب دوم** اندر مشاخت مزاج و اعراض سبب و عرض مشاخت
بیماریها و سبب مشارکت اندامها تو کند که **باب سوم** اندر مشاخت انواع بیماریها و اجزای آن **باب چهارم** اندر مشاخت بیماریها که از اندام مرکب باشد **باب پنجم** اندر مشاخت بیماریها که
از آفت تو لد اندامها کوید **باب ششم** اندر مشاخت احوال اندامها **باب هفتم** اندر مشاخت احوال که از اندام بیماریها شود **باب هشتم** اندر مشاخت صورتها منسوب **باب نهم**
اندر مشاخت حالها و بیماریها **باب دهم** اندر مشاخت بیماریها که بمیراث بفرزند اید **باب یازدهم** اندر مشاخت بیماریها و دیگر باشد **باب دوازدهم** اندر
مشاخت بیماریها که هر کاه اتصال کرد و بیماری دیگر شود **کفتار دوم** اندر مشاخت اعراض و آن کفتار دوازده بابست **باب نخستین** اندر مشاخت اعراض بطرف کلی **باب دوم**
اندر آنکه عهده از اعراض ظاهر احوال و بنشاند بخت باید که کنترع و کرها اندامها بکشاند و ترکیب اندامها مرکب و خاصیت و مشارکت و فعل و قوت هر یک شناخته باشند **باب سوم** اندر مشاخت
بیماریها و بیماریها اصلی و علامات آن **باب چهارم** اندر مشاخت خون شناختن **باب پنجم** اندر مشاخت خلط خون و بیماریها و حوفی **باب ششم** اندر شناختن بلغم و بیماریها بلغمی
باب هفتم اندر شناختن غلبه صفرا و بیماری صفراوی **باب هشتم** اندر شناختن غلبه سودا و بیماریهای سوداوی **باب نهم** اندر شناختن اندامها و شناختن بیماریها که از سوء تولد کند **باب دهم** اندر
مشاخت شناب او بیماریهای بادی **باب یازدهم** اندر مشاخت شناختن اندامها و اسمها و ظاهر و باطن **باب دوازدهم** اندر شناختن اندامها و شناختن بیماریها و آنچه بدو
بابست **باب نخستین** اندر مشاخت تن که سخن چیست **باب دوم** اندر صفت سخن اندر آنکه حالها و سخن چرا از انسان باید جست **باب چهارم** اندر آنکه حرکت سخن از چند جنس است **باب ششم** اندر یاد کردن انواع سخنها و مختلف که هر یک را اسمیست خاص و فرق میان سخنها که شب کوید
باب هشتم اندر مشاخت اسباب سخن **باب نهم** اندر مشاخت تفسیر سخن و سبب تفسیر بسیار یا که **باب دهم** اندر مشاخت سخنها مختلف که هر یک چه نشان دارد **باب یازدهم** اندر سخن و جوان و زنان

باب دوازدهم اندر سخن جوانان **باب دوازدهم** اندر سخن بر سالها عهده **باب سیزدهم** اندر سخن مزاجها **باب چهاردهم** اندر مشاخت تن سخن زنان اینجا **باب پانزدهم** اندر مشاخت تن سخن مردم
و لاغر **باب شانزدهم** اندر مشاخت تن سخن هر خصلتی و اصلها و سالها و هر شهرها که کرده و سرد **باب هفدهم** اندر مشاخت تن مردم و جیب خلیب و بیماری **باب هجدهم** اندر مشاخت تن سخن
جیب ایاشت **باب نوزدهم** اندر مشاخت تن سخن جیب طعام و شلب **باب بیستم** اندر مشاخت تن سخن جیب کوما **باب بیست و یکم** اندر مشاخت تن سخن جیب لماس **باب بیست و دوم** اندر مشاخت
تن سخن جیب اعراض تن ایان **کفتار دوم** اندر مشاخت حالها تن مردم از دم زدن و از کفتار بیخ بابست **باب اول** اندر معرفت دم زدن **باب دوم** اندر مشاخت سیاه دم زدن
باب سوم اندر مشاخت انواع دم زدن هاء سیاه طبیعی **باب چهارم** اندر مشاخت سیاه دم زدنهاء هرکها مرکب تا طبیعی **باب پنجم** اندر مشاخت حرکت دم زدن از حرکتها بسیه
کفتار پنجم اندر مشاخت احوال ابو طبیعیان از نقرس کوید و دلیل بر نیکو بیند و بیماری بد کوید و از کفتار بیست و دو بابست **باب نخستین** اندر آنکه دلیل بر چه نشان دهد **باب دوم** اندر سبب
نشان دادن دلیل و بر چیز هاجیست **باب سوم** اندر آنکه آب را در شیشه چند باید کرفت و شیشه را چکونه باید کرفت و چکونه باید داشت **باب چهارم** اندر آنکه آب را چکونه نکاه باید کرد و **باب ششم** اندر مشاخت فرق میان آب مردم و میان چیزها که طبیب بدان بیاید **باب هفتم** اندر آنکه طبیب را نکاه کردن در آب چند چیز باید جست **باب**
هشتم اندر مشاخت تن کفتار آب **باب نهم** اندر مشاخت حالها تن مردم از سیه و سرخ **باب دهم** اندر مشاخت حالها از روی آب **باب یازدهم** اندر مشاخت حالها از رنگهای
باب دوازدهم اندر مشاخت حالها از سیاهی آب **باب سیزدهم** اندر مشاخت حالها تن مردم از قوام بول **باب چهاردهم** اندر مشاخت حالها تن مردم از قوام بول **باب پانزدهم** اندر
مشاخت حالها از بیماری و آنکه بول **باب شانزدهم** اندر مشاخت حالها تن از کفف بول **باب هفدهم** اندر مشاخت رسوب **باب هجدهم** اندر بیان رسوب بول و بد **باب**
نوزدهم اندر مشاخت حالها تن از رسوبها جیبی **باب بیستم** اندر مشاخت حالها تن از بیماری و آنکه رسوب **باب بیست و یکم** اندر مشاخت حالها تن از رنگها رسوب **باب**
بیست و دوم اندر مشاخت حالها تن از قوام رسوب **باب بیست و سوم** اندر مشاخت حالها تن از بجاکه رسوب **باب بیست و چهارم** اندر مشاخت حالها تن از وقت بد بول
رسوب **باب بیست و پنجم** اندر مشاخت حالها تن از بوی بول **باب بیست و ششم** اندر مشاخت بول بر سالها **باب بیست و هفتم** اندر مشاخت فرق میان بول مردان و زنان **باب بیست و هشتم**
اندر مشاخت حالها جایی و تنها از بول **باب بیست و نهم** اندر مشاخت و دیدن مرهها و بالها کشته **کفتار ششم** اندر مشاخت حالها تن از آبها و آن کفتار یازده بابست
باب نخستین اندر آنکه علامت از حالها تن مردم اندر آبها جمع از چند چیز جویند **باب دوم** اندر مشاخت حالها تن مردم از بیماری و آنکه طبع **باب سوم** اندر مشاخت
حالها تن مردم از بوی نفو **باب چهارم** اندر مشاخت حالها تن از رنگی نفو **باب پنجم** اندر مشاخت حالها تن از نفو **باب ششم** اندر مشاخت حالها تن از نفو مشخ
و سلک **باب هفتم** اندر مشاخت حالها تن از بوی نفو **باب هشتم** اندر مشاخت حالها تن از کفف نفو **باب نهم** اندر مشاخت حالها تن از بیرون آمدن نفو با باد **باب**
دهم اندر مشاخت حالها تن از بیرون و از بیرون نفو **باب یازدهم** اندر مشاخت حالها تن مردم از آبها مختلف و اندر شرح قول خداوند سرکن فلطة فی شابه لیا فلیة
او اشاخ بسن فلیه فاذا کان فی شابه یا بیض آنکه فانه از اشاخ لیس بوطنه **کفتار هفتم** اندر مشاخت حالها تن از عرق و آن کفتار پنج بابست **باب نخستین** اندر آنکه
عرق چیست و از چه تولد کند **باب دوم** اندر مشاخت حالها تن از بیماری و آنکه عرق **باب سوم** اندر مشاخت حالها تن مردم از کرم و سیه عرق **باب چهارم** اندر مشاخت حالها
تن مردم از کرمی و سیه عرق **باب پنجم** اندر مشاخت حالها تن از اعراض عرق **باب ششم** اندر مشاخت حالها تن مردم از خالد طوبتها از سینه و بر دو پر و از بیماریها
کوید و سرد رسالها کوید و آن کفتار شش بابست **باب نخستین** اندر آنکه عدد مهاتا نفث از چند وجه جویند **باب دوم** اندر مشاخت حالها تن از بیماری و آنکه نفث **باب سوم**
اندر مشاخت حالها تن از رنگها نفث **باب چهارم** اندر مشاخت حالها تن از بوی و طعم نفث **باب پنجم** اندر مشاخت حالها تن از قوام و شکل نفث **باب ششم** اندر مشاخت
حالها تن از وقت برآمدن رطوبت و آسانی و دشخواری باز نفث **کفتار نهم** اندر مشاخت سیاه و حالها تن مردم و آن کفتار سه جزو است **جزو نخستین** اندر آنکه در دل سیاه
غایتی بطرف کلی و آن جزو بیست و سه بابست **باب نخستین** اندر مشاخت اجناس سیاه **باب دوم** اندر اسباب کوتی تا کرم کند **باب سوم** اندر سبب کوتی تا سوکند **باب**
چهارم اندر سبب کوتی تا زیاد **باب پنجم** اندر سبب کوتی تا حکی فراید **باب ششم** اندر سبب کوتی تا کلها اندامها تا کند **باب هفتم** اندر مشاخت سیاه سته **باب هشتم** اندر
مشاخت سبب کوتی منفذها کشاده کند **باب نهم** اندر مشاخت اسباب دشتی **باب دهم** اندر مشاخت اسباب تری **باب یازدهم** اندر سبب کوتی اندامها از جاکه بیرون آید **باب**
دوازدهم اندر مشاخت اسباب حرکتها اندامها جیبی **باب سیزدهم** اندر مشاخت سیاه تعرق **کفتار چهارم** اندر مشاخت سیاه با اماس **باب پانزدهم** اندر مشاخت سیاه
در **باب شانزدهم** اندر مشاخت انواع المها و دردها و اسم و سبب هر یک **باب هفدهم** اندر مشاخت سبب اندر آلام و اندر آن لذت که از خارش تولد کند **باب هجدهم** اندر مشاخت
حالها اندامها جیبی از درد تولد کند **باب نوزدهم** اندر مشاخت سیاه خویشتن **باب بیستم** اندر مشاخت سیاه صفیری اندامها **باب بیست و یکم** اندر مشاخت سیاه کرم بیرون
از کرکها تولد کند **جزو دوم** اندر مشاخت حالها و تعرفها که بر مردم بدیدید جز از بیماریها و جیب رشاخت آن واجب کند و آن بر جویست و بابست
باب نخستین اندر مشاخت لذت که از بطنها است و سبب بر نجوشانی **باب دوم** اندر سبب باد افتادن و میفتد اندر آبستنی و سبب زادن **باب سوم** اندر مشاخت آنکه بچه هفت
ماه زاید تو دست و قوی باشد و بقا یابد و آنچه هشت ماه زاید یا چه ده آید یا زود بمیرد **باب چهارم** اندر مشاخت نر و مادگی **باب پنجم** اندر آنکه سپید و سیاه تولد کند
اندر سبب دوازی و کوتاهی بلا **باب هفتم** اندر مشاخت سبب سودا نهادن و هاتند **باب ششم** اندر سبب افتادن دندان هفت سالکی **باب نهم** اندر مشاخت سبب برآمدن موی بر

کفتار

۲ اندر مشاخت حالها تا فرق کرکها تولد از کرکها تولد
اندر مشاخت حالها تا بیرون کند

باب دهم اندر قوی ظاهر چه اندر عدد چه اندر ترکیب و خروج باب یازدهم اندر شناختن سبب نقصان اندامها باب دوازدهم اندر سبب برامدن موی و ناخن برامدن باب سیزدهم
اندر شناختن سبب دویدن یا سه بیک نکهم باب چهاردهم اندر شناختن سبب اندیشه یا فراق خلقها باب پانزدهم اندر شناختن سبب بیهوشی و کرها باب شانزدهم اندر شناختن
سبب بازیدن اندامها باب هفدهم اندر شناختن سبب خواب باب هیجدهم اندر شناختن کرم و خشکی باب نوزدهم اندر شناختن سبب شادی و غم باب بیستم اندر شناختن سبب تهی
و تحلی باب بیست و یکم اندر شناختن قدری و بیماندری و تحلی و بهکی و بکساری باب بیست و دوم اندر سببها که شناختن و ایزد عز و سه باب باب بیست و سیم اندر شناختن سبب نزدیکی
و مرگ باب دوم اندر شناختن مزاج قدری باب سیوم اندر شناختن مزاج معاجله کتاب نخستین اندر شناختن مدتی و طلق و بیماری طلق و احوال و انواع جایزه او فن کفارت و واره
باب نخستین از کتاب نخستین از کتاب دوم اندر شناختن زندگی و بیماری و مرگ بیاید دانست که تندرستی و طلق است که مزاج هر اندامی از اندامها یک اندر معتدل انشاء عنه الله خاصه که هر یکی را
هست چنانکه اندر باب نخستین گفته ایم و اگر نخستین یاد کرده امدست و ترکیب اندامها یک هر دو است و بعضی باشد و میان عدد و میان اندازه و میان شکل که باید بیچیزی سوخته باید
بیوست باشد و اجزا ایم و دوا باغذا زهر و دوا باشد چنانکه تعلق بنفعت همه اندامها تمام و یافت و بی تقصیر باشد و هر گاه معلوم باشد که تندرستی مطلق است و اگر چند که تندرستی مطلق
بی تقصیر باشد و هر مزاج و ترکیب که از یک دو یا بیماری باشد اما اگر بعد از یا ماند و اما بیماری حالی طبیعی است اندر تن مردم و اندازه اندامها و معلول قوت اندر تنها و اندامها یا اندر بیشتر انوع جاری در
نبات و اندر اندامها بی طبیعی باشد و چون معلوم شد که بیماری طلق نیست واجب کند که بیماری جز باشد که اگر همه اندامها یک از مستعد نباشد و اما سوی المزاج گویند و بیماری سوی الاعضا
البسیطه گویند و هم اگر ترکیب اندامها یک دست و بی نظام و بی نکلی عدد طبیعی باشد و اما سوی اندامها مرکب گویند و بیماری سوی عدد الاعضاء المرکبه گویند و سوی هیئة الاعضاء الاذیه گویند
و سیم اگر جزی هاء اندامها بی بوست باشد و بیماری سوی کسی خود و اما تا بیماری تفرق اتصال گویند و اندر بعضه جنس و موضع منفعت اندامها تا تفق و یا افت باشد باب دوم
از کتاب نخستین از کتاب دوم اندر شناختن فرق میان سبب و مرض عرضی و شناختن بیماریها که بسبب مشارکت اندامها تولد کند اما سبب چیزی باشد که
انتقال و بی باشد و اندر تن مردم حالی نو بیاید و عرض حالی باشد اندر طبیعی از بیماری تولد کند و مرض چیزی باشد و مرض عرضی هر حالی نو است و غریب که اندر تن مردم بیاید و مرض نو
کسی بیاید یا ناسبی باشد و بیماری و عرض اندامها سبب است و سبب اندامها بیماری بسیار است و عرضی سبب طلق بیماری است اریعه که عرض مرض بیماری باشد مثال اندر تعفن و تباشد و از آن عفونت
بی تعفن که اندر تب نفس عفن کند و در عرض تب باشد و اگر مرض نو گویند و سبب عفونت باشد و عرض اندر تن و نفس باشد و یکی هر گاه تخصیل اسکون اندر تن تولد بیماری بوجود شود
عرض اجزا بیاید و مرض بسته شدن محو و باشد و اندر ایجاد بیماری اندام مرکب گویند و سبب قولنج است و عرض سبب اجزا مثال اگر هر گاه که خلط کرم و تر اندر عضوی حاصل آید و موضع خلط اما سرکند
و ریزی کرد و بسوی گوشت بوست و کهاکی شود و اجزا اندام در شود و بدان سبب دردها بیاید و مرض رشد و اندر تن و اصل گویند و سبب خلطات و عرض و تر بوست و از شدن
عضوها بیماری جوان باشد و عرض کاهی طبیعی است عرض کاهی عادت گویند و اندر کاهی و بیماری بیاید از امر عرض گویند و از اینکه و طبیعی اندر عرض گویند و بیماری بد و بشناسند عادت گویند و
عرض بسبب هر سه طبیعی است و هیئت طبیعی و اندر اندازه اندیشه او که تخصیص اندر باشد که بیماری از کم کوی اندر مزاج که تخصیص اندر کردن سبب است
از بهر آنکه هر گاه سبب از اندر خود بیاید است که در هر کوی و فتوی که اندر کار عضوی بد بیاید مرض بسیار از بهر آنکه هر اندامها اندر مالق در سنگی هیئت معلول نیز بود و لم یکن بدیهی که
اندر خواب هی قوتهای نفسانی سکن کردند قوت تخیل از اندر بعضی و قتها که اگر خوش باز است و مردم خفته اندرآن و قتها خواب نه بیند و بیدار باشد و اندر قتها طبیعی قوت جاذبه وقت حاجت
حباب کند و در کرم و قتها ساکن باشد و ماسکه چیزی که حاصل باشد که دارد هاضمه که اگر خوش تمام کرد مسک آنکه خوش از آنست و اما عدد بر وقت حاجت چیزی را
دفع کند و در کرم و قتها ساکن باشد و بسته و مساجد چنانکه ان بر شد که اندر قوت مفیده هیچ فتوری نباشد و چنان نیست از بهر آنکه این قوت نیز اندر بعضی و قتها ساکن گردد و سکون آن قوت اندر
جانوران و قتها هر نباشد که اندر آن ایشان خوی اندر تولد کند خلقت اندر هر ای سرد از بهر آنکه هر اندر ماراهای خوش بنهان شوند و مدتی دراز بی خلط نکند سستی نیست که اندر اندیشه
ایشان هر گاه رکند و اگر چند اندر آن قوتها سکونی و فتوری هیچ اقوی نوازکت کرانی سکون میزلت کی چون نفوس عضوی فاتر باسکن خوش و زندان و قت کرانی باشد و سکون
او بسبب عاجز باشد آنکه و بیدا قیست که در نعمان بی علت سبب بیماری بی سکون شدن تعضو از فعل آن اندر خوش بی کشتی عرض است مرض نیست چنانکه آنکه و بیدا کند طعام اندر هم
عرض است و مرض صعبی معده است و بسیار باشد که بلیر از مرض عرض باشد و هلاک چیز بعینه از روی یکی کر سبب باشد چنانکه معده که اندر منفذ بی آنند و بسیار از منفذ شود آن
از روی که منفذ کشاده باشد چنانکه اندر باشد که مرض است و اگر روی که مرض عرض باشد و هلاک چیز بعینه از روی یکی کر سبب باشد چنانکه معده که اندر منفذ بی آنند و بسیار از منفذ شود آن
از روی که منفذ کشاده باشد چنانکه اندر باشد که مرض است و اگر روی که مرض عرض باشد و هلاک چیز بعینه از روی یکی کر سبب باشد چنانکه معده که اندر منفذ بی آنند و بسیار از منفذ شود آن
که مرض سبب مرض یکی کر چنانکه در تحت سبب و مرض کرد و باشد که عرض خود مرض کی در چنانکه صلاح کرد مرض باشد چون مرض کرد و دعوا شد که بلیر چیز بیماسر احوال خوش و بیماری
یا حالی که بیشتر از و بیدا و هلاک شود اما زودی بیدا بیاید هم مرض باشد هم عرض باشد هم سبب چنانکه تبی که از بیماری بس تولد کند بیماس یا بیماری چون باشد و بیماس یا خود مرض باشد و بیماس
یا عرض بی معده و یا با اسهال کی بسوی بیدا بیاید سبب باشد و چنانکه صلاح صعبه که عرض جوه باشد چون محکم کردند و سبب صعبی صلاح ماده بجانب دماغ مرکب شد و سبب مرسام که
و باشد که بیماری عضوی یکی خود سبب مشارکتی که میان هر دو عضو باشد و طبیب باید که بداند که اسی بیماری در کدام عضو بود است و عضو مشارکت کدام است تا بصلاح بیماری عضو نخستین
مشغول کردد که سبب است و هر گاه سبب از است بیماری عضو است از بهر آنکه نیز از اول خود و بیماری عضو سبب مشارکت عضو دیگر از هفت که نیز باسی یکی اکه در عضو اگر چه اگر یکی کر دو را باشد بعضی یا بیدا خود باشد
و اجزا کرد باید بعض باشد و اجزا بیرون یا بیدا خود باشد چنانکه تبی که از بیماری بس تولد کند بیماس یا بیماری بس تولد کند بیماس یا بیماری بس تولد کند بیماس یا

بجزیها افتد و منفذ که بسته باشد زیاده فراخ نتوشد چون علت آشامیدن سرد کاند چشم افتد و بعد از آن که دانی که اندر کفایی باشد و منفذی که فراخ باید بندد تر شود چون علت خنک خنک زاده دم ده
جاه طعام و شراب را نمک و چون دست شد که دندان هیچ شد می باید و معلومست که باید این جزا قبول نیافت و معلومست که صحت غذا قبول استعداد نیز بود و بذر تن اما هم بدین طریق دیگر بود
باشد غذا که هر چند که هر گاه که دندانی دو جزو و هم حس زبان هم باید و این حس بسبب عصبی نیست که با گوهر آمیخته و حس دو دو حرکتی و سیری چیز هایند بی عصب باید و ضعیف
شریانیست که بین عصب نزدیک و حس زبان جز حس حرکت این شریان نیست پس ضعیفی که حس حرکت شریان باریکی می باید و از آن بیطاقت شود و کم تلف شد که اندر گوهر و نیست
که بسیار دیده و راقی که کند و بسبب قبول ماده اما سوی گرم و هم اما بیچی که اندر عضوی بدید باشد و سبب آن ماده بد باشد که از عضوی که بر بالا و اوست بد و فرو و اما از نزله گویند و بسیار باشد که ماده
بدان اندر شد اما بحث شود و بدان سبب بدی ماده بدید نیاید هر گاه که استفراغی افتد قرار افتد و اندر و تنگ بدان استفراغ خرج شود و خطا بدید اندر تن عادی بدان که بدید باشد که طبیعت
از اخلاط مرتفع که و اما سبب برهانیدن باشد که دفع نتوانند کرد و بدان سبب که هر ملکی چیزی بدید باشد مثال این زنی که اندر تن وی اخلاط بد باشد و بجد رایش بر شده
اندر و بند بدان خرج می شود و خطا بد اندر تن باشد و بدی از آن بدید باشد و طبیعت از اوج کرده از و تنگ طبیعت بر تن او باشد اما سوء هایند بد باید و بدی هر چیزی اندر تن اخلاط و اما سوء هایند
را بر تنی سوء خود بنگ از اندر لعت و روغنها و بعد از آن و بعد از آن و طبیعت از اوج کرده از و تنگ طبیعت بر تن او باشد اما سوء هایند بد باید و بدی هر چیزی اندر تن اخلاط و اما سوء هایند
زنی و مرد تا که اندر آن تولد کند شیر است جدا از خشت خون صفرا و سودا و بلغم و دو دیگر بلو و بر و همه اما با کرم باشد یا روغنها و تنگ که همه اما سبب آن که مرا از خود باشد یا اصطلا
کی بعضی بسبب عفونت ماده که بر خود و این معنی اندر کتاب مطلبات جایگاه بعضی گفته اند اما شما الله عزیز اما طبیان هر اما سبب که از بعضی بسبب باشد خاطر گویند و اینجا اندر معنا بیان جمع
کنند و اما سبب خلط اندر آنکه اندر بیست بد و باشد و آن اصل سوخته باشد غذا که گویند و جوارا که گویند که اندر بیست و کم تنگ باشد و اینجا که باشد از مزاج بد تن بگذرانند و تن
خاطر بد و کی بنیند که صفرا غلبه و ماده حرارت فاعل کوشش کنند خراج کنند و هر گاه که اما سوء هم کند خراج کنند و هر اما سبب که اندر جایگاه هش بی شیه باشد چون گوشت که اندر دیگی تو قیت
و آنکه اندر آن دانست بعد از آن حتی باشد از اخلاط و آن گویند و هر اما سبب که از بلغم رقیق باشد نرم و سپید باشد و اینجا بلغم غلیظ اندر سبب و سپید باشد و اینجا که سبب و تیره باشد و آنکه اندر
او بخواست باشد و اما نیکی حرکت و زبان کند اما سبب اطلاق گویند و این سبب اطلاق اندر همه اما تا اندر بد و خنازیر اندر سال که در تن و بغل و اندر پشت باشد و سلب باشد و اگر گوشت جاده جنان باشد
که در آنکه بیان کرفت و فرق نیست بدان و متاز و سعد الاست که سعد الاز گوشت و بیست جدا باشد و مثال از گوشت جاده از بیست جدا باشد و بدان و بدان است که اما سبب سلب کو باشد و جمع عضو الملوک با کمک بی در و باشد و بدان باشد و چنانکه شما اندر و بسان بدان که در جدا و باشد که بر اندر مثال گوشت
عضو به شود و حس او بر و خراج که اندر بدن ست باشد از ماده سوء که بر خود و خراج که در و بسلب شما سوء لیک از اندر شما گویند و خلوق همچو نسل از وی باید و هر اما که کم که در و بعد
نشود و سکون و از نشستن و بدن او که در بی قرحه شود و فرق باز نشود از اما که گویند و بیا رجع خود که گویند و اما سبب سلب که اندر بدن باشد از اما که گویند و قرحه از شطابه که سبب بیست
باشد و سپید و بی همچو اما بیا از وی شق بی گویند و این ریق بر باد دستان که نزدیک جراحت بسیار و تنگ کند اینان و اسکر گویند و هر و نیا این اوا دانسته که گوشک گویند و هر اما سبی چون اندر
بدن جوب باشد از تازی سقط گویند و بنه هاء خود که حالی آن سرخ بود و اما سبب آنکه باشد در و در ریق که و فراخ باز نشود و بیشتر اندر دست بدید آید و خاریدن آن همچون گویند مو و باشد
از اندر که بند و بنه هاء خود و سپید از کار حالی اما آنکه اما سبب آنکه اما سرخ و سوزان باشد از کار که و سبب گویند و بنه هاء که گویند و بنه که بدید آید و دو و خشک و ریش سبز با سیاه و سپید باید و حالی آن سخت
سرخ باشد و سوزان که هم باشد از اما از کار که گویند و اما شکی حرکت کم و خشنه باشد همچون اما که خطا اما شود که گویند سخت جدا باشد و کشد و قرحه که اندر دست شکم اما شد و هم بسیار از وی همچو
اما بیا از اندیه که و قرحه که کهن شود بسیار آن تو کی رود و باشد که از وی خلوق بالا بد باشد که کمتر آید و دنها باشد و سفید و سلب باشد از اما سوء که و اما سوء که که اما سوء که و بیکار
تن جدید آید و سرخ باشد و بعضی باشد که سرخ نباشد و اما بنه و سوزش و قار سخت باشد از اما شد گوید و اما سوء اما سلب بعضی باشد که از اما و که جدید آید سلب باشد و بعضی اما و خلاف
اما سوء زنی و کاه باشد که بعضی زنی سلب باشد غذا اما سوء زنی بیشتر بلغم و هم اما سوء اما که کم کنند اندر زنان به بدید آید سبیلی و بسبب وی و اندر و اما سوء اما بلغم و بعد از اما و اما سوء اما بلغم و بعد از اما و اما سوء اما بلغم
بلغم بعضی غلظ تر و بعضی رقیق تر اما سوء بلغم بعضی سلب تر باشد و بعضی بیشتر و بلغم و بعضی باشد که اما سوء اما سوء اما بلغم و بعضی باشد که اما سوء اما بلغم و بعضی باشد که اما سوء اما بلغم
رقیق که نزله باشد از اما سوء اما بلغم و بعضی باشد که اما سوء اما بلغم و بعضی باشد که اما سوء اما بلغم و بعضی باشد که اما سوء اما بلغم و بعضی باشد که اما سوء اما بلغم
بیت و اندر سوء اما بلغم و بعضی باشد که اما سوء اما بلغم و بعضی باشد که اما سوء اما بلغم و بعضی باشد که اما سوء اما بلغم و بعضی باشد که اما سوء اما بلغم
و اندر تجیع باد اجزاء عضو بیت باشد و مع بلغم باشد که و بیست عضو اندر طبع باشد و بادت باد گشود از اما سوء اجزاء اندر عضو هم کرانی باشد و سرها بند که و نباشد بعضی از عضو بر و هم
باشد چون آبی و بعضی از صفرا و بند چون حسب و اندر و بعضی از سودا و حزن چون حب و بعضی از سودا و بلغم چون حب سایه و تایل **باب هفتم از گفتار نخستین از کتاب دوم**
اندر شناختن حالها که از بیماری شمرد بدین از بیماریها که اندر باب گذشت یاد کرده است حالها که بیست بر ظاهر تن مردم بدید آید از آن جمله بیماریها شمرد از بیماریها حرارت
یکی حالها که اندر روی بدید آید چون گرمای و شیفتی و سستی و کستی و ورزیدن رهای و بی چند شاد شدن و اندر زنان خوش بکستن و اندر و سپید سعت و خود زنا الثقب و اما الجبه
و دم آنست که اندر زنان بیست بدید آید چون تنگی و حرص و ریش و فشاش البد و اثر آفتاب و اثر اب و بیزان و سیم آنست که اندر بیست بدید آید و بیست از تراشیده خود جوان بر زنان
قبو گویند مگر تا بی تو کی گویند و در بیستی بیست که بتازی الحصی گویند و چهارم آنست که اندر سخنه بدید آید چون فربه و لاغر و بعضی حاصل شود و الله اعلم **باب هشتم**

از گفتار نخست بر از کتاب دوم اندر شناختن بیماریها و مشتری

بیماریها مشتری شش جزو است یکی بیماریهایست که بدان بعضی از خواص که بیماریها اندر وی باشد شقیقه
دوم سام و سیم بدان لجب و دان از و ماسان و دهم بیماریست که سبب آن بیماری بر شود هرگاه که ذات لجب ذات ابر گردد و علت قرابطیس ذات شق گردد حال بیماری
شود اما ذات لجب که ذات ابر گردد حال بیماری بر شود که ماده بیماری اندر موضع خویش بگیرد و فرود آید اما ذات ابر نیز قولنج کند و چون حال بر باشد شناخت که حال بیماری بر شود
ابر هر گاه که ذات لجب بجای شده و ذات ابر باوی یار گردد و ذات ابر هر گاه که چون ذات ابر هر گاه که چون ذات ابر صعب باشد ماده بدغلا آید و بر آن صعب باشد بیمار را تا که ماده
بعضوی بگرد اندر که بیمار هلاک شود اما قرابطیس بر سام گردد و گویند و شر ضرر سام سر و گویند هرگاه که قرابطیس شق گردد بیماری تر شود و از بر آنکه ماده اندر آن خطر تجدید نیز رفته باشد
و ماده که تر ماده و خدیر از شرایاست هرگاه که بیماری از آن شب مرتجه شده بر آید هذا از شب که گویی و هذا از شب چنان بود شناختن بیماری هرگاه که ماده از عروقها گرفته شد و بعد از آن
بر آید علت که بیماری از شرایاست و سبب آن شب عروقست بعد از آن بیماری شود اما سبب هذا از شب که ماده از عروقها گرفته شد و بعد از آن بیماری شود اما سبب هذا از شب که ماده از عروقها گرفته شد و بعد از آن بیماری شود

از گفتار دوم اندر شناختن بیماریها

بیماریها که بدان بیماریها شناخته شود بیماریها که بدان بیماریها شناخته شود و بیماریها که بدان بیماریها شناخته شود و بیماریها که بدان بیماریها شناخته شود
و اما از آن اعراض که شب بر بیماریها که بدان بیماریها شناخته شود و بیماریها که بدان بیماریها شناخته شود و بیماریها که بدان بیماریها شناخته شود
قانون امام بیماری هر چه از آن جهت که شب بر بیماریها که بدان بیماریها شناخته شود و بیماریها که بدان بیماریها شناخته شود و بیماریها که بدان بیماریها شناخته شود
و ساعت بیماری که گویند و این چنان باشد که شب که بر اعراض و امور قوی تر از دیدن باشد و چندانم فضلهای بیماریست و از وقت اختلاط گویند و این چنان باشد که شب بر اعراض
اگر تا روی باشد و هرگاه که بیماری بوقت اختلاط رسد بیماری از خطی بر دیاد و هم امید سلامت باشد که خلطی و خطا بر آن اندر کرده شود بدان سبب گرفته و بیماری دیگر بدید آید و بیماری
دانا که هر بیماری که اندر خود نصر سال باشد و زمان عمر چنان که گفته است بر آن چنانکه اندر آن بیماری که بر مردم جای آنها بیماری که بر مردم جای آنها بیماری که بر مردم جای آنها
مزاج حاذق تعلم که و هر بیماری که اندر خود نصر سال و زمان عمر چنان که گفته است بر آن چنانکه اندر آن بیماری که بر مردم جای آنها بیماری که بر مردم جای آنها بیماری که بر مردم جای آنها
کسانی که مزاج ان مزاج بیماری باشد از آن خود و نصر نسان و شهر و مزاج مزاج بر هر چه صنعی بیماری که باشد در هر گاه که اندر نسان مربوبه بیماری که بر مردم خاطر اندر شهر سبب
از عظیم باشد و حفظ آنکه **باب دهم از گفتار نخست بر از کتاب دوم اندر شناختن بیماریها که بیمار را بدان باید بیماریها که بدان باید بیماریها که بدان باید بیماریها که بدان باید**
بیماری که بر مردمان اندر وی زمان بر باید شی بیماریست یکی سر دوم نقرس سیم رعوه چهارم جذام پنجم کوشه اصلع و علل الجهر هر چه بیماری که اندر ضعیف باشد از زمان عضو ضعیف باید
و انچه از آنکه بر گویند خاصه اگر خاطها تنال باشد و خارها اندر هما خاطر گرفته خود هم شی بیماریست یکی حربه دوم بهق و سیوم جذام و هم آنکه بر جذام و پنجم بر جذام خاصه که جذام در مردمان که
شش بیماری بتباه و اوی **باب یازدهم از گفتار نخست بر از کتاب دوم اندر بیماریها که تازه کرده و سبب زایل شدن بیماریها دیگر باشد** بیماریها که تازه کرده
زایل شدن بیماریها دیگر باشد چون حمی و دماء الغیر و دوالی و وجع المفاصل سبب هرگاه که مصرع و این بیماریها که بدان باید و از مزاج خود دارد و علت مزاج زایل باشد و هر چه عرض مرد را تعالی
گرم هم بر زمان باشد و در دو چشم بر مزاج اسهال و تلق الاعمال خود از بر هر گاه اسهال خلط بدان بر آن بیرون خود و ماده بر آن باشد که گرم و از اسهال اندر خود

و بعضی حرکت اندام کند چون حرکت خفقان است و حرکت سعال از بعد که عطسه حرکت اندام زدن و حرکت اجزاء تمام شود و چون حرکت قرب بطن کاری کم خطر است چون حرکت خواب و تحریک
حرکت عطاء بدن خواب کاری کمتر است و بسبب مفاوت نسبت چون حرکت مشاد و تحرکت بالجبر بود کردن بدو بود که مفاوت عضو اندام اگر تمام شود و حرکت که مفاوت هر اندام خوب تحریک
اندام زیاده باشد چون حرکت سعال که فاعل آن اجزاء سینه و حنجره و حرکت قی که فاعل آن اجزاء معده و مریت و بخاصه قولنج بسبب مادت است حرکت سعال و حرکت اختلاج از بعد که ماده
رطوبتی است و ماده اختلاج بادیست و بعد آنکه اعراض که بکرده شد بسبب دیار مضاهاست که بر اندام افتی نشانی چون سخی خسار که نشان زیتی شمس است که اندام کرده شد و چون کوکی
کدشان کوچکی داند که بدن نشان که نشان سنت **باب دوم از گفتار دوم از کتاب دوم اندر آنکه طبیب چون خواهد از اعراض احوال تن**
بداند باید که تشریح اندامها و گوهر اندامها بکشان و ترکیب اندامها مرکب و خاصیت و مشارکت فعل و قوت هر یک دانست و باطن هرگاه که طبیب خواهد که از اعراض
احوال اطراف بحث باید که تشریح اندامها بکشان و گوهر آن و ترکیب اندامها مرکب و خاصیت و مشارکت فعل آن باید که خاصیت و فعل و قوت هر یک بداند تا بعضی بعضی و هر هر یک شناخته باشد
با آن اعراض و بدانکه اصل خود از بهر آنکه گرد تشریح و شکل اندامها بداند شد اگر اندر جان راست که اما چون بنتوانند آنکه اندامها بدست بکرد تا اندر بعضد کنم و هرگاه که تشریح دانند و شکل اندامها بدانند
حکم کند که اندامها کدام عضوست از بهر آنکه شکل اندامها بدست آید که خاصیت روده صایم است که هیئت و هیچ اندر دیگر روده قولنج نداشت که قولنج اندر دیگر روده
و قولنج بیشتری اندر قولنج افتد و از آن شناختن که هر اندامها معلوم توانند کرد که اجزاء اسهال اندر بدن بدید آید و اینچه سعال اندر اندامها که هر کدام عضوست تا هرگاه که بسعال کنند خلط و خفقان
که چند بدید بکم کند که از خلط از شیری باید قصبه اندامها شیر خورده شدت و گرما سهال نخشی روده بدید آید و تا آنچه اطراف که بدن و جزء و اندر بدن خراطیه باید اندر بدن چون
بوست و بشی و تا آنچه کوینه و بیشتر مردمان بقاریی خشک رنج کوینه هرگاه که طبیبان بیار هایوست بر رگ بیند بکم کند که مدار هایی بر روده هاگذشت و بیکند روده را
میزند و اگر بیند که بدل تنگ سخ باچیزی چون گوشت یا روسخ چیزی بکم کند که کرده و گرد تنگ سپید باغد و خراطه خرد و سپید چیزی بکم کند که هر دو از شاه هر اندر و از
موضع عضو و روده و بیماریها که در سبب شرکت اندامها افتد بدان شناخت و از شناختن نفعها و قوتها اندامها اگر اندر نفعی از اندامها فعلها افتد بدانید بکم توان کرد که بیماری در کدام
عضوست و از وجه اسباب اندامها که بخشتن یاد کرده امدست و غرض از کردن این مثالها آنست که معلوم کردد که اندر اعراض تمامها هر احوال اطراف چگونه باید بحث و الله اعلم
باب سیوم از گفتار دوم از کتاب دوم اندر شناختن بیماریها بدشرکت و بیماریهاء اصلی این نشانها بجا باید بحث که بیماری اندر عضوی
که اندر باعضوی دیگر شرکتی باشد ظاهر باشد که اصل بیماری اندر کدام عضو بوست و کدامست که بسبب مشارکت بیمار است و بیماریها که بشرکت اندامها دیگر افتد اندر عضوی
نخستین از یک کتاب یاد کرده امدست اما نشانها خاصه قرسان بیماری اصلی شرکت آنست که کدام نخست آفت و خلل اندر فعل و قوت کدام عضو بدید امد تا بدین طریق و نشانها
که اصل بیماری اندر کدام عضوست و بیماری عضوی دیگر بسبب بیماری عضو نخستین و مدخل بیماری عضو نخستین مشغول کردد تا هر دو بیماری که بر عضو نخستین نگاه کنی تا الم در کدام عضو
کدامست و کدامست که الم قوت نشود و گاهی قوت سخن نباید بدین طریق نشاسد که نیچ لازمست اصلیست و دیگر شرکتی یا اندر نوبت الم هر دو عضو نگاه کند تا نخست بنی بر کدام عضو
حرکت میکند تا بشناسد که اینچه قوت حرکت او نخست اصلیست و دیگر شرکتست اگر وقت باشد که این هر دو تمام اندامها اندر فرق کردن میان بیماری اصلی و شرکتی ظاهر از بهر آنکه بسیار باشد
که بیماری اصلی که از اول بدید بیند نخست ظاهر نباشد و الم سهل تر بود باشد و بیمار از آن خالی نبود باشد و اثر بیماری نمود نباشد پس چون اندر عضوی مشارکت
تا گاه بیماری شرکتی و خاصه بدید بیاید و الم و رنج ظاهر تر باشد بیمار از بیماری اصلی کایت نکند و نشانها اصلی اندر بیماری اصلی ظاهر نمی نماید و بیماری اصلی بسیار اندر
جایگاه علم تشریح مشارکت اندامها بدان دیگر و علم آنکه قوت و خاصیت هر عضو چیست تا آنچه اندر اندامها اندر فعل و قوت هر عضوی تواند بود نشانها آن نشاسد و از بیمار
بسبب تا بدین طریق نشانها بیماری اصلی بدست آرد و این خطیب خلاف فرق اندامها شناخت و بسیار عضوها که بیماری آن بشرکت عضو دیگر باشد چون بیمار بیماه سال اندر بیشتر قوتها
بشرکت معده باشد و علامت ناظر هماء اصلی و عارضی اندر بیماریهای اندر کتاب دوم از کتاب دوم امدست **باب چهارم از گفتار دوم از کتاب دوم اندر نشانها**
امتلا نشانها و امتلا که کرانی اندامها باشد و کسلادی و سستی و تهوی و بی رغبتی کشتن و بی وجد و تخلط و تکاسل و عظیمی نفخ و تیرگی سخن و اندر خلیه بنا شتن
که چیزی که از بر داشت تا نمی اندر فت و نیز تواند چیند و گرانی سر و اندر دو طعام باطل شدن و تخلی و تثاوب و خوش امدن اربعی و از بر دنانها و اما اسباب امتلا و تخلی
قیاس و جمع حرارتی باشد غریب و بخوبی و کوان باری طبیعت و کوه امدن باری غلیظ اندر فاصل باشد و تن و کران و سست کند و باید دانست که امتلا دو گونه است
یک گونه است که اندر اوراح اندر تن فرون کردد و گونه که اندر اخلاط و اوراح پر شود و این اطبیان امتلا و سعی لا میکویند و هم این امتلا اندر بیشتر اندر خطان باشد که
کرانی اندامها و کسلادی باشد تا آنکه اندر طبیعت که نقص کند و بیم خناق و صرع و سکته باشد و هرگاه که نشانها این امتلا بدید باید سوال بان باشد که بشناسد و بدان زنند و بدان
خوبند و طعام و شراب که بر تن بنه که چه دوم چنان باشد که اگر خلط و فرو فرق نباشد که باشد بدید و نباشد و این فرق الامتلا سحب الفرق گویند از بهر آنکه بدید و بنا بی الامتلا
بر قوتها و مردم هر گونه و قوت نهاد خاصه را از بنا بدید و بصلاح او در آن عاجز باید هرگاه که این فرق امتلا بدید بیاید که از عضوی نخست اندر و اندر تو آمد و اندر بدن امتلا و بنا شد کرانی و کسلادی و بازدیدی طعام باطل شدن باشد کن که طبیعت و زبان بدی سرخ نباشد و اگر حرکتی کرده شود و مالکی و رنج بدید باید و خطها بیاید نبی بدید و بنی ضعیف باشد و بولها و عرق

کمتر باشد و هرگاه حرکت کند بنا دیده اندر اندامها و ترش گشت خنان باشد که اندر و تباه و شدت و هرگاه که اندر کرمابه شود و اندر هوا کرمابه بیاید یا سرما بیاید و تب اوبیاید اندر تن و
و دو زمان باشد و اندر کند شود اندر اندامها و از هر حرکتی هر بیماید و هرگاه که یک خلط فرو نشکند و دو حرکت خلطها باندازه خویش باشد کوینده فرد نخلط غلبه کرد تست و علامت غلبه خلطها کند
ایدا الله تعالی **باب پنجم از گفتار دوم از کتاب دوم اندر نشانهاء غلبه خون و بیماریها که از آن تولد کند** نشانها غلبه خون کرانی اندامها باشد و کرانی
زانو و زشت خاست و تطلی شاوب و خود دیدار و ملالت اندکی و بی رغبتی و هرگاه چرشود و دی و زبان و بد بیاید و تنها و شرها و سیکی دهان و خوند امتلا و تخلی
و از بن نشانها و از مقدار خواب چیز ظاهر سرخ دیدن و خارید در جایگاه دل زدن و جایگاه تجامات این همه نشانها غلبه خونست و جمال و فضل بهار و تن کی گشت الود و بیماریها خون زنده که
این نشانها درست کند نشان غلبه خونست **باب ششم از گفتار دوم از کتاب دوم اندر نشانهاء غلبه بلغم و بیماریها بلغمی** نشانها غلبه بلغم سپیدی زنده که
روی باشد نیکو که جلد و نرم و متفاوت و بطی و سردی و تری ظاهر تر است و سستی که بشت اندامها و کسلادی و بی رغبتی و بی طلب دهان و سنگی دهان و گرد کردن طعام و اورغ تر و سپیدی
جلد و اندر تهاء چرب سپید و سیاه و آب و دیدن بسیار و بسیار رطوبت و تشنه نباشد اگر بلغم شود و باشد اگر تن کی باشد و تاریکی باب و خوابیدن و خواب و دیگر خوش
تخلیه و فضل نشان و سالها کوچکی و سردی و تری و زمستان و هوا و مرد و نیز عظیم و سریع و بطی تاری و رقیق اندر بدن نشانها زیاده تر است کند که نشانها غلبه لغت و صفات
و سکن و عادت را اندر غلبه اندر و نشانها تهاء درست و تحریک و رنگ او باز زیاده تر باشد یا سفید مغیر باشد و تن او فربه و کاهنده باشد و اندامها و آواز امید آن سرخ نشود و کم کرد اند
تن او خلط تمام غلبه و اردو هرگاه از بن طعام مرد خان او تری کرد و باشد اندر بلغم تری یا سخی غلبه و اردو بلغم تری یا سخی غلبه و اردو الله اعلم **باب دوم از گفتار دوم از کتاب دوم اندر نشانهاء**
غلبه صفرا و بیماریهاء صفرایی نشانها غلبه صفرا زردی روی باشد و زهری زبان و چشم و تلخی و خشکی دهان و مشکی گشتن و تشنگی و بسیار و حرص و امیدن هوا و
خشکی باید اندر و موافق بودن زمستان و هوا و مرد و نیز عظیم و سریع و بطی تاری و رقیق اندر بدن خواب چیزها زرد و اندر و بیدن و بیدار شدن که اندر که ما بسیار است یا اندر افتاد و اندر
ان و فضل و ابتسان و سالها و جوانی و مزاج گرم و بسیار خوردن شیرینها و شیرینها و از نشانها درست که داند که نشان غلبه صفراست و سختی که سیکداند و لاغر میشود و دیوست
او خشک باشد و چشم او دور میشود و اندام لاغر تیغ شده باشد و تیغها او تیغ شده بر دو اساعلم **باب هشتم از گفتار دوم از کتاب دوم اندر نشانها غلبه**
سودا و بیماریهای سودایی علامت نشانهای سودا که تری و بی طراوتی زنی روی و خشکی بوست و زنان بطی بشری که اید و بسیاری و سستی و دروغ و اندر شیر شیاد و اندر و هاتل
و خلوت جستن و از هر چیزی ترسیدن و کابوسها دیدن و سیدی از هر کابوسها و سرخ شدن فم معده و بزرگ شدن سر بی دید بیامدن بعضی سیاه و اندر خواب چیزها و ترسناک رود و دها
طرابی دیدن و فضل نزان و سالها کهولت و بی رغبتی اندامها و سودای خوردن و بوست کوشت تعدید و صید و طاندان نشانها و سودایی درست کند خاصه اگر مرد بسیار سودی و سیاه شود
و اشتهاء بسیار و هم اسرخ شکل اندام بیشتر و هوا باشد و الله اعلم **باب نهم از گفتار دوم از کتاب دوم اندر نشانها و سده و بیماری کزاز تولد کند** هرگاه از بیشتر
اندامها نشانها که کرانی اندامها و عضو سده باشد خاصه اگر اندر دیگر اندامها که باید و بنا هر تن نرسد و خطا و تند بدین سبب زرد روی باشد و الله اعلم **باب دهم از گفتار دوم**
از کتاب دوم اندر نشانهاء بیماری باری بیماریها باری هر اندامها که اورا حرارت سبب باد و باشد و هر چند حرارتهم قوی تر و در صعب تر و سبب صعوبت در تن باشد که باد اندر میان
اجزا بکوشت و بهست اندامها باشد و هم از هم اندر کشد الم تیز تر و اتصال تولد کند هر کران بود و میان اجزا باشد که از احرنیست جمال تنهان و کوشت عضوی در رکاب باشد
که هیچ درد نباشد و بسیار باشد که باد احتمال تولد کند و حرکت کند و هیچ درد از آن تولد نکند و حرکت و فشار و عضد و اگر بد و بیست اندامها باشد نخستین از انجلیه اندر درد تولد کند
و نشان از دل باشد که درد هاء آن جای بجای شونه باشد و اگر بسیار کوشت و بوست و عضلها باشد اختلاج کند و اگر اندر احشا باشد قرا قوکند و نشان درست تر آنست که اگر چند گونه
صعب باشد و عضو غریب باشد اندر عضو کرانی نباشد چنانکه اندامها و باشد و بیاری باد را بیان نتوان دانست چنانکه اسقطها و اطبا از آن بیان نتوانند بود و اندر بدن باد اندر دست بر دیدی
طرد و هم و غریب که باد اندر چنانکه کسی که باد اندر مند و بیرون و گاه باد اندر دست بر دیدی اندر قرا قوکند و بعضی تنها نتوان دانست چنانکه هرگاه که دست بر نهند باد اندر دست بر اگشت شود
و هرگاه که دست بر اندر و باز باید و اندر بیماران دست حس را خبر باشد که اگشت بر طوق تن فرو دهد و ساده اندر زیر اگشت بی آب و اگر طوق غریب باشد و اگشت باد کرد عمل و قوی
قدر که بیان چیزی که اندر باد پرده باشد و چیزی که اندر ساده و کرده شده باشد **باب یازدهم از گفتار دوم از کتاب دوم اندر نشان اما سها و ظاهر و باطن**
اندامها ظاهر تر باشد خاصه اگر اندر باطن اگر و اما اندامها باطن نشان آن باشد و کرانی موضع آن باشد که عضوی حساس باشد و باشد و دو خلیه
باشد و هر اندامها سرخ آبی که اندر عضوی باشد اندر فرو بنا شد و بیاید و بیاید که اگر بیشتر اندامها نشان اندامها باشد و اندر آن اما سها و اندر آن و باشد کرانی باید
نیز دو گونه باشد کرانی نشان غلبه و ظاهر شود و موضع اندامها سرخ است شود که اگر اندر دیگر و کرانی اندامها و عضوی غلیظ باشد و اندر آن معده باشد و سخت که باشد و هر طرف

باشد کدرو اخذ هر بدیاید و نشان همه اما سها کانه بحث باشد انست که کوشت عضلیست که فرا گذارد و بپوست محکم لاغر شود و هرگاه که اماس بطریق بحقن کرد و خراج کرد و زود صحت
شود ب سوزان تر شود و زیاد دست کرد و مطلب نیاید که ران موضع اماس نیامت شود و بسیار باشد که در بن حارث زود ملاغر شود و مدیر کند و جمله با سیکه اندر شود و هرگاه که خارج
بحقن شود که هر اورت سکت شود و در سکی نبود و اجاکه در دو بود خارج و بدیاید بلس شود و کواف موضع زیادت کردد و هرگاه که سکی اندر اعلیت که کیب جیب مثل بدیر کرم
شود و بنق جیب استراح ضعیف بدین صفرا بطی شود و جیب ب مختلف و متفاوت باشد بتهیت ساقط شود و بسیار باشد کدست بیابی باشد کدست و بجون و بجون کرم باشد و ماده بطریق زند کی
دفع شود با بثقه یا بطریق تدبیر بان باشد که اندر بن خانها سر کردند ب ا بیا بی شود و دم زدن اسان سوی و قوت اندر بی دماء بطریق راست و زند کرتر دفع شود و بسیار باشد که اندر اماء
با بن ماده از عضو عضوی دیکر شود و هرگاه که از عضوی شریف بعضوی خسیس شود چنانکه ماده اماس بیش کوشت باید و اما بر بعید از ان مرد و بدید آن اماس و هرگاه که از عضو
خسیس بعضوی شریف بکرد و حال بیماری بتر شود چنانکه زان الجب و دانت اثر بر شود و اماده از الجب خلوی آید بدار کشتی و ماده اما سها و باطن اعضا مات کرسوی اما بار کرد و زمین تنک شود
و دخوا و اندر حالی بیت سوزنی بد بیاید اندر که کاو چیز کردن کرفتی قلم کند و در بسر خاکرد نشان انقلاب باشد بسوی کردن و باشد که اندر ساعت بیاند و الهی بیاید که ماده بود ماغ
سوی تخت خطه ان بود و کرمیز کی قبل بیاید بفتد بیچه و خوت اندر بی قلها و اندر هه اما سها باشد تخت بیاید باشد و کرماده سوی زنو فرو دایماند شرایسف کرانی و تنز
بود ابدن شرایسف رهای بیاکوید **باب دوازدهم از کفتار دوم از کتاب دوم اندر شرایها نقوان تصال** که تعرف الاتصال الاجزا خدا هر شاهد قوان دید و جا بطن باشد مثال اوند
خلنه باشد و کاه کاه بیند اکر ان موضع هی مسند خاصه اکر و ان بی تب کرم باشد و اندر بشتر شرایها خاطی بر و ان بیاید اکر تعرف الاتصال اندر اعضا دم زدن باشد بر تی یا بنت خون بر اید که
اندر هاد و کرماشد باشد با سها بیاید اندر جلد خون بر و ان بیاید و بسیار باشد که بدین طرق تها چیزی بیرون نیاید کفن اندر نفاسک اندر احتاکه و اید و بسیار باشد که تعرف الاتصال از اماس باشد
کجنبه شود و بر کند بدین طرق تها و هرگاه که کشاها اماس و شاخ بحقن و سر کردن بدیاید مه باشد تدبیر بیرون و خون پالودن کرد عتب و در کرانیان موضع عمل کرد و در وحات بدیاید که
شاخ بحقن و سر کردن اما مرد بیامده باشد و خون و بیم پالودن کرد و دو دن بیاوت کرد و بسوی اسده شکر شاه رها فتق هه از جمله تدرقا اندر انتقال باشد **کفتار سیوم**
از کتاب دوم اندر شاخ حق و بر کفتار بیست و سه باب است باب بخست بر از کفتار سیوم از کتاب دوم اندر انکه نبض چیست
نبض کرکت شرایها را کویند و هر نبض از دو حرکت سکون و سکونی که ایشان اسما باشد و حرکت دوم حرکت انتها خواند اما انکه حرکت چیست کرد عبارتی و غایت
از جانب رسد و از انتهاء بجانب مخالفان باز کردد و باید دید میان این دو حرکت سکونی نباشد چه یک یک پیوسته زده حرکت مخالف یکدیکر باشد و بیاد باشد انکه میان حرکت
اول تا خاد حرکت دوم سکونی اندک کرچه محسوس نباشد حرکت اسلا حرکت اندر شدن شرایها را کویند و حرکت انتهاض فراهم اسدن را کویند و حرکت انبساط هیئت بالکشت اندر توان
یافت که تو بی که مردم بغایت ضعیفی و بدحالی باشد و حرکت انتهاض بدشواری اندر توان یافت و نزدیک بسیاری طبیبان جهالت کاشد نتوان یافت بعضی بدست انداخته تو
قدم بیستاند تقدیر یافت حاست که تعرفی باشد یا اصلی باشد یا بطی اکر چه خالی است که شوار اندر توان یافت و بعضه اکر نعرفی هم که سرعت انتها باشد اما بعضی قوی چنین حرکت اندر توان
یافت و اندر بعضی بسبب صحت و قوتی که در میان صلابت رکها بالکشت و میان بازکشتن فرق قوی کرد حالیوس سکونی که مرتفق اندیه باتفاق حرکت انتهاض خاطر هم بیرا کلام
تا حرارتی انکی یا تم و بعد از ان بند اندیه باتفاق بیاید انعم نبض بر کشاده و بیاید دانست که حرکت هه شرایها را حرکت دل را بر باشد و هیچ حرکت نبض حرکت شریان و حرکت دل انکه بر
بیشتر و بستر باشد کو هم انکه هرگاه که اسلا و دخت بجنبد انتها بدی بجنبد حرکت شریان با حرکت دل را بر باشد از هر انکه شرایها انبیست که از دل نیست که هرگاه در عضوی چنین جراحتی
دلی انجرا بی حرارتی فرو نیاید شریان کند بدین جراحت بلیه و زیاد باشد حرکت سنت و بود تر از حرکت دل و دیکر شرایها کند بسبب انعاض و دیکر عضوها و شرایها که حاله طبع خوش حرکت
اکر چه حرکت شریان با حرکت دل است و مع هذا حرکت شرایها طبع خوش بود حرکت شریان بعضوی که اندر وی علتی افتد مخالف حرکت دیکر شرایها نکنو و چون حرکت شریان زود تر
و بعد بیشتر بشود دانیم که حرکت این شریان طبع است و کرهی بنا شتند که حرکت شرایها سبب دل مدد جز است یعنی هرگاه که دل خون و روح را بجهت و شرایها فرست شرایها بر خیزد
بجنبد و هرگاه که هر دو بخوشتن باند و شریان نوع دیکر کرد و کفتند که حرکت شریان بسبب ان است که بدهد ایرا و سکونی بسبب جذب کند ان عضو را بسبب دیکر و بطبع خوش است و چنان
نیست و کفتن این باشد که طبع خوش و دلیل بر ین است که تخست بار کرد و اندر که حرکت شریان بان عضو بسبب عارض مخالف حرکت شرایها و دیکر اعضا میشود **باب دوم از کفتار دوم**
از کتاب دوم اندر نوع نبض انچه انکه تو مردم و دیکر جانوران اصحت سرشت است انچه اندر هر جمله یکی کن نا انده و اندیکه کو تر زان و اندیکه کو تر زان و اندیکه کو
اثر بنه باشد بسبب نا سلامت که بر اعضا و اندر تن اند یکی کرد و اندر بن رفتن مردم هیئت تو بی مردم اندکا هش و کدا زش حرارت او و طبیعت او را خلط سکر داند و خرج میکند و هرگاه که او است بنا
سکیند و حرکتها بسیف و نفسانی هما اند و وی اثر میکند بر هیئت تن مردم بدین سبب میکا هد و بی یا فتید یا تو بیاید تا بیاید اجزا بسیاست چون بوست و بیاد و عرق و مخاط و روح
که زنجیر و روح هستن و پالودن موی و ناخن و انچنانیست خاکها هست ازین و بیها که دسام کو بند خرج میشود بدین سبب تنها و انجوان حاجتند بسیار بودن بسیار الجزا ایشان خرج میشود
و اکر نه شود باشد و بر سکی اثر سوی تن حیوان بدین بدلها جا میاید و این بدل غذا باشد اپس هرگاه که از ایشان کیفیتی چندین پالایش و کاهش باشد روح لطیف تنکرا و انوی تو کی و بیاید سبها از ان
پالوش و کاهش بیشتر و دور تر باشد و بنا باتفاق بدل ان ا تنکیاتر و اندر جوی کریه باید دانست که هرگاه چنانکه ازین کیفیت کاهیدن پیا دو ن کرد بر کرده اند اخلاط و مرتبه
اندر تنکه دلیل بسیاست بدم بر یافت بحکم باید و تنی ان بر بدانست تا تنی از اخلاط و فرقی بیان خود و همچنانکه تن را ان حاجتست که از اخلاط و نوعی پالودن روح را نیز حاجتست که بخار و دخان

ازوی بدانستو همچنانکه تن غذا تن را اندر تن و رکها که و فضلها از تن بجوید و بیرون زند و هم غذا و روح را بدین و ساند و فضلها از تن بیرون نفت تخلیه است که حرکت اندر تنم
هوا تنها و پیا بر نه بدون دلیل باشد حرکت انتهاض هوا کرد مردم ان حال شده و از دیر نه نکند همچنانکه اهکر دم کشاید و از کند هوا تر بنده دم اندکند و هرگاه که حرارت
هوا بر نه کند و شرایها حرکت انبساط هوا را اندکند و غذا روح و منکو هوا روح صاد و بر کند و حرکت انتهاض فضله غذا و روح نالک شده از اندرج بیکند تا روح صاد و بر مدتی باشد ازین
دو منفت بدل کی اندر ان هوا تازه و غذا روح و بر مدتی کردند هوا دو نالک و صافی کردن روح اندر تعدل تنبیه است و غذا و اندر هوا تازه روح را بیان نیست که فرق کان دید
که هوا روح کرد حرکت هیچ کاب که مردم عذر دیکر بیکنند که و اندر کهاد باید کند و بعد تن رسانند هوا تازه تا دیر باشد تر روح باشد تا دیر بعد هم اندر بی هم اندر بی هم اندر بی هم اندر بی
تخستین باید که در مدت ایجاد تر بجب بود باز کند تا این فصل تا مسئله و حرکه کو سید هوا تازه بر بسبب و مثال شود هوا تازه و بر اندر باید دم اندر باید دم اندر بی هم اندر بی
ذریع شریان و دیدی باید که امدت این باب بدانی فصل را بخواند و بیا بدانست که در بدن خون شریان هستند و بیا شریان شل جهان دل بیاید عضلات و همچنانکه اندر روح که اندر بدن
حاجتست هم زدن از دخول این روح کند شریانست حاجتست بدم زدن از اندر مسلم و کسانکه که اما تازی تخلیه کنند و از خلیج هرگاه که شریان سوی بیاید مردم شمال و بنبض اسکه
نشان او دست و بین شبهت باشد اندر کها و اندر جهد و سبیل و قوت حیوانی و حرارت غریزی دلست و قوت حیوانی زنده است و قوت حرارت غریزی کوست و قوت حیوانی هم
تن خاند رسید که بر قوت حرارت غریزی و اما اما هیچ قوتی از قوتها بدی و نفسانی قیمت تواند کرد که قوت حیوانی بر این دو قوت بعنی قوت حیوانی و قوت حرارت غریزی که
قلب هستی و قلب هه قوتهاست و سلوح و فنارق و هه قوتها اندر سلوح و مدار این قوتهاست بعد بدل بدو مدتی هه و قوتست و سلوح و فنار هه و اندر صلوح و فنار مزاج دل
بسته بین سبب حالها هر قوتها از اندر اندر علوم تواند کرد و ان هرکه اندر بعضوت که از هه خاصها و روایت و شرایها که از وی بست بعضی با بعضی اندر توان یافت و حالها
شرایها اندر بیشتری و متمایع حالها و دست اندر یافتن احوال شریان اندیافتن دل را و اندر خبیب را از احوال دیا بد دانستن جهاد بیست یکی انکه هر دل بیشتر و دم سوی تمایع
سوم فعل اندر جهاد انچند بخوف و دست بشناسد انکه هر دل جبلی است که از مامقا چهکاه از فراهم او دیه مدت و سوت و قوت حیوانیست نام دلیه هر دو امده و فعل اندر بنبض باشد
اندر بخوف و مزید دعت این هر چهار جنانکه از دل اندر اعضا شرایها تنبیه بیاید دانست انکه قوت و فعل دل اندر انچند بخوف بدست بیا نجا و شرایها سر بسر و هرگاه که حال شرایها بحقیقت
شناخته بیاید که سبب تخستین است قیام تن را بحقیقت شناخته شود و جهد فراهم کرد حالها، شرایها با تخست قوت حیوانی دا عام کنیم و خون دل و روح را
و انچند بخوف شریان بوست فعل تام کنیم حرکت دل و حرکت شریان را تمام کنیم و ابتدا علو قوت و ضعف جریم و از ان کرمی و سردی و سختی و نرمی جریم و بیاند بخوف بیاید و بیانت
جباری و اندک جریم و از عمل دیدی و دیری و بحاری و ناهباری و درازی و دوتا و حرکت و سکون و کوتاهی ان جریم و هرگاه که این چیزها عقیقت شناخت هم امید شد تا متفاوت
کرد باید که امد و انشاء الله **باب سیوم از کفتار سیوم از کتاب دوم اندر انکه چه حالها انبض از شریان شاهد چه حالها** بنبض از شریان شاهد بنبض از شریان شاهد بنبض از شریان شاهد
توان نمود و هرکه مردم از بیرون زنی تعلق شاهد نمودن ان نرم نماند زشت باشد و سیوم انکه این شریان بر اندر دست اند استاد است و چهارم انکه این شریان چنان کوشت اند
نشسته نیست که در کرشرایها بنبض انکه این شریان از نخار متلق نمود چنانکه شریان صبح بدین سبب ان شرایها را تمیز کردند و حالها که از شریان جریمه دست و تا بیاند **باب چهارم از**
کفتار سیوم از کتاب دوم اندر انکه بنبض بنبض بجهت انکه بنبض بجهت انکه بنبض بجهت انکه بنبض بجهت انکه بنبض بجهت انکه بنبض بجهت انکه بنبض بجهت انکه بنبض بجهت انکه بنبض بجهت انکه بنبض بجهت انکه بنبض بجهت
عرض بنبض و اخاده و تمایل و بی اثر کرد نا بیاید حقیقت اکر نه لاغر باشد و اکر پشت باز کرد اندر و از تر بیاید و بخوشی کرد باشد و دستی کرد باشد و بنبض بجهت باید بیاسوده
باشد و با نرخ و چیزی اعتماد کرده نباشد و بجای خسته و نفاه نباشد و بست چیزی نداند و نبض قوی را ادراک کشاید بجهت و سهام انکه بقوت و شریان بیاید و نبض
ضعیف را کشاید بسبب باید دانست چنانکه صحیح ان باشد شریان باشد و بر تو یا بجهت از انکه قوت ضعیف از جنایند و شریان و از بیست که بر وی شریان و از بیست و از نبض که
انکه کرم بوست نفاهست عاجز باید و بنبض بیاید بعلی الجلد خوش ضعیف جز بنبض نخواند یافت و انکه از جنب طبیعت و بدل کشان کاروی فیها یکدو کرم بست سر انکه از
سخت و دست کند و هرگاه که انکه بر شریان نظر بنبض نکاه کند و اندر شناخته باشد و انکه و از شریان کاشته و بی بنبض از نوع از انواع نبض کند و هم صورت شده باشد
جریده تا عقیقت بنبض تخمین اندر توان یافت و انکه بر شریان و تری یا بنفاه کرد مردم را بر شوشادی و اندوه و مانند ان خالی باشد و از بیرنج و بیاست و کرماه و خواب و افیون و اندر
بیرنج و کرسنکی حال تخم حق در دست نباشد و بیاید دانست که هر انکه مزاج مردمان متفاوت نبض نیز متفاوت است از بهر انکه نبض تخمینی در خرد و مزاج و حدها و اجناس و حرکتها و
و نفسانی حرکت شریان دیکر داند بر نبض تواند حالی یا بجهت که مردم ازین هر حرکتها و حالها خالی باشد یا بسبب طبیعت بنبض تخمینی کردست بر شریان او خواهد نمار دیبا و دست بر نفاه
و نبضها را و از این حرکتها و حالها از ریه یا باشد و حالی باشد تا کرد و تسریع و بطی و طول و قصره و غیر ان بدیاید **باب پنجم از کفتار سیوم از کتاب دوم اندر انکه حرکت بنبض از چند جنس است** حرکت بنبض
از انکه انها هر قبیل بیافت از ده جنس است یکی مقدار حرکت و سکون و دوم سرعت و بطی و سیوم تواتر و تفاوت چهارم قوت و ضعف پنجم سخی و نرمی و ان ششم کرمی و سردی و هفتم تری
و خشکی هشتم استوا و تفاوت و حرکت نهم نظام حرکتها و سکونها اندر استوا و اختلاف دهم و نزدیک و سکون اکر بنظام حرکت و سکون اکر بنظام قوتها جانس خوان بدست که بر کرده
خیتوان شناخت جنس و بنبست از انکه جنس هم جنس نظام و دیکر نظامی است بجهت اندر نوع هشتم که جنس استوا و اختلاف و هشت و احاد نوع هم دیکر و تست که دلیل اندر

کند اندر اجناس نوع بجنس یکی جزو را از حرکت دل جهید و آن در دو نوبت باشد در هر نوبتی نوعی غالب تر شد آن نوع را از مقدار حرکت جهیدن بمعنی از اندازه و چندی حرکت دل و نبض طولی و قوت
و قصر و دقت و عظم و صغر و معتدل و بجهار دیگر اقسام اقسام دیگر اقسام دوم از یکی حرکت نبض جهیدن و سریع و بطی و معتدل و نبض سوی و مختلف و منتظم و منتظم و نبض
از بعد باشد جهیدن دوم دل از حرکت دل جهیدن و آن سکونی باشد که اندر میان دو حرکت افتد و آن را نبض متواتر و مقاوت بدید آمده جهیدن سوم از قوت جهیدن و آن اندر نبض قوی و ضعیف
ایدر جنس جهانید از یکی کی از جهیدن معنی یکی بر دل و از و نبض باشد یکی نبض متواتر و مقاوت بدید آمده جهیدن سوم از قوت جهیدن و آن اندر نبض قوی و ضعیف بدید

باب شصت و اکتساب سیوم از کتاب دوم اندر یاد کردن انواع نبضها

اجناس نبض آنکه جهیدن دل و آن نبض بدین سبب انواع نبض بدید آید و آن جنس از نبض دو است اول جهیدن دل و آن سکونی است که اندر میان دو حرکت افتد و آن را نبض متواتر و مقاوت
گویند بعلل مرکب گویند و آن سکونی است که

بود و قوت میان این بعض و بعض الی الابد است که حرکت دوم سعیف تر از حرکت نخستین باشد شش حصه اقوت و این نحوی باشد که اگر حرکت اسلا و ضعیف باشد و اجزاء او قوی یا اگر اجزاء او قوی باشد و اجزاء او ضعیف
و سبب این کون طبیعت باشد و اندیک سفلی باشد و اجزاء او قوی تر باشد دلیل بر دیاد و حرارت باشد هشتم نوع بیچارگیست و این نحوی باشد نرم و بعض هاند بلدی و بعضی مانند مرد و حرکت او اندک و اجزاء او
و بعضا رسانند موج باشد چنانکه در بعض حدیث و بعضی دیگر هم بود و این از برای تمام بودن دیاد باشد و اگر اندک مبدیه دیاد نشان نبود باشد
هشتم دیدیت و این نحوی است که بوی بمانند کوه این سعید باشد و خواز همچون حرکت دوده و همه اندیه بخوابد باشد و چنانکه اندک کم بیت و سریع نباشد و اسرع قطعا قوت باشد نهم لطیف و
این بیشتر مانند زمین و سعید تر از دوده و باشد و اندک تر باشد نوع طرد و اندک نوزاده باشد و بعضی از هکا هم بعضی طاقی و نزد بلدان خلق سازمانند و هم اندیه بدین نحوی باشد کی در بیماریات
صعبی اندیه بخوابد بنیاد دیدم نوع نهم لطیف است و این نحوی است که بوی بمانند بدی و اندک تا ملک و بعضی نوعا هم باشد و قوی تر باشد و بعضی و سبب هم بحکی اندیه بعضی اجزاء زمین باید
و اندیه بعضی صبیع و سبب هم سریع و متواتر باشد و اندیه اندک الجنب بیشتر باشد حب اما کی اندیه شاه صدع صبا و باشد بارد هم نوع مختلف است و از دو کونه باشد یکی اجتماع حرکت کوش و باشد یکی
اندیه و این نشان سفلی و قوه باشد و این الاهتزاز گویند دوم اجتماع حرکتی کوش اندیه حرکتی اندیه و این نشان بلا ماده قوت باشد و نشان حق حاجت و این را الواقع قوه اوسط گویند و از هم
انواع نوع متنوع و متواتر و ملاقوت و این اندیه هاتم را همچون زشت کشیده باشد و نوع متوسطی موجود هم چند و این اختلاف و اندیه و نوع باشد یعنی اندیه تفاوت و متواتر نوعی اشد که اندیه
اسلا کوشه و بیشتر و تر باشد و کشیدگی را ظاهر تر باشد و این هم اولها اندیه بیمار بها خشک بود چون دق و بلغمیان لثات گویند و این نوعی انتساب دیل و سبل و کریه و اگر خشک
نباشد اما عرض بیماریها هست اند بین موضع و اگر نه اندیه زیره هم نوعی و متفاوت است این نوعی باشد که دل با مرکها که مسکد و دلان باشد و نشان این باشد که قوت حیوانی سبب دیاد خلط
کران است ایشان اجابی منضما مختلف که اندیه اما مناقشه است و اما اعلم **باب هشتم از گفتار سیوم از کتاب دوم اندر یاد کردن اسباب نبض** اسباب نبض
انچه اندر نبض دیدنی است و آنها اسباب باشد نبض شده است و اما اسباب ما که گویند نخستین دلت و شرایت و اما آن که گویند دوم قوت حیوانیست و اما آنها که گویند سوم اندر اندر
هوا نشان خشکست و بسیار کردن هوا و کرده و دلان شود و حادث تغیر زیر بدین هوا تازه و خوشه و صافی کردن و این اسباب ما که اسباب بدیهیا بنفسها است و اسباب
تغیر نبض جنست یکی اسباب طبیعی و اندر و اما الاسباب الطبیعیه اندر نبض گویند و آن نوع و اما کی دوم اما هم در نبض باز اسباب تحدث است دوم اسباب نابطبیعی و آن اسباب اختیار بعض الطبع گویند
این بیار جهات و اسباب و اما نوع آن سیوم اسباب حیوان و آن اسباب اما تو سط بین الاسباب گویند و آن طعام و شراب و خواب و بیداری و حرکت و سکون و استفراغ و احتقان و اما اسکن
و کتاب و اما عرض نشاست چون خاطر و غم و غرایز و آن اسباب متوسط الاسباب الثانیه اسباب میز گویند و متوسط آن گویند که هر کاه که از اجتماع کاهد و باید چند که اسباب حیوان و قوت اسباب
طبیعی آن نیز کی بنگ سبب تبدیل تغیرات هر کاه که مدت چند کاهد و باید و فنه چند کاهد و اما قوت کاهد الطبیعی و سبب بیماری باشد و اسباب اعلم الاسباب **باب نهم از کتاب**
سیوم از کتاب دوم اندر نشانهای تغیر نبض و سبب تغیر اسباب ما که باید دانست که تغیر نبض اندر اندک باشد عظیم تر باشد و سبب حاجت باشد و اما هر که حاجت و اما کی قوت
و طاقت آن نبض نیز زیاد اندر دیاد آن حرکت تمام حاصل آید و کر چه حاصل بود کی قوت و قوان قوت و بیماری باشد حرکت باندازه حاجت و مطاوعت آن حاصل آید همچون کر بیماری مطابق بنده
تا آن باشد حاجت و حاجت باشد و اندر دیاد کرد و اما حرارتی که از نوع بیماری که باشد چنانکه سبب آن قوت نبض صعیف موجود تا مردم رنج کشد بیماری و بدو که نوع بعضو که قوت
و اسعیف که تا آن تقاضا از اندک که روح از اعوان خلیط و زیده جنوب و بیماری خاطر و حاجت کردن قوت اندر و تولد کرد و از عفونت تبها و بیماریها تولد کرد و بیماری مانند اگر سرعت و آن
و اینها که اندر نشو هست باید و این حالها در بطن امیر شده و اندر خلیب بنا بیمار کرده و این هر جنس الاسباب نبض قوان دانست هر کاه که حرکت آنها سر بوده باشد و آن کاه که
که از نوع حرکت انسلا باشد کوتاه تر باشد یا بود دانست که حاجت بعد ولی کرده و دو دلان شده بیشتر باشد و هر کاه که حرکت انسلا زود تر باشد و هر کاه که از نوع حرکت انسلا زود تر باشد
و هر کاه که از نوع حرکت انسلا کوتاه تر باشد یا بود دانست که حاجت بنیم صلحاء باشد و هر کاه که حرکت سریع باشد و هر دو سکون اندیه باید دانست که سبب آن نقصان باشد و حاجت
و حاجت بدو نوع بیشتر است و فرق میان فرو دیاد حاجت که سبب اختلاف تغیر نبض شود و باشد که بیماندان و فرق میان فرو دیاد حاجت که سبب حرارت باشد چون حرارت
تبدیل الوانع که و بیماندان از دو وجه معلوم بود یکی آنچه از بعد که تغیر که سبب اختلاف تغیر باشد بدان ساعت حال الطبیعی و از باید و هر چه سبب اختلاف تغیر باشد تا سبب بیماری باشد و نبض
متغیر باشد و بعد و نبض متغیر باشد که سبب حرکت انسلا و اختلاف و هر دو سکون که از هر دو بیرون باشد مقدار و کاهش باشد و هر کاه که قوت صعیف باشد خوف تغیر باشد و هر کاه
که قوت قوی باشد نبض قوی تقاء متغیر باشد و اندر هر چنین بیماری باشد نبض نیز متغیر باشد و هر کاه که قوت سنده تر باشد و سبب بیماری باشد و حاجت دیاد باشد
عظیم الحرکت معلوم باشد که عظیم دیاد زیادتی آن باشد هر کاه که بیماری و حاجت آن نیز باشد نبض سریع و نوع بیماری عظیم خواهد کرد در جهت تدارک تا آنچه از عظیم مقصود باشد بجهت تمام شود هر کاه

کان حاجت تر باشد چنانکه اندر سرعت عطاء عنت که نبض خوش خوان شود از بهر آنکه قوت کوشد تا آن اندازه که بجهت نیز تواند که از موانع تمام کند و بنگار کردن اندر حرکت فرا بیده هر کاه که قوت
اندر و حاجت بیدار باشد و ملاطع باشد اندر عظیم و اندیه که حاجت بیش باشد یا عظیم و جهت اندر قوت آن حاجت که تعظیم تمام خود نشود و اگر جهت بزرگ در بنیاد قوانا اندر قوت
تا آن تعظیم سریع متواتر کار باید و اگر حاجت بیرون باشد که بدین هر هنگام باید قوت اجابه و کرنت و حالی که اندر فرو دن کون نیست بدین هر سه که نه سکونند اندر اجابت اندیه باشد و قوت صعیف و اندر
بیدار باشد و قوت صعیف اندر سلب باشد از عظیم و اگر اندیه عظیم کاسته باشد اندر سرعت و اندیه سبب نبض سریع دیاد و حاجت و صعیف قوت یا سلوانی و اگر قوت صعیف و اندر
صلب حاجت بعد از عظیم باشد نبض خواز شود بر سبب قوانا بدی حاجت و صعف قوت و صلابت آن حرکت و اما ضعف قوت و صلب الحاجت که آن اندر مقاومت قوت بلاد
صعیف باشد که اندر و خواز و اگر اجابه اندا حاجت کی حاجت حاجت باشد که حاجت قوت تا قوانی بدید آید بدین سبب تفاوت کی حاجت و قوی بر صعیف و از جهان اندیه که سبب حاجت حرارت و تواتر یکی
شود و سبب قوانا قوی قوت جان قدر که کمتر کرده و عظیم و قوانا و بعد از سبب کی حاجت مهمات و قوانا و کرنت خود و قوت و سبب هم قوانا قوی اندر عظیم کی شد و بر چنین اندر اعلم اندیه و سبب و چنین
اندیه نبض مخالف و کرد و اگر اسباب تفاوت زیاد شود نبض کی و در اندیه که متفاوت و عظیم بیشتر اندیه جنسات و فرق میان هر دو یکی و بیشتر کوشت که از نبض حرکت آنها فرا بیده چنانکه تفاوت کاه
این کون کنیاشد و اندیه عظیم شود و اگر اگر حاجت صعیف قوت و میان و فرو دن شود نبض هر دو یکی و بیشتر کوشت که از نبض حرکت آنها فرا بیده چنانکه تفاوت کاه
نبض سبز باشد و هر کاه که یک سبب سبز باشد و قوت آن هر دو بیدا اندر اجهاد که اگر سبب صعیف نباشد و بدان تصرف و اما تاکی اندیه که سبب صعف قوت باشد و اینچنین اسبابی که
حاجت باشد هم ضعیف نباشد و نبض که سبب سبز باشد صعیف تر از نبض اشکوب که سبب کی حاجت سبز باشد اگر اجابات طلاع حرکت اسباب و اینجا که سبب کی حاجت است اسباب مطاوعت
مانع نیست و اگر قوت حاجت هر دو بال حال باشد که اندر تفاوت باشد و شدید عدت بات ان باشد و قوت آنها بعد اندیه عظیم کی نیست مطابق اینه و هر چند باز کرده و اگر تا آنکه قوت کمتر شود متواتر باز کرده
و اگر حاجت و قوت هم باز اجابه اسباب طاطع باشد عظیم و اگر و در باز نیز که خواهد و اسباب نبض سلب باشد که باشد که از انجا که مزیر کند اینچنین تبدار قوت اما بعد تقلیل مع
خود باشد و سبب باشد که عظیم باشد نبض اندر قبض خود و دلان و دهان و سوی اندیه باشد و شدن و اندیه تا سبب زیق یکی شد زیرا که اما سبب عظیم سبب که در اجتماع بیماریها خشکی
فرا بیده چون کی غذا و بیخوابی فنا باقی کرده باشد بدین بعد چون نبض سبب که در و سبب آنکه طبیعت باندازه میکشد و اما اندازه جایی که دفع نخواهد و میکند و کرانچه اهر بود که لغا نبض
کرم کند و بدین نشان از نشانها بعرق نرمی بخواز شود تا آنکه اندر باز عظیم اندر نبض نبض سبب باید کرد اندر اسباب و سبب بسیار بدین قوانیه ما است طبیعی نابطبیعی و اگر مبدا
و نابطبیعی چون بیماریها که از نوع تولد کند چون استسقا و تبرید و تبخیر قلیع و سبات و مرض و مزاج و اسباب بدید اندر قوت نبض انچه بیماریها نفع ماده بیماریها باشد و چون خوب و تلاقی شد سوء المزاج و اندر تبرید
اسباب از نبض اندر اندازه و شادی باندازه و طعام و شراب بکیفیت و کمیت معتدل و اسباب مختلف و اسباب نبض سبب آنکه قوت انبعث کند چون کسی که بخوابی و استفراغ و احتقان و اما اسکن
حرکتها نبض و دیده و بیماریهای صعب خلقت و اندر نبض و اسباب نبض خطیر کی اندر اما خوابی و اسباب نبض خطیر کی اندر اما خوابی آنکه اگر بعض و بدنیه بیان دارد و اما اینچه از بعض و بدنیه بیان دارد و سبب اسباب کی
اسباب دیگر عرض اصلی صلابت انبات و عرض کی نیست دیگر باشد و هر کی و نرمی کی نیست و دیگر عرض حرکت که خواهد باید و اینچه اندر بدنیه باز دارد و کوشت و بیست که در و دی که خواهد باشد
دل را اینانه بر اندر و سبب نبض عریض و راست کی و زیادت و دیگر عرض حرکت که طبقه باید و طبقه زیر افتاده باشد و بیان سبب باید اندر و سبب نبض قصیر و سبب نبض
باب دهم از گفتار سیوم از کتاب دوم اندر نشانهای نبض مختلف و نشانهای هر سبب اندر نبض که اندر بدنیه بیان باید و سبب اندر نبض کی اگر اندر و اما تو نبض خواهد کرد و اگر اندر و اما تو سنه و اما اندر نبض
و حرجهای نبض و صدر کما خواهد بات و هر چه قوت از آن باز شود نبود و قوت کرد اندر و نبض باب سبب مختلف کرد و اما مختلف که کاه و بدو هم بدید آید هر بلد اندر قوت انوی و کمی که و نبض بیان سبب مختلف کرد
اگر این سبب هاقوی تر باشد اندر بدنیه اندر نبض و اگر ضعیف تر باشد اندر نبض و اسباب نبض باشد و همچنین که کاه و قوت باز کرد اندر قوه و قوت باشد نبض و خارج طبیعی و بیشتر اندر و هر کاه
که قوت سبب تر باشد که آن قوت تقدیر باشد و نبض مختلف سبب آن که از باز و طبیعت باشد چنانکه طعام و شراب و حرارت خواهد بدید و اندر و هر کی باشد قوت باشد سبب آن قوت بدید
باشد حاجت و هر که قوت باشد نبض تر باشد و نبض تر باشد که در اسعیف باید و چون خواهد و اجبار کرد اگر و اعلم و شراب و اما تو سنه و سبب کی خواهد باشد و اما اسکن و اینچه باشد
لطیف و نبض خفیف و خوز و اما و سبب اما مختلف بجلد و بدنیه و نبض مختلف و چون خبر اشد که باشد تر اینچه باشد و اگر خوی که اما اسباب اینچه باشد و هر چه قوت باشد و اندر
دو خواهد دان اطلاق بود و ان نبض اندر مختلف که اندر باب نبض و اگر دوه و آمدت بکی و ضبا اقامت و سبب اندر نبض قوت باشد و چنان اندر قوت باشد و بدان قوانا کی که اندر
سبکند الا مقابله بدیر که هر کی اگر دوه که شود بر قوت اندر باجت سامه باشد تا قوت بدیر جهه اعانه کرد تغیر کند و اندر اگر بیرح آمد و سدید و بیرح اسود و کبود بخواهد هر کی اندر اسود سبکند
و بدین نوع صعیف و سبب حرکت اولی باشد حرکتها باین و نسبت حرکتها هر دو بیست مجموعه باشد و سبب عود و حجه قوت کند کیا کند و تدبیر اسود که بر نبض اقدار نشانی
و هر انبی بدین نبض هست و نشان اولین خوانات ضعف قوت بر نشان اندر دلان ذنب القدر باشد و اما اجماع ذنب القدر اذنب اقرایع قوی تر باشد و ذنب القدر که اندر دلان نبض خوانات سخت باشد و نشان
از نبض تخت ضعیف دهد و نبض سبلی همچون قوت اقدار است که هر دو اجزاء و اندر که بیکدیگر سبب باشد و چون ذنب القدر نشان دهد که قوت سخت هست و اجبکه که سبلی نشان دهد که قوت
و هر اجزاء خاند اگر سبب سبلی قوت کند اگر چه ضعیف باشد بدی بیرون دارد تا مقابلت و سبکه قوت دلان اگر تولد و چون بیرون غلبات و سدیکا باشد سریع لکن بیرح غلبات
تا عنت تخت بی از اینچه سبب غلبت سبلی بدنه اندر است که زیاد اندر از غلبات خواهد اگر کند و هر دو حال ضعیف اشد زیاد و سبلی از ضعیفی و بعدی بقوت نبض و بعدی اخوانیه تا بقوت قبا
صعیف حال ضعیف خود کن بیرح اسود و کبود تا عنت تخت بی از اینچه قوت سبلی و دیا بیدا است قوت ذنب القدر باشد و سبب فرو دن این حرکت بدین کلا این ترتیب فرو دن جاست

باب شش در نبض وجود بعلت رسیدن ریح که هیچ یک بدین سبب نبض سببی از اسباب که ذکر شد از فرود قوت فاضل از زیت الغارت و از اسباب که ذکر شد از فرود حاجت نشاید و هستند که حرارت غریزی
فرو نشاند بسبب دیگر که مرطوبات از حد بیرون است که فرود حرارت صلب تر شد از اندرون سببی و چیز فرود و در از فسان و از دون زیتا لطافت و اگر از اسباب چنین است که از سبب حرارت رسیدن
فرو نشاند و حاجت فرود و اند ذنب الغارت قوت کشت و حاجت که وجه خاطبی در صلاح و فساد و حال مرضی تحقیق تعبیه علاج دارد و سبب روا افتد صرف و سبب غرابی سیاه حاجت و قوای قوت
و سبب ثبات باشد و این چنان باشد که قوت کوشد که رک را بمالد تا حاجت بخیاند و بسبب ارسیت حکمت بکیار نخواهد که اندیشا ما بیت ایشان و اند و یکبار حرکت کند چنانکه بعد حرکت دیگر
کرده باشد و اند میلان بی دور نعمه حرکت آنها صاحب باشد و این همه و نبع بعنی در الغرب تن و خرابی و بیرون و حاجت باشد اندر بهر اگر اندر بهر اگر اندر غرابی حرکت دهم یا سبع تر باشد یا قوی تر باشد که اشاره و
حاجت فرود از اگر الات و الفرو تعین باشد و نبض مختلف افتد که قوت حرکت اعاد کند و اند اطلاع و اجرا و اند میلان هر فصل اند و حاجت و اند کاباشد و اسباب اعلم **باب هفدهم از گفتار سیوم از کتاب**
دوم اندر شناختن تغیر نبض بجوب پزشکی نبض دوم حسن که علیا اند نبض صعیف و متفاوت و بطی باشد اندر بهر سببی حرارت غریزی اندر خواب قصد اگر کرده و هم طعام و بیاید فضلها
منحل کرده و بسبب متغیر بیرون که اگر بحرکت متعدی و کوان باشد اندر بدن بسبب سرایت سرسوی بدن که کرده و بسبب حرارت بیرون نبض صعیف و صعیف و بطی خود چون اندر خود بعد
کاید خود حرارت اعظم قابع کرده و از قوت باشد و بطاء قوت رسد نبض عظیم قوت کند و اند بهر که چیزی بطی قاید بود. نبض اند در خواب عظیم و قوی و بطی باشد و اینچنین
کفایت حسب نبض صعیف و صعیف و متفاوت و بطی باشد که در اندر بهر که فضلها طعام که مدل اختیا باشد تن دفع و حرارت غریزی چون خشک گردد و از اندر تحلیل و استفراغ محروم و اسهال
بیدایی باشد اعد خلاف بحر باشد و قوت جیب فضلها کاملند تن باشد که کوان اند و مستقی خود و نبض بسبب صعیف صعیف کرده و هر که دوم حسب باشد بعد و دوم که بیاید باشد که در اثبات بعدی بدان
اند و هم کند و از اند قوت باید مزاج بلند سبب جانب دیگر صعیف و متفاوت طبع نبض زیاد کرده و بسیاری اجزای خود که اند مختلف که هر کاه دوم طبع بیاید تر نبض سریع خواهد بود
شود بعد از اسبوع اگر کند و اگر کاه و بسبی کاه خلاف پیدا شود نبض اند حالت صعیف خود و سریع و در تعدی مختلف شود اندر بهر که این بیماری بیشتر باشد در بیماری طبیعی باشد در نبض و حاجت و اند خاص
بدیدی لیکن بیماری اندر بهر که اند بسوال ساعتی و کمتر بعلل اسباب بدید **باب هجدهم از گفتار سیوم از کتاب دوم اندر شناختن تغیر نبض بسبب ماهیت** که دانست و معتدل
نبض سریع قوی تر بیشتر و عظیم تر بیشتر و هاند اندر بیماری باشد سریع و متواتر شود از بهر که اند دیافت حرارت بیاید و قوت قوی تر بیشتر و هر که دانست که دانست نبض صعیف و صعیف
و سریع شود اندر بهر که اند دیافت حرارت قوی که در دیر از دو و سلم کشاده شود و حرارت تحریر و سرخ و قوت ضعیف خود و بعد حرکت متواتر شود نبض و در دوی خود اسباب از اندر بهر
خود که نبض چنان باشد که سعت قوی که در خاطر بیماری و در دوی اندر بهر از خود که حرارت تحلیل رفته باشد و انکه بازاء باشد و قوت مانند شده و ضعیف کشته **باب نوزدهم از گفتار دوم**
از کتاب دوم اندر شناختن تغیر نبض در طعام و شراب بعد که خورده شود با خبر بیماری خورده شود با حاجت اند یا باشد معتدل اما طعام بیماری قوت را دیگر و کوان که نبض فرا آسیب
مختلف و بی نظام شود و از نبض چنان باشد که طعام هضم خود قوت سکیر کرده و جا بجا اند معتدل باشد قوت و حرارت را مدکند و بسبب نبض قوی و سریع و متواتر شود و اما قوت و حالت بطی
باشد نبض هر دو بیماری باشد و بعد حرکت اند قوت خلیطی و سریع اندازه اند و ان قوت و بنیاد اند اگر که ملاء اند زود و کوار در جلد که طعام و طعام و بطی که بیش و معتدل باشد و طبیعت و ان مستولی که
و اما هضم کرده نبض معتدل باشد قوی باشد و کرانچه خورده شود طعامی که باشد مزاج اصلی گرم باشد حاجت زلوت کرده و سوی اندر مزاج گرم تولد کند و قوت بسبب اندر مزاج ضعیف شود و بسبب ضعیف
قوت نبض صعیف شود و بسبب بیماری حاجت سریع و متواتر نبض و اگر مزاج اصلی سرد شود از طعام گرم که خورده باشد یا مزاج سازنده باشد قوی تر و عظیم تر شود و همچنین که خورده باشد مزاج گرم چون
و بعد که اما مزاج او مواد اول نبض قوی کرده و اگر خلط و مزاج سرد چیزی که خورده شود مزاج قوت تولد کند و قوت ضعیف نبض بیماری و سعف و بطی و متواتر شود اما بیماری که چون
خورده شود نبض از سبب مختلف و بی نظام شود اما اندر و بی فاقه تا اندکی که از بیماری طعام که مزاج که شراب لطیف و سبک اند که شراب لطیف و سبک اند که نبض بیماری مزاج طبیعی
باشد جانکه باید کرده اما مکن چون اندر کرم شود ان تدریج بیماری شود و نبض نبض از شراب زود و دیر باید اند بهر که خراب زود کوار و که خراب بی باید که دیر باشد که نبض تحلیل مزاج بیشتر
باشد و اما از زود تغیر بی در و رنا شد و نکن همچون که ان باشد اما که مزاج باشد و تغیر نبض از بسبب مزاج اصلی باشد جانکه یاد کرده اند و اما باز از بهر که خراب اند ترکند و اند بهر که باید کوار
تمک کرده اند و اند حاجت اند مواد اند فرود در قوت همچون در سبب باشد و از بهر که قوت را کم کند از وی حاجت در کرد سفر که چیزی قوی که در عظیم و سریع و متواتر شود و حکم دارد
و انکه اما همچون که بیماری و انکه طعام باشد **باب بیستم از گفتار سیوم از کتاب دوم اندر شناختن تغیر نبض بسبب کرمابه و نشاستن اندر آب گرم و سرد**
نبض از اگر که باشد عظیم و قوی و نرم و سریع و متواتر شود از بهر که قوت حرارت غریزی از حرارت آب اول نبض که کرمابه از اول قوی قوت و حرارت غریزی باب سبب تحلیل بر بدن صعیف
تقاطت و بطی شود اما آب که سرد بی باشد بدن رسد و حرارت غریزی غالب شود نبض صعیف و متفاوت و بطی و کوان اهوت که کند و سلم اید بند حرکت باد در اندرون بدن
و بدان سبب حرارت و بی تر شود و بطاء قوت و حرکت نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر باشد از بهر که بعد از آنکه خشکی فرا بدید آمد نبض راست کرد و اگر قوی فرا بدید آمد نبض راست سریع کند
اگر قوت اند صعیف کند نبض صعیف و صعیف شود و الله اعلم **باب بیست و یکم از گفتار سیوم از کتاب دوم اندر شناختن تغیر نبض بسبب دردها**
تغیر نبض بسبب دردها اگر سخت و درد باشد یا از درازی مدت درد یا جب که در اندر عضوی شریف باشد اما اندر اندوی که هنوز کمتر باشد نبض قوی و سریع و متواتر خواند از بهر که قوت آنچه
بدفع آن رنجها که اندر هر قوتها بقوت حرارت غریزی باشد و بدین سبب حرارت غریزی بجنبد و سبب جنبیدن حرارت بنفوذی و سریع خود و هر که درد سعد و قوت راست صعیف و نبض صعیف
قوت صعیف و صعیف و سریع و متواتر شود هر چند مدت درد بیشتر باشد تغیر نبض قوی تر و بیشتر باشد و هر که درد بطاء شود و صعیف کند باشد بسبب جایت صعیف نبض خود و اما

اعتدال هوا اند در شهرها و مقدار همچون باشد و اند تا اجتماع ریح و متواتر و صعیف و ضعیف باشد اند سبب سعت و متواتر بیماری حاجت باشد و سبب دیاری هوا جت اند که در هوا باشد
و سبب صعیف و صعیف بیماری خود و جبا هر قوت اند و اند شهرها که در همچون و اند و عفن قوت اند و اند و بنیه قوی که اسب علی الجمله و سبب کردن زهر که هر که خورده و کاهی سرد هم
سبب ضعیف که اند الجمله و صعیف و اند همچو صعیف حاجت دنگ اند بهر که خورده اند و صعیف خود و خشکی سخی تر باشد و اما سبب قوی است مرصعیفی نبض او و اند شهر که هوا بیان تند
باشد همچون است و اند و همین مثال متفاوت و بطی و صعیف باشد اند بهر که حاجت که باشد بسبب هوای که هوا اند بهر که اند بهر که اند و اند که قوی که در سبب که اند قوی تر که در سبب که اند قوی تر
اند قوی مثال باشد و جمع خود و قوت که در اند خواهد و همچون اند و طبع اند قوی و طبع اند قوی و طبع اند قوی

نوع بیست و دوم از کفتار سیوم از کتاب دوم اندر شناختن تغیر نبض بسبب اماسها اماسها زدن و خایه بیرون باشد یکی که سبب عظیم و کمان باشد
که اماسه عصبی نیز باشد از وی تولد کند و نبض هر دو که از تن بسبب متغیر شود و هر که اماس سخت عظیم باشد از اندر عصبی نیز باشد و از وی تب تولد کند بدین سبب جز بحال عصبی که
اندر وی باشد متغیر شود و باشد اماسها که سبب اندر تب تولد کند و نبض متغیر شود و بر سبب این تغیر اماسها سرخ و سیاه باشد که بحال اندر اماس باشد و باید دانست که تغیر
نبض سبب اماسها و جمله باشد که بر یکی کماند هر نبضی با انواع اماس تغیر نبض بعلاوه آن باشد دوم آنکه اندر مدت اماسها هر دو نوع نبض که بر اندر سوم که سبب مقدار اماس شناختن که بر اندر چهارم آنکه
سبب هر اماسی که اندر وی باشد شناختن که بر اندر پنجم آنکه سبب طبیعت و حال اماسها که اندر اماسها باشد شناختن که بر اندر ششم آنکه سبب اماسها باشد که کدام یک بر اندر نبض
نبض سرما زدن و تب و متواتر شود هر یک را اصل باشد شناختن ظاهر باشد و اگر اماس بر ما باشد نبض و مویی شود و اگر سرد باشد متفاوت و بطی شود و هر گاه که خارج بیش شود نبض از
منشار یکی دو مویی شود سبب آنکه خارج و داخل فی اندر و نبض قوی تر شود و نیز که سبب مقدار اماس و باشد که سخت و متواتر شود و اگر در زیر پوست باشد و حرکت اندر بسیار باشد اندر اماس
اماس نبض عظیم و قوی تر باشد هیچ آنکه اندر باشد و در دهانها اندر و در اماس عظیم و قوت و سخت و تواتر زیادت شود و اندر وقت عظیم و اندر بدن زیادت شود و چون
اماس بغایت تمام رسد صلابت و لرزیدن قوی تر شود از بهر آنکه وی مخ شیشه که بدو از بهر که قوت نیز ضعیف باشد سخت و تواتر زیادت شود از بهر آنکه حاجت زیادت باشد و نبض سرد و هر گاه
که مردن اماس از آنکه و اماس سخت گردد نبض صلب و دقیق و ضعیف و سریع و متواتر شود و اگر در زیر پوست فرو شود سخت تر باشد و هر گاه که اماس سرخ گردد و سوختن و کشیدن
و حلول اندر نقصان قوت با زیادت قوت باشد و نیز قوی تر شود و نیز که سبب مقدار اماس و باشد که سبب هر گاه اماس بزرگ باشد هر گاه اماس بزرگ باشد و اگر و چیزی باشد که اماس
باشد و نیز که سبب عظیم و سخت و متواتر باشد چنان باشد که هر گاه اماس در جانب باشد هیچ نبض خواهد شد و هر گاه اماس بر جانب باشد هیچ نبض زیادت باشد و نبض سرد و هر گاه
که اماس بر جانب باشد هیچ نبض خواهد شد و هر گاه اماس بر جانب باشد هیچ نبض خواهد شد و نبض بر جانب باشد هیچ نبض خواهد شد و نبض بر جانب باشد هیچ نبض خواهد شد و نبض بر جانب باشد هیچ نبض خواهد شد
باب بیست و سیوم از کفتار سیوم از کتاب دوم اندر شناختن تغیر نبض بر اعراض نفسانی اعراض نفسانی شادی و لذت و خشم و اندوه و ترس و کرسنه اما خبر آنکه
وقع و تغیر حادث غریزی را بر اندر نبض عظیم و بلند و متواتر که در خشم باشد و اندر شادی باشد هیچ نبض خواهد شد و نبض متفاوت و بطی و تیز و خفا و اندر آنکه هیچ نبض خواهد شد
و شادی از بهر آنکه هر دو نوع قوت را بر نوع تواتر خشم جنانه نبض بدان عظیم و قوی تر باشد و اندر خشم و سرعت و تواتر نبض متفاوت و اندوه از بهر آنکه و نوع را
قوت لغو و شانه و ضعیف کند و حرارت را بر اندوه و تا بار کرد اندر نبض ضعیف و ضعیف و متفاوت و بطی خود و تر و کرکاها هیا باشد نبض اریع و لرزان و مختلف و بی نظام کند و
آنکه کاها حارث باشد نبض از حیوان بر اعراض کند

کفتار چهارم از کتاب دوم اندر شناختن حالهاتن مردم از نخاها و دم زدن و این پنج باب است باب

نخستین از کفتار چهارم اندر شناختن نعمت اصل حق تعالی مردم جنبش طبیعی و حیوانی و نفسانی و حرکات اندر باب نخستین از کفتار پنجم از کتاب سیم شرح داده آمده است
و این قوتها را از نوع نیز کویند و کار روح حیوانی است که قوت دل و قوت حرارت غریزی بدین هوا را نزد و مدد از حیله تازه است که مردم آنرا از اندر دم زدن هیکل و دل
دل شرایانها رسانند و اندم زدن و آن از نصب حلوت و تخوه و شی و حرارت غریزی بدین هوا را نزد و مدد و شانی خود چنانکه اندر شرح شریان و ریه و تشریح شریان اندر
کتاب نخستین از کفته آمده است تن مردم را و دم زدن هیچ نیست مقصود نفس است و حالها و دل و تن و حالها اندر و روح و حالها و روح و حالها و تن و الله اعلم باب دوم از کفتار چهارم از کتاب دوم اندر
شناختن سبب هاء دم زدن سبب هاء دم زدن است فاعل و آلت و حاجت اما فاعل قوت حیوانیست و آلت شش است و حاجت و عضلها بسبب تحلیل
کند اندر میان پهلوها و سینه است و حاجت اندر او و دل هوا تازه است و بیرون کردن هوا و دود نالی و هر گاه که این سینه اندر سر بر حال طبیعی باشد و نفس معتدل و طبیعی باشد و کرمی
سبب آنکه از حال طبیعی بکردد و نفس نیز هیچ آن نکردد و با طبیعی سوخته یا صفرا متفاوت یا بطی از انواع مرکب باشد و هیچ از اسباب این نفع دانست ایدا مردم بر حال طبیع
کرد آن نفع از آن حال تولد کند شناختن توان یافت و هیچ از اسباب از انواع و شناختها او دانست ایدا اسباب انواع مرکب و شناختها از هم به طریق دانست ایدا هر گاه که اندر مزاج کرم
از بیت و غیر از نفس طبیعی باشد دلیل آن باشد که آنها دم زدن و اندر اماسها اندر و نیز هیچ از مرض و سکر و بیرنه هبه شبه مشت و اندر عضوها هیچ اماسی و دردی و حرارتی نباشد طبیعی نیست
و حرارت غریزی بحال خود است و قوت ساقط است و دم زدن نا طبیعی اندر باب دوم از کفتار پنجم از کتاب دوم اندر شناختن سبب هاء دم زدن و اندر شناختن دلیل این حالها چیست
آنکه اندر شناختن سبب هاء دم زدن است باید دانست که سبب هاء دم زدن اندر سه است فاعل و آلت و حاجت اما فاعل قوت حیوانی است که قوت معده طعام را کرم بدین کند یعنی اندر آن
کند که قوت بر اندر بخار اندر بخار قوت و کوار بدین کرم است که قوت بر کوبیدن از حال کیوس کردانند و صورت غذا و دهد و بیرون کردانند و کرم بدنا نا طبیعی است که هر گاه خون با اندر اسرار بدن
حالی کردد و صورت کوشت و اندام کرد و بباید دانست که حال آنها با سبب چیزی و چیزی که غذا که بباید از سر کرده و بیرون بسبب بسیاری و اندر و نیکی و بدی و سالند که غذا از آن

حاجت

حاجت فربه شود و صورت زیادت شود از آنکه آنکه فاعل آنچه در عظیم تقاضا نه زدن قوت عادی کرد و اگر حاجت فرو نیاز این باشد که فی تقاضا نکند تا نقص بغایت عظیم و سریع متواتر فی
و نیز این چاره نیست و چیزی دیگر نیز که فی تقاضا کرده و اگر حاجت که از این باشد و فاعل و آلت بر حال طبیعی باشد نقص نخواهد باشد و اگر حاجت تقاضا نکند نقص بطی باشد و اگر حاجت تقاضا
باشد نقص صغیر باشد و اگر آلت مطاوع نباشد فاعل و حاجت و حال طبیعی باشد نقص صغیر باشد و سریع و سریعی باشد و زمان زیادت باشد اندر عظیم و اگر آلت و فاعل و حاجت تقاضا
نقص متواتر باشد و همچنین تا غایت متواتر بزند و باید دانست که سبب نقص عظیم قوت فاعل و طاعت است و نیاز حاجت باشد چنانچه حاجت حیا نباشد و
آن طاعم نباشد فاعل آلت را باندازه فرمان برداری و اندازه حاجت چنانند و همچنین کرد حاجت دنیا باشد فاعل آلت را باندازه قوت خویش و اندازه فرمان برداری و اندازه طاعت قوا بر جنبند
و اگر حاجت فرمان بردار باشد قوت فاعل بسیار باشد اندر باید دانست عظیم شود و بر معلوم شد که عظیم نقص بسبب سه است تا فی قوت و بسیاری حاجت و فرمان برداری آلت و صعوبت
سبب کفارات از بهر آنکه هر گاه که حاجت کند اندر آنکه اگر حاجت فاعل قوی تر شد آلت را باندازه حاجت چنانند و چون فاعل ضعیف باشد اگر چه حاجت دنیا باشد فاعل آلت را باندازه قوت خویش
تواند چنانند و اگر فاعل نیز قوی باشد و حاجت بسیار باشد چون آلت مطاوع نباشد فاعل آلت را باندازه فرمان برداری قوا بر چنانند بدین معلوم شد که صغیری نقص بدان سبب که باشد
و عظیم و سبب بیکباری باشد و باید دانست که اندر نقص سریع حاجت بیشتر باشد و قوت تحت ضعیف باشد و آلت تحت فرمان برداری باشد و اگر حاجت بطبعی تا زه اندا و بود قوت
از بر کردن بطبعی و بدنان باشد نقص متواتر بدان بطبعی که هر کوبیت که حرکت انسان باشد عظیم تر از حرکت انسان باشد از بهر آنکه حرکت انسان باشد اندر بسان چیزی که
نیست که بر حرکت بیشتر باشد و کوبیت و اگر کوبیت و اگر که نفس متواتر شود از بهر آنکه حرکت انسان باشد اندر بدی حالی بدی کوشد و مردن سکون که از بر حرکت انسان باشد تا بدین
سبب هم زدن سریع و متواتر شود و اگر حاجت بیرون کردن هوا که مرد و دنان شده فرو نیاز حاجت اندر او و دود هوا باشد حال بر خفته و آن باشد بعضی عت اندر حرکت انسان
باشد و قوا تر اندر سکون که بر او حرکت انسان باشد باشد باب چهارم از کفتار چهارم از کتاب دوم اندر شناختن سبب دم زدن نا طبیعی سبب دم زدن
صفیر متواتر الهاء اندر بعضی انها دم زدن یا اندر آنکه بدان زیر پوست باشد و سبب دم زدن مواد که اندر عظیم کوشد یا حرارتی عظیم باشد اندر انها دم زدن و آنکه مردان
پیوسته باشد انقصان روح باشد و نیز از عظیم دلت باشد نقص کرمیرون آید و نیز از انقصان روح نباشد نقص و سبب نقص و دو مردن حرارت در آنکه دلیل زندگانی
بخیزد باشد و سبب نقص متفاوت و صفیر آنکه حاجت و فرو مردن حرارت باشد و سبب نقص منقطع با تنج عضلها سبب بود یا سقوط قوت و منقطع نفس یا کوبیدن حرکت انسان و اندر
تلم شود و سبب تنج عضلها و سینه عصبی باشد و اندر سبب منقطع نباشد از بهر آنکه حرارت آن سرد یا کرمی هر گاه که اندر تب نفس منقطع باشد و قوت و حاد باشد سبب
صعب الم باشد غلبه کردن خشکی بر آن دلیل و جرمه و جرمها و حاد افتد و خاد خاد خاد الجنان هوا تازه در دل بدن کو مرا کفایت باشد باخلط بدین سبب دم زدن و اندر مدت
دلها باشد و سبب آن تنگی که رها باشد و هر گاه که اندر خاد مدم بر دن کیاه کردن تنگ و شدن نکه باشد و بدان سبب نفس متواتر شود و هر گاه که سریع و متواتر و متفاوت شود شان
نیاز عند مدتی باشد و خلط مدت که اندر سرکت انسان و امتلای و نیز آنست و فوایت و نیز ظاهر و محبوس و هما اندر تواتری تواند کوت و بشوارتی بدین نوا اندر و دم زدن خاد و نیز صوتی
النفس هیچ نباشد و سبب هر دو که اندر این دنها باشد اندر خلط عنی باشد الانفاس دم زدن باب پنجم از کفتار چهارم از کتاب دوم اندر شناختن نخاها و دم زدن
هر گاه که مردم از دم زدن سینه و دو کف بر آن اندر از محل بدن باشد یا نشان نعیفی قوت باشد یا نشان بیدار خاق باب آن که مردم سینه و شش خلطی بسیار چون دم و اندر آن
ابر که دم زدن دم را اندر آن دستی بدین که مردم و قوی باشد که اندر بیخ بلرکت قوی ماند شود و سبب آن بسیاری حاجت باشد و اندر نفس طبیعی جرقاب و بنه و فرسوی سینه حرکت
نکه و باشد که اندر آنکه اندر انقطاع دم زدن افتد چون ذات ابر مرخلان سینه اندر هم زدن جوی کفن افواشه شود و سبب آن تنگی که اندر باشد و اندر دهانها تا که زند و دل بر بیرد
کارت باشد بر هر گاه که مردم تندرست باشد جرقاب سینه و فرسوی سینه حرکت کند و هر گاه که حرکت سخت کند باقی که مرکز عضلها که اندر بسان بهلوهاست عجب اندر و اصغی قوت
کمر ان که سینه و حرکت انسان اندر آنکه هر اندر تا اندر تا که بر دیدن کردن هوا هر کسی و بی نفع باشد و سبب دم زدن که سبب بیکباری از آنست شود و اندر آنکه باشد عظیم باشد که کوها
یا ضعف قوت و هر گاه که از این سبب اسباب و سبب هم خود بیاری سبب باشد و هر گاه که مرسبب خود بیاری خود و نشان مرقعت عظیم کرد نفس باشد و تواتر و نفی و راحت یا تفق از هاسوی قوت
ضعیف قوت نفس است و بی نفع و بی تواتر باشد و کرم باشد و کار طبیعی بجنبد و فتنی تنگی که رهاندم زدن بی نفع و تواتر و کرم باشد و حفا و صوت الشمس اندم زدن هم سینه بر اندازد
کنون زدن بی نفع و بی تواتر باشد و کرم باشد و هر گاه که اندر سینه بر باشد بر انواشه خود کمی نفس که مباشد و بی نفع باشد و جمع شدن دم اندر سینه قوت ضعیف و سبب ضعیف قوت نفس
بی نفع باشد و هما باشد که خاق تولد کند کفتار پنجم از کتاب دوم اندر شناختن تاب و طبیعی از انواشه و کویند باب نخستین از کفتار پنجم از
کتاب دوم اندر آنکه دلیل بر چیزی شناختن هر دلیل کرکی و سهیلی و تری و خشکی و مزاج شهوه و از حال انها و از حال کوایت طعام اندر معده و ملی تغیر کیوس اندر و کرکی و از غذاها و امراضها
که اندر آن باشد و از حالها و مانها از بسیاری و اندکی و کرمی و سردی و بخشکی و فنایی و از عضو شان نشان دهد باب دوم از کفتار پنجم از کتاب دوم اندر شناختن کسب
نشان دادن دلیل این حالها چیست باید دانست که همه است یکی اندر معده دوم اندر جکر و سوم اندر انها و اما اندر معده آنست که قوت معده طعام را کرم بدین کند یعنی اندر آن
کند که قوت بر اندر بخار اندر بخار قوت و کوار بدین کرم است که قوت بر کوبیدن از حال کیوس کردانند و صورت غذا و دهد و بیرون کردانند و کرم بدنا نا طبیعی است که هر گاه خون با اندر اسرار بدن
حالی کردد و صورت کوشت و اندام کرد و بباید دانست که حال آنها با سبب چیزی و چیزی که غذا که باید از سر کرده و بیرون بسبب بسیاری و اندر و نیکی و بدی و سالند که غذا از آن

اهل شرق ان سبب قوت ان الحکما حاجت بقدر قدرت بقدر قوت حرکت و هرگاه که طبیب حلال عضو کند بحکم رجوع کند و بعلامات که اهل ماهر است و علامات ظاهر که بلیکه از خون جدا شود
و علامت معلوم کند و از علامات ظاهر بیان دانست از بهر آنکه بیان در عجائب معتبر خون شود و بیشتری از اطراف و سود که باین قول کند انجا از خون جدا شود و اگر به مردم بیمار باشد یا خون
باشد قوام خون بدی که دانا بعرف کند و بعجائب بحرکت خون و بیشتری از اطراف و سود که باین قول کند انجا از خون جدا شود و اگر به مردم بیمار باشد یا خون
باشد انه

همچنین زمانی باشد و بسبب جاذبی تبخیر کند که زود اندوی تلخی سالاب بی یار سوزی پدید آید و هر یکی که زود از تبخیر باشد و بعد از آن بسبب صفرا و حرارت باشد بحسب ذکر کرد که دو سبب پدید آید که اول
تلخ شیرین باشد و دیگر تلخی بغایت کوچکی باشد و هر یکی که از آبی سرخ تر شود و بدان تبخیر کند که تبخیر بواسطه حرارت کمتر شود از آن که اندر اصل زیاده از اجزاء مرئی و قوی بیش از آن کند و بدو زیاده از اجزاء هوایی و آبی
بیش از آن باشد که سرخ باشد یکجا معلوم کرد که اسفرونی از هر دو که اگر تراشیده و سیکه کرده اند سرخ کرده و کشته و که بغایت کوچکی باشد اشد و بدو اندر آن هدیه جهاد سرد و تبخیر باشد
و هر یکی که از زرد بود و بسبب اندر حرارت و صفرا بود سخت باشد و نشان آن تعدد و عقول آن است خاصیت اندر بیماریها که مزاج حرارت یکی و مزاج خشک شود و هر یکی که آن تبخیر و مصدوب باید بود بسبب بلید
بیمار زود هلاک شود از بهر آنکه آن بجهت اندر ماهیت و قوت و ماده جاری از مزاج قوی تر بود و هر یکی که از جاذبه صفرا بی آب بیشتر و مزاج بیشتر شود و هر یکی که آن تبخیر مصدوب باید بود بسبب بلید
بیمار زود هلاک شود از بهر آنکه آن بجهت اندر ماهیت و قوت و ماده جاری از مزاج قوی تر بود و هر یکی که از جاذبه صفرا بی آب بیشتر شود و مزاج بیشتر باشد و هر یکی که از جاذبه صفرا بی آب بیشتر شود و مزاج بیشتر باشد و هر یکی که از جاذبه صفرا بی آب بیشتر شود و مزاج بیشتر باشد و هر یکی که از جاذبه صفرا بی آب بیشتر شود و مزاج بیشتر باشد
کوست و بسبب که شق خلط صفراوی بود هر یکی که بسبب شق خلط صفراوی بود هاتوع اسهال صفراوی بخ باید کرد و هر یکی که اندر آب آن سوخته و زمان آنچه روز هاء دیار رسید
باشد بعد آن سه ماه باشد بدین خواهی نشان آمده و عقوبت جاری باشد از بهر آنکه از عنان از بسیار حرارت و از خلط بر تولد که بیشتر از این معلوم گشت که هر یکی که حرارت بسیار باشد و بلید بسبب
باشد نشان بلید اندر حرارت باشد و مزاج بر کت اندر آنکه از بلید اندر حرارت و مزاج اندر ماهیت و عقوبت قوت که و نشان آب روز هاء بسیار نشان باشد و بسیار بی آب و مزاج بیشتر باشد و بسبب که
اسهال بجاب از مزاج سرد نشان تر بی خلط سوزان بسیار ماده باشد اقتدار دن و از بسیار تر بی نشود نشان است باشد از بسیار که طبیعت و ماده خلیه
کرده و از آن بعرق و عفونی نمی کند و از بجهت بسیار جاری باشد و قوام از خلط باشد و سپید و آب باشد و سپید و آب بیشتر باشد و سپید و آب همچون سپید باشد و سپید و آب همچون سپید باشد و از بسیار نشان اعتدال
جاری بی بی نشان بجهت کشف آب و هر یکی که مرتبی و از آب برون نشان قوام باشد و از بسیار بی بی نشان باشد و بسیار بی بی از اول و نشان سخت باشد و همچنین
سبب که اندر بیه باشد بلید سپید و جهب باشد و زرد و اگر چنین آب نباید نشان و بدل مردن و قوا غذا یا نشان بدیع الاجار و زرد که برنگ جاشد که این که خفتن به اسهال آنکه کند و صفوی ها
و اینچه سپید از بشر شانه اعتدال بلید بسیار همچون سپید خفتان باشد و سپید و آب همچون سپید باشد و قوام او رقیق باشد و از بی بی بیماند و نشان بسیاری باهم خلط باشد و نشان نشان باشد
باشد و قضیب و مدد باطاره و اینچنین از جان جاری باهم بی بی باشد و سپید و آب همچون سپید باشد و قوام او غلیظ و نقوا و مقدار کم باشد و اینچنین سپید نمی بیرون بیرون کشیدن
باشد قوام و سپید و آب همچون کشاب رقیق باشد و اینچنین سپید و آب باشد سخت رقیق باشد از بهر آنکه زرد هاء و اندکه بلید که بلب سر و از خارج اهل بلید که بلب است اعتبار
مانند آب آلوده بیرون آید و جز سپید و آب اینچنین سپید و آب اوسوالمزاج سرد باشد همچون آب ساده باشد و اینچنین اوعت دیانیه طلب باشد همچون شاخ باشد همچون آب ساده و بیاید دانست
و هر یکی که جاری بجاری که زرد باشد اندر سپید و نشان نکو و اسدن تنها باشد و سپید و آب آب قوام بسیار باشد و قوام آب رقیق باشد و اندر بیماری بکم و آب رنگین بعد از آن سپید باشد و بر تحقیق
اشد و قاری بی بی رسوب باشد جاری اید باشد و بیاید دانست که مردم تندست اند که هاء بارنج و که خود دی طعام از زرد عود و سبب از آنچه صفرا باشد بار و از دهم اگر کفتار
پنجم اگر کتاب و در اندر شناختن علامات مردم
همچنانکه اندر تنها که در آب بسیار کرده و دیگر کاو کرده اند بیماری و در تاب مرخ کرده و تبسیر کاو اندرین باب باز کرده اید و آن
چهار سبب است یکی در دو صعبت چنانکه اندر قولنج و اشد که هر یکی که در دو صعبت باشد حکم از رنج آب کرسنجود و صفرا تولد کند و دلیل رنگین شود و دوم ستة است که اندر منفذ و آن منفذ کردن
منفذ صفرا تولد کند با مغاشود و سبب ستة صفرا از آن راه بر آید بلیا اگر دو دو آب بلان سبب رنگین شود و از بن ستة قولنج سرد تولد کند سوم ضعیفی خواست و طاجزی قوت او از بهر آنکه کرت
ابدان خود چنانکه اندر استعداد و باشد و اندر بیشتر بیماریها که هم بدین سبب ابر همچون غشاء کوشت بیشتر همچون کدا که کوشت تخت جدا اخود چهارم سرد کاو اندر کتابها اند و بدان سبب بطن تا
طاقت کتابها را مدد و عفونت پدید و آن حالی که در دو رنگین شود آب بدان سبب سرخ شود کدا زاب و شوش باشد و بیرد و از این چهار سبب و سبب دیگر کتاب را سرخ کرد یکی قوت
حرارت دوم ضعیفی کرده دیو جلد سبب کتاب را سرخ کند شوش است بدین تعصیر که یا کرده اند و یا بیدا دانست که آب سرخ سلیم تر از آب زرد باشد از بهر آنکه سرخی دلیل غلبه خون و خون بهر
خلط سازد تن و دلیل آن است که حرارت با خلط است که حرارتی با خلط بودی خون صفراوی شدی و آب سرخ و دیگر کاو سرخی رقیق تر باشد دلیل آن باشد که طبیعت و قوت رقیق و آب
رنگ خون آن صفت رنگ سرخ نیکتا اگر عفونی در کن دلیل و دانی بیماری باشد از بهر آنکه چون آب سرخ باشد دلیل مانی باشد و صدق باید تا بخشد و دیگر اندر آب سرخ سبع است
امید و طرب باشد و آب سرخ و غلیظ و سرد بکند و صافی شود و سخت بد باشد و بیمار هلاک شود از بهر آنکه دلیل آن است که ماده غلیظ و بسیار است و طبیعت عاجزست و با آن ماده بس بی آن و آب
اندر سپید پیدا شد دلیل آن باشد که ماده قوت و طبیعت اندازی باشد و تیز بکند و امید سلامت دیگر باشد آب سرخ صفراوی که و صفا کرد آن باشد سلامت تا اندر صفرا شود بدو
باشد خطر آن باشد از بهر آنکه آب سرخ رقیق صفراوی دلیل صفراوی و قوت حرارت باشد و اگر شفا سلامت باشد دیگر کند و مکان دو خاهد بود همچنانکه آب سرخ غلیظ که اندر
و تنقل سپید باشد دلیل بسیاری غلیظ خلط باشد که اندر آن بلغمی حاده آب سرخ کشتن تا غارت کند و سبب که و هم از آن باشد حفظ آن باشد که در شان آن باشد که اندر تن فضول بسیار است و عفونی بود
کرمت و کار اندر تن و تیز کشتی است و اگر مردم تر بست همچون تن دلیل سرخ و غلیظ و طبع خشک باشد و اندر سر و اندام کار آن همچون دلیل آن است که اندر تن فضول بسیار است و عفونی بود
و تنها خود دیگر که اندر تنها که و مبتلا مرکب که اندر آن اخلاط کو بنیاد رنگین و غلیظ باشد و اندر شیب و سرمی تمام باشد دلیل سلامت و دلیل بسیاری باشد از بهر آنکه دلیل استعداد
ماده بیان شدن تن باشد و کمر اندر چیزی تنها رنگین و غلیظ باشد و سبب نکند بلغمی کند دلیل آن باشد که ماده بیان نشود و خطر آن باشد که عفونی که در دو علت و از کرد و دیگر آنکه و کمر اندر تنها
و بیماریهای آب سرخ و غلیظ و بین سبب باشد نشان خالی سلامت باشد و کمر اندر آن حاده آب سرخ و نازک باشد و سبب زرد باشد حال بیماری باشد و اگر خاصه رایت طبیعت و آب سرخ بیماند

دلیل

دلیل آن باشد که حرکت است و کار او در سراب سرخ و غلیظ باشد نشان خود باشد و اگر او را عفونی و مرض و خالی اطلاع آب سرخ باشد و رقیق و دلیل تن خلط باشد که کار او
که از بخ تولد کند و رنگ آب سرخ و رقیق اندر غلیظ قوی و آنچه اندر باشد و سبب که بعضی اندرین شبه و مشتبه و از آن صلاحی باشد دلیل آن باشد که جایی و در آن کرده و دارد بهر آنکه نخست تفریق بر غلیظ خود دلیل
اخلاط تخم باشد بدین سبب است مدت باشد و از بهر که و سبب یکی که شان از آن اندر که تبخیر تصریف بدین سبب بیماری و دارد و هاء بهر آنکه بیماری باشد و سرخ جوده باشد که عجز آن
بعد کی که و کرا آب سرخ تر شود بیماری و تحقیق دیگر کرده دلیل اندر بدن آن باشد از بهر آنکه چاپ بدن عاده مثال آنکه کفتار دهاء که اندر آن هکذا دست شدت و از بلید جاسد را یکی که و هر چه
بود خاصه در قلب باشد بسبب حال آنکه یکی که و هر چه از جهاد خاصه در قلب آن باشد بلید حال آنکه کند و هر چه که جز بود خلط مدمه قلب آن باشد جاسد بدان حال آنکه یکی که و آب سرخ که آن اندر دقاق باشد و آب آن باشد که کاند و آن اندر
و صاف باشد دلیل آن باشد که سده قوت و خطا باشد که باشد قاکت و اگر او را اندر دو سرخ که دنشان سلامت باشد و آب سرخ که خود تا که کرد دلیل آن باشد که کاند و آن اگاه که کاند
تا کاف شدت و آنچه از مرض بلاد بلید خون رنگ باشد و گاه باشد که یکی بدیع بد بلید و متغیر باشد و اگر خلط بلید اندر حیل آن و محالی زهار الحیا بدان با و خنی آن
خود دلیل آن باشد که اندر شانه و محالی آن در تنزلات و دیگر باشد که و سبب و دید تحت یا اقدار آن بای بار مردم خود کرده و کاب با قوی و آنچه و غلیظ آنچه باشد و اندر تنبت زرد
از آب جدا کرد و بیمار بلاقوه حال بلید باشد که سه فلها و سه و فراخ شدت است قاسخ بد باشد و اگر آن که و رهند و اما خاصا سخی آب اندر معلوم کرد و
عجز آن است که آب و روز چهارم و سرخ روز هفتم عجز آن کند و اگر روز هفتم سرخ عجز عجز آن روز چهارم که و اگر روز چهارم سرخ عجز عجز آن روز هفتم باشیم که و اگر آن دیگر
سرخ شود عجز آن از بین جهود و آن کند باب سوزدهم اگر کفتار بخیر آب کتاب و دانه شناختن طلاهای مردم سبب اسباب سیاهی آب چهارم است که غایت حرارت و سوختن ماده و دوم تا
سوزی علت سوم و دو روز حرارت غریزی چهارم و نفع اندر و سود اول اندر سبب آن غلبه حرارت و سوختن ماده باشد از بهر چهار سوزان سیاه شود و سخت زرد بود باشد از سخ و غلبه
ان است و اما سرانی که کر بر کاه باشد و سیاهی او سخت سیاه نباشد که بر سخی و عمرانی و اینچنین آب غایت سوزی علت باشد تخت سبز بود باشد یا سپید و بیار کوه و دو وق
و تقوا و اما که بعد از آن ماده باشد و بعد از آن که خشک یا و زیاده است و سیاهی آن خالی باشد و فرو رفته اگر آن چار غایت کوبی و سوختگی سیاه شود و بوی تیره باخوش آید و نبض نباشد
سیاه شود همچنین بیارد و کر باشد سخت ضعیف باشد و اینچنین او بمرد زحرارت غریزی باشد اندر بیماریهم قوت نماند باشد و اینچنین آن نشان باشد اندر آن خواهد سود و اگر علت بی
و دو بشت و کرده و چه باختیار و شناخت باشد قوام او و عفونی که او بیماند همچنین خود و حرارت باید و بیارد دانست که اند ربع بلها سیاه بر آن باشد که و سیاهی باشد همچنین اگر بلها سیاه باشد
هم سیاه همچنین سخت بد باشد و اینچنین سبب آن سیاه باشد بدان آن باشد و سبب سیه متقی امید و از آن باشد که اندر بن مرمت باشد و اینچنین سرایت است و امید و از آن و معلق شد اندر بهر آنکه
سبب سیاه شد و سبب یک و احوال و قرآنکه اندر آن خود و بیماری که سبب بنا اینچنین بن مرمت باشد امید و از آن و از آن باشد که بر اهل آب است و سبب سیاه
و غلیظ آن باشد و بترین زکریا که دیدم خلوص ایدم که کرد و زیاد و در و بیلا آب است اسب او بود بر یکچند و بیان زیماد خود حرص آن فرد و هر گاه که و بلهای و سیاهی نمایان رکی آن خوش
شود و اندر آنکه اندر زهر باشد و اندر غلیظ شود و آن خود و هر دل شود و هر چند بلد بیار آنکه کرات بیماریت باشد خاصه اند و چهار بلها حاده از بهر آنکه بلیل منی دلیل است
و همچنین زهر چند غلیظ باشد تر باشد و اگر با آن قوی ضعیف باشد زود هلاک شود و بلها سیاه تر باشد همچنانکه اندر ابتدا بیماری بدید آید و اینچنین اندر خریدها باشد بیشتر سیر سخان
بود و بیاید دانست که هر گاه اندر ابتدا و بلها سرسیاه و تقلی باشد همچنین از اندر سخ دلیل آن باشد که اندر مزاج اما سبب که و بیار اندر و هدان عرو و اگر اندر اما مرضه و تقوی معلق
و بیرون آید و قوام او لطیف باشد و بلها در سر و هزان باشد و از بهر آنکه نقوی مقلت مکر آن اند که ماده و مزاج اخود و بعد قوا و عاق تجلی بلید آن قوه و هر گاه که بلها خواند تنبیه و عرق دلیل آن
شود و بعد آن تر باشد سخت بد باشد از بهر آنکه هر گاه که بیرون باشد دلیل نقصان حرارت باشد و از بن حال دلیل آن باشد که حرارت غریزی بهترین شده است و عرق آن و حال دلیل آن باشد که بلیت
مقصود است از بهر که عرق تخلیه باشد اندر بدن خالی حلیل ماهیت بیرون رفته و قوت ضعف و مجهودی خوب نیست و هر گاه که اندر آب خرچه سیاه و لطیف باشد تقلی باشد معلق بد بیمار را
خلاب بلید و کی نمی کرد شود دلیل آن باشد که خون از بهر کناره شود از بهر آنکه سخت مجهز از خود باشد و سیاهی بلید شد از قوت حرارت و سوختن ماده و بلها و نقوا که و معلق دلیل اضطراب بود
نشد ماده بر دنیا باشد و خون بیک کناره شد از بهر آنکه طبیعت ماده را دیدی نزد که تر بد آنچه و رنگ که و چه زیاده بر نهاده است راه نزد که مجاری و آن است هر گاه که بلها سیاه و رقیق
باشد و بر آن تر شود و غلیظ و از آن رنجی باشد دلیل آن بود که اندر بکجا مرده یا خاجیت از بهر آنکه بود و مدین آن از آن صفت بدین صفت دلیل آن باشد حرارت باشد غریب و دلیل خوب باشد
و از بهر نیز و از بهر قضا و حرارت غریب باید که بجاره لعنت یا بلغم چه دلیل خوب باشد یا بد دلیل آن باشد که اندر بکجا فضلات غلیظ و فضلات غلیظ سبب سده باشد و اگر از بن فضلات نیز باشد خارج
کرده و دلیل سیاه اندر و از آب آنچه و خون آنقدر دلیل آن باشد و رقیق که و سیاهی نیز اندر دلیل دارای بیماری باشد و دلیل بعالی از بهر آنکه رنجی و دلیل خلی باشد و سیاهی دیر انتقال حرارت غریب
هر گاه که اندر و بعد آن دلیل از سخی و بیاهی زند و غلیظ و تیره باشد بیمار زود و تندست شود از بهر آنکه دلیل آن باشد که سده کشاده و اخلاط را بر مرد و هر گاه که دلیل خلط و نیز سیاه و رقیق باشد
یا سرخ و رقیق باشد و نقوا آن اندر آن باشد سخت بد باشد از بهر آنکه سخی نشان حرارت باشد و سیاهی نشان و خشکی و نشان ضعف قوت و هربت او و رقیق و کم سفلی نشان سده باشد
و فرو رفته دلیل سیاه اند بیمار بهلاکه و بیمار بهلاکه که اخلاط و غلیظ تولد کند نیک باشد و از زه لعنه و ماده بد باشد و خلاصه ابو یحیی سکوی مرمت هر گاه که حرارت غالب باشد دلیل سیاه باشد
علت کرده و مانند بزند باشد و هر گاه که اندر علتها کرده و مانند بلید سیاه باشد و بیمار کهل باید باشد از بهر آنکه سیاهی بود اندر علت دلیل و غایت حرارت باشد و کهل او بر لعنه و تنبیه
کند باشد و بدین سبب این جایگاه بود سیاه و دلیل علیه مرا قد عزیز شد و بیاشد و دو فرو رفته که هر گاه که بود تندرست مدتی سیاه باشد دلیل آن باشد که اندر کرده سنت تو قد خاهد که و بود آب

ایجاد تبخیر بخار سیاه کرده و هرگاه که سبب بلغمی بود لاجرم نشان بدن سبب باشد تحت بدن باشد و بول نفسا اندر بیشتر حالها سیاه باشد و بدان ماند که بمداد آمیخته و مانی بود باشد و بیاید آنکه گرید
ایذا زه دان و زنان ایسا باشد و بول سیاه که کمتر نظیر او سیاه باشد و بول جزائی زرد باشد و هر چه زرد و تیره باشد و بول سیاه و رنگ بی بول باشد بول سیاه و رنگ بی بول باشد که رنگ بدن
خرج شدست و دران بخل کردست و بیشتر باشد و هرگاه که حرارت قوی باشد دلیل باشد که رخت قوی باشد نکاه باشد **باب چهاردهم از گفتار پنجم از کتاب دوم اندر شناختن**
حالهای تن مردم از آبها بخلط و رنگ بول
هشتم رنگ بی بول نظر اول کردهم اگر بول شراب باشد و دلازهم اگر بول خوردن باشد یا خلط اما بول سرخ باشد که بیماری از ترکیب سودا و بلغم باشد از بهر آنکه سرخی از رنگ و زرد تولد
کند و بیماری بول سرخ باشد و نشان مرد گفته اند که بول سرخ مزمن باشد و هرگاه که بول کدکان سرخ باشد نشان تخم باشد و بکند و بول اما نکون زرد باشد کدا و از هره
داده اند و گواهند بول آنرا اسد خلاص توان دانست و اگر تغیر باشد بول هر چه باشد و سبب اسما کون اند دلیل بطیه سرخی باشد و بول زنی که بر زن روغن زیت باشد دلیل اندام عالی
هزیان معظم بول باشد از بهر آنکه دلیل آن باشد که بجاری سودا زنی باشد و اما مشتعل میشود و سبب کدرنی و اما اندر بطیه تبعاد موجه باشد و سبب که بر زن روغن زیت باشد نشان
بیماری باشد و هم دیگر اندر بول باشد و بر سبب باشد و دلیل آنکه اخلاق بیه کرده باشد یا کاخته بیه کرده باشد و هر چه بر سبیا باشد و ناگاه بدید باید و نشانها و حرارت
کرده اند و اندر آنکه اخلاق بیه هی تو چه بر و انگی باشد و انشاء الملک بدید باید نشانها سودا و اخلاط بیه که بالا آن باشد همچنین کاز بر بول روغنی اند همچون خانه عکوت بدید باید دلیل
کدارنی هم تر باشد و هر بول که اندر بوی چه باشد تنق گویند و بول زنی سکونه باشد کی اگر بر تلک بار روغن زیت مالند و بقام نماند و اما بیماری سرا باشد خاصه اندر بول اول
بیماری دوم آنکه تعلم بار روغن زیت لمسوا باشد بدید بهاد کرده باشد اسعد اخر جهاد اول اندر اعراض مرد کرد هاند منه نوع بی کاکاند و تشبیه تنق چه بر همچون روغن زیت خشه
باشد هم آنکه بر سبب روغن ایستاده باشد سوم آنکه اندر شیشه همچو بول روغن باشد چنانی اندر سیاه کبود و روغن بر سر بول بدید بار دوم ام کرن آنکه هر روغن باشد بدید ام و زنی
روغن اندر میان بول بدید ام از بهر آنکه مکونیت که روغن جز بر بول باشد و اینچه همچو بول روغن اند همچون خانه عکوت بدید باید دلیل
کدارنی هم تر باشد و هر بول که اندر بوی چه باشد تنق گویند و بول زنی سکونه باشد کی اگر بر تلک بار روغن زیت مالند و بقام نماند و اما زنان بیماری سرا باشد خاصه اندر بول اول
بیماری دوم آنکه تعلم بار روغن زیت لمسوا باشد بدید بهاد کرده باشد اسعد اخر جهاد اول اندر اعراض مرد کرد هاند منه نوع بی کاکاند و تشبیه تنق چه بر همچون روغن زیت خشه
باشد هم آنکه بر سبب روغن ایستاده باشد سوم آنکه اندر شیشه همچو بول روغن باشد چنانی اندر سیاه کبود و روغن بر سر بول بدید بار دوم ام کرن آنکه هر روغن باشد بدید ام و زنی
روغن اندر میان بول بدید ام از بهر آنکه مکونیت که روغن جز بر بول باشد و اینچه همچو بول روغن اند همچون خانه عکوت بدید باید دلیل
کدارنی هم تر باشد و هر بول که اندر بوی چه باشد تنق گویند و بول زنی سکونه باشد کی اگر بر تلک بار روغن زیت مالند و بقام نماند و اما زنان بیماری سرا باشد خاصه اندر بول اول
بیماری دوم آنکه تعلم بار روغن زیت لمسوا باشد بدید بهاد کرده باشد اسعد اخر جهاد اول اندر اعراض مرد کرد هاند منه نوع بی کاکاند و تشبیه تنق چه بر همچون روغن زیت خشه
باشد هم آنکه بر سبب روغن ایستاده باشد سوم آنکه اندر شیشه همچو بول روغن باشد چنانی اندر سیاه کبود و روغن بر سر بول بدید بار دوم ام کرن آنکه هر روغن باشد بدید ام و زنی
روغن اندر میان بول بدید ام از بهر آنکه مکونیت که روغن جز بر بول باشد و اینچه همچو بول روغن اند همچون خانه عکوت بدید باید دلیل
کدارنی هم تر باشد و هر بول که اندر بوی چه باشد تنق گویند و بول زنی سکونه باشد کی اگر بر تلک بار روغن زیت مالند و بقام نماند و اما زنان بیماری سرا باشد خاصه اندر بول اول
بیماری دوم آنکه تعلم بار روغن زیت لمسوا باشد بدید بهاد کرده باشد اسعد اخر جهاد اول اندر اعراض مرد کرد هاند منه نوع بی کاکاند و تشبیه تنق چه بر همچون روغن زیت خشه

باشد و اندر عضوی الهی ایکه نشانی این باشد که اندران عضو اما سوی تنک که خاصه اندر کرده و هرگاه که ماده نضج پذیرد و از راه بول بیاید و بیاید که ماده بسوی کاه و سرکه و اما سوی تنک که اندر
کرده و هرگاه که سبب کدرنی و تیرگی ظاهر بیست سرکه بر و نیز هایچنین اندر کرد و نیز اگر تنک و باشد که بول تنق اندر ان نشان صفرا قوی تر و سفید تر بیاید چنانکه بول بیاید کی اندر بیماری
کاهی نشان دادی باشد کاهی نشان سده و اندر بول نوع نشان اندر عرقها شجاب کاکاند بول سیه باکرده اند و اما بول زرد و تنق نشان باشد که قوت اعتدال و نضج کردست و بیرون از نضجت
و هم اندر قوام او نکردست و اگر بدان حال بول قوام نکرده و غلیظ نبود نشان آنست که نضج بر و تنق اهر بود اعرابی شاید که قوت جذب اندر او دیر کی نضج حاصل شود سبب سخت باشد و چنین
بول نابی تنق نضج پذیرد ان بول زرد باشد کی وقت اندر هر دی نشان خلطی باشد و همچنین کرایکه سبب بول زرد تنق نشان خلطی باشد اندر بعد از آنکه حرارت جزو اندر آنکه سبزی از رنگ سیاه
و کاز تنک ماده بیماری یا زیبی قوام بودی و بر ایکه سبب بیماری باشد که اندر قوام معتدل جید باشد نشان خلط و تنق هم نشان خلطی باشد و بر سبب تنق بیماری
و بیماری تنک باشد که غلیظ تر تنق باشد و نشان خلط بیماری باشد و اما بول سبب آنست که بول تنق که مرد و بیماری باشد نشان خلطی صفرا و بلغم باشد و هرگاه که بول سرخ باشد
داده اند و گواهند بول آنرا اسد خلاص توان دانست و اگر تغیر باشد بول هر چه باشد و سبب اسما کون اند دلیل بطیه سرخی باشد و بول زنی که بر زن روغن زیت باشد دلیل اندام عالی
هزیان معظم بول باشد از بهر آنکه دلیل آن باشد که بجاری سودا زنی باشد و اما مشتعل میشود و سبب کدرنی و اما اندر بجاری سرا باشد خاصه اندر بول اول
بیماری دوم آنکه تعلم بار روغن زیت لمسوا باشد بدید بهاد کرده باشد اسعد اخر جهاد اول اندر اعراض مرد کرد هاند منه نوع بی کاکاند و تشبیه تنق چه بر همچون روغن زیت خشه
باشد هم آنکه بر سبب روغن ایستاده باشد سوم آنکه اندر شیشه همچو بول روغن باشد چنانی اندر سیاه کبود و روغن بر سر بول بدید بار دوم ام کرن آنکه هر روغن باشد بدید ام و زنی
روغن اندر میان بول بدید ام از بهر آنکه مکونیت که روغن جز بر بول باشد و اینچه همچو بول روغن اند همچون خانه عکوت بدید باید دلیل
کدارنی هم تر باشد و هر بول که اندر بوی چه باشد تنق گویند و بول زنی سکونه باشد کی اگر بر تلک بار روغن زیت مالند و بقام نماند و اما زنان بیماری سرا باشد خاصه اندر بول اول
بیماری دوم آنکه تعلم بار روغن زیت لمسوا باشد بدید بهاد کرده باشد اسعد اخر جهاد اول اندر اعراض مرد کرد هاند منه نوع بی کاکاند و تشبیه تنق چه بر همچون روغن زیت خشه
باشد هم آنکه بر سبب روغن ایستاده باشد سوم آنکه اندر شیشه همچو بول روغن باشد چنانی اندر سیاه کبود و روغن بر سر بول بدید بار دوم ام کرن آنکه هر روغن باشد بدید ام و زنی
روغن اندر میان بول بدید ام از بهر آنکه مکونیت که روغن جز بر بول باشد و اینچه همچو بول روغن اند همچون خانه عکوت بدید باید دلیل
کدارنی هم تر باشد و هر بول که اندر بوی چه باشد تنق گویند و بول زنی سکونه باشد کی اگر بر تلک بار روغن زیت مالند و بقام نماند و اما زنان بیماری سرا باشد خاصه اندر بول اول
بیماری دوم آنکه تعلم بار روغن زیت لمسوا باشد بدید بهاد کرده باشد اسعد اخر جهاد اول اندر اعراض مرد کرد هاند منه نوع بی کاکاند و تشبیه تنق چه بر همچون روغن زیت خشه
باشد هم آنکه بر سبب روغن ایستاده باشد سوم آنکه اندر شیشه همچو بول روغن باشد چنانی اندر سیاه کبود و روغن بر سر بول بدید بار دوم ام کرن آنکه هر روغن باشد بدید ام و زنی
روغن اندر میان بول بدید ام از بهر آنکه مکونیت که روغن جز بر بول باشد و اینچه همچو بول روغن اند همچون خانه عکوت بدید باید دلیل
کدارنی هم تر باشد و هر بول که اندر بوی چه باشد تنق گویند و بول زنی سکونه باشد کی اگر بر تلک بار روغن زیت مالند و بقام نماند و اما زنان بیماری سرا باشد خاصه اندر بول اول
بیماری دوم آنکه تعلم بار روغن زیت لمسوا باشد بدید بهاد کرده باشد اسعد اخر جهاد اول اندر اعراض مرد کرد هاند منه نوع بی کاکاند و تشبیه تنق چه بر همچون روغن زیت خشه
باشد هم آنکه بر سبب روغن ایستاده باشد سوم آنکه اندر شیشه همچو بول روغن باشد چنانی اندر سیاه کبود و روغن بر سر بول بدید بار دوم ام کرن آنکه هر روغن باشد بدید ام و زنی
روغن اندر میان بول بدید ام از بهر آنکه مکونیت که روغن جز بر بول باشد و اینچه همچو بول روغن اند همچون خانه عکوت بدید باید دلیل
کدارنی هم تر باشد و هر بول که اندر بوی چه باشد تنق گویند و بول زنی سکونه باشد کی اگر بر تلک بار روغن زیت مالند و بقام نماند و اما زنان بیماری سرا باشد خاصه اندر بول اول
بیماری دوم آنکه تعلم بار روغن زیت لمسوا باشد بدید بهاد کرده باشد اسعد اخر جهاد اول اندر اعراض مرد کرد هاند منه نوع بی کاکاند و تشبیه تنق چه بر همچون روغن زیت خشه
باشد هم آنکه بر سبب روغن ایستاده باشد سوم آنکه اندر شیشه همچو بول روغن باشد چنانی اندر سیاه کبود و روغن بر سر بول بدید بار دوم ام کرن آنکه هر روغن باشد بدید ام و زنی
روغن اندر میان بول بدید ام از بهر آنکه مکونیت که روغن جز بر بول باشد و اینچه همچو بول روغن اند همچون خانه عکوت بدید باید دلیل
کدارنی هم تر باشد و هر بول که اندر بوی چه باشد تنق گویند و بول زنی سکونه باشد کی اگر بر تلک بار روغن زیت مالند و بقام نماند و اما زنان بیماری سرا باشد خاصه اندر بول اول

دلیل کند که اضطرابی هست و طبیعت اندر مجاهده است و تنقیه نیابد خواهد و خلط ان باشد که مجاور کرد و هرگاه که اندر ابتدا بیماری تیز شود و بیش از وقت معتاد صافی شود نشان غلبه خلطی و مادی ماده باشد و اندر قوی
و ضعیف است پس باید بعد غلبه اندر تن همی ماند و هرگاه که اندر اغلب خلط باشد بول غلیظ شود اندر سرخ که رقیق بوده باشد نشان آن باشد که اندر وقت بحران عرق قبیح کند و اگر اندر تهاء مجرد بول
بین صفت باشد نشان آن باشد که اندر مثانه بول بحرانی بحرانیست و هرگاه که اندر بول تهاء مدفون بود یا خوش کرده اند عقد بیان از کرده و هرگاه که اندر تهاء که ملایم بول اندر و بیستم
غلیظ مرغ شود نشان آن باشد که علت اندر خاصه بود و اندر تهاء بحران جاری باشد و هرگاه که اندر تب بحران جاری باشد و اجل اندر بول بیاید چنین باشد نشان دفع طبیعت باشد
بول غلیظ اندر مثانه تا طبع بحران ظاهر شود و بدان بیان بول مشکل شود و قیمان غلیظ خام دیده است که هر که باشد و غلیظ خام که باشد و اجب سبب آن باشد که اما سر و گرده ریش باشد از علتها
کشته و اما علت غریب که بول همی اندر بول معلوم خواهد کرد که اما سوء ترجمه اند کدام عضو است و علتها کشته چنان باشد که بیشتر از علتها اما و یا علة متاز و خواهد باشد چون تب و درد و هرگاه که
و ماند اندر و هرگاه که نخست چون شاید که گوشت باشد تیز شود اما سوء ترجمه اند جانب مصب جگر باشد و اگر اجابت طبع چون عادت اندر بول باشد اما سوء ترجمه باشد معلوم گردانند و هرگاه که سخت شود اشتهای
سرفه خشک باشد اندر سینه و دیگر علتها بوده باشد تیز شود عقد نشان آنجانب باشد و قوت سازنده بیان بر دل کشاده باشد و اگر سوء و ورم نشان جگر دارد سلامت باشد و هرگاه که بول اندر طوفی
و تیز گرد آب افتد و اندر بهلوی جانب اما سوء اندر سینه باشد و بدین قیاس جانب اما سوء اندر تراکه باید کرد و اگر الم از سوء ناقی باشد اندر معده باشد عیسی اندر کرد باشد و اگر الم از سوء ناقی باشد اندر حواله
ناحیه و همچنین شود و هرگاه که اندر مثانه باشد و اجب سبب آن ضعیفی قوت آن اعضا شان حرارت باشد اگر چه حرارت تب ساکن گرده دل بیاید شود و مقدار بول اندر باشد و سوء ماه
که اندر اعلی بود تا نشان آن است که بول از تیز کیفیات عیسی و غلیظ گردد و اجب سبب آن بیماری غذا و بلغت باشد و اگر همچون زرد باشد یا همچون زرد بلغم باشد
باشد از آنچه که خلط خام باید وقتی بال بیشتر و اجب سبب آن کشاده سوء باشد از بین آن رطوبت و سبکی بدید و باشد که سوء اورم مانند و اجب سبب آن تولد مانند و مثانه باشد سوء بیار
که و اندر هرگاه که حرارتی باشد و اگر آن اندر تهاء که و هرگاه که باشد و اگر آن اندر تهاء که و هرگاه که باشد و اگر آن اندر تهاء که و هرگاه که

حرارت باشد یا قوه و اینجا سرخ باشد از کرده باید و بعضی باشد که زنگ او تیره باشد یا اوکی باشد کون و همچون فلوس ماهی باشد و این زنگی اندام بیشتر باشد و تب ریا قاع رسوب این باشد و
خرابی سرخ یا سپید باشد و بیاباشد که در اخلاط زنگی کره شاید باشد بالا خود و بعضی بیان کرده اند ما بیه بیرون مردان را که در اخراج دانه بوده و اندر بول ایشان با هر بوست همچنین بود سرخ
که از اندرون بیرون خایه باشد و اگر ابا بازنی اندام بیرون و زنان را بر ان سرخ عشی و مذهب و قت و خالی که چکر از خالی باشد کون طبع اندر سپید باشد و سبب ان بود بلغم
و بعضی از که سیان اندر ما عسل اعتی باشد و قوی سان هر دو است که اندر سب ان جریه ما باشد که باشد و اندر تب قیب خاری باشد و اگر خشک تر بود نمه باشد و اندر سیان اندر ما اعتدال
باشد اگر باشد و قوت ضعیف و حرارت غریب قوی باشد و هر چند ان حلیه تر و بلیه ضعیف قوت و حرارت سبب و کمتر باشد اگر تر و خالی باشد و سرخ باشد از بیخ لیه اگر که
و اینجا زنجر لیه بیشتر علها ان جمله سیاهی نه و از ان اجزا سوخت باشد که از بیخ همچنین باشد که اندر سوخت شده باشد و تازی اوصفرا گویند و این تیز سوتی باشد و صفرای اجوب شاید باشد
و قوی سیان هر دو است که اندر اجزه شاید باشد کنه باشد یا خشک یا خشک و نه سوخته باشد که اندر سبب سوخت شده از بیخ بیخ که بیاد کرده اند معلوم خدا که این علی سوتی صفرا
اینجا نه اگر کرده و شاید باشد بخت بدانند و هر گاه که سوتی همچنین اخلاط از بدن باشد سبب از کمال و شدت و بدخو که باشد و اینجا همچنین بدنی و همان باشد از کمال زنی و قوا اخلاط باشد و سبب
و سنگی باشد و الغیر چون ذکر یا کوهکه ان سوب نه در اندام و نه در بدن ایشان است که از خطا کفته اند و این خود نباشد از بهر که کوهرها و اخلاط بخته اگر کوشت دلت و اگر خون حرارت بدانند
باشد که دل را و اخلاط زنگ اند و کوشت دل را که اخلاط از بهر از بهر و چون هر حرارتی جلد بسد که کوشت دل را که اخلاط از جا نیز چکونه هر بیماری که رسوب او سنگ
بیشتری هدان شوند و اینجا سلامت باشد بیش بیماریها بدانکه در سوب بخی بیشتر اگر که باشد و کوشت بیشتی باشد و اجزا کرده اند اما که اگر اشتی نباشد از بهر که اما که اگر اشتی بود سکر که
لطیف باشد و کوشتی از بهر ان شود که دانه اخلاط جامد نخود تا بود بخیب که بیرد اندر دعوت اندام دانه که و اینجا که رد شده باشد و سوب دی همچنین نشان اگر از بیخ
و بیخون کذاری کوشت باشد که باشد که زنده باشد و همچنین باب زنده باشد و کوشیا باشد و اما جا نخود و اما بی که و اما که باشد و اما بی نخود و اما بی و بوت خاصه و سوب متقدم
باشد و بیماریهای تازی مدکه بیند نشان سر که در وجه باشد خاصه اندر بحری بلد و فروسیان زیر و رطوبت خاصه معلومست از بهر که بر بیماسیان از بهر جانند و بهم از اینه و بیا باشد
کردیم با اصحیت و بیاری سب زنان سپید همچنین رنگ باشد و قوام او غلیظ باشد و سوب بخاطی غلیظ و سپید باشد و تازی رطوبت غلیظ کرد از بیخ و بیخی قوه ما و کوه و سوب و سبب رسوبی مختلف
جمله کرد نباشد یکی بیماری خلط ما را بی عفت راحت باید و بیا باشد که سوب بخاطی غلیظ باشد و طبیعت از دفع بیکند سوب رسد و طرح جهار و عوان العرق السوا و جمع المفاصل اما نشان اعراق زنان ان
باشد که از بیرون بیمار از بعفت راحت باید و بیا باشد که سوب بخاطی لطیف باشد و بیاند که رسوخ خرست و جان نباشد بدین سبب طبیب لا تا مولا باید کرد تا هر چند از بیرون نوع نباشد و وقت
نضج بیند جان عرق دکر شعری بعضی سرخ و کلدان از بطوبی باشد که بران نکلی شده باشد حرارت نشان از کرده و شک که دانیه و کفته اند که نزاران اندر کرده و باشد و کفته اند که اندر بحرها
تنک جاریه قوه که و بیا باشد که دانی ان بدنی باشد جالینوس بکرد از ان ضعی بان نباشد سوب رسوبی بعضی سرخ باشد و بعضی سپید و مرتبا دی بدل باشد و بدل اندر بیا علامت قوله
سنان باشد اندر کرده و شاید باعلامت رنزیلان و اینجا سرخ باشد اگر که و اینجا سپید باشد از شاید اید سوب رمادی بلا رت کدر سپید که بلغم باشد که بعضی باشد و سبب و بر مالیخولیا
زنان کرد و و اجلال ان همچنین احتمال از هم کست سود دوم ریم که حال از بلغم باشد که با کرده اند یا احراق باشد که از خون تا بدین خاک سود و سوب رسوبی بعضی سوبی که با خون باشد
و هر گاه که خون با جلد باشد یا سپید باشد نشان ضعیفی بکر باشد و اینجا سپید باشد خشک احراق باشد اندر بدل و اگر بدل باشد و بعضی بعد ان ان باشد که حرارت اندر باشد است و اندر کتاب
معالجات اندر باب جلالدم شرح و حلاصه ان تام کفته ایم انشاء الله تعالی و هر گاه که اندر بدل یا هاشد نشد نجو سر بنا بدان شود و بیا دفت که اما مقطعه شاید خون بیا زیاد از بیه
اکه نکها شاید باشد که بالکت و رسوم که همچنین بیا هاد خرب باشد و دلیر صفی معده و اگر اید که باشد و بیا باشد سبب ایشان بیار حرقه دیشه و تیز باشد و اما اعلم **باب بیست و یکم**
از کفتار پنجم از کتاب دوم اندر شناختن تن مردم از بیماری و اندکی رسوب بیماری بسوب که از بیخ بیخ و از بیرا که بول تنی بود جاشد دلیل تا بدل باشد اختصه اعضو و دفع
خلط موافق از بیماری باشد و هر گاه که اندر اول بیماری و بعضی الاخیر رسوب بیمار و غلیظ باشد نشان بیماری و غلظ ماده و درازی بیماری باشد که اگر رسوب سپید و اعراق باشد و اگر سرخ باشد
بیماری دراز کی و اگر زنگی که باشد خطر ان باشد و اندر بول ان نشان زنگ کمتر بود و رسوب بیمار و بیماری رسوب اند بتها و مزمن دلیل سلامت و دلیل بر و اخلاق ماده باشد و هر گاه که رسوب
بنک و بیماری از ان باشد که بیان نخفی و بیان بیماری لایق باشد دلیل ان باشد که اندر قی خلط بیاست و استفراغ حاجت و الله اعلم **باب بیست و دوم از کفتار پنجم از کتاب دوم**
اندر شناختن حالهای تن مردم از رنکها و رسوب خاصه سیله و خلیطی سیاه و سوب سیاه هر سیاه دلیل افراط حرارت باشد یا دلیل زهر و سوء طبیعت و افراط بیرون و دلیل
سیاهی سوب بریدی باشد قوت که اجل بر سیل عوان بیماریهای سودای باشد و فرق ایست که از ان دلالت می باشد و بتر بیشتر شود و سوب سیاه باشد و اب سیله نباشد الان بعد هر باشد که هر دو سیاه باشد
و سوب سیاه که متعلق بود از ان شیشه نشیند و خاصه سیاه از اعلی باشد همچنین که اندر این عین بکرد نشان و دادن سیاهی اب بیند از ان بیماریهای بیشتر

و نشان

و نشان دادن رسوب که اندر بن شیشه نشیند قوت از نشان و دادن متعلقت و نشان دادن متعلق فرمین از نشان و دادن نظامات و سکیه که خاصه سیله اندر بیماریهای نشان بیشتر حال
باشد از بهر که خاصه نشان بر سنی ماه باشد و دماغ و سوب بنر مقدمه سوب سیاه باشد و اینجا اندر بیماریها بعلد بیاید بدانند سوب سیاه که نشان بدی تلخی باشد سوب سرخ
نشان خلط و خون و نشان تخته و تا کوار بدنه غذا مخالی ماده باشد و بدنه سبب نشان دادن بیماری باشد که بنی بیماری باشد و هر گاه که رسوب سرخ اندر بول
غلیظ و سرخ باشد نشان ان باشد که بیماری تخت کرست و رسوب زنی نشان سوی باشد و سوب زرد نشان بیماری صفرا باشد و غلبه حرارت نشان بدی بیماری و رسوب سپید که
اندر وقت نضج باشد و قوام او هوا نشان سلامت باشد چنانکه اندر باب هفدهم و هشتم یاد کرده امدست **باب بیست و سیوم از کفتار پنجم از کتاب دوم اندر**
شناختن حالهای تن مردم از قوام رسوب رسوب زنی همچو هوا تر و قوام او معتدل تر و اسمر تر باشد بهتر باشد و رسوب بد همچو هوا تر و کرنه تر و معتدل تر صلاح
نزدیک از هوا و اسلی باشد **باب بیست و چهارم از کفتار پنجم از کتاب دوم اندر شناختن حالهای تن مردم از قرارکاه رسوب** بدانکه رسوب باشد
نرشیده باشد یا ماده متعلق اشیا بر سراب باشد و باید دانست که متعلق بیند و اسلی باشد بخته تر و بهتر از ماده باشد و رسوب اما متعلق بقرار ان باشد که خلطها ان سوی بر تیشه
دارد و بیماری کیب کوید و اگر خلطها سوی بالا دارد بدانند و نشان از بر تعلق و بیماری بیماری باشد یا نشان اختلاف و عقل باشد از بهر انکه جهت خلطها بیش بالا دارد نشان حرارت و
روی بخارات ماده بسوی بالا باشد و رسوب بیرون و اسمر کی بیش تیشه باشد بدین بیماریها و رسوبها خاصه بر بخته و نشان باشد تر بوی قیاس تر بوی تیاه باشد و اگر که خلط از متعلق
باشد و متعلق که خلط از راسب باشد و طبیعت بیشتر از بهر انکه اندر که اندر بیماریها سودای و بلغمی چند اندر باب رسوب قوسی تیاه باشد و هر چند جوشیه باشد بهتر باشد از
و اندر بیماریها سفرایی بر صفرایی باشد بیشتر و هر چه رسوب باشد بهتر باشد و هر چه بر سوتر باشد بهتر باشد از بهر انکه ماده بلغمی سودایی سکونی باشد و فرود تر اید بر هر گاه که طبیعت بیا طبیعت
ماده بیار بلکه اند و بوتر از نشان قوت طبیعت باشد و نشان از ان که ماده ایشان است و سلک کرده و ماده صفرایی سبک و کرم و اشتعله باشد و سبب از سبب بالا دارد هر گاه که میل
از بوی سوی اند نشان قوت طبیعت و سکن علت و نقصان حرارت باشد و بدین سبب نشان سلامت باشد و هر گاه که رسوب ماده بلغم و سودا و بیب فرو بیا حرارت غریب با سبب بالها
میرود و بیرالا کرد باشد و قوات که اینجا سبب باد هایل سوی بالا کرد انکه خالی باشد و اینجا سبب فرو فت حرارت میل سوی بالا که اثب و دیکر نشان خالی باشد و بیا یا خدکه بول غلیظ
باشد و سبب که سبب سخته و معتبر باشد سبب نخیل جلد و سراب باشد خاصه کرانات باشد هم بر قیاس بیا باشد که بولد رسوب اگر خلط باشد سبب رقیق بول احمد اندیشه باشد و بر بیا
بلکه این سر باشد و کوشر بانی دارد و هر گاه که رسوب سیاه فی اخیرا متعلق همچنین نکاه باشد یا بر تیشه همچنین نکاه باشد و زلالی دارد بیا سوی نیا کوید و بیا باشد که رسوب
همچنین خاصه سبب بدید بیا طبیعت الاتر سه و ان ابتدا نفع باشد و بعد ان متعلق شود و بعد ان اندر بین شیشه نشیند و بعد ان باشد و هر گاه که از بیرون خاصه رسوب اید بیا بعال بر باشد و رسوب
سرخ که اندر بین شیشه نشیند هر دو نشان ان بود که ماده هنوز نیاست کمتر در طریق نضج است و هر گاه که تیرا از عوان خاصه بود خطر ان باشد که رسوب متعلق نشان اختلاط
باشد اندر کتاب بیماریهای هر گاه که اندر بعلد نفوذ باشد بدیک جانب بیرون نشان اختلاف عقل باشد و بیا و طلاها و اگر این قول اندر بین غیب باشد بارها اندر فرسوس باشد و بر قیاس
اکر سر بعلد باشد اندر دیه بالا بود و اگر در ساند بود در بکه باشد و اگر این تخلیل بیا بی باشد و اگر اخیر بعد ملتی باشد و اگر سرخ باشد خون باشد ان غلبه دارد
باب بیست و پنجم از کفتار پنجم از کتاب دوم اندر شناختن حالهای تن مردم از وقت پدید شدن آن بیاید دانست که زردی پدید آمدن رسوب و سپیدی و هر بیماری مدتی بر سه است از نخست بدان
ماده و دیری علت است و ضعف طبیعت است هر گاه که روز چهارم خاصه سرخ بدید آید بحران در هفتم باشد و کر از بیرون پدید آید بحران تا اندر چهاردهم بود یا اندر بیست و یکم و اگر در
چهلم رسوبی بنر پدید آید دلیل ان بود که بحران تا اندر روز شش رسوبی بنک پدید آید و هر او دو دلیل ان باشد که روز هفتم بحران خواهد بود و اگر خاصه یا رسوب متعلق اندر اول بیماری
پدید آید و هر دو را اندر دلیل ان بود که بحران تا اخر بیماری باشد و هم ایشان شاخت حالهای تن مردم از بیماری ان بدانکه دیدن رسوب اندر اب ایشان جهان باشد که دیدن زنی و بول خون و اگر خاصه
باب بیست و ششم از کفتار پنجم از کتاب دوم اندر شناختن حالهای تن مردم از بوی بول باید دانست که طبیبان بر کفته اند هر بوی بول چه بود بر سه باشد
و هر کجا که بوی بول نباشد دلیل سردی مزاج و خای ماده بود و بیماری باشد که بول بوی ناکرده در بیماریها ماده دلیل باطل شد زحرارت غریزی بود و هر گاه که عدم نضج پدید آید و بول که نباشد
دلیل ان بود که کند بول و چه جهد یا جب یا عدم تا دیکر از علتها و چه و جب با ان باشد که کرانی علت باشد دلیل ان بود که ماده بیماری در کها عفونت پذیرفت است و هر گاه که بول
تند سخت کند باشد بر ان بود که بیماریها رشد و اگر بیماری بود بهتر باشد که کرده باشد ماده بیماری زدی بود تند میشود و کند بول و تیا ماده بی اکه مکند نها بعلد خواب باشد یا بر بیماری
صعبی عقب باشد و بوی تند دلیل صعبی حالت باشد و بیشتر در امر تنی حاده و در بیماریها تنفی باشد و در جند تیزی بوی بول دلیل کرمی مزاج باشد و هر چه تر که مکند بود بول ترسکند و بدین سبب است
که بوی رسوب بنک تیا باشد و این بوی تیز بلغمی کوید و تیزی بوی بول ان بود که حالت غریب باشد و سوی شدت و اما که بیماری حاد باشد و بول تیز باشد
دلیل قوت و حرارت غریزی باشد و سوی شدت حرارت غریب بود و اگر عدم تعاسر و اما ان باشد دلیل سود باشد و بوی زهمت که از بول ایشان آن باشد که حرارت غریب در رقتی
نضج اگر سکه و تیا که از خیاشیم چون کوشت بوی زهمت کند و هر گاه که بول بوی شر بنک دلیل غلبه خون باشد و مزاج بوی بلد و دیکر بوی خشکی و غلبه صفرا باشد و کر بوی بخت که
بود دلیل سلامت باشد و هر گاه که در بیماریها سرد و اندر نضج بوی بول کند و تیز باشد دلیل قوت حرارت و بیماری عفونت باشد و هر گاه که دیدن بول سپید کند و در تیز باشد دلیل انحلال و تعفن باشد
باشد و هر گاه که در تیها بول کند باشد بر کی بوی کند دلیل بعلال بر دلیل ان بود که قوی نمانده است بعلیت انکار بالا فتاده ترک انکه **باب بیست و هفتم از کفتار پنجم از کتاب**

دوم اندر شناختن حال اندامها بمردم باید دانست که بطلا طفال سپید باشد و سپید پاب بنهال بزرگ آید و بوذکان که اطفال بزرگ تر باشند غلیظ تر باشند و بدیا کرده آمدست و فی الجمله
بچه که کودک صحیح اعتدال باشد اندر کل طبع صفرا ضعیف باشد و سوب بالاتاب جلد تر آمده باشد و جلد اوتیره بود و صفرا در تن او ضعیف باشد بدین سبب لیکن کسور و هکاه که بوذ
بچه که کودک اوتیره بود و صفرا در تن او ضعیف باشد بدین سبب لیکن مضطرب و مضطرب آمده باشد که ان بوذکان که بالاست و بوذ مردم کهل سپید باشد و نیکو باشد و باشد که دیبای
فضول غلیظ باشد و بوذ مردم سپید تر و رقیق تر باشد و سبب سپید بودی مزاج و ضعیفی شاذ و نادر بوذ و در بعضی اوقات که سبب بسیاری فضول غلیظ باشد و در بیشتر وقتها سپید نباشد و لیکن ان
مایه سیاهی حالی باشد و هکاه که بوذ بچه سخت غلیظ باشد علامت اندر باشد که قولنج سدات دماغه و در سبب بدن ایشان بوذ و لیکن واللہ اعلم الصواب **باب بیست و هشتم از کتاب**
پنجم از کتاب دوم اندر شناختن فرق میان بوذ و زنان بدانست که بوذ زنان بدهها غلیظ تر و سپید تر و بی زنو تر باشد از بوذ مردان و معنی بوذ زنو که گفته روزنهای زهره
اگر فضول اندر تن ایشان از بوذ بوذ بسیار تر از بوذ که بوذ زنان و بوذ مردان که بوذ مرد باشد و سبب بوذ زنان جهت سبب بوذ مردان بوذ زنان آفت که بوذ
هکاه که بچه جهت تر شود و تیره شود و سبب کل سپید باشد و لیکن بوذ زنان از جهت بدن تر و لیکن قولنج بوذ ایشان بی جهت تر باشد و جهت آنستو و اگر خوی تر شود نیکو سپید بوذ و در بیشتر بها لهاء
بوذ زنان نیکوی باشد که در وقت هکاه که مردم جماعت کرده باشند اندر بوذ بی قولنج باشد همچون شد و دم شده و بوذ زنان بسوی صافی باشد و بسوی بنگ همچون بخور اندر باب
باید و زود بیان تر زنده هکاه که باشد در میان آب نی قولنج همچون سپید باکرده بیابان باشد و بسیار باشد که بدین میان آب چیزی چون دانه برمی آید و فرو می شود و در او آب ستی از ترنگ بنگ ظاهر باشد
و در اندر تنی کرایه خاصیت کرا اندر جنبانند بزنه تر شود و دست کرده کرا اندر استوانست از بهر آنکه اندر اطعمه تر نشود و نکند اندر هکاه که بر سر بوذ آستن خامه باشد جنبانند و بوذ را بوذ شده باشد
خواهد اندان و کر خامه بدان ماست باشد و خرد خواهد زاد و کر خامه اندر ماست باشد همچون شد اندر باشد کر خامه اندر باشد و کمتر اندر که بوذ آستن بازده و یا سه ماه و قوی تر باشد
و صافی تر از ان قوی تر باشد و بر بوذ کند زنان باشد ماشد چون جیب و از بوذ چهار ماه یا بیشتر و بیشتر کرایی و از ان مایه تیرگی دیبا را کرد بچه بیان آن لا بحار بیفتد و اگر چنان باشد که تیرگی
در بوذ شیشه باشد و اندک بوذ سلامت باشد و کر تیرگی بر شیشه باشد علامت باشد ماه را حیات و از ان باشد که بچه هلاک کرد و اندر اطعم **باب بیست و نهم از**
کتاب پنجم از کتاب دوم اندر یاد کردن ثمره بابها و کذشته بدانست که اگر چه دیبا بها که نشته احوال همه انواع بوذ یاد کرده آمدست اندر باب فصلی بجذب
کرده شد بابها که نشته بود بلکه دایه معلوم خود که اینکه اندر هر چیز بی نیز بی کرده حال بوذ آن مایه نیکی بوذ تر بوذ است و دور و نباشد حرمی بوذ که سبب آن اطعمه که بوذ باشد تا میان سبب
لحمی تر که نباشد و در بیشتر بها لهاء بوذ خلط اندر تنی بوذ و در تیبی الخلط و اگر چه باشد مضطرب باشد که کرد بوذ تیرگی در میان شیشه باشد علامت باشد که سبی بوذ تب عفن خواهد شد
و اگر ان تیرگی زنده باشد تب کرد و اگر سرخ باشد تب حقه کرد و بی تیرگی کاذب و کر سپید باشد تب ملیه کرد و اگر سپید باشد در بیشتر باشد تب ربع کرد و بوذ تب صد ای زنده
باشد و قوام در میان شیشه باشد و نقول میان سوی شیشه اراده این علامت خبر باشد و اگر بوذ این تب غلیظ و سخت زنده باشد قوام بر شیشه باشد یا عاد اندر کرد و هکاه که بوذ تب
سرخ باشد و غلیظ تیره بود بسیاری دو کند و کر تیره باشد و تنک سرخ خفه بسیاری مدارک کرد و اگر باشد بسیاری دو کند و هکاه که بوذ تب بلغمی غلیظ تیره باشد بسیاری دو اگر کرد و اگر بنگ باشد
بسیاری دو کند و هکاه که بوذ تب بلغمی غلیظ تیره باشد سرخ صافی باشد و سیاه از رقی مایه دیباری دران باشد و اگر سرخ مایه زرد و تر کند و بوذ رقی صافی باشد و اندکی تیرگی کرایی و در دیبا
چه سیاه باشد و بوذ رقان سرخ بود و سیاه زند کند و هم بنگ باشد و بوذ خاوند سرخ سیاه باشد و سخت تیره باشد و بوذ خاوند و دیگر سرخ غلیظ تیره باشد و بوذ خاوند و
سپید باشد و اندکی زردی فی و بوذ خاوند است تا بنگ خاوند باشد و بوذ خاوند سعال زند و رقیق باشد و باشد که در وی رسوبی سپید باشد و بوذ خاوند و بیشتر و از
مفاصل سپید و غلیظ باشد و از بن شیشه نقلی سپید همچون بنه سپید اکرده باشد و این بوذ است که در بیشتر بها لهاء بوذ کوه باشد و اجبار بر کرد علامتها و حالها، اوکی بیکی
اندر بابها کذشته بود کرده آمدست **کفتار بیستم اندر یاد کردن حالها، مردم از اجابت طبع و از تیرگی تقاریا زده بابت باول از کفتار بیستم از کتاب**
پنجم اندر شناختن حالها، مردم از اجابت بدانست که کذشته ذکر حالها که مردم از اجابت طبع از حال چیند و کی از بسیاری و لیکن مردم از قولها سیوم از صور و اشخاص چهارم از وقت اجابت
پنجم از زمان ششم از بوی ان هفتم از کفتار ان هشتم از سکون و کوانی ان نهم از چیزی ان دهم از زیر و زامین یا باد و بی باد از این اقسام که ما نداست که طبیبان تعریف اجابت بیماران
جلکت، **باب دوم از کفتار ششم از کتاب دوم اندر شناختن حالها، مردم از اندکی و بسیاری کفتن** بدانست که اجابت طبع از سه حال بیرون باشد یا زیاده بود یا کمتر از اندازه باشد
که خود بوده شود یا بیشتر باشد یا برابر باشد و بدان حقه که باشد هکاه که باید بدان قوی باشد یا شان قوت انها، تغایا باشد و نشان علامت ان و اگر کشته باشد نشان از باشد که رشتها
اندر تولون و دیگر روده ها بر زیاده نشان ضعیفی قوت دانسته باشد و بباید دانست که نقل اطعمه فضلات تن بدان جهت است که رشته شد یا بر امدن ان در روده ها زیاده باشد
واسبب اینکه اجابت طبع سه ساعت یکی باشد که بدین صفا آمده که روده ها فرو دفی لیه و روده ها از نقل و از بلغم لزج بشوند به روی مستقیم فرود آید و عضلها به معنی لیکه
و اگر هیچ اعضا مردم حاجت برخیزد و اگر در بن مجری سه انعقد قولنج بدید آید و دم تولد کلامت که اندر روده ها تولد کند و نقول اگر انجا رسد بر باید و بخود رسیم قوت بکرا اندر کشیدن
عصه کیلو که بقوت مساحت ما سار قاعزشان می کشد و بخونی کو داند و هکاه که اجابت طبع و مقدار نقل فزون از ان باشد که باید قوت ظاهر ضعیف و قوت دانسته قوی باشد
و نشان ان بوذ که فضلها زین روده ها فرو می آید بر طبیعت اخاذ با نقل دفع می کند پس کرا نقل بوذ طبعت باشد نشان ان بوذ که در معده بلغم بسیار است و کر صفرا زرد باشد نشان از بوذ
جکر کرم است و صفرا نیاست و کر نقل سپید باشد نشان از اشتهای بسیار دست و کر همچو کی شتابه شده باشد به نقل اله نشان از ان بوذ که جکر ضعیفست و اگر در نقل یا اطعمه خون سیاه

باشد نشان ان بوذ که در کفاره است و خون کرم بکند و کر در نقل غلط سودا و بی باشد نشان ان باشد که تولد سودا در تن تو از ان است که اندر سر کیکی که خانه است باشد ان صفرا سپید
باشد که اثر خویشتن می کند و اگر اندر معده چیزها لزج باشد که روی رود هات نشان ان بوذ که خلطی تیره بود طاسکی اندر و از بیرون و از ان طبعت لزج طبیعت صحیح رفته کرمه و اوتیکی
تیار تن و قانی در دهاء از اجابت قوی کرمت تا هفتاد تیرکه روی بود تا ده و تیری ان بوده و صد همچنین بچه مردم کرد ابها و جنبانند ابصحیح قوی کند تا تیری
ابر روی صحیح زان و تر کند و باید دانست که غذا لطیف زود هضم شود و زود خون کرد و نقول کمتر باشد غذاها غلیظ که دیری تو دخون کمتر تواند بود پس بنله غذا کرد تواند داد تا نقول
از بیرون باشد و غذاها که سیال از ان بود نقول از ان باشد هکاه که نقول کمتر باشد اندر مغی جلبی باید کرده **باب سیوم از کفتار ششم از کتاب دوم اندر شناختن حالها،**
مردم از تمام نقل بدانست که تولد نقول از جهات چهار چیز باشد که زیاده تر اختیار بود از بیرون باشد که بخیر طاقت و تنک کیوس است در هر کیشود و سبب ان
سه حال را شد یکی ضعیفی جکر و ضعیفی که هکاه از اطعمه ریاکی بیند خاجزی ان از نزیدن و کشیدن و تباه سوی خویش و هم سه تا کرین کرد هم اندازه باشد سیوم که اندر ان طعام از بیرون
یکی اکه طعام فرو نشاند شود که باید طبیعت از عنان نه بیرون اید و هر انکه خلطی بعد اندر اید که طعام ناکوارده رنج کند اکرچه طعام اندازه باشد و طبیعت از عنان عاجز نباشد
سیوم اکه تولد از رنج تولد و باشد نقول ایجنب می شود و این همه از ندانستن نقول معلوم تواند کردن هکاه که نقول بر طعام باشد طبیعت صفیفی و جکر ضعیفی ماسار یقا باشد هکاه که کرکی و جکر دارد
دلیل ان باشد که خلطی از بیرون که بدن نقلت ایجنب می شود پنانچه بدانچه باز بیرون می کند تا بدانچه دیرتر تمام یا کرده است **باب چهارم از کفتار ششم از کتاب دوم اندر شناختن حالها،**
مردم از تنکی نقل بباید دانست که اسباب تنکی نقول شش است یکی کمی قوت که سبب از تخلیه بسیار اند و اندامها جنبش شود بدانکه تر تا بدان سبب نقول بر تن
دو سبب ایکی از دل اجل سیوم دیبا بدن عرق کردن چهارم حرارتی قوی که در اندامها غذا بسیار باشد و طبیعت از انشک که بیخ خوردن غذاها خشک شد صفیفی قوت دانسته و بماند نقول
در امعا چنانچه در باب دوم یاد کرده آمدست و هکاه که نقول سخت و خشک باشد و معنی نه و ترسب ان صدیه که باشد که از هکر و روده ها و ذوله و اشایت کرنی و دهان ایشان
کچه انچه تر در هکه باشد انجنب شود و هکاه که قوام نقول سخت بد شان باشد که طعام مهار کوارنده است و بدین سبب که هوایی قوام نقول طبیعی بدیر قوت بر انکه قوت هاضمه قوت
و کار مزیتی تمام بیکر کرد هوایی نقول طبیعی سخت باشد انجهه که شان از بوذ کرتی میکرانند و هیچ جزوی از نقول قوت انجزیی از کدارتی و بباید دانست که قوام نقول است که قوام نقول
و بر جسته باشد و قوام کلیی بود و باسانی بدین اید و زنکان نقول نخوی بدی و در بیرون آمدن مقدار آسودند و زنان نقول نخوی زردی که اید و سخت تا خوی بوی بوی بوی بنه شد و با قوام
با بها انکه نباشد و بوقت تا بدو بقدر اسه متدل و الله اعلم **باب پنجم از کفتار ششم از کتاب دوم اندر شناختن حالها، مردم از رنک نقول** بباید دانست که هکاه رنک
نقول زرد که کلید قوام نقول متدل بود و سخت که نباشد نقول طبیعی بود چنان ان باشد که طعام رنک میکرد و هکاه که سخت زرد نباشد و نشان غلبه صفرا باشد و اگر ان زردی نقول
در اطعمه بسیار باشد نشان ان باشد که بسیاری از صفرا است و اگر طبیعی باشد نشان بر اخترت صفرا بود از ان و هکاه که نقول بر زنان باشد بر اصلی ان که بر تره و اند و جهم خورده شود
که نقول بدان کرده و هکاه که نقول از بیرون سپید باشد و جبیا باشد که سبب سپید نقول فرو آمدن خلط زکا که بود بر اطعمه و سپید نقول نشان کاه ابد طعام ما باشد و هکاه که بود که سپید نقول
نشان سقر یقان تولد کند و هکاه که نقول از بیرون سپید ایجنب باشد میان اسعار تبی باشد و بیکه نقول بر تمامست همچون صدید یا همچون دیم باشد و سپید ان ناکردن باشد و بیشتر باشد
وقت بادیان خود و سیاهی نقول همچون سیاهی جلد باشد و در اطبا بیاری بر بود از بعلت است که دیکر انقوی عظیمت و ان آفت یا حرارتی عظیم باشد که اخلط را کرد و دیکر تولد کند بسوزد یا
خلط سودایی که دیکر عفونت بیشتر همچنانکه طعام در معده تباه شود و از ان خلط بد تولد کند و بسیار باشد که اندر دیکر تولد کند هم اندیکر باید و تباه شود از بهر انکه جکر ضعیف باشد و
از رنج خاتکه دارد و باین ضعیف باشد و از ان دیکر جز شر تخار کشیدن تا از بیکه سپید باشد نقول دیکر همچنین نیک خون سیاه باشد که اندر امعا زدی اید و وقت میان
نقول سودای و میل خون سیاه ان باشد که خون و بیاه شود سودا فرو بنه و زنک او و بوش باشد و مقدار اسودند و بوی تر شد و هر دو زمین از بوی برجوشند و هکاه که ان نقول
در اطراف بیاری سودایی باشد دلیل خبر بود از بهر انکه ماده سخت شده باشد و طبیعت از دفع سکند و هکاه که نقول جدید سود باصرف باشد حضور ان بود از بهر انکه سودا اصلی
اصلی ان غایت سوختکی و نیست شدن طبیعت اصلی بود و بسیار باشد که سبب سیاهی نقول طعام و غذایی باشد که معدت تباه کرده بود و زنک نقول سیاه کرده بود بسبب سیاهی نقول
سیاهی بد که سودا از دفع کند و الله اعلم **باب ششم از کفتار ششم از کتاب دوم اندر شناختن حالها، تن مردم از نقول منفوخ و سبک**
بباید دانست که هکاه که طعامهای باد انکیز خورد و نقول که بر دل اید مستقیم باشد همچنین کاه که دو دیدر شان غلبه باد کند و همچنین نقول سبک و سبب باد آید هم نشان تعلیل دهاء باشد نقول خواهد
قولنج باد بر چیزی بود و الله اعلم **باب هفتم از کفتار ششم از کتاب دوم اندر شناختن حالها، تن مردم از بوی نقول** بباید دانست که هکاه که بوی نقول سخت ناخوش باشد
و طعام که خورده باکره و خوش بوی بوده باشد و چیزی که بر ان خورده بود که بوی نقول را خوش کند چون انجیزان و سیر و غیر ان دلیل ان بود که درین وی خلطهاء عفن و بسیار است و استعمال
حلبت داده هکاه که بوی نقول تر شی باشد دلیل سرده و زاج و فرو بلغم ترش باشد درین و الله اعلم **باب هشتم از کفتار ششم از کتاب دوم اندر شناختن حالها،**
مردم از کفتار نقول بباید دانست که کفتار از دو چیز نشان دهد یکی از مواد که خلطی که اخذه ما بلغمی باشد و مثال ایکی اقتوی دیک ایجو شاند دهم از بابها که در تن باشد و الله اعلم
ایجنب چنانچه یاد کشت که در بابها مرج دهد و از دیکها که بر خیزد و الله اعلم **باب نهم از کفتار ششم از کتاب دوم اندر شناختن حالها، تن مردم از نقول اقوال**
بباید دانست هکاه که نقول با ارزیده اید دلیل ان بود که باری غلیظ با ویلات و هکاه که اواز با بیاید باشد همچون اواز دلیل ان بود که باد طبیعی رقیق ایجنب است و هکاه که کرده سند ها

او محصار کیلوس جذب کرد که بعد اعمال بسیار نباشد و بیکبار یا از قوی بر دو آید و یا شد که قوت دافعه قوی باشد و نقل یا با وازدهد و در شکم بادی شود و هرگاه که معده سرد باشد
و در وی هیچ بادی نباشد یکبار از بهر آنکه شکم نیست که ایجاد حرارت نبود هیچ حارق طبیعی که محلل کند و تحلیل کند و باد هایست که حرارت با ماده باشد یا بیوست
لخلیل که بخارها برانگیزد و باد هایی که از صالبه بر آید و باد هایی که از ضعف بر آید و هرگاه که از فرو سوکرا بدو باد بازی چون تقدیر بر دنا بمدیدان بود که سبب تولد باد هاست از ضعف
و بیوست بسیار و غلظت و هرگاه که از صالبه بر آید دلیل آنکه باشد که از بیوست خالیست و تقل شکست و هرگاه که ماء از بهر زیادت در باشد دلیل آن بود که بیوست غلیظ یا بطوبت قوی
اند و هرگاه که باد از اندر کیمیا بر دو شکم بر آید و هرگاه که بجنبد قلقل کند که باز قرا جایگاه باشد دلیل آن بود که باد در معاء باریک و غلیظ است و هرگاه که باد از بر تقدیر بود دلیل از بر
کبار در امعاء لطیفست و با رطوبت و هرگاه که از باد بقیه نباشد و گران بود دلیل آن بود که تقوی با رطوبت تعالت **باب دهم از کتاب دوم از گفتار ششم اندر شناختن حالها**

ترجمه دوم از بر قی باید دانست هرگاه که تقل چرب باشد و چربی با رطوبت بود نبود دلیل کردار تنی اندامها و اصل باشد و تفریح نبود دلیل کردار تنی اندامها و بیده باشد که چرب دلیل کردار تنی بیه و
لخ دلیل کردار تنی اندامها و اصلی بود و فی الجمله باید کردن تا حالها تغوا از تنک و بوی و قوام بعزیزی و تلخی و باد ناگهانی از جهة طعام و شراب یا نه اگر از جهت طعام و شراب این دو زین باشد
سبب از بدن بود و هرگاه که دیگاه کردن باشد دلیل آن باشد که در تن اخلط و کوفتگی و گوشت و دلیل آن بود که در تن اخلط و امتزجت مکب و اینجا است دلیل که بود بازی بیماری و این از غذا
بجاری بهاء مکب و نیز بود و الله اعلم **باب یازدهم از کتاب دوم از گفتار ششم اندر شناختن مرج و دادن بخنها و نفر الدر دیگر باب**
فاذا شاخ بیترن بطنه و من کان فی شبابه یا بن الطن فانه اذا شاخ لان بطنه است که ما بیان میکنیم هرگاه اندر جوانی طبع نرم باشد اندر بیماری خشک شود و هرگاه اندر جوانی طبع خشک باشد
اندر بیماری نرم شود تحقیق آنچه رسیدا جارات که جوانی ضعیف است و مهجه حالها جوان اندر بیماری بر فاقه شود که اندر جوانی بود باشد و مهلک نیز و هرگاه که از بر سبب
تفصیل با بیماریست که رسیدن بکی طبع است که عطاره کیلوس از معده بجگر کشاید و اسباب کشادن و سبب نرم شدن طبع نیز از آن در جوانی خشک بوده باشد است که عطاره کیلوس از معده و
بجگر کشاید و اسباب کشادن آن بجهات که از قوت طعام که از قوی معده قوت که جگاه جگر است که باید چون گوشت طعام قوی باشد بیان سبب طعام قوی از آن خورده شود
کفتن را بدان جلب باشد و چون قوی از اجات خوبه شود بجگر از عفونتی کشد و چون بجگر از عفونتی کشد از آن جاه نباشد که فرو فی بوده می آید و هرگاه که از جالینوست که طبع نرم
و سبب دوم آنکه کیلوس از آنچه بجگر نقد از جاه روی کشیده که بجگر بوده فهد ایشب جهت که از بهر آنکه بجگر سبب جهت و از اخراج ضعیف شود و قدر حاجت از کیلوس جذب نتوانند که هاضمه
حقیقی بدین دو زنگ که سبب سوم ضعیف قوت ماسکه و سبب از تنی حاشیه شد سبب چهارم قوت دافعه پر هرگاه از جوانی طبع نرم بوده باشد و سبب نرم طبع او قوت
طعام بوده است که از بوی معده تولد کند چون نیز شود و بدان زیادت خود و بدان زیادت خود که طعام باطل گردد و چون بقیا سر حاجات تی او کمتر شود و قوت بلیست عصا بجگر کیلوس از تعد
حاجت از معده بجگر آید و بجگر بر دیدن سبب تولد کرده باشد و طبع او خشک شود و هرگاه که بسبب دیگر باری تولد صفرا و فرا مدن از بوده و در تنع کردن کیلوس را و تدارک آنچه جذب کند طبع
باشد چون نیز شود حال او بنقدان کرده از بهر آنکه دیر بی تولد صفرا کمتر باشد و هرگاه که طبع بسبب ضعف قوت ماسکه نباشد بکوفت کیلوس از آن طبیعت که طبع از نرم داشت سوی بار بوده است چون
در بطاری سوی از دست شود ماسکه او هم بر آن ضعیف بطلان از بهر آنکه هرگاه که مزاج در تری باطراف شود و ضعف مستولی گردد افعال قوتها باطل گردد و اگر معده او بر سر کبری داشت باشد
چون نیز شود ماسکه او قوی گردد از بهر آنکه مزاج معده در اصل تر بوده است اگر تر نبودی ماسکه ضعیف نبودی و در بیکی که حرارت کمتر باشد لکن مزاج اندر سردی با فراط شد بلکه معتدل شد
از بهر آنکه سرد کردن داشت است و چون مزاج معتدل گردد افعال قوتها تمام میشود هرگاه که جوان طبع بسبب قوت دفع دافعه باشد و چون نیز شود و قوتها تعفن ضعیف تر شود و اندر نیز کمتر نبود تولد
کرده بر بدین اسباب معلوم شد که هرگاه که در جوانی طبع نرم بوده باشد اندر بیماری طبع خشک شود و حال بیکی که در جوانی خشک بوده باشد اندر بیماری نرم شود و چنانکه فاین بود از بهر آنکه سبب هم
کشتن طبع که خشک بوده باشد است که عطاره کیلوس از معده بجگر بسیار تر آید و اسباب بسیار تر آمدن که از معده بجگر سبب از چهارست پس صنداز چهار یکست و اسباب کشادن است
از بهر آنکه این چهار سبب که اسباب بسیار تر آمدن یکی عضلان شهوت طعام است که از کوی معده تولد میکند و در نقصان شهوت که پیران را باشد یا از ارشود بیان سبب زود تر آنکه
مقدار حاجت خوبه شود سر شود و از سر بی راستین نباشد و کمتر آنند با نیکی باشد چنانکه باشد که سعیدکاری میکند آن کار تمام کرده مانده شود پس از آن مقدار غذا خوبه پس چون بیماری معینه
جگر را دوست نباید بدین سبب طبع خشک شود و نیز در جوانی معده که صفرا بیشتر تولد کند و صفرا کیلوس را از آن دفع کند چنانچه اگر کرده آمده و از ندهاد پس چندان تولد صفرا نباشد که کیلوس را
زود دفع کند و سبب دوم آنکه جگر نصاد کیلوس با بسیار تر جذب کند و تری چندان نمانند که با معاء فرو آید بدین سبب طبع منکسر شود و سبب سوم آنکه هرگاه که مزاج معده چون خشک باشد و سردی
در بیشتر حالها تنی کیلوس باز فراط شود و قوت جاذبه جگر ضعیف گردد بدان سبب طبع نرم شود سبب چهارم قوت دافعه است از بهر آنکه در بیشتر هم قوتها ضعیف تر گردد **گفتار هفتم اندر**
باز کردن حالها تن مردم از شناختن عرق و این گفتار پنج باب است باب نخستین از کتاب دوم از گفتار هفتم اندر شناختن
آنکه عرق چیست و از چه تولد کند باید دانست که غذا در رگها و اریان تولد کند و با ماها متولد شد سید کرد بعضی بقوا به نحو صفرا
کرا زار و از آنکه و صفرا بقوت تر بیشتر و کری از آنکه و کری از آنکه غذا در رگها و اریان تولد کند و با ماها متولد شد سید کرد بعضی بقوا به نحو صفرا
پر مواد چه غذا و صرف باشد و از اندامها فرا بوجه ایاب باشد تنی جگر که در به تحلیل از سا مرخ شود و از آن تولد دید و تحلیل با فضله که اخلاط باشد بیا بیند و بعرق بر آید بدین سبب

کم تر که در وی خلطی بود باشد عرق بی بوی و از اخلاط و هد و لحم که اگر فضل غلیظ تر باشد و خاکی باشد تر و بیا از آنکه کم و بعضی از آن از سلم بر و تولد و ظاهر بیست بنا و از تنی
باشد که تری و بر صد بیاید از بهر آنکه عرق از آنجا بیرون و صنعم از اوضاع فضلها که در اندام بود و کیکی از جا بیرون آید و کیکی از بیرون آید و کیکی از بهم
و کیکی از بوی و کیکی از نعم و کیکی از کری و سوی و کیکی از عقب بر دارد مدن و کیکی از جا بیاری با آن از راحتی بدانه **باب دوم از کتاب دوم از گفتار هفتم اندر شناختن حالها**
ترجمه دوم از آنکه باید دانست که اسباب بسیار بعرق بخشت یکی بسیاری طبیعت دهم و قبلی ان سیم کشادگی اسم سلم چهارم قوت دفع دافعه پنجم صعفی قوت ماسکه در الجمله چون
عرق بسیار کند قوت ضعیف کند که بسیار بعرق که از دفع قوت ماسکه از شد و قوت ماسکه از شد بعد باشد از بهر آنکه ماسکه فضلها که تو از آن استفی باشد که نه از دکوی طوبتها غریزی نگاه دارد و تو بسیار
عرق بسیار کند قوت دافعه بود و لیکن از ضعف ماسکه بود از آن که از دفع دافعه باشد از بهر آنکه تقوی با طوبت تعالت **باب سوم از کتاب دوم از گفتار ششم اندر شناختن حالها**
از بر آن راحت باید و اینجا از ضعف ماسکه بود از آن دارد و بیماری باشد و هرگاه که تندست عرق بسیار آنکه و سبب بیماهیاست که بسیاری عرق و اجب کند نشان از آن بود که غذا فرو از راه
سیخن رکد کن او بر تابد و هرگاه که چنین تجویز نشان از آن بود که در تن فضل بسیار است و باسبات اینجا حاجت و بسیاری عرق در بعد دو که کار بیماری نشان بسیاری خلط باشد و بسیاری عرق
با السهال یا بلد را البول یا باستفراغ و اگر از نفع استفراغ استخیر باشد و اسباب از آن آمده بعرق جهت یکی آنکه رطوبت و خلط بالماء و سوم بر سبب سلم چهارم ضعیف قوت
دافعه و آنکه عرق از عضو ماسته باشد خاصه که عرق بسیار سبب ضعیف قوت دافعه باشد خلط بالماء و ماده باشد هرگاه که عرق جز از سر و گردن و سینه نباشد نشان آن باشد که قوت جوانی ضعیف است
ضعیف خاصه خاصه که عرق بسیار باشد حجت بر نشان بر بیماری باشد و علت در تهاء حاده و محرقه و اسباب عرق طبیعی سه است یکی قوت دافعه چنانچه عرق عرق باشد و در
روزه و عرق جوان در حرکت چنانچه قوت دافعه بود سوم هرگاه که چنانچه قوت باشد و اسباب عرق الطبیعی بیست یکی آنکه تر از آنکه مادام صعفه قوت ماسکه سیم ریاضت قوی چنانچه
کرما با فراط تنم نشان رسمی باری و این عرق بسیار بود که زرد و روز آنکه آید و این اسباب اسباب عرق غالب طبیعی از بهر آنکه از بهر آنکه قوت ماسکه و اینجا از فراط استولی
هنا طبیعی باشد از بهر آنکه از قوت دفع دافعه باشد لکن از غلبتی و کران باری قوت بوی کی از باز نتوانند آنکه کشیده و تمیز نتوانند باشد همچنین بود و بیماریات
کار بر معنی انها عرق بسیار باید و از معنی کمتر و نشان از آن باشد که ماده بیماری اندر آن اندامست که عرق از وی همچنین با اندر آن انفر بیستاست ابر که بزا ایند فضلها و منع مادها تولد
بود و چون ماده دهد و باشد عرق از بهر تن آید و بدین سبب که عرق بود که از سر که گردن و سینه نشان بر حالی باشد از بهر آنکه نشانست که ماده بیماریست و علامت و هم در
تن و هم در سلامت و طبیعت از بر آنکه از آنچه از آن بیماری باشد از علت کشاست تا از این معنی معلوم کند **باب سیوم از کتاب دوم از گفتار هفتم اندر شناختن حالها و تن مردم از رنگ و بوی**
باید دانست که هر تن و نشان غذا و صفرا بود و عرق پید نشان بلغم و عرق سنگی سیاه و نشان سودا باشد و هرگاه که قوت ماسکه کها ضعیف باشد عرق همچنین نشان باشد و هرگاه که
خون تخت باشد و غذا نشان از اندامها از قوی لکن عرق خون باشد و تری بلغم بود و تری عرق نشان صفرا و کمتر نشان هوشیاری و اشتهای تلخی نشان صفرا
باب چهارم از کتاب دوم از گفتار هفتم اندر شناختن حالها و تن مردم باید دانست که وقتی در تنها حالت نشان باشد که در تن رطوبت بسیار خلاست و از وی تری
بدان حالت که هر آن غریزی و حرارت بیت الاتی تواند و روز کار روان باید تا چنین رطوبت شود و تنها صعف نه بر هر قوت را نه تر از آن ضعیف کند که ماده بدین خلاص بخیر شود
و ان تنها حالت مکن باشد که صعف رهد تطبیعت از آن بدین سبب قوت و در تنها ماده تیز از آن باشد که در تنها حالت و عرق کرد مرد همه بیاریها امید و ارتر و باسلامت تر از عرق
سرد بود **باب پنجم از کتاب دوم از گفتار هفتم اندر شناختن حالها و تن مردم** باید دانست که عرق امدن دقیق و تنگ در بیماری نشان تنگی و تنگی ماده باشد همچنین تر قارح و غلیظ نشان از وجه
و غلظ ماده باشد و نشانه و دارای بیماری باشد از آنکه و تنگ در از بوی و طبیعت ترماده غلیظ و رمح غالب شود و بیکر و باشد و اسباب اعلم **گفتار هشتم اندر یاد کردن بیرون آمدن**
رطوبتها که در فرو باید و این گفتار شش باب است باب نخستین از کتاب دوم از گفتار هشتم اندر حالها تن مردم از حال باید دانست که حالها تن مردم از حال باید دانست که حالها تن مردم از حال باید دانست از هفت
وجه قوارت شاخت یکی بسیاری و آنکه گفت دو و زنان نفت سیوم قوله نفت چهارم بوی نفت پنجم طعم نفت ششم بر اسلمن بنخواری با یا سلمن هفتم از بهر و تکلف هشتم از وقت بر اسلمن
نفت **باب دوم از کتاب دوم از گفتار هشتم اندر شناختن حالها تن مردم از اندکی** باید دانست که نفت رطوبتی را گویند که در تن و حلت تا اثر و ذات الجنب بعالی بر آید و لیچ
خام را بر آن بیاری بصاف گویند اما بیماری نفت نشان پختن ماده بود بنهایت رسید بیماری معنی تولد شد و بیماری و آنکه نشان از ماهی باشد که چون نفیس اندهی باشد که کیلوس را
که بیست تا غایر بر اسباب علت کدست و بیماری از ابتدا در گذشت و هنوز اندر فوت و طبیعان از نو وقت تولد گویند و نفت باعتدال نشان از بود که مادر پخت است و تا بودن نفت در
خاص بوی فوق باشد **باب سیوم از کتاب دوم از گفتار هشتم اندر شناختن حالها تن مردم از** باید دانست که صفت نفت نشان ماهی باشد نشان از باشد که ماده
بیرون است و فوق است که ظاهر در اول بیماری باشد و به تجاوزی نفت بر آید و دیگر نشان از باشد که در نفت تلخ بود و زودی و اسانی بر آید و از اسلمن از نفت بیماری است و بیماری
بلند نفت سرخ دلیل غلبه خون باشد یا نشان از آن باشد که دیگاه قوت شده است و از جمله کها یکی باشد که در حال چنین است با یکی باشد که در حال چنین است با آنکه دشمن و الله اعلم
در نفت تلخ زرد همچنین او و یکی نفت سیه تری دلیل بیماری سوکنه خلوی و همچنین زرد دلیل با آنکه که ماده تر صفرا بوده است و نفت زرد بر بیماری و نفت سرخ نشان شکی ماده باشد یا
نشان غلبه سودی با علوم ماده حرارت غریزی و همچنین نفت سیاه و تیره هم نشان از بد و باشد و اسیان فرق در میان این نفت و آن نفت کند بعد ستاره بر وی کند و بنا چنین معلوم شود
و الله اعلم الصلب **باب چهارم از کتاب دوم از گفتار هشتم اندر شناختن حالها تن مردم از بوی طعم** باید دانست که نفت رقیق نشان خلوی ماده بود که نشان از تنی بود و نفت

کرده نشان عفونت باشد و اگر بوی ندارد رطوبت دود بود و شیرینی نفث یا نشان خلط خون بود یا نشان بلغمی باشد معتدل بطبع خویش و فرق میان هر دو و بنگل بود و بوی طعم نشان
بلغم معتدل بود و نفث سوخته نشان آن باشد که حرارت در رطوبت غالب و همچنین نفث تیز کران سوزی در گذشته بود نشان غایت حرارت باشد و ترشی نفث دلیل
آن باشد که حرارت کمتر است و تلخی طعم نفث نشان عفونت باشد **باب پنجم از کتاب دوم از کفتار هشتم اندر شناختن حال تن مردم اندر قوام**
و شکل نفث بباید دانست که نفث رقیق نشان زخمهای ماده بود که نشان آغاز نضج بود و نفث غلیظ نشان زخمهای ماده بود و نشان آن باشد که دیر توخواهد بودن بعد نضج
و نفث معتدل میان رقیق و غلیظ نشان نضج تام باشد و نفث کردن نشان آن باشد که ماده غلیظ است و در قصبه‌ها رشی حرارتی عظیمست و بقرا اندر کتاب امید ما که بر نفث بقاع
آنکه و بر ما نباشد نشان دهد باشد معنی نشان که هش تن و سکیه که بسیار بدم کمتر از نفث کرد بیماری بسیار کشت و همچنین که باشد که تب باشد و از مایه عاصی از عدت اختلاط
عقول آن باز بود و اختلاط عقل بود والله اعلم **باب ششم از کتاب دوم از کفتار هشتم اندر شناختن حال تن مردم از مشتری و اسان با مردن نفث**
بباید دانست هر کاه که اندر تندرستی و فان آبی لجب نفث زود بدید بباید و اسان تر باید شان سلامت و قوت طبیعت و زود کشتن بیماری باشد و دیری و دستخوش نفث
نشانهای ضعف قوت و درازی بیماری باشد و بهترین نفث سپید و پخته و همواره و معتدل و اقوام باشد و همچنین بوی ندارد و بی مجال باشد و اسانی باید و اما بوی بیماری بود
نباشد و بهترین نفثها نفث خام و رقیق و ناهموار باشد و باسان تخت و بد دشواری برآید و زندان اوسیاه و کبود باشد و بوی ناخوش دارد والله اعلم **کفتار نهم**
اندر باز کردن سببها حالها تن مردم و این کفتار سه جزو است جزو نخستین اندر بیان کردن سببها غارضی بر و جمکی و این جزو بیست
و سه بابست باب نخستین از کفتار نهم از کتاب دوم اندر شناختن اجناس سببها بباید دانست که در او کتاب یاد کرده امدست که هر کاری بالسببی است
و سبب اندر کتابها طبیعی چند بر کرده‌اند که نخست از چیز باشد و از بودن آن اندر تن مردم حالتی پدید بیاید و آن جمله سببها سه است که هر کاه چنان باشد که باید و چندان باشد که باید
و آن وقت باشد که باید سبب تندرستی باشد و هر کاه که بر خلاف این بود سبب بیماری کردد و این سببها شش جنست و هر شش ضد ویست و مردم بی آن متولد بود و طبیبان آن را اسباب سته
الطبیعیه کویند یکی هوا است و یکی چیزهاء خوردنی و آشامیدنی و یکی خواب و بیداری و یکی حرکت و سکون و یکی استفراغ و احتقان و یکی اعراض نفسانیات این سببها و احوالات اندر کتاب
سیوم کرد بیان حفظ الصحه در روست یاد کرده اید و انواع سببها اسلت یکی سببهایست که از بیرون تن باشد و هر کاه که آن سببها یکی ضاصر و اندر تن حالی بوید بباید چنانچه نخست
اندر آفتاب یا جزی که بخت یا جزی که خوردنی چون بیمار و سیر و غیران سببیت کردد چون زخمی که بر سر افتد سبب مرد و امتلاب اندر چشم یا سبب علت اشتاد کردن این سببها و اندر آن را
طبیبان اسباب یا بیرون کویند و دوم سببهایست که از اندر تن باشد هر کاه که آن سببها یکی ضاصر کردد بیمانی آن سببی دوم و حالی نو بیاید و دو بین را اسباب و اصل کویند مثال
اسباب ما بیرون امتلاست و مثال اسباب و اصل آنکه سببها امتلا که کهاو بر شود و سستی تولد کند و اخلط در اندر تن متفق باشد سته سبب بکردد اما طبیبان یکی کفتند اسباب و اصل آن
چون از بهر آنکه هر کاه اسباب و اصل بر دو ارض مرض با آن زایل شود و اسباب سابقه نیز بباید از بهر آنکه هر کاه که اسباب سابقه بر دارد اسباب و اصل بر دیده شود و اسباب باید نیز باید
که با بوجود باز بهر آنکه در بسیاری از بیماریها اسبابی باید تیز بر دو علاج بباید کرد اینچنانچه اگر شخصی را جراحتی رسد آن کرد چون جوانی که زهر بدان جراحت بر کند باید کرد و بباید
کشاست کرد و بسته سخن و سببها باشد که بدان سبب بدید امدن حال کردد چون خوردن پلید فزون کردی را و خوردن افیون فزون سردی ما و باشد که بعرض سبب کردد چنانچه
کوی دراب سرد شود سلم او بسته و بوست او کشیده کردن و حرارت زاید و تن بیفزاید و چنانکه کسی سمنونیا خورده و ماده صفرا از تن بیرون کند تا بدان سبب تن او خنک کردد
اکر چه سمنونیا که مکرده است از بهر آنکه ماده صفرا از تن بیرون آید بعرض سبب خنکی باشد و نه هر سببی که خاصه کردد اندر تن اکر کند تا بدید امدن سبب اکر تن مستعد اثر
پذیرفتن باشد و سبب باچندان و زندان نباشد که از وی اثری قوانا مدن بیچ حال در تن بدید نیاید بیچ کونه و همچنین بسیار باشد که بدان سبب اندر هر تن اثری دیگر کند و سببها چون
طبیبان را اسباب و اصل کویند و این از بهر آن باشد که هر تن را اسباب سابقه اینچنین دیکر بوده باشد بخلاف اسباب سابقه که باشد چنانچه نخسته و در سر شخصی
کدا از قاب چیزی و شخصی را دیکر در سر از بیش اثر چند و سبب و اصل هر یک باشد مدد بدیر تن و سببها بدین جست که چون سبب چیزی اثر او برود و بعضی هست که اکر چه سبب چیزی
اثر او بماند و این از آن وقت باشد که سبب قوت بوده باشد تن از وی اثری تمام پذیرفت بود والله اعلم **باب دوم از کتاب دوم از کفتار نهم اندر شناختن**
سببها که مردم را کرم میکند بباید دانست که سببها که تن را کرم میکند یازده نوعست یکی خود دنیاء معتدل چنانچه از غذای و چیزها و دوم حرکتهای معتدل چون ریاضتها و صناعتها
سیوم مالیدن معتدل چهارم خاراها و داروها و روغنها مالیدن و تجربه بر بادان بی آزدن از بهر آنکه از دن باستفراغ باشد و استفراغ سه‌ی فرآید پنجم کرما به معتدل ششم هوا
معتدل هفتم خواب معتدل و بیداری معتدل هشتم خشم اعتدال نهم شادی با اعتدال دهم سرما و سرد کردن با بها که بوست دار درست کند و سام را به بند بدان سبب حرارت زایل شدن
تن زایل نه زهم عفونت اما حرارتی نا طبیعی در طبیعی آن تا طبیعی کند و آنرا از بهر آنکه دانه و مزاج آن رطوبت را از ستاریکی مزاج آن بخود بیرون برد و سود و آنیدان بود که حرارت رطوبت
رقیق از بهر چه غلیظ جدا کرداند و رقیق را جدا کرداند و تحلیل دهد کند و باقی غلیظ تر بخود و کرم کردن مشلوق آن بود که رطوبت بحال خویش باشد که نطفی آنرا کرمی پذیرفته بود والله اعلم
باب سیوم از کتاب دوم از کفتار نهم اندر شناختن سببها که تن را سرد کند سببها که تن مردم را سرد می‌فرآید یا زوده و نخست یکی حرارت یا فراستاد بر آنکه حرارت
غریزی را تحلیل کند دوم سکون یا فراستاد از بهر آنکه حرارت را بر نیفروزد تا بدان سبب همچنان فرو مرده باشد سوم طعام و شراب یا فراستاد از بهر آنکه حرارت غریزی کشته بخیم کردانست تن غذاها و داروها

کسی را بر کوفتها فای فوق و یای بلغزه یا با او بکرد دیگر بطور تزلیج که عضوی از اعضا را از اینجا بجنبش بلغزاند دیگر ماده بدکه هر بادی یا عصبی باشد که جایگاه در پشت قحفه مقدم دماغ است
انشاء الله اعلم **باب دوازدهم از کتاب دوم از گفتار نهم اندر شناختن اسباب حرکتهای نا طبیعی** بباید دانست که حرکتها نا طبیعی بسیار است
فواق و تشنج خشک الرسغ اعضا فتوی بدید آید و بعضی خشج امتد بدید آید و بعضی رعشه و بعضی رجفه و بعضی تمدد و بعضی تقوس و بعضی قوت را از عضو باز دارد و بسبب نارسیدن قوت رعشه و ارتعاش
عضو بدید آید و بعضی فضله ماده که سردی عضله باشد را بحرکت باشد و بعضی بحرکت نشیند و بعضی از وی بحرکت آید و بعضی از نخستین عضلها را بدرد آید و بعضی بحرکت نا طبیعی باشد و بعضی قشعریره
کنند و بعضی کوفتها اندر عضوی فضله نخوانی باشد و حرارت و تری و تیزی و غلیان باشد که آن ضبابیه باشد یا سرده و قوت از آن رسیدن بدان عضو زیاده و بیان سبب اندر بعضی رطوبت اندر آن عضو بابدی تولد کند و اندر
بعضی سبب درد زیادت شود و بسیار باشد که زیادت درد بها شدت درد بها بود از بهر آنکه حرارت بجنبد بسبب جنبیدن حرارت ماده و درد بدان موضع بیشتر جنبانیده
بعضی سبب درد زیادت شود و بسیار باشد که زیادت درد بها تاری باشد و ان تخییلی یا فی فضلها بود و سبب باطل منع ان مشغول که دو و صحت فراید و الله اعلم **باب شانزدهم از کتاب دوم**
از گفتار نهم اندر شناختن انواع التهابها و نام و سبب هر یک بباید دانست که انواع التهابها نزدیک است یکی حار تر است که چیزی درشت بدان موضع برسد
و تاری تا خشونت کنند و دیگر لیست اندازه و تاری تا حرکت کنند دیگر لیست که بدان موضع رسانند و تاری از اعضا غلیظ کنند و دیگر آنکه بدین عضو از اندام بیشتر کنند و تاری تند که بر سد دیگر
لیست که بدان موضع از هم بر شود و تاری موضع کنند دیگر لیست که بدان موضع بی نکند و تاری تیز که بر آن لیست کوبی منعرض اندازه موضع بیاید و تاری تیز کنند دیگر لیست که بدان
موضع رسانند سرمی شنبه و تاری آب کنند دیگر لیست که بدان حالها بود حال دو اندر دی سوده بود و تاری مستی کنند دیگر آنکه بدان عضو خفته است و تاری تند کنند دیگر
لیست که بدی زند و تاری هزیان کنند دیگر لیست باکرانی و تاری فتور کنند دیگر انواع ماهکات و تاری اعیا کنند دیگر آنکه سوزنده است و تاری نزاع کنند اما سبب تاری علتی
بود شود یا تیز که تاری حریف کند یا سبب تاریش که از خلط حریف تولد کند سوزان توان باشد که از خلط سوزنده تولد کند و سبب خشونت که سنتی خلط تیز باشد یا سبب چیزی درشت که
رشته کرده تولد کرده بمانند رشته و مغز بود و بجز بلغم که در و سبب التهاب تا خرمه قرنه التهاب بود سبب ماده بدی در غشاء عضوی از بهر آنکه بر عضو بکشد و سبب یا باشد که الم تا خرد و گرانی
انهار هکی عضو هر ابتی و باشد که هر یا باشد اعراضی از بیان بود که عضو کیان باشد که کرکب بود و بعضی اجزا از عصب تر بود و بعضی تر مثبا شد یا از بیان بود که حس عضو
بکان تیز بود حس تماس تر باشد و جزو بود و یا جزو بود انی سبب بود و جزوی باشد یا جنایت اجزاء عضو غشاء یکسان نبود و سبب تقدم بابی الخطا باشد که عصب را و عضلها
بکشد و سبب الم ماغ خلط خلط بسیار باشد یا باری بسیار کرده عضو اندر او و جایگاه و عضو تنگ شود و سبب الم مفرح ماده باشد که در سازا جزا عضلها و سیان گوشت و غشاء اندر او
و غشاء و عضلها از هم بازکشند و سبب الم کشنده ماده بود یا باد و سیان غشاء طاقتهان یا سبب غشاء طاقتهان که بر دی غشاء بر سر و از از هم فشارد و الم ان با استخوان و سبب الم زنده ماده بود که در
گوشت عضو که زنده باشد و بوتر و عصب و سر و بند بود و از انی باشد و هم باشد که ماده در عضوی نیست جز اجزا انها ماهکا گوشت عضلها و هم گوشت تر است و سبب الم تا بیت ماده
دیر و نفط باشد یا باری غلیظ که در عضوی که دلیه جزوی در و قوان و سبب الم مفرح ان بود و سبب خدر یا سر و مزاج عضو بود یا سه و که کند روح حاس که بیان عضو
لیسند و سبب الم ضرابی ماسی بود که مبارد یا صلب با ورم کن اندر دی او سرا باید و سبب حرکت شیان اما من جنبانی شود و سبب الم تقوا ما سوا باشد در عضو و که کم
او احرا باشد چون شش و بجر کرده و بطلان و سبب الم ماسی و کب شود و حس تقو بدید آید و بی بود در عضو حاس بکن سبب عضو حاس عضو را ماهکا کرده باشد چنانچه
سرطان که اندر قرحه مده و بیمار سوی کانی و الم باید و سبب الم اعیا و اوجاع ان در باب سیزدهم از بن کتاب کفته امدست و سبب الم خلط تیز بود و الله اعلم **باب هفدهم**
از کتاب دوم از گفتار نهم اندر شناختن سبب ادراک الم و ادراک لذة و لذتی که از خارش تولد کند بباید دانست که ادراک الم حالی بود مانی مجیی الم که
تو هم را دانند و ادراک لذة ادراک حالی ملایمت بجیی الم که تو هم را ملایم باشد و سبب ادراک هر دو بباید دانست که ناگاه بیکبار تو هم رسد و خبر از ملایمت تا الم که از خلط تیز تولد کند
و چون تو هم خوش تر باشد و سالم کشاده شود خلط تخییر پذیرد بسبب تیزی الم زایل شود و تحلیل کند از خارید آنکه بیکبار باشد بدون سبب از تحلیل باده باشد شود از بهر آنکه
خلط شود یا خلط تیز حالی ملایمت تو هم را و ادراک لذت از خارش ان عضو ادراک ملایمت **باب هیجدهم از کتاب دوم از گفتار نهم اندر شناختن حالها**
نا طبیعی که از درد تولد کند بباید دانست که دردها سبب قرابه و انها طاقها کارها و خوش پذیرد و دردهم زدن از حال طبیعی کردانند و عضو در منه تخت که شود و سبب
جمع شدن ماده و باز سبب تحلیل و هزیت شدن روح ربعی بسوی شدن بود و الله اعلم **باب نوزدهم از کتاب دوم از گفتار نهم اندر شناختن حالها طبیعی و نا**
طبیعی که از حکمها تولد کند بباید دانست که احوال طبیعی از حرکتها تولد کند چهار است یکی با فوق خفتی حرارت دیگر نضج و دیگر تحلیل بخلط اندر و دیگر قوتها نامها و احوال طبیعی هم
چهار است انواع دردها مدة و دردها و مضح و تحلیل با فراط و بسیار تولد کند و نقصان حرارت تولد کند **باب بیستم از کتاب دوم از گفتار نهم اندر**
شناختن حالها نا طبیعی که از بادها تولد کند بباید دانست که باد یا اندر تولی اما می تولد کند چون معده و دردها رنده دی و قرابه تولد کند یا اندر میان طبقها و اعضا
اطاق باشد چون امعا و دردها نا تق تولد کند چنانچه در قولنج بری بود یا اندر میان لحمها و عضلها در میان گوشت و غشاء اندر بود و در هر یک از دو جهت بسیاری و اندکی و خلط طبع
رقیق باشد و در دو رو نرمی و تنخی اما باشد **باب بیست و یکم از گفتار نهم از کتاب دوم اندر شناختن سببهاء تخمه و امتلاء**
بباید دانست که سبب تخمه و امتلاء دو جنس است یکی جنس سببها سر بدنی و دیگر سببها سر بدنی و اما سببها سر بدنی چهار است خوردن طعام از بر کلها بسیار خوردن طعام از بر کلها بسیار اندر تن
فرا کرد تن بلند باجت شود و قوت هاضمه از هضم ان عاجز اید و بدان سبب امتلاء حاصل شود و دیگر بسیار تر خورانند که ماده یا از بهر طعام از بر بود طعام و بدان سبب تخمه تولد

وتخمه

وتخمه تولد شود و سببی اجلی تن از انرا هم در دو جزو یکی جزو دیگر نه یکبار بعضه بدت از جزو و دیگر دو شود و این تفرق الاتصال باشد و حوالم از بن بود نه از اجزاء سر و از دو جزو
را باهم خواند یکی سببان تفرق الاتصال چنانچه حرق بسر از بدید سپید بیفاود و شاء مغلی سبب تفرق الاتصال چنین شود و سبب ناخوش آمدن سیاهی مغز و در سر بدید آید و سبب
تفرقه و جمع اجزا چشم که تفرق الاتصال اندر انست و حق و فرا بر تی و شود هم سبب تفرق الاتصال از خوش ایاب بر که تفرق الاتصال از انواع بر قشت و در سر بدید هم این کرید و در حرا
بنکرد الرسم از او بدا قوی بسبب تفرق الاتصال باشد کهانی قبه باید دانست که تفرق الاتصال در سطح متصل هوا باشد و سر الاهم اشیر و سر شاشک سبب
الصوی اجزا است تفرق الاتصال و بیان با شکه زیادت و بر سبب زیادت شدن دردها بود از بهر آنکه حرارت بجنبد بسبب جنبیدن حرارت ماده و درد بدان موضع بیشتر جنبانیده
بعضی سبب درد زیادت شود و بسیار باشد که از بر دهها تاری باشد و ان تخییلی یا فی فضلها بود و سبب باطل منع ان مشغول که دو و صحت فراید و الله اعلم **باب بیستم از کتاب دوم**
از گفتار نهم اندر شناختن انواع التهابها و نام و سبب هر یک بباید دانست که انواع التهابها نزدیک است یکی حار تر است که چیزی درشت بدان موضع برسد
و تاری تا خشونت کنند و دیگر لیست اندازه و تاری تا حرکت کنند دیگر لیست که بدان موضع رسانند و تاری از اعضا غلیظ کنند و دیگر آنکه بدین عضو از اندام بیشتر کنند و تاری تند که بر سد دیگر
لیست که بدان موضع از هم بر شود و تاری موضع کنند دیگر لیست که بدان موضع بی نکند و تاری تیز که بر آن لیست کوبی منعرض اندازه موضع بیاید و تاری تیز کنند دیگر لیست که
بدان موضع رسانند سرمی شنبه و تاری آب کنند دیگر لیست که بدان حالها بود حال دو اندر دی سوده بود و تاری مستی کنند دیگر آنکه بدان عضو خفته است و تاری تند کنند دیگر
لیست که بدی زند و تاری هزیان کنند دیگر لیست باکرانی و تاری فتور کنند دیگر انواع ماهکات و تاری اعیا کنند دیگر آنکه سوزنده است و تاری نزاع کنند اما سبب تاری علتی
بود شود یا تیز که تاری حریف کند یا سبب تاریش که از خلط حریف تولد کند سوزان توان باشد که از خلط سوزنده تولد کند و سبب خشونت که سنتی خلط تیز باشد یا سبب چیزی درشت که
رشته کرده تولد کرده بمانند رشته و مغز بود و سبب الم تا خرمه قرنه التهاب بود سبب ماده بدی در غشاء عضوی از بهر آنکه بر عضو بکشد و سبب الم تا خرد و گرانی
انهار هکی عضو هر ابتی و باشد که هر یا باشد اعراضی از بیان بود که عضو کیان باشد که کرکب بود و بعضی اجزا از عصب تر بود و بعضی تر مثبا شد یا از بیان بود که حس عضو
بکان تیز بود حس تماس تر باشد و جزو بود و یا جزو بود انی سبب بود و جزوی باشد یا جنایت اجزاء عضو غشاء یکسان نبود و سبب تقدم بابی الخطا باشد که عصب را و عضلها
بکشد و سبب الم ماغ خلط خلط بسیار باشد یا باری بسیار کرده عضو اندر او و جایگاه و عضو تنگ شود و سبب الم مفرح ماده باشد که در سازا جزا عضلها و سیان گوشت و غشاء اندر او
و غشاء و عضلها از هم بازکشند و سبب الم کشنده ماده بود یا باد و سیان گوشت طاقتهان یا سبب غشاء طاقتهان که بر دی غشاء بر سر و از از هم فشارد و الم ان با استخوان و سبب الم زنده ماده بود که در
گوشت عضو که زنده باشد و بوتر و عصب و سر و بند بود و از انی باشد و هم باشد که ماده در عضوی نیست جز اجزا انها ماهکا گوشت عضلها و هم گوشت تر است و سبب الم تا بیت ماده
بسیار و نفط باشد یا باری غلیظ که در عضوی که دلیه جزوی در و قوان و سبب الم مفرح ان بود و سبب خدر یا سر و مزاج عضو بود یا سه و که کند روح حاس که بیان عضو
لیسند و سبب الم ضرابی ماسی بود که مبارد یا صلب با ورم کن اندر دی او سرا باید و سبب حرکت شیان اما من جنبانی شود و سبب الم تقوا ما سوا باشد در عضو و که کم
او احرا باشد چون شش و بجر کرده و بطلان و سبب الم ماسی و کب شود و حس تقو بدید آید و بی بود در عضو حاس بکن سبب عضو حاس عضو را ماهکا کرده باشد چنانچه
سرطان که اندر قرحه مده و بیمار سوی کانی و الم باید و سبب الم اعیا و اوجاع ان در باب سیزدهم از بن کتاب کفته امدست و سبب الم خلط خلط تیز بود و الله اعلم **باب هفدهم**
از کتاب دوم از گفتار نهم اندر شناختن سبب ادراک الم و ادراک لذة و لذتی که از خارش تولد کند بباید دانست که ادراک الم حالی بود مانی مجیی الم که
تو هم را دانند و ادراک لذة ادراک حالی ملایمت بجیی الم که تو هم را ملایم باشد و سبب ادراک هر دو بباید دانست که ناگاه بیکبار تو هم رسد و خبر از ملایمت تا الم که از خلط تیز تولد کند
و چون تو هم خوش تر باشد و سالم کشاده شود خلط تخییر پذیرد بسبب تیزی الم زایل شود و تحلیل کند از خارید آنکه بیکبار باشد بدون سبب از تحلیل باده باشد شود از بهر آنکه
خلط شود یا خلط تیز حالی ملایمت تو هم را و ادراک لذت از خارش ان عضو ادراک ملایمت **باب هیجدهم از کتاب دوم از گفتار نهم اندر شناختن حالها**
نا طبیعی که از درد تولد کند بباید دانست که دردها سبب قرابه و انها طاقها کارها و خوش پذیرد و دردهم زدن از حال طبیعی کردانند و عضو در منه تخت که شود و سبب
جمع شدن ماده و باز سبب تحلیل و هزیت شدن روح ربعی بسوی شدن بود و الله اعلم **باب نوزدهم از کتاب دوم از گفتار نهم اندر شناختن حالها طبیعی و نا**
طبیعی که از حکمها تولد کند بباید دانست که احوال طبیعی از حرکتها تولد کند چهار است یکی با فوق خفتی حرارت دیگر نضج و دیگر تحلیل بخلط اندر و دیگر قوتها نامها و احوال طبیعی هم
چهار است انواع دردها مدة و دردها و مضح و تحلیل با فراط و بسیار تولد کند و نقصان حرارت تولد کند **باب بیستم از کتاب دوم از گفتار نهم اندر**
شناختن حالها نا طبیعی که از بادها تولد کند بباید دانست که باد یا اندر تولی اما می تولد کند چون معده و دردها رنده دی و قرابه تولد کند یا اندر میان طبقها و اعضا
اطاق باشد چون امعا و دردها نا تق تولد کند چنانچه در قولنج بری بود یا اندر میان لحمها و عضلها در میان گوشت و غشاء اندر بود و در هر یک از دو جهت بسیاری و اندکی و خلط طبع
رقیق باشد و در دو رو نرمی و تنخی اما باشد **باب بیست و یکم از گفتار نهم از کتاب دوم اندر شناختن سببهاء تخمه و امتلاء**
بباید دانست که سبب تخمه و امتلاء دو جنس است یکی جنس سببها سر بدنی و دیگر سببها سر بدنی و اما سببها سر بدنی چهار است خوردن طعام از بر کلها بسیار خوردن طعام از بر کلها بسیار اندر تن
فرا کرد تن بلند باجت شود و قوت هاضمه از هضم ان عاجز اید و بدان سبب امتلاء حاصل شود و دیگر بسیار تر خورانند که ماده یا از بهر طعام از بر بود طعام و بدان سبب تخمه تولد

اندر طعام تباه شود و آمیخته باشد و خاصه کرده و دیگر سبب آنکه تحلیل بازدارد چون رطوبت ناکردن و استفراغها ناکردن و مانند آن دیگر تدبیر باید نظر خوردن و سبب اندر وی
نوشتن یکی ضعیفی قوت هاضمه باشد و ضعیفی قوت دافعه باشد یا قوی بودن قوت ماسکه باشد و سبب دیگر رگها و گذرها و فضلها باشد این جمله سبب تنی و امراض بود والله اعلم

باب بیست و دوم از جزو پنجم اندر آنکه تا رنهار آنکتاب دوم اندر شناختن سبب ضعیفی اندامها

بباید دانست که سببها ضعیفی اندامها بیست نوع است یکی آنکه اندامها بطبع ضعیف باشد دیگر آنکه در عضو مرضی بود از امراض ترکیب اما ضعیفی مطلق یعنی راستی آن
که باشکی و بیوسکی عصبها عضوی شست شود ایدر آنکه عضلها اندامها چه اینجا طبع است و چه اینجا اختیاری همه بقوت اینها عصبهاست و بر باشکی و بیوسکی و نهادن چنانکه اندر
تشریح یاد کرده است که قوت جاذبه اندر اینعضاء عصبهاست که از اندر اینها رفته است و قوت ماسکه اندر اینها که بوبیب نهاده است و قوت دافعه اندر اینها که از اینها رفته است
و این اینها هر سه نوع هم نهاده است و دیگر بگرفته هر گاه که باشکی اینها سست شود سبب ضعیف شدن که هر عضو سوء المزاج حکم باشد خاصه سوء المزاج سرد از بهر آنکه
حس زایل شود و بالکل که تر هم بی خفته شود و بتازی آنرا خدر گویند و سوء المزاج گرم عضو را تیز ضعیف کند از بهر آنکه مزاج روح را و مزاج عضو را تباه کند و سوء المزاج خشک اندر عضلها
فراهم کرده و رقت اندر بدان سبب بسته شود و سوء المزاج تر اندر عضلها نرم کند و از بی سستی قوت کند و هر گاه که سوء المزاج تر با ماده غلیظ باشد سرد کند و گرد تو نهاد بنده و بدان
سبب اندامها ضعیف شود و سبب ضعیف شدن روح دهاست که سوء المزاج دوم تحلیل بسیار و انواع استفراغها قوی که برنج آن روح تحلیل پذیرد و از جهتی دیگر هر گاه که اسباب ضعیف
شود اید دوازده نوعست یکی سوء المزاج دیگر تباهی هوا دیگر تباهی آب دیگر غذاها بد دیگر اسباب بد که سبب آن روح آید چون بی بهاء تا خوشی و بخارها و ابخارها و اشاره و تباه شده و دود
و بخارها زمین آنکه در هوا آمیخته میشود دیگر استفراغها مطلق و کشادن آب در عضلات استسقا بسیار و غیبا بسیار و بر کردن خون و بدید آوردن بسیار بسیار بیرون کردن و
ریاضت مفرط و بی قراری آمدن با قوا این همه از بهر آنکه اندامها باشد و دیگر در صعب از بهر آنکه هم مزاج را بگرداند هر آنچه روح را تحلیل کند و از دردها در معده و در هاگ در جای دیگر
بیشتر کند دیگر انواع تبها از بهر آنکه هر مزاج بگرداند و هم تحلیل کند دیگر غذا ناوافق و ناخوشی دیگر آنکه ضعف عضوی سبب ضعف همه تر گردد چنانکه ضعف فم معده از بهر آنکه غذا
ضعف فم معده تحلیل نپذیرد از اندر مایه سستی را و دماغ از اندر حال شود دیگر آنکه تخصیص بیماری بسیار کند و بسیار سبب فضله دیگر از اندامها که قوی تر اید قبول کند و گرنه اندر آنکه
او نیکو بیارد و تعالی و بلغ بار بالا و بیهه تن نظر بی حیث و نظر هم اندامها بود و اسبابی و مانها را نوع نتوانستی کردن و افعال و مانها با آفت بودی

باب بیست و سوم از جزو پنجم اندر آنکتاب دوم اندر شناختن سببها که اندر بودن و از اندر بودن اثر کند و سبب اثر عکس این

بباید دانست که چیزها است که بیرون تن بجز ملاقات اثر کند و بسوند و ریش کند و گوشت بر زند و اثر کند و از اثر بیرون شش بسیار است یکی آنکه روی قوت شست کند زه بدان
قوت چیزها لطیف بسیار اندر شود و اثر کند هر گاه اندامها نیز قوت جاذبه از لحم شش کند دیگر آنکه قوت کند زه از چیز و قوت جاذبه امام هر دو باز شود تا اثر آن بدید آید دیگر
از چیز بدانستی و باشد قوی که بکند مردم را از حال بگرداند چون خارها که مرغ بدید آید و اثر کرد و سرپی کند دیگر چون خارها که بقوت مرغ گرم بود و حرارت تیزی
قوت زایل نمود اند دیگر آنچه خاصیت اثر کند و چیزها دیگر است باز بردن اثر کند اما آنچه از بیرون اثر کند و بیست راه بدید و ریش و زخم کرد و چیزها بتر است چون نیزه یا زه سر و مانند آن و
این نوع اثر بیرون سبب یکی است خاصه تر یکی آنکه هر گاه که مردم او را بخود دیدن او چندان با او نماند که اثر نتواند خوش تر تواند کردن از بهر آنکه قوت هاضمه در حال قوت اثر آنکه بیرون دهد بیشتر از
آنکه او نعوذ بر ترکند دیگر آنکه چیزی که خورده شود مردم اندامها خود را کن بنان و گوشت و چیزان چون بدید آید و بدید نیاید دیگر آنکه چون مردم چیزی بخورد آن
با طبیعت دهان و طبیعت معده و اندام شست شود قوت او بدان سبب سست گردد و دیگر آنچه چون اثر اندام کند معلق و بلند موضع لازم باشد تا پس اثر کند و چون خورده شود دیگر آنکه
نانها که کند زود چیزی که زنده بالاتر نخواند بود چنانچه چیزی را که بدان موضع لازم باشد دیگر آنکه چون خورده شود قوت طبیعی در حال تصرف کردن کند و از اجزاء او هر چه عضو لازم
و هر چه دفع را شاید دفع کند و از بهر حال خوش گذارد و اما آنچه از بیرون اثر کند و بخورد اثر کند چون سفیداج بود و مانند آن سبب در آن است که وی چیزی غلیظ باشد و اجزاء او
قوت کند شق اندر مسلم نیست و اگر چیزی بکند زود عضو نزع اندر کردن و بقعر پوست و منفذ روح شوانند رسید و در وی لطافتی و تیزی و سوزانی نیست لکن چون خورده شود و بقعر
تن رسد و از بهر آنکه گرم او سخت غلیظ است طبیعت در وی اثر نتواند کرد که در چیزها دیگر کند و هیچ چیز از وی عضو نتواند کردن پس بدین سبب بر حال خوش بماند و اثر خوش پدید
آرد و این دستور است طبیبان را

جزو بیست و یک باب بیست و یکم اندر بسیار کردن حالها و تغیرها که بر مردم بدید آید جز از بیماریها که طبیب را از این چاره نبود و این جزو بیست و یک باب بیست و یکم اندر شناختن از جزو دوم از کتاب دوم اندر شناختن سبب لذتی که از جماع یابند و سبب

بیرون جستن آب منی بباید دانست که هر عضوی که عاجز که مردم بسیار بسوند از لذت یابد چنانچه دست و پای مردم را کسی بدست بمالد و بسیه نرم بمالد و دیگر
که از آن لذت بیاید و قضیب عضوی عصبانیست و سخت تر و قوت آن بجز از اینجا بود از لذت بیشتر باید خاست که عاجز بدان بسوست است چنانکه در کتاب معلمات در تعبیر یاد کرده ایم ان شاء الله تعالی و بباید دانست که سبب حرکت جماع حرارت بجند این حرارت که جنبنده باشد و آن باکه قضیب را بالکل بنده باشد هر دو بالکل بکار شود و بدان سبب مردم در آن حالت
بیرون از اندازه بیرون زاید و بباید دانستی آنکه آنچه حیض خاص بود از جهت غذاء فرزند که باید همچون سرکه بر تخم زایکار آید تا او را غذا دهد از بهر آنکه بند ستی زنان

اندر

اندر دانست که حیض از زنان بوقت و اندازه رود و اخلاط دارند ابتدای بدان طریق داخته شود و هر گاه که ابستی از پیری یکی افتاد افتد و قیاس است که فرند در بیشتر حالها است درست و هر گاه
خوی اندر و آفت آید که کمتر باشد از بهر آنکه بهر از ماه تقاضا بدان شده باشد و مدبر و ریش فرند از فرند یا کاینه ترجیه باشد و هر گاه که فرند بزرگتر شود و از غذا که در رحم همی باید بسته شود
از بهر طبیعت کردن غذا جسد تقاضا و سوند هاگ و بی بدان رحم بیوست بکند و هر گاه که بسوند هلاک شود آنکه شود بیشتر نتواند بود از اندام مردن جسد بالهام ایزد تعالی و تقدس
و از اندازه است و بباید دانست که هر گاه که نطفه اندر رحم افتد سر رحم فراز آید و بیست شود حرارت در نطفه کار کند و از آن همچون کفی کند چنانچه اندر آب که آنرا زد و بی کار کند بجوشد
و کفی بر آورد و پس از آن پخته شود و خمیر کرد و تمامی پختن او است که گوشت کرد و بدان ترتیب که اندر باب دوم از کتاب رحم از کتاب نخستین یاد کرده آمدست و هر گاه که نطفه
گوشت گشت نخست رقوت مادر بر آورده شود و بدان وقت روی کند همانند بیلید و جان این گوشت همچون حال جنین باشد که از غایه بر آید و او را لخت بدیم پس چون از آنکه
غذا گشاده شود پس غذا بهر پس از آنکه گوشت اسکاف شود و جایی از بیلید و یکی از بی بیرون آید و پس و سر بیرون رحم استوار شود و از آنجا غذا یک همچنانچه تخمی کرده
زمین فرا شد بیان او شکافته شود شاخی از وی بیرون آید و بیرون زمین و استوار شود و از آنجا غذا گشاده سبب باز ایستاده حیض است که یاد کرده آمد بعد این تن فرزند شاخ زدن
یعنی اندامها بیلید همچنانچه درخت که انجم بر آید بر بر آورده شود همچنان او بیلید و اما علم

باب سیوم از جزو دوم از کتاب رنهار آنکتاب دوم اندر شناختن آنکه

پنجه هفت ماهه باید تندرست بود یا باید پنجه بهشت ماهه بود نماند

بباید دانست که چه کودک اندر رحم بتازی جنین گویند و نطفه اندر آن کابیش چهل روز جنین
گردد و دو روز و سی و پنج روز و در تربیت در چهل و پنج روز جنین که در اندر آن صفت اند روز بجنبد و از چهل و پنج روز جنین که در او زیبی نبود روز بجنبد
و از چهل روز کاندر جنین مضاعف گردد یعنی دو باره گردد جنین در رحم مادر بجنبد و تا کاندر چهل و روز کاندر جنین بر قیاس روز کاندر جنین بود و هر گاه که سست جنبیدن سه باره گردد
بر قیاس بر موجبان حساب واجب کند که از چند در مدت هفتاد روز جنبد از بر دیت و دیت وده روز بر ما آنکه هفت ماه تمام باشد و از چند در مدت نود روز بجنبد پس در نه
هفتاد روز بر دو آنکه نه ماه تمام باشد غمگین بدین حساب که بیش بسیار افتد و بیشتر در مدت نیم سال تمام شود از بهر آنکه جنین در رحم مادر همچون سرو است بر درخت و سرو قائما
باشد بر درخت محکم بود و پیوندها او را بر درخت استوار باشد تا غذا از مادر بسر بر وده بیشتر و بیشتر چون پخته و تمام پرورده شد از محکم زایل شود چنانچه بسایی باز فرا آن کرد و باد که آنکه
حرکتی جنبانند و بدان جنین همچنین است بیوندها و ارحم سخت همچنین است محکم تا غذا بسر کرد و پرورده میشود چون تمام شد پیوندها سست کرد تا باد حرکت کرد او را فرا اندر بیاید
بجنبد تا از کشت بیرون نهاند و این در مدت نیم سال شود و کواکب بنا خلاف رفت باشد و وقت عران تمام بود همچنین زمان قوی چنانچه دیا پنجم از کتاب رسوم
از کتاب چهارم یاد کرده آمدست بدین سبب است که بچه بهفت ماه از نیم سال خوانند و بعد روزها ان صد هشتاد و دو روز و هفتم یا نه روزی باشد و ماه قمری
بقیاس با ماه شمسی بیست و نه روز نیم باشد و ان دو روز و نیم هشت یا نه روزی حتمه از نیم سال شمسی بود تا یا ملاستقه که با رسی و زنها و دیه با کوبند و ما تخمین از انستی
و ماه بین را و بیست که تمام شمار ماه که چه روزی چند گفته باشد یا نیم ماه باشد تمام گرفته بدین سبب بر کار از بر نیم سال شمسی آید کوبند هفت ماه است و تمام باشد و نود و
از یکی بیست و اگر روزی چند بیشتر باشد حکم آن هر زیاده بر هفت و غایت ماه هفتاد و هشت ماه کی و دیت و چهار روز بود چون از بر حساب در گذرد از حساب هشت ماه کی
باشد و سبب آنکه ماه نخستین تمام شود و واجب است که در بیشتر حالها ابتدا از بر ان باشد که از حیض یا باشد و نه بود و سه حیض از ماه تقاضا افتد کمتر از ان سه روز باشد
قوت نرینه باشد و سبب اندر آنکه اقتضا چند عدد روزها بدین نه ماه که اندا تمام شود و از ان بزده و روز است بتقریب سه یا پنج ماه شمسی که از بر ان آنکه در رحم کند و شمسی ماه که بنه بدو
از سه و شصت و پنج روز باشد چون بضرورت تمامت بسه سال شمس اندر ماه هفتاد افتد و تا ستان صفه روز و نیم و هشت یک روز باشد جلاس هشتاد و دو روز و نیم و هشت یک روز
باشد و پنجاه از بر ان مدت اندر کند و تا چهل روز از ماه تمام شود از بهر آنکه پنج روز از ماه هشت و پنج این ماه از بر ان چه کرد نه تا چهل روز تمام شود و غایت روز کاندر بیشتر و دیت هشتاد و هفت
و این هشت روز چه کاف باشد یعنی هشت چهل باشد پس از آنکه گوید ابتدا نه ماه و دو ماه و یازده ماه و باشد در سست بیشتر آنکه عدد روزها همچنین بود که یاد کرده آمد ماه
نخستین و بار بیین تمام پرورده باشد از بین جدا معلوم گردد که سست تا ستان میان مدت صد و هشتاد روز و دو روز و نیم و هشت یک روز است و میان دیت و هشتاد روز و نیم
از بیست و بباید دانست که چون رحم هفت ماه گرد و طبیعت بتقدیر ازیزد که تبارک و تعالی از ان غذا که اندر رحم بد و میرسد چنین بجانب چپ تا نها ایستاده و دو ماه باشد قوی
بر نه زمین تا از رحم که باشد خود غذای او سست شده باشد پس از آنکه غذای او چنین بجانب چپ تا نها خود غذا و اندر رحم کمتر شود و او از آنکه بزرگ شود و غذا بیشتر
و از هر طبیعت غذا بر خویشتن بجسد و اندر جنبیدن رگها و پیوندهای که بدان رحم پیوست است بکند و سرگرد و بر زمین زمین کوشند و اندر بیرون و خویشتن بجنبد اندر رگها
پیوند هاگ و میان رحم پیوست است بکند و بر گرد و بر زمین زمین کوشیدن که غذا و اندر بیرون که شدن غذا تا اندر رگها باشد که اول اندر غذا و دیگر
او پیوند باشد و از اندر بیرون است که و پیوند فرو ایند و آنکه پیوند با فرو ایند و میان ضعیفی بود که بر نتواند کشت از ای فرو ایند و جنین اندر رحم بر باشد باشد از طرف زانو
بسه بار نهاده و بر پی و بیاند و از او هر دو چشم بر پشت رست نهاده و روسوی پشت مادر که دنه و هر دو گان دست بر زانو پیوسته پشت مادر کرده و این شکل بر کشت تن را و سر و پای او
موافق تر بود و گرانی سر و سینه و ران پای رهد و معنی که مادینه جنین نرینه برین شکل باشد و مادینه سوی پشت مادر دارد و هر گاه که جنین را کوشیدن بخواند که قوتش قوی بود
نفخه از مادر بدل شود و سند رست و قوی باشد و اگر قوتش ضعیف باشد بدین حرکت رنجور شود و بیمار گردد حالا او را سر بیرون نباشد یا از انج و بیماری بود و گرانی او بشد و از آنچه

و مرده از مادر جدا شود و یا کودکانی که سپید هاکسه کودد فتا آمزنه ماه یا ده ماه اندر رحم باشد و از بیماری و رنج و حرکتی سخت بسیار یا بد حرکتی بکرکند و از مادر تندرست جدا شود
از بهر آنکه سنت جایی چنین چهل روز نباشد و همه تعزیتها هم چهل روز تواند باشد پس هر چند در رحم بیشتر ماند و از مادر در تر جدا شود قوی تر و تا چون از مادر جدا شود تندرست
باشد و نیز چه ده ماهه و چه یازده ماهه است که در ماه هشتم حرکتی دیگر کند و از مادر جدا شود و این طبیعی نباشد لکن بسبب رنج و سوزی زاید و هنوز اندر جدایی باشد و از رنج حرکت
سخت بین تمام شده بود بسبب حرکت هم بخورد خود جدایی بر بیماری فزاید و زود بمیرد از بهر آنکه در مرکز مادر مرکز کرده باشد و رنج و مادر کشیده و کی در ماه هشتم دیگر در ماه هشتم و اگر
از بهر نه ماه و یازده ماه زاید گرچه در حرکت کرده باشد چون حرکت اندر مادر بود کمتر از رنج حرکت سخت بی آسوده باشد و اگر در ماه هفتم زاید قوی باشد و کی حرکت بیش کند و بیشتر رنج کشد لاجرم
چندان ماند جدا شود قوی تر و تندرست باشد زیرا که هفت ماهه زیرا که هفت ماهه و نافست که بیشتری زود تر بنهاد بسبب آنکه خدا آفریده است و قوت طبیعی او چندانچه خاصیت او باشد
الا آن نمی باید کشد فزون و تکرشه و انچه از ماه و جدا شده باشد هم بقوت طبع و هم بقوت شهوت غذا جوید و فزون از آن غذا بحاجت کرد و بسبب آنکه با بیماری و کوارد دیگر آنکه هوا اندر کت
و کیفیت که دیده باشد اما آن کیفیت از بیرون کرد که هوا اندر رحم بود و سرد هوایی باشد که اندر دل و شریانها مادر پیچد و معتدل شده باشد و هوا بیرون که به رحم زدن بیچ ساند با گرم تر اندر
باشد زیرا بدر و از آن هوا بیرون کرد که سبب نیکی و ضعیف قوت معدل بدم زدن کمتر از آن تا آنکه فرق که او باید با مادر سینه او نزدیک باشد تا بدانسینه تنگ تر باشد و بدین سبب آن هوا بیرون
آنکه باشد و هوا چندانچه باید بیرون نکرد شدن و دیگر هوایی بیرون کرد سوا و سعد غریب باید از کوی صدر و یا نجو باشد و دیگر هر چه سرد و از آید او را در شاید از بهر آنکه بیرون آید
نم و از آن باشد چه در غشا رزم معتدل ماند و رطوبتها و فاتر معتدل خوی کرده باشد دیگر آنکه شانه و امعا او چسب فزون و بیرون نضد که روی بیکدیگر و رنجور شود و پس هر گاه که سپهر
چیز شود از آن هوایی قوی تخت قوی باشد و زود بمیرد و اگر به نه ماه و یازده فرقت میان آنکه اندر ماه و اما نه تمام زاید از بهر آنکه انچه اندر ماه و یازده حال از بهر چه از آن
که هفت ماه زاده باشد از بهر آنکه قوت او هنوز تمام باز نیامده بود لکن چون تا قوی تر عزیز باشد بدین سبب بیشتری بر وده و شوی و بمیرد و اگر اندر آن ماه و یازده از بیماری تمام
بر وی آمده باشد و قوت بدان راسخ بود بجای اندر جهد هفتم زاید قوی تر و تندرست تر از بهر جهد و اگر تشت باشد و بر وی یا بد از آن الله عزیز و جاسوس از بیرون که بدو رسانند
طبیعی بیرون بود اما و فضا خوشتر و خوشوی تر و طبیعت از تو بجایگاه و فاتر تر که در وی بجند و بیرون دانست که فرجم وقت زادن کشاده شود کشایی که بهیچ وقت بدان کشاده نشود
و چاره نیست الا انچه بهر او و مادر کرم تر و نرم تر کشاده و در حالت فارغ کردن و هر چه بیست که در دهان طبیعی یا زیاده و آن معنی باشد الا افعال حق تعالی و صورت آن عنایتی که
از آفرینکار تبارک و تعالی خلق خوش بیست و آن تدبیر است الله الهی تبارک الله رب العالمین و کاه باشد که چنین باشد که بیشتر باید و کاه باشد که مشیه بدو و چنین بیرون آید و مشیه بر آید
دو زیر و زاید و چنین بی آزادن حکم و بیداری که او مرد خواب باید و از احوال بیماری او را آگاهی نباشد تا نزدیک چه و هر زیر نه خواب باید و از احوال بیماری که او و بعد از چنین
حضرت تبارک الله رب العالمین **باب چهارم از جزو دوم از کتاب نهم از کتاب دوم اندر شناختن سبب نری و مادگی جنین** باید دانست که هر گاه که
پدر و مادر کودکی باشد فرزند از نیز بدید که هر گاه که مرد باشد مادینه لیکن از بهر آنکه چه هر گاه که قوی تر از نیز باشد بدین صفت و بدین سبب است که نر نیز قوی تر باشد از مادینه و از آنکه
مزاج مادینه تر و ضعیف تر است فرزند مادینه زود تر رسد و زود از کار باز ماند همچنانچه تخم ضعیف زود تر ماند و بر آید کان از تخم بیشتر و زود تر تا سوی و اما اعلم **باب**
پنجم از جزو دوم از کتاب نهم از کتاب دوم اندر شناختن سبب تولد مشیمه و پیوست باید دانست که هر گاه طبیعت چیزی را بر آید مشیمه و پیوست
باشد و کی هر انرا از آید از بیماری بیرون آید و از بیرون غلط و از بیرون کند چنانچه جهد و دام و اگر تن پیوند مشیمه بدین سبب باشد همچنین چون اندام را است شد و حرارت که او خوش
تمام کرد و بر پیدا بی نفع و بیرون کند همچنانکه از اندر شود بچه سوی بیرون و بی چون پیوسته بند و الله اعلم **باب ششم از جزو دوم از کتاب نهم از**
کتاب دوم اندر شناختن سبب درازی و کوتاهی بالا باید دانست که هر گاه رحم دراز باشد و فرزند غذا تمام یابد و میل غذا بکوی و تری باشد فرزند دراز بالا آید
از بهر آنکه حرارت علو اندر کی و تری چنین بر کشد همچنانکه درختی که بر زمین نرم و دید غذا تمام یابد بالا کند و اگر اندر میان سنگ رود غذا تمام نیابد الا آنچه اندک حال چون بر
چنین بود **باب هفتم از جزو دوم از کتاب نهم از کتاب دوم اندر شناختن سبب سوراخها و گرهها** باید دانست که چون مایها عزیز مالا و رقیق
آمیخته شد طبیعت هر مایه و آمیخته که هر یکی را راهی است الیخ از وی خلیا افتد بیشتر بدان آید و اصل چنین بود که هیچ یکی از آن آیات که کار او در آن الت ظاهر
تباه شد و بر من نایکاه مایه ناری و هوایی و بر آیات که مایها و آب و زمین فزون و از نیز کار تبارک و تعالی در رهها کاسه سر و مسام هر تن از بهر تعلیل بخار و خالی بیدا و آن الت
سنا لی از بهر طبیعت ناری بیدا و الت هوایی از بهر طبیعت هوا و منفذها و سوین از بهر کثافت طبیعت آبی و بر سبی آهر بدا اسفنجی بود در خود و بهر طبیعت آن
باب هشتم از جزو دوم از کتاب نهم از کتاب دوم اندر شناختن سبب فتادن دندان در هفت سالگی باید دانست که از بهر آنکه اول که دندان بدید آید
مایه آن اندکی و ضعیف و خوش آنکه اما طفل باشد و چون اندام اما قوی تر شود دندانهای قوی تر بایست و مایه فزون تر گردد و دندان نخستین بدین مایه کوچک اول که دندان بدید آید
آن اندکی هر چند هر چند سست تر کند و چنانچه خلط خشک بخلیط و می شکند بدین سبب زمان اجزا نقاط بسیار است و دندان نخستین سر و اندازه و دیگر قوی تر بر وی باشد **باب نهم**
از جزو دوم از کتاب نهم از کتاب دوم اندر شناختن سبب موی روی و فایده آن باید دانست که اندر کتاب نخستین که گوهر آمده است که موی از بخار دخانی
دیده بهر خلط خلیطی بر دید و مسام روی مجوف و انچه لطیف تر باشد همچنین دندان کند بدید نیاید باشد و چه کثیف تر باشد و سوی کرد و بر وی بدید آید و حال

کوی

کوی آن موی روی از بهر آن نروید که بخار دخانی که سبب باشد از بهر آنکه در سالها کودکی تری فزون تر باشد و بیشتر بیچی پیوست سپید نبود مردم لطیف تر باشد انقدر بخار که باشد تحلیل چنین شود
و هیچ نماند و چیزی از حد کودکی و کاه رود و مایه تری کمتر شود و حرارت بر افزونی تر کرده و مایه دخانی زیادت شود و بیشتر کشد و تر شد و باشد دخان اندر روی باز ماند و موی کرده و مشیمه
کیوکه خشونی که مزاج همچنان زمانه حرارت فزون بیچی بر مرده و بخار دخانی کمتر تولد کند و اینچه تولد کند اندر بیشتر اوبار نخلد از بهر آنکه بیشتر خشک شود بدین سبب موی تری
نروید و نازاهم بدین سبب موی بدی نروید و نیز بدین است که هر گاه که جانوران دیگر را خشکی که شایان نازاکتر و تر تر شود و بیاید دانست که اگر چه از بیکار تبارک و تعالی است
دارد نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باشد زیاد زیاد و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو
و بر نوشت و اگر کارها از روی بدی بدی کار بیکار طبیعت کاری کسان باشد و اگر نه عنایت افزونکار تبارک و تعالی طبیعت و انچه کار باید سوی فرو

از جزو دوم از کفتار نهم از کتاب دوم اندر شناختن سبب شادی و غم

بباید دانست که هرکاه حالی پدید آید که مردم را بطبع خوش آید خوش و تازه
بجنبد و بظاهر تر شود که اندر بهر کطبع خلط هست بدان اندر که بجنبد شود و از بهر آنست که اندر شادی رخسارها بر افروزد و کرشادی بیار شود و این خرمی مردم بعلامتی بود
از بهر آنکه اندر کشاده شود و روح و حرارت غریزی خویش تر بود زا هکه بود اندر سر شود و هرکاه که حالی افتد که ناخوش آید خوش و روح از ظاهر تن باندرون بازکردد و طبع خواهد که از آن حال دور
بود و از بهر آنست که رخساره خلیق زرد شود و ظاهر اندام ما را وسرد کردد و کرغمناک بود بر مردم بکشت از بهر آنکه حرارت هر بیار کردد و دل فراز آید و حرکت اندر دل بازداشتن
فرو کرفته شود و بیرون ماند ماجاه تبسیم شادی بسوی بیرون رفت و تبسیم و اندوه با نفس دیوی اندر هفت و از حرکت بیخبا بسلامت شادی بکار و این حرکت ناهست بود

باب بیستم از جزو دوم از کفتار نهم از کتاب دوم اندر شناختن سبب غم

بباید دانست که هرکاه که حالی کو کرد که مردم از آن تندرست کردد حرارت روی بیرون نهد از آن بهر که نفس که
مردمست خواهد که از حال راه و رکنی و از بهر آنست که اندر حال نخست رکها کردن بر شود و روی سرخ کردد و چشمها بر خنده و مردم با نیره تر و روی با آن ترشود و رنکی خشنان بدید آید
جنبش تر از آن رطوبت را امید رکها رو بجانب اندام ما بر زمین آید و هرکاه که حال کو بدکه از آن غم و اندوه نفس خواهد دشمنان از شرم بپوشند بدین سبب روح بجنبد و بظاهر
پوست آید که آن حال را زمانه شکی چون ظاهر شود و رخساره چون مرغ شود

باب بیست و یکم از جزو دوم از کفتار نهم از کتاب دوم

اندر شناختن سبب دلیری و بد دلی و جوانمردی و بخیلی و لشکری و کبار باید دانست که دلی بزرک بود و خون را سطبر باشد و مردم دلیر و کرم باشند هرکاه که دل کوچک
و خون او تنک باشد مردم بدل باشند و هرکاه که قضا دل جی کشاده و دل فراخ باشد مردم جوانمرد باشد و اکر مزاج دل بر دو افت باشد و اکر مردم بسیار
بود بدل بر بود و هرکاه که دل اندر سقمنا معتدل بود مردم دین حالها را عتدال بود

جزو سیم از بیان کردن سبب مرک مردم که لابد است و این جزو سه باب است

باب نخستین از جزو سیم از کفتار نهم از کتاب دوم اندر شناختن سبب زندکی و سبب مرک

باید دانست که سبب زندکی حرارت غریزیست
اندر دل بدو اندر بدن مردم سرد شد چنانچه رنکها اندر تن باشد و اجزا و اطفال از آن تو در دهان و خانه بر آکنده میشود و هرخانه که مرد و اصل اقبال آن حرارت حیوانیست و مزاج از قوت
باب سوم از کفتار نهم از کتاب نخستین از کرده امست و معنی زندکی آنست که حیوان از دل آن محسوسات و بجا آمدن اختیار خویش حرکت میکند و مرک باطل شدن قوت حیوانی و حرارت
غریزی باطل شدن و سبب باطل شدن قوت حیوانی و حرارت غریزی دو چیز است یکی سوء المزاج دل که هر انواع سوء المزاج بر عضو سوی کردد و بطلان عضو باطل کردد هرکاه
که سوء المزاج دل سوی کردد حرارت غریزی باطل شود و خون دل بفسد چنانکه هرکاه که دد بحد اعتدال بود و سرما بر مردم مستولی کردد هلاک کند و هرکاه که سوء المزاج کرم مفرط شود
روح لطیف بجات خود سوخته و باطل کردد و هرکاه که سوء المزاج مختل مفرط شود مرد روح کسته کردد و هرکاه که سوء المزاج تر مفرط شود سوء المزاج سرد تبع آن کردد و اعراض
و تدبیر مدت باشد بباید دانست که دل بر اخلاط جاره سوء المزاج دل زود تر مفرط شود از آن سبب بیماری دل زیاد است و اندر امراض زود بدیع شود و از آنها حاجت بر سد بلاد
سبب بیماری دل از خود بود

باب دوم از جزو سیم از کفتار نهم از کتاب دوم اندر شناختن مرک ضروری

بباید دانست که مرک ضروریست که از ساعت
و صلاح بیمار توان دانست از بهر آنکه ترکیب مردم بر هیچکس بایدار نیست و مادتها او هم اخذ پذیر و بیناه شونده است و بکردنت که هیچ بدن او را از تحلیل و بناء شدن کاه و زیادت
و بدل آنچه تحلیل از تن او خرج میشود همچنان باز توان آورد و تن چون تن او را از تحلیل و بناء شدن کاه دی توان داشت و بدل آنچه تحلیل از تن او خرج میشود تمام باز توان آورد
ضرورت مدت بایدار کسته شود اکرچه در باب دوم از کفتار نخستین حال مادتها و حال ترکیب مردم یاد کرده امست از باز کفتن آن فضل بر و جای دیکر اندر تنها
بباید دانست که مردم چیزیست ترکیب کرده از مادة و صورتی و مادة چیزیست فراز آمده از چهار مایه یا یکدیکر ناسازنده و ناکیخی و بعضی هرکاه که چهار مایه از یکدیکر جدا
نفوذ طبع و جایکاه هر یک بر یا شد از یکدیکر کریزان باشند و یکدیکر کریزان کشته باشند و تن مردم چنین ناسازان یکدیکر کشته باشند و تن مردم چنین ناسازان یکدیکر کشته باشند و تن مردم چنین ناسازان یکدیکر کشته باشند
جایکاه و دیرکت همیشه هر چهار حیوان جایکاه و خود غرایزت و کرسته است تا آن یکدیکر جدا نشود و جایکاه و اصل خویش بیوندد چنانکه هرکاه طبیعی هر یک و قتها هر یک در اول کتاب یاد
کرده امست اما صورت قوت که هیچ کونه است تا این بیوند و آمیزش که مایها را بهم افتاد است کسته نخشود کهی کسته شود و کهی نشود و مادها بطبع از یکدیکر جدا شود
و کریزیند و هرکه کاری بکوشش باشد یا کاه دی که طبع باشد و بر او بیوند و از بهر آنست که ترکیب تن مردم هیچ بایدار نیست و استحالت بیخی راه یافته است از بهر آنکه ماده و تاریکی
چهار کوهاست ناسازنده اند یا یکدیکر از چند چیز و مدتی با یکدیکر آمیزش یافته اند تبریدن و چه ضرورت باشد و واجب آفرید روی بنکی و عقل کردن مردم هیچ بایدار خود نباشد
و آنچه مدة معلوم باشد تغیر الحال و تحت و چه ضرورت باشد سبب آنکه صحت و مزاج اعتدال و اخوان قوی و ارکان چهار کوهاست که اساس و بنا ذات و اجتماع ذکر افتاد است و آن
است که تن مردم را همیشه و دیار هوا شد یا کرم و هی باید بودن و آب و خاک و آتش سرکار هی باید است و غذاها و کوناکون هی باید خورد و حرکت و سکونی هی باید کرد و آن غذاها
و دکرکها که هی باید از آنها تواند افتاد و کاه هی کنند باید بیست و شادی و غم و اندیشه بزیاد باید کشید از بهر آنکه سبب آنست که از بیرون تن باشد که تن را از حال بکردانند و سبب آنکه از اندرون
تا کرده یعنی با مایها دیکر یا میشود بدین طریق ساده و زندکانی بضرورت کسته میشود و از آن باب دوم از کفتار دوم از کتاب نخستین یاد کرده امست که مردم اندر سالها
جوانی معتدل تر از همه سالها و عمر باشد که کمی قیاس آنکه کمی که مرد مختلف باشد و بقیاس سایر کی که مرد بود از بهر آنکه اندر کودکی تر و اندر پیری خشک و اندر پیری خشک اندک
بود و بر تیز بیاید باشد از بهر آنکه کاه از زیر چیزی و بیخ سالکی که مرد کسته میشود تنها چون بر و کار کهلی بسندکی و قوی هر دو بیدار کسته شده باشد و از بیش شصت سالکی بیار باشد و باقی

کری

کری و تر و مادر زیادی همچنانکه سر بشود تا بیخ نماند و این کاهیدکی و قوی بضرورت از بهر آنکه ملیکری تربیت چنانکه مایه فرو مرد چراغ را روغنت هرکاه که روغن کمتر شود چراغ
چیزی که تر و مادر زیادی همچنان باشد و خوی باری و مادر زیادی خرج سبکه چنانچه فروغ چراغ روغن را و خوی تر حرکت را و کاه مردم کند سبکدار و خرج شود و این خرجها بیش
بیاشد و از غذا باید آن قدر بجای باز شود از بهر آنکه هر چند روزکار بر این بکذرد و چون کاه بر بدکه کمتر باشد بدل آنچه تحلیل خرج شد باشد حاصل آنچه تر و غریب شود
و ترجح میشود تا یک بار حرارت اندر مانده باشد هر چه از روی آنکه از تری دیده باشد و حرارت اندک و هم از روی آنکه سردی و تری منقدان حرارت از نو کرد و فرو مرد آن بدین سبب
ضرورت بکه واجب باشد از آنکه طبیعت که مردم هیچ بایدار نباشد و زنده نماند و اسیبان از حالت را که طبیعی خواهند

باب سیوم از جزو سیوم از کفتار نهم از کتاب دوم اندر شناختن سبب مرک ناکهانی

باید دانست که سبب مرک ناکهانی
از بهر آنکه امست و یا مرده سیاه کرده امست و یا بر شدن تجیف مطلب اندر آن بدین چنانچه بر نخستین از جزوی یاد کرده امست سبب آنکه خون اندر تن چون بسیار کردد و رکها
و غذاها و تجیف مطلب بر شود روح و حرارت غریزی اندر دم خون آن اندک روح بر زندکی کردند و حرارت فرو مرد و کرهر اندام ماخوی بود و تجویف هر اندامی که او را تجویف
اندر زندکی و کهکی با یکدیکر برابر باشد و یکی از دیکر ضعیف تر باشد آن فضله دیکری بدو شود مردم تن درست باشد و غذا تمام هم باید و استقامة کرده خون اندک بسیار
کردد و رکها و غذاها و تجویف مطلب بر شود خناق تجیفی تولد کند و مردم بفجاءة بمیرد و مدتی مانده که باشد و بسبب جاهلی بدان که سکاست بوده باشد اما این حال کی
افتد کشاب با فواد خود و در دمان سوی بیشتر امت خاصه که قصد و استفراغ دیر کرا اتفاق نیفتد و بقلد از بهر این کفتست خصیلة الدنیا الموت لاصحاب الریاضة خطر ساعة
از کان توقد بلغها منه الغایة القصوی و ذلک انه لا یکاد ان یتبین علی حالة تلک ولا یستقرئها و لما کان الاستقرار لا یمکن ان یزداد و اصلاحها و کی
ان یمیلوا الی الحال از دی فلذلک یضطر ان یتعرض خصب البدن بلا تاخیر کانه یعود البدن فیه فی حوله الغذاء تقریر قول بقراط جالینوس که مردم تندرست و تن الوان
بغایت قامت ترین باشد ریاضت کردن خطر بود از بهر آنکه حرکت ریاضت اندک کرده شود و اندر حرکت لید و رکها بر شود و مردم باشد که بجهت بغذا او بر شود و بفجاءة بمیرد از
بهر آنکه کرنیت که تحت جنبش مثلی متن آبادان باشد حال آن او بقرار زمین شود و کرنیت که بر بن بدل حال باشد بر زمین شود و کرنیت که بر بن بدل حال باشد بر زمین شود و هر تیکی که افتد حال بر کردد و بدین سبب
واجب که هرکاه تن متولی شود استفراغ کردن بزودی کند تا امتلا زیاد کردد و حال تن بقبول غذا باز کردد و نه حالی تن و اندر آخر فصل سکوید و لا یبلغ من استفراغه
الغایة القصوی فان ذلک خطر لکن بقدر احتمال طبیعة البدن الذی یتعدی الی استفراغه و کذلک ایضا لا یستفرغ الی بلغ فیه الغایة القصوی فهو خطر و لکن تغذیة
ایضا هی عند الغایة القصوی فهو خطر تقریر قول اینست که استفراغ از اندر خلطات کن هر استفراغی قوت باندازه قوت هر بیکی باید و غذاها با اندر خلطات
و باین قوتهم استه و تن آبادان همچنان هد کیا کرده امد و قسطا بن لوقا سکوید من دیدم مردی را که شتاب بر خلطات تا نفلین اندر بوقت بر زودی یک یا اندر بوشید
و بر بدا کر نفلین را راست کند اندین فرو بردن بیفتاد و هلاک شد والله اعلم

کتاب سیوم از ذخیره اندر نکاه داشتن تندرستی

و این کتاب جمله دو کفتارست و سخن اندر وی بسیارست

از بهر آنکه کتابها بطالعه و بر دست داشتن ایزکی بر خوانده و آسانه باشد ایزکی کتاب بدی و سخن کرده امد و هر سخنی هفت کفتار است اما کفتار نخستین از سخن نخستین اندر شناختن
نیک و بد هوا و حال کشهاست **دوم** اندر شناختن نیک و بد آبها و تدبیر نکاه داشتن آن **سیوم** اندر نکاه داشتن نیک و بد غذاها و تدبیر آن **چهارم** اندر شناختن
نیک و بد شرابها **پنجم** اندر تدبیر خواب و بیداری **ششم** اندر تدبیر حرکت و سکون **هفتم** اندر تدبیر کسوت و عطر و استفراغ و بکار داشتن رخصها
کفتار نخستین از نخستین اندر تدبیر بر داشتن تن از فضله طعام و از خلط فرو بردن **دوم** اندر تدبیر مزاجها بد **سیوم** اندر تدبیر اعراض نفسانی چون شادی و اندوه
و اندیشه و مانند آن **چهارم** اندر تدارک حالها که بر تن مردم بد بیاید امدن از جسان بیماری باشد که خواهد بود **پنجم** اندر بر بودن زنان و اطفال **ششم** اندر تدبیر آن
هفتم اندر تدبیر سافران و بیابان و دانست نکاه داشتن تندرستی و شناختن تدبیر آن سبب بیماریست که هرکاه که چنان باشد که باید و چنانکه
باید و از وقت که باید بیماری و بیکدیکر باید سبب تندرستی شد و هرکاه که بر خلاف این کردد سبب بیماری کردد **کفتار نخستین** اندر یاد کردن هوا و مسکن و حالها و تدبیرها
ان و این کفتار یازده باب است **اول** اندر یاد کردن حاجت مردم و دیکر جانوران بهوا **دوم** اندر یاد کردن کیفیت و منفعت هوا **سیوم** اندر هوا و تیک و هوا و مختلف
چهارم اندر شناختن فصلها و سال **پنجم** اندر طبع فصلها و سال **ششم** اندر خاصیت و فعل هوایی **هفتم** اندر حال فصلها و سال از مزاج خوش بکردد **هشتم**
اندر فعل و خاصیت فصلها و سال و بیماری که اندر هر فصلی افتد **نهم** اندر یاد کردن حالها و تدبیر مردم اندر سالها که فصلها ران مخالف افتد **دهم** اندر نکاه داشتن
تندرستی اندر فصلی **یازدهم** اندر شناختن حالها مردم اندر هر هوایی و مسکن **چهاردهم** اندر تدبیر هوایی و مسکن اندر آب **پانزدهم** اندر شناختن تدبیرها آب و بیماریها
سیزدهم اندر شناختن حالها مردم اندر هر هوایی و مسکن **چهاردهم** اندر صنعت و مدت رفتن و نشستن اندر آب **پانزدهم** اندر تدبیر مسکنها جزوی **شانزدهم** اندر شناختن
احوال آبها و این کفتار هفت باب است **اول** اندر شناختن حاجتهای باب **دوم** اندر طبع و خاصیت آبها و منفعت آن **سیوم** اندر شناختن آبها بد **چهارم**
اندر آزمودن آبها **پنجم** اندر صلاح آوردن آبها بد **ششم** اندر تدبیر بر خوردن **هفتم** اندر تدبیر که باید نوشتن اندر آبها و کار داشتن آن **کفتار سیوم** اندر شناختن

کفتار دوم

نیک و بنفذها و تدبیرات و این کتاب دو جزو است **جزو نخستین** اندر شناختن غذا و انواع احوال آن و این جزو بیست و چهار باب است **اول** اندر شناختن سبب چاقی مردم
و دیگر خاصیتهای بغذا **دوم** اندر شناختن غذاها **سیوم** اندر آنکه چرا بعضی غذاها را کوه گویند و بعضی را سرد و بعضی را خشک و این کتاب را کفایت اندرین مردم از غذا بکوید **چهارم**
اندر شناختن غذاها نیک و بد **پنجم** اندر شناختن غذاها غلیظ و بد **ششم** اندر شناختن غذاها بسیار و اندک **هفتم** اندر شناختن غذاها خشک و تر **هشتم** اندر شناختن
غذاها خیلط **نهم** اندر شناختن غذاها زود گوار **دهم** اندر شناختن غذاها بسیار تصور و اندک تصور **یازدهم** اندر غذاها که تن مردم از آن غذا بستر باید **دوازدهم** اندر شناختن
غذاها که تن مردم از آن غذاها کم باید **سیزدهم** اندر شناختن غذاها که مردم را بسیار باید **چهاردهم** اندر شناختن غذاها که مردم را کم باید **پانزدهم** اندر شناختن غذاها که مردم را بسیار باید **شانزدهم** اندر شناختن غذاها که سود بسیار
هفدهم اندر شناختن غذاها که سود اندک دارد **هیجدهم** اندر شناختن غذاها که خوش بخورند **نوزدهم** اندر شناختن غذاها که در معده زود بتباه شود **بیستم** اندر شناختن غذاها
بدانک **بیست و یکم** اندر شناختن غذاها که معده را زیان دارد **بیست و دوم** اندر غذاها که بهتر خوردن **بیست و سیوم** اندر صبح اوردن تخم بصلح با بیاد و اندر غذاها و شناختن فواید
طبع و خاصیت هر یکی و این جزو بیست و سه باب است **اول** اندر طبع و مزاج و خاصیت حبوب و منفعت و مضرتهای و بازداشتن مضرت و بصلح آوردن آن **دوم** اندر خاصیت و طبع
منفعت و مضرت کوشتها و اندامها و خاوران و بصلح آوردن آن **سیوم** اندر شناختن منفعت و مضرت آبها و بازداشتن مضرت آن **چهارم** اندر کاهو
و بنگاهو و آنچه بدین ماند و نوع مضرت آن **پنجم** اندر منفعت و مضرت بادرنگ خوردن آن **ششم** اندر منفعت و مضرت و خاصیت بهارها و نوع مضرت
آن **هفتم** اندر منفعت و مضرت خاصیت نانها **نهم** اندر منفعت و مضرت نانهای نیکو و نیزان **دهم** اندر منفعت و مضرت سیبها و نوع مضرت آن **یازدهم** اندر منفعت و مضرت سیبها و نوع مضرت آن **دوازدهم** اندر منفعت و مضرت
روغنها **کفتار سیوم** اندر شناختن نبیذ و شراب و منفعت و مضرت آن و احوال آن بجمله باب است **اول** اندر یاد کردن عزیز خوردنیهای از شراب خوردن **دوم** اندر منفعتها شراب **سیوم**
اندر آنکه هیچ طعامی و شرابی بجای شراب نیکوتری نیست **چهارم** اندر شناختن مضرتهای شراب **پنجم** اندر آنکه شراب کرا باید خورد و کرا نباید خورد **ششم** اندر شناختن مباح و مباحات
اندر شراب خوردن اینچنین شناختن و بیزاری **هفتم** اندر آنکه مستی چیست و در جان و جنات **هشتم** اندر سبب آنکه مردم بدان سبب زود تر با دیوانه و مست شوند **نهم** اندر آنکه
بعضی مردمان را نباید بدوست شراب باید خوردن **دهم** اندر شناختن سببها که بعضی مردمان بقدحهای بزرگ و مست شوند **یازدهم** اندر شناختن آنکه مردی بسیار شراب بخورد و بسلامت
بخسبد و قت برخاستن مرده باشد **دوازدهم** اندر خاوند تدبیران **سیزدهم** اندر تدبیر آنکه شراب بیشتر خورده باید و تر مست شود **چهاردهم** اندر تدبیر کسی که خواهد که شراب بسیار کرده و کسی خواهد که از
مستی زود هشیار گردد **پانزدهم** اندر شناختن حالها از انواع شراب **شانزدهم** اندر تدبیر شراب کردن **هفدهم** اندر تدبیر جلاب و سکنجبین و ماء العسل و فقاع و خلها
کفتار پنجم اندر تدبیر خواب و بیداری و این کفتار بیست و چهار باب است **اول** اندر آنکه خواب چیست و چگونه باید بخسبد **دوم** اندر شناختن حاجتمندی بخواب **سیوم** اندر منفعتها و مضرتهای خواب
چهارم اندر تدبیر خواب بودن **پنجم** اندر آنکه کجا باید خسبد **کفتار ششم** اندر تدبیر حرکت و سکون و این کفتار شش باب است **اول** اندر آنکه حاجتمندی تن مردمان بحرکت و باشد و منفعت
آن **دوم** اندر شناختن ریاضت چند و چگونه کرده باید **سیوم** اندر شناختن ریاضت و جزوی **چهارم** اندر شناختن تدبیر انواع حرکت و سکون که اندر آن کند و منفعت و مضرتهای
پنجم اندر انواع مالیدن که از ریاضت توان کرد **کفتار نهم** اندر تدبیر کوت و عطر و اسفرم و مالیدن روغنها و این کفتار چهار باب است **اول** اندر تدبیر کوت **دوم** اندر تدبیر عطر **سیوم**
اندر تدبیر اسفرم **چهارم** اندر تدبیر روغنها که در مالند **تمامه مندفهرست** عنوانها **اول** و این فهرست بخش دوم است و این هر هفت کفتار است اندر تدبیر نگاه داشتن
اصول استقراءها و آنچه آنکه این دو بخش در یک مجلد ساخته آمد فهرست بر وی نوشته شد بعون الله تعالی و حسن توفیقه

بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

کتاب سیوم از خزینه خوارزمشاهی و این کتاب چهارده کفتار است در دو بخش **کفتار اول باب اول از کفتار نخستین از کتاب**
سیوم از بخش سیوم نخستین اندر شناختن حاجتمندی مردم و بیشتری جانوران هوا باید دانست که هوا بدان ماند که اجزاء
مایعها چنانکه تن مردم و تنها و خاوران و جز جانوران از آن سرشته است و از جمله شش سبب که طبیبان از اسباب است هیچ سببی نیست مردم از بیرون او که بدو زود بکشتر
و بالا مدارم و اندر او از تن که تروتن و بیان نخواهد آن حکم کرده تر از هوا نیست از بهر آنکه قوام تن مردم بسه قوت است طبیعی و حیوانی و نفسانی و این قوتها بهمه تن مردم
نصرد و هوا که از خوش شرق اندر او مکر بیاید جز بی روح و مادت روح هست که تن مردم از آن بنفس همی کیرد و از این سبب از چیزها که بیرون تنست هوا است که بر مردم اندر حرکت و بر اندرون و
بیرون تن رسنده تر و هوا جسمیست طبیعی که او از کیفیتی است فاعل و از حرارت و کیفیتی و کوشت منفعل و از چیزها که بیرون تنست هوا است که بدین سبب هم اندر تاثر
کیرد و هم بر تن و هم از چیزها دیگر که بیرون تن است اثر پذیرد و بیان از خاصیتها و دیگر اندر باب اندر تن از کند و از چیزها بنیت **باب دوم از کفتار**
نخستین از کتاب سیوم از بخش نخستین اندر یاد کردن کیفیت و منفعت هوا از هوا که کرده اند از آمدست بقیاس با مزاج روح و حرارت غریزی
سخن رسانست و هر کاه که مردم از اینفس کیرد و تحرارت غریزی رسد با روح بیامیزد و اندک اندک که کرد و تا کرد و تا از وی جدا شود و اندر وی بماند روح از آن حرارت بدیر بنیت و بر روح

کرد

کرد و هر کاه که بدیر نفس از هوا که کرفته بیرون شود هوا تازه بحرارت غریزی و سرد روح کرد و با وی بیامیزد راحتی بروح رساند و نکدارد که روح سوخته کرد و بیرون روح را از هوا منفعت
بزرکست و این منفعت از هوا تازه است از بهر آنکه هر کاه که هوا حرارت غریزی بپوست و کرم شد و با وی بماند منفعت او اندر تن از وی استغنی کیرد و از هوا بروح راهی چون خلط
نو بنیت مرتن را بدو حاجت بهوا تازه است و منفعت از آن است و اندر دیکر جای کفتیم که از هوا که کرد ما اندر تنست بقیاس بروح و حرارت غریزی بتن بپوست است که هر کاه که ما اندر
کرما که هوا را بجانب خشکی هوا بیامیم و سبب آنکه ما هوا را بجانب نیکی او بیامیم آنست که این هوا که ماش بپوست ماست یعنی از هوا که بیامیزد بپوست هر کاه که ما کسان اندر سکون
از بپوست ما هوایی بیرون نباشد و کیفیت بپوست ما کرفته و هوا را بپوست ما هیچ دیکیفت نماند بلکه بر شده و حس لمس را از چیزی که ماند باشد خبر نباشد و هر کاه که هوا بجانب از هر یکی
حاصل بپوست ما باشد و دو شود هوا تازه حاصل کردد بپوست از کیفیت هوا تازه خبر باشد **باب سیوم از کفتار نخستین از کتاب سیوم از بخش نخستین اندر شناختن**
هوا نیک و هوا معتدل اکرچه هوا را کیفیتی حاجت ماست و این کرمی و تری بیش از هوا که کرم و هم اندر ماست و بد و نزدیکست هوا حاجت نیست کفتن اینچنین که علتها
و کرد هاو دردها و زیان و از کیفیت هر چیزی که کیفیتی بکرمی باید و همچنین اندر هر فصلی از فصلها و آن کیفیت خوش بکرد و کیفیتی دیکر که در بهار آن باشد که هر فصل طبع خوش باشد
چه اکر فصلها سال از طبع خویش بکرد و کیفیتی دیکر کرد سبب بیماریها شود و هوا بنیک هوا صافی باشد که هیچ غریب با وی بنیت باشد چون نخلها و دیاها و ابرانها و خندقها
و بیشها و زمینها تا آنکی بیان آن از آن زیانها نیز نکوید و خلها و تنها چون کوب و کیکه و سرمه با تفی و ماشیان دیوار اهل و بوی کلخنها و رودها و بعضی تا کرد رهها و کوهها و باغچه و میان
درختان انبوه و دیوارها و سقفها و بسیار و بدنباشد و کند بر درختان زیان کار نباشد و چون درختان خرما و زیتون و انار و انجیر و از سوی شمال آن اه اوکشاده باشد و زمین و بدنباشد و این
هوا بد باشد و سبب تندرستی باشد و هر چه رخداد و آن باشد سبب بیماریها باشد و چه طبیب را که و بیرون از چیزها که باید دید و در خوردن ملاک می بیند و هوا هر چه حکم کرد و هوا که
غلیظ باشد و هوا بسیار زمینها و زمینها که رنه باشد و آن هوا که بسیار باشد و زمینی که مغاک باشد و تا آفتاب بلند بر سایه بر آن زمین نیفتد و چون
آفتاب بر آن زمین که رسد و چون آفتاب فرو شود زود بدی شود آن هوا و زمین بدنباشد و کرم و تنک هوا بد تر و هوا تیزی بدید آید یا باد بخار هوا بدید آید از جای بجای بر سانند
از وقت که هوا اندر میان دیوارها و جاها که رنه باشد بهتر از هوا که کشاده باشد و هوایی معتدل هوایی باشد که در میان تابستان و زمستان مردم از سختی ما هر یکی خاصه و از تعنی ما هر یکی نباشد
هوایی که زود از آفتاب کرم شود و چون آفتاب فرو شود زود سرد شود سخت لطیف باشد و آنچه بر خلاف آن باشد غلیظ باشد **باب چهارم از کفتار نخستین از بخش نخستین**
از کتاب سیوم اندر شناختن فصلها و سالها و فصلی از فصلها و سالها و مبتلایان از حاجتی که کفته اند و طبیبان حتی کفته اند و میان هر دو تفاوتی هست از بهر آنکه نزدیک
مبتلایان آغاز هر فصلی و دور باشد که آفتاب بسیجی رسد از بهار انقلاب و آن چهار حالست و مبتلایان و میزان و حدیث و هر کاه که آفتاب باول حمل رسد بهار باشد تا باول جوزا
رسد و از اول سرطان تابوت اول باشد تا باول میزان خزان باشد تا باول جدی رسد و باول جدی زمستان باشد تا باول حمل باز رسد و مردمان صحرا چون عرب و ترکان فصلها
حتی دیکر مقاره اند اما مضی بهار هم اند آفتاب باول حمل آمده اند و هر کاه که دنیا برابر آمد چند تابستان نماند و هر کاه که شعری عنوز بلند غایت کرما و وقت رسیدن میوه ها باشد
و هر کاه که سالی اهم بلند اول خزان باشد و هر کاه که دنیا غایب شود اول زمستان باشد و طبیبان هاروند کا ای کویند که اندر شهرها معتدل اند از دو کار سر باشد که بجلسه کرم و آفتاب
حاجت افتد که نباشد که خانه خنک باد خنک حاجت آید و دو نکا ریکه نه و حرکت نا تمام باشد تا آن وقت که میوه بسته شود و مدتی آن دو کا و قریب بچاه روز باشد و علی الجمله کسی
از دو ماه باشد و اغاز بهار بیشتر از آن وقت باشد که آفتاب باول حمل بادر قبر و زنجیر چند تابینه نور آید از بهار بهار نهد و دیکر تا بستان باشد و فصل خزان هم بر این قیاس باشد
اغاز از بیسر از آن باشد که آفتاب باول میزان باشد تا بیشتر بر وزی چند تابینه عقرب آید از جدی خزان نهاده و دیکر زمستان باشد و اندر بعضی شهرها از فصلها بیشتر و بیشتر افتد
باب پنجم از کفتار نخستین از بخش نخستین از کتاب سیوم اندر شناختن طبع فصلها و سال فصل بهار معتدل ترین فصلها است هم اندر سه ماه هم
اندر کرمها و هم اندر تری و خنکی از بهر آنکه هر کاه که آفتاب بنقطه حمل آید از تمت راس یعنی از راستا سر ساکنان عمارت زمین بتمد و بنباشد و بخت نزدیک نباشد لکن بر نقطه
اعتدال باشد بیان سبب هوا بتدریج کرم میشود و سها و تر بهار از آنکه تحلیل می پذیرد تا چون بنیه از فصل کذر غایت اعتدال باشد و فصل تابستان کرم و خشک از
بهر آنکه هر کاه که آفتاب در جانب غایت نزدیکی باشد حبت راس و هوا را کرم کند تر بها خشک کند چون فصل بهار از حد هوا بغایت خشک باشد و فصل خزان بسبب آفتاب از اول
میزان آید و نزدیکی و دوری او از تمت راس همچنان باشد که اندر بهار که آفتاب بحمل آید طبع فصل اندر کرما و سرما معتدل باشد و اندر تری و خشکی معتدل و دو مایعت شود
بهیچ حال هوا که در شدست و سرد نداند لکن کسانی که بجای باسرد باشد و اندر چون تموز و تابع و تشنج که از تری باشد و همچنین کسانی که خواهند که تن او بیان کرد شود
مسلم ایشان که اره شود و رطوبتی که کرد سود دارد از نخست که هوا کرم بود سخن دارند نظاهر تن کند و نیز بر سنا مع شود کفن کرد بر پوسته که در خلیل کند و نیز دوست دفع
خود و هوا سرد مردم تندرست را موافق تر باشد از هوا که در اندر بیشتر قحطها از بهر آنکه تن را بحفظ کند و سلم دست کند و بدین سبب حرارت را اندر تن باشد و طعام بهتر کیرد
بدین سبب سخن طعام قوی باشد و حاستها را سفا کند و بیماران را از بیماریها که بر هاند و احاد را عظیم کند و ساکن کرداند تا از خصوصی بعضوی بدین سبب اسلام سود دنیا
قدر کن و از بهر آنکه رطوبتها اندر تن تحلیل باشد رطوبتها اندر تن بماند و بدین سبب او را بول بیشتر باشد و از بهر آنکه او را بول بیشتر باشد طبع کمتر آید و هوا نیز مقصد او را از هم نوید
و معاد مستقیم همچنان از همان معتدل بود و او مساعدت کند تا مثل بر تر و نخ شود و تری که در اندر تنش باشد بحوی او بیرون کند تا او را بول بیشتر باشد و اندر نکاه داشتن تندرستی

هوا سرد احتیاط از بهار باید کردن تا کاهو و نزله نباشد که بیماری کاهو و نزله از هوا سرد باشد و از نزله سرفه و درد حلق و سینه و بیماری سل و ذات الجنب تولد کند و اگر مایه زردها
ایدا سها از تولد کند و همچنین از هوا سرد مسافر بسته شود و حرارت غریزی اندرون باندک و رطوبت اندر مسافتی تحت بسیار باشد و کیفیت این تعرف و سد حرارت و نرم بدن و دردهای عضوها
نیاز او بحکم کشاده از صحبت تعظیم بود و مصرع در هم بیاید و هوای تر نیز اندر نگاه دارد و مردم آخر خشک مزاج را سود دارد و بدین سبب را نرم و صافی کند که گرمی غریزی
اندر وی کرد آید و هوای خشک متقاربی باشد و گرمی صفا اندر تن بسیار کرد و هوای غلیظ روح را غلیظ کند و حواس را کند کرداند و مردم را کسل و تن کند و عقلها و همه قوتها را سست کرداند
و هوا تیره مردم را تنگ دل کرداند و نفس زدن اندر وی و اندر هوای غلیظ ناخوش و دشخوار باشد از بهر آنکه رطوبتها و بخارها هوا تیره است و هوا و غلیظ که چنین
باوی نباشد که گرمی و تیزی غلیظ باشد و هوای غلیظ سفر و شخوار تولد کرد و ستارگان خوب اندر هوای غلیظ و هوا تیره پدید نیایند و ستارها دیگر نزد وی روشن نباشد
و بازگاه تر و هوا هوا که بر آنکه خاک کرد بادها اندر وی بر آید و دود عفن کرد و تبها که اندر هوا گرم و تر تولد کند سهل تر از تبهایی باشد که اندر هوا گرم و خشک تولد کند
از بهر آنکه اندر هوا گرم و تر تبها زود تر پدید آید و زود تر وی اثر کند و بسیار دیر کرد هست و از آنکه اندر هوا گرم و تر تبها بسیار زود دراز تر باشد و اندر هوا خشک کمتر باشد
گرم تر باشد و اندر هوا گرم و تر چند و در تبها از اندر وی و بر دن تو بسیار باشد و کاسی رگها بسیار باشد و بسیار کرداند

باب هفتم از گفتار نخستین از نخستین از کتاب سیوم اندر شناختن حالها، فصلها، سال که از مزاج خویش بگردد

اندر باب نخستین از گفتار دوم این کتاب سخن می گفت اینکه هر اندازه از آن اندازها و مردم مزاجست خاص و اعتدال خاصست همچنین هر فصلی و از فصلها سال و اعتدال خاصست و سال معتدل سالی باشد که هر فصل
بر مزاج و اعتدال خاصست خویش باشد تا اعتدال خاصست هر فصل است که فصل خزان اندر گرمی و سردی باعتدال و میل باشد و تغیر و اندر تری و خشکی اعتدال و بیاید
چنانکه بباید زیرا که زمستان را زمستان گویند و اندر فصل خزان باید که قوت آنکه باید و بیارد باران باشد و فصل زمستان باید که بی سرما و باران باشد و باید تا بزمین هر دو از حرارت
نباشد و فصل بهار باید که معتدل باشد تا هوا نه بی بارانی باید و نه بسیار باشد و اندر فصل تابستان باید که بی سرما و باران باشد و اگر سرما و باران بود باشد و بادها خوش آید هر سالی که چون
گفته باشد اندر آن سال بیماری اندک باشد و اجناس بسلامت باشد و هر سالی که هر فصل اندر آن سال که بر اندازه خویش نباشد و بادها باران بسیار آید یا اندر همچنین فصل باران نیاید
هر فصلها که باشد یا همه باشد چنین سالها بد باشد و بیماریها و اندر آن بسیار افتد از بهر آنکه هر فصلی بیماریهای باشد که بدان فصل اندر باشد و مزاج آن فصل و اندر سرمای هر سالی
باشد تا بیماریهای اندر آن سال بیماریهای بسیار باشد و هر گاه که روغنها خاص بیماریهای ستان نفع بدید بیاید و هر بیماری که اندر فصلی باشد چون بگذرد بیماری اندر آن حال که باشد
بگردد از بهر آنکه بدین فصلها از آنچه بر آنکه و هر گاه که فصلی دراز تر گردد بیماری ان فصل را باشد و هر گاه که هوا اندر چند کند بگردد سخت بدانست و از آن اندر بیماران بیشتر
بدید آید اگر و بیماران از مزاج خاصت خویش بگردد و هر دو فصل با آنکه از مزاج خویش بگردد و فصل آنکه تا مزاج خویش بر گشته باشد سخت هر دو از آن اندازه خویش بیرون شود چنانکه زمستان مثلا
سرما خویش گرم باشد و اگر بر بیماری سرد آید آن سال بنا باشد و بنا جامه معتدل المزاج باشد از بهر آنکه بهار تقصیر زمستان اندر باید همچنین زمستان آنکه خشک باشد بهار
باران اندر خشکی زمستان اما اعتدال از اندر گرمی این بهار باید و دراز گشتن و جبر بسیار و باران و اندازه مدت رطل بهار از کار زیادت گردد مثل باشد از بهر آنکه اندر آن بسیار
هوا اندر آنکه گرده باشد و اسباب تری هیچ بدید نباشد و بباید دانست که هال سردی پذیرفتن مزاجها چون هال تری پذیرفتن نیست از بهر آنکه هر مزاجها دیگر زود تر از آن پذیرفتن
چه هال سرد تری پذیرد و چنانکه هال تری پذیرفتن مزاج از بدیها چون هال خشکی پذیرفتن اگر مزاجها است از بهر آنکه مزاجها از چیزها گرم و زود تر از آن خشکی پذیرد که از چیزها سرد
تری پذیرد و چنانکه هال تری پذیرفتن و از آنکه هال سردی تری بدید نیاید که بسیار باشد که کار گرمی اندر آنکه تری پدید آید و اندر تری اندر هیچ تری بدید نیاید از بهر آنکه گرمی اندر
تعاری بر آنکه و تعاری نیز آنکه در این سبب تری اندر آنکه پدید آید و از بهار اندر آنکه پوست کنند و تری محقق گردد یعنی از تعلیل باز اندیشه بدین سبب تری پدید آید و از بهر آنست
که حاصل فصل بهار چند حاصل فصل زمستان چه تری زمستان اندر فصل بهار که مزاجها بهاری معتدل خود و خشکی تابستانی اندر فصل خزان از بهار خزانی معتدل خود و فصل
زمستان چنانکه آفتاب با طول جری باید و از تابستان بغایت دور می باشد هوا سرد باشد و جبر بسیار باران ها هوا تر باشد و بباید دانست که هوا خشک هوای باشد که آن تخم
گرمی بطبع پذیرد باشد یا صلبی باشد که تری مخالط از وی رفته باشد یا هوایی آمیخته باشد که از زمین باشد تا از زمین خشکی باشد زمین باشد و هوای تر
هوایی باشد که خارها بها بوی آمیخته شده باشد یا هوایی باشد که از بهار کیفی شده باشد و هوا بهار هوایی باشد که از زمین زمستان اندر خزان زمین بوی تحلیل
شده باشد و کسر شده و باقی که مانده بهاری معتدل باشد و هوای خزان بدان قدر سرما که اندر خزان باشد تری پذیرد که گرمی باسخشک و کاسی تری کند که باسخ شک
اندر هوا بر آنکه و کاسی تر اندر هوایی که مرکب و گرمی آن برابر سردی از هوایی باشد باکشد که باسخ شک اندر هوا گرم زود تر از آن خشک خود که باسخ خشک اندر هوا سرد تر
و سیوم که هست و از آنست که تری که اندر خود هوا مدت باند بعدی باند که بوی بیوند و خشکی باسخ مدد باشد و مدد تری هوا از آنست که چنانکه عمارت زمینست انجا
که هوا خشک مدد باشد بر زمین باشد بقیاس باش مرست و بیع حال بدی بدان زمین سد که هیچ تعلیل کند بکند اندر هوا حالها تو تا آفتاب و ستارگان تعلیل هوا بدین هر گاه که مدد
کرد شود مدد تعلیل بر پوست که در دو خشکی بدید آید و اصل بهار تعلیل از وقت از خاک باشد از بهر آنکه خار را دو سبب باید یکی حرارت اندکی اندر روی زمین دوم حرارتی تری
اندر اندرون زمین تا هر چیزی که لطیف تر باشد بظاهر زمین آید و اندر زمستان زمین گرم باشد و حرارت روی زمین و حرارت هوا اندک باشد و چون این هر دو سبب جمع شد

و اندر هوا باید

و اندر هوا باید

واجب که هوا کیف باشد و بخارها بسیار باشد لاجرم تری فرون تر باشد و اندر فصل بهار تری که حرارت دارد و زمین اندک ترشده باشد و حرارت روی زمین اندک
باشد و تعدیل فرون از تری بخارها باشد بدین سبب فصل بهار اندر تری و خشکی معتدل باشد همچنانکه اندر گرمی و سردی و معتدلست بالکه اگر گویی که اول بهار تری بود اندر اعتدال
دو تر باشد از صلاح و زینت کن چنین دعوی خزان اندر خشکی و تاکوی حکم کند فصل خزان از اعتدال سخت و دوست هم بر صلاح است از بهر آنکه بدو روزها تا بحث تر دنیا باشد
چه هوای خزان تخم سرد باشد و هوا خشک و هوا خشک اندر تن بسیار کرد و هوا غلیظ تر باشد چه بسبب وی آفتاب و بسبب آنکه هوا خشک متخلخل باشد و خشکی بسیار اندر وی بیشتر از
کسد و ضرر بها چند از این باشد و روزها و بهارها اندر آن شبها بسیار کمتر باشد و هوا خزان از آنست چنانکه هوای خزانی هر چه باشد هوای خزانی از آنکه که اندر
هوای خزانی و سالی که هوا و دلکشا از چنانکه کمتر باشد و هوا خزان از شبها بسیار کمتر باشد و هوا خزان از شبها بسیار کمتر باشد چنانکه هوای خزانی هر چه باشد هوای خزانی
و هوای متخلخل کم باشد و هوا زود تر پذیرد و بار همچنین باشد بنیتی که هر گاه ابر کم کند و اندر هوا سرد بهند این آب زود تر سرد شود از آنکه که ابر چون کم کند متخلخل گردد
و چون متخلخل گشت سها کوها زود تر دود و از آنکه بسبب دیگر هست و از آنست که اندر فصل بهار تر مردم از سها بهاری چنان حس می باید که اندر هوا و خزانی از بهر آنکه اندر بهار مردم از هوا گرم اند
اید و بسا خون کرده باشد و اندر خزان اگر ما بسیار اید و با گرما خو کرده باشد تا جرم سود دارد و حتی سها بیشتر باید باب شش از گفتار نخستین از کتاب سیوم اندر شناختن خاصیت
بیماریها است که هوا معتدل تر سود دارد و تن بیمار هم سود دارد کمتر مزاج بیماری اهیچ تر بیمار اهیچ دارو باشد اما هوا گرم چون دیگر هوا زمستان خاصت اند
و بیماریها گرم تر مردم را خشک و زمان روی زنده کند و اندر هوا اندک چیزها بسبب رطوبت از آن دارد بخار و تغیر اندر هوا و دست را سود دارد و حاجت آنکه کند و تجارب
اندر و سامه و آنکه کند و بدین سبب تغیر بیاباشد بیرون تر باید و هر چه تر بها ضعیف شود و هر گاه که عرق بسیار آید بطلان تر باشد و از بیخ خون بسیار آید و حیض نیز زیادت آید و اعتدال
خون بسیار تر باشد و خشکی اندر و شهوت طعام کمتر کند و از آنکه کند و چون دیگر کرای بعد تن باز دهد و هر چه تر باکر کند و اگر اندر تن رطوبت تعلیل خلط باشد تر بیش باشد از اعتدال گرمند
یعنی و سیوم کند و بسوزد خلط آن باشد که کند و بنا و کرده و هر آن سال که بدان فصل از مزاج خاصت خویش بگردد بیماری و وبا آن سال کمتر باشد آن که اندر سالی که بدان فصل باشد فصل
او بگردد و اگر از فصل دوم چند فصل نخست بگردد تغیر از آن اندر بیماریها چنانکه یاد کرده اند بیماریها بعد و تغیر از فصل دوم از فصل نخست بیش باشد بیماری و وبا بسیار باشد

باب هشتم از گفتار نخستین از نخستین از کتاب سیوم اندر فعل و خاصیت فصلها و سال و بیماری که اندر هر فصلی باشد

هر فصلی از آن فصلها و سال
بر مزاج خاصت خویش گردد خاصیت است و هر فصلها آخر فصل که بگذرد و اما فصلها که از بیرون آید مزاج بیکدیگر نزدیک باشد و حالها بیماریها که از آن اسم مزاج بدید آمده باشد همچنانکه
اما فصلها بهار هر گاه که مزاج خویش گردد بیماریها و اندر فصل بهار و بر بنه تا نه گردد از بهر آنکه اندکی جبسه بهاری ستان فرو باشد و فرا گرفته بگذارد و دوان گردد و بدین سبب است که انجو
اندر فصل بهار بباید و گرمی که اندر زمستان و طعام و شراب فرا گرفته باشد و بیماست تا گرده و اندر وی اندر کند و باشد اندرون فصل بهار که از آن خلطها تولد کند بباید و
هر گاه که فصلها بهار دراید و دراز باشد و اعتدال کند در بیماریها تا بیشتر افتد کمتر باشد و اما بیماریها بهاری اسهال و تب و خون و انجو آمدن و انجو آمدن اما ماسها و بنا و خناق
و بیشتری خناق بهاری کشنده باشد و تکاوق رگها تب بسیاری تولد نیز از بهر آنکه و اگر گویی اندر فصل و کاوین بیماریهای بوده باشد اندر فصل زیادت خاصت بیماریها
و بسیار آنکه اندر مرطوبان رطوبتها بجنبیم سکته و لقوه و وجع المفاصل باشد و سکته ها و نشافی چون خشم و شادی که با فواید باشد و بیماریها گرم خویش اندر فصل زیان دارد و بیماریها
زیاده تر کند و علاج بیماریها بهاری روان نوشت و دارو و خون دادن و طعام و شراب کمتر کردن و فصل بهار که کاندر اما موافق تر باشد از دیگر فصل و زمستان ضلی باشد که مردم بسبب حرکتها که در کند
و بدین سبب بسیری و پیری حرکتها کمتر افتد اما اعتدال بیاید و طعام بدکار و قیمو و خام از مدمیرون روز و بسبب آنکه موطا کمتر باشد و خون و بیماریها موافق و تقویت و حرارت غریزی
زاید و روز و تن باشد و قوی تر گردد و بخلو کمتر باشد طعام بهتر و زود تر گوارد و مع فصلی سودا را شکستن غذا فصل زمستان نیست بسبب تری که اندر این فصل زیادت خود بسبب هوای
کرمی و روز و دارد پس و اندر زمستان خلطها اندر تن بدید آید و حاجت چیزها که رطوبتها از بر دیدند بیشتر باشد و بیماریها زمستان بیشتر از بهر آنکه و هوا خشک
بیکدیگر و اما آنکه اگر و از آنکه در بیکدیگر و از آنکه اندر آید و بدید آید و بدید آید و بدید

وقد اقرب وقد اصلح الجنب واسهال مائی و اگر تابستان و خشک باشد مرطوبات و زنان را بجهت باشد و زیان ندارد و هم سنائی را بسبب تنگی و درد چشم قولنجی و بتهاد کرم سودا و سودا
سودائی و قولنجی که مسهل سخت غلیظ کند بدید و اندک بماند و غیر و زنان فصلیت که اندر و بیماریها بسیار باشد بسبب کرمها هوا و گرمابه و نهر و خنکی اندر و بیماری و سوطا و تباه شده اند و از بسیار خوردن میوه و زیان
و بسیاری بر سوطا و تباه شده اند و از بسیار خوردن کرده اند و بعضی بیماریها و از طوبت زود عفونت پذیرد و بسیار بیماریها و دراز زوی تولد کند و هم قولد سر کوبیدن الامر فی ابی عفونت عند قوله
ع کز الملال حیات لیدیه ماستقاد و الباطن و مرع و سکنات یعنی که او با بناء دیبار اید بیماریها بیشتر بسا وسع و سکنه و بتهاد و دراز اهل باشد از بهر آنکه بیوت زمستان
اندر لید و طوبتها خام اند و مانع حاجات باشد و مدقق اندر اید تا بیند تا چشم شود بدین سبب آب کرد عفونت پذیرد و سبب تب کرد و تباه و بابی و بیماری و دراز اهل باشد و اجها زود تولد
بخوبی و مانع سرکه بسر اید و اندر اید خاصه و سکنه اند و اندر خاصه و دره و دره اند و اید اسهال دارد و اگر زمستان و بهار باشد سودی و آب تاخیر باشد سودی و آب تاخیر باشد اگر
تابستان از زمستان و خشک باشد مناق و اید عصب و درد چشم و بارکه فتق جنبی دیا باشد و اگر در زمستان و بهار کرم و خشک باشد بیماریها شود و نبات و نبات خشک شود و گوشت
حاصل دارد که از آن نبات خوب زنده هم دارد باز اید و هر کاه که تابستان کرم و خشک باشد و اندر خزان باشد و اگر زمستان و بهار سرد و تر باشد بیماریها بسیار اید هم اندر زمستان و در زمستان و اگر کرم و تر و سرد و تر و سرد و تر
ماند بسیار باشد از بهر آنکه اندر بیماریها از طوبتها هر وقتی که اندر و چیزی مرکب و سرد و تر ساز و اید هم باشد خاصه که تابستان کرم بود و هم باشد و هم زمین
و شوی و اید و زیاد و سرد و اگر اید کرم و سرد مثل تابستان باشد و طوبت که بدین فرود اید بیاید تا بعلت سرد و اید و از هم بسرخ حتی قولنجی که مکوبید اگر کان الصبغ قد الطف و اندر شدید
الهم طبع اجنبیا عوضی الشاء صلح و شدید و سلال و سعوبه و کلام و عرض بعض الرسل و اگر این خزان و خشک باشد زنان را که و هم بیماری اسهال و سودا و کمی و هم
صفرا بی در چشم خشک و تباه شود و سودای بد اید از بهر آنکه هر چه اطبه بر ساند از صفرا بی عبارت تا باشد و تنگی خزان تحلیل پذیرفته باشد و اجها غلیظ تر باشد و اجها در هر دو بیماری
بر دماغ بر شود و سوس سودا و اندر اید اگر عفن کرد و تباه بتر اید و اگر تابستان کرم و باید و خزان و خشک در سرد و کام و زند و سوسا بیاید و اگر تابستان و خزان هر دو بیماری
خیالی اشد و اگر هوا و تباه و بابی و بعضی و بسا اندر و چشم خشک و زنها و عرق و مانی اید و اید و اگر تابستان کرم و باید و خزان و خشک و زنها و اصحاب الطبایع الرطبه
الشاد و الفتیان فاما الذین یغذیهم الدار فحیث بعد رمد و حیات مادة و وسواس و اگر تابستان و خزان هر دو جزوی باشد از اندر زمستان و بهار بیماریها عفونت و تباه
باشد **باب دهم اگر کفتار نخستین از نخش نخستین از کتاب سیوم اندر تدبیر نگاه داشتن تندرستی اندر فصلی** هیچ طبع هر فصلی را و اصلاح
تندرستی اندر هر فصلی و بیکار اندر اندر فصل بهار تا زمانه که اندر زمستان کرده باشد پاک بکوید و شل اگر که حرارت هوا را بتعلل و تحلل کند و بکاهد. هر کها و اصلاح از زمستان که
پاک زدن اندر این فصل و از تنگی که اندر فصلها. و بکرد و صحت سالمیت تر اندر این فصل کشته باشد و طعامها الطیفه تر مسلک تر باید خورد و معده از اطعام بر باید کرد و کمیا اگر باید خورد
سرنجها خنک چون سرنجه و غوره و سلب انار و کیجی بر کار باید داشت و ریاضت معتدل باید کرد و طعامها مانع و شور باید خورد و اسفرها. معتدل بکار باید داشت چون و مورد کوه شاهسفرم
و ارطعه کلاب بار شاهسفرم لیمه و سنت کاغوری و طبخ معتدل بکار باید داشت و اگر کوه تا کیا نرم و حرور سنجاب و قاقم باید پوشید و اندر فصل و استان خنک باید کرد و معده سالمت
اندر این فصل بسیار باشد بدین سبب سلامت کشته و در ارجا بکرد و اسارش باید کرد و اسارش باید گذشت و مع و برد و نیلوفر و کلاه و صندل کافور باید داشت و اگر کسی را تب حاجت
باشد اندر این فصل باید که و سهل تر باید خورد و از نظر بکار باید داشت و اگر باید و از سوها و نفت و هلیله زرد و خیار بتر و شیرخشت اندر دشت باید کاشت و کاشتن باید و بیشتر باید و کرد و از نرم
که خوار دیگر و شرابها خنک و خالها و ترش اندر این فصل بیشتر باید خورد و حال ایران بدین فصل بهتر باشد و از مزاج اندر این فصل بهتر باشد و اندر فصل خزان از گرما بهتر و زمستان و خشکی باید کرد و
صبر و شوره باید داشت و باید که و کوه باشد و نباید خشت و باب بر خل شد کرد و سا شهد و باید کرد و ورا شد و نباید خشت و اخلاط باید کرد که و نباید تا سنانی خورد و تنها
بیاید و هم ایدر آن باشد که این فصل را و بخورد و خوش تن را خوردند و اخلاط را خورد اند بخاید و وقت تا شاید که در چند بیاید باشد که اندر این فصل سلامت کرد و سا شرب و بیاید کرد و
کرم و ورا سفید ها تا نخورد و نبید و کوشت صید و نکسو و دلها مانند و شوبا باید خورد و سوها بیاید باید خورد و کسو نها و بیاید باید و تنبید و از نظر بکار باید و اخلاط معتدل و غالب کار باید داشت
و شاهسفرم و دو بیاید تا شهد از بهر آنکه این فصل کام تو لکند و سلب اندر این فصل و اندر این فصل و اندر فصل خزان و از شراب مزوج باید خورد و از شرابها و اگر
و سلب انار و سلب بهدنه و مغز حماض معتدل کار باید داشت و اندر فصل زمستان و حاجتها قوی باید کرد و طعام تام باید خورد و تقریب شدن و اسفید ها و کوشت بریان و مطبخی و کباب
و اکباب باید خورد و اما زیر کباب و دارچینی باید که کند از بوی طوبت فرا باید خاید خورد و شاید که زیر بر زند رکین بلذاره معتدل باید خورد و اگر باستقرا بی حاجت آمد و اره و مسهل خورد سلیمه
از کردن و زدن باشد و از شرابها و اگر المشاء و مزج کرم کهنه و کلنکو و کلنکبین و هلیله پرورده و زنجبیل پرورده و انوشه دارو و لطریفی بزرگ و سیه کار باید داشت و مرهم کهل و سیه کار باید داشت و مرهم
مزاج داشت و بیطوس و تریاق و زمل حاجتها و از نظرها عود و مثلث مشکین کار باید داشت و اسفرضا تریخ و ترکس و سلب باشد کفن و زنار از بیت تاریخ جاه سوده و خاصیت و طبع حاما و عطرها و اسفرضا
اندر این کتاب یاد کرده شود انشاء الله تعالی **باب یازدهم اگر کفتار نخستین از نخش نخستین از کتاب سیوم اندر شناختن تغیر هوا و اسباب طبیعی** اسباب تغیر هوا و ان هست بعضی اسباب و بعضی بر بعضی و بعضی بر بعضی و بعضی بر بعضی

وکرانی شعاعها نیز وی هیچ هر نبیند از نصف بلد سال بر طالع نیز وی و آنچه مشترک یکیست و آن عرض شهر است و بیان بقی هندی و بقی دهیمات دوم هر یکی و نیز یکی
که سیوم نیز دیگر هر یکی دیگر یا جام کند هاد بها طالع حالها که اما تقریر کسبب شعاع ستارگان با شعاع آفتاب پوست کرده و نیز
عشر آنرا کسر شود و بقی اعشر هر یعنی جاری هر یکی و هر اول و بر آن انتقال و بدان سبب صد سال ربع خویش گردد و فکر شود و هیچگاه که ربع شعاعها از تجاوز آفتاب رو باشد
شعاع آفتاب عضو آنی از حرکت خویش گیاند و هر اول زمین قسمه شود بدین سبب عضو سال ربع خویش بود و تقدیر که بسبب عرض شهرها است چنانست که هر شهری که سنا و مدارج سر طالعات
اند حال اسلام برج حیزی اند جوب تا بیان از شهر که متدار تا بیان از شهرها باشد که از سر آن نقطه دو تربیع و هر چه دور تر باشد که ماه او آنکه باشد آنجا که زیر خط استوا است و شهر که
زیر خط استوا باشد آن دیگر است آنها که سبب اجماعی که هر ایشان نزاکم گردد نزدیکی آفتاب است که گاه آفتاب اندر برج استوا باشد و نزدیکی چند برسد بلس ایشان کند و برج حمل و میزان
آنکه شمالی آنجا بر سر است بلس چند زیست کند زیرا و فرشتی کند نزدیکی که وقت نماز که متدار کرا متدار کرا و چاشتگاه باشد و دوبی و نزدیکی آفتاب اندر هر وقت کسان باشد که وقت
نماز کرد سبب مدامت تا بیان آفتاب هر که و گرد شود و از بهر آنست که هر گاه که آفتاب از اول برج سرطان و اول اسد باشد هر که متدار آن باشد که اول طالع باشد و اول طالع بست باشد که
کمتر سبب مدامت هر بیان سرطان رسد که هر شود و همچنین هر گاه که آفتاب از اول طالع که غایت مرا و سکند بدست و سلاد بیست دیگر که غایت مرا و بست و شود هر ابیاد که متدار آنها
که هنوز اول طالع فسیه باشد و در دیگر آفتاب انقطاع مرتبه بیست و چهار بیست باشد اینجا معلوم کرد که اثر نزدیکی آفتاب اندر کم کردن هر چند زیست تفاوت بین اول
شهر که خطا بیست بلس ایشان نزدیکست آفتاب بیست بلس ایشان و نکاه ایشان کند و دیدن و روشن برج هر شهر که عرض آن تمام بیست کمتر شهر هست و از بیان طالعها
که اول و دوم زیاده و اما هر گاه که شهرهای شمالی که از متدار برج سرطان و دولت قوی قیاس و تقدیر که بسبب تفاوت چانت که هر شهری که اندر شرقی و مغاکی باشد که متدار
بعد هر ایشان و بوقت مثال خبر قیاس باشد که شعاع آفتاب اندر آنجا شیب اجماع شود و بیشتر شاید بدین سبب که از اول بر شود و بر آن شهر باشد سبب آنکه از شمال خود بر باشد چه بدیا
کند که شمالی باشد و سر بدو کوه آنجا خود و شهرها و خطا و بیاید اینجا که چرا این شهر شمالی باشد و همچنین اگر شهر سوی مغرب بود آفتاب که از مشرق بر آید و بگذرد بگذرد از شهر
بازاید و هر ساعت که بر شود و اگر که سوی مشرق اشد که ما کست باشد از بهر آنکه تقسیم آفتاب برین کوه و بر اول و اول قوی که در چون آفتاب بر دو هر ساعت روز زمین شود و عکس
تقسیم زمین او شهر باز نیاید و اگر که سوی مغرب باشد برخلاف و این باشد چه اول و زکه آفتاب بر اول هر ساعت نزدیکتر بیشتر و هر ساعت روز زمین شود و عکس
اوست باشد و کند چون کشاده هوا اگر شهر باشد و اگر شهر اندر میان دو کوه باشد و راه باری از بها و راهها کشاده باشد امید باد اندر آن شهر دیا و بوقت باشد از بهر آنکه هر گاه که
باد اندر کند متدار راه یافت و خوش آن اندر کند امید اوان آن کند بیشتر که کرد و متدار تر سوی شمال شهر هایست که سوی شرقی و سوی شمال اگر کشاده باشد
سوی جنوب و سوی جنوب بیشتر تقریر که بسبب دریاها باشد چنانست که هر گاه که دریا سوی شمال شهر هایست هوا اندر شهر بخیر باشد سبب آنکه از شمال خود بر باشد چه بدیا
که شمالی باشد و سر بدو کوه آنجا خود و شهرها و خطا و بیاید اینجا که چرا این شهر شمالی باشد و بر دریا که در دریا سوی شرقی باشد تیغ هوا از آب
باشد بسبب آنکه آفتاب بر دریا هر تابد و تعلیل می کند و خطا و تدبیر دریا می آید و هوا از بیکند و اگر دریا سوی مغرب باشد این تر هوا از آنکه کشاده باشد از بهر آنکه خاها و شهر که بر بازیکند
اندر جلد از هر یکی دریا هوا از کرد و شهرها و خطا و بیاید و سر بدو کوه کند هاد که کشاده باشد آن اندر شهر بعزت باشد و هوا درست باشد و اگر کوه هوا باد و کوه باشد هوا در و بعزت
بدو و هوا فوق تر باری که بعزت باشد و هوا باد و سال است در مشرق و بر باد مغربی و زیان کار تر بر باد مغربی جنوب باشد و تفریق که بسبب باد هوا باد تخت بیاید و راست باد هوا
چهار است چنانکه اینست و سبب آنکه چرا اینست زمین چهار است و جهات باد هوا بدو چهار اند بیاید زمین اینجا بعلت حقیقت که علم هیئت کویند اما اجتماع
مشرقست و مغرب و جنوب و شمال باد هایی که بیاید دم دو است و از ناحیه مشرق آید دم دو است و از ناحیه مغرب بیاید سیوم جنوب است و از ناحیه جنوب آید از دست راست مشرق چهارم شمال است از
ناحیت شمال آید از دست چپ مشرق و باد جنوب از بهر آنکه هر وقت باشد که از بهر آن باشد که جانب جنوب است نزدیکی آفتاب بسبب نزدیکی آفتاب بسبب و توان بهر آن باشد که ماه و آب و دریا هایزد
از جانب جنوب است بسبب آنکه آفتاب جانب جنوب اگر که هر است از دریا تعلیل زیاد کند و بخار ها بیاید از بر آنکه و از آنجا هوا بیاید و از آنجا هوا بیاید و شمال و شمالی
باشد اما در آن بهر آن باشد که بر کوهها و بر خاها و بر شهر که کوه و معاینه شمال است بسبب دور یافتن از آب است بر اس سهست و خشک از آن بهر آن باشد که کوه آب و دریا هاو باب و بخار نیست و از خاها
که جانب جنوب است و جانب شمال است و بر باد شمال بیاید و باد جنوب خشک بود و هر گاه که باد جنوب آمده بود و از آن باد شمال آید از جنوب که آنجا خشک از باد شمال
بفسد خلق و سینه و عصبها و روده ها فواید و بیاید بهار است قی و سالک یا کرده شهرست قلعه کند و هر چند هوا سرد و گرم و اندک است خاصیت و فعل باد جنوب و باد شمالی
هانت و باد هاء مشرق اند سوی و گرمی و خشکی معتدل باشد و هر گاه و باد مشرقی بیاید از خرب و اول و از بهر بخت معتدل باشد از بهر آنکه هر حرارت آفتاب اندر وی کار کرده باشد و خوشتر
تر از باد مغربی باشد اینکه شمال مشرق خاها و دریا هاکه است از آنکه اند جنوب مشرق و معاینه نیز بیشتر از جانب مشرق است مدین سبب باد مشرقی بیاس باد مغربی خاها
و باد هاء مشرق بیشتر اند و از باد هاء مغربی بیشتر اند از روز باشد از آن بدین سبب باد مغربی از آفتاب تحلیل کمتر پذیرد و از جهت آنست که باد مغربی و باد شرقی باشد

وقتی

وقتی بیشتر و هر کجه هر و بقیاس باد هاء شمالی و جنوبی معتدل باشد و هر گاه که باد مشرقی آید از خرب و اول و از بخت معتدل باشد از بهر آنکه حرارت آفتاب اندر وی کار کرده باشد
و باد خشکی باشد که باد یکی آخر روز و اول شب آید از منازل باشد و باد مغربی هر گاه که اندر از خرب و اول و از بخت غلظ تر باشد از بهر آنکه هوا باد اندر وی کار کرده نباشد و
که اندر از اول و آخر شب قوی باشد و باید لات که ما از باد هاء اندر معنی شهرها بگرد و سبب آنکه گرمی چنانکه هر گاه که در هر یکی شهرها بگرد و در جانب جنوب گرمی باشد که بر تر
بر و آفتاب بسیار افتد و از جنوب که بلند تر باید که کوه تر این جنوب بیش سبب بر و تر باشد و بسیار باشد که باد شمال خود بسبب آنکه دریا با آنکه گرم و سوخته کوه شد
باشد و باد سیم باید است که بر بیابانها سرد تر که شب باشد و خاره و بنا آنکه از بهر بخته باشد و آنجا و چه هر بیتال که دیب اندر هوا باید ایما لات خاها باشد و هر گاه
که از زمین غلیظ باشد و تخت گرم باشد باد هاء از زمین بلات سبد که هاء از بلات و این اندر تعلیم طبیعیات آنچه فلسفه معلوم کرده و بر آن از علم طبیعت تقریر کرد چنانکه باشد چنانست
نبود و معنی کسی که بگوید اگر باد هاء از زمین بلات سبد که هاء از بلات و این اندر تعلیم طبیعیات آنچه فلسفه معلوم کرده و بر آن از علم طبیعت تقریر کرد چنانکه باشد چنانست
که معنی کسی که بگوید اگر باد هاء از زمین بلات سبد که هاء از بلات و این اندر تعلیم طبیعیات آنچه فلسفه معلوم کرده و بر آن از علم طبیعت تقریر کرد چنانکه باشد چنانست
که معنی کسی که بگوید اگر باد هاء از زمین بلات سبد که هاء از بلات و این اندر تعلیم طبیعیات آنچه فلسفه معلوم کرده و بر آن از علم طبیعت تقریر کرد چنانکه باشد چنانست
زمین سبب که بسیاری چه تر باید سرد و تر باشد و بعضی که ایشان است و اندر که هر سبب مبتدا باشد و خشک باشد و بعضی معتدل است چون خفظ و آهن و سرب و زیرا
اما بیشتر از معدن نقطه بر از آن کرم و نرم باشد و آنچه از معدن نیز بیشتر از معدن نیز باید کرم و خشک باشد و تر باشد و آنچه از معدن اطلیه سرد و خشک
باشد و آنچه از معدن سرد باید و نزدیک باشد باب دوازدهم از گفتار نخست بین از نخستین از کتاب سیوم اندر شناختن تغیر هوا و نیز که اندر هوا باید که
باشد یکی آنکه گفتیم تا متغیر خواهد اما آنچه که هر او متغیر شود و بیاید که و در او تا و اگر نیز چنان باشد که هوا متغیر شود چنانکه که هر گاه که اندر آب دانها باشد و نیز که و هر او خاص و باب
خاص و گرمی و سردی و خشکی و تری که بسبب آنکه این آنها که نزدیک باشد و این هر که گرمی بیند و اندر آنها که بیند و هر که گرمی بیند و اندر آنها که بیند و هر که گرمی بیند و اندر آنها که بیند و هر که گرمی بیند و اندر آنها که بیند
و کوه ها اینجا است و بسبب تحلیل آب و اندر هوا است این آب که بیند و اندر آنها که بیند و هر که گرمی بیند و اندر آنها که بیند و هر که گرمی بیند و اندر آنها که بیند و هر که گرمی بیند و اندر آنها که بیند
اسعد و تو اگر کیفیت هر گاه در جهان باشد که اندر آن شهرها که گرم و خشک بقیات سود بر سر بقیات جمله که اندر آنها و جانوران را هلاک کند باب سیزدهم
از گفتار نخست بین از نخستین از کتاب سیوم اندر شناختن حالها تن مردم اندر هر هوایی و هر کسی حال اهل سکنا کرد مسکن اهل آنکه که
مسکن هوا از تخت که مبتلا شد مردمان او سیاه پوست و جعد موی و بد اشد و طعام بلکی اند و بوست ایشان نرم باشد و بسبب آنکه تحلیل بسیار باشد و طوبت غریزی
کشته شود و تحلیل و تبخیر شود زود و بر خود چنانکه اندر شهرها جنبه که اندر وی آنکه پوشند حالها اهل سکنا سرد مردمان مسکن سرد قوی و در بیابانها شود و معدها قوی باشد
و طعام بلکی کاره هر کسی سرد و تر باشد مردمان فربه و سپید پوست و قامت روی باشند و کلها ایشان لاغر و بی باشد و بقوت باشد از بهر آنکه هر گاه که
مسکنا رو مردمان این مسکنها اینکی نیک و تازک و نرم پوست باشند و اندر کارها دوست شهر جانهای ایشان و زنستان معتدل باشد و بیمار بسیار حالها بوبایه و مرغ و تجاوز و نیز
بسیار باشد خاصت دهان و بر دندان و نیز آشتی و احوال حال بیشتر بسیار باشد حالها اهل سکنا شمال مردمان مسکنها خشک و دست پوست و خشک مزاج باشد و زن
مسکنها تابستان که باشد اندر بهشت ان و باشد و باید و دست و لب بسیار طرفه حالها اهل سکنا که در دریا باشد مردمان مسکن نزدیک دریا باشد و آنجا هوا بسیار باشد و هوا
بدیا شد حالها اهل سکنا که بر سر بلند باشد هوا این مسکنها اند تابستان که هر باشد و مردمان تحت انام و تحت کوشت و بسیار سوی باشد و بعد هوا اندام ایشان بسیار باشد
و لحی سرد کند و بسیار و بوی و سکر و بعد جوی و جدا باشند و صناعتها رخوب کند و بسیار خواب باشند حالها اهل سکنا که کوهی و برفناکی هوا مسکنها رخوب هوا
زمستان باشد و تیار کرده باشد باد هاء سرد و خشک دید جوی بر و بر خوی اگر بهار کوه چنان باشد که باد خالد باز دارد هوا تا خوی کرد حالها اهل سکنا که کنار دریا باشد مسکنها
که جلد دریا باشد یا بسیار دریا باشد که هوا بهار تحت قوی باشد بسبب تری هوا و اگر دیا سوی شمال آید هر چند سکن نشیب تر و جدا باز در یکی باشد و معتدل قوی باشد و اگر دیا سوی
جنوب باشد جنوب خوان باشد و باقی حال مسکنها دریا اند باب باید دهم از این کتاب باید دهم از این کتاب باید دهم از این کتاب باید دهم از این کتاب باید دهم از این کتاب باید دهم از این کتاب باید دهم از این کتاب باید دهم از این کتاب
کاره و هر هوا باشد و جاری بهار است زمین اگر کام و نزد و آنچه بلند باشد و خوش است از بهر آنکه بسبب آنکه سرد است باشد و تعلیل که بر بد و هر گاه که سبب خوشتر باشد بدان
سبب که هر گاه که و هر چه بنات بسبب آنکه اهل این سکن و احراث غریزی و ناخها اند و بعن قوی باشد و اگر کسی اصح بیاید بحث قوی باید بهار بهر آنکه سبب قوی بیاید باشد و بر
و دریا و دوست خدا بهر آنکه خوش ایشان باشد و سبب آنکه احراث غریزی قوی باشد و دوست باشد کند و بسبب آنکه احراث غریزی قوی باشد و طبایع ایشان کرم باشد و خوی و کار دگر
و زنان ایشان بسیار حیض و بر بیان شوند از بهر آنکه اندیام حیض بر تمام بیند بسبب آنکه کلها و کندها ان باید باشد و کرم و هر آنکه اندر زنان ایشان کمتر زایند و حالها زنان بر مسکن
این بیکه کنند از بهر آنکه احراث غریزی ایشان بسبب که زنان بلاک کنند بیاری کند و بسبب آنکه سرد هر آنکه رطاو کلها و ناخها و ایشان فرازهم آورده باشد زادن و محاربه و بیرکه
بوده باشد خلط باشد و از بی زادت بیاری و کار دیب و اندر آنجا بسبب آنکه اندر دوزخ بیند عذاب و نزد کند و باشد که اندر آن حال بسبب قوت کردن و کیا دیب و بسبب
سل بیاید باشی و بسبب آنکه و بدان سبب که زلاید بیاید و بر آنجا عادت که خایه چاب شود و طبیب ایشان علت لقد لما گویند و اذوزه الماریکی بیند از علت بسیار و بسبب
زیاد که دو و خنزا بیدا مدت ابر از حم و اندر حکم بسیار باشد و چون بلک خود بود و در چشم لکی باشد قوی باشد و بسبب که حالها ان باید هشتم و نهم باید خواند حالها اهل سکنا

این سکنها همچنین در آن سکنها که باشد همچنین حالت باشد و بیماریها اندرین سکنها بیماریها باشد و تابستانی بودن آنکه معلومست و حارّ آنچه باشد سبب آنکه طعام بدل نکو آرد و زود
ضعیف شود و بد چشمه و بد سیر بیاشامد و بسیار باشد و بسیار آب آنکه ماءالاز باشد و زود بیاشامد و بیماریها باشد و تابستان سبب آنکه طعامها پیوسته نرم باشد و علت بسیار باشد

حالها مسکنها مشرقی و مغربی

حالها مسکنها همچنین حالها در مسکنها مشرقی و مغربی باشد و مسکنها که از یک سوی کوه و از یک سوی دشت باشد و سرد و تر باشد از بهر آنکه آفتاب
در آن از یک کوه او و مکه بنیاد خارها بسیار کرده و باران بسیار و گرم زمین بسیار نه کشت و نه شیار باشد و زمین تر و سست بود هوا بسیار باشد و اگر اندر سوی جنوب بود و کی از سوی شمال او و بیماریها بسیار باشد و جهل هر زمین که سنگ باشد و دست تراهل و شیار باشد و بیماریها باشد و اگر زمین نیز نیکو بود و دیوار از
باشد و هوا بسیار نباشد و اگر هوا بسیار بود و بیماریها بسیار باشد و جهل هر زمین که سنگ باشد و دست تراهل و شیار باشد و بیماریها باشد و اگر زمین نیز نیکو بود و دیوار از

باب چهارم از گفتار دوم از بخش نخستین از کتاب سوم اندر شناختن از بخش نخستین از کتاب سوم اندر تدبیر سکنا

هوا که بسیار باشد و از جان باشد که اندر آن خار بسیار کشت و نشست و خارها بسیار سوی شرق باشد و رودها و فراخ کشت و معنی سوی شمال و جنوب آن بود که باشد که مردمان
اندر نشستن و خارها تمام نباشد تا هوا لطیف گردد

گفتار دوم از بخش نخستین از کتاب سوم اندر طبع و خاصیت آبها و منفعت و مضرت آن

آب دو گونه است از آنکه بخشیده شود یا بخشیده نشود و آب که بخشیده شود سه چیز است یکی آب چشمه و دوم آب باران و سیم آب چاه و آب چشمه بر سه گونه است یکی آب
سرد و دوم آب گرم و سیم آب گرم و سرد و آب باران بر سه گونه است یکی آب باران که بر کوه و بر خانه و بر زمین باشد و آب باران که بر کوه باشد و آب باران که بر زمین باشد و آب باران که بر خانه باشد و آب باران که بر زمین باشد
سبب آنکه چون بر آب باران که بر کوه باشد مردم بالطعام بیامیزند و طعام از آب قوی گردد و چون آن نگاه کنند رها باریک کنند و با نان بیامیزند و بر سبب باران که بر زمین باشد و آب باران که بر خانه باشد
نیست و اما طعم و آب که بر کوه باشد و آب که بر زمین باشد و آب که بر خانه باشد و آب که بر زمین باشد و آب که بر خانه باشد و آب که بر زمین باشد و آب که بر خانه باشد و آب که بر زمین باشد و آب که بر خانه باشد

باب دوم از گفتار دوم از بخش نخستین از کتاب سوم اندر طبع و خاصیت آبها و منفعت و مضرت آن

آب دو گونه است یکی آبی که بر زمین بیاشامند و دوم آبی که بر خانه باشد و آب که بر زمین باشد و آب که بر خانه باشد و آب که بر زمین باشد و آب که بر خانه باشد و آب که بر زمین باشد و آب که بر خانه باشد
و آب که بر زمین باشد و آب

پس باید که اول کرمها و برایند سخت زیان دارد و اگر کسی آب خوردن بر دو صرف باشد که آب با شراب بیامیزد زیان ندارد و اگر زمستان باشد آب گرم بیامیزد و اگر تابستان
باشد زیان دارد خاصه که طبیعت صاحب تب باشد و اگر نباشد که مجموره و مخمور زیان کمتر دارد و اگر بطعام که آب بر زیان دارد اندکی شراب بیامیزد و باید شراب را اندر دهان نوش کرده باید
داشت هر قدر بدن و انداختن اندر باید خورد و اگر شراب بیامیزد و آب بیامیزد و بیکبار بر معده فرو نباید ریخت و اگر کسی را تشنگی غلبه کند صواب آن باشد که لختی صبر کند بر آن تشنگی و بخسبد که طبیعت
اندر خواب آن اندام بزیاده تحلیل کند و صبر کردن بر تشنگی یکساعت یا دو ساعت غنیمت باشد که صبر کند و اگر که بوقت حاجت و تشنگی صبر نمایند که و آب بر تشنگی غالب دارد حال بشناخت که
تشنه بسبب و تبی آب دهد بفرو رسید تشنگی یا نرود و اگر تشنگی کاذب یعنی تشنگی که بدفعه آن خورده بیشتر و هر ساعت تشنگی زیادت کرده و آب بر آن کار نکرده تشنگی بر آید و قوی تر شود

باب هفتم از کتاب دوازدهم از بخش نخستین از کتاب سیوم اندر تدبیر که مایه و نشستن و آب بیاشامیدن

بدانکه تا آن وقت که هیچ چیز اندر آب نشنی و اندر آب نیست و اگر کسی بیاشامد که باشد معده گرم کرده چون اندر آب که آب خاصیت باشد که اندر
آب اندر که مایه آب و آب زن صافی و خوش آید و اگر بی و بد و آب زن بر چیز اندر ساعت تر شود مرم و فصل سال باید و منفعت آن بیشتر اندر فصل تابستان و روزگار خاصه اگر مرد و خشنا
و اگر نیز باشد با جلید و فرق آن که دارد نشنی که مایه آب و آب زن بر چیز اندر ساعت تر شود مرم و اگر کسی و تری و خلطی و معده مستعد باشد و مایه که آب از خوف شود و تر شود
و سخت گرم نشیند هر چه در و تر و کی کند و کی نشاند با اندر نهاد و صفا و اندر آن که بیان اندر عالی اندر عارج و قرار گیرد شیخ الرئیس الله تعالی و هر آن که اندر تشنه بسیار آب خوری
یا آب و یا آب معتدل یا آب که در بی آب خوشی و در دو سخت باشد هیچ اندر آن تر مرم آن خوردن آب باشد و کلی بی آب باشد که آب بر آن چیز که بسیار بسیار و کوکوی اندر آب تابیب سخت
باشد و رطوبت غلیظ گرد و نشنی اندر آب سود مند تر از خوردن آب باشد و کلی بی آب باشد که بیاشامد تن را خوش آید و دیر تشنگی زیان دارد و بیاشامد آب و آب گرم هر که نه خود گرم
سخت شود یا بد و بنیشد زیان دارد و آب گرم که بیاشامد کی بی آب باشد که بیست آوبی که زیان باشد مسلم را کند و که بیست را سخت کند و نیکو آن که اندر تن مانده و تر باید مسلم اندر خود
و تن تر سد و آب گرم بی زیان آن افتاد تا خود حرارت غریزی را بر آن زند و کی کاهد تن حرارت تا غذا زیادت کند و آب گرم کم آن افتاد تا باشد حرارت غذا بر آن کند و آب گرم بسیار کی از بیاشامد و سبب کی از بیاشامد
که آب اندکی که بی دارد بطبع بیست و باز آن تری و اجلاب که مسلم و فروتن باشد حرارت غریزی بکاهد و تری فزاید و مرم آنکه از بهر آن که طبع را تربیت و حرارت غریزی اندر وی بیشتر شود
تر شیخ که در حرارت عارض اعتدال شود و تر بهاء آب تر بهتر باشد که و تر بی فزاید و تشنگی و بیاشامد و مایه غیان و تری اره و سبب آنکه خلط و کوکوی کاندر تن مخلط باشد و هر آن که اندر
کو مایه خود حرارت کرا مایه خلط کاند و از صفرا بیشتر بود هر چه بی آید و هر آن که خلط خام باشد و عفونی آید و آب بسبب آنکه خلط و کوکوی کاندر تن مخلط باشد و هر آن که اندر
از حال خوش نکو مانده باشد و آب گرم بی زیان آن افتاد تا خود حرارت غریزی را بر آن زند و کی کاهد تن حرارت تا غذا زیادت کند و آب گرم بسیار کی از بیاشامد و سبب کی از بیاشامد
فرود آید و آب گرم بی زیان آن افتاد تا خود حرارت غریزی را بر آن زند و کی کاهد تن حرارت تا غذا زیادت کند و آب گرم بسیار کی از بیاشامد و سبب کی از بیاشامد
خوش نکو دن آن مانده شود و هر آن که بی و معدت و آب گرم بسیار کی از بیاشامد و سبب کی از بیاشامد و سبب کی از بیاشامد و سبب کی از بیاشامد
نکو دن آن مانده شود و هر آن که بی و معدت و آب گرم بسیار کی از بیاشامد و سبب کی از بیاشامد و سبب کی از بیاشامد و سبب کی از بیاشامد
نکو دن آن مانده شود و هر آن که بی و معدت و آب گرم بسیار کی از بیاشامد و سبب کی از بیاشامد و سبب کی از بیاشامد و سبب کی از بیاشامد

باب دوم از بخش نخستین از کتاب سیوم اندر تدبیر طعام و شراب و احوال آن اندر شناختن غذا و بدغذاها

اندر تدبیر طعام و اندر تدبیر طعام و شراب و احوال آن اندر شناختن غذا و انواع و احوال آن و این جزو بیست و چهار بابست باب نخستین اندر شناختن
سبب حاجت بی مهم و بی کجا نوزدن بغذا از بهر آنکه تن مرم و دیگر چیزها اندر آن بهر آنکه تن مرم بیست بسبب تن مرم چیست اندر کدام است از بهر آنکه حرارت و رطوبت غذا بر آن کرده اند و بتحلیل خرج شده
هر کدام که اندر آن بهر است تا نیز بی کجا و که کمال بدی و نقصانی هر اندر بی از بیکه هر چیز هیچ اندر کدام نیز کاهش یافته و بدین سبب حاجت اندر بی بسیار اندر و مهم نیاید و تحلیل
نشده باشد و کی کسان اندر تن را بسبب بعضی اندر آید و آن بعضی غذا باشد باب دوم از جزو نخستین از کتاب سیوم از کتاب سیوم اندر شناختن غذا باید دانست که خود بدانکه
از آنکه چه شود و کی او خوردن و نغذا گردند چرا بتحلیل آن بهر آنکه آن چیز خورده شود اندر مرم بیشتر تن و از مرم بیکار اندر باید و اندر بکر خوش نشود و غذا نیست که بخورند مرم
خود و باید مرم بیشتر شود و از مرم بیکار اندر باید و اندر بکر خوش کرد و از بکر که کمال اندر آید و بهر آنکه بی آن تصریف سرد باستان تر شود و بعد از آن بیکار تر شود و بعد از آن بیکار تر شود
و تن او باز و قوام تر شود باید و کیفیت او بی کی و بی و تری و تری و تری از آنچه اندر آن است بکرد تا چنانکه تا و کی شود اول کی بیند و هر چه کیفیت مرم اکبر باشد و اندر آن مانده او تر شود
اگر او باز و کی بیند چه بی و تحلیل و تغیر و هر چه کیفیت مرم اکبر باشد و اندر آن مانده او تر شود و اگر او باز و کی بیند چه بی و تحلیل و تغیر و هر چه کیفیت مرم اکبر باشد و اندر آن مانده او تر شود
بغذا اندر چون زنده و کمال و کی و نشست و تحلیل و بیاید دانست که اندر کدام چیزی که غذا و سینی کی و تری غلبه دارد بدین سبب و آنچه که کی که هر که مرد و زور و تر تحلیل بزیاد زیر که چه ظاهر
هر چه که اندر آن تحلیل و نوع غذا و تا نه تابعا معین بر آن خرج شده باشد و هر چه اندر مرم اندر آن غذا و صبا تا نه که و تری چه که و بی باشد و هیچ چیز فرو نشود که اگر بی و تر فرو نشود
که و بسبب آنکه کیفیت هر یکی که گفت چنین و چنین و چنین و چنین و بعضی که مرم و تر گویند و بعضی که و خشک و خوشک و هر چه هاضی از هر دو غذای آن مقدار که بی و تر که اندر بی باشد
اندر آن مانده تر شود و اگر اندر خلاف تو نیز آن کرده و با آنچه اندر سرد بدان مانده تر شود با آنکه اندر آید مقدار که در وقت و اندر آن بی فرو نشود و اما طعام باب سوم
از بخش نخستین از کتاب سیوم از بخش نخستین از کتاب سیوم اندر گفتار بعضی غذاها که گویند و بعضی اندر و بعضی را تر و بعضی را خشک و بعضی را تر
غذا اندر تن مرم چه گویند بدانکه و طبیب که مرم را بیشتر کیفیت باید که بیشتر سرست تا بر آن ظاهر که کی و بی و بیان بحر تا در بی آن که کی آن ظاهر که مقدار که مرم را بیشتر سرست تر از تن مرم بیشتر
بیوفتاد که مرم حال کی شود خود حارست او اندر دانا که کی آن اندر آن غذای که کی شد اگر کیفیت که حال کی آن است تا تن مرم بدبلید تا خشت حرارت که مرم را بیشتر خود بدکار
لکه اندر بی زیاد است و از آن غذای که کی و مرکب گفت اجود بیاید بیاید دانست که هر چه مرم خود بی حال اندر بی و بیشتر باشد از آن حرارت تن و از آن حال خوش بکرد و تر اندر
از حال خوش نکو مانده باشد اندر آن حرارت تن مرم اما بعضی که و تری و اگر و اندر و کی باشد و با آن باشد که بی تن او بیشتر که و دو مانده شود و با آن حال خوش نکو مانده باشد اندر آن حرارت تن مرم
خود اما اندر آن حرارت تن مرم و هر چه و بی و معدت و اندر آن حرارت تن مرم اندر آن حال خوش نکو مانده باشد که هر چه که باشد که بی آن حرارت تن مرم اندر آن
خوش نکو دن آن و اندر آن حال خوش نکو مانده باشد که هر چه که باشد که بی آن حرارت تن مرم اندر آن حال خوش نکو مانده باشد که هر چه که باشد که بی آن حرارت تن مرم اندر آن
نکو دن و اگر که مانده و اندر آن حال خوش نکو مانده باشد که هر چه که باشد که بی آن حرارت تن مرم اندر آن حال خوش نکو مانده باشد که هر چه که باشد که بی آن حرارت تن مرم اندر آن
که بیند اندر بی سوسه که کند و مانده تر شود و اندر بی حال خوش باشد و اندر آن نوع دو است بعضی آنچه اندر آن حرارت تن مرم نکو دن و حال خوش بعضی که شود و حال آن او اگر که اندر هم طاقت بی
اندر آن حال خوش نکو دن آن حرارت تن مرم کم شود و حال خوش باشد و اندر آن نوع دو است بعضی آنچه اندر آن حرارت تن مرم اندر آن حال خوش نکو دن و حال آن او اگر که اندر هم طاقت بی
و اگر که اندر آن حرارت تن مرم کم شود و حال خوش باشد و اندر آن نوع دو است بعضی آنچه اندر آن حرارت تن مرم اندر آن حال خوش نکو دن و حال آن او اگر که اندر هم طاقت بی
و اگر که اندر آن حرارت تن مرم کم شود و حال خوش باشد و اندر آن نوع دو است بعضی آنچه اندر آن حرارت تن مرم اندر آن حال خوش نکو دن و حال آن او اگر که اندر هم طاقت بی
و اگر که اندر آن حرارت تن مرم کم شود و حال خوش باشد و اندر آن نوع دو است بعضی آنچه اندر آن حرارت تن مرم اندر آن حال خوش نکو دن و حال آن او اگر که اندر هم طاقت بی

دوالی و غذاها مطابق تمام زمان خود بود و خود شود بیشتر از آنکه باشد بسبب آنکه خون کشته باشد و کمی از طبیعت اصلی که هر یکی را هست مختلی اعضای خود که از وی تولد کنند مانند بیماری
سبب که طبیعت خون کرسنه میان خود که از آنکه و تولد کنند و خون که از سر تولد کنند و فرق بسیار است **باب چهارم از بخش نخستین از کتاب سیوم از جزو نخستین**
اندر شناختن غذاها غذا آنکه قوت و منفعت پیدا دارد تن مردم را لفظ با کیزه هر چیزی که شنیده مرغ بچه و بزغاله و جز آن و اسفیدباها که از زمین که تنها زنده و تلک که بر لیمو فرنی
که آنکه به پاکیزه اصل آنست نارسیده پخته باشد و دیگر پخته باشد و صافی تر آنکه جلاب آنکه که بر سنگ زده ما و لبات باشد و اندر آب کیزه خاصه مرغ بچه پرست و شیر و فرنیک از آنکه اوستخوان
کشته باشد و اشاف و شیر بود و شلاب رقیق صافی خوشبوی و خوشتر و از گوشت که سالم و از بچه که سفید و از شلیم شیر مرغ غذا قوی و تر جزو و دنبلک بود **باب پنجم از بخش**
نخستین از کتاب سیوم از جزو نخستین از کتاب سیوم اندر غذاها و به نازک آنکه وی سبوی بسیار بود از آنکه که در آن سبب بدانند با از آنکه که در آن سبب باشد و گوشت
بود گوشت شکاری و کبکی و گوشت مغز آبی و گوشت تیتر و گوشت خوکی و گوشت شکار و سر و مغز هر چه حیوانات سوط افزاید و گوشت شیر و مغز هر چه حیوانات و تاج و رشته و جغرات تو خواهد و ثانیا
زانند و بعد از هر چه نکته و دیگر بدو هر چه نان باشد و غلیم مرغ بیند و بیاد کرده و بنده خاصه غلیظ فرا یکنا و در همچنین ماهی تازه بدنبال الخ افزاید سیب حلوه و دو تمام ماسیه و خیار و خیار باد
خطمها و تمام فزاید که و مزه و آنکه اندر معده تباه کرد و هر چه اند و غذا بدو هر که در معده مانند چه و خانه تاج آسیا شده و ترها هر چه و بیاشد از بهر آنکه غذا که در معده فضل اندر تن بسیار
کمید **باب ششم از بخش نخستین از کتاب سیوم از بخش نخستین از کتاب سیوم اندر شناختن** نان که گوشت و سفید پخته و بریخته و انگور رسیده و انجیر و پخته
و اندر ها کوتن و مکسه که بتازی هنا باکوند و خیار و بادنجان اعلم **باب هفتم از جزو نخستین از کتاب سیوم از بخش نخستین از کتاب سیوم اندر شناختن غذاها الطیف**
غذاها الطیف سر کی باشد بکلات که از وی چون سالم و تازه خیزد و لین مغز باشد که از آنکه شیر زنند و گوشت مرغ بچه و دراج و تیهو و از مرغ و ماهی تازه خود و کدو و ماش و بوست
از غذاها که ورا شاید که حرکت و راحت کرده باحرارت غریزی اضعیف شده باشد چنانکه کسی که از بیماری بهتر شده باشد و کسی که خواهد که اندر تن او خلط بسیار کرد باید یا امتلا که
که سده نیفتد و دوم چیزهاست که رقوت کرده و سبق و مالا خون زکام کند و باید که اندر لطیف کنند چون بسیار است و تب و شلغم و کدو و زیره چه اجزین بهتر اند طبیعی از وی بود
و غلظ کرد و کوی خلط هر معنی لطافت از چیزها بیاید از آن کاندر او باخام خوشو و برا فزان فی کند سوم آنکه از وی خون لطیف بخیزد و خون که اندر تن مردم باشد لطیف کند و این
که نباشد بر آن باشد که شنیده باشد و شیر تن چون عسل با شیر و خیزد و دست و لطافت آن زیاده باشد لطافت ایجاد بار کرده شده لکن این لطیف کننده تواند که کباب بعضی و
دارد و تن لطیف قدر کرده همه اندرین دو چیز ملک که خون آنکه کند دوم آنکه حکم تربیه نه طوبه تدابیر چون حلول و سیر و کند ناکوشش و سعد و بود و مسواک و شیب و زیره و کوبا
و کرمه شلاب از مصافی کهن آن هم است که و اعلم باید و سدها بکشاید و از این نوع بسیار بکنا باید داشت و سوم آن شد که اخلاط بکاره و لطیف کند بقوت شوری چون آنکه سوده
شور و بکند و ملح لبنی و معنی لطافت آن نزدیک باشد معنی لطافت چیزها که حکم تربیه و طوبه تدابیر و کمی از این نوع معده و روده ها ابقه بالا کند و بلغم را دفع کند و چهارم آن بود که لطافت آنکه
تنفی چیزها که سکنجبین و تربی و نوع ماناتوشی و این نوع خلطها الطیف کند و محرو ناسود دارد اما بود زد معده و خوار چون حلول شود آنچه غذایی مرغ و و از بجود دارد و هلیله باشد
باب هشتم از جزو نخستین از کتاب سیوم از بخش نخستین از کتاب سیوم اندر شناختن غذاها غذاها هر چه خشک باشد و بسیل یا دو سکن غلیظ باشد و دو سکن
بتازی آرد گویند حسب یا بسار و سخت کی بند و عدس و انواع خشک بر آنکه و خرما و قب و شاهبلوط و گوشت خوکی و گوشت غلیظ باشد از بهر آنکه خشکی بر و غالبست و خاصه مرغ بریان با پوشیده
و شیر پخته غلیظ باشد از بهر آنکه از بهتر و آسیا کرده شود و خشک شود و کی شاشیر و گوشت گاو و گوشت بز و سنگ و دو و بچه غلیظ باشد و سبب سختی و گوشت بچه و مرغ بچه غلیظ باشد و زبان
کانا غا و دو او غلیظ باشد سبب آنکه از آنکه خشک شده باشد و از اندرون این هم غلیظ باشد سبب آنکه در خ باشد و آن فصل و آرد بر و خرسر شده غلیظ باشد و مغزها جانوران و فلو و کاه و
سیاه و کم بتازی اعظو گویند غلیظ باشد و گوشت ماهی بزیت لرج و غلیظ باشد و بیشتر خشک غلیظ باشد سبب آنکه خشکی و سختی در بیشتر هر سه اندر وی باشد و بجرب و زبان و بیشتر دیگر ها
عضلها غلیظ باشد و گوشت ترجه بسیار فضول بود و گوشت آنکه مرده غلیظ باشد و اعلم بالصواب **باب نهم از بخش نخستین از جزو نخستین از**
کتاب سیوم از کتاب سیوم از غذاها هر چه درست و اخوشه و سخت و بسیار چه بسود و سخت کم باحصت بهتر باشد زود و گوارد و هر که از خرنی دارد و گوارد و گوشت مرغ زود گوارنده
تا دگوشت چها پایان باشد و هر چه دیا با غذا و لطیف باد کرده اعمه است همه زود گوارد و هر چه با غذی که خشک باشد مزاج چون مزد کاو و حیوان و حتی که چنان لطیف کند و هر چه نرم باشد و
اسلاب تر توان خلید زود گوارد و لطیف و تیاشد و ایجاد مزاج او تر باشد بنداز پوستی از آنکه خوشی دو زود گوارد تا از خود باشد و حیوان جوان و آنکه در وقت بالیدن باشد زود گوارد از بهر آنکه در وقت بالیدن
تحلیل موجب کند و نباشد زود گوارد از آنکه گرم و باشد بدین سبب که از آنکه غذی تر و گوارد باشد و هر چه نرم تر باشد و آسان تر توان خایید زود گوارد و گوران
و کشنده زود گوارد از آنکه طوفان و کرفس باشد و نیم بریان آنکه گوشت جانوران جوانی و نر سب و دست و تر باشد این چیزی و زود و گوارد باشد و نیم راست بهتر و زود گوارد باشد از بهر آنکه گوشت
پشت زود و گوارد از آنکه باشد از آنکه دیگر ها و کی گوشت پشت بهتر پشت مانند گوشت **باب دهم از بخش نخستین از کتاب سیوم اندر شناختن غذاها**
بسیار فضول و اندر فضول و سینه مرغ آبی و بط و مغز هر جانوری و اندر بلغم ایشان و هر چه کاه جانوران که شیر خواهد باشد و منفعت و تو با نوز و هر جانوری که مرکن کند که خاصه که مزاج تباه شود هر چه باز
و با فضول و با لغه و تهان و با پیچ کردن همه جانوران و هر جانوری که مالی او اندکه باشد خاصه که بسیار رود و هست و فضول او کم باشد **باب یازدهم از بخش نخستین از کتاب سیوم**
از جزو نخستین از کتاب سیوم اندر غذاها که تن مردم همه طعامها غلیظ کسی که گوارد تن و از آن غذا بسیار باید و هر چه بی رغبت و کم فضول تر باشد و تر مردم الا تغلیظ بسیار باید و غذاها
از آن غذا بسیار باید دهم

ندو کوارد اندر باید تخیر او کرده امدت مردم لفظ باید و هر دانه اعلم **باب دوازدهم از جزو نخستین از کتاب سیوم از کتاب سیوم اندر غذاها که تن مردم از آن**
غذا کمتر باید همه طعامها لطیف و هر چیز خشکی بازی بر و تعب داود و هر چه بسیار فضول و زهر مستان باشد مردم از آن غذا کمتر باید **باب سیزدهم از جزو نخستین از کتاب سیوم از**
کتاب سیوم اندر شناختن غذاها گوشت بان روغن زیت یا روغن تا نه خاصه که با سرخ خوردن و استیدها گوشت بچه و گوشت گاو و گوشت اهو خاصه که با انار و هاخوردن چون
دیر کرد و اسلاب و پیل و مستر و اجزو گوشت تازه بریان کرده بر روغن مینه و از شیر بنیا بزه و بنیه و سر اغیه بان ماند جوز تر ما و قب غذا کم بود **باب چهاردهم**
از جزو نخستین از کتاب سیوم از کتاب سیوم اندر شناختن غذاها جنبال جنبها بیاد کند و گوشت طفلی و بریان و قلیه و از کامه و سکه و از ماهی چون سر مدیب و سر کرده و از دو مرغ
که از آنکه مه بر آنکه سازند و زیره و خوابه و دیگر زیت و نخع و فلوس و هر ابزارها گوشت مهیا و شتی چوانه شد و کبد و کنجد و پشت آن هر خشک باشد و اسطاخ **باب پانزدهم**
از جزو نخستین از کتاب سیوم از کتاب سیوم اندر شناختن غذاها تر خربزه و خربزه هندی و خیار و لوتوت و اسفناخ و باقلی و تخم تره کو ترو و بادام و عناب ترو کنکاب و
هر چه از باب زنده هر تر مهم و از تری و هر و گوشت هر جانوران که خوردنی باشد و مزه که از ماهی پوست کنند سالم خاصه که کوکو و کدو و اسفناخ و دو غذا بادام چند و شیر تر و فان سرد که
اندر تاریخ تر بیکند و حلوی از شکر و خیاتی و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و مغز بادام سازند و گوشت که از بیضه و شب مانند و بغداد سازند و حلوی از آنچه جانوران آنچه تر از آنها و حتی باشد
باب شانزدهم از جزو نخستین از کتاب سیوم از کتاب سیوم هر چه تر و شیرت و هر چه کوشت همه و باشد و سکون را بتازی صفرو گویند اما سکون را
باشد و غلیظ تر و شیر باشد و لطیف و شلاب سفید کی که حرارت از آن شلغم و کرباشد در کرباشد در آن غذا باشد و غلیظ باشد و کوان و کاسه و اندر تر شیر امه چیزی و خربزه هندی و خربزه
اندلیک که تر شده باکره امدت همه سرد باشد و هم مهم بحرد را شاید و الله اعلم **باب هفدهم از بخش نخستین از جزو نخستین از کتاب سیوم از کتاب سیوم اندر شناختن**
غذاها که سده بکشاید خربزه و میوه شیرین و ماقی و عسل و کنکاب و نخود اب و کبر که سده بکشاید و کبیر اگر باشد اخوند معده و روده ها بشوید و سده بکشاید و بکند و اگر کم خورد
خوند معده و روده ها را نخود و سده جگر بکشاید و کدو و راکه بکشاید و بادام کی و بادام تلخ سده جگر و سپرز و سده که اندر شی بکشاید و بیان کند و بیت سده جگر بکشاید و بجگر از قوی کند و معده کی از سل
کند خلطها الطیف کند و تشنی را باز کند و سکنجبین خلطها را لطیف کند و سینه را باز کند و سده جگر و سپرز بکشاید و شلاب بنیل صافی که ها را باز کند و شلاب تیره خلط سطبر و سرد را لطیف کند
باب هجدهم از بخش نخستین از جزو نخستین از کتاب سیوم اندر شناختن غذاها که سده آرد باید دانست که
همه شیرینها و شلاب اندر جگر و سپرز سده کند و اگر شیرینها لطیف کند خوند چون بود نه کوی و سعد و بیدو سده بکشاید و خرما و انجیر و هر چه اگر تخم سازند تا زیاده شیرین
همه سده کند و جگر و سپرز را زیان دارد **باب نوزدهم از بخش نخستین از جزو نخستین از کتاب سیوم اندر شناختن غذاها که طبع را نرم کند** همه چیزها که
اندر وی شیرینی باشد یا شوری یا ترشی طبع را نرم کند و باز کند و بیرون آرد و بیرون آید و بیاید و شلاب بان و کدو و سفناخ و خربزه و لیمو و توت و کوز و زرد آلو و گندم و جب که
و شلاب تر که و هر چه از جو با گندم و زیتون کوبا سرکه خورند و یا با کامه و معده را نیکو کند و تخم طعام **باب بیستم از بخش نخستین از جزو نخستین از کتاب سیوم از کتاب سیوم اندر**
غذاها که طبع را خشک کند و از آنها که طبع را خشک کند و تخم قب و خرما و کوبند و شیر آن کوبند و قلیه ها از آن خاصه که خشک باشد و از بریان کرده و زرشک و سماق و دوغ آب و انجیر خشک شده با اصل آن کنند
با سنگ قلب و شکر اطعمه بند و نیز خشک خاصه که خشک اوبریان کند و کاهو و بریان همه طبع را خشک کند و عدس و همه کاهو که او را و سکرت **باب بیست و یکم** و آب از وی بریند و در کرباه و زیاده
کنند و از سرم آب او بریند و او را با نان با سماق نان شک طفیل کنند طبع را خشک کند و جو جوان از نه غذا بادام بریان کرده کند و کرنب را هم چنین کند که عدس را کنند انجیر خشک کند
و ماهی با پوست و سکه بجوشند و کشه خاصه و تنی که بگیرند و نیز و سکه بروزند طبع را خشک کند و عنابه مرغ که دیگر **باب سی ام از بخش نخستین از جزو نخستین از کتاب سیوم از کتاب سیوم اندر شناختن**
غذاها که طبع را خشک کند و سماق تخت موافق جد و دوغ تنی سنگ آب هم نافع جو و کرسبا ی اشکه صفرا از آنچه معده باید از بهشک و آنا را و نان موافق ترجه **باب بیست و یکم**
از بخش نخستین از جزو نخستین از کتاب سیوم از کتاب سیوم اندر شناختن غذاها که در معده زود تباه شود زد ماهی و توت و خربزه و کاه
و کرا اندر معده در بیاند و خاطل بسیار زود تباه شود و از هر چیزها که از چیزها نانات تا باید حصه تا زود از معده فرود آید و غذا ترشی اندر معده گرم زود فضل گردد **باب بیست و دوم**
از بخش نخستین از جزو نخستین از کتاب سیوم از کتاب سیوم اندر شناختن غذاها بانان تخم و باقلا و عدس و لوبیا و حاشی و حبه با پوست با نان باشد و کرا بر همه
را پوست کنند و بر آنکه کند و نفاع و اکفاد و اکحد با باکنا شد و شلاب شرب و کشیه صافی نا کرده با زان باشد کش با ما و بکند و اکحد هم با زان باشد و سیب و امرود و انوار و هر چه از آنها
باشد و جغرات و دوغ و خربزه و انار شیرین و سلم همچنین باشد **باب بیست و سیوم از بخش نخستین از جزو نخستین از کتاب سیوم از کتاب سیوم**
اندر شناختن غذاها که معده را زیانه دارد چند سبب قوتی بوقتی و بیکی که در وی با تعدد معده را زیان دارد و شلغم و برگ هرفه و اسفناخ بسبب تری و جلد و کنکاب
سکه و رشتی که با سبب تری و چربی زیان دارد و شیر بسبب که آنکه معده زود ترشی کند و آنکه معده زود صفرا گردد زیان دارد و آنکه معده را بگیرد و مشکی کشتن آید و مغزها جانوران
بد باشد بدین سبب اورا بود و سعد و خردل و نمک با چه خوردن و خربزه و مشکی کشتن آید و اگر آنکه معده تباه گردد از وی خلطها بد خیزد و شلاب خوبا شد و آنکه معده زیان دارد و اسماک آنکه و برش
و زیاده باشد معده را **باب بیست و چهارم از بخش نخستین از جزو نخستین از کتاب سیوم از کتاب سیوم اندر تدبیر غذا خوردن** طبیکه طعام بر شهوت
صادق خیزد تا خوردن کند و هر کرا که شهوت صادق بدو باید باید طعام خوردن تا خوردن کند و چنان باید که دستان طعام با گرنه و چنان باید که دستان طعام با گرنه و هنوز باید که هنوز باید و چنانچه ان اقتدا

پس اگر کسی را بود چنین خوردنیا است که معده را سستی کند مرگ او نزدیک چنین اتفاق افتد دیگر روز دیبا غضب از نظاره هوا ملتهب باشد و اگر خوابیده دیبا بی رود باهر کسی و اندکی نشر صفت
خود و باندکی اندر خود بیاشامد که زانه و چیزها نان کاه و لطیف و دوان باشد تخت باید خوردن از بهر کلطام از انه و لطیف گردد زیرا طعام غلیظ خوردن زود نکوید و بر بالا و طعام نا گوارده باید نمایند و کذلک
نیاید و تباه شود خواه دیگر بیاشامد که بیست شاید که چیزها لغو نه تخت خوردن آنکه کسی طبع عادت تخت باشد و از پس طعام نشاید و از پس نیاشد و رنج چیزها بازان نشاید خوردن چون چیزها
خرد مانند بلاذر و همه که بر وی نان باشد و از نان غذاها طعام باشد که باید و دیبا غذاها باشد که بر وی نان مصنفها باشد که وی بی نان خورده باشد و معجون نان عادت دارند که و مر آن غذاها باز غذای باشد
که اندر و هیچ مصنفت باشد و با آن خورده نباشد و دیبا کسر باشد که و با آنها گرم نباشد زیرا که گرم نباشد زیرا که آن غذا هر چیزها که بر کرد و سرین خورده نباشد که چند که طعام اندر کرد و نکوید خورده
خورده مصنفه دارد و نگاه بردن اندر غذاها خود تخت بدانباشد و سرین خوردن هر چیزها که اندر طعام خود بن هر چیزها باشد که اندر دو روز سه باید بامداد خورد بیک روز بامداد و شبانگاه و بر کرد غذا بدین و هر
اندر کرد و باید طعام خود بن عادت دارد اگر بیکبار اندر دو صبح کرد و هر کو بیکبار عادت نه ایرد کرد و باید خورد چه ضعیف شود و هم کسی را که دو کرم معده بود باشد و صفرا اندر وی غالب
که و با بول و نجیزی لذت باید خورد و چنان باشد که چند اندر نان باشد باید باشد یا نان خورد چه کسی که ماهو رود و باشت و مرکب کند و طعام با یک دیگر کرده خورد و چنین مردم را دیبا باشد
که چون گرسنه شود و صفرا اندر معده کرد باید چیزها خورد و طعام اندر معده او تباه نخورد و دیبا اندر بیاید بکرد و طبع را نرم کند و معده را از آن پاک کرد و اگر نان با شیاب او با چیزی ماندان و اگر دیبا
اتفاق افتد که آن طعام سنگین شود و بی کوران کرد و باید چرکی طعام اندر معده وی سود دیبا که بر حالی کند و اگر مرکی باشد اب که مرغ خورد آنرا فرو دارد و خوش تر اند خلیک که و اگر و بیان
کاه و نیاید مردم خورد باشد طبع را با خرمو کوچک ترکند با چنگیزی سهل و اگر مردم چاب باشد طبع را کمی و تری نرم کند و غذا فلیه مرغی را هر شاه دارد کمی بی تر کند و هر غذاها خلط
بصفرا فی باشد و غذاها غلیظ بکه بر کسی را دستی خورد و با زانه حاجت و بیا خوردن سیر هاو خوشدا با نان کند و بیان سبب هر وقتی که سرا بی تر بهم سر و خوش هیچ چیز نکو شود و
و اما سیب که اگر کرد باید و کرم شود بجنبد و معنی هر چیزها و اگر هر خورد اندر تابستان وقت باشد که سود دارد و کمی خورد از بی جان خورد که زود عفونت پذیرد مرغ سیب است که از سیب ای
خوردن سیب غذاها تولد کند بر باشت تخلیط و درد معده زیرا که دیگر غذاها شکل شهوت را بی نیاز کند و طبع خشک کند و غذاها بی سبب که فاند و شهوت طعام بر و غذاها خود
چشم را زیان دارد و غذا سوسن که کسی را اندر و تر بی اندر خوردن اثر بد بر باید آورد و خوشبو باشد غذا بی سبب است و مصنفت نان کوی انگور بر شراب مصنفت گوشت باشد که آورد بسیار
غذاها است که اندر کرد زیان نوبت نشاید خورد زیرا که دفع باد خود بی هیچ حد از بن اثر و مستند او و زیاد نباید میوه و ترشاید خوردن و نه از بن اثر و تری و نه از بن هیچ میوه تری که رنج
را باچیزی که اندر کرد زیان دارد و نکسود کاما بیند و بر شراب هیچ میوه ترشاید خوردن و سکباج و عنبها با ماهی خورد و گوشت نکسود ترشاید خوردن که ترجه دیبا بصرف خورد
بکجا نشاید گوشت نکسود اگر که ترشاید پخت و نباید خورد و هر کو را اندر خوردن سرما و زیاد ترشاید دیبا و لخت دیبا و خوردن و انجیر و میوه
تا رنج نشاید خورد و گوشت بر باید که اندر خوردن سود شاید خورد و بند قوی را بر بکجا نشاید خورد و هر که با بیماری شاید خورد از نهر بیرون باغ خورد از دیبا خوردن بیرون نکند و سرکه کشتن
بدید آید و هیچ اسوی حق از بن فصه حجامت که و بعق بدید آرد **جزو دوم از کتاب سیوم از کتاب سیوم اندر صلاح اوردن بخیر و برا بصلاح باید اوردن از**
غذاها شناختن فعل و خاصیت هر یک و این دوازده باب است بار نخست و از نخستین از کتاب سیوم از جزو دوم از کتاب سیوم از طبع و مزاج و خاصیت
و منفعت و مضرت هر یک و بیان مضرت و منفعت نان که اندر نان خوردن مضرت است و گوشت بد جا طول و تن مردم را غذا بیشتر از دیگر چیزها دهد و سبب آنکه اندر وی دیبا کوشه نان زیادتی
مضرت و صلاح او بدن هر کو نه از نان خطا باید داشت **نان میده** از معده و تر از نان بخشکا رسیده رنج دفع بیشتر از آن کند و از وی بسنگ کرده و مشاند تهیه کند و غذا و نان و مبلغ اهل
را و کسی که از بادها رنج باشد و مردم تهی بی از زیاد دارد و اصلاح او افت که خرما باید او بیشتر کند و چون بر آن نان خورند سنگین تر و بی بکار اند و چگونه از سنگ
کرده و مشاند این نان خاص معنوی کار دارد و مغز تخم خربزه ده درسنگ حرج اهلت و با دارچینی و دو درم شکر بر بار چه هما بسا دو درم و سه درم مجرد و اندر اوراق بر کرد بیرون
بر وی بیرون شاید باشد عنبر و مهم عود را بر تخم خیار و خیار نان خود و آب اقلی آشامید سنگ کرده لکن از و که کند و گوی را از ابهار چاره باشد از بر این نان میده میوه باید
خورده و بعد از آن دو درم کسوف خورده و شراب کهن مقدار یک خورد ولی خوشها سراب و سرکه بکار دارد و بیشتر اسفند باها خورد و از هر دو سیاه مند کند و مردم و قوتی بیرون از نان اسفند باها
چه بسیار شاید جامه غذاها ارکه و بنجیر و نان بیشتر کار دارد و نفع باید خورد و با نیم کار دارد و اندر ماء العسل خفته بیرون از طعام قوتی و مرطوبی بکار باید داشت **نان خشکار**
از بر چیزی و سوداء خورده و کرمانی و بیماریها سوداوی قوت کند و از نه مضرتها بلغم نان سبوس را شاید باید که بیرون آید بلغم و مضرت او کمتر باشد اگر نان سم از وی غذا گرفته باید
سم را ضعیف کند فاتر سبب بیماید تا نیکی نان بی بی رایی نان را اسفند باها چرب و سرکه باها و باشد و دو خرما و سیب و بکار باید خورد و از تر و چیزها خورد و سرکه چند باید کرد
نان فطیر با نان باشد قوتی بیشتر از آن دارد و سده و سنگ کرده و مشاند بی قوت کند و دفع مضرتها بهم رسد دفع مضرت او کمتر باشد اگر نان سم از وی باشد و سیاه او بر باشد و بیاد
با نان و اگر او را بعد خورده دفع مضرت آن هم بی رنج مضرت نان سبوس باشد **نان تابکی** جدا باشد غذا گرفته دهد و بیاد مهم بیرون خورد نخوی بیاید باید کرد و گوشتی او خشک
کهنه بی بی باید شکست **نان کاچ** و بر اسانی خیر المسلک گویند حقت بدبا شد و بی اوقت خاک کرفته باشد و بیاد جام و بی باشد و دفع مضرتها هم بی رنج دفع مضرت کند باشد
و نان کاچی باشد **نان جو** سده و خشک باشد بد جا طول و خرینه است غذا گرفته بعد از آن دهد و بدان باشد خان چون از و سه درهم و بیرون خورد و بدین سبب طبع را نرم
کند و بیست هم تخم را خشک کند و غذا آنکه دهد و بیست باشد که با خوشی و جوی آسیاب باید که نان تا تخم گشته خورد غذا و بیوست خوردن تن را سرکه کند و دفع مضرت او با سفید باها

با تو از چرب و نیکی و غذا شیر باید کرد و کشکاب که از جو باکره و بند نیک شوید و باشد و اگر آنکه نمک اندر آنکه کرد از زنده باشد و بر بدن سکو کشتک جو با زنده سکوه ابا باید نهاد و همچنین
تا بیه سکه باز باید **باقلی تر** سرد و تر و بادناک باشد و خشک سرد و خشک باشد و هر دو بخار دهد و رنگی کند و قوت سکه و زبان دارد و خوابها بد نماید و تر زبون بند باز کند
شود بهتر از آن باشد که بیست باز کند و کرکه بند و باد و غن و سعتر و زیره باید خورد و دهان کرکه بسیار بشت و آب باقی سینه و زانم کند و شوید است و نان باقی بد بود و باز نان و
همه مضرتها باقی در وی باشد کسی که از بادرنج باشد از بی او کوفی و فقه نیل خورد و او را اسفید باها چرب باید خورد و کسی که از نخاع او رنج باشد از بی او چند نوا دنان باسکه باید
خورد با آنار و ترش **نخود** که مرغ است بیک درجه و مرغ او بیست است از شوی و شیرینی و بقوت شیرینی طبع نرم کند و همه جهت شوری او را کند و غذای او بیش از غذای نخود باشد
و انتها و جلد باز دارد و بر زیب او را باید خورد زیرا باید خورد از بهر آنکه تا باد کند کسی او را باشت و زیره بند و از آن او و تبدیل کند و باد و غن و کمی و سعتر
و زیره و مرغی و نخود سیاه را و روست و سرکه تر و از اسفید **کاورسو و ارزن** سهت بید درجه و خشک بد درجه سوم و بر کوارد طبع را خشک کند و او را کند بیست باید کرد و دیشانه
بنهد و با سکه و روغن بادام خورد **عدس** اندر کرم و سردی معتدلست و اندر سکه درجه دوم و با کست و سودا فزاید و اندر کند و زیاد خوردن چیزی دارد و بدین سبب جاه باز
و قولنگ و از وی خوردن غلیظ تولد کند و معده را بد باشد و چه مردمان را بد کند و قوت باه را بد کند و بیماری بد و اگر بیست بند و اب را نرم کند و اوران ماسوب کوها اندر و بیست و سلامت
بدارب سبزی نیست کند او را و اگر بیست کند بیند و باید او بر بند چه اگر اندر باب و تیم آنرا رنج نخستین یاد کرده اند و بیست طبع باز دارد و اگر نان بهران و کار خوند و بر باید و بر بند و سلامت
آنکه بیرون باید خورد و اگر رنج آرد لخت کوهی باید خورد **لوبیا** کرم و تر است بد جا طول زود و خوش غلیظ خرد و باد کست و سودا فزاید و معده را زیان دارد و اندر آنکه اندکی و سرد اسکی کند و چنانچه
بد تلید و لوبیا رسخ کرده تر است و اندر اسبرکه و غذا رسیده باشد او را اسباب و اسکه و خرطا بیچت و لوبیا و ترا بیاند بیرون است باز کند و باز بیست و اگر بکند خورد یا باسکه و زیره
با سداب **ماش** سرد و خشک بد جا تولد و احوال او احوال باقلی نزدیک و غذا کمتر از باقلی دهد و اندر کمتر از وی تولد کند و در تر از وی کوارد و مطبوب و با زیره و کرویا خورده محرور
با روغن بادام و کثیر خشک با نوبیست کند باید خورد تا باد کمتر کند و اگر بیست کند و بلخت بریان کند نیز بد و اب او بر بند طبع خشک کند **کرنج** کرست بد درجه اول و خشک
بد درجه دوم و غذا کمتر از کدم و بیشتر از دیگر حبوب دهد و در تر از کدم کوارد و طبع را خشک کند و اب او بیشتر نانه بند و با روغن بادام و نمک خورند یا کی شت تا نه زنه بند و اگر بیست
بند هم بند باشد و با سکه و روغن کی بخوند غاذیت دهد و غذا کرنج اندر غذا خوردن نزدیک بنان کند هم کمتر در تر کوارد و از ماهه و تر بر و رنج و او را باند و چیزها شود و چیزها
چرب باید خورد و با هیچ ترش نباید خورد **کنجد** کرست و قت بد درجه اول و در تر کوارست و معده را بد و ضعیف کند و از وی غلیظ رنج تولد کند و بیرون بهان خوش کند و بی
غذا دیبا چرب دهد و بیست کند و در تر کوارد و غذا بیش دهد و بریان کرده و شود کرده کمه زیان تره و کمتر غذا تر باشد و طعام را با نمکین باید خورد با اترج و قدیمی ابکه سرباز چه
شهدانج تخم قبلست کی خشک بد درجه دوم و خشکی او فزون اگر بی است و دیده دارد و بر کوارد و معده را زیان دارد و روغن او کو تولد کاند و در کو تر کهر را سود دارد
و بر باکره معده و اگر زیان دارد و دفع مضرت او بسکنجبین کند عضاره او و بیرون کاند بسار هار انجلیل کند و بیاکند **تخم خشخاش** سرد است بد درجه اول و خشک نیز بد درجه دوم
و اجنه ساه باشد سه ست تا بد درجه چهارم و بیرو او فیفت و اما سیه مخلط دارد و دیر کوارد و بیست او اند راب بر بند و سر بر بند مخلط را باند شراب او مرد و تست خداوند نر و کرم
غذا و نیز کرم را سود دارد و اگر با انگبین خورند موجب بیت **تخم کدان** کرست بد درجه اول و اندر تری و خشکی معتدلست و بد کوارست معده را زیان دارد و غذا اندکی در صدر کمی و اگر
کند و بریان کرده طبع را خشک کند دفع مضرت او نزدیک باشد بدفع مضرت بخند و اگر او را با انگبین خورند سرفه کاران را بطبیعت باشد سود دارد و سینه را پاک کند و اگر کسی را خاصه
سپید سود دارد و اما سرکه بند و بر بیشند و معاکند بر بنک خوردن زیاد دارد و این منفعت او راست خاصه **باب دوم از نخستین از جزو دوم از کتاب سیوم از**
کتاب سیوم اندر شناختن خاصیت و طبع و منفعت و مضرت گوشتها و لذتها و جانوران و بصلاح آوردن و بصلاح باز آوردن و جلیا باید داشت
گوشت طعامی قوی است و از وی بخوبی بدرست تجربه و پوست گوشت خود در جزو دوم قوی و قت بدست او و چرکسان او و حرکت و ریاضت دیبا کند و کارها با رنج کند و غذا
از بهر آنکه مردم از وی غذا دیبا باید و کسانی و حرکت کند شاید ان بهر آنکه بیماریها استدی از وی تولد کند و محالی گوشت هده با جانوران و محالی جانوران هر موشی
خود خشکی و کوهی و آبی و دریایی کرد و محالی گوشت هر لنای چیزی که خشک تر جانوران رشتی باشد و سرخی و چلی خشک تر باشد و گوشت جانوران
جانوران بیرون آن دهد که گوشت جانوران رو کار رافت خاصه با چیز زادن نزدیک بیشتر دهد چه جهت بغاله و مرغ جوانه و گوسار و گوشت تر و بیرون دارد غذا بیش رسد و فضلها
او بیرون باشد و سرخی غلیظ بیست دهد و در تمان معده فرو دارد و سپیدی غذا کمتر دهد و زود تر از معده فرو دارد و گوشت مخرج کسی بدی و سرخی بهم را غذا بدین باب مقلد باشد
و سرخی خاصه میان خصله سبک باشد و بی عیب تر و هر گوشتی که استخوان نزدیک باشد هم خصله تر و هلاکی که حرکت او بیشتر باشد زیرا که گوشت او کمتر باشد و غذا کمتر دهد جهان
گوشت گوسفند گوشت او غذا تمام دهد و وقت مردم را کم کند از بهر آنکه از وی خون قوی خیزد و خداوند مزاج معتدل باشد و اندر شهرها سرد و مضر و با موافق تر باشد و اصلح و اولی
بهر مردم کرم دار که و بعزه و سنا قوی او و زشت و اما بیک و دفع و کشک جوابید که مخلفه اند شهرها هم و مضرتها بستان مردم گوشت خود را باخت بکار باید داشت و انجلیا دفع
نهم ابزیر نخست و ابزیکا کفته ریکو کرده اما سست با او باید خواند **گوشت خر** سرد و بیست و بر کشن سخت بد بود و بر کرده مصرع جگر و شکم خورد بیشتر و هر که گوشت بزدیا خوردن
کسی قلنگ و رجله گوشت نر غذا کمتر دهد از هر گوشت بد بود و حرارت گوشت باشد و زهر جلاد بخت خداوند مزاج کرم را باند شهرها هم بد باشد و اندها تولد کند و طبع را تر کند و تن را

واصلاح او بخور و بیاره شاهم و کرکند و اسفیدباها بهم کرکنند و شاید شیری مزه بکنن و علی الیلا باشد و هر و بزغ کوشت کو سفند و شاب رقیق و سیه مخور و میوه انار و بی و انجیر بین
ماند **کوشت کاو** اردی غذا تمام خوره کسی که کاو بدو و غلیظ سودایی قوله کند و شاید کسان را که کارها تحکم کند و بلغ و اکر کسی بکرد کاو را چربین بود کوشت کاو و خورد و با
علت سیرز و سلطان و دوای و بیماریها که از خوی سودا باشد بدید ابدع مصلحت او بایسا را سود باشد و تدبیر که مردم سودایی را موافق بود و کاسرخ بهتر باشد و حیوان باید و کوسالهٔ ترسیده
باشد از بدو انند و ملک کند و بچون از کشتی بجند و قلاب زیادت دهند و انند ملها بسیین لو لو که بر کوشه باز بها ملک کند و اکر کوشت کاو را لخت لخت تو بی بر روی بکی که اند و بیاب حی جوشانند
بیاو نرم بکساعت و اند از بی خوی و بیشت و ملک و بوی اند از لکنه باشند و سرتو کرفته تا بخار ان ان ترشح و تطبیق کند و بسوا بخواهند بزند اصلاح او باشد و همه کوشتها سنن و کجنین
باید کرد و سیکا کوشت کاکه از جوب لا بنه هم مرو رسود دارد خاصه اکر سرکه کرده باخیار بخورند و بیاشامند و حدا و بدر و قان را هم سود دارد و مردم ماجوب را از ما سرد سلاب و لکها از
ماندن از خوردن و از نوشاب قی خواهند **کوشت اشتر** که باشد غلیظ و خون اکر مکند کسا و اکر بجار بها سود باشد جون در بیشت و در سرین و بعرق انشا سوا تو باشد و اندا و اخود نشیت
و از بها بر بند و با خرد و خوند و مردم اول اسکه و اکاهه مه که کر و سکه اشتها خود و اشتر جوان باید و بعرق و سرخ سوی و بجلی و زیر و اشتر بالی و محتی نیاشد و اول اجمعی که کوشت کاو با
کفت اند ساعتی و زیاد بجوشان زیاد بنویند تا اطیف و خوش سود ای جزو و اصلاح او همچو اصلاح او همچو اصلاح او همچو

جانوران نیز که کمتر دهد و جگر او کمتر است و زیست و مرغابی نه باشد و مغز استخوان او کم غذا و از مغز مرغابی باشد و غذا ان بهتر باشد و قوت بیشتر باشد و قوت بیشتر باشد و زود بیشتر از آنکه دو مغز
همه جانوران بکشن خشن باشد و مغز او از خوردن بیشتر باشد کسی که به دیا خورد و بزاری یا سهل نایم بوقت خوردن می باید کرد و اصلح و غذا باشد و انواع پاچها چون زیره و کرفس و انگدان و دارچینی و پیه
بسیار خاصه عذاب که انجاب جانوران خورد کمتر از غذا بستان باشد بعد از غذا خاصه بهر آنکه هر دو زیان باشد و بستان نیز قوی تر باید و غذا سیاه جوان بهتر باشد و اگر کسی آبکو اورد غذا
دهد و غایر دهد و زیره و نمک باشد و بار بیفزاید کوشت بره و بزغاله سبب تر و کی هستند و بدی باشد بغذا اندک دهد و زیره و معالی او چون خالی باشد باشد و بوست زائد و این از سکه از مغز خشک
کند و بنا بید و با نیز خوبی بغذا دهد و معده را سود دارد کوشت بلوی همه جانوران کوشت افتاد زود و زیره باشد و سخت فربه نباشد و بدان اورد و در سیاه باشد و مواد او اندک باشد و با شیار بسیار زیره
کوشت او طبیعت مرد و کوارنده و خوشبوی باشد از همه آنکه تخت فربه باشد و سبب کوشت فربه باشد از آنکه بید بهایکه دریا باز چیزی باشد که اشتهاء بید بهایکه دریا باز چیزی باشد که از شیر پرورد نیاید که بدین سبب باکره باشد و بدین سبب هم غلیظ تر از
طبع و خوشبوی باشد و زود کند و بیماد نشود و هر چه بزرگ باشد غذا بیشتر دهد کوشت خطی غلیظ تر کند و همه جانوران که خوش تر اند و دارد و سکی باشد و ماه او اندک باب باکره باشد زنان او نیکو
باشد و سیاه بدنباشد و سخت فربه نباشد از بهر آنکه بید بهایکه دریا بان چیزی باشد بیشتر باید بدین سبب فربه شود و ماهی خورده مرغ کوی را سود دارد و غذا بان معده سود دارد بان و اورد اصلح او اندک
او را و بوی کوی را و بوی کوی تر بیان کند و پیه آنکه بیاید بدان خورند و از بیران زنجیر و دوده و شراب صرف نخورند مقدار او آنکه و بیرنگی سبک بهتر کند و بر و بران کرده و بر معده سبک
زنان باشد که مرغ بریان کند و ماهی سوخته خاص باشد از آنکه از بوی ماهی تولد کند که بلغم بیشتر شود و تولد کند و اگر بلغم خود کرده باشد خاصه که بدن باشد خاصه که بدن باشد خاصه که بدن باشد و بلغم بیشتر باشد
از بهر آنکه تشنگی آورد و از آنکه و اصلح بوی کوی است و اورا کوی اندک اندک و دوم کند بعض بیان که بعض از شرب باشد و اندک و بعض از بوی و تیز بدن
اورد و بعض ماهی که او را بدان وقت نانو نمانند و تباه شود و کوشت او اندک شود و کوشت ماهی کوشت دنیا او اطیف تر باشد و کوشت ماه از بهر آنکه حرکتها ماهی بدان بیشتر باشد که
کوهی بهار اما اندهم بیشتر سبب خلیظ تر باشد و کوشت بهاو و فاما و غلیظ تر باشد و سرد باید بیرون سبب و بر کوه اند و ماهی بسیار سبک و خوشتر و اطیف تر از ماهی رودی باشد و بکره
باشد و غذا و این بهتر باشد و زود کوه اند از بهر آنکه در دریا زیاد باشد و بسیار کند و اصحاب بسیار باشد خاصه که بدن باشد خاصه که بدن باشد خاصه که بدن باشد و بلغم بیشتر باشد
بهر آنکه تولد شراب باز آید و باشد و خاصت قوی کند **باب سیوم از بخش نخستین از کتاب سیوم از جزو دوم از گفتار سیوم اندر شناختن منفعت و مضرت**
اشیا و باز دانستن منفعت آن کجاج مردم کاکری دارد سود دارد و مردم مولید این سبب آنکه رطوبت تابیر دهد و تولید کند و عصبها را و هر عضوی که از رطوبت
چون خرد معده و جگر و شادی زیان دارد و غذا خوردن سرد و دیر و دهان او و دریش و زانو و اندران زیان دارد و کوبیدن اندرون و شادی و کرده و دیگر و اصلح انتفاع و قوت کسی خورد از بیرون
او طوا از کوشت و شاسته و زنجیر بادام خورده و تخت تخمی کاد و قوی و صمغ عربی خورده بر اندرون جوانمرد و از بهر موطوب اصلاح او افتد که چاشنی الکین کند و انگبین کند و کوبیدن و کوبیدن و کوشت
و سلب و کوشت و بید و زیره جوزک لخلخی اطیفه بنفشه و عنفران تمام اندر کند و از بهر و چاشنی نکوکند و از ترهاک و دیگاهها و کرکند اسفیدبا استیبا و اطلیس است جاوشیر است
هر مزاجها مقدار دهد و زان دست را بیاز و بهر اصلاح صحت نباید که مردم خورد بغایت راحت کند اندر دیگاه کرم خورد و اصلاح او افتد که از این لباب بر خورد و مقدار این خورد بیزری
ترش که بیان صفرا کی شود و کرکسه فید باهاکو خیاشد از شوب اسکیم ابزار هاکه اندر کرده باشند چون دارچینی و بیزار مردم بخورد خوشتر افتاد و بوی و کاه و سرد موافق تر باشد و اصلاح او
هم تیزی باشد و باب **دوغ با و بعزت با غلیظ** بسیار دهد و بر کوارد و جگر کوی که معده اکرم باشد نیاید و اندر دیگر که با خود و مردم تولیجی با کوی کرا از ابدا هاج باشد نشاید خورد و اصلاح
او سلب و بیدنه و سرد و روغن زیت باشد و حلوا انگبین الجاذبه و شراب صحت قوی و زنجبیل و دره با کوی و مانند آن و کاه کشاد تری در و بعد بنا بنا و روا نباید خورد الا که کوشت هیچ
و کوشت و بید بنا نباید بخت و روغن بادام اندر نباید **ترف با و ترنبه با** هر دو همچون زیره خیاشد و اصلاح او همان باید کرد و بعضا بعد از غذا ترف باشد و اندر کند و بعضا بعد از غذا و بعضا
و مانند آن نشاید خورد **زیره با** بقیا و با اسفید با و دو بعضا اندر کند بعد از بهر آنکه لطیف است صفرا نباشد و رطوبت بسیار و هم کوی دارد و اصلاح قوت و بعد و معده شعیر نباشد و از بهر اجزا
پیش از چیزی که معده با موافق باشد بکار دارد و خورد و از بهر اجزا صحت کم باشد معده بسخت کم باشد و بعد و زیره و اگر معده با ماء و آبی و ساق قوت دهد **عذره با** مردم کوی را و با نوبه و بلغم
تا بدان بیشتر باید خورد و قوی تولیجی او کوی کرا از ابدا و خ باشد و از سردی تیز نشاید و از بیرون و ترک سوها و قوت باید خورد **با باو ساق و ورشک با** همه کوی که نزدیک خوش صفرا باشد
و طبع را خشک کند و اگر مردم بوی را عنوه و اصلاح او اسفید با اسفید با باشد حلوا انگبین و شراب قوی و صحت کرده و سماق کرده با بعضا خورده باشد و طبع را نیز خشک تر کند و نیز شراب
کرم را موافق بود و خوره با مرغ صفرا بی را سازنده تر و مغلظ تر باشد و سرد سبب عطا زن باشد و هیچ نباید **لبک با لوبا** هر دو غذا را بیان باشد و طبع را نرم کند و بیکره معینا زن نباشد بیکه
ترشها چون ابلیه و بیاه بخورند و بر نهاد تر شها ابن و ابوق تر باشد خاصه با اسفاج و مغز بادام اصلاح کند **قلیه الحامه و قلیه سرکه** هر دو غذا بیک و معتدلت بهتر باشد و هر چه
حلو باشد و از بعد و بهمان خوب اند بدب و سرکه و بعد و کوبا اصلاح کند و از بن و بیرون سوا نوشند چند حلوا باید و انگبین و مجبون کرم **قلیه خشل و بلکه** هر دو غذا را زود هضم و بر طبع را موافق
تر باشد خاصه که بلغم بیرون و زیر کند و بر اصلاح او بر کوه و باز خوره کند و از نخ خالیت و بسیار کرد باره **زیره و کشنی** هر دو غذا قوت و از نخ خالیت و بسیار کرد باره **کرنی و قنبطی**
غایه که زیاد تلی غلیظ کوید خوش و بلغم تولد کند و کوشت بلغم بادم و شاید خوار کاه دارد بر بسیار بی و شراب باید و بعد و خار شراب سبک که و قنبط از یکی چشم اورد کوافی و زیاد و طبع خاص و بیره تا
و هیچ دیست خاید خورد و صفرا و سکنجبین و شراب صافی با زیاد است **لغق** بلکه و غذا بیاید و بعد و با سود دارد و چشم را روشنی کند و سینه و زیاد کند و از وی رطوبت خام کند
و تولیجی زیان دارد و دفع صحت او خوش بوی و شاهی و کسی و خوبی باید کرد و بعد و زیاد سکنجبین دفع کند و اما کرا و بخاری ساده کرده و سال سود دارد و تولیجی زیان را لغق باشد **عکی** هر کرد سود او را

والطبع باشد و شیر چو با آن آمیزند طعام را که خوشتر باشد و قوت بیشتر کند و طبع را نیکو کند و سدهٔ امعا را بگشاید و مقدار آن که باید شیر از مقدار آن مردم که شیر چو با آن آمیزند مقدار آن که مقدار آن شیر چو با آن آمیزند مقدار آن که مقدار آن شیر چو با آن آمیزند مقدار آن که مقدار آن

بسیار خورد تا کولیه پیدا شود و کخاذ آن در دفع صفرت او بهتر نافع و شراب رومانا و ماء العسل باشد **نعناع** گرم و خشک بدرجه در معده و اگر و کند و طعام را هضم کند و قوی کند و قی را باز
دارد و خواب قوی نشاند و کرم را کشد و سکسکه را ساکن کند و شراب او تا دو ماه در قارورهٔ سود دارد و هیضه را سود دارد و ساکن کند و قوت ماه و اژدها را و سکه و کلاه بدن را سود دارد و سود دارد
با گرم خورد **طرخون** نافع است که گرم و خشک بدرجه در دوم و بالا اندر دوی قوت کسی را خورد و ترک کند و بعضی اند که حرم را خورد کنند بدین سبب گفته اند که سوخت و کفت اند که گرم
قولنج مخوفی که اولست در سیکی هزار سود دارد و در دکاوا و در و کوارد و شهوت جماع را بر دارد و از سلاح خبث کند و اگر فرخ خورد مخمور و روا با گوت خورد و اکسند و اگر **کیکیه**
او را تا تخم جرجیر کوبند کوست بدرجه دوم و قوت بدرجه اول تر اگر کند و طعام را کوارد و قطع کند و صفرت باد را و سکند و درد را کوت و کست و بدن را خورد ابر صفت باد را دارد و تنگی
او را کند و بوست تلخ دارم که و اب او کاف و تخم و خاصیت او که اگر بر سنبه بر دو بندند ریش و اگر بعضی بر معده دارد و شکم بدهد **جواب** ارجه کوکا انچه بعضی بخت و خلیه شود و اخذ هان قوی کوارنه است که او
اخلاط خوش کرد ان و اهل است که کشم خلیه بر دو موضع اند بلند و اگر کوکه بدند او تا کند ارجه کوکا قوت او قوی کوارنه است که او **ابارسیفه** که اند بوست
اند بلند هلاست بوی کجوب خانه باشد طعام و بوی ان رجال کرد خوب و بوی ان دهان بعد و قوه خود قوت معده هر باق در دیا نیکو کند و سکوارد و ان طوبت معده و کوارد ان اوقات
تنگ میشود و ان دهان نیم معده رسد و ان نیم معده بقعه معده میشود و بدیا جای نیاید و بیرون الا کوا و فعل خوش کرد قوت شکت شود باشد اچه بوست بر بلند بر ان موضع بلند و بعضی
اخلاط خوش کرد و ان قوه اند ان موضع صبح بدی اگر نیکه و اند اگر رخوش و ان اند بوست سبب اند ظاهر ان قوه اند کرد و اند باطن خوش اند کرد **کزر** کرست بدرجه دوم و قوت بدرجه اول و با نکت
و دیر کوارست باد را کند که تخم او اند کند تخم او اند بن باب قوت خاصیت خود کند و شقاقلوس کرد با بانی باد را قوت میشکند و تخم او بعضی بیارد و اسم اعلم بالصواب **باب هشتم از بخش بخشین**
از جزو دوم از کتاب سیوم اندر منفعت و مضرت و خاصیت بنا نها دستی کرم بوم خوردن از عادت اند **دیولج** سرد و خشک بدرجه دوم
ابی اوج سد اند کست بنا بی جرجیر سود دارد و حرارت را بنشاند و سها را صفرای و اگر که و طاعون را بلند را و حصبه او بتها و بای طاعون را سود دارد **حماض** بشهوت اند کرم و خشک بدرجه
دوم صفرا را بنشاند و طبع خشک کند و شهوت طعام که اگر کی اخلاط شه باشد باد دارد **سکر** کرست بدرجه اول و نداید است و رطوبت کاف را بدو اول خوردن و طلق کردن سود دارد
و اندیخ او اندیو بی کند طوبت غلیظ را قطع دارد اما جای را کم کند و سه بهره و سرین را کج بلند و جای را کم کند و معده را نیک باشد و جا بدی و برگ بیکی جنبکا نه نفاد کند سود دارد
گرم و خشک بدرجه سیوم باید را بنشکند و معده را نیک و مقوی تنها را کند و هم محرور را نیز بدانست و بسیار دفع صفرت او اند و بعضی کسی که خار از دماغ بدارد و ترشی بها خورد
هلیون او را بنه بلند ماند و بعضی گویند **ابرسیم** بکی که معدنیت دیگر ان بکی گویند سیکی بروی او بسته بجه و کوده را فرو کند و شاند و گرم کند و تعظیم طلاک او سود دارد و درد پشت
را و درد سرین و ترک اسها را سود دارد و بیکو کرده باکسه اند و بوست بلغم را **کنکر** او بلند ای لخت کوند بعضی کوبند و بعضی کوبند و قوت بدرجه دوم و بعضی کوبند
گفته اند که او قوت بدرجه اول و بعضی سیاه کوبند تندی بن آنست که او تند نوعست و هر نوعی طبعی دیگر دوست است او را کند و بهلا لخوش می بیارد بسیار بدین سبب عرق لخوش بلغم
کند تخم او را سیکوبند سینه ایمان و شوق اتفی را سود دارد و باد را قوت زیادت کند و طعم را دم کند و طعم **جبلا** بیارد محرور طبع صفرت او بسیکی کند و بعدا ها ترش کو انرا با کباب خورند
طبع را خشک کند سراب او بشویند بعضی برانند و بعضی او را کنکر کوبند سیکی مر سنگ باد و دیم باب کرم خوبند قارد و باغم بیارد **کاه** این را کرکان کوبند سوخت بدرجه دوم و قوت
بدرجه اول معتدلست و بسیار خوردن او قی آرد و قطع کوا فی زیان و دیگر بیارد بلغمی اصلاح اوات کاه او را بر و غن زیت یا انجاب بنه یا انجاب تخم بریان کنند و کباب کنند و ماء الشعیر
کن خوبند بجهاد کاه مسعد تند و بسیار خوردن او بی زیاد و بعضی محمود را بین آنرا هاجات بنا کند جز اکه او را مکاب بعضی شاند بریان کنند و بعضی خوبند **فطر** کاه او اسماء و بعضی کوبند جنگه است کوبی فطر
و دیگر بعضی کوبند و سیکر کنج فا اخلط علی الحضر و بی برکت زنه بعد اکشد و از خوردن اجتناب کند که و اندر موجبات حرکات کند که غرض او و قوت جانی و حاشد کند هیچ صعب تر کند که
البلا و عند الشقه و بعضی و کرانی زیاد کند بلغم بر آنست که آن خصلت آن بی تولد کند بلغم از بی و عدد بلیه خاصه اینه زیرین سوخ جانی بی است بلیک و بسیار است که و بی از کرم بی جانوری بدید
باشد هجران نوع باشد کشنده باشد و بلغم پیدا و اگر باشد و از بس هدد باشد از خصلتها مدار دی تولد کند و دفع صفرت کاه باشد که اگر مسل از بس او کما را باید دانست
اما بعضی شنه که صفرت بیت از بعد کما اند دی قیمت باشد قوت بوده و بعکاه کما او را بنه از قوت و عدد جرم او بخلط بیارد اسوح اند کامه و بیارد اسوح اند کامه و بیارد اسوح اند کامه و

گفت بلغم خون باشد و اگر گرمی باشد و اندیشه خون باشد و اگر گرمی بود صفرا باشد و اگر سردی بود بلغم باشد و اگر سرد و تر بود باد باشد و اگر سرد و خشک بود سودا باشد و اگر سرد و تر بود بلغم باشد و اگر سرد و خشک بود سودا باشد و اگر گرمی بود صفرا باشد و اگر گرمی و تری بود خون باشد و اگر گرمی و خشکی بود سود

قابض الطبع و معده و جگر را سود دارد و شهوت و محامعه زیاد کند و شهوت طعام بیفزاید و صفرا و تشنگی نشاند مردم را سخن زیان دارد و دفع مضرت او بنخوردن و زهر و سعتر و
باقلا و بهترین او آنکه بوسه شاه خوشبو و هیچ طعمی از آن نیاید و شیرین است **نوت** شیرینکه باشد و بدان آن معده را بایسته دارد و سرد و دفع مضرت و سکسکه بکند و نوت و نوش کردن نوت کوبند مغز آن
بوسه و با زنجبیل شیرین باشد و طبع را نیکو کند و نوش را سخت بهضم دست و دفع قولنج و سنگ و مثانه و سکسکه را سود دارد و مطبوخ دفع مضرت و بکشد و نوش کردن نوت و نوش کردن نوت کوبند مغز آن
خرزه نوت بهضم دهد و سردست و سرد بی اندازه طبع او خالص است و بدان بایسته و بلغم را بکشد و بهترین شیرین باشد و بهترین آنکه سرد باشد و بهترین خاصه و بهترین آنکه خاصه تخم او بکشد و بهترین آنکه خاصه تخم او بکشد و بهترین آنکه خاصه تخم او بکشد

دهد و بطبع نهاد که و مشاهده زاید در مجرد دفع مضرت او بر غیر خود نکند باب الاستعارات شناختن منفعت و مضرت ان خسیس و لئیم کسی که مدعیات او بر غیر خود نکند لئیم است و بسیار بر
نفع کسی که قوت باه و ان او دست کرد و اگر خود را اندر میان باب خوردن نکند سهو باشد الوخشا اندر دهان کاه و اندر دهان کسی نشاند یا بخشد اندر اندام کرکست اسدانی و نخشال باشد و منفعت
و مضرت سیب امرود و الوقید هر سه از مدد و تریه بیرون خورد و از دخشال غلط تولد کند و طبع را خشک کرداند و طبع را خشک کرداند و تریه دارد کنجد بیان کرده بعضی دهان تا خوش
کند و کوشت بدن را طلایه کند و بسیار مدد بدن و بر مدکان خود و دفع مضرت او بکلاه کند و میان این اغذیه از بیان کرداند جوز هندی کرست جد جدید و مرست بد بعاطل و بد پشت را و بد
سر بال سود دارد و قوت باه زیادت کند و از معده و دیکها رد بکند و غایت اندام دفع کند بیاباد و طول اندام بر زیادتی و سکنجبین کن و بوست خوردی و کوارد در معده
از دیر بیاید اشد کل خورد بی بهره کهه و موم ان خورد کاری شکند و زهره بد بعاطل اندر ناف و درج باشد و بیت ان خورد بیاید ان خورد بیاید و از بیاد هم مضاد بیاید هم چنین کوانی نهاد اگر
از بیاد بیاید و قیاد اردو بیاید و بیکی باشد بیاد دیا اندر بسنک و بیت اندر کرده و مثاد تولد کند و کسانی که از سنه و سنک بیرون رفتن باشد و خوردن و نشاد کسی که اندر بیان
باید باشد سنه اندیکر دیاد اندر ثابت کو بتن بخف باشد و بیاد دوی زنده باشد بعاشد که و بیزی کیاند این قوم بهی مال کاشا بیاد بخدن و بهمین کسان کی از سنک و بیل مازیر بیاد شاید
چشید و کاراد و کشن انکه بخشد و دوم روز سکنجبین بیزوری بباید خوردن باشد افشین باغیان باغیان باغیان باغیان هیچ بیکه اوراکشن دشاد بخوردن و مزد بیکو بهنا بهاکه جزهاد
خود تا بر بیکی سنه آرد بیت دکر کرده و مثاد تولد کند و اکر کوی از بیت مستول باشد و دیکی خورد خلط خاد دارد اینکه دفع کل مزد بیاید کند بیاید بخورد باب دوازدهم از جزو دوم
از کتاب سیوم از کفتار سیوم از بخش نخست بن اندر شناختن منفعت و مضرت شیر بنهاد هر جنس و دفع مضرت ان شکر
بدانید که بکی زین بیکت ماند کرد و تدبیر بیات و هر چه کفتن بیوه خشک تر باشد و بی شکر هم بطبع شکرست و اندر تر و دزی نزدون از شکرست و کوی شکر بیدیاست سینه را نرم کند و معده را
باشد که معده کاهانده بود و هر خوانکه اندر بعد کاهی شود و صفرا خود کرد عسل که بدندان باشد بیدیه دوم و موی را نیکو سود هست که اندیشه بیرون کند و اصل خاد بر شود و بنج
مستقیم بیشه و قولم کرد و بشب عدد ایه بکی بکی او را بدو اندر اندر بنده خوش و نفس اطلاق بدان اثری هست و بیکی کرم هستان نیکو کرم اندیشه ماه فرود باید باکه باشد و تو بیاید و بیاید
بلید باید اکر کند بیاید و بیاید و بیاید و

رساند و دماغ خود طبع سرد است و ودود سبب بسیاری حرارت غریزی ضعیف شده باشد از بخارها لازم نیاید که دود و لطیف نیاید که دود لازم از بخارها سرد و تر اند اما اصحاب که مرد مرکب از دماغ
بدان اصحاب که مرد مرکب از دماغ است و دماغ که بر آن مرکب است و بدان جهت سکن صرع و بیخوابی و اگر بخار سرد و خشک باشد مالیخولیا و سوداوی و اگر دود خشک باشد مالیخولیا
و اتفاق می کند که بخار تیز باشد و خود بخار گرم بود و اگر دود خشک بود مالیخولیا بدید آید که مرد مالیخولیا و دیوانگی که از طرف گویند مرد بیدار و گوشها گرم و تر باشد و خشک باشد
کم و خنک و تنها گرم و سرد و تنگ گند و بیا بود آنکه مردم بیدار و بیدار و بیدار و

از بهر آنکه گرم و تر است شراب یاقوتی و شراب یاقوتی را چون سرکه و سرکه را چون آب سرکه و شراب را چون آب سرکه و شراب را چون آب سرکه و شراب

بواسیر بدان دارد **سکنجبین** خنجر مریم مطبوب را نشاید بود زیرا که او را طبیعت قوی کند که بکار نباید داشت خاصه اگر قاروره دیده باشد **سکنجبین** جوشانیده معالجت کنند بعد از آن خوردن گرداند معده و زهد طبع طبع را مضر باشد و حاجات طبع بر وی زاید و کرد و استوار کند و سنه را بکی بعد ماست کرده جاها کند سازد و کند اما مرد اندرک کردن بعد از آن بر وی بر باشد **سکنجبین** جوشانیده بهتر که زود زیر آن خشک شود و بیخ کند و کلاب و سکنجبین اندر و ساخته تا نافع بود و این اندر معده و اندر معده و اندر معده و اندر عصب و اندر کبد و اندر مثانه و اندر رگها و اندر دل دارد **نقاع** اما خاصه نقاع معده ضعیف را و خاصه نقاع تقریر و ربع الخشاش و مغاث و زکام و تنه را و مرد و خواهان و نافع سر و درد را و معده و بحسب راحت بدانند و بیخ انزروت حمد الله علیه اندر کتاب خاص مذکور کرده نقاع را که از نقاع و سبب آنکه از تشبیدی و درد و نشاط کوری علاج بدان شب اندر نقاع طاری با مداد بدان قوم شد و بیدی که هر نشی که خواهی بود و فاسان و در کوری و هر گاه که علاج انتفاع بدین نوشت و دیابه دانست که معده را بدین که نسبت میشود کی اگر تعرو در از انتفاع نکیند از بدو مرزا نکه اندر آب بکسر مشد مرد مرد بدین نکه در دیگر نکند و بکدار نه آبجو شد و بنا که شود چون بیاید و قاری اندر اندر بیاید بیاید بیاید

باشد هر دو را و نوشانیدن شربت هشت و خالی نیست از آنچه دارو بر طبیعت غالب کند و یا آنکه فضله بیرون آرد و از طبع تهلیل اصلی و از جنس هر دو مزج خواهد افتد و اعضا را بسلامت باز آورد و یکبار زیاده نباشد و فضلها اندوخته بیامد و مدت تعلل دراز نباشد و بیزیادت اشکه مضرت فلج را از پیوسته کردد و هیچ چیز نیست که کلکه از اندوخته فضله اندوخته کوالید و تدریج کوالید

باب دوم از گفتار شش از نخستین از کتاب سیوم

اندر شناختن آنکه ریاضت چند وقت کند و کی باید کرد

وقت ریاضت کردن معین نیست که هر وقت که خواهد تمام باشد یعنی هر گاه که معده و جگر از غذا خالی باشد و غذا هر دو را بر اندام و طبایع رسیده و ماندهٔ شده و هر دم خواب تمام یافت چنانکه خدمت و در وی نه ماند الا آنکه تب نیز نشد وقت ریاضت کردن آمده و صحت هر دو باشد که اندر آن سه کس که معده و جگر هر دو از غذا خالی نشده باشد خلطی خام یا گوارده باشد تن بر گرده شود و مسدها قید کند و بهیچ بر جگر که ریاضت کند احکام و اندوخته خلطها پیش از آن باشد که ریاضت از اختیار قوانند کردن حرارتی که از حرکت ریاضت تولد کند از خلط بکند و کند و سبب تب و بیماری کردد و باشد که چون خلطی بجنبد و بعضوی دیگر آید و اما جگر که بدین سبب اندر چنین حالت کردن اولیتر از حرکت باشد زیرا که ریاضت سوی از خلط بکند و نه کاهد از خلط سبک و تمام گردانند که اعضا ما باشد تحلیل خواهد کردن و صحت باشد و حال ریاضت تن نیز از خلط پاک کند بوجهی که دیباشد که تن دو باشد از خلط و تنبیه از ریاضتی قوی افتاد و خلط مرغوب ریاضت باشد اندر حرکت آید و خلط امرغوب که از حرکت آید بیشتر کرده بدین سبب کند هاء شرین کیها و بسته و کند هاء ریع بسته شود و خلط ما بزیر و باعضو خلط آمد اینچه باز کرده امد صحت ریاضتی است که و استه کند و اما صحت ریاضتی را که بر حرکت کند ریاضت ریاضت اصلی آنکه اندر حرارت غریزی بزیاد کردن ریاضت قدر ما زیاده تحلیل پذیرد و صدی و حکمی تولد کند وقت و روح خاصه که مزاج گرم و خشک و صفرا باشد صحت از عظیم باشد و چنانکه ریاضت مثل و بهکاه حرارت غریزی را تا نه کند و اندر ما وقتی تا ما بدان رسد ریاضت با فراط و با اهکام حرارت غریزی را تحلیل کند و خلط را ضعیف کرداند و حدیا ریاضت آنست که هکاه بیرون زدن روی رسید و نه خاصه و حرکت می باشد و رکها متمل بیشتر و دم زدن بر اندازه نه زیادت باشد و وقت ریاضت و هکاه که اغاز ما تنکی بدید باید در سبب آن که ریاضت باشد کرد که اندر تن خلطی نرود و بوده باشد خلط بیاران ریاضتی و آنچی اعتقاد کند که تا خلط کند و دم هوا خاصه کرم باشد و روزه کم خورد تا خلط ما اعتقاد کند و اگر اندر ما تنکی اندر این سبب تولد کند و ریاضت بنه هکام و صحت کرم و خداوند باید بر اصلاح باب زن تم کرد و بکار داشتن و غذا نرم و شربت کشاب و روغن ادام کرم و طلب اسفیدباج و بکار کار اندر کشاب با چربی با نرخ بیند و سیاب باشد غذا زود کشتن جوه قلیه کند و ماش و اسفاناج مرغ و ماء الحم و غیا مرغ پرشت و کاو فرقت و سس و فضل سالم تجزیه و ماش و اسفاناج اندر باب و خشک و تنی باشد و روز چهم از بیرون کشاب باب زن با آنکه باید باید بار خوشتر اندر باب بماند و روز اول باید سام بت خود و تری اندر تن باید و مقبول کرد باید و سامت اندر اب سه خطر ان بد و از ما باید بیکها کما اندر انواع سامیکها بکار دارند بر تنکی هیچ نباید علیه و کو کما اندر عضلها بکم بزهمان نجما باشد که اندر اندام ما و کوبی باشد از تن کما هسی تری ما و اندر و اندر هه ما لهو نخز اندر معده و دو دارند و کو شاکها و بقا حاجت باید بخت شاخی و اندر و اندر که سه مرغ غیا سیند و تعدد روح مقبله کما روند حلال ما تنکیها کرما باید کو اندر کو باید شهد و دو دال بها بر پشت برابر هم اندر حال بیرون آید و باستراح و کرما بدن مزاج مشغول باشد و هکاه که معلوم کو دد که اندر تن خلطی خاست بخت علاج اندر آنکه کو کند و اورا از آنکه بی بر باید بدن خلط و باستراح مشغول شود و اکر خلط سخت باید بود از باشد و از ضد هم باز دارند از هر آنکه خون نیک سه بنا باید خلط خام اندر تن و چیزها رخت کرم ذنا باید خوردن از هر آنکه کو سها خلط را رقیق کند و اندر هه تن و اکر کند و تیز لدا کردن نافع بود و از بیرون آنکه اشیکی خلط باید باید تیز سود مند بود خلط بزلند و اورا آنکه و الله اعلم

باب پنجم از گفتار شش از نخستین از کتاب سیوم اندر شناختن تدبیر ماندکیها که اندر یافت

هر کاه ماندکی فرو شود باید هی آنکه باشق اقرا باشد بخت بباید اتی که خلط را اندر عرق و قت و نشان آنست که بوی ناخوشی باشد و عادت و اندر و تند خلط اندر عرق و زبان کو بهی دهد و کاو این نشان باید عرق و ان بود به علاج اقرا باشد بخت بباید اتی که خلط را اندر عرق و قت تمام باشد و کاو این خلط اندر عرق و زبان که اندر لشت خواب و اندر تن چه بیند خلط را بر جوی کند و بر آن اظهار و تن ان بهها که اندر باب کذشت یا کرد نه اندر هر هاله یا کرد نه اندر هر هاله و کرما بر معتدل دار خوش مند اسو بود و کو کند و جاسها را بنز کرداند و بر تن کند و هه تو تعال اسو بود و نفس آرکیدن و تخوی و کشیدن تخوی و بر تن کشیدن و تخوی و تن را باقی باشد و او را بنه بر داشتن و دو لاکشیدن بدن نفس خلط را باشد و خلط را باید خواندن که کاه جشم را باشد و کوش و او را و کاه کلاه دهد و بیاشتی زیاده و عروق ایان کند و کو خون نیک دارد نصف کند و کو خیل خلطی بکر اشد استراح از ان خلط کند و این همه تبها فوت را کو میلد و اکو ا این تبها خلاب باشد سخت باشد هکاه که حقیقت کرده کند اندر اندر عرق نیست که اندر اندما اسو بود و خلط سخت خاست کجی اتا کیس ساند و از هر چه ظاهر حرارت ان ظاهر تن سد کما دارند چون فرنجی و کوی و علاج و او این چه هیچ هر کو کند تا مدت دو ساعت تبر اندر کرمابه خود اوبا اندر باد و غن بی بد غذا خوب باشد و کاو بر کرد و دو روی باز تبر کرده نشیند تا یکی جنبه را نکو و بر بی تو خود و نشان و کشتی و دو روق خاصه که کما رند و بد بود مجیز دم اسو مند بود و خلا و اند معده سرد راسو مند بود خاصه اکر منش کشتی اند و فی کند و اندر دو کرما ملک ای تعرق و کله شیدن تا هوشتن را کر بکر بستاند ریاضت نیه زیر جنبیاست و دست بیناخ و تخی یا چربی یا برنی زدن و خوشتن ماهو کرد اسیدن و با بهلجنیاندن با ضعیف قوی باشد فی الجمله کرمابه ریاضتها و چربی باشد اعدا بعد

باب چهارم از گفتار شش از نخستین از کتاب سیوم اندر شناختن انواع ماندکیها که از این ریاضتها اندر کند

ماندکیها چند بدیه سقدر ما سه نوست و چه تدبیر و دیگر کو هیچ کو کند اند نوع و کو هست از آنکه کو بند هر چهار نوع باشد که از ریاضت قلم کند و باشد که بسیار آنها

سایف قلم کند اشاره چه ماندکی باشد که کو دست بر نهند با هر کو که هیچ اندام با بلبک از بخوی اید و باشد که این الظاهر پوست باید و باشد که از اندر تن و باید و بسیار فضله باشد قوی کرم و بیاید سبب قلم اندر ماندکی باشد فوکی اند فضله ماندکی اند فوکی کند اندما اندر کفا بر کرد و شود تن و فضله تن از کو کو اندر تن کو کو اندر فاعلی پوست بکند شود ماندکی قوی بیاید و اکر این سبب اندر ماندکی ریاضت باشد اعذاب زن نشستن و اندر تن بسیار تری و نهاد و کشاینده بیرون رفتن و روغن شیت و روغن ارمنی و روغن خشخاش و روغن تخم خیار و سود بود و کو بایه کو سخت کرم باشد و اما بر خوش اندر سود بود و کو کرج چند بار و کسه و اما بر روغن اندر شیشه کند و شیشه اندر یکی بر آب نهند و جوش دهند ملاون ان روغن سام رکشانید و ان اندر اندر اندر و بر اندر و مزج کند و اکر دو هم کرد کند اندر خلط بسیار است با بیش ان ریاضت بعضی تر بدن خلط ها اطیفا اقرا ره باشد و اما حاصل شده تدبیر ان بر کسی را بر کرد و اکر استعدا اکر هم حساب باشد باز تن و کرمابه و روغن مالیدن هم بدان صفت که ما کو کرده است و روز دوم غسل سکنه و اندک بکار و چون جوزه سرخ با خوره و تن و ما ازوی و نسرم غسل بیرون کند و مزج باش و ماش و اسفاناج با کشک و تدبیر چنان بکند هم بنیاد که اتلها را و کو کند اند و حاذی و اشتاق و کشک کند از اسو اندر اندر اطعام ای با دو حرکت بر تخوی و قاعده که زخاست اکر از بیرون باشد سبب این فضله که اندر خلطها ماند بود و از و کو کند باشد کی فضله بود که نیان بیق و سوزاند بود دم ملت بود باری و فلج بیان مدت و باز خاست فضله کو کافی اند هی او و بیاید باشد که سبب اکر هم مرهم خلب تمام با بیان فوج بیاید سخت بباید شد و علاج هم تعدیل بود و کار داشتن تب و کرمابه بر روز اول شد روسه با رو روغنها که اند و علاج فرحیا و کرما است بکار داشتن بر ان کو نه و غذا هر چه کمتر دهم ان فوج که در علاج و فرحیا و کرما است و اید کاز بر ماندکی هم ریاضت تحریک کند و کو ان ماندکی نه از ریاضت جه باید چاره نباشد از انچه استعدا فی کند و کو ماه اید ماندکی باشی باشد زیره و کو و انبوس خوردن و روغنها که باکرد و است باید اما خبر کند و خلط خورد از خباب اسفند و زیره و کو و یا ماندکی و بی فوجیت کو تن مردم و کفا و بعضها مثل و از دست بدو بردن فوج باید چنانکه عضوی اسایه و بود اندما کشید کرا اکر اشد باند و سیاز بیچیت سیار نه و است و صحیح از آنچه کا ازتام شود اما باستقلاع کردن و بکر کسی باز کند و حرارت دارند تهها نه نشکیر که و کیکی که عضلها را کرما باید و زن و دو خلط و تم کند و روغن بنفشه با کرد و روغنها انجیر تن و اب باشد و اسایش و مند بود و ما ندکی قبلی ماندکی که از تنکی بود و هم بنیاد نه که اتلها ماندکی اند و سبب آن دهکونه باشد کی کاندن خلطی نرود و بوده باشد خلط و باران باشق و آنچی اعتقاد کند که تا خلط کند و دم هوا خاصه کرم باشد و روزه کم خورد تا خلط ما اعتقاد کند و اکر اندر ما ماندکیها این سبب تولد کند و ریاضت بنه هکام و صحت کرم و خداوند باید با بر اصلاح باب زن تم کرد و بکار داشتن روغن بنفشه با کرد و روغنها و شربت کشاب و روغن ادام کرم و طلب اسفیدباج با کرد کاز اندر کشاب با چربی با نرخ بیند و سیاب باشد غذا زود کشتن جوه قلیه کند و ماش و اسفاناج مرغ و ماء الحم و غیا مرغ پرشت و کاو فرقت و سس و فضل سالم تجزیه و ماش و اسفاناج اندر باب و خشک و تنی باشد و روز چهم از بیرون کشاب باب زن با آنکه باید باید بار خوشتر اندر باب بماند و روز اول باید سام بت خود و تری اندر تن باید و مقبول کرد باید و سامت اندر اب سه خطر ان بد و از ما باید بیکها کما اند انواع ماندکیها کما روند بر تنکی هیچ باید علیه و کو کما اندر عضلها بکم بزهمان نجما باشد که اندر اندما و کو بی باشد از تن کما هسی تری ما و اندر و اندر هه ما لهو نخز اندر معده و دو دارند و کو شاکها و بقا حاجت باید بخت شاخی و اندر و اندر که سه مرغ غیا سیند و تعدد روح مقبله کما روند حلال ما تنکیها کرما باید کو اندر کو باید شهد و دو دال بها بر پشت برابر هم اندر حال بیرون آید و باستراح و کرما بدن مزاج مشغول باشد و کاو کرما که معلوم کو دد که اندر تن خلطی خاست بخت علاج اندر آنکه کو کند و اورا از آنکه بی بر باید بدن خلط و باستراح مشغول شود و اکر خلط سخت باید بود از باشد و از ضد هم باز دارند از هر آنکه خون نیک سه بنا باید خلط خام اندر تن و چیزها رخت کرم ذنا باید خوردن از هر آنکه کو سها خلط را رقیق کند و اندر هه تن و اکر کند و تیز لدا کردن نافع بود و از بیرون آنکه اشیکی خلط باید باید تیز سود مند بود خلط بزلند و اورا آنکه و الله اعلم

باب پنجم از گفتار شش از نخستین از کتاب سیوم اندر شناختن تدبیر ماندکیها که اندر یافت

هر کاه ماندکی فرو شود باید هی آنکه باشق اقرا باشد بخت بباید اتی که خلط را اندر عرق و قت و نشان آنست که بوی ناخوشی باشد و عادت و اندر و تند خلط اندر عرق و زبان که بوی دهد و کاو این نشان باید عرق و ان بود به علاج اقرا باشد بخت بباید اتی که خلط را اندر عرق و قت تمام باشد و کاو این خلط اندر عرق و زبان که لشت خواب و اندر تن چه بیند خلط را بر جوی کند و بر آن اظهار و تن ان بهها که اندر باب کذشت یا کرد نه اندر هر هاله یا کرد نه اندر هر هاله و کرما بر معتدل دار خوش مند اسو بود و کو کند و جاسها را بنز کرداند و بر تن کند و هه تو تعال اسو بود و نفس آرکیدن و تخوی و کشیدن تخوی و بر تن کشیدن و تخوی و قاعده که زخاست اکر از بیرون باشد و اما بر خوش اندر سود بود و کو کرج چند بار و کسه و اما بر روغن اندر شیشه کند و شیشه اندر یکی بر آب نهند و جوش دهند ملاون ان روغن سام رکشانید و ان اندر اندر اندر و بر اندر و مزج کند و اکر دو هم کرد کند اندر خلط بسیار است با بیش ان ریاضت بعضی تر بدن خلط ها اطیفا اقرا ره باشد و اما حاصل شده تدبیر ان بر کسی را بر کرد و اکر استعدا اکر هم حساب باشد باز تن و کرمابه و روغن مالیدن هم بدان صفت که ما کو کرده است و روز دوم غسل سکنه و اندک بکار و چون جوزه سرخ با خوره و تن و ما ازوی و نسرم غسل بیرون کند و مزج باش و ماش و اسفاناج با کشک و تدبیر چنان بکند هم بنیاد که اتلها را و کو کند اند و حاذی و اشتاق و کشک کند از اسو اندر اندر اطعام ای با دو حرکت بر تخوی و قاعده که زخاست اکر از بیرون باشد سبب این فضله که اندر خلطها ماند بود و از و کو کند باشد کی فضله بود که نیان بیق و سوزاند بود دم ملت بود باری و فلج بیان مدت و باز خاست فضله کو کافی اند هی او و بیاید باشد که سبب اکر هم مرهم خلب تمام با بیان فوج بیاید سخت بباید شد و علاج هم تعدیل بود و کار داشتن تب و کرمابه بر روز اول شد روسه با رو روغنها که اند و علاج فرحیا و کرما است بکار داشتن بر ان کو نه و غذا هر چه کمتر دهم ان فوج که در علاج و فرحیا و کرما است و اید کاز بر ماندکی هم ریاضت تحریک کند و کو ان ماندکی نه از ریاضت جه باید چاره نباشد از انچه استعدا فی کند و کو ماه اید ماندکی باشی باشد زیره و کو و انبوس خوردن و روغنها که باکرد و است باید اما خبر کند و خلط خورد از خباب اسفند و زیره و کو و یا ماندکی و بی فوجیت کو تن مردم و کفا و بعضها مثل و از دست بدو بردن فوج باید چنانکه عضوی اسایه و بود اندما کشید کرا اکر اشد باند و سیاز بیچیت سیار نه و است و صحیح از آنچه کا ازتام شود اما باستقلاع کردن و بکر کسی باز کند و حرارت دارند تهها نه نشکیر که و کیکی که عضلها را کرما باید و زن و دو خلط و تم کند و روغن بنفشه با کرد و روغنها انجیر تن و اب باشد و اسایش و مند بود و ما ندکی قبلی ماندکی که از تنکی بود و هم بنیاد نه که اتلها ماندکی اند و سبب آن دهکونه باشد کی کاندن خلطی نرود و بوده باشد خلط و باران باشق و آنچی اعتقاد کند که تا خلط کند و دم هوا خاصه کرم باشد و روزه کم خورد تا خلط ما اعتقاد کند و اکر اندر ما ماندکیها این سبب تولد کند و ریاضت بنه هکام و صحت کرم و خداوند باید با بر اصلاح باب زن تم کرد و بکار داشتن روغن بنفشه با کرد و روغنها و شربت کشاب و روغن ادام کرم و طلب اسفیدباج با کرد کاز اندر کشاب با چربی با نرخ بیند و سیاب باشد غذا زود کشتن جوه قلیه کند و ماش و اسفاناج مرغ و ماء الحم و غیا مرغ پرشت و کاو فرقت و سس و فضل سالم تجزیه و ماش و اسفاناج اندر باب و خشک و تنی باشد و روز چهم از بیرون کشاب باب زن با آنکه باید باید بار خوشتر اندر باب بماند و روز اول باید سام بت خود و تری اندر تن باید و مقبول کرد باید و سامت اندر اب سه خطر ان بد و از ما باید بیکها کما اند انواع ماندکیها کما روند بر تنکی هیچ باید علیه و کو کما اندر عضلها بکم بزهمان نجما باشد که اندر اندما و کو بی باشد از تن کما هسی تری ما و اندر و اندر هه ما لهو نخز اندر معده و دو دارند و کو شاکها و بقا حاجت باید بخت شاخی و اندر و اندر که سه مرغ غیا سیند و تعدد روح مقبله کما روند حلال ما تنکیها کرما باید کو اندر کو باید شهد و دو دال بها بر پشت برابر هم اندر حال بیرون آید و باستراح و کرما بدن مزاج مشغول باشد و کاو کرما که معلوم کو دد که اندر تن خلطی خاست بخت علاج اندر آنکه کو کند و اورا از آنکه بی بر باید بدن خلط و باستراح مشغول شود و اکر خلط سخت باید بود از باشد و از ضد هم باز دارند از هر آنکه خون نیک سه بنا باید خلط خام اندر تن و چیزها رخت کرم ذنا باید خوردن از هر آنکه کو سها خلط را رقیق کند و اندر هه تن و اکر کند و تیز لدا کردن نافع بود و از بیرون آنکه اشیکی خلط باید باید تیز سود مند بود خلط بزلند و اورا آنکه و الله اعلم

جدید باشد و بعد از استفراغ کند و شربت سکنجبین و بعضی غذاها که کتاب قانون گفته مزه‌دار و لطیف سازند چیزی دوره اسفاناخ و ماش و دوره کدو و زیره و مانند و بیرون آید و بعضی
بدهم بر ترتیب که ایشان دوره زنوکار بدارد و هیچ تدبیر بی قوت نکند که بدین تدبیر بدین رفق متمکن باشد و شود و مادامی که تدبیر بی سبب اندر باب گفته باز کرده آمدست و آن علاج بلوکردن و کوچا جنایان
تدبیر که اندر باب زنان خداوند ماهاکرده اسکا بعاشان و مادامی که دوبی لخت عضد باید کردن از کی که المهاکی از آن عضو بیشتر جهد عضد باید بیشتر خرید اگر تا بیرکه شود مانکی از آن عضو کم کرده و کو
بعدم و از دوره سوم دیگر از صد کند هم باشد نه از تخت دوره کتاب نباید داد و روز دوم کرماب باید داد ایرک و دوره غن بنفشه مالیدن یا دوغن بادام یا دوغن کنجد یا مالند و روز سوم هم بدین
و غذا زوره اسفاناخ و کدو و کوکی و ماش و ماهی خوردن و تا بجا خانه ضرر میکند و اگر صبر باشد بعد یا شراب رقیق مزج و غذا کم از آن نان سپید یا دیسه بی نایاب و اما اگر بوی خوش
کشیده و بار دیگر انا اشتر گویند و دهان را کشیده که اثنا و آب کی مناسب آن نضد یا خدا نکاه کنان عضد یا باشد و بیشتر بی از وقت بد بیا که موم از طلب بنه اهد خواست و این بیا باشد دیگر
تمام خته باشد طعام کرایه بود و طعام کشته و شیست غضد انله عضد انله و شتاب بسبب غضد انله و غذا و غذا باشد و اندر عضد و سینه و فوک که بیارند فوک گویند و بر و مثل گویند و کوبه
و مالیژ و نوبت خدام خوردن باز بیشه اشتی بکیر که مرد طعام را خوردن آن باز باشد که تعلق بنا و بیا باشد بیوسته بود و بدین تدبیرها که باز کرده آمد اثر باز نشود
بد باشد از بیو اکیر سکو دیا باید تعلق تا صبه مقدمه بیاری باشد و علاج جان علاج انواع مدلل بها است که معلومست **گفتار هفتم اندر کوتهاو عطرها و اسفرم**
و روغنها و این گفتار چهار بابست باب نخستین از کتاب سیوم اندر شناختن تدبیر کردن کوتهاو از هر جنس
هر چه کرم و بر بشد خفت جامه اندرین اوکرم شود بس ایام کرم کند جامه که فرو بن از آن کوفته که از مردم با خته باشد یا کرم کنند و کوفته چون جامه خورده و بر سینه و اینست و اینه کوبی
از آن کنند که از مردم با خته باشد گویند چون جان کشان و فوزی که با سر بنه سیاه بن و آن باشد و کرباس نرم بیرون جامه سیاست و کرمه از بیرون و جامه شسته و نرم شده بتن باکره
و جامه کاغذ که بار نیکو بر بوسته جامه لوکان و جامه بیشت بوشیدن تن دالا کرده بیرون باشد و هر جامه که خواهد بیرون بدان دستها باشد و مرغزی
بیشه و کوکه و کرم جامه و بیرون سینه و کوکه و کوکه کرم دارد بیرون بشد و نزدیک و دیاه کرم باشد بیرون بود و نزدیک و دیاه میان و دیاه و سمور بود و سمور کرمه از خواص و ماست و مرغول
کرمه از خوکی بود و باز بیرون بوستها اندکوی جنبان دقاق باشد و هم بدین قیاس میکند **باب دوم از گفتار هفتم از بخش نخستین از کتاب سیوم اندر شناختن منفعت**
و مضرت عطرها آنچه معروفست هشت نوع است بیخی و ریشه و خوشبوی و خطایی و خرنیزی و زنجبیل و خشبی و تیالی و بیشتر مردمان چنین گویند که بهترین مشکها تبت است که بهترین
مشکها چین است و بنابر آنکه نافه او کاهیتر بیت دم سنگ و دندان بیست او نیم دستان بود اما بعد باشد و بیرون سیار هیچ موی نبود و با آنکه نافه نویسند خاز سوده اندر آنچه تبت
بجای خود نازیوی کیلد و آنی هر عطری که از دیگر اجناس مشتمل بکار باید از دی آنکه کمایت بد و سوده او هیچ در بخشان باشد و نافه تبتی بیرانه باشد و نافه تبتی بیرانه باشد و نان او هیچ باشد و نم
بود تا بخی مشک او شیاف بود و بخی زیره و اینچنان بود در باشد و اینچه کمن بود سیاه بود و اینچه سخت نابود بیرنگ زند و کرم هی گویند از تبتی کشته و قسمی بهتر باشد و چینی در دو بود و شیرید
و بیرنگ چینی یا بود اندر بود و سخت سیاه باشد و سیاه و بیشتر باشد و مرغلی بیت و در ستانست که باکره آمدست و نوعی دیگر هشت طرسکی گویند میان او و تبتی بیرنگ نیست الا آنکه موی
نافه او سپید باشد و خطوی باشد که بزرگی نبود و نافه او هشت در مشک بود و تبالی بیشتر بیخته اید مشک اصلیست بسیاهی بند و سیاه او بیشتر باشد و اندک چیزی او بوده آنکه اندر هر
از تبتی که مثقال یا دو از بن زیاده آن کمایت باشد و خطایی مشکی است مانند چینی الا آنکه نافه او سخت تنگ بیست بود و بیخته او ماند بتبتی باشد کن بقوت او نبود و قوت او نیست تبتی
باشد خرنیز بیرنگ و قت اندر عطر هایکه زیاده بکر اندر هر تنها کاه اندر و منفعت او اندر خود قوت و بوی او باشد و بعضی از آنها بیت هما از آنچه مشکی است کان از خطا دریا بوی او کرم
باشد و اندر عطرها کاید خوش باشد و بوی بوده کشیدن اندکاه هلاک کاه رایه از بهر آنکه چون آن بیاید همه بوسته باشد و زن نافه او کاهیتی و مردم بود و علماء مشکها و بیدا
بد و نیکو کرده و هر شیان باشد و بیخ کرسته بود چون خطی و مشک رایه زیاده سوزی نیز بیرند بیرون آید و بیرون آید و بیرون آید و بیرون آید و بیرون آید و بیرون آید و بیرون آید و بیرون آید و بیرون آید و بیرون آید
تخلیه بند و باب دهان کرسته اند خوشبو کرند و بیفشان و اگر هر بیرون رود و بیخ نقل نانه مفتوح باشد اما طبع مشک کرم و خشک بد درجه سیوم و بعضی گفته اند بدرجه دوم و خشکی
غالب است لطیف کننده است و ضماد و بیرون قوت دهد و مانند خوش اسود سرد بود و مانند بعضی دارد بیشتر کاباید محرور و اورد سرد و سخت زیان دارد **کافور** ناچاکه و بیدا آن
اما ایچه بهتر است قیسوری و بیاضی و هر دو بخت سپید باشد و نوعی بکر سپید بیاضی آنکه بیخ کاب و نوع چهارم سخت سپید نیست لکن چون کافست یا الجبر اند هر چه کار اندر بیرون
خلیه دارد و سه نوع بکر است با لون کوبند و کوکست کوبند هر سه بد و بغایت کافور باشد بعضی از اهل معرفت گفته اند که خرید جنس است ایچه کافست قیسوریست و اجود بهتر است
رایحی است اندر میان زیره او پوست بخت کافور است بیشتر اما بزرگ هست و بیشتر خاک کافور بیرون است از آن بیرون بیشه و تا بستان از آن بیشه مار و بیا باشد و از کوه هر اندر آن بیشه
کوچه باشند بدان خاک و اگر قوت مردم انجا ساختند سپید بار کانان بایزه کان زیاد از آن بیشه رفتند و از بلاد هایز بلند و خاک از آن بیشه هر یکی بر تیر خویش بیشت باشد چون زمین بلند از آن
اند سوخ رفتند مصالح بیاید هر جنس خویش بلند کنند هر که بر خویش از اندر دو نوعی باشد یا بدان درخت و اولیا باشد و بعضی بیشها اندر درخت کافور سخت سفید باشد و بعضی اندر درخت سلیه
جنا که نخلی تا خالی و نیک کرده باشد و چنین بکر که کافور اندر درخت بیرون کشته سخت کن باشد و بیشتر بیشتر کردن باشد بار کانان و اولیا و بعضی بنه بیرون کنند چنانکه از ساعت بوسیده باشد و
یا بعضا کافور اندر دی کشته بیست باشد نرم نرم پس بر جبل کشته شیر بیرون رود و کافور بیاند بیرون طرف بیرون رسید خورد از مهر کافور آفت است و کاه اندر آفتاب نضد آورند تا کافور است و آنکه
مغز نیل طبع او سرد بیشتر خشک بد درجه دوم خوار بیش باز اندر خاست اگر آب و اندر بیرون کاهد مرد را قوت دوی باز آید کرد و اندر مماع کرم را سخت سود دارد و اندر باره اسهال مغلظ

وداروهای چشم بکار باید و بجز آن اراد و کوکه و هر که اندکافور اندر عطر هیچ نیز باشد اندر دوی و بر خلاف این بنا شد بهر آنکه کافور بر همه عطر غالبه کند و دیگر بو بطلان آید **عود**
انواع و بسیار است اما عود که بهترین همه است هندی است و بعد چینی است و چینی نوع دیگر است هندی قوی و کوید هیچ چیز قابلی خوش شدن بیان بوی باشد بر هیچ چیز زیاده
و معلمان قرابت و کشتن هندی کنند و بوی او بهتر از دیگر سنگ بوی هندی باید تر باشد که بران بوی باشد بس عود صلی است و چینی نوع دیگر است چینی کوید هیچ قابلی خوشبو کرد بوی
بوی باشد و چند نوع دیگر هست چون خاقلی و مندلی و لوبانی و بلخی و بلخی بیکی کرد بدان باشد و از آن بوی باشد طبع آوکر و بخشک بدرجه سوم اندر و قبیلی استاسا که
از بوی باشد و اما اختیار آنست که هر خاصه معدن را و رواد چاه بد و عقول از معدن بر بود و اما هر باید کند و در بیه بلوکرد و در مماع باید کرد و بر سه نافع بود و مستحکم کنند **باب سیوم**
که کفته آمد در باره بعضی که اندر باب دوم اندر بعضی سوهاشام اما کرکه شیاست و اندر باب هشتم آنچه بود اندر گفتار سوم از بخش کتاب بکر کرده آمدست اما بیان
نوعها بعد از جهود و زند بعد اندر باب دوم بدان بود و بعد از آن بیان کرده آمد و بیان آنچه اندر و بکار آید و بکار آید و بر سه آمد و کوکه گفت اندر چیزهاست آنچه بیا جهاز
جسته بر بدن باید بر سالب مند هیچ بود روغن و هواو بر بوی باید و بیفشه و سیب که اندر بوی چند بستک باید بر و بستک بنا بر خلاف کوینه است که بعضی بر سالب آمده و اما باید مدهی تا لاکم
شود و بر بستک بر و قیشه و چنگ او بود و فرو شود و بر نفاند اوبدن و درهی بماند این قوم که میکوینه خرچشه است کفته سبب آنکه اندر بعث و مندار باید است که چون نفس باد و اما کاکا
دیا برد و کرم بوی کرد اید مرغان فرو آیند اما آنکه ماند با چیزینه بنفار و چنگ ایشان اندر بوی کرم بنا که اندر بوی دیگر بنا که اندر بوی دیگر بنا که اندر بوی دیگر

ایرسا کوبند تخ او بریخ سوس سپید کرمنت وزدایند توحیفر یا کبیده کوه مکی عضلها نافع بود و سینه را و پیش شش را بریم یا اکر خواهند اندوج و سرکشتی و فرز بیدا اندر و بدهند بهلول سوده
بود **اذکار** کرمونت کرم و خشک بدرجه سیوم اولیا کبیه حسابیند و بعد از انقبض طبیعت کند و اکر بنوشند و بعد اکر ابی عرق انیسون بدهند نافع بود و اندر دی قوتها نیز بعلت اندر دکر
جنکلهای نشاید **اندر اوروت** و بدن سوفت بنهدی و دخت هیکوند و بطرشان کند رکوند و کرکها زهر و بیکوند کرمت بدرجه دوم و خشک بدرجه اول بوی شکوفه و سنه و مانع
رکشیدن بعذاب بدن و بوی بکشد و بشوی بکشد عضلها را و باسر اندر ماهیه زهرها را کوند سوده و دخت او بهرست معده و بعد اعضا سینه را بدر یاند **یاسمین** اطبعت و کوفتکی
کرمند و مانع خاری و عصبها را سود مند بود اوراکوبند بدکند نالند کند بایه **مورد** مرکبست از بید مجنون و قوت هر کدام هوی نخا اندر کرمت نفت و بعض و بلغم و خلوت است و کرم و
خشکی اندر خشک و سردی و خشکی غلبه دارد و هر ترکیب او بدین کوید جنبیدا کوید ترکیب اعمکه نیست از بید اکه او باید بیخ بکشند نیست هر تی قدر و غلو بکاه و کلا بود دکه نیز و کسنیز
چهار بیخ اندر ترکیب اشان نکه نیست بدین سبب اندر هر چهار منفعت کوناکونست و در دماغ را قوت کند تخم او قوی قدر از بدن اسهال خون با اندازه و بعد و اجعل اندر ابن بود
مرزه اندر بدن شاد بیت و تیز تلخی است و بعضی بوی بسیار تلخیت کرمست بدرجه اول و خشک بدرجه دوم حرارت او اندازه عضو است سه عضو کند اندر سوی سوت اسهال و بوی بسیار قات
و در دو قوی تخیل کند اسه و بعضی بر اندر بوی قوی و تیز است **معفر** معفرت از اسپیه بر بدن بدید و نوی دیکر کهن نام بود **شقایق النعمان** اندر دیکر کوند کرم و خشک
بدرجه دوم اسهال و بر بوی بکشد تر و اندر دماغ فرو اندر دکر عزایند خوابی اندر و بر بود ملاکند با اکند و اکر کوبند و بنافها سازند حیض بکشاید و اکر بنهند و اب اندر بخورند شیر بسیار کردند کوکه
و اب او اندر چشم کشد سپید و چشم را بیخ مولسفرم دنبهوره و عزیز کوبند کرم و خشک بدرجه دوم بوی اندر سیاه بر بدن روست کند و خشکی اورد **لفاح** بوی اندر خوش
و کوبر کرمیت باشد کرم اعوی عاج خشک بیخ او اسهال اندب با اندر شراب بنهند و اب او هند جنان اندر خوابد و اعضا و اجزا بنوشد الجاحظ سرد و عجب **حنظلی** معدنیست
و عقارب و رها و اسهال را شاید بود و زیتی بر اندر بدن بدید لازم کند و بیخ تخم او بعض او سوخ ما از بوست با اکند **مرزنجوش** کرم و خشک بدرجه سیوم سرد و مانع کشاید و مصلح
و سودا و بی و باد ال را بیخ **فیسوم** ریخاسب کوبند کرمست بدرجه اول و خشک بدرجه سیوم الطبیعی کشد است و جالینوس جنة الله علیه میکوید شکوفه او ان افتد و الطبیعت
و کشاینده تر و سرد کرم کند و اکر کرم بخند کشد و بر سر نهند عفت قرا نیطر را سود مند بود بخت کرده اب او بدان اکر کرم کند و اکر کرم بکشد **بابونه** عطاست و لطیف کند و در دیبی
قوت قبض و قوت تخلیه هست اکر کبی بنده و اما سا رعش کرمند و عصبها را مفید بود حضر مار و غرغرات و فتح عصبها را و عشه را سود مند بود و اکر کوبند و بیز زنان حمل کشد و مبی
دشت جشر نهند در بنشانند **ارغوان** اکر خوبند خون را ساکن کند و بیزی و مانع را کفته اند کند نافع بود **باب چهارم از کفتار هفتم از بخش نخستین از کتاب**
سیوم اندر شناختن منفعت و مضرت روغنها از هر جنس روغن بان کرم و لطیف عصبها را سود مند بود و اکر بیت بر بکشد بود
رطوبت شفام فرو دارد و بغایت الطبیعی بود **روغن سوس** کرمست و عقار عصبها را و درد هم و درد کوش را که از سردی بود بغایت مفید باشد **روغن بابونه** کرمست عصبها را و کرم و
و اندامها را ضعیف را سود مند بود و عصبها را بغایت مفید بود **روغن خیری** معتدلست اندر بیشتر بنها را سود مند بود و عصبها را بنید بود **روغن مرزنجوش** کرم و لطیف است و اعضا
کسانند بر ساست تخلیه کند و سرد و دماغ را بکشاید **روغن قسط** دردبندها و عصبها را کرمست بود از سردی سود مند بود **روغن مصطکی** کرم و خشک بود اما سست کوشت بر دنها
و اندامها بدان را ضعیفی معده را کرم از سردی بود سود مند بود **روغن سداب** سستی عصبها و ضعیفی بیاند را و درد کرده را و درد هم را و درد پشت را و بر و بهلول را کاز
سردی و سود مند بود **روغن افسنتین** سستی معده سرد را نافع بود **روغن بنفشه** خنک و لطیف و خشکی و مانع درد و حرارت را زایل کند **روغن نیلوفر** مبرد را قوی کرده
و دماغ قوی را نافع بود **روغن بادرنج** کرمست و محلل جمله اندر تب لرزه را و رای سود مند بود و دماغ را قوی داشت **روغن کل** خورد و قوی
و بنی خلط را و بلغم را سود مند بود و سوزش اعضا و شانه را و درد سر که از کرمی باشد از لرزه کند تمام شد بخش کفتن از بخش اول **فهرست بخش دوم اندر این بخش تدبیر**
نکاه داشتن تندرستی که اندر بشری تمام و این بخش هفت کفتارست کفتار اول اندر تدبیر استفراغ بیماریها و چون بر داختن از خلط و
فرو شکستن اندر تن سبب بیماریها باشد و این کفتار پنج جزو است **جزو نخستین** اندر شناختن اصلها یکی که اندر تن انواع استفراغ بیاید انسان و این جزو هفت بابست
اول اندر اوکردن اصلها که اندر تدبیر فصد و اسهال قی بیاید دانست **دوم** اندر اوکردن مادتها که از عضوی بعضوی تفرق کند **سیوم** اندر اوکردن استفراغها که نخست کدام
باید کرد **چهارم** اندر اوکردن حالها که استفراغ واجب کند و حالها که از آن باز دارد **پنجم** اندر اوکردن حالها که بر دوی استفراغ واجب کند **ششم** اندر شناختن علامتها سود مند
استفراغ و بیماریها اشتن ان **هفتم** اندر اوکردن اینجا استفراغ چکونه باید کرد و باز دارند **جزو دوم** اندر شناختن اینچه بر بدن را از فضلها خود فرو باقی و اینجا اندر بدن مخزن باید
دانست و این جزو یازده بابست **اول** اندر اوکردن حاجتمندی تندرستان بقی **دوم** اندر اوکردن منفعت و مضرت آن و کردن کرا شاید و کرا نشاید **سیوم** اندر اوکردن کرا نشاید
چهارم اندر اوکردن تدبیر بهار بقی **پنجم** اندر اوکردن اکه قی چند و چکونه باید کردن **ششم** اندر اوکردن شناختن سود مندی و زیان سودی از بقی **هفتم** اندر بدار بهاها
که پیرا زقی بر باید **هشتم** اندر اوکردن قوت داروها و قی و چکونکی قی ملان **نهم** اندر اوکردن داروها بقی بیچکونه بکار باید داشت **دهم** اندر اوکردن بعد از قی
داروها و قی **یازدهم** اندر اوکردن عدد و مزاج داروها قی اسهال معلوم شود **جزو سیوم** اندر شناختن تدبیر شناختن و بر داشتن تن را از فضلها بداروها مسهل و اینجا اندر بدن مخزن
دانست و این جزو هجده بابست **اول** اندر اوکردن اصلها یکی که اندر اکر باید داشتن در داروها مسهل **دوم** اندر اوکردن اینچه دارو مسهل کرا شاید و کرا نشاید **سیوم** اندر اکه داروی

کرا شاید و کرا نشاید **چهارم** اندر اوکردن تدبیر کردن کلاب شراب و وازبرین روبیا بیکه دن **پنجم** اندر اوکردن آنکه دارو مسهل چکونه باید خوردن **ششم** اندر اوکردن اینچه قوت دارد
خوردن اینچه نباید داشت **هفتم** اندر اوکردن اینچه باید خورد **هشتم** اندر اوکردن تدبیرها اهوتیم و کسانی که دارو شراب خوردن **نهم** اندر اوکردن اینچه اهل که باز باید داشت **دهم**
اندر اوکردن تدبیر اهل که از بیل استفراغ شیطانیه اجز از اقوال استفراغ **یازدهم** اندر اوکردن تدبیرها بلاد اشتن داروها از اوکردن **دوازدهم** اندر اوکردن تدبیر کسی که دارو خورد و او استفراغ
نباشد **سیزدهم** اندر اوکردن اینچه داروها خاصه را بکیرند استفراغ کند **چهاردهم** اندر اوکردن اینچه عرب اندر داروها بیاید **پانزدهم** فعل کند فرسیان داروسیه داروی ملین **شانزدهم**
اندر اوکردن اینچه داروها خاصه را بکیرند استفراغ کند **هفدهم** اندر اوکردن اینچه داروها معروف بیشتر بکار برند و منفعت و مضرت و اصلاح آن و مقدار شربت از هر یکی و ترتیب حروف **هیجدهم**
اندر اوکردن سبب شناختن ملها بعین و معرفت خاصیت و بیکوکی شناختن **جزو چهارم** اندر تدبیر بهار اعضا و تجاست و بر داشتن آن از اعضا و خوبی و این جزو هفده بابست **اول**
اندر اوکردن فصد کردن **دوم** اندر اوکردن فصد خیر و بیماری خلط بدن بر بریدن آن **سیوم** اندر اوکردن سببها که بر فصد واجب کند **چهارم** اندر اوکردن اصلها که اندر
حالت فصد کند باید داشت **پنجم** اندر اوکردن شناختن اعضا و بیماریها که از آن **ششم** اندر اوکردن شناختن اعضا و خوف اندر آن **هفتم** اندر اوکردن اینچه اندر آن
اوکردن سبب اکه موجب باشد که **نهم** اندر اوکردن حالها خوف بر از اکسیر و کسی که زنان خوف هر بلایی و بعد اسهال اسهال **دهم** اندر اوکردن حاجت اندر فصد که او شاید
که او شاید **یازدهم** باکه دن سبب که حاجت افتد بفصد کردن و خوف بردن کند جند اکه خوف کند **دوازدهم** اندر اوکردن جند اندر اعضا فصد قوت چکونه باید داشت و خوف چند بر باید
کردن **سیزدهم** اندر اوکردن اینچه خوف کند هم چکونه ضعیف که باید داشتن تا خوف نیست **چهاردهم** اندر اوکردن سببها که از فصد باز دارد **پانزدهم** اندر اوکردن اینچه خون باید و فصد را سه دفعه
باید کردن **شانزدهم** اندر اوکردن اینچه خون از اعضا که بجایی بر کند تا بجایی چکونه باز توان کرد باید **هفدهم** اندر اوکردن اینچه تدبیر کسی که یک زند **هیجدهم** اندر اوکردن اینچه اندر بیماریها
رنجه وقت زند **نوزدهم** اندر اوکردن مضرتها که از بیماری رنج زند و خوف بردن و تولد کند **بیستم** اندر اوکردن مضرتها را سود مند اوکردن حاجتی با حاجتی بر بدن **بیست**
و یکم اندر اوکردن رکها که زند و شریانها که بکشاید و سر که بریند و دماغ که بکشاید **بیست و دوم** اندر اوکردن حالها را و منفعت ان **بیست و سوم** اندر اوکردن حالها را که صحت دارد از رنج خوش
از چاره نیست **بیست و چهارم** اندر اوکردن اینچه در بیشتر فصلها و چکونه باید داشت و چکونه باید زد **بیست و پنجم** اندر اوکردن اکه دن چکونه باید برید و چکونه داغ باید کرد
بیست و ششم اندر اوکردن تدبیر دل خطها که اند مصرکه دن را اند **بیست و هفتم** اندر اوکردن تعلیم فصد **بیست و هشتم** اندر اوکردن فضیلت حجامت کردن **بیست و نهم** اندر اوکردن
فضلها حجامت را فصد **سیم** اندر اوکردن اکه حجامت کجا باید کردن **سی و یکم** اندر اوکردن اینچه حجامت کرایند **سی و دوم** اندر اوکردن منفعت و منفعت حجامت و مضرتهای **سی و سوم**
اندر اوکردن هر عضوی که چکونه باید کرد **سی و چهارم** اندر اوکردن تدبیر کسی که حجامت خواهد کرد **سی و پنجم** اندر اوکردن اینچه شیشه بر رها دادن و آن از هر چه کاسه **سی و ششم**
اندر اوکردن اینچه اندر دو بنا تی اهوتی بعضو چکونه دو کنار **جزو پنجم** اندر شناختن تدبیر استفراغ و جزوی و این جزو ده بابست **اول** اندر اوکردن تدبیرها اندر اوکردن
دارو که اندر بکار باید **دوم** اندر اوکردن تدبیر اندر اعرق بعض خود اندر دن **سیوم** اندر اوکردن تدبیر بار اشتن خوبی **چهارم** اندر اوکردن تدبیر اندر دن تخلط **پنجم** اندر اوکردن تدبیر
اوردن تعاب **ششم** اندر اوکردن تا اهوتها که اعمال را کرداند **هفتم** اندر اوکردن تدبیر تعقیه **هشتم** اندر اوکردن صفت تعقیه **نهم** اندر اوکردن تدبیرها استفراغ بیماریها **دهم**
اندر اوکردن تدبیر هوا و جاها **کفتار دوم** اندر تدبیر کردن تا بهمه اندکه اخلاط سوء المزاج کردند و شناختن صاحب تدبیر که داشتن تندرستی و این کفتار بیست بابست **اول**
اندر اوکردن اینچه سوء المزاج چیست و شناختن تدبیر سوء المزاج مختلف **دوم** اندر اوکردن اکه بدترین سوء المزاج کدامست **سیوم** اندر اوکردن اکه هر سوء المزاج
بچه مولد کند **چهارم** اندر اوکردن اندر هر مزاجی تدبیرها که بکار داشتن تندرستی و چکونه باید کردن **کفتار سیوم** اندر اوکردن اعراض نفسانی و این کفتار شش بابست **اول** اندر اوکردن
اعراض نفسانی چیست و از کجا پدید شود **دوم** اندر اوکردن اثر اعراض نفسانی اندر تن مردم **سیوم** اندر اوکردن منفعت و مضرت اعراض نفسانی اندر تن مردم و هر یکی **چهارم** اندر اوکردن
منفعت و مضرت اعراض نفسانی بر هر یکی تنها **پنجم** اندر اوکردن تدبیر اسوکردن منفعت اینچه بر نفسانی و دفع کردن اینچه مضرت **ششم** اندر اوکردن اینچه اکه
اعراض نفسانی اندر تن مردم اوکند **کفتار چهارم** اندر اوکردن حالها که اندر تن مردم پدید آید و بعد از آن شناختن اعراض بیماریها باشد این کفتار بیست بابست **اول** اندر اوکردن حالها که اندر
سر و دی پدید آید **دوم** اندر اوکردن حالها که اندر چشم پدید آید **سوم** اندر اوکردن حالها که اندر بینی و دهان پدید آید **چهارم** اندر اوکردن حالها که اندر دندانها پدید آید
تدبیر کردن بر دردهای این کفتار هشت بابست **اول** اندر تدبیر کردن بر دردهای شانی و شکم و سالیدن و خاریدن **دوم** اندر اوکردن تدبیر بیشتر داروی **سیوم** اندر اوکردن اختیار
دارو **چهارم** اندر اوکردن بیکی و بدی و اندکی و بسیاری بیشتر و تدبیر دلیه **پنجم** اندر اوکردن تدبیر اندر بیشتر اوکردن **ششم** اندر اوکردن تدبیر اندر بیماریهای **هفتم**
رانند و مانع آن **هشتم** اندر اوکردن تدبیر بچه بر بردن جمله اندر بیشتر خوابی **کفتار ششم** اختلاف بر بیان این کفتار پنج بابست **اول** اندر اوکردن طرح بیان و تدبیر دردان **دوم** اندر
اوکردن تدبیرها بر بیان و دم داشتن طبع ایشان را **سیوم** اندر اوکردن تدبیر شلب ایشان **چهارم** اندر تدبیر صدقه کبیر از اندر **پنجم** اندر اوکردن خوشی شق بیان و بی
تن خوش و بایندن **کفتار هفتم** اندر اوکردن تدبیر کردن مسافران و این کفتار هفت بابست **اول** اندر اوکردن تدبیر کردن مسافران **دوم** اندر اوکردن تدبیر بار سفر کردن **سیوم** اندر اوکردن تدبیر بار داشتن زندان و مردم **چهارم** اندر اوکردن تدبیر بار داشتن مستهلک اب غریب **پنجم**
اندر اوکردن تدبیر بهاد و رنج **ششم** اندر اوکردن تدبیر مسافران دریا **کفتار هشتم** اندر تدبیر کردن استفراغ از اخلاط اندر بی طبیعی و این کفتار پنج جزو است **جزو نخستین** اندر شناختن

اصلها که در انواع استفراغها باید دانست و این بر هفت است

باب نخست بر اکثار نخستین از نخستین از نخستین دوم از کتاب سیوم اندر بازگردانیدن

اصلها که اندر فصد و اشها از وی که دانسته معلوم باید کردن بدانکه چون حرارت الله علیه میگوید که هرگاه مردم تندرست دارای سهولت باشد و دارای خشونت و بیماری و طبعی آن و هیچ یکی که غذا بخورد غذا خورد و بیرون آید و بیرون آید و بیرون آید

کرده‌اند و عجایب مخالف بازکشیده‌اند بسیار کرده‌اند و شنوده‌اند و دیده‌اند و شنوده‌اند که اندر حرکت آید و روی بعضوی نهد یا کرد آید بعضوی نهد یا کرد آیند ان ماده از ان عضو آنکه سود مند و باشد که تن
ممتلی باشد از بهر آنکه اندر بلا بسر و بدن ماده ماده دیگر که اندر ان عضو بود بجنبد و مدد تهاد دیگر که اندر میان ان عضو و این عضو باشد اندر جنبد و یا بدو و ان از اندر آنها در تولد کند
پس هرگاه که حال ان بود یا کرد آیند ماده بعضوی نزدیک بعضوی دیگر بخیسی تواند و هیچ ماده که اندر بعضوی باشد از ان عضوی نشاید که بر ان عضوی بعضوی که حس او قوی تر بود و بعضوی
که قوت او ضعیف باشد و هرگاه که طبیب خواهد که ماده از عضوی بعضوی بیارد بخست درد هاسکی باید کرد ان از بهر آنکه درد هاسوی خویش کشد و اگر طبیب خواهد که اندا
بازگرداند مزاج آنکه نفع منفعت نبود هرگاه که درد ساکن شود یا کرد آیند و ماده سهل بود و بیاید باشد که یا کرد آیند ماده از عضوی که نزدیک بود بی نهاده باشد که کفایت بود و بی سامی
حاجت باید و یا کرد آیند و چند کو نه یا شد یکی آنکه عضوی که بر او بود تخم و مبند چنانکه ابی بوی صدقا تا بسیار الم سوی او و اگر بود باشد بحمام و عضو را بر او نهند یا مشد
که اندر دست راست بود سبب بکار و سخت کند و اجوبه کران بود اندر اگر اندر سر ماده است یا اندر چشم و سر و چشم و اندر دهاگر و درد هاشد اند بفهند و بی ان حاجت بالله
اگر که نفند یا طبا جابه بنهند اما و از الا فوری آید و بیاید است که مادتها که اندر دهاشد اند و بلاکرد آیند و استفراغ کردن رخوی باشد از بهر که ماده اگر بی اندر و بی
سبب مادتها بسیار بود و از دهاء سهل هر آنها فرو سوخته کند و از فرو سوی بکند و بر او از دو سوی بکند که مادتها اندر تن فرو گرفت باشد اسها انتهی سوز مند بود و هی تن را از کند
و دارو فی مادتها از فرو سوخی بارد و در دهاء فرو سوتر از سوی مزید بود بر هرگاه که ماده فرو سوی بکند فی صواب بود و هرگاه که سوی الا سوی کند بر سوی اوتها و سقها سوتو تر و هرگاه که ماده
دو رخ بنده اند با بسیه ماده دهاء دهانها حجر سیاه بیت تا ماه طواف با اگر کرد و باد اند بجل بعرق فی تواز بیاست و عرق فی دارد و اسهال از دانه

باب سیوم از گفتار نخست بین از کتاب

نخستین از کتاب سیوم اندر یاد کردن آنکه از انواع استفراغ انتها نخست کدام باید کردن

و بدین گوی که هرگاه به ماید بدن باشد از بهر استفراغ انتها استفراغ کرده و اگر با سهال از بلغ جاجت ایچ چیزی سهل و لطیف کفایت باشد و اگر و نخواهند تن نخست ماه بیاید از انتها
خالی باشد از بهر آنکه خداء بیاید و ترتیب و تدبیر بدان خلط بود تولد کند بدین سبب استفراغ بقصد صوابتر و هرگاه که تن بقصد و اسهال حاجت افتد نخست قصد باید کرد بر دهیمین هرگاه
که انتهاء ماهی خواهی انتهی باشد نخست قصد از نکه هرگاه که بلغ سخت فربه و غلیظ بود باشد اگر نخست قصد کنند ماهم غلیظ شود و مدد تر کرده اند بدین حال خلاف شود و سوء سوایه
و هرگاه که انتهاء اندر تن باید کرد یا بر باشد نخست قصد باید کردن بر اسهال و هرگاه که بدن خلط با دو فروی گرفته باشد نخست ان فروی را اسهال کنند باید کردن بر قصد و اندیشه اسهال الا
صوابتر بود و مردم که نخست کلا غرا فی و اغوتر بود از اسهال اندر تن اسهال از بهر آنکه صفرا بر وی غلبه دارد و صفرا قوت سوی یا آنکه طبع بدین سبب فی موافقت باشد و مردم گوشت نال و فرمه اسهال اقوی
از ایشان دیگر که مدد لاغر و بدن جلت اقتر سهل و بر اسهال اندر تن ان صوابتر بود و مردم فربه آنکه زیادت صوابتر بود و هرگاه که هر دو تن ممتلی باشد فصد اندیشه بالا بیشتر باشد که بر بلغ
تر غلبت کی فصد از نیه بالا بیشتر که در و مضرت حاصل آید که آنکه فصد نیا بیکه باید بدن هاء بدن خواهد آمدن و بیم آنکه خلط بیاید دهم آنکه کرچه فی استفراغت فصد کرد انتها بر وی
سوی بلغ اندر معده و کنکاه و قصور کرد در مضرت لاین بدنها نهد و هرگاه که نخست بدن هاء بدن مسهل نخست فصد کرد که وقت انتهاء بدن و شکت باشد و مضرت کمتر باشد و طبیعت بدرم ان تواند
کرد و هرگاه که هی تن می باشد و فصل اندیشه فرو سوی بر بود بحسب استدراء سکنا از بادها فی کمتر باید کرد و ترتیب مسهل کردن از بهر آنکه دارو مسهل خلط را از فرو ان از فرو اند
که با سهال بلغ نیز و نهد استفراغ ان از بهر آنکه باید که دو کرکه باشد که کرچه تن متمل باشد بحسب بیکی متلطف انتهاء و بحسب رنج کی از انتهاء بدن باشد عضو دست باستفراغ حاجت ایدن
عادا طبیعان از بهر آنکه کوند و بحسب کیفیت نیز کوند و از ان از که هر ترتیبی باشد افتتاح بحسب ادویه و بحسب کیفیت نیز کوند و بدیا اخذ کوی را باستفراغ خاصه حاجت بیاید
که و از استفراغ باز دارد اندیشه و نه کم خوردن و تمام خفتن باید کرد و مزاج را بشیر بهاء اندر تن و لطیف و صلاح صحت اوبدن و تدبیر لطیف خوی کردن بدن جای بدن از بهر آنکه
هرگاه که چند از تن خلیط و خوج شود بدلالت از غذا مرد و زیاد نیاید خون کمتر تعلق کند و ماده که اندر کی بیاید حضو بیند که تن غذا لطیف و غذا بیاید بهر آنکه کرکردن بغذا خون اکرم کند و هیچ بر تن که استفراغ
بلغم حاجت باشد و دو کرکی که غذا بی جاوران استفراغ بیند از بهر آنکه اندر کی کسی قوت طبیعت بلغم باید و هیچ کند و خوردن اندر تا ترکرد و تخلیط و خوج کند کرغذاها لطیف و معتدل باید
و از بهر بیاد شکر شیرینه باید باشد و هرگاه که قصد نه دو باشد نه صد باید بدن باشد و غذی باشد و غذی بر از کم کردن اندا باشد استراحت باشد بدارو سهل تخلیط اسهال که کم کردن باشد از بهر آنکه خون بهتر باخذ بیت کم کردن
اولی تر و بهتر و اخوج کمتر نباید کردن و هرگاه که قصد کرد خون و خوج و اوقاتی باشد و حال اندر بیاید دست و اگر استدراء باشد کمتر کردن بدان که دارو سهل صواب باشد و بیاید دانست که از امتلاء بحسب
اکثیر ثبات قوت عفونت زود باشد و از انتهاء که حسب اکثیر باشد و تدبیر غذا و ترتیب اندیشه و تدبیر باشد و بیاری و خوردن قوت بدیکر و باشد قصد نه و بیاید باشد و هرگاه که بر خلط اوبر بلغم
اسهال و بیاید باشد و هرگاه که هر دو بحسب بیاید باشد نه قصد باید بدن باشد و غذی باشد و غذی بر از کم کردن اندا باشد استراحت باشد بدارو سهل تخلیط اسهال که خون غلیظ خوج غلیظ سودا و بلغم
راست اگر چه قصد کند و بدان باشد که کرکل استفراغ بدارو سهل و اضافت بود و هرگاه که غلیظ خام باشد صواب بود که بدارو سهل استفراغ که زود تر از آنکه عفونی تولد کند و بقصد تخلیط نبود و اگر با
غلیظ خلط خام تر بیا استفراغ بسهل هر ثمار که کمتر بیالید و فرا نیدن خلط باید کردن دیر تر تهاء اسهال خون جلک سبب شاهده واجب باید کرد بدارو سهل استفراغ که زود تر از آنکه عفونی تولد کند و بقصد تخلیط نبود و اگر با

از جزو نخست این از کتاب سیوم اندر یاد کردن حالها که استفراغ واجب کند و حالها که از آن باز دارد و نبود

باید دانست که در حالت که طبیب بکم تولد کردن که استفراغ بود سه باید که این ده حالت کلات که طبیب بکم تولد کردن که استفراغ صواب یا نیست از بهر آنکه هرگاه که در کها خالی باشد و اند
تخصیص این حالها که استفراغ اولی تر بود و استفراغ بود سه باید که این ده حالت کلات که طبیب بکم تولد کردن که استفراغ صواب یا نیست از بهر آنکه هرگاه که در کها خالی باشد و اند

ترا مثلا نبود استفراغ صواب نباشد و هرگاه که از تهاء جبانی و طبیعی و تضادی کی ضعیف باشد استفراغ صواب نباشد با کلا بیار و تهاء باشد که کرچه قوی حرو حرکت ضعیف باشد بدین
حالها بیرکلا نکنند به بیاری استفراغ ضعف مزاج تا اندر آنکه چنانکه اندر فالج و خشکی مزاج انا استفراغ باز دارد و مزاج کرم و تر دلالت کند به صواب و بیان و هیچ بدین سوء قوی و هرگاه که مزاج را ضعیف
کند از استفراغ باز دارد و بضعف رنجانیدن و خوردن غذای کرمی و کشکو سام و نیکی بوست انا استفراغ باز دارد از بهر آنکه بیم باشد که کرم باشد که طبیب مردم بخیند و اسهال خوردن
و نکیرن کرد که و غذا اسهال و قوی و کرد آن نیز باشد که تا بدین سبب و بدین تدبیر مزاج او صلاح آید و باشد که قوت ان بد و باید که استفراغ قوی تر کرده و از بهر آنکه طبیب مردم و کوشت را
تا نبود انا استفراغ باز دارد و بعضو منفعل انا استفراغ باز دارد از بهر آنکه طبیب که هرگاه که بسبب نوعی از انواع استفراغ که کها خالی شود کوشت او کها را هم
فشارد و مقدار و غذا بیاید باشد و جاحسان و جنان خبک از دارو بیفزاید از بهر آنکه چون کها را بشید و حرارت ان و کرد و بجرکند و تخصیص آنکه نوعی انا استفراغ انها اتفاق افتاده باشد و فرشاید خواهد
و تخصیص که مزاج و جنسها اعلی و جنسها اعلی و جنسها اعلی که حرکت و مدد و استفراغ نبود و ضرار باشد و اگر کرد صواب باشد و تخصیص آنکه استفراغ نباشد جنانیه
و استفراغ نشاید کرد بعضی کونه سکه و کرکها که لاکت که بلها بات استفراغ کردن و بر صواب دارد و خوردن تخصیص و اشتاصاعه و مزاج چون حالی و مقادیر که مبادر و خزان انا استفراغ نا باز دارد
نشاید دارو خوردن و هیچ بدین تخصیص که او نوعی استفراغ نبود باشد و چنان ایست و نوعی بیاری ایست که چنانکه شلا تخصیص او بیاید بیچی رقیق حادث زقاق بوده باشد چون از اشد
و حاره و الخیوط اما مدد بیاید و هیچ بدین هرگاه که بیاید با بیچ کرد که ان استفراغ نباشد انهاء مدت زیاده کرد بدین که باشد و جاجت و استفراغ باب پنجم

از گفتار نخست بین از جزو دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن حالها که بر وی استفراغ واجب کند

هرگاه که طبیب را معلوم باشد که اندر تن خلط بیست حقت بود و کمی نیست که طبیعت انا صوح تولد او بدن یا بتوانند و هیچ بدین هرگاه که معلوم شک اندر تن خلط بیاست
و طبیعت بنیند و قیام نتواند بود زود انی استفراغ باید کرد بجا بیرون اندر کتاب ما انتهی بکوید هرگاه که کلند بیاید حاجت بقصد یا بسهل حاجت و اگر بیاید ما انتهی باید دانی نخست
قصد کرد و اسهال بدان بیاید و مجتمع بن کی از ارزی حضاء علیه سیکو بدین قول بالیوس و لات سیکه بر لکها اند بجاری ماء حاد و بر اسهال دو دا از بهر آنکه بعد تن بیاری از اندا
با تمام بود انتهی بیاید بیاری از نوشتن و از بیت کمتر بود و مقدار با نچه با چون سرکه بکند اما و بیاری بیچه و نشود استفراغ نیاید کردن این حرارت بیاید مزمن و مردم
حمیا بیرکه کمتر ملهم بیچه بسیره باشد خداء بر اکه خون خلط بیچه است و صفرا و سودا هر دو از بیچه بیکی و بیچه خوف کاند که شته باشد انهی اندر بن سه خلط با نظار و بیچه حاجت نیست
و جالینوس و حقاء علیه کاند کتاب الاعضاء سیکو بکه هرگاه که دانه و کتاب عیت کوشت ما انتهی تقویت از اراده و صفرا جو شعاء ابو اند استفراغت و هرگاه که کدا بلغم باشد که حمت بسیار
باشد نخست بیاید زیاد بجبل استفراغ کردن و اگر بیاید ابراند نخست طبوخ کرد باید کردن و اقی نیاز بیند باشد اصلا و کتاب عیت ابراهیم الیوس سیکو هرگاه که خلط اندیشه و نشش
و قصب شری باشد زود استفراغ بدان خود باید بیاید و هم اندین کتاب سیکو اند بیاری ماء حاد استفراغ جلیا ابو ایکه دا اند سقوط کاند راب و مع آنکه که کتاب از اعراب کوید از بر بکه
حرارت آنکه قوتیا اندر وی بدید بیاید و طبیعان راب و مع آنکه کوید که بیاید و سیکا ابی و جا هرگاه که و جا بیاید مثلا بنهند انیه طبه تر باشد اندر نا و تنیه و انیه تمت باشد بر بلا انیه
از اب بنلا راب کنید هم جالینوس سیکو دارد هاء که و اندر و اسهال که و اندر بیان اندر اسهال اندر بن سهل استفراغ بدو زاد که و چه هرگاه که بر اسهال بدو زاد که و چه هرگاه که و اسهال و کت بدو
کوید چرا نخستین که انچه طبیع کوست کلان از بهر کوتن زان صفرا با کند و مدت تن از کوت سکه بدو بعض و دارو هرگاه که از کی با بر بی نیاز بی دارد هاء باشد که اندر تن عاده
اسهال و بکند سیکو کیا بیاری باشد اندر بیاید و هم اندین کتاب بکه بیاید دو و سقوتیا استفراغ کرد انهم از بن بیت مدت که است ضعیف بوده است و هیچ بدین سیکو بلغم اندر تن چاره تا حیلت استفراغ نکاه باید
کردن که مدت تا و بیند اعتماد نیاید که اگر بر استفراغ باشد که اندر بیاید و بنهاد اندر تن اسهال بود و سیکو بکه هرگاه که بیاری صفرا و اندا که صواب بیکی که استفراغ نکو کرد که باشد که با جالیوس باشد سه طبیعت
ایچ خواند بخست از ماء بیاری بیچه باشد و بنا بیند باقی مشغول کرد بدین سبب طبیعت تا از کها حرشیاق باند اشتق صواب بنود و استفراغ اندین و وقت بی منفعت باشد که اکها صحت بود
هرگاه که اندین حالها تمام باید بیاید چون اعیاء قوی و کرانا علیه مثلا بضعف و درد حکم و بی بهو و کرانی و سوء و منشر کشتن و طعام اندر تا بودن و چنین بدان که اندر بعضی انها مرجاحت
طبیعی باشد بیچ حال استفراغ که از حال طبیعت که و اخیر باید کردن فی با قصد انا اسهال با مالیت و کرمایه و باشد و ارد اجل با عرق اندین با ماء و حال تدبیر کردن و هرگاه که خلط اندر تن
جان بدند که از و بدن هاء تمام که نباشد و کل که بر بالیدن و کرمایه و عرق اندین و دفع خود باب شش از گفتار نخست بین از جزو دوم از کتاب

سیوم اندر یاد کردن علامتها که استفراغ نافع بود به آنات با زیان از اشتات

هرگاه که باسهال اقی بر نهاء که کرد که اید نشان انت که باسهال اقی بر نهاء که کرد که اید نشان انت که باسهال اقی بر نهاء که کرد که اید نشان انت

بود از معده و امعا و ذلک

باب هفتم از گفتار نخستین از جزو نخستین از بخش دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن انواع استفراغها

چگونه باید کرد و چگونه از بولهای خون و دانش

بدانکه استفراغ اقسام است یکی که ماده را که استفراغ اقسام آن را که در وی تفاوت باشد کرده اند و از جهتی که تدبیر دهم آنکه تدبیر کرده اند جهتی که استفراغ کند سیوم آنکه هم از آن راه که استفراغ می‌کند استفراغ کند چهارم آنکه بدان جایها از اندام که بدان جایها حاجت باشد و اسباب آن اقتضا کردن ایشان را که خلط بدان راه بایستی بیرون آمدن و از قوت که استفراغ بطریق باشد و هر کرا که استفراغ کند چهارم آنکه بدان جایها از اندام که بدان جایها حاجت باشد و اسباب آن اقتضا کردن ایشان را که خلط بدان راه بایستی بیرون آمدن و از قوت که استفراغ بطریق باشد و هر کرا که استفراغ کند پنجم آنکه بدان وقت که استفراغ کند و بدانکه

باغوب باید که بکوبند و با من خلط و قوت بدهند و سوزنی معدنی نهند و جزانیدن کشتن و ناب و مجیر بجوی که نباشد و باشد که طبع بر اثبات کند و بعد از ساعت آن سوختن و در دو روز بدل شود اما دل آن
داشتن قوی است که بجهت تمام بر نیاید و بجهت نمایند بر شربه و سرخ شود و صرف فی الدار و در باران شود و فواید بیاید و هیچ که این جماعت باید و دارند و بیاید مردم هلاک شود و بدل آن
بابوک دهند و نباید که کم باشد که قوت خواتق شود و بعد از چند روز سوس و بجهت که تا فی باید اما تا این خود اما خواتق از جهان بیاید که خلط بد بعده آمده باشد و معده قوت آن نداره که از انواع
کرده و بعضا چشمه تری و سرخی فشان ان باشد که حاصل کرم و بدمع نابل بدید و بیم آن باشد که اما سکم آن اندر دماغ او کند و تنبیه او از دوی فواتق آن دیابه و باشد و تنبیه اما اما
حاجت بود که خرج شود جهت خلط بنیاد از بسیرق شان آن باشد که خلط اما کاذبه بسوی بر و نفع امتلا است و بر دماغ آمده
صفت داروهای مسهل کسی که تخم بر تنگ کرده سه درم بر دهان و درم کندش که درم همه خوردن
شربت سه درم با دو اوقیه سکنجبین سیاه بی اندازه طبع شربت و بیاشامند بدهند **صفتی دیگر** کیه نمک هندی و ترنجبین و بوره آب دو درم خرد اندرم با سکنجبین و طبع شربت
بدهند قوی بیند سوداء اما نماند **دیگر** کیه تخم سنگ چهار درم تخم کرفس دو درم مثقال مثقال کنند و با طبع شربت نانم بود **دیگر** کیه کندر دو درم جوز الفی
تخم تربت تخم کرفس هر یک درم سنگ اما العلم کرده بدهند **دیگر** کیه تخم ترب تخم شربت تخم بر تنگ تخم کنگر کندر جوز الفی نمک اندلی بوره نمازی تلیست هندوکوف و بکیرند شربت شربت
که لوقت با طبع شربت دیگر بیست خرده شدن کوبند با آب بر دهند **دیگر** کیه تخم ترب تخم شربت تخم کرفس بوره نمازی کوفته و فشارده با سکنجبین تخم کرفس بوره نمازی کوفته و بیست خرده شدن کوبند
آب بر دهند **دیگر** کیه بیخ خرفه و بیخ خیار بیرند و بیاشامند با سکنجبین بدهند **دیگر** کیه خرفه بیخ دم کندش تخم دم کندش بوره نمازی با بوره نمازی دو درم هر یک با آب کندر
بدهند شربتی مردم با سکنجبین و بیخ شربت بدهند و اما اعلم

باب دهم از گفتار نخستین از جزو دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن آنچه بصلاح باید آورد در داروها

بدانکه هم و سودا بود و قوت و تبه بصلاح اجوا است که او را اندر کوبند و بر آب بیاورند و بیاشامند و با شراب و آب و قوت
تا نا باوی بخورند و کندر و صبح کندر کوست و داروی قوت و بجوز الفی همچنین تبه بصلاح صبح هر دو است که کوبند نیک و هر دو بیرند و اندکی طعام با وی بیاشامند و با شراب خورند و کنند قوت
و خلط کند تبه بصلاح هوا است که نیک کوبند و هر دو بیرند و اندر سه زره خایه مرغ در شیر و بخورند و از انواع شربتی که با کباب بندند تخم کرفس و تخم کندر و خرفه تیز قوت و خلط کند تبه
با وجود خوردن که با سداد طبع اسارت کرده باشد و اما سداد از تخلیل بیاشد شده کار بر دوی که بود مطلا او لیخه متدلی اندر خود و سود از آنکه تخم و جوز و روغن آنکه بستاند و بر قوما
درست کوبند و این حسو بخورند و اگر خرفه خایه اندر نشانند و کشاده زنکار بیرون آید و تب باز و کند و بیرون و آب بخورند محسوب باشد و اگر خرفه خایه بیاورند بستانکه
و از بیرون و ساعت خالی العلل شربتانه بیرون و اگر من خرفه در مقدار دو من آب باران کرده سه روز نیند تا بود و آب برد و بیاورند و مقدار یکن کنید خلط و بر آب کند و بجوشانند و تعلم
عسل از آن بدهند و مقدار یکجی با آب نم کرم خورد استعمال قوی کند و با سداد است باشد و کاهو از آن تشت بکوبند و کباب خورند هم بدهند متاب باشد و اگر نیک باشند بعد با آب کرم و خیانه
اگر بر مثقال آن دو سه روز اندر آب باران تر کنند سر بر آمده بر آن عضو استعمال نیم کرم کنند و کاهو هست اند بجهت و از آن نیند و از آن هیات که اندر کنند و بر دم تر دیگر
در هیست و نبید که هی مثقال **باب یازدهم از گفتار نخستین از جزو دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن مزاج داروهای قوی**
داروها قوی معنی آن بیش طعام و شراب و معنی داروی با سنول است اما انبها از بیش طعام و شراب است خرفه و ترب و شبت و جغند و انجیر و خطمی و خطمی و تخم کاهو از بیش
رفتن کباب و حلبه و شلب شیر و نقاع کدو سکنجبین و سکنجبین با کاهو با سکنجبین با کاهو و ماهی خود و از جمله بعضی است که داروی بعضی قوی است و مزاج
و مدت از جمله بیش از این یاد کرده است اما اینجا داروی راستین است حرف سید جیلانه کدس موزج عطیتا جاسوس کندر حوزالفی جوزه بالا بکس
بوره تخم مازریون خرشه روغن سوس **خرفه سید** اما خرفه سید بیخ شاخها و برگ مانند بیست چرب بسیه است و سبک و بیست خطمی اندر و تلخ تا از خرفه
نیان او همچون نبات اسانی لحست کوی کوبند تر و نیک نبات اوسخ است و بدیدی شاق چهار انگشت است بهم باز غلاه و میان ساق او بقیست و اوراق حیاست اند که با برد
زمین سخت و هکم در دو دن غلد کردند و او را کوبند و با بست با سنجبین و با عسل بر شربت و با عسل بر شربت موی با کسند خیال او سال از هر هست و او را بدین سبب قانا کعب کوبند و او را کوبند بجوی
او عطسه اند **جیلانه** اند تخم خرفه بدست و تر بدیدند بیخ بیسرخ او است و بلند بسه کوبند رویه و هندی بقه باشد و مانند تهندی فعل او همچون فعل خرفه است **جاسوس**
اند کتاب قانون هیچ اند بطبع و قوت جیلانه هکذا است **جوز الفی** نهاست و هم بیند جوزی است و اندر بسان او تخمهاست و بروی خاها غلیظ است و کوتاه تخم او همین تخم نیاست
و زند و اگر تنگ کند و غلیظ اند و در سنگ اندر و تر کند و بر شن است و استعمال او همچون استعمال جوز القوات و کاه داشتن و خطا کرد و تنبیه خوب سقا بفرات تر بیش سقا و اندازه
کندر بخی است معروف بدوی اند بند اند و این بخی است که بر هما بوست و سیاه و اندر و بیرون او سپید و اندر و فراز نوعی کندر خوع کهن بیاشد و کندر بروی اسطوخودوس و کوبند کام
و خشک بدو جه سیم تا بند بیاد در جه چهارم نیاست و ریش کنده است و بهترین کندر کاهی اند و بلا کنند بان کنک و عطسه اورد و تنوع او فراکوی و اندر استعمال او تلخ غلیظ کند کند و تلخ
کوست و بیرون این یاد کرده است **مویزج** کرم و خشک بدو جه سیم داهاست چند خود ماند یاره موم کرد بهوها او بر کشت فشرده باشد نیاست و سطا
شیرین کنند حصوصا کند تخم با موی با کنند و بر دها انطیلا کنند موی بر اندر و کرخایه بطوبت مالج بلعاب از هن بلاید و اگر اندر کسی بیند و متعفن کنند مقدت کند و هان او تری
کوشت چند اغاسوره و بر دو خانه دار و تری و اندکی دارد و اجیر که اصلاح او جنبد و زنده خایه مرغ و کشکاب و روغن بادام قرا و بیشانه بان کند **خرفه** بیخ او است باریک
کوبند استعمال قوی کند و دوای عطسه اند **تخم مازریون** تخم مازریون تلخ و کوکی است اندر او اسوی خود تیز کند و همچنین اند انطیلا اجلاب کند و اندر دوی باشد بیند خاره و بیکان و بیخ او اندر خشک
دهند بخوردن و جز القی و دردم و بالب شبت با سکنجبین و بیخ جاکوفت و دردم با آب شبت با سکنجبین و بیخ جاکوفت و دردم با آب سرکه و بیخ جاکوفت و دردم با آب سرکه و بیخ جاکوفت و دردم با آب سرکه

باسرار بهتر و کهن را به خلعت که با کرباس کند و بالا الطب و بوی بالا و بوی برابر حقه و بیا و بر اندی و عسل و بر اندی و شوخ و درختی پیدا با کند و اما من عصبها
خلل کند تا نافع باشد و بوی خوش و دارو هر دو در سر و طب را به دو سر سوم شربت و مصرعها
اندر خشی خشین از کلک بنفسه این کتاب یاد کرده آمدست و اندر اعلم باب اصحاب جزو سیوم اندر شناختن تدبیر برداشتن تن از فضول بدار و هاء سهل
و آنچه اندر تن بکار آید و نکه باید داشت و این جزو هیجده باب است باب نخستین از گفتار نخستین از جزو سیوم از کتاب سیوم اندر پاک کردن داروی سهل بکار داشتن
سهل هر چه بخصوصیت باستفراغ خلط بعینه که در تن دارد و هاء سهل استفراغ رطوبت بیش از آن کند
که استفراغ آن خلط بدین خصوصیت بدین کی هر که دارو سهل خورد او را و زاکشتن و راکشتن بی فراغ کرد و این فراغ کشتن کسی که جز از بهران نباشد که دارو استفراغ رطوبت
بیش از استفراغ خلط تصور کردست از بهر آنست که خلط را بر رطوبت توان کرد از دارو سهل بر هدف شود و بدن بسیار شد که سرم بخیزد اندر عضو که را و شهر هاء کرده و بار بدی علتها بدار و اندر
جراحتها تمام و احتیاط است که طبیب اندر هاء دارو را بخشی که دارد و بخواهد اندر اهل و اندر اهل بار و اندر سال و اندر سال بدانکه کند از بهر آنکه طبیب اسالی اتفاق افتد و بخشی اندر
سال و اندر سن بود و دارو کرسود داشت تا شد دیان دارند و هیچ بر سیاست اهل بخشی و بخشی اندر سال و اندر سن و اندر طبیعت و اندر دارو کرسود و اندر بیان و اندر هیچ
بسیار اندر اتفاق افتد که هر که دارو سهل خورد هدف خورد سبب آنکه دارو اندر بخشی بسود و مند بود و هان دارو اندر سالی بر کرهان بخشی بزیان دارد و آن باشد که فراغ
از بخشی که کرم و تباه شده و فراغ فضول اسهال آن کرم و تو اتفاق افتد و اندر بدان حال استفراغ بیشتر شود و اندر بدان کرده شود و اندر کرم و تو آن خوشتر بود و ساخته اید از بهر کی اندر
کتاب یاد کرده آمدست که تو بیا اگر چه طبع کرست طبع کرست سکون اهل کند و حرارت را از تن بازدارد و اندر بدانکه سکون و حرارت را از تن بازدارد و اندر بدانکه سکون و حرارت را از تن بازدارد و اندر بدانکه سکون و حرارت را از تن بازدارد
را از تن و اندر کند و هند بدی دارد و اندر بدان اهل و بخشی بر باید و هر که را اتفاق افتد که هان بخشی اهل اندر اهل سال که کرم فراغ کرم و خشک باشد و هان تری که ان سال اندر تن غلبه داشت که سود و فراغ
فضول سال بر کرم باشد بلیغ از اتفاق افتد بعد از آن استفراغ کردن کرم در شهر نیاورد و هم از بخشی بر باید بسیار که سالی اتفاق افتد که بخورد و اندر سود خورد هدف کشور باشد
که بالا اندر هاء ما باشد و فراغ فضل سالم شده و مردم را اندر بدان سال قوت از تری اندر تن نگاه باید داشت و شب بها و مرغ خواهد خشک باید خورد و سالی باید جست و بکرد مار و مرغ اندر
و از کارها باید فراغ دهد باید بودن و اگر کسی را و این تب بها باید کردن بدانکه باید بدان باشد و دارو هاء سهل خورد که قوت را خلل کند و استفراغ کند بیش از آن که اندر و بدید و هم صدق باشد و طبیب
باید که اندر دارو هاء خوش چیزها بیش چیزها بیش کرم معده را قوت معده خورد دارو اندر معده باید دارد چون گل سرخ و مصطکی و زیره و انیسون و بوزه و زنجبیل و سنبل و مازو یا مازو تا اسهال
دارد که باشد اندر آن باید روز و دارو هاء سهل نباید و اگر دارو کار کند و اگر کند در آن که دارو هاء سهل بر چه خورد باشد که از آن کرم که در دارو هاء سهل بر چه خورد باشد که خلط
بسیار بیاید و اندر کند هاء تخت آمد و سنگها و اندر بدانکه کند و بدان بود و بسیار باشد که سبب تقصیر دارو تنگی کند هاء و گاه باشد که اهل اندر تنی امه باشد یا سبب
مزاجی یا سبب عفونت شده باشد چنانکه اندر طالع موسکت نگاه بر قوت شده باشد و معده و باعضب بر خطاری باشد اندر نقوت باید که دو سکها و دوله و دارو و اسپرغم اندر
اخلط بزرگ باید کرد و اندر و مزاج را باید که دانند و ما الاصل و روغن بید خورد و روغن ابلوط و روغن بید خورد و اندر سهل بخور کرفس و بزر خطمی که باید داشت و هر که باید حاجت
آمد که استفراغ کرد خورد مزاج بلاکرده ابر کرد چنانی بود سنا سبب که هر که باید کند بعنیت باید داشتن بنگاه اندر تب صفراوت عرقه ابا ابرام طبع را نرم کند و هم حرارت ماسکن کرد و اندر کند
دارو هاء سهل و باید که باید داشت و دارو هاء که مزاج را بدکند بیشتر که باید داشت و هر که باید طبیب از بهر خلط که اندر مزاج بد جیب اندر سیاه باید بزرگ تر باید کرد تا اندر معده و زیاده
و قوت و مزاج بر خود و دماغ را و معده را باز کند و هر که خلط اندر لوان باشد و اندر بند کشاد باشد و جهاء که بدان سالها اندر و بر کند رود قوت دارو و اطراف رسد و هر که و که
اخلط و پخته باشد عادت دارو سهل بزرگ باشد شاید بهر آنکه حاصل باشد شاید بهر آنکه اخلط و خام بند و اندر بهر تن بر کند شود و اخلط و دیگر با اخلط و خام اجتنب خود
و استحالت بدو بر بدن سبب اخلط باشد و مزاج بد بودن بیارست که کند و دوم اگر دارو هر چه اطبا بیشتر از خلط باستفراغ بیرون دارد و اجتناب خلط یا بدانکه را و بیاری از آن جهت
کرده و باید که در بیشتر بودن بیشتر استفراغ که اتفاق افتاد هاء نهایت طبیب بنگاه باشد و بیان کرد اندر اندر نافع خصوصا اندر بیاری هاء مزمن و اندر اهم باب دوم از
گفتار نخستین از جزو سیوم از کتاب دوم اندر پاک کردن اندر دارو سهل که اشاید داد و کرا نشاید داد
سبب که اندر دارو سهل اندر سه چیز است یکی قوت دارو که علت و دیگر کوبکی و دیگر بیرون کردن و اما سخت مدد و دیگر صعفی دل و دیگر ضعیفی معده و
دیگر کم کشتی عضلها اسکم دیگر اندر خلط دیگر تندستی و یا کی تن دیگر صعفی اعضا دیگر اندر نافع کسی که بیند که حرف بین خواند که گفت بیکاره سین تا کوید اما ضعف قوت کرم سهل خورند
ضعف زیادت شود و اما استفراغ خوش غایه ندارد و کودک را بهر حال نشاید از بهر آنکه او را نه کشام و بر تن و اندر بدن باشد هکام ماده بدن کردن نمی کرد و بی باشد از آب سرد
و ماندان در خلط بدکه است و اندیه بر هم قوت هم تر یا صلی هم حرارت اندر تن نگاه باید داشت و دارو سهل قوت بسیار نیز نخورد که و اندر و حرارت اندر تن نگاه کند و بیشتر
بضرورت نشاید داد و اندر اما حال تمام با کرده و اندر کرما سخت نشاید بود از بهر آنکه اندر کرما کرم صعفها اندر افزا کند و اندر سها اخلط اندر و صعفها و لیاب
بد و کودکی خورد باشد صعفی دل نیز باشد و صعفی معده دارد و اندر شیر باشد چنانکه معده و دارو را قوت نکند و صعفی دیابت کرده باشد که خوش آید اما کم کوشی عضلها کم خشان
صعفی اشیا باشد که اندر خوش استفراغ دارد از بهر آنکه استفراغ دریا شد کی فراید بیم باشد که اندر قوت و طبیعت مردم کم خوش صعفی باشد قوت ان بیشتر باید مردم تندرست

را کوی که بدارو سهل حاجت نباشد استفراغ نشاید که دارو اندر و ایشان اندر طبیعت بکار نیاید و عظمها و بیک که اندر تن کار باید کرد و بیاری و صحت تن زیاده باشد کی تا
صعیف باشد سهل نشاید از بهر آنکه دو هاء اندر دارو سهل تن اسهال کرد و بدان هیبت غلبه دارد از دارو باشد و معده و هم اندر دارو اسهال شاید داد از بهر آنکه سبب اخوی است
که مردم را اندر بدن و بعضی تن بطاری که باید داشت تا بزیر یک فعل و نیز نخواست تا بزیر یک فعل و بعضی خوش و اندر بعضی خوش و اندر بعضی خوش و اندر بعضی خوش و اندر بعضی خوش و اندر بعضی خوش
و هر که کند زیان و عصب اسهال بدید هم از آنچه که باید که نخواه داشت و نخواه کرد و سبب صعفی تن زیان اثر و طبیعت عصبها است و حالها زیان و اندیه بر زیان تن
حرفها بهتر زمان الفاظ اندر رفتن و بهتر آنکه طفل بسبب تری عصبها و تری و تنگی اجها بزیر بین اعتماد تنگی کردن و راست خواند اشتری و اعتماد باید که باید تنها کرد و تری عصبها
از تری مغاز باشد هر که مغاز خوش باشد و هیبت خشک و مغاز بعده تری بود و خوب آید و خوب آید اندر بدن باشد بدین بزاید و اعتماد مزمن باشد بدین بزاید
چاره نباشد از آنچه هر که دارو سهل خورد اسهال بر وی در آید کرد و اندر باتفاق دستور آید و هر که که اندر تن مردم تندرست بجنبد نافع و در دیشت و هر که و در تن خوب باید
باید داشت که دارو بدارو سهل حاجت و اندر بدارو سهل فرو بدارد باب سیوم از گفتار نخستین از جزو سیوم از کتاب سیوم اندر
یاد کردن آنچه که بدارو قوی حاجت افتد و کدا حاجت نیفتد سه گروه مردم بدارو قوی حاجت باشد یکی مردمان که هر که کرم را از بهر آنکه
فضول اندر شهر هاء که در تن باشد و صها تجدید مزج میشود باستفراغ قوی حاجت نباشد و دوم مردمان خشک مزاج را جاء و هاء قوی حاجت باشد اندر اندر بدارو هاء
از بهر چه ظهور بیار چه بر شربت و شراب الرسها از بر قوت اندر اندر بدارو هاء تحریص کنند کما الرازی رحمه الله علیه که مزاج را بجوشه درست با فتم و قوت اندر خشک بدین طریق
کشاده شده سوم کسی که دارو خوش در غایت کرده و باشد و بدارو قوی نباید دارو سه کرده مردم بدارو قوی حاجت باشد یکی مردمان شهر هاء اندر شهر بهار افتان از بر
آنکه قوت سها قوت دارو را ضعیف کند و اگر باید دارو دوم مردمان که اهل ایستاده خوردن از بهر آنکه اخلاط ایشان غلیظ باشد و اندر بدن اندر و ایشان خیبا و سوم خواهد
سه بدارو قوی باید و اما اعلم باب چهارم از گفتار نخستین از جزو سیوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن تدبیر هاء که پیش
از دارو و پس از دارو باید کردن باید دانست و پیشتر از دارو بر هر دو دست باید کردن و خطها و اندر بدانکه از آن چیزی بد تولد کند و دیابیده است و هر چه معده
و دو هاء اندر دارو و خوشها و اطعمه که نشاید چشید و از دارو و زه و کوشکی و رنج و از جماع هر چه قوت را ضعیف کند یا حاجت کرد اندر کوا نیدی قوی آن است و دو تا باید
بود بدان و اندر دارو و نشاید خورد و اندر خلط اندر آنچه بهر دارو ساخته و تدارو اجابت باید کرد و تدبیر هاء که مرد را بکشاید و اندر خلط را بدو طبع را نرم کرد اند و معده را ضعیف
نکند و تا بدو رحمة الله علیه از بهر آنکه هر که آتش و باد را بدان خواهی کرد اندر خلط و کار تن بسوی خواهی کرد چنانکه کرد اند کند هاء و نگاه داشتن باسانی که کند هاء آنچه بر تن رحمة الله
علیه میگوید که غلط از بهر آن کند که هر که کند طبیب از بن تا فوائد باشد چه بدل اهل و تا سه و خوش بر کشتن تو کند که بنفع ضعیف شود از بهر آنکه هر که کرد طبع خوش خود و اخلاط
غلیظ بود و تنها کشاده نباشد طبیعت از دارو و در جهد و رنج افتد و اعراض جالها بدید تولد کند تا ساعت که مردم دارو خورد طعام باید که تمام کرد و باید که معده و هر که از آن
قوی باشد و هر که کسی که بدیا نباشد و بود و خوش اخلاط باید که سر بیرون آمده باشد آنکه اندر خلط کشاده شده باشد و اگر حاجت آمد تعلق مختلف را بعقد نرم بر تن باید کرد
و هر که که مردم ضعیف معده کرم مزاج را بدارو سهل حاجت افتد بعدی دارو بزرگ بکاعت سرکه کشاب یا آنار ترش و شیرین با خوش کرد یا حسو الطف بیاید خورد پیرزاده
خورد که کرد اند خورد باشد و معده و قدر ماهکرم باید باشد چند که طبع مردم از حرکت و فعلت دارو سکون شود پس حرکتی ابدک اندک باید کرد تا دارو نیز اندر حرکت آید و کشاید
اندک اندک اگر کرم جرعه جرعه همی باید خورد چند که قوت دارو دشکند و دارو را بیرون آرد و هر که که حاجت آید بر آنکه اسهال اگر که آب کرم شربتی تمام بدان باید خورد تا قوت
دستان و جاء و مطبخ که بعید و آن آرد و از بر جاب کرم خورد و با شد از بهر آنکه دیگر از دیگر عدیل بیاید خاسته اگر تقصیر میکرد از بر آنکه اگر تمام کرده باشد هم آنکرم باید
خورد تا معده را و دو هاء الاتی خلط و اندر دارو و بشوید و از بن طبوخ آب کرم و با شد غذا از بهر آنکه مطبوخ دارو قوی تر کند و تحت او بشکند و بدین سبب دارو کار نکند و از بر آنکه
دارو خورده باشد اندر جالی و حرکت نباید کردن ساکن باید بود چند و آنکه طبع مردم اندر دارو قوی تر کرد اگر کرد اند از بهر آنکه تا طبع اندر دارو و اثر دارو کار نکند
نکند و از بن دارو هر نام ضعیف چون نفخه و فلوس و بهار چیزه و مانند دایت حرکت کنند و اهست تو باید کرد تا قوت ان بماند و کار کند و هر که دارو قوی تر باشد
حرکت مردم از قوت رهد و استفراغ تمام کند و هر که که ساکن باشد استفراغ بیان تمام نباشد و هر که که عضیه فیلوا دارو اهل خود و اگر که بازاست قدا دارو استفراغ تمام کند
هیچ طعام و شراب خشایند خورد بر آنکه معده کرم باشد و صفرا معده اندر خواهد آمد یا اگر هر چیز بسیار که بدند یا دارو زه دیا داشته باشد و از آنچه طعام و شراب هر چند
خواهد بود بیشتر از آنکه دارو در کار باید اندک مایه آن در شراب انگوری تر بید کند و خورد تا هم قوت مردم بجای بماند و هم قوت شکست نخورد و هر که دارو خواهد خورد اند
طعام اندک دیر باید کردن و هر که ابضه دو سه حاجت آید اگر اخلاط کرم باشد سخت فصد باید کرد و هر بازان سهل دادن و اگر اخلاط سخت سرد باشد سخت سهل
باید دادن و هر که نبضه سه ساعت باید که اندر خشک سخت فصد باید کرد و بعد از آن سهل دادن و اگر اخلاط سخت سرد باشد سخت سهل باید
طبیب دارو سهل کرم باید بدین سخت باید بود و هر که طبیب دارو سهل کرم باید دارد سخت فصد باید کرد و فاقی قوی اندا هاء و بهار خشک و تدا هاء خشک باید
بازا بودن تا از دارو حرکت و حرارتی و عفونتی نباشد از بهر آنکه دارو هاء کرم خوش کرم کند و هر که که خوش کرم شود بسبب او ضعیف عجز شد و همچنین آنچه بر افزون و کاهش

آن باشد که قوت اسهال کردن دارد مسهل و زود تر از آن که کرده باشد و لطف حکم ملذوذ تر از آن بیرون آورد کردن را گوشه کند و خود با نقطه طبرزد آید بیخبر گرد دارو خوردی از صحت کم کردن آن
سلامت با فنی اما تا وقتی که در کم باید چند در پیش آن دارو اختیار از کم کند و لطیف گردانند و مساعدت اسهال کرده و مساعدت کرد دارو خورد از کرده و زود تر و زود صواب باشد و بیخبری
ایدر جان را بیخبر که اگر کم باید و حرارت و عرق آن در قریب که باید از خوف بر او خورد و بعد از آن دارو خوردن دو کم مایه رود تا دارو کار خود خوش تمام نکند بر کرد آن بر مثل که آن مقدار
آن شود و دوا اشرار بهر آنکه حرارت خانه نخستین چندان نباشد که اخلاط را باطل عرق کند و ته الجمله صوابی جایگاه دارو باید که زمستان اندکی سرد کم و دارد چند آنکه قوت تیار دو هم
که دارو تر بر آن کرده باشد سه روز یا چهار روز بیست اندکی کم مایه می باید دانست تا وقتی که اندر فایی قطعه که اندر فایی بیست باشد را که دو خیابان زیر آن که دارو آن اندکی کار را سه یا سخت دارو کار
باز داده و اگر کوش دارد خورد و اندر حاجت دارد و دوا باشد و دارد کار ریخته گرد کن شود آنکه دارو قوی باشد و اگر از بیرون و ضعیف تجنب دارد و هم سود کار کند و هم که دارو اندکی باید و آن
حکم باید با قوت تر کند و جایست که دو سبب آن ضعیفی معده باشد و منع خلط تر نیز اگر دن معده را بجز تیغ چون جرب و مثالب اثر بد که تو قوی باید کردن تا قوت نیکو و منع کند و بیا بد اشتر
کاهی دم کردن پیش از دارو بیرون آمد است سرکه اخلاط ضعیف باشد و ستعدان کرده بود که از بیرون ارسرق اندر اسهال اندر بود اینچه شاید کردن تا سبب اولاد کردد و اگر از هم او باید
سخن بیرون آرد و دارو عادی و بیا بیرو قوت عیدار و بیکر بازگرد شده او اندر اسهال از تدارک صواب باشد قوی بیش از اسهال رسد و اسهال باشد قاسه و منوی کشتی از اندر اسهال
از دارو و بیرون آید خوشت تر از هر چه ریخته و سبها که سبق از دوا باشد اندر اسهال تر بکرد که دارد بدن قوی باز هم استفراغ آنها که باید داشت سه چیز که هم ضعف دارد و هم استفراغ بکرد هم
خلق کرد اندکی کردن قوی جایست خوشتر و الاز آن که باید داشت و از هر حرکت که ضعف آید و معرق آید و از شاب بیب و از سرسی و مثانه کار خوشتر کار باید داشتن و غذاها لطیف و سبک
زود گوارا موافق مزاج با چند چیز بیرون آورد کرد حسن قوی باشد و احسن شیری با حسن مرغ شیری مثل مرغ جیدم سرکه بیخ سود که و باشد با غذا که در دست جان باشد که در کم و خورند در بیرون آید
و غذاها که عادت چنان نباشد که در بی خوشی چون خرمه و هندیم و صحیح هم شاید خورد اندر اسهال که احتیاج اندر گشتن دارو و کرد شتن اخلاط از اینها زکوشیدند با دارو و در کردن قوی
ریخته باشد از این نوع هیچ مرغ نباید از هر که دارد هما سیم هیچ از اعتدال بیرون و هم از نوع مرغ دو دست و جز از بیرون دست دار بعد نوع حلق و معدت و بیش از معدت و بیش از معدت و بیش از
خورد تر چون جز این باشد از هر چه دارد هر چه رقیق و صدا و اما بیش باید غذا زمان و اندر باید اینها خلط بدید بیاید از شوی و دیگر که مهم است از دارو و فارغ که مهم است خوشتر
کنان باشد اما و مقدار و دم مسئله اندر جنب کم خورند بر سهم که دیگر اما اسهال شکم خورند و اگر با مرطوب و خوش دارد حب ارشاد و غذا بیت چرب که بیش از معدت کرده باشد
خوار بود و معده از بی باشد و اسهال اندر جنب بیرون کند چه خورد و اگر هر چه از بیرون آید از دو رات اما بیرون چه اسهال اندر جنب کم کند و خورد و اگر کشتی و حرارت خوبه کرده باشد اسهال
شاهم کند و هم معتدل و خشکی مزاج را کشاب از بیرون و حسن با هم باشد از بهر که کشاب اشتاد از باقی دارو ها باشد و خشکی دارو تر اندک کند و بیا دارد که اندر اسهال که فارغ
خورند چون بیا و در معده ما ما باشد چیستی اگر معده را از بال کند و کوکی از قوت دارو ما معاد کشیده چه چه بیاید که از بی اندر بار بیاید شیرین کند و خورند و اگر با اسهال بیرون کرده
خورد با تخم شاهم هم بر اگر که معده باشد و شاب خود دست از بیرون دارد و بیند و با باشد و هم با آنکه اضطراب و تو تخ کند و بیا باشد که اخلاط بیرون و در هم اندر که مایه خوشتر بیاید
شست شر اخلاط از اب سیب و اب و هم گرم لعنت می باید نشان داشت که از باقی خلط تجدید ان بیشتر شود و کرد اندر باید قاسه و بیوست تو تخ گرفته بالله و بنجوشد و بیرون دارو خوردا دیگر و غذا که مایه باید
داشت و اگر کوکه مایه و اب گرم لعنت می باید نشان داشت که از باقی خلط تجدید ان بیشتر شود و کرد اندر باید قاسه بیدی می باید و با بیکه و دیگر اما اهل باب پنجم از گفتار
نخستین از جزو سیوم از نخستین دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن انچه دارو مسهل چگونه باید خوردن اندر زمستان مطبوخ با بیکه کرم باشد
و در اهل خورد نان خصوصا اگر مزاج دارد خوار سرد باشد و حبیز اندر جنب بیاند بجنب بیاند بجنب کم با اندر اب کرم با بیرون خورد و هر چیز که با مطبوخ و بنشد مثلا با مطبوخ
شاه توه حبیز اسهال باید داد که اسهال صفرا که با مطبوخ اغتیر چنان باید دارو که اسهال سودا کند و با مطبوخ حور بخان چنانکه اسهال بلغم کند باب ششم از نخستین دوم
از گفتار نخستین از جزو سیوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن انچه قوت دارو خواره چگونه نگاه باید داشت
شیدا نت و دعا از قوت دارو خواره نگاه باید کرد تا لعنت و کرد استفراغ که باید کرد اندر کیت باید [illegible] و اگر خلط بسیار باشد قوت ضعیف بیرون جا دارد
قوی کند دیا اگر کند بیکار شاید دارد کرد استفراغ جاره و لطیف و سبک باید بسیار [illegible] باید که در میان اما [illegible] استفراغ غذا لطیف تر بدهد باید
و اما قوت میفزاید و بعد من خلط را بدیه با بستن نخستین که شد باشد [illegible] خلط بیند بجایی از بیشتر و دهکا که قوت قوی باشد و خلط باشد بیکار استفراغ باید
کردن جاره دیگر و دهر جهان باشد چنانکه معلوم است و حاجت بیان از نیست دهکا که قوت قوی باشد جاره ها و کردن و دعات چنانکه سواب بند عت شاهد
استفراغ باید کردن و هکا که قوت ضعیف بود و خلط اندک باشد و چنین حال باید که دارد قوی نه هند تا تیغی لطیف استفراغ باید و اندر سبک تا بر قوت حزن باید و اسه اعلم باب هفتم
از گفتار نخستین از جزو سیوم از نخستین دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن انچه دارو چه وقت باید خوردن و کاه موافق دارو خوردن را بعادت خوشتر
کنن خواره و قیاسان دارو و قیاسان اخلاط را بیکی از و و بطلا هر تن کند و بعد تی تخیلی که دو ایدین سبب بیشتر بی مهمان را اندر فصل بهار و دهها بسیک و تا باید خود تا مارد تا خوشتر کنن شود
و و با باقی اعتدار و ترتیب تدبیر تواب و ریاضت و مالش و کرمابه و هنا نایستان باید تا اخلاط خرج شود و فصل خزان زردی در زمستان دارد و خلط اندر خزان سرد و اندر زمستان تو کند دارد
و هوا از تیغلی کرد قیاسان کند اندین فصل شود اگر و بیشتر بی مهمان سرد و هار تا بستان و خزان بسیار خورند و اندر تکبوس بدیا باید و کرد اید چون زمستان ها بیند که سرد اندر اما

و بند کشادها باید بنفرج و بدین سبب بیشتر بود کاری جاره خوردن روغنکار خراست تا بیش از آنکه زمستان در اید کیموید از تن پاک شود و تا بستان رو کار دیت کوتاه بردم با گرمی هوا
و تیزی دارو ها تو بنیاد و از بهر اینست که بیشتر کسانی را که اندر تابستان دارو خورند تب اید و دیگر آنکه اندر تابستان تری بیشتر باید و تا بیشتر باشد و از هر دو ضعف تو تدکه کرمابه
استفراغ کند ضعف زیادت کرد و سبب کرد آنکه تابستان هوا خلطها را باشد بسوی ظاهر تن کند همچنین که مایه و دارو که خورده سوی کارا و انست که اندر اندرون تن کند بسوی و تیز
فا با سهاد بر و اند بدین سبب یا هوا و دارو کاری بدید اید مانند منازعت و استفراغ بدید خواری و و منفعت با شد و بباید دانست که هر کاه اندر اخر فصل بهار با مداد شرب دارو کار
دارو خورد کند نشت باشد و هر کاه اول اندر فصل و اتو خورد تر دارو با بیخوره بخورد تر فصل تابستان و اندر تابستان باشد و اندر زمستان صبوره و نیز باید خورد که با رجوب
ابد و هوا حرارت اید و اندر تابستان حب باید خورد تا وقتی که باید بحال اید باب هشتم از نخستین دوم از گفتار نخستین از جزو سیوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن
تدبیرها اخراج معرکسانی که دارو نمی اندر خوردن اهل تعدیل و کسانی که دارو را زیاد و کرده اند و هم چنین کسانی که دارو را زیاد و کرده اند و هم چنین کسانی که دارو را زیاد و کرده اند
بدیکه در بنیاد سوزا بیدا و انا غذا بیشتر که بقدر آن اندر باشد اندر تنی نهند و لخوی خون خلیطه تا حرق هایی که شود و مزه او و بنیاد و از بس آنکه دارو خورده شود سرب و بود در کرد خوابی
و کلا در انسانی در سه که بکلاب بر کنایه می بیند و اگر از منتی کشتن این باشد با دارو هایی بند در جه با قوی و چیزهایی که کل سود بر بود بکند و حیلها و کم کاند در دارو و هدایت کار را بیکی آنست که دیگر
را بقوام اید با شکر و اب و اب و اب ساز و اندر اندر جنب تیمم او بود چند و اندر حال کسب اندر کجنین بچند دست باب قرسکند تا انکی دارید تواند کرد و دست اندر نانه و دارو هم
مزه و بیی بیند نیاید و اگر شخصی را شکم هم بدین حیاتها تنها خود اگر بحرو و باشد او بدع استفراغ باید کرد و بدین که کمیان کرده شود و اگر چنان باشد که دو نفر هایجا بند نهند
یک شب و بامداد از صافی بند و نظر بر اید و به باشد و لیف نیلیا تر اسد جا شده باشد و اندر شت اتاب را تازی اگر اب هم گویند شکر مرادت کند و هم مقدار قما مخوب و طبایت
که قات کار انکه قوت را بان یار کند و اگر انکه معتبر اینا اندر اب زه الوا اندر اب هر اهنوبا اندر اب تلبی الوا اندر اب تا را اندر جنب اگر کنند و با باشد و اگر او را بیا بند و بدین جنب اگر
نهند و دانکه مقدار اطفا کی اند و محکم کند با مداد از جنب بعضی بدان تا او و اند جنب تعلیمات کند و هیچ دارو نباشد و بیشتر به و هما او ان او و ان جنب با سقوط طبع و تم
دارد و کر کی بن شربها اخراجها هر جب را نیک و بدید بلی جزو سقوط بوسه بدین شکم با تخیل بی کرد اندر هادن او کند و بدیک قطره اب بر چکاند چند انکه هر دو را فرو خواکند و یکسان کنانه
تا هر ترنیک کرد بدین از جهاد کو جلد سازند و بدهند و اگر کوش تر نیز خواهد سقوط اندر اب سیب ترش کند با اندر اب و قی حرکت کند و چندان نهند که ترکیش شود تا اب قانه کرد و جنب
کند و چند مدت جلت چند انکه تواند دانست که سقوط نیامد و اند است و از بهر انکه اهر تیم دارد اندر هیله و دت تربد و بیران بسازند تا لطیف تر اخذ اما اب هیله بدین کوش سازند
شود سه درم هیله زرد بستانند و بشکند و اندر شیشه مکند و اب اندر وی کنند و اندر اتاب نهند و هر روز چند بار ما ظاهر بنانند تا اب نکوی خود بیرون اتاب الوی جدا کنند و اگر خواهند که
با اندر اب کنند و بهند تا باقی قوت و ند هیله و هم او و بستانند چنانکه هیله ما نند و هم تا بدیر و ایها جمع کنند و اندر غضاها بیا کیرند و تمام بنکند و اندر فنک و کرد کاه و اندر تنها
بلیل اندر اتاب نهند و هر روز بشوند تا بکیان اندر خود و اند اتاب میلند تا بکیان خود و اند اتاب میلند تا بکیان خود و اند اتاب میلند تا بکیان خود و هر روز جمع کنند و بهند تا خشک خود چند باشد مانند
صلیان بیت هیله تا اخذ و هم قوت با شد انکه تا ان چندان کاهند که بسیاری بیت هیله کند و هر وقت که کار با اخذ اید و بر شنه و صحیح کند و مقدار سه درم سقنا اسهال انکه کند اما کیک
سقوط نیا کیک کند قوت نیا باشد و هم بر بن طریق از تربد بدت تربد قانه کرفت و محبوس کرکیا الازی رحمة الله علیه سکر بدین بدت تربد کرفتم قوت او بقوت سقوط نزدیک باید بیشتر
و با بلی اسهال قوی کردی و مزه دارد خلوط و همچنین کو بیار تخم خطلی بدت خطلی کرد و هم بدین طریق با مقدار ام و کیزا و کو بیشتر قی و بیاری مزه دارد و کو هیت و ارو کند بدی و اسهال
بلغم کردن سه چند را تا نفع بودی و از انجمود بنفاع و هیله او کرهم بدین طریق قوت قوان ساخت و سخت لطیف با شد و اند خلطها تعبیه قوان کردن و اند کتاب اند کی سقوط نیا کیک
استفراغ کند کی بیرت و به باشد سکر کیا از بهر بدت و او و انست از بهر انکه تنکیاب همچو کو سر است و محکم اتوان و محبوس تن میکند و دارو و بیان با بیکه اند دفع معده زیادی
بنزدیک ما سازد بقا باید است و انخلط را خلوطی می بکند و دارو عود بکجا اند سود و خالیست سقوط نیا است که در معده دنک بسیار بکند و استفراغ زود و تمام کند و این بهتر خلط خیلی است
خلاص منه عنب را زیرا که هم بدین تدبیر چون منتی کشتن و تا سه نیت از بهر انکه منتی کشتن قوتها را ساکن کند و هر چه در فم معده دنک بسیار کند منتی کشتن قاسه اند
بود قوت بیان اند انجمود و سبب کرد اندن خلطها اندر هم معده در بیرون دنک و با باشد و کشید خلطها را بنیاد و هکا که دارد اندر هم معده دنک بسیار کند و اخذ و دارد و سخت تن
کند و نفع کند معده تن بکو باشد و تخمی قوت اوخت ضعیف باشد با بیکه کوهم بود و بر او از بس استفراغ سقوط نیا اب ترش و اب سیب ترش و اب رجاج و خود و ترش چنانکه
ترش و اب سمان تر و اب زمستان باشد بی باید زند و اب تخم خرفه با کنجیبن سکر که می باید خورد با کر حرارت کرده باشد سکن کرد و تخمی که معده ضعیف نباشد بدین حالت
سقوط نیا بتا بی اید دارد و خلط و دنک کرم باشد و تا بیدار و چنانکه یاد کرده امدست هم بدین اب و خلط و نیز قان را اندر معده انجمن باید دادن و خلط و منتی کشتن را با شاب اب ترش
بود و با اب سیب باید داد و صحت سقوط نیا است که شخصی را است که او و جکر کرم کند و اب ترش یا شیرین یا سیب یا ترکند و اندین حدیث نهند بک شب تا از بن جنب اب و اند تعبیه کنند و هم صحت او طلب کند و اجد تعبیه کنند
صحت سقوط نیا طلب اشد و هیچ مرد دارو نهد و اگر نخست قدا بود منتی کاینیت تعبیه کرده نهند اندر معده سه سال اب بعضی شنانه تا بعد با اب بیا اید بیا اند بدین حال
کند و شکر بوده اند اکنت تا مل سود بیرا یا سیب با کرده اند و نهند بک شب با مداد اب و سیب کر جنب کند اندان جنب بر می اید و بخوند و صفا و بطوت لخوی استفراغ انکه و اب

اثار وتی بشیر کما باشد و گویند و بنشاند زود و مسکر باشد که سهل الهضم است بحرکتی که از آن حاصل میشود و شیرینی بسیار دشایسته از این است **صفت سهلی الهضم** که زود هضم میشود
بکیر شیرینی بود مسکی بخورد و زود مغز تخم دو درم مشاند در آب شیرین مشاند مغز تخم را بکوبند و شیرینی را با آب تخم اندر هاون نرم بسایند و با آبی ترش صاف بدهند
ترکیب کنند چند اگر آب میوه بود و اگر نرم بود جوش دهند تا بقوام عسل رسد و تخم و شیرینی اندر وی حل شود و زود هضم شود و شیرینی مقدار باشد **صفت حبی مسهل**
که در تهاد خوردن و صفراوی قوت دارد بگیرند کوکنار دو سیر بچندرم مشاند کوکنار دو سیر بشیر و خشانده را بر آبی که در مشاند قبه در دو مشاند صد اسپید دو درم مشاند نرم دو درم که آب اندازه حرارت دارد
تخم چهار درم شیرینی دو مشاند و گرم تر اگر و مقدار شیرینی چهار دانگ مشاند بکیرند **حبی دیگر** که اندر تهاد صفراوی قوت دارد بگیرند کوکنار سیر و نیم بشیر خشانده کوکنار را بر آبی که سیر و نیم بشیر خشانده باشد
شیرینی را که مشاند بیست دانگ تا قوام عسل رسد و تخم و شیرینی اندر وی حل شود و زود هضم شود و شیرینی مقدار باشد **صفت حبی مسهل**
که در تهاد خوردن و صفراوی قوت دارد بگیرند مشاند بیست درم شیرینی بآب گرم تا خانده شود و تخم بشیر خشانده باشد **صفت کوکنار مسهل** که در تهاد سرد و تر بکیرند و نرم
بسایند و با شیرینی نرم ناطف کنند و سپید خایه مرغ و آب گرم چند جا که دست بر تخم خایه او نسوزد و بر آن کنند بر سر پنبه بسایند و بر آن کنند و بر آن بنهند و بر آن بنهند و بر آن بنهند
و اگر تخم خایه بار بود و بسازند **صفت مطبوخ مسهل** خرما و زرد آلو سوده بگیرند و خشک بچندرم مشاند چه سوس تر اشیده هم کوفته دو درم مشاند که آب اندر وی بشد و ترکنند
بقوام زنبق و چهار آنه تا نیمه بازاب بسیار بدهند و بیست درم مشاند بر آن شیرینی که بر بجوی باشد که حب چه بدیدند باشد **صفت حبی مسهل** که بنفشه خشک سوده دو درم مشاند بر آن
بآب دو درم مشاند صد گرم خرما چند که هر دو با جان جوان سفت و حب توان کردن این اندازه باشد **صفت دیگر** این را هم و حب چه بسیار کنند بسیار باید که خیار چنبر در آب کنند تا ماء الشعیر و بیاب و تخم
نرم بجوشانند تا بقوام کنند و بر آن شیرینی بر تخم بین و اندر وی کنند و اگر تخم نفت سوده اندر وی بریشند نرم تر باشد **صفت اسهلی** که بر آن قلت از برای کودکان باشد
تندیغ هر دو تخم شلیک کبار را اندر بیکدیگر صمغ حبه القلوب و طبیعت ابن را مطلق بطه گویند و حبه الخضرا بدی و ترنج و مقدار یکدرم مشاند با تخم دو درم مشاند با تخم بوره مالک بوره با بیخ
دارچینی و عود بنه طبع اجاب کند **صفت دیگر** هم ابهر تندرست ما مغز تخم مصفر چهار دانگ انیسون نیم درم مغز بادام چهار درم بکوبند و بگیرند بر سینه **صفت دیگر لطیف**
چهار درم بگیرند صمغ کتیرا مسک ملیک مثقال و نیم کمی دو مثقال مرد و ابا شیره وقت خواب با آب سرد بخورند و خشک باشد طبع را نرم کند و مقدار چهار درم بگیرند و با شیره بیاشامند
مسکو خایه مرغ بر سینه بیرون الطعام طبع را نرم کند و بنا هر شیر و کند باشد اگر انها طبع را نرم کند و شراب از این طعام هم طبع را نرم کند و با شامید در نوش قفو مشک دالا ام معاقبت
دفع کند **باب نهم از گفتار نخستین از جزو سیوم از بخش دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن اینچه اسهال چه وقت**
باز باید داشت هرگاه که دارو استفراغ تمام کرد تشنگی پدید آید وقت باز داشتن اسهال آمد و هرگاه که تشنگی پدید نیامد باشد گرچه دارو اگاه رسید کند هنوز نیامد سپید و باز باید
داشت و باید دانست که تشنگی که از پس و پدید آید هر اسباب استفراغ و اخلاط آن باشد که کلی بعضی از کرمی و تشنگی معده و مگر باشد و بعضی سبب کرمی و تری دارو و بعضی اسباب حرکت
خلط صفراوی پس هرگاه که تشنگی تخت شد و اسهال البته واجب آمد سبب آن استفراغ باشد در حال باز داشتن باید کرد و هرگاه که دارو خلطی را که اندر او استفراغ تمام کرد و استفراغ
خلطی دیگر آغاز کرد در حال باز باید داشت که اول دارو بکرد که استفراغ صفراوی تمام کرد و استفراغ سودا اول از آنست که کمتر باشد و هرگاه که استفراغ خون رسد خطر آن باشد و اگر
آنرا مقدم سبب خطر کلی این اول باز کرده است و اندرین موضع باز گفت لیکن شرح آن درین موضع لایق نیست باید دانست که هرگاه دارو خورده شود که تعفن یا استفراغ خلطی از
تخت از اخلاط رایحه دکند که هنوز قوت دارد و مانند باشد خلطی دیگر که تنک تر باشد بجنباند و استفراغ کرد مثلا اگر دارو باشد که با استفراغ سودا تعفن رایحه تخت استفراغ
سودا که پس از استفراغ صفرا که پس از استفراغ تمام شد پس از استفراغ خون و اگر چه خون از کلم دار سودا رقیق تر است از بیکار تبارک و تعالی اندر طبیعت مردم قوت نهاده است که خون را که
میرد و دست دارو بنهد و اینست آنچه که حاجت تن بدان بیشتر است و غذا را استوار است و تن جاندار با طبیعت و هرگاه که دارو قوت طبیعت را ضعیف کند و بر دو قسم که خون را بدست
کار بر خلط زیاد باشد بسبب انکه داشتن قوت اندر استفراغ تمام را استفراغ باید داشت از بر که هرگاه که با استفراغ حاجت آید قوت ضعیف باشد باسبب استفراغ ضعیف شود
مصنف ضعیف قوت بیشتر از صورت آن خطا باشد که استفراغ می باید کرد پس هرگاه که ضعف بدید آید در حال استفراغ را باز باید داشت که چه معلوم شود که هنوز اندر وی خلطی
مانده است قوت نگه داشتن اولی تر و اگر چنان بود که ضعف بی اندر طریق آن بود که استفراغ تمام کرد باسهال **باب دهم از گفتار نخستین از جزو**
سیوم از بخش دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن تدارک حالها که بر دارو خوارید بدید آید جز از اقراط کردن استفراغ تمام کرد و هرگاه که دارو سهل
استفراغ تمام کرد و از پس استفراغ فواقی پدید آید سفوط اندر دو غرگل و آب جو بدهند و بهند و اقراط بدهند و دارو که عطسه آورد بیفی باز دارد تا عطسه پدید آید و هرگاه که سرسام
و حرارت پدید آید اسباب سفوط با اسباب دارد ابی بارد غرگل یا دو غرگل یا دو غرگل بادام یا بارد غرگل تخم کدو و اسم برشند و هر ساعت بخورند و هرگاه که از آن قولنج کند از آن قولنج کند پدید
آید هم بدین اسباب و دو تنها خورده باشند آنگاه که با آب جو ماسیخت بخورد و دو تنها چنین باز دو قوت هرگاه که از آن بی پدید آید دست آبی و درب بر خورد به و آب سرد عسل بکند
و هر چه بر تنها از بیرون سوزنی و تاسه صیب و تنگی بدید آید و دو غرگاو و سکه و لعابها و دو غرگل و سرکه و کتاب بارد غرگل بادام و صمغ عربی پدید آید مادر و جواب ثمر
و آب سیب و شوربا مرغ ستن سود مند باشد و اقراط کردن خود زیرا که کتاب و دو غرگل و صمغ عربی و گلار مثل این توان داشت و صندل گلاب که قوی باید بود بیند هرگاه که از
پس دارو قی خون دراید بسیار اگر که شیر زیرین تر باشد و صحت تا صحت و از اگر کرد و هر باز که پرورد من سنگ کشتی که از دارو ها خواند که باز دارند تا است و لعابها

تنقیه قوت **باب یازدهم از گفتار نخستین از جزو سیوم از بخش دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن تدبیر باز داشتن افراط**
داروها هرگاه که دارو سهل و اقراط کرد تنها از بیرون بخورد یا بخار از بن طنطا یا بنوار یا بنک باید بجوشد از بن داد باید کرد و فربهی است مجوشیده تا بر
دست قابد بهم بدشت و تنها فرو بن تا خانه نیا باید او و اگر مکرر کرد و در کرمایه بود تا عرق کند یا آب کرم اندر زیر داس او باید نهاد خاصه از سوی پشت و از آبی که چرب و آب دانه و
از چرب بسیار کرد تا خواب بود و اندر کرد و بر کرد کشاده شود و هرگاه که عرق اندک کند شاب سیب و شاب ابی و شاب انار و اطریا شیرین باید داد و ابی و سیب و آب و تر اندر آنها باید
مالید خاصه اندر بیت کافور و کلاب و صندلی باید پیدا و اگر از بهر اقراط اسهال قوی سازند از بیت جو و ابی و سود کنار و طبا شیر و خواب و خیار و معده تخت صواب
باشد و هوا خانه معتدل باید کرد از بهر آنکه هوا که بخلط کرد و قسط دارد و هوا در اعتدال باشد و سهال از بادت باز کرد اند و سهال از بادت شود و اگر چند تا در آب انار و ترش کند و بدهند و از پس
آن آبی کند سوده اند شاب انگور تر کند که کمتر چند تعفن نصاب باشد و بیت جو با آنکه خوشه خاص سوده تخت بنک باشد و حیاتی شاد بریان کرده سه درم سنگ اندر دفع عجیب
تا سطوبت خود مطلوب را تا نیم بود و شیر تا نیم جوشانده چند آنکه خلق آب آبی و آنکه خود سود مند بدید اندر آنکه قوت تبرید دارد از دو دها باز دارد و سوزش آن بیت اندر آنکه اقراط
قولنج شیر شما بیاد بدن و هرگاه که طاج تخت کم باشد اسفیدباج بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده و کلار بی هر سه برهم کلیر کند و آب اندر بیت سیب یا شاب مورد
سید هند و اعد باز داشتن تبرید دارد از دو دها سکه و روغن کاو تخت تا نیم بود اینون و سکه مردی اسمونیا و اندماسه استفراغ تمام کرد و روز سیوم دو دهی و سود نجی اندر دو دهی باید
آمد و قولنج باید برآمد و بر آمد همچنین قوت تخار و هر چند روزی در روز و سوزش ها و درد کردی و قولنج باید بر آن اسمونیا بکرات اندر دهان از بر دهان کرده کردم قولنج بود
سبب قولنج دارو سهل باید خورد بود و دو دهان ضعیف شده بود و سقونیا دوده او خراشیده و فضلها که انتقال اوبود و دو دها باسبب خراشیدن آن بیافت بود و بی آنها خاره
و هر چند روزی چند از فضله کرد و شدید که دو دهه را بخاریدی و آن فضله بر دن شدی بر دم تا غذا و آن خورد و بس و نادر آنکه شاخ نطخ آن که شد پس از آن حاجی نزد روم
تا دو دهانی که دنان اند شاب قابض هر چه مردم و آن سوها آبی و تر خورد فرمود اندر صرفی اندان دفع بیکبار کی زایل شد و بخندد و سر جو بدهند باشد و او را چیزی بسکون دهند همچنین
حمکه نه نیز گویند و زعفور ابل بیاری آبی گویند و اگر دو دهان و زیادتی خشک و منع اسهال کند و حجاب کردن همچنین **باب دوازدهم از گفتار**
نخستین از جزو سیوم از بخش دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن کسی که دارو خورد و کار نکند و چون کار نکند بچیدن ناف بدید آید
هرگاه که دارو خورده شود که کار نکند و بدان یاد و سپاس شکستن قاسه بدید آید در حال باید که حقنه کند یا شیاف نیز باید نفاذ را استفراغ کند و روز سیوم اگر حقنه سوده
با آب گرم خورده آنرا در معده دارد و قوت دهد و دارو دفع کند و بیارا شکه بیرون قی باشد چون ابی و سیب بدهند **فصل** در معده رانفوک و منفک گشتن باز دارد و دارو را تبقیه معده خورد
اندر سهل استفراغ که جالینوس گوید مردی را حقنه نیاز دارد غازه ساعت استفراغ کرد چرا که زمه حسران بیافت که معده اوست می شود و بی فشارد و کونه اوبدست بفرستد
تا سیها قابض بدند اندر حال که بیرون بچشید سکن شد و استفراغ کرد و سبب آن بیخ بود که دارو اندر دفع معده بود و خطر از آنجا میکند هر عاین چهار قابض معده را قوی کرد دارو اندر دفع
کرد و هرگاه که این تدبیر چاره و نشد چنین دارو و اری دارو حرکت سوی آنکه دو چیزی بنا بیچ آنکه در حال آنکه صدر هر تدبیر بکرد باشد و بیا کرم بیا حالها نیاید و چنین
دارو کند سوال آن باشد که صفت کند و گرد بر و روز از پس دارو سود در باشد هم سوال بود از بهر آنکه کرم باشد که اخلاط در حرکت آید و بعضی از اعضا و بیشه شود و بیشتر
کرد و بیسه اندر کار آب سبوک دارد رقیق تر کند یا اخلاط را چنان سازد السلام کرم باب کرم نمک اندر و افکنند و شود کرده کند دارو دارد کار دارو و هرگاه که دارو از قعر معده فرو کند
و اندر امعا باشد و اثبات نکند همین بشرح دفع باید که دو دهان آنکه دارو الا معده فرو کند زیادت کند دارو الا معده فرو کند زیادت کند دارو معده هیچ کرا این قاسه و منفک شدن نماند فارو بی هر بی دارو و هر بیماری
و هرگاه که بالا اصل اب سفر کرد بر نیاید تدبیر حقنه و شیاف باید کردن و هرگاه که سوال اندر معده خوره نبود و این تدبیر هرگاه که دو کرده آمد و سود مند نبود و رنجها بدید آید تدبیر قی باید
کردن چنانکه سوی کرد تنها معده از دارو پاک کرد و دارو بی قی و جلاب ابرند و جلاب دادن **باب سیزدهم از گفتار نخستین از جزو سیوم از بخش**
دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن اینچه دارو خلط را که استفراغ کند چگونه کشد و چگونه دارو سهل یا دارو قی که بعده اندر آید هر دارو که هر اوازه تن
پاک کند و تخم خود بیشتر سد کمی قوت دارو اندر تن بکشد و بیضع خلط را بر آنکه تن جنبانکه و اندر تن جنبانکه و اندر تن جنبانکه و اندر تن جنبانکه و اندر تن جنبانکه و اندر تن جنبانکه
و بدان موضع باز کرد اندر و خلط کشاند کرد هاسیکند و بازی این یا بجو باز این و از دیگر بیان ترک و آب و اباب گویند بر هذا باید و اما مغا و بوده اشاعتری و بوده سایه باز آید
و هرگاه که انجا رسد قوت دافعه اندر حرکت آید از از فرو سود دفع کند و کرا انتقال آنکه بمعده بر آید و هرگاه که معده بر آید و سبب آنکه معده بر آید بر دفع افتد و سبب آنکه معده بر آید بر
تو که جهم دارو سهل بر اندر معده بیرون خود و بود هاو بر آید و طبیعت هیئت می شاید تا دارو را از ابی نزدیک باسان تر دفع کند و مردم خلط که از بر هر ابی طبیعت
را و چنانکه تا دفع از میکند اگر چه هنوز دارو و بعضی اندر معده ملتهب باشد و قوت جاذبه دارو خلط را بسوی خود فرو کشد قوت دافعه طبیعت او بزیادت و آنکه خلط را که اندر
که معده باید و از اخلاط بر تن بکشد ما سبب دفع کند خاصه که تر و دست باشد و هر چه قوتها دلالت باشد و معده قوی بود زیرا که معده ضعیف بود و از قوتها نیز تقصیر باشد
اخلاط بعضی معده بر آید و بهر دو طریق دفع می باشد طریق جذب و دفع دارو بر بن کوه بی باید داشت سکه خلط است اندر اخلاط هرگاه که از معده دو است هرگاه که دارو بیاید
اندر آید قوت و دارو بر سان قوت مقاطیس باد آن موضع رسد که خلط و آنرا از موضع خود بیشتر بجنباند و بکند و بیاد کند هرگاه که از قوت بند بر آید معده باز دارد چنانکه

یا کرده امد و قوت دافعه از دفع کند و بدان ماند که قوت دافعه اندر کمین نشسته است تا هر کجا قوت دارو خلط را بدفع باز دارد قوت دافعه از کمین بر بیرون آید و از آن
راه که از بهر دفع خلط و تخلیه آن اندر تعبیه کرده و بدان که خلط اندر مسالک و حنجره و قصب شش باشد قوت دافعه از معده فرو کند و قوت معده از اطراف اسهال دفع کند و چنان دارو قی
اندر کشد از آن اسهال بسوی فوق هم بر دیگر گونه باشد کن اندر دفع کند و اما قی بر دیگر اندازه و قبل از دستی آنچه گفتیم که چه مر دارو را اندر تن نیز اندر کن و بر موضع خلط فرو نشیند کن قوت رسانیدن
که نخواهد بیت بند که و زن را کوی و اندر هر تن که آن کند شود و اگر دو مقدار دیگر و زن آنرا با دو زن خلط که آن از دل عضو جدا شد هیچ نیست نوشد شاخت که از دل عضو که در
بیا رد و بر کرا ده اول وی تهره را باید و اما اندر بهر تن و صورت زبان باشد که مردی سالخورده که تن وی بر آنکه خلط خون و باد اندر هر وی بر آنکه شود و بر عضوی که از دل خیزد
بر دیگر گونه فراند بکند بدین سبب دارو دیگر نیز خطر انجانند و بکند و بیارد اگر کوی بندان دیگر سنگ دارو بر قوت که او را هست این که رسید تسلیم افتاد که آنچه خلط و جدا شد بر دارو
کمتر قوت دارو است و هیچ قوت نیست میان آنکه گوییم قوت دارو را مر معده را عضا در سد یا گوییم جزو زبان دارو که وزن آنرا با وزن اندام هیچ نیست نه چه مر دارو را تعلق دارد بر دو تا بدو رسد و قوت دافعه
اعضا معده و قوت را و یا دیگر بسد و دفع سکند تا موضع سنگ و باز کشتن دارو بر دل معده موجب نیست و اینجا که خلط قوت دافعه نیست که دارو را باز کرد اند چه اگر
قوت باز کرد اندن بوجه هم قوت دارو را رسیدن بدان موضع باز اشتی و چون آن دو علم نکشت یا رسید یکدام عضوت که قوت دارو را بر دارد و چون معلوم شد که موضع
از قوت نیست واجب که دیگر که مر کاه که دارو بموضع خلط رسید لختی بماند و از خوردن دارو هیچ منفعت نباشد و هیچ استفراغ نباشد لکن منفعت بود و چون حال بر خلط دانست دانستن
که دارو از معده و روده فرا زود کند و قوت دارو است که موضع خلط رسد و آنرا بماند و بکند و بر هم کند و بیابد دانست که چنانکه بیرون آمدن خلط با بکند هاو کرد که حاجت
بسر دن قوت دارو بموضع خلط و حاجت نیست از بهر آنکه قوت دارو جز نفاذ و ملاست که گوشت و پیوست و غیر آن بکند و کار رخیر تر بکند که خلط هاکه بکار دارند قی را و چون که
باندرون رسد و فایده از آن چون که ظاهر میکرد و پیوست و گوشت و استخوان و غیر آن او لیعنی باز آن او انجام معلوم کردند که قوت دارو است که از معده باندرون و تا عضا موضع
خلط برسد و آنرا بکشد نه چه مدامت و الله اعلم بالصواب **باب چهاردهم از گفتار نخستین از جزو سیوم از نخستین دوم از کتاب سیوم اندر**
یاد کردن اختلاف قوتها و داروها مسهل را که هر یک چه فعل کنند بدانست که قوت دارو مخالفت بعضی است که یک خلط را از جوی جدا کند و از عضوی
بکند و بیرون آرد چون تربد بلغم را و سقمونیا صفرا را و جوارش و دارو قوت بعضی است که دو خلط را جدا نماید چون سپرم صفرا و بلغم را و قوت بعضی است که خلط
را جدا نماید چون تخم خطل بلغم صفرا را و سودا را و هر دارو که بیش از یک خلط را جدا نماید کار او را تفاوت باشد از بهر آنکه غاریقون بلغم را فرو زن از اسهال کند پس سودا
و زن از آن اسهال کند که صفرا را بدین طریق معلوم کردند که هر دارو که یک خلط را اسهال کند و را بلد قوت بیش نیست و هر دارو که یک خلط را بیش اسهال کند و را بلد قوت بیش است
و آنچه چیزی بیش از دو خلط او این تفاوت بنوبتی و هیچ آنکه بعضی از دوا ها است که بعضی مخصوص است و استفراغ از آن بر عضو بیشتر کند چون تخم خطل که استفراغ از دماغ
بیشتر کند و همچنین از عصبها و سویدای جگر و معده و تخم خطل اندام را و آنچه دارو ها که استفراغ بلغم کند بسیار است چون تربد و غاریقون و تخم خطل هر یک از آن بر کرده
بر وجهی دیگر و از عضوی دیگر و بمقداری دیگر و هر یک چیزی دیگر و بر وجهی دیگر سود مند بود و چیزی دیگر را بر جوهر دیگر زیان دارد و نفعها دارو ها بحسب جاها و زمان و مردم و قوی آنکه دارو
تخمین را سود مند بود و همان دارو وقت باشد که همان تخمین را زیان دارد بسبب آنکه حالتی اندر هم و تمامی بسان نباشد و حالت از مردم و اجلها سنوان مردمان و ضبط کردن دیگر
از جلها اطبا بر وی نا طبیعی چون زاج اسرنی سالها عمر و ضعفها سال و حالها و اجناس و عادت جاها که محدود تخم خطل خورد استفراغ او با فواد باشد گاه فصل خواهد
ثابت باشد و هما شهر که مر باشد و نفاذ شر جوفی یا شد و مردم جهان بود و دارو ها قوی عادت کرد فجا باشد اندر تن و حالها بدید آید خاصه اگر بدان دارو حاجت
نبود هر بوی قیاس فرمود از دارو اندر بهر قوت بحسب استعداد حالها و اگر بود **باب پانزدهم از گفتار نخستین از جزو سیوم از نخستین دوم از کتاب سیوم**
اندر یاد کردن اختلاف قوتها و داروها مسهل را که هر یک چه فعل کند بعضی داروها قابض است چون عفص و هلیله و تخم انار و بعضی تیز است و بعضی تخم
خطل و حرف سیاه و سقمونیا و غیر آن و بعضی قوت دفع چون لبلاب و سیب آن و هر سه دفع بلغم نیست چون ترنجبین و خیار شنبر یا آنچه است چون نمک و مویز یا تیز استفراغ
سقمونیا و تخم خطل و این داروها بقوت تلخی هایست لکن بقوت دیگر است از بهر آنکه کبابه را بر جهاد داده و هیچ استفراغ نکند و طبیعت جزء را بسیار کوید چون
تخم خطل و حرف سیاه لکن بدین سبب استفراغ و تعبیر از آن بر آنکه داروها قابض و تلخ و شیرین و شوی استفراغ آنها کند و جزء معده و اما و آنچه بدین نزدیک است استفراغ
کند پس مسهل است چون تراست اگر چه استفراغ این بقوت تیزی نیست لکن بقوتی دیگر است تیزی آن قوت دیا بدی بدهد تا زود تر کند و بهمه تر زود تر و خلط را رقیق کند و اندر
حرکت آرد و بدین سبب دارو مسهل چهار نوع داروها تیز کا گویند دیگر داروها را مقی کنند از بهر آنکه داروها تیز اخلاط را از تعوق بکند و تن آنکه آن خلط که از اندام ها متحیر شده
شده باشد یا آنکه و حالتی دیگر اندر هر که از اجزو بوقت حاجت و موجه که بباید کار دارد و مضرت عظیم کند و از بهر آنست که دارو ها مسهل استقصا باید کردن و مقدار
آن از بهر مخصوص باستقصا باید شناخت و اصلاح آن باید کرد تا منفعت حاصل آید و مضرت نبود و بعضی از داروها مسهل از اجزا بدهد هاشه چون شیر شیره و حب المطوع
مانند چون نامه تربد و زنجبیل و غیر آن از بهر آنکه استفراغ از دو داروها فواد باشد و مضرت آن قوت اندام ها بزرگ باشد و شاید که طبیب از بهر هیچ کار دارد و الله اعلم

باب شانزدهم از گفتار نخستین از جزو سیوم از نخستین دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن آنچه دارو مسهل چگونه باید آمیختن
اندر داروها مسهل آمیختن نه دقیقه بکار باید دانست از بهر آنکه هر دقیقه اندر یی باب اصلی ترکب و حکمها که طبیب از این اصلها تا توانند منفعت دارو یا منفعت کند کرد کن است که باید
که همه داروها مسهل مر معده را دارد بدین خوش بوی اندر داروها که دارد و اگر کند بوی خوش بوی اندر داروها مسهل سپارند تا منفعت دارو بیابد و روح جوانه که
اندر همه از جهات قوت کند و بهتر هنری انست که سپرز دارو هاکه دارد قوت دهند مسهل را یابی دهند و هم آنکه زیاده داروها مسهل دارد که اندر آنکه بسیار بکار دارد از بهر آنکه دارو که اندر او
کند مسهل را آنکه بار دارد و کار آنکه سود مسهل که اندر او مسهل تخن بشر نشاند از بهر آنکه معده را تیز کند و بر کار تر خواهد کند و هضم کرده که اندر او هضم نکند و هضم
شود و بیک دارو دیگر کار تر باشد و بیکی نه قوت باشد و بیکی نه آنکه قوت دارد و نهاده باید دارد و دیگر کار تر خواهد کند و قوت از بیکی کند و مکن باشد که داروی دیگر باز کار دارد و بیکی باز کار دارد و بیکی
دیگر اما مدت باشد چون آنکه باید قوت را و نهاده ضعیف باشد بدین سبب جهد باید کردن تا قدر و زنده هر یک با غلاظ خوش باشد و بنیاد آمیخته و سرشت باشد تا از هر دو بدن مزاج و یک
قوت حاصل آید چه آنکه بیارد داروها سکا که اندر او باچیزی دیگر دارد باید داشت تا از دارو بدو سود و زود تر اندر کار چنانکه زنجبیل و تربد یا بی رسد و اندر کار باید شد آنکه دارو قابض
چون هلیله که استفراغ او بجمع و اخلط دارو زنج کند کار او از اندر تن باشد خاصه که تخت دارو قابض عفص کند و دارو زنج خلط را از بن اندر تن کرد از بهر آنکه دارو قابض
کند و هار عضو را بسته تنک کرده باشد خلط که دارو زنج از اندر تن باشد کند و هار که تر باشد و خطران باشد که خلط اندر عضوی بماند و بنی و مسده قیاد کند که چنان باید که تخت دارو را نه
خلط را از اندر تن کرد بر دارو قابض عفص که تا خلط زده و زنج شود بقوت تمام هضم آنکه دارو که از بهر اصلاح دارو دیگر بکار دارند و زن آن از بهر مخصوص که از مقدار دارو تربد چهار یک
وزن آنکه و زن تر کند تا خلط را بدان طرق شود هضم داروها که اندر مطبوخ کنند شود و نقل نماند و زن آن مقدار شرنجی یا دیگر که از بهر آنکه هر آن اندر مطبوخ خواهد بود و خورده خواهد شد
چون نمک و مصطکی و آنچه بدین ماند و دارو هاکه از نقل باشد و اندر مطبوخ قوت آن خواهد بود و زن آن صناعت باید کردن تا چون آنقدر و قوت آن با مقدار شرت آن برابر آید سنگ
شخص آنکه از هلیله و دو رسنگ دهند اندر مطبوخ شش درم سنگ باید کرد و کمتر چهار درسنگ و بدین ترتیب قاس فلک کی باید کرد و تنید اگر اندر حب کنند مثلا نیم درم باید و اگر اندر مطبوخ
بزند دو درسنگ باید با دو مثقال و دیگر داروها بدین قیاس کنند تفاوت که چهت هر دارو و وزن هر یک از وزن خاصت او که تنها بهتر کنند باید مثلا تربد مثلا و هلیله
و هلیله و مصطکی ترکب خواهند کرد اگر تربد تنها رصد اندر یک او و دو رسنگ و هلیله چهار درم سنگ و غاریقون یک مثقال و مصطکی دو رسنگ چون ترکب کنند هلیله یک درم سنگ کند و تربد
چهار دانگ و غاریقون نیم درم و مصطکی چهار دانگ و دیگر داروها بدین قیاس کنند تا از بهر یک شراب معتدل آمیخته کنند کرد **باب هفدهم از گفتار نخستین از جزو سیوم**
از نخستین دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن طبع و خاصیت و منفعت و مضرت داروها مسهل را و تدبیر مرد و فی کبیر بکار دارند بر ترتیب و فی بیع حروف الابجد
بیخ گویند است طرخون و حشی و بر نطی و بر اسان و دهلی اما بنطی خوشبوی تر است و طبع مورد تر تخم او خورد تر است و حرارت او کمتر است و او را اندر اسهال تلخی و غلیظی نیست و بعضی هر دو گویند
و او بوی بدی او همچون بدی مقلات و باه را زیاده است که و که همچنین تخم تلخی و ظلمت و اندما و قبضت و تیزی است و بنی قابض تر است از اندر و بعضی طبیبان او را بیخ رومی گویند و بعضی
اجلها انواع بیخ است و بعضی گویند تر و بعضی گویند او کرست بدرجه اول و خشک بدرجه سیوم و بعضی گفته اند بدرجه سیوم و درست اینست قوت عصاره او کمتر از قوت نبات آما
و عصاره او بعضی را باشد و بدید تهور بدین گویند عصاره او بعضی را باشد همچنین فعل جالینوس است و کمتر عصاره او معده را بدست و درد را بدد و بیخ رئیس او علی بن سینا گوید نبات او قدر نبات آما
داده باندرون گوید اندر وی حرارت و مرارت و تیزی بیشتر و تعبیر است و زیاده و قوت دهنده و با آنکه خلط صفرا از معده فرو دارد و با سهال را آنکه و با قی صفرا را که
اندر عروق باشد آنکه اندر او دارد و بلغم و زرد و هر کاه که اندر معده و سینه و شش خوی بیشتر بود منفعت او بدید نیاید و بسبب تلخی و قبض و خشکی که اندر وی است و بدین سبب است که
طبع افتد بیوبی تر بدشایکه باشد تا تیز قطع باز ما دارد و رطوبت با هم باز آنکه و نکند و کند خشکی او رطوبت را در معده خشک کرداند و طبع او با تر بدرطوبت معده را باز آنکند و معده کرداند
منفعت کرد سیلان معده و بحر باشد بکتا باید معده را که اندر وی حاط صفرا بی نباشد زیان دارد جالینوس گوید که و هی خلیطیان بیشتر جاهای کرداند معده ایشان را تنک می بود با تنبی معالج
کرد نه در کشند و اند کنار جهله ابوی و بحر و بدین مرکز و هر کاه معده ضعیف و کرم بود باب بدمع کرم از افتد بیش باد اشتم سپرز مدبح اما منفعتها را افتد بر کیک آنکه کرم مرد شلیه خواره
بیشتر اما تلب تلخی طبع او خورد خاها باز دارد و طبع و باسور سیاه بود تو بی را بکند و در دو معده و در دو تخم باز دارد علی الجمله جرح او و شراب او معده قوت کند و او را کند و علت سرکه و کمه را و
رخان را نافع بود و هم اصلاح کرد و سهوت اعضا قوت کند و دردها و اندامها که اندر سر باشد و کرمها و اندازه کاندر کرم باشد کند و بار کرمکی حیض آکشاید و دکها از صفرا و
لب کاند و دیگر اندامها کند بدین سبب استفراغ او تعبیر تا مایتلسوا اصلاح او طاعون الجمله نافع بود اگر اعمال بر تعبیر و حمول سان حیض کشاید و اعضا و ظاهر و باند و دکها و اگر
خاران که اندر دو نفع باشد نافع بود و بواب بحر شد و بواب تو بدین دلیله و بخار طبع باد و در دکو ترل سوز سند بود و باسیخن بیند و بیچ شد نفعت مهلان بشاند و درد و هم باطل
کند و باعمال رشته اثها اکور و بخن مرده که اندر سینه باشد حاجت ماهی چشم بدید بیرون و باسم و بر غن بر شند و بر معده و بکر و دانکها و حفاد کند و بر دهاد سوز سند بود و باسکه خوردن خاری را
کاندر خورد سیاه و نخ تلک کند کنا یاسا بیخی از وی اگر بنید بچشم سنگ و اگر خرم او خورند دو درم سنگ بدلا و از بهر قوت معده و زنا و اسهال و نیم و زن او هلیله زرد و ابر بکر سنگ
و ابر بکر و بکر و معده و نخ او بنی **افتیمون** تخم را بیان و تخت است هلم اما تیرات که و هی گفت اندر وی است تو بدین سر گویند نکو نه بنا قاست که بدین مرد سلف و اقوی تر از بنی هاست
و سیاه او بیاکه بدین سوی هیچ او است که بیخ تو بیوی قوت و اجزو او بیاکه از بیا اندر بن او بیاکه بر گو که و خشک بدرجه سیوم گوید که و خشک بدرجه سیوم گوید که قوت بدان بلغم و بدرجه نخستین

اسهال بود که و خواهد ماليخوليا و صرع و تخم را نافع بود و بارهارا بزاید کند و سرم که در بینی را نافع بود و مردم صفراوی را زیان دارد و ۴ درم و ذکر کنی که خاصیت تخم آن در طبع حار و در دوم سنه است
دوم سنه مزاج او سهل و در سکنجبین سه درم و اوانست که اندر او بر فرق بدام شریر جز بکنت که باره عنی بنفشه و نعنعه دم بکوبند و بجوش بر بیارند که دو یک کت اندر بقی بدهم و از
دو سنه تا سه دوم سنه و اندر طبع او بجنبد سنه تا ده دو سنه و اندر بجوش بر بیارند و بخشت و بیاد دهند و هر که طبع خشک باشد و هر که طبع خشک باشد و دو سه جوش بدهد
و از آنش دادن فرقه را بسکی باز و بخشاند و محرب ذکر یا الهاز و بعد الله علیه و در کتاب شاهی هر که سینه او که شش و سرفه او فتوح باشد بیارد استعمال کند شش و سرفه او فتوح کند بن
نفرد و کشت که بر سر بیاشد و بنوشد شود بعد این و صبح کرم هما نوشد بنی خد بو سه اندر که بیاشی در دستان بیرو او را بکوبند با ماء بیرس و شوند بر دشت و حاد کند سپی را بکند اندر بیلد مقدار او با لکین
تخوید بلغم را با اسهال بیارد و بیلد بر فرق او جذب کند و بر او اندر بلغم خام بیارد و بخالیوس بگوید او را اندر صلاح جگر و بیلد بنا که باید خوردن و اگر صاد کند هم دیگر با یکدو تا
او را بیارد دهد و معده را بنیاد شاید و شرکت کنن ابو بلیه مثقال زعصاره آبی آرد و سلوبه که بوید مغز او کوشت بود خانا بارطف کند و خوردنی باز دارد و دیشه را بر باید بدا لوهم
سنه از نه باشد دوم و زن ابو بیت سلیمی و در باب و زن او بساسه و فواید اعتدار مرغ گویند **بوره** قوی قارنکت کمان در بیدی قبض نیت و بوره ارمنی بهتر باشد با هما تخفیف
و زود تکن سپید با کمکوه بود و قیاس از نفی با کرکر بوها هیچ قیاس بود است باشد و جالینوس رحمة الله علیه میگوید قوت بوره شایی میان قوت انزفلت و میان قوت زنک
از انهم که اندر از نیز جز زود دن نیت و اندر زنک جز قبض نیت و اندر بوره شایی هر دو قوت هست لکن بقی اندک تر است و زود دن نیست بوره را بر سفال بر آتش نهند و
بر آن کمدا با نیوس سوخته کوشد قوت او قوی تر و کلاست و کفتا بوره لطیف تر از بوره است کرم و خشک با خورد بجه و در و خاصیت او زود دنت و شش و بر بند و
تخیر کرد و شد با دارو ها سهل بیا بند و او را زمره فرو کذارد و بر اسهال باری دهد و بوره را با سرداب و نمک خورند بجهت دن تخم را بر دو با دارو ها سهل با دارو ها بیا بند است
و کرم تخم با یک جهت دکار دارد کرم را بر دو تر بر دو کرم بیکه شیاب و بکوبند که کرها کهن را بیخ ارباس کو بخاری بیرد از بیرا که سرداب تیز کار خاری باشد تخم کرم ضماد
او را بنا هر بیرست کنند و بین سب زنک روی سنج که مردم آنرا فرا نیه کنند از بعد که طعام کرد را بیار خوردن او و زنک روی را کرد اند و سیاه کند **بنفشه** سرد و تر است جذبه
اطلال ماسوره کوید سرد است بدرجه اول و تر بدرجه دوم اسهال کرم را بنشاند و بدین تر و تخلیل کند و محرور را بقوت سردی نافع بود و بر اوتها با یا از جو بر اما سا کرم نفند
سود دارد و بر جشم بنشاند و سکر بر دو سعال کرم و خشک را نافع بود و سب را زیم کرد اند و شاب او را بجنب را و درد کرده کرم را نافع بود و طبع را نرم کند و بنفشه همان
اسهال نکند و بعضی کنند اسهال بسبب رطوبت که بعضا زیت کمر اند و قوت اسهال که است بر بنی که طعم او تیزات و زبان را تیزی که دو اند چنانکه بنفشه و زبان معده را
بنا شد تخم او و سرشت مردم سنک با چهار درم سنه او بدرم سنه او نکر و بلکه بر باید خورد **بلیله** ماسرجویه کوید طبع او سامه نزدیکست که کوید که اندهل بلیله چهار
فعل هیله دو تر است و فعل امله چون فعل هیله کابلیت سرد است بدرجه اول و خشک بدرجه دوم و در بعضی قبض است سستی معده را بدهد و هیچ دارو معده را زیانه تر از وی نیست و
کرمی که تخم را نرم کند و کرمی طبع را نرم کند و ظاهر است که نرم کند و امعا مستقیم و معده را سود مند بود **برنک کاسنی** دو نوع است یکی خورد تر و برنک تر است بتوان ماء الرای
دیکر بزرک تر بخشاند است اما مزه بهتر باشد کرم و خشک و رطوبتها را از فاصل کند و کرمها را بکشد و اسهال را بنا و ایوست با کرده و کوفته خورند **بنوفر** کرم
و خشک و بجانبه است سرد کها کاه اندو مقدمه است بکنایه و حقیقت نیز بکنایه و جهت و کرم کند و کرم را بتیم بکشد و کرمها و قرنها و اندر اسهال کند **بربر قطرا**
سرد و تر است بدرجه دوم و باین جریح کوید سرد است باندر بدرجه سیوم و از غایت سردی بر بهر نزدیک باشد و در فعل کل همان کند اما سا را و صبح الفاس ابو در سرکرم را نافع بود
لعاب او با اندکی بنشاند و در شی سینه را نافع بود و بر باک کرده و در بعضی کلا جریک کرده اسهال خوابی باز دارد و خام اندر جذب بزند تا لعاب که در و غرض بنشد و کرمها
طبع دارد کو اند و از بن او جذب ساند اسهال خون باز دارد و بر اما سوکرم هلاک کند تخم کند و بجلوکه تنز تباشد **بریاسفا** ثابت بر لب جبها و حمیها و از اندرون آب چاه
رسید برک او مانند کشیرات ساقها و از بنی دیبا و بیار لاحتیاجی و این سا چون کوید وی را شر الحلق از بکوید اینها کسانی و مانند موی و حرکت و قوت
او زرد و در و او اتخم نیست و جالینوس کوید اندر بر دی و کوی و مقتلات و حامی علی سا کوید هاها انکی خشکی و کرمی کرایه از بهر آنکه تخلیل کند و سوده کشاد
و اندر وی انند سایه قبض است خاکستر او با زر خرنی نیست دار الشیه دار الشیه و با رو غن سوده و شراب آنکه بر موی دارد کند و زنی را حیض بکند و با خاکستر او سیم را
ببرد و در سر تو بدین کو چاچ او شش ابیاران کند و بنوال نفس او و در بهر نافع بود با شراب آنکه بر خون بکند یک جنکان و کرمنکی مار را نافع بود و او را کرمی حیض
و نفاس را بیارد و سنک کرده را بر تر اند و در بنی بدر ابی و خلاف کند سود مند بود و خنا در بر انکاند و با زه اسرسه کوید سهلت **حرف التاء تربد** خوبیات و بجزیان
اند که سید عه بیان بقی صنع دانیو و اند و سطری و باریکی معتدل باشد و زود سوده شود طعم او تیز باشد و زبان را دو و زبان را و بیخ خود سه باشد ضعیف باشد و این
ملسوبه کوید کرم و خشک بدرجه سیوم که بعضی کفته اند نافع اطرحیس سقمونیات مکر آنکه او اسهال بلغم کند جرم او بلغم دیبا را و آنکه اخذ و سنه بیارد و جلوج او حلال
صفرا بیارد و بلغم کند را و شیخ رئیس کوید تربد بلغم بقی بیارد و هر کاه او را تخیل و بیاشاند زیتی بیرون دهند بلغم خام را بیارد و بیتها و بلغم غلیظ را تخاخا و بیرون دهد که

اخلاط بعد بنا الله زمانها باید و بعضی گفته اند تربد کوهی و ریوی که او را قوت دهد و بادی بیار باشد نافع زیاده بود و نفع سقولقوریا بدین سبب مضرت او بیارد و خاصه و نافع باشد بیب مشارکت
معده با دماغ و تنقیه او را بیاری دهد و دکار را بدو و اما من حیث الاصلاح اولاست که ظاهر و تر باشد تا بوست سیاه او بیرون و هر که مقدار تربد چه باید بکوبد
نرم نباید و کاهی بر سر او سطوخ کنند بدان نوعی بنبلید سود دهد و بعضی را با سرکه بدهند و بعضی را با عسل و زرد بطی بهترین دارو هاست اندرون و اصلاح اسهال و اوجاع
بوزنان اندر همگان بعد از بوزنان که او را اندر حمی و اندر بیماریها استعمال نمایند سود دهد **تربجبین** معدنیات انکه بر کوه کلید زیاده است و نیم کسه سینه بازارم کند و هر نافع بود و شکری اشتهاء و سهال
سهل خاصیت کند **حرف الخاء الحاء خولنجان** که و مشک بد چه سیوم بارها تعلیل کند و خاصیت قوی انسان او و اوجاع اعضا سرد و نفرت انسان او بیاری دهد و شکری بارکند و سنگ بر و سرد و رکها و درد
پهلو سود مند بود و بلوبت قام با سهال و تبخ کند و عضا و ماخت ان و حرد و سدت رحم را سود مند بود بد هضت بطن را خوردن و عصا کردن نافع بود **حرف الخاء الحاء خالنجان**
کاکنا هندی است این چیز را هم کو بدو و مشک بد چه سیوم بخ الیوس بکوبند که و مشک بد چه بدو دم بقوت و بس بیدر و منی کشتن و تا سه ارد و اسهال اندر ه است و حفظ حفظ
سود کند و کم کم کند دانه را بچه **خالنجان** تخم بیدانست و تخم بیدان چند هست و بعضی خردست انرا خوش کوبند و اندر خوردن بنا و کم بیشتر کنا دارند و بعضی بیست و کرد انرا خوله
کوبند اندر طعامها که بر بیشتر کنا دارند و بعضی از اشت بر شکر تخم شاهسفرم و حب الرشاد را کوبند که و مشک بد درجه سیوم معده و جگر را کرم کند و اما سر بر زاید و عرق النسا را نافع بود و ناسوده مقدار دو درم سنا
با دها را معاون باشد و تنقیه کشاید و بر ان کرده فاکوفت مقدار دو درم سنا و عنبر نافع بود و اما اگر کرد مطام اندر سوها که از بعد بیست و منی کشتن و تا سه ارد و اسهال اندر ه است و حفظ حفظ
سود کند و کم کم کند دانه را بچه **خالنجان** تخم بیدانست و تخم بیدان چند هست و بعضی خردست انرا خوش کوبند و اندر خوردن بنا و کم بیشتر کنا دارند و بعضی بیست و کرد انرا خوله
کوبند اندر طعامها که بر بیشتر کنا دارند و بعضی از اشت بر شکر تخم شاهسفرم و حب الرشاد را کوبند که و مشک بد درجه سیوم معده و جگر را کرم کند و اما سر بر زاید و عرق النسا را نافع بود و ناسوده مقدار دو درم سنا
با دها را معاون باشد و تنقیه کشاید و بر ان کرده فاکوفت مقدار دو درم سنا و عنبر نافع بود و اما اگر کرد مطام اندر سوها که از بعد بیست و منی کشتن و تا سه ارد و اسهال اندر ه است و حفظ حفظ
سود کند و کم کم کند دانه را بچه **خالنجان** تخم بیدانست و تخم بیدان چند هست و بعضی خردست انرا خوش کوبند و اندر خوردن بنا و کم بیشتر کنا دارند و بعضی بیست و کرد انرا خوله
کوبند اندر طعامها که بر بیشتر کنا دارند و بعضی از اشت بر شکر تخم شاهسفرم و حب الرشاد را کوبند که و مشک بد درجه سیوم معده و جگر را کرم کند و اما سر بر زاید و عرق النسا را نافع بود و ناسوده مقدار دو درم سنا
با دها را معاون باشد و تنقیه کشاید و بر ان کرده فاکوفت مقدار دو درم سنا و عنبر نافع بود و اما اگر کرد مطام اندر سوها که از بعد بیست و منی کشتن و تا سه ارد و اسهال اندر ه است و حفظ حفظ
سود کند و کم کم کند دانه را بچه **خالنجان** تخم بیدانست و تخم بیدان چند هست و بعضی خردست انرا خوش کوبند و اندر خوردن بنا و کم بیشتر کنا دارند و بعضی بیست و کرد انرا خوله
کوبند اندر طعامها که بر بیشتر کنا دارند و بعضی از اشت بر شکر تخم شاهسفرم و حب الرشاد را کوبند که و مشک بد درجه سیوم معده و جگر را کرم کند و اما سر بر زاید و عرق النسا را نافع بود و ناسوده مقدار دو درم سنا
با دها را معاون باشد و تنقیه کشاید و بر ان کرده فاکوفت مقدار دو درم سنا و عنبر نافع بود و اما اگر کرد مطام اندر سوها که از بعد بیست و منی کشتن و تا سه ارد و اسهال اندر ه است و حفظ حفظ

والبر کشیرتر فاریع نیا قنب و از کشیرتر در مفاصل که اگر کوبیده و بر قاصر اندام سر بگیرد مدد نافع بود و بر اسها و نفرت که مطلق کند سود مند بود و استعمال ان بی زیاده باشد چه کاهد ان
نا بوقت خود بود استعمال ان کرد **خرماهندی** درختی است بچه سیوم و خشک بد چه سیوم و خشک و تا مدتی و قی باز دارد و معده را کرم و اقوت دهد و اندر بهمه کار باشد و اضعف باشد سود
بود خاصه که کرم بابات تبع حلت باشد و اسهال و سدها کند و مقدار نیم درم کرد اما اراری بکوبند که خرما هندی غذایست که بدان باشد و بار خورد اند اما بوزنان و اطفال بیاید و اندر
و زنان و مردم خوش ایند و کوکنیکی و هر کرد بد معده و قولنج بخشد و اندر شاید که چه قولنج از حرارت بود از بهر انکه سعزا و حرارت زود ها اندر بوزنان کرده باشد همچنین معدی که در و سنا زیاده
و زنی که بد چه سیوم بود و خاصه اندر علت مثانه یا چند مع و قابض و تنخ و رسهام سرد و خداوند ما تنها را و کوبنا که طعام اندر معده ترش کرد و کوبنا که عصبا ضعیف باشد و اندر جایت که
خرما هندی نشاید دارد و مردم سپید پوست و اندر مبوی را نشاید که کنیکی و بکوبد اندر شربتی مقدار چه سیوم سنا با انکه باید و این مقدار چه سیوم سنا با زاید و اندر تنقیه که معدنیات
بطن بخاند و بر اندر بکه کم سنا مرد و بس سنا خرما هندی با انکه در نیمه زمستان چند درم سنا با زاید بهتا ماسوه اندر قبا دو درم خرمای مرتبی انده در سنا و اندر
کتاب موضوع ادویه المفرده شرقی الب اوتها یا دو درم بطن هندی در نیمه است **خرفع** بیدانجیر بر وقت کرم و ترست و دیابیطس و بکوبید انکم او سه دانه با انکه و بیاشامند
بخورند استعمال کنی و بلغم بان نان بخورند و باشد که قی اندر بعد انکه معده را ضعیف که و نم کند و کوبیدن انکه اسهال نافع کند و قی نیز را کشاید و اوجاع المفاصل را نافع بود و مقدار بیدانجیر و دو
تا ا تره و دانه تابیت و دانه باید و کرنجم او کوبند و برگ نیمه او کوبند و خطها را کشاید و خطها را اقوت دهد کند و انکه اسهال نافع کند و قی نیز را کشاید و اوجاع المفاصل را نافع بود و مقدار بیدانجیر
نرم کند و اسهال کند جنام را و علتها را که از سردی باشد نافع بود و دفع زلزله اندر اسها را کشاید اندر معدها و علوا و قوت سرد نیز ذیابت کند و کره و دیش تا که کره سرد و دانه اسها که اندر معده بود و اندر سب
رحم را نافع بود همچنین انطام اندر طعام باسود مند بود و خورند اندر کوکم ارنکم بر دن اندر و با انبوس بکوبند بدل کند و تخلیل کند و بعد که کن نخوانه قوی دست و دیابیطس بکوبند بدل او بیاشامند تا
که اندر وقت نقاس قولنج کند خشک کند نافع بود بعد با انبوس بکوبند و دفع کند مانده است و بر دفع زیت کهن و قوی ترست بعد از دیت تازه و کهن کاربرد **خرنوب سیاه** بدل نبات و سنه بدل حلاوت
و سازج کوناهست نک او و قرنبل ست و انچه ارزنی کاباد بچه است و سرنج اجیهول سر بهلا است تخلط باید ارزنی باید و اسهال زنده دنان بدن بدن او بسیار است و خلط طرشت و میان تولد است
و اندر دو بس نداخانه عکس چیزست و مشکله دنکی و مانند کردنی باز اندر دنی برابر و اندر خشکی و بسیر بهتر ان باشد که سخت باید بچه و سطبر باشد و سخت کن باشد و تازه باشد و بوی و رنگ
باشد و طعم تیز باشد و زبان بکند و مشاهد اهاب کرنکه و خشک و تمام کرده بیست اند و بیست اند سایه خشک کند و سایه و بر بزند و اندر دارو هاها حیات تولد بکار بدل و اخلاط اسهال
و درد قی **خرنوب** کم و خشک بد چه سیوم لطیف کند و است حد اقوی کند و گوشت سرد و خاصیت او لاست که مزاج کرمانه و بزاج جمانی بد ارکند و سیاه اکر با انکه خرنوب خوب دار
بهر انکه و کند و اندر ان قی باشد بنه اسهال کرنکه و قی و اسهال بیاب و سرد و قوی تکیه و خونها تولی و تن باز اندر جهان و کهن را موافق و باشد و مردم ضعیف را نشاید و وقت خرنوب خوب و نیسان باید
با شربتی و بیرزا خورند بر دی باشد انکه اخلاط را غلیظ بر کند و نشاط و شادی جوید و ان دنکه نوی خرنوب خوب شاکله قی بایکه دن و اسهال خوردن استعمال او مع و انیغوا
و شقیقه مزمن و تابع و درد مفاصل سود مند بود و سود او خلطها و جدا که اخلاط چه باشد اندر بزن جدا کند و همه کرنی بان کند تا حاجت بیت بنا ان کند و بدین قوت معدنی بود اما انکه دانه
و اندر سرکه بجوشاند و بان سکه مضمضه کند و درد دندان ببرد و طلیخ او اندر کوش نیچکاند زاو اهاکه اندر کوش اشتره باشد ذا پاک کند و قوت مشوانی زیادت کند اسرع اوجاب کند او الاثاب
انکوری اندر سکنجبین ترکنند و مشقه بکنند تا ان شراب باسکنجبین با کتاب کر از کنند جو بعضی بخت باشد میان بزند و بعضی بد با سیب یا مرغ و بد با چیزی خوردنی که از زود
بکوارد معده را قوت دهد و بزند بیرون اندر کار اردما انچه زود کند اندر معده را قوت کند چند چه جو باری و معده و خطها اسانیون و دهن انچه باشد و انچه زود اندر انکه بایدبه مقوما
بود **خابی** نباتست رستنی او و اسانی اقی اندر بنت و شاخها و بیاد اندر ان بیاسود و بعضی باشی و کرت چون رن خطمی کن خوند تا زیبن خطمی نوی ان طوخیاست که و هیچ کمت اند حاری
دستی و طوخیاست انی است و نوی بلوخیا انرا ماوخیا الشجره کوبند و ان خطمی است و اکر بقید الیهود را کوبند نوی ان طوخیاست ابرد و تر باشد اما ترسی حلاوت و نرم کننده است و سرخ
بسیار کند و بیشتر باید ضعیف تر باشد و تخم هم قوی تر از بن باشد و طوخیا الشجره و تخلیل کند و ترست بد اسر کرد بد حاری بد رستی که با افتاب هم کند اند قوی کرم و خشک و با انکه است
و بدین قوت است که هاکه کرا ترا بیند بخورند اسها انکه و بلغم خام کرد باید باشد که لا اخلاط اسها حزن اد انکه و تخم او بر تری بکوبند و بنمد اضافه کند بشاشا که و اندر بدن او سود شاخها قوی
هست بخلیل کرد و بضرا و خشکی کند بی انکه سود ا اندر بدن قوت تبخیر او بر سرخکی اثر هم بکاهند سود مند بود و اما اسها کرم را نیز سود مند بود و از بهر دیدگی دهان و بیرون دندان
لطخانید سود دارد و اندر بیرنی کار اندر سود مند بود این ماسو کوبد خیار ابی بد قوت بد درجه اول خاصت بد سافی معده تر اندر باشد و شاد و رحم را سود مند بود خاصت شکوفه او
و تخم او بهتر باشد در تری حاری و سینه و شانه و رحم را سود دارد و بد تر بود و بکوبد برشا و بخلیند و انکی نمک با نصور خمار کند بان کرد اند و کوشت تازه و بیاند و کرم بهر دست
شدن خلط بد بی نمد خلط کند و اکر برا او کوبند با بهد مردم شنیده تا چون مهم شود و بر دنیا رسد کو تا باشد خمار کند بان کند و کوشت تازه و باند و سیوب ما از سیاه کند و بران او را
با زیتن کوبند و سرخکی اثر و بر چه خمار کند سود مند بود و اندر طبیخ او نوشتن صلاحت رحم را کند و طبیخ او مقدمه کند سود مند و رحم و سود مند و دهانرا و شود و هاها را نیز سود مند باشد او را انبوس بر سرکه دارند از بهر انکه
او بیاج او بیند و بخورند صحت دارد و هاها را بان کار تا قوا باید اند و بهر باقی برادر و کار بیکه تر تا نافع بود و بدل او بکوبند و یا و بتن زیت بسیار تا چون مهم شود و بر نخم زنند
صلاح کند و نخم او اندر تن بر کرده شود و کره هم کند اندر تن اقی معده را بست و سود مند کرد کشاید **خرفه الخاء الحاء خیار شنبر** مقدار انشکه تا از قصب سرد کرکه دارد تا است و ان کرد می و سرد مرغ مست و تعدیل کند و است
همچنین است و سکنی کند است چون تخم بیدانجیر است سرخ سقطه ای سیاه و هندی از سکنی بد کرات و انچه کوبند مغز او نیز است و بزرد کاید خاصیت او است که مغز او بر دکار کند

تا نیست شود و اندر موضع خوش و بر موضع خوش و بر موضع هندی و سکری باشد و بدان کار باید تا آب و بچوب رود هاتو که دو بیست و اهن را بدان کوبد و آن بود که کرب را زیاد بنات
او بستاند سپید کند همچون بوره بیرون است او را کنند و مواد نکخانه را بیان و چیزی اندر آن بعد باید زیاد بنات طبع اگر مقابلت و اسها از آن کند و سود و اجام
از خاص را بارد و سیاهی و موی که واجد او را بارد و هاء مایق خوند و نیز از بعد باید تب و نیم و کسانی باشد که دلیری کند و مقدار دو دانگ بدهند که آن کسان شاید اوت که مزاجی و تری فرود آید
و استفراغ منفعت تواند و اصلاح او آنست که او را باغذات و ماشک زعفران کوبند و بیرند و گواه دارو هاء اسهال خوند باید و اشتهی و حبالنیل باید او را و اندیجه بن ملد و باد او را که اندیجی
انیون شاید نشاید او دن و جداء مزاج سرد و متصور و نشاید داد **حرف الذال و الثاء** کون اندر جالنوس حیات علیه مسکوید سکون او را اندر گشاد تب قوی بهر است و بیرون خاتان قوی را
که بیدلج که اندر قوی قوی صیاند و بکر باید بعد و او را اندر قوی اهتمام کند اما اسهال و اندر قوی اهتمام خرید باشد از اهتمان باهاء ابیاید هم سرد بود با آنکه تن و پیل اندر شیئی تعبیه کند و
بدهنا نافع بود **حرف الراء و الزاء** زرقون بدیت و کم و هنگست دیگر دیاست و مثنا ارطاکی کند که اندر دشت آن باد هاء که اندر دشت چند و زیاد جوهند و
خوردن از وی کند اندر خود باشد سنی عصب لنا نافع بود و محمد بن زکریا رحمة الله علیه مسکوید که مرد بی اقوی بود بلی قطره اب اندر بینی او بکار بنده از آن جاهم که اقوی بود و بلی قطره از آن جا
که درست بود از بینی او رطوبت دیا بیاید و هر دو زیت و قطره فی خوند بر سر و زورت سد و از بعد شیقه و صداع مزمن و صرع و سده و ورم بالکی و مالیخولیا هم بر یکونه کار اندر سده
بود و پیست و هم زاو و هنگست باد کان را سود مند بود و اگر مرد بخوش بیاید ها در بینی یکانند سیل اغاز یکی چشم نافع بود و باسه اندر چشم کشند احولی را بد و منفعت او اندر اسهال
چون زیت مقدار بیست و اصلاح او هان اصلاحست بعد خود دفی تام از بینی سه کرمه و کرمه مشتی بر آب باشد اندر آب کوبی شیرین مزه باشد کنجین بالخطا سالیون و دو قرو
سقمونیا با چند مر بر یکنند اندر آب انیون باب خلط تیاق کوبیکی ریتیاست چون ظاهر او نشاید و اما بیشتر یکانند از آن جا که کرمه باشد و مر موضع کوبیکی هلاکست سود مند بود و
باب نشاید و بلیت بدان آن که کنند و حیله آنکه حیوی کشاید و بچه مرده از شکم بیرون آرد **حرف الزاء و الراء** سه نوعست طریف یعنی دراز و مدور و مربعست یعنی گرد
و نوع سیم همچون شاخ نبات و طویل دراز کوبند و مدور مرج را مدور کوبند هر سه گرمست بدرجه دوم و جالنوس مسکوید قوی تر از مدور مرج با قوت هاء طویل اندر هاء باشد بدرست
جز آنکه مرج بقوت کردن قوی تر است و طویل بقوت کم تر کردن و جمله کردن معنی بودن قوی تر است هیچکدام جایست بکوبی و جمله بیشتر باشد طویل با نفرید و هیچکدام جایست بلیطه
کردن بیشتر مرج نافع تر باشد و دیگر قدر بدوس مسکوید منفعت طویل از بیشکستن باد هاء کند اندر چیزی غلیظ که اندر چیزی سده آن باشد سود کوید طویل بینی هم را موافق تر است و اند
موضع بزرگی کوشت او خوند شده باشد کوشت رویاند و ما سر چیزی که طویل از آنچه دیاست و بر زنی کهن کند نافع بود و بن دنا خطا و او بطوت کوشش بن دنا خطا سود مند بود و دیگر قوید و مرج
کوبیکه دم سنان اطویل اند شاب کوبی یعنی بعضی با سما کرد منفعت زهرها و منفعت زهرها و باد هاء باد او را بام و بیل بعضی بن نفسا او از ضعف که اند و کوفت باشد بدان که قابض
بست بکنایه بدرجه سرد و اندر بن اند و کوهی سازند هر چیزی که اما مرج را باب دیاست و عضو بن طلاق و زوره اگر تاری تا فکر کنند و سر بن خطها و اساس بیرند و اندر هاء
نافع بود و اگر تاری کند بجا خطا و خاطر ها استفراغ کند بیرون از بن مرد بجاست باشد بدرازی و بر بنی بلیا کرد اند و بجا که او را کوبا ایرسا بیاید و زیتی کهن را بکرد اند و خطا را بر زیاد و
جالنوس رحمة الله علیه مسکوید او را نباید و باب خوند دیدها که او را بد غلیظ بودن اخضر ارصع و نفرت او سود مند بود و سده بکشاید و اتیاسوس کوید مرج هر دو بدها که اند عضلها باشد
و خود هنا اتاسوس سد بود و ناسو کوید که کوه راطانی که اند و سیه را ایرکه و باهمال اند که تاری بجا کنند شیخ کوش پاک کند و قوت شنوایی زیادت کند کوبا بلیه بجا دانه فصل اند و بلا بکند
و بکیدم اسهال نافع و صفرا کند و معده را پاک کند و منفعت کرد کوه مرج را زیاد خاصه طویل و مدحرج هر دو اند و باد هاء کار باید و سنی نافع بود و بدله مدحرج و زن او هر زیاد و سیاه
و زن او چهار سه و نیم دانگ قطه بدل الطویل و زن او زیاد نباید و نیم و زن او بلیکوند **رو فا** رو فا خشک نافات او را باصل خورد کنیون غلیظ مالی اسلاکه و حیا افتح تا پاک کند و الیوم چون
طبع را نرم کند و بکوبند و باد هاء کنا و خوبی طبع را نرم کند و دو هر کوبی استفراغ نیم خام کند و دیگر نافع اندر موضع خوش او کوه ابن **حرف السین و الشین** سعوط یکی را خصوصا و اسمان او را
تحوی کوبند و این دکوه باشد انطاکی و بزرگ انطاکی بعد باشد و دیگر قوید و سرخ کوید بنات ابیاست ابیض باشد خار و ابیاست کوات اجاقی و بنا هاء و تربت دو سنه
و بر بال و اصلا و هم زعفرانی است و زن مرج یکی تا کوبند کانجا بر باید بر ایشان باشد و بدان او سوات همچون برگ لوب و سنگه او سیبات کوبند و سیب و اجیر زنان او بکت
و اندر هیانا و تربت و بوی کان ما هم سطلوس اقاو چون اسقاط دیست و سیه ست و اندر موی سنت سال و بر اندر بیست ابخر شد و باشد که اسرتا بای بلاذا و دیگا مه این بیماو
کوراه اندر اگر آنکه و اندر ماه مغان بدن جوز کشته شیراز و یکی دیگر و اندر مغان بدن بلی جوز سرشیخ بکار اند تا خشک خورد و بر اند و بهترین او اطلاکیست جاود انطاکی بدن
سیب کوبند و شامی و فلسطینی و هر عراقی و اجاد زیاها را و کوه اند جباشد و شامی را بیش کیاج اذا خشک کنند و با کرسنه بیامیزند و کرسنه بیامیزند و کرسنه بیامیزند و کرسنه بیامیزند و کرسنه بیامیزند
کشت بجوی بلا کسند و بیان کردن او چنان باشد که سبی بدو جم کنند بلیزه و زرکشکند و هر دو بنه بهم باز نهند و تخم لیله کنند و اندر بیرانی نهند و کاه و اندر تا نیه کمتر بالا باشد و کنار زاغیر
سرخ شود و اندر آنچه چون کنند و کنار اند تا سه شود و اغیر چون ذلک و سعتها بر دانها ابی شهر برین کونه بر پاک کنند و سبا ابی خود اصلاح او باشد و آنکه اصلاح او باشیون و دو کوکب و

و ورم عزالیام چرب کند و مختبر و کرکیا از اذن خنه اند عین مسکوید با ابی هریره در دو مصر کار دارد اندر مرح است و تا اندر که اصلاح او باشیون و دو کوکب و تا بر و عزالیام و چرب کند و شیاب
کشت شیبی و دانها اول بود قوت خام بوس ان تا چهل سال اند و بار هاء سپید و بنده باید بیرون چهار باد هاء حسب ذلک و بنده و انجه انقلب دو سیون تر و آب و لیمون ترکیه طبع و کرکیه
بد بعد سیم و کرکی بیش از کنکی باد و مرج او کرکیه سنگ خوند اسهال کند و بیع او و آنکه بیرون و دیا اند و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون
بیرون خلط کند و آنکه در دل کی بر سفید و در کهر ایرد و ایرکه و ایرکه و ایرکه و ایرکه و ایرکه و ایرکه و ایرکه و ایرکه و ایرکه و ایرکه و ایرکه و ایرکه و ایرکه و ایرکه و ایرکه و ایرکه
اگر بریه باید از دو حلیله تر بجه اند کو بکند بیرون آرد و کرا از مقدار بجاب از بن خود بخت طبع باید کرد و بیرون و سوزکشتن اند و اسهال و اگر کند و معالجه عزالیام سعید بکند
و اندر شهرها بیرون اما بیرسنه از آن باید که اند شهرها معتدل و این سلوکیه که انکیاد بن ای اگر که و اسهال کند و اگر اسرچه بر این تفرقه کند و بر بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون
بر کنیکه کم نافع بود **سکنج** باد سرکه و بیرون کند سفید بن صفت و کوه هلاکت اند باد بر چهار ستون و سکنج خود بعد از اطعام اند اکبر بدن او بیرون بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون
از سرکه اند و اندر باب موجود و او را باید از بیرون کند و کرست بد بجه سیر و بشکست بد بجه دوم عنوکه و باید و بار هاء آنکه و دو کم که و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون
قابض بیرون عضلها نافع بود و سه کاه از سوی بود و از باد هاء باشد و آنکه در دسینه و پهلو و سعال کهنه آنکه و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون
و تم اندر باب دیرو و بیرون اند نافع بود و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون
و بیرون بلد بجه که نافع بود اند و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون
و بیرون بلد بجه که نافع بود اند و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون

از دوی زهر قاتل **حرف الصاد و حاء** عصاره نانی است و سه نوعست اسقوطری و غرابی و سیاهی و سقوطری از همه بهتر است و آب او همچون آب زعفران باشد و بیابی
همچون نوری و در هنگام باشد و نازک و بدبوی نبود و در شب باشد و نصرانی در وی صد درمن حکم باشد و غرابی در وی صفتها که از اسقوطری باشد و سیاهی که در
بدو سیاه باشد و اسقوطری هنگامی که کهن شود سیاه گردد و بیارد او را و اگر بیندنبات او را ترکیب کوفته ایست بیکو همچون نکوفته سوس لکن و کهاو زرکه و طریفل و ایارج
از برای حرکت و بهتر است و اندکی مر بسوی بازدارد برای او بود و در عرای جرحت اگر کند و بیارد بیخ و تاب او را اندر طعامها و حقنها کنند و اندر آفتاب نگاه دارند تا
کوه خشک شود و غش او مع آفتاب کنند فی الجمله کرم و حکت بدرجه دوم جالینوس بگوید استفراغ صفرا کند و مجربست و بدیه قوی بدو و بگوید یکدرم سنا دهم
با اگر عنوی در اسهال کند و مدت بالاکو اندو مقدار و دهم سنگ ارزیز اگر عنوی بر اندازد و خداوند یرقان را نافع بود و اگر با عسل مصرع نوشند اسهال صفرا و
بلغم کند و مقدار سه درم سنگ استفراغ تا کوکند و مقدار دو درم سنا کاو اندازد و هماسه بیاید مدت را و از دفع کند و بر جراحتها زاده و بر دردی کند و دردت
خاسه دوی که در چشمان و ذکر مردان افتد همچنین قرحه و بر جرحت چشم را نافع بود و بر ذیر کند و دردت خود و اگر بلکه و هنگی بر بلغم کند در سینه و اسباب اکوری و
سوزش را بشوید بر بدن موی باز دارد و بیاید آنست که قوت صبر بقدر تن نرسد جز از معده و اسهال استفراغ کند و اگر شربت او بیشتر کند باشد که قوت او بحکم سد و اگر افراط با وی بیاشامند
قوی تر بود و در شعر و در جرح که بیاند بلب قدیم ایدیه لکه اسهال و اگر کند و بالجمله از نافع بود و هر که سه روز بیست هر روز صبر بکند از عود و سه روز دیگر و دیگر از دو و باز ساعت
کند و سه روز دیگر خوی که رها کند اگر بر آید و ما سر چهره کوید بلغم را از سر فرو دارد و از بند هاکند و سنها را کشاید و مسهل کند و بیاید و بگوید معده را کرم کند و بیاید
که عادها را باز کند و خالی تر کند و مقدار دو تن کند و بند هاو قرص نافع بود و معده که از دوی صفرا باشد بهتر بود و بهر است و باشد که بیاید روز و نهار را بکار و قوت
طعام که با طوش و باشد بازارد و رها نباید کرد و حیات از دیگر کل و مانند آن بود و بر ایام مسکل کل مزج و مقوا اصلاح کنند و چه کسی با مداد و شبانه حرج چند عنوی طبع
را نرم کند و طعام را نافع کند و اندر بعضی کتب عنوی کتب درج که از بهر این کتابت کوکه کرم بنا باید خوردن الا بر ذلک طعام ارمعه بیرون خورد از بهر آنکه آب را طعام بیاید و اذا بیاه
که صبر ابد و فصل که ما کرم و سرما سود دنیا بدین در از بهر آنکه مقدمه جالینوس زیان دارد و اندر دین دو فصل منفعت او بیشتر باشد و چگونه دریان دارد و اصلاح او آنست که اول
مغسول کنند یعنی بشویند بدین کونه بکیرند صبر اسقوطری بلک دلی بغداری و آهسته بکوبند و بر بیز دو کاه دارند و آفتاب زمین بکیرند و به استاره مسکی و عود بسان
بسان و سلیخه و دارچینی و ساسا و دن از هر یکی سه درم سنگ جدا دارم کوفته کنند و اندر دو من آب بیزند تا یکمن باز آید بیالایند و اندر هابت باند و بیالایند و بر بوده
اعلاء انداز این آب بیست بی اندر و مرغ تا بجله در دی مالیده شود پس بیندند تا شب و اگر آب بر او بماند بر بیند و سه درم سنگ زعفران با دوی بیامیزند و مسکه کند
این صبر مغسول باشد این صبر اگر تنها خورد و رها باشد و اگر با دارو بیامیزند روا باشد و از بهر صبر صبر با ماریک و بنی بدین کونه یک شک قدری و یکی بند و شاه
و آب او بکشند و صبر با یکی بند و با آن بهند تا خشک شود و هر روز آنست موافق بود و وقت صبر مغسول زود تر بر بند و وقت اسهال و بر نهند عنوی باشد و نافست اسهال
بیشتر است که دیگر آن کرد صبر بر مزاج را از بهر آنست که اندر معده در بماند و قوت اطبیعت که اندوی بود مالیخولیا شود و اخلاط را لطیف کند و فرو دارد و معده را پاک کند
و چون معده پاک شد خارد آن معده و صاف شود و صاف با آن شود بدان سبب و کوکه کفته اند سبب هاکن کردن صبر معده را و مرغ را آنست که معده را با مرغ شرکت است و بعضی
که از مرغ معده را آمدست چنانکه اندر تشریح عصبها یاد کرده آمدست **صابون** در دیگر که و بعضی که و است قولنج را بکشاید و غلظها خام را باسهال بیارد و اندر صرع و سنا و
طلی نافع است و اگر سه درم عوض نیت اگر آنچه ماوک ان کوید بر **حرف الغین غاریقون** داروی روی است و اندر دست کهن بر بدن کند از دی زهره باشد و مالی
بهتر باشد و نشان او آنست که نرم و سپید بود و معده را سوخته و اچنین باشد نیاهی و سخی زود و سخت باشد و مجاور مالیده شود و دیا اکثار باشد بلغم را و بخت تیز کند
بود پس تلخی بهتر و بهتر باشد تیزی بدید کند و اندر و مرغ قبض است اندک و کرم و خشک کرده هی کفته اند کرمست بدرجه اول و خشک بدرجه دوم جالینوس بگوید تلیک که و اندک
غلظ را نرم کند و لطیف کند سوخته ها که اندر جکر و کرده اندر بکشاید و بر قان را زایل کند و مالیخولیا کوملی و مرض صرع را نافع بود و در قولنج بدهند و بگوید که دیوشش و اصلاح
دلها شاید لکن دستی بدین منه بود و شربت او بر اکثار باریک دستی و اندر بعد الماس سرین و عرق النساء و جمع المفاصل سه اوقیه با سکنجبین نافع بود عصبها را لکن که
کوی اکه الاسب و اکر با از علی باشد و دانه و جوز بود و بوزن مکه دو دانه و بسند سیم و کوما فی هم بیان است هم و زنی و اینجا بیان است هم و زنی و اینجا بیان است هم و زنی و اینجا بیان است هم
قولنجست و اندر کتاب هم جدا یاد کرده ایم ان شاء الله تعالی و اما کریم بطن بعد از بیان جالینوس بیان جالینوس اندر دیستری نام داروها و کیرو و زنی است که ترنجه و اکر و بکار آید
و مثل ترنجه کلی کرده و ترنجه ای جست لکن بتقدیم ان اندکی کرده اند و اندر کتاب هم زبان نوبانی و ایرانی و بار دو کلمه ابولونیه و کوبانی از زی حلاوت اما ابولونیه قرابادین هم قرابادین
چهار جزو و ابولونیه هفت قرابادین باشد و دو جزو بوزن مکه دو دانه و بسند سیم و کوما فی هم بیان است هم و زنی و اینجا بیان است هم و زنی و اینجا بیان است هم
قولنجست و اندر کتاب هم جدا یاد کرده ایم ان شاء الله تعالی و اما کریم بطن بعد از بیان جالینوس بیان جالینوس اندر دیستری نام داروها و کیرو و زنی است که ترنجه و اکر و بکار آید
امارس استفراغ ترنجه و ابولونیه و تنها باشد و اوقیه و تنها باشد و بسند سیم قرب دو درم و چهار دانه باشد و کرم و خشک است اما اوقیه و دوازده درم و بسند
باشد و کرم و خشک است اندر استفراغ عصبها اوهم اسهال زود و هم قولنج باشد و اندکه باسهال بیاید خون ارد و استفراغ کند و بعد از خون و حدا و نه شود اقتصر و سود مند بود و اسهال
اوانست که از اوبار و هسند اوند بیاسایند و سر کنند و اکر بر اوهم بود و هم بر آب کرم هم خورند و هم قرص و کریاء رحمة الله علیه میکوید مقدمات و مرها و بیاسایند بیاسایند لکن نا کوید اسهال او
از ان شد اکر خواهد بدین عصاره و کمه مقدار بدین اندر غذاها بکند کذارند و بر بیز بدن زیان و سلیمان بدین عذاب او نه کنند و اکر کوش باز و نشان اندر عصاره اندر رفق نیت باز و نفی

کنند

کنند تو دانند با آنکه کفته است کهی صوفی که کنند تو از اینچنین و فرود را باشاید و اندر و نفی کنند و انظما مفلوج و خداوند ان بمانند و بر سر بود و بیشتر اندر کنند اب را بیرون
چشم را دو زند و هر روز سر شراند بر چشم بمالند و بدین سبب است که او را اسهال کند باید شیافی با یکی و اندر کشید و اکر داروها مسهل که اندر آفاد و بیاشاند بیامیزند بلغم را زیاد
عصبا کند بدین سبب است که اقوی و نافع تر بود اسهال را نافع بود و کرد سه درکا و مکه و قولنج سه درکا کند هکا که جا نیتی ذهره را کند و هر روز بود و بکر و بهست سرا بیاشامند
چنانکه کفی سر را بیاید خنکی از فرود را سود اندر ان نکاه کند و بدو روز صبر نیاید و سه روز صبر نیاید و شربت آن شربتی یا دانکی و فرود ترین نشاید خورد از بهر آنکه
و تنگ سه و غش و قرحه دارد و مقدار دو درکا و او را بعضی زیاد شاید بود و اصلاح او بسبع عرقی بود و مردم محرور را و بعضی از قی نشاید خورد آنست و در سنگی هر ثانیت اندر
سه روز معده را و اسهال را بدرکی اندر و بکند **حرف القاف و قطوریون** دو نوعست غلیظ و رقیق اندر اخر فصل بهار روید و نبات او غلیظ و نزکت همچون خاره پشت شاخها سپید
ذهر دست و سر شاخ سپست و نبات و رقیق چون بوده و رقیق و هو نا رقیقست بوی او همچون بوی سلیخه کرم و خشک بدرجه سیم و جالینوس بگوید باندرج قطوریون غلیظ هنگام
کوناکونست و بدین سبب خاصه کوناکون کند بر است و تابش و شربتی اندک دارد و قوت تیزی حیض کشاید بدرجه و بکند و بیکند و قوت قبض جراحتها را دست کرداند و بر اسهال نافع
از کلو باز دارد بدین دو قوت سنی که کوکی عطشها را که بتازی فتح و هنگ کوند نافع بود و منفعت ایض را مه که کوناشد سود مند بود زیرا که اندر بدن بدکا جاست یکی آنکه خلط
از عضو جدا باز دارد و دوم آنکه عضوی را قوت کند و بر دن او بدن اخلاط قوت تیزی باشد و عضوی آنچه کردن بقوت قبض باشد و منفعت دارد تیزی قوت بدیاید چه اکر تیز باشد اصل باشد
همه مضرت باشد بدن و تنها باید که تخم شربتی یا خلق اندر طعم و بی خداند زند تا شربتی تیزی را نرم و معتدل کند از بهر آنکه شربتی منفعت است و طلی قوت تیزی الخلق بدر کند و اندر
اعتدال الیاس میکوید و اندر بدارد خلق شربتی و قبض هست قیتری هم هست بسبب منفعت او بیاید و طبع او کرم و خشک بدرجه دوم او را تیزی کوید و اب او کند و اندر سلیه
نیز بشاشاب بنهند تا خشک شود و اینکه عضو کیا دارد اما قطوریون دو قول استعمال اندر طبع و بدن و سکو دانست و اندر نفع هم منفعت قوت تیز اندوی بیشتر است بدین سبب
کشاد است او را تیزی که بند و جراحتها تازه و کهنه بند زود و بیاید و دست که و خنکی کرند و اندر دهها خشک و کیا و اندر اهرا که ناسور ها و شمار کرد و زود نفع باشد و
که عضوی همچو اند بار دارد و قوت بدو سر بکوید اکر کوشت را بیاید و کند و با خطوریون بر بند یا دهها کوشت خوانها اید و جالینوس بکوید تهرین دارد طعامها اندرین منفعتها یاد کرده اسهال دارد
باشد کاند دوی خشکی و تیزی باشد و سوزانده بنوار بهر آنکه اند قطوریون و اندر عصاره او بخوانی و او بخوانی و او بخوانی منفعتها اوره کاسا باید و در تقویت بدن بکوید و عصاره او
عسل اندر چشم کشد تاریکی چشم را بدید و اسپید چشم که از تره بیدا و باشد از کرد اند و از دی کرد سول سازند حیدر نیست بکشاید و چه را بکند و سوزدن اوره عصبها را نافع بود
و اندر بعضی کتابها دیده ترنی سنا و کوکی عصبها را نافع بود و الخلق خون را بیاد نشاد از اطراف استفراغ بود کمر اندرین علت نشان سود مند بود و کرم و خشک اند حاکرنا و ابارت حقه کیر عرق
انف را سود مند بود و از سوزاند و سوکوی بلغم ترم را و کرد و دوی خون باشد با سال بدن او بود و خوردن بود اسهال را و قوی باشد و اسهال استقا باسهال بدن او بود و کرم و خشک اند و دوم
سنا اندر تاب الکیلی اثر اینجا بیان کرد از دی باشد سود مند بود و اندر خون را که او را اند و جالینوس و بر اکثر اند و بر اکثر اند خون و حدا کردن او سوخته بکوبند و بر زیر بود و تنی بر زیر بود و کمت اند
قولنج را بکشاید مقدار دو درم سنا بچیدن نکرد اند و بر تنم بر آید و در تنم بکرد اجابت سید بود **قیثار الحمار** و او را زاج هما اند کتاب طب بدین نام اند و تاری نام عظیم است و بنا
معرفت این و عصاره این و جز این کار باید اندر ان و سپید شود و کرم و خشک است اندر حرارت این کار باید اندر آن بسیار شود و کرم و خشک است اندر قوت عصا
و جز او در بنا و کرم و خشک بدرجه سیم و بطلی کند و بدرجه سیم و بطلی کند و بدرجه هفت و جز او کرند و بکشاید و طاقی کنند و بیالایند و اندر عصاره و بیاکنیم و بغلم
او نی و اندر سایه خشک کند و از بوی او هم بدین طرق عصاره کنند و عصاره او سپید و ملس باشد و سبک بود و جنگلی بنا بود و در تقویت و سر کوبد عصاره او اندر کوش بکاند و
کوش بر دو کرد و بعض نیتها و کند و اندر بدن کاند و در شقیقه که در ایام و در بهار سر کند کهن باشد بر دیر تان بیتی و در دی سپید و چشم را که از علت بر تان باشد بر دو و با بیار
اندر طلا و در او و با بعض نیت کهن با بار کوکا و مکا و بدن اند خنای بعض بکشاید و جز او کرد بیند و بر تقویت عصا و کند نافع بود و اکر با آب طعام و نخت نیز بکند
بود پس تلخی بدهد با خرتی بدید کند و اندر و مرغ قبض است اندک و کرم و خشک کرده هی کفته اند کرمست بدرجه اول و خشک بدرجه دوم جالینوس بگوید تلیک که و اندک
غلظ را نرم کند و لطیف کند سوخته ها که اندر جکر و کرده اندر بکشاید و بر قان را زایل کند و مالیخولیا کوملی و مرض صرع را نافع بود و در قولنج بدهند و بگوید که دیوشش و اصلاح
دلها شاید لکن دستی بدین منه بود و شربت او بر اکثار باریک دستی و اندر بعد الماس سرین و عرق النساء و جمع المفاصل سه اوقیه با سکنجبین نافع بود عصبها را لکن که
کوی اکه الاسب و اکر با از علی باشد و دانه و جوز بود و بوزن مکه دو دانه و بسند سیم و کوما فی هم بیان است هم و زنی و اینجا بیان است هم و زنی و اینجا بیان است هم
قولنجست و اندر کتاب هم جدا یاد کرده ایم ان شاء الله تعالی و اما کریم بطن بعد از بیان جالینوس بیان جالینوس اندر دیستری نام داروها و کیرو و زنی است که ترنجه و اکر و بکار آید
و مثل ترنجه کلی کرده و ترنجه ای جست لکن بتقدیم ان اندکی کرده اند و اندر کتاب هم زبان نوبانی و ایرانی و بار دو کلمه ابولونیه و کوبانی از زی حلاوت اما ابولونیه قرابادین هم قرابادین
چهار جزو و ابولونیه هفت قرابادین باشد و دو جزو بوزن مکه دو دانه و بسند سیم و کوما فی هم بیان است هم و زنی و اینجا بیان است هم و زنی و اینجا بیان است هم
قولنجست و اندر کتاب هم جدا یاد کرده ایم ان شاء الله تعالی و اما کریم بطن بعد از بیان جالینوس بیان جالینوس اندر دیستری نام داروها و کیرو و زنی است که ترنجه و اکر و بکار آید
امارس استفراغ ترنجه و ابولونیه و تنها باشد و اوقیه و تنها باشد و بسند سیم قرب دو درم و چهار دانه باشد و کرم و خشک است اما اوقیه و دوازده درم و بسند
باشد و کرم و خشک است اندر استفراغ عصبها اوهم اسهال زود و هم قولنجه باشد و اندکه باسهال بیاید خون ارد و استفراغ کند و بعد از خون و حدا و نه شود اقتصر و سود مند بود و اسهال
اوانست که از اوبار و هسند اوند بیاسایند و سر کنند و اکر بر اوهم بود و هم بر آب کرم هم خورند و هم قرص و کریاء رحمة الله علیه میکوید مقدمات و مرها و بیاسایند بیاسایند لکن نا کوید اسهال او
از ان شد اکر خواهد بدین عصاره و کمه مقدار بدین اندر غذاها بکند کذارند و بر بیز بدن زیان و سلیمان بدین عذاب او نه کنند و اکر کوش باز و نشان اندر عصاره اندر رفق نیت باز و نفی

سوم سنگ که دهم برین کوبند بکار دارند و این کرم بدوقی خواهد کردن فشاید خشت تا فارغ شود و هم که اندر قفا فرو کند شاب بکوبی با زغن زیت تازه یا روغن کنجد تازه بیفتد اندر حال بیارامد
اگر هنوز نرسیده باشد زود بدر و بیرون کند بدهند و بیمها نافع مجموعه تاسکی میشود و کرد و هم کوکنت عصاره او بچشم بکشاید و تیره را بکند و اندر مقتلها بکار دارند بلغم خام بیارد و باشد
که افزاید کند و حقنت کند قرطم کاکیان و بشم من کلاذیه گویند قوی معصفر خوانند و این دو نوعست بوستانست و صحرایی اما صحرایی کرمست بدرجه اول و خشک بدرجه دوم خاصیت او
آنست که اورا بکوبند و با شیر زنان بیامیزند شیرهٔ زنان زاید بزند و شیر در لب کنند بدوا بر آن بریزند بدوست خود اسهال کند این ماسویه گوید که کمتر وقت بیارد و زشت بود و کرد بدو مرغ تخم اورا
بکوبند ماء العسل را اندر شیر با مرغ عنبی با اسهال کند و معده را بیارامد و این ماسویه گوید مرغ تخم اورا بدل قسط و قسطها بیان یک رطل مغز ادویه و اطلاق بدو طلوع باشد با دام تخم سه اهلیلج
و این مرغ چهار دانگ و نیم باشد فانیون و نطرون از هر یکی دو درمی تخم شبت سه درم جمله کوفته و بیکبرین شسته هر بیست چند جزو خورند اسهال کند و مقدار جزوی از دارو نه بیک کرد و بی از آن قول
یونانی نه درم سنگ و نیز یک قوی بیش دو درم سنگ و مغز اورا و اسفرغ اورا و اسکنجبین بکوبند و از وی ناطف کنند بجز سوی الطعام مقدار دانه و زده درم سنگ تا بیست درم طبع را فرم
کند و مغز تخم اورا با سکنجبین بکوبند هان فرنگ و مغز تخم کوکه هندوانه باشد کوبند با یک درم سنگ باید اندر آب کرم بخورند اسهال کند و قوی بیابان نافع بود و سرفه جهیر که بلغم
کرده اندر جایها رطب کند و مولی بیارت کند و دست و پا بدو کوبند کیاه دشتی را بخواهد اگر هر دو اندر یک جا کوبند و اگر خشک خورند در زنج کردم بشاند و کوه کوکنت اند تخم بلغم
دشتی کرم زده و دهان کرم زده و دهان کرم و دهان بیرون کرده بازاید قنبیل تخمی موقوف شاند بدرجه سیم و خشک بدرجه دوم که وداء کرم دارد که این حکم باشد اسهال
کند و بیارد و بخورند قاقلی تابیت نامند اشان کرست بدرجه اول و گرم و تری گفت اندر گرمی معتدلست و اندر وی خشکی است و اندک مایه قبضی دارد مستوی غور و را نافع بود
آب لبا اسهال و اورا بیارد و شربتی الآب او با نبوشیده سرب رطل بغدادی تا دو بهره با دو درم سنگ شکر سپید با سرخ باید دار حرف الکاف و کما شیه احلولا و بهمن را حوار جاوشیر
این قوی تر است کرم و خشک بدرجه دوم کرمان زنده و کبابا بیدانه است و اورا کشنده و حیوت بکشاید و این ماسویه گوید کرست بدرجه چهارم اندر اسهال اما بیچ چیز جالی و نیست کرمدانه
مخزن زکریا رحمه الله علی سکنجبین دارد و سوده است اما زان کار دارند و هم که دارد اسهال کند و قی آورد زن دالا کشتی زده یا با اسهال و بقی با کند حرف اللام لادن کرست
بدرجه دوم و خشک بدرجه سیم حلبه کشنده است و اندر وی قبضی هست و المک و مولی آسنه و ورنی کشنده مزه چشم و بالیکو کند و بیاند از بهر آنکه خاصیت او است که اطفال کی بسلسله بیاید
بیرون اندر و کی از دکه و بیارد تی با آن کند و اندر بن باب بیچ دارد و بی جالی او نیست و خداوند و ماوا را نافع بود خوردن و حمل کردن حیوت را کشاید و سود دارد و خطاها نه بدل را و کم خود
استیخ بود با اسهال لاذن با آن کند و در دکره را نافع بود شربتی با دکود ارو ها از بیم دو درم سنگ تا یک درم سنگ دهند لبلاب نباتی موقوف و معتدل است که کم دو خشکی کرایه و هیچ کشنده
نیست و کرم و هیچ کشنده تر نیست و اندر وی زهر چیزی هست جالینوس گوید کرست بدرجه اول و خشک بدرجه دوم اقل و اندر وی تری و تعدیه است و خصوصیت دهان را
هم کند باشد و بالست و سوخت با اسهال لاذن با آن کند و هم جالینوس گوید بدل کند و اولیس لسکاین گویند یعنی سر و دویت و ام گویند و بعضی را بعضی گوهر قلیه نیم و کوه و باقی
تر بدو بهره بیاشامند تا بیم هر یک کوبند با بیه مزج جالب کند و اید الاسوی شیخ و حیوتی بی پیشه باشد بر همه کرایی لبلاب سنگ نوع کوه هلیلج زردی جدا سود اما بدل تا با اندک شراب بر زند
بر جاها خاصه در دست کند و اگر بگوید عاریه و رفتن کل و ام موم خواری بر زند و بر شکم آتی بفتن سود دارد و اگر آب او را در فرنگل خاصه و دیگر سود و سر و شکم نفخه نافع بود و اگر آب او
با روغن کل و دکه کوکنا نه در کوش بریزند چون اگر کرمی باشد و از آب کند و در تری کوش را نافع بود و کرم کوکر بر کی باشد با آب او و شیر بنا نافع بود و بدل او دیگر بیند و بیند صحاح کند سود بود
و اگر کند از بن او و بیشتر خلیه استعمال از آن کند بی قی و اگر آب او را بیزند اسهال کمتر کند و کلی اندر کشت دن سنه قوی تر اخذ و اگر خام خوری اسهال بیشتر کند و اندر کشاد ن سنگ سفید
تر باشد و ترتی سنگ رطل بغدادی تا نیم رطل با بیست درم سنگ شکر سپید یا سرخ از بهر آنکه کرسنج اندر اسهال با روغن شیرین کند خاص با جنبا اندر اسهال و اگر با تره درم سنگ فلوس بنا بر جنبا اندر اسهال و اگر کند قولنج
کرم و یکبار اسهال کند و اشاهد و دیگر کرم را سود دارد و اگر با تربد ترکیب کنند قولنج بلغمی را یکبار بیرون کند و عصاره لبلاب بر روی اندر بین بکشد و نافع دارد آن کند و مادها کرم کوش
فرو آید اندر دارد و دیگر هم کرم را برد و کرم و هوکنت انه بیت و سوئی پاک کند و مادها کرم را برد جالینوس گوید سکوفه اورا با قوی تر است و سکوفه را بسیار سوم و زیاد طلاء کند و سوختگی
آنرا و اعتبر و ادویست ترتیب آنکه مداکو رات و خوردی کوبی لبلاب سرد و تر است و بدل و نبات کرم را سود مند بود و جالینوس گوید بشره لبلاب بزرگ شیرین با یک سنگ موی را و بر
اندر کرم کاندر وی سوزانده است و هر چه اندر زخمها بر دلید که آنرا شاشت و رخت کوبند اندر وی قوی سوزانده است خفایی حرف المیم ماء الجبن ماء خاصیت کرا اثر شیر خشک
و هر بلی کی کوبند و اسهال بیشتر تا بی مغز کوبند و مدار برین دو نوع است یکی بزرگ بر کرست و یکی خورد کرست و اینچه خورد کرست غلیظ تر است و بنی عیست که
دیسا بی زنده و اعتبر دانست که بر لبن که جمهور بلک زیتوت و لطیفست و اگر بدل او خورد است و حیات بدو بود و بدو خشت بزرگ بدل و بدل او خورد است خورد بر اندر
بجان نیست کرد و کان زده اند که هر دو اندر یک درخت که مرغ خشک در بدرجه چهارم بزراست و جالینوس گوید و بسیار بود و کرد اما انواع او را بکوبند و با عسل و بیرون کنند تا نیم
و دیگر اندر و بلد کنند با کند و اگر آب او گرد دیا بر بزند و بر کلف و بهق و برص طلا کنند زیاد کند و جالینوس گوید اگر هر چه بی زراست زراست و روغن او در سه بیکا بنند و بیشتر بنشاند و خوردن
خطاها نیک بلغمی را سود دارد اما استعمال را استعمال کند و اسهال نا کرده اند از وی گویند بدل آن اگر بعضی اندر دماها بر بند و با شکر قاره و بیرا زه و مرطبان دانا نافع بود و هم جوانا خورد را
نشاید و اگر آب او را با کافت کاو را نا کافت اندر بیکی ترکنند و در روان کنند و بر کیاه سر کنان که بر زند و دیگر کیاه سر کنان که بر زند کنند بر آب خوش شود شب بار و اندر بیاشامند شاش کند بی
بکوبند تخت رو ماهب اندر بیکت آمده است اندرون بجالی لبلاب و بی و قی آدم جرب کنیا و رفتن شفت و باد او را هایا بر و ترتیب آن اصلاح کرده دو دانگ تا نیم درم سنگ بود و مردم تنهم را

نشاید

نشاید و اندر جزو رسان خوردن اکثار او را کاکا رها بارغ کند نشاید دادن و اندر نفخ زخمان و بطار باید دادن و کرده و کنت اند ایدک اوقیه بر آن سه رطب بیشتا کیر باید و بدست تا
بیاید و بیل وقت و روغن ام بالان آب سیاه و از زن بجوشانند تا آب بر دو و روغن بماند زان تبر بی قوی اصلح او باشد و بی منفعت بود و اگر هاکر باد کاراند بدون روغن جرب کند و کوکی
کنت اند شش و سنگ اصلح که اندک طلاء تم آب بر بنت اشیب باید بیاید و اگر آب بخوی دهنت اتبع طبا کند و دادن دو درسنگ رهاست رطوبت بحر را خشک کرد ماهویلند
از بیخ لبلبو و اندر اسهال کوبند و بیارسی شاهدانه خواهند بدل او دیگر ماهی دوست اند و از بیخ الکنت و برشاخ او سه دانه بود که رو خشک بدو سیم جالینوس گوید که
کنت اند تا اندر اجدیه طاقت انبعاث اسهال و اشربت و اسهال و هیچ اسهالات کل زقوت کنفوت اسهال از دخت اند ماه او است و این دانه را شربت و دستور بدو گوید
هفت دانه با هفت دانه اروی خایه نوع خایه فرو برند و از بن آب به خورند اسهال نافع و کرنی کند و هیچ بن بگوید شرابها اسهال کند همچون آب اسهال شربت و بیل و اما برخ خاکی
اندر دهن با بیند هان محو با بیخ دنا اسهال کند و اگر اقطف بالسفاج و خرمن کفه بیند و شوبا و اوخی دقیق بیک کنید و بیشتر شربت او با زنه بایست و اگر نه بایست و اگر نه بیاشامند
و تقریب او مغز النسا و ماست قلیل نافع بود قی اندر معده و از بن شاشه و اگر مقدار یک شربت او با هم سنگ او کل مرغ و مسکی کجو بندهم سنگ هرب شکر با بود بخوی نه بهت او را بدهند
محصن کیا سیکو بدکی کا معده ضعیف بود مغز ناه او دست خواهد بدن و بنبد خیابت ماء الجبن ماء ثابت همچون شیر کمان دارد است و زنا او اندکی خورد و بیکی کوبند و طلا
از بعد جمات خیاره و ماهی بعد بیست بیخ او است اورا نکوفه بیارات خوب و زده نبات او اندر آب کند ماهی کاندران موضع ماه و اندر ضعیف مخند و بر آب آن ماهی بعد از
این کوبند بنی ماهی و بیست بیخ او اندر و داروها سهل کنند اندر معده غلیظ باید و نفرس و اندر شهاد و دشت نافع بود بدل او دیگر اگر نکند و غایت مفید بود حرف النون غذا
خشک بدرجه سیم و هر چه کوه مرغ تخم و بوش بکوبند اندک خشکی و نفع عظیمست و قوی و بدین سبب تر جا بر خوب باشت کند و باقی قوت قبض کاه دارد و کوشت نمک سود بدین سبب
بوسه دشد و در بدو بدس کوبیا عسل و مغز نیت حصا کند و بلغم را بیاند و تقدیر کند و با پوده کوبی و خرم خاکی کند و بلغم را بیاند و اما سها نافع بود و بیاند خاصه اما کی اند
بر کوشت و اندر معنی آنها بدرمن خیر و دیگر اما و اگر و اند و بعضی آنچنین و معده ناخت با سکنجبین خورند مصحتها نون و بیارد نافع کان و انجم کان و مرغ کوه و مرغ سکه کند
نافع بود و بود کوبی و زده و اندر و اکنجبین بر کوبی کوبی خشک کند نافع بود و بارد خفه و تطلا او کنجبین بر کوبی کوبی ماری کرا و الحیه المقرنه بعضی با سر و همچنین با سکنجبین بر کوبند حیوان
و چهار اما کند نافع بود و با اروی و اکنجبین بر چیزی که حصا سنگ کند نافع بود و با روغن نیت ملاک کند مانک با سر بود و با سکه و روغن نیت بنی کی آنرا و طلا کند خاره و بیاند خاصه خاره بلغم
کان نافع خورد قلنگه و با سکه و اکنجبین و روغن نیت بکام و بیاند نبات نفخ خاصه بکشاید و با اصل ماس بن زبان و ملاء بر کوبند تا بی کرها کوبند سود بدو و اندر داروها و کرگ اند بر کوه
بر کنک راجع شاند لبلاب اما بیاند و بر کاکا اند و اما سها را قوی کند و با بیه کی سه اطلی کند شیرها بر نافع بود و هم بر نعاها نبات خاصه اندر این بن زنا خاصه اندر این نیت خاصه
کند کوبی زنده نافع چشم بیاید نجود بزان بر چه مقدار مقطه زند و بی دارد بیاید و بکوکند و بر تی کوه و بر تی با بی زنده خاصه بنک فعلی و دندهم سود بر ناسود بدو و نیز طعام
دارد یک کند بنک فعلی بنا سها را نافع عنزن و ماکند و بنک نافع بنا اسهال کند خصوصا اسهال سودا و بنک اندر نافع خام و سود دارد کم کند و هم نکها دارد و سهل ایاری و هر دو نوع نفوت
قوی بود و دارد و اندر ماه معده تر بود اند و هم کند نخاس حرف الجیم سر خوشه است اندر وی قبض است و بیرات و بی دیدن کند اگر آن رکه بعض از خوره و سوخته و قولنج
جراحها را بر و اندر دارد و هدیه تر سکا باید و بنا بی دافعت دهد و اندر داروسها استعمال کند و بر کام مالنقی اندر نبات و بی مقدار به تاب ایلک کند بی بیخ حرف الواو و ویه
اگر دو درم سنگ کوبند با بی بیاشند و بعد از آن کند بی و اگر خشک اسهال کند نکن مدو را قوت کند و هضت و اوهما اسهال کند مدو را بدارد و از بهر آنچه دو مطبوخ کند حرف الهاء
انواعست زرست و سیاهست کابلی است اما زرد تخم خاصت کابلی پخته تر است و سیاه تلخ سیه است و هلیله زرد که از بیخ اند بدین و سبب آنکه و بهترین آنها است که هر بن آنها
و اسکی بسرین زنده و سخت باشد کابلی بهتر آنرا باشد که خرد باشد و سکو و اندرون آب خرشد و اندکی بر بیخ شد هلیله زرد بیخ بهتر اسرع خوی دارد و هلیله بهترست
بجهت اسهال و خشک بدو سیم و کفته اند هلیله کابلی بهتر آنکه بکن و اسهال و اعتقاد اسهال نافع بود و خداوند و بر سر خداوند تو تخ را سود مند بود و هلیله هندی کابلی بر آنکه بر تو
دست کم باشد و شیخ الکابلی اندر طبخ از چهار درم سنگ تا دو درم سنگ و گفته دو درم سنگ دهند حرف الیاء و یشوع ~ هر نباتی که از ریشه تر بیست سنگ کم باشد از نوع گویند
و اینچه مشهور است این نباتها هفت خشکر و شبرم و فلاغیه و عرطنیثا و ماهو دانه و مهارانیه و منطاغولیون و این نباتها فانون و بیخ بنک و بیخ بنک کوبند و هم
هفت بیت و حق دو بنان خطوات اولی تجارت و بیه و زین هفت نبات دیگر هست که آنرا خیارست و از اجمله وی عارض الشعر بر کی آنان از آن اعتقاد کوبند دیگر دیگر بلاب برکت
سه دیگر ذلت و بنک آنرا دست و دیگر نباتی است از اسرو کوبند بنک اجمون بنک بهاست که بنک بنک شاخها و بنک بنک بدو سخت و نوعی دیگر است زنک همچون بنک بنک و دست خوه
و نوعی دیگر است بنان اجمون از جالینوس و از جمله تجارت و شبرم بدو وقت و اندر دو حرف شبرم یاد کرده اما مدکا غیر بنز قوت و طبع را بر سه گونه است اما غیر این نباتی قوی و بی شبهی کرم
و خشک بدرجه چهارم و دیگر هاکرم و خشک اندر بدرجه دوم نابد درجه سیم و نیز لاغیر و رنی کنده است و کشنده و اما اندر ابلیک که ماهی باشد اندا کند و اهل ضعیف خوردا نا غیر

و به سر آب افتد و شبانگاهی خواهد بود یا بکند و بر آن خاصه اگر آن اندر آن بالای کند و او را با روغن زرد بیامیزند و بر طلی کنند از بهر این کار تا بموت رسد و نیکو آنکه اندر موم رغن بریزند
و اندر رغن زیتی یا دکسر بالا کند و بیفشرند و بر دمل بگیرند و بر آب شیر و آب قطره و با خیر بجا کنند و خشک کنند و بعضی اندر آب سهل کنند و اگر بر دست جوانی اگر هر بار سهل کنند و بعضی دو مرتبه بیرون آرند
خوبکه هر روز و بعضی از آن کنند و بعضی بجا نیز و بعضی بجا خالص بریزند و بعضی بجز بر یک سه قطره و با چهار قطره و اگر شاهد بیرون آید و با سفالی بر آن کنند و بیاز و با
دست آن بیاب کند و بعضی اندر آن شاهد اخشان اوضعیف باشد و بعضی اندر آن شاهد اخشان اوضعیف باشد

باب هیجدهم از گفتار نخستین از جزو سیوم از نخستین دوم از کتاب سیوم اندر آداب خاصیت و منفعت بیاب که مالیخولیا که ملحق آن از بهر آنکه مالیخولیا داروی الطعامات و از بهر آنکه مالیخولیا داروی خاصیت تیزات و بعضی اندر باب دوم از جزو اول

اهوال او اندر بیاب جداگانه یاد کرده اند و اما داروی او اندر باب تمام دوم شود و باز یاد افتاد او بر جمله بنده از بهر آنکه مالیخولیا از نخستین باب دوم ساخت نخست احوال او یاد کرده اید که مالیخولیا
~~حرف نخستین از کتاب سوم فی ابواب کلیه~~ و اگر چه اندر نخستین از این کتاب سیوم فی امراض الرئیسه یاد کرده اند و امروز تمامت آنجا یاد کرده شود و اگر بعضی از آن باز گفته یا اعتقاد بین
داروی غرایه و نقله بگوید نقصان حرارت شیر از حرارت خون بود همچو دانست که نقصان حرارت گوشت عذبی الحرارت بگو از بهر آنکه گوشت عذبی که بخورند بسیار است و سرد بخون و بگو گوشتی
گوشت سرد بود قلیه خوشت و جالینوس رحمة الله علیه میگوید اندر شیر حرارتی زیست و حرارت او کمتر از حرارت خون است اندر معده از بهر آنکه خون اندر کبد و سپرز معتدلست و صفرا گرم و
اندر کبد از اعتدال اندر گوشت است همچنانکه ملخ اندر سپرز از اعتدال بیرون زیست و حرارت شیر حرارتیست میان حرارت خون و سردی بلغم کو بخون و بزیرک و از بلغم و درد و هم اعتدال
که اندکه قوت شیر از گوشت بچه و کوبانه و بتمامی رسیده و بخون کشت و اندر رگها گذشت و بدین عضو که اندر وی تولد میکند آمده و از بهر آنکه گوشت این عضو سپید است و سرد بود
گرایه و قوت طبیعی این عضو از آن بهره عضو دل است که آنچه بدو رسد و از او بدان نقل نجاز از آن دل گذارد و مانند خون بزرگ که چه بر پشت از آنکه این عضو خوف کند و بر سد از دل تا فی تنگی
نخوبی کو لند و طبع و زنگ خوبی از او بدان اخوان اندر شیر کو دو دل و حرارت و بر آنکه بر آن بزودی و باسانی حال بگیرد ~~متوجه بعد خود بابد و بر کیب سیم طبیعت اسباب~~
~~اسباب دیگر حالت اسباب دیگر~~ و تمامی زنگ خوبت باز بود و شر بر کو بدهم و ناجوب را شیاز بهار زیاد دارد که حرارت و اما تا بجا بچگی از نقاش رسانند چنانکه باید بجا باید
دانست که شیر بهتر و اندر عضوی از آن خوبتر بود فضله اند از بهر آنکه هر گاه که قوت مغذو کمتر بود از حال خوبی کو لند و از آنجا مات سازد یکی خود از اندر آنکه بود غذا از عضو که
و دو بیوند و لیجه هنوز غایت ماند یکی او نرسیده باشد کمتر از آنکه خون اندر کبد و طبع او بر آنکه خون اندر کبد و رطوبت کند اندیشش و رطوبت از حرارت مفاسد و رطوبت از آنکه
اندر آن و شیر اندر پستان و متولد جای خوش از این هر یکی تقدیر او بر کار تبارک تعالی از بهر منفعتی و مصلحتی چنانکه اندر کتاب تبارک نخستین منفعت هر یک جای خود ذکر کنند و بر سد
اما سبب سلختن ساعد بزرگ شیر کاتر که مادر کو اندر اندر جالها و داروها و اندر جالها و داروها و اندر جالها و داروها و

آنکه غذا را سبک است و هضم بدو بر وی سخت و بیماری نافی بدو آنچه مجلد خرج مستوی از خوت چنانکه اندر باب دوم از کتاب رسوم از کتاب نخستین یاد کرده آمدست و دوم آنکه خون
از خون زیادت تلخی یا زیادت غربت و زیرکه آنچه زیادت دین مرسد سیوم آنکه گرچه قوام دل و روح دوم حرکت غریزی اندر خون نیست مرکب حرارت غریزی و قوت حیوانی قوت
و در وسیدن آن بعضو تن از خوت بدین سیاست که هگاه حیوی نخستین خون بیشتر بود که وی شود بنفسه و متصرف شود و صفت قوت و صفت قوت و غرض تولد که و چهارم آنکه در وی حرارت
غریزیست و حرکت او بسبب است و بسبب سیستگی حرکت خداوند از وی بسیار باشد و سبب بسیاری شدن مایست مرا زاده بدن بالا بنده خیلوا از وی خرج مرشود بیشتر اجابت دیگر اما بسیاری
بدین سبب دل را بیاید که بدو بیست است و بیشتر آنچه دیگر اندام اما خداوند هست نصیبی تا بیشتر بدان دل از آنکه بدن و بسد و تعریف اما از آن بیشتر و از آن مرکب قوت حیوانی و از آن بدان
دارد تن و قوت حیوانی بعضو تن بدو هم در وی بدو قوام تن بدو بسیار است و بسبب سیاست که هگاه که خون را بیشتر بدن قوت حیوانی اطلاق کرده حیوان اطلاق کرده شود بر تن که خون
با که قوت حیوانی را بعضو اندام هاء بیاند که و هر دو هم چنان اندام اندر زیادت و نرم می آید هم که باسانی و اصل آید و بشکند که بیست و هم را کیمن و تا او بر وی می آید و هم
خشک خون بر کمین بسیاست قوام تن را و بتقریب خداوند است اندر تن و منفعت او تن بر زیادت دیگر خلط است و بدین سیاست که که و هی اندر پیشکان بر دی که خون بیشتر حال و اما اندام
و اندر تن را بر خلط بود و اندر آنچه که آنچه منفعت و مضرت بدین اندر تن بدین برکت سازد خون منفعت او بلند و نیست بر کی که مقدار اندر آن با شد که باید که کیفیت او بنزی چگونگی او تواند باشد که باید
هگاه بدین زیاده شود یا خشک شود جمع اندر تن بر وی تنها باید کرد و هگاه که مقدار او بیشتر که در یا کیفیت اگر که در تن هر دو حال تا طبیعی باشد و سبب تباهیها و افتها باشد و تا او کردن حال آن شریف
و کرد و گفته اند که این هر دو حال تا طبیعی یا افتها او تواند او بر وی که خون از تن بر وی کند و گفته اند که سبب بسیاری خون تنها باشد و هگاه که خدا را بر گرفت اندر او که خون خود تن قاعده
تر بدی دراج کند و خدا را و عذاب باید و بر وی کردن خون حاجت باشد و کاری تر بسد که سبب گرد دن خدا خود که بر تن دست بتقاها و شنیدن باید کردن و اندر آن تا هم اندر مقدار هم
اندر کیفیت یا مثل آنچه این تن بدین صلاحیت اگر آنچه اگر آن تن بدین هیات و دو گاه رد و اندام تمام شود باشد که بیشتر از تمام شدن این تن بسیار نیز بدین اندر تن و بدین بسد در زیادت اندر حیز اطلاق
اینست و حتی آنچه این تن بدین هر سه تدبیر هگاه باید داشت هم بر وی کردن خون و حکم کردن خداوند هم بر کردن نرم اندر آنچه که هگاه که خون بقدر دیگر کرد و کیفیت او خود هم با کسه حالت
بدهنا اندازه بر بقدار مقدار یا زاید که از مدار حال خون بر دی کند و مرد هدان شود بر تن معلوم شد که بیشتر درست و مقدار است که هگاه خون اندر تن بمقدار معتدل باشد و بکیفیت تن
معتدل باشد اندر آنگاه دارد و بر وی نکند و هگاه که از مقدار معتدل زیادت کرد و یا کیفیت او خود اگر او از تن اندر باشد و مهلت دهد تدبیر که کردن اندر او بدل کردن مزاج یا عدل باز آید بر آن غلبه
خود و اگر از سبب تدبیر بر کردن فرو بی و بصلاح او بدن باقی هم تدبیر باشد و بیاید داشت که بر تن از این دو سبب که یاد کرده آمد سیوم هست که بر وی کردن خون واجب کند
و از وی بر کردن و دو و تا اندر خوشت بعضوی و جسب زنی از اثر بی تا غیر آن چون دنفا که از تن کی شاه خود و بدین جایب هگاه یا چنان کردن بعیز آمدن کرد و اندر بنها خون را از
بعضو که معنی باز بر دن کند یکی آنکه مقدار خون که بر کند و دوم آنکه خون بر تن گرفت شود و باقی اعتدال از آن بدن اسان شود و سیوم آنکه تا او از آن جایب که بر کرده باشد که کرد و چیز
از اجزای سه سبب خون بدن بدن تا بدکردن و از این سببها اصلها که اند قصد باید داشت و بکار داشتن گاه باید که چنانکه سبب باید که کرد اید و باید داشت که حکم خداوند بیاز خود
با چون خون قوت اعضا و جمع و مفاصل و تفریح خداوند خون و چشم و اما مرا آنها حکم و کسی که از بسیار چون امت عادت بود و باز آمدن و اقی که حیض و آمدن و شود
بر آن احکام این هی از بدن باز کردن اینت خون را از عضو که بد میل کرده باشد و باید زود که بر تن کردن خون حاجتی نبود بی باشد و خداوند خواسته که خون آمدن باز آید و حیض
که دست متوری بر وی آنکه بر کند که خون بر تن کردن واجبست از جهت آنکه شاید که کوه یا سپید یا سبز یا کی بر وکوفت باشد و کسانی که امت ضعیف باشد و مزاج کرم باشد از این هر سه
کرده و اصوار آن باشد که قصد باید کرد و اندر هنگام سودا وی اگر نخست قصد کنند پس سهل هر دو هم صواب آن باشد که بعضی جایب بر کند کی بکه باید کردن که اندر تن خون بر
تندی بی باید و همچنین در حالت خون بر کوفتن زدن و بی دیا بنا که باید کردن و گفته اند که درست تر بر گشادن اندر غلط و نه علت سودا است که چون قصد خواهد کرد یا بیرون آرد
و دو هم اندام ها تند می آیند. باب سیوم از کتاب نخستین از جزو چهارم از بخش دوم اندر یاد کردن سببها که تاخیر فصد واجب کند
اگر مردم خود افزا از بهر بر و گشتا و تفریح و جهاد اندام ها و چشم و دو چشم و غیر آن چون بسیل استیلا بیش از حرکت نوبت هر یکی بدی فصد کند و اما چون از حرکت کردن اندر اندام
حرکت از قصد نشاید کردن از بهر آنکه قصد اندر آن وقت اندام تمام بدر اندر تن بخشاید و باخون بیاید بر تن و اندر کفاه وان کند و مصرت آن بدان باشد از آنچه او زیاد که بر وی تشنه و گرفت
آنچه مصدر بسیار بر آن باشد هگاه که و دکار باید آن در گرفتند و از تنگی آن بدید آید که شاید که چند حاجت باشد و نا فوت بود فصد کنند و هگاه که علامت است اندر تن بدید آید فصد کرد
شتاب نشاید کردن تا معلوم شود که تو آن تا معلوم شود که تو آن تا معلوم شود که تو آ

هنگام شکافتن فرموده اند و اما در بقیه که اند جمله الا ابهر انکه سبب آنکه باشد که بعضا رسانکی سپید باشد و خون در تن او فسیار بود و بالها و اقوی باشد و هر کو امروز و بیکو ضعیف باشد
و طعام رشوا کو اندر و طبع شکست و قوت ضعیف باشد و کسانی که خطران باشند از این ضعف بیار بها سرچه قوت کردن و مریم و طبیب باز آرد بحال قصد سود مند نبود سبب باز داشتن قصد
تا ملها بیکو دیگر آرد از بعضی عضوی سفتا بکه کرد

باب یازدهم از گفتار نخستین از جزو چهارم از نخستین دوم از کتاب سیوم اندر باد کردن

سببها که حاجت افکند بقصد کردن چند انکه عشی افتد

اندر بیماریها انکه بیا بنکه دهنی بالفصدی و خون بریه کردی بیاندازه و تبها بیکو صالح کرد
شود چون عشق مناق و چشم بیرک اندر خون از بینی حضوصا که بحث بریه زاید و چون اندر تبها حرقی و دهها حاجت که علامت اندر تبها هر باشد که انبلد خواست طبیب کرد و قصد کردن و خون بریه و رگ
چند انکه تبها عشی بود و اندرین باب اعتماد و قوت باید کرد که اگر قوت ضعیف باشد بیم عشی مرد باشد تا مل کند که ضعف یا غلبه خون

باب دوازدهم از گفتار نخستین از جزو چهارم از نخستین دوم از کتاب سیوم اندر باد کردن اندر حال فصد قوت چگونه باید داشت

و خون چند بدون باید کرد اندر
همه حالها اعتماد بحال و قوت باید کرد همه الا هر دو اندر انبتی قوا داشت بدین سبب طرق نگاه داشتن قوت اندر حال فصد افت کطبیب رست بر نبوی اندر ناهر که اندر ضعف بیم باید
اندر حال سپید و اندر زند و قیام خون کاری باید که تا زند و قیام انکه کرد و قوت بیرد تا مدیر نگاه می باید کردن تا اندر بیرد قوت قوا نیز بیرد کردن و هر کا سبب ضعف تبها اندر خون باشد تا اندر
قیام انکه کرد اندر بایست سکر اندر تبهای صعبی بدیلیه اندر حال باید بیست اگر چه هنوز قدر حاجت بیرد کردن بود و ترک و باقی اندر این باب اندر قوت قوا نیز بیرد کردن و هر کا سبب ضعف تبها بیاید
خون باشد تا قوت زیاده کند اگر رشتو بنیاد بیش می و کار اندر نبض از ضعف بنیاد باید اندر الرباء بیست و ها اینون سبکی بیرد هر کا سبب قصد ما سکم باشد اندر عضو و ان رگ که بیاید کرد تا باشد
کار اینون عضو کسانیده سوار ان باشد که تا زند و قیام خون بکرد و باز کرد بنا اندر هر انکه هر خون که سبب اندر سل و عضوی باشد خون بیرنی و بیرون اندر عضو و قوت ماسکه
اندر بیاید تبهای خون خون بیت اندر سابق بکی باید تا زند خون کرد باز کرد که سبب بکی جذبه نمو است و دیگر انکه اندر بیرون و تبهای خون بدیر تر کرد و بیم باشد که ضعف قوت کرد که
باز باید کردن از بهر انکه اما بیشت کم باشد خون تا از موضع خود تر باز دارد و بر خواهی بیرون آید و بیاید تبهای بیرون کردن و حرارتی قان تا از خون کردن و حرارتی قان تا از تبها سب
تخت شاهد بقدر ران قوانند کردن و سکیه کرد سبب باز کرد بیاید تر از شتی عظیم بیرون کردم و صحیح شفق قوانند کرد و بدان سبب اندر حال تر از اند کرد و مقدار بیت عظیم بیرون کردم
و بیم آن بود که ضعف و خون قوانند کرد

باب سیزدهم از گفتار نخستین از جزو چهارم از نخستین دوم از کتاب سیوم اندر باد کردن قوت مردم ضعیف چگونه نگاه باید داشت

باید دانست که چهار گروه اند اغنی بیمار اند یکی سرم هر دو از هر دو گرد اندر معده ایشان ضعف آنوقت گردد و دوم کسی که گوشت و اطعمه باشد تا سلم
اگر کیاه باشد و سیم کسی که تر قمه معده او قوی باشد چهارم کسی که قمه معده او ضعیف باشد و اندر حال خون اندر بخشی کمتر اند که خون بسیار بیرون کند و بیشتر قی از تر ان اندر قوت
باشد و گرد کردن بیشتر ان قصد عشی باید اجابه تا مدیر معده و عشی و مدید بود و عشی باز کرد قوت باز دارد و بدین سبب اندر حال قصد نافه مشک و دوا المشاء و بر سیخ یا چیزی کسبان در قوان انکه
خاندن باید داشت تا کرد عشی از بهر سیخ نرود کند و قی انکه رانده مسلن بود باشد و دوا المسلک کرد که کلاب باشد اندر انار و اندر انار انار خاندن دهان و قی انکه و حلق نرود بجکاند و هر کا تر اهمه
کار از عشی نگاه داشتن اندر قصد شاید انار تر عشی بیرون آید و کلاب بر نبض بخی و بیرون کلاب بر نبض بخی و بیرون آید و بیاید انکه چند نافی اندر سبب سبب قرشی سپید هند بابت ابی ترقی تا زند
بخورد و اگر تخت مرد بی باشد تبهای سپید که هر دو بشکل قوی کرده باشند یا جنبر که اندر وی افاوه بیخته باشند سبق بد هند و اما بیشت باز خواباند بر نبض کند و هم بدان
شکی خون بیرون کند و اسار کند و از ترقی قصد بیک ساعت مالم باز دهد و خایه نیم رشت و باشی و بارغ فربه نبض بد هند و اگر کباب هفتم آمد و اما باشد رگی کرد باید کردن و از بهر انکه معده تیب
ضعیف شود و اگر کسی را عادت باشد که هر وقت قصد عشی انکه سبب این ضعف حاجت ترک کردن ابا نبود

باب چهاردهم از گفتار نخستین از جزو چهارم از نخستین دوم از کتاب سیوم اندر باد کردن سببها که از فصد باز دارد

سببها که از فصد باز دارد بیست و کرت بکی تب
و دیگر کیار تر قیاری و دیگر ارزیاندن سرما سرچه صعب کرد تا نافی کرد و دیگر گرانی سر و دیگر شهوتها و جماعها سرچه و دیگر دردها صعب و دیگر گرسا و دیگر فالج کردن و دیگر کوری و دیگر
و دیگر پیری و دیگر دردی اعضا و دیگر زیبایی اندر اول و دیگر انکه گوشت و کشک سلم و دیگر سبب بدی و زبی کوشت و دیگر خوفی و دیگر جایی بیدار و دیگر گرسنگی و تشنگی
معده و دیگر عشی و بیری معده از انعام و دیگر عشی قمه معده و دیگر ضعف قمه معده و دیگر قوله صفا اندر معده اما سبب باز داشتن تب و زیادت قوی باید انت که اندر بنها صفرا که بیرون
باشد قدر دانو نیز مه اندر میان قوت و نا اندر و نیز قوت تبع حاجت فصد نشاید کردن از بهر انکه سه چیز بلکی انکه اندر و روز قوت و اندر حالت انحطاط هر اندر حرکت باشد و بنیصد و حرکت
قضان زیادت شود و بیکه کرد و صنعت ان بدان باشد و دوم انکه عشی و بیست که اندر بن کار باید و آنوقت صفا باید کرد که قصد کرد و سوم انکه عشی بود که
سر باید قوت قصد خرج شود و قوت ساقط شود اندر تبها که عشی ان بد اگر چه قصد حاجت اید قصد نشاید کردن از بهر انکه تبی بی خواب باید و عرق و قوت بدان سبب ضعیف کرد
و اندر تبها که بر عفونت باشد اگر قصد کنند عفونت باشد که اندکی بیرون باید کردن و باقی که باید داشت تا سبب تب بقوت زیاده تحلیل دیده و دفع شود و هر کا که سبب تب عفونت باشد هر اعضا که
دیگر کار اعضا قوت که باید کردن و حجامت مالی بدان که باید داشت و اگر دلیل رقیق و باری باشد و از جایی و اگر انحطاط و از نوبتی گوشت و زود بیاید بیع و جه قصد نشاید کردن
بسر که دلیل خالی باید و بدان بیع تا زیاده بعض عظیم بود و روی بیمار بدان خاص باشد و کار تر بکند قصد و اما تبها سبب باز داشتن از زیاده بدن سرما صفرا قصد و جه استوار کرد
سبب این سرما تبها طعام یا جایی بود قوت خود از بدن کار باید تا سبب ان باز کند و زیاده و اگر خون بیرون کرده شود مقدار تبها سبب باز داشتن از زیادت تخم و دیگر انکه سبب صفرا باشد چنانکه اندر کتاب

تب معلوم کرد و شد سبب خرد و صفرا و سبب ضعیفی قوت خود و سبب باز داشتن مزاج سرد کرد تا بدانکه و تن او بدان حاجت باشد و از حاجت بی خون قصد کردن خطا باشد و سبب
باز داشتن قصد در شهرها سرد است که اندر بیمار که اندر خون بر بایست باشد اما بدان اندر ما بدان کم بود و رطوبت بدان چیزها بدان چیزها کرد و با این حال قصد سود مند نبود سبب باز داشتن قصد
در بها صعب است که در بیماری اندر بر اسوی طبیعت کند و قصد اندر او بر بیماری سرچه رگ کشد و اندر حال در قصد سبب مانده و مخالفت دیگر که در وقت خود و ماه ناچیزی بیرون
باشد که خود و ضعف دارد وی فایده باشد سوال بود که تحت در بهاد که سکن کم بر قصد کرد سبب باز داشتن کرمایه است که کرمایه باشد تا بدانکه بسام کشاید و سبب کشاد شدن
مسام تحلیل بیاید و اندر قصد خطا باشد بلی اگر وی باشد خطا بیشتر بلی اگر وی باشد و خون نستان باشد و اگر اندر که نماید خود و بیشتر آن بدانکه که خون انقطاع کند اگر کشاید
و دران قصد و عذر از انکه سالم کشاده خود و هر کی بیرون زاید اما انکه بیا باید قصد کرد و بعد انکه بیا باید قصد کرد و بیا باید داشتن جماع و طعام و زیادت و سبب باز داشتن بی خون قصد کردن
با کرد و اما سبب باز داشتن بی خون قصد است که خون اندر تو بیمار کشت چگونه است و خوب خوب بیشتر قوت که بدین مقصد دیان ماده و دیگر بیرون که کردن اورام و بیرون
و زند روی اوسع باشد و عضلها اگر کرد قوت حاجت بی قصد کند و بعد انکه سبب باز داشتن اعضای باز اطراف است و مزاج مردم لا نعم اندر بیشتر حالها که و صفرای باشد و ما
صفرا خون است با ماده بی انکه و سبب باز داشتن زیبی از اوانست که مزاج مردم سخت زرد و بی کیاه اندر تو و رطوبت بیشتر باشد و خون سخت اندر باب و سبب باز داشتن
تا کرگوشت کشک اسلم است که اندر سبب باز داشتن که ماه باکه اندر است و سبب باز داشتن سپید و نرم که نوشت که اندر سبب باز داشتن زیبی اگر که امدت و سبب باز داشتن
زیبی روی دیگر خیانت که در سبب لاغری با ماده باکه بر امدت و سبب با ماده باشتن جایها و دوا است که کاه که بیاید از بود و هر چیز و استعمال انام اندام باشد و تبلد خون کند
بود و با شد که قصد کرد قوت سا قطا کند و سبب باز داشتن بر دو معده و تخلیه انعام است که سبب تخلیه قوتها ضعیف شده باشد و سبب بخند تو تها ضعیف شود و قوت هاضمه قصد
تا کوارنه چنانکه باید هضم نتوانند کردن و اگر قصد کرد شود خون بیاید و خون بیاید و طعام بعد از آن زیاده و سبب باز داشتن نفوذ و کسی که اشت که قصد اندر زیاد سبب صعوبت
و بخند صداع و دوز زیاده و خون زیاده و خون خطها بدو کرد اند تا باشد چند و ترشی بد شود و مضرت از بدن بد و سبب باز داشتن قوت حرقه معده است که قصد با این خطها سبب
عشی اینند چنانکه اندر باب کشته باکه بر امدت و اما قوت حرقه و علامت اوانست که از خون چیزها بیرون سخت بخون شود و علامت ضعیفی فم معده است که از دو طعام کشاده
و از ریه نافی شود و علامت قوله صفرا اندر معده تا نی نهاده است و منشو کشتن بهست

باب پانزدهم از گفتار نخستین از جزو چهارم از نخستین دوم از کتاب سیوم اندر باد کردن مفتعت آنکه خون بدو دفعه یا سه دفعه بیرون باید کرد

مقصود اندر قصد کردن دو کار است یکی انکه خون
خون از بهر قی یا از عضو که کند دوم انکه خون تنها اندر ماده یا اندر عضوی بیرون کرده باشد خواهد که انرا باز کرد انند و جلب مخالف باز او بها و اندر بن هر دو غرض منفعت بیرون کردن خون
بقاریق بیرون باشد و منفعت ان از دو نوع است یکی انکه کار طبیعت است که هیچ مرکوشد که خون را یا اخلاط بدکه بصلاح خواهد اورد و اگر باشد بطریق باید بطریق باید قصد کرد
و هر کا که خون یا اخلاطی دیگر اندر هر کدام وی یا عضوی ماده بود و بطبیعت که ان ماده طبیعت طبیعت را یاری دهد و بدان صناعت طریقی باشد و در دیگر بیدا دیگر عضو
بر سبب عیاد اندر و ماده بدان رن دفع تو اسان تر باید کشت ایشان طبیعت ان اخلاط را دفع کند بر هر کا که خون که مرکب همه اخلاط سخی بیرون آید طبیعت ان رگ را بکیر و بر بند
و یکی اعانت بدان تا طبیعت جهد خود بی اندیشه تا بی جایی اورد و ان را از موضع خود بی کند و موضع ضعیف کند یا رد دوم کردن کشاید تا بی خلط بیشتر و زود تر دفع شود و منفعت قصد
بیشتر باشد و جذب بجانب مخالف بی ان اندر خون بجایی تا بی تو یکی تمام باشد اما بهر انکه دفع و جذب هر دو یار یکدیگر کنند و بر مثال انکه فراش خانه را بشوید بخشت ابی بزند و خشتها
را بمالد و ان ترا بجاه و کوکه بیرون راه اب بر بندد و بخشتها را بیکو بکشند و نیشتها بشتاب در چاه اید فراش اب را بیرون آرد و بر بیرون و خشت را می مالد تا با قی تر
خشتها با اب در چاه جمع شود پس دیگر باره کشاید تا با قی تر یکی چاه دور بود و خشت با کره ماند و هر چند ان اب بیشتر که خشت با کره تر بیشتر و بیرون کردن خون بر باید کردن بیشتر
هم بر دو مثال ان دیدان که و ابلیس رحمة الله علیه از بهر ان کفت است که هر کا که مقصود از قصد باز کردن باشد خلطی باشد از جایی بجایی دیگر هر چند خون تنها و بر خلطها
بیا رند بر بیرون کشد مقصود تمام حاصل اید و منفعت دوم انکه قوت بر جای بماند و ضعف قوت نکند و جالینوس بر کی بدانستی ان باشد که ان قدر خون که بر دو خواهد بیشتری
بر دفعه نخستین بر بیرون کشد و بر دفعه دوم کمتر بر دو کشد از بهر انکه بدیار باشد که بدفعه نخستی افتد و صواب قدر بود که اندر میان هر دو دفعه سه روز بیش نباشد و امید ان که جمله
انعاب دو روز هم کشت یا در دو امدت و هر کا که قوت قوی باشد اگر دو بکار میان دفعه نخستین و دومین کمتر هم ساعت باشد شاید و تمامترین کیاه و اگر منعی باشد
دو بکار میان هر دو دفعه بیشتر باید و اگر مقصود از قصد باز کردن باشد ماده باشد از جایی بجایی دیگر کمتر بکر و زیاده کند اندر میان اندر جالینوس بر کی بر هر چند قوت و دفعها
اگر دو اینند ماده باشد از جایی بجایی دو دفعه دوم تیز از دو روز فاضله و الطبیع بحکایت که اندر و بی کفت است که میان دفعه نخستین و دومین هیچ عطر و اسم نباید بود
و اگر کسی خواهد اندر دفعه دوم سر باز کشاید بر این سبب زود و اگر کسی تیز انکه ساعت باز دو تر خواهد کشاد ان را بهانا باید و اگر دو روز خواهد کشاد ان اندر ان باید
کشاد و اگر کسی را زود تب شود شود خرقه بر بغل دیت و انکه غلبه او بود باید کرد و سر باز باید نهاد و بر جستی و اگر و بغل فرو برد جستی و پس برگ فرو برد و بر ان تب صواب باشد
و هم کشد که هم سر باز بیرت که کشته باکره بر امدت و اما قوت حرقه و علامت اوانست که از خون چیزها بیرون سخت بخون شود و علامت ضعیفی فم معده است که از دو طعام کشاده
و از ریه نافی شود و علامت قوله صفرا اندر معده تا نی نهاده است و منشو کشتن بهست

باب پانزدهم از گفتار نخستین از جزو چهارم از نخستین دوم از کتاب سیوم اندر باد کردن مفتعت آنکه خون بدو دفعه یا سه دفعه بیرون باید کرد

مقصود اندر قصد کردن دو کار است یکی انکه خون
خون از بهر قی یا از عضو که کند دوم انکه خون تنها اندر ماده یا اندر عضوی بیرون کرده باشد خواهد که انرا باز کرد انند و جلب مخالف باز او بها و اندر بن هر دو غرض منفعت بیرون کردن خون
بقاریق بیرون باشد و منفعت ان از دو نوع است یکی انکه کار طبیعت است که هیچ مرکوشد که خون را یا اخلاط بدکه بصلاح خواهد اورد و اگر باشد باید بطریق باید بطریق باید قصد کرد
و هر کا که خون یا اخلاطی دیگر اندر هر کدام وی یا عضوی ماده بود و بطبیعت که ان ماده طبیعت طبیعت را یاری دهد و بدان صناعت طریقی باشد و در دیگر بیدا دیگر عضو
بر سبب عیاد اندر و ماده بدان رن دفع تو اسان تر باید کشت ایشان طبیعت ان اخلاط را دفع کند بر هر کا که خون که مرکب همه اخلاط سخی بیرون آید طبیعت ان رگ را بکیر و بر بند
و یکی اعانت بدان تا طبیعت جهد خود بی اندیشه تا بی جایی اورد و ان را از موضع خود بی کند و موضع ضعیف کند یا رد دوم کردن کشاید تا بی خلط بیشتر و زود تر دفع شود و منفعت قصد
بیشتر باشد و جذب بجانب مخالف بی ان اندر خون بجایی تا بی تو یکی تمام باشد از بهر انکه دفع و جذب هر دو یار یکدیگر کنند و بر مثال انکه فراش خانه را بشوید بخشت ابی بزند و خشتها
را بمالد و ان ترا بجاه و کوکه بیرون راه اب بر بندد و بخشتها را بیکو بکشند و نیشتها بشتاب در چاه اید فراش اب را بیرون آرد و بر بیرون و خشت را می مالد تا با قی تر
خشتها با اب در چاه جمع شود پس دیگر باره کشاید تا با قی تر یکی چاه دور بود و خشت با کره ماند و هر چند ان اب بیشتر که خشت با کره تر بیشتر و بیرون کردن خون بر باید کردن بیشتر
هم بر دو مثال ان دیدان که و ابلیس رحمة الله علیه از بهر ان کفت است که هر کا که مقصود از قصد باز کردن باشد خلطی باشد از جایی بجایی دیگر هر چند خون تنها و بر خلطها
بیا رند بر بیرون کشد مقصود تمام حاصل اید و منفعت دوم انکه قوت بر جای بماند و ضعف قوت نکند و جالینوس بر کی بدانستی ان باشد که ان قدر خون که بر دو خواهد بیشتری
بر دفعه نخستین بر بیرون کشد و بر دفعه دوم کمتر بر دو کشد از بهر انکه بدیار باشد که بدفعه نخستی افتد و صواب قدر بود که اندر میان هر دو دفعه سه روز بیش نباشد و امید ان که جمله
انعاب دو روز هم کشت یا در دو امدت و هر کا که قوت قوی باشد اگر دو بکار میان دفعه نخستین و دومین کمتر هم ساعت باشد شاید و تمامترین کیاه و اگر منعی باشد
دو بکار میان هر دو دفعه بیشتر باید و اگر مقصود از قصد باز کردن باشد ماده باشد از جایی بجایی دیگر کمتر بکر و زیاده کند اندر میان اندر جالینوس بر کی بر هر چند قوت و دفعها
اگر دو اینند ماده باشد از جایی بجایی دو دفعه دوم تیز از دو روز فاضله و الطبیع بحکایت که اندر و بی کفت است که میان دفعه نخستین و دومین هیچ عطر و اسم نباید بود
و اگر کسی خواهد اندر دفعه دوم سر باز کشاید بر این سبب زود و اگر کسی تیز انکه ساعت باز دو تر خواهد کشاد ان را بهانا باید و اگر دو روز خواهد کشاد ان اندر ان باید
کشاد و اگر کسی را زود تب شود شود خرقه بر بغل دیت و انکه غلبه او بود باید کرد و سر باز باید نهاد و بر جستی و اگر و بغل فرو برد جستی و پس برگ فرو برد و بر ان تب صواب باشد
و هم کشد که هم سر باز بیرت که کشته باکره بر امدت و اما قوت حرقه و علامت اوانست که از خون چیزها بیرون سخت بخون شود و علامت ضعیفی فم معده است که از دو طعام کشاده
و از ریه نافی شود و علامت قوله صفرا اندر معده تا نی نهاده است و منشو کشتن بهست

که بنفسه و روغن خشخاش بیرون باید زدن فایده نشاید و فشار بیجیدن و کاو بر رگ لختی خون بریده باشد اما اگر بیشتر دو یا بیک دو کرا از موضع بکار رود و بر تا فوق ترین بند صواب باشد
و اگر بر رگ تمام ترشده از بهر آنکه تا خون برآید که تا خون برآید و بند شاید کرد رگ را باسلیق از در آنکه اندر ابهر دفعه دو بر شاید کشاد و دفاه بکار باید و اگر بیکبار
بایدکه دو بر رگ باید فادن و بستن و رگ دیگر از جای دیگر باید بلیط تمام و دیگر اگر قوت شخص ضعیف بود لوتیان باشد که بر دو فرو برد بر باید

باب شانزدهم از گفتار نخستین از جزو چهارم از نخستین و سوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن از آنکه خون بجایی میرکند چون باز توان کرد باید

که باشد و اگر دانند از جانب مخالف باید کشید و طریق آن دو سبب یکی آنکه جایی که خون باشد که بر باید جانب باشد که بدو فرو برد میکند یا بعضوی که بر باید عضوی باشد اما اگر بدان عضوی باید
انجان باشد که اگر شده بر جانب چپ میرکند بر قفا و بر چپ جانب که بعضوی بعضوی بر باید و اگر بدان جانب باشد که اگر دست راست میرکند از دست چپ دل زند و اگر بر دست راست
میرکند از دست راست دل زند و طریق دوم آنکه بعضوی که بدو سوی یا بر دو سوی آن باشد و راست باشد و راست باشد از بعضی خون آمدن از بعضی بر فرو سوی رگها بهلوها مجمع و بعضی
مجمعه شیث تمام گوید و از بهر آن از بعضی مجمعه بر فرو سوی راست آنکه باید فرو فرو رگها بهلوی راست باشد که بر دو راست عضو چنین باشد که اگر خون از بعضی راست
بعضی مجمعه و بر جانب راست نهند و اگر از بعضی مجمعه بر جانب چپ نهند و از بعضی مجمعه چشم و خنا و اما سبب آنکه اگر کسی چشم راست و دست راست زنند و اگر از بعضی راست
باشد مجمعه و بر جانب راست نهند و اگر از بعضی راست نهند و اگر دل زنند از دست راست زنند و اگر شده الم اندر دست راست زنند و اگر شده الم اندر دست
چپ بیاید از دست چپ دل زنند و اگر از بهر علتها بجگر باسلیق راست زنند و از بهر جرب باسلیق چپ زنند و بباید دانست که باز گردانیدن اندر ابتدا بسیار کردن اوستاد بیاید اما چون تمام
کرد و قرار گرفت دیگر باید زنگ بدان عضو نزدیک باشد بدو منسوب تر و خون از وی بیشتر آید که از بهر سبب باسلیم و از بهر دو مشانه دکها بر پای زدن خون را مانع و صاف و اگر خون
که ماده از جایی بجایی مخالف باید کرد اینکه اگر کسی صورت بندد که بدین خواسته اند که کرا که ماده دوی راست کند از پیا و چپ یا بیکدیگر در خطات از بهر آنکه بر راست باشد و خواست
و کشیدن ماده از عضوی که بر راست او باشد نشاید اما اگر بدین از خواست که کرا ماده اندر دست راست باشد از دست چپ دل زنند و اگر ماده اندر دست راست باشد باسلیق دست راست
زنند باید که آن دهان که بدان منسوبست از پای راست زنند و اگر ماده بجانب راست سر باز کند او را جانب سر باز نشاید کردن از سر فرو باید کشید تا مدت راست و بپای راست باید کشید
و اگر بجانب چپ بپای چپ باید کشید و اگر ماده اندر عضوی بر مصعب تولد کند نخست در رگ کسی باید که چون سر از گردانیدن ماده مشغول بود تا مزاحمت نیست چنانکه اندر
باب سر نهم از جزو چهارم کرده است و هر گاه که ماده عضوی بنفهم از دهان از گردانیدن و الحاح نشاید کردن از بهر آنکه ماده بسبب الحاح رفق و شود و میل بیشتر کند و اندر باز گردانیدن
ماده از عضوی بعضوی نگاه باید کرد تا کدان از بعضوی شریف نباشد و بسیار باشد که مجرد باز گردانیدن ماده بجایی دیگر کردن بلسان فصد نشاید بسبب تفریغ حاجت نباشد و بسبب تفریغ و از این
مجمعه و مداوی فصد آنکه بر تنها فادن و فا بی سلیدن بعضوی که باید بعضو مطلوب بود ماده از آن عضو مطلوب تخویف کند و الله اعلم

باب هفدهم از گفتار نخستین از جزو چهارم از نخستین و سوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن تدبیر کسی که رگ زند

خوش باشد و اندر ساعت نخستین باید زد از روز از ساعت دو بین و اما بیش از دو باید کردن و پیش از دل زدن و بیرون از دل زدن هیچ نباید که بدو رسیده باشد و از روز که دل زند
دیگر و از کرد خود و طعام سبک باید و چیزی خورد که صفرا بنشاند چون زیره و نعنع یا و مانند آن که مصلحی اند و حاق و شتی باشد و سکنجبین و مرغ و خیار و مرغ خم و پشت خورد و از بیش
تی و اسهال باید بر حذر باشد و از جماع و از بحمامی و مرغ نگاه باید زد طعام و از تیز هیچ کاری کردن و اگر و مکنید بسیار تخلیه بسیار باشد قصد نشاید کردن و اگر کسی را صرع بود
باشد میان الحاجبین فصد سه روز باید و هفتم نشاید چه بیشتر از قصد و چه بیشتر از قصد و بدین سبب است که از بیش فصد یا مدت که ماده که عرقها و نشاید و اگر از بیش فصد ساعت
بقفا باز نخست اسایش بیشتر صعب باشد اگر خون نشاید از بهر آنکه تبیاد باشد که خون از بیش فصد بسکند بیش و سکستن و اما ماها از دهان باشد که اندوم آمده و منفعا از دهم
که رگ زده باشد و تاب خود احتیاط دان باشد که جراحت رگ را بدو فاده و بند و هر گاه که کسی عصب دکر و باید که کوش بد و فادر از بهر آنکه تبیاد باشد که مست را خون بکشاید و بیش ضعیف
از دو بیم هلاک بود و هر گاه که کوکی از بیش فصد افتاد کاری اهد که تبیاد آن ضعف و تحمی بدید آید اندر حال با الحم و شراب ریحانی صافی تدارک باید کرد و بسوی هوای خوش باشد سیه
مشک بوی دهند و خواب باشد و مرغ زرد باید که دو بیش روی او دو بنکافند تا موی او بیرون آید و بر سینه و مغز او بمالند که کند و اما استخوان دخوی گفت بر خالد کوبند و باب سیب و باب ابی ترمه و
چند و چند بجند سنجی خوش و آب ریحانی اندر کهنه و باب ریحانی و زیره و نعنع و کتیره بخشان و شوبا و قیدان بدهند و حلوای و ماهسفرج و صندل کلاب و سیوها خوش بوی بنهند و هر
مرتبه باشد که کما ارسیه که بحد رسید از دیک باشد نه زمانیت تا پیشتر و اندکاره و کفت است اوجالد تا حرارت برافروزه شود و قوت بدو باید و کفت اندوی بنفشه اندر حال
غرق ضعف قوت نا بیان راه و گر از دو نشاید که کشاد که باشد که اما حق تدکند و بر سینه کاه و بدن باید فادن و هیچ عطر و لطیف که بعضی مالا عادت دارند باید الید و گر
جایگاه که کم باشد نباید که کشاد که جاه و هر چیز که ساعتی باید که شادن و فاده باید که بر کوه تری باید که دهان زیستن و تا حاجت است شود و تنگه بود و فادر
تحمه و کاه تحت کند و کاری باز بخم که اما مرهم مطلوب را بیش از نصد یکساعت یا دو ساعت لحوی باشد باید کردن تا حرارت بر افروزد و احفاه و طوبه تا تحرکت شود و دست
باب هیجدهم از گفتار نخستین از جزو چهارم از نخستین و سوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن آنکه رگ دیبیار هاکه باید زدن جالینوس گوید
اندر رگ زدن بیار اعتقاد بود و روز نهاد بیاری نباید کردن و هیچ چیزی که زدن از روز بیاری سیوم است و کرهی گفت اندر نخست حال بیاری و سلامت

و خطی اسلی معلوم باید کردن و کاهی اندر ترین حدی روز بجایه فاده اند اما بیش از بیرون دو ساعت و وقت که بسکنا بیاد باشد و راست اند و سیکو بیرهکاه که وقت قوی و بیرون و قوت را بجای
از خطر و از مزاج جاه و از زن او سنوی اشد رگ فرا بر زدن اگر هم از بهر حرث روز باشد و اندر بیار پس از آنکه بیرون از شکستی قوت زن که از موت باشد و اندر وقت
تحتی نوبت بر و اندر وقت بر و معده از طعام و فاکر از بیکی از رگ نشاید زدن و کرکه طبیب اعلم باشد که اگر رگ زدن تا چه کند خطا باشد و از بیم زن تحتی شیق اقسی و باشد و خفقان قوی
ضعف کند زدی و چشم سرخ کشته باشد و کفار خوابت و سکت و اضطراب و خون آمدن از بینی و سرخ باب و خون آمدن از بینی و کرمها که بار زنان داشتاند چیزی بعاهره و که
باشد سب و از دو زدن علل باید زدن این وقت باشد که علت بند و هر گاه مدت بر دو اجلان باشد که بار و از بر ساعت دوم یا سیوم رگ زند از بهر آنکه وقت سلطان خون آنست و پس
از آنکه بر اطعام باید زدن و فرق بر دو افتد شدن و دو طا از طعام هر گاه که خون بر سوی عضو کیکه و خون آن بر سوی عضو جمع شده باشد بیا بیشتر فتح و تخت رگ را باید زدن از راه
باز کرد از بهر آنکه چون خون جمع شد بیرون آورد و دشوار باشد و اندر رگ بهترین فصلی از نخستها سال بیار است خاصه کوی که جایها خوبی فیا آنکه اندر اول بهار و اندر میان فصل
خاص زدن و طب باشد از بهر آنکه وقت تمتد و تحتی کن زدن و سرطوبات و اخر بهار صواب تر و رگ زدن مصلح مزاج اندر میان بهار و روز زدن محرور اندر اول بهار و خاصه در قرن ثور از آنکه
حرمان باید که اقتاب در وقت در جان باشد

باب نوزدهم از گفتار نخستین از جزو چهارم از نخستین و سوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن مضرتها که از افراط خون بیرون کردن تولد کند

از آنکه در خون زدن از حق سوء المزاج تولد کند و استسقا و شهوت طعام و رود و از بر بی رود و بدیه باید و مرهم شکست و خود
و معده و دل بجگر ضعیف شود و سخت قوت بر جانی ضعیف کرد و بر قوت طبیعی خلط باید و تا خام اندر تولد کند و کرد باید و جع تابع و دشت و سکت باشد و اندر ضعیفی تو فاما
اقر تولد کند و کرد اسلیق باشد و بسوی مشد و عطر طعام مسکین و هر گاه که خون سود افتد حاجت اندر نظر دادن بیار و هر آنکه صفد که اسلیق باشد کل اندر مال بیی الاجیا با سبب
با خطها شیر خالی سکنه و مصون باشد که بدیر بها که خون دالخطا سود اهی الابد و هر که اندر تن خلط با سبب باشد هر گاه که رگ زنند خلط اندر تن آید و بعد از آن اندر بحمد که اندر تن
رگ کرد و مهتر خلا مر خود و دیر خاد واجب که کرد حاجت کرد و بدن زدن موافق تو نیز از آن باشد که نکرد اندر تن و نشد از آن خلط دارد و هاست بر سبب شاهد حیات
که

باب بیستم از گفتار نخستین از جزو چهارم از نخستین و سوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن مضرتها بر دو ماه کردن خون با ماحتر بدن باید

مضرتها بر دو ماه کردن خون با حاجت بدن باید که تولد مالها و دریها و بزرگ کرد و همچنین اسلها خوبی و تبها لازم و سرسام و لیه و هاعون و خون آمدن از کلو و سکته و خفا و خوبی و تمام
بودن مفاجاة از جهت باید بها لازم باید و الله اعلم

باب بیست و یکم از گفتار نخستین از جزو چهارم از نخستین و سوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن

رگها که بر بند و نیا بیفکنند و سر که بر و زیبد و اجا که و موضع که اما هر یک

رگ که بر بند و نیا بیفکنند و سر که بر و زیبد و اجا که و موضع که اما هر یک رگها که بر بند چهار و هشت است و از این چهار و از بر رگ اندر هر دو مسکه و سر و از این دوازده
راست که قیفال و دیگر اسلیق و ده رگ دیگر که سکیت از اسلها اند و دو از دوازده چهار اسلیق است اندر هر سوی و دو یکی با اسلیق ها زبان کوید و دیگر با اسلیق الجی کوید و دو رگ که
از دیگر بلده است یکی اصل اسلیق است و دوم اصل قیفال است یکی قیفال و کران تست و از دل و دو تراست و اسلیق بر میان تست و جدا در دیل تست و از دیگر که بجیگر کردن بلده است و اجا بدو
نخستین شده است بکوست راست و راسه است و دیگر بسه چپ کس هر چیزی شار اگر بست اندر ابد و بخش و بخش کشته است بدر بخش کوچک و دیگر کرد کرد و بخش کوچک اندر آمده است و
بدماغ فرو رفت و چون فرق شده است او را بر جمع شده است و از دماغ فرو آمده و اندر سینه و کمک اندر آمده است و چه کشته شده است و بخش بزرگ که بدست اندر آمده آمده فرو رفت بود
نخستین شده است یکی باسلیق و از است و دیگر باسلیق الجی است و از هر یکی سه قاوینه و دو و شش و حالی این اندر آمده و بنم و ثوب و جهاب در آمده و تا بر بدن مرج و تا با ق و هم فرو
آمده است و از جهاب که حضر باسلیق عاطفا اجکو سر بدو و شش و عنقا جهاب دا جهت فا اندر الجب و سوحه و همه دو دهان سرین و از فرو سا و هم را سوند بود و باسلیق اجر اگر
که اصل و کرد و دیگر بلده است رگ سخت بر حرکت بر حرکت و باید اما شریف بوسته است چون از و مطاع و شود و جهاب و در لغت بوناب باسلیق و شاه بزرگ را کوید و از بهر سوی کی ابی رگ اطلها
شریف اند و باسلیق ام کرده الله و اندر تن بجای پا و شاهی دیگر باسلیق اند و باسلیق ابطی نام از بهر آن کفته اند که نزدیک بخست بود است بدیلید و اطبا تاری نوش کوید و دو رگ
دیگر قیفال است هر دو یکی و این قیفال رگ دو است که از بجگر بسوی بالا بر آمده تا بجگر کردن و اجا بدو بخش شده است و از هر بخش بدو بخش شده است یکی کوچک و یکی بزرگ و بجای
اگر و دو رگ دو است بر سر و بر دماغ اندر زنند و بر دماغ چون فرق کشته شده است و اندر جهاب و رماغ چاکنده شده و غذا بدو و بر سایه شود و دماغ تا آمده و تمام رهد و از بخ خلاصت
و هم از ساه که باسلیق و زیاد بر دامه است و اندر بعضی صحاف فرو آمدن و و بیرو شده تا باشد طاد بهر آنکه اندر زیر عضله باشد و بعضی نها هر تا باشد از بهر آنکه بر روی عضلها باشد
و بعضی اجهاب شریح کفت اندر دماغ هر دو دماغ و شاع باسلیق است و سر یکی اجه و قیفال آنرا فرو آب و بر شیه فرو دیده و بدین سبب کوید و دماغ غلیظ باسلیق است و و دماغ رقیق قیفال
از بهر آنکه چون بر شیه فرو دیده اند بیان تو از بهر اجا قیفال کوید و از بهر اجا قیفال از بهر آنکه کوید که دماغ فادست و مضر قیفال اعضا و سر و چشم و بینی و کام و دهان و زبان
و اب را سوی سر بدو و رگ دیگر کفول است هر دو یکی و اما کفول یکیست مکیاز تیها باسلیق اجا که هر دو اند فرو آمده از سر بند بجیر کردن سر بدماغ بر دماغ است هر یکی
و اند هر چه سر شده و اجه کشته و بدن رگ شده کفول است که از هر دو بین کوید تو اند که از دماغ باسلیق است و کرد هر دو اند از بسیار بیشتر و بدن کفول و دیت رگها و کوی بدار هر دو رگ
بدر کشت و از دو رگ خون بیرون آید و فصد کند هر دو عاقلها. اگر از دو دماغ و اند از سر باسلیق کرد که و دو رگ دیگر که اسلیم است و باسلیق است و کرد و کفت اند نخست حال بیماری و سلامت

باسلیق ابطی است و بعضی از اطبا گفته اند که شاخهای باسلیق شاخی انگشت اجنبی شده است و بدان که سر دو باسلیق است و گروهی گفته اند که این دو شاخ اجنبی نیکو در کرکی ای آنست تا موضع لسلم
شد فلیقن شاخی باسلیق سر بر سه است و گفته اند که این دو را کرکی تصغیر از بهمان گویند که از جانب باسلیق ابطی است و باسلیق ابطی را العروق الاسلم گویند یعنی باسلامت تر و ضعیف تر باشد
که باسلامت ترک و بار اسلم است و باسلیق و باسلیق ابطی باسلیق مشارکت کنند که بدو بر دو شریان شریانست و اندر باسلیق مادیان شریانست و گروهی گفته اند که باسلیق اندر دست چپ
شاخ سر خود کوکی که همان دست میباید و دهم بر دست دست میان انگشت کوچک و حلقه و انگشت دیگر که بعضی بانگشت میباید هم بر دست دست چپ و هر دست راست و دست چپ و هر دست راست و دست چپ و هر دست راست و

خون او رنه عذر بدی و حسن بن ابی حمزه الله علیه گوید بیارب بنوحی چنین شنیده است که هر که بیمار شود بفاسد و بد سیرت است و از تو خبر که هر چه بر ما جاری نیز کرده اند اما طریق بردن که قضا
اسمان و کجا رفت که هر زمان فرو کرد شیران در راه است بیرون باید و اما خواهی که بخت از شما فاسد باشد باید و از اهل زمان بگو که اگر که هر که فرود است بر زمانه و از اهل آن بخت از شما فاسد
باید بعهد زمانه که هر که چگونه دامه است بر زمان فرو باید و بد سیرت غنایم نباشد و باید بجگر باید و اگر که هر که مرج شود خوف بگو کیست **باب بیست و دوم از**
گفتار نخستین از جزو چهارم از مختصر دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن حالها که قضا در آن شناختن ان چاره نباشد باید دانست که قضا و بخت
باشد که بر دل نهد تا نگاه کند که بدیدار ایشان است و نهاد و شناخت از هر که بدیدار باشد که گو هر دل عصیان و اندوه باشد ایشان را صفا فی آنکه شیر باز نیز عصبی اندر زند باهم بدو دل لطف
تا بجاری دل شیران بعید باید راجیب آنند فی الموضع گویند اما تا شاه آنکه هر دل عصیان آدت که اندر زاخت همچون چنین و قرار نند که و بدیق بر روی یکدیگر بوشیده باشد و بدخت
شناختن که هر دل آنست که اگر عصیانی باشد بخت از او نکند خطاب که دو دل خطاب که دیداری و بقی تا بر دل زنده و گر شنا باشد باید بعد و دل دل بالهام خوش و بگو تا بیب نمی از او تعلم
که دزد بر من نکند و اگر صفا فی اشند دل بب لیب لیا الید و اخت سبقه و صبحی بر زند که هر شود و هم گو در بر نصد کند که اگر دلان عشد توقف کند که هر دلی که هر خود او بر بود و منفعت شناختن
نفارنی ان بود که امر هر دو اگر شاید شاه با صبح و چون گاه شوانی بود دیار اندر که اجنبی شیران باشد و اجالخون ابی گویند اند بفاد و دیم که قضا در روی آنکه خواست نه و چو زند جویار
زابت او در دهد دل اند و از چنان بود که ابی قضا و آنکون بنا شت شیران بود و مجاری گفن نهاده و آنچو شبه تازان افتاد بود دل از بود تا قضا در او اضاعه کند تا حوکشت رویی قضا صواب است
از بعد اگر از چنین گشتن خطاست از بعد اگر اول گفت فعاذن فی ذلک و تعجیل کند و انت اعلم **باب بیست و سیوم از گفتار نخستین از جزو چهارم از مختصر دوم از کتاب**
سیوم اندر یاد کردن اگر بنی قضا را چگونه باید او را چگونه نگاه داشت باید دانست که چون قضا دوب که و بیند بر دعوی باید و بنزد راستان بیم کوشند و در دعوی بکند هر کس طسوج باشد
و از بعد بنی نیم باید دادن از اول بیکدا اسحق نوما بجا بنا و چون از دل خواهند و تخت بر بنداز اهن و روی ایدا نیم بلیت کنند و کم گو ماند چون کم شد کرد از بنی از کنند و سبع را
بین اهن نهند و هر دو روی را بین آهن کم کم کند و ابا که نه ندی آنچه از نان اکرده بو بگیرند و بیا که باد کنند تو کند و سبع را اندر میان این بنزد بنه تا از بخورد چون تا نزد آب تمام خود و بگو باد را
هم بدین آهن کم کنند و بر دو اند بدان آنچه کند بار شخت کرده باشند چون این بود بنیت فرو نیز نه بجاه و باد بنا از این سبع بر سکی نیم بنان و با بخت بر بن سنت نخی تا کرد و گو بنی
و سبع را بر نان تا نیم و تن نبود و دست سبع سن باید که چه سکی باشد بنزی از آن فرو نیک قضا و خواهد و سبع با یکی باید داشت و نشاد قضا داشت که بنی آنکه شاه شاه باشد سبع
را که نان اندر است و از ابر جم قضیق بقدیق کنی و اثاب که هاجو دینی خشک که تا نان بگو و اندر دستان بود عن بنیت چه ب کرده دارد و سر بنه و اندر میان خبر اینند با مرو بنی قضا اهلی
مرد اند و از آنکن و در دست خود و هر وقت که کار بنی خواهد است از اینند گرم که تا نیم شود و چه شکستن بود و شکن سبع هر یکی بکوشان باشد و شکن سبع با سابق و سر عربی باید دستان
باشد زیرا نیم لند بچه بنزی داده و نیاد او بنی سبع سخن در دار باشد تا اگر بار بت و زند از کرد بدل بر بنی نو اند خند سر سبع سلاه باید و با او او بهر اگر سبع ستمه است فرو زند
و اگر چه زیادت بر اند سر بالا بر اند و زیاد هیچ مصنوع دلت باید از بهر آنکه او را بجا هر عیب باشد یکی آنکه سر تنک اید دوم آنکه اگر خواهند که دل فاخر کشاید سبع را بستر نه و باید بود
بجا باشد که از کرد و بی لب بکند و بنزان یا بعضی بنشانی و اید و مصنعه نقاد عظیم تولد کند و سیوم آنکه اگر قضا و خواهد که نکی هلوی بر بود و زی تو اند زه و جهانم اگر بنی باشد آنکه
و شکن سبع آنکه بنی و بعدلی باید و نیاد او است باید و سبع را بشانی بر شکل فاس باید بنی بر شکل تو و اند و مانخ خبر خبر باید شاه بنان دل بر بشانی بزند
بمنع بر شکل فاس و سبع خطا افتاد و دو عضله که بنی چشم بر دارد بر بر بند چشم از خبر باید شاه و از کرده باند و بدین سبب دست اند زه ما مرعی بر بند نعوذ بالله من الشیطان
الرجیم **باب بیست و چهارم از گفتار نخستین از جزو چهارم از مختصر دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن آنکه هر دیگی چگونه باید**
زدن و شیران چگونه باید برید و ملح چگونه باید باید دانست که چنین گفتند که با سابق از آنجا که وضع و قرت و موضع دل زدنت بسیار گفتست و تو باید دست و از بعد آنکه اند زیاد سخن
شیر باشد اندر و تن زدن او را و موضع خوش بر سر و باید برید و بر سب باید زدن با لاهنا و از زد از شاید و اگر از زند با گرد و از اند معنی امر و مان آنند هر دو سوی با شد
شیر از بنی و هر که نقصان دیگی ایانت و شناخت ابر تن بیاید زد و باشد که مضع بر بنی و دیگر شیران صد و بدین سبب و اجب از هر دو سوی جانب دل که نگاه کند و چون از هر دو
جانب شیران باید دست از آن بنی بطرد و تنک و دیگر بدنا آن خطا بنوشند و اند چیزی تنها چون با سبق زیاد بنی باید که او را باشد که آن باد ایا سابق باشد و باشد که از شیران باشد
و بعد هلاک باشد تا یک دوان باد و با سنگی بیاید آید تبر بخ باد بستن و اگر باد دگر هم باد که بر دیگر بسوار باشد که او را بکار اند و اسابق اهلی اند و هر یکی دیگر بنی و اند دل آنکه
عدد خود را هم باشد بدید باید دیگر از خاک دل با سابق آنکه اند و از بستن و بد باز بن این ناهواری هیچ یکی نباید زد و صد با سابق باید زد و اهر چند صاعد فرو تر باید
با سلامت و باشد و از نصد باید سابق جز و خط شیران خطه اند که هست جبیب غشاء عصب عضله کاند زه راست و با سابق را بدان که نباید که اند و باشد و اما فی باشد از اید شیران
که او را بدست سبع رسد و سبع آن لا از و دارد بر سلم آنکه جام نیز جهاست زنه تا عیب است باشد و نگاه که با سابق اهلی خواهند زد نخست کشتن بر موضع دل بسیار باید بر نهاد تا بی
بر شیر تن که بر دل باید او کند و باز و راست بدار چه تا زاه بنی تا بی باشد و چون آن بید ایا تا بید اهام حفر و دیگر و دل ایا از بلا و کشت سبع سبع بلاد بلا از زه و هاهم بیه اخون ساسه
بیه ای و ملکان نیا خیاط باید زه و بود باید زد از بهر آنکه در زیر عصب است و بدین بود و اسحق اند که تا نیز مفلو سکر بند و بسیار باشد که الحمد در میان و عصب نهاده باشد بدین سبب

اطراف را باید زد و نیز باشد که بر دیگر دل بسیار باید نهاده باشد نگاه باید داشت تا سبع بدان رسد تا دست حد بتنه و هر که دل قوی تو و ظاهر تر از عصب ظاهر تر و اگر سبع
بدین عصب دل بسیار نصیب از بنی دل تو و هر گاه که این خطا بنو نیز باید کنانست که جراحت خود علاج از علاج جراحتها عصب باشد و هیچ چیز چند سبب و عصب و عیان بند و نشاد و شاه
و گر هیچ دست را و گاه گاه و گو شرایی زد و گو شرایی زد و گو شرایی زد داشت تا سبع را بیرون شود و گو که عضله و نقشا و تو و عصب عضله و نشاد و گاه تولد کند و هر گاه و این
خطا افتاد و گو از تولد گو سیان گاه عضله را از بهنا باید دیم باید کرد تا سر و خط حوی باید گو تا حرکت دست تا طاهر کرد و اند و قضا سلیم ساعد بیاید دست و او را بهر سب باید نو باید زد
باید زد و دست را اند باید که بر باید نهاد تا جز که حاجت باشد و حون بر باید دین دست از اب مرد بر و بند که نادت و بر دل بسیاق و مرهم مرطوب را نشاید که دل بند و بر دو از اند
بهر لکه بر راحت او دیست خود گو بسیار ان باشد که سخت زود باز کند تا جراحت کو نشود و شنید بند و بر دل بیشانی دل از ان نرم اند که دو باید که و تا باید و تا باید و ترفق و او
فرمود تا معلق بیه پای کشید و اخطار بر سینه پای کشد نماز بیا که دو خوش اند اهل زمان شکل باند بر بی شکوبیشید بر ان از اند که دو که و باب و هند جنا که اند و هر و سبق
کرد بچهار دل بدیدار از هر سوی یکی مطبه تو و ان و اج است و دیگر ایکه و ان را باست جز و اج را نشاید زد و بعضی از اهل صواب دیده اند که تخت و اج چیب بزند و هند اند
بکلاه و بر و اج راست زند تا قوت را کند داشته باشد و کوه و هر که موقوت کوی اعتماد دارند هر دو بلند از دل وقت بزند و هر گاه که بقدر جلعت بار مرد کرفع تاب از ان بار کنند
در حال خوت باز است مده و را بر پای کرید و بفرمایند تا کاهی چند بر مد و اگر خود در حال از نیست نداده و نهند و بر بند نسبتی خوش و اگر مرد را غنی آمد بان نداده و بوی خوش
بوی اند و کلاس بسیار بر سر وی زنند و غلاصع بر وی باد هند و دیگر روز بفرمایند تا سافها بر بند و دیگر تا کرد و اج صندل و کلاه بر بند و کاهو دو دیار و دکاهو دو دیار و دل و گو
اگر سوی بیوست فضا در دست خوش بشاند و مرد را بفرمایند تا کاهی خوش را بنشاند و چند اگر روی وی سرخ شود و دیگر اگر دو بر خیزد و فضا دگو مرهم او تا بر سبع و گوشت
و عضله که اند که شده چشم است بند کی بدیدار سبع سبع و بان رنگ فرود و خوند جیا بر و دهد و هر وقت که خواهد خون باید که بزمایند تا دست از کلوی و اند
حال خوت باز است و اگر هنوز چیزی بر آید بلوی زده و فند بخاید و دل بر بینی خواهد تا همین کلوی خوش بشاند و فضا دانجا که سبق اهلی بعضی و مان شکافی
بیدات و از مقدم وقت موضع اند و میان هر دو مقدم وقت بیله تر و بسیار کافی فرو برده و چند اگر در انی زیاده سبع است و هر که خواهد که خون باز که بفرماید تا دست از گاه
باز دل و دل سوراخ بیزی تا گاه کند انجا که کوشت فضا در بسان بنی زد تجام اند تجامت این دل را بر پشت سبع بزند و گاه بر که خنا اند پس شرایها که از بنی کوش
بموضع صدع فرو آمده است فصد او همچنین بر بدن شرایانست فضا را از اینها زند و اند و بی خط نیست و سبع سکو بدین دل بقاش باید زد و از بعضا باید و
را صدع فرا بعضا باید تا گاه خوش هست از آنکه با خوش و فضا دل را با بها مرکبی و مجانب روی کند و بفرجا که خواهد و هر گاه که گاه بکشاید خون باز باید و اگر باز
ایستد دل را باید بر بند تا دماغ باید که بدن و دکاهان و بفرمایند تا موی بدار و مهار بند که باشد و آب کم بسیار بر زنند و بر سر هر دو پای نشیند معاذ و گاه بوی خوش بشاند و تا
رکهند باید و اند بر بهلوی این هر دو دل و بر پانست هر گاه که فضا و این هر دو دل را شناخت این موضع سرخی از اینها بند و بر بوده زند و هر گاه که گاه بکشاید خون باز ایستد
رکها در زبان و دکه بر باشد یکی که خواهند تا زبان اند نو بند و بدان نگاه دارد و هر گاه که خوش بشاند و فضا دل را بیند و اند زد اما خدکند که اگر از بعد از فضا
خوار ایستد و کند دوم آنکه فضا در سن اب او خوفه نرم با گرد بکرد و بر بالا دارد تا دل را بیند و اند زد از کشاید و هر گاه که گاه بکشاید خون باز ایستد و اگر سبع که دیگر
و نار بیست و ماز و مضعضه کند مبع اند و همان بکرد و گاه دارد و بار و هاو سافها و اب بند تا مار دل صاف از بر بالا دستا شد سافه بند و بفرمایند تا گاه و چند و
و گرده انچه در زیر پای او نهند و بفرمایند تا قدم و فضا دل بدیدار و از صاف و دل بخاسته است و از اسلا که بر کشاست اند میان پشت یا و بالخطا از هر دو
اصل باید زد تا کرخواهند از بالا زند و اگر خواهند از زیر و اما عرق المسار اسخها و بسیار است و صاحبی از بقال بد بیوسته فضا دایکه داند و بستن از چنین
باید ستاری در ایکه بند و دل سر اند میان بیمار بند که و دستار او دل و ما از او بر بند سخن تا بر بالا شد تا بعد و بفرمایند تا چند بار فرو فشید و بر خزه و بای
بر خشتی بهد تا این بالی بالا تر شود و فضا در بنشت پای خضه و بنه بجوید اگر یافت از خطا این شد دل بند و اگر نیافت در بر شتا اند بجوید از جانب و حشی جوان و
بیرون تا عرق المسار اسخها و بدیدار و فشان عرق المسار است که چون بدانید و چند که باشد و او را از اند از بهر اگر از دو سوی او عصبت و اگر موضع بعصب رسد
پای او بست کرد نعوذ بالله و اما دل نابض سان را بند و دوان بر بند سخت و چند کام نعره اند رفت و چند بار فرو فشید و بر خزه تا دل او بدیدار و از اتی است اما
سلاله کوید اهل است همچنین بر دل را باید و کوکه و بر میان او چند خط بر داشته سان اند در بر دل کند و دل را اند در میان و خط از بعضی آنکه که بر دو است و بر چند
و اغاز چیدن از جانب روی جانب کوشی کنند و هم بر ان خوش بچید تا دل بکند بصه حال از جانب کوش کند و اگر دل بر بند و باید و اگر خواهند که هر دو سوی دل
را کند و اگر خواهند بدیدار دفع بکار نه تا هر دو رسد به بر دل نشید و صبر اند کند و کو از این طریق نمی کند و بر بند از اهل بغداد و اهل بصره از اهل بر هر یکی طریق دیگر از خاطر
اهل بغداد است که بر بست راست دیگاه دل بصاره هست بر دارد و او تهمت از اشته کوینداهل است لحق بعضی زاده و اهل بر بعضی زاده و اهل هست
و بر بست با زاک روم را بدل بدیدار و بر از اک دکر اعتماد کند تا دل بر بدد شود و اهل دیگر سر اسخوار و همچون سر کلیدی که در هارا باشد از کلوه و بدیگاه و هر یکی
دل را دفع کند تا خون باز ایست و اگر از این طریق هم بر کشد و اهل بصره از اهل بصره هست بصاره بر دارند و سوزنی باز داشته بر او و زبر بند و بدیگر سوی آرند و دل را

اغذیهٔ نشسته بدید بند و آنچه از اندام او مجمع سرسامی بهتر از آنکه گویند بعدی بر چون مسمار موضع رشته دارد که چنانکه حکما بر رشته نهند تا بوست و دل از آن جدا شود و بر سر رشته
ابریشم بکند و اندری خطرست از بهر آنکه اگر آسیب داغ بعضی اصل کردن کز باشد و میان طریق اهل بغداد و اهل بغداد طریق آسانتر بود خواهند و آن است که بوست بشکافند و دل جدا کنند
و زاغ اندر دل کنند و بدارند تا بوی داغ خواهند کرد خطرش بدین وجه داغ کردن نیست و هر شریانی که ببرند بدان کرد و خون ببندند بی کرد داغ کردن و هر شریانی را که کمتر باشد
که بدین توان و نداغ کردن بهست خنکا فعه شریانی بدید بند صوزنی را بر شریانی اندوخته و بدیگر جانب بیرون آرند و شریان را بدین ابریشم بسته بدو گره کنند و هر شریانی را بدین مکرر اند
هر چه زودی سیاه نمایند بر رشته را بگیرند و با هستگی بر کشند اگر آسیب رسانند اندک شریان بریده شده و اگر بیش از اندازه ابریشم و اتصال خون باید داد کرد. **باب بیست و پنجم از**
گفتار نخستین از جزو چهارم از نخستین دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن خطاها که افتاده باشد اندر فصد. باید دانست که هر که بسبب
بعضا حسب صبیه که اندر بهنوره یا اندر زراوند کرد باید و بسته اما مرکبید باید و هر که هر تصبیر بعضا بیشتر باشد و مرد اعصب و بعضا رطوبات بدین سبب از سبب مجمع
بعضا کوا از قبل که و چون این خطا افتاد و صحیح آن باشد که همه تنها بدیدها و بر فن منفعت با دام چون میلاده و با ماس بزد قطرانه باب کثیره صفا در سکه و اگر صفا در سرخ و جصد اگر
و شاف ما بیت با آن با دیگر بکند غایت باشد و نشان بهترین آن باشد که ماس چیز و صلیه میشود و هر گاه که نشان بتری بدید بدانکه اگر موتی باشد اعضا باشد و مرد بر جای باشد و هر آنکه خطا بند
سوم آنکه گوید تنگ صاف آنجای بیاید کشاد یا از آنکه دست راست زند و اگر جراحت بر آنجا شد و که رسانند بود جراحت آن باید که بر دیگر و در فاد هر بر بنا بند چنانکه دم از دفع کردن با اگر
فصاد را بند زده باشد و خون اندر بر بوست اگر دست و موضع دو رنگ کو دو نا اثر آن تا باید نشود بدان دستبرج قوت نباید کرد و هر گاه که کوچه دیگر میشود و در رهی میگرداند نشان صلاح قوت
و هر گاه که هر کرد که دو تر باسیا قرار شد از صافی بیاید و از دیگر دست راست زند و آن موضع بشیاد ما میانا و بر قطرانه اوب کشتر ترحمه دیگر کند و هر گاه که جراحت بر شریانی افتد اندر جالی
مرد آن بیاید گرفت و از روی بگردت بستن و از روی گرفتن جاب یا دکرده اندر بیفتاد و محکم بدستن دست را بر آنجا بند نهادن تا خون بدو مسرکند و با که بر ایران دست باشد بستن
حکم و هر گاه که آن بستن بای مرج اندیک بدیدند که اسباب بر دست و بازو زند و از دکر بر موضع بان نهاده باشد بدیگر تا حسان نشود و جراحت معلوم نشود کرد بست و اگر و این
تدبیرها چون گیهان مقوت بر و آمدن کرد از دست دیگر باسیق با لکو یا بدیر و اگر دیر ساکن نشود تدبیر آن نباشد که شریان را بر نهد و تا آن کند و امانشان اگر جراحت بشریان باشد
است که حرکت خون چنان حرکتی باشد با نظام همچون حرکت نبض و اندر حال نبض نه و ضعیف شده شریان دقیق تر باشد و استقرب بود و اگر کوتی جراحت نزدیک دارند او را خون آن خون آن شریان
اما دارد که جراحت نفذ است که با دکرده و شود بر کردیدم لاجون و عزت و سب پای و قلقطرا و قاقیا و حلبا و کرز الاهر کیچیزی صمغ اعرابی و چنین جمله را کوبند و بر بندد و نگاه دارند
و موقت جاجت بسیه خایه مرغ تر شرب و آنرا با بوسر کوتی با قوت و با خایه مرغ کیچوت نرم و با گیه جراحت نفذ و محکم بر بندند و این دارو را از دو کی بند و با لیتوس کیچوت هم دارد
از داره و کی دیت و صفت آن اینست که بند کند صافی و کی دیه و کیچوت و او را چون بیان باشد و بسیه و خایه مرغ تر شرب و با و بر کوتی بر جراحت نفذ و تیه بر بندند و کوتا کو جراحت
بدین دارو بکیرند و دارو هما و بر کو که جراحت با سوا الدو و اگر کد اگر جد دو سال سود دارد و رفاقت محو بنود از بهر آنکه این دارو و سر جراحت بر سخت تنگ بدید باید و این نشاید بود و کو چون
از نیست بیفتد جراحت فراخ کرد و دیگر باره خون کشاده شود و این دارو هما و اگر این نوع نباشد رشتی بعفرنا و خون مرده را مولفی آشنه و دارو هما سوزانده اهلت و زیغ و کنگا
و نشاد و کو که دو اجابت کن دارو دیگر این زهرها قابض چون مازو و اقاقیا و بزاز باسوا سیخت تا دارو کد دوا آنکه قاطرات بیاید کرد چون زاک و قطرا و کفت اندکه هر گاه
که جراحت شریان دارو هما بر نهاده شد چیزی چون بوست بسته با بوست سحوتی باید ساخت از سر بیا از بر و بر دارو باید نهاد و فراده و زرا و نهادن و محکم بر بستن
و ده روز نباید کرد این بسر از ده روز نرمی کشادن کو خون ساکن شده باشد باید بر بندند و هر چند میکشایند باز بر بندند تا دانند که جراحت درست شد و اندرین میان بر طبع مرد نگاه
دارند تا نرم خو و اعتراض کنند باز بر بندند تا دانند که جراحت درست شد و اندرین میان بر طبع مرد نگاه دارند تا نرم خو و با اعتدال باشد و اما بیدن شریان باید دانست که جاجت
بر بندان و آن خون تحریر کرد که جراحت و شریان بر زبان افتاده باشد و اما بریدن شریان نباید دانست که جاجت بر بندان و آن و تحت تحریر کرد که جراحت و شریان بر زبان افتاده باشد و بر بن
از چیزی بر بست جراحت بشریند و شریان را بصداع دارند و از کوشت جدا کنند و هر دو جانب جراحت باز بر شد بر بندند خاصه این جانب که بند و حکم بر بسته است و بیاراست
کد بر تر بن جانب کدایت باشد از بهر آن که جانب دیگر را مدتی باشد و احتمال آنست که از هر دو جانب بشد و دور را اندیشه باز آید و هم اندر خون باز آید بر بر داده و با دوی
و داری با لیتوس بر نفوذ و بر بندند هیچ خطری نباشد و جراحت دو درست شود و باید دانست که اندر بستن حالها که مباح باشد بر بی دیگر خون از شریان باز آید و سبب باز آمدن و بیرون
آن باشد که هر مردان کوشت دست تا سقف و جراحت شریان باز دست سنده بنود و از آن کوشت و سر جراحت بنه بدیا بوند و از آن جهت چون خورد و تیا بر بکو و اگر کوشت و دارند حرم مرگ
خون اندر سیال این بنه نیافت و این بنه ادبیان بیاد آن کوید از بهر آنکه باز نخواهد باشد و هر گاه که از نوع جراحتی سد دیگر باید خون آمدن باید کرد و خطرات بود و سوزش آن باشد که آن
بنه باز بر دارند و هیئت دارو هما قابض و بی نهند تا سخن میشود و با لیتوس بکوبند کشتیم که جز از آنجا بنه یافتا بیت الدم بدیاند کفت او را کفت بر دو بی نه او بر بی و بیاد
پر آن اندر بیت الدم جست شد و او را سرک خون که از بی بای بشنید ند و دست شد و هم با لیتوس بکوبند کیاری طبیان کان بر دند که جراحت شریان است خود سبب تحریم
او و من کیاری شریان با بیاد بدم و جراحت آن بست نخواهند آنها بنه نزد دیم که بسته شد و دیم که طبیعی و دی و سرای را فصد کرد و شریان بکشاد و بنه
کشاد است و سر آنها بوم که خون شریان بود نقاد را دو کردم و سر جراحت کم نم و دارو نکند که صفت کرده آمدست بر بفادم و محکم بستم و مرد را مرموم کرد با ما بکشاد بی تا چهارده

هیچ

هیچ کاری بی رنگ شای و نرم و مم تا آنکه چهارده روز بوست و فاده و کیکه سب تر بسته و دخان بیکه تا جراحت نرم کرد نشود و روز چهارم بیش مرا مدد بکشادم و بدیدم دست
فنه جود دیگر باره او را و بفادم و بستم و چند و زدیگر باز کشادم و جراحت بسته شد تمام و بیت الدم بدید نیامد و با لیتوس و بکوبید هر کو کایت الدم و بدیاند شریان بدید آمد که
اندر و تا سیوان و هر گاه که جراحت شریان اندر دهان افتد شیاق و ذالمرض و فاریوست و هر شریانی که بر بند و بر کشد و خون بیند بی کرد داغ کردن و هر شریانی را که کمتر باشد
ایدر و اگر منیب باید داغ کرد و باید دانست که اندر فصد شریان صبیع خون نباشد و شریانها در چهین از هم آنکه آسیب شریانها است و باریکست و این شریانها باریک اند و درست
و بوبیست بدین سبب از فصد کردن بایی شریانها خطر آنکه اتفاق افتد. **باب بیست و ششم از گفتار نخستین از جزو چهارم از نخستین دوم از کتاب سیوم اندر**
یاد کردن تعلیمها که اندر فصد کردن بباید آموخت باید دانست که دل اندر زدن تخت بر پرک کتب اسوده چنانکه دل بکشب نهند تا نرم بود و کرد و دیگر که کتفها
آسیب مجمع بر کتفها در نهاده اند و بر دو جانب راست و چپ دل بر دست راست و دست راست و مقدم کشادن دل باید تر بوست بر دل بر مفات
راست کنند و کتفها نشان اند که بدید آمد و چون بر دست راست کنند و بدیر بر دست کوچک و هفت عدد بهم بفرد و کوبند تا بر مجمع دل بر دل باید و دل باید بیشتر بدانکه تا دست مکشد و بیشتر نرود بر مجمع
راست کنند و اهرچه بعد از آن بر دیا بند مرم دل زنخت استاد مقامات دست نهند که بدانکه تا بدانکه مجمع بر دل بر هر کی در جو سطلی و هر کی بوست او و دیا بند و اگر بر بوست خون باشد
مشهور مجمع جید و با بر دو و بر زنو بر کند والله اعلم الصواب. **باب بیست و هفتم از گفتار نخستین از جزو چهارم از نخستین دوم از کتاب سیوم اندر یاد**
کردن فضیلت حجامت کردن باید دانست که منفعتان گفته اند که معنی منافی اندر هفت فی از فضلها سال و ماه چه الی از سالها هر روز اندر هر شب از
شهرها چه با شد بیرون کردن خون از آن و دانستن اندر همه سالها و اندر همه شهرها فضل دانستن کردن تدبیر حجامت کردن تا وقت حاجت بعضی خون بدید آمد بدین سبب حجامت نیاز
فاده و بدان زمین مجمع خصیات بر کرست بر کی آنست که خون حجامت از کجا خواهد و شاخها بایدان اندر بوست بر کنده است بدین سبب قوت را نمیدهد که جاکه قوت را نمیدهد که
تن بسیار کند و است و کرد تدبیر و دم آنکه هر گاه حجامت بر نبه سوزن که باین شود تا بجا بیفتد سوزن فرو باید و سیوم آنکه هر عضوی که حجامت کند از بهر خون باید آنکه و چهارم آنکه تا خون
حجامت از جهت هر مرج هیچ خرج نشود و با فصد بسیار رخج بیشتر بود همچنانکه اگر بجا که حجامت کند از اعضا رئیسه هیچ استفراغ کند. **باب بیست و هشتم از گفتار نخستین**
از جزو چهارم از نخستین دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن نقصان حجامت از فصد کردن باید دانست که حجامت نوای بیست باید آنکه و فصد از بیست چون
کند و حجامت کسی ایکه اندر تنا و نوبت بیا باشد چون لغه که خون حجامت بیشتر خون باشد تا زی دست باشد و کوشت کند و سخن نشاند و مرد بدان که کوشت حیاتی شود بدین
سبب از حجامت خون ضعیف صافی تر و تر غایه و بر نه فی نفسه و موضع حجامت جاسط حجامت ضعیف شود و طبیان حجامت فرمودن دارا بهران نفاده اند و بجای فصد باشد بی از بهر
مزوبت با و نه هر عضوی انفصد شاید کردن اما مجتنی را حلت خلیه. **باب بیست و نهم از گفتار نخستین از جزو چهارم از نخستین دوم از کتاب سیوم**
اندر یاد کردن آنکه حجامت کردن در چه وقت باید کردن باید دانست که اندر تن نشا هاد اینها بدید باید حجامت نباید کردن و بعد از کردن و بعد از کرد تن که هر تنی با هر اهل حجامت
کند بدان و اندر اول ماه که اندر مرک کرده باشد و اندر اول ماه که اندر مرک کرده باشد حجامت باید کردن کل اندر ماه باید کرد که وقت غلبه و نیامد اما وقت حجامت و از روز اخر
باشد بهنگ اندر چه بر ماه و چه هر گاه از آمدن و جراحت بیدا است این ماسوی کو باید و لیتوس حکایت میکند که او نوکی در اجهاد کردن اندر و هنگام رغب فرو ماه و زمره است که وقتی باید کرد تا فرما
اغاز خنان کند و آن روز ماند نرم و صنعم باشد اما بر هر کاه اندر و هر کار غیب فرو ماه و خون آنجا و اندر وقت بعد و حجامت بیست سر کرد که باید و هنگام که باید خو اندین وقت آن این
خلط خون بنگ صافی و بیشتر اعتدال و خطا بکرد و هر گاه که بر روز ماه روی مضان نفد خون صافی و بی باکست تن ساکن تنت نفد و هوی ساکن شده باشد و آنجا که باید خون بسبب غلبه باز
پس ماند باز از دوی کنون باید و از نوان کرد بدین سبب اندر دو کار اغاز نخستان ماه خلط بیشتر باید و همچنین از حجامت نوی و بدست کنی اگر اما می بر بیله که خواهد بر خواهد که
از بهر آنکه خون اولیه کما اسها باز بیت خود بر بیله و ماه اما می تمام باشد و عمر کند و طبیعت خنار کرد بی کی اما می بر باشد و طبیعت باشد که از اما باید زیاد و ماه
باید که است حجامت و باید شد و بعرض حجامت راشاست و سوم است از روز و از دیگر ماه حجامت نباید کردن مکر کسی که خوف او خوف او غلبه باشد از کو ماه بر باید و بدن سالم باشد
رسانید معلوم حجامت که. **باب سی ام از گفتار نخستین از جزو چهارم از نخستین دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن آنکه حجامت کردن**
باید دانست که بکجا از وقت آن باشد که از بر بعد ام بوست اسکی نشاید کردن از بهر آنکه تنگی را مضاف نباید کردن بر از دو سال باشد کردن بر از دو سال باید بر طعام از دو باشد و هر گاه
کرده اند و بسبب که جایب کند که بر بیش از دو سال اگر دو خون بدید باید بر طعامها داده باشد و بر دو کرد اما بی سبب که جایب کند بر بیش از دو سال و بر بی از دو سال حجامت نشاید کرد از
آنکه حجامت ضعیف خود و آن باید و بعد از نخست اسکی نشاید کردن از بهر آنکه تنگی را مضاف نباید کرد. **باب سی و یکم از گفتار نخستین از جزو چهارم از نخستین دوم**
از کتاب سیوم اندر یاد کردن منفعت و مضرت حجامت هر عضوی باید دانست که حجامت کردن اندر جایها بر بیاید آنکه بخت ایمان دو او و تا میان دو سر بسته کند
از آنجا که بدست بر نداز این حجامت که و منفعت و آفت که جایها بر چشم چه سب و سر و مشرها اندر و هفت و او کو افرو بر تی و سیوم و چشم با او و دکرده و با ساسا ظاهر با اندر و نوبت
و ایشان که خواهد خطا از بان دارد و باشد که الفوع فراخ کاو خلد کند و کو که بر خواهد باشد سکا کشد از بهر استفراغ چون بر بیل و تری و بر مماغ مستولی کرده و نزد بدان موضع شرایند کشت

احتیاط بایکدیگر نباشد و بدن نرم و مهیا باشد و اگر بنزاید اندر خرد و نهد و سع باید و صدقی بدل نهد و کند و بحجامت بیرون و مواضع بنا بدیها نهد و گویند از بسوی تهیا باشد
بحجامت کردن و بیشتر قبال اسکان جهد بلیغ کردن تا دست فرو نیاید از موضع قوت مخلط و دوتر باشد و احتیاط و اشکال باید و بحجامت سر کردن و این موضع را بتا بدی اسرار بین گویند و بنا سو بکو
جاروضه اسلیق اخذ از حجت ماده را از شی و بحکم بکند و مقتضی ذکر را الاذی کید سر جنبه را سبک کند و در بعد بن دنا نقاهد و گوش و اما در دش بنزاید و بکاهد را اتیو بود و باشد که
اخون را بعاه نع از هضه اخذ و گوشت لنا لشکر کند از و بعث و قهد کند و بحجامت ذیوز خدان و بر خدا و تبادر دن گوشت بن الطاهر و بکاهد و سر مدید بود و سر را بالا کند و بعلاج چهار
رن باشد و بحجامت بر سر بعرها بیشتر و موضع را بنا بی کاهر گویند و گفته اند بعلاج فصد کردن باشد و خفقان را و بدیع کلو را و بر شقیقه را سود مند بود و سودای از باشد که خورست بر بالا و دارد
تا بر ماده بوجه خود و ماده را ضعیف کند و اگر این بحجامت از بعد بر بدن و بعض بر بدن از بحر کند دست فرو تر باید دانست و بحجامت کردن بر پهلو باز بکاه کند که مرد دست چپ را راست دارد و
آنستان را بر تر کند و دست راست بر آن موضع نهد که گفت دست چپ را بیشتر باشد و در آن بحجامت کند بر آن موضع از بسوی راست بکوشد بیکو زدیکت کو از بسوی راست کند اما را
و حرارت بکار را سود مند بود و اگر از سوی چپ کند سر بدل را سود مند بود و گفته اند که کسی که از هر دو را باشد نافع بود و بحجامت بنهند و بعد گاه که تازی طول گویند بعد از بحر بر و زیر بالا
مشروط اصحاب اما و بسا بود و نافع حرص و حرارت کرده را و سوزش را بیشتر عاص و کسی که آب او بعض باشد و اما رخیل که او مباشد و مغذی فرح تا نا و کند اما و معهدا و سر بحار که در سوالی
از باشد سود مند بود و گفته اند که خار قی بیشت را و اما هر آنکه از و شانه اغتر و نفرس و دار الفیر را سود مند بود و هنگام که این بحجامت بوقت حاجت کند قوت و بی را رجع بدان کند کی کو بوقت
حلیت و بنا بدانکه کرده را ضعیف کند و قوت مرد بی را بدان دارد و بحجامت بر دو بی دان سود مند است به بیشت خلا باز بود و اما از هم بر آرکند و بحجامت و موضع که اخیر و کند بیشتر بر دی نهند
و بیا را بر بیرون نه خارج بنا بد کرده از عرب ابعا را سود مند بود و بعد بر بیشت بکشاید و بحجامت بر بیشت بلان اما شانه اجرا شکا و کتا را بیرون کنید سود مند بود و بحجامت زاهو شیشه
بر بلا زانو که کاه راست بر نهند اما سر و در کرده را و کوا فی نافو سود مند بود و بحجامت سافی بدیتی جو تر از شانه تن و جهار کشت فرو تر از نافو بر جانب حنی و بر بی بظاهر اسافل کند و شیشه
بر نهند و اگر آنکه بحجامت بکند بعد بنا باید کرد که ماه به ستود و اب که دیا بر بنا اقطار بعد از که ماه بر بهن آید و نحوی و مد دس بر کی اشید و بحجام چند بار شیشه بر دارد و بر نهند و
بعلاز آن بیارند و از و وقت حوض آمدت بر پای بیاخد صبح را و ما انفع ذیا اخر جرب را و حی بال و مذاق و تاریکی بیشتر را و دار و عرق النسا را سود مند بود و بحجامت را کشید و اعلم و ان
گوید بعلاج بعضه اسلیق باشد و بحجامت را سود مند گوید بعلاج فصد سافی و عاص باشد و کن از بحجامت را منع است و بعلاج خرد و بحجامت خرده دست و کشیدن فرو اسود
بود و بحجامت مفت جب در بیشتر را و تب جهارم و بیاری سودایی نافع بود **باب سی و دوم از گفتار نخستین از جزو چهارم از کتاب سیوم از نخستین دوم**
اندر یاد کردن آنچه هر شخصی باید کردن بحجامت با یکدیگر بباید دانست که هر که را حجامت بنهد اندر بیشتر باشد و بیشتر از بیست بکوشد فرو باید بود تا سر تن تمام باید آید
کو که اعلاتها دیبا بی خوب سر و بی خاهر باشد و دم کو که خون غلیظ باشد و دم کو که بیکر بنا بیشتر و بیست فوت شد بدکند از بیکی شخصی را که اندر بن و بی بنا باشد دیبار
و دم شخصی که خون او تیز باشد و کو را که ماده سخت غلیظ باشد بدکوت باید کردن یعنی آدمی از بهر آنکه سخت و قوی آنجا کشت و حجی و آنچه غلیظ باشد فرو کشیده بحدود از بدن
سخت ماده و خون آلوده از آن دم ماده غلیظ اید کو که کو که ماه سودایی غلیظ قاتر این باشد خبه کوت باید اند و بحجام باید که نگاه کند که اگر کو که حامت مثل باشد کو که مردم نرم لطیف
باشد بیرون آن فاری روغن کار نباید جز آنکه عادت که بر موضع حجامت سخت و بعض ماند از بعد که بیست نرم سخت و بحجامت بیشتر از بیرون آن بیرون و بعض دیبا را بر او اولا
زود ها کو گوشت سخت باشد و بعض غلیظ موجب سخت و بعض ماند و شیشه و بر نهند سخت باید نزد و شیشه بر جایگاه و حجامت دیبا را بیدا نشت ماده غلیظ بیکار اجا کشیده خود و بر
آنکه ماده لطیف زود حرکت کند کون زود بر دارد و هر باره که شیشه بر نهند سر بیخ سخت تر نهند و دیر تر دارند اما ماده غلیظ بنت بیخ حرکتی بکند و اجا کشیده بیشتر تا آنکه بر بیشتر کشیده
حجامت مع خود و ماده دیبا صح خود و خون با ماند قوت و بقد و حجامت بر بین کند و اما اولا کند از بهر آنکه از اولا ماده ضعیف شود و بحرکت در دو و استقرار بیشتر و قوت
بدیباید و نباید روی زیر خود و قوت مردی لذیان دارد و بهتر و بحرجه تاریکی جسر دارد **باب سی و سیوم از گفتار نخستین از جزو چهارم از کتاب سیوم اندر یاد کردن آنکه شخصی که حجامت کند** بباید دانست که بعضی حجامت کو بنا ماند بباید و بعد بر کردن تا نا خارها کو را
حجامت کو ماند باشد تحلیل زیر و از بهر آنکه اگر سر بکند و بعد بشود حجامت کاه و بسر این خارها کا تجاه اندر بی کرد و مردم صعب از بدن بر آنکه از بحجامت کاه و فاع شیشه باب
اندر یاد کرد که مرکه ماکول خورد و مرطوب باقاو و مرد بطوس باد و اما المشک خود تا خون را نه رقیق خود و اما سر بحجامت کردن بر دو باید و باشد که اگر این تدبیر
نکند از نه خون غلیظ بماند و بنیاید و خلط اکد بعد از آنکه ماده را بجا اندو بنیاید و اگر چنان باشد که علامتها ظاهر باشد که شخصی را خون معتلت باید که تریاق
قدری اندر بیان حجامت باید کردن خون خود تا در بیاد فوت دهد و خلط را یاری دهد در بیاد بن و بی بهار دیگر جنانکه در باب خشم یاد کرده اما معلمت و الله اعلم
باب سی و چهارم از گفتار نخستین از جزو چهارم از کتاب سیوم اندر یاد کردن شیشه بر نهند و جز آنها بباید دانست که شیشه بر نهادن و آن اندر تا از دکی نه بکار دارند کی با تنو و بکی بی آنتو و آنچه بی آنتو بر نهند از بهر شی منفعت است بکی آنکه ماده را در بی بعضوی نهاده باشد
و بر بیکدیگر اندر آنچه جانب باز کرد اند جنانکه اغلب حیض و زیر بیشتا نها شیشه بر نهند تا ماده باز کرد و کی آنکه خون از بعضی دیبا را بد و عضله شکم اندر بی بهلو ها شیشه بر نهند

تا ماده باز کرد و سر از فرو سوی کند و همچون خود امدن ابعی کو از بیرون است آید و سوی است نهند و کو از بیرون جب اند سوی جب نهند و دم آنکه عضوی که از جایی بر قاو و باشد تا
باز بر جانکه بر آن بهلوی بیکت باشد و اندر بشت بود شیشه بر نهند تا رات شود و کسی را که فوق اغلب باشد و دو بکیه خایه فرو آمده باشد و باز جای بیشتر و سیوم تا علی که
باند بدن باشد بر آن بر دو بکوند جنانکه جاسر را اندر بهند باند بیشتر نهادن بر آن اندر جهارم تا عضوی که حرارت از بی رفته باشد و حرکت نکند و حس جای باشد شیشه
حرارت اندر و بیکت منه اگر کسی راست حرکت بکرد تخت شیشه بر سفت نهد بر بیرون عضوی از دو نهند و دو زنی دو سر کند بس بر ساعد نهند و بر دارند و هم ساعد زیر خود
بر نهند و بیا بی اندر آن تا ساق تا بقدم فرو آیند و بجم تا ماده را از عضوی بر دو کند جنانکه کسی را در عضوی نا سودی باشد و جز بی بیاید شیشه بر نهند تا بکیار بر دن آید و بیش
باسلیق و بی کاه دم کند و بر بیشت نهند و بود و ساند و اندر بن هر تخت تر بان باید کرد بر شیشه کاه باید تا خی جه اگر تی خالی باشد بدان موضع کشیده شود و مهمت آن نزد
باشد و خشم تا ماده را که اندر قعر جهد اجاشد از بیرون بدن کشد و ظاهر آید جنانکه طوبی که اندر فرج سازند باخد و بر نهادن شیشه باقی بدین کوند بود که قدر بکیه باندازه ان عضو کجا باشد
و بعد از آن از اندر و قدح بجاب ترکند و باره بنه نو بار کند و بجم قدح بار نهند و آنتو اندر بند و قدح را بر آن موضع رک نهند **باب سی و پنجم از گفتار نخستین**
از جزو چهارم از کتاب سیوم اندر یاد کردن زهره ربا بعضوی جگونه فرو کذارند بباید دانست که در بیاری امعه که بنه
و اهل خراسان را زهره گویند و هند را گفته اند که از بیرون تعفن هر کات و زیان کات و از کردن آن اما لها و دیشها و عفی تولد کند و تب و تکسان اطلی و حوف امعه
حدو ماند آن مستر تها تولد کند و این دانست که نخست اهل اندر اب کو نند تا شکا و نبات او بدید آید تا آن نوع باشد که زیان دارد و بهترین آن بود که از اب باکیزه کرفت باشد و
اگر از آبی بکند ضعیف اندر آن ماوی دارد و بر سراب سبزی ایستا دهر باشد و ضعیف نشیم من و و کو کی بند و آن سبزی بشتا زی لحلب کو بند و شکل ابیجهن و بنا آن موتی باشد و آن
و سر جهان و کو فراخ و بیشت سبز باشد آنجا بدکر نداشا و کحلی بود یا سیاه و بر بیشت خطها جهر دی باشد و ماند و بقلوب و اشد و آن کند و بدان موضع که شیشه
و کذارند موضع و انخت بالد تا رخ شود بر سر بجه از فرو کذارند و کو بر اندا و بر آن موضع را عنون آورده کند یا کحلی بدان مرهم بود و اگر خواهند که باز آنند تحلی نداد یا
بود بلکه کسر اکبان سخت و یا نیم سخت و یا سبح سخت بر دی باشد و بجایگاه کردند او فی بر بند تا بالا آنند و خون بالا آنند و موضع را شیشه بر نهند و بزند و اگر شیشه بر نتوان
بالکشید اندر و بعضا شد و باب کم شوند تا خون بان بر آید و اما اولا بر شود و اگر خون در بالا زیستد ما زیاد سود دیا کو سقا لو یا سب یا نی سود و جراحت اگر کند منفعت او
بیشتر اند جا ایر بها باشد که و بیست آنند جون ذیوق لحی فحوا و سعفه و غیران ایر بها نخست تق با آنکه بفصد و سر بالجب ما ابق بود در بیجه بر او آنکند و بدین طریق
منفعت او بدید **جزو پنجم اندر شناختن تدبیر کردن استفراغها جزوی و این ده بابست باب نخستین از گفتار نخستین از جزو پنجم**
از نخستین دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن داروها که اندر اد را البول کار آید بباید دانست که اندکتاب نخستین یاد کرده امد است که هر طبایی
که خوب شود او سه هضم است هضم نخستین اندر معده است و هضم دوم اندر جگر است و هضم سیوم اندر اعضا و از هر هضمی فضلها بماند که قوت مدبره ان تمام کرده باشد
و بکتاب اهل یاد کرده امد است و اندر تدبیر حفظ صحت تدبیر دفع ان فضلها کردن واجبست و هر فضله را طریق بیاست که بدان طریق دفع خود دفع فضله نخستین باقی باشد و اما
و تدبیر ان یاد کرده شد و دفع فضله دوم بار بار باخد تا بعرق ان فضله اندر عرق و بیاید و هنگام که اندر بیار و هنگام که اندر بیار و هنگام که اندر بیار و هنگام که اندر بیار
اندر عرق ان خون جدا کند با سهار و تنگ بند حاجت اید و منفعت اید را البول که بقد رطبت با شد بر کرت در دهان بنهاد و در دیشت را و کرانی و استسقا و استسقا ابیض بیاری با
که از تری باید تا البول کند و اما کردن اند بار بار بان دارد از بهر آنکه اگر افزون ان حاجت کرده شود بیم باشد که شار و کله ها بهلو کرد و دیگری و علت دیا بطس و تدکه و کدارش
تن تلک کند و بدان هنگام که از آب باید است کیا که در شود خربزه است و تخم خیار و تخم خاصه سیاه و تخم کرفس و تخم باریان و نا نخواه و شونیز و کمر و بیدستر بیخ بکر و سک
و ماس و دارچینی و حرف و بیست ان و سعد مذب و ما دام تخم مزاج و خاصیت و منفعت ابی هم اند بجاها که شده یاد کرده امد است و همچنین افسنتین و بیاسیا و سنا و زراوند
طویل و مذبه و نخل اند و منفی دیگر این کتاب یاد کرده امد است و آنچه یاد کرده ایست دو فو و از خروج و بیدو زنجبلی و نطرا سالیون و سیالیوس و انیسون و دو زهرها و فلسفه
و اسارون و مشکطرامشیع و اجلاء فوه و سقاقول و حب البلسان و جنبلا و فرسون و کاهربس و کلبد و اما از خروج و کونه اگر ایست و مر غزاری عمر ایج بود و بجای
کرم و خلط باشد بر بیان جهه و دم و مر غزاری ایج بیشتر کرد و اند و هر و بقیق است و بیخ او قاضیه است و کونه او اقتاح از کو بند کرم کرده و جلد و در هها اند
تکم نشاند و در دم و از هها اند کند و از بر جوک کند و سنگ کرده را از آن کند انیسون کمت بد جهه دوم و خشک بد جهه سیوم سنا مکتاید و باد هها کند و در سر کها از بیرون
ذکر آنکه و صفر کنا و داد را بول کند و مضرت زهره که در جوان ضعیف باند اورا و اسار و کرم و خشک بد جهه سیوم و خشک فرون آن کرم و هر دو هها اند و دو تکم و اند
بود و نشاند و کشاینده و لطیف است و تحلیل کننده احشا و دا کرم کند و سنه جو کشاید و دو تان و استسقا را نافع بود و اندر آنکه قهر آن کند با سر هها یاد کرده امد است

آنچه مرده و خشک بود بجه دوم و تخلیل کشنده ورش بلید و با آن کشد و حیض تنه بکشاید و خوردن و حور کردن و حور کردن بجه مرده را بیرون دارد و فالج و سستی عصبها را سود مند بود
شقاقلوس کف از جوهر تربی و جوهری بیض طبرزد و دیشه و زنار سود مند بود چون بلان مفتح بکند و خوردن حمل ساختن حبوب و آنچه را بیرون دارد و خوردن و اندر کردن و بر آن
دارد کند و با دهان بشکند حبات البسان کرم و خشک بدرجه دوم انداز طریف کند و معده و دماغ را بسیار کند و بکر را قوت دهد و حیض تیز کند و اندر کردن و بر آن
و زند بطلوعه را نافع بود و دو تخم بزرگ بیاشت کرمت بدرجه سوم و خشک بدرجه اول اما مرکب و پر را نافع بود و سده بکشاید و حیض تیز کند و اندر بول کند و حیض آن تیز
اردو کاکنج دیوانه و زهر کژدم و اسیل انجان کرم و خشک بدرجه دوم زهرها و قی را کند و صحت بدهد و سنگ بشکند و سود مند بود و با دهان
بشکند و بر دهد و بر آن بجلد کند و اندر اول بجلد کند و بر کرد سر و زنار بکند سلیخه کرم و خشک بدرجه دوم معده را بکند و اقوت دهد و حیض تیز کند و اندر بول کند و اندر
غلیظ تر کند و لطیف کند و جشم را تیز تر کند سنبل و کوند است کبکی اسنبو عضا فرکوب جهیر خوشه است ارایف قانل بود و حرز و بی و دوم نادرین گویند بی لیت این نادرین
کرم و خشک بدرجه دوم و دماغ را قوت دهد و سینه را پاک کند و زنام و خفقان را پاک کند و سده جگر بکشاید و معده را نافع بود و اماس هم را نافع بود و اندر بول
حاضر کند و بخون و نفی دیدان انجیر از ده و ریح کرمت و خشک بدرجه سوم اخلاط غلیظ را لطیف کند و حیض تیز و نافع بود و اندر بول کند و سنگ را خرج کرم و
خشک بدرجه سوم و لطیف است خوردن و حمل ساختن زود چند اسیکند و حیض تیز کند و بکشاید و اندر بول کند بر بقوت قوه باشد که دشوار بدو و بر تقویت کند و بر بیرون کند و نافع بود
و بار و خوبی خیاند حمل بر بدهد کسی که از جای بیفتاد یا شخصی نافع بود و حیض تیز کند و بکشاید و اندر بول کند و بقوت و باشد که بول را فزون کند و فراسوی کرم و خشک در دوم و لطیف
کرده است روغن اسوسی عصبها را نافع بود و حیض را و دماغ را نافع بود و هر بیماری که خواهد که ماده او بیفتد کند سود مند بود و اندر بول کند و بقوت و حیض را نافع بود و لطیف کند و
کرده و شانه و جرب را پاک کند و حیض را و اندر بول کند کافیطوس کرمت بدرجه سوم است بکشاید بر قان را نافع بود و حیض بکشاید و اندر کند که باید
شد اما بکشاید کرده و بالا کرده و اندر کند بقوت و حیض بکشاید بدرجه سوم و کرمی بیرون شکیت سده بکشاید و اخلاط غلیظ را تحلیل کند و بر قان سود او و زنان اما
سیر زنان و باشد استسقا را پاک کند و اندر کند بقوت و حیض بکشاید

باب دوم از کتاب نخستین از جزو پنجم از نخستین دوم از کتاب سوم اندر یاد کردن تدبیرها و ادویه آن

باید دانست که خوردن چیزها که اندر معده باشد و سیر است و طریق هضم سوم است و طریق هضم آن آنکه طعام تنک که از اسام کوید اندر بهر آنکه هضم سوم اندر کیها و اندر آنها
باشد و صحیب هلیلجی از نفذ باید و سیر باشد و قوت میدهد اطعام هضم کرده باشد و حاصل میوست و ملازمت کرده باشد و بر آنکه مرید خشک کند باشد که قوت میدهد از هضم کرده
باشد و حیض از آن خشک و خاکستر کرده بتحلیل خرج خود و از آنجا آن دید حیض خوی کرده و حیض خوی کرده بر قی و قی و از سام سر بر آید و بیرون سبب است که اندر تدبیر حفظ الصحه
اندر علاج حیض و بار بها و بار بهای آمدن با یکدیگر و هر کاه که مرد خوردکند سرکه بلحت باید و صلح کرم چون هوا کرم و ماده و رقیق آن هوا کرم و حرکت چون هوا باشد خوی و سیر آید
از بهر آنکه حرکت اندر دو کرده کند و لطیف کننده است تن را کرم کند خوی اردکی اندر تدبیر بها حفظ الصحه از بهر خوی اسیل داروها که باشد باید راست حرکت و زیاد است آن
کفایت باشد از بهر آنکه اینچیز شاید بکند داروها کرم و لطیف کننده تنها تواند کند خوی و سیر آید و تن را خشک و لاغر کرداند و بیوست دارد است کند و بطوخیا اصلی کند داروی و حیل
کرداند و هر کاه که اندر تن فضله باشد و سیر لبوی بیوست داد چون رنج باقی و خواهند که خوی آید و بهوا کرمایه باید آمدن یا بعلی خانه که باز کرده کرده باشد که روی آفتاب نشاید
کاسر تن آن و دو آنکه حرارت آفتاب اندر قوت عفونی قوت کند و از حرارت آتش عفونی تولد نکند و هر کاه که فضله و سیر باشد و غلیظ بود و اخراج و باید و اعاقه و قیا باید و از آنچه
کوبند یا دعنی باشد اندر کرمایه طوخ کند عرق و سیر آید و است قدما نافع بود کرانی و کسی از تدبیر بدن کند و کرمایه خشک بنه رطوبت مانع بود و کرمایه خشک کرمایه باشد کرم
و اندر هیچ آب نباشد عسل بدین کرمایه خوردن مقام کند که خوی تمامه بدن آید و اندر خوی شستن سبکی باشد خود و اخراج کند و بتدریج بهوا خوی بدن آید و بدن کرم بزنان
بود چنانکه بحث اول یاد کرده آمده است و اندر تنها یکی کرم خوی بخار بیرون کوه باید آوردن بدین کونه اچیوش کند و اندر بدن و امزیار نهند و از سوی بیت آوازی کرد
جب او بدن از تنها بالا برساند و سام کشاده شود و خوی روان کرد و خوی از سوی بیت بیشتر آید و از سینه بیشتر آن آید که از شکم و از سر بیشتر از همه اعضا آید و از کرم
خوی بیشتر از آید که اعضا کرم و خوی هر چند بیشتر آن کند بیشتر آید و کمتر آن کند از آن بیشتر آید و اگر کسی را که زنیت قوی بر دست عرق از دار نهد که اخلاط
غلیظ لطیف کند و نظوون آرد و عفن زیت اندر کرمایه طلی کند خوی بیفتد است و روغن زیت لطیف کند عرق تیار طی کند عرق تیار و روغن آبوده خوی آید و هاکسته چوب زنان را که دوا از ریا
بار و عفن زیت طلی کند خوی از بیاست و داروها که اندر بن باب کار آید است زیره و انیسون و شکلطیثا و سنبل و سکوبند سیلیخه و قرطا و تخم سداب و سیر آبوس و زراوند طویل و مقل
البهوه و تخم کرفس و اجزه و بیدل و بیاکه و خاصیت وضع و مزاج هر یک را کرده آمدست و آنچه اعتیاد باید کرد است نظوون و عاقرقرحا و زراجزه نظوون کرد و کند اندر بوه و زیت
و کرمی کند اندر سکیت کرد و کاه چون اهل میشه و دوی را اندر قدارو شاهکه از بیرون بکار و داروها که اخلاط را از بیوست بیرون کار باید است و بیاید است و بیاید است
که خوردن او را و روغن زیت طلی کنند پیش از آتش یا داروها را بکند و فالج و نافع بود و عاقرقرحا کرم و خشک بدرجه سوم و فایده دنا و رطوبتها از بیرون و نادر بیرون کند و اندر کوشند و از کی
زیت بیرون شانند و طلی کند و خوی آید و زیت سیر و کاه که تنها و آن نفع کوشند نافع بود و بایل و اعاقه و بیدل و اما آنچه مانند بیرون و سود مند بود و اندر بول و اما آنچه خاصیت و طبع و مزاج هر
یک کرده آمد

باب سوم از کتاب نخستین از جزو پنجم از نخستین دوم از کتاب سوم اندر یاد کردن بازداشتن خوی

بباید دانست که بازداشتن خوی آنست که با طعام خشک و کشاده و میدارند و طعام سبکی بر شند و اشامیدن طبیب و مقام اندر خانه سالار که هوا معتدل و خوش باشد و این مدت چند
کند بر خشک و نان و آن کرده و مرغ سفید کرده و شت از هر یکی ده درست اندر کش و نیم آب بزند با یکی بود و نیمی بماند و بیاشامید و مقدار سی درم سنبل خشک و این طعام بکار دارند
و سیب بار کرده یکی با دارچینی یا تین کی سیخ مقدار نیم درم سنگ اندر آب کند و نیم بزند تا باقی نیم بجی شانند تا آب بود و روغن بماند این در اصل اعتدال

باب چهارم از کتاب نخستین از جزو پنجم از نخستین دوم از کتاب سوم اندر یاد کردن تدبیر اورد رمخالط

آنچه اندر کوند و از اندر ان دماغ را پاک کند و جایها دماغ را که از اخلاط غلیظ تولد کند چون صریح و سکنه و مانند آن نافع بود و از بهر حفظ صحت هم مرطوب باک اندر دماغ ایشان زنگ
باشد تدبیر فرود آوردن ان مخالط باید کرد بعطاب خوردن و سر بخار طبع با هم زدید نه کلی و مانند آن دلشق و کند و زعفرق سپید و بیل و عرطیثا هم دیاس و از ابرسیم عطب
و مخالط بیار و بدار و معنوی کاه عرطیثا کلیم نوی کویند و بعضی جایکاه دیکر عرطیثا را نام کویند و بعضی بخود مرسم کویند

باب پنجم از کتاب نخستین از جزو پنجم از نخستین دوم از کتاب سوم اندر یاد کردن اورد لعاب از کام و بن زبان

بباید دانست که لعاب را که باید کرد بن زبان و مانند آن دماغ را پاک کند و صحت و کوفی و صحت و معده و دماغ را نافع بود و از بهر حفظ صحت غذیان باید کرد و هر وقت تخم لعاب بر دو خاصه اندر غذا و مانند
رطوبت اندر دماغ بیشتر کرد باید سیب هوا و غا قرطا و مرغ و مانند این چیزها بیرون خاصیت دیار اورد غرغره کرد ذیبل و کاکامه با یا مرح فیقرا و کاکامه با یا سعتر و خوردن زیتی
و خوردن کاکامه رطوبت را سیر دارد و لعاب دیار اورد و غرغره در ها کند مر با و در کرمایه آمدن اندر ان جا که سیر در نیامده بود

باب ششم از کتاب نخستین از جزو پنجم از نخستین دوم از کتاب سوم اندر یاد کردن شیاف که اسعار یا آن کند

باید دانست که اندر شیاف اندر بان کردن تدبیر اعطاء و بر بی تحت بند
از بهر آنکه شیاف بخاطه و کند هاء خدا کند سبکتر تا از ابا خوشتر شق فرود آورد و هر بار و اگر کند زود ایک باشد نتواند او بدن و اگر چه شیاف از دو وقا قوت و سازد قوت او بدان جهت باشد
که از تعرق یا از مناع اضعف تو در او کوتاه تر بر شق فرود آرد و پیشت و کمرکاه و در به سر بن و مجلی آن باشد و از بهر هر مختلفی که جدا و بر زن شیاف در خور او باید ساخت و چیزی از تعرق
در خوردن ان کاه با بدساخت اما داروها که اندر شیاف کنند باید چیزی که داروها خشک و کوفتی باشد چون بوره و نمک و دبل مدبح خشک و بن بود نه کوفتی خشک و زبره
بقدر و تخم خطاره و سوسیا و سکنی و حشی و عصاره قرا الخیار و دیم و سعفاست که از اصل بیکدیکر جدا کنند و سنبل و سکبج و بنا و سرخ و اشق و حدید و سرم و طوبهات که خشت در وها
خشک بدان کرد کند و بر شد و مغفا نیز و بدان خوک کند چون کاکامه و مرغ حلب و باب کمنا و مرغ حلب و باب و زعوکا و لعاب تخم کتان و شره و انجیر و شیر و باشد و چهارم چیزهاست که هر دو اربعه
باید پخت چون اکلیل خام اورده و پخم دارو هاکه از کوفت و خشک ناکرده کیرند و او بار شکر و اندر آن شیاف بکار اید و صد اصح وجه اندر شیاف و نه در حقت بکار نشاید دانست
و کاه که شیاف خواهند ساخت اندر حال بیماریکه با یکدیکر و اندر حوزه از حال دارو هاصح کردن باشد بچه کوفتن باشد کوفتن و اکر حاجت باشد که از اطوخی از بن طوخها که با دکره و تند
کند خشت بدان تر با یکدیکر و چند بر کدبان آید که کند بر و آنکه بر و آنکه بر و باید بیاتجیین سرشتن و اکر حاجت باشد باسفها بیرون آرد و هاکه اسحق بیاسیند صبح ساخت اندر طبق این طوخها
که با دکره آمدست هر دو باید کردن چند بر کدبان آید که کند بر و آنکه بر و آنکه بر و آنکه

باب هشتم از گفتار نخستین از جزو پنجم از دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن صفة حقن و ترتیب دادن آن

بباید دانست که صفت حقن چگونه است و صفت دارویی را که بدو کنند و مقدار میان زندن اندر آن تا کنند و مقدار جای بدو که میان آن است اینجا بباید گفت و غایت آن سوی از دو سوی از دو سوی دیگر بر پیش ساعت یک ساعت و نزدیک تر و میل سقف و مرتفع تا اندر بدن اینجا بیش ساعت و اندر دو بیست و اسفل آن بدو تخنی باشد تنگ و شکمان بعضی بدو بدو بسلا بعده و میان هر دو تخنی طبقه ساخت هم از کوهه اوبیا که اگر چیزی دیدی تخنی کنند دیگر تخنی باشد و سه تخنی که چیزی از آنجا جانب آن اندرون اینجا بباید بطبقه هم از کوهه نازه باشد وقت و مجام کرده اند داروی و بارهم بدو فرو دود از بعد آن تخنی از بهر بدو اندر بلاست و هم اندر تخنی که چیزی اخراج کند و اینجا بباید سوراخ کرده باشد بر دن از آنجا چه سوزانی ساخته باشد تا باد از دی بیرون تواند آمد و این ساعت کنانه را اندکی باید چنین سازد که این سوراخ که با کرده اند بر دن باشد و سوی بالا بود تا باد بر دو آسان از بار برآید و راه دارد و اسفل از دو وقت فرو کند شق دهانه او را گشاده باشد تا بعد از آن که سبب بازکشتن داده محقنه و دیر بر دو از مدت و در آنجا باز نمانده و همچنین فرو تا حاجت برخاستن بی آن که خوف حاصل آید باشند در امر معاینه

باب نهم از گفتار نخستین از جزو پنجم از دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن تدبیر استفراغ طبیعی ساختن

بباید دانست که بهترین از اطبا که ذکر کرده اند ذکریا الرازی رحمة الله علیه سکوبن از اطباء که بر شکم مالند و طبع نرم کند معوم و تخنی باشد که از بیخ و معوم زود بدی و تخنی زیت و نمی از خانه مکس انگبین سازند و عصاره تا با سکاب باشد شیر یا سقمونیا یا تخم حنظل یا زهره گاو و این جمله با یکی از این هر یک یا زیر بیخ شیطانه بدین معوم زود تخنی سرد و ملاسازند استفراغ تمام حاصل آید اندر کتاب خواص آید که هر گاه خداوند تب با طبع خشک باشد یا از اندرون شکم اما سخت باشد و بدان طبع را کرده شود و تخنی تازه باید نیم گرم در دهان و پیاله و در شکم بدان دفع کنانده شود و الله اعلم

باب دهم از گفتار نخستین از جزو پنجم از دوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن تدبیر جماعها

بباید دانست اگر چه جماع نه بیست از استفراغ جزوی منفعت و صفت این جماع و یاد کردن اینجا اندر آن بهر آنکه جماع با آنکه استفراغ جزو است از جمله سیاست که هر گاه کردن چه جان باشد که باید و چند آنکه باید و آن وقت که باید سبب تر رستی باشد و هر گاه که بر خلاف آن باشد سبب جدایی بود از بهر آنکه هر گاه که ابوعبد مثنی بر سوی طبیعت بر دفع از محتاج کرده اگر اتفاق افتد که مهم آن طریق مجامعت دفع کند استفراغ طبیعی باشد و اگر آن اتفاق نیوفتد باشد که طبیعت اندر آن خواب دفع کند چنانکه معلومست و مردم بدان سبب اندر بعضی سکسی و نشاط و قوت باید و اشتهاء بدو و الجمله از دیدن دارد سوی و اگر اتفاق افتد استفراغ نیوفتد و طبیعت از دفع آن باز ماند و اندر هر دو تن کرانی پدید و باشد که مثل اندر بعضی جسم کم باشد و گرمی باز ماند و بهر از آنکه دیگر دهد تا بدل رسد و بدان سبب تبها تولد کند و باشد که تاران به ماغ رسد و الجمله زیا و سواس و خیال چشم و خفقان و دوار و بعضی که شق بد باید و طعام هیچ از دو کند و بعد الیوم اندر کتاب حفظ الصحة مکتوب مذکور و تربت از بهر آنکه اندر دیدن از بهر جماعها و بهر اسرات و تولد آن از بعضی صافی بر تربت و از خوفست که خداوند اندام اصلی خود و بدین سبب است که هر گاه چون مردم بر خوف شق الجماع کند و بسیار بایست کند تن ایشان سرد خود و تن ضعیف گردد و شکستگی اندر وی پدید آید و بدین سبب که از بر طعام اندر کند اندر آن بر بود و اندر بر کرهی دو دیگر کرانی یا بد یا نه و اگر هیچ باید اندر کتاب خواب بر بخیر و طعام کرده باشد و بسیار از آنکه اندر کتاب بر رود سبق از آنکه اندر کتاب بر رود سبق از آنکه اندر کتاب بر رود سبق

بهار شود بتدبیرهای او نیک کوشش باید داشت و تخصیص که مبادا در بیماری افزون آمدن عادت خویش باید کرد اید و میباید دانست که تخصیص او را بیماری بسیار افزون سبب آمدن مرض اند تا سبب
تولد خلطی بر اندوختن او اگر سبب امتلا باشد بهر وقت که اندیشه شود بدانستن استفراغ طعام و شراب باید کرد و از پس استفراغ طعام و شراب باید اندازه خوردن کرد از آنکه تا مرتبه خوردن و هر چه
و شراب باید اندازه خلط به تولد کند از بهر آنکه اگر چه طعام و شراب باندازه خورد چون گوهر تن باشد خلطها بد تولد کند و این تخصیص که گوئیم به ریاضت کردن و ماید باید کرد
از که باید سود مند بود بر کرگ یا آنکه مقدار شراب باندازه باشد و گوهر او نیک باشد و بعضی اوقات بعضی طعام و شراب بکثرت باید خورد و طعام باید که غذا کند و هضم و اگر سبب بیماری
که باید کرد تا کدام خلطست که تولد میکند همه تدبیرها متعلق او خلط تولد میکند هر وقت بهر چه بکند و مبادا که آن تخصیص باید داشت و صلاح و فساد که
تابع کرد و اگر مصلحت آن باشد که از عادت بگردانند باید کرد و طبع نرم داشتن علاج عام است خاصه گرم که طبع ایشان بسوخت خشک باشد و از نعام و تربیه هر چیز طبع را نرم کنده تر
باشد تخت باید خورد و شراب باید که سرد و تر بود و اندازه تولیع باید کرد و تروم کند و از چه هر چه باید کردن مرکبی را که شکم طبع فرو معده ضعیف باشد و اما از چیزی که اندر خورد
چاره نبود که چیزهای قابض بر آن طعام زیاده خورد و هر گاه که تخصیص باشد که ضعف معده او بی آید و مخالف بود مانع او بی آید باید که با مداد انگور نان با شراب یا رب سیب تر بخورد
با شراب زبیب خورد و ریاضت کرد بر اسب که بدرک کوه باید خورد و اگر آن کوه باید خورد و اگر آن باید خورد و بکشادن سده مشغول شود و بر شهاک ایشان که
داده چنانکه پیش از این یاد کرده امدت و اگر اندر گرانی و اندیشه بی باید بیشتر از طعام و بتوان از طعام نخورد و اما نوش پیش از طعام بیشتر باید شتاب و باید و از پس طعام کمتر و باشد تر و
غرغره اندکی ما بیکار دارد که گاه ما بیارج فیقرا بشب وقت خواب بکار دارد و اگر تخصیص باشد که اندر تن بی خلطی غلیظ تولد کند همه تدبیرها او بطیف کند باید و شربتها او چون کشیده
ساده که بجوش بزوری و کشیدن بر آن شیرین فلونی باید و هر گاه که طعام اندر معده تو بیاده شود و زود زود کند و طبع اجابت کند از صفرا تن از بعد و اگر اندر معده و جگر
و امعا باشد زود تدبیر دفع آن باید کرد بچیزی که طبع را نرم کند بی رنج و اسراف چون کوفی که چیده اندر و بی هیچ سنگ دیگر اخلاط باشد و اگر آنچه خشک و مغز تخم مصفر و مقل الفیوم
هر سه یکی بی چند و بعضی بدانچ اجابت کند و اگر این تخصیص اندکی کردن آن باشد بیش از طعام شراب دو سه شربت و کرم کرده بخورد کی که بعد سه آن نطعها که اندر معده آن تباه
شود کشیده دارد و اگر کوی از اخراج و مانع بد باشد و اندر او خلطها تولد کند صفرا تولد کند او بعد سه و بر آنچه در مانع مشغول باید بودن که مبادا بخوش آب و غرغره اندر کوشا
تدبیر بخاطر و اعاب او بردن نافع بود و این تدبیرها بیش از این یاد کرده امتلاست و استفراغ با بیارج فیقرا و حب قوقیا کند و اگر تخصیص از دو سر بی باشد سبب از کی
شرابها بود که اندر سر است از آن شرابها که کی باید بید که اگر سبب دو سر قوت سرخ مصابیح که اندر مانع بعد او پیوسته است چهار که کند که اندر امدن صفرا از معده باشد
و هر بار اندر انگیخته تا شراب انار یا رب سیب ترش یا دیبا ترش بخورد چنانکه اندرین باب یاد کرده امدست و بهر وقت ابارج فیقرا بکار دارد و معده را اندر تابستان
بمعنی آبی چرب بکند و اندر زمستان بروغن بادیس و اندر بهار و خزان بروغن مسطکی چرب کند و اگر تخصیص بود که معده او گرم باشد و از او خلطی بتری معده او بر می آید
طعام و شراب او سرد کند و تر باید و اگر در زمستان بود معتدل تر باید و اگر تخصیص باشد که مزاج معده و مانع سرد بود طعام و شراب او گرم کند و باید کی در تابستان معتدل تر باید
و اما در زمستان اگر مزاج او گرم باشد که مزاج معده او گرم باشد و از او خلطها سرد فرو می آید یا معده او سرد باشد و از او خلطها گرم فرو می آید تدبیر در شوار باید و از بعد
تدبیر معده گرم و خلط سرد رسد اولتر بود و اگر این مزاج مخالف حال این تخصیص چنان باشد که استفراغ تنقیه کرد بقی و نه با سهال تدبیر او بر شکل تر باشد و اندر تدبیر معده سرد
که باید تدبیر و مداخلی سود مند بود و اگر طبع خشک بود اندر کوار تنقی تدبیر بر اسهال بیشتر کند و اندر تدبیر معده سرد فرو دامدن خلطی بلغمی انسب با بارج فیقرا و فلونیا و اگر
و دیگر تدبیرها این چند بر طریق باشد و بدین طریق بود و در تدبیر معده گرم و مانع سرد کنجی بین نافع بود و اندر تدبیر تخصیص که فم معده او ضعیف باشد و زود منفک کردی
که و طبع او خشک باشد غذاها نرم کننده باید و از بهر غذاها بیشتر که معده تا قوی کرد اندر خورد چون آبی و امرود که اندر وی قبض باشد و ترش خورد و اندر تدبیر تخصیص که در
کرده او سنگ باشد و بدیل فولاد که تخصیص خشک مزاج خشک اندام و لاغر بود غذاها معتدل تر و ماء فوتر و شربت او کباب به پنجه و آب باقی و غذاها آن خوردنی که
مرغان شیر چون تذرو و دراج و تیهو و کبک و شاهان و گوشت مرغان خاکی و گوشت بزغاله و اگر تخصیص بود که گوشت ناک بود همه تدبیرها وی نرم و لطیف کننده و اندر تخصیص
تخصیص جشن و کوفی او بسبب فرود امدن ماده از مانع ضعیف شود و بسبب ضعیفی ماده را بیشتر بپذیرد و عطسه او بر بدن بارها چون گرمی و پیل و عرطنیا و مانند
آن بخاطر و اوی دهد بین طریق و اعاب او بردن بغرغره سخت نافع بود اما چون آب بهار گرم شود و نافع بود فرمود تا اندر کند و قبض باشد و ترش خورد و اندر تدبیر تخصیص که در
و جشن اندر باید کردن و از بهر کوفی شبان امیا باید بید باب و سودا و بلغم گرم کرده کوفی اندر بیکجا نشد باشد آنکه از سبزه و زعفران و مانند آن کل سرخ سان بدین گونه بکار برد و نیز
نادین و رعنی که آنها و بیه کرده باشند سود مند بود و اگر تخصیص باشد که بر یکی از اندر عضوی از اعضا او بیماری راست بدید یا سبب استاده هر تن باشد از ماده و جب ضعیفی
عضو ماده باشد که فوت بیشتر باده ضعیف کند آن عضو چنانکه نسل کرده یا اندر عضوی از اعضا ریشه ماده کرد اید و اندر وی باید یا از وی عضوی دیگر ضعیف تر باشد یا آنکه
زیادت باشد که دفع شود تدبیر کاه داشتن تند دستی بیاد داشتن از آن عضو است که سبب آن چنین و ماده فرو می آید از آن سر و از کدر و از عضو اقوت دهد بیاد و غذاها و غذاها و غذاها
که مواد آن بیار بود از تدبیر تخصیص که سودی او بیشتر تولد کند و بدان سبب بیماریها خاصه اید و سبب مباشرت خاصه اید و سبب بسیار است که مرد بیار و بی آب کمتر و جاید و موافق
باشد و اندر غذاها سد و تخوید که کاردانند و از غذاها که گرم و تر باشد و آب و بدی فرا بدست کنند و اندر کاه و سحابی آن بهم رو تر که از مرض صافی و سوی کل باره غرا و بیاد
تیاو کرده باشد طلوه کند و گرما ابو مود و بعضی از عنب القلب یا از خرده یا آب کوک یا آب سیب قول یا زیره قوی تر باشد و از چیزها که سر و تر باشد و بهر که چون لفاح و خشک و گاه
دانیز تباه کند و اگر تخمه از سیب و بیخت بنید و بیا شد و هر گاه که مباشرت کند از روز ما الخیر خورد و اگر لنگی اندر شراب نرود که خود سخن موافق باشد و اگر حاجت ایلند در ما الخیر زیاده
مبع و اما انکه و گوشت و غله و شوربا مرغ بیله باشد و تدبیر خواب و آسایش کند و بغیر باید تا اول از باری بیشتر باشد تا اندر اما و سرج شود و گرشتی و غزا سمین که اندر او سمین
بعدایی هر تدبیر ان روزاست که مباشرت کرده باشد و روز هاء دیگر تدبیر مع قدار مردی که مختار مردی که مختار رسوم اندر بیار کردن تدبیرهای اثر اعراض نفسانی و بیکفارت شهوت
باب اول اندر یاد کردن اثر اعراض نفسانی جیست و از کجا پدید آید بباید دانست که قوام تن مردم از سلامت و از قوت حیوانی که اندر وی است و این قوت ایشان
نفسانی از بدن برقی است که از اعلی که بیش از آن بوده باشد که کرده و عالی بکر عود و اعراض نفسانی اثر بدن برقی این قوت را و کردن حالا و اگر کوید بیچیز شادی و غم و خشم و لذت و ترس و ابی
و تهجی اندر شد و آنچه بدین ماند و میباید دانست که اعراض نفسانی مزاج اندر مهاء مردم و هیچ بر خلطها و مزاج روح ما و فعلها و قوتها اندر مهاء مردم هم که و اندر از ظاهر
مدت اعراض نفسانی تغیر میاید خود و تغیر بی اندازه موقوی ساز گاه ها و اول بباید و اعلم اعلم الطب باب دوم از گفتار سیوم اندر یاد کردن اثر قوت اعراض نفسانی
اندر تن مردم بباید دانست که اثر اعراض نفسانی اندر تن مردم از نرمی و خلطها و ثبات که خورده شود و زون از آن خراب و بیماری و حرکت و سکون و هر که اعتدال و اعتدال
مردم است از بهر آنکه طعام و شراب و عادتها که مردم را ثابت و آنکه که خورد هیچ قوی تر و از آنکه تر و آن تر بهر قوت و بیشتر زهر هاء که اتفاق آنکه که خورده شود یا کسی بقصد بدهند از زن مردم
قوی کرد و حرارت اندیشه که بر خلط کند و بر تحفه از بهر چیزها خوش و ناخوش اندر حالا ذکر کند و اثر اعراض نفسانی اندر تن با قوت باشد و از هر کی اثر اندازه و ضعف و قوت انکار باشد
این بنهاء با تفاوت باشد از بهر آنکه قوت حیوانی شخصی که او را کاری بیشتر باید قوی باشد یا مردم که از هاء بدنه و از مرده بود از آن اندر وی بیشتر بدید باید و بسبب آنکه بعضی از مردمان
شادی عظیم یا اندوهی عظیم که گاه اندر وهم قوت نفسانی ضعیف باشد و هم مرگ بهاء بدید و از مرده بود امر خطا هست والله اعلم باب سیوم از گفتار سیوم از کتاب
سیوم اندر یاد کردن منفعت و مضرت اعراض نفسانی بر طریق جمله باید دانست که بر طبیب واجب که منفعت و مضرت اعراض نفسانی بداند حقیقت و بنیاد اسباب بر آن شناختن
از تدبیر مضرت کردن و دفع کردن هر یکی اصلی بر تر کیب و بنیاد بود که تدبیر مضرت کردن اعراض نفسانی با بیم کردن و منفعت آن با بیم جست چون شادی مختلط تا قوتها بدان سبب قوی
شود و بیاد بهاء از دفع کند و بدین سبب که طبیب با مردم بیماری بخشی بر قوی باید کرد و هر که را بهاء مراد باید کرد و دل خوش باید جست و گوئی که از اندر بیماری چیزی خوب فرماید او را
معلوم و بر شادی این فرماید تا شاد شود و قوتها اندر شاد شود و قوتها اندر شاد باشد که دفع مضرت اعراض نفسانی را باید کرد و تا بسبب دفع قوتها که ضعیف شده باشد قوی و خوش
که بدان سبب تباه شده باشد بصلاح باز آید و بیماریها ظاهر کرده فی الجمله اعراض با اثر و بیماریها و الله اعلم باب چهارم از گفتار سیوم از کتاب سیوم اندر یاد کردن
منفعت و مضرت اعراض نفسانی بر طریق تفصیل باید دانست که اعراض نفسانی اندر تن مردم از دو گونه باشد و گونه ها اثر کند که آن اعراض از خلطها
و از مزاج اسر کند و از حرکت فرو بیشتر اما آنچه کرمت و اندر حرکت اندر شهوات و شادی و لذتها و ملیدست و اندر بیشتر که از بهاء مصلحت و آنچه سرد کند اندر و است و ترس و اندیشه
ماده که کرد خشه قوی تر از کم کردن شادی و دیگر اعراض شد و بر کردن ترس قوی تر از بر کردن اندوه باشد و سخن که باعث اعتدال باشد و اندر بیشتر مزاجها سود مند بود خاصه کسی که مزاج
سرد باشد و باشد که کرمتر و اندوه و ترس اندر مزاج و کسی که اندر حرارت باشد و اگر بطریق مدح اندر بعضی از جاها که حاجت کردی باشد و اندر مباشرت سبب قوی شده باشد و اندر حرکت اندر سیر
بود باشد از آن اندر و خشم هاء عظیم ساکن که دو رعیت و سبکار دیگر که از شادی افراط و بیدار هم بدان سکی بود و منفعت خشم معتدل آنست که خون را اندر وی کمتر آید و قوت و هم اجرات
را ظاهر تر رساند اما آنچه کرم کند و اندر حرکت او و خشم افراط باشد که سفر اندر وی باید و اندر وی تن که تر آید قوت حرارت را ظاهر تر رساند و نیز و نیز و نیز که بدین سبب مردم هم و دارو سازی
دارا باشد و در مردم مرطوب و سرد مزاج و کسی که حرارت غریزی ضعیف شده باشد و تن او زرد و اندر او بی رنگ باشد و قوتها ساقط شده خسته باشد و سود مند بود و لذت و شادی که
باعث اندر باشد و حرکت و حرارت غریزی بر افزود و اندر هم و کسی که تن او لغر کند و تن را و سرخ کرد تن و قوتها قوی تر کند و بدین سبب طعام را بهتر کند و اگر تن را طعام بهره بیشتر باید و تن را دهد
تا تن و مرد تن خود و نفسها و جاریها از تن منافع خود در مردم شاکام الزبری بدید نیاید و اندر و سرد تن خود را بحرارت غریزی بتفرق باز کردن و مزاج را سرد و خشک کند و مردم را
بطاریه و رساند و بدین سبب زندی زرد کند و نفع و تازگی بر وهد و قوتها را ضعیف کند و بسبب ضعیفی قوتها بیار بهاء سستی کرد و در و تجاوز خود کرد و نظاهر تن و رساند و طبع خوشنا
و کدار و مختلط کرد و بدین سبب است که سخت روی مزاج شود و خوی و روان کرد و و از بهر آنکه حرارت تنی خلط بدین بر فوت باشد و رطوبت تنی کیاست با خود روی و زیر کرد و باید و تخلیط حرارت
مزاج را سرد کند و سبب کما تنق و طوبت آنکه ضعف آورد و منفعت رسیدن با میدن مدتی از کاری همچو منفعت شادی و منفعت و منفعت امید همچو منفعت اندوه است و بیاد را
که بیماری در تن و بیشتر گاه باشد که باسیر بر زیاد رسد بدان سبب از بیماری بر وی سبک کرد و خلاص یابد و باشد که از کاری خوشنا باشد و از کاری ناگاه بدو رسد چنانکه بصر گرد و خالی
از اندیشه گاه ها مهلکی خالد او بر و حرارتها را و قوتها را ضعیف کند و تن را روی کرد اند و بهاء و بیماریها را ظاهر کرد چنانکه اندیشه کار ها مهم و بهت بدان او بدین مردم را از دو
بیماریها ظاهر کند و بیاد باشد که بیماری تا بدان بود و بدین سبب است که سفرها کردن و شهرها دیدن اندر بیماریها کهن و سود مند بود و منع از حمل اقوت دهد بیاد و غذاها و غذاها و غذاها
مضرت آن بنزد اندر بود و اندر دفع او بهتر و سود مند بود و بهتر از خوشبوت و از اندیشه کار ها مهمه که اندر آن بخوشی خبر و قوی باشد و هیچ چیز از آن کاری و بی اندوه هیچ بیت و ما اینی و سفر هاء
شهرها که از کار ها غریب و چیزها عجیب دیدن و سخن و جدل کردن کار ها مهم عشق و با اطلاق که و الله اعلم باب پنجم از گفتار سیوم از کتاب سیوم

اندر یاد کردن تدبیر حاصل کردن منفعت اعراض نفسانی و دفع مضرت آنها

باید دانست که تدبیر حاصل کردن منفعت اجسام و دفع مضرت آنچه مضرت طبیعی است ما تمام
آیه که اعراض را بطب و معالجه کویند و معنی جوینده که باید که کمتر مند که بر دیکه از جهان را بر خاصه کردن آنچه نافعست و دفع کردن مضرت آنچه زیان کارست بر دست آورده اند و شناختن منافع
نافعست شادی و لذت از بهر آنکه هر دو سبب دوام حیاست و طبع را دفع و مزاج تن را کوکه کند و تکه و آنچه زیان کارست اندوهست و ترس و طریق حاصل کردن منفعت و دفع مضرت اندوهست
یکی آنست که بر کودکان هر یکی از اعراض نفسانی اندکی مردم جهد آنکه آنرا بصدق کند چنانکه خشم که حرارت را بیفزاید و اندکی از نخست بشنوانند تا خشم خود را خرید عذرها و حکایتها خرد و بار بها چیزی
خاصه کردن دوستان و کسانی که با ایشان انس کرده اند و این تدبیرها کرده باشند و بر خشم بر دهند و بسیار بود تا خشم بر کوکان بخود و ترس و اندوه که مرادست تا بر دشمنان و شادی و مزاج بیاری و شنیدن
کوه اند دفع مضرت از بسیار هوی و سماع و آواز ها باشد و بجهد های دلکشای و بوده حریر که سایه ان باشد و شراب و میوه جهانی تا کم کند و خوبی تن را بیفزاید و شنیدن نغمها و قصها
مشغول کند و از بهر کوکان و زنان و عنانه دلکشای که ضعیف رای باشند بنجیه و بازیها و جهت و سایها که کم خاصه کردن تا از آن لذتی و طربی یابند و اشارتها بان خوشدل و زنده و کوکان
کاه با کوکان اندیشه چیزی خوش بیاید و بطبع چیزی خوش تر یابد و چیزیه تولید از بهر کاه داشتن تندرستی و حاصل کردن خوشی و جهد باید کردن تا از چیزها بهیزد و خوشی تن را بیابد
مشغول میدارد و از آن وجود داری مجهود تا بهره لذت و شادی آن بدو برسد و منفعت لذت و شادی یافت می شود چنانکه فقها همانا فقه اند لذت حق را بنا نه و بر اهل الدنیا مرتبه
خوبی شغله خاصه و سیوان خوشی دانند سماع جان شغول کند که بدان جان خالی بیابد و عبارت از آن حال است که لذت خود کشت و این همه از بهر آنست که مردم بها از لذتی و طربی
چاره نیست و طریق دیم الست که مردم قدر خویش را بدان دارد و دست بلند دارد و بکلی دیده و بهر چیزی لذت شادی و لذت و الا اندوه و ترس خویشتن تن از لذت که مردم بها خاصه چیزی خاصه بکرد
و قصد او حاصل کند از آن بهره که شاید بدان سبب بر وی تیزی پدید نیاید و اگر تیزی پدید آید که کند و اندوه و سخن پنهان دارد تا بدین طریق یابد و بنیاد رحوی کند و بازی کرد تا
حوادث نفسانی اندوه و آنها که کند و الله اعلم

باب نهم در آنکه نفس را تن کند یا نه

باید دانست که تن بدن طبیعی چنانست که همچو که اعراض نفسانی مزاجها و اهوا تن کرده اند مزاج بر تنها و تن کرده اند مکن از بهر آنکه تن ضرورت است
تن چهار تن بسبب تغیر اهوا تنی قوی قاست و تنها ضعیف باشد و از بهر اینست که کوکه و ترکش می مزاج تن را بسبب شادی تغیر فزون از شادی کند بهتر باشد و بسبب کرمی و تری مزاج
تن چهر تن سودخانه کند تن مزاج تن بسبب اندوه هنری تغیر و تن را اندوه هنر سدن نفس باشد بسبب کرمی و خشکی مزاج

بیماری را تن که خواهد بود و این کفتار چهارم باب است باب اول از کفتار چهارم از کتاب سیوم اندر بیان کردن حالها که اندر تن پدید آید

باید دانست که همه حالها که اندر تن مردم پدید آید تندستی که عادت بوده باشد یا غیر آنست که غیر عادت بود و از بهر کاه داشت تندرستی و رفع
آن شغلها را بیندیشند پیش از آنکه حکم کردن و بیماری رنج و آماده آنچه در وی باشد و بدید آید و از آنچه بسود و آنست یکی از آن آنچه بسود و بدید آید اندر مردم بر آن باشد که اندر
خواهد بود که آن اندر عضوی دیگر افتد پس آن باشد که اندر آنکه سوی رنج خواهد آن تن و دوم خفتن دست و آفت هر کاه که بسوت کرد و بسبب آنکه بسوت کرد و بسبب آنکه بسوت کرد و بسبب آنکه بسوت کرد و بسبب آنکه بسوت کرد
آمدن اما چنانکه حق چنانکه از روشنایی آفتاب هر کاه که این حالها بسوت کرد مردم علت سهام باشد چهارم کاهی بسوت و کشت بسوت و از بسوت کی هر دو بسبب آمدن مزاج باشد
چنانکه اندر هنری بدن او خوشست هر کاه که مردم بی سبب ظاهر بسوت آمده هر دو خاطر دل آنچه و از هر کاه رفاه بر دی تولید مهم علت آمدن مالیخولیا باشد که هر کاه که اندر بیش و بیدار
چشم چنین چه اندیشه یا چون و تنگی تولید مهم فرود آمدن آب باشد هفتم که هر کاه که در دیده شیفته صعب یا صفرای چست بسبب پدید مهم علت آشفته باشد که اندر چشم آنچه یا مهم فرود آمدن باشد
هشتم تنگی حاست تها که بی اندر که هاو اعتدال مهم اندر آنها باشد هر کاه که کاز تها بسوت کرد مهم سکت باشد نفس بسیاری کلام و زلله هر کاه که کشیدن آنچه مهم علت سوء و ذات
الریه باشد

باب دوم از کفتار چهارم از کتاب سیوم اندر شناختن حالها که اندر همه تن پدید آید

باید دانست که آنچه اندر همه تن آمدن آنست حالت که بر دو حال است که آنست که بر دو حال است دوم بیماریها است و مهم بیماریها است و دوم بر دو قسمت است قولنا که در آن عرق که باشد
و در آن آن بیماری خفتن قولنا که دوم اندر و مفتوحات و اوری و دفع بیماری صعب قولنا که یکی سکته و دوم و اسکته خود تی یا بسلفه و من اندر خواهد رنج خواهد آمدن که هر آینه بر
و اندر او و زحمه تدبیر من اندر مکت بیا تنها بر دن خواهم رفت حضور بها بود و نخوش بین نمود سست و بعلم و کفتم فتنکان خاستن تا بی یکی بس بر دن خدا کفت امر و الله هر آینه است پس اندر
حضرتم چنان رسید جامع بر اندر مشرکت حق بر دیده و دفاع حاست و یکدم نفاع بجهت و تی خواهد تا کار کرد و بسیار بخون بیاشت و اندر اهل آن شد سیوم که کاه کرم لهاب کرد و
جدا غلو و زون از عادت شنان خود که کاه اینید غذا باشد چهارم که کاه بود حق کرده باشد شنان خود باشد نفس باشد همه بر هم تنها، عفونی باشد بر هم و اما که کرم لهاب کرد و
شنان است بنده مقدمه بیماری باشد تدبیر صعب سهل باید که باغذا کشتن باید کرد و شستن و تولید بار هر دو که کرم مقدمه قوی لهاب است هفتم علم باید کشتن
شنان که کشت قی همه بود باشنان و طوق ترش کشاند مقدمه مع شده آمد و سیری خرمه مع سنج برده و تجیل برده و شراب سرخ تولد آن کند و طوبت ترش آنچه بی آن که بیاید
فیرقه هفتم سقوط شهوت بی قوت باشد اشتاد کرم شدن قرمه بود و شراب خود و شراب باشد و ضمار سرد و کل سرخ و کاه فرود کاه بر همه مقدار صحیح باشد
نهم آن که کرد چنین طایر شنان قولنا و اما غلظ باشد اندر مقدمه که اشتغال و زنی آنرا بکند دوم از بهر چه ترق شنان قوت صد باشد و سبب کیفیتی شراب عضو و اما بکرد بار بر دهنی
سرخ چشم و تنگی زند روی و تنگی نفوع کرنکی و آواز هر کاه که این خلط بسیار بیاید جنبلم بود و رو آنکه بسیاری دهانه مقدمه خراجی زدن باشد و خواهد که بار اندر شد کرم و آن تنگی

مینهم بعقوبت بسیه مقدمه بجوانید و چهاردهم که خفقان بر مردم تندرست بسوست که دید بر مردمه غلط بود تدبیر کاه داشتن قوت و مراعات دل باید کردن و باز بهم چنین تجاری میکند
از سامی بی بیماند زلق و مرد بیند مع که باب سیوم از کفتار چهارم اندر یاد کردن حالها که اندر دل چکر افتد حالها که اندر دل چکر افتد سه کونه است یکی آنست که
اندر بیماری است بدانکه چهار طبایع است و آن کاه خلط بار بود و آنکه خلط بار بود و آنکه خلط بیماری است و دوم سبب بیماری تغیر و تنگی است شان بجهد و شان مقدمه
و سیوم اسباب بیماری است و دست و پای خنان شمع چکر و مقدمه استسقا آنان و الله اعلم

باب چهارم از کفتار چهارم اندر یاد کردن حالها که اندر اسباب افتد

حالها که اندر اسباب افتد سه است یکی آنکه اندر اسباب خود تی و کشیده تولد کند و دوم اسباب طبع و کشیده تولد کند و دوم اسباب طبع کشیده تولد کند و دوم اسباب طبع کشیده تولد کند
که اندر بیماری و خوش کردن چهارم خارج بود معده کان سبب کرم خود باشد شنان بر جا بسار باشد و تدبیر بار اشتن آن حالها که اندر تن کفته اند کتاب معالجات هر بیماری اند
باب طبعی این مکه دانست و الله اعلم الصواب

کفتار پنجم اندر بیان کردن تدبیر بودن طفلان و علاج بیماریان و این کفتار هشت باب است باب نخستین

از کفتار پنجم از کتاب سیوم اندر یاد کردن آنکه تدبیر بودن نافه شتر و مادیان

چنانکه اندر بیت الطهارة تمام تن
باشی باید بسته شتی خوش اندر بکند و کوه و نیز بیت چنانکه و بر بالای او نهند که اندر بهمه مردم الاخوین و اندر وقت و تدبیر و اشت از هر کی بیاست ارسی کوید و بیاند و اکنه و از هر
آنکه معلوم بیچ چیز دست بهستا و اسهه مانند هر بیچه او را در تن آید و او را بهایه بخت تدبیر باید کرد تن بهستا و بخت و شود تا جامه و حرفه او در تن کند و بهترین تدبیر باید بدن
حلاوت که بهتا بی و خوش کرده و کرده چنانکه بر بیت او را خوش آید و بخورند و کاه از آب کجشت و کوکه و بیخی او رسد و بیدان او و کاه اندر بر تن آب انکه شانه و سا و قشط و حب بخشا
همه با نجه اتفاق آید و بر آن باب که خوش بی بدن شود بخورند و اگر بیستا و سخن او بدانند و بشی بخت بی بار کرد بند باید کرد هر بدین بدن بار بشوند و اگر بیست او خشت آمده باشد و بشی
بخت بی بار کرد بند باید کرد هر بدین بدن بار بشوند و او را هر بیستا و هر و بر بی او را با مشکی بار انکند و دست و او بسنک اندر او را بجب اندر بخند و اکنت خود مقدمه او را در نفس کند
تا کنان سوی و اگر شق باشد و بخ کند و اندک و اکند کردن او و اندیس ذهاب بر دن کل سوده اند باشد و هر دو تن کسا و خواهد بر دن آن اما هر او را هر بدن آن کشی باید بست کند
باشکی و جشم او و اعور بار کند و مانند او را با کشت بی لعنت آنکه و بی باشد و از آنکه باشد خواب کند و سخت روشن باشد و هر اما طبیعی که دانند که شیر شانه کاه آن بدانند
و او را باب که خوش شوی بدین بی و بر تن بر جب کند نیز و آنکه جب بیکند و مانند زلا تا دو ماه و بر تن سفت و هر بیت که بخلا باند کهواره او را با مشکی و چنانکه او را
خوش آید بعد تا و طلب خود و از آن خوش بجب سنت باید و الله اعلم الصواب

باب دوم از کفتار پنجم اندر یاد کردن تدبیر شیر دادن طفلان

اکر سیوم باشد که شیر مادر نباشد و آنچه شیر بیکس بود مقدار زمانها شناخت کلی هفته و باید شیر چنانکه مادر از بخ آنند و از سوی امزاج که بالغ و رغ تولد کند بر باید و اکر کوید که شیر بعد
صوب باشد و مادر آن دو که شیر خواهد بدار هر روز شیر خورد بعد و بی زیر و باید و مادر بعد و بار باب مایه بر بعد هر طفل را اما تخت آنکه اما تخت بسه تا شیر و بخ دیر خورد اند زیاده بر
آن شیر دادن بار بطلب کنی اما نه بهان وی بیکند خاصه نخستین بار و دو هفته که اند دو روز بکر سوده باروغن شیر بخت تا او میهند و هر بار که شیر دهند نخست دو سه کرت سه چنان
بمالند و شیر بر دن کند بر پستان در دهان بچه بعد خاصه با مطبوخ خصوصا اکر شیر بنک باشد و بیکی بدست نیاید و پستان اندر آنکه اندر او را در بدن و غذا نهاد او را بر بدن و اما و بیا از
قوت بر بدن کاهه و بعد از هر چند شود و کرسان ابزان تبلیغ بیشتر از آنکه شیر هفتاد کاه سود مند بود و هر کاه که خواب تمام با مانده باشد و شیر کوارنده بود کهواره او را بخوبی بجنبانند اکر جنبانند
و الغلی خوش بکند اطفای حرب و بدن از آن کهواره بر دن کند و بار بیم کرم خوش کرده شوند و بعض کاهند و بار اندر کهواره نهند و شیر دهند و بیکر او را بجنبانند اکر جنبانند بر تخت بی قوه
بنشند و بعین لعنت و کمتر آن تخت بجلی باشد باشد و خفته اند تن و بیم خوش کرده و شیر دهند و سال سوی هند و اما اعلم

باب سیوم از کفتار پنجم از کتاب سیوم اندر ادب کردن زاید

عصر اندر اند بیار بیست و پنج تا سو و پنج سال باید و بیکر نه فراخ سر و خوشه و بیکر خوی باید اندر خوی و اغری سیاه باید و بر جهی از کرخت باید نه زیر و دیت نهایی او اند
بر بیکی بعضی و بی و خوی و مقطع باید و از آن بیست تا بیست و پنج سال باید بیشتر کرت باید و دزد او بر بهه باید و بچه اکر نه باید و بیکی و خوش بوی و خوش طعم و سفید باید و تمام
شیر مقطع باید چنانکه خطوه او بر ناخن باید و دست و خط باید و اندر و کار زیکی از بیاض و باید بود از بهر آنکه بسبب حرکت طعام و لعلت آن ماده شیر بر سر حرم کند و شیر تباه و تیره خود و اکر
ایشان سوی عذر و بد بیکر باید کرد باید کرد و الله اعلم

باب چهارم از کفتار پنجم از کتاب سیوم اندر تدبیر نیکی و بدی و کمی و بسیاری شیر و تدبیر دادن آب

دایه هر باید باب که خوش بی کند و اکر اندر کرسا به سوی بهتر باخد و چون اکر مایه باید و بر شت و باید و بسیار و بسیار باید مقتل و خوبی و اما طعامی باید که از روی خون بدن بدن
و اما اکر شیر او غلیظ باشد از بهر اندر کجیز بر دی ساختا از بهر و سعت بلد از شیر بی از آن خوبی و هر چند تلخ ماهی شود بخورد باید اکر اندکی آب و اکر ماست و کجیز و قی قاند که دکر و اکر
مزاج دایه کرم باشد کجیز و سازد خوبی و شاید رقیق سود دارد و اکر کجیز و شاید هم آنچه خود صواب باشد و اکر شیر بی باشد و اکر شیر بی باشد غلیظ خود بر هر چه و هر چه سوخت کرسالد و بر غذا
کند بر بیخته و شاید شیر بی و اکر شیر لذیذ باشد کرمایه اندر غذاهای سرد و تر خوبی و اکر مزاج زیاد خود بر و دقیق ماکامه و باید سوخت کرشیر باد کند کشاد کرم و کمک باید خوش
با یکدیم سنک شیر دایان و سه دیم سنک تخم خطمی و سفید بیشه تا بر بزند و اکر کجیز و کند اندر شاب خود بر و شاید و بر آن شاب خود بر و شاید و بر آن شاب خود بر و شاید و بر آن شاب خود بر و شاید و بر آن شاب خود بر و شاید
بیاسیدن و معجون هم این حکایت و تخم بادیان و تخم کرنا و تخت و کندم و انیسون و بیاب بنک اندر و اکر شیر با خوش بیاشد شاب و بعیاری بود و بند و اکر شیر با بی و دکر و هر چه بی عقل و اخوش
کند بیوی هاز اندر بیاب سو صد باشد و مجهول او نیاز و او سود مند باشد و اندر قاید بر دن باید و اکر شیر با خوش شود و اکر زیاد باشد و خواهد که بار اندر شد کرم و آن تنگی

باب پنجم از گفتار پنجم از کتاب سیوم اندر تدبیر غذا بیماران

اندر تدبیر از شربا که گرفتن اندر اینباب از شربا که گرفتن اندر شدید که در تب حدیدی و اگر از گرم باشد در تب حرارت و سبب خیر باید که دانند اعلم

باب ششم از گفتار پنجم از کتاب سیوم اندر علاج دندان

برامدن و تدبیر آن چون دندان اطفال برامدن از بیرون که دندان برامدن بسبب کسی بدهد تا ماده را طرح شود و گوشت بر دندانها بیرون شود و بیاید و بیاید تا زمین شود دندان اسانی باید و بعضی نفت مالیم که هم نرسد مگر که دندان برامدن بسبب کسی بدهد قطره و بعضی بنفشه که اندر گوش او بچکانند که اندر گوش او بچکانند که اندر دندان برامدن و اسهال و درد سر و اسهال و درد سر و اسهال و درد سر

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

کتاب چهارم از ذخیره و این کتاب چهار کتابست کتاب اول اندر بیماری کلیه و بدن آنکه بیماری کلیه و مسیل چه بود است و این کتاب سه بابست اول اندر بیماری

بدانکه نوع تام بیماری کلیه است دوم اندر آنکه طبیب طبایعست اندر جنس و فصل و خاصه و عرض سیوم اندر شناختن جنس و نوع و فصل و خاصه چون کتاب اول اندر بیماری کلیه

چهار اندر بیماری نخع چیست و احوال آنست و این کتاب چهار بابست اول اندر آنکه نخع چیست دوم اندر بیان آنکه طبیب طبایعست نخع را سیوم اندر آنکه طبیب جنس نوع و خاصه و عرض

بیماری چون ترتیب باید کرد چهارم اندر بیان آنکه طبیب نخع را چون باید شناخت و این کتاب سه بابست اول اندر شناختن نخع چیست دوم اندر شناختن نخع

و چند نوعست سیوم اندر آنکه نخع را چون باید شناخت و این کتاب سه بابست اول اندر شناختن نخع چیست دوم اندر شناختن نخع چیست سیوم اندر شناختن

روزهای بحران اندر نخع ششم اندر آنکه اوقات خوف کردن و بیم زدن اندر نخع هفتم اندر آنکه بحران چون باید شناختن هشتم اندر روزهای بحران که بیمار را خطر بود

اندر نخع نهم اندر بحران بطریق کلی دهم اندر بحران بطریق جزوی کتاب چهارم اندر تفرقه المعرفة و این کتاب هفت بابست اول اندر آنکه بیمار دلیل باشد

که بیماری چه جنس خواهد بود دوم اندر آنکه طبیب چه بیمار دلیل خواهد بود سیوم اندر آنکه آن نشانها که ذکر کرده شد قوی تر و اعتمادتر کدام است چهارم اندر نشانهای بیماری پنجم

اندر نشانهای که مردم تندست بدیدن آن تندرست اند و بیماری کدام است ششم اندر آنکه بیمار که مسهل خورده باشد و نشانهای بیماری هفتم اندر سبب وقت ملک اندر نوبتها کتاب پنجم اندر شناختن

بیماری و درد که بیماری کدام است بیماریست یا نه بخشین اندر آنکه بیمار که بیماری کدام بیماریست بطریق کلی این سه بابست اول اندر

آنکه بیمار دلیل باشد که بیماری چه است و این باب سه فصل است فصل اول اندر آنکه بیمار دلیل باشد که بیماری چه است و این فصل

کرد دفعه یکی و رکنه انداد عقوبت بخت که و ارد حمی دیگر بنیاد خوان روز شنبه بسی دیگر ست و ان ترک دیدا بها صعب روز دیم نکت تر از دو نخت باشد و چهارم شک و ان دوم
و نوبت دوم نخت قوی تر باشد و ان بیها خیلی بیها تر باشد دیگر بیمی بیاری بیشتر ماند و کمتر باشد و در تا شد و بیا ساعت تا بیا شد و در روز هفتم بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا
بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا

تهاج بحرمت بسر بعالی باشد بدو بیرون آید و بیش از آن بدان باشد و راست نظر نظر کوزند و بقول اسحاق زیاده باشد و بحران تهاج بسر بقی آید و باید که بیشتر بدان مبالغه کنند و بقول اسحاق بیشتر بدان مبالغه کنند و بقول تهاج بر کما ابتدا بر کوزند و بحران سیام سه کما ابتدا بر کوز

باب دوم از شناختن حالهای بد که بیماری پدید آید دلیل باشد که بیماری بر خطرات

فشانها کاز بیت چشم بیماری بیت چشم نماید بیت چشم بیماری بیت چشم بیماری بیت چشم بیماری

اندر تن جانب کلها و شور و بلغم تهاوی بدید آید از بهر آنکه دیل باشد و انها از بهر هضم آنچه از آن کرده باشد و بیمار بسکی ماهر شود و بلغم تهاوی باشد دیل باشد و علامت دیل آن
است که اسهال کلی باشد و چیزی سخت کند نا هضمی در وی بسیار بر سر خشک در بسیر آن اسهال اندر باشد و قوت قوت خوب بود باشد و دیل باشد که قوت قوت خوب بود
زیاد باشد بدیل باشد که اسهال سخت باشد و کم بود باشد و بسیار بود باشد و اندر باشد که اسهال اندر باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد
قوت باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد
کیر که علامت دیل آنکه سخت شده باشد و اندر باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد
تنها باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد
اگر دیل آن باشد که دماغ را سوراخ است و طاهر است اما دیل آنکه اندر وی تباه شده باشد که اگر بهاف اندر وی بود اندر وی بود و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد
سوراخ اهاوی خلاص و اندر بهاف مع دشان که بود که بنا شده بود اگر اندر وی بود اندر وی بود و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد
بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد و بسیار بود باشد

اندر بیماریها بود که بدان باشد ۞ نفع عظیم در دوای آن که و سر بعد طبایع ۞ بیماریست شناختن نفع و ضرر بعد از نفع و ضرر بعد از نفع و ضرر بعد از

ابر که آندوی شد تا بر دکه نباشد حرارت بیش از تخار باشد و هرگاه که حالا نیکو شود اندر لحوم زدن کاه با بیکاه تخم آنکه حرارت او سوزان و تر باشد کیک حرارتی باشد که
بجهت آن است که روح مت را نشاید قولنکه و حرارتی که از بیست معتدل قولنکه شش که در تخت اند بود از نوشتن باشد نوع بود معتدل باشد و اندر وی رطوبتی باشد که
با طوق باشد تا جنب باشد و غیر بیجای و معتدل باشد هرگاه که جنب روز تخت از هر دو شان باشد حکم با بیکه بکت بیکه دو باشد آنکه از هر دو شان باشد حکم است بیکه دو کند که
نیست اندر آنکه مرکز دکه بیکه دو باشد و سبب آنکه بود و نوشتن بود و اندر هم بود بر بیشه و نخاله است و اندر هم بود بر بیشه و نخاله است و اندر آنکه بود بر بیشه و نخاله است و اندر آنکه بود بر بیشه و نخاله است
شود و حرارت و رطوبت که اندر هم باشد از باشد تا از طوبت و خاله هم هم مجتمع نباشد که اگر جایز تخار باشد با هر دو سبب که هر دو بیکه که اگر آنست که هر دو بیکه باشد تخم
باشد تا نباشد و اندر آنکه بود و اندر آنکه بود و اندر آنکه بود

خوردن گوشت مرغ سود کوفت و استسقا اصفاهان اندر و بخورند که سود و قوت دهد و قوی باید اندر گوشت و بیخته سود بود اگر بدو بر نشیند و بر آن سبب آید که اورا بدو اندر جوی که آن
سبب بود یک دو مرغ بیاید و تو نخواهی خوردن بجهت آنست که جهت آنست که مرد از آن که وقت موت باشد و اندر آن نشیند و جوی از آن که باید بر آن نشیند و بر آن سبب آید که اورا بدو اندر جوی که
این چه جهت است علاج این چه جهت بدین تدبیر است طبیخ سازند و سه قدح بیاید دادن تا بخورد و کشانیده باید که جوی بسته شود و بر دو روز بدین کار کنند و بیاید که جوی بسته شود
و تخم بیان اگر بیاستر خاص و بیست مرغ کوفته و بیاستر خاص و منافع آن کشته بود و اگر نخواهد که جوی بیاید و سه روز بدین کار کنند و بیاید که جوی بسته شود

عفونت کبکی حمی و بیست و هشت ساعتی به عفونت می‌گرداند که عفونت تخت بین عرق کند و دو کیلو زیادت و قایمه دارد و اندام نحیف و ضعیف و قوایه مالت قوت ایشان بعد از تهاء عفونت بیاید و بعد از تهاء عفونت بیاید و بعد از تهاء عفونت بیاید و

بعضو تدبیر بهر و باید که مرضه لحظه تدبیر بقصور من فلطف قدیم تدبیر کما اثرت تنزل الی فرق وقت منتهاء مقدار مایلی فیه الموت طبه و بقول الذی من اقدامی فات متنزل قال الربانی فی مقدمه
اندیه من کوه ما بخود آمد تنزل الی الذی اوتی غایة القصوی الذی لذی فی غایة القصوی و لکن اذا امر من جاء اجلهم فلا یستاخرون عنه و لا یستقدمون لقوله کذلک اخذ ربک اذا اخذ القری
الذی غایة القصوی ان الظالمة و اما هم کل تحت من الذی بهر هی الظلم من فی الدنیا ان یکون لاحتمال طوع بسبب اما الرقی فی انقضاء عن اعلی القصوی و الذی اخذ منتهاء ضد و تجب
مدة الذی استوفیه الذی الذی فی غایة القصوی ان الظالمة و اندیه جهاد من بهر لطیف شنا بود که در ابهر که اجیه لطیف قوت تا بقوت انها یا نوبه و کمن کما ایه که باطن بود تجب بخط شاه
تدبیح لطیف یکه تا بقوت انها تبر لطیف با نار و به نا شد تا قوت بر سرت جهاد بیاند جهت وقت انها تباند عن بطیب از کنا بود و قوت و بی سالک است و هیچ خطا شعله کرد اند
تا هیچ کا ملا خود نیک کن از ابهر که کن از ابهر جهاد هیچ ترشه است و جاد هیچ سر خود بیاید سار هیچ کما سار نوشه جهان باند و بر سرت تا که سر کوه تا باشد قوت که سر ملاه
که در اند و تبر سر سار و نه ان خروج کند تا بیش از انکه سالت بر و ه شود تو شه سر نی خود طبیب باید نشاند طبیب جهاد که کرمیه که بیاید حاق است و اگر نه و قوت قرار ان فنا
با کرد که در بنه کاه و شنی قوت مشغول باشد هیچ در سار نی که سالت سفر و کنه باشد تا قوت بر کنه کاه باشد تا قوت بر کنه کاه میباید و روزات اند و بیاید و قوت کاه
ایشان ذی و اند و تدبیح بوقت انها باشد تا قوت بیش از وقت انها ضعیف شود و اجه تعلق و اقات جاهی داد و انت که بیکار ناکاه تدبیر که و اسیدی تند است با زبان و اگر نی
جاه لیس بیت الله جاه کنه تدبیر باید که و اندیه جهت باشد که چیز غالبی داد و شود جان باید که تحت تدبیر سل جنبلی داد و مدح تدبیر لطیف که تا بوقت انها جاه باحت که تدبیر مه قوت کاه دارد و اند بیاید
حاق تا قوت ضعیف شدن طبیت ماده باجه باشد و دفع کرده و هو قوت بر جاهی باشد و تا قوت ضعیف شود و اسیدی بیاید و بیاید و تدبیر مه هر چیز جهاد بیاید ضعیف و نه شود تدبیر لطیف
با که کرد تا وقت انها جاه لطیف لطافت با زاد و بیاید تدبیح تا طبیت بزرگ مشغول باشد در وقت کاه و باشد تا قوت که بکند کرد باید باشد و قوت قوی باشد و قوت قوی باشد تدبیر لطیف
با که کرد که کرد بیاید ان علی اعلاء تا قوت تا استفراغ انبره باشد و قوت ضعیف باشد تدبیر لطیف باید که کرد و تا قوت ضعیف داد و اگر قوت ضعیف داد و جاهی
است تا بعد با که کرد قوت قوی و جاهی ان قوی باشد تدبیر مقدله باید که کرد مکان ان ماه لطیف بیرون شد الاستفراغ و مکان و بکن باید استفراغ و مکان نهاد جهت ان الاستفراغ
متفاوت بکن الاستفراغ و متفاوت سار بار تدبیر که ان باشد ان و مکان که قوت قوی و جاهی ماده باشد تدبیر با طبات طبات باید که و اگر قوت ضعیف باشد و جاهی ماده باشد تدبیر باید که
کرد و باید ان علی و که کن انتقال بیاید و تعارض بیاید و تعارض تعارض بعد تدبیر مقدله و بکند باید و بنداد ابهر ابکن تنبی ان جهل الحرق غالم فی ماده راحة و بعضو فی بدن
و بعض ابعد لیه تدبیر ما کن اوقات و بیرون اعطی اوقات کن که بیرون تا انسه حقه من بعد ماده اعلاء و الاسق و اذ تدبیر صاحب که اند کاه باشد تنبی قوت با که کرد سادا و باشد تنبی جاهات و
ماده ها اوقات و اوقات اعطی باید و جاهی و مقاوی بود و از جاهی جاهی خوش باشد و جاهی باشد تنبی چیز جاهی جوق و اسیدی باید و باشد تنبی قوت بر جاهی باید
بدان تنبی که و بنداد ابهر ان کنت و قد تنبی ان الاعتدال علی خوف المنفی و بدن از کنه تا بعد تا اند تدبیر بدن بر بیت و کنند و لا باشد الاقی مزاج و اجه تعلق جاهات جاهات باید و اگر نه
کرد کون که جاهات جاهات باید که کرد نه تا اند تدبیر کنند غذا بکنه باید که کرد غذا از وی باز کنه تا بر نه تنبی هم باشد که غذا نه تنبی هم باشد که غذا نه تنبی و اگر نه تنبی و اگر نه تنبی
ضعیف باشد تدبیر و بیاید و قوت و قوی باشد و بر و کوفت قوی باشد و بر و کوفت و بیاید و بیاری نه بیاید کرد و بیاید و بیاری نه بیاید کرد و بیاید و بیاری نه بیاید کرد و بیاید و بیاری نه بیاید کرد
و بیاید و بیاری نه بیاید کرد و بیاید و بیاری نه بیاید کرد و بیاید و بیاری نه بیاید کرد و بیاید و بیاری نه بیاید کرد

کسی بود که او را بیرون خواهند بردن تا بیرون برند و او را بیرون برند باشد بخار دهند و با شراب دهند و زمرد جزو سیوم از گفتار سیوم از کتاب پنجم اندر شناختن علامتهای مرگ

و این جزو دوازده بابست باب نخستین از جزو سیوم از گفتار سیوم از کتاب پنجم اندر شناختن انواع بیماری غرابی بیماری صفرا بر مزاج مرد و زن

اندر دیدن و دیدن و دیدن این صفرا بر اندام خاص فرا نیاید و بدین سبب این باب را خاص خاصه گویند دوم در علامت و دوم در شناختن صفرا بر اندام مرد و زن

و اندر

اندر تب آید و شکی شدی باشد و گوید که معالجه تهاش فرو بنشیند خود اگر گوشت نرم که زنبیل اوست دوم آنکه اندر آغاز این تب فراسا و سرمایا نشاند و هیچ فرو نکند الا بدرکی کران دوم آنکه
هم در آغاز این تب فراسا نکند و هم اندر فرو نکند سیوم آنکه زبان با سیاه باشد یا بدو اندر بنشیند صبا بی بنا اندر شدن صبا بی بنا اندر شدن صبا بی بنا اندر شدن چهارم آنکه اندر بدرکی بدان جهان اندر شدن
عرق بنشیند تب فرو نشاند و زبان بدی بنشیند بر آن بنشیند و آنکه بدان بنشیند مشبت باشد هیچ آنکه خواهان باقی باشد یا سیاه یا زبان بالا باشد تب کسی از این بنا باشد
و اگر آنچه سکر آن دکر باشد علاج این همچو صداع تب خاصه است اگر آنچه بر آنکه اندر بنشیند بالین سوزان و آنکه ظاهر باشد تب بر شکر و مرارت فرو نشاند و اندر آنچه بنشیند
خنک آن باشد و اندر آنچه بنشیند خنک آن باشد و اندر آنچه بنشیند بر بنشیند بالین سوزان و آنکه ظاهر باشد تب بر شکر و مرارت فرو نشاند و اندر آنچه بنشیند خنک آن باشد
و اگر آنچه سکر آن دکر باشد و اندر آنچه بنشیند خنک آن باشد و اندر آنچه بنشیند خنک آن باشد و اندر آنچه بنشیند خنک آن باشد

باب هفتم از جزو سیوم از کتاب بحر الذهب فی تدبیر الاطعمة والاشربة

گفتار سیوم از کتاب بحر الذهب فی تدبیر الاطعمة والاشربة

باب هشتم از جزو سیوم از کتاب بحر الذهب فی تدبیر الاطعمة والاشربة

کفته است الحق فی المشایخ لیلة ولا یعرف فی المشایخ نهاره والحق لیلا ولا یعرف علی اساس المال الا بعد الاحتیاط والتثبت سکو مرد مرد بر رایت زمه واهست کرد و بزهو واهسکی الاعاه
نشاید بود بچیز هایی و مذکوری و اهل نشاید الا بطلاء تلاء تمام و انجاکه دماغ قوی باشد و صداعی باشد و بب اهست استعمال نیلم باید کرد حبها که اندرو شوخ
باشد و بار بارد لاین باشد الاصول و اقوام عافت و افسنین سودمند باشد صفت ظفاف که بغفاف شود بر مکل مرخ شود و بدانیز جهاد و شرخ و در فتنی دیکر عشا
غافت شود مکل مرخ سنبول و طباشیر اهر هیکی سه درم شونیز یکمثقال و بیست انجیر مکبر با اهر بارد بر درم کنجیر ساده قرص کند بر مرخ شود و بر خوس و سیوان
هر یکی چهار درم صمغ کتیرا و طباشیر اهر هیکی سه درم شونیز یکمثقال و بیست انجیر مکبر با اهر بارد بر درم کنجیر ساده قرص کند بر مرخ شود و بر خوس و سیوان
و سب ریح و سب دیکر و سب هشت اهر هیکی سه درم شونیز یکمثقال و بیست انجیر مکبر با اهر بارد بر درم کنجیر ساده قرص کند بر مرخ شود و بر خوس و سیوان
و مقاسات ایشان و سب هشت اهر هیکی سه درم شونیز یکمثقال و بیست انجیر مکبر با اهر بارد بر درم کنجیر ساده قرص کند بر مرخ شود و بر خوس و سیوان
باشد اهر هیکی سه درم حکمت عقلها و حرکت خفت و استیلاء قوت او وقت دیکر تکان هنسایت هر یکی اندر کی دکر و دو بلک عضو اهم هفت ضرب کرده چون
نه اسماء کند و در هاد ریح خاصه جهل و نه شاهد اما علامت ریح بلغمی آنست که نوبت او در ازا نبود و نه نزدیک و نه دور و نه بطیء و نه خفیف باشد و انواع تخت بلا سفید بود بیرنی
کرایی و عظم الاستخوان زیر اهل خاصه بیاید و هیچ هیاس بر آنست بلغمی و بیاید و بیاید صوابت صفرایی اندر باشد و علامت ریح دسوی بیاسود تا خفا باشد و حرق آنکه
و عادت و فضول و غذا هاد کن شده بران کاهی هیچ و علامت ریح سوداء آنست که نوبت او کی تا قدیم باشد و نضج بیشتر و بیشتر باشد و هر دو سرشکسته و شکی و حرارت غلب دارد
سخت و تاخیر و فضول سال و غذا هاد کن شده بران کاهی هیچ و علامت ریح دم آنست که اسباب تولد و دوا اندر بیرون آمده باشد و عادت و سلامت و هاد کن شده بران کاهی
علاج اما علاج دم اندر هیچ انواع دم آنست که نوبت اندر دم و تب باز آید خاصه اندر آب و در وقت کرم و روز هاد کاه اندر بیان و نوبت باشد از طبیعت و سرد مرخ خاصه
باشد اما طلاء آبی اندر هیچ باشد و بلند شاید که و مقدار اهر و اهر هاد کرم و شاید اندر آب و اهر هیچ قوت بر دم هیچ اکنون تا خوابی بر دم باشد و اجزای آنکه قیمت اهر کرم کند خود و سهل اهر
غلبه کند و باشد چنانکه آنکه بلیک که باشد بار کرم هاد است و اینکه طبیب اندر اهل بیاری سبب صواب بیند حکم دم اهل و باشد و تعبیر اندر بیان و تعلم اهل و اهل
و سبها اهر و شربت و جعلات و هر چه اندر وی باشد قدر که بعد بلیک و بعد بلیک و بعد بلیک و بر نوع مقدار که باشد و عادت و سلامتی باشد و عادت اهل و مقدار سبب کرم و تری و تری و تری
سبب اهل بعد اهر کرم و تری و سبب سرد و باشد و بیشتر سرد و باشد و کم صحت باشد اهر هر که صحت باشد اهر و عادت کرم اهر بیرون مرخ باشد و باشد کرم اهر بیرون مرخ باشد و باشد کرم و سرد
باشد و بیشتر سرد و باشد و بیشتر سرد و باشد و بیشتر سرد و باشد و کم صحت باشد اهر و عادت کرم اهر بیرون مرخ باشد و باشد کرم و سرد و باشد و بیشتر سرد و باشد و بیشتر سرد و باشد
باشد و بیشتر سرد و باشد و بیشتر سرد و باشد و بیشتر سرد و باشد و بیشتر سرد و باشد و بیشتر سرد و باشد و بیشتر سرد و باشد و بیشتر سرد و باشد و بیشتر سرد و باشد و بیشتر سرد و باشد
و بیشتر سرد و باشد و بیشتر سرد و باشد و بیشتر سرد و باشد و بیشتر سرد و باشد و بیشتر سرد و باشد و بیشتر سرد و باشد و بیشتر سرد و باشد و بیشتر سرد و باشد و بیشتر سرد و باشد

باب دوازدهم از کفتار سیوم از جزو سیوم در اسباب و علامات و علاج تب

تب حرارت است در دل و نضج و تعفن اخلاط و از نضج بر دهد خداکه اندر تب سخت تمام باشد سخت و بیشتر باکر کرد و بیاید که دوازده سال باید و اجزه دارد که بیشتر و تهاب استقا
کند و بیاید که تهاب اهل کیب اهل کرد و علامت تب سخت نضج تمام باشد و بیشتر و بیشتر باشد و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر

شود و این درجه دوم است از درجه اولین لحاظ به درجه اولین و بدایت درجه اول و میانه و اخر باشد و اینجا هر دو درجه هر دو بیشتر و بیشتر و سیوم درج سوم هیچ
باشد که بطوبت اول باشد خورده و درجه سوم خورده بیت سیمیا بیت سوی و این راهنیت که بزند و بیج حال این اعلاج باشد و بیاید آن که بسیار دی است بحیر آن که اندر کتاب
نخست بی اندر کرد امره است که کاه باشد که حرارت بحکم و معده و شنی بدان آن که اندر حرارت این اعلاج باشد بارز دهد و همچنین کاه باشد که بحرکه و بتها و عفونی و دیبی
بوتن کند و بسیار باشد که لحاج کرده شود ساقط میشود و شنی بی اقرب طبیب بصورت مالنجه بسیار بود و المسال و در بدن این سبب که بود چنانچه بدان کرده و دیت در لحاج خود
سنت و قاد دانست و اسال اعلاج توان کرد و علاج نه دید بدین بعد نخست ظاهر باشد علامت بیت دوازده و وجه اول سیوم از بحکوکی حرارت بیت
اما اینجا از بحکوم معلوم خود است که خوش خوند بعلت دقیق و ضعیف و متوانی باشد و بر دیل بیاید از بحکوکی حرارت معلوم خود است که اندر بوله و خفی بدید و هر کاه
حدت بدید بسر دو خفی ظاهر شود و بر دی لب همچو اصفاج سیوس بدید بیاید از بحکوکی حرارت معلوم خود هم از سه و بدید معلوم توان کرد که کمتر و اهست باشد و بیاید حرارت
خوش بحکی کاه باشد از بعد آن که حرارت شبه همچو از اصفاج کشت و دوم آنکه هر کاه دست بر وی نهند سخت کرم باشد و هر چند دست بر وی بدید بیاید حرارت بیشتر و بیاید و کاه اوبه بها
کشیدی بسر دیم آنکه همچنان که بر دست اندر بیاید از بحکوکی حرارت بیشتر و بیاید و بیاید حرارت بیشتر و بیاید و بیاید حرارت بیشتر و بیاید و بیاید
جاهر از بعد آنکه از این رحام ها بر بسیار شود از نظام و بر زاد و بدان سبب حدس خود و اکر اندر بها و بحکوکی بکرد و احوال و تحدید و بحکوکی بها باشد از بعد
طعام خود بها باشد بها و دیکر ابتدا و ذی نوبه و کاه از بحکوکی ظاهر باشد و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
اند کاب از بعد آن که بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
بدید بیاید بیاید است که مردم بدق با کست و علامت مرد بحرارت بیت و بیاید بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
شحه کرانت و اجب کرد اند جهد از خوش و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیست بیشتر کشته شود و دو نوبه اکی نفاذ بیست بشود و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
نماید و بیشتی اندر دوی بدید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
نه هد که علاوه بر کرانها هر شود جانیوس بر کیود و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
شاه و اما دارد و هر کاه که از این نوع اعلاج و اندازه بیت و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
تا قوت بجا بیاید و اختلاف بکیفیت بین شیده باشد و علامت از بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
سکن و مزاج دوم تدبیر هر دو بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
است که اوصاف اسبان اندر اعلاج خشک شیب که حال اندر بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
سخن بدان باید و اکر نه تعاد طوبا و باب خوش کرد و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
ترسیکند و بیچیدا نه باشد کی و بیشتر او حاجها و کاندا نرم باید و بیچیدن بیشتر حصیر بلی است کنان اندر نهاده و هیچ بیند و زکاه اندا نه کند و کان بیاید بزند تا نرم شود
و اکر از ایم دیشتر و زند تا بسیب تغیر بها را و حاجت بیشتر اکر نه شود اقرا بر دوی دیکر دیشتر اکنند و بیمار بر آن نشیند و بیشت سحاب باید و بیرون اکر کنطاهای خود بیا بر اکنطاهای
بشمار نه معده فرکند که بر سینه و کشته او خوزه نکرده صندل کلاب و باب کشیر کی و باب بر شر و ارد بر العالم و بر عنوکی و بر عنوکی بنلوه و بر عنوکی بنشت سر فی نهند سوی کرم شود
بر داند و بر دیکر بر کیند اندر شیاز و دوی و بار اسلام بیشتر نهند از بعد که صنعا هاسد بر زند اجبار باعد بر سد و بیسار و دیکر و از خط باشد کرد شود و اکر
اولی کرد بر دیکر اجبار ایشان خطا از بعد آن بر بیشتر نهند و بیشت و بر عنوکی نشت و دوخی که اندر نافی و کنایی و بیرون کوی و معدی بیاند و اکر اصلی و شنانی باشد هوا و ظاهر شود
باید تا از بر او بیرون نرسد و کاه که بیشتر او کرد باید بیشتر و نرم و بیشه بیار اندر نهاده و کسو نافی اندر و تا بیاند کان بر و نوبه و بیاید و کلاب و کاه بر بیشتر بیشتر و کرد اندر
کیاس نرم شست و تدبیر این کن و کرد اینجا بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
خوش کرد اینجا بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید

بکوه تخم خیار سفید تکرکه و تخم خرفه و تخم خیار خیار اندر نان و مغز دانه ابی ارمنی کی و دم صمغ عربی و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
یکه در تخم او و تخم او صمغ بیار کند و جدا کردن و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و اندر بیاید اندکه جالاس و بیاید آنه که اندر بیاید اندر بیاید اندکی از صمغ عربی و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
صمغ عربی بیار کند و دم مثقال کرنی و کیلم سوطان باشد ابی با بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
غذا نه هند و از این هر کاه خواهد خورد و بر کرد و بیچه بیند و بیشه کاه از خوش و حرارت بیت قوی کرد و اندر نظام اما تا شربت سکه ماکول و اما سنا و خوش کرد و اما مغز بادام بیخ سوا و بیشتر
فلک بیجا عدت بیخ و کک و سوا کی کل بیجا اند و اما بر لم و اما و بیخ کل و تقیه کند و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
با اشت طعام بیند باشد و حرارت بیت باد اندر کرد و کوفت ضعیف باشد بدان بر و شراب مرغ نکرد بجهت بیرک نیاید کرد و باید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
طعام بیند باشد و حرارت بیت باد اندر کرد و کوفت ضعیف باشد بدان بر و شراب مرغ نکرد بجهت بیرک نیاید کرد و باید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و جوهر سر خیاکی و هم و خوردن کی شت و اندر کاه و کاله و اما آن خود سفید کرد و بیچه بیند و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و معز اندر بیاید و اشتن کرد و بیاید باشد از بیاید اما بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
ترکند و اکر تخم خشخاش و تباشیر و مغز کدو و مغز تخم خیار اندر نان و مغز بادام بیلان باشد و نان خیار باشد و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
با چنان کند که در بر و باید و بیاید آنکه الاول الشیخوخة کوند باز کرد اند صفت حسوی که اندر و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
بار القحه حلیت با صفت با اللحم کوشت با اللحم کوشت بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
تا اندر کاه بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید

باب دوم از کتاب چهارم از کتاب پنجم اندر شناختن بیماری و دفع بیماری و علامت و علاج آن

الشیخوخة و سبب و علامت و علاج

و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید

باز مفت بکوفت کند یا سر هر فصل فی شود و شیطان بدان و بدو کرم و مرکوفت شود و هوا و زنبر باشد فسان قلد و ماء البلد و ماء بدان باشد و هر که کوفتان هر از بیاشد و حرکت کند
و اندر بیاشد بسبب ستاره ابلیه بکوفت و چه بیاید بدین فسان بیاشد و هر که کرم فصلی بدی هوا نباشد و روزی صفی و زنبر باشد و روزی نه فسان بدی و هوا باشد
و هر که کوفتان خشان و جانوران که زهر موت خواند که چون صفع ابی و مجرای بسیار باشد بدین کوشت و کوشت جاهلان کشان زبر بیان باشد بیاشد و بیرون شد و هوی و هوای تیز
باشد تا بدین که عقل باشد خوشی بگذرد و روی آنکه عادت بود است غلیب خود بیاید دانست که هوا بود و خطه هر ابن بیان با هوا بیشت کند و الا مدت سیاه و ابی جاهلان
نیست که هر که علامت بدین خصوص بیاید و کاه باشد که بعضی بیاید و بعضی نه نخستین و مهاس بیان است که ظاهر تن تحت کرم باشد و الا مدت الا مدت عظیم و هوا تیز و هوا
دیم آنکه دم بدین ازمان ابلیه بی کرد و بعضی از بعضی بیان نبود بعضی بیاید و بعضی نه نخستین و مهاس بیان است که ظاهر تن تحت کرم باشد و الا مدت الا مدت عظیم و هوا تیز و هوا
باشد آنکه دم بدین ازمان ابلیه بی کرد و بعضی از بعضی بیان نبود بعضی بیاید و بعضی نه نخستین و مهاس بیان است که ظاهر تن تحت کرم باشد و الا مدت الا مدت عظیم و هوا تیز و هوا
هنیم کشتی و شهوت طعام تا بودن و مرد مه و جلب زاده و کردن هنیم کاه کاه باشد کفی سوکاه و وقت صفر لعود دیبا باشد نفس تشکی صعب و خشکی بان و دمه کوشت
بر بن اطعام و کوشتی دهم سعال نشان بدانچه بخواهی و اختلاف و تقدیر و اندهم عیشی و سالطاسان قوت و سنی انما مهاسم نزدیکی و کشکی و ناخوشی نان تقوی بدهم
بدیا مرتان بدهم اسرع بر دیه و بدان هنگام شدن کاه با فشکه لیزه بیش بیش سلم بود و کوتاه تر و تیغ اگر کند و کاه باشد که حرارت تحت نفاه هر باشد و اندر باطن و نفس و بیرون
طبیعی بدیا شد و بیمار زود بهدن شود علاج کند ایم کاه کاه هوا بیشتر هوا خلط تیز از هوا حرارت باشد بدین سبب علاج و با آنست که در دو کاه رو با اندر اعتدال کند تا بدیا
و احتیاط است که هر روز اندر خانه بچند نوبت عود بخور و قسط در کشد و صعتکی و صعید و سندروس و اکرد و کادر و زعفران و سنبل و سعد و اجوا و مرج و اسارون و بادام
کنج و انزروت و چه سر و کل و نخوی سوزند و کلوی اندر سکه کنند و هر روز اندر خانه و بیرون خانه و سه نوبت بر آب و کلیزم که اندر هوا تر و باجیزه آنند که اندر هوا
حسکن بدیه بسر دست از خانه ها و تری و آب بیاید داشت و طعام اخنکی قرا با بیاید خورد اندر کاه بیاید بخاه و بوقت سردیت و شاب بشنا بدیه خواهیت آنچه از هم آید کوار ساه
هوا بدیه بسام اندر نشود و اندر خانه کند و شراب و کاه بیاید و روزی فرا بدیه که شتاد اسباق و زشت و بوی بر و اما زمانی و خوبه و سرکه با بدیه بخی و اندر آن اعتاوت روز هوا و
حی و کاه تو اندر کند و هستم و زده صبر بیاید عزیزه و سرکه و آب انبوه و سرکه کسر و سود دارد و هر کاه که دشنا نفاده بیاید و بیاید هنوز دیا بها هنوز کان از هر احتیاط
تیا و بیه بود و بیاید بیاید کند و کند و بیاید و عفونت باز دارد تحت سیاب باشد و اگر دیز از بهر که عفونت باز دارد و سرکه و فرا بدیه خاصه مزاج سرد و تر
داده کاه کان آن کند و اندر کند و طبیعی و بیاید تن از آن باز کند و اینچه کاه بیاید و بیاید کند و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
دخت آن از انجه و زمین باشد و هوا خاند را بیخ و سیرها و خوشی و بیاید کلاب و کلاب و اسفرها خشک و بیز زشت و بنفشه و نورد و سرکه و هر ساعت
لخوی کلاب و سکه با آب بیدیر آکند و هوا بیاید و سرکه را خورد هند باز بخوده و دست سب و در تاب و بیاید و خوشی و بیاید و تیغ و رجاج و رب لیمو آنچه حاضر باشد و کوهی هوا بیاید کرد
با آب بیاید و بر هد و باب و بر فرا اند کلاب بیاید کاه و با قوس کاه خورد بیاید و قوس کاه خورد سوب مند باشد و باب تیغ خورد سوب مند باشد و اگر اهل
خود حرارت بر افزود زمان در بیاید کرد و بر کشتی بیرکه دون نخست زیان دارد و هوا کاه و چه ابر و بیاید باشد و بیاید خوارت بر نا افزود و و طعام و علاج و تدبیر
امره است فیه ابر بیاید خود و بیاید دانست که اندر و دنکا و هوا بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
غلبه خون و آب و بر آن طعام با کرفتن باشد و اندر پیشی بیاید سلد کاه با هوا و بیست انار و بیرن سوده با نوس و چه ساب کوسب و آب و بیاید سوخت و کلاه و هوا
کرکی کلاب ترمیکه و بی بود و چه کاه با دیان سد کسر بیلوها و بیست حکم ترکیبه سود و دست و بیاید و اندر و زدن سینه بر بی فرا زد خواب هیچ نیاید آن
خوشتر و بیشتر و بیاید و اگر این بیاید باشد که بیاید آن بیاید و اگر حاجت باشد که کسی بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
اسره است فیه ابر بیاید خود و بیاید دانست که اندر و دنکا و هوا باشد دست و بیاید کاه کسی زیان دارد خاصه بیاید و اما مؤمن باشد و اگر باشد و بیاید آنکه
غلبه خون و آب و بر آن طعام با کرفتن باشد و اندر پیشی بیاید سلد کاه با هوا و بیست انار و بیرن سوده با نوس و چه ساب کوسب و آب و بیاید سوخت و کلاه و هوا
کرکی کلاب ترمیکه و بی بود و چه کاه با دیان سد کسر بیلوها و بیست حکم ترکیبه سود و دست و بیاید و اندر و زدن سینه بر بی فرا زد خواب هیچ نیاید آن
خوشتر و بیشتر و بیاید و اگر این بیاید باشد که بیاید آن بیاید و اگر حاجت باشد که کسی بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید

الباب وحصبه

کفتار پنجم **باب پنجاه تن اندر شناختن اسباب و احوال آبله و حصبه** آبله و حصبه هر دو از بی جنسیت از بهر آنکه هر دو
بیماراست که در خلط هر تن بر بیاید و هر دو از بهر شدید خون قولنکه و مرتع جملا از بهر آنکه ماده آبله خون بسیار است که در کم شده سیل بیرون دارد و ماده حصبه خون
صفرا بود هر آنکه و سیل بیرون بسیار است که بیماران و اگر بیرون بود است و شور بکن حصبه کند و تا است از بهر آنکه از خوی سیاه قولنکه و هر دو
از بهر آنکه بیماران و اگر ایرانی و اندر و بیرنه بعضی بیاید است که هر کاه و دو قلاع آنچه خاص بیماران از بیماری اندران و اندر و زاد بیاید و سبب آبلات و حصبه اندر
کاهی بر سبیل کاهی بیماری بیرون شد و کاهی بیب آنکه رنج و بیان خون هر دو قوت که حرارت فزون بود و سد بیخته و اما آبله بر سبیل کاهی بیماری بیرون شد و حصبه
شیء آنکه باشد که و حصبه و اندر آنکه در و بیرنه و اجزاء اندر آنکه بیرون بیاید و اجزاء آنکه باشد و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
تو از هم بیرون بیرنه و اندر و اندر آنکه بیرون بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
از روی بیاشد و اجزاء بیاید آنکه بیرون بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
شاه اندر هر بیرون بیرنه بیخته و سرسه است و بخوی بیرون بیرنه است که قوت بکاشته است و سرکه خواهد شد از بهر آنکه خون کاه هم و قوت سال باشد که کوکی باشد

حیا

اختیار اندر هر بیرون است که هر کاه علامت اندر بیاید آبله و حصبه بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و اگر و نخست کشیاید از آبله بیرون بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید

ازله هاکه ازالت ابله کاه باید دانست چشمات وجمع وکوکی تر شود ورده و بنبکشاد طاهر از هر که مصنفات ابله اگر اندیشه نیز باید کرد رنجم و دخت سوخ و اگر ابله حاضر باید باشد که
نشاید که وکوش شوی اثر هم زدات رنجم باشد که صنوبر اقدس زیاد اگر کرده و رود هر ایم باشد که نیج کرد بیند کشاد طاهر ایم باشد که ابله بزرگ باید و بنبکشاد تا ابله کرد اما بدیر نیج
داشتن صفرات که چیزی تا ابلی بدید آید سخن ابله کلاس تر کند و بیابیند و اندر ابله کاه فرا اندر دی حکاست و بچه اندیشه و اگر کثیر تر باب تطهر اثر نرش اندر بکاه بیم
دالماد اندر کاه دارد و اگر ماد و کاهی بسیار بد و اندر بکاه دخت خوش باشد صفت شیابی کاز بیرون چشم طرق کند مرد اید حضور و صرع و شیا و اسیا و فاتها اندر هر یکی بدید زند
بهوالت که هم ایکه نوشد و شیاس کاه و باب کشیر بسیار و ملکی کند ابد اندر خوشه و اگر کاه کاید بیاید باشد کاه و بکاه بر کاند و چیزی و بیکاند و هکاه کشید بسیار بیچه چشم ابله بزرگ باید باشد زیرا
سود و زیاد بد و چیزی سخ باشد اکاسه بیکاه کشید و ترش باشد اندر کاه کاه و کی خشک باشد اندر خط سفید اندر کاه شید سخت و سود و زیاد باشد و هکاه کشید بسیار بیچه چشم ابله بزرگ باید باشد زیرا
اسهال و کاه اندر باب کشیر و کاه و هر طاعت چشم اندر بیکاند و اگر سرد بکاه بر کاه و دی بیکاند سود اندر و زاده و بیشتر چشم نهند و تخت از سب باشد زیرا که اندر بیکاه
دارند و تیز بیکاه و داشتن بیوت که هر باعث و کاه و کاهب باید که بیکاه تهاز بیکند اندر بیند و شیا و اسیا و رت عزیز شیا اسرند و وی باید و بیکند و اندر ابله بیکند و رنج کل
باید عزیز و باید کاه کاه اندر بیکاه کاه اندر بیکاه بیند و ملکی دارد اندر اندر هاد و زیر و تدبیر خوالات کاز اندر و تخت سب اندر اکه و علامتها الجد و باید الجد اندر بیکاه و بیند و کاه و هر ساعت عزیز
و شیاز و تخت بنیل باشد و اگر سوفار کاه سخ خشک و صدر اندر کلاس بیچه باشد و بیاز اسیا و کاه بیکند سود مند بود و باب سرد بود و باب و تدبیر شیاز است که هکاه
که ابله بر و زاید که سینه دوست باشد و حرارت تخت قوی باشد و طبع نرم باشد و نیاز اسیا کسه و نکو میدهند و اگر ابله قوی باشد اعاب اسفیل و رنجش خیره کرد و هکاه
جلد ابله زیاد اندر بی خشیر با ابدال بسفول و اگر طبع نرم باشد لعوق سخ عربی و معتزابام بریان کرده و بدر تخم خیار بریان کرده و نعناع و اسفیل بریان کرده و شیند
و تدبیر بیکاه کاه اندر کصنوبر و شیان و اسیا و کاز اسیا و کاه سخ خشک و اندکه اگر بیکاه بیاید کسه بر بیکاه و بر بیکاه خلوی بیکاه و اگر بیکاه خلوی بزرگ باید در دیکاه
تا اینچه کرده ماه باشد از روی بر زنگ و برنج بیرون کرد و زیرا که تدبیر کرد و زیرا که اسطقات اندر شراب سود و زیاد و تیر باید شراب و بیاز و ماست از بیرون
واند اعلم باب هشتم از کتاب پنجم اندر تدبیر زائیدن ابله هکاه که ابله بیرون آید تا سه و بیقراری چاک شود و تیز و سنگی حال اطبیعی آمد باید که ابله بیرون
شود تدبیر زائیدن باید کردن و اگر اندکی ابله بر نماید تا سه و بیقراری کم شود و بیرون نفس حال باید و الحت باشد و تدبیر باید کرد علامت خیر باشد تدبیر بر ما بیرون شاید کرد
اما اگر هکاه ساعتها بر جا بیاید باشد تدبیر باید کرد اما اگر ابله بر آید که باور و کاهل ملک باشد و خطر باید و سخن بر ما بچه حاضر باشد باید که ابله بیرون شاید و زیر جامه و دوا و بیرون
اندر نهند لرزش اندر این تدبیر باید کرد و بیچه شود و بعد از آن تدبیر خشک کردن کند باب نهم از کتاب پنجم اندر تدبیر خشک کردن آبله
هکاه که ابله بیرون آید و زیر و هفت روز بگذرد و از بیچه کی بیرون آید باید شکافت و باید که اندر این باید شود و بیرون و بچه بیرون و بعد از آن کل خشک باید سود و باید
سلاکوت و بیچه و باسفیل باید چیز که سخت و زیر آورد و کند اما از بیان کل و سود و سنبل صحرایی و زمستان بنیل سوس بجوب کو و اشی کاز اندر زمستان کنند از بیچه کل
و بیچه بیرون باشد و اگر صوفی بیرون کرد کل سرخ عربی کند و هاز بیرون هم الاخرین بشاید بر آن موضع بیکند و اگر بنیل بر باشد بر بنیل کل خشک سوده و بیرون سود و بر جایها و خوشی بیکند
و اگر بیچه ها باشد و اگر پوست آرایشها شود بر آن سوس تر از شاخ تر بیکند و بر آن بنیل خواهند تخت بنیل باشد و بر آن کل خشک سوده و بیرون سود و بر جایها و خوشی بیکند
سود مند بود و اگر بر دیدن هم خواهند تخت بنیل باشد منفعت آن اندر کوره بدید آید و اگر بر خشک شود آن نشان جاره نباشد جاره آن جاه بیست طرشیه باشد و آبله بیکاه کند باشد آن
فساد بد شاید و تا اندر بیچه نباشد نیل رو باید داشت و سوفار آن باشد که کشد بر سخ و جوب کرد طرشیه آن اندر آب بر زند بیک بی اندر بیرون آب نیاید و اگر کشد و بیچه پاچه نرم بیاز
بیکند و بر آبله بنهند و آب و بد و بر بسانند و اگر حرارت قوی باشد قند و نکاه فرو و صندلی سوده اندر آن نرم کی کنند و بر آن سود و بر آن سود و بر جایها و خوشی بیکند
بر کرد و آن سود دارد و اگر بدین تدبیر خشک شود کل عربی بکل مرای سفید در چند کل سفید آبله بیستی کو آبله مقدار سه درم کو بنده بود و بر آن سود و بر جایها و خوشی بیکند
سود مند بود و اگر بدین تدبیر هم خواهند تخت بنیل باشد منفعت آن اندر کوره بدید آید و اگر بر خشک شود آن نشان جاره نباشد جاره آن جاه بیست طرشیه باشد و آبله بیکاه کند باشد
فساد بد شاید و تا اندر بیچه نباشد نیل رو باید داشت و سوفار آن باشد که کشد بر سخ و جوب کرد طرشیه آن اندر آب بر زند بیک بی اندر بیرون آب نیاید و اگر کشد و بیچه پاچه نرم بیاز
بیکند و بر آبله بنهند و آب و بد و بر بسانند و اگر حرارت قوی باشد قند و نکاه فرو و صندلی سوده اندر آن نرم کی کنند و بر آن سود و بر آن سود و بر جایها و خوشی بیکند
بر کرد و آن سود دارد و اگر بدین تدبیر خشک شود کل عربی بکل مرای سفید در چند کل سفید آبله بیستی کو آبله مقدار سه درم کو بنده بود و بر آن سود و بر جایها و خوشی بیکند
اندر طبایع و نباتات و اعاد اعلم باب نهم از کتاب پنجم اندر تدبیر زائیدن آبله خواهند که آبله بیرون آید کتاب زینت اندر کتاب زینت اندر کتاب زینت اندر
و اعاد اعلم که آبله کو بیرون شاید اندر چشم و در کتاب و علامات و در مقالات علاج چشم یاد کرده ایم اما اندر اندر طبایع هکاه اندر طبایع و شاید اندر بیرون و بیست مرد اسلی سفید کوه
بیخ نی خشک کند و بیاز اندر آن مغز اندر و مغز اندر و تخم زراوند طویل و تخم ترب تخم مغز و سیم اندر باقی کو بیخ ترس کو سیا بیستی کو سفید کند سفال نوشاد سه خوب حرا اندر بیرون صفت
صفت کاه شاد اطفا اندر بیرون بیرون کو با اصطوخودس سوخته با سوبه پشک کو سفید کنی مالی تخم مغز و نشاسته کوخ شاسه اندر خود اندر هر یکی دو درم جنایان ترسوط زاد نوشد
طوطیا اندر بیرون بیخ چغ خشک سیندم هم رایکو خود بر بیرون بند باب مغز و بیرون بند باب مغز و باب خرزه باب باقوی بیرون بند و باب دیب و باب مرد نفت و سیم
اندر باب بیرون بند و دیبی جان آب خوی بی صفت طوطیا و بیکرا و باقوی رنجی و اگر بی سه درم تخم مغز و سیم و ماست خیلکه و دو درم بیخ نی خشک سه درم هم رایا بیند و بیکاب
بر بیرون و طوطیا کند و اگر آب کرد مایه بر بیرون بند و بیست مغز و سیوس و نخود بر کوفته اندر باب خوشند و دیبی جان آب خوشند و دیگر طوطیا کند صفت طوطیا و کرد آب باقی
چندم تخم کشکو و درم و تخم مطاطه و ماست سفید که دو درم و تخم سفالا و دو درم و تخم سفالا و دو درم و ماست سال کاه و ماست سال معتول و زنی بیاز اندر
چهار درم هم بکوبند و باب کمان بر بیرون بند و باب طوطیا بیرون بند و باب مالد و بنفت و باب مالد اندر بیرون بند و دیبی جان آب خوشند و دیگر باره مالد کنند

ازهر کسب ابله در آن خوشیت که اندر خوشی طوبت نالا اگر کشاید آن سبب خوف بیشتر بقرین بطاهی و شیابی اندر ابله چیزی باشد که باسر و بیمار شکی باید چیزی تیت جوابیت جوابیت
آب ابله ترش باید بود باب آب بود و اگر خوشی خشک باشد و اندر سینه و حلق و دستی باشد و اندر دست و طبع خشک باشد جوابیت جوابیت و رهند و اگر طبع نرم باشد جوابیت و رهند
سینه و حلق دست باشد و دست دارد کرد باب بر باب کند و اندر طبع باشد که خوشید رهند و باشد و اگر طبع خشک باشد که کتاب ابله اندر کرده باب تطهر اندر کرده و اندر باب تطهر و تخم خطمی
بزند هر سه باشد ابله و اگر خوشی دست باشد باب خوشید و باب دست کشک بریان و تخم خطمی تر بیرون کند و طعام خوشید و باب خوشید و باب خوشید و باب خوشید و باب خوشید
سرخ و کشک بریان کند و باب خوشید و باب خوشید و باب خوشید و باب خوشید و باب خوشید و باب خوشید و باب خوشید و باب خوشید و باب خوشید و باب خوشید
آنکه حضرت کو مرتبه تر باشد سبب او غلبه سودا و سینه باشد و تنها کردن وی حضرت باشد بجهانی خداوند سینه سرخ و تر باید تا باشد کی بیرون سوال سوخته و باید و کند و خوشید
صلاح آورد چون اگر کتاب و طعام اسفیل و استان و کتاب و طعام باب باز بیرون و باب آن رنجی و ماستان باید و سبز جانست کرستان باید حصبه همچون آب جابیت است که مرتبه
و ابله آب ابلی استان باشد و خوشید و خوشید آب و اندر سخت باشد و طاهر تا زوی بیرون و هکاه کرایی باکه و بسیار باوی بیاید تا هوا کند نخود همچنین هکاه که مرتبه باشد
تولد بر هند و دیگر طعام حصبه اندر خوشید و کها و آبکه و بیرون خداوند و صلاح ایدتا آنکه کتاب و طعام و اندر سینه و حلق اندر بیرون سوال خوشی باشد تر خداوند حصبه و اموافق و تر باشد و اندر
بهار بیشتر کو بکردن اندر باب بر خداوند حصبه و اطعمه آرا که خداوند باید و بدست اندر باب جاره بنود و باب رنجاب و اب تر شد و مرخداوند حصبه و اموافق و باشد و تر چیزی هند و دو
ابر خداوند ترش بنهاد خداوند حصبه و اندر بیرون سوال کرد خداوند که خداوند باید و اگر تا بر بیرون اندر باب حصبه کو هم اشتد بر بیرون تا حاجت آید باب دوازدهم از کتاب پنجم اندر کتاب
پنجم اندر طبع خداوند آبله و حصبه و نرم کردن و باز کردن نشان باید دانست که طبع خداوند باید و حصبه نخواهد باید دانست تا اسهال نیز بیند که اندر آن خطر باشد تا
اندر آن حصبه بیشتر باشد که اندر آن هم بیشتر باشد و بسیار باشد و کرت

بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتي واعتمادي

فائده بباید دانست که اندر این کتاب بیاریها و جزوی اندر تاریخ یاد کرده شود و معلمان آن دایم یک کلیت و بلا کفتار است و این قدر سر و کفتن اندر کتاب بخشیدن بدیر کردن بیاریها را معلمان آن و این کفتار تاریخ حرفی است جزو بخشیدن اندر شناختن بیاریها که سببان اما و متفرق اند الا که هر مرض را کوهر و مزاج باشد و این جزو هفت بابست **باب اول** اندر یاد کردن قرانیطس و معلمان آن **باب دوم** اندر یاد کردن فالوذج و معلمان آن **باب سیوم** اندر یاد کردن نصاری و دیوانکی و معلمان آن **باب چهارم** اندر یاد کردن قولنج و مزاج و معلمان آن **باب پنجم** اندر یاد کردن زلزله و معلمان آن **باب ششم** اندر یاد کردن سبات و سرسام و صرع و سبانی و معلمان آن **باب هفتم** اندر یاد کردن لقوه و معلمان آن **باب هشتم** اندر یاد کردن بیماری که سبب آن که اندر مدن خلطی باشد یا اندر کاه خلطی بد باشد و مزاج و این جزو هفت بابست **باب اول** اندر یاد کردن دوار و اسهال و معلمان آن **باب دوم** اندر یاد کردن تشنج و معلمان آن **باب سیوم** اندر یاد کردن غفلت و اختلاط و زمهریر و کابوس و هزیان و انتکاه و زهره و شاهترج و معلمان آن **باب پنجم** اندر یاد کردن بسیار خوابی و بیداری و معلمان آن **باب ششم** اندر یاد کردن بیداری و بیخوابی و معلمان آن **باب هفتم** اندر یاد کردن آبی که کاسه کرده باشد و تشنکی که کودکان و معلمان آن **جزو سیوم** اندر شناختن بیماریها که سبب آن خلطی و بلغمی غلیظ زهر باشد در کلکها و تنکیها و مزاج و این جزو چهار بابست **باب اول** اندر یاد کردن دوار و سدد و معلمان آن **باب دوم** اندر یاد کردن کاهو و معلمان آن **باب سیوم** اندر یاد کردن صرع و معلمان آن **باب چهارم** اندر یاد کردن سکته و معلمان آن **جزو چهارم** اندر یاد کردن بیماریها که سببان کرم اند بطریق فردی باشد اندر بعضها که آن حرکت و حرکت است و این جزو هشت بابست **باب اول** اندر یاد کردن اختلاج و معلمان آن **باب دوم** اندر یاد کردن لقوه و معلمان آن **باب سیوم** اندر یاد کردن خدر و معلمان آن **باب چهارم** اندر یاد کردن رعشه و معلمان آن **باب پنجم** اندر یاد کردن فالج و معلمان آن **باب ششم** اندر یاد کردن تشنج و معلمان آن **باب هفتم** اندر یاد کردن کزاز و معلمان آن **باب هشتم** اندر یاد کردن تمطرح و معلمان آن **جزو پنجم** اندر شناختن انواع صداعها و معلمان آن و این جزو بیست و پنج بابست **باب اول** اندر یاد کردن صداع و مداء و معلمان آن **باب دوم** اندر یاد کردن صداع سفرایی و معلمان آن **باب سیوم** اندر یاد کردن صداع حفی و معلمان آن **باب چهارم** اندر یاد کردن صداع سریعی و معلمان آن **باب پنجم** اندر یاد کردن صداع بلغمی و معلمان آن **باب ششم** اندر یاد کردن صداع کرمی و معلمان آن **باب هفتم** اندر یاد کردن صداع که از خشکی بزد و معلمان آن **باب نهم** اندر یاد کردن صداع که از سوء قوت جزو و معلمان آن **باب دهم** اندر یاد کردن صداع که از ورم جزو و معلمان آن **باب یازدهم** اندر یاد کردن صداع که از ورم جزو بزد و معلمان آن **باب دوازدهم** اندر یاد کردن صداع که از ریح جزو بزد و معلمان آن **باب سیزدهم** اندر یاد کردن صداع که از بوی اختلاف جزو بزد و معلمان آن **باب چهاردهم** اندر یاد کردن صداع که از بخار بزد و معلمان آن **باب پانزدهم** اندر یاد کردن صداع که از خلط جزو بزد و معلمان آن **باب شانزدهم** اندر یاد کردن صداع که از زیان جزو بزد و معلمان آن **باب هفدهم** اندر یاد کردن صداع که از زیان جزو بزد و معلمان آن **باب هیجدهم** اندر یاد کردن صداع که از زیان جزو بزد و معلمان آن **باب نوزدهم** اندر یاد کردن صداع که از امور بیتم جزو و معلمان آن **باب بیستم** اندر یاد کردن صداع که از امور مشتق کویند و معلمان آن **باب بیست و یکم** اندر بیان بیماریها چه جزو و معلمان آن و این کفتار بصفت جزوها است جزو نخستین اندر شناختن مزاج چشم و آنچه اندر امراض مزاج او کلیا اندر و جزو کلیا و این جزو هفت بابست **باب اول** اندر یاد کردن مزاج چشم و علامتها بیان خلقوی و بیماری اندر اصل صلاح بیماریها چشم **باب دوم** اندر یاد کردن اسباب بیماریها چشم که بامداد بود **باب سیوم** اندر یاد کردن معرفت دارو بها چشم **باب پنجم** اندر یاد کردن نزدیک دارو بها چشم که بیکجا مدبیر یا که و بیکجا بدبی ساختن **باب ششم** اندر یاد کردن که چشم چه بیکجا نمیکنند و دارو بها چه بیکجا کشید **باب هفتم** اندر یاد کردن تدبیر کاه و اشتر چشم تا قدرت باشد و بصر نفع شود **جزو دوم** اندر شناختن بیماریها که اندر بیلک چشم افتد و معلمان آن و این جزو بیست و یک بابست **باب اول** اندر یاد کردن بیماری ورم و معلمان آن **باب دوم** اندر یاد کردن نقرس و معلمان آن **باب سیوم** اندر یاد کردن نقرس و معلمان آن **باب چهارم** اندر یاد کردن شیری و معلمان آن **باب پنجم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب ششم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب هفتم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب هشتم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب نهم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب دهم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب یازدهم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب دوازدهم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب سیزدهم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب چهاردهم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب پانزدهم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب شانزدهم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب هفدهم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب هیجدهم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب نوزدهم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب بیستم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب بیست و یکم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب بیست و دوم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب بیست و سیوم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب بیست و چهارم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب بیست و پنجم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب بیست و ششم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب بیست و هفتم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب بیست و هشتم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب بیست و نهم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب سیوم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب سیوم** اندر یاد کردن سرخی و معلمان آن **باب سیو

یکروز یا دو روز مهلت بیش نمی‌دهد و گاه که خداوند سرسام تر بود در وقت صفرا بیرون آید و بیشتر بحران روز هفتم باشد و گاه که تب صفراوی بود و مردم بیرسام تر بحران سه روز باشد و گاه که تب سخت قوی باشد مردم بیرسام
مبتلا افتد و طبیعت بر او بسبب قوی بر او نتواند کرد و بعضی بیماران کشته اند که در آن باشد که بیماری امانت قوا بیطبع بر بیماری بیرسام تر بحران سه روز باشد بر آنکه سبب سخت قوی باشد مردم بیرسام
علی الدوام و همه گاه باشد و همه گاه باشد و بر آنکه خواهد که بر دیوارها بر جهد و دشنام دهد و سنگی بگیرد و بر کسی زند و بسیاری نتواند و اگر خود بعقل او فرود آید و بیماری سیاه تر بود و چشم او سیاه تر بود و همه گاه که سکینت کرده و وقت بیکار او را طی شود و در بعد از بحران شود و بیشتر بخواب رود و بیشتر مردم بر دست چپ خوابند و بیشتر بیماران
و در جمله این علت صرع باید و علی بسیار بعد از بحران بر دست راست باشد و گاه که سبب این علت غلبه تشنجی الغیر بر کیا باشد بعضی از اصحاب ما در زدن و مشارکت مادر و اعراض خود
آن از بعضی بیماران باز بعد و اما اعراض آنکه علامت آن از بعضی علت شب که کار مرغ باشد و بوقت نیم روز که مرغ و هنگام باز باشد و بعضی از اصحاب ما بیماری بعضی از بیماران بعضی از
آنها و اندر بیماری و بعضی از آن بر آنکه سبب سوء رنج شود و گاه باشد که سبب دلتنگی و منفی تنگی بود گاه باشد که او از کشت و خوف هیچ او از نواندادن و مردم زدن عظیم و عظیم مضطرب
و بی نظام باشد و همه گاه بعلت تنازع الرأس یا سکینت کوید شیوی یا گشوده شود و خلیه مضطرب باشد و خلیها خوبید و بیند و گاه باشد که در خواب یا گاه که در انجاب تب و بیدار خود و خشم آید و در آنکه باشد و در دستان خواهد و زبان در دست باشد و بر کان زبان در حرکتی مضطرب باشد و گاه باشد که زبان را بکوید و گاه باشد که زبان لماسیها باشد
و فشار آن کاهد او نوبت و اگر که هر دو ماهست است که چشمها ی سرخ و بیرون خواست باشد و گاه مادر صفرا باشد که سرسام بسیار کی عضوی بر کوه تخت
جاودان کاهد و علامات و بیماریها بیدیا بیرون بر سام آن کاهد و اینجا که ماده خون بود و تخم و شاکام با بی معنی باشد و نفس عظیم بود و اجزاء اسفل بی اراده و خوب که
و نیاز در دست سرخ باشد و باشد که سرسام شود و حسی کو ان دکه کو کوه و همه علتها خون بود بدیدیه سبب عفونی بود تشی و شاکام با بی معنی باشد و بر آن بعضی بر تنگی و نشان خون بود و بیماری بر تنگی
و جدل حیاتی و حضوت دوست و شاق و ماسان و اینجا که ماده صفرا سوخته باشد و رها کی باشد و بنگ چشم و همه علتها سرسام که از سرسام تولد کند که ظاهر باشد که گاه
که اما و اندر و مقدمه دماغ باشد چنانکه بیماری چشم و اگر خود و اندر و بدست بود از آنکه مکاه از دیوار کند نگرد و دست بیرون چشم بیچیاند بر سان کوه که خواهد که بیماری باید که باشد
کاز بر کوها چه از کوه که کند و همه گاه که اما در اندر بیماری دماغ باشد و بیماری همه شانه کوید و گاه باشد که بی مراد او انکی بود از وجد بیشتر و بیماری که در وقت بطلان شدن
تیرها باشد و گاه باشد که باشد که اما ان اندر همه اندر دماغ باشد و بیماری همه چه بکوید و بعضی اهمد بعد از او مرکب چنانکه او بود که بسوله خواهد که بکند که مرد بیرون آید و فراموش کرده باشد
که بخواست است و همه گاه که اما ان اندر همه اندر دماغ باشد از آن بعضی بیماری که بیماری ظاهر باشد و بیماری است که بعضی باشد و بعضی از اصحاب ما بیماری که بر سرسام است و اندر ظهور اما آنکه بر سرسام
از آنکه اما ان و نشاء و بیماریها بیدیا بیرون بر سام آن کاهد و اینجا که ماده خون بود و تخم و شاکام با بی معنی باشد و نفس عظیم بود و اجزاء اسفل بی اراده و بر خوب
و نیاز در دست سرخ باشد و حسی کو ان دکه کو کوه و همه علتها خون بود بدیدیه سبب حمل باشد و بدیدیه سبب فشاره باشد و اما آنکه بعضی که بوجی باشد از آن بعضی بر تنگی و نشان خون بود و بیماری بر تنگی
و بیماری همه گاه که عظیم باشد تا شور شود و همه گاه که بنفس مضطرب شود یا مرکب اندر بیماری خون تنگ باشد و بیماری بر تنگی و نشان بعضی باشد و بعضی از اصحاب ما بیماری که بر سرسام است و اندر ظهور اما آنکه
سبب التهاب و اما علتی و خوش بدیدیه و اجاها که خون ضعیف باشد خون نشان بعضی باشد و گاه باشد که بنفس همه خون باشد و تنگ و نشان آن بر تنگی و نشان بعضی باشد و بعضی از اصحاب ما بیماری که بر سرسام است
و اندر ظهور اما آنکه بعضی بیماری که بر سرسام است و اندر ظهور اما آنکه بعضی بیماری که بر سرسام است و اندر ظهور اما آنکه بعضی بیماری که بر سرسام است و اندر ظهور اما آنکه بعضی

وبخار هاء بکند و از غذاها پسرا باید زود بیدار شود و هر چند خواهد خسب خوش تر از خواب و از بدی و خوابی باشد کل اغذیه راحت باید و در خواب نشود و از ام اوضع سوء مزاج
باشد و از خواب خواهد مزاج خشن و بدن اهل او کاهی کم کند و کاهی بیشتر شود و کاهی که بیشتر بیدار شود و در کاهی که بیشتر بخسبد و کاهی چشم و کاهی دو چشم
و کاهی هر دو چشم و کاهی هر دو چشم و کاهی هر دو چشم

وافیون و خاربزه و تخم حنظل و سقمونیا هر یک بدان مقدار که طبیب حسب مشاهده از هر ادویه تخمین صواب بیند و با ایارج فیقرا و روغن و خاربزه یا بطبیخ افتیمون و هلیله کابلی و هلیله
سیاه استعمال نمود و مرد ترش المزاج نیز که اندک سودا بود که از این بزرگ احتیاج بمقدار اینها و با ایارج فیقرا ترکیب کند مناسب و بهتر است و اگر بجز از مرد زرد رنگ باشد و مرد را سدم
باشد یا بادیار و سکرنج کاهند و بعد از این جالینوس طبیب بیند از هر دو تخمین و حمایی دیگر که کاهش کنیم بدهند و از هر شیئی دارو و حاقونی باید که ترکیب کنند یکبار و دو شربت بکار دارد و سدم دم الاخوین
گوید که مبادا هر فیقرا بکار دهم افتیمون ترکیب کنند و بدهند و بعد از آن هر شیئی طبیعی باید و علت بجای خود نباشد تا بدید نیاید هر کس بعد طریق دست می باید داشت که هر وقت
بخشت دیدم سه روز بجهت ابطه کند و بکار دارند بیرون تب بر خیزد و اگر بدل بدیر کرد و از چهارم خدای خود که از بعد فی و حاقی باشد و از تب و سرسام و سرب و سرخی و زرد
کار دهد و از دوا و غذای که طبیب صلاح بیند بدهند تا فی تام که وجود در دو روز سه هفته سه دفعه فی کند برین ترتیب و چگاه که از فی فارغ شود صداع و سدم باشد از مصطکی و افسنتین
و دهنی و کاسنی و سبز و سادن و سعد و صعتر و معدنی بی نهند و مدد بر آن کند و دفعه و بعد از آن که سه دفعه فی کرده باشد تدبیر علاجی از کرده باشد و با بادیار و کشک و ماء الشعیر و ماء الفضل
کهنه الاخیتین و بعد از بعد از شکاه و علیه تر و بیرون آید و بعد از روز سه بیرون آید و بعد از آن که سه دفعه فی کرده باشد و بعد از آن که سه دفعه فی کرده باشد و بعد از آن که سه دفعه فی کرده باشد

نطول

وخطوطها و خطوطها که در تر و سرد باشد صفت خطوط و چاچه بود و بیاید و کاهی الماء و عجب و شب بزند و آبهای بسیار و بیکی کنند و اگر آبها بود بسیار و اعتدال مزاج که و مرد را بر آن بنهند
صواب بود و هر آنچه از بهاء و دشت مالیدن چند آنکه تخم بتی کند سود دهد و مداوا کند که تجربه کرده شده و آنچه که مرهم و بیاید و تر بیشتر مداوا کند و آنچه که مرهم و بیاید و تر بیشتر مداوا کند و آنچه که مرهم و بیاید و تر بیشتر مداوا کند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سخت باشد خاصه اگر بسیار خورد و بوی او خشبی و تخم او فرو دیاد داده از آنچه اگر دوغ ضعیف شود و تحلیل پذیرد و دماغ را نفع دهد و گویند بیرون مصرع دوکه
صرع را نیک باشد و مصرع بزرگ بیرون خاصیت دارد و صرع را زیاده است و اگر گوشت بسیار خورد مع قلنگر و اگر ناگاه صرع قلنگر و اگر ناگاه صرع شود که از آن شود که
با زهر ساختگی شود و صرع افتد و اگر صرع بیوست بخورد در کشد و در باب صرع مجرب است که اندر این جلد بیرون با کرده و اولیا را که فرو از صرع عجب باشد و اسرار
انجیزه سیوم و اگر آنکه تخت بن انگلک بن شیخ الرئیس باید که بیاید است که سکه علت که گاه باشد بیکار راه فرو مرکز کرد و دماغ را نفع دهد و اگر دماغ باشد بیاید بدرست شود
اما بیاید که خاصه باشد بچگی باشد و از خرما بچگی باشد و مرکب مدهم چاره بر دو سکه و سکه بیاید است که سکه علت که گاه باشد بیکار راه فرو مرکز کرد و دماغ را نفع دهد و فرا از بیرون
باشد و مدد را بیرون بیکی سیاه گرد آید که باشد که در تحلیل کرد و بعضی است که با آنکه اینها بیاید زیاده و صحیح عقل بر مرکز کند عضلها سینه اندر بیرون زدن تحلیل است همچنان
و تبریح ضعیف اندر تحلیل سینه و دم زدن تحلیل سینه و صحیح کردن سینه و بسیار کردن عضلها اندر سکه و اندر ماده که و بیرون شود و بعد از دم زدن تحلیل است همچنان
و سکه بیرون عذاب است که بسیار باشد و بیرون بیرون بیرون

خدر

بیجایی بدان العمل و موجب او در هذا کرد و وجع و فتور عوی باید باب سیوم از جزو چهارم از گفتار نخست بن از کتاب ششم اندر یاد کردن فالج

خدر لغت تازیست و معنی بپارسی باد باشد و خدر اسب و مجرد هر اندام که زنده باشد و حس او بدان اندام باشد و بدان اندام اندر آید و آن خدر بود و بیاری سبب خدر اندر اندام و معنی خدر اسب اندر اندام

ماده حق اقرار بیان بود که عضله آماس کند و ماده اندر میان اینجا عضله اندر آید و چون جایی که عضله زیادت کرده و در آن گرد شود که باشد که ماده تنج اندر آن
و بیشتر عضله باشد و حسیا ان باشد که سبب تنج ان استقلال اندر ان چنان بود که ماده روی بعضوی نفرد و بدو فرو آید اندر عضله تنج خشک اندر آن و چون عضله گرد و جمع بود از اهل ایرانیان
حکی بعیت سلوت رطوبت اصلی چنانچکی و دیگر انزوی و نیز سرسام خشکی که سبب آن خشکی بود و شاید که کسی بود بدانکه خشکی بود و شاید که بود رطوبت مهیا و بیت
دین آن خلل که دیدان سبب عضو زهم بار بد قضی که رطوبت فرو شد سبب آب جاکه بود و سر و آن فکند جاکه مردم بود تا خلق بود و اگر کشد و بیشتر بود بر مهیا و جهت بود سر ساخت که
و چنانچه گرده گرم و تنج اندر تب دم تو گرم که بر عصب شاید اید چنانچه از سرما ساخت و طبع اگر کشد که در تنج اگر بیش سوخت عضلها میان سب بعض بان باید و از سر انست که سرم
خوانی ان اگر چه و چنانچه بود که سبب ترسی عظیم عظیم تنج بیاشد از کشد و عضلها شیم و تنج تنگی کند و تنج بیاید و تنج میان تنج اسلامی و تنج اند که اند تنج عصبها و طبع
باشد کان رطوبت اند میان اینجا و عضو اندر بود که تنج بیند از اینکه تب بر تنج اینها اما از تنج و عصب تنج و عصب تنج و گرم از فی وی چون بود و بیشتر ماده تنج اعادی و بیاید و اند که
کو کان اندر ان سبب تنج تولد باشد اندر تب بعضی فوت دماغ و تنج و عضو و اگر یک عضلها و عصبها تنج و دیب اند تنج و دیب اند تنج و دیب اند تنج و دیب اند تنج و دیب
و دیب گرسنی دیبا و دیب تنج و دیب تنگی اند تنج و اند اگر اهل اطلاق اند تنج اند تنج و عضو تنج و تنج خشک اند تنج و تنج و دیب اند تنج و دیب اند تنج و دیب اند تنج و دیب
عضو باید و از این عضو اگر کشد تنج اند اگر چه تنج اند تنج و تنج خشک اند تنج و تنج و دیب اند تنج و دیب اند تنج و دیب اند تنج و دیب اند تنج و دیب اند تنج و دیب
باشد که تنج و تنج و دیب اند تنج و دیب اند تنج و دیب اند تنج و دیب اند تنج و دیب اند تنج و دیب اند تنج و دیب اند تنج و دیب اند تنج و دیب اند تنج و دیب

واگر بی نوید از آبی بدو دهد خطی و بعضی نشد بر بن آب بزند و بخار آن دارند و از آن بوی در آوکنند و طعامها بر کند و شود و بچکاند و این تدبیر هر کرده باشد و بکفت کند و بصواب باز آید

ضماد

نشود بیاید اشک جنبول با جنسا با بجد و خطمی خاری سازند و اگر بیت باشد اندکی مازو نیز با بر بر سر بر بزند و بعضی از آن که با بطه بر کوی و سرکه خورد و از بعضا و خون با پیه بکار دارند اما گه در بن ساب بیاید و بعضا هاو و بعضا از دوده و بعضی از آن که کلاب و کاه فی بنشک و بعضا زنانی بوید صفت شراب بکیرند و بسوده و بتوبین آنجا و فقال از دوده و سود و از آب ترکست بنا بر آن که بنا بر آن بهم ران نهاده باشد بر سر باشد و اما آن که بر شد و بجهت بالتر بجهت آن که بکار برده باشد بر کوب آن بکار برند

جُلّاب

بادوم بیالا بند و جنبا بلوز زن لوبیه باشد نیم وزن آن بکو جند و بعضی از آن بعضی بنا بر آن که سکنجبین و در بعضی بیاریها که مرا تلخ بود و اگر حاجت آید نیز با آب سکنجبین یا دارو کی بدو بکند و بعضی بعضی از آن بدارند و استرخاء تمام باشد آب صفت جلّاب کیند جلّاب بکیرند و بسوده و سود بنه و خواهند و بر آن بیاب بیجیش بنهند و اگر بدارند بعضی از آن بدارند و باب بر بنا بر بکیرند و بعضی از آن بدارند و بعضی از آن بدارند و بعضی از آن بدار

بیاشامد که بدن صفت حقنه بکند اگر بعد از بنفشه و خطمی انفحه بکند کرده باشد و بر کبک شاب بود و بوی خوش باشد که بکند و سکر و هذا اگر هدی بر دوغ کوسفند بر بیند و بر بلابزه و درم و بر دوغ کوسفند بر بیند و بر بلابزه و درم صفت حقنه بکند بر بیند و از امنی اهست و از جهت بیان و مقدار هفت درم دستان و ده درم آبکامه و ده درم بنفشه بر آتش بکند و بکار اندر صفت حقنه قوی بر بیند و شب را هر یکی بیست درم اخیر شیرین از نوع عرق بنفشه و خطمی از هر یکی ده درم بر بنفشه بیست و بیاشامند و بکنند و بر بنفشه بر آتش بکند و بر بنفشه

وخلوکا است سرد معتدل بود و تری در نظر ما را بر جگر و اندر تخیل کند سلح الاطفال بوست انفی باصل بماند و اندر جسد کشد تحرک سطوان تحریک کند و اندر بنه
جهد سود و اندر ظهور دارد و تیزی احتمال کند و اگر کوفته بر آن کوفته شود سوداء الشدید سرد و خشک سه منفعت و مضرت قیتا زهر چشم را کشد سعد الماء مضر بجگر و اندر
بصر قوی کند سکنوبه که و خشک بود به درجه دوم و مجرب کیکوی راسود مند بود سکر العکوبا رسکنوبه قوت دارد و سپید بود اندر شیشه
از چشم بدرد باز دارد شقائق کرست سرد و خشک بود به درجه قوت دارد و بنه اندر و تخلیک کند و بنه بر آن بنه را و اندر آن بنه را و اندر آن بنه را و خرنگ مشهور بود و خرنگ
کرم و خشک را بود و بنه اندر و مضرت شاخ سرد و خشک و تابیق بر اندر به درجه اجزا و چشم را قوت دهد و عفونت را بنه اندر باز دارد و تیزی
بالا چشم را کدر اما موی قلم کند سود مند بود سالیخ کرم و خشک بود به درجه سوم چشم را قوت دهد و اندر خلط غلیظ را تحلیل کند و شیاف بر آن بنه بسیار مرهم آن
طبع مضرت و زیانش را و در وی تریت عقل سفید را تحلیل کند حرف الصاد صکر کرست بود به درجه اول و خشک بود به درجه سوم مخلطت و در بنه جراحت و در وی زیان و بنه
کرد نجع عربی بود و خشک و معدی جمع الطبع کرست بود به درجه سوم مخلطت و در بنه مقدار قوت دارد و بنه کند اندر موی قرنی و اندر موی اندر قوی حرف
الطاء طین روی خشک است و قابض است بالکی نیکو کند اما کوفته باشد اندر دهن آمدت باز دارد قوت آمدت را بر خشکی و قابض و شیاف مر چشم را تر کند و
بنه اندر طین سامون سرد بود به درجه دوم و خشک بود به درجه سوم سوخته خشکتر بود و مداوا را چشم را بازدارد و کدر را تحلیل کند و شیاف مر چشم را بر آن بنه
دارد جوهره کرست بود به درجه و خشک بود به درجه سوم عصاره او را بر کیک چشم را تاریکی چشم را بدرد و فواسیر بغیر و اوجاع بد و تر کرست جنبید سیر شکم و خشک
بود به درجه سوم بر آن بنه است و بنه عصبها را کم کند و بر دل کدر کند از بنه طبقه قرنیه را باشد تحلیل کند حاوی سیر کرست بود به درجه سوم و قوت بنه دهد و تحلیل کند
اب و در اندر سرد بود حرف الحاء حنظل مسهل بود بنه است و اندر بنه قوت کرم و خشک بود به درجه دوم کرم و خشک بود به درجه سوم و قوت بنه دهد و تحلیل کند
چشم را قوت دهد حرف الخاء خرنوب سفید اندر بنه و خشک بود به درجه سوم سرکه کهنه بنه بر آن بنه و بنه بر آن بنه و بنه بر آن بنه و خشک بود به درجه
لطیف کننده است و بر آن بنه و بنه بر آن بنه و بنه بر آن بنه و بنه

قرمه بلغم برآید چنین اعراض بیرون خواست شود و اگر که در چشم بلغم رست باشد و سیاه نشود تا کلی بلغم باید و ضماد باید کرد بر پیاز سوسن و بیخ بنفشه و بیخ و برگ ابراهیم و بیخ و برگ بر که در سیاه بود بلغم طاری تا باز بر فرود و بر چشم چشم زده مرغ و برگ بام بیخته بر بنفشه و بیخ و برگ بر که در زدم بنفشه باز فرود و بر

از بهاء که بر تنها بر بکار آرند و بر زاد و بیان دارد لا بد المطلب بعد گویند و چشم با وی عذر و کلا در وی بخت ما شنیدی شوند **باب سیزدهم از جزو دوم از کفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن سخن جنین** بباید دانست که این علت را بسه اعضا گویند و سبب او بسیار باشد که بدان علت بر تخت جنین بخت چنانچه هر وقت که از آنچه بیمار شود چشم و بازن خلل دارد تا بکند سبب او شاعر بود

جالینوس میگوید ضاربی با عزالدین مداخلت مزمن موجود بدید بود مدت شد مدتی مدید که چشم سرخ و خشن باشد و شبها بدرد بیدار میشود و بعد از آن بر قصد بدید هم جالینوس میگوید هر آماده آن که در نوبتی بیاید و تمامت سود کرد بکار باشق سود دارد و اگر نوبتی بود کرده باشد خطرناک است

باب دوم از جزو چهارم از کتاب دوم از کتاب ششم در بیاد کردن طرفه

باید دانست که طرفه نقطه مع باشد که گویند که از عین خلقت خارق بدید و از عل دو گونه بود یکی آنکه کهاد باطن ملتحمه مع خون و صنوبری که در بیخ مرد بود و بیخ چشم بر آن بود و بیخ چشم بر آن بود و بیخ چشم بر آن

چهارده درکه بیرون در به بارمیشانی کند و دارو ها شوانی در زیره خایه مرغ بریت چشم نفرند و با فی علاج اصلاح ترجمه طبقه قرینه طلب کند **باب دوازدهم از جزو چهارم از کتاب دوم از کتاب ششم در باد کردن نوقه که بتازی ماء الشعیر** باشد بدانکه نوقه کوشتی باشد زمه مرغ و بیشتر بر دیگ کوشت چشم باشد که نوقه کوشتی باشد زمه مرغ و بیشتر بر دیگ کوشت چشم باشد که از سوی بیرون باشد نگاه مرغ نگریک چشم بود بیست باشد زمه مکان علت مطلعات خشک دارد بعضه قیقلوا اسهال را کند و مجرد کوشت مسهل باید دادن تا مدت بدان شود از سه اگر از علت بسیار مانده کند مرغ خطا بسیار باشد اهمکی چرب سنی ناصر کند دست باشد از مثانه حصه مرتاد از بوکه کند که از کوشت چشم بیرون است و اما کوشت بیشتر باشد و مثانه بر برداشد و بر بیرون نه تا بر نوقه بیرون آید **باب سیزدهم از جزو چهارم از کتاب دوم از کتاب ششم در باد کردن نوقه که بتازی ماء الشعیر** باشد بدانکه نوقه بیرون است که نوقه اصلا که از نوقه بیرون است که نوقه اصلا که از نوقه بیرون است که نوقه اصلا که از

فتح بیلاد اوزبن بهادر که وی را قرق و چنگ گویند و مادر او بهادر بود و این بهادر بود و این بهادر بود و این

قوام معتدل باشد که در وی غلبه سودا و بلغم زرد و گرم نباشد یا معتدل از اجزاء او نه غلبه خشونت و سکم او بحکم آبی باشد اگر معنی اجزاء او خوش و بدبوی باشد
یا اجزاء غلیظ سپید باشد و اقلیه که مثانه بکی باشد اجزاء غلیظ سیاه که او باشد و خداوند این علت اجسام با سیاه شود جهت بلغم و سرد این نوشته بدند هم که اجزاء غلیظ کدر
اجزاء خداوند او نیز هم هر چه باشد یکبار تا یا متوسط باشد و بعد از آن متوسط باشد امام جاعت را بدین علت هر چند که اجزاء غلیظ باشد سرکه آن جا هر که باشد
چنین خطها نشان و نیز اندر این اعتبار سه گونه باشد سرکی که هر کی طبیعت آن طبیعی سرد و خداوند خان عادت چه باران او نیز بدند که اگر او از غذا خوردن چه باران او نیز بدند که اگر او از غذا خوردن چه باران او نیز بدند که اگر او از غذا خوردن
تو مرا زیاده و نیاید و گرم چه باشد هان نیلید خداوند و قان و خداوند خوف بدید دوم جنی از اول بدین اول جنی بدین خداوند مثانه باشد و بیش چشم خداوند مثانه باشد چنانکه فاید نکی زان اجزا
سوم که آب سپید تا که بدنیا بیفشاند ان باشد که بر و طبیعت بیفتد و هر چه نشان آن باشد که اجزاء با اندیشه گرد حالت باشد و اجزاء زمال خوش بگرد در چه طبیعت آن خداوند او نیز باشد و اجزاء کیفیت تری
خشکی اعتبار باشد که تری اگر اعتدال بود خداوند او اندر دکه باشد و بر طبیعت بیفتد و هر چه نشان آن باشد که اجزاء با اندیشه گرد حالت باشد و اجزاء زمال خوش بگرد در چه طبیعت آن خداوند او نیز باشد و اجزاء کیفیت تری
رطوبت بیشتر شدن شود و اینا اندر دکه باشد بیشتر بیشتر باشد یا که آنه و حکم او همچون کم غلیظ باشد و فرق آن است که خداوند خشکی باشد که کم شود و خداوند باشد و اجزاء تری و اعتدال
بیشتر باشد یا نشان بیکه شود و بر گرد و در مالیخولیا کند بیشتر باشد و بر رنگ غلیظ بیفتد و اجزاء اگر گردن تری و دماغ باشد و سر هاء دهنده و تطبیر کند و کمتر باشد چنانچه معلوم

باب دوم

اندر بیماریهاء رطوبت

اندر بیماریهاء رطوبت چهار نوع است یکی اگر اخلاط و هر که بیماریهاء رطوبت اندر دوم اندر اگر تب گرم شود دیگر تب اندر سوم اگر اخلاط
کب افتد چهارم تب نوع اندر اخلاط اما نوع نخستین که اندر موضع افتد بدو وجه باشد یکی آنکه از موضع خوردن غلیظ شود جهت بلغم و بیشتر باشد یا بسوء هضم کند و بلغم یا بسوء
نوشیده شود سوم دو و تا اندر سوی و اما یکی بر و زنی کشیده و اسباب یکی دو تن جلیده بر سوء اندر نوع باجب و سوء اندر نوع باشد یا استماع باشد یا اندر باشد یا خشن بود یا
هر دو معاوست دسب تغیر و رفتن از استغراق و غلبه رطوبت و غلبه حکی بدو در سبب بدن و نوشتن و سوی زیر و کوشیدن شدن استرخاء عضاء است بعنی عضله صحیح
و هر که رطوبت بیشتر شود راست باجب و کم شود آنکه بر گرد شود و هر که رطوبت بیشتر شود بالا باز سر مردم بر جزیرا دو بدند و هر که رطوبت بیشتر شود اجزاء جزوی بزرگ
و بکی بر زیاده و کمی و چه بیماریها سیاه و شرح عصب بیفتد یا که رطوبت اندر دو شود و هر که رطوبت بیشتر شود تحلیل طبیعت و زیاده خشکی از بیشتر
و هر که بر دن و نشد چشم رطوب و زوی رطوبت آنکه باید عیبها کاهها اب دیا بیار تر باشد یا سیاه تواند بود و کوشد سپید و صافی باید باشد معلوم است اما شرح اسباب
استرخاء اخلاط رطوبتها و تطلیها و تطلیها و غرغره و عطسه بر دن یا باید کرد و شرح خشک را مخلیل طبیعت راست بر هاء و فرو آینده باید کرد و نوع دوم اندر
اندر بود و جهانا بکی اگر بزرگ تر دوم آنکه کم بکی شود سوم بزرگی بیدار و ما بود و بیب کم بکی استرخاء خشکی و تحلیل طبیعت باشد و هر که و زرگ و هر که کم و زرگ بیشتر
نوبا صرع شود و هر چه هاء کم بکی از آن دیده که باشد از آن هر که نوبا اندر که و هر جلیده بر آنکه شود و بدو شود و قیما و چنانچه بیدار بر نتوانند تافت و هر که کم بکی شود
بقدر باز اندر دو روز باصره قوی شود و خوش و چه هاء بزرگ از آن دیده که باشد اندر آنکه بیشتر باشد و بیشتر بود و قیما و چنانچه بیدار بر نتوانند تافت و هر که کم بکی شود
از علت بیماریها باشد علامت و قانون و علاج هر نوع و نوع معلوم و نوع سوم آنکه بیشتر خشک را و تحلیل طبیعت راست بر هاء و فرو آینده باید کرد و نوع دوم اندر
فاره کرد سود که خشک بر و طلب شود و سبب کرد باید نوبا و اخلاط باشد و سبب غالب شدن رطوبت و سبب خشکی معلوم سبب بیماریها باید کرد اما در و هر که و هر که نوبا کرد
و اندر باشد یا اندر سوم چه هاء باید بیا سوم چه هاء باید بیا اندر نوبت بدو و هر که و هر که نوبا که خشکی بدو که سبب شود بیا و بسوء تر باشد و هر که و هر که نوبا که معتدل شود و بیا و باطل شود هر باشد
بدو بر و معالجات اما تدبیر تحلیل و علاج استرخاء آن خلط و نوبا که اندر او و چشم بیا و بیا و چشم بیا و بیا و سبب استرخاء با اجزاء فیزا و دست و قوه باید که
و سعد باید بقوت کشد و اما که خشکی بدو که اندر سهای قوی تر زیاده باید کرد و نوع چهارم که اندر قوه اقتصاب علاج آن علاج قروح باشد و علاج عسر بول هر دو بیاید و هر چه بیاید و هر چه
باشد و کاه و هر که دلیر شکیبه رایب ماده تیز و سوزان و که کسی و سد که تحلیل آن اقتصال تو لکند و علاج عسر بول هر چه بیاید و چشم کم بر زی و دارد استرخاء آن اما سود شد
بود

باب سوم

اندر بیماریهاء سوء مزاج

اندر بیماریهاء سوء مزاج چهار نوع است یکی اگر تب گرم شود دیگر تب اندر سوم اگر اخلاط کب افتد چهارم تب نوع اندر اخلاط
اندر موضع اخلاط بود یا اندر کیفیت اما اندر کیفیت اما اندر کیفیت اما اندر کیفیت که کرم بیاید باشد که قوت باشد اما استرخاء با اجزاء فیزا و دست و قوه باید که
و سعد باید بقوت کشد و اما که خشکی بدو که سبب بیماریهاء قوی تر زیاده باید کرد و نوع چهارم که اندر قوه اقتصاب علاج آن علاج قروح باشد و علاج عسر بول هر دو بیاید و هر چه بیاید و هر چه
باشد و کاه و هر که دلیر شکیبه رایب ماده تیز و سوزان و که کسی و سد که تحلیل آن اقتصال تو لکند و علاج عسر بول هر دو بیاید و چشم کم بر زی و دارد استرخاء آن اما سود شد
بود

باب سوم

اندر بیماریهاء سوء مزاج

اندر بیماریهاء سوء مزاج چهار نوع است یکی اگر تب گرم شود دیگر تب اندر سوم اگر اخلاط کب افتد چهارم تب نوع اندر اخلاط
اندر موضع اخلاط بود یا

[illegible]

باب سیوم از کتاب سیوم در یاد کردن دوی وطنین و آواز ها در روغنی که در گوش افتد و معالجات آن

باید دانست که دوی و وطنین و آواز ها در روغنی که در گوش افتد اما تا سبب این باشد و قیلولی از بوی خوش قرار خالط اندر خون آن بلغم ان بلکه سبب حدث آواز سبب حرکت و موج هوا بود بر پشت و نوعست کلی اگر بعد از دفع حرکت فاعل کوفتی بود و پیش از آن از دوی و سبب آن بکوش شنوند و آنرا دوی گویند و اما

اعضا لاک شده مقام کرده باشد اشاره خاص بدان نماید بر مصفاة چنانکه اندر باب تنزیه دماغ بیان کرده است یا اندر شیاف که زلال دو روز مصفاة خاص نماید یا بادی کرده شود
یا اشاره بسوی زمین مقابله کند یا بر گوشه فرو بیند و بیند بر آن کوشی باشد سعیف بود یا نوری و دوا هر بادی که بر زمین فرو نماید بدین چیزها اندر باشد و اگر نه که بدین
علامات و علاج اندر آن جایگاه مشروح کرده ایم علت آن اگر کدام زنده آن را بدین چیزها نیاید اندر باشد و اگر کرفت شود نشان مرده بود و اگر سوم اندک و بدو آن اثر اندر باشد و اثر آن سوم اندر اعضا
دوم اندر مجرح نباشد و بجهت که اندر آن نشان مانی و بایدد حرق و اخراج و اخراج کرده بیاید دانست که سقاة زنده در مصفاة اندر و اگر تر بجای باید و بر بیخی بسته نیست و حرم بر باید بطلان
شفه اعضا بیرون نیکست بباید دانست که آفت در مرض است و علامت مرجهاد ساده و بدانند طلب باید کرد چنانچه علامت و دیدار بیاید سر باید کرد که امراست و اگر که ارزیبی بسته بود
ناخوش و مشهور و اگر که ارزیبی زیادی اندر باید دانست که مدفون بیرون خطر عفو هست هم بدان علامه که در باب بیاید سر باید کرد که امراست و اگر که خطا علت کدام خطاست و کما
باشد که خطوطی تر بیرون و بدانند اندر بیرون و ترش کند و بدانند که شود و اگر هر که ارزیبی بدو سر بدان حال بود و سر بدان حال بود و سر بدان حال بود و سر بدان حال بود و سر بدان حال بود و سر بدان حال بود
کند بدو رسد هم بباید کرد اندر بیرون بدان حال بود و سر بدان حال بود و سر بدان حال بود و سر بدان حال بود و سر بدان حال بود و سر بدان حال بود و سر بدان حال بود و سر بدان حال بود و سر بدان حال بود
نوبت مطلق آن اگر سبب سوء المزاج و مزاج باشد تا مؤدی باید کرد تا سوء المزاج ساده است یا باید و علاج آن بخطوط بهاء هر کفارت بود چنانچه اگر سوء المزاج که باشد ظاهر است
آن نبشت و باید بود و سوء المزاج و بدن شود و بدن شود و بدن شود و بدن شود و بدن شود و بدن شود و بدن شود و بدن شود و بدن شود و بدن شود و بدن شود و بدن شود و بدن شود و بدن شود
بسیتی بر باید سود بدو بود و اگر سوء المزاج سوء المزاج مطلق را نیابد و نه کلیل الملک و صفرا و نبشت و درست ترک و بدن بخوش سازند و صفرا و سداب و بدو بدو کرده باشد بدو بدو بدو

بشکی و بنابید بعد مست شرب دخان ابرس سرد لذکر دو کرچکها بر قرد ابیاض ابرهلو و ذاز ابرج ضحب فولنکه و کرو بوزه دارد ابیاض سالا ماهی بیرد درنی و دوها فولنکه حاجت اکر ماده شود
و بنی بیاید سخت شرب دخان ابرس سرد لذکر دو کرچکها بر قرد ابیاض ابرهلو و ذاز ابرج ضحب فولنکه و کرو بوزه دارد ابیاض سالا ماهی بیرد درنی و دوها فولنکه حاجت اکر ماده شود
تاجیر ابیاض بیاید و بیرد ابیاض بیاید و بیاید ابیاض کمکو کرد بکرد سفید بیاید و بکرد بیاید و بیاید و بیاید و

باب نهم از جزو دوم از کتاب پنجم از کتاب شفا در یاد کردن اسامی زبان و معالجات آن

بباید دانست که استخوان زبان دو بند است خاصه بیارد ترکیب ضلع بود و مانند بیارد طریق بود که بعضو سری گردد و این رطوبت دو گونه بود یکی رطوبتی بود غلیظ یا رقیق باشد و این رطوبت زبان بحال خویش بود یا بحال کوشت رطوبت برخون غالب بود و اندر آن رطوبت دقیقت و گاه رطوبت غلیظ باشد و آن رطوبت بدن زبان سپید باشد و آن بدن زبان بسیار باشد که مرهم انج بعد از غذا بر پای کرده اثر دارد آن کاه که رطوبت بکاهد و زبان اسپری دانت بخارد و تخلیل و قمع خون و مرهم بیت است که کوک

بکرند شب یا روز چهار درم کاردهند که انفحه ده دانه که از دو نوشادر او بکی بکیرند همه را کوبند بکی سیاه کنند و ملاء در آبدان بر آن انفحه صاف دارو کی بجان بخوش کنند بکرند
حسنا مرغ بود سفاق و کرد ملاء هند که بکیرند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بکرند و بنه بکرند و بنه بکرند و بنه بکرند و بنه بکرند و بنه بکرند و بنه بکرند و بنه بکرند
بکوبند با بنه و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند
که هیچ دارو بر دو نوشادر بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند
خوردن و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند و بنه بایند
استرغ یا بکرگ و حب قرنا یا بنه و هم بادام و هم بادام جنجبین و مصطکی دانت و نمرنه کرد بنه بکیرند یا کاسه و هم و ملاء و آب و بکرگ سوده ملاء کردن و هم دارو کند
نافع بود که بنه بکیرند نوشایت و کل سرخ و ساق و بنه بالسوس و نعنان و بنه بنه و بنه بنه و بنه بنه و بنه بنه و بنه بنه و بنه بنه و بنه بنه و بنه بنه و بنه بنه
و صفا و قلقدر و قصب الذریره و نرج سرخ و قشر بکرگی سکی سوده روز اول دست و انداز و هفت دانه و استخوان دهند و خفاقیدن سوخته دانه بکرگی بازو هر دو انگشت و بر زیر و سر و هم بنه بنه کرا
حسنا بجا و ملاء یا کردن و هم بنه بنه کرا و دارو کرا و سوده و بنه
کوفی در دهان داشتن و بنه
سوده انزا بکرگ صفت داروکی اندر مدد و کوهر خواهد ترشد هد کسی مازو بکرگی تاج سرخ و ساق از هر کی سه جزو بنه دهند بنه بنه بنه بنه بنه بنه بنه بنه بنه بنه بنه بنه بنه بنه بنه بنه بنه
داروی کوهر کی بنه
داشته و آبی دارد که آبا بنه و جزو آن بنه
طلاء کنند و بنه
هر کی بنه
دنی کی بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه

مرغ و دنان کنند و دارو کی بنه
دارو کی دنان سوده است و مرغ بنه
و بنه
دارو کی دنان بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه
بنه بنه

قابض مانه را از دیر باید که و کم باید بیش دارد ها فوت دهند اما که کم بدیر دارد ها قابض بود سبب پایی و مار و سوخته و هر چه اندر آب کرده باشد و آنکه وامد و بدان
داروی کند که سیاه دارد و بر تن سیاه و لکه چنانکه کند لا محسن منفعت صفت سوئی که دندانها فوت دهد کرد سعد سه درم هلیله زرد سه چندان صمغ و دو درم کرسنه
دو درم پاره پاره دو درم دانج پاره پاره دو درم سنبل پاره دو درم طارقون هاست دو درم نی شاه دیگر دو درم سلیکه دو درم نیم بیخ دو قیراط درم کرسنه
کلها بسایند و هر که بگیرند و بدان بدهند و بمالند صفت سوئی که کرم در دندان بیرون کوفت و آنچه سوئی آنکه اندر بیخ دو درم بیخ دو قیراط درم بنه بسایند و بر دندان
کرده باشند تا سیاه شود بعد از آن دندان را بدو بشویند و بعد از آن بدو بشویند و بعد از آن بدو بشویند و بعد از آن بدو بشویند و بعد از آن بدو بشویند و بعد از آن بدو بشویند

باب پنجم از جزو سیوم از کتاب پنجم از کتاب شفا و معالجات دندانها

بدانکه دندانها را دو بیماریست یکی آنکه سبب جایت باید معالجه نخستین که بدانکه اندر دندانها که سه درم سه درم سه درم

کتاب بیطرة الاسد الاعلی که حارث بن حاطب آنکه بهم زدن جنبانیدن و بهکا که انبیب کرده بهکان خناق بدهد اسب بدان باشد و بهکا که کوشی که در دوران آن خوش گردد و سبب شود و از سبزی خواهد ان ابدو بهکا که از دوران آن بدو بهم زدن کند همان بود زیرا و از دکر بدو و بهکا که دم زدن بند کند خوب بهکا که انبیب کرده بهکان بر سبب کرات قوانند و بعوم بر طریق جنبانیدن بهم بنشاند صحت اسلام خناق خوانند که کاهکند که خناق بر شارک هم ترسد و قوت قوت لاغر منافی نیست تخت صنعت کند و خود بیک بدانم بجان جنبانیدن خوش و اگر اسب قوت بسیار بود و سنگی بنشاند و

باشد اعتقاد بطوبی را قصد بامرح یا بطی استخوان یا بارد یا مختلف و اختلاف عاجز باشد یا شدید نفرت بطبی یا شدید الثقل العظیم و در زمان جهان باشد کسب و شغل و اقرار بازنوع
تا صحرا هم اندکند و سیاه سه بیند بیکی کی تو قت دهم زمان و بر ابی الت سپید دیر سیاه حاجت و هکا که حاجت بر دی کردن هر ا دو دو ناله بیشتر باشد برگ انتها قوت باشد و هکا
که حاجت باشد از دو ماه تا نه بیشتر باشد حرکت اسهال قوت باشد و هکا که اتفاق افتد که حرکت اسهال ضعیف بود و حرکت انتهاء قوی باید داشت که مرارت غریزی ضعیف است و
حرارت غریب قوی و اما الثقل العظیم در زمان سپید عظیم باشد و اسباب این ضعیف است اسباب آنکه کسب الی الی انتهاء و در زمان سپید عظیم و قوت جوابی نخن کی کند تا هو او دو نال شود و اینکه
بلغم شود و اگر بر هر دو بیرون تواند کند انتهاء زمان دیر بی باشد و اما الثقل الشدید در مدد زمان بخردم باشد حاجت بیارات و قوت جوابی نخن کی کند تا هو او دو نال شود و اینکه
یا سب دیر بی کند و بیرون تواند کند بیان سپید در زمان بیشتر باشد و هکا که حاجت بیارات و قوت جوابی نخن کی کند تا هو او دو نال شود و اینکه
باشد و هکا که در زمان دو ماه شود و اگر دو ماه بیشتر باشد بیاید تا که حاجت بیارات و قوت جوابی نخن کی کند تا هو او دو نال شود و اینکه
حرارت غریبی باشد خاصه که گوارش نفس بر دو بیع تا انتهاء تخیل غریبی بود اما الثقل الخفیف استعمال نفس بر دو بیع و اسباب این چهار اسباب که در زمان سپید
اسهال و اما الثقل الخفیف در زمان کوتاه حرکت اسهال باشد که حرکت اسهال باشد که حرکت تا مدت چهار روز باشد و سبب اسهال و حاجت باشد از بهر آنکه اندر
هوا تا تکه بیرون حرکت اسهال باید سپید بود باشد و اما الثقل الخفیف در زمان کوتاه باشد که سبب اسهال و حاجت باشد از بهر آنکه اندر
و تخم تنه باشد و اما بیاید و اسهال آنکه علامتی باشد و اما الثقل الخفیف و تخم تنه باشد که سبب اسهال و حاجت باشد از بهر آنکه اندر
تکه کرده هاء در زمان سپید تا بی جنگ آنکه اندکند اما آنکه در بود و اما الثقل الشدید و تنه باشد که سبب اسهال و حاجت باشد از بهر آنکه اندر
تا خوش استاست که کند که نفس کند در زمان کوتاه انتهاء بیاید و شان ان باشد که اندر سپید عفونت است و از آنکه بود تا خوش باشد سپید و بیاید تا خوش باشد سپید و بیاید تا خوش باشد
و اما الثقل الخفیف در زمان جهان باشد که انتهاء و زمان انتهاء تصرف اندکند که انتهاء باشد و هر او و جهان ماند که کند هر او تنگ و کند و تنگ باشد سپید و بیاید تا خوش باشد
در زمان او بود اما انتهاء و سپید جهان باشد که خط غلیظ اندکند که انتهاء باشد و هر او و جهان ماند که سبب سپید و هر او و جهان ماند که سبب سپید و هر او و جهان ماند که سبب سپید
داشتن سفید بیرنگ اعتدال و اینجا اسهال کند و هیچ بیرنگ باشد که اما انتهاء باشد و هر او و جهان ماند که سبب سپید و هر او و جهان ماند که سبب سپید و هر او و جهان ماند که سبب سپید
و تخم تنه باشد و اما بیاید و اسهال کند و هیچ بیرنگ باشد که اما انتهاء باشد و هر او و جهان ماند که سبب سپید و هر او و جهان ماند که سبب سپید و هر او و جهان ماند که سبب سپید
تکه کرده هاء در زمان سپید تا بی جنگ آنکه اندکند اما آنکه در بود و اما الثقل الشدید و تنه باشد که سبب سپید و هر او و جهان ماند که سبب سپید و هر او و جهان ماند که سبب سپید
اندر هوا و اما الثقل الخفیف در زمان کوتاه انتهاء بیاید و شان ان باشد که اندر سپید عفونت است و از آنکه بود تا خوش باشد سپید و بیاید تا خوش باشد سپید و بیاید تا خوش باشد سپید
و اما الثقل الخفیف در زمان جهان باشد که انتهاء و زمان انتهاء تصرف اندکند که انتهاء باشد و هر او و جهان ماند که سبب سپید و هر او و جهان ماند که سبب سپید و هر او و جهان ماند که سبب سپید
در زمان او بود اما انتهاء و سپید جهان باشد که خط غلیظ اندکند که انتهاء باشد و هر او و جهان ماند که سبب سپید و هر او و جهان ماند که سبب سپید و هر او و جهان ماند که سبب سپید
داشتن سفید بیرنگ اعتدال و اینجا اسهال کند و هیچ بیرنگ باشد که اما انتهاء باشد و هر او و جهان ماند که سبب سپید و هر او و جهان ماند که سبب سپید و هر او و جهان ماند که سبب سپید
و تخم تنه باشد و اما بیاید و اسهال کند و هیچ بیرنگ باشد که اما انتهاء باشد و هر او و جهان ماند که سبب سپید و هر او و جهان ماند که سبب سپید و هر او و جهان ماند که سبب سپید

غلیظ شود و عسر که در دو کاه باشد که سبب که مشد ماده حرارتی اندر شی تولد کرد و مصل است که ماده را تر میدارند و بارد هاء مختلف و بی باشد و بیشکان اندر دو هاء بوند
مجهول اندر هر ان عسل ساخت اند این دو بیع و تخم بنگ بکار داشته باشد و اسعد بزرگ داشت اند اندر آنکه فایده ادرار دو هاء الست که ماده تر اندر اندر دو هاء بوند غلیظ اگر و ایجاب کند
باشد شی تولد باشد آن ادرار دو هاء بیکار اندر دو هاء و اندر دو هاء و اندر کرده زیان بود اگر ماده را بهر آنکه ماده را باید بر بوند اندر دو هاء غلیظ باشد عاشق و اگر ماده اندر دو هاء
بالغرا اندر تخلیق او خشک و اسایش باید بر زود سپید بیرنگ و تر کنید هاء کردن و اگر این تخلیق کو کنا نا اندر دو هاء بیرنگ باشد عاشق و اگر ماده اندر دو هاء
بود و اسعد شود یا خاموش باید و تا که خشک و تر باشد شود باشد و اگر این تخلیق کو کنا نا اندر دو هاء بیرنگ باشد عاشق و اگر ماده اندر دو هاء
رو بود شی تولد باشد و تا هو بیع و تخم سپید بود و اگر تخم بیرنگ باشد شود هاء بیرنگ و اگر ماده اندر دو هاء بیرنگ باشد عاشق و اگر ماده اندر دو هاء
و بلغم بیاید تر بود بهند اندر بهند اندر خاصه سود بود و بیان اندر هاء خوردن و بیان اندر هاء خوردن و بیان اندر هاء بیاید خوردن و بیان اندر هاء بیاید خوردن
سیراب نباشد و معیوب را العسل موافق بود و در آنچه طعام خوردن و خوابیدن اسهال خوابیدن و زخم زبان اندر هاء و اگر کسی صفرا اغرا ماند کی رسید بود و دیر زمان طعام
خورد خواب باز نی اندر دو شب اندکی عسر و اسهال و طعام آنچه باشد باید بخورد باشد کی اندر اگر دن نرم اندر تخم بیرنگ و اندر بیشتر و قتها تیم زمانه باید داشت و مانی تو بر بین اندر هاء
و کر بنگ و گرد تا تیغ را زم کند و شوبا خوردن و هر خوشم کاپیان در دو بیشتر و چند رطل رانده و اردو و اگر بین نرم شود کی تمثال افیون کی گفت و بیشتر و باشد و تیمین شود
یا شرق کی کتاب خورد و مقدار بیم افزود یا کسی بیشتر اندر دو بیشتر و اینچه طبله اند اندر بیند و بیاید و از آب العسل بزند و طبله و بیاید و از آب العسل بزند و طبله و بیاید و از آب العسل بزند و طبله
جنبی کاه دارند بر جنس آن طعام سفت تر و تیغ را نرم کند و بر انگشت در طبیعت اسهال اگر چند بگیرند از دل تمثال نمد طعام نیم مثقال و عصارهٔ خشک الهار نیم مثقال و اگر عصارهٔ خشک
الهار نیم مثقال حاضر باشد بیاید و تخم حنظل خشک کند و بر شد و هشت قیراط کی قرص کی کوز خورد و با ماء العسل خورند و اگر کسی شراب خورد ان عادت باشد تعالی
رقیق مقدار اندک ماء و ادرار بنوشد و شراب سود بود و چند سهماء اندر دی سپید و بیاید و هیات سپید بود و اگر با سهماء رفت ماء اندر خنک و ماء و روغن بکند دریا و اندر آن
العسل سرد بود و اگر اندر العسل اندر اسایش شود اندک و روغن با سپس از روغن خیری و ماء تنی این اندر دو یا اندر دو هر رفت کد سپید و با دانه تخت نرمال عالین و با نیز بیرنگ کند و اما
کسی در ماء لین و بیاید کردن سرع سپید بود اما تیز بر دارد و اندر چنان بود و کنجی بلاد و هر العسل بود و تیز بیرنگ و اگر دو هر العسل بود تیز اما اندر باب سرع سپید
و بیند و اسقیل بریان کرد و شیاز و با کنجی بهند و اگر علت آن بود قطر بود خلط اندر اب بخوشانند و بیاید و با کنجی بهند و قطر بود تیز کی
هر دو را کوبند تر و ماء کنجی بر شد بر جنس آن عرق کی با کرد بر صواب باشد و کنجین علی بنا کی باشد و ماده غلیظ را بزند و با سپاس بر اورد و سپ را با کی کرد اند و هر کی کند و هر
مفرد کی است خوب بود و طاهر کی با کرد اند چون مطبوخ ماء و سپید کرد اگر کرد شود صفت حرب شار بیرنگ بکرد بغار بیرنگ سه درم رسد با دوس بکرد تر بیجند اگر
فیغرا بعد از درم تخم حنظل و مرار هر کی بکرد هم را کوبند و با بیجند و بر شد و جهاء اسالیس شربت دو درم تا سه درم و اند بعضی اینجا بعضی هر سپاست صفت حنظل
بیجند کی بر کی بخار بیرنگ بند درم تخم حنظل و مقدار بیرنگ بود و تا دو اسالیس و تخم انجیره و اسرار هر کی بخرند این جمله کمتر بود صفت تخم کی از تخم کی در سپید
حاری باشد تا بیرنگ کرد بکرد بند و در بیاسوس اندر هر کی بکرد هم کی بر انم و اند حرب کند جمله کمتر بود و بیاید داشت که غاریقون و افیون اندر این
علت منفعت عظیم است صفت بیرنگ کرد حاجت و شربت بکرد با جوشر اندر اب باران اندر کند قدر تیدرم و کیفیت درم تخم الحنظل باران بر بیند و بعد از کند و اما العسل بر بهند و
منفعت جاوشیر اندر این علت بزرگ است کی عصب اندر ان عادت و از آنکه جاوشیر بهند و بیار بیاید داشت و روغنهای خوش بوی و روغنها که در ماء اندر کرد و کنجین بیرنگ کرد
اشق بکرد هم و اندر اب باران کند و بیند در جنب بیسر باران بر خند و اما العسل بر بهند و صفت بیرنگ کرد تخم حنظل و مالند تخم انجیره بکرد هم افیون نیند اگر کنجین
بر شد و بر بهند و سه ساعت بیرکنند پس و قیه ماء العسل بر بهند و اگر کند بار بهاء سهل آن کرد با غند قدر بر بهند و خاصه کران روغن بر بیرنگ و در
خواهند کرد و تر و ماهی خورد باید خورد و کر خرق بر بند و ماء العسل بر بهند شاند و کنجینا زوغ بهند چون خرق بوال و بی جنگ بیرنگ بر بیرنگ بر بیرنگ
بود و از مقدار خرق تیز باشد و اگر خرق بکرد و نمک طعام بود و اندر بیند هم نظر بود و اگر خرق بکرد هم را کوبند و اندر بیرنگ بر بیرنگ و اگر از بیرنگ بر بیرنگ این بیرنگ
و بیرنگ و تیاق و بوحسا از بین صفت اسهال صفت اسهال سپید را اگر کند بیرنگ اسقیل و کنجین صفت از بیرنگ و اسالیس و هر و ماء العسل و ماء سکنجبین و اگر نمی نعمت تا
اسقیل بیجند و چون اسهال بیرنگ بر بیرنگ بر بیرنگ اسهال بر بهند و بیرنگ اسهال بر بهند و بیرنگ اسهال بر بهند و بیرنگ اسهال بر بهند و بیرنگ اسهال بر بهند و بیرنگ اسهال بر بهند
و با کنجین بر بیرنگ و ماء العسل بر بیرنگ بر بیرنگ بر بیرنگ بر بیرنگ بر بیرنگ بر بیرنگ بر بیرنگ بر بیرنگ بر بیرنگ بر بیرنگ بر بیرنگ بر بیرنگ بر بیرنگ بر بیرنگ

و اندران از داروها کی طبیبان این دخصت بیست صفت داروی دیگر بکرند جدوا و شجاء نی و کاشیطون و جنبید بیرنگ و کند و دو فا از هر یکی یک مثقال هر را بکوبند و بکرند و بیرنگ
این طبله و بیرنگ بود صفت داروی دیگر بکرند بود چهار درم پلیل سپید و درم الحنظل و درم الحنظل و درم هر را اندر بیرنگ بر بیرنگ و بیرنگ بر بیرنگ و بیرنگ بر بیرنگ و بیرنگ بر بیرنگ
بیهند تا نماغ بود صفت داروی دیگر بکرند جند بیسه ستر و اندر او کرد و دیر تا نماغ از هر یکی یک مثقال پلیل سفید و عصاره خلاطها از هر یکی نیم مثقال شربت بیدم اندر ماء العسل بر بهند
صفت داروی دیگر بکرند خردل و بوره از هر یکی دو درم بوره بیرنگ بر بیرنگ و عصاره خلاطها از هر یکی نیم مثقال شربت بیدم اندر ماء العسل بر بهند
صفت داروی دیگر بکرند جند بیسه ستر و اندر او کرد و دیر تا نماغ از هر یکی یک درم هر را بکوبند و بر بیرنگ بر بیرنگ و بیرنگ بر بیرنگ و بیرنگ بر بیرنگ و بیرنگ بر بیرنگ
و اما در تولد کند و بیاید داشت کو کو ماند کی اسهال را بسر بر بنوند یا تولد با شد کار بر بنوند یا بیاید یا سبب تخلیل را بنوشند و بر بیرنگ بر بیرنگ و بیرنگ بر بیرنگ و بیرنگ بر بیرنگ
و در تولد کند و نشان آن که علامت و کار اسهال و هر خوش دیگر بر بیرنگ بر بیرنگ و بیرنگ بر بیرنگ و بیرنگ بر بیرنگ و بیرنگ بر بیرنگ و بیرنگ بر بیرنگ و بیرنگ بر بیرنگ
و روی تجیر کی معالجات علاج در روی سنی انفس بر نوشت اسهال اسباب و هم بین در حاجت کی خشتی و روی سوبی باشد که ماء اندر قصبه شیش آنکه ماء اندر قصبه شیش آنکه ماء اندر قصبه شیش آنکه

کشاکیهاشو رشوار از علمز بیرون ماده هیچ سرفه نباشد و اگر در میان حلقوم و بینی که سرفه کند و هیچ و هیچ که سرشد خوش که تولد کند که باشد و خوش باشد که اگر بخوردن
کرکی بخاب باشد که بدو سیم این را بشکند از این خون اندر بهای بهاء بدیدید و انا بتاری بنزار اسعال کوید و تکست که از این خون خوش خوش که تولد کند که باشد و خوش باشد که اگر بخوردن
باشد خوش باشد که اگر بخوردن کاکا باشد که اندر سوی المزاج کرم باشد خوش که اندر خوش که اندر خوش که تولد کند که باشد و خوش باشد که اگر بخوردن سرد و گرم شود و چاره که در کوشها
و بدان سبب اندها و اندر اهل شوی و اندر ماهی یافت شود و قوت طبیعت بدفع آن بجنبد و سرفه تولد کند و اما تولد سرفه بسبب اسرار سرکه دیگر احساس باشد که اگر اندر آن دیگر
یا اندر سرفه باب ماهی اندر سوی اندر ماهی و بسیاری معالجه و کوکه و کشیده شود اما بسبب سنه اندر هم زن بزیب فرو کشید که اجزا و تسلی شود و قوت طبیعت هم بدفع اندر هم
بدفع نجت هم بجنبد و سرفه تولد کند و این سرفه باشد اما بدیدبات که از آن چاکها اعتبار اتباع سوی المزاج است و اعلم و اشباه بهاها اندر شوی و اندر هم زدن بدید باید
سرفه اندر استراحت و شوی و قوت یکی سبب ذات که سبب آن سوی المزاج کرم بسیاره دهم سرفه که سبب آن سوی المزاج سرد باشد و باید باشد و اندر خشک کردند
سیوم سرفه که سوی المزاج کرم باشد اما ماده چهارم سرفه که سوی المزاج سرد باشد اما ماده و هر نوع را سرفه که تولد کند پنج سرفه که سبب آن اماس و ورمها اندر اندام و زدن باشد پنجم
سرفه که سبب آن اسعال باشد که یاد کرده است و سرفها یکی خاص باشد و پنج جای دیگر تولد کند **باب پنجم** از کتاب هفتم از کتاب **مسائل در خوش که سبب آن**
مولد المزاج کرم ماده باشد هر که آنرا قرحه که در دهن و گلو و مقام بسیار کرده شود و هاعلها موشها بها که در خود باشد و بوی دارد هاو و نطرها که سبب و یا فرسه سوی المزاج
که ماده تولد کند خاصه در موضع و اندها دم زدن علامتها تشکی و ام خوش که خوش و حاده و سرفه خشک و در سینه بیخ و آفته و سرفه بزرگ و اندر اعتراب کردن و بدیدار و زنوی
انزوی احت باقتن آن سوء و شرها خدل و فرسیان سوء المزاج که و خشک کردن و شرها و اجد معده باشد خوش که خوش شوی که در هاو اندر خوش بیشتر احت باشد که اندر
و علامت معده که و اذاب سینه احت بیشتر یا که اهوا بود بر باشد سلیخا یا ماده و شباکها و شهرها خدل باید چون بنار بیفت و شریف بنو و بعلاب اسعال و اندر اسود و
چاشکاه کشاب و سیستان و روی بیخ و صنی کلاب و کاهو باید کردن و اب بنفشه و خیار بکشد که بکشتی و بی بیدید و سفت و بنو و نوش
نیلوفر و سرد و روغن کدو کاهو اندکی که در دو که در سب مطلاکردن و اندر بنفشه و نیلوفر بکی بید و مذکره و قرصها شقق و بر سب هادن و اگر کشک که در دو عناب و سیاه
و بنفشه و بخه باشد معقد ساختن و روغن بنفشه کاه و اشق سودن و بجد صنعت لعوق که در بن فتح سودن بجد که بنفشه اعلب اسفل و اعلب دانا و شیرین و اعلب تخم خطمی
و اعلب اشیرین و اعلب بنفشه و خیار و اندر اندر اعلب که و اعلب بن حزقه و اعلب بنفشه و مغز بادام شیرین سیکه و شکر کسی یا هر کرچ اشتاق شیخ
ده دم کوکه بنفشه بن اجیر شوان کوفت بکیند و در بن اعلب اعلب بنفشه تا معقود شود و هر ساعت اندر اندک بوی و صنعت لعوق و بکر کنید که اجزا کوفته بکیرد و مغز بادام
کرده و روغن کنجد و بعلاب که کشت تا توشود و با کشک باشد و مغز بادام با اندر شد و مقام لعوق اندر و اگر کسی شیرین خواهد بکوشد بر آنکه و شیرینه و بیست اندک
که اندر بوی و صنعت میا اسعال که بنفشه باشد و سنی و مغز بادام و مغز بادام شیرین و مغز که شیرین و مغز تخم جیا بکر که شیرین باکن که چند وزن هر دارو صاحب کند بیاکه
دست اعلب بخطوط دانا یا اعلب اسفل بوسته ابن بجب بدهان سیوان و اگر شیرینه و مرارت و بیال خوش باشد و دانا هنش شود مغز بادام و اسیر قوت
ابو که بنفشه مقدار سه درم و دو دست در اب و طلاب بریند و چنان اعلب اسفل اکشت تا اعلوم صلوب شود و چنان اعلب بر کیاند و بنند تا اینجه بکو
و بیوسته می بزند و بست اب در دو بسیار بزند و اگر سیستان بریند اعلب دست اشی در شکر بنهند و مقام اندر سواب باشد و اعلم بود و طعام اگر کشک بود یا سقاتا بیا
و ماشو بسکنه و که و تو بدن کوان سازند اعلم باشد **باب ششم از کتاب هفتم از کتاب ششم در یاد کردن مرض مرض ماده و معالجات آن**
باید دانست که اسباب مرض کلاسی المزاج سه ماه و سه ماه اسباب سه که کرده ماده بود و علامتها مزاج سه ماه باید معالجات آن نخست اسباب ماه یکند و سوء المزاج و ماده
اگر سیسان سیکه هما بسیر انطاء بدن و اسمند آن بی بیرنی نوی و تو که بر کمان یا بیدان که تکی که در دو طاقت دایر شوی یا که و کسی و سوء المزاج سه دانا یکان و اگر کسی
کشته باشد صوا و سوء تر یکبیرن هر شد و اندک اندک در علاج یکی که بکند بر کشید و کیدم روغن بلسان ده درم بسرشد صنعت لعوق که اعلم کرد اعلب جرا بلوش شود و اعلم
کتا نا که بکیاه ده درم انکبین سه درم و مقام اندر ماه شیرین یکیرد و دیا تیکت و مقام اندر خاصت شراب زوفا یکیرد اعلب اعلب جرا بلوش شود و اعلم
سوش بوسکنه جنی اگر شیده دو درم زوفا خشک سه درم اوسار دو درم بیزنجا چاپیدست و بیلاند و انکبین بنهند و مقام اندر این شراب با سرد بطور بادی
اشکاه یا با حنوبزا بنهند و سینه و روغن سوس و روغن تخم بزی و روغن بزی یا سمین و مورد و بیها ان صنعت شرابی که اعلم باشد اکنی کلکس و بدر دم
نظرا اسیون دو درم تخم سوس سه درم زوفا خشک سه درم بوسکنه و سوسان سه درم علاء الاباد یکدرم موز دانه و زکره هفت درم جمله در بن شراب بجوشانند
و بیالایند بلند و بنجند یا هفت درم بلد اکلی و روغن مصطکی بنهند و اعلم آن اعلوی کند و سیوس بن بجا عسل یا بنهند و در جوها و سوء اعلب و مزاج اعلب بزند
روغن آن دو روغن بسته باشد یا روغن بنفشه اعلب اعلب و مقام اندر سواب باشد و اعلم باشد و اعلب و اعلب و اعلب

چهارم بنفشه حشیش کوفی و حضض کبود و هندی و اگر مطبوخ هلیله و هندی زرد بود و بیارا بکوبند و بسرکه بسرشند و بکهنه کهنه کرده و بر پهلو و خصیه اندازند و هم بنفشه و سویق جو
قاتره و نی و برنج قوله کنند حشیش را بسرکه مثل هاوا بکوبند و حشیش جو بدین دوا باره و اگر این دوا بسرکه بسرشند بکهنه بر خصیه و پهلو و خصیه اندازند و نیز و سرکه و نان و مرزنجوش
و بیخ و برگ و گوارش سکه بکوبند و با بنفشه بسرکه بسرشند و بر پهلو و خصیه اندازند و هم بنفشه و سرد بلخا هاوا و نخود هاوا و نخود هاوا و نخود

الکماء بجنه باشد بکشاید بسبب آنسبب اجون خشونت و حرکت سنگ و گرم بودن و مالیدن و بخون بیامیزد کرده در دماغ آید نشده مداخلت برامدن خون را که کوشت بدن که اندر جایگاه خود باشد کرده باشد بکشاید بسبب آنسبب اجون خشونت و گرم بودن و مالیدن و بخون بیامیزد کرده در دماغ آید نشده مداخلت برامدن خون را که کوشت بدن که اندر

باب سیزدهم در آنکه تار هفتم از کتاب ششم در یاد کردن ذات الصدر و معالجات آن

بباید دانست که ذات الصدر ورم اندر غشاء سینه و ذات الصدر گویند و اسباب اندر وی نیز مختلف است یکی اما سرد و اندر غشاء و عضلها سینه باشد و ورم پدید آید که جنبانیدن و سخن گفتن و نفس کشیدن رنج بسیار دهد

وهر دو دیگر که نانی زاوند میکند و دوغ دو درم میگیرند تا دوغ و نان بمقدار دو نخستین باید و چون سه درمان بباید کرد کمتر کرد دیگر و ترتیب بر وجه مسبوق غسل
و اگر بدوی کرده کرده از دوغ نشی بیاید و عمارت و تشکی غالب باشد گر بکیفیت قطران بهشت تهاکر الانجیر کجنبن بود و اگر اندکی باشد و همه چنین باشد و اگر حرارت بود
و از دوغ بها هر سه منفعت بیابد و از دوغ ها که در زمانها ترسیدن اعوق لازم و بهشت صفت لعوق بکند شفی بیابد و چون صفت لعوق بکند و تخم بادیان و چون سیر و بر سیاه سان کوبیده
بپزند و از کوکه جلاو بیارند و تخم بادیان بکوبند و هر دو را بیامیزند و بعد از آن بعد از آن بعد از آن

دیده اند علاوه لاجرم اگر دارنا مانده و نتیجه کسی را غرشدن او آن بود و سبب تعرق الاعضا سرد بود که تعرق الاعضا که از لوازم اسباب دم اگر لوازم اسباب دم
اگر اندر خون اندر و اندر اعضا تعرق و بر آن اعضا تعرق و بر آن اعضا حاصل گردد و گفت اند که اگر اندر خون سیاه و زرد و سیاه اندر خون و سیاه اندر خون
جنان باشد که اندر خون اندر دم هلاک شود بیماری بسیار شارک الطاعون و شارک الطاعون و شارک الطاعون و شارک الطاعون و شارک الطاعون و شارک الطاعون
جنان باشد که اندر خون اندر دم هلاک شود بیماری بسیار شارک الطاعون و شارک الطاعون و شارک الطاعون و شارک الطاعون و شارک الطاعون
و شارک الطاعون و شارک الطاعون و شارک الطاعون و شارک الطاعون و شارک الطاعون و شارک الطاعون و شارک الطاعون و شارک الطاعون
و شارک الطاعون و شارک الطاعون و شارک الطاعون و شارک الطاعون و شارک الطاعون و شارک الطاعون و شارک الطاعون و شارک الطاعون

باب دوم از کتاب هشتم از کتاب شش در یاد کردن خفقان که از سوء المزاج گرم خیزد و معالجات آن

بدانکه خفقان که اسباب سوء المزاج گرم کردن اندر خون و اندر اعضا و اندر دماغ و اندر دل و اندر جگر و اندر گرده و اندر مثانه و اندر رحم و اندر پوست و اندر گوشت و اندر استخوان و اندر رگها و اندر عصبها و اندر پی و اندر پوست و اندر موی و اندر رگها و اندر عروق و اندر ناخن و اندر دندان و اندر زبان و اندر لب و اندر گلو و اندر سینه و اندر شکم و اندر پشت و اندر پهلو و اندر پای و اندر دست و اندر سر و اندر چشم و اندر گوش و اندر بینی و اندر ده

بسیار بود بازاری و طواف و مالیدن و گرم و سرد کردن و مغز و مهره را بر مغز و آب گرم مالیدن و بسیار روشن و آواز سخت گفتن منع کردن سود مند بود و اگر در هوا زمستی بیماریات باشد
از شهر بیرون احتیاط و بر شهر باشد نه فایده و مانند آن و صواب باشد و شاید که در قصه بالا زیران غرق آمده سبب ضعف معده بود و غلبه صفرا از نقصان شربت
معده آنست و بعضی شکر و مالیدن بسیار و حمام تاب آنرا و شب بیت و بیت بیتوه و گرسنه آخر شاید و بعد بود بوی عطر او روی و دیا بیفات و بعد بهار و گرم تنوع
با بود و بیوه که آمده و مزاج او موافق و بیوه باشد و خوشی و اشتهاء و بیرغبت و بیخوابی و بیت بیتوه و گرسنه آخر شاید و بعد بود بوی عطر او روی و دیا بیفات و بعد بهار و گرم تنوع
و این کتاب ده باب است **باب نخستین** در ادراک و علل بیماری آن **باب دوم** در ادراک و سبب بیماری **باب سوم** در ادراک و سبب بیماری دیدان **باب چهارم** در ادراک و سبب بیماری
دیدان **باب پنجم** در ادراک و سبب بیماری گوش **باب ششم** در ادراک و سبب بیماری لب و دهان **باب هفتم** در ادراک و سبب بیماری دیدان **باب هشتم**
در ادراک و سبب بیماری گلو **باب نهم** در ادراک و سبب بیماری دیدان **باب دهم** در ادراک و سبب بیماری دیدان **باب نخستین از کتاب نهم کتاب ششم**
در باید دانستن اشربه گوناگون باید دانست که اشربه مختلف و مختلف اند و چگونگی تغیر و تولد صورت آنها که بیماری و تندرستی از آنها بیشتر و بیماری آنها سبب تولد هر سرشت
و اسباب آن بیشتر بسبب دو نوع است یکی آنچه مخلوط است و دیگری آنچه بجهت مزاج و حق باشد و اما آنچه مخلوط است اسباب بسیار شمرده و بسیار اندکی نیاز بود
آنچه مخلوط است دو نوع است یکی آنکه آنچه طعام دیگت و کیست معتدل باشد آنرا بامور خفی بیک مقام توانند کرد و بعضی آنرا باشد آنرا دیگر بود و بعضی آنرا بود و بعضی
طعام آن است که بسیار بیاید آنرا بر آن دیگی باید کرد و آنرا بامور خفی بیک مقام توانند کرد و بعضی آنرا باشد آنرا دیگر بود و بعضی آنرا باشد آنرا دیگر بود و بعضی آنرا باشد آنرا دیگر بود
و بعضی آنرا باشد آنرا دیگر بود و بعضی آنرا باشد آنرا دیگر بود و بعضی آنرا باشد آنرا دیگر بود

اندر کوشها و در چشم و گوش و بینی و احوال او بیرون کند **باب دوم** اندر بازار کردن فالان **باب سیوم** اندر شناختن ابتدای **باب چهارم**
زنبه است باب اندر بیرون آمدن اندر صلاح آوردن خلاص و بزرگ کاردن و نوبت آمدن **باب پنجم** اندر شناختن نبض و بیرون آمدن از زنان که کاردن و نوبت آمدن و زنبه آمدن **باب ششم** اندر شناختن فالها بر زنان آمدن وقت زادن **باب هشتم** اندر شناختن اصطرلاب و بدانچه به **باب نهم** اندر خواندن و زدن **باب دهم** اندر علاج سنگ گشتن و اندر
گل خوردن و اندر بیرون آمدن چیزها در شوربا و ترنج و دواهای که کرکه ابتدا بیدایند **باب یازدهم** اندر علاج سنی که بچه نه داده بوده از بیرون آمدن
باب دوازدهم اندر بیرون آوردن بچه مرده و تدبیر احوال بچه زنگ که سالها و اما بلیدن **باب چهاردهم** اندر تدبیر بیرون آوردن بچه بی سر که سالار الملک خواند **باب پانزدهم** اندر باب شناختن آبستنی
باب شانزدهم اندر علاج دوم **کتاب دوم** اندر احوال معده و بیماریها و علاج آن و اندر هفت جزو است **جزو نخستین** از کتاب در بیماریهای معده و علاج آن بیست باب است و اندر آن
آن باب نوزده باب است **باب نخستین** اندر معده نخستین اندر کتاب در تشریح معده و تدبیر و تجربه و تدبیر و تجربه و تدبیر و تجربه

کتاب شمارند در معده و اکوار بدن بطعام کرا

باب نهم در مدعه

ایضا طعام و شراب چنان باشد که اگر هر طعام و شراب را ان کاسه باشد بعضی از طعام و شراب بر سطح الماء بود که اندوی رطوبتی بود اما شیر و آب سرد بود و سبب تجاوز باردن و حرارت و انواع تهیه انحراف غریزت چنان باشد که حرارت ضعیف باشد خواهان رطوبتها که اورا بدن و خداد هاکه از ان جزء خواهد تحلیل کردن بدون سبب از ان جزء اکوار کرد و اندر معده و شکم بانه و اگر حرارت قوی باشد ان طعام را تمام کرد تمام هضم کند و اگر هم طعام باشد ان رطوبت ماکل باشد و حرارت بوی قوت کند که

و اگر با بوی تر کند اگر که باشد و در تحلیل بدو بدو کند و اگر اندر معده باشد اندر کاسه اندر ها و قوی بدو کند و اگر اندر معده باشد تحلیل و اجزا اورا از هضم کن و عقد باشد که با برخ بر بدن بجا باشد طعام یا اندر بوی که و الطبیعه کند خورده شود طوبی را که اندر معده باشد تحلیل کردن کرد و خداد هاو اورا هاکی کند کاه باشد که سبب قوی اخراج کن و اگر کاه باشد که سبب قوی معده باشد طعام و اگر چنان باشد که اندر معده طبقی غلیظ بود و چون معده از طعام خالی شود جزء دوم بان رطوبت او و اما تحلیل کردن بکرد و خداد هاو هوا که از اندر فضاء معده و در هوا بود اندر و کرد اندر جبا هاو قوت کند و از این جزء طعامی که خورده شود سالم کرد و سبب علت اگر اندر شرایط سوا الطبیعه و اگر اندر معده باشد و اندر جبا هاو باشد و اما اگر اندر معده باشد و اما اگر اندر معده باشد و اگر اندر معده باشد و اگر اندر معده باشد و

ایشان خاطر دیر باشد و زنان آبستن را نیز آنچه خاصه اند رساه و دوم و سوم را بهر آنکه حیض ایشان بالاست از جهت غذا و حیض ایشان بر مثلث کرده باد کرده اند چنین صوف باشد و هر کو بود و خواهد
او خرج شود و این زنان بدین شراب آنکه بکار خواهند بنگ و بید و سیاروی قرب خورند و خواب ایشان بالا بود و بسیار بوی قرب خورند و خواب ایشان بالا بود و بسیار بوی قرب خورند و خواب ایشان بالا بود و بسیار بوی قرب خورند و خواب ایشان بالا بود
بقی بلغم باشد و بعضی اندر و مثل بیخته شده باشد و باقی بخار کوبنی بکار و بیخ او بر آب بکجسر او قوی مثده باشد و غذا بیشتر خواهد **علاج** بدان آسانی که ذکر کردیم تخم فی و اندر دو بیاسا
چیزی و توتان اندامت سودمند باید دانه کاه و کمی و معده او را بکوبند و بیخ و بیخ و بیب قوت او دن و آنکه اندر فی کردن قوت سیاه بدین مثل زیرکی و دارو بیخ و بیخ و بیخ و

کرده و طعام را خوب تر هضم معده بدهد و ناگوارنده باشد از آنکه قوی گوارنده طعام اندر معده است و چون از قعر معده بیالاید و ناگوارنده بماند و همه گاه که ریح هم بر بیاید
باشد اندر معده باشد هم باشد که استرقا طبلی تولد کند بدین سبب که دیباری آروغ از اندازه بیرون خود ندهد بیان باید کرد که از اول کمتر کرد و فرو فشاند و اگر چنین نباشد و بلوا اندر معده باشد و
معده طرحیه باشد خود تدبیر بر اورد و خلط باید کرد که سبب دیباری آروغ خلطی باشد و اسهال باشد معده را تقی باید کرد و حب الاقاقیا و حب صبر و مصطکی که اندر بالا گفته شده
یاد کرده اند است داروی از آنکه معده پاک کند و باشد معده را قوت باید داد و هر چه بهتر باشد و زود بتخیر بر ورده تا خلط غلیظ اندر معده کرد نیاید و از طعامها باید که اورا
باد کمتر بر خیزد یا کرد و اگر سبب آروغ صفراوی و صفراوی باشد و سبب تعفن مزاج ساده باشد مزاج مرتب باید ان علاج باید کرد چنانکه اندر بالا بیان مزاج معده یاد کرده آمده است
و هر گاه که آروغ با دانست و هیچ نباید و معده را بتجاند سدد و سعز و بود و زیره و ماخواه و کرویا و انیسون و کندر و مصطکی و فوتنجی باید خایید و بخاید و گاه گاه خوردن و بوی
اهلیلج و کرنج و کرانش انگبار و چون حب الغار که اندر باب شمار دوم رازی گفته یاد کرده آمده است بکار داشتن و نشاید خوردن و سحر نباید خوردن و باید
چهارم از گفتار دهم از کتاب شمس الدین تا سر و شش کنتر و اضطراب باب سه و منزل کنتر و اضطراب معده سازی مقوی و غشیان که بدید آید و حرکتی اندر معده و
هیچ اهل که چیزی از خوب تر و ریع کند و نخواهد اسباب این غشیان و اضطراب سه گونه باشد یکی بسبب ضعیفی معده است از اخلاط سوء المزاج و از اندوه و ترس مانند اهل ابراهیم بشطرنج
معده است دوم طعامی که خورده شود سوء ماده بکند اندر معده که دارد اما انچه از سخت طعام بود چنان بود که طعامی بر خورده شود چون فلفل و سداب که معده را سوزد و
بکند یا طعامی یا شراب بود که معده از و نفرت کند و سیم از زهر خورد یا طعامی تباه خورد و از اهل خوش کرده و با طعامی که باشد سمی بود یکی بود و دو دانه خورد
اخیر حیث ماه بود از حال بر خود اما انه بیان تو هاء معده باشد و معده از آشوب کرده باشد یا خلط معده رو سیده باشد و در بیان بیخته یا اندر تضاء معده باشد و هیچ
اندر تضاء معده است یا اندر قعر معده یا اندر قعر معده و باقی ماده یا صفرا بود یا دم و دیبا باشد که نفوه و اضطراب معده سبب اهواء کرم باشد اندر معده و علامت و علاج ان در بیان
جداگانه یاد کرده اید انشاء الله تعالی علامتها اگر اضطراب معده پیوسته و دایم باشد و قی نباشد انرا طبیبان تقلب النفس گویند و معدی مردمان بسیار گویند دلیلی بر کدورت
علامت و دلیل باشد یکی انکه ماده اندر میان تو هاء معده رفت و معده را از شرب کرده و بدان سبب سرتیغی نمسو دو هم انکه ماده غلیظ و خام معده پوسیده است اما اگر باین
اضطراب و تشنگی و تلخی دهان پیوسته باشد و اندر میان طعام خوردن سکون نیابد دانست که ماده صفرایست و اگر پیوسته لعاب اندر دهان کودکان بود و ایشان تشنگی نباشد
بیاید دانست که بلغم سوداست و غلیظ و اگر طعم دهان ترش باشد بیاید دانست که بلغم رقیق است و اگر با اضطراب و تلخی و قی آمد بیاید دانست که ماده اندر تضاء معده است
اگر با سایر قی کند بیاید دانست که ماده بر فوق معده است و اگر به گوارد یک بیاید دانست که ماده صفرایست و از عضوی بگیرد معده بی اید یا از هر دو و سیاه باشد که اضطراب معده
علامت جوان بود و اندر جهاد و با از عدد اختصاص اند بود و تا عدد علامت تکرر بود و گاه باشد که خداوند بدا اندر بیخ تنهم اندر باصع یا حاق که بعد ما نده و قی آمد و چیزی و نه
نگاه دارند تا اول دلیل علاج اگر ماده صفراوی بود و تو هاء معده از اثر تب کرده بود قی باید فرمود بسکنجبین و آب کوه و اگر قی نتواند کرد استفراغ با دارج و انگ تمهیا باید کرد و
از آب استفراغ کند کاد بادن و آب انار ترش و شیرین و شراب خورده و سکنجبین طعام دراج و بطریخ و تیز رو و مرغ چه خاکی نخورده یا ماهی بخته و بوره معده حمامی از سند کل
نرخ و سداب و کاهو و قارب و آب لوه و معده گلاب بر نهادن و اگر ماده بلغمی بود سکنجبین عسلی و ترب و بلیخ پخت و ماهی شور باید فرمود و اسهال با دارج خیرا سکنجبین عسلی
رشته و انار ترش نخواه سیب و شراب بود نه و شراب احتیاج باید داد و اگر شراب کمتر دهند باقی نخم را بیاند و معده را بزد باید طعام تند و کبیت و کبیت بریان کرده و ملحه بیاند
از و بیاند و معده خوده که مرکه اندر با بهار گذشته یاد کرده آمده است بر دهند باب چهارم از جزو چهارم از گفتار دهم از کتاب شمس الدین تا سر و اسهال
قی حرکت معده است و دفع کردن او چیزی را سوء دهان و اسباب قی نخ نوکس کی بعوان بیاد بهلت دوم تو اند خواری معده و در اندر از بن معده از عضوی که سرم بلغم که
اندر تضاء معده ایستاده باشد یا تهها معده و خوی را فرا شب کرده باشد چهارم از کلطهای آبستن بد خورده شود چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است پنجم خلط و دیگر
که اندر معده گرد باید و کشانی باشد که هر کجا بیند ایشانرا نوبتی باشد آمده و خلط سوء را باید و از آن اسانیرن آید و علامتها هر یک اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
علاج اگر قی عوانی بود و قیت و جای باشد و بیمار اسایش هم باید اما باز نشاید داشت و باید بیل داد تا نی پاک شود بسوی اگر اما از نو کند و صعف مجاری دهان باید داشت
و اگر هوائی باشد و سیاه خلطی بنا باشد که اندر معده است و طبع خشک باشد تخت طبع را نرم باید کرد بحقنه نرم که از بنفشه و بابونه و خشک و کشنیز و سپستان
و خطمی و دو مغز کنجد و کشک سرخ ساخته باشند تا ماده را فرو سوارد و شربت انزرماهند و آب انوزنی خاصه اگر ماده صفراوی باشد و طبع خشک باشد تخت
باب که مرغ سکنجبین قی فرمایند باید فرمود تا ماده را کمتر کند و معده را بزد عذوبه و آب انار و آب سیب و بی شکر قوت دادن و اگر آبی ترشیا معده را کمتر دریه ابی ابی
داد و شراب دواج و شراب ترش قرح سود دارد و اندر بالی که خواهد خورد طباشیر و گل دست تا گوند دریا بیا کند و بیست جو اضطراب انار دانی یا بی داد و فلاکه
خشک بریان کرده باید داد و کوبین کفایت شود و مجهه بر شکم و پا باید نهاد و نزد بلیان و در میان دو کتف و اطراف او برقی بیاید مالید و جهد گرم تا خشید و انار تخت را
بر قوت بیاشند تا در خوارت صواب باشد صفت چیزی که باید داد و چنانکه بدان بدانچه خورد بود و سحاق و شیر ابهر یکی چیزها جزی هر دو را بکوبند و بخیرا بی بر سرشند
شربت از نیم مثقال تا یک مثقال و اطراف دکر خوردن زده باشد خایید و آب ران خوردن و طعام از عوده و انار دانک با بیه ساخت و اگر او ماده از عضوی بگیرد از هر دو ماده

ترزا طبوخ هلیله پاک کردن و تنقیح سر بدارن و دل با سلیق زدن و حقنه که اندر اطباب یاد کرده اند سخت نافع بود و معده بخاری که انا بیابی بر ان کرده و سبب و صفرا
و کلاب و آب ارد و آب امرود و سلک و کمال کادن و عود و دکاهی و زعفران و میسوک که در ماشند بر نهند صفت شرابی که قی را بر صفراوی و در بحبوحه اسکوک ابا و سیاه آب
خواهد بری از هر یکی سه اوقیه لذا مغسول اگر در زعفران و زعفران و لک لبنا بیند و اندر بن آب اندر ابن جدا بر کرمین بود و صفت شرابی که قی را و اسهال صفراوی را سود دارد
ابا بی ترش و آب سیب ترش قرح امرود و بی ترش قرح از هر یکی نیم درهم و اندر اندر ابی و سیب بزنند و بیالایند بر بیت در اوقیه با یکدیگر بطباشیر بود و صفت
دیگر ابی ترش و آب سیب ترش قرح امرود و بی ترش و عود و درهم ریکوبند و بیاندازند و بر کشند و سماق و زیره و سنوبیب و آب امرود و بی ترش گوشت اندر بن آب بر کند و در روز بعد
بسرشند و اندر و انوزیره و حب شاهتره و اقاقیا و کزی و اگر حاجت بود مقدار بی بوست بر ریزند اندر بن آب بجوشند صفت معقوی تنقیه صحیح صلاحت عدس طباشیر از هر یکی سه درم
سماق و بوره و زنبیل از هر یکی چهار درم سماق و مازو و سماق و مازو و سماق و مازو و

وبعضا بهاء سرکه بوده نهند و شبانه خمیر شده و آب بر دل ایشان شود و بخورند معده ضعیف را هر وقت که طعام خورند مشکی کشتی خرند و برا که خشت طعام خاصه خوردن چیزی نرم تر خرند و با
خود بر چیزی خوش بر آن خورند که با هر کسی که چند طعام مطعوم معده فرو نخورد و پس از آن بعد از ساعت معده را بکار نهاد باید و صفت او خوردن باید کرد و در معده او بنهاد

باب پنجم از جزو چهارم از گفتار دهم از کتاب شفا اندر تقویت کردن خوردنی

از آن کس که شدت شدن سلیمی و کفتر کی و شب بازار از دون بود و باید بدین و ایجاد آن بود باید بر سر کبد بر سر با آبکی بر کبد باید کرد و بعد از آن بعد بدان بود باید بود تا خوابی
فیکه ماند که آنها و باید که لا بکاهد باسنی و زنگ بود و باید بیضه نیکی که باشد کی بود و سیب و بیضه که بر آن اطعمه را بر ما صفرا تر باشد باخلطی تر که طبع بوده و بر آن اطعمه
کند و در تر کی و سبک او خدای حرکت حرکت قوت داشی باشد و سبب حرکت قوت داشی باشد و بر آن بود که بر قوت عضو خاصه که از تاخ کند و بکاهد کشاید تا خوابی بود
بر دل و باستعمال قوت ماسکه کهاو و سبب آمدن قوت باشد که بار طوبی باشد که بکاهد باست خوز کند باسیاری حمی و سیاری اخلاط شما و بکاهد تا بکاهد تا بکاهد

علاج اگر قولنج خون باشد و قوت شاه باشد و بر آن بود که بر زمانه بود و مانی باشد بخشت رک باید از بهر آنکه هر سه فتح کند باید کرد و اید بمال سوخته
تر او بن ندهیچ شربت کی مقدار آنکه بر بدن باید کرد و بچند کرت بر بدن باید کرد که باشد که مقدار کمی خون بر بدن باید کرد و اگر قوت نیز بود الطوفی باید بدست و اگر آنکه
دادن صفت آن مع عیبی از نوده که کهرا بسد کشیر خشل طبا شرکل مع سالکا سالیه ابیض شاسته از هر یکی دو درم سوده کوفته و سخته و نشسته اقاقیا از هر یکی هشت درم
سه درم افیون یک درم و در بعضی نسخها افیون دو درم شربت سه درم انداب باران یا انداب لسان الحمل و اگر سب قیمت نکرده هم این تاثیر هم این شربت صواب بود و اگر سب
روی باشد اقراص کهربا یا بدادن صفت آن بر کند کنند دم الاخوین از هر یکی سه درم کهربا بچند درم شب یاقوت کی نخوم از هر یکی ده درم شب یاقوت دو درم مرجان کلنا کو
افیون دو درم دارچینی دو درم این جمله را بر سه مشت بر کل مع سالکا سالیه ابیض شاسته از هر یکی دو درم سرشته کوفته و سخته و نشسته اقاقیا از هر یکی هشت درم
آسود دارو صفت آن بگیرند سرمه مشاد نشسته و دم الاخوین از هر یکی دو درم کلنا و مازو از هر یکی دو درم سرشته کوفته و ما قاقیا از هر یکی کمتر درم ۷ دون
و عنفران از هر یکی نیم درم بر سیاوشان بکوبند و بر شیاب لسان الحمل اقراص کنند هر یکی دو درم شربت کوفتی اندیکی انبیاها که باد کرده آمده و کل از نی
و کل بحری و طباشیر یا آب لسان الحمل یا آب باران و آب کوز و آب جنبانیده اند سود دهد باشد و طعام بلغمی باب سالق یا باب نوده معده و بکوبد اخلاط کشد خدی و قانون
و اگر کشاده شدن رگها از سستی و نرمی رگها بود سبب تری مزاج و یکبار داشتن اطعمه ماء تری انده او را فاخیا یا دیده داد و سجرنیا و حرنا عجمی که یا سکی بدو بر
زادیم که یا زه کوشت بر کوفتی یا تری لحاجت و سلامت ماند و کان زن بود که اندر معده او یا سوزی بود بزرگ بود و آبکی بود و بقوت فی این کست و نوی بر
اسد **باب ششم از جزو چهارم از گفتار دهم از کتاب شفا اندر بیضه** اندر بیضه هیچ بیماریست از بیماریها بر سر که اثاله اورا
کوند بیاخطوات و زیر و نیز بکشایند هم کی نیز هم اسهال کاه باشد که اسهال قوی باید کرد و منی کشتی باشد و سبب آن بیماری نگاه بعد طعامست و اسباب آن بر کوفات
بکی اگر طعام بسیار خورده بود چنانکه معده را تا حد آن کوایید دم اگر طعام بی ترتیب خورده شود و این خلط باشد که طعام و بر کوفتن بود بخشت خورده شود و از سیران طعام و آرک
و نوده کوا خورده از بس طعام بر سوها ترسیدن بیخ زنده الوی خورده مورده باشد اما اسهال نه از دفع کوا باشد بر سر آن طعام آکاه و اسهال کردن هم طعام که خورده
خوب تباه باشد بعد از آنکه بر سوی و مانی داو کرده و چون طعام بعد از آنکه تباه شد هر چه از وی خلط غلبه اندر باشد قی باید و هر چه خلط بلغمی مانند بر آید سال باید
و این بیماری آنکاه که هر طعامی اندر معده تباه شده است از آن بر بدن بیماریها سالیی بیاید کشتن اندر معده و دردها سوزش بدید باید که رسیب خود استعمال آنرا خلط آنرا
اسهال و بیماریها حالی کند و کاه باشد که اسهال که هر چه آبکه کوشت اندر وی نشسته باشد و فاسد و ضعف و کدانی بر بدیدن و بنفی صفرا ضعیف کرده و سرفها و چشم و خان
فرو بدن و نوبها بر کشد و شود و بدی بعضی زنان که کان خود هست چیاری و فا خاتون کوید و تشنج آنکه خلط دست چیاری و دان بر بیماری و طبیب این علت را
معالجه کند و اهم هر چیزی را بدید تا اهم بیماری نرم معده علاج باید کرد و بعضی بیماریان که هر بیماری اندر دهن زند بقی بلید و تشنگی غالب خود و هر باب که هر بقی آنکه دو باز
نشد خود بخش ضعیف کرده و دو تشنج بدید و انطاسا بر خود و بیماریها کشاد از این حال افتاده است طبیبان قوت ایشان کاه داشتند و باز بادی و امسیه قوت اندر بدن بسبب
ملم بایکه اندر هر چه استعمال میکند اگر چه خوب ضعیف باشد و قی تشنج هم چنین بعد بدی بر جای باشد و دم زند و ظلم سر بنه نرسد و علاج باز کردن و این علت که کاه بیماریها افتد
بسبب بیماری خود نیاشان و کاه ایشان ملیم تر باشد و اینچه نیکا و اینچه باز اندر باخطه باشد خاصه اگر قوت و فرو نیکی و سخت کوی باشد از بهر کهاز چنین کسان سعد باشد

استعمال بهاء صفراوی باشد از آنکه ایشان اصحاب بیماری اند و چون ماده اندر حرکت آید بر دل تعلق کیرد و بر جزوی دیکر بدل میکند باز باشد و هر کرمی و سیاه بود و اگر آنست
که هر وقت مدد کوید کرمی بر جزوی دیکر بر جزوی دیکر بر سلامت و باید در اعدد که ساخت و بیماریها سلامت و بیاید آنست که کسانی باشد که مع جاهلی زاده باشد چون آن
کسانی که اندر بیضه و بیماریها زاده باشد و بیماریها آنست از آن بر آن منفعت باشد و بعضی از آن خلطهای بد بدان شود و کسانی که مستعد آن باشد و بیضه آنها در بدن
نباشد ایشان اگر کسانی را فتد با خلط باشد و این بیضه اندر آنست بیشتر افتد و اینچه اندر بیضه اند بر آن اندر بدن بر آن نادر و علامت کدانی آنست که بعد
نیز بسیار باید و ورم باشد و بیماری صفراوی بود **علاج** چون کاهی افتد که طعام اندر معده تباه شده باز کند قی و جلاب و ماء العسل و روغن شاید خورد اما جلاب و ماء العسل از بهر بدکار شاید
خورد و اگر که هر دو اندر معده مجرد تباه شوند و صفرا کردند دوم آنکه هر دو غذا در معده اند و خلط بیضه را غذا باز باید کرفت و آنرا که غذا باز باید کرفت چیزی غذا هر دو نشاید
کرد و غرض در اضعیف کند تا او اندر معده سوزش بدید باید که جلاب خورد تا تری این خلط بنشاند و اگر تشنگی و حرارت با این غالب شود جلاب با سکنجبین دهند و اگر قی کم
کرده باشد و میخواهد که تشنگی بدهند جلاب آب انار تری دهند و خلط بیضه را هر چه سرکه شاید که بدیچ چیزی که بدان خلط بیضه و بیماریها بخشد بر آنکه اندر بدن
هیچ علاجی چون غذی و چیزی با خود بدن نیست و اگر خواب که بر خویشتن تخت باید ساخت تا الخلو و ساکن بماند و با غذا که در خواب شود و اگر تشنگی غلبه کند جلاب شود و اگر تشنگی غلبه کند جلاب شود و اگر
دانی ترک بدان آب تخم سیکه و آب ابی تری و آب سیب که هی و اسباب الطوفی و زیر بود دارد و اگر این بیماریها بی باکی کرد آنکه کند سوده با سوق جبا لرمان اندین کند تا
خوردن و آنک آنک میدهند و اگر کند سوده اند بر آب ترکند و کنجی و دانان بدهند تا خورد و بخورد و جلاب باشد و مهرور را خلو کند از نصل کلابی و سیب بریان کرده
بر آن سود و کلاب و آنکه کافور بر کم آن بدهند و بعد جوانه لب مودد و بر شند و خاصه کند و آبی و سیب که بپزند و کوبند و کل سرخ و کافت و آنک مصطکی و روغن
سوده و بعضی کل بر شند و خاصه کنند و آبی که در کی بچند و بکوبند رزه لحیه التیس و ساذج و اقاقیا و کلنار و پوست انار و پوست جوهر و آب سوده ترکند و خاصه کنند و خاکستر
شاهی از آنکه مزاج ترکند و خاصه کنند و بر کم آن بر شند و باشد صفت شراب سیبها و کی را زیاد امر و کند و سیب قبه و سیب الامرود و شیاف و انار و آب انار ترش
هر ایام کوشت کنند و آب انار ترش آنکه بکیا و نیز بر تنها ده بعد بر دو یک بعد بماند و بیا لاینه و بنشاند و از آب بر کی باره بپزند تا قوی کردد و از آن کنار از نصف آن
اطبق کرد بر کی کلنار نیز کوبند نرم و بچند دم قاطه و بچند دم کباب و سه درم فقاح از خورده دم سلک و کلاب و بر شند و اقراص کند و اندر میان کاه خاه دارند و نیز
اقراص کند بر یک کند ده درم کل خاهی ده درم کاقد سلک از هر یکی دو درم کافور و مشک از هر یکی آنکی قرنفل بنید ده هم را لعاب دانه ابی بر شند و اقراص کند سرشته کفتار
با بل اوقیه شراب بود و شخص دیکر کند و کل خاهی از هر یکی ده درم کباب و ماء قاقیا از هر یکی نیم مثل و قرنفل از هر یکی دو درم کافور آنکی شربت یک مثقال صفت اقراص
بوستانا دو مازو از هر یکی چند درم جسته الورد حماق و کندر و کل ارمنی و بابونه و نشاسته بریان کرده مقدار یکی از هر یکی ده درم هر یک بکوبند شربت مثقالی و اسهال را زیاده
صفت اقراص سلیخه بکیرند زرده سه سلیکه و قرنفل ده درم رانسی خشک کیه ده درم مصطکی افیون و بره و جا از هر یکی یک درم نیم هم را بکوبند و ده قرص سازند شربت یک قرص و باز
دادن بعد از آنکه باران سرکه عرق سوده کردند آنکه کند و اطراف بر خود و قی باید بیاید اخلاط و اسلاف باب نهند و هم آنکه کل بنی اندر سرکه و آب بود تر کنند و بعد
با لوی بطلا کنند و خرد تر بر لوی بنشند و هر ساعت از خرد را تر میدان و سرد کنند و بر پایها هم بنشند و اگر ضعیف خورد و بهم تر کردد عضلها و اوراد بالان و روغن و کوفی ان
هم مالند و مومیا صبغ او هم کنند و ماء الجبن و ماء شاهی خشک اندر حلق او میکنانند و اگر تشنج کند خرقها بر نمک کرده چرب بهم کنند و بر عضلها می نهند و مرهم روغن سازند
روغن نفته و خطمی و نفته و بیضه بدین موم روغن بر شند و بیشتر کهن کرده بنشانند و این موم روغن بر روی طلا کنند و بر پشت کردن او که مبدا عضلات و بر عضلها و نهند
و اگر اسهال اندر بدن بنشاند و بر آن کرده اند بدین آب جلا کنند و بیاز حقنه کنند و مرطوب را که در جلا کند حرارت بیاید که طعام اندر معده او تباه
ماء العسل هنا آن کند و معده را بکار کند و از بن قی اوراق و دهند صفت آن قرنفل و کبابه از هر یکی دو درم سنبل و مصطکی از هر یکی نیم درم عود خام چهار درم شکر سه درم زنجبیل
دارو طباشیر یک مثقال صفت شراب مثل اندر بیماریها که نشسته باد کرده آمده است و چون از هیضه بر دو باید طعام و مرغ خاکی مصوص کرده به آب انار ترش و آب حماض
مانند اند و اگر مصوص و اگر کباب باشد از آن نه در هر باشد و ماء اعلم و الحکم **جزو پنجم از گفتار دهم از کتاب شفا** اندر ضعیفی معده و بدی و اندر معده و اگر
بسیار طعام بدید و اسباب و علامات و علاج ان و این جزو پنجم از گفتار دهم از کتاب شفا **باب اول** از جزو پنجم از گفتار دهم از کتاب شفا اندر احوال ضعیفی معده و انواع
کرده از نوع ماء معده نوعی از معده بدید باید لکن عادت بیشتری مردمان آنست که ضعیفی معده ضعیفی قوت طاعه را کویند و هر نوعی از انواع سوء المزاج که در معده باشد
آید نوعی از ضعف معده تواند کند قوت جاذبه را سردی و تری ضعیف کند و گرمی و خشکی ان دهد و قوت ماسکه را خشکی که سهل پذیری دارد یا رد دهد و تری ضعیف
معده را سهل پذیرد آن که قوت هاضمه را ضعیف کند و بعضی آنکه آفت اعضا و است شود و انواع سوء المزاج و اسباب و علامات و علاج ان اندر جزو دوم از این کتاب یاد کرده آمده است
و علاج قوی نقاء معده آنست که طعام از معده دیر و کند و کوا کند و کاه باشد که منی کشتی قی بدین آید و سبب این عارض بیشتری از خلط خلط باشد که در دم معده کرد باشد و علامتها

وعلاج آن دو چیز است یکی آنکه آن را کم کنند و آب خنک بر وی افزایند و بر خلط باخرد سپس آن مزاج سرد باشد و از علاج علاج آن بطعام الطیر و زود گوارا باید که چون بدن و
مزاج بطعام صالح گشتن زیت و بیاشت و بیان کرده و سبوق از ادهان خوش کرده چون زیت و گرد و بادام شیرین و نخود و انجیر و اگر کسی را بر خواهد شراب با نعنع هندی و تخم کرفس و بیخ
نفد از کنار و مصطکی و سیر و فرنفل و اشنیز و کمون و صعتر و ابی چند و آب بران مورد و زیره و نمک و آب بر آنکه خفتن بر پیش گوارا بود و همچنین روز و بادام بر طعام از نخم و بیخ و طریق
ملایمت و از پس طعام بیاشامی هاضمی کردن و بادام گوارا از آن معده باشد و بنکش هم علاج این علت است

باب سیوم از جزو پنجم از کتاب دهم از کتاب شفا

اندر ضعیفی قوت ماسکه معده اندر قوت ماسکه است که معده و طعام را مستقر خود و التفات نکند بچیزی از آن دنیا باید و اگر التفات کرد التفات ضعیف بود و آنکه باشد که از معده
خفقان و اغماء التفات بدارد و بسیار باشد که خواهد عرق و لخت از آن تا خود معده کاهی باشد و آنکه التفات تا خالی شود همه از اغماء تا و دوران و اگر ضعیفی قوت ماسکه سوای
بر کیفیات که موسوی از آن است که معده را بسوزد و قوت او را ضعیف کند طعام را که در معده بماند و سرکه باشد کسی مزاج فرماید و قی بطعام معده ضعیف است که آن طعام
و بیشتر اما در باشد و دوم ملوه سهطه زاید باشد که طعام را از معده بیاندازد و علامت سوء مزاج گرمی ماده است و علامت ماده است و علامت اغماء و دوم بنهاد و بنهاد از بیشتر باید
اید علاج اگر سبب علت ماده گرم باشد بخشت زماده از معده بیرون باید داد و پس از آن تب سیب و آبی و شراب بیاموزد کار داشتن و کتاب با کاه و دس فرماید بخت و بیاد
و اگر مقت و رادر و دمع کاه و بعضه اهزتاب کرده باید داد اطبا شیر و کل مع و کتان و فوط و طرایث و کلوه با چنانکه بر مقدار ده است از دمع بچندم از این ماروها بر آنکه بر
غذا مرغ و کاه و زیر بیشتر که و بعضه شیر باید خورده و آب انار ترش و آب آبی و مانند آن و طبیخ و کبک و دجاج و جوز مرغ خاکی و بیان کرده و آب گوارا نشاید کرده و بر معده
صنا بها که از صندل و طباشیر و کتان و کل مع و ورد و گوشت آبی و سیب ساخته باشد بر نهادن و اگر سوء المزاج گرمی ماده باشد باسفرایلی حاجت نباید و علاج علم از نوع باشد
و اگر سبب علت رطوبتی نفوذ زیاده باشد تخت معده با آن باید کردن بقی کردن با سهال با مزاج مقوی از وارث خوردنی دارند صمغ کردن هلیله کابلی اگر هلیله سیاه بکوبند و بیزند کاو
بمیان کنند و دم از این هلیله و بیاد کرده و دو درم حب الرشاد بران کرده و ماخولیا و سعتر از هر یک سه درم حب الطیب و بر کرده و دو درم همه را بکوبند و بر بیزند و کوخت الرشاد کرده
کوفته و بر شد خفته دیگر دانه موز بران کرده انجیر حب الرشاد را نیم پاک کرده ده است چند جوز بنطی و کتان و کوکنار و کمازی از هر یکی سه درم ناخواه دوازده درم هر دو یکی بیند و بکوبند
از بر بیرون شربت از سه درم تا پنجم و شراب مورد و سیب و طرفه کل و بیل سود و مندرد و صنا و از سک و عود خام و کتان و کوفته و نفوذ و مانند آن بدهند و طعام کند و تنده و دوزخ و کنجک
و طبیخ و سرکه و شیر بیاد کرده و سبوق آبی ابها خوش کرده چون زیره و کرویا و فیطان

باب چهارم از جزو پنجم از کتاب دهم از کتاب شفا

اندر ضعیفی قوت هاضمه باید دانست که اسباب سوء المزاج و حرکت کها که بر نفت معده بر تبی خورنده و هر طبایعی که اگر کیفیت تا سوده باشد و همه تدبیرها و حرکتها که در وقت و زیاده باشد بر اسباب
ناگوارنده است و سوء المزاج صرد اگر سرد باشد و اگر ماده صفت ان اندر هضم قوی تر از صفت سوء المزاج گرمست و سوء المزاج خشک و سوء المزاج که اندر کوفی و سردی معتدل باشد اندر
هضم از صفت بدتر که سوء المزاج سرد باکو که در کس سوء المزاج خشک بدتر اما کند و سوء المزاج تر باستسقا و قوت هاضمه اندر قعر معده بیشتر است بر هر کاه اندر هضم تغیر آمدن تیا
دانستن که آفت اندر قعر معده است و حال طعام که هضم نیابد از دیر زمان باشد یا بجهان و بیلا خوش بماند و ناگوار بر دوت آید و تا روی هیچ بهره نیابد کاهی و قوت سود و اندکی
علیه اندکی که بتاب سود و تن از دی غذا نیابد و اگر آبی تقصیر اندر هضم و دوم و سوم و چهارم افتد بیماریها ابد تو لکند چون برص و بهق و سهاق و استسقا و خارش و تلد و جود از
بهر اکه چون غذا آرد و خوش نخته و ملایم طبیعت نباشد و هر کاه که قوت هاضمه اندر طعام از نکند و کوارد و بد و عتاب از کنز بکی لوز الاصاد و بکر استسقا بطبی اما باستسقا الا وقت الا کند که هاضمه
معده از نکند اندر اندر چند که تفاوتی اکبر اندر و سبب ان صمغ حرارت عزیزی بود نه تبی که باید اما در که هنوز قوت و نیع افتاد ضعیف باشد از آنها بهاء و نیند تر خاره بر خورد و هوا بر خود و دم
کار اندر تاری صلب کوید بر باید چون قوت اندر باب تو کی و بیلا کند و بیلا کند و اگر سبب قصر هضم سوء المزاج ماده باشد علاج اندر سوء المزاج ساده باشد خاصه که هم
کسی اندر باشد علامات اگر طعام هضم نشود اندر معده و بر بیرون شود و کوارا کند و اندر نیع و بر اگر که باشد و تن از طعام بهره نیابد و قوت نگیرد و بیمار باشد تولد کند بهاء
باکو که علامت علاج تخت تعرف اسباب با بهره کو و مبلغ و اندر آن مشغول باید قدر سوء المزاج را جنس آن علاج با بیچه کار اند حاجتها بر اکو که اندر اند و اگر سبب خیار زاده بود
باشد باید از موز و ماء کیاهی که هلی از معتدل باشد عنب و آن و نان طعام بدانیت و نکم اندا و کوشت و الهرایی اندا باشد و اگر دیگر و بنشاط بر جزید اندکه ماوه خورده طعام بکند
اگر تنوره و اگر هنوز کوارا طعام و ناگوارا یکی مانده باشد هین تدبیر کند سه روز پیوست ماء معده بحال خوش باید و خفقان بدست چپ معده ناگرم کند از بهر آنکه حکم کردن مشتی خورده
خفقان بدست راست در دو معده ناخالی کند از بهر آنکه حکم معده چنانست که بر کوهی از دی از اجانب بجو اندر باید و اینجا بجوت خاصه خاصه شرط است که مزاج سرد باشد الطبع بر رکت و الدین
کو جوت و کو اشرع بی و بجو بنیا اندر شراب کهن یا اندر ماء العسل و صنا بها کرم نهادن و طعام ناگرم و نرو و دکو اوردن و اگر مزاج کرم باشد سب و سکنجبین فرنجی و شراب انار باید یاد

وطعام مصرم و هلیله و انار حلو و ارج و دو و دار اندر تو باید در صفت الطفل و تنک بر بیرنه هلیله کابلی و بلیله و آمله و بوزیدان و بسیار و سطبرج هندی و مشقا و از هر یکی کوفته
نو دری چو زنهار و سلا العصا باید و همچنین از هر یکی سه درم و همه را بکوبند و بیزند و بر و بیکا و بر کنند و بکنبی صفی بر شد خفته و دیگر هلیله کابلی و بلیله و آمله و تخم کرفس و بیخ
هندی و انجاره و تیاری از هر یکی ده درم و جامه و چ از هر یکی سه درم و بادیجی چهار درم فلفل سفید و سیاه و نانشاش و فلفل هندی از هر یکی نیم اوقیه حب الحبه و بوزید
سه اوقیه حب الرمان و بادیم و نشاد و نیم درم همه را بکوبند و بیزند و در غربال بیم حب کنند و بکنبی بر شد اکنبی سه بار دوا و بار دوا صفت اطریفل کبیر هلیله کابلی و بلیله و آمله
از هر یکی بیخ مصطکی و اوقیه و نیم مقل و بیخ زنجبار و دانه و بیخ و دو خاخشک و دو اوقیه مقل انداب و کنبی و اکنبی بر بیزند و بار دوا کنند و بکنبی و بر بیزند و بر و بیخ و بادام حب کنند
صفت قرص عود بکیر و بکیر و مصطکی بیخ و تخم کرفس و انیسون از هر یکی کیشقال فرنفل و هندی خام مشقال فرنفل و هلیله کابلی از هر یکی دو مشقال و بیم قرفه و سلیخه از هر یکی دو مشقال
بلکه مشقال و نیم فلفل و مشقال و نیم مرا حوسه و مشقال کل مع قصب الذریره از هر یکی دو مشقال هیل بکوبند و بیزند و طلب سیب نیاید بر شد شربت سه مشقال تخم و کل
که بلیله از هر یکی چند درم عود خام چهار درم مصطکی تخم کرفس مرا حوسه و سلیخه از هر یکی دو درم مشقال کل و بیم و شراب سیب نیاید بر شد شربت سه مشقال
ذریره یاسمین دو درم تخم هندی و مصطکی ادن پوست ترنج قشور انکشت زنجبیل سلیخه زنجبیل بار عنزان بادیجه قشر کل رطب انصب الذریره سه کل مع از هر یکی سه مشقال
و مشک چند کوچک ادویه بیاید همه را بکوبند و آب مرزنکوش و آب برک مورد و بر بر شد و بر خشک و بر بیرنه و بر بیرنه و بر بیرنه و بر بیرنه و بر بیرنه و بر بیرنه و بر بیرنه و بر بیرنه
کرده باشد همه علتها معده را که سخت کرده باشد و در ماء و مقدار جان باید که بر بکنی بکنبی باب اقیه زنجبیل بالکنبی

باب پنجم از جزو پنجم از کتاب دهم

کتاب شفا اندر ضعیفی قوت والعدد معده

باید دانست که طعام اندر معده تن درست دو روز ساعت باشد و علامت وی آنست که بوی آن طعام از بیخ باشد و چه هیچ بوی و دو روز بی ترتیب
اطعمه قوت هاضمه بوی مسکی باشد و زود تر از معده بیرون نخود و هر چند غلیظ باشد قوت هاضمه را بیشتر باید کوشید و از معده بر تر بر شد و چه بوی و دو روز بی ترتیب
قوت هاضمه و نفوت معده باشد و هر کاه که مقت مانند طعام بدنکم کند از دو روز ساعت و اگر تر بر شد و دو ساعت بود سستی باشد و آفت اینست قوت معده و بکر و ماء بود
یا رسوت طعام که خورده شود و از ترتیب تا سوده و اتفاق افتاده باشد علاج قوت دانه طعام بیشتر اطعمه چهار، تیاری هضم باید داد که وسیل بوی دارد جنبانیه و هاضمه کنجبی
و بزاب و غلوی جنبانیه اندر آب کی کماست و اینجا بدین ماند که بیلد بر وی سود می باشد و طعام از نشو و الو سیاه و مزاهنه و مانی مشتی فاسفاغ و مغلی بادام نشاید
از بیماریها که معده داشته هیچ بیشتر از آن نیست که هیچ معده او متعلق شود بچیزی آفت است علامت وی آفت که هیچ طعام کوارد و اندیشه خورده شود و معده کوارا کند و
علامتها انواع سوء المزاج و انواع اما سهاهیچ خاه باشد و غذایات و ترتیب نخود هیچ سود ندارد علاج و سیرها و قابض باید کرد چون شاب و بدو طریق بزاد و اطریفل و
و کوارش جوکه اندر باب چهارم از جزو دیگر داد کرده است و در عنز مسکی مالیدن سود دارد و طعام سخت لطیف فاک و ماهک باید داد و مزاج و بیوع موافق بود و بیوع
بهار چه معده خاصه این نوع را سود دارد و بیرست اندر بیش کسی کان نوع خاکی با بعد اندین باز بخت نافعست و اگر کار کوشت جدا کنند و بیا و نیز تا خاصه شود
و نیم مثقال زیبی با بالیفه و اگر اشراب مورد تا کو با بیه دیر شد و بعضی و جمر ترب را بر مورد او بخته دارد خاصیت سود دارد و اگر مقدار بیدرم سیاه و اسطوخودوس
و بعضی و مغفت برک دارد و تدبیر سود در جانست که او را دارد بیا تا فی بعضد تا سرخ شود و بهانه و در اب سیاه کنند چند بن با تا بطوقه دست کرد و سود و کر
از اسانه شود صفت شاب و در بکر بند مورد دانه سیاه و تر بکن فا و دانه سه مثاب بزند تا مهیا شود و بیست آمله و تخم از و جدا کنند و دیگر باره بر بند تا بیش کوبند تا
بقوام آید و اگر مورد دانه تر نباشد خشک با تخم کوفته کنند و بزند چنانکه یاد کرده آمد جزو شش از کتاب شفا و این جزو شش باب اند

اما سادس و بیان و بهاء باید

دانست که اماس معده نیست بی خونی بود یا صفراوی و اماس صلب کتا مدت کوتاه و با شکه اماس خونی و صفراوی از خلب کرده و اماس بلغمی نیز
کمتر آمد

باب نخستین از جزو شش از کتاب شفا اندر اماس خونی که در معده پدید آید

بکه اندر معده اماس خونی بدید باید بخوت طعام باطل که دو دیتها که مکرد و زیان دوست باشد و سبع و دیتها با تاسه و غیر آن بود و علامت هاضمه خون که معلوم ظاهر کرد
اگر اماس خونی باشد از رگ زدن تخت رگ با سلیق باید کشاد و داروی مسهل و داروی قی بیچ حالت باید داد و قی حنظل اگر بود و معده روغن بادام با مایه آب ماء الحلو و آب کوچ و آب
مورد و آب ابی و سیب و کلاب و صندل با مورد و طوی که از دو و غل که و مورد صافی کرده باشند اندها و کرده باشند اندها و کرده باشند اندها و کرده باشند اندها و کرده باشند اندها و کرده باشند اندها
و سیب و بریان کرده و ترشاب که دو ساق حرفه و کل کوفته و بر معده نطلا دارد سود دارد و شراب انار ترش و سرکه و سیب و سب او خوردن بنبات و طعام با ماء بیاید گرفت
و قی بیچ لطیف باید نمود و بر کشکاب و آب انار انقصار باید کرد و آب اشیاء بنفشه و طلب نیلوفر و بیخت و بیاید داد و از بیرون اجمار موسه و زوبست آب ماء الحلو و آب کوچ و آب زرع جنب
انفصال از هر یکی یک اوقیه و باید اجمار دوم خیار بنبر و هدانک زعفران جنا که یاد کرده اند اندین سه روز خواه و از آن دیگر و بنشاط و بر جزید اندکه ماوه خورده طعام کند
زعفران با هست و دیگر و از زعفران می باید داد که از بیرون هفت روز اهوا حرارت و خوشی این شربت و آب و اسبان و آب کشتی از هر یکی کوفی از هر یکی کوفی شربت از بهر جهت بدم و اینجا
خلوص خیار شنبر و بعد از آن زعفران می باید داد که از بیرون هفت روز اهوا حرارت و خوشی این شربت و آب و اسبان و آب کوفی می باید داد و کوفی و مرغ باشد و همه معده خیار باشد اگر اماس
طبایع باید او باید دم تا بکه در قرص کل با رب سیب با رب ابی می باید داد و صنا از عنب اصلی کشنیز بخشد و بنفشه و خطمی و آرد حود با بوزید کاهل الملک و بیخ سوس و موم صافی

روغن نفت و ده درم گل بابونه ساخت و از بن ناف روز که حرارت ساکن شده باشد اندر کشکاب پنج تا بران و پنج قمری یا بیخ کشنی یک درم و باره غرا با دام صفت اقراطیا بگیرند
طباشیر چهار درم کل سرخ چندم بنفشه خوش بار کرده هفت درم صمغ عربی بریان کرده کاوشیر کل مختوم بلوط از هر یکی چند درم زرشک پاک کرده هفت درم مصلی پاک کرده چهار درم قند
بیاره که سه درم اقراص کندر شربت یکثقال صفت قرص گل یکی تا کل سرخ شش درم خیسوا از هر یکی چهار درم شیر نیم درم باسکبد و اندر بعضی نسخها نشاست و بران کرده آمده اند اگر
حرارت سکی بود قرص گل بدین نسخه با یکدیگر تا کل سرخ شش درم پنج سوس و سنبل از هر یکی چهار درم اکلیل الملک با بابونه و فقاح از خرازه یک یک درم مصطکی و کهربا از هر یکی دو درم
را بکوبند و بیاب بیزند و اقراص کنند و با آب عنب صافی کرده و جوشیده بدهند صفت حمامی کی پنج حظلی با بوره و سنبل و ریوند حظلی با بوره و غرا با دام صفت اقراطیا و اقیه اکلیل الملک
با بوره و سنبل و ریوند حظلی با بوره و نیم مویزج استار و غرا با دام و نیم اکلیل الملک با بوره و سنبل پنجه و پنج سوس با بوره و بیه بوره کنان حظلی کرده و مرمه و پوشند صفت
حمامی کی بنه با بوره و اقیه پنج حظلی با بوره و نیم اکلیل الملک با بوره و سنبل پنجه و پنج سوس با بوره و بیه بوره کنان حظلی کرده و مرمه و پوشند صفت
روغن کی و روغن جزیر با روغن سوسن از هر یکی پنج اوقیه و اندر بعضی نسخها مویزج کل اکلیل الملک ثبت اورده اند و معاینون یکی مرمه عادت دارم که اما سوء مزاج احتیاط از صرع مصطکی و
موم و روغن نارون سازند بدین صفت صبر و مصطکی از هر یک هشتاد مثقال و مر و هشت مثقال و غرا با اوقیه موم و روغن نارون اندازه مضاعف کنند و چون موم گرم شود صبر و مصطکی
سوده و بوی آمیخته و اندر آن چون گرم شود گاه باشد که حاجت آید صبر و مصطکی از هر یکی یک مثقال و نیم کنند و اگر قوت ضعیف باشد و شربت و طعام اندک خورد اندک
مثقال بیست خورده خشک اندر تن صفا و یاد کنند و گاه گاه در عصاره افشنتین زرد کنند و هر گاه که دارو ها چهار مثقال باشد و اوقیه موم کنند و دو اوقیه روغن صفت روغنی
که اندر بن صفا کنند باید و روغن جزیر یا کوچل و زاد بی سنبل و نیم اوقیه مصطکی قسط سعد از خرصب اندوده از هر یکی سه درم همه را بکوبند و با روغن جزیر یا زاد اندر افتاب بر آهسته بگذارند
پس بیست بار بشویند و نقل از و و جمله کنند و آن نقل و نیز صفا و سوده بود و طعام ماش و شیر و برنج و بنفشه و اسفناج و سلق و کدو باشد و بر و روغن بادام را و قوت
ضعیف باشد زنده خایه مرغ سرخ بر شده و گاه باشد که حاجت آید مرغ خاکی یا مرغ چکنده و نهان نگاه باشد و کمتر یا بیست روز از بهار کی کند و قوت اهست نشود چهره نشاید داد
و هر گاه که دارو ها رقیق تحلیل باید بود و آنچه غلیظ باشد بار دارو ها اعتبار کنند و کاند علاج اما بلغم یا دکوه امر بکار باید داشت و هر گاه که اما سرچشمه خواهد شد و ریم خواهد
و نخواهد که باشد و نخست در دزیابت شود و تب گرم بود و هر گاه که بیخته شده و تب اهسته گرم باشد که گرم باشد تا کشاده شود و طرفی با دارو و کشادن و مالیدن که
بر تازه باب کرم بر هیدن دست بر موضع چم مالند و چم جنانند و کاو کشانا که گرم دارا العلاج دهند و اجیر خشک و موز نقل فرمایند کو و کاو در بر تو کشانا بر مقدار خود کاو
بدهند صفت شربتی تا اندوه کشانا بگیرند شراب اجیر و اوقیه لحاب تخم کشان و لحاب حلبه از هر یکی دو درم کو مر کشند و دو دانگ زعفران و اکلیل و چم صبر و کشانا بر و مبدهد اگر
تب اهسته نباشد یا اگر تو سد که معاودت کند خربق اندر اب کو مر کداخته رهنه با خیار شنبر صفت دارو فی یکی بر اندوه بگیرند تخم مرو و تخم کشان و تخم خطمی از هر یکی ثلاث
بکوبند و با سداب و شاکنا با سه درم با چهار اوقیه شیر خر یا شیر بز بدهند و هر گاه که کشانا شود دلیل بر آن باشد که چهار اندوه و اما سر نوشت و اگر چیزی توش و ترنجبین بدهند
سود و دزد خرد و اندر نفع و لعام خوش و ریم بد بیاید و در اندر میان رو کشنا باشد تا از نافی با اندر موضع و علاج و فی است که اگر حرارت غالب شود حلبه بدهند و اگر
حرارت غالب نباشد ماء العسل و شهد تا معده را بشوید و پاک کند و از سر ماء العسل دارو بیاشامند و هر صفت از یکی چند درم کشانا و کل سرخ
و گلنار از هر یکی دو درم گل ارمنی سه درم همه را بکوبند و بیزند و با آب سیب و ریباس بی و هند صفت قاروی بگیرند خشخاش و دو درم صمغ عربی کی بیزند کشانا از هر یکی دو درم گل سرخ و گل
و حلبه و عصاره مرغ ایسی و اقاقیا و زعفران و گلنار از هر یکی نیم درم همه را بکوبند و بیزند و با آب سیب و ریباس بی و هند صفت قاروی بگیرند خشخاش و دو درم صمغ عربی کی بیزند کشانا از هر یکی دو درم گل سرخ و گل
و حلبه و عصاره مرغ ایسی و اقاقیا و زعفران و گلنار از هر یکی نیم درم همه را بکوبند و بیزند و با آب سیب و ریباس بی و هند صفت قاروی بگیرند خشخاش و دو درم صمغ عربی کی بیزند کشانا از هر یکی دو درم گل سرخ و گل

باب دوم از جزو ششم از کتاب ششم اندر اماس صفراوی که در معده بدید آید علامتها

اندر باب کشنه و اگر که در معده است و بجای اب جزو یا با العسل اشربه اشتی

باب پنجم از جزو ششم از کتاب دهم از کتاب ششم اندر دبیله که در معده پدید آید علامتها

هر گاه که اماس بسیار کاه که کوتی لاغر شود و در شهر اندوه شود و سال اوفی بر دبیله و تب ساکن گردد و دبیله اندر کاب و معده تحرک کرده و نفس فرو نشیند و بیاید دانست
که اماس سرد کشت و هر گاه که باب بالا در شود خرد و اطراف بر شود علامتی بود هر گاه که علامت اماس بدید آید و نفس فرو نشیند و بیاید و در سر بهای بلغم هر یا کرده امد است بکار
داشتن و اندر بالا کرد اندر و که کرد تا بیند و که کرد و هر گاه که بیک کشت چاره نباشد اگر آید بر آید و بیاید که بیاید و اگر خود طرفی نباید که اوانت که هر علامت بر تابه که کرده و هر گاه که
بیخ دهند و گاه سبک تا اماس نرم بیشتر و اکشت در وی هی دیند اگر نه در وی خرطی حله و شبل با کم کرده هی دهند یا روغن بلغم تخم و روغن بیدانجیر بیاید دانست و اندر وی
طشت قوی شنان دو درم تخم مرو و حلبه و اجیر هر یکی یک درم همه را بکوبند و بیزند و با آب شیر بر تازه و کرده بدهند صفت صلیقون موسه که بزند الفتوق بلغم و آب حلبه و بلغم
تخم مرو چهار اوقیه بکوبند و بیزند و روغن کنجد چرب کنند و بر تازه بر فشند و کرد که کرد و اما سر معده نهند و لیکن اگر کوی آن را حرفی آید هی دیند و انجیر خشک و حلبه و انجیر مغذی
اهستی و روغی بیزند تا بیزند و بیزند و اما سر نهند انجیر با بیزند و جمله بر تازه و نرم کنند اندر افستق قاطیلیت و فوت دهند و اولی تا قات لا بکرد صواب است که اندر همه
بی دارو و جمله دهند تا اندر جمله اماس چون اماس نرم و اگر خشکی بر بیاید بر نوشند تا بسر نرم و بیات نرمی و کوبی بیکند و بیاید تا بر نوشند تا بوی بر سر خود جمله که معده بر سر نهاده باشد
تا نرم شود و کشاید و نا اندر کشانا شد ثبت اندر باب اماس خوش کرده امد است تنبیه چهار اندر هما از هم اندر باب بخوی یاد کرده است و هر گاه که بر تبی ریم و حوت بر اماس نشان نرم شود
قوت از اندر شال الصید داری بود و سر با آب کنز اندر باج فرخواه دی هم اندین وقت صواب باشد تا معده را نشود و ریم طبا اسهال بر زاید و اگر بدین علامت کشانا و نشود علامت
اندر اماس صلب یاد کرده امد است بیرون یا بیکوفت و طعام اندر اطعمه لطف زنده خایه مرغ شیر پخته باشد با سبوی ساق با حسوی از نشاسته و کشک جو و اندر طعمت شود و مرغ

باب ششم از جزو ششم از کتاب دهم از کتاب ششم اندر ریشها و بثرها معده

غیث و حله اندر و بیخت

باب سیوم از جزو ششم از کتاب دهم از کتاب ششم اندر اماس بلغمی که در معده پدید آید علامتها

ریشها و بثرها که اندر معده بود سبب آن خلطی بود تر و سرد و لاشه و آن خلط با اندر معده تولد کند از خود بر کرم و تر باشد که آن اندر سرد و باید از آن صفوی حرکت بود
با آن باید علامتها علامت اندر بثرها چهار نوع است یکی آنکه ریح و بوی همان ناخوشی بود دوم آنکه کام و زبان خشک بیشتر سوم آنکه در میان آنکه چهارم آنکه اندر تبی بود که آن را بر بثرها
بر خیزد پدید آید و گاه باشد که آن ریشها بر موی بود و گاه باشد که در معده بود و گاه باشد که در معده بود و گاه باشد که در دهها بود و اندر جمله بر موی بود و در دهان بوت که بثرها اندر
حلق آن بر کی دهن و میان دو کتف پدید آید خاصه آنکه اطعمه و شت ترو بود یا بلغمی قوی بر تبها داری و اگر بر موضع باشد وقت کشتی طعام در کشد کمتر چون طعم معده بر سد اندر بر معده بر دارد

کاهو الماء و اندر وی نخه باشد سود مند بود یا بیزند و روغن با دام صفت حمامی آن اندوه بگیرند حجه و کاهو الملک و حماما و با بیخ و سبت اندر یکی دو درم آهستن و سنبل اندر یکی
هفت درم سبه هشت درم مصطکی دو درم کشتی دو درم خطمی تازه دو درم با شیر اسپ مویه تر از هر یکی دو درم سبه بط و بیه مرغ خاکی از هر یکی دو اوقیه موم زرد چهار مثقال خطمی روغن
سوس و روغن نارون از هر یکی چهار مثقال و هر چه با شیر و شنبل اوقی و نیم اغذان سوس اندر آب جوش کنند و دارو های دیگر کوبند و بیزند و بیه و موم اندر روغن بکدانند و دارو ها
با آن بیزند و اندر بعضی نسخها هی کنند که دارو کوفته و بیخته با آب و روغن و با آب و روغن بیزند و صفت حمامی بگیرند خاکستر جهب و زوفا و سنبل کوبند و بگیرند و روغن نارون و
روغن سوسن و موم هی مالند و خطمی و بیه و روغن با آب گرم و جمله در یک آب و روغن بیت و روغن با دام بیخته و بجای ماء العسل خورند

باب چهارم از جزو ششم از کتاب دهم از کتاب ششم اندر اماس صلب در معده

اماس صلب آن است که با خشک باشد و اماس نرم و اماس بلغمی نرم نادر باشد که حل شود و اماس بلغمی نرم نادر باشد که حل شود
علامتها علامت بلغمی آنست که بسیاری در دار بود و باشد و حرارت بر اهست کشت و معده سخت جهد و گاه کند و تی کند و تی شود و اندر باشد و سوزاند و بیاید علاج بیوست شیر اسپ و آن
صوابست و خیار بیاید اندر ماء الاصول بکوفته و روغن بیاید که چکانیده سود دارد و اگر ماء الاصول قوی قابد قام الاخر و مصطکی و میاسوتان اندر و روغن بادام کنند و گرما
روغن بیزند و در معده سوس و در معده روغن بادام بر بیزند و ماء الاصول بکوفته سود باشد و اگر این و ماء الاصول و هر دو بلت و الفراسیون و قسط و مر و باشق و بیخ انجیر یکی درم مصطکی و درم اشق
هر یکی یک دانق شربت یکتولی با سرخ صفت حلبوکه اندر علاج اماس صلب و نیم جرب سود و اندر و کهو الملک و جند و با بوره و حب الغار و حظلی و اشق و انجیر از هر یکی پنج و نیم
هر یکی یک درم و انجیر خشک بیست عدد انجیر اندر شراب بیزند و حب الغار و حظلی با آب بیزند و صمغ اندر ماء الاصول و اشق با آب بیزند و با انجیر بوده با انجیر و بر اماس و بر تهدید
ضماد و روغن بکوبند و خوردن و مالیدن و مالیدن و مالید

و اگر شکم بسیار شود و اطراف سر کوفته و تنگی فرو رود و پوست در تنگی اندکی بدید آید و اگر اندک مرد معده باشد تا طعام اندر معده قرار گیرد و این درد زود خیزد و این درد زود تا نه فالج سینه بدید آید تا
نزدیک ناف و درمان صعوبت شکم معده بود و پوست در تنگی اندر بدید آید و اگر اندک مایه بود تا طعام از معده بیرون شود و درد خیزد و هر گاه درد حمالی آن باشد و پوست در تنگی اندر بدید آید
اندر این پوست با رگ بود و هر گاه که این نشان خواهد که درد بیارد بیرون شود و درد بود علاج اگر که درد بیارد و بهار معده تا نه بدید آید و تخت عضد بدید آید و خاصه اگر
علامت اهل خون ظاهر گردد و درد و تنگی که از شکم و سیاه گرفته باشد مقدار ده امیر باشد یکی در سال طبایر و یکی در ماه و نیز الحاق سود دارد صفت نیز بهترین سود شیر گاو ده اسیار جان خود
ابر خورد تخم شیر هر سه بیاریزند و سال تا رگ عنا ابها درد بود و شیر بالغان از شیر و بهتر باشد اب ابی و اگر دهند و اگر دهند و اگر دهند و اگر دهند و اگر دهند و اگر دهند و اگر دهند و اگر دهند و اگر دهند
الصوم جمله کاست که فی از ان بهر آنکه صمغ معده باشد و صمغ بود که گرانی منفعت باشد و اگر کمتر شده باشد و گوشت مرده بدید آید و چه اب اج فیقرا اثبات کند و بهر کی شد باشد
دوغ تنگی باشد گرم و دست اب تنگی و سکنجبین اب ابا تنگی و سیاه دهد و اگر صفرا غالب بود و شکستن رعد اندر ناشت اب و چه اندر هند تا کی و اگر ناشت و تنگی اندر
دهند اب ابا تنگی و انیس اب سه بیار دهند تا کی شد و انیس و دوغ و تخم طبایر بکل سه روز و کلاری سه بیاند و اگر استراحتی بجانب بدید استرخاء خیار بشر و اب کاسنی باید کرد و اگر اسهال
بدید اقراص بشیاید بیار دیار بت سوها دهانی که بر کاسنی که از انبیت چه بیت باشد و اگر خورده شده باشد علاج جمله اندر خون بدار دهند و اگر اندر علاج خون بدار کرده امده است مستحقیا
شد و بر سه دهانه که از خلیب و تنگی ناشت که تو و حلبی سقی و نار دانه و کشار و دار ملک مکی و اب برگ مزه و اب برگ بخوره و اب سیب تنگی و اب لسان الحمل و اب برگ مورد تو میاید
بهادر هر اج اج در شهاد بر هذا الحبوب و اب لسنتین این اج در شهاد بر هذا سودا دارد و اقراص کهربا نیز سود دارد خاصه اگر خون از کلیه بود و اطعام گوشت ماله و بطیر و کبوتر
و بطیر بکر و چه مصوص از خورد و اب سقی و اب بوراج و اب لیس و اب تنگی تخم و باید و اب الصبر

گفتار یازدهم از کتاب ششم

اندر احوال جگر و بیماریهاران و اسباب و علامات و علاج ان و این گفتار سه جزو است **جزو اول** اندر احوال جگر و انواع سوء المزاج که در وی بیاید و علامات و علاج
ان و این یازده باب است **باب نخستین** از جزو نخست این از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر احوال جگر تشریح جگر اندر کتاب نخست بر ان کرده امده است و اجسام اندرین جگاه با باید
کرد اینست که باید دانست که جگر عضوی بهیئت و جسم اکبر قوت و اعدل قوت و مزاج اعدل قوت نفسانی و جگر مجری قوت طبیعی است و غذا با قوتی ملتهب اندر وی تن بدیدست انبیه
اگر غذا را شیخی و نیست و جگر بود که در وقت ها خاصه که بیوس با خود گرد اند اندر گوشت اما است و قوت جاذبه و ماسکه و دافعه اندر گوشت که در میان گوشت اجزا
و هر انواع با هم چون قبها جانب ماسکه و هاضمه و ماهضه تکن اندر معده و جگر بیشتر و ظاهر است و جگر مردم از جگر حیوانی کوتن او انطف تن مردم بود و نگاه است و در ان وی جگاه
اکثر نشان و تنگی و کوچکی جگر است و بیشتر صفرا و تیزکی رنگ روی نشان و تنگی قوت و زردی روی نشان کوچکی است و تیزکی و رنگی بیاید نشان سهل است
کمتر بکی نشان سهل و تنگی جگر و خورکی اگر گوشت بود نشان اگر کوچکی و تیزی و دوغ بی کاذبه بود نشان در تیزی بود و اگر نیز نشان کرو و تنگی بود و رگها طاهر و سبز نشان
کرو و تنگی بود و رگها باریک و بیشتر بود نشان سهل و تنگی بود هر گاه که اندر گاه دیگر اندر ماهیت که عضلها از وی بخوبی تنگ کند جهان بیرون کرده و زهره خلق تصریح اندر ان
کار جگر بیاید و قوت کاندر وی قوت کاندر وی تولد کند صافی و پاکیزه باشد **باب دوم از جزو نخستین از کتاب ششم اندر سوء المزاج جگر** اندر
هر گاه که اندر جگر سوء المزاج گرم بر بیاید اندر که در وی تولد کند سوزد و تبها و درشتها و بیماریها که گاه گاه بیاید علامتها سوء المزاج اندر جگر بر زبانند با ماده باشد یا ماده باشد یا وی ماده
بود علامت وی انست که از روی طعام بر بود و تنگی بعد بکند و هر چند اب خورد تنگی کم باشد و بار درشت و زبان روی زرد و سفید سرخ و دو و اسهال
بود و اندر هر گاه که خون کم تر و غیر شود و گاه ما شد که روی تنگی باشد و اگر کوچک اخذ طوخ و خشک کرا خند و بیرگ و چه و اسهال اگر تنگی ان باشد بیاید و اگر سوء المزاج با ماده باشد علامت
انست که با زبان تنگی و سرخ کرا کی و اسهال اغلب اندر بیاید و اندر جانب راست کرانی باشد و تبها اگر مرد بود هر گاه که باشد که اخلاط سوزد و سوء المزاج کند و علامتها و اسهال
بدید آید و هر گاه که اسهال غالب بود و گرمی تا بی بود که گوشت تازه روی شده باشد بیاید دانست که جگر منفعل شده است و هر گاه که اسهال بیرون در دی خراب بود بیاید دانست
که خون سوخته شده است و هر گاه که اندر جگر اسهال بود و باشد و بدان سیاه و غلیظ گردد بیاید دانست که گوشت جگر است که بوسیله شده است هر دو از سایه که از بی از ماده بدید
اید که بار کرده شده است نشان از انها بود و گاه باشد که بر اسیاه علامت بد حالی بود علاج اگر سوء المزاج گرم و ماده باشد تدبیر بر گرداند سوء المزاج باید کرد و تبرید تبها دهند
چون گشاب و اب خیار و اب کدو و سکنجبین ساده و اب کشک و اب عنب الثعلب و شاب خورده و شاب ترشی قریح و اب غوره و سکر اند و اب انار ترش و دوغ و ترشی صافی کرده و
گشاب با اب انار ترش با نبیذ و کوکب حرارت غالب بود سود دارد و اب بهترین اشاسود دارد خاصه اگر مرد جوان باشد و دو دکار کرده و گشاب و بهالی و بلبالیه اندر ان
و اب نهاسکنجبین و شاب بوراج و مانند ان موافق بود و اگر سوء المزاج با ماده بود سخت استفراغ کنند بمطبوخ هلیله زرد و انی سیاه و خرما هندی و ترشخت و اب بلیه که
با عنب الثعلب گرم کرده باشد و خیار شنبر و سکر و سهلی لطفت جز اب باستعمال هلیله و بیاستر هیا استعمال هلیله تب باشد و در سوء المزاج و از سخت و از سخت چون بدهند
دهند با سه درم سفرجل و زرد و سه شصت درم هر و زیت درم زیادت سکنجبین و هند صفت سفرجل هلیله زرد ده درم اندر مطبوخ سه درم طباشیر و درم تخم
بادیان کم شربت سه درم و اگر تخم بادیان خاصا کنند دو درم از تخم کشوث و هند صفت مغنی که باشد باشد دهند بکوبند هلیله زرد ده درم اندر مطبوخ و کل و هلیله زرد
هر یک سه درم رو نیم جوس درم تخم بادیان یک درم انیسون یک درم شهت سه درم و اگر خواهند که طبع نرم تر بود اندر نیز سفوفها چهار درم کشمش خلال زیاد کنند تا نیست

می گویند که هر بیماری جگر را سودمند و اگر که حرارت غالب بود با سکنجبین دهند و اگر که حرارت نباشد با شراب انگور و سیاب سفید دهند و کند هر بیماری که بر جگر سود مند تر انها که اگر
کسی تلخ از خوراک خالی باشد سه درم اگر بکشد باید صفت تخم مرزنجوش خاصه بیرون کرده و سود دارد بر تنگ باشد بیاشامد که در دم بر طبایر باشد از هر یکی چند درم تخم کشوث
خیار کرده و تخم کرفس و تخم خرفه از هر یک سه درم شهت و سقمونیا و اسکنجبین و اگر باشد که و اب عنب الثعلب و اگر که و اسوس المزاج سرد باشد یکدرم تخم بادیان انیسون و تخم
کشوث صفت قرص کافی و خاصه اگر بر جگر و سقمونیا اسکنجبین و اگر باشد که و اب عنب الثعلب و اگر که و اسوس المزاج سرد باشد یکدرم تخم بادیان انیسون و تخم
دو دانه تا نیم دانه قرص کافی و خاصه اگر بر جگر و سقمونیا اگر که طبع نرم باشد قرص طبایر دهند و بارب ابی کرا که اسکنجبین باشد صفت اقراص طبایر باشد بر گیرند بر الحاق و کل طبایر
دو مثال تا نیم مثال قرص کند هر یکی سه درم سقمونیا اگر که طبع نرم باشد قرص طبایر دهند و بارب ابی کرا که اسکنجبین باشد صفت اقراص طبایر باشد بر گیرند بر الحاق و کل طبایر
دو مثال تا نیم مثال قرص کند هر یکی سه درم سقمونیا اگر که طبع نرم باشد قرص طبایر دهند و بارب ابی کرا که اسکنجبین باشد صفت اقراص طبایر باشد بر گیرند بر الحاق و کل طبایر
دو مثال تا نیم مثال قرص کند هر یکی سه درم سقمونیا اگر که طبع نرم باشد قرص طبایر دهند و بارب ابی کرا که اسکنجبین باشد صفت اقراص طبایر باشد بر گیرند بر الحاق و کل طبایر
دو مثال تا نیم مثال قرص کند هر یکی سه درم سقمونیا اگر که طبع نرم باشد قرص طبایر دهند و بارب ابی کرا که اسکنجبین باشد صفت اقراص طبایر باشد بر گیرند بر الحاق و کل طبایر
دو مثال تا نیم مثال قرص کند هر یکی سه درم سقمونیا اگر که طبع نرم باشد قرص طبایر دهند و بارب ابی کرا که اسکنجبین باشد صفت اقراص طبایر باشد بر گیرند بر الحاق و کل طبایر
دو مثال تا نیم مثال قرص کند هر یکی سه درم سقمونیا اگر که طبع نرم باشد قرص طبایر دهند و بارب ابی کرا که اسکنجبین باشد صفت اقراص طبایر باشد بر گیرند بر الحاق و کل طبایر
دو مثال تا نیم مثال قرص کند هر یکی سه درم سقمونیا اگر که طبع نرم باشد قرص طبایر دهند و بارب ابی کرا که اسکنجبین باشد صفت اقراص طبایر باشد بر گیرند بر الحاق و کل طبایر
دو مثال تا نیم مثال قرص کند هر یکی سه درم سقمونیا اگر که طبع نرم باشد قرص طبایر دهند و بارب ابی کرا که اسکنجبین باشد صفت اقراص طبایر باشد بر گیرند بر الحاق و کل طبایر
دو مثال تا نیم مثال قرص کند هر یکی سه درم سقمونیا اگر که طبع نرم باشد قرص طبایر دهند و بارب ابی کرا که اسکنجبین باشد صفت اقراص طبایر باشد بر گیرند بر الحاق و کل طبایر
دو مثال تا نیم مثال قرص کند هر یکی سه درم سقمونیا اگر که طبع نرم باشد قرص طبایر دهند و بارب ابی کرا که اسکنجبین باشد صفت اقراص طبایر باشد بر گیرند بر الحاق و کل طبایر
دو مثال تا نیم مثال قرص کند هر یکی سه درم سقمونیا اگر که طبع نرم باشد قرص طبایر دهند و بارب ابی کرا که اسکنجبین باشد صفت اقراص طبایر باشد بر گیرند بر الحاق و کل طبایر
دو مثال تا نیم مثال قرص کند هر یکی سه درم سقمونیا اگر که طبع نرم باشد قرص طبایر دهند و بارب ابی کرا که اسکنجبین باشد صفت اقراص طبایر باشد بر گیرند بر الحاق و کل طبایر
دو مثال تا نیم مثال قرص کند هر یکی سه درم سقمونیا اگر که طبع نرم باشد قرص طبایر دهند و بارب ابی کرا که اسکنجبین باشد صفت اقراص طبایر باشد بر گیرند بر الحاق و کل طبایر
دو مثال تا نیم مثال قرص کند هر یکی سه درم سقمونیا اگر که طبع نرم باشد قرص طبایر دهند و بارب ابی کرا که اسکنجبین باشد صفت اقراص طبایر باشد بر گیرند بر الحاق و کل طبایر
دو مثال تا نیم مثال قرص کند هر یکی سه درم سقمونیا اگر که طبع نرم باشد قرص طبایر دهند و بارب ابی کرا که اسکنجبین باشد صفت اقراص طبایر باشد بر گیرند بر الحاق و کل طبایر
دو مثال تا نیم مثال قرص کند هر یکی سه درم سقمونیا اگر که طبع نرم باشد قرص طبایر دهند و بارب ابی کرا که اسکنجبین باشد صفت اقراص طبایر باشد بر گیرند بر الحاق و کل طبایر

که سردی سخت غالب بود ماء الاصول با روغن بادام تلخ دهند اگر با روغن بید انجیر و نقع حلبه اگر طبع او با روغن بادام تلخ دهند سود دارد و چون ماء پاک کرده باشد مجربست و اگر با
و نطرون با فشنین و اقراص بوند و دواء المسک و دواء الکرکم و افراص غافث و خدر بقوت دادن کنند و مثانه را بهر چیز که بوی خوش دهند صفت شراب فشنین بگیرند فشنین رومی هفت درم قسط مر
مصطکی از هر یکی چهار درم کرسنه مرخ دو درم بنفشه تر و سانج هندی سنبل و بسد از هر یکی دو درم زعفران یک درم همه را بچه کوفته کنند و در دو من آب گرم و شراب کوری بهم بیامیزند و در آن
دو روز قرار بنهند و هفت روز اندر آفتاب نهند پس صاف کنند و بقدر یک اوقیه بکار دارند و هفت روز بکار دارند اگر بافت تاسه بار دارو بها تازه کنند و هر بار هفت
روز بکار دارند. باب شش از جزو نخستین از کفتار یازدهم از کتاب شفا اندر سوء المزاج گرم و خشک. بدانکه مزاج خون از جگر است از بهر آنکه مزاج
جگر زیادت بسیار از مزاج جگر و از مزاج جگر زیادت بسیار از مزاج خون است که مزاج اول از آنکه در علامات ها خلوت که علوست بیان کنیم. علاج نخست آنکه بآسایش مزاج بدهند و شراب خالص و سکنجبین سازند و شراب بوی
دارد و آسایش بدان بیش بود و بر خیار شنبر و کدو و خیار تر بیاید کرد و کوکب و مرا بیاج فیقرا بیاورد و ده نخود خیار شنبر بیاید بستد و اندر آب بیفشانند و بر خون بکار برند و بر جگر سوار باشد
طعام کوفته و سماق و زیره شیرین بیاشند. باب هفتم از جزو نخستین از کفتار یازدهم از کتاب شفا اندر سوء المزاج گرم و خشک که در جگر پدید آید
هر چه سوی گرمی اندر سوء المزاج گرم و خشک در جگر بود از علامت از حرارت اندرون و خشکی هان و زبان و قشری بر پشت بخش و تلخی دهان و بول صفرا فی همه باشد. علاج آن مرا و باشد خشت
با آب لیمو ترش و آنکه کرباس عنب الثعلب و آب کاهو و آب کشنیز و خوردن خیار شنبر با آب اندر و شیر آمیخته و اندر خیار شنبر با آب عنب الثعلب و آب کاهو و طعام کدو و قلیه خیار و ساو کوبان و اسقاط
و کدو و جو و ماء و بیخ نیم پوست زرد و سیب و بارهنگ و اندر طعام و شکر. باب هشتم از جزو نخستین از کفتار یازدهم از کتاب شفا اندر سوء المزاج سرد و خشک
که اندر دیگر علامت مرض علامت مرض بر اند و علامت دیگر باشد و علامت استهلاک مزاج جگر با کرده اند و علامت مزاج سرد و خشک که اندر جگر باشد
بر روغن بکرد و هر خرچنگی و روغن بادام و سرمه و سداب و کاهو و ماء الاصول با روغن بادام شیرین دهند و دواء المسک و مجربست که در سرد و خشک در جگر آب و سرد است
خاصه بر آنکه اگر مایه بر دن آمده باشد و در مضار بیخ نیم پوست با کدو و اجزاء و ماء الجبن و ماء الشعیر و نان پاکیزه اندر شراب کهن مروق قرید کرده و آب باماء الاصول بیخته خورند و با ماء الکرکم
کهن. باب نهم از جزو نخستین از کفتار یازدهم از کتاب شفا اندر تدبیر خداوند جگر. بدانکه تدبیر خداوند جگر بر پنج جزو است که کسانی با تعدد که جگر ایشان کوچک بود و کسانی که
معده و مرا یکجا بود و جایی تنگ باشد و جگر کوچک بود و قوتها او ناتوان بود و قضیه کردن اندر آن نفخ و بوده تقدیر حاجت نباید. علامتها علامت و آنست که گرم بود اندر آنها
لطیف مقدار و معتدل جوید زیرا که معده و بارهنگ کبابه و قوی تر آن ضعیف باشد و بقدر آن غذا باید و آن که جگر ایشان کوچک بود و تا هی کستان شان کوچک بود. علاج اندر
چیزی باید که از آنها غذا و بسیار خورد و کوارا بود چه نغذا که اندر آن سرد باشد باید چه اندر جزو نخستین از کفتار سوم باید کرد و هر دوات و ایشان که جگر را خراط خورد بیشتر خورد
و هر چند روز و باره و یک سه بکشاید و جگر را بدو روز بول یا زمرکوت طبع با زکند کار دارند. باب دهم از جزو نخستین از کفتار یازدهم از کتاب شفا
اندر چیزها که جگر را طعام خوردن و خوردن طعام خشن با گوارنده طعامی و بر خورد زیان دارد و خود بنا الوان ترتیب خورد زیان دارد و ترتیب اعلاء کتاب
سوء و زیادت و چه اندر جزو نخستین از کفتار سوم و اگر دیده دوات و نشاسته و از بسر ریاضت و از بسر جماع آب سرد خوردن جگر را سرد کند و خواهد که استسقا
آنکه و آب بیرون آب با جلاب را با شراب مزاج باید کرد و بخشت بر سایه خورد و سرخی نیاید بکار زیاده خورد اندک اندک میباید و مزید و طعامها ترخ ابر که آرد و سبد تولد کند
از بهر آنکه اگر جگر مزاج گرم و تر گرد او راست شراب تیز و که ملایم مزاج زود تر بر جگر شتر کند و در و مرا که شراب زود تر کند در و جگر رسد از نقرا و از بیرنجی که بجهت او وقت باشد سرد و از تولد کند و از آن خطر بیخ تیز و قطایف و سرد باید که مندی
باشد سرد و تولد کند و در و مرا که شراب زود تر کند در و و جگر رسد و از نقرا و از بیرنجی که بجهت او وقت باشد سرد و از تولد کند و از آن خطر بیخ تیز و قطایف و سرد باید که مندی
گوشت غلط و طعامها خلیط زیان دارد. باب یازدهم از جزو نخستین از کتاب شفا اندر چیزها که جگر را سود دارد. هر چیز که جگر را سود دارد
چیزی که و هر چیز که شیرین باشد و اندر آن تعفن باشد و اندر آن شیرینی باشد و اگر بیده استخوان دارد و بیاید و فقاع از خود هر چیز که در دی قوت زده و زیاد است چون جگر کباب و هر چیز دردی قوت زده باشد
قیقل است چون غذاها و هر چیز طعام و نوزاست و بیرون چون فستق و فندق و مویز هر چیز که جگر را سود دارد و کسانی که جگر را سود دارد و شراب بیجاده و تلخ جگر را کند و بد
سود دارد و جگر را و حدود خاصیت سود دارد کسانی که و با و خلط جگر را سود دارد اما ماء العسل و بیدانه. جزو دوم از کفتار یازدهم از کتاب شفا اندر صفرا و در جگر و آن
جزو نخستین باب. باب اول از جزو دوم از کفتار یازدهم از کتاب شفا اندر ضعیفی. بدانکه ضعیف تا زیادی جگر و کوچک شدن صفرا در جگر و کوچک باشد که بیند بالبوس بکوید و کسی
اگر گرم بنده که اعضا جگر را و باطل باشد و کشیده و دوی اما سوء و رنجی و بسیار بود و اسباب صفرا و جگر با روغن خشک و سرد المزاج خاصه جگر است پس المزاج هر تن ماده و بیماری و دیگر
اندر کلام ماء الاصول که جگر را بالا می ستاند کیست چون زهره و سیاهی و کوره و سحر و ماء و معده و سینه و اندام و در زدن سوء ماء کرم و سرد و صلب و طبایع و مزاج جاری و ضعیف
و بدیه و حرارت و عفونت اما خلط اندر که از هر چیز از آن باشد که جگر را اندر جاگر کردن صفرا از خون باری خواند داده و از آن خوشتن خواند کشید و فعلها اندر که بر چیزها و اما مدد جگر و جگر اندر
جگر کردن سود از خون باری خلط دارد و از آن خوشتن تولد کشید فعلها اندر که جگر را اندر جگر و جدا کردن اندر جگر باشد که جگر را خوشتن تولد کشید اما از خون باری خواند و از آن خوشتن تولد کشید
و از بهر آنکه جگر را کرامت کردن و بوس از معده و بیاید و خون گرد بوس از معده و بیاید و خون گرد بوس از معده و بیاید و خون گرد

بشرط آنکه در بدن او را مانعی نباشد و خلط او نیز بر آن دلیلی اند که بحکم بدیدید که باد ضعیف گردد و خلط اندکی معده چنان باشد که کیوس ناگوارنده و تمام پخته باشد و شده از وی بحکم
و خلط اندکی را مانعی چنان باشد که اندر منفذ که میان زهره و امعاست چیزی نباشد که بخشن او که در معده است اندر جهاد زهره باید و بعد و نصیب زهره است اندر زهره باید و معدن خاص بیکی کلیب
نارسیده بحسبی اصفرا بود و فتح تولد کند چنانکه گفت بخشن او که در معده است اندر جهاد آنکه ترسیده دهم کیچون غیب زهره اندر زهره باید و زهره حتی کلیب
صفرا بحکم آنکه جنبه تولد کرد و خلط اندکی را هم چنان باشد که خون صفرا بود و دار بحکم سکت تا بحکم بدنی و هم تن ضعیف گردد یا حیض باز آید و این فضله که میان دفع
آنکه ای اندر بحکم و اندر تن بماند و اینجا شارکت سه عادت است و دو زن چنان بود که گوا اندر این اطبا ایه و اما سی بود و بسبب بیشکی عشا بیکی کوید و بیشکی کلها که از حیض باز آید و بعد
بلدوات بدین اندام ها اندر بحکم باز دهد بحساب محدب ابهر آنکه ایجاب باندام سینه بیوست و تاست و نزدیک بسیار تر و باشد که هم قوتها بحکم بیکار ضعیف شود و باشد
که بعضی ضعیف شود و بعضی نه اما ضعیفی قوت جاذبه و هاضمه ان زن بود و بعضی فی بود و بعضی فی سکا از تری بود ضعیفی قوی را فعل خشکی بود علامت زنان روی بحکم زرد
بود و بعضی از زردی بسبب آنچه بود و بعضی را بسرخی و شفتی و بعضی ترکی و سیاهی و طبیب اهم بحکم را و معدود را بعضی خلط بندند معده را و بنگ بلند و بولی و براز
عنالی نشان باشد که کاه بحکم اندر خون کرد اندیشه کیلوس با خلو و تقصیرات و بیاید ذات که بر ان غالبی سر بر کرد اکر خداوند علت محرور بود تخت ماند صدا
کرد و سینه بماند در دی شود و سینه خون سوخته بود و سینه جان باشد که سینه از نقصان صفرا بی بوده باشد و اکر خداوند علت مرد مزاج بود بر اداء همچنین
عفریق و بلغم تر از محرور و مرد اتوان مختلف کرد و چه رنگ و چه نقوام و مکیو دیا بوقت کن شتی کیلوس با سار رقاه و بوقت هضم دوم اندر بحکم دردی نرم بدید آید
و از موضع بحکم با بعلوها مزد بسر کند اما بنا ذی الصنع یا الخلق کوید و اما تصوری بر کرند و علامتها و مزاجها بحکم آنچه باماده بود و آنچه باماده نبود اندر محرور و نخستین بار
کرده اید است که بحکم و اندازه اکر مکند قلنا ما نوشت و بیان سبب اندامها بحکم و شود و از نقدی طعام بر وده باشد که تبارد و بوا سرخ دنده باشد و شکی بسیار بود بحکم و بر
ذاغلیظ اکند و از وی طعام بسیار اکند و با اوباب باشد که تو چون رقاکه بر بلیه خون رود کسا اندی بیاند تباه کردد و بیت و کرا و بحکم بدیاید بحکم تو اخداوند طاب اکر کند
از نه و اندر و اخراج استسقا اکر اکند بحکم خشن اخداوند اغلیظ و اندک کند و بولینه اندک بود و علامت آنکه صفرا بحکم بر ذات است اثبات که دنبال روی بر قانی شود و باشد
که بسبب زهره که میان زهره و روده افتاده بود بر ان ضعیف باشد و اکر شارکت سین باشد علامت و قلت تخت بیاری بها سر بنود و نه دنبال روی بسیار می بحکم آید
و اکر شارکت معده بود با کوارنده طعام و بلعوا ان معده بر ان کاهی بعد و اکر شارکت رودها باشد با هاو فراتر پیچیدن رودها و تولیج بادی کاهی بعد و اکر شارکت کرده بود
تدریجا بود علامت آنکه ترسی افتد بدید آید و اکر شارکت رحم بود تدریجا حیض علامتان بود و اینجنب با اسوجه بدید و ماندان بود علامتان اندر جایها حیض باز کرد
اید معده سه صفرا قوت بحکم ذات که قوت جاذبه ضعیف باشد کیلوس بر اکه با تقویت رودها و تقویت تقوصا نخواهد کرد و مخرج شی منوا فکند و هاضمه از بحکم اردی و
اندامها از نخواهد با بدین سبب لاغری اندتی بدید آید و سبب اسهال لاکن اسهالی تر و با سفیدی کرایند و حالا لایل کیلوس و منفعت ان اندک تا بخشین اندتی شیخ
رودها یا کرده اند ذات و اکر معده با صفرا قوت جاذبه بحکم قوی باشد تفوکه فرو دیا نا کوارنده بود و سبب صفرا جاذبه بر ساده باشد که میان رودها و بحکم آنکه با اسی بیلاذات
و بی اینت کطبع نرم باشد و تن کاهش شود و اکر طبع دریدر تولد که از صفرا جاذبه باشد و زن تفو دیکی کرایند و اکر قوت هاضمه ضعیف باشد علامت و بی اینت و نفع باشد تنکی
اکه طبع نرم باشد و اینجنب بر ذات عنالی بود دوم آنکه بحکم کیلوس با نا کوارنده باندام ها فرست رود تخیج بدید آید با بسته و لحمی ادا کند و اکر قوت ناضعیف باشد تفضلات
کدار حیض جدا نتوانند کرد و بولها نقلاید مکم زنک طبع تر کند آید و فضلها حیض باندام ماند و علامت وی ذات که ان هضد بهم اندکی شود اما سی بیماری قولنکند اند
منفذ هاسده و تر بعضی بدید آید و کی روی بکرد و نیست مرتر شود شهوت طعام ضعیف کرد و در بعضی تولیج مرکند و بعضی استسقا معدی با رقاق زرد و بیا
و بعضی را کرد بعضا زرد و قوا ما و با بدکرد نا معلوم کرد در سبب ضعیفی بحکم چیست و بدفع از منفعل با بدبود چنانکه هر بی اندر جایکه هر مرا کرده آمده است و بیا بدذات
که سبب ضعیفی بحکم اندیشه جاها که هر بحکم تو دیشکی کند بدید بر سبب اندر هاج او در رودها لطیف کرمکنده و بزاننده و کشاینده بحکم باید و این مارها
ان دارد و خالی نباشد که هر بحکم از قوت قابض قوت دهند و معه قوت باز دارد چون زعفران و ماء ترنج و شیرین که سازی از اندر کوینده اند عدوج بحکم کار کرده آمده است
و هر چه بدو مارا زیر آنکه در وقت قبض است و تیزی و بلوت خلیط را نقطع کند و حرارت تشکی و بیزی و بلوت را بیاید و سده را کشاید و بر وی و کیا
معدنی کند و معدوم را که با اینک خاصیت این نوع باشد اجاکه تحلیل با بحکم کوا اما سل است با سده است دارو هایی از دارو هایی قابض خالی نیکه باشد بس اولی
صحت باشد دارو ی قابض و دریابید ذات و اکر اندر بحکم ماده باشد استفراغ حاجت اید تا مل باید کرد و اکر ماده خونست قصد کنند و اکر خلط غلیظ و بدبخت
استفراغ نیکو بتوان کند و اکر دقیق است و بحکم و سل با دارو استفراغ با فتنی و حصار ضافت کنند یا دارو ی که در وقت استفراغ با نان حاجت یا دو بحکم کاه باشد
و اسها ایه بیاید و طبیب نشاید و تا با دارو هاها قابض باز دارد و صفت عظیم حاصل کند تا مل باید کرد تا اکر سال دفع طبیعت و مصلحت و بحکم بیان بکی میشود
مرد کشت تا زود تر ناک خود و اکر از بلید ذات دارو هاها و خوشی کشاینده و قوت دهند صفتی معتدل و کشاینده با نان به صفت دارو ی بحکم دارا کرکت و قوت دهند
لاغ مصول نهند چنی از تخم کرفس دام عصاره غافث تخم بادیان و تخم سرو قرانی هر یکی پنجدرم افسنتین رومی شی دیم تخم کشوث هشت درم تخم کرفس چهار

شربت

شربت دو درم صفت شربی که خالیوس بحکم بیماریها بحکم سوء امزاج این دارو نیست موز بادیزه بود کرده بیست و پنج مثقال غاریقون ده مثقال انیسون دو مثقال
سلیخه نیم مثقال نیم سه مثقال از خود و مثقال نیم و مرجها مثقال ابیض چهار مثقال دارشیشان دو مثقال کابلی شانزده مثقال مقل ازرق دو مثقال کرد و دارها هم شود
چنانکه رسمست مهذب کنند از جالینوس بحکم بیماریها که هر بیماریها که هر بیماریها بحکم بیماریها بحکم و اقتصاد بعضی قابض است و بعضی با بحکم و بعضی با نه است و بعضی
صدیدا و ماده بر دارا نشد که هر بحکم که بیماری است و بعضی مفتوح ان را بدان و تراست و بعضی مفتوح ان را بدان و دارچینی و سلیخه هند و عوت اند مزاج را صلاح دارند و بعضی
را دفع کنند ماده و دارها زیاد کا دارا که شده و صفت ان از دارو و دارچینی هزار سلیخه دو هزار سیوم هزار قوی تا ند دین باب و از عقاقیر و دارشت بعاق عوت دارند
و بزاننده و قبض کرده و صوبر بحکم دارا خشم و افتد و زن ان اندیشه بحسن بدین مقدار ان بهر ان که دارو هاها شکست باشد و قوتها و بحکم دارو هاها تمام
باشد و منفعت کنند و بزاننده و خلیل کنند و خلط از بطن کشاینده و بزاننده است و اکر حرارتی بیشتر باشد افیون و بزاج اندیشه بحسن نیاید کشت منفعت از بیا
باشد و فاضل از بهر انکه در وی افیون و بزاج است و دارو هاها قوی کنند منافع است انواع ضعف بحکم و اوکوفته مقدار یک انجیر باشد اول هند
خاصیت سود دارد و هر کاه که علامتها واجب کرد بحاجت شد بر انتر ظاهر باید دادن سود دارد و اکر سبب ضعیفی بحکم سوء المزاج که ماده باشد اهانی و سبب سایی امور و بحسن
و ماند تو شی بیشتر سود دارد اکر سرد باشد و اکر سرد باشد کشت و سکنجبین با بدو بود و طعام از سکباج و مصوص مرغ بحکم او کنند و مصوص مرغ بحکم او کنند و کشتن تر آنکه و
اندکی بدن و اکر حرارت تخت قوی باشد اندر سکباج و مصوص از چنی و سبل و اکشن و اندیشه ضعیفی قوتها و بحکم کاه با بحکم اکر قوت هاضمه ضعیف باشد سبل
و کوارنده با کشنه و مصطکی و قصب الذریره و سعد سود دارد و اکر قوت امسک ضعیف باشد دارو هاها قابض زیاد کنند و دارو هاها که کاهش و اکر باد دارو هاها
که مدارو هاها قابض با اندر بر ابر کنند با اکشنه سود باشد و اکر سرد باشد جوهر باشد جیزی که تا قوت جاذبه ضعیف باشد دارو هاها قابض باشد تا قوت
خوشبوی بر ان غالب باید دار تا بعض موی از ان نباید که قوت بحکم را کاه دارد و اندیشه و منع صداعها و بلدها موافق بود و اندیشه باب از تیر کشادن سده غافل
نباید بود اکر قوت دافعه ضعیف باشد تیر کشادن سده باید کرد و کوده اکر کوده ذات و بیاید ذات که هر انواع سوء المزاج هر قوتها را ضعیف کند و اکر چه ضعیفی قوت
هاضمه و جاذبه بیشتر از هر دی باید و کاه باشد که سبب ضعیفی سوء المزاج که ماده باشد جیزی سرد باید دارد تا قوت باز آید و بدین سبب هر کاه که قوتی ضعیف باشد تخت
تا مل باید کرد تا سبب ان کدام نفع از انواع سوء المزاجست ان مزاج دلیل باید کرد و موافق تر بن طعامی جدا و بحکم ضعیف را کوارنده اسهال و اکر کشاید جاذب کند
کرا کنند باه بزند و کتاب محبوب الهما ره رهنمود بلا بکیرند باه بکیرند ظاهر مرغ نیرنت و اناراکه از موز و اناراکه از اندک بزند باد اجنی و پیل سود دارد **باب دوم**

از جزو دوم از کفتار یازدهم از کتاب شش اندر سده کمدتر

تخم عدد بیدات که سده از جانب محدب با آنچه با اندر جانب سده از جانب مقعر اندر هر دو جانب
سده از اندر جانب مقعر بیشتر افتد و اندر جانب محدب کمتر از بهر انکه کیلوس از جانب مقعر بحکم دلید و اینجا غلیظ و خام بود اما باند و اینجا دقیق
و پخته تر بود بحکم و سبب بزرکی اندر تولد سده خوردن طعامها غلیظ و لزج است و خوردن کاهی خاصه اکر از بس طعام ریاضت و حرکت کند یا دو کوه و شود یا ترانه
بندها و ان خوردن و بیا باشد که سبب سده تنکی و باریکی رها بحکم یا تنکی از منشی جان اندر باشد و باشد که سبب از بهر خوردن چیزها قابض بود چون ابها
معرض و بحران و بیا بیدات که علیل سده کرد مقعر بود باسهال اشد و باد اکر باشد و عقلیل و استفراغ انجم در جانب محدب بود باد اول باشد و کاه
کرده اند که در دیا اما مرض که کند با جاها عفونی بیشتر با سستقا اد اکر و کاه باشد که در رودها و بها و صعب تولد کند و کرد و هم کیا تا سده کشت که بر دهنها و کاها
حکو کشتی نوبی و تولی باید و حلها بر علی سنا جراحت سکو بدا و تحقیق و ذات ان بهاکه کاها عصا افتاست و بر وی قولها بر و مد و زکوست فرو بی و اکر بلا
نزدیک و بحکم اندر افتاده بود هر دو ایران قیاس نتوان کرد **علامات** علامتها سده دو نوعست کی اندر تقل رقیق و بسیار و سفید باشد ان بهر انکه کیلوس که باید راه کیلوس که باید بحکم
اندر او و اندر بحکم خلط کرد و آب از دو جا استود و کرده و مشاند فرو باید ذات باشد و اینجا بهره بحکم است از کیلوس و آب بیشتر با تقل اینجا بر بوده فرو دیا
بدر بسبب بدار بسیار و رقیق و سفید باشد و دو انکه اندر بحکم کرانی بود از بهر انکه بحکم از مقدار کیلوس کرد و اندر اندر دبیب رها بحکم کرد و دار و بی سوار
دفع صحیح نخست اکر سده اندر جانب محدب بود کرانی بیشتر بود و فرق میان سده و اما سل است که اما سل بیات و کرانی بود و باد در صعب بود لکن کرانی سده بیشتر انکه کرانی
اما سل بود و در نباشد و اکر باشد کمتر از دو اما سل بود و بیشتر باشد و خلط نه اندک تخفیف و بدن باشد و بسیار باشد که خداوند سده را جب مشاکت بحکم با الهما
سینه تنکی نفس بدید آید **علاج** کشادن سده از حد بحکم باشد بدار و هاها و اکر حرارتی باشد ادار کشت و سکنجبین و ماء الکرم تر قی با سکنجبین
و ماء لسان الحمل و کشنیز و بیخ او با بدار و صفت سکنجبین سده بکشاید و کرم باشد دیکر بزنج کشد و تخم خیار کوفته و تخم خاصی کوفته هاها اندر سرکه و عسل جوشانند
و بیالایند و از ان سکنجبین از ان سده بکشاید و بزاننده و کشاینده است و بر بوی بیخ از حرکت و افتد بود و بر بوی بیخ از حرکت و آب و کوفتن و آب بیکی تر و آب
کشنیز هم اینجنب با سکنجبین از ان سده بکشاید و جا بحکم کشنو ظاب و بلغم او بعضی و ماء از رهاها معتدل بلغم غافتست و باد تلخ جاب با دیان تو باشد بکشد بکیکن

روی زیرا که خشک است و سیاه اندر و سیاه دهم باعث الاذیت کند و فاضل و تولد بلغم و مره را کشد و مره را کشد و مره را مرا حرام را کرم کند و مره را مرحوم است و مقطوع است
کرکره و تولد خراست بمقدار ابزار اندک و اگر بالا کرکره دهند و معدل شود و اگر بجز یکی که مرتبه است از سنگین از اکثر بسیار زیاده و غنی بشر کند و سنگین بر اصل السوء و هیولی
نزد کند و الدم بین و نزدیک آورد تو با بیدا کرکره را کشوف دهند و اگر بجز یکی که مرتبه است از سنگین از اکثر بسیار زیاده و غنی بشر کند و سنگین بر اصل السوء و هیولی
کشاید و اندر لاکند اسهال زیاده است و سخت و فضل اسهال و در اندر مزمج دنیو و اوساط و غذا بقون و افیون و عصاره و جوزه و قطوطون بارد و عصاره او و حنظل
و ترسی و سنگین سبکی بطوسازد و بتنی اخذ و بلغم ترشی و بلغم بارد و کرده و شق از این هذا شد از داروها مرکب از اصول تحت قوی صفت اگر که نزع باید تا بیج کرده
سوس بخار خوار هر کی دوم مصطکی انیسون دیوسیتی شقاقل هر کی بخدم جعل با نزد دم مویز دار بر دو کرده جو دم انجیر مثل با زده عدد هر دو بر زنده جمله سرست
شقی سه درم با بجمله دو بلغم ایام تا و شربتی تا بیج صفت دارد و هر کی سه بکند اندر کرده بغداد بقوت و صبر قسط و بیخ بکر از هر کی دانسالست شربت کی قال باسکنی صفت دارد
دیگر فتح او خنظل با زاد افیون با زاد تا بیج کرده از هر کی دو شربت کنقال باسکنی و هذا الشال و دوا اگر که قاطع الوزاز اصل افسنتین و دارو معتدل و مجوی که دوا لب سوداء
تحت این کفتار با کرده امده است هر سود دارد صفت تخم افسنتین کوکنار بدو کوکنار قوت و هندبا و فانیسون و تخم کرفس اسارون و انیسون و بادام تلخ و قسط و
زیوت جنبی تلاف خوب و عصاره تلخ ترا هر باید بلسان است شربت کنقال باسکنی و ترجمان هندبا خاصه خاصه عربی نباشد اشتر بادیان و کرفس کنند
و تخم و باد و انجمار و انجمار و انجمار و خوردهند و کاوس نباید خاصه تا شد و تخم کرفس و تخم بادیان و تخم کسه و باد و بیخ و حسن و انجمار و انجمار و خشک و انیزه بر علقا و انیزه. **باب سیوم از جزو**
دوم از کفتار یازدهم از کتاب شمار اندر سده که در تدبیر کردن کشاوس سده که اندر قرم حکم کرا باشد با زده هاء مسهل با بکه دو نخست تهیه بجا نیند و نیز کرده
کرده و از داروها مسهل سبکر باید از جمله تا بیج فیقرا کوسفاج و فقارا بقون ترکیب کرده باشد صفت ترکیب الاتا بیج فیقرا بکیم غاریقون و سفاج از هر کی دو دانه انیسون و تخم
حرجیر جمله کی رست و کوارج فیقرا با زده بیخ و ترکیب کرده صواب باشد صفت اسال تا بیج فیقرا بر بیخ و دو اندر تا بیج نفوذ با کی حرجیر جمله کی رست و تخم صبر با انیسون و تخم
با دام تلخ سود دارد و مطبوخ حنظل با سده و با کبک اید و اما مسهل با زم کی صفت ان بکند حنظل با تخم کوفته چار درم افسنتین و دیگر هفت درم کلیل الملک بجهم مویز با زده کرده
چهار درم انجیر تری بیست و هشت بیهه جمله کی رست و بیا اید شربت چهل درم با زده غنی با دام صفت مطبوخ ریوند چرب با بیخ بیخ و دو درم افسنتین و هفت درم انیسون درم سه با کی رست
فتح الاذخر هفت درم مویز با زده کرده چهل درم انجیر رست جمله هفده درم بر بیند جمله کی رسم است شربت چهار اوقیه با زده غنی با دام و تخم کاهو کرده و کشاینده با زده
با زده رخش و اقوی بود و اگر مسهل بی تخم با جمله اید انیسون و انیزه و انیزه و انیزه و حب حنظل قوی اوقیه و اگر تلخ سرد بر بیرون اید و مجرب بها کرده و کشاینده بکار و رشق سود دارد
چون دوا لاتی و دوا الاکرکه اندر اب کن شسته با کرده امده است و ضماد ریوند که اندر علاج معده با کرده امده است و اثار اسیاه کند اب با سوم از جزو نخستین ابر کفتار
با کرده امده است و تواند اید که اندر بهداج صبح با کرده امده است و مجرب و مجرب و مجرب با سرو با و مجرب خطیا و مجرب خشا و مجرب کلیان سیاه که اندر قرا با دو با کرده اید
ابر هر موافق بود و رخش و کاهو حنظل سده هر و جالب را کبک اید و کم کند و اگر سخن با بیخ کشنده و شق و مجرب نارین و بی ترکیب کننده از دوی معتدل و کشاینده باشد
صفت تکیان بکرید خوش سه درم بیخ کشنده و شق و دو درم نارین دوی سه درم انیسون دو درم هندبا با بکبین مصفی بر شد شربت سه درم با جهار درم و اگر سده کفته شده باشد
دلها مجرب از باز است بزند و اما مهاد اگر کند و شق و کاهو حنظل و انیسون و مصطکی و نعنعان و ریحان نارین و مویز مصفی اسند اثار ترسی و جوزه و فوه و انیسون و تخم
کرفس و تخم با دیان. **باب چهارم از جزو دوم از کفتار یازدهم از کتاب شمار اندر سده که از خوردن چیزها و قا بعض افتد علامتها**
علامت از سبب اسند **علاج** علاج این چیزها انه نرمی فرای باید کرد جون بزر و شکر و کشکاب و روغن بادام و اب کدو و هر چه اندر جز نخست این اندر علاج سوا اخراج خشک
با کرده امده است و اگر که اکهو لی افتر بیش تلاد بایل امده باشد علاج اکهاء و علاج اکهر بکرا کوه جبل باشد یکی است. **باب پنجم از جزو دوم از کفتار یازدهم از**
کتاب شمار اندر باد هاکه در بکر کوه لیس باشد که اندر و غشاء بکر خالی و دارد کشیده و دهانها تو کند و سیبا ی ضیقی فتوحه هاتهم باشد با حبس بدن قطعا مهاب با
و کاه باشد که بلا اندر بر بکر اقوت جنانکه اندر بر بیرون **علامت** اگر باد اندر بر بکر باشد هر کاه که دست و دی مالش قوی کنی کام باشد که از نه البیت بر کنده خود و اگر باد اندر نفسا بکر باشد
خداوند علت اندر بکر تمدد بی بدی کوایی و دیت و خلو می اما مسدود که هر دو اگر کوایی خالی باشد و اما مسدود باشد. **علاج** این همچون علاج سده با غذا هم با بدها و هم بجهه
کشاینده که اندر بار کی شسته با کرده امده است و نانشا اندر کوه ملو و زعفران و دل و قدح شایر هر نانشا نخوردن و با کوم خوردن و کوها کوم و ازین و قدر کوه کرده بر نهادن سوی
و بسیار باشد که کوه کرده بر ان دارد و با دها را بجز اندر اصل باید کوه را تا تند کام جانب مسل دارد اکوسل بجانب دو دها و نیز نخست دارد سه بر هند و اگر بجهه و سه دها بهلوها مسل
دارد با سوی چشت و کوه سکشد و دها اندر اکنده و هند بیرون بیرون سکستی با دها کشد بکر و بیرون باشد بالا می کوه با شد بالا می کوه با شد بالا می غلیظ و بیرون سبب بسیار باشد که خداوند در بکوی باشد بالا
نخواهد بر کی حارث شد با غلیظ را تعدیل کند و اندکی فیه نظر اسود هر چه اگر که هر نخستین در بکر بدیلیه و ابریس و اد فارسی صعب اوکند و موقد اندر او نیز جند بکر باشد
بلیه دهد و کشت نا زهر دیا و اما کو که خداوند علت و دیر جم بیش از اسمان آفتاب بر بیرون بکر و هر کرا از علت بر دها اید بر و تغلیظ بول با ان جد و کوه هی بکوی مدارک کلر کوی نظر

باشد

باشد خواجه ابوالعباس احمد الله بکیه هما اکه سیار بر بدیکر و خاری و بره و اما اکه کشت ان با و عی و تغلیظ بولست و مدانی بدکه بیلد نم اند جبیع بیرون اطراف با کرده و دار بزی
ذنبی بلیم بود قرآن از خار و بیخ و اما سر و بهر کی تولد کند **علامت** اتباع و علامت اخلاط هما ندیا بعد کرشت با کرده امده است و علامت اما سوا جزو سوم از کرده
و طبیان جبه کسان در بکر عقیق و طلق با کرده اند و اما علامها خاصه فرجه و ازین علامها خاصه اند بکر ضعیف رسد و اند صفت دارد و بکر اعتبین باب و دارد بکر بیند مصاره بر کرده
تره و اقوی با سکنجبین هر صفت تا رقیه دیکر طبع بکر بد و فیه و بوجه بی بدم زعفران و مدان تخم کوفی تخم با بوان از هر کی ذاکی کهبدم و بلیم بعد صفت دوج کوکا جبا بدم
سر و مصطکی از هر کی دو درم مصاره خاتم و مصاره افسنتین و بزر و غسول و بوجه بی بدم زعفران و فواخ از خرو و بوزکرات و اسارون و تخم کوفی تخم با بوان و انیسون و تخم بادام از هر کی
عود بسان تمدم تخم و درم با بوجه کرا بکه کو با بدر بکر اسل بود بکر که در دی نیز نخته و ان و بوند و سنبل از هر کی کمال جنبا الحبوب هفت درم با دو اوقیه اکر تر بود هفت
از داروها از هر چه تر بود درم باشد سه درم و اما بی کثیر نصیب ان خداوند اعلم اعلم باخلاط بر هر کدام **گفتار** از کفتار یازدهم از کتاب شمار اندر اما سوا و بکر و اسباب و علامت
و علاج از ان و نیز شوی بایست **باب اول** از جزو سوم از کفتار یازدهم از کتاب شمار اندر اما سوا که در بکر بدیاید و اسباب و علامات و علاج ان
اما سوا بکر با در عین بکر با شد و اند عضلها کرده بلا و بی فاده است با دانه سا ریا با در فشا و کها بکر و ان کرا اند با در هاء اجزاء بکر اند بکر با اند با دانه
محتب اند بی با دو باشد مقرو ماده اما سوا خوفی بود یا سطوبی با بلغ یا سود بی حصب و طحالی با دو بود و اما سوا که در احوی بود یا سر ان و اسباب ان سه باشد که خوی او مرا سوی
دلالت بکر با زد تا اجرا بکر ان اقتر بی کند و اما سوا که در دکاه باشد که اما سوا بکر بکر باشد که معده با اند و این چنان باشد که طعام ما که خلط سوزه شود و کیوس تباه و فی کرد
و ماده اما سوا بکر در و سبب قوت اند اما سوا بکر و بسیاری قوی صفات و جبانات زخمت و تر سبب کردن اجزا بکر ان ابیاید دانست اما سوا بکر خاصه اما سوا بکر و عین خاص الجب
بطبیب نا از جمله مشتبه کرد اند بلکه اعلم هر دو ماند بکر کوا اند بنوکی کی نفرس سر فرد و دیکر کی نا بیکر کرد دی باید و مقدم این هر دو عین بود و قرسیان هر دو دانست کهنه اند
علت رایه زیاد تا نفرس بکر جنانکه تواند بر سند اند در و سر بهلو نا اند بادی شریف یا اند. بالوی اخ کلیی هیچ باید دانست که اند بکر اما سوا
و اکر نیز علت نا اند الجبلست **علامت** علامات اما سوا جزو اکر که اما سوا کی دو هدی بود و کوا فرسل سودی نیست دارد و بدلا انکه از عادت اید و اشکه کا بود با کرد نفس کی
و هکا که نفرس کند در دو میان بکر و جبه کردن بد بیاید از بلکه جزو بکر بجاب نرد بکست و حجاب را اما سوا بر فشارش بود و بیان سبب سر فرد بیاید و دم زنک
و بره نیف بود و هیچ حال اما سوا کرانست کرم و تشکی نیا شد و تهوی طعام ضعیف شود و بیان باشد که بوی مزاج خشد و سر و کرانی بد بیاید و اطراف سر هر دو زبان
تخت هم باشد و اند کشا اند که نیز کوا اند تا اسرا اسود در زبان بیت بکر که دخت کو اما سوا بر جه باشد و تشکی بی اندازه شود و بت تخت طلاق کو در سبب که جمه
بکر بیاد و بکر نا بعد اوست و هکا که کرانی و قدمه کرد بت طلاق و زبان سیاه و **علامتها** و علاج ظاهر بیاید دانست که اما سوا بر اسیست و اکر اما سوا بر اند قهر بکر باشد
نفس را کشت و اسانی بود و سر کرد و تخت طعام کمتر و تشکی بیشتر باشد و فرسیان اما سوا بر بکر و اما سوا بر قوت که کرانی اما سوا جزو بیشتر و کرانی اما سوا قوت باشد از بهلو که
جانب مقرو ماده فاده است و اعتماد کرده کرانی اکر بد بیاید و در دی بکر بد بیاید و جزیا نرمه کشت که بر بد خاد کسانی از کهبکر ایشان ابیلوها سخن بسیار شود
الاما سوا جانب مقرو خلق بیاید و اما اما سوا جزو کرانی اکر اند از بهلو که جهه از معده و دوز از قوت و اما سوا جانب مقرو بیشتر بد بیاید کرانی و بهلو بیشتر باشد اکر بسبب اما سوا کی
میان معده و بکر بد بیاید و اما سوا فشارده شود و هکا که اما سوا بر عظم کرد بیاید و بهلو نی ان خت و اما سوا قوت بکر کرانی بر بیشتر و تنها با اما سوا بسلامه باشد و در جمله معده اند اما سوا بکر
عظیم باشد و شاک شود فواق و مشکش تنی و تشکی بدن سبب بد بیاید و اند بهلو که ضعیف باشد بر تا بکر بعم معده بر اید و اند بکر و دسیند و فواق بد بیاید و کرد و بکر کشت اند هوای
مشاکت معده است با بکر و اینی مشاکت بعضو مصیب بکر بست که از معده بکر بر بست و کرد و بی کفتا اند هوای بلکی اما سوا بر اند بکر اما سوا بر بکر شود فشارش بعم
با زد هر و ای با جانبوس است که سبب فواق و ماده صفرایی است که از بکر بعد و بلید و فع معده را سود تر و تیز اکر جه معده با بکر مشاکت است بدیع مصیب که بلد کرده امد کان
این مصیب با بکست و اما اما سوا بر نیک نباشد که رعت و فشار بر ان لم معده با در هر فواق تذکر و کاکی اما سوا بر هر و جانب بکر باشد هر و فع علامت که با کرده امده است تمام
باشد و بیدا شد که اما سوا بر بکر جانب بکر بد سبب مشاکت جانب دیکر اما سوا بر و هر و جانب بیدا اید کی تحت عدد اما سوا بکر بیاید و باز بیاید
دیکر جانب و اکر اما سوا نشاکت و کها بکر باشد و بر جه بکر صعب تر بود سبب سوزان تر و هی انواع اما سوا کم و بره با خوا استقا با کرد و ان بر کها اما سوا نوعی از سده است
و ماده ابنا الجنب و اند اما سوا بقا باشد و سبب استقا ذق و بی کرد و اکر اما سوا ان عضلها شکم بود شکل اما سوا ان شکل عضلها بود بعضو ان بیاند و بعضو ان بیاند و هی
بود بسبب جنانکه اند فرج با کرده امده است و اما سوا عضلها در هنا هر کرد و هنا هر و اما سوا بکر باشد و هر عظم کرد و اما سوا بر هر بر باند و نو دی ظاهر
فهمند علامت که بر اما سوا بکر باشد هر بود و اما سوا بر بر بکر بد بیاید هر کاه که بر بند عضلها را شکم خشان کاهنه بد بیاید دانست که اند بکر اما سوا کم است اکر قوت معده
و بکر قوی باشد و اما سوا اند جانب مقرو بود طبع خشک باشد و اکر قوت معده و بکر ضعیف باشد و طبع نرم بود و اما سوا اند بر و حفظ ان بود و اما سوا بکر هر کاه که اند اکر
بیماری بر ان غلیظ و سیاه بود باید دانست که اند بکر اما سوا بر غلیظ است و کرم و اکر اما سوا بر اما سوا بقا بود و علامتها ان همچون علامتها اما سوا بکر بود کفت و مرتبه و کرانی و قدمه و اند
تر بود و تر و بر بر ان کرانی بود و هکا که علامتها سه و **علامتها** اما سوا بر باشد و بر ان بر فی و بکوی بود و هضم معده ضعیف باشد و اند و عن شکم تدبی باشد و بیش غلیظ باید

کاشد بسار یقا اما سلب کرده و علاج اما مرکه مرازسه بر زنی بر تخلیه آمده و کوده و بلا بخود یا نفع پذیرد و بیم کند و بیکر و یا سبب کرد و سبب کلو سنه کرد که اندر استعمال دوا
رنج قابض بر او اندر و بحران اما مرسعه و عضلها اسکم یا برعاق باشد خاصه بر زنی بدست یا سوی یا بسوی و بحران اما مرتعم یا سوق یا سال بی او اما بهر لیست که علاج اما مرسه
بدروها، اندر اکند و ما بیکر و علاج اما مرس و قوه بدروها و لین و سبب و ایکر و علاج نخست رد السابق یا بیند یا اکثر یا کورا زود تا خیر اندر و بدروها و رابع یکا و داشته ایم
باشد که اما مرصعب کرد و کوه و بدروها بی علاج اندر داشت ایم باشد که اما مرس کرنشود و ام فوت بدین سبب کما یا زاد زدن بحکم کرد و تا خیر نشاید که دو یا زاده فوت خلیه بدین بلا
کوه و از ابتدا علت از نرست و غذا و طلاء رابع چاره نیست مگر صبر یا زاد رابع بیا سر نهاد زهور و کار و کار اگر اندر رابع متبرک و مند هوا فواهم و صفا بیا ترسیا اند
بیکر باید سبب زیادت اما مرکه دو دم اکو اکو اندر بکار و اخوش چیزها رابع اندر و بیم باشد که اما مرصعب کو دو بحیل ماحت یا و کو اندر تخلیل اندر و بیم باشد که قوت
ضعیف کو دو بن سبب دارد بعاد قابض خوش بیجر یا بیجه سعد و قصب اندر و بیم و افشتن هر یا اندازه که واجب کند و قانون صلاح باشد که بلو ابلیج کا دانند و اندر بیار از
اعلی یا سر بند و هر چه با خوش بیر محلی بادت میکند و رابع کمتر یا خوراه و قابض اندر و بلکه و اندکی بلو اندر و محلی بیار و معصور از قاضی اساسند که دو بن بیکر کاه دانند و این
کا و بیا بکست بیجلیه اعلی این طرق خاند بر بهر اکو کشت بیکر کو شتی نوست و نا اندر و دو صعب کرده دو دست و مصلح شود خاینوی بیکات میکند ارطبو کو بیا باشد
بیکر و دارو ها، محلی کا رسیاست و صعاد ها اکنده و دو غرنیس میاست و طعام ارند دو و جا نیوی و ارصیت کرد و کنت با ارد و ها، اعلی حرخ ذا لقوی یا بیر و صیت اول
قبول کرد و بیار هر کی شد و از اندر و ها، اندیشه اینچه دو بی تیزی باشد دو ارکنه و ما الفعل اکر هر تیزی نباشد دو ارکنه نیست سود و بیکو بیر زا کشاید و هم باشد که سه زیادت
از بهر اکه سه ای و صعوبت بیستان تیز چنانی و بکتاب دو یا سه است دو دی هیچ بیر تیزیست و از بیر و سه تو اندکند و زیاینکه او ماروها دیکر و زیادت توان کرد و طبوت انباید
کاشت سخت اینا ند از بیکه دیکر هیچ بیاید و خطر ناک باشد که اسهال بیرون نهد تا قوی سیف شود و سرنها و مانفی خاصا اند بیند، علت ارکنه است و اب حب الغلیل
و اب لیل ابل کاتیج و اب عسل ابل و اب کد و اب خیار و اب زیر اب کنوی خاز ابل نخست بکیوی هند و سیستر اجار شه خاصت که ملح خشک باشد و اکر با تر بکین و اب و نه
دهند و اکر خاهند که بکوی اقوت هند اب دو بو چنین زیادت کنند و بلا شد و دو غز اوام بر و بکاند و اکر حرارت بیار سه بیرا خاند اب و نیش نهند و خیار شه با ملح افشنین
که دو دی قصب اندر یه بخیتر باشد و دو غز اوام بر بیکا یزه نام بو صفرا قوا اصلی با بس بخیر دم نوخ خیار و معنو تخم کدو و تخم خوز و تخم کسه از هر یکی سه درم تخم ابادان
دو درم شربت دو مثقال با سکنجبین و اکر ابن علت سرد باشد دو درم خیار سه درم سه درم زیانه کند و اکر حرارت سخت غالب بود کا خود را قوا نیه و دو دانه بیند چون خاص
کند صفت معنوی که حرارت بنشاند و سوی کمتا بیر و اندکند بکیر یا مغز تخم خیار و مغز تخم خرزه از هر یکی سه درم تخم کشوث و تخم کشوث و طباشیر از هر یکی دو درم تخم ابادان
و تخم بادیان از هر یکی دو درم عصاره انبا بارس چهار درم زیون چنین کشنا اند و از بیر حتی تخم بادا دو درم رب سوس و چهار دانه اند مغسول و یکی دو درم زعفران دیکه دو درم سنبل و یکه
مسکی یکدرم افشنین و دو دانه کا فوا مرده اند و اکر سرفه باشد صمغ و کثیرا و رب سوس زیادت کنند و با ترتر سکنجبین زودی بود و بدهند و این اقراص و سعوط با از هند
ابون و سکنجبین اکر کنه و اب ترها دیکر اندیش علت سخت نا قصت خاصه اکر دو هفته یا سه هفته بیش سه میدهند و اکر بکوی و خنکی باشد ما الجبن سخت نا تمام بودن
صفا دها و ابتدا علت از داشته کند و از عنب الثعلب و اکر کثیر تر و اب کنه و اب الحلوانی و اب لسان الحمل و صندل سرخ و صندل سفید و عوم رعفران و کلا و ما کا فوا یا بیرون
بیرها و روز از حوبا بوند و اکلیل الملک و حلتی زیادت کنند و هر روز دارو ی محلل زیادت کنند تا بوقتا تا دادم و محلل بنا تم کنند و چیزی را عاملا آمد محلل زیادت
کنند و علاج کنیا اندازه حاجت و اندیشه حاجت اب بایان و اب کرفس و اب لسان الحمل و اب البذور هم اینه بند صفت نمادی که کا تا بیرند طبیخ اسفنج بریند و صمار کنند صفت صمار
صمار دیکر او بر اینه بند ابا اردجوبه کلا بر خشند و هکا که رخشو نها هنری و اندیش خمارها مسکو یا بوند و اکلیل الملک و ارد جو حلبه زیادت کنند صفت صمار طی که قوت
انتا سود دارد بر صندل سفید و سرخ کل رخ از هر یکی چهار درم با بوند و اکلیل الملک و سفته و ارد جوار هر یکی ده درم اسفنج و دی و نطرون بیلیسا ان بلیسا از هر یکی نیم
مسکو یستر از هر یکی دو درم زعفران یکی مثقال کا فور دو دانه هر دا بسوه مصفی و دو غن بنفشه و دو غن با بوند و دو غن بنفشه و بنشند صفت نمادی که بقا تا عظلا سود دارد کی زیره سلیخه
سفید و سرخ و بنفشه و سنبل و فرفیون و از هر یکی سه درم کل و یا بوند و تخم کتان و افسنتین و دی و اکلیل الملک و بسیا و شاذ از هر یکی چهار درم سنبل و مسکو و میعه از هر یکی
دو درم زعفران یکدرم و نیم صمغ با بوند و موم زرد بنشند و بکفند صفت نمادی تخلیل کننده و حیره و اوقیه مسکو یل اوقیه یا بوند و اکلیل الملک از هر یکی چهار اوقیه
رعفران و سنبل و صمغ اکو کتابیت بود و اکو اما سن جانب معتدل بنی از اکو زنده باشد فانوس اما مرکه اما دجاس محدب یا کو دو ماهه است نکاه باید داشت و هم
بدان شو قدیم جرا که اندیش جای تدبیر نه داشتی طبع یا کو کرد یا عاد اشرتها، نوم کنند و کشایند و جهاب سیوها و سکنجبین و شراب خرما هند و بنزاب
اندیشه نهند و اد عنبا الحلب و اب الحلب و اب حلب و اب حلب و اب ح

کتان و طبیخ حلبه که نفع اندر مثانه است و ورم کرده صفت تخم حلبه که بکوبند و در حلبه اندر مقدار ده استیار بنهند تا و تهیه و بدل بهم بیامیزند و سه درم روغن بیدانجیر و یک
نوبت از آن بخورند و سیکوبد طبیخ مویز و عناب و انجیر تر تا نفخ صفت آن بکوبند مویز را که بکوبند و سه درم انجیر بکوبند و بیست عدد عناب بیست عدد تخم و هفت درم تخم بادیان و نیم
از هر یکی دو درم خطمی و خطمی از هر یکی دو درم هلیله زرد و انیسون بادرنج و روغن بیدانجیر و دو درم روغن بادام شیرین بر آتش بر آتش و بدهند و بنوشند ایشان حبیب از بادام قشر
و غار یقون و عصاره غافث و مندی هندی و انیسون بادرنج انغلیون و ارکسنه بدهند و علاج اسطرطیس و اورام مکند و طبیخ تخم کتان و اطراف اورام و ورم کنند است و جلغوزه
اندر علت سودا است و بیه بسط و بیه مرغ خاکی و مغز سنا و خوردنی و اندر خارها بکار داشتن نرم کرده و فرا شده است و مقدار نیم قسط تا یک مثقال اندر شراب یکوزی بدهند
سودا بنشاند و روغن بادام و روغن مصطکی و روغن آن از هر یکی مقداری از طبیخ سداب شیت سخت سود دارد کهفت بدهند و روغن تا از دین جاری دم بدهند و تخم خطمی
بکوبند با آرد گوفرا بکنند و غافث بکوبند هم با این آبها و بر آن آبها و اول بادیان سود دارد و حلبه بادام تلخ با روغن آن اندر سداب نافعست و قوت دهد
و کاکدریوس و لوزی نافعست و لوزی تیز مرو بیکوش کوبند و اندر آبها بکیلو آن بنوشند و معجون کوفته و انانا سا نافعست صفت آن مویز سیاه و بیکوبند و بیکوبند و کاکدریوس
ده درم سنبل دو درم زعفران یک درم مر یک دو درم قسط یک درم و تخم مصطکی دو درم مغز بادام تلخ یک درم و تخم مقوی دو درم مقوی از شراب جوشانند و دارو بها بیاندازند و اقوس کنند هر یک سه درم
شربت یک درم مر از هندی

ازهار کشنان بال شد عسل بود و اگر از آن بول طبق کتب بدارد خوردن فرمند الماس بر زود زایل شود و گاه باشد که جوان الماس بر دهان و بعضی خاصه از سوی چپ گاه باشد که آن
شکوفه ترش الماس که صلب و بر شود بر زود بخورد بر بدهد که مانند قرنطینه باشد گاه باشد که الماس بر زایل شود **علامت** هر انواع الماس بر زایل که از سوی چپ بجانب بازو بود و بدن تا شانه شود و چیزی که بدنه برآید
و اگر الماس قوی و ضعیف شود و دم زدن مضاعف شود همچنین دم زدن یکسان از کردستی از بعد که عجب بسیب زایل حرکت خوش بیکبار تمام نتواند کرد در میانه و هر که بدو
بدهد تا کند و دم زدن بدان سبب مضاعف شود و قاطع الاقت و غرب بدو دم و تیغ باشد که باب و بعد از دوران کند تو الدم که استقرب بعض سود دارد و شود سوده بدن مثقال با سکنجبین بر روی
اگر بالماس الاصول سود دارد و اگر دو تیغ بر زدار چپ که و خداوند علل سر زیاده و شراب اندر دوی خورد بر زیاد کند و گفت اند که در مرض بیهوده و سر زیکان از
سوی هار خشک بیت و بادام و جلغوزه و بایدر و گوز و انجیر خشک سود دارد و شراب قوی تیغ سر زیاد کی از و زیتی با مرکه خوردن فلجیت این که بر زرده و چند روز بسیار
ابدار کرده و تر از کرد بر زرده و خاصه سود دارد و آب بادیان بهترین چیزیست خداوند سر زیاد و سیل اندر طعامها کردن صلابت سر بر زیاد و اندر نان نیزه و گوه و بیان انجوانه
و تخم بادیان بسیار کرد صفت اقراص فرح بکر نفوذ دارد و دم بهست تیغ بکر از زاوند و ابرسا از هر یکی دو درم هر دارا کوبند در بر زند و با سکنجبین تر و تر بر زند شربت دو مثقال
اندر تیغ افشانند و بر بست تیغ بکر بر صفت قرص کرد از زوده ابرسا بجا دارد قلفل سفید و بسد و اشق از هر یکی دو درم اشق را بر کوفتند و دارو ها بیان بر شربت شربت دو درم
اهل سکوبیان از طبیب کیان قرص انزکت کند مرکب داسه روز این قرص بدهد اول انجیر صفت اقراص بکر جهت الفقه و بر بست تیغ بکر از هر یکی دو درم زراوند و
و برگ بیدان و سفرجل از هر یکی دو درم اشق جاودرم اسقولوقندریون هفت درم ارزن و ابا سازی بجهت انبوی کوبند اشق را بر کوفتند و دارو ها بیان در شربت دو مثقال
بالماء الاصول اگر با سکنجبین تنهد بر کوفتند و صفت عیسی صباغ تیغ بر بست تیغ بکر چهار اسرب زراوند طویل و اسرب تیغ بکر بکسک و بیل از هر یکی شش درم اشق چهار اسرب زراوند مستدیر چنانکه با دو کرده اید
صفت سفوفی تیغ بکر چنانکه ارشاد تیغ چهار اسرب زراوند کتاب ترکیب کتب با زوی که چنانکه حیات را تراد بر بند و بکر و زیک اسرب بر سیاب خشک سوده با بوی بر بند و نوش کند
در زنوبه که حرکت کند تا بر بان شود و نگاه دارند که جوزه بر ان کوبند هر روز یک مثقال با سکنجبین بر هفت سفوف بکر بنهاد بر یکی تیغ بر بست تیغ چهار درم آنچه کوبند
و با در بیاند و خمیر کنند و از آن قرصها گرد بیاند و بکوبند و بر کوبند و بر کوبند و اگر نافع باشد که خوردن هر بامداد و با آن هفت سکنجبین کماندین هفت سود دارد
بر بست تیغ بکر و استعمال نمودن و کرما زو بیست درخت بیده و فنا و اسارون و تیغ هر دو بایج کوفت از هر یکی بر بند و بیالایند و از آن سه بکر سکنجبین سازند فصل دیگر بر بست تیغ بکر
و بیست تیغ با دان از هر یکی چهار جزو بیج انجوه بیست تیغ بکر از هر یکی دو جزو تخم کرفس تیغ با دان ابی انبوی نظر اسالیون از هر یکی کم و نیم هر دارا که تو کند بکسا زوه زیر بر بند
و بیالایند و بکبین و انگبین و سکنجبین بر آمد و با مزوز عفران در دوی اندر و دوا بالمرهم تخم عیسی صباغ بنت سنه جگر و اماس بر زانکه بایدند قوا بادین یا کرده اید و چیزها
که از سوده اند و خاصیت سود دارد شیر و باه و بکر از انخشک کرده و بر زکو زحمات از هر کدام که بر سنا بدو درم با سکنجبین خفاش که تاریک شب بر و کوبند بکر بند
بکشند و نگاه دارند که اول کنند و بر کوزه چند انکه بر شربت بر بدانکه با سکنجبین سفوف بکر بکه خفاش هفت عدد و با آن کنند و اندر یکی خانه بر هفت بر بکه
از آن که و بیک را بکر بند و اندر تو کر نهند تا بر بد و کنا اندر تو کر شود پر بر بدیکشانید و اندر که عالد و هر اسد مقرر بود و دم بهند خواه اسوس سامکی تا بر بر
از سوده است و کلا که و این بار و فاه و قصه او بر بها و هر بار از آب خوردن بار باید دانست بر چند انکه بر کوزه تا قوت دارد و اندر مدتی بجانب بکر و بیک کند و خاصه این
تیغ سازند کیا که و اید کرند سرب بر و هند اند که بجوشند و عمل اندازه بر بر بیرون و بدان که تو کند و بر بر نهند که و کرده و انجیر که اصل الفقه اندر که بر بیند و بر بر سازند خیل
سوده و بوق با می بر شند و بر بر نهند و کاغذ و انانه بر بر کنند و انگبین و می با آن و خوردن کوفته بر دوی با کند و بر بر نهند و چند انکه صبر تو انند که بر بر بکاند و بر
سار بر بند بجانب دم اشق بیت دم بوده و دم هر دارا که بسانید و خاک کند و بر بر کاه بر انند و تخم او که بجنبه و مهوا کرده خاصه و از سوده است و نیکت صفت خاصه و انه
اختیار کنند یکی سداب و بیست تیغ بکر و انسنتین و بر و سر هر دارا که بتاب بر بند و بر بندی کرند و خاصه کند که بر هر کاه که سر و شود و اندر و بر کی و کم و نفعه تا بیست و چهار
و چهار با بیکه تا شانه بود صفت خاصه قوی و سیل ترتیب بیاه سا و قیه خرق سفید جهار اوقیه اشق و نطرون از هر یکی سه اوقیه سفوف بنا سا و نیکه بر بیل بر دواء هر دارند و بسانید و بتابید
بنبیذ تیغ بکر بند و چندان بدان طبق بر دو کی از آنکه چنان نفع کند و دارو هاء روی چنان نشت و کرده کا اندازه و اشق و آن کوفته بر کن کوفته صادق و قوت صفت خاصه قوی
بکر نهاشق و مغز و ام از هر یکی دو درم برک سلب چهار درم کرد بر شند و از آن کمانی علاج اهل و کی بر بنا جهاد کند و خنده بر اندند و کرد با کند و موضع دانه و نگار از که بر بند تا
ماده جبار بیا بد و بر سر و بر اسند و سواب با بند و هر وقت که صادق کا رخاهند داشت اولی تان باشد که بیارد کرما بر سی ناشتا اندر بار بر بیشه و سفوف زمان مقام کند و بر بیشه
از کما بر زاد ناشی و شد و بخاه و بدل و ماند از چند خوده و لا بر ان اگر نبیذی بخورد تیغ مزوج باب دریا و قدیم بطوخ کند علاجی قوی باشد سه روز این ترتیب بر دو کرد بند
روز چهارم و راس و نهایت چند انکه ماده شود و عرق کند بر ضاد بر نهند و اگر آماس بابی بنه خشک استخوان بلم با کرد و هر چه معتاد است از آنچه اند اماس لب با کرده اسود کرد کی
و بلغ علاج کردن و خاصه اسهال طولان شود با بید و زیر ما لمند هر دو که و تخم بیت و مصروص کرده و نان با سکنجبین خوردن و دارد و کشنه و کرفس و بر کی تب
و تب و سندان بلیغه و زنوق و بره و حرا اخضر اگر بر و بره و برک کلو ساق و برک و سرو بره و اگر کشنا اینه سکر کی لطیف باشد چون دراج و تند و طبیخ و کشنا صفرا
که طبق سود دارد و حکما کین تخم سندان شوبل ارکوفت و بجنبه دارد بر خوردن نان بنا و بسیل نفع نهند و با کرد بر نهند و با کرد بر نهند و

باب چهارم از گفتار دوازدهم

و غاریقون با سکنجبین مرتی و شونیز شربت از هر کدام هاشم بود و دو درم و بیجنده افتیمون کوفته و بیخته با یک اوقیه سکنجبین بر بنا بر اکند خاصه اگر دو سه روز خشک
با بیلا نسیا تم بود و شراب شیرا شیرا با بیل او بخش انج بود و اشق باید که تعلف او سرکه و بادیان و تیغ و عنب و بید باشد و ماء الاصول با یکه زرد و غنی با بلم کج و جهاد لن تر اول بر نافعت
خواجه ابن علی سینا سکوید انجیر آن بود در بر سیاه شاخت و تیغ بکر نکشت و روغن خاصل از هر یکی سه اوقیه شربت سه درم با سکنجبین و افتیمون و بر بست تیغ کرنیم کوفته
و بیخته و با سکنجبین تر شته شربت بجهت الاقت و غرب بدو درم و تیغ با سرکه باب و بعد از دوران کند تو الدم که استقرب بعض سود دارد و بدل مثقال با سکنجبین بر روی
اگر با ماء الاصول سود دارد و اگر دو تیغ بر زدار چپ که و خداوند علل سر زیاده و شراب اندر دوی خورد بر زیاد کی کنند و کفت اند که در مرض بیهوده و سر زیکان از
سوی هار خشک بیت و بادام و جلغوزه و بایدر و گوز و انجیر خشک سود دارد و شراب قوی تیغ سر زیاد کی از و زیتی با مرکه خوردن فلجیت این که بر زرده و چند روز بسیار
ابدار کرده و تر از کرد بر زرده و خاصه سود دارد و آب بادیان بهترین چیزیست خداوند سر زیاد و سیل اندر طعامها کردن صلابت سر بر زیاد و اندر نان نیزه و گوه و بیان انجوانه
و تخم بادیان بسیار کرد صفت اقراص فرح بکر نفوذ دارد و دم بهست تیغ بکر از زاوند و ابرسا از هر یکی دو درم هر دارا که بجنبانند و بیالایند و با سکنجبین تر و تر بر زند و با سکنجبین
اندر تیغ افشانند و بر بست تیغ بکر بر صفت قرص کرد از زوده ابرسا بجا دارد قلفل سفید و بسد و اشق از هر یکی دو درم اشق را بر کوفتند و دارو ها بیان بر شربت شربت دو درم
اهل سکوبیان از طبیب کیان قرص انزکت کند مرکب داسه روز این قرص بدهد اول انجیر صفت اقراص بکر جهت الفقه و بر بست تیغ بکر از هر یکی دو درم زراوند و
و برگ بیدان و سفرجل از هر یکی دو درم اشق جاودرم اسقولوقندریون هفت درم ارزن و ابا سازی بجهت انبوی کوبند اشق را بر کوفتند و دارو ها بیان در شربت دو مثقال
بالماء الاصول اگر با سکنجبین تنهد بر کوفتند و صفت عیسی صباغ تیغ بر بست تیغ بکر چهار اسرب زراوند طویل و اسرب تیغ بکسک و بیل از هر یکی شش درم اشق چهار اسرب زراوند مستدیر چنانکه با دو کرده اید و چیزها
صفت سفوفی تیغ بکر چنانکه ارشاد تیغ چهار اسرب زراوند کتاب ترکیب کتب با زوی که چنانکه حیات را تراد بر بند و بکر و زیک اسرب بر سیاب خشک سوده با بوی بر بند و نوش کند
در زنوبه که حرکت کند تا بر بان شود و نگاه دارند که جوزه بر ان کوبند هر روز یک مثقال با سکنجبین بر هفت سفوف بکر بنهاد بر یکی تیغ بر بست تیغ چهار درم آنچه کوبند
و با در بیاند و خمیر کنند و از آن قرصها گرد بیاند و بکوبند و بر کوبند و بر کوبند و اگر نافع باشد که خوردن هر بامداد و با آن هفت سکنجبین کماندین هفت سود دارد
بر بست تیغ بکر و استعمال نمودن و کرما زو بیست درخت بیده و فنا و اسارون و تیغ هر دو بایج کوفت از هر یکی بر بند و بیالایند و از آن سه بکر سکنجبین سازند فصل دیگر بر بست تیغ بکر
و بیست تیغ با دان از هر یکی چهار جزو بیج انجوه بیست تیغ بکر از هر یکی دو جزو تخم کرفس تیغ با دان ابی انبوی نظر اسالیون از هر یکی کم و نیم هر دارا که تو کند بکسا زوه زیر بر بند و بیالایند
و بکبین و انگبین و سکنجبین بر آمد و با مزوز عفران در دوی اندر و دوا بالمرهم تخم عیسی صباغ بنت سنه جگر و اماس بر زانکه بایدند قوا بادین یا کرده اید و چیزها
که از سوده اند و خاصیت سود دارد شیر و باه و بکر از انخشک کرده و بر زکو زحمات از هر کدام که بر سنا بدو درم با سکنجبین خفاش که تاریک شب بر و کوبند بکر بند
بکشند و نگاه دارند که اول کنند و بر کوزه چند انکه بر شربت بر بدانکه با سکنجبین سفوف بکر بکه خفاش هفت عدد و با آن کنند و اندر یکی خانه بر هفت بر بکه
از آن که و بیک را بکر بند و اندر تو کر نهند تا بر بد و کنا اندر تو کر شود پر بر بدیکشانید و اندر که عالد و هر اسد مقرر بود و دم بهند خواه اسوس سامکی تا بر بر
از سوده است و نگاه دارند و قصه او بر بها و هر بار از آب خوردن بار باید دانست بر چند انکه بر کوزه تا قوت دارد و اندر مدتی بجانب بکر و بیک کند و خاصه این
تیغ سازند کیا که و اید کرند سرب بر و هند اند که بجوشند و عمل اندازه بر بر بیرون و بدان که تو کند و بر بر نهند که و کرده و انجیر که اصل الفقه اندر که بر بیند و بر بر سازند خیل
سوده و بوق با می بر شند و بر بر نهند و کاغذ و انانه بر بر کنند و انگبین و می با آن و خوردن کوفته بر دوی با کند و بر بر نهند و چند انکه صبر تو انند که بر بر بکاند و بر
سار بر بند بجانب دم اشق بیت دم بوده و دم هر دارا که بسانید و خاک کند و بر بر کاه بر انند و تخم او که بجنبه و مهوا کرده خاصه و از سوده است و نیکت صفت خاصه و انه
اختیار کنند یکی سداب و بیست تیغ بکر و انسنتین و بر و سر هر دارا که بتاب بر بند و بر بندی کرند و خاصه کند که بر هر کاه که سر و شود و اندر و بر کی و کم و نفعه تا بیست و چهار
و چهار با بیکه تا شانه بود صفت خاصه قوی و سیل ترتیب بیاه سا و قیه خرق سفید جهار اوقیه اشق و نطرون از هر یکی سه اوقیه سفوف بنا سا و نیکه بر بیل بر دواء هر دارند و بسانید و بتابید
بنبیذ تیغ بکر بند و چندان بدان طبق بر دو کی از آنکه چنان نفع کند و دارو ها روی چنان نشت و کرده کا اندازه و اشق و آن کوفته بر کن کوفته صادق و قوت صفت خاصه قوی
بکر نهاشق و مغز و ام از هر یکی دو درم برک سلب چهار درم کرد بر شند و از آن کمانی علاج اهل و کی بر بنا جهاد کند و خنده بر اندند و کرد با کند و موضع دانه و نگار از که بر بند تا
ماده جبار بیا بد و بر سر و بر اسند و سواب با بند و هر وقت که صادق کا رخاهند داشت اولی تان باشد که بیارد کرما بر سی ناشتا اندر بار بر بیشه و سفوف زمان مقام کند و بر بیشه
از کما بر زاد ناشی و شد و بخاه و بدل و ماند از چند خوده و لا بر ان اگر نبیذی بخورد تیغ مزوج باب دریا و قدیم بطوخ کند علاجی قوی باشد سه روز این ترتیب بر دو کرد بند
روز چهارم و راس و نهایت چند انکه ماده شود و عرق کند بر ضاد بر نهند و اگر آماس بابی بنه خشک استخوان بلم با کرد و هر چه معتاد است از آنچه اند اماس لب با کرده اسود کرد کی
و بلغ علاج کردن و خاصه اسهال طولان شود با بید و زیر ما لمند هر دو که و تخم بیت و مصروص کرده و نان با سکنجبین خوردن و دارد و کشنه و کرفس و بر کی تب
و تب و سندان بلیغه و زنوق و بره و حرا اخضر اگر بر و بره و برک کلو ساق و برک و سرو بره و اگر کشنا اینه سکر کی لطیف باشد چون دراج و تند و طبیخ و کشنا صفرا
که طبق سود دارد و حکما کین تخم سندان شوبل ارکوفت و بجنبه دارد بر خوردن نان بنا و بسیل نفع نهند و با کرد بر نهند و با کرد بر نهند و

از کتاب ششم اندر درد سپرز که از باد خیزد

علاج این علاج اما رسیل نزدیک از بهاء کدو و طعام تخم کدو باید و مجلی آتش و بغاد و بدن و
طعام نرخس اندک باید خورد و بتدریج اسفنج و چیزی که مگر گرد و دشکی سیاه کرده و اگر جایی شلب کهن خورند سود دارد و بعد وقت که طعام خورند تا معده سبک شود زشت
و از زکام کرده و مغز بغاد که کرده سود دارد و مدت مدید بیرون از دکن تخم سنان بی و درم بکیرند بیرزند نیم درم کرد شیر و قصاصکر بار کرد کوچک و از شوربا تلیه
بوراک و نکاه و انداز آنها فرو مرا از بکوبند بریزند و حب العقد و کمار و آرد بکیرند استقولوفدریون هفت درم شهرت سه درم بلسکین و سفند میکو کانه و نه درم تخم
دو درم تخم کسه و تخم زرافه هر یکی چند درم شربت سه درم بلسکین و افتیمون بجکست سه دارو و مغاها از دفع آنستی و دفع قبض و درد عرق از بیرون سازند و اخلاط بجنین تا بعد دیگر
بخته و نطرون و سنبل و تخم بیخ لکنت و کاهو الملک و انیون با کو کرد بوده و بیرند و تا وقت و جامه شیر با عسل کهنار زرم اگر کار شیر اندیدیا کمار بیرها چکو سه چند جزو شیر و زاند
استقطاریکن کهنار زرم جزو اول اگر کهنار سیزدهم اگر کتاب سیزدهم اندر بیرقان و علاج آن و اندر وی نه باب باب نخستین اگر کتاب سیزدهم اندر شناختن اگر بیرقان
بود بدانکه بیرقان تغیری زردی و چشم و دهن و تن بکیرند و بیرقان باید باشد سیاه و تولید بیرقان زرد بیشتر از بیکو بیرهم باشد و بیرقان سیاه بیشتر از بیرزی باشد و از بیکو نباشد و اسباب آن
بیرقان زیادت بیکو که تولد صفرا اندر خلاف باشد و بیکو قوت الدخلاف باشد و دهم که صفرا از بیکو زهره بیرون شود و اکثر آن بیرون شود که باید سوم بجان بیرد احاد و بتاء و تخم و اسباب او بود تولد
صفرا بیکو که صفرا بیشتر قدکند بیار خوره ایم سوم آنکه مزاج همه تن کرم باشد و بیکو که اندر کهنا بود بیان سیب کرم و صفرا و سوم چهارم آنکه مسام بسته باشد و شوکی و
صفرا بخیار دفع نشود و اندر تن باند و بیرسیاست که عفن بیرقان بیشتر اندر سنان و بیوتن اندر بلغمی خالی از بیکو که مسام بسته شود و صفرا که باجتماع و بیوتن امر زیادها
جنبیه بیرو بخیار اندر و دفع شود اندر تن باند تنجم کجا خوبی رهنگ کرد و زهرها و خوزک کرد و صفرا که کند و کرم و جوانه و زنبق و قدر کرسان نوع باشد و اسباب آنکه
صفرا از بیکو زهره بیرون شود و دو سبب یکی مواد است و مسه از بیرون باشد و اندر اندر باشد و اندر اندر که صفرا از بیکو زهره ایم بالاطلاق منفذ آنکه صفرا از زهره و رده ایم بالاطلاق منفذ آنکه صفرا از زهره و رده
کشا کرد اندر آن منفذ آنکه میان زهره و رده است صفرا از آن منفذ باز کرد و زهره و رده ایم بدار زهره بیکو که بر ایم اندر هر تن تا خوزد و کند و منع دم اما آن است
و تولد بیرقان از آن سر بین کو نه باشد هر و منفذ که باز کرده امده است بسبب اما که کو نه شود و صفرا اندر بیکو که بیان بر آنکه شود بیکو که باید بود که سبب سوم المزاج سرد منفذ
منفذ بیکو که زهره و صفرا دفع نوشی و اندر بیکو باید بیدا نشکه هر که سرد امده و صفرا بیار سبب اندر بیکو که بیکو که بیکو بیکو بیکو

سکنجبین زردی انیسون خودروس حماد از بادیان و کلیل الملک بیخ خطمی و کتیرا و بهنت و افتیمون یا بیخ سیر و مرسا زنده کوفته و بیخته بر وی عرق قسط کرده نرم سایده کنند و بر
نفخ و لیخ اندر باب علاج سده که در معده بکرد افتد یاد کرده امد راست علاج لیست این باب با از بسط العذر یاد کرده و اگر سده اندر ان مقدار افتاده باشد که سیلان فرو ورده است علاج
از بخته بزر کشاینده و بیارند طعام سهل قوی با بکار صفت ادویه که بکرند هلیله زرد بهازه دم هلیله سیاه هفت درم شاهتره دو درم غافث و افسنتین از هر یکی بهاء زنجبیل
دانیر و اگر دو میت در مصطکی و انیسون از هر یکی دو درم بیخ بادیان و بیخ کبر بیخ خطمی از هر یکی هفت درم ترید بیخ دم افتیمون بیخ دم خیار شنبر دو درم الوسا بیست عدد
خرما هندی بانزده درم هر دو اندر سه من زنجبیل تا بیکی از ایدو بیالایند شربت هفتاد درم با نیم درم غاریقون سوده و دو دانگ نمک هندی و دانگی مقویا هر بیخ و دو دیگر از این سهل
بهشتن تا سه کشاده شود و از انیسون ماء الجبن بکار اندر با از سه فوق هلیله سیاه و دو درم افتیمون یکدرم ایارج فیقرا نیم درم نمک هندی دانگی با بیست دانه تا قوت آن و با آن عنصرها
سه تا کشاده و فتوح شراب هر دو بیخ ها و دم دهند با سه درم هلیله زرد و یکدرم افتیمون و نیم درم انیسون و دهار دانه ایارج فیقرا و غاریقون و حب و منع خاری
در بیخته با گرمی بر بوی تب با سکنجبین سوده دارو خاصه اگر سکنجبین زنبقی بود و اگر با این دواها این دواها حاذق باشد علاج در نهاد و اورده اند تا ماما کند اندک
از نفخ که میان بیخ و معده است شرب و داریی اندر کند با بیار چون ابکشتوان و اب کشنه اخیار شبر و اب فرفاریون و اب تربیه بخشند و صافی کنند و یکقدح کشنیز بیست عدد
و دانگ مثقال تخم خرفه بکار کرده و یکقدح تخم تب هر دو را بکوبند و هر دو را بیالایند و طعام حسو هندی اندر کند و تخم تب با شکر و دغن بادام شیرین و تخم و دیگر ادویه چون حلبه بکار اید
کنند چهار بار باشد و تخم تب یک بهر ترید ماکولند و هر دو بیارند چنانکه دست و سر و دو غن بادام بالکند و بعضو ضرات کجنبین خورد خاصه کجنبین که تخم تب اندر وی بیخته
باشد و کشاده سه تا این نفع دارد اگر هر یک از هر دو ده است حقنه نرم دارد و سهل معتدل باید چون الجبن هلیله زرد که با انیسون و شاهتره و خرما خورد و بیخ کوفتن
سازند کاب شاهتره و اب غافث فوق از هر یک سه اوقیه با سه درم هلیله زرد و دانگی نمک هندی طعام زیبا خورد و علاج جب و علاج یرقان کار خوردن طعامها و مثل بهاء کرم تولد کرده باشد و الله اعلم **باب**
هشتم از جزو نخستین از گفتار سیزدهم اندر یرقان که آن را ماسوخوس و از کردیدن جانوران بدیدآید یرقان بعربی الداء الاصفر نامیده اند یا گل الکبد تا خوانند بدان از جانب علت باشد از بیماری اندر دهند و بزلیت بیمار دارد
کرده اندر تن بر آنکه نحو تبریز چاره نیست از آنکه اندک با سرفه باید بیارند یا گل الکبد تا خوانند بدان از جانب علت باشد از بیماری اندر دهند و بزلیت بیمار دارد
و دغن و سوس و اگر جوان بکرده باشد علاج آن علاج سوس الدابه جگر باشد که از بیخ و علاج یرقان کار خوردن طعامها و مثل بهاء کرم تولد کرده باشد و الله اعلم **باب**
هشتم از جزو نخستین از گفتار سیزدهم اندر یرقان که آن را ماسوخوس و از کردیدن جانوران بدیدآید یرقان بعربی الداء الاصفر نامیده اند یا گل الکبد تا خوانند بدان از جانب علت باشد از بیماری اندر دهند و بزلیت بیمار دارد
کرده اندر تن بر آنکه نحو تبریز چاره نیست از آنکه اندک با سرفه باید بیارند یا گل الکبد تا خوانند بدان از جانب علت باشد از بیماری اندر دهند و بزلیت بیمار دارد
و دغن و سوس و اگر جوان بکرده باشد علاج آن علاج سوس الدابه جگر باشد که از بیخ و علاج یرقان کار خوردن طعامها و مثل بهاء کرم تولد کرده باشد و الله اعلم **باب**
نهم از جزو نخستین از گفتار سیزدهم اندر یرقان که آن را ماسوخوس و از کردیدن جانوران بدیدآید یرقان بعربی الداء الاصفر نامیده اند یا گل الکبد تا خوانند بدان از جانب علت باشد از بیماری اندر دهند و بزلیت بیمار دارد
کرده اندر تن بر آنکه نحو تبریز چاره نیست از آنکه اندک با سرفه باید بیارند یا گل الکبد تا خوانند بدان از جانب علت باشد از بیماری اندر دهند و بزلیت بیمار دارد
و دغن و سوس و اگر جوان بکرده باشد علاج آن علاج سوس الدابه جگر باشد که از بیخ و علاج یرقان کار خوردن طعامها و مثل بهاء کرم تولد کرده باشد و الله اعلم **باب**
دهم از جزو نخستین از گفتار سیزدهم از کتاب شمائل اندر یرقان سیاه یرقان سیاه بیشتر از سیر باشد و از جگر بزاید و بیماری هر دو نیز باشد شمائل اسباب آنکه از سیر زیاده باشد و از جگر و دو نیمت بکی سه است که اندر آن مقدار آمده که سیر سودا را بدان اندر
از جگر بیشتر کند دوم ضعف قوت و عاجز و سیم از کشیدن سودا و ماده از جگر و آن سبب سودا اندر جگر تا اندر بجوان اندر هر دو کشته و زمان زردی هر دو سبب ضعیف
قوت و چیز باشد بلسی المزاج باشد اما سرد و دوی تولد کند و اما سرد زیاده المزاج و از سرد خالی نباشد و سبب آنکه از جگر بود سوء المزاج گرم باشد اندر جگر و سودا بدان
اندر دوی و سرد و بلغمی با بلغمها و دو یرقان سیاه بدید آید **علامت** یرقان که از سیر بود سه علامت است که جهت سیاه باشد دوم آنکه بعد سیاه و تیره باشد و بر آن تیره سیاه
کرایه سوم آنکه اندر سیر نافی باشد و اگر آنکه جگر بود هم سه علامت است بکی آنکه اندر روی سخت سیاه نباشد که آن سیاهی بزردی کرایه دوم آنکه بعد از سیاهی بر بنی کرایه اگر
با تاب دارند سرخی نایه که بزردی زند و اندر بنا زردی بیشتر بود سوم آنکه اندر جگر آن سبب سودا اندر جگر تا اندر بجوان اندر هر دو کشته و زمان زردی هر دو سبب ضعیف
قوت و چیز باشد بلسی المزاج باشد اما سرد و دوی تولد کند و اما سرد خالی نباشد و سبب آنکه از جگر بود سوء المزاج گرم باشد اندر جگر و سودا بدان
اندر دوی و سرد و بلغمی با بلغمها و دو یرقان سیاه بدید آید **علامت** یرقان که از سیر بود سه علامت است که جهت سیاه باشد دوم آنکه بعد سیاه و تیره باشد و بر آن تیره سیاه
کرایه سوم آنکه اندر سیر نافی باشد و اگر آنکه جگر بود هم سه علامت است بکی آنکه اندر روی سخت سیاه نباشد که آن سیاهی بزردی کرایه دوم آنکه بعد

استسقا نوعی بارد که بدیده حاله باشد از بهر آنکه کرت را مع کند بکرم معین و شرح و اگر حکم بر کرت و قوت دهند حرارت بیشتر زیادت کرده و طبیعی زیرا از بهر آن میگویند که آن
الیلا می قرار جاه و اگر شکم بزرگ اندر تعفن استسقا بود مع باشد استرخای که بر بیارد که بر بود و میگوید از اندر غم خورد و بیرون آید که کشیده حنا و نعلت راست آید بدین باشد و بدین سبب بحر بعد غذا
الاستسقا الذی یکون من الامراض الحادة و بیرون بعزم استسقا که با بیارد که بر باشد بدیود و اگر که مادت استسقا غالب شود و شکم نفس در بود و بر هم بدیده بدین زیاده باشد و مراد
میگوید از احدث اضعاف استسقا اعنی تخلیق و کذلک از اعرض اسهال بری هم بهمه میگوید بالاصاب المستسقی الاسهال لا سبب مثل ازید و از آنکه مرفه نشد شهر میگوید هر که مبتلا
استسقا اسرد بدیده علیه بی جهت زیاده و کام بنباشد و بنفطه مادت استسقا بجی را بلغم سفید خالص و میگوید از احدث اضعاف اعنی قوی و زیاده اعلی من مرسه میگوید
هر که خاموش باشد مع سبد اعنی خاموشی استسقا لحوی اسهال قوی بدیده بسلامت و امید دارد از آن باشد که در اساس و صلابت بجر بدیده و بیارد که نزدیک بجوشش
دهان و بلند و زهان سبب خلط بدیده تر گردد که باشد که بر آنها بیکو باشد که بر هدی دیسه با نوع بحث در شه بدیده و هر که مبتلا بجی بالاستسقا بدیده علیه بالاسهال
بعد آنکه مزاج او تر شود و هر که که در آنجا و نه استسقا بیرون گوشت بیان و زهد بدیده علیه بحث شود و کشد اندر که باشد که خاموشی و ورم اعضا زود و سوزاخ خود و تعفن اندر قصا باشکم بزید و
شکم لاغر که بیشتر بجی خاموشی استسقا و خاموشی اسهال بری بدیدن نزدیک مزاج بیرون آید که آن دو است از بهر آنکه هر که از زود و سوزاخ خند و دو آن که نفوا اندر قضا شکم بیشتر شود تر بر
خاصه اگر خرد اندر دو دهان سوزش باشد و اعلم اعلیا بادی و ما اخبر فرد و ما از کتاب سیزدهم از کتاب ششم اندر سوی القنیه و علامتها و علاج آن
هر که مزاج او بارد بی گرد و ضعف روی خود حالی نزدیک حال استسقا و بدیده طبیبان آن را سوی القنیه گویند و سوی المزاج نیز گویند و آن مقدمه استسقا و علامتها
نخست نشاط دهی و نشاط قی که گرد و نزدیک نبود که بدیده تخم اندر چشم در بیش بدیده باشد که اندر آن و هستی همچنین زخم لما سیده شود و طعام هضم نشود و از دیو طعام زیاده
کرده و بجوید عرق لمک اید و باد هما اندر شکم سبد اندر و باشد که اندر خلیه نزیاد اندر و سوی و که بعضی اندر مردم بدیده و سب بار باشد که گوشت بن دهانها تاریکی دیب بخار بدید
که از نزیر بدید و گرم نزه و بیشی بر لیدا جراحتی سد خوار و رست سفید و بیار بدانست که سیار باشد که خاموشی نداشته و طرح باب آنک اندر شی و دیده و حال همچنین خاموشی
القنیه شود علاج تا اول بیکرد و اگر اندین ماده صفرا بی بود لازم خیز فرا باید و از چند کوت و تصفیه ایاج اندر و علت الست که ایاج نصفه طلا لاتن با کشد و با رطوبتها آبی
بکوشد و اگر خلط غلیظ و لزج باشد استفراغ بصر و تخم خطمی و سفراج و غاریقون و سقونیا بیکرد و اولان داروها با نلذه خلط با بیکرد و گاه باشد که حاجت اینکه داروها
تخریش و قوت دهند بعد صفت که باشد استفراغ اعضا بتدریج و زود زود با بیکرد زیا ماده چند بدو و تری کردن بتدریج و دارد حاجت هر وقت کند اندر کوماده و کوماده و دارد
سهل اعجوز خاص و مصطکی و سنبل و مانند آن نوعی باید که تا قوت معده آنکاه دارد و از نیز آنکه چند استفراغ کرده باشد و ماده تمام کرده دارو هما که سبک بیشتر و اولا بر لی
کند سود دارد و اندر ترک زدن احتیاط و توقف باید کرد و بکرا بجا که معلوم کرد که سبب سوء المزاج با زیاده تا دن خوش خواست با خون بیاید و هر وقت که دل خاموش دند تخت جوزا
سه سبک جون بارج و نیز لوبیا و آشنی صافی قرابیکرد و نیز لکی خوردن کردن و هر ایسله شراب آشنی تخت تا مع بود و معین هما که از بس استفراغ سود دارد تر ماقشه
مثل دهن بلوس و دوا الکرم و دوا الاتن و کلا کلا و نیز مروزی و اگر سوء المزاج بحکم باشد و بیار استسقا کرد و دیر شتا عراقی با بلدا سود دارد خاصه کند اندر آنکه بتی قوی باشند و دو آوتر
بوا لشتر اعرابی اگر بلدر نیاید قدا زود و دانک سکنج با نیدم سود دارد و آگوماد و صفرا و نیز قی با هلیله زرد با وی بیفزند و طعام اندر بیا و شوربا کوشت لک لک و دراج و تندو
و تیهو و مانند آن بدید و هر را بیار جوی و مصطکی و زعفران و قرنفل خوش با بیکرد و بعضی طعام با فوفل و سیر و کند تا خوش با بیکرد و از سیرها انار شیرین و ابی شیرین و مانند آن بدید
و بیه و خند و نعنع و شراب بجای رفتن و میسوس سود دارد و معده و جگر را گرم داشتن و تکید کردن با دوها لطیف کنند جون سنجد و سنبل و از بیخی و نوره و دانه
کرد سود دارد و شکم را بیوده و کوکرد و دو غها اگرم مالیدن و سرگین کاو و سرگین زنها کردن باب سیوم از جزو دوم از کتاب سیزدهم از کتاب ششم
اندر استسقا و زکی باکوی بود و علامتها بیست اصل اندین نوع آفت که ابا اندر تن مردم خبیا کرده و بجری و بطبیعت و نوا زیاده مقدار کرده و اندر قضا شکم کرد
ایدیعنی اندر تنی شکم ایجا که موضع رودها بیرون غرب و اندر دو غشا که رطبا نه بیلها است از بهر آنکه تن تا خورده نکرده تخلخل نشود و کرد و اندر آب اندر قضا شکم کرد
جند و بید باشد یکی تنج یعنی زایدین دوم آنکه اندر بها مختلف کرد و بخار شود و طبیعت ازا دفع کند نه بجری با بیبی و از غریب بلیت از بهر آنکه معلوم شده است که دفع
طبیعت ریم الاخفا از کرد چه جیب که آب را بخار از بجری و طبیعت دفع کند و تخم بیرون دهد از قضا شکم کرد ایدسوم آنکه یعنی بجر بها که از آن با بجا اندر شکم
شود و بار بجر را رسیده از آن سکان بیرون زاید و اندر قضا شکم کرد ایدچهارم آنکه هر گاه که از بلغم بجر بها بار کرده و بیه بها از کها ایدکه از بلغم بها نافی بیرون است و بوکه
اندر شکم ما و بیان کها بیرون آید از بهر آنکه معلوم شده است که جز شکم کرد اندر شکم ما و از آن نافی بیرون زاید و جهد آن فوت شود بطریق شانه با کرد و در بهر گاه که آب بجری
بوکه تر بیرون آید و قوت دافعه اندر ما از هجای از آن دفع بیکند بیرون روی بیان کها نهد که با کرده اند از بهر آنکه بجری نخستین آن بوده است و آن بهر آنکه متفرق نافی شد باشد
دهنه آن کها اندر قضا شکم کشاده شود و آب اندر روی کرد ایدو اسباب اعضا زیرون نباشد بکی آن باشد که قوت دافعه بجر با قوت جاذبه کرده ضعیف باشد یا هر دو ضعیف
باشد سبب مدد یا اسامی با نوعی از انواع سوء المزاج یا غیر آن تا بیان سبب آب از بجر دفع نکرده و کرده از جذب بجر و تن را فرو کشد از بهر آنکه خوفها اندر ما بیکند و بیکند جون بیکند
سیر اعضا شکم کند و استسقا رقی بدیدید دوم آن باشد که آب بسیار خورده شود و ما گاه بیهاند و جگر از هضم و دفع آن عاجز آید و سبب کبار خوردن آب غیر تشنگی باشد

وسبب

وسبب غلبه تشنگی اسی المزاج بجگر باشد و یا سده که بدان سبب آن قدر آب که بجگر با جاذبه بدید و نرسد و تشنگی بدان سبب خواهد کرد و دو دیا باشد که سبب تشنگی تا با فتن آب جون بدید
باشد و آب که مرد آنکه مرد و کیفیتی با شد تشنگی با دیا که کند سوم آنکه هضم غذا اندر معده هوا نباشد و بجگر و کرد اندا ما بعضی القول کند و بعضی القول و بیان سبب بحر بعد غذا
بود و سده تولد کند و سبب استسقا گردد و اگر ماده آبکی بیشتر بود استسقا و تقی بجه و اگر ماده غلیظ و با خاک بیشتر بود استسقا طبلی بود و اگر ماده ملتهب بیشتر بود استسقا
لحمی بود بقول میگوید که کان بن بلقوه بن بن الطیب و المدد بن جعد از نزاجری و الفرد و قال الملک الحسن عند عن میگوید هر گاه آن جهاب بلغم خیار بود و معده و جگر که کرد اند
تا بجگها که بدید باشد از بدید بعلت اوبا بر خود جا الوس میگوید قرد اندر بلغم غلیظ از بهر اولی تا از آنکه بتا ماده آب بود میگوید که بتا بیدید و بسا از فرو بدید و بلغم تکر
بشکه تا بدید خواجه ابو علی سیکوید بسا بنا که بلغم غلیظ بدید و رقیق شود و بنا بدید و تکرات کو طبیعت از الطریق بود و بدید و دوت جان طبیعی و دم کرد و بنا در سر جا که دم دلالت
سینه اندر آنکه جون بنا در سر بدید و این انطبیعت بجی قانون نیست کو دم را با تخصوان سینه بی کنار بن علامات هر خداوند ما بیخیا با استسقا بدید علیه الاسهال و اگر سبب
استسقا بیاری سرد باشد و بنگ و بی میزه و بسیاری نشد هر لاغر شود و آن طعام تنگ و از روی طعام اندر بود و تشنگی غالب بود و سکر آنکه ماه وقت آب بر سبب نخورده باشد و بجگر بیار سبب
سوء مزه و علامت خاصه استسقا رقی است که شکم کران و اطراف و پشت جسد و روی اسیاه باشد و سبب ضعیفی حرارت غریزی و جون دست و شکم زنند آواز جنگی دهد که
بر لب باشد و اگر از پهلو بر بجگر بهلو کرد و آواز لب بدین بست شکم روشن و فرو خته و کشیده باشد و بعضی که بنا که اما سکر نه و بوست ظاهر باب شود و آنرا که علامت شود بر بدید
ایدا از بهر آنکه سبب اندر آب با جاذبه رحمت کند و بیان سبب نفس تنگ موجود سرفه بدیدن و استسقا که از ماس بجگر تولد کند با سرفه بدید بی نفت و اگر نفی بود لاغر شود و سبب نفس
آن بود که اما ماس جگر حجاب را با سرفه بدید لرحمت کند و ادی طبع بر خشت باشد و سیان که و فی اما ماس جگر بود و نفس ضعیف و خواز تر بود و سبل بصورت و کشیدگی دارد و بسیاری طعام بزیاد
قضا شکم اتاب و کشیدگی هما از بعضا اندر و بنی و بلغم که اتر و افت شود نفس بدین بزیاد اندر و بدل آنک باشد و اندر بیشتر و مقاسح باشد و سبب بجی و جز استسقا که
از بنی که اندر بدید سیاه بر کند خواست بود اندر بدل آنک و دلید دوم آنکه در سبب ضعیفی جگر و عاجزی قوت منع تا خون را و ضعف آب که طبیعیان آن ما هم آنکه جاتها آن بدین سبب
که هر گاه اندر استسقا بود بر نیند حکم با بدید که کری غایت و هر گاه که بیاری راستا رمتاند بر بدن آید و ناگاه علت استسقا بیاید بی آنکه اندر و جزئی جاری بود آن
بیماری که استسقا از آن تولد کند بیاید دانست که جرآی آب بیان بجری و آنکه بیماری استسقا از حرارت جگر و جی بوده بود بار و هما رسد بعلت سوء آفت و میگوید که معلومت که اعضا
سبب تند و سرد است و بر دن سدد انا عتال باشد بیتی هر هر گاه که مزاج با اعتدال باشد و حاجت که قوت انا ما و تن دستی از آن بدین سبب علاج استسقا که آنرا کرد و جنین باشد
با بیلد علاج استسقا و علاج جگر کوم و آن جنان باشد که نگاه کنند و آنرا استسقا اماس جگر کوم تولد کرده باشد نخست علاج بیان دارو هما کنند که آن رباب اماس جگر کوم بیاید و کوه اندر
و اگر از اماس جگر بر تولد کرده نخست علاج بیاید و هما آن کنند تا اماس نبید دین بیاید استفراغ آب کنند و اگر سوء المزاج که بر بوده تولد کرده باشد نخست مزاج با کرد باشد اما از آن که استسقا
از اماس جگر که تولد کرده شد بیشتر کاهی آب کشند و هند با سکنجبین بیخته و کاهی آب با دیان قرد هند و آب کشند و ارغنا آب اعتبار اسخیه و کاهی و مقدار سه استر بیلد زیاد اجتهاد از عجب
الغلب اسخیه و هر سه روز یا هر جه روز فی کردن بیش از طعام با بیمران طعام سود دارد و اسهال بیوسته اندر علت زیان دارد بدین سبب هر روز نیکی دارد و یا بیدا که
کباب دل ماهیا لیه بر دن ارد و بر نیق و مزاج را گرم کند و دل زدن هر چند جنین دارد سود دارد و سکر سبب استسقا با زیاد است و خون دیاب با خون بیش باشد اگر
قوت و سالم بر فصل سال و مزاج ساعت باشد مقداری خون بجگر کردن رها بود طبیعی و میگوید هیچ آنکه هر هم تر دیا را قرن آن و بر اندر بیاری خون بدین حرارت غریزی
فرو کرد و مصلحت آن باشد که از آن خون که تا حرارت بر آن فرود از بهر آنکه خون بد و ماده بد اندر اما ما بر آنکه بر باشد هما مزاج استفراغ جون دل زدن و دارد بدل و خون
اوردن و مالیدن و ریاضت کردن و عزعزه کردن سود دارد اما دارو ی سهل کباب را بر قوی بر دارد و مزاج را گرم کند آب را قدمت مقدار جهاه و دم یا شصت دم
با ابر جوما هنی و هما بیخته اگر با شیخ جنس اگر با نزکیبی کر با سکر و بر بیخ جنین طلا معمول با خاک زعفران ترکیب کرده اید و آب الحسن تر قی و آب شاهتره از هر کی جون دیها
جهل دم ابا سنان بر بیخته حالیتون میگوید سدم استان با دی هم آنها کند هم دارد و بعضی طبیبان طبخ هلیله زرد و خرنا هنی و فرنجه آن و روا داشته کل اولی
قرآن آنکه استفراغ صفرا کند از بهر آنکه صفرا از بهر آنکه ماده استسقا با کوه شود صواب آن باشد که صفرا را تسکین کند و آب را حلال کم کند و کوه صفرا تخم بیاید
استفراغ آنکه بعد از جهار هما که هلیله سود مند تر بیش سهل دوا است خاصه استسقا کم هیچ آنکه سکنجبین سود مند تر بیش سهلیت خاصه استسقا سرد را و زود کرد سهل
خورده باشد و استفراغ افتاده باشد بکشاد و آب را بیش از سهل هم نخورند و میگوید و بیش تر بدهند که قوت را نگاه دارد و در وقتی بود و طعم از خوبی و جون شراب آب و قرص
از ادیس و شلم سبب و شراب آب و مانند آن تا سکر و اقوت دهد و خاصه قرص از سهلیه در دوی ماز بیرون و مزاج و آشوب و مانند آن باشد و اندر میان هر دو سهل هم
روز بیخ جنین بیاید دارد سر و کشاد و بجگر را باعث آن باز دارد ساهیج کوید مردی استسقا بود و نه هی امد اوطا قرا صلح بیاید دادم باب تر بهاد و نیک کند و مانند آن شفق
بیرا نیز دادم با سکر الغرا با منفق قیام دم از بهر آنکه هر روز و طبع اجابت بکرد و هر مرد در سنگ بهم آمد میکرد بیرا نیز نشاید داد و سکر بیرا نیز آنکه علت حکم شده باشد و طبیعت
ابی الیس آمیکو بدان را بدم کرد علت استسقا بود و ضعیف کشت و علت مستولی شده باشد و از خوردن خوبی آن خوردن کوفت و چند اندر خورد کرد کرد و دان مردم را بعد ابو و علت آن

وتندرست شده باشد بگوید بسم الله که بلب بلا توب و بگیرند از آن عسل خاص آن قدر که خواهند و آن نوش کنند خواهد که دست و پا و استسقا زقر که افتاده بود قوت و بخش ضعیف
بوده و آن را و اعراض کرده و سنوز دیده ما گوشت بنفشه بر آن کرده و گوشت کبک و طیهوج و تریس و مصری و مصری و نان خشکار بخورند تا قوت او بیرون گاه داشت شود
و هیچ سنوی و نان اضافه چیزی نتواند استعمال خورد مگر آن و دیگر دارو خواستن آن و بیرون آن دارد و بر ریا زه موذی بدین سبب فشکی غالب می شود و کرم و مصری و قریق
و سکه بدین و بر پا کسخت زنی بودی و استفراغ بیرون آورده و هفده هفت روز شاهنامه چاره دهم افشنج دهی در دو روز غافت دو درم کف بکرست و بستان از هر کف دو درم
هفده اندر بکوبیم آب بفروهم بخت تا بر تنی آرامد و بیالودم و سه درم شکر دو کف آنچه تر بلند و هر روز جوی دایی این نفع شربت بدان شکر معقود کردی و حب کردی و شکر کاه
انجیر معقود کردی و حب کردی بکرم چند و زنت چنین آن مغسول و تخم کوشه از هر یکی دو درم شربت کشتا الماء شیرا که اسپرغم صفت قرص کرک سکم بلند و آن مار بدین صفت
درم ارجوی کل سنج زنت سوس ارمنی بیست درم افراس کنند هر یکی کیلقا شربت بکرم بیارد و مثقال کو و اگر صفتی باشد شربت بکرم بدهند و اگر ضعیف باشد این قرص بدهند
صفت آبی تخم کف دو درم بلی مازریون بکرده در چهار اوقیه غاغت بکرد در چهار اوقیه غاغت بکرد و در چهار اوقیه غاغت بکرد و تخم کشوث تخم کف از هر یکی سه درم طباشیر یک درم و تخم کشوث با کرکه
شسته و بر یکی از دو دارو ها بیاشامند و شربت کنند مثقال یا کیلقا الماء شیرا و عصاره انار با طباشیر و عصاره انار با طباشیر و قوت اشتا اگاه دارد و اگر طبع زمه باشد قرص طباشیر هند
و اقراص ارمنی کشتی بر سنجوبی هند نصف درم کوبه عصاره انار بدین الماء مغسول بدین چنین کی سنج طشقوق تخم کف تخم کشوث از هر یکی ثلاثه ارمنی سایر کوبه
از ملی انار بدین بدین سنجوبی کوبه جوکی قوت هضم بدارد و اطبع منسد بکند کلا الماء بزر سوسن بود صفت آن اندر قرابادین یاد کرده ایشاء الله تعالی و شربت
عربی عطی او بقا و کوشت و کشت و کشیز نو کو فرا شد بالا آن بیارد و لیچه قوی کف آن که سرانه بدین علت بزاکه است آن بهار اگر طبع تر بود طبع این علت است قوی باشد
از بهر آنکه سرازد و جهاند بدین علت و دارد که آن اندر شربتی قوی زیاده و شوینده است بدین قوت آب رازق بیارد و دیگر آنکه خاصیت سودمند است هیچ دارو هیچ
این علت الخاصیت سودک و جلع صلح طبع از علت باشد چون قوی باکه خاصیت اند بیاید اصفرالی و دارد و چون آنکه خاصیت هیچ کرها اگر بعضی بود سود
دارد و منفعت شربت هرالی اندر این علت بدان جا چاهست که کرها بدان جا بسر کند و بخارا هر سه بدان جا خود شفا یابد کی مردم حب سعوط و سل و دارو بدین روزگار بدین نوع
دارو کاه دهاوت و بدین دقتی بدیگر حب سعوط و سل و دارو بدین وقت صبح است از ساعت دو و شش و از آنکه بیاید و بر هشت و بدو ها بیاید تا اینکه بر ما سنگ باهم سنگ هیچ
اهن بر کند اسنه که کاه تخود شراب و سنا بدو دارد آب و قوی زادن کند و اگر صرف شود با چاه بدو دارد آنچه اگر بول کو و فحکت و اگر شرا اطلاق بیاید که چنین قانون
باوی سایر بند صفت دارو بدین کاهد بر کنند تا اطلاق بیاید کند بر بعد شاهد بر بدو گوفته و چنین بیت هم قوید و طباشیر هم گوفت از هر یکی یک درم کف تخم کوش سه درم هفده اندر
شربت کنند و سلی کند انجیر و بلابین و شربت بخورند حواله ابوعلی سینا سکون بهتر بی اندر شربت دادن است که من آن بودم و منفعت از دیدم و اینجا نیست که بیش از آنکه شربت هند بعلم
بحث آنکه زه باشد خود دو اگر ممکن شود که دو سنا بزند اگر کیا نور هیچ خود صواب باشد و کم بر یا خود سه ساعت و دو روز نخست دو دارو و قیه دهند اگر سه و قیه دهند و سه و اگر تو باز
دارند انجیر از بدین لیه بعضا از دو بدین از هست که خورده است که کرده باشد که بر لاسه و زنده طبع اطلاق کن که هست دوای لیت که دو درد حال لاست کند که بگاه اطلاق
شیفا گرد و دستان بود که بیار باقوی و حتی بیاید دوم آنکه معنی اندر معده شربت شود و علامت دوای لیت که هست طعام زایل شود و بر معده کو آنکه و نفس تنگ خود تا سه
کند و مصطکی از آن شکر بالا زر شیرا زاد باشد باهم و روز چیزی با دوی بیاید که بقایا شیرا زمعده فرو دارد و اندکه و اولی تر آن باشد که زده حقه کند و دست از شیرا نه و نیز
صحاد هاکند و اگر از نوع صید شیاف سازند و بدان آب بیاید فرو دارد و اگر خواهد که استفراغ بار المحو کند که کوبلی خواهد و مال الجنون و یکدرم تنگ الیانی و بیچند درم تربد سفید
اندر وی بجوشانند و بیاشامند شربت از بیاشامند و اگر بیاشامند اغار کنند اگر شیرا حتما کنند و درم بیفزاید اندر سال بیارد و قوت اگر و کرما اگر بکند و اگر حرارت قوی باشد
از بیرنگ و از شیرو و اگر بدوی کند و دوا بدوی سخت در دارو و خوردن فرمان بدو کوفت باشد یا و کار دو دادن باشد و قوت قوی باشد تهیه آنکه تا بدان دارد یا کو دیاب کنا دن دارد سایی
بزلا کوبند و چند زاده و سودا بر آنکه بر بدن بایه کردن قوت ساقط شود و اگر سیا ضعیف باشد بزلا نباید که دو مصف کتاب کامل الصناعه از جالینوس حکمت مکه که
گفته است که من بدوم هیچ بیار که اندر دی علت بزلا که دند دی از علت خلط و آفت جزیه مردم اهم و سکوبیک باشد بزلا طبعی بر کرست و بزلا علاج استسقا رقیات خاصه و بزلا
کردن بهست آنکه بدوی کردن کتاب ناکوبند و تا بیاد قوی باشد و قوت او بر جای باشد بزلا نباید کرده جالینوس بگوید من بدوم هیچکی هیچ بزلا این علت خلط و آفت سکر کی بزلا
شخصی بود که ریاضت بسیار کرده بود و با قوت بود و بدن کاهید بزلا بدن و دیگر نتوانند بزلا باید که کرد و سکر چنین شخصی که با کرده امید و اگر کاه کرست باشد و ضعیف شد باید که
هیچ وجه صفت زلا علتها این علت طریاق باید و راست باشد و راست باشد و بزلا نباید کرد بیاشند تا بیاشامند و دوا حیله کنند تا صفاق ظرفه و از دوی باز نه دوی باشد
بزلا کنند و اگر انتشار استسقا بزرد و دها و اگر بوده باشد و بزلا از دوی جب کنند و اگر بیاد بوده باشد بزلا از دوی راست کنند و تخت عصاها بکنم که کرد تا زنی مرکوکه بند سوراخ کنند و بزلا
صفاق سوراخ کنند یعنی از دی جدا کنند و فرود تر از سوراخ مراق باید که صفاق سوراخ کنند سوراخ تنگ اجیز تا بر بیرون کرند راه ادا بیشتر شود چنین باید صبر تا خدر در دوا بدان لکه

و افتنی انه یکی بند در دلد مغسول دو در دلد مازریون مدبر سه درم ریوند چینی دو درم نعنه فرنجمشک دو درم تخم سوسن سه درم تخم رازیانه بکرده و نیم شربت از سه دو درم تا چهار درم اگر ادات
قوی باشد بکشیدن بدهند و کراهت و تباهی باب توب اگر باب باقه دهند و اگر باب کوشه فرا هر سنگ بر من غافت و افتنی و سبل صواب نیم از هر کاه هر ساعت بدهند
و شکی از دو صفت کشیدن کشکر بدهند و اگر بدو بدهند مازریون قلیا و قیه هر یکی ده استیراب تخم بدل مازریون قلیا و قیه هر یکی ده استیراب تخم بدل مازریون و سرکه ترکه و هفت شب بدهند تا باب در دو سه
بماند و بیالایند و بمکن کوبلی بدهند و بعلوم از دو سه بدهند و اگر باب بدهند بدلاب کلاه کنند و اگر مقدار باب آب توش بر آنکه دو دلد قوت هر دو تا سه مازریون بدهند
کند که اصلا اگر کند طبیب بحکم مشاهده شربت بیفزاید و سیکه هر و اگر باب دادند که با مازریون که بالا بیند بدهند صواب بود صفت سفوف و تخم حیار و تخم
خرفه و صعتر یا از هر یکی یک درم و عصاره غاغت بدو عصاره غاغت بدو تخم کوشه از هر یکی دو درم شربت کشتا الماء شیرا که اسپرغم صفت قرص کرک سکم بلند و آن مازریون صفت
درم ارجوی کل سنج زنت سوس ارمنی بیست درم افراس کنند هر یکی کیلقا شربت بکرم بیارد و مثقال کو و اگر صعتی باشد شربت بکرم بدهند و اگر ضعیف باشد این قرص بدهند
صفت آبی تخم کف دو درم بلی مازریون بکرده در چهار اوقیه غاغت بکرد در چهار اوقیه غاغت بکرد و تخم کشوث تخم کف از هر یکی ثلاثه ارمنی سایر کوبه
از ملی انار بدین بدین سنجوبی کوبه جوکی قوت هضم بدارد و اطبع منسد بکند کلا الماء بزر سوسن بود صفت آن اندر قرابادین یاد کرده ایشاء الله تعالی و شربت
عربی عطی او بقا و کوشت و کشت و کشیز نو کو فرا شد بالا آن بیارد و لیچه قوی کف آن که سرانه بدین علت بزاکه است آن بهار اگر طبع تر بود طبع این علت است قوی باشد
از بهر آنکه سرازد و جهاند بدین علت و دارد که آن اندر شربتی قوی زیاده و شوینده است بدین قوت آب رازق بیارد و دیگر آنکه خاصیت سودمند است هیچ دارو هیچ
این علت الخاصیت سودک و جلع صلح طبع از علت باشد چون قوی باکه خاصیت اند بیاید اصفرالی و دارد و چون آنکه خاصیت هیچ کرها اگر بعضی بود سود
دارد و منفعت شربت هرالی اندر این علت بدان جا چاهست که کرها بدان جا بسر کند و بخارا هر سه بدان جا خود شفا یابد کی مردم حب سعوط و سل و دارو بدین روزگار بدین نوع
دارو کاه دهاوت و بدین دقتی بدیگر حب سعوط و سل و دارو بدین وقت صبح است از ساعت دو و شش و از آنکه بیاید و بر هشت و بدو ها بیاید تا اینکه با سنگ باهم سنگ هیچ
اهن بر کند اسنه که کاه تخود شراب و سنا بدو دارد آب و قوی زادن کند و اگر صرف شود با چاه بدو دارد آنچه اگر بول کو و فحکت و اگر شرا اطلاق بیاید که چنین قانون
باوی سایر بند صفت دارو بدین کاهد بر کنند تا اطلاق بیاید کند بر بعد شاهد بر بدو گوفته و چنین بیت هم قوید و طباشیر هم گوفت از هر یکی یک درم کف تخم کوش سه درم هفده اندر
شربت کنند و سلی کند انجیر و بلابین و شربت بخورند حواله ابوعلی سینا سکون بهتر بی اندر شربت دادن است که من آن بودم و منفعت از دیدم و اینجا نیست که بیش از آنکه شربت هند بعلم
بحث آنکه زه باشد خود دو اگر ممکن شود که دو سنا بزند اگر کیا نور هیچ خود صواب باشد و کم بر یا خود سه ساعت و دو روز نخست دو دارو و قیه دهند و سه و قیه دهند و سه و اگر تو باز
دارند انجیر از بدین لیه بعضا از دو بدین از هست که خورده است که کرده باشد که بر لاسه و زنده طبع اطلاق کن که هست دوای لیت که دو درد حال لاست کند که بگاه اطلاق
شیفا گرد و دستان بود که بیار باقوی و حتی بیاید دوم آنکه معنی اندر معده شربت شود و علامت دوای لیت که هست طعام زایل شود و بر معده کو آنکه و نفس تنگ خود تا سه
کند و مصطکی از آن شکر بالا زر شیرا زاد باشد باهم و روز چیزی با دوی بیاید که بقایا شیرا زمعده فرو دارد و اندکه و اولی تر آن باشد که زده حقه کند و دست از شیرا نه و نیز
صحاد هاکند و اگر از نوع صید شیاف سازند و بدان آب بیاید فرو دارد و اگر خواهد که استفراغ بار المحو کند که کوبلی خواهد و مال الجنون و یکدرم تنگ الیانی و بیچند درم تربد سفید
اندر وی بجوشانند و بیاشامند شربت از بیاشامند و اگر بیاشامند اغار کنند و درم بیفزاید اندر سال بیارد و قوت اگر و کرما اگر بکند و اگر حرارت قوی باشد
از بیرنگ و از شیرو و اگر بدوی کند و دوا بدوی سخت در دارو و خوردن فرمان بدو کوفت باشد یا و کار دو دادن باشد و قوت قوی باشد تهیه آنکه تا بدان دارد و کو دیاب کنا دن دارد سایی
بزلا کوبند و چند زاده و سودا بر آنکه بر بدن بایه کردن قوت ساقط شود و اگر سیا ضعیف باشد بزلا نباید که دو مصف کتاب کامل الصناعه از جالینوس حکمت مکه که
گفته است که من بدوم هیچ بیار که اندر دی علت بزلا که دند دی از علت خلط و آفت جزیه مردم اهم و سکوبیک باشد بزلا طبعی بر کرست و بزلا علاج استسقا رقیات خاصه و بزلا
کردن بهست آنکه بدوی کردن کتاب ناکوبند و تا بیاد قوی باشد و قوت او بر جای باشد بزلا نباید که دو هیچکی هیچ بزلا این علت خلط و آفت سکر کی بزلا
شخصی بود که ریاضت بسیار کرده بود و با قوت بود و بدن کاهید بزلا بدن و دیگر نتوانند بزلا باید که دو دیگر چنین شخصی که با کرده امید و اگر کاه کرست باشد و ضعیف شد باید که
هیچ وجه صفت زلا علتها این علت طریاق باید و راست باشد و بزلا نباید کرد بیاشند تا بیاشامند و دوا حیله کنند تا صفاق ظرفه و از دوی باز نه دوی باشد
بزلا کنند و اگر انتشار استسقا بزرد و دها و اگر بوده باشد و بزلا از دوی جب کنند و اگر بیاد بوده باشد بزلا از دوی راست کنند و تخت عصاها بکنم که کرد تا زنی مرکوکه بند سوراخ کنند و بزلا
صفاق سوراخ کنند یعنی از دی جدا کنند و فرود تر از سوراخ مراق باید که صفاق سوراخ کنند سوراخ تنگ اجیز تا بر بیرون کرند راه ادا بیشتر شود چنین باید صبر تا خدر در دوا بدان لکه

بیرون کشند چون نطفی بود که در باشد بیمار را بیشتر باز خواهد آمد و اندر قشر بیرون کردن بر سر بنفشه بخاره دارند اگر قشر بنفشه بخاره دارند و حلزونها بیرون کرده و هوا که مرشی
بیرون کرده باشد آنی دارد و نفع شود پس ماء کشت صفت دماغ کردن بباید دانست که دماغ بر انسان باید که دو کشیده باشد و ماء الجبن و غیر آن استعمال کردن باشد و باب کم شده باشد اعلی
فرو نشسته و سه روز بیشتر استعمال کنند و چون دماغ خواهند که بر شود دماغ کنند سه اندر آن کنم از نوزدهم استخوان سینه که آنرا بتازی العنق گویند تا زهرها و سه از نیا
تکم کوبی و نافی و کجاب سوی نافی و کجاب اسوی دماغ بر کنند و اگر بر سر کنند و اگر بر معده و سر زیر دیر نافی دماغ کنند زهرها و بادها و رطوبات و ضعف اعضا این نوع از این
جنس باید ساخت بر کنی و بر کاه خشک و دو دیده را که بر دیده کنند و بعد کشتی و کوبا سر کنند بر ابرهم سود دارد و هم خوشبوست حانوس سیکوید هوای
دیم کلیلو الحر هوی کل باکره طلا سر کردن سود داشت صفت تمادی دیگر کنی کاه خشک کنند و مقدار چهار من و زن آن از دو سه هر دو را که کو کان کو بول زند بر شیشه
و بلد کنند صفت تمادی دیگر اندر جمله ادویه بر کنی کو تا از هر یکی یکی و اعلاء الحبط سه جزو اب کفن شش جزو علک را با اب بکدازند و بکوبند بهمان در بنند و معالجه کنند صفت
دیگر کنند اندر جوز معدن کفن کی نند و کفن و بوکلا از هر یکی از اسارات هم را بر بنند و بعد کنند و طعام بزند و با فرمایند و در بستر باطل زیت و بعض ادام و کنند از بهر آنکه خوش
خواهد استعمال کنند و سه کشتیها تو بر سر کنند و بر سر تو بر چیزی خواهد استعمال کردن از بهر آنکه خشکی اندر بن علت از حرارت بود و از رطوبت و سرکه حرارت باشد
و رطوبت رایت کند قرص صوص باب اندر بدان بر بنان و باب اندر آن و شتها کو شت مرغان چون کو شت کبک و بلبل و تذرو و دراج و رستان بخت و از سه مهاتر
آنار ترش و شیرین و امرود چینی نا ترش کی باشد و آن سوی خشک من زاهم و نکوی و میوز سفید و انجیر خشک و زبانه و از انجیر کنکین و نمانند عنبین و خرشف و خربزه و جمال
از بهر آنکه از کرد بنباشد و سکنجبین بسیار زبان دارد **باب چهارم از جزو دوم از کتاب شرح اندر استسقا و تفکیه باید دوی حکر بود**
اصول اندر علاج این علت نخست که نخست فصد و قی بها از آن کمتر کنند و مزاج جگر با اعتدال باز آرند چگونه اندر بها کنند و باید هم با کردن و امداد است و نیز که کردن فصد و قی بها
که طعام اندک خوردن و اب نخوردن و بنبند و ترشکی سرکه و بوی شه استعمال میکنند با هستکی بطریق اسهال و ادرار بول و کشادن و سلم و عروق اندن و قی دهند و علاج اندر
امار بسیار چنان باید که حرارت غریزی دارد و بر دوزند و بیش از آنکه خیلی کند اندر آن باید ایشان را و قوت را بعطر ها و بوی طعامها و بوی خوش کاه داشتن و قی هر سه روزی یا هر چهار روزی
باید نمود و غذاء او بدن اب راجبانا و مجرها طبیعی اکفند تا سر و دارد و روغن ادام و دو غن فستق و سودا دارد و داروها سهل و عدس
مالدن و حب کشیج و حب بهرام و مانند آن باید و صفت حب کشیج کنند و اقیون از هر یکی چند درم غاریقون سه درم کشیج شش درم سقمونیا سه درم مصطکی نیم دانگ
هر یکی نیم درم هم را بکوبند و بیزند و بسکنجبین شربت دو درم کنی و کشیج بدل مازریون غاریقون هلیله زرد از هر یکی چند درم اسارون زرد مر چوب عصاره غافث سنا نیم دانگ
هر یکی دو درم اگر حب کشیج شربت دو درم و اگر انجیر مجموع کنند شربت سه درم با چهار درم صفت اقراص شربه کنند سرمه و هلیله زرد از هر یکی یک اسارون شربت ارد انگی نیم دانگ
مغز بادام تلخ کنند هر هفت و کشیز شد اندر سکنجبین حل کنند و بدهند و اگر بیخی دیر شد و حب کند و با اشد صفت حب کی ایه با اسهال یا رد بکیرند و قابل بس و بر ساز بیرون
انیسون از هر یکی یک اسارات حب کنند چنانکه سه شربت بکفتال و اگر قوت ضعیف باشد یکدرم صفت حب کی ایه بکیرند عصاره افسنتین تر و بیخ شهتره از هر یکی دانگی غاریقون
کی سرخ از هر یکی چند درم بیارب الفلفل صفت حب کی ایه کنند صفت حب دیگر قوابل سکا قیطوس انیسون راسارات اندکی مقل بابک فرض کنند و داروها بدان دیزند و حب کنند شربت
یکدرم تا یک مثقال صفت حب مازریون بکیرند بوک مازریون مدبر بیندم دو سوخته رو مثل فرفیون دانگی و نیم نمک هندی دانگی مرکبن کوتر دانگی ارجعلک شربت قوت
صفت حب غاریقون بکیرند غاریقون دو درم عصاره غافث و ریوند چینی از هر یکی دو درم هر روز یک درم بدهند و اگر اسهال بی اندازه شود باز کیرند و بول
آنکه استعمال کرده باشد ترباق بزرک و مثرودیطوس و اثاناسیا و سیجیلن میاید دادن قوت حکو باید و مزاج کرد و دارو ها که اندار و لکند سخت زه باید کرفت تا زود کو
رصد داروها را دار کنند و تخم دادن است و تخم کوش و انغوزه و سنبل و اسارون و اکلیل و بوزند و دوقو و هلیون و حرشف و مانند این صفت داروکی اندار کنند بکیرند
مصطکی سه درم سنبل کوم و نیم پلپل انجیر اسعد از هر یکی یک درم شکر دو بار چند وزن همه داروها شربت دو درم با سه درم و از جزو داروها اندار کنند سوره با مرغ بزرکی بزند
فانند اعتاب کرم و بر زیک کرم و اندر و ماه خشک و تنوکرم نشستی کرم و قرابه سود دارد خاصیت نیز از اکه استعمال کرده باشد و سهمها خورده و اندر آفتاب لجاشت بکذکند
بان نباشد و وقت بنود نشیند که آفتاب زمین را کرم کرده باشد و اگر و دیل نشیند لجاشکاه را بمقدار سه بدست فرو کنند تا مجاع آفتاب زمین لجاشکاه خود کرم کند پس اندر لجاشکاه
دیک و مایه و بیخ و سر بیشه دارد و زمانی بنبل و بول کل نشیند تا قوت آفتاب بقعر تن او سرد و رطوبتها را تحلیل کند و نظاهر تن کشد و اگر کسی باشد که با مرا و ایست و بدن
کرم بود و بیمار بان تخت خواب بود و اگر بعضی بول نمل سوده باشد بهتر بود و چون عرق کرده باشد خوشتر باشد کند و سرکه و روغن ادام بیخته تن اندر مالند و کاه
بود سرخ و نمل سوده اندر مالد که همچنان و نوره با روغن اندر مالد و حمله کردن و سیاه بفادن علاج صوابست از بهر آنکه بوصنع آب نزدیک و صفاها هم اندر مالد و نیم کند
باب کنند و اگر ده اندر ماست اکر بر کرد و دارند و هم عرق که بود از شیر او کو کاه کنند و اندر هر یکی چند درم صفت حمامی و کاندر هر یکی انواع استسقا سود دارد حمامات
ذره ماه از هر یکی دو درم مقل اشق سوبکان سوخته سعد زعفران از هر یکی چند درم صرف کنند و حمامات بسان عود هندی کاندن از هر یکی از نوزده درم سلیخه قسط مر عاقرقرحا
سعد زعفران کل الملک بر سا قاقیا اجار تخم خطمی از هر یکی دو درم فرفیون مصطکی از هر یکی هفت درم کی سرخ سریکی کوتاه از هر یکی بیست درم صعتر ماء الاصول عنان اندر سلیخه

دو داروها

و داروها بکوبند و بر غربال بزنند و بعضی بان بزنند و بعد کداخت با آن در شد و بعد بهمه بیاریزند و بر یکم طلا کنند و سرکین زنبور کوبند پشت حمامی و مدامت و نطوفت و نمک هر یکی یک
و نیم سوده و بر یکم کنند و سوده دارد و نخست کم دارد و بعضی قتا الحمار جب کنند بر بطن و فتق بر دو باید کنند و بباید دانست که سبب استسقا امامی علت و علت
امید مثل من بود و اگر چه میاید استسقا کنند و اندر زیاده معاودت کند و یکم باب شود **باب پنجم از جزو دوم از کتاب شرح اندر استسقا طبعی علامات**
علامت استسقا طبعی آنست که نان بر زیاده و یکم کوای کنند چنانکه اندر بدن کند و کرد سر و یکم کنند و اندر بطن و هر دو ساق بر آورد و اگر آواز و بنی باید راحت باید و تنفس
طویل از بعضی که حیاتی نان استسقا بود و اندر سینه و قصبه سریع و متواتر بود و بیوسته ماند و بوا سرع باشد **علاج** چاره اندر غالب بود اگر فرو آب باید ان ترا باید داد
از خشک و تلخ تا بود و اگر بر الماء الصدر و بر چکر عارضا الصدر و عود کاذ و سلد بفادن و اگر بر دی غالب بود مدار کاصول و فتق را بر قوت اگر چه بنا باید داد و روغن ادام تلخ و
دارو در داروها مسهل و داروها آرد از کشنده که بر بار تنا بد داد و کند و دیده و خایسد و تا خواه و مجبی و ج و مجبی حت اندر که اندر قوا باین باکرده باید سود دارد و
و بر که سرب خشک با کبر بزنند و جنه بیاره بان آن کنند و بر دارند و بر فتق سرب حت کنند و کنکبی و مصطکی بر بنند صفت مجبی که با داد باید بکیرند بر بنند شربت دو درم اندر که قه شراب کهن
و سرکه و کر و از هر یکی دو درم تا خواه و بلیل سوزم از هر یکی چند جنبید سرکنجبین ماء شیر بیاره و دو درم و نیم هر دو را با کبر بزنند شربت دو درم اندر که قه شراب کهن
که مکرده و حذا فوق و میه سود دارد و اگر حکم استعمال کرده باشد و باد ها لخوی نکت شیر بیاره و دو سرکنجبین سود دارد و اگر انجا که اشتر دارند مقام سازند و شراب
اشتر بخیه نهند سخت سود دارد **باب ششم از جزو دوم از کتاب شرح اندر استسقا لحمی** سبب استسقا لحمی انقصان هضم اولی و انقصان هضم ثانی و انقصان
اروهضم ثانی اندر جکر باشد و هضم ثالث هر دو کها تن و بیاند کی جمله اندر بدن کند و باید با تمامها ماند شود و کاه باشد که هضم اولی و انقصان هضم ثانی و انقصان
المزاج سرد باشد و کر جکر و هر دو کها تن مستولی خوکر و در اسباب سوء المزاج جکر اندر کفتار یاد کرده امده است و سبب سوء المزاج کفتار هم تن کوی المزاج جکر باشد
سرما و حشک کاندر سرد و غیر سرد بر دم رسد کاه باشد که حرارت بر دم رسد و انحطاط کاخت شود و اندر مفرد ها و کها سها باشد و خلط کداخت کنند باید تا بجوی بود و بر کاه
خوب بدین سبب از ماده اندر تن سحیره باکنده باشد و با تمامها ماند زیاده شود و استسقا لحمی تولد کند و ان علت بسا کرکه جکر و زیاده و دم زدن و بنا کرکه و بنا
فیب باید داشت خوش و ایر جیر فیر یا رانه **علامت** باید دانست که اندر بدن روی و دست و هر تن اما کو بدان بعد اکه سوء المزاج سرد سیاه باشد جنانکه یا بار کرده آمد
و بدان سبب هیچ اندامی فضل انحلیل و دفع نتواند کرد و نخست پاها و اما و کر بر یکی و خایه بر روی و دست و دیکر جایها و هر کجا اکفت بر بنند فرو نشیند و کر ماند همچنان علامت
پس کاه با زیاده اندر طبعی و زنی و روی و دست اما سر بکر و از هر اکند که معده حرارت غریزی است بر و زیکت و اندر زنی و با اما کر و اگر حرارت کو اینه ۱۱ است
کو باید و اندر شرب و قهقها تکم خواند و لحمی نبود و کب باشد و بنبض و بعضی بود و کفت اندر که اندر روی و سر سبب تحلیل بسیار و بر خایدن روز دم اکر سیر کرد
و اخبار بطن بنک کنند اما تمامها دیکر اندر تخت اندر ان اما تمام فتوی الی بعد است **علاج** اکر سبب علت با زیاده از حد خون باشد و خلط حیوانی و تخت اندر نفس سواب باشد
اکر بوا سرخ مخلوط باشد و اکر سبب چنان باشد و بنا شاید تعاد بن نوع اولی و از آنکه اندر زنی و دم داشتن تکم و استرخا که اندر بنی و داروی سهل و کشادن و سلم اندر
نوع حاجب تر کنن آن با دوی تب باشد زود و سهل شاید داد تا تب زیاده شود و قی کردن و ماء با بعد غره با آن کردن تخت صواب باشد و حب بدین و اقراص
شربه که اندر استسقا زنی و صفت کرده امده است اندر این نوع تخت نافعست و با پارچه فیر قیرا سود مند است و داروها که اندر اولو کند هر سود مند است و اندر و
زنی و کرده امده است صفت حب کشیج خواهند از علت را و در دیشت را سود دارد و حب فرنجمشک باید مصطکی و مر و تخم هرا با اسفند و هلیله زرد از هر یکی دو درم
تر بدو سکبج از هر یکی هفت درم و نیم شربت از دو درم تا سه درم صفت حب شبر تخت ثابت بوسنج شیر بیکوز مغز بادام سیه کرده سه جزو با بند سه جزو کنی بنند و بر
شربت از یکدرم تا دو درم صفت اقراص فسنجین کی بر ما از علت را سود دارد و سدد کشاید و اندر علت را سود دارد و بوند از هر یکی سه درم اسارون و زراوند خطا
و سنبل و مصطکی و تخم کرفس و انغوزه و انیسون و انغوزه و انجدان و مغز بادام تلخ و قسط تلخ و فوفل و افسنتین رومی و عصاره غافث از هر یکی دو درم پلپل انجیر از هر یکی دو درم شربت
یکمثقال و دو مثقال و اکر با دکلا تا لیف او و کلا تا دیکر تا لیف عیسی صابیت و با بها بزرک هر اندین علت سود دارد و هر اندر قرابادین یاد کرده امده اند اقراص
فستنی چنانکه اندر باب کذشته یاد کرده امده است تخت و سود دارد و ریاحت و حرکت چند اکه حرارت را بر افزوند و بنفش و خلاف نرم و اندر اب در باب
معده نافستنی چون اب کرد و اب شب و اب نان سود دارد و چنان باید که روز اندر اب در بافشت باشد و اکر اب نباشد نمل در اب کنند و در اب تنها نمل
مدد زیان آفتاب اما با بیاند چون اب در بنفشه صفت خمادی دیگر که با دها را تخت کند و اسهال اکر کند فستنی بر حنا سرسون بکرند و نطرون و انیسون و سیکا و اشق و کند
هم و رفیاس بر بنند و بر یکی بنند و هم اسوکین اکر جلد را بسکاند و بر یکم نهند تخت بکرد و تر بها بیجنبد و بر یکم کجاند تا خود بسوخت اندر نوع و اندر زنی
سود دارد صفت خمادی دیگر فستنی بر حنا مامسوه بکرنا اشق با نزده درم مثل سعد و ده درج سوسن ده درم صرب بیندم زعفران ده درم عاقرقرحا ده درم مقل بیست درم
قره ماه ده درم حماما سه درم با تخ یازده درم شب یمانی و بوره کند و کر بیرد و مرا از هر یکی سه درم صعتر ماء و زعفران ماء شراب کهن سوکند و موم و بنفش سانه ان
موم زرد و بنفش تا دیوی و هر دو را هم بر بنند و بر ران کرب طلا کنند و بر یکی بنند و اکر اندر یکی اماسی بوده باشد بوسه بط و بیه کوسالد با آن اندود باکنند و سرکین زنبور

کوبکان اگر بابونه اشرجهاری سکبت ولعاب اسفاغول خکار دلیمه تخم بادیان وزیره وناخواه وخرکوش وانیسون اندر بریشه واندر طبیخها دارچینی وزیره کرده یا کوکنا وخورهمی شربت
کوشت اوکوشت کبک وتدرو وتراج باید وطبیخ بیدست ورود خرنسه سود دارد والله اعلم **گفتار چهاردهم اندر انواع اماسها وبیخ وزهر وعلامات و**
علاج ان اسهال دو نوع است واندر دو نوع دیگر انواع بسیار است بکوچ انست که سیان ماده بود که از بدن اندام یا از هر تن بمعده ودوده همی اید و از انجا اسهال تولد کند ونوع دوم
انست که سیان باندر ودها اما انچه سیان ماده بود که از بدن اندام یا از هر تن بمعده ودوده همی اید بچهار جهت یکی تمامی است دوم سرایت سوم کرمی چهارم طحالی پنجم که ماده
از هر تن بمعده ودوده همی اید پنجم سبب اسهال اندر معده بود وشش قوت یکی انکه اندر معده بادها تولد کند دوم قوت انکه قوت هاضمه ضعیف باشد سوم انکه قوت ماسکه ضعیف باشد چهارم
سوء المزاج سرد وتر پنجم انکه قوت دوی سوء المزاج سطح معده باشد ششم انکه رسوخ معده بشهاید واسهال معوی یعنی اسهال دوی که سبب ان اندر معده اید ودوده اید ومعوی اید بود وعفونت
بیچ وبیکوکی هیدن این انواع واسباب وعلامات وعلاج ان اندر باب جداگانه یاد کرده ایم ان شاء الله تعالی **جزو شش** از جزو نخستین از گفتار چهاردهم از کتاب شرح اسهال اندر اسهال سیان
ماده بود که از بدن اندام یا از هر تن بمعده ودوده اید واسهال که اندر کند واین دو نوع است **باب نخستین** از جزو نخستین از گفتار چهاردهم از کتاب شرح اسهال اندر اسهال سیان
نوالها شود که از دوی اندام خود بی درد وزنجان اشد که ماده تولد کند منفذ کام فرود اید اگر نرم انه اشد فاسد ایدو سرد تولد کند سبب سرد که دوده واگر سرمی فرو افتد وبعده اندر اید بدان دوده ودوده
فرود اید سبب اسهال که دوده اگر ماده نزد طریق بود باشد اسهال بیخ اورد واگر گرم وتر باشد وبعده نا خواهد اسهال نخواهد بیچ واسهال نخواهد اورد **علامتها** علامت اسهال دو نوع است که اسهال
از بسر خواب افتد واز بیخان باشد که بامداد از خواب برخیزد بچیز شاشد ودوار زود بس اسکن شود وخدا ونانی عفت خداوند تلاز بوده باشد **علاج** خداوند این علت را مباشرت
کمار خواب شب وبخرد فی اید فرمود تا خلط کاذب بعده فرو نماند وباشد اندر وباشد خواب بقفا باز نخوسید وبا اندیشت دارد وتدبیر باز داشتن نوالها بدو کرد ونمایاد اقوت ساکن
ودارو هاد اهاضم کند اسهال باز دارد نشاید داد کفر باید که اندر تخم معده باشد یعنی استرخا باید کرد وانچه اندر معده باشد باید بردوده فرود اورد باشد بچیزی انجا نده وبع باید که دوده بر
داشتن زیاد بچیزها وبیرون بود بدو غزه وسپاشار کردن دوش رخا بدن وغرغره درشت طالبدن وحطه او بدن وحماد هاد که وملح یاقوت دهد بر بهاد ان واطوال طالبدن
ابزهه بیرون انکه کرده باشد واستفراغی که واجب کند کرده اما استفراغ بحب جب یا بارج تیرقا وسیت قوقایا وشاشان یا بکرد وابرسا استرخا زیاده باید کرد وسوم صفرا خرده
کچه شده وکلیه وبیخ سوس ازهر یکی ایشان است بیزند وبپالایند وبا سکه ساده بیامیزند وانکه بخواهند دروی چکنند وبدان غزه کنند واگر سکنجبین اجاص استو بیامیزند
بهتر غزه کنند حساب باشد وسرکه کلاب وطرسان الحلو بغزه کردن سود دارد واگر سبل الرأس الحلو یا ب برل خورد وابرسا غزه وبدان غزه کند خداوند
دارد اندر باشتن نزد قوت هادن دماغ وشاه خشتی مقدار وکفچی وقت خواب دادن نزد اندر دارد واگر اندر تاب خشخاش بیش از انکه ان شربت بیامیزد اقاقیا وعصاره
آلشرو بیل حماض کلنار وکشنیز وزعفران اندر بن رطل بخاری وازهر یکی چهار دانگ کوفته وبیخته بر انکه بیامیزند وصاب باشد صفت ملت خشخاش اندکه گفتار چهارم اندر علاج
وتلد یاد کرده امده است صفت قواص خشخاش کوزه یا زدهم یکی صبح عربی ازهر یکی چهار دانگ تخم خشخاش سفید وتخم خشخاش سیاه ازهر یک سه درم رب سوس نشاسته
کتیرا ازهر یکی دو درم زعفران پنج درم شربت دو درم صفت خاری که خاوند دماغ کرم را سود دارد بکرند صندل سرخ فوفل اقاقیا شاسپانی مامیثا طین ارمنی عدس مقشر
زعفران حنطه نوا ازهر یکی بیاسا است هر یا باب لسان الحمل باب برل خورد بسنند وبوی کهک دماغ یاقوت دهد وخورد که ضعیف کند وباب سرد بنوشی صاحب زیاده معتدل
یاقوت دهد وبسیار خوردن ضعیف کند وخداوند دماغ سرد را علاج سبات وارزیز شی صلح سرد باید کرد وچنانکه هر باب دو جایگاه هست ولکرده امده است وسوس سرد وخار کردن
وقبولیا که بوزه کا دکر کرده بر سر طلا کردن وبعد از ان باب چند دفعه شاده واز انکه ملک شتی سود دارد وقسط وکندر وکلنار سوخته سود دارد وشونیز بریان کرده بیرون
سود دارد وساتهاد یا وان یا کوه ما امیدن دو بوغن وندر ما امیدن وملح با بونه واکلیل الملک کوم کوه شتی سود دارد **باب دوم از جزو نخستین از گفتار**
چهاردهم از کتاب شرح اندر اسهال مزاری اسهال مزاری انا که بینکه صفرا از هر دو بعده فرو زنان ان ایکه از جهت دفع تلد کاذبه واسهال صفرایی کند **علامت** این نوع
اسهال از بسر خواب وشب وبعد خوردن وتنها بعد خوردن احدا از بسر که تلذب کلاخوردن باشد ودهان تلخ باشد وتشنگی غلبه کند واسهال زود بود ومقدار اندک بود وتدبیر هاد کشته جاک کاهی
علاج طریق علاج از نوع است که نگاه کند اگر ماده صفرایی بود بسیار خلط بطبخ هلیله زرد وزمامه هد واستفراغ کند پس تر بپالاند شش اسهال کند بکباب وخوف
حب الرمان واقراص طباشیر ودوغ شش تاب اگر اهن قاب وکشکاب از بیت جمی فرمایند پخت واگر سفوف جب الرمان با کشکاب دهند صواب باشد واگر جاک زود نزد پس
تخم خشخاش سفید بکرند وهر دو را باب ترکند وکوبند وبیاب لب کند وبر زبخت نافع بود واگر دیت جمی وکچه سوق حب الرمان بر مزند بر اسهال صفرا زیاده
کند جذابی سود چنین رسیاد وی اهن تاب کرده سود دارد وی دم این کلنار سوده با کنه یا شیر اندر شیاف زدی سفاوی تخم بیچ بوسکاج کوشت کاو واطباب کند اسهال کهن
صفرایی را دارد صفت حب اوشاه که نیها نا دانش بریان مردم کشیش شکر کرده بکیشب از روز وبریان کرده بچهار درم ساق کلنار ازهر یکی پانزده درم کزانو وحز خوب بیطلا
هر یکی دو درم هر الکچند وبیامیزند شربت از دو درم نا سه درم صفت اقراص طباشیر بکرند کی صبح عربی بریان کرده کلار منی نیست بلوط طباشیر ازهر یکی پنج درم بزر الحماض هفت درم
حب الاس چهار درم نشاسته بریان کرده سه درم شربت یکثقال صفت دوکلا صبح هشت درم بزر الحماض وبریان کرده وصبح عربی بریان کرده ونشاسته بریان کرده وطباشیر ازهر یکی چهار درم تخم خیار
بریان کرده سه درم شربت یکثقال وضماد کلا اندر باب حماض حکم کرم باد کرده امده است کلا دانه وطحال زنان را دانه ساق درشت وعزه فرماند وباب باشاب یا کرما شاب یا دوغ

دهد

دهد صفت خاری تلخ صندل سرخ وصندل سفید وفوفل وکل سرخ ومازو وکلار بنی واقاقیا وسک وزمامه هد وکلاب وباب ورد نوبا باب بی ترکنند وبر معده نهند وانکه
باب سیوم از جزو نخستین از گفتار چهاردهم از کتاب شرح اندر اسهال کبدی اسهال کبدی یعنی اسهالی که از ضعیفی بکر اندر نوعی که
قوت جاذبه بکرد فی الاخلاط سوء المزاج باب سبب ماسی ضعیف خود که کبدی را جذب کند تا کبوس از نشاخها ماسار بقا برده فرود اید واسهال کبدی قلد کند دوم که
قوت هاضمه دافعه بکرد سبب ازین سبب ها که کرده امده ضعیف باشد دکبدی را هضم نتواند کرد وبادی را که کانت دفع نتواند تا بدین سبب هر که بکرمنگی بود دکبدی
از دی جانب طبعی نفع خشور کبدی را نشاخها ماسار بقا را کرده وبرده هاد فرو اید واسهال طحالی قلد کرد واگر اصعفی هاضمه ماسکه بر ضعیف بود اسهال قوت بد سبب شیعه
قوت هاضمه اندر بیشتر قبضا سوء المزاج سرد وتر باشد واگر سوء المزاج سرد وتر بود باستسقا اد کند سوم انکه اما سرکه بجنبه خود وسکا فرو اید سرد بکرکشت بیا بلکه کشت یا بلکه کشت
خود بسبب حرده یا سطقه یا غیر ان از ماده بوده فرود اید واسهال کند واین دو نوع باشد بس همچون بدی شاب وهر که بسبب سوء المزاج که در خون بود وبلغم
بکرد اما سار صدر بی نخود که باشد که بکرد بنزد سوزد از بسیار خاذ یا زهرها که کشت سیاه فرو اید وبسبب صدید ترخ اما سر دید بود یا بلکه اسهال صدید باکفت بود وسبب کفت
کما خفر وجوب شیل الخلط بود وفرق میان اسهال سیاه که از سوختن خلط و از کشادن سنع بود ومیان اسهال سودایی که از بدن جاست که اخلاط سوخته سیاه باشد وقوام
از طبایع از قوام سودا بود وخلط سودا سیاه تر وتر تر تر جود وکنده باشد واخلاط سیاه که عفونت پذیر تر باشد **علامتها** علامت اسهال کبدی بعفونت
وباب ان از بهر که طعام اندر معده هضم یافته باشد وباب ان لا یعرف که بجواب حبب نتواند کرد واگر سبب اسهال ضعیفی قوت ماسکه بود کیوس که از ماده بود که اندر بوده
فرو اید اسهال بیشتر از ان وقت افتد که باید بیرون از بدن تغل یا سکی وبدان باشد از بکه بر قوت دفع دافعه بیرون نتوند کرد بسبب ضعیفی ماسکه بیرون میشود واگر ماسکه در اخر
هر دو ضعیف باشد اسهال انکه اندک بود وزود زود بر اید خوابست واگر قوت هاضمه بکرد ضعیف باشد اسهال کبدی بود یعنی همچون ابی که کوشت تا نه اندر دوی شده باشد
که قوت هاضمه معده نیز ضعیف باشد کبدی که بر دل این اگر اورد بود واگر سبب ضعیفی این قوتها سد انجدیا اماس باشد یا قوی از انواع سوء المزاج علامتها وان بدید باشد که
اندر یا بهاد کشته یا دکرده امده است وبباید دانست که هر گاه که اسهال همچون اب باشد بس همچون مرغی خود باشد همچون کاسهال همچون اب بود اسهال همچون اب بود باشد عفونت
بدیا شد ونقل میکوید که گاه از بسیاری بدیدن نشان فربهی سمن باشد که گاه بعنوان اسهال اندر عراق بود وهم نقل میکوید هر گاه اسهال همچون اب باشد لیس چنانکه هم خود
بدیا شد ما سکه اگر استسقا اماس بر کرد تولد کرده باشد اسهال بر هاکه از اسهال استرخا نباشد وبازایت ودیا زیاده بیاید وسلامت باشد الا که اسهال
از سوختن اخلاط بوده باشد بسبب خود بباید دانست که طبیعت قوت باقیست وبصلاح نزدیکست نخست بدبزی که باید بسر رو خود بس باید وسلامت باشد **علامت** طریق
اسهال کبدی انست که ملک تا سبب اسهال وسبب ضعیفی بکر جهت امتلاست یا اماست یا سده است یا نوعی از انواع سوء المزاجست هندیر بر داشتن سبب خود بود
تا علت از اید خود باز ان نقل و **علامتها** یا مستولی اماس سده و علامتها انواع سوء المزاج و علامتها ان هاند که گفتار یازدهم یاد کرده امده است وبباید دانست که سبب اسهال اندر
باشد یا سده اندر معده از جهت اورد خلطی یا بسبب ریاح که کلاه دارو قابض منفذ ها را فراهم کرده وسده قوت بر خود شود یا اماس صلب کرده واگر ضایعه حسنا یا قاعی نهند هم
علت زیاده کند وهم حرارت غریزی را فرو میرند وهلاک کند صواب ان باشد که یاری دهند تا انچه از سده می بالا باید تمام دفع خود دارد وهلاک شاید چکار میباید تا سده تمام
کشاده شود واگر اماس است تحلیل پذیرد وبسیار باشد که از جهت کشادن سده بسبب قوی حاجت ابینه ماده سده انچه کند وگاه باشد که حاجت سخت تر بود تا ماده سده را فرود
اورد واگر خلط سده را قی افتد بی تکلف سود دارد وطعام بتدریج باید خورد اندک اندک وعرق از بهی واز جبر ان چهل کشاینده خوردن چون فوجی مرغ انعلم
یکثقال بدهند وچون طعام هضم خود بدهند وشراب صرف کهن بروق مقدار کطل جبر ان بطعام اندر معده نهم کوایده خود ما الطعام عزیزها ورشت سود دارد
وبسبب لاغری بیاران استفراغ خلط غلیظ که سده از ان قلد کند تا بدین ترسید از بهر که جهل سه کشا وشود وتر از ماده سده پاک شود غذا بهر کار بود وقوت کشت باز دهد
اسهال اندر اول اندر اول علت نشان نشاید خوبی از بهر که جرکان را قبول کند وهضم نتواند کرد وسود ایراد که در کشکاب که از بیت جمی نداد اقتصار کنند هر روز دو شربت یا
سه شربت سرد بیاز ماید واگر هضم تواند کرد کاو سرد است کنده با بیت جمی بپزند وی بلایند واگر نایاوده هضم کند نایاوده هضم کند پخته از کشکاب باشد که
لیف بیاران کرده وبی نفع اداب جسم بیاند ایاد جاهی بریان کرده وکوفته بر جگر بر کاشت وکباب کنند سود دارد وبعضی طبیبان کفته اند اسهال غذایی صعب بود شفی
تخالی از خود بی هیچ علاج وکر خلط ابو علی سینا کوید از انی مولی الهجم ومنفعت از بدم انچه کفته اند انی صواب دو رنیت صعف سفوفی دانند اسهال کبدی سود دارد
بکیرند کل سرخ شش درم انار بریان اسطوخودوس مصطکی هر یک دو درم فوه طباشیر نیم نشاسته خیدیه نشاسته صمغ عربی از هر یکی دو درم زیبوس بیخی یکدرم وتخم زیره بلاذری سه درم زعفران یکدرم
شربت دو درم بلوغ اهرن اب واگر علت دراز کرده دیج کند هیچ دارو قابض نشاید داد کن چیزها نرم مغز باید دارد صفت سفوفی نیم کیرند تخم خطمی وتخم خیاری هر دو
بیست درم کل ارمنی سه درم نشاسته صمغ عربی از هر یکی دو درم هر دو بریان کنند وکوبند نرم دو درم کل ارمنی کوفته بر روی این بپاشند شربت سه درم با شاب سرد واگر تخم خشخاش
باشد یکیرند تخم خیاری وتخم خطمی پاک کرده وکوفته ابغیل تخم مرو تخم شاهسپرم از هر یکی اشارات خام بیان کرده وما کوفته هر دو را بیامیزند وبرو غن کل بر سر عجانه نیم
بدهند شربت سه درم واگر خیار شنبر اندر اب کلاب وانیخها او بدهند صواب بود وکاماشه از اند اسهال کبدی خواهد انکه بیرون از طبیب کاکه بود که از دوده است وازانچه

بالا است معده بیماری ایاد خوردن سرد آنکه معده متهاب باشد اول باید که دوا مرباحات حکمران نیابد باشد و اسهال اکسیر اصعفی قیمت جاذب چیزی باشد علاج بجهالکه و مکدنده
باید که چون فلوس و مویزی باشد که کهن صفت دارد بی کهنه صفت دارد بی کهنه جاذب رافوت دهد بکرید **علامت** سینی و سیب و غذا آن از هر یکی سه درم قصب الذریره و عنبر بلسان
و حب بلسان ان معده و حکر کوفتی از خواص هر یکی چندم کوزه بیاج عدد قاطر و نرغو و ابسون و بیاسه و کمن را هر یکی دو درم از هر یکی دو درم فرزه ماسه درم سنگ
درم دار سپستان سه درم ناخواه چهار درم مویزی نیز کوده و بر بزند و بر سه مهر کند شربت اول آنکه شربت بخورد و طعام چیزی لطیف رو کوا باید و از
بول آنکه نیند خوش کی و چیزی خرد و بخفتد و آنکه از اندیشه باران نالد و مانند آن و اگر سبب ضعیفی قوت جاذبه سوی المزاج گرم باشد علاج اندر کتاب را یاد کرده ایم و اگر سبب
اسهال ضعیفی قوت ماسکه باشد و سبب ضعیفی این قوت اندیشه ها است المزاج سرد تر بود علاج از این منع کند بکرید کل مرغ و کلنار و حصار و قوت از هر یکی چهار
سیر هفت درم مصطکی سه درم زعفران و از خواص هر یکی چهار درم شربت دو درم با رب ابی یا رب سیب و طعام کبک و دراج و طیهوج و تذرو و بخفتن بر بالش صفت خواب
ناقه که پهلو مرکند که تخم کل سبز مازو زعفران از هر یکی راست است همه را بکوبند و باب مورد و کلاب و آب سیب در شیر و بر بکوبند **باب چهاردهم از بر و بختیاری**
از کتاب چهاردهم از کتاب ششم اندر اسهال خونی کار بجر بود علامت اسهال خونی که از بجر بود آنکه اول خونی که از اندام کرد بر دم و گاه باشد که زیادت شود و گاه باشد که نقصان و علامت
صفراوی بود اسهال المزاج سخت بود و اسهال چند روزی دو روز از آنکه بود و باید که زیادت کرد و گاه باشد که زیادت شود خلط غلیظ همچو زرد روی مثل اسپاید **علاج** بکوا رشی و قوی محکم
و کلا بری همچو اسپاید و صعتری نیز سود دارد صفت آن کلا و من طباشیر و صمغ عربی بیاد کرده و حب الاس از هر یکی ده درم خوز سیاه مثل و کندر اکلیل و دو درم و نیم شربت سوم
با شراب و من صفت قرص طباشیر خواه و نباتا اسهال خونی را که تنها بود سود دارد بکرید طباشیر چهار درم کل مرغ پیچیده بر بالکاخوش بریان کرده هفت درم صمغ عربی بریان کرده کلا رشی کل
روغن بنفشه از هر یکی پنجدرم نشاسته بریان کرده سه درم شربت بکنند با آب و آبگاه باشد که اسهال از خون کبد بود همچو زرد روی مثل اسپاید بود و گزنه و گلکنان بود و کان
بود که خلط سوداست و بر غلط فرآن باشد و آن نوع اسهال مردم محرور بود و هر دو اقدر بسبب گرما و حصب و تشنگی که اندر سفرها و غیر آن کرده باشد و بکوبند بر آن سبب کرم شود و خشکی
غالب کرد و خون غلیظ و سوخته کرد و **علاج** آن بدین چهار سرکنند و باید کرد و باید که نشاسته و بدان بر نخاتی و بیکه با سرکه کرده و باید بدین مرد که باشد تنها بیار کرد اندر
و کاهی بر و اسهال همچون زن باب باید **علامت** و دانست که زن باخون شود و سیاه کاهد و لون جگر آنچه نیاشد **علاج** و شکوی حلاوت و تدبیرهای بول باید که باید کرد و تنگی بود
و طباشیر و کلکاب که اندر علاج و قرابادین اسهال خونی است و صندل و کلاب بود اگر بخوری نهادن و اینا اسهال بکیار باز نشاید دانست بتدریج باز باید دانست صفت قرص که اندرین نوع اسهال
سود دارد کلا رشی و طباشیر نباتا هبلوج بزنطا خواه نیا پارسی کل مرغ صمغ بریان کرده مطاران استاسارات هر دو بکوبند و بر آب ابی بر شیر بدهند و بر آب سیب صفت قرص که اندرین نوع اسهال
و هاضم و تری بخشد و حکم کرد از بیاند کلک اندر باصمغ و نشاسته و مغز بادام بریان کرده کاه باشد که سبب اسهال خون اندر دهن باشد و **علاج** مبتلا اشد و ظاهر بود
چنانکه معلوم است علاج و دانست که نخست که اگر کلی بیند و طعام بسکر و نماید و حکم را بتدریج باز کرد و باز اسهال الجلی و بر آن خرد هند و هر کرا اسهال یابی از خواص و اتوقا
باغیران استعمال آن خوب بسیار آمد طبع او نرم شود از بر آنکه حکم ضعیف کرده و حلاوت تعزیزی آنکه بخود و طعام هضم نشود و هر کاه که خلط اسهال خون را باخلط و نیق خون
را کاه ماخولیا و شود و روی زرد و سکم مالیده و نضرا خلط شود بیاید دانست که خون اندر سکم آید بیشتر است بعوض آن شغول باید شد بعد از کرا مسکو مانند جزی عجیب مومم
همچو سرخه انواع اسهال کفتن را در ساعت باز کرد و از بنه مایه خوکی است از دلکی و دانه اندر شد بتدریج باید تا قوی کند بخت دلکی باید و داد اگر کفایت نشود دیگر روز
دو دانه باید داد اگر کفایت نشود دیگر روز نیم دو اگر چنان باشد که روز بخت دلکی بدهند و کفایت نشود همان روز دلکی دیگر بدهند و اگر کفایت نشود دلکی دیگر بعد باشد کما هو حق
الله و حسن توفیقه **باب پنجم از جزو بختیاری از کتاب چهاردهم از کتاب ششم اندر اسهالی که مرا** اسهالی که سبب از ماده تنها بود باشد که اندر کما هو حق
کما هو باشد و اندر اسهال از قبول کند قوت دانند هر اندازی از آنکه با زاری هر دو باشد و اندر کما بکیر باید و از کیر بشاخها ماسا بر قا مرده فرو دید کما باشد که اندر اسهال و اسهال
حالی معده است اخلط و سیاه باشد و از اخلاط از اخلاط اسهال معده آید و طعامی را که اندر قرحه معده باشد تباه کند کاه باشد که اگر چنان اخلط و طعام را تباه کند اندر بعضی
اخلط و قی قرابادین که معده اکلاره باشد یا مزاج آن بد مزاج معده ناسازنده بود و معده آنرا از خویشتن دفع کند و طعام دیگر در معده باشد یا آن دفع خود را اندر بعضی
اخلط و قی اسهال کنند یا نفرازنده بود و هر چه را اندر معده باشد دفع کند و بلغم را چنانکه سودا و بسیار زینی معده آید و معده را بکرد و **چنین** چیزی که اندر معده باشد
دفع کند و سبب اسهال سودای بود و هر اسهالی که ماده از نعصنوی دیگر با آن کها رهتن معده هر دو با یا زنیا زنیا اسهال کاز با دوار کوید و آن علتی و آن اهل باشد
و سبب دانی این علت آنست که طعام و شراب اندر معده و حکر هضم تمام نیابد و بر آب نفر آن اتش ماد تمایل نشود و خفا و علت تدبیر هضم و تبدیل استغراق آن
ماده تنها کند و هر کاه اسهال باز ایستد بنا دانند که کال تندستی باز آمده است و هر باز که نوبت اسهال باز آید بنا دانند که اسهالی نیست و از طعامی و شرابی فرو نیاید کما و است
علامت اگر علت آنست که بسوی سنه نافی و بجیش و هر باز که حکم فرو دید ماده تیبا را بی و هر نوبتی در عین ماسه روز اسهال کند و باز ایستد و حالا بجیلی حالت تندستان تحمل
باشد که هفته با بیشتر بدو الا تندستی بیست روز چون نوبت اسهال باز آید **علاج** حلیز علاج و انعلت است که نخست حال معده و حکر و قی تهاده در بصلاح باز
اندکا و سهال المزاج باشد تا باز کنند و غذا حاجت بنا دهند و ترتیب بنا فرمایند و استغراق کند بر لحوی خاصه بنزدیک نوبت اسهال و ابارج مرقوا و مطبوخ هلیله و مطبوخ افتیمون

شراب

و شراب افسنتین و کوارش مغربی بلغم غلیظ را باندرین باب سود مند باشد و چون ترا بدانکه باشد هر باسلیه باشد اشتاب باخت فرمایند و مالیدن و کرم اجتناب کند اندک تاب سود مند و تاش
تندستی با کرده اند است **جزو دوم از کتاب چهاردهم از کتاب ششم اندر اسهال معدی** معدی اسهال که از معده باشد و از جزو چهار باب است **باب پنجم** از جزو دوم از کتاب چهاردهم
از کتاب ششم **اندر اسهال معدی که سبب ان ضعیفی قوت هاضمه است** اسباب ضعیفی قوت هاضمه چهار نوع است یکی آنکه طبیعی از سر طبع معده آلوده شود و از رطوبت
مبال معده و طعام بجایت شود و حرارت معده از طعام بیاز اندر و قوت هاضمه بدان سبب ضعیف شود و دوم آنکه معده کرم باشد و باشد و بی صفرا قوت کند و اسهال از صفرا باید سوم
آنکه سدها و ریاح بجنبش باشد چهارم آنکه اندر معده بادها و اخلاط کند و طعام بدان سبب ناگوارنده و تباه باشد و اسهال قوت کند **علامتها** اگر سبب اسهال رطوبت لزج باشد علامت رطوبت
خوردها و طعام معده مرکب کند و مشکی بود و ثقل آید و بر آید و بر سبب و سفیدی باشد و تشنگی کمتر بود و مکان است که رطوبت لزج آب خواهد و بیلان سبب تشنگی و بیاید که آنکه قوی
ماهی یا بی خوردنه باشد خوردن آن تشنگی بیاید اسهال را از قوت و اگر خلط لزج بیشتر بود و بر آب ابی یا رب سیب و طعام کبک و دراج و طیهوج و تذرو و بخفتن بر بالش صفت خواب
ان اندر که حرارت بجا کیا که را زیاده نیست و طعام اندر معده دیر بند و سکنه چنانکه ترک در دو روز در دو روز غذا آن اندرین علت سوده باشد و هر کرا که ترش طبیعت نیز و تنقیه
سکنه معده را باشد و بر شت تا هاضم و ماسکه هر دو کوند و آنکه هاضمه تنها ضعیف باشد اسهال بوقت خوش بود که ترش کوارنده باشد بر دنیا و اگر معده
باشد و صفرا قوت کند تشنگی و تلخی دهان و حرارت و تنقیه بزد و بدان کا بود بهدا را که صفرا بلغم بیشتر بود ثقل آید و اگر معده باد ها قوت کند اسهال را قوت بود و معده
با ظاهر بود و علاج این چهار فصل است **فصل نخستین از باب نخستین از جزو دوم از کتاب چهاردهم از کتاب ششم اندر علاج آنکه سبب ضعیفی**
قوت هاضمه رطوبت لزج باشد آنکه علامت بلغم ظاهر شود و باید در معده طعام باقی شود و باید قرب و جعفد و هر دو لمه دادن و شیت اندر بخفتن و باید که بیخی و نعنا و دارچینی
تا اکی و از بر آنکه کوی باشد و قرب معده از اندازه و سکنجبین قرص معده را بجنبش بر بدن آید و بر آنکه بدیر و قوت دادن بکوارش خوش و معجون جشت الحدید و نوشیدن
و سیزن ابا اشتران صفت کوارش خوابی تخم حبق کوکنار بلغم دانه سرو مکدار کیسه از کرده و کوفته بیخته همچو سرسه درم حب الاس شمت درم خرنوب بنوی کنار
دو مازو از هر یکی دو درم کند و تا نخواه و سعد مصطکی مسل از هر یکی پنجدرم هر از بر شیر بدکر کاشت و نعلم آورده و با آنکه بر آن بود و کلف بر باشد شربت از سه درم تا چهار
تنجد دیگر و سعد بری بر ساعت بکرید قسط و فوه قرد و سنبل و حب البان و لیخی از هر یکی ده درم زنجبیل دو درم کوزه ابخاء عدد قاقله و قرنفل و اسفوس و کاهی الملک و شوطرج
از هر یکی ده درم بر بیخ بزد و زیاده طبیعی اشد اشد از هر یکی دو درم بسباس دو درم بدان کلک بر عشر هشت بدان باشد نصب الذریره فلفل و زنفل از هر یکی پنجدرم هلیله کابلی دو آنچه
بلیله و عدد حب الاس چند وزن هر دانه دانه و اند فسخ کرکی باید زنجبیل دو درم سعد سره است هر دو بکوبند و بیخ و کوکنار کاخته و بیخ ام و بره بر شیر صفت معجون شمشیر کیرند
آنخواه که کلکا را هر کی استاسارات هر دو از نه بکوبند و موز سیاه و لوا دار بکوبند و دارو ها بدان بر شیر چند کوبی با مرد و شاکا و صفت معجون کیرند که کوبند
و مغز بنبلی از هر یکی پنجدرم آنخواه و کند از هر کس دو درم حج و بابل تخم کرفس تخم ابیان از هر یکی کیه معجون همچو زیکر هر دو را بکوبند و بیوز دانه بر دل کرده بر شیر صفت معجون
حب الاس بکیرند از اندازه توتی بر دل کرده و کوفته چون سه سه درم کرد آنکه بکرده و بر آن کرده بیست درم حب الاس بر شیر بدهند و بر آن کرده بیست درم خوب بنبلی و سرکه
کلکا را که بکیرند درم هر دو را بکوبند و با مرزنجوش شربت از دو درم صفت معجون جشت الحدید کما و اسحق کوید صفت اسهال جشت الحدید کما و اسحق کوید و صفت اسهال جشت الحدید کما و اسحق کوید و اسهال خدا تعالی
صفت کوارش کند بکیرند بیلیون قرنفل و جوز بوا از هر یکی پنجدرم زنجبیل خولنجان از هر یکی ده درم کند نصف درم سکر سه درم بر شیر بدهند سعد و اسهال بکیرند مصطفی بر شیر بدهند شربت سه درم
صفت معجون حشاش بکیرند تخم حشاش و کندر از هر یکی استاسارات هر دو را بکوبند نرم شربت از دو درم تا سه درم باب چه بعضا اسهال کفتن و اسهال خدا و اسهال جشت الحدید کما و اسحق
مکیرند خوبنا با بر بیخ خاوند اسهال کفتن را سود دارد صفت مقلیا تا بکیرند هلیله کابلی هلیله سیاه و بلیله و آمله هر بر وغن بنبت بریان کرده و تخم کرفس با بریان کرده و تخم
کرفس بکرده و بریان کرده و انیسون بکرده کرده و بریان کرده از هر یکی سه درم مصطکی سنبل قاقله عود هندی از هر یکی دو درم سعد سه درم هر دو را بکوبند بکوب الرشاد و با بر شیر
شربت سه درم با سعد سه درم سبا کاه صفت معجون عود بکرند عود خام بزه و آب بر کرده و بریان کرده قاقله دارچینی کرده از هر یکی سه درم کرده باشد بریان کرده از هر یکی سه
شربت سه درم با سعد سه درم صفت کوارش کلاب زیره دارو مروارید خنجد بیرستان از هر یکی با بر سه کاه کند همچون بلیله هفت حب با آب سرد کوارش کند و کوارش کند و سازد
چهار حب با بر بیخ حب و معجون بلیله کابلی قرنفل تخم کرفس کند صفت چوبی که بکرند انیسون سند و سرو کند و زعفران از هر یکی استاسارات حب با کشت چند تخم شربت دو درم صفت
معجون سود مند بکرند زعفران و یقوت چند سه شربت بر بیخ انیسون زعفران لسان الحمل اسارون کند و اسهال از هر یکی استاسارات هر دو را بکوبند صفی بر شیر شربت یکی خرنوق
صفت خاوند ناقع که بهاستن و بوی بلد او قیسا اند شراب قابض و کند کیب روناب مورد تر بالا آن شراب مورد تر بالا آن شراب بیاشامند و کلاس و لیمه است و بوی و حوالت و خوردن بریان ترکند و
معده نفرد و اسهال کوه مورد تر بنا شد بر دل مورد حسل سوده اند شراب کوکنه و بالا آن و بالا آن بدهند و طعام کوتر بیه بریان کرده و کنجشک بدهند ان بلیا حرنی و بلیل و بزه **فصل**
دوم از کتاب چهاردهم از کتاب ششم اندر علاج آنکه سبب ضعیفی قوت هاضمه کرمی معده و قولنج صفراوی بود
هر باید مرد سه ساده با رب ابی بر شیر بدهند باید داد آب خوده با رب ابی اسحق کراب دجاج با رب سیب اسحق و آب بکی ثقال الحامض طباشیر
هر شب دو درم اسفیدباج بریان کرده و کبد دم کلا رشی کوفته بدهند صمغ عربی بریان کرده مرغی کل چرب با آب سرد آب بکی ارزن رسانند و آب کوتاه ناخند دوغ کاوا لوده و سکنجبین

آهن تراکه در باطیانه و تخم کاهو و تخم خاشی و هندوانه و تخم خیار و تخم کدو و تخم بادرنجبویه و تخم بادرنجبویه و تخم بادرنجبویه و تخم بادرنجبویه
پخته و زمانیکه مغز آن را از آن بیرون کرده و بکوبند و بر آن بریان کرده و بر آن بریان کرده و بر آن بریان کرده و بر آن بریان کرده و بر آن بریان کرده
بخته سود دارد و ظاهر مرغ نیز پرست با سماق و عنزه و سنبل بریان کرده و با آنکه مازو و کنار و مصطکی و انار بیوست اینچنین بود مادر اگر بعده فرو دارد و ظاهر مرغ نیز
اندر اسهال که از سوء هضم و معدی زیان دارد و اندر اسهال معوی سود دارد صفت آن چنین باشد که خطیر شیر که هر دو کی بچندم بر آن طلخی بریان کرده و دو درم بر عقد بریان کرده
و کنار از هر یکی سه درم صمغ عربی بآن کرده هشت درم شربت انگبین مثقال آن دو درم صفت کوارش خطیر شیر که معاف باشد مر معده را و تقویت دهد مر معده را و تقویت دهد مر معده را
مرغ و تخم خاشی بریان کرده از هر یکی دو درم کنار و سماق عصاره لحیة التیس از هر یکی هشت درم زعفران انبوت از هر یکی دو مثقال هر دو را بخلاصه بر پشت شربت سه درم و آنچه
درم حب الآس اندرین کوارش بیاد کنند و بر بیابی دریشد قوی تر و بدصفت کوارش سماق که بر آن سماق آلوده کرده سی درم سویق آلو و سویق آلو و سویق آلو و سویق آلو و سویق آلو
و سویق آلو و سویق آلو از هر یکی دو درم نکو بکوبند و چند دفعه دارو دهها هر بار بر سر بر پشت شربتی بچندم صفت دارو دیگر که قابض بیان کرده دو درم مازو دیگر دو درم انار بیوست
هر دو را که بر عدت مورد در شرعت که بر بیابی و اگر بیوست بود صفت ثانی که اسهال صلابا را از دست جهود و دست تخم خشخاش چند آنکه بر کف دست کنند بیوست خشخاش
همچنان هر دو را بر شربت می آلایند و اگر بیوسق جبالمان که دسماق می کنند سواب بود و اگر حرارت تخم عظیم باشد بکبد درم بر تخم بریان کرده بدهند صفت دارو دیگر که بر کبد
بر بیابد حکوتی انبوت و دو دانه مازو بیندم کنند بچندم شربت نیم مثقال و بباید دانست که چیزها بر چیز که بند چون انبوت و مازو بر انبج دالدیو بیاب منفعت آنست که ماده را
غلیظ کند و خلط را بدو حس و نا پیدن صفل اند و دهها بطلان کنی که آن خلط خالی نیست و تا بجا نمی رسد هیچ گمان نباید که سرکه ضرورت شود زعفران و حب و بید سرد و مانند
از چیزهای دیگر بیابد صفت حقنه ابو علی سینا مکوبن مزبور که انبوت شیاف کرده بیاد هلال عدد فصل سیوم از کتاب چهاردهم از کتاب ششم اندر علاج
صفراء که با تخم ایجه بود بگیرند هر یکی بیست درم از شاذنج جنجه حب الآس سماق مرة الطرفا سک الاهرج سدس بر پل جوز شربت دو درم صفت دارو دیگر که تخم لسان الحمل
درم انبوت بگیرند هم آنچنان از هر یکی بیندم این شربت اندر آب باران دهند یا اندر بعضی بیفا صفت مکی کنار اسهال صفراوی با دارو دیگر بیاد عنابی و انگشت
دیر آن کنند و باندازه چند بار سکه بر دی هی با خند بر سکی بند و انار بان بریان کرده سماق کی کرده از هر یکی سه یک وزن تمام کشنیز مثل بریان کرده و سماق آن کرده
جهاربند و زن تمام هر دو را بکوبند و سیاه بزند و بکار دارند و مثل اما اسهال را اصلاح باشد که بر بیک طعام هر بیتی و اندر شیاف و نبیذی کیا زهوند و از بیتی طعام چیزی تا بخون بود
چنانچه انار و انار ترش و ماسان و انار ترش کنند اگر صفا بلغم آمیخته باشد و خلط و ناسها را بعضی بیکبار کی آب باز باید داشت و اسهال صفراوی سلیم تر از دیگر انواع
فرود و علاج بیذرو و بیشتری بتوان بیارها حاده و سنها راغب محرقه بود فصل چهارم از باب نخستین از جزو دوم از کتاب چهاردهم از کتاب ششم اندر علاج
اندر معده باشد و اسباب و علامات و علاج و خواص ادها اندر کتاب چهاردهم اندر علاج معده ملکوره آمده است ان باب مطالعه باید کرد باب دوم از جزو دوم
از کتاب چهاردهم اندر اسهال معدی که سبب آن ضعیفی قوت ماسکه بود اسباب ضعیفی قوت ماسکه خوی هست که طبعی لازم
کرد بر سطح معده آلوده شود و طعامها فرو نفرازند دوم آنکه بر سطح معده بزها باید و معده بیان سبب طعام را بر نیابد و بیان انتقال نکند و از بیماستان کوبند و قوی ماسکه
بدل سبب آنکه اندر خون بر آن ماند سوم آنکه قوت ماسکه سبب نوعی از انواع سوء المزاج سوم سلده یا ماده ضعیف کردد چهارم آنکه قوت دوده و سل بر سطح معده ماسکه
باشد پنجم آنکه از بر طعام حرارتها عنیف اتفاق افتد و طعام بآن سبب از معده فرود آید تا گوارد علامات علامات رطوبت که بر سطح معده آلوده شود اندر باب گفته شده
یاد کرده آمده است و علامت بزها که بر سطح معده باید داشت که بر سطح دماغ آن نافع بزها باید و از معده خمارها بر بیزد و بوی دهان را خوش کرد و معده را از بیماری حام سوزد
و درد جرد دردی دهد و کونه خاصه که چیزی ترش اسوی خورده خود و ثقل تا گوارید و حاسد بود و تشنگی غالب بوده باشد و باشد که اسهال با تب بود و انواع دیگر
از سایر بیان کوا هی دهد و هر اسهالی که بی تب و بی خون بود و اندر بکوه و صحرا بی آن نوع باشد و علامتها آنکه ماده آن مادها با ادرار بر آن معده مجری باشد ظاهر باشد
باید دانست که اسهال معدی است و معده آغاز آن است و علاج این بیچ فصلست فصل اول از باب دوم از جزو دوم از کتاب چهاردهم از کتاب ششم اندر علاج
معده که رطوبت لزج بر سطح او آلوده شود و قوت ماسکه ضعیف شود علاج این آن است و استفراغ چنانکه اندر باب گفته شده یاد کرده آمده است بر سر معده را بکوارش
خوب و اندر آن کنار و ماستان قوت ماسکه و کوارش خوبی و مصطکی اندر باب گفته شده یاد کرده آمده است کنار را و اشتغال و استفراغ با دارج فیقرا و اندر
ارزان آنکه ابی کوارشها و این قرصها بیابی داد صفت کوارش که بکنند خوب سنبل و بلوط و شاهبلوط زهر کی بکنزی و حماهب بکنزی و از مویز یا دانه کنو باشد که از آنکه
بر دارکرده باشد و حب الآس و حب حرنف سوق شوکوه هر دو را بکوبند حب زیره و بنیلاب موجود بر شد و شربت از سه درم تا چهار درم صفت آن کنار و کنار که بنه کنار تخم کلانم
حلق از هر یکی سه درم سماق از دو عصاره لحیة التیس قابضا کنار از هر یکی دو درم زعفران بیند هم هر دو را بکوبند و حب بلوط موجود تر بر شد و فرو کوبند شربت یک درم با شراب موجود
صفت قرص و کوکه طبرات کنار تخم کل حاقر از هر یکی چند هم بلوط بریان کرده و بر کوبند و تر کرده از هر یکی چهار درم خرنوب نطلی ده درم کچ مویز بریان کرده و بنیلاب شیر هر دو را
بکوبند جوز سه شربت دو درم با ربابی و طعام کند و مداوم بریان کرده با سماق و نار طلب فصل دوم از باب دوم از جزو دوم از کتاب چهاردهم از کتاب ششم اندر

اندر علاج بزها که بر سطح معده برآید و قوت ماسکه را ضعیف کند اگر ماده فی باشد در آن باسلیق و نیاید تدبیر بسازد تا حمامت کردن و اگر قوت قوی باشد بطبخ هلیله زرد
و خرما هند و استفراغ کرد و پس آن نخست دو حمامات ماده علت کست شود و کنکاب از بیست جوب جبالاس و خشخاش تخم بند بیلدن و انچه علاج این علت مخصوص است که هر
یکی رجع عربی و دو درم بلسان خواه و دو درم بلسان الحمل با تخم شاهبره در آب جوشیده و از آن سیوه تخم کاهو بجکاند صفت حمامی خشک بکرند ابی و بر کنند
و حب بر بیب و کل سرخ و کنار و ملاو و صندل بدامن و قرنفل و سماق و اقاقیا از تر کی خرم کا بخرم کا بخرم کا بخ

و اینکه جراب بود و تر دیر شده و برگ کدو را که کند و بکار برند تا خشک شود و بر فرو ریزد و اینها اگر سبب شود سودمند باشد و از این قرار خشک و صعب الهضم و اینچنین
روی بیاشامد و قیء و اندر شراب که بخورند بکشد بکجا روز شراب با روی بیاشامد و نمی سبب سودمند باشد و از این امثال اندرین شراب جلاب کند و خوردن بیاشامد
کند و بعد و مطرا کنبک و عنه و مطرا کرده باشد بر آن خرقه و بکشد و اما تشکم دیگر که بنوشند صفت تجاری دیگر که بنوشند سال و زعفران از هر یکی درم باشد ده درم مصطکی هفت درم
سعد چوبی و قصب الذریره ده درم دانک شش درم تخم کرفس پنجدرم مورد تازه درم مازو ده درم هر یکی بکوبند و بیزند و بر تشکم بنهند و اگر از این خمیر هر بامداد بر شکم
دردم بر بیخته بخورند سود دارد و طعام کشخان بریان کرده و تند و مطبخ کرده و بسیار و از بریخی و کشنیز خشک و سماق و انار و انار سود دارد و شراب میوه ها که
اسرد و سیب و نیز و مورد و بنوی و جلاب و غیر آن و سماق و انار و مازو بزند سود دارد **فصل دوم** از باب نخستین از جزو سیوم از کتاب چهارم در هر از کتاب ششم **اندر زلق**
الامعا که سبب آن بنهاد و سبب کردن و گوارد باید دانست که سبب آن بنهاد و سبب یکی گرمی مزاج و گرمی خلط صفراوی بود بر روده ها همچنانکه اگر آب سخت که مرا بود و فرو کرد بعضوی بدرد
از عضو دیگر اندر آید و بالطبع اندر آید و بیشتر که خلط صفرا که بر روده و بکشد و روده ها همچنانکه از بهر آنکه هم گرم باشد و هم تر و هر گاه که مزاج را باعث آید از اندر و صفرا از تر بدن کشد و زود
بصلاح باید از بهر آنکه اسهال و غلیان علم تولد کرد انواع اسهال بود و زود تر علاج پذیرد و اگر مزاج هم بدان گرمی باشد و اندر ماده اندر آید سخت و زود و امعا بدرد و اسید بیرون نباشد
علاج آنچه اندر مدح نزهاء معده اندر مدح ضعیفی قوت هاضمه معده که سبب آن قلت صفرا بود یا کرده امعا است همه مدح این علت است و هر باب اندر تقدم ترتیب طبایع جنانچه در جزو دوم
بکل مدح و طبایع و بنذ الجاتی از هر یکی بکوبند و کوفته و بیخته بیاید داد و روغن سلک تاب با آن بیخته کرده باید و شربت باب آن بیخته از هر یکی نیم رطل بیاشامد و بر شکم بنهند و مسلک تاب
تا خیر باز آید و سرا و خیار باشد تا ترشی با وی بیامیزند چند روز نباشد این شربت بدهند و وقت خواب دو اوقیه اب غوره و بیت اوقیه از قیراط تا ترشی با آن ترکی سرکه بدهند و اگر اب غوره نباشد
دهند و نیز گرم و با شد و اگر هاشیه و بزر الجاتی و گل مرخ با وی بیامیزند همچنانکه اندر دوغ سواب باشد و اگر این ترشها نباشد هر آنچه مسلک سعوتی بیامیزند و هر یکی او قیراط و منتان
بگیرند الجاتی بریان کرده و کلار و زنجبیل و طباشیر و اسفاجیل و مستاسا و مستکی و کهربا و کتیرا و کتکاب و از کتک جوی بریان کرده و کاوس بوستکه و مرزنجوش و بنه بار و تخم کی و بی تخم
سود دارد و طعام جوجه و باچه بر باب سماق و بالباب اندر بیخته فرو مانند و جلاب اب شراب اندر باب ساده با آب بیخته دهند و سماق و اسفاجیل و کهربا و کتیرا و کتکاب و بنه بار و تخم کی و بی تخم
کوبند و بیخته و کلار و زنجبیل و طباشیر و اسفاجیل و مستاسا و مستکی و کهربا و کتیرا و کتکاب و از کتک جوی بریان کرده و کاوس بوستکه و مرزنجوش و بنه بار و تخم کی و بی تخم
سود دارد و طعام جوجه و باچه بر باب سماق و بالباب اندر بیخته فرو مانند و جلاب اب شراب اندر باب ساده با آب بیخته دهند و سماق و اسفاجیل و کهربا و کتیرا و کتکاب و بنه بار و تخم کی و بی تخم
کوبند و بیخته و کلار و زنجبیل و طباشیر و اسفاجیل و مستاسا و مستکی و کهربا و کتیرا و کتکاب و از کتک جوی بریان کرده و کاوس بوستکه و مرزنجوش و بنه بار و تخم کی و بی تخم
و اگر آب بیاشامد و قیء و اندر شراب که بخورند بکشد بکجا روز شراب با روی بیاشامد و نمی سبب سودمند باشد و از این امثال اندرین شراب جلاب کند و خوردن بیاشامد
کند و بعد و مطرا کنبک و عنه و مطرا کرده باشد بر آن خرقه و بکشد و اما تشکم دیگر که بنوشند صفت تجاری دیگر که بنوشند سال و زعفران از هر یکی درم باشد ده درم مصطکی هفت درم
سعد چوبی و قصب الذریره ده درم دانک شش درم تخم کرفس پنجدرم مورد تازه درم مازو ده درم هر یکی بکوبند و بیزند و بر تشکم بنهند و اگر از این خمیر هر بامداد بر شکم
دردم بر بیخته بخورند سود دارد و طعام کشخان بریان کرده و تند و مطبخ کرده و بسیار و از بریخی و کشنیز خشک و سماق و انار و انار سود دارد و شراب میوه ها که
اسرد و سیب و نیز و مورد و بنوی و جلاب و غیر آن و سماق و انار و مازو بزند سود دارد **فصل دوم** از باب نخستین از جزو سیوم از کتاب چهارم در هر از کتاب ششم **اندر زلق**
الامعا که سبب آن بنهاد و سبب کردن و گوارد باید دانست که سبب آن بنهاد و سبب یکی گرمی مزاج و گرمی خلط صفراوی بود بر روده ها همچنانکه اگر آب سخت که مرا بود و فرو کرد بعضوی بدرد
از عضو دیگر اندر آید و بالطبع اندر آید و بیشتر که خلط صفرا که بر روده و بکشد و روده ها همچنانکه از بهر آنکه هم گرم باشد و هم تر و هر گاه که مزاج را باعث آید از اندر و صفرا از تر بدن کشد و زود
بصلاح باید از بهر آنکه اسهال و غلیان علم تولد کرد انواع اسهال بود و زود تر علاج پذیرد و اگر مزاج هم بدان گرمی باشد و اندر ماده اندر آید سخت و زود و امعا بدرد و اسید بیرون نباشد
علاج آنچه اندر مدح نزهاء معده اندر مدح ضعیفی قوت هاضمه معده که سبب آن قلت صفرا بود یا کرده امعا است همه مدح این علت است و هر باب اندر تقدم ترتیب طبایع جنانچه در جزو دوم
بکل مدح و طبایع و بنذ الجاتی از هر یکی بکوبند و کوفته و بیخته و بیاید داد و روغن سلک تاب با آن بیخته کرده باید و شربت باب آن بیخته از هر یکی نیم رطل بیاشامد و بر شکم بنهند و مسلک تاب
تا خیر باز آید و سرا و خیار باشد تا ترشی با وی بیامیزند چند روز نباشد این شربت بدهند و وقت خواب دو اوقیه اب غوره و بیت اوقیه از قیراط تا ترشی با آن ترکی سرکه بدهند و اگر اب غوره نباشد
دهند و نیز گرم و با شد و اگر هاشیه و بزر الجاتی و گل مرخ با وی بیامیزند همچنانکه اندر دوغ سواب باشد و اگر این ترشها نباشد هر آنچه مسلک سعوتی بیامیزند و هر یکی او قیراط و منتان
بگیرند الجاتی بریان کرده

و دو سطبار را از کنار و مشدد سر کها افتد بکشند و زود بجوشد و سبب دیر تر زوده شود باشد بلطف تر باشد و با داروی تیز کرده باشد و بعد از دیر بر طرف زوده در آید و زود را
کرده و بلغم کند و تیز قوت دانند یا بقوت تنگی بدو رسد و او را رفع کند از نوع جدا کرده و موضع هر نوع شود یا اما سبب چند و کشیده و اگر در تنها بود همچون دیدی که
باشد که اثبات فتح کوید و ان زنده ان تولد کند بر سه روزه فرود آید تا جاج اگر اکند و با اسهال خون و اسهال سپید با اگر کاتش بود یا از اماس و سیلان دیدی
بسیار باشد که فرجه روده را سوراخ کرده و زود چشمه باشد که نقل از دهند بکم که اید و بیشتر شکم خلط بود استسقا شود و بیند از که استسقا است و زود بود اگر کند
اندیشه قبا کرده و فرجه روده بدان رسد که اگر هر دو چیز بر زبان که اجی بود بعفونت آرد کند و قوت و شهوت طعام ساقط شود بی سبب مشاکت معده با روده و سبب کیف
اگر روده سوراخ شد خنک بول از جات میلد بر شکم و عقد نجاه ان بولها از موضع اماس تنگ و سوراخ شد نقل از بعد و سوراخ بول از ان بود و بر دست خواجه ابو علی سینا مرکوب
اگر بول از خواجه بیک بست تکمیل دهند و جراح بر هند خاصه اجیر سفید باشد و اندیشه تو دل اگر زود باشد و هر چه عفونت لبد معده او زیان که عقد و خانه علت بر نه و شکم آلوده
شود و بیرد علامات علامت روده است که تحت اسباب ان از بیشتر رقه باشد و شاد کرده باشد و بلغم بکم دو کرانی و زنه باشد بعد بر تری بد باشد و بر زنده و از بر بیاب
کرانی و زنه بکم کی خود شده و اجال اجبت و بر اجبت شده و هر گاه که طعام از معده فرو گذشت و نقل انجار سکه دیر تر است از روده در دخو خاصه که بر تری تر تری باشد خود
و شهوت طعام بسیب مشاکت معده ضعیف باشد و اسهال که با قشاء بود بیشتر از نوع معده بود اگر از زود هاج باشد و اگر هاج باشد طعام را روده ها باشد و اگر از معده
بالاتر قشاء باشد خود بود و اگر از زود هاد بر تن قشاء غلیظ و سبز باشد و اندکتاب تراشه ها بر که هر گاه که خاصه زود سطبار باشد از بیکوتی بچیزی بسیاه و بیند خود
کوید بیاید و شکی طالب خود بیارند تنگی مرگ بود که اسهال متعرق و هر گاه که از بس استسقا اسهال افتد بدانند خاصه اگر استسقا از اسهال بکرد تولد کرده اند از
اگر از شغل اب باشد و از اندیشه و بسیار باشد کج و فرج امعا باستسقا اما اگر زود هم بیاید بیچش کم کرد از رقی و فواق و اخلط عقل بد بیاید نشان مرده و هر گاه
که زمستان خشک و شمالی بود و بیاد که ابر پس ما بد که دوازده بود و تا بیاد زبر بود اسهال خون نسیاند و همچنین هر گاه که زمستان جنوبی و بیاد شمالی قیاسان کرده و از
و گاه که باران بود تر بسیار افتد و از ان اسهال کج بسیار افتد و اندیشه هر ها جنوبی بود تا که باد جنوب و باد ها بسیار ایاسا و بسیار افتد و اگر تخصوص با اسهال یا دار بیاد
بنفت بر هر ایدوان تخصوص باشد و عمر او از نوع سلاک نشته باشد و بیش از ان که راه باز نوع بحث کرده باشد و از ان با استاده و اسباب بی قیه و بر ان امن باید بود و اندیشه
که اندر موت چون و زیاست روز تا سالی بیاد خود و فقد مرا باید علاج طریق علاج از علت است که تامل کنند تا اندانستند که اما دوره است هیچ اثر و اسباب بی و بر نوع بود
و چه از اثار خاصه روده ذوق ابا خود از روده همی ابر تخت تدبیر بستن و اگر کردن اینجا باید که دوا باید دادن تا ان ماده با گرد بر آید دیر بیند و دیر تر منفعل بودن و اگر سبب علت
ماده تیز است باشد که از هر تر روده ذوق ابا خود از روده همی ابر تخت تدبیر بستن و اگر کدانش نا مناسبت بعلاج بسته شد و اندر دوا باید یافت و اگر نوع و سبب دیر تر منفعل بودن و اگر سبب علت
و اندر دوا و علاج الا بر است از اندیشه بهاء نیم و سوی بدن ها باید کرد که در علاج جستن بر اب اسفوط و اب و اب نمایی و اب تخم کتان و اب تخم مرو و اب تخم مرو و اب تخم
تا هم از اندیشه و هم در دو کردن خلط تیز را با طلاکنند و تیز ان از روده باز دارد و اگر صفرا و خلط تیز مکدر اینجا عیار جیز فرکند و اب عنبا تعجب و اب کی
زعفران طلاح با یکرد و اگر خلط تیز و سبز با خلط سودا هم کند مطبوخ هلیله زرد و سیاه و مورد خیار شنبر و ریش بلند کشته از چیزها اندر اینه جوز ماء العسل و جلاب
و اوراح فیقرا باید داد در بیع با لوده سلک تاب کرده داد چنانکه نه اب زلال معا یاد کرده امده است و شربه تا نه سلک تاب را هن تاب اگر تب تحت باشد تحت نافع
بود تحتیق تدبیر است که جاری از طعام با دارند و در روز اسه روز قوت نگاه میدارند چنانکه در اب کدشته یاد کرده امده است و اگر قناعت کنند چیزی که مه و اندک
باید از تا بدین شربه قناعت باید فرمود و از طعام که اندر بین علت راسایه حسوی است کمان خنده و سه اندر به بیه بط و بیه مرغ خانگی و بیه بز و ان بچه که سه بیه
تحتکو کوبند و تلیت سود مند تر بود و اگر با دو بیت کنده و از ان بیت کنده و از بیخ خشته و نیم کوفته اشا مسازند همچنانکه از خنده و سه سود دارد و اگر اب کمایش
با زنه ابی بود کنجی خشاع اند و دیگر بخته باشد تیز با لوده و الذی خشاسته بریان کرده و صبع عربی بریان در اگر کند جواب باشد صفت اشا مسوده مند بکیرند
سماق و اب باران تر کند کیتا زون بستا قند بر سر ابلیند و از ان بیت با بیخ بیاسو سر سپید اندین اب ها قرکنند و چهار ساعت بنهند پس بیت باشد پس بالند
نیک و بیالایند و با بیه بزیه زند و بجوب سپید همی خشانند تا سطبر شود فلحی صبع بریان کرده و سوده در اگنند و اگر تب باشد اشا مسامه از بیخ و با بیه بریزند و صبع عربی
و عدس کنند را بار بجی شانند و اب با دیبی بریزند و بیاسو کوبلیان نه بر ابرک حاصر و بیک لسان الحمل با برک خرنه اب سماق و بیه با آریه بط از مغز یا طعام بوی
کرده بزنند و اگر بکوشت حاجت باید کنک و طبیخ و دراج و تند و باب سماق و انار اندنه صواب باشد و زود و مغاز مرغ نیز خشت با سماق اگر کرده و دارد و اگر و نفخ با طعام و بر اگر که
با بیست دهند زود دارد خاصه اگر تخت انار در اب ابی و اب انار و تخی و اب سماق و کشند بین خلط کشند و تغیر اگر ابی و بیند که خرما و کب و حبت الامور و زنبور و سماق
اندر و بیخته باشد و با فوده و اگر اب با بیه و تیز صواب باشد و شلاب سیب و شلاب انار و شلاب مورد و شلاب مویها و قابض که اندر با بها و اگر نشته یا کرده امده است تحریر
دارد و شلاب اکوتی طبیخ ابه مزوج کرده و اب و اندنه قابه اهنی جوشانیده پسندیده داشته اند و اگر شلاب تا بعض باشد حبه لاسیم کوفته یکشبانه و اندر دی فرقار کنند و بیاب

و اگر خاه ابلیه بیرون فرقار کنند و با اندنه صفت طبیا تا یکباب غلیظ تخم مرو و تخم زوفه تخم اسفاناخ الحمل تخم کرفس تخم خطمی ان کرده تخم شاهسپرم از هر یکی بلیا و قیه هر بیان
کرده طباشیر قیلیا فناست و ان کرده سنبل رومی از هر یکی دو بیقه هر دو کوچه بند مکوکه اسطوخودس را نیست سه درم تا بیچه با شراب مورد و زعفران و اگر و قوف خواب و درم اسطوخودس
بریا کرده و بر فرنگ جریب کرده بدهند و بیشتر خشک زیتها اگر ان را سود دارد و کن تنگی ابرا از تخت بچند اب بیاید جوشانید تا شوربی بر و بیرون خشک کردن و بر ان کرده
و کوفتن شربت کیرم از هر چه از این باب وصف کرده اند سود مند و است ثابت قره میکوید مغز طیبان اندرین علت کرطل بعد از دی و کل ابی اندر کرو زبعه مونه خورد سفارق
و سود مند بود و در بیخ تخم کرنا با دو درم جنبا لاس کوفته و بیخته با سماق کفن ابرا دارد و خنا و نیز با سود دارد خواجه ابو علی سینا کوید معنی طبیان کفته انکه کرباد
بلاس بیوزند تا سیاه شود و بسایند و مقدار نیم درم اسهال کفن ابرا دارد و میکوید تو سر اینه که ان را بیاید بود و درست امد و هم خواجه بوعلی در کتاب قانون اورده است که
کوش سک جند رفا استخوان دهند و جراح بر هند خاصه اجیر سفید باشد و اندنه و تو دل کند و باشد قدار یک درم و نیم اسهال را دارد و مسکن اشتر مرغ خشک کرده و هر ان
سود مند درم با شراب مورد کرباد شراب ابو دهن صفت دارو مرغ مند بکیر تخم خشخاش سفید و کزد و سعد و حبا لس از هر یکی نیم درم کوفته و بیخته با زرد ها مرغ کرباشراب
مورد بدهند هر انواع اسهال را و اسهال که کاه و کیت و دان ریزد با زرد و کوکنا نوا با شیر با بیشان دهند صفت دارو بی دیگر مرغ شاه کرده سوده همچنین بر سر دو شستن
سوده و مغز بلوط و کاو بیشان بریان کرده و بیا و زعفرنجبیر و تخم کرفس بر دیگر کرده و بریان کرده دار نطیخ خشک و کدر فا غلها از هر یکی بجزو بزها خرکوش کرنیا بیاید
اهرنج جزو یکا کرنیا هر دو بیاید و هر ساعت بخوری کند سکنی و بعد ان اندنه اندیکر قوه مقدار بیست درم خورده شود اندیکر قوه تنگی باز کرد صفت حبی از سوده اسپرغوس با زرد کرنیا
اهوی جزو یکا کرنیا هر دو بیاید و هر ساعت بخوری کند سکنی و بعد ان اندنه اندیکر قوه مقدار بیست درم خورده شود اندیکر قوه تنگی باز کرد صفت حبی از سوده اسپرغوس با زرد کرنیا
اهوی جزو یکا کرنیا هر دو بیاید و هر ساعت بخوری کند سکنی و بعد ان اندنه اندیکر قوه مقدار بیست درم خورده شود اندیکر قوه تنگی باز کرد صفت حبی از سوده اسپرغوس با زرد کرنیا
اهوی جزو یکا کرنیا هر دو بیاید و هر ساعت بخوری کند سکنی و بعد ان اندنه اندیکر قوه مقدار بیست درم خورده شود اندیکر قوه تنگی باز کرد صفت حبی از سوده اسپرغوس با زرد کرنیا
اهوی جزو یکا کرنیا هر دو بیاید و هر ساعت بخوری کند سکنی و بعد ان اندنه اندیکر قوه مقدار بیست درم خورده شود اندیکر قوه تنگی باز کرد صفت حبی از سوده اسپرغوس با زرد کرنیا
اهوی جزو یکا کرنیا هر دو بیاید و هر ساعت بخوری کند سکنی و بعد ان اندنه اندیکر قوه مقدار بیست درم خورده شود اندیکر قوه تنگی باز کرد صفت حبی از سوده اسپرغوس با زرد کرنیا
اهوی جزو یکا کرنیا هر دو بیاید و هر ساعت بخوری کند سکنی و بعد ان اندنه اندیکر قوه مقدار بیست درم خورده شود اندیکر قوه تنگی باز کرد صفت حبی از سوده اسپرغوس با زرد کرنیا
اهوی جزو یکا کرنیا هر دو بیاید و هر ساعت بخوری کند سکنی و بعد ان اندنه اندیکر قوه مقدار بیست درم خورده شود اندیکر قوه تنگی باز کرد صفت حبی از سوده اسپرغوس با زرد کرنیا
اهوی جزو یکا کرنیا هر دو بیاید و هر ساعت بخوری کند سکنی و بعد ان اندنه اندیکر قوه مقدار بیست درم خورده شود اندیکر قوه تنگی باز کرد صفت حبی از سوده اسپرغوس با زرد کرنیا
اهوی جزو یکا کرنیا هر دو بیاید و هر ساعت بخوری کند سکنی و بعد ان اندنه اندیکر قوه مقدار بیست درم خورده شود اندیکر قوه تنگی باز کرد صفت حبی از سوده اسپرغوس با زرد کرنیا

وهم بیه زنجبه وآب تازه کرده وهم بیه زنجبه وکرویا وانیسون وانگلان وفرنفل فرکرده وازمثل بهایب وشلیم موردهند صفت داروی که اندرین نوع سود دارد صمغ عربی
وصمغ کتیرا بی بوکرده وبوفرنگ وازهر یکی چند درم تخم کتان بریان کرده وانیسون وزیره چینی ازهر یکی سه درم تخم مرو وشاه وتخم کنا وسپندازهر بریان کرده هر را یکوبند وبیخته
سپندان را شربت سه درم باشلم وبه صفت داروی که تخم سپندان وناخواه بیان کرده وحب بلسان ازهر یکی پنج درم زیره مدبر هفت درم کرویا بریان کرده هشت درم صمغ بادام ده
درم همه را یکوبند بتخم سپندان را شربت سه درم بهایب واگر سبب زوسطاریا کشادن یکی بود که بقوت بیست کشاده شود وخون امین کرد وانرا بادنشا بود است تا انوقت که
بیارامد خوشتر صفوی باید چون صفوی بدیابید بدان باید داشت وبیشتر آن باشد که خون بازایستد ومردم بدان سبب ازبیماریها رهاو صحت یابند وازراستی آن
باقراص کهربا واقراص کنار اندبایب چهارم از کفتار درهم اندعلاج فی گردن یاد مرده است صفت اقراص کهربا واقراص کنار اندبایب چهارم اندعلاج فی گردن خون باز کرده است
واگر سبب سه خون وکشاده شدن رگها رطوبتی باشد که سرد کفها راست وکشاده کند انا تراق بزرگ وفلونیا ربی دیاربی سجزنیا سود دارد واللہ اعلم **باب چهارم**
ازخرز وسیوم از کفتار چهار درهم از کتاب شفا اندر خرز خرز دو نوعست یکی باستخوانست ودیگر اندر خرز باستخوانست آنست که مقعد بکرانه دوزد وتقاضا وحواستن
هم باشد وهرگاه که درخرز چیزی اندک حیا اندک اندک سرخی حیا باشد وچیزی باشد غلیظ خطالی وبعضی باخون آمیخته وبعضی باخراطه بود وباشد که خراطه بیارا زمخته
وبارنج وکرایستن حیا خود درخرز اندر آن کوشد وسبب این علت یا خلطی بزرگ صفرایی بود یا خلطی بلغمی شود که از بالا بروده مستقیم فرود آید واورا مرینه وسیکرو وتوتوا نامند
این دوده پوسته از دفع میکند یا اما سوی بعد اندیشه بوده وحب کوانی اما سوی پوسته اردوی وحواستن بدید آید یا سرما بود که بمردم رسد از بادی سرد یا از نشستن
بر سنگی یا بسیار از کردن اندر چیزهای خوردن وخرز را سیوفیا نامند بود که نفی نشان اندر دوده مستقیم ایستاده بود وباز مانده وگاه گاه طبیعی بر سبیل عصاره
دوده فرود آید وگاه باشد که بقوت حرکت ودرستی خوشتر دوده را رنده وگاه از اندکی حرارت علامتها اما علامت خرز که سبب آن خلط صفرا باشد آنست که بیشتر آن اسهال
صفرایی بوده باشد وتشنگی وحرارت غالب بود وبارد وخلیدن وسوزش وخراطه وخون بود وسوزش مقعد چنان بود که بجاء بنداز که مقعد را بر آهکست وآرام بر
راحت یابد وعلامت خرز که سبب آن خلطی شور وبلغمی بود آنست که نخست استفراغ بلغم بوده باشد وتشنگی کمتر بود وباخرز بر زاید یا بادرد تقاضا بر زاید وخراطه خون کمتر بود
وعلامت خرز بیماها آنست که آرام کرد راحت یابد وعلامت اما سوی آنست که اندر مقعد کرانی بیشتر بود وبیشتر آید بیا مرض علت اندر اسافل بدن بوده باشد وباب بود **علاج**
اندر خاوند خرز صفرایی وعود خاوند آن خرز یا صوابی آنست که کبوتر ضح خاره خون بنازد وهاتوش شود وماده آن بریده شود وخاوند خرز صفرایی را شراب اسفهلیه بر
کلیر کرده یا شراب ابوصواب یا شراب کوت باشد وکوت باشد فانا اندر شیشه سنگ تاب کرده تیز کند واکوت باشد اما شاکه آنکشد جو بیاران کرده سازند یا از پست جو چنانکه اندر باب گفته شد
یاد کرده امد است وقرص بابات بیاید بیاید وبب سبب هند صفت سفوفی اسپغول بیاران کرده دو درم صمغ عربی وصمغ امرود وصمغ ابی وصمغ غیر ازهر یکی پنج درم کل ارمنی
بنفشه خانوی بریان کرده تخم خطمی ازهر یکی پنج درم دسه کوهیا وصمغ سوخته ازهر یکی چهار درم همه را یکوبند شربت دو درم اندر شراب ابی صفت حبوبی سوده بند یکی بزند زیره خاربزه
بوفرنگل بزند وهلیله سفید ابوی بیاریند وبنیه یا ره بیاران کنند وبرداند صفت داروی دیگر اقاقیا کتارا مازو مورسند واسفیداج شب یمانی نشاسته دم الاخوین صمغ
عربی کمارمش ازهر یکی ارتاسلت همه را یکوبند بیرون سه مواقوا باخاره مرغ زنده وسفیده انفه زنند وانرا خرقه زمرد دارند صفت شیافی بگیرند کندر بنفشه خطمی صمغ ازهر یکی پنج
افیون چهار بار دوده شیافی کنند چنانکه دست واستنجا باو کنند که مورد ومازو وکنار وخرنوب وبلوط اندر وی پخته باشد واگر کل عدس وسماق وعنب الثعلب بزند واندران
آب نشسته شراب بود واگر انجیر در وکل مرغ پخته وبروغن گاو چرب کرده بر مقعد نماز کنند سود دارد وخاوند خرز بلغمی را که سبب خرز بلغم شود بود مقیا را دهند صفت از هلیله
کابلی هلیله امله ازهر یکی یک اوقیه همه را اندر آب ابی بجوشانند وبعد از آن خاوند تا خون شود بیرون بزنگا وبیران کنند وخشک کنند وبکوبند بیرون تخم کتان بریان کرده وتخم کنا بریان
کرده وبیخ اذخر بریان کرده وصمغ کتیرا ازهر یکی نیم وقیه کلا مومیائی وقیه مشربت سه درم باب ابی صفت حب دیگر بگیرند هلیله کابلی بمشربت دو درم واندر شراب قابض تر کنند وبکوبند
پس بهاب خشک کنند وبگرند تخم کتان بریان کرده وتخم مرو بریان کرده ازهر یکی دو درم جدا جدا بریان کرده بپیچند درم همه را یکوبند وبماء العسل بسرشند واقراص کنند وبریان کنند وبرگاه
دارند تا فرود بیرون کنند شربت سه درم شراب قابض واگر بیوسته تقاضا بر خاستن هم باشد وچیزی جدا نشود وبعد وی دارد کوکوبایه بزنجبه وبرد کند اندر تقاطر
کرده از سوراخ کرده باشد وخاوند علت را بپرشان تنها نشاند واگر با بوره قصبه وبنفشه وکل کاهلی الملاک ومرزنگوش وبوی کوب وشبت اندر آب بپزند ومقعد را
بوفرنگل آن چرب کنند واندرین آب نشانند سود دارد ابوزید میگوید مرا بیاد ایستان این علاج کردم همانا نوزده بر نشد واگر سعد قصب الذریره اندر آب کنند یکی نوزده
بیاشامند وبب وشراب کهربا این آب بیاشامند وسیه نشت سود دارد صفت سفوفی سود مند بگیرند مغز کوز بریان مغز کوز دانه سه درم باخوابه یکدرم کند بیند همه را یکوبند وباب کرده
صفت شیافی بگیرند موکند زعفران تخم بنت ازهر یکی بابرشیافی کنند صفت شیافی دیگر زعفران مرجند مید ستر سکبیج افیون ازهر یکی بابرد واگر علت بدارد کرد حقنه باید کرد
آب زنجی مقدار پنج اوقیه پس یکبار بگیرد بشراب آنکوبی که کرده وباب مورد ودروغن آن وسبب زحیر بما بود که بمردم رسد هر بامداد وجب ابرشیا بریان کرده تا کوفته
باب کرم خوشتر ومقعده بزنهار بوغوله زدن نکنید بسکنبوس که مرهم خطا کرده وبکا درسر که مرکوده نشانند وبنگ کرم کرده واندر ناراری بسته وشراب کرم ورد غرنیا
کرم کرده طلی بکند واندر کوماب شوند وتابه کرم خشنند واگران بود که بر زمین سرد وسنگ سخت نشسته باشند وبروغن بابونه طلا بکنند واگر سبب جوانی
کرم بود اگر ماهی اشد نخست زال باسلیق زند یا بروسا واگر جماعت کنند بیرق وتا بیاید قلع عنب الثعلب وبروغن گل طلا میکنند واگر اماس صفرایی بود بسندان مرهم
طلا کنند صفت حماد ورم دمنه بگیرند بلنگ ومیلو وزوبر وکاکنج وبرگ عنب الثعلب وبرگ اسفیداج وبرگ کنا وبرگ انجیر وبرگ کل وبروغن گل وبروغن بابونه بپزند وبرمقعد نهند
سرافیون بگیرند کرمها را بکوبند وبپزند وحماد کنند اما سماء مرهم را سود دارد واگر خواهند که قابض بود بشراب قابض بپزند ودر آبی قرطه بگیرند ودر آبی تنگ کنند وازع عنب الثعلب
بروی بزنند وبروغن گل اندر هاون کنند وبالته بیاید بزنند وحماد کنند صفت حماد دیگر سود مند بگیرند سب سوخته وبرهاسنگ بروده وشت واسفیداج از نزده بزنند
خاربزه وبروغن گل اندر هاون کنند وبالته بیاید بزنند وحماد کنند صفت حماد دیگر بیاید بیاسنه مصطکی سداب کابلی الملاک وکرنب پخته وبیلدر بیان کرده واندکی مقل واگر
اماس بزیر پخته باشد وخاوند آن علت را بخورند وتخم کنکش وتخم خیاری وبیخ خطمی اندر وبرگ کرنب پخته وبایه کاه کوفته حماد کنند هم اندر وبزند بشاشه واما سرخ کند
وکرنب پخته باشد وخاربزه مرغ وبروغن گل سود دارد وزجاج را بستوبا علاج مجربی بنشانند وبعد وی خیار شنبر کنند وشیاف از خطمی وبیده وتخم خطمی وبرگ سرخ سود دارد **کفتار**
پانزدهم از کتاب شفا اندر چهار بهاء مقعد وشرح خون بردن امدن وبرگردیدن مقعده وشقاق وبواسیر واسباب وعلامات وعلاج آن واگر کفتار هفت بابست **باب نخستین**
از کفتار پانزدهم از کتاب شفا اندر سستی شرح وبیرون امدن مقعده کوسرخ وبیرون وشقت وجفت بلوط کیرند وبریزند وبیاندیشند
مرهمی شود وحماد کنند واگر ان علت سرخ بود بگیرند جنب بلوط وداروی سرد وبرگوی خشک ومادر بریان کرده بره غربیت واهن پاره کهن وکاکنج وشب اندر شراب کهن وخاک سنگ بخارا
وبیاندیشند واندر آن طلی بنشانند بکیاعت بیرون خویشتن را نشکل کنند وبروغن تخم ترنج یا بروغن مغز شفت تلویر کنند وامین زیره وبرانوخم بیاکنند وبرگ
بکیرند انواع انار ترش وشاه بلوط وسرفی وسخته وقرطاس وبیخ سوخته وطاکسر سفال بطان وعصاره لحیة التیس وجفت بلوط وخاکستر پلاس کهن همه را ستاک
بکوبند وبان بزند وبرگرد بشند واقراص کنند وداروی طاهر بنشند دیاء خشک کنند بهمت مطاهر بکوبند جوز سه کاردانند وکلم بیرون نهند خاکستر سخت سوخته هم
این نوع داروها اندر شراب قابض بزنند وبان شراب اندر نشیند واگر اماسی که باشد کل سرخ وعدس مقشر وبرگ عنب الثعلب بزند وباره غرنگل بالند تا مرهم شود
وبا بزنجبه نهند واگر اماس بود اندر آب که هر نشیند ومرهم روغن کاو بسیار بزند وبروغن شبت وروغن بابونه بزنند وطلا میکنند اما سوی زایل شود بروغن عدس بازاریه
باب دوم از کفتار پانزدهم اندر علاج شرح سست که ریش باشد کاه که مقعد بیرون آید وبرگ کند بود از بیماها قابض اندر وی بیخته باشد هم باید نشست
وان زن را بکاید داشت صفت دارو بگیرند سب سوخته هشت درم کل سرخ وسماق از هر یکی چهار درم مر دو درم همه را یکوبند درم وشت بدن شراب کهن یا بارکرد اندر خوبند
وان را رد کنند وبرسند چنانکه سست کوان بود وبیخته آمد باز نهی سبب رسد وبا بهاء نیست که دد اما علاج سست واینچه از بن علاج بیاید از بن نهی باقرا دنی علاج بیاید
از آنکه بر مهها فرسوس ازه مهها باشد سخت وکرد که اندر علاج فایج یا دکرده امد است نرسند واندر بخیج داروها قابض فی نشاند وجدا آید وخط وسنبوا این داروها بکار
باب چهارم از کفتار پانزدهم اندر شقاق مقعد شقاق که کیاها شرح را کویند وبسیار اندر بیشتر حالها خشکی وتاج بود یا بسبب خشکی تولد کند
خود کاه باشد که سبب شقاق اما کرم بود کاه باغد که بواسیر باشد که کفته شود کاه باشد که رکها مقعد را بخون متلی شود وهمها رکها که کفته شود **علاج** واگر سبب
شقاق اما سرد یا اماده رکها بود یا بواسیر که نکافته شود نخست زال باسلیق زرد وزال مالین ومنا بیز مرغ دمنه مرو وجماعت ومیکاه هر دو سرین سود دارد واگر اما بواسیر
وسوزش بود سفیده خایه مرغ وروغن گل اندر هاون سب بسایند تا سیاه میشود وطلا میکند ومرهم که فوری طلا کردن سود دارد صفت آن بگیرند موم سفید دو درم
وتخم روغن گل وده درم همه را بالحوق سفیده خایه مرغ بسایند وبکار دارند صفت مرهم اسفیداج بگیرند اسفیداج ارزنیجند نم کشند دو درم وتخم قلعیا رسم دو درم همه را یکوبند
وبا روغن گل وبا خیار باب کنند وارغ عنب الثعلب در هاون بالند تا آمیخته شود وطلا کنند واگر حرارت قوی بود سفیده خایه مرغ وکافور با این اخلاط بکار کنند واگر شقاق
بسان کرمی سوزان نباشد مرهم متقی را دارند صفت آن بگیرند موم صفی وروغن بنفشه تازه وبیه بط ومغز سای کاو باخیر بسرشانند ومرهم کنند هر را ساعات سود دارد
ومغز سای کوزند وبیه او ومغز سای کاو ازهر یکی یک اوقیه مومیائی نیم اوقیه روغن بنفشه تازه وبیه بط دو اوقیه بسایند بلیا وقیه کتیرا یک اوقیه هر را بسایند ومرهم کنند وزود فارغ
مغز سای کوسفاله وشاست وبیه بط وبیه مرغ خاکی وروغن گل مرهم کنند واگر اماس بود برک کرنب با او بجوشانند وبا بیه کاو بکوبند ومرهم کنند در جشانند واما سوا
تخیل بیوسته اندر آب که هر نشیند واگر اماس صلب بود بگیرند مرسانسل بروده سفیداب ارزنیجند وموم رزد وبیه بط وبیه مرغ خاکی از هر یکی چهار درم زعفران یکدرم
فیهم زنبه خاربزه بنفشه وبعد وروغن کنید چندانکه کفایت بود همه را بسایند ومرهم کنند ودر وغنها که اندرین علت سود دارد خاصه اگر حرارت تنها باشد وروغن خربزه
وروغن سیسنبر ودروغن مغز زرد الو خاصه که مقل اندر وی جمع کرده باشند ومقل کوهها را شسته سرشته رود کردن سود دارد واگر طبع نمشل باشد بخیار شنبر وبنفشه تازه
کرد صفت حب مقل بگیرند هلیله کابلی هلیله سیاه وامله وبلیله ازهر یکی دو درم پاک کرده مقل چند وزن مقل را یک کند با جوشانیده حل کنند وداروهایان بیرون وکنند
شربت دو درم واگر اماس دردکند اندر طبع نباشد واگر الملاک هی نشد واگر اندر وی سبب چند درم سطبخ زیادت کند منفعت بخشد وبخشد اندر وی یافته تخم مصطکی
که مغلوبند شقاق وبیاسرا طبع زرد دارد بگیرند مقل را بیخ شقاق الجنجر با سوزنیاه دانه کرده دو بار چند وزن مقل کیرند هر دو بکوبند وبرچند شربت بنبچه بیش

انطاکی پنجدرم صفت کوکاش مقل و صاف اند مغاق و بواسیر را و خلو اند در دو مقعده را سود دارد هلیله کابلی و بلیله اسلیلیون مصطکی ازهر یکی ده درم نانخواه پنجدرم همه را بکوبند و بیخته
مغز مقل را پخته بکوبند و بیست درم مقل را از مغز کنند تا خرد کنند و دارو ها بدان بر شرشت سه مثقال تا آب کرم صفت حب مقل کنند و کوفج را نرم دارند و بکوبند هلیله کابلی پنج
سه درم تخم سپندان و دو درم مقل ترکی با تره دو درم مقل را اندر آب گرم کنند تا خرد کنند و دارو ها بدان بر شرشت و جب کنند شربت دو درم و اگر شقاق کهن باشد زاید هر خاریه که از منفذ بیاید
بود و بن و هم سلیقون اندر تو آبادی یا کرده اید ان الله عز و جل و خداوند تعالی که راقیه کند تا وزه خایه مرغ و کوهان اشتر و لطخه لها اشاب بی با نیمجوشد و مغز بادام و ترنجی
و مغز کوز بن و مویز پنج سود دارد و خاید مویز کهن شیافی که اندر مردی بسیار کرده باشند موافق بود **باب پنجم از کفتار یا نزد هم از کتاب**
ششم اندر خارش مقعد سبب خارش مقعد یا کرم خورد بود یا مقدمه باسور است اگر کرم خورد بود علامت وی آنست که خارش با سوزش بود و بهیچ وقت کم نبود **علاج** انجیر کرم خورده علاج ان اندر جای بخش یا کرم
اید و انجیر مقعده بواسیر بود سبب رگ باسیاق باید زد و بیان دو سه بن جلبت کردن و بطبع انجیر نا سقلیقه کردن سود دارد و از طعامها اندکی نخواهد بطعام تخم کرفس و شوع خاصی را
بر بیخ مغز سر فالنج کوکه مقل اندر بیخ کوکه و داشت جرب بر کردن و شب بیابی بریان کرده و نطرون از هر یکی دانه سایات بهم بر شند و مقدار یکدرم تخم نرم و روا زند و حمول لرند
صفت آرد و کرد فاخشرن بکنند و بیاید بعد از بر شند و روا زند صفت دارو بی کرکند شب بیابی بریان کرده چهار دانگ و دو دانگ هر دو را کرم خوردگی و طلا میکنند و بزرگان
بیارز کرده و مقعد بی نهند و اگر باب بود نیامد بیاز هر کاه و باب مانند بار و غن و انجیر بکار دارند صفت دارو بی کرم بیکبوز رو فاخشرن و جزی بار و غن گل و کرکه و آب انار بن و شاه
و کار دارند بار و دو شاه بر نهند **باب ششم از کفتار یا نزد هم اندر بواسیر و باسور و علاج ان** بواسیر بیست اورد و نوع است یکی انواع فرو بیست
کردن مقعد و کرد و اندرون و بیرون آمد و بر آید دردم بلرزست غلیظ که اندر تنکاه و صحالی کنده و کاه و زهار و مقعد سر کرده و تنها دان باد اندکرده و صحالی ان بود ما ان باد
باسور کویند اما انواع فرو بیستن بعضی دانای دانند بیرون بیاید بود و بعضی ان از بر دم بیاید و انچه بر مقعد باشد و کوشت بود و بعضی بر دانند بعضی بر دانند
بعضی کوید بعضی است بود و چیزی لایق از وی و باد رد بود و باشد و مدت کمتر باید بیرون نیاید و درد کند و باشد که چندان سنت و دکه باد و نفل از
اول کیستان باید زنی از وی بیالایند و درد نشنند و بعضی سنت باشد از وی و خون بر زند بر مرض تراید و کم درد باشد و بیاشد که چندان سنت و دکه باد و نفل از
وی بر دن بیاید و هر کاه که جسته آوسته شود و تنکی کرد و درد کند و هر کاه که او را از بن کنا مند تو کرد و درد نشنند و از بن هر دو نوع بر هفت شکل باشد کی همچون دنبه سوم
بود بر زمین دنی و از بن بی در بر باشد دردم شاهانه بیخا دیسار دارد و از بن تنکی کرد بند بعضی همچون درخت خرما سیه کرد بود و بعضی از انها تنکی کرد بند بعضی همچی از بیخ چهارم کرد بند بر آن
انکه رانا غوکی بند بیخ خرد و بخت همچون سر بن و نخود و از بن را قولیکی کویند ششم کهاب بن نوع قولی دارد از باشد همچون دانه خرما هفتم انکه ان قولیکی زه بود همچون نوک
نم بیخ و از بن را بنز فرو کرد بند بعضی بر بیخ بعضی بر بن بعضی از بعضی انکه بیخ از دو خوار توان برید و او دار دشوار توان کرفت و باره بر داشتن مشکل بود و بیخ عظیم نباید و روزکار دراز شود
و دیکر انکه اندرون باشد و نظر سوی بیخ دارد از بعد انکه او را نتوان برید و باز و بیان دشوار توان رسانید چنانکه باید روی قرار کرد و از همه کاه یاد کرده اند باشد جانب بود از
بی مقعده باشد که سوی بیش بود و باشد که سوی بن بود و انچه از سوی بیش بود بتر از بن همه باشد از بیانکه هسیه بولست امام و مجری بلدر نخست کند و بولد با باز دارد و بعضی از این
باسور همه چهار باشی بر دو از بی رده و مستقیم بر بلد از زبر کی ده تا لب شرح عقده بدید اید و انی بتر از همه باشد و سبب از علت خون سودای بود و از خون سودای دو کونه
بود یکی خونی بود سوخته تر شده از خوردن طعامها و شرابها و داروها و کرما یا از صفرای تیز سوخته که با خون بیامیزد و او را کرمکند دوم خونی بود غلیظ که از خون دنی طعام
سودای خرد چون کوشت و بیاسکان و کوشت قربه و کوشت سپید و انچه بدین نماند و از خون که از بن فتح طعامها خرد سخت کرم نباشد خاصه اکر خلط فند علت بسیار
بود و بعضی بود و انچه خورد بیک نخایا بر همه اسباب قولنج خونی غلیظ سودای است و بسیار نشستن بر سر چاه طهارت جای زیان دارد خاصه بر سر چاهی که خلا و ندارد از علت
می شنید دردم بی علت را انی علت اند قطرانی توقف کوید بسیار خوردن روغن بید انجیر بواسیر اند و صبر بر وقت که از علت زیان دارد و اند رکوه ماکوه مرغ
سر در صرخوردن و سوزش مقعده اند و دکها و او کجا شاید و از علت اند شهوها تو که هواه ان تو و عفن باشد و طعام ان شیر و خوما و طاهی و میوه بسیار بود بسیار
توانند **علامتها** علامت انچه از خون کوه و صفرا می بود انست که با خلیدن سوزش سخت و درد بسیار بود و انچه از خون غلیظ بود انست که سوزش و خلیدن کمتر بود کمتر کرانی
بیشتر بود و علامت باد باسور انست که بادی غلیظ با قولنج اندر زبان بر بیاید و کاهی بوی زهار و قضیب و خایه فرو برد و کاهی زحیر کند و کاهی بوی بلاسیه و مرغ
بکردن و کمر و پشت بلید و کاهی اسهال خون اند و کاهی تنکی با کرکه و در دی قوی بدید و تکه انها و درد نا فرود و مفاصل ان بود و نشستن و بر خاستن از
بند کشادها و انواع بی علید و بتازی انرا فتق کویند و قوت جلع ضعیف کردد و از ان لذت نیابد چنانکه باید و از بن طاع سخت ضعیف شود و هر وقت که از خواب بیدار شود
اعضاها او کوشت از بدن کران بود و طعام بد کوارد و اون او کرد و بعضی از بدی کرایند و بعضی با بنز بدی کرایند و بعضی با بسری و بعضی با برصاصی و بعضی با برصاصی و بعضی با زنکار و بعضی
را اعضا شود و بعضی را خونی بکر خون بن موی و روی خارش کیرد و باشد که خاصه علت موی روی کند که در و سیاهی خارش و تغیر رنک روی و موی و خارها بود که انطاها بدید
و کاه باشد که شکوفی همه کشتن و صلح اید **علاج** نخستین علاج انست که از طعامها غلیظ و مردار و چیزی خون السوداوی کند پرهیز کند و از بنها و از بر بیاز و خردل و ادمی

دوم

دوم

دو دانه بر بیخ کند و یا خت و ما لیدن و اندر کوه باید رفتن و اسب راندن بکار دارند تا فضلها اندر تن جمع نشود و حرارت غریزی بر افروزد پس کوشت کوهی و سوخته و صحرایی
بود نخست دلها با سلیق بزند پس در ابلیج هلیله و بلیله اسلیلیون و انی و خیاتیه و انچه بدین ماند با کرکند پس اطریفل کوید بلید بکار دارند که انرا اطریفل مقل کویند صفت آن هلیله
کابلی و بلیله و اسلیلیون که دو درم مقل از قدر سه درم هر دانه لکین از شربت چهار درم و کرا مانوس رکند این جمله در بیست درم صفت حب کلیل الملک ازهر یکی پانزده درم صبر
را کوبند و بیخ مرغ زعفران دو درم افیون و بلیله تخم کسان و بلیله تیخ طبرزد و بلیله هر دو کوبند و بیاز بیز سه درم مقل در بیست درم کوکند و دارو ها کوفته با وی بسایند تا چیزی نماند
پس زنبه خایه مرغ بخته با وی بسایند و دکر با زبر انکه بر سر با و طلی کنند و دو دکر با وی طلی کنند و بعد از نوع خوش صفت مرهم دیکر که اماسود را بنشاند تربیت سبز
اسفیداج و بیعه و روغن کل و ابن الجلنار و اسفیداج بیان بر شرشت صفت مرهم دیکر که بیند کدا تاشه و بیا کنند و بر تابید بجوشند و بر اتش نرم نهند تا بیزی و بخار خوش بر بیرون
کا و با کفته با روغن کل و بر کار کنند و اندر هاون بسایند تا مرهم شود و بیاز بخته با روغن کا و بهاون بسایند و بر اتش نرم کنند و بر طلی کنند و دیکر سکبج مقل از هر یکی یک
سیر تر یکدم از بن بدرم روغن مغز بنه الهلیله و قیه صفار با روغن کل ترکنند و هر را بیاز بیز و مرهم کنند صفت مرهم دیکر حلتیت و کلیل الملک از ده درم خایه مرغ روغن کل
در بیشند و مرهم کنند و اکر مرهم را جوش با روغن کل و انکه زنخدان و انجیر و بیخته و نفت و سود دارد صفت مرهم دیکر کلیل الملک از دکر خلاف بطبع تخم کرفس و شنبلید
و اکر حاجت بود که کشایند با چیزی بیالایند و دها کشایند و هم اندر باب الاستر ادکر ده ایدیکه کدا رو کنند اینه کاه خواهند داشت سخت باید که بیارا نداد کرم
خورده و روغن مغز بنه الوتج و روغن زانه مغز سفتا لو و روغن کوهان اشتر و کوزن کوهان اشتر تا سود بر شود و زاره کنند و اکر با سود بیان کوی باشد سخت باید که بر سانی
باید زد اهن بکنند بیش و با سطوخ هلیله و انجیر و صوبی پاک کرده و هلیله بر دنه کار داشتن و هلیله کابلی پاک کرده و روغن کل و کرکه و بر آب کرده و کوفته و بخته و با کبریت بخته
سود دارد و اب کدا فتاده و قدر ما دو درم روغن کوز سود دارد و اکر با سود سفت بود و از وی خون رفتن سوب بود و سیاه بود زنباید
داشتن اکه کرسی ابود و بدی زه شود و صافا ضعیف کو در جون از جاها بیامدن کرد نه بر بار داشتن باید کرد و بدی و دارو ها که خون با زاید بیشتر بدی کرد و باید و اکر
باسور جان بود کدا روی انک سایه زنهار باید ترابید و جزان ترابید بعضی ناخنه عدیج ان بدار و یا بیکر کدا تراخشن کلوکرنه تا صرف مکن دیکر هیچ نتراید و کاه که ترابید
معاون بد کند هر از دارو ها علاج سیاه کوکنا مدت بیست سنکه رد دارو ها که اندرین باب کدا رلیا زیبه زیاد کرده ایم صفت آرد بی که با سود که متولی در دو دیکر سنکه
نخست اینچه بیشتر از کرده امد است از بیرون زه کردن با سود و بتازه اکر و ایندن بجا یا و اون الیدن در روغنها و دلک صافی مبلغ و نرمی و دلب کرم نشستن و بر اب
تیز فشارده کیی و بیرانه بدان ترکند و بر دارند و بدان سر کنند و اکر تجا بی ان نه کاه که کند با عصاره بخور مریم همچنان باشد و دو صفت سنایی دیکر تخم حنظل دو درم
مقر بلد تخم چهار درم کوبند و شیاف کنند و هر ساعت یکی بنهند یا اندیج ساعت یکی شیاف این نهند صفت سنایی دیکر تخم حنظل و مقر از هر یکی سه جزو باب
کنند و تخم بدان بر شرشت و شیاف کنند و اکر علیتیت و تخم همچنین شیاف کنند مثل باسترو اکر این بتوغات چیزی با این دارو ها کنند قوی تر باشد و سکبی کوه و نهد
کا و قوی است و تخم کاه که متعدد از بن دارو ها سوزند و بیارطاقت ان ندارد و بینه و روغن کل جرب کنند و بنهند صفت روغنی ابرکه تا بکوطل بغدادی باشد بر شرشت و بیشتر ده درم
تخم هلیله اسفند و ده بوست بیخ که در وی بجوشانند تا بیخه بالاید و بیالایند و کوطل بغدادی و روغن مغز زنبه الوتج اکر و روغن کنجد بر اب کنند و بر بنهند تا اب برود و روغن
بماند این روغن بخورند و حقنه کنند و بعد از کنند صفت حب مقر که اندران جای و اقع بود بکرند هلیله سیاه و هلیله کابلی پاک کرده از هر یکی ده درم سکبج سه درم
سپندان سفید دو درم مقر را اب کنند تا حل کنند و دارو ها بدان بر شرشت و حب کنند صفت سفوفی بکرند هلیله سیاه بریان کرده و تخم بادیان از هر یکی یک
کوفته و بیخته و حب ابر شاد کوفته چند وزن هر دو نیم شربت چهار درم با اب مزبج اکر ابر کنی ناصفت سفوفی دیکر بکرند بیخ الحلبی مدبر سه درم تخم سپندان
سفید و دو درم این کرنیت بیخ باد و دو درم روغن کوز و بیاز اوقیه ابر کنند تا صفت دارو ها که خون امتن انا سود بازدارد صفت حبی هلیله سیاه و بلیله و امله با کرکه و
بروغن بریان کرده از هر یکی ده درم صرف سوخته که بنائی مع کویند هفت درم کهربا پنجدرم شب یمانی دو درم مقل بیست درم دارو ها بکوبند و بیزند و مقل را پاک کنند تا
حل کنند و دارو ها بدان بر شرشت و بعد کنند شربت یک درم و اکر ماندین حب چند و مع سوخته و سه درم کهربا زیادت کنند و مقل بیزند کنند صواب باشد صفت حبی دیکر
بکرند هلیله کابلی بریان کرده بروغن زیت پخته زیره و بلیله و امله و سیاه و اوران و کهربا از هر یکی چهار درم دارو ها بر شرشت و مع سوخته پنجدرم مازو سه درم مقل از نوع
دو درم حل کنند و اکر کنند تا خاکستر شربت اندر دو درم تا سه درم باید کرد نه بار کنند صفت حب هلیله کابلی بریان کرده بروغن کاو و سرد بر کهربا و سرد بر کهربا درم مقل
چند وزن دو و حل کنند باب کنند چنانکه شربت دو درم صفت سفوفی زیره هلیله کابلی بر شرشت خشک بر بکوبند و بر کوبند و بیخته و تخم کدنا نانخواه از هر یکی دو درم
تخم کرفس چهار درم هر را بکوبند و بیزند شربت یک درم اقراص کنند باب الحلول شربت دو درم نیز دیکر و صفت حب دیکر کهربا و مع اکر بند کهربا و مع عربی از هر یکی سه درم
کزیا و نشاسته و کل مختوم از هر یکی دو درم اقراص کنند باب الحلول شربت دو درم نیز دیکر و صفت حب دیکر کهربا و مع و قلقل و کلنار و عصاره لحیة التیس از هر یکی پنجدرم کنند
دو درم افیون سه درم بطباشیر خول اقراص کنند شربت دو درم باب اوقیه ابر نماق و کاو صمغ کوند باشد بدان لاسند و بر کنند نزدیک خراشت که افیون دو درم می باید و کرد دا

فاوج در تنقیه است خطاها ناخن است صفت معجون الجنه بگیرند خشخاش مدبر یا نزده درم بنزول از خرسعد زنجبیل کندر از هر یکی دو درم هر دو را بکوبند و بعسل امله بسرشند و اگر عسل امله نباشد
امله را در آب نیم بدست بمالند و بپالایند و بعسل بریان ابریشم بعد و عقاقیر اند شربت مقدار یک تا زبرنج صفت معجون مقاطیر که زهر سه درم سقولقیا سه درم هلیله سیاه و هلیله زرد و آمله
و بهار و نانخواه شکر و اندرسکه فرفا کنند و با دو درم ترنجبین کطار و انخوله و نوعی از هر یکی پنج درم سبد و مصطکی از هر یکی سه درم مقل سه درم با آب گرم بسرشند چنانکه سرشت
از دو درم تجاوز نکند صفت دارویی که بگیرند کثیرا تم جوز و کندر یک جزو کوفته و بیخته با موم نیم ساعتی شربت چند کو زبرنج صفت زرد بگیرند مر کندر و دم الاخوین و شاذنج
و کلنار هر یک بکوبند جوز بغار و خانه عنکبوت با و بر کوفتی سفیده تخم مرغ بر تنکند و بدین زرد بالوده کنند و بر آن موضع نهند و بسته بدارند و اگر قطران و روغن با آن آمیزند و قاقیا بکوبند و زرد
کنند اگر با این زرد دیگر با کوبند امید کنند قوی باشد و اگر با بیخ جهانه ایستد و عنزبن بیت بجوشانند و بر آن بیفزایند و بدان آمیزند نیز سوزاندها و ماهی بر کنند و بر
کلوی بیاندازند دفع تشنج کند صفت آبی که بجای آب بدهند بدل مومیا و کلنار و انزروت خرنوب و شب یمانی و انار بیوست هر دو را بریزند چنانکه دست صفت شرابی که
امید باشد که از این دفع اگر آب و جب الحدید مدبر و دانه مویز هر دو را در شراب کنند بکشایند و بنهند بیاشامند شربت با این شراب بدهند و اگر کسی خواهد که از بیرون شراب
خورد سود دارد و طعام سرد و عنزه با پیاچه با انار و بان پخته صفت دارو که با سوزش لخشک و کاهو کند و بیفکند اندرون مقلی که اندر او غلا جیا کرده امده است و کاهو
مقلو بیت عمل و معجون که کمانند علاج سقار و تلیه کرده امده است و هلیله بر دوده هر اند جاوشانیم بود صفت کوارش حذاقی جا سر با سودا دارد و پیاه با زرد هر یکی
نود درم سفید پوست خایه مرغ شیطج هندی پنج تخم کتانا از هر یکی سه جزو نوشادنیم جزو پخت الحدید مدبر چند هر دارو هاها را بر روغن گاو چرب کنند و اگر بکوبند شربت
شربت از دو درم تا چهار درم صفت کوارش دیگر جالینوس الاغر کند و دماغ لیلا کند و از دی طعام ارد یکی بنهند هلیله زرد مقشر دهامو قیه بلیله تنشا و قیه مصطکی و تیه شونیز از هر
یکی یک اوقیه اند معنی تنهمات دارچینی اسارون از هر یکی نیم اوقیه بکوبند و بیزند و شرابی و قیه روغن گاو و در رطل بغدادی اکبر بجوشانند و داروها بدان در بیزند شربت
چند یک کوفته صفت معجونی که معروفست بمعجون بر یکی بگیرند هلیله کابلی بیست درم اگر نباشد کابلی تمر هندی بیست درم امله بیست درم تربد سفید تراشیده کوفته بیخته شصت درم
بیاندازند و زنجبیل بیاندازند و بقوام آرند و داروها بدان در بیزند شربت از چهار درم تا دوازده درم با مویزباب بیاشامند و شرابی و زنجبیل و داروها با سوزش
و در یکطول اسود دارد صفت حب سدر بیست خایه مرغ شیطج هندی تخم کتانا از هر یکی یک جزو نوشادنیم جزو پخت الحدید مدبر چهار جزو مقل چند اگر دو درم
حب توان کرد شربت هر ارمیاد شش چهار کوفت صفت حب معجون مختصر خطا و نانیر علت را و ما تخیلیا را و بهوس سیاه را اگر بیوست با زمکنار و انجیر و آن که بکوبند و بیزند
و با گوشت موز سفید بکوبند و بیزند شربت چند کوزی بیرانا سفید با چرب بخورند و از بزرگ ما به مرقی بیوست بکار دارند تا از اندازه سودا را کند صفت دارویی که با
راخشک کند بخشت معده و اخلاط قابض بشویند و کوزه و وجفت بلوط و تخم حظل سوزنده از هر یکی راستارات و مکاکسان بر وی یا شنه صفت حسوی که شفق
را و بواسیر را و سنگ مقعد را سود دارد بگیرند انار بیوست و کوزه و وجفت بلوط راستارات هر را نیم کوفته اندر شراب قابض نهند با سود و شبانگاه بدو شراب بنوشند
صفت دارویی فلفلول ابوبه نگران راستارات هر دو را حب اسود و بر و بخش مغز زنجبیل تو تیا جیر بر کنند و طلا کنند و بکام بر بندند صفت دارویی فوتر که بنه سلک
دم الاخوین و بسا بزیر جیر عیار و بوزان و تخم پیاز کنند تا سیاه شود بیس درهم اسفیداج طلا میکنند تا بیوفتد صفت مرهم که بنهاد اسفیداج انزوت دم الاخوین از هر یکی
راستارات روغن زنبق الو جند کهربا کنند شش دانگ مرهم میکنند تا بیوفتد و بیس درهم کاهوی طلا میکنند صفت شیافی که بواسیر بیاشامند کنند کلنار مازو مر
اقاقیا شبه از هر یکی راستارات شیافی کنند چنانکه سه صفت ریخته سودمند بگیرند کوزه سوخته با بیست مغز جالوه مغز بر آن کوفته بتابه هر دو را بکوبند و بیزند
کوهان اشتر بیاشند و تا چهار درهم شود طلا کنند بر یکی بنهند مازیون روست کوفته با کوهان اشتر بکوبند و بیزند و دو دکنند چنانکه دست اگر بیوسته کار دارند با سبو
راخشک کنند و بکنند دگر با مسکوبند علاج باهق بهره با سلامت تر آن علاج دارویی تر بکار داشتن از درد صعب و اما سوختگی باشد و هر گاه که دارو خواهند که دارو با هق
علاج خواهند کرد دل با سبو بیاندازند تخت بیرون علاج بکرد صفت دارویی انتخه ثابت بن قره درد با سور را بنشاند و خون باز دارد و اگر بیوست انزا بکار دارند با زلخشال
کنند و بکند و طلا با سور نزد دارد کند یکی نه سه تر و کنند و قسط و بیوست بیخ کبر و بیخ هزار اسفند و کوکرد زرد از هر یکی نیم جزو هر را بکوبند و بیزند و بیرون دیگر اندازند و شوند
و روغن زیت و روغن زنبق هندی دم از هر یکی راستارات بخته کنند و کوکرد را اندر زیت روغن کنند پس داروها و بی با کنند و اندر شبانگاه و نگاه دانند صفت دارویی
تر تنخ ثابت بکنند خرق سیاه در تخم زرد تخم اهل شجار دریچه مویز قثاء الحمار نیشادر راستارات همه را باب بشجار بریشند و افراوکنند و اگر خواهند که دانند صفت دارویی
هر دارکه و نطرانی بریشند و اگر سبوکه کال بریشند قوی باشد صفت دارو در یکی هم تخم ثابت یکی نه مازو یا از آنجا که آب دهند بسوده بنا آوازه هیاهی قلد
چهار انگشت و باقی اندر با تیله سنگی کنند پس از آنکه نیم لعاب کرده باشد و نشسته و تا زیر روغن زیت بپزند سر با تیله استوار کرده چون بیرون شود آن روغن نگاه دارند و
با سور طلا کنند انزا خشک کند و بریزان خشک کرده کوفته و شوند و روی سر دست است تخم اگر با سرکه بیاشامند تر بکنند و بنهند بعد ساعه از ترسکنند و با سور بیاندازند خشک
و بیرون اگر خرنوب را بیوست با کنند و با سور بلیان با آن زود نگه بدهند اگر تیله را نگند اهن بکوبند با سور و با روغن چرب کنند و اشتران بزنم کوفته و بیرون آرند انزا خشک

و بنگند

و بنگند صفت دیگر بر دیگر بگیرند زنجبیل سوده بکوبند و بغدادی شحم کبکطوا اهل آب نارسیده نیم رطل رکاب نیم رطل سیاه چهار رطل شادنج چند سیاه چند اگر دو
تا سه اگر کنند شود بیرون خشک کنند و بکوبند و بیاندازند باب بر دو با سرد بسا اندر باب بر دو انرا مصطکی کند و انجیر اصفهان شود و سیاه کند و دانند و با سور و بر دو با خند و بر خیلد و بر هیلج فرو کنند
کانرا تابیت کنند و بر سبز زرد و کاردانند با بن اردوست و اگر کند و کشند و فرو بی اسیاه و خشک کند و نیست کنند بجز زرگ با سور کند و زیاد با سور بسکو و زیاد
بر اگر بر سر که هنوز چیزی که بر آید بکوزا سا اندر هند و بکار بر یکی بن دارو کاردانند تا خشک شود و سیاه کود تیز را کوب باز بنهند باب و زرد تخم کنند و بر هم کنند و بر هی بنهند
تا بیوفتد صفت دارو که دو دکند بگیرند تخم سرخ و بسر با و بر راستارات و بهر دو بر شد و دو دکنند چنانکه دست صفت شافی که معتمد آن از موده اند بگیرند عشقه و انبات
کرد درخت بید و درخت راخشک کند انزا و دیگر مسین نوان فارسیه نهند چهار روز و تب بر و شد و بر و زد افتاب بر میدارند و هر روز بشوی انند و بر و زد
کنند پس مقدار یکی از بر صبر و تخم سیندان میدارند هر سه بدل اسیر و افکند و شیاف کنند و تب کار دانند و کتب بنه و طعام شوربا دهند و کتب بنه حاجت بیاید خشک شود
و سوء صفت دارو و تخم کرچ کرچ خطوه و تخم هزار اسفند و بیه و رو سوبجان و فرفیون راستارات همه را نیم کوفته بهم بسرانند و دو دکنند و اگر سطح سیاه در شد صول باشد
صفت دارو و تخم کرچ تخم کتانا و بیوست چنگ کرد و شیز و هزار اسفند و کند و رشیاع و مقل انو کوفته و دو دکنند و کفته اند بدل مورد تنها و دو دکردن نافعست و بیوست مازو سیاه و تنها
و بجز تنها نافعست و هر گاه که عفن اندرون باشد و دو بید و سه دو دارو بنه خواند و سه مقدار بر حفد باید کرد و صفت حقنه بگیرند مغز زنبق و دو دو دکنند و کنند و انرا اندر آب
بیاندازند و بیاشند مقدار هفت درم از این آب و مقدار یازده درم از این روغن بهم بزنند و تخم کرد کنند و حقنه کنند صفت حقنه که در دو سوزش بنشاند عصاره خیاری با بزر او و گل
سرخ بزند و بیست بالند و بیالایند و بیل زرد خایه با دو دری بیاندازند و بر گل ریکانند و بنیر آن ساعتی عصاره سداب و عصاره برلسان الحمل و گل سرخ و روغن طاس
بهم ترکیب کنند و بنهند و چنانکه مکی بود که هر گاه نتواند داشت گاه دارند تدبیر بر دن با سور که هی دارد گفت که هی باهق و اگر با سور سه یا چهار بود صوابست که هر بوقات
کن کی کانانه از و چیزی هی باید و اگر هر دو را بیم باشد که استسقا افتد که با سل یا به بیماری از بیماریها سودایی چون انجیرها و طحال و دوا الفیل و غیر آن اما اگر اندیشه استسقا
چنان باشد که از خون بکار با سور هی باید و بکر از آن که مشوب بیس ذات نیاید و اندر قی دانند چگونه اند و اگر اما حسب با سرد اندر چگونه بدید آید و مزاج او بیست شود استسقا
تولد کند و گاه باشد که تن از خون مملی که در دو مقداری بیشتر از آن خون بجای خون ریخته شود و گاه کند و بی شکاف کرد و حسا اگر کند و اگر عقارها سودایی بدهاج تر بیاشد
تولد کند و اگر خون سودایی بعضو و بر سر کند اما سر طحالی و مانند از بیماری تولد کند اما بدر چنان باشد که با سر ظاهر تر بود اما اگر کنند اگر اما قاوا گرد کنند تمر بزند و چند
کنند تا کوت درست که بدو بیوست باشد بر بیه و اندر و شش و چیزی که از بیخ با سو چیزی بر بیه شود افتاد و بزل و در صعب اما سر تولد کند و هر گاه که بر بیه باشد خون زیاد
نزاد تا خوب بالا است تدبیر کرد حیا رد و بیم ضعف باشد بر اندازند و اگر سخت اندک بود بدل با سبق بزند و اگر از بیخ خواب بر بیه و ملحق بیاندیا از بیه تواند بر بیاید و بر بیه شود دوا
باشد و فایده و بیشان بود که قوی دارو بیخ او سرد و بافی بود شش و بیه شد گرایزی بیست دو زجر دو اما مسکن صداع کند تا و حقا بر بیاید که دو امدات و فی نهند و مثل
و گهان اشتر بهم بر شد و دو دو مکنند و اما دیگر بیه و زرد و فایده و اما تنوی شهاد کند و اندر ضیدداری و بیخ خطمی و تخم کتان و تخم خطمی و برگ کرنب خشت و بر دو بخت اندر و بیل بالا
و اگر بیاج باهق خواهد سوار از بر که اما با برشر با بیدا کنای با بهوی لب بر بندند و دارو بر کند تا بیوفتد و اگر با سو بنا هر بنا اندر باهق بیرون آرند و اگر دو دارو با بجای شود و تخم
ساعتی بکند انرا اما مرکوه و بیرون بیاندو بر بند و اما سر اعلاج کند و خداوند نداند با سو چیزی را که خداوند بدر دهد و زود که از بیرون شود با و زیر با آب گوشت بره و بیخ فرو بر دو دو
مرغ بر بیرشت و کدبان و مخور با سو بر بیرشت و با بیدو کوزه و روغن کوزه و روغن بادام و روغن کوزه هند و مغز زنبق و کوهان اشتر و بیه بط سود دارد و آن قول که
چهار ان و بیه هر با بیه کرد و اندر طعام با آن سود اولکه چهار عدد و کوبند با کان و گوشت هر دو بیاید و گوشت با سو بر خشک دو دو باید بود صفت دارو هاها و دارو
با سو را هم بر بزی بر بزی بر هم باید کرد و از بیه ها با دکان دو زبا بیه بود و دارو ها با دکی کا را با بیدا شت صفت چوب که با سو را و در دو کردن و نگاه و در بند کند دارو هاها
دارد بکند بیه بر شش و بیه بر تخم هزار اسفند و بجا و بر و مانیج و غاریقون و عصاره غافث و بیه بر انزا از هر یکی پنج درم تخم حنظل سه درم مقل و دو درم حب کنند با آب
کنند تا شهد زرد و درم تا دو مثقال بر کم صفت چوبی که با سو را بطن ما و باد هاها کرم را سود دارد بر کند زرنباد و دو بیخ و هلیله سیاه و اسلیه و شطرج هندی هر تا قرحا و بنه خلاف
و بلیه و دارچین و تخم کرنا و مقل استاراست هر را که بنه و مویزاب کنند و بر آن بیفکند تا بیه دو درم تا سه درم باب کنند تا صفت چوبی که با سو را و سر بی کرده را و کسی که از روی کنا و نیست
و خاره و بنه جزا را سو دارد و طعام بکار دارند و روغن و چوب کنند و درم لاغر و انزا بکند خشک الحدید مدبر هفت روز اندر باب کنند تا تازه میکند پس بخشک کنند و تخم سیندان
سفید اهر یکی بکوبند تخم کرفس و تخم ترب و تخم کرنا و تخم بیاز خطه از هر یکی چهار درم و مقل بکوبند و حل کنند و باب کنند تا بیه یکی خورد شربت بیست و یک حب هر صبح
یکبار بدارد با آن حب خوردن صفت سقوطی با دهای با سو را بیکند بگیرند و بیوست تخم کبر بکوبند سعد یاری سی جو هر و دو را بکوبند مر بیه و بیه و بیه باب کرب با باب خود را چرب صفت خوردن
تخم ابصلح سرد را و بادها با سو را سود دارد و قوت باه را زیاد کند بگیرند سوتو تفلوا بیخ جاسپ بلیله سفید دانه افلوا اسارون بیخ قصب الذریره سعد حلالی زنجبیل
قاقله راستاراست هر را بکوبند و با آب و صفی بر شد شربت دو درم تا دو مثقال صفت حقنه که باد با سو را دارد که بگیرند با سو را شربت که کوفته و شاد زده چون هم آمیزی صفی و روغن شربت
و روغن چرب انفخ از هر یکی سه با بیست درم با سوی دو هر احتی شد و حقنه کنند هر گاه که بر زانوی خداوند با سو بر نهاد بیا سو سیاه بر بیاید و بیست روز زنده بماند صفت

دارو

کما ما مرّ و اگر علاج معده را سود دارد هکذا که بر معده اما گرم بدیا پرخت دل را سلق بدانند و سفیده خایه بریخ و روغن گل اندر هاون سر بیمالند تا سه کرد و طلا میکنند با گرم بر
موضع سلق بچند مرتبه ملاست هفتم در استسقاء ج و دم موم سرا و فرو و فوکا و دوا و قوت سعیه بطبایع او فرو و غرش پرخت چنانکه گفایت بود موم سازند و طلا کنند و فان با گرم اندر
آب بزند و بان بر دهند و مالند و هکذا که گفتیم و هکذا که ما مرّ در استسقاء ج هشتم در استرخاء ج و فالج و سکته و سرسام و لقوه و صداع و سرسام و رعاف و سکته و سرسام و رعاف و سکته و سرسام و رعاف و سکته

حرنج یا سر خشک مقدار سه اوقیه میان اندرون و بابر مغفور کنی تا بدان طلی کنی حتا لفرح را نیز بکند و تخم مرزنجوش کند و با سهالیه بر دارد و بلاذر و بسفایج و حنا نیز همچنین بکند
و با سهالیه بیرون آرد و بلاذر و بسفایج و حنا نیز همچنین بکند و با سهالیه بیارد داروها بعضی با انگبین خورند و بعضی با انگبین و سکنجبین و جز آنکه خورند
آید و بلیکه مرض را با سهالیه بیرون آرد و صلابت و ورم غرنیت چون آنکه خوانی خورد و بیاید خورد خاصه اگر کسانی زیت الانفاق گویند و اگر سلق قائم سکباج زنی آن خورد
سفارش خورند هم بقوت تقی کرده باشد و باست صفت صمادیکی کرده اند و با سهالیه بر دارند و داروها سرد و با نیم سخن کم نیست اینست کنجد سه روز هامدا دو دیر
کوفته با آب در ما بیخته بیاشامند و سخورند و اگر حرارت قوی بود با آب انگبین با سکنجبین بدهند و تخم کرفس سکنجبین آرد با دو پنج خورند و سکنجبین بر دوی که از تخم بادیان
و تخم کرفس و پنج اصل اندر سود مرزنجوش و فرنجوش و برگ شفتالو و عصاره برگ و بیوست بیخ درخت درخت انار ترش و بیخ بیوست بیخ انانفت بیوست درخت
را با بیوست بیخ آب و کبر بدان اندر قطار کرده شیاز نوش نافع نهند که هم شب بخیسانند و بامداد بر بالا بیند و جز آنکه تواند بخورند و اگر این آبها و عصاره برگ شفتالو با سکنجبین
خورند که با داروها باشد و کحل و نعنع نیز با شیاب ایدر کنند و بر قرص نهند با سکنجبین و کرفس و سکبر و بدیه سود دارد و مزوق دیبا خوردن سود دارد و
تخم خرفه که دیبا خوردن خاصیت سود دارد و کدو تلخ بیز سود دارد و اگر خداوند سل با سهالیه بود لب سال الحمیه و برلب سال و خشل کرده سود دارد و کرمان را هم
کرد کنند و در آن اسهال که مبتلا باشد بر بیخ زرد و سماق و ابهت بمالند و داب و بیالایند و بخورند کرمها را بکشد و رودها را قوت دهد و طراوت دهد و کل مخموم اندر شراب
انگوری سه درمی عجب است و کل مخ که سنانی آمده گویند هم عجب است و گفته اند که خربزه گرم را بکشد و با سهالیه بر آن آرد و خبل بدین دارو ها زیر یک بیاید دانست
که داروها که از جهت حبا لفرح سازند قوی تر از داروها که کرمان در آن باید از جهت آنکه حبا لفرح از معده دور تر است و دارو باید و دیر تر رسد و حبا لفرح بیارشوند
که قوت دارو زیادی باز دارد و بیخته است بدین سبب قوت دارو در دوا فرو خوار کنند و معاده او نیکی تر است و مزاج او تباه تر و نسیمی مانند تر تا دارو قوی بیاشامند
و دوا نیکی صفت انگور داروها که ابریوان علت خورند چون نخود نخود دارد که مقصود از کشتن و اسهال که در کرمان بود بر تن یک و کرسکی باید خورد و اول تا آن بود که تخت
دو روز شیر تازه خورند و بیار قیا است که در آن با شراب خورد صواب بود و روز سیوم آن ساعت که دارو خواهد خورد کبابی بر زد تا کرمان بسوزد بخت و طرح خمار کنند
ترین دو با شیر با مزبلی و سخوزند تا کرمان را در طرح خمار باشد که داروها ایشان را سد و افزار و دوی قوی تر بود و اگر پیش از دارو خوردن کاردک کنند و اسرع خوردن بیشتر کرمان
فرو آن نهاده باز هم بستن و گشادن با تخم بیاست فرو کردن با زیر آن کبابه زیت و از شیر کباب دارو خوردن مضرت نما مرتاصل شود و چون آن بیفتاده باشد
اولی تر آن بود که بیرون کنند و نفتر اهنه و گذرند که بتر آن بود که بیرون آرد و نفتر اهنه بخورد و اگر با دارو خوردن دراکاره بود تر بیت حقنه با بدکرد و هر گاه که بر حقنه
کنند بخت معده له لبات باید کرد و صمادی ساختن از داروها و تا بعد که مزاج کرمان بود و بر معده بفادن تا معده را قوت دهد و این داروها نماند و
طراوت و اقامها هر از شراب و کشند و بر معده بفتد و کل مخموم با شراب بر نهاد از تخت تا مع بود و اگر حقنه را بکاره باشد علاج آن بصادها باید کرد صفت داروی مجرب
که از بهار علت خورند بفتر همه داروها تر با قرن دکت از بهر آنکه در دوی همه منفعت بود و هیچ مضرت نیست اگر بخورند و اگر علاقه کنند کرم را بکند و مزاج را بدل کند صفت تدبیر
صواب و داروی فرسود مزاج اندیر صواب آنست که هر امداد اشتاخوها و انجیر خشک را نه چند نخود خوران داروی بخورند صفت داروی بخورند صفت داروی بخورند
در دنه قرنی کوبند و قسط تلخ و بنه کابلی و هلیله سیاه و املج از هر یکی سه مثقال تر مر و نخود سیاه از هر یکی سه مثقال تر بدر سفید سه درم غاشت شش درم سرخ چهار درم
طباشیر سه درم عود الکوفه و بیخته با انگبین و بر بندند شربت چند از کفاندند بر کسی که بر کنند و هر دو کس طعام خورند تخت سیاه نخورند
صفت داروی که کرم را بکند و اسهالیه بر آن بکیرند با آرد فنفرنج و افسنتین و دیگر از هر یک و درم تخم حنظل ادکی و درم بنه هندی دانگی از کشربت بود داروی دیگر
بگیرند و نطرون از هر یکی مثقال بدل شربت کنند صفت داروی دیگر کرم را بکند و اسهالیه بر آن بکیرند خربزه و انجیر خشک و بیخ بیخ و بیخ بیخ
و بیل از هر یکی چهار درم تربد بیست و چهار درم با سبز چون بن همه داروها چند بدل کو صفت داروی دیگر که کرم را بکند و اسهالیه بر آن آرد فنفرنج بن بیخ بیخ
یکی ده درم نمک هندی هفت درم ترمس هشت درم قسط تلخ نه درم قرنفل هفت درم عود الکوفه و بیخ بیخ شربت سه درم با آب تخم اکرا آب تخم کوهان کوهان
صفت شربتی که کرمان را و حبا لفرح را فواند دیگر بیرون آرد راسن تر و بیکوبند و بفشارند و سرا و بیرا زان آب بخورند صفت داروی کوهان که کابلی تقر و خرما و انار
بیرون کرده و کوه مغز از هر یکی ده درم عود الکوفه و بیرند و بوقت خواب سه درم بخورند و بخسبند صفت داروی قوی سل تخم حنظل بوده از هر یکی ده دانگ مازو بوده
نیسادر از هر یکی ده درم عود الکوفه و بیرا اسپغول کشربت بود و بیخ اکران با انگبین کرم را بکند و بیست بیخ تود همچنین از کرکی انگبین نخواهد با آب اکرا بخورد و تخم کوب
با انگبین و در مذاب و شوز با انگبین داده ایشان را بیت کن صفت حقنه کنند و در راسا بیکیرند بیست قوت و بیست درخت انار ترش و بیرن جبا کند تخت هم اندین
با بیشتر با کره آمده است و این هیچ راب بر آب بوک سفتا لوبیا بزند و حقنه کنند صفت حقنه دیگر مولیب را خانه بکیرند تخم حنظل سه درم قنطوریون با بیل ده درم افسنتین
دو جزو ده درم عود الهند خرنوبه آب بزند تا مقدار دو استر با زاید و بیالایند و چهار درم نمک آب در زیتون در دیر در ده باشد و دیر در آب کاه ما و سایر بزند حقنه کنند صفت
حقنه دیگر که بر نه قنطوریون با بیل و قدیم کوفته و قسط تلخ از هر یکی دو درم تخم کرفس و تخم کرنب از هر یکی پنجدرم تخم حنظل ده مثقال مر و درم قنا الحاکم بنقال ده درم زاج

رسمی و بیالایند و در دو قطران در دیگ جوش کنند و در دو قطره سیاه و آبی بیامیزند و حقنه کنند صفت حقنه دیگر که بدین شوند بر کوفته و ترمس و با نوزه آب کلی زره دم افسنتین
روی و دو درم عود الهند بیالایند و بیالایند و آب کاه و آب زیتون که با قطران سیاه بیامیزند و حقنه کنند صفت حقنه دیگر که با قرنفل و بیل را در طبیخ خیر بیاد طبیخ قسط تلخ با زاج
مستکلو امیخ جوکند و بر تخم کلوی و اگر تخم قسط و مستکلو امیخ جکلا بیاید و تر اق اندر طبیخ کنند سخن قوی باشد و اگر نفقه و تر اق با برگ کند بهتر بود و اگر تر اق حاضر نباشد
قلقند بجای بکار آرند و با آب صفت صمادی که کرمانی کنند و با سهالیه بر آن آرد سوزنیکه بندد و با تر بخم خطمه بعضی الطبخ و با بیامیزند و تر اق فصاد کنند از جهت که کرمان دراز
بالای نافه نهند و اگر حبا لفرح بود فرو دادن نهند صفت صمادی دیگر صبر افسنتین و تخم حنظل و قطران و زهره گاو بیامیزند و صمادی کنند و اگر قطران و خوره سعتر با آب زاده
باکند صواب باشد و شوز بر کرمی بخته و برگ شفتالو کوفته هر دو یک

باب سیوم اندر کهنا رشانزده هم اندر کرمان خورد و علتها

علامت که خوردانست که اندر معده خارش بود و اشتهاء بر آن افتد **علاج** داروها که اندرین باب بکار باید بیشتر سخت و شیاف و پلیتها باید کرد و اگر آن داروها بقوت دارد هر دو
باشد شاید و این که مجرب بیشتر کوکنار افتد و اندر سکنجبین و انجیر و نان قوان کرده و فشتن و آن با بیدانت و روغن شفتالو اندرین و بیخ بیخ
که مرزا اگر بنقط سیاه اگر بنقط زرد کردن و بر آشتن و آب بوک و آب برگ شفتالو و بیخ بیخ حنظل هر اندرین باب نافعست کوبیده بر دانند و اگر حقنه کنند و سرمه بیاید خواند
نبید بجوشانند و بیالایند و بدان حقنه کنند بیل باشد و بوده و تخم حنظل و شوشر کوفته و قنطوریون و نفط سیاه با نبید بجوشانند و بیالایند و بدان حقنه کنند و شوزاب زنجی اگر
با نفط سیاه و انجیر و حقنه بیک قصر کرده سود باشد و بوده بیرون آرد و اندر و دارند و از نطرون و تخم حنظل و شوز بشاق کنند و بنهند و کوکنار نهاده و بوسه بر هم نخورند
سود دارد و تخم ارمنی و اخلط کوبند و بنهند و مردم بیزد را اگر از عمل بکم شود خوار ان شود و سخت کند بد بیاید بر دوی علاج باید کرد صفت شاق و حقنه جامع چند عقرب
قیصل و درم ترمس و مرجنجوش و افسنتین و مازه کی در دوی تخم حنظل بود درم برگ شفتالو صبر بیندم حنظل بوکج درم قیصل و نوشادر دکی کلاهی
تم درم زهره گاو سه درم مقل با کی کو داروها در شیر بجوشانند و صافی کنند زهره گاو بر داکنند و شراب کهن بدین حقنه کنند بو قوی که طعام خورده بود تا داروها با معاء بیل آنسو
از امعاء سفلی صواب بود و اگر از بیش نیفتاد بر دو بر غنا شفتالو بریکنند و بر میدارند و دو بود **کفتار هفتم** از کرمان شکم اندام فتح باب و علامات و علاج
از بوی کفتار ده باست **باب** خشن بیا کفتار هفتم از کرمان شکم اندام بیجوش آن و در دیگ کم از بیجوش آن قی و در دیگ از بادی بود که در شکم کرد آید و مرد را بار بخاند از بیخ خطی بر بود
کرده و هاخلد و بجگه با آن خطی غلط و زیج بود که طبیعی از نوع نخواهد کرد و با آن اما سی بود که اندر و رودها افتاده باشد **علامتها** علامت باد باشد که در رودها چاپ کا و میکرد و با قرار
بود و هر گاه که بادی بر قرار بود راحتی باید و اندر تخم بیج کرانی باشد و نی باد و اخلط خام قولنج کند یا از طعامها و میوه ها سرد و بادرنگ و بیدکوار و علامت خلط تر آنست که درد شکم با
و اسوش بود و تشنگی باشد و تشنگی فزود و اندر بد بود و سوزان و تیز بها کند نشته بر آن کاهی و هر چیزی از شیران طعامها کرم خورده باشد چون انجیر و سیر و پیل و بیدان
و قیران و علامت خلط لیفه نزج آنست که درد شکم بر یک جای لازم بود و کرانی باشد و تشنگی فزود اید با طوبت خلط لیفه بود و اگر دست بر شکم بهند جایگاه درد شکم سرد بود
تیز هاکه نشته بر آن کو هد **علاج** اما اگر سبب این درد باد بود تامل باید کرد اگر اندر رودها خلطی خام بود نخست رودها را از آن خلط پاک باید کرد و علامتها که از باد
خلط باشد که علامت باد آنکی کرانی بود بعد کشیج و با زاج و فیقرا و نمان آن رودها را آن پاک کنند و از آن که رودها پاک کرده باشند کوارش خنار و بقول و کوارش زیره کار
دارند تا خلط تا خلط بدان پاک تواند کند و اگر تخم باریان و زیره و نانخواه اندر آب بجوشانند و آن آب با شراب بکابی بخورند با رها را بشکند و هر چه اندر علاج باد کرده آمده
و هر چه اندر علاج قولنج بادی یاد کرده همه اندرین علاج بنا خواهد بود و اگر سبب تولد رها صعب نیز بوده و ضعیفی حرارت آن سخت نیز و حرارت و سخت بحب الغار بکار باید کرد تخم
سداب و زیره و باخوا و حبا لغار و انیسون و تخم کرفس همه بکوبند و با آب بیندند و با مداد مقدار یک توز بخورند و طعام نخورند با روغن کوز مذیره و سعتر و مخلوط
و شلب کهن سود دارد و حرارت غریزی را بر افروزند و از تخم جام حرکت کند و تا و ساعی اگر داب نخورند و بسیل باشد که مزاج رودها سرد بود و ماع گرم باشد این داروها
بر تا بدیه علاج حقنه باید کرد صفت آن جایی قطره بیرون با زیل زیره سداب حشک جب تخم کرفس از هر یکی یک درم و دوی هر کند و در ده درم روغن سداب و ده درم انگبین
با دوی بیامیزند و حقنه کنند و اگر سبب خلطی نیز رودها را ماده صفرا پاک کنند نفوس خیار چنبر که اندر آب بجوشانند با اندر با الوحل کرده باشد داروی تمور
اندر با آب حلبه اندر بجوشند و بدهند و اگر طبع سفت و خرما هند و خیار شنبر دهند با شیر جست صواب باشد و از بیماران استفراغ اسفیل بود و غرغره کردن بجوش کرده بلیه
سود بخورند و اگر طبع سخت بود آن را شیرین با شکر و روغن بادام سود دارد و طعام زیره با شکر شیرین و طفیر و شکر شیرین و جکند اندر دوی پخته و مزه و نیشو و انجیر بدین
و شلب او هر اسد سخن بود و اگر تخم زیره بود شراب انار و شراب غوره و شلب دجاج صواب بود و اگر سبب خلط غلیظ و بلغم بود رودها را از وی پاک کنند با زاج و فیقرا
کرم کانیسون و تخم باریان اندر وی پخته باشند و در حقنه که یاد کرده آمده است ده درم انگبین و یک درم بوره زیادت کنند و کاردانند و مصحی طبایی و بیرنیا و حبا الافاویه و بن
بارج و مذاب صفت حبا لافاویه کرمانی مصطکی و بیخ و بیل و مازریون و نارمشک راسنا است از هر ده درم سه تو بیا ده درم حبا کند جند عقرب حب الغار
الجلنگ با دو حب بر سر دوی که هر دو کو خاهد که طبع نرم دارد بکار راسنا و طعام کوارد و زاج دارد و باد هاشکند و شوق طعام بدهد و طعام خوردن
بیرون و شوز با انجیر و قرنفل و زیره و داریلیر را بکند و خار پشت بریان کرده سود دارد و تخم کی بادی و بلغمی با مداد و شبانگاه و کبد و حبا الملیان و حبا لبان هم بکوبند و در

کرد بخوردن در شکم بادی و بلغمی باشد و دارد صفت داروی که بکیرد حب البلسان گویند و آنرا خوله بیاربند و عنبر بود و دارب کوه و اگر بطوبت سوزبات بعقد که از سفاج و زیره
و سپستان و بنفشه و تخم باران باشد استعمال کنند و با آب قیصوم و آب انار ترش و شیرین بپزند و شربت ترک کرده و بطعام شود با مرغ فربه که نوشت تر و به **باب دوم**

از گفتار هفتدهم اندر قولنج و انواع و احوال آن قولنج بیماریست که در امعاء غلیظ آفت خاصه اندر قولون قائم قولنج از ام ایشان که قولنج و بدین سبب قولنج نامند
اما اگر بدانکه در این روده اند و سبب قولنج اندر بیشتر حالها فالسی المزاج سرد بود از بهر آنکه مزاج روده‌ها در این تاقست سرد تر از مزاج روده‌ها باریک که بالا تاقست و بدین سبب است که
ظاهر بر روده‌ها زبرین بیرون بسیار است و بر ظاهر دیگر روده‌هاست و آن قولنج که سبب آن جایی روده‌ها باشد بلین بود نام خاصه و زبان یونانی ایلیوس نامکن آنکه در هر دو نوع
نیست اسهال و روده‌ها بهمکنند لیلیوس و آن قولنج کیلیه و اسباب و علامات آن از جمله مذکوره شود انشاء الله تعالی و قولنج باستحقی بر نوعست یکی قولنج اندر روده‌ها خاصه که روده و مبادا
شود رسالت بر آن اشتر و دیگر جاها و آن که بر آن ایشان آماده زیر گویند و سبب آن باشد که مدت شود همچون سنگ کرده و شاید دم آنکه بعضی غلیظ آن اندر روده اعور و قولنج اما
قولنج سوزکوبنده بعضی گفته است سنگین آن نقل بود سیوم آنکه در دخاره غلیظ همچو ابلیه بود و روده‌ها اندر اندر باد بر میان طبقها و بیمار آن مکن شود و حرارت ضعیف نیز آن نخواهد که اندر آنچه
آنرا قولنج سوزکوبنده گویند چهارم آنکه روده‌ها یا در حوالی آن که مرا آنرا سوی بود غلیظ و منفذ آن بود باز سبب سنگ شود و اما سوی آنکه در حوالی آن در حوالی آن در باد بگرد آنرا اندر سبب آنرا اندر
یا اندر خانه و ورم باشد پنجم آنکه روده‌ها از سنگ خشکی در آن جای خوش رود و در جریان باشد که رود بجهد و خود قسبب باری که در دو آنکه و اوا شاید و این آنرا زی قولنج اخوان گویند
باعث تواند بود و روده سوی قولنج سر و زانو و آن را قولنج قنقی گویند و باید دانست که دنده که روده همچون دیده قولنج بود و مشکل بود و قسبب آنرا شاید که در دو و سوی المزاج او و بعلت سرد
و بعضی نعمه گفته که سبب مشارکت و همسایگی او و احتباس و بیاید و بعضی آنکه در آنکه و فرو میان روده که روده و قولنج آفت که آنچه مشارکت کرده بود در اندر گاه آنرا نمود و دانست که و احتباس
بود و اندر پشت‌ها خاصه بعلت رادکده و خاره و ریگ بود باشد و در دو قولنج آنکه اندر هم شکم بود و در دار سوی است اغاز کن از زنان و اندر تکاه بکرد و بسوی چپ آنکه باشد
کرده از سوی چپ اغاز کنند و خواجه ابو علی سینا میگوید زیرین جنوبی آفت که در دو قولنج از سوی چپ اغاز کنند و بر خطه و آفت و سیاه مردم و بر خطه قرار بدیم آنکه باشد که دنده
بزهاره و در آید و بیل خاره بر کنده شود و دیگر آنکه در بیاید خواهد قولنج اسامی باشد و بیاید و خواهد خواهد سنگ و بدن با و اصلی و بد و اعزیه شود و بیل اندر
بدیه ابی و آنکه باشد که بزند و قوام همچون ربع بود و بسیار باشد که علت قولنج و اجبه و بس سبیل علت و بیاید و از شخصی و شخصی و از شهر و شهری شود و این بر دو
و اندکنا بیاید که کوه خواجه ابو علی سینا میگوید که کی ابیه بیکیان اندکنا بی حکایت سکنی که و دیانی دیده است و بیاید الان سبع و آنکشی و مکتبی و معنی آن روده قولون مستقیم
و محترز روده بر جای بود بی و ایلیوس بسیار تر از قولنج بود بی و علی ابن سینا بعنوان انتقال و ضرب روده قولون فرود آمدی طبیبان آنرا علت بیچ همچو میگوید که کوک سیاه زند و کوک
و کوشت ماهیان بزند و آنچه و شربتها و حقن و آب و طعامها و ترقی و بعدین علاج شفا یافتن خاصه آنکه صبح و قابل بازکنند بود و بعضی در آن نزدیک صبح
استاده بود شفا یافتن و نیاز باشد که خواند علت کوار و تند در قوت روده‌ها بلا بین ایشان عاجز گردد آن باید که تقویت و احتاط دارد که حکم همچنانکه قوت روده‌ها و زبرین
ایشان عاجز شود آنکه تقویت آنکه حدا منکر شود و بسیار باشد که اندر معده باد ها غلیظ باشد و صفت آن چنین باشد که صفت این باد که اندر روده بود و سبب این آفت که معده قوت
از روده است و مزاج معده گرم و تر است و اما معده گرم حرارت او را مدد کند بدو زود کرانه و قوت دارد و بیل زود تر رسد و اگر چه روده با لاین تکست و باریکست و باد ها اندر
چنان رفتن باشد که در روده زیرین آنکه مزاج روده‌ها با لاین گرم و خشک است و اما معده گرم و سرد کرانه بوده ابر نخست بدین روده‌ها که اندر باد ها اندر تحلیل کند و حال
روده‌ها زیرین غلیظ و آفت بدین سبب باد ها اندر روده زیرین محتقن گردد و بصفت آن بدید آید و اگر چه باد قولنج آنها و تولد کند قولنج و باد بان که اندر معده و روده
راست کی کند و راه آن را باز کند و راه نقل باکرد و اگر ماده بود که در روده راست کند و آن را هم باز کند و آن را هم قولنج بلغمی گویند یا قولنج نفخی نیز قولنج بادی و هر قولنج سبب آن هم
غلیظ بود یا نقول خشک روده اعور مستقیم در پس آن بود و روده قولون باز دهد و تا روده اعور بر آن که کند قولنج و در بدن از آن بشود و نشان آنکه روده اعور یا آن شود آفت
که چه علاج کنند اطلاع قوی باشد و ساسا بن زید و جالینوس و دیگر باره در دو خیز قولنج معاودت میکند و بسیار باشد که ماده قولنج از بالا فرود آید و هکذا که حقنه کنند یا چیزی که هم بر
شکم نهند و ماده بیشتر فرود آید و در زیادت شود و سبب آنکه در روده راست اند قولنج که در اندر خاصه قولنج ریحی شراب مزاج است یا آب بر خاصه اگر مزاج صبا رکند و تر ها سرد چون کوه
و کشتن تر و خیار باد زنک و سیب ها چون انجیر و دو و انگور خاصه اگر سر آن آب سرد بخورند و حرکت کنند و جماع کنند و بعد ها که در شکم چیزی زاید و هر طعامها باد ها بکرند زمان دارد و
سبب آنکه روده را مستعد قولنج نفخی گرداند بسیار خوردن خاره و بریان کرده است و آب و بی امرود و کاوس و بریخ و بیت و فالی خشن باشد بسیار و اندر قوی اندر بول و تخلیه
حاجت را منع کردن و بوقت برنا طوستن و از بس طعام جماع کردن و سبب آنکه روده راست تصور و قولنج بلغمی زیاده آن قولیات و کوشت ماهی بزند و کوشت کاکا و کوشت بز و خطاف
و شربت و حقن و تنقی و سرها و چهار مهره و سبب ترقی و بیاد اندک و کند و اندر بند ماند و تنها و مشوا تر و کاه باشد که بعضی قولنج سرد حاری باشد که رطوبت باشد
کند و نقول اخلط کند و بباید دانست که ب حدا و قولنج بلغمی را و بحیل سود دارد و اگر چنان باشد که قولنج بحرارت انتقال کند و بعلاج با کرد و از جهاد باشد که ماده قوی
شود و اطراف بود و بعضا اندر خورند کاه باشد که بدو پشت بلغمی باید و پشت و موی بر آن کرد و آنچه بدو پشت و موی چنان باشد که حرارت کمانه و درد تولد کند و حرارت مدد و ها

خاصها

خاصه دیدار و که و کند و اندین جایی سود دارد و کاه باشد که قولنج بوسواس و مالیخولیا باز کرد و اصح باز کرد و آن بد بود و سبب این آن باشد که درد و ماده قولنج
قبول کند و آن را باز کرد و بجانب دماغ بر آید و بیمار را مماغ قولنج کند و کاه باشد که باشد قبا باز کرد و کاه باشد که از پس استفراغ بیاید و اما پس اگر سخت و خوف آمدی قولنج بیاید
لیلیوس اگر ماده لطیف خرج شود و ماده غلیظ باقی و هر کاه که باد در انتها ها و منکشا دها و میان در قولنج بدید آید و نه ضعیف و تر شود از بس سکار کی که هر کاه در دو نوبه
ضعیف تر بود در بر انیز قوی تر بود بدین باید دم اکنا دها در جانب دد قوی تر نفذ و از هر کاه دیگر در دها و تر شود سوم آنکه خلو در قولنج از طعام خوردن باز مانده
از تو در طعام نیاید و بی طعامی و در دها تر اخلط که و هر کاه که منت اختیار دارد که در شکم بازکرد و بلند شود و اسهال نماند و هر کاه که نوبت و بیشتر
حاجت باز ترش و فی و نفول نشان باشد و کند و بدید و شهوت طعام ضعیف شود و باطل شود و از طعام شهوت و مرغ بهاء ترش و تر شود و چیزها ترش و تر خواهد و آنچه خورد کم کاه بود
هیچ کو اور و اروی قی بدید و هر ساعت شکم هیچ بیند و اندر باب خواهد و در بیشت و در دست اسهال باری بیاید و اندر آنکه از اخراج قوی تر شود و از بس نشان است که قولنج خواهد
بود و هر کاه که از بس این اسهال اختیار بدید و نفور و اخراج بر بیاید بجهد تر شکم ضعیف کرده چنان شود که کوبی زده و باید بهمه بند جا اندر و زنی اندر روده ایستاده است و
و از بهر نشان جنبید و فشک بنید که و از اب بر خود ابر خشان باشد که قولنج شکم و مسیار نشک کاه بجهد که نقل بود و تری از بهر کو و سرد کاه باشد که
با این اعراض قولنج اشد بیشت بر اب و سبع ظاهر و اگر بعد و اطلاق آنی بعضی طبوت غلیظ بود و کاهی اشد که نقل بود و دیر جنانکه بر اب باشد و قی و سطلی و بلغمی خواهد و بخشت
بلغم بر اب و سبع کاه باشد که خلطی بر کوافی و بر کاهی بر اب از بهر آنکه اطلاب و دیر و بجهلی و در دها و هر که سوند و سبب قی اندر بیشتر حالها مشارکت معده بود و اندر و سیلان
اخلط و بیت سنبه لا خود و امساک نفس و بیت مشدد کند و کی صفرا و بعضی از آن مره و روده اید و اکنند و شدن زهره و باز کشتن صفرا بسوی بالا و بعد سرخ کردن از هر کاه بر کی که
صفرا بیشتر جانب کرد سرکاند دوم آنکه بی طعامی و در دو بر زمین کند کاه باشد که آمدنا و اوقات بیاد همچون خواب با همچون زیت و نشان عجب باد که اند و آن آنست که هر کاه که
حاصل نه بکم با ربود و بیشتر شود بیاید چند از آنها و ترش کرد در دو نشان و در او بعلت سبات و خمار بسیار بوده باشد و هدیان شود و اگر چه دم زدن باعث این بود
بدان اعتماد شاید که و قی سوا و تر شود و معمور بود و بهشد اطراف شد و روی و نفس و اگر آن بادی قولنج و بیدا آمدن کاز و اختیار و ذهن و فواق نشان نزدیک مرگ است **باب**

سیوم از گفتار هفتدهم اندر قولنج که سبب آن خشک شدن است قولنج نقل بعلت نوبت همچون است که سبب آن از بادیل بود و نوع نخست بر آنست که سبب
آن کاز تنگی طعامها خشک بود چون آن کاه در سرد و بیت و چون آن خشک و غیر آن نوع دوم آنکه سبب آن از بادیل بود و نوع سیوم آنکه سبب آن از نخست بود و عرق آن
بسیار بود نوع چهارم آنکه سبب آن سوء المزاج گرم یا سوء المزاج خشک بود اندر معده و بگرد و روده‌ها نوع پنجم آنکه سبب آن خلطی کوشت الطعامها و کشک و کاسه مرغ بود نوع ششم
آنکه گرم کرده از آنکه اندر روده‌ها و طوبتها را خورد تا بیان سبب تقلی باشد و مشکل شود نوع هفتم آنکه سنفذ و فلکا از زهره بوده اید بیت شود و صفرا بوده اند
نخواهد آمد و نقول اندر روده‌ها باشد و رطوبتها بیشتر باز دارد بول و نوع نخست باز بول و نفول خشک کرد **علامتها** اما علامت نوع نخستین آنست که طعامها خشن و ترش کار
داشته باشد و در دو بسیار آنست بوده و نقول کبر و زاید و طوبتی ترج بود و بنا و ترج خشک و علامت نوع سیوم آنست که حرکت و بیاضت و رنج افتاد و اقامت بوده و صرفه بیل
امرع علامت نوع چهارم آنست که تن بیار است که تن بیار کرده و کاند بود و تشنگی غلبه کند و عضلها بشکم خشک کاهنه بود و سیبا دیگر کاه کم بیند که بیرون زاید و علامت نوع هفتم آنست که مدید بود
و تقاضا و بر خلاف تنگی علامت باشد و شکم بزاید و علامت نوع خشتین آنست که شکم سخ یا باید مقدار و اسیر کم یا بیشتر آید در دو تن بیره تلف
حاکند و بهند و غرض آنکه بتوانند خود و آنچه بسی بوده اند بیره کرده و سبب آن بیند و بیا آنده فنون چاره شناسند و بیا آنچه بیدید هند اما بیاید هند
و دو مثقال صبر با یک اوقیه انگبین و دو اوقیه شیر سود مند بود و طبخ لبلاب با خیار شنبر سود مند بود و شلیا انجیر و طبخ انجیر و بیشتر سود مند بود و تخم کتان و حب القرع
حب الشیاه بیشتر بدهند و لعاب ارکینه هر روز دو بار بدهند بار کنین و مغز کنجد هر یک را ذهاب دو اوقیه ترنجبین و آب دو اوقیه و غرد و اوقیه در قولنج شاه و تنقول
بلغم اند و حقنه دهند کمانچه و تخم کتان و بابونه و انجیر بسی و بیستان و سرسیر کم ساخته باشند با روغن کنجد و بدن هندی و انگبین و زهره کاو و سیا خرند و بکار
دارند و شیاف کمان اندر انی و بیره و شکر سازند سود دارد و طعام سفید با چرب دهند و بیسان با شکر و روغن بادام و شوربا حریس و اسفاناخ و نخود باب و اشاهه
از تخم کاکی سازند کنند بطبخ روغن بپزند و هر بامداد دو اوقیه آب بکنند بچه با بیدم بوره بخورد و اگر از معاودت احتیاط کنند ملاطفه دهند انجوانی با نان باشد کار الله
شلیا غرغره کرده و شراب انجیر و حب سود دارد و آب اگر از بن شراب هوا خورند و انجیر اندر ماه العسل نشت هر بامداد بر شکل طعام با زنده عدد خورد و اگر قولنج
کم باشد اما اندر حقنه آب نخست خورند و اگر بیش از طعام خاره سبع ظرف نیست بیا شاهند معده با چرا اندر طبع با زنم دارد و منفعت شلیا سود دارد طبع با زنم و اندر بکیند اکوشت و موم
و ابریشم و اگر کرده از هر یکی کمی شفتا لو و انوسیا و عناب از هر یکی نیم رشت و انجیر بسی و میوز مقدار بیرون کرده و کشنیز از هر یکی دو اسپرسیتان چهار سیر هر دو بلغم و مکشند و کشک
اندر آب نخاکا کنند چنانکه دو اکشاب بر سر آب بود و دیگر روز بجوشانند و بیا آبند صاف و بکنند شکر و اکنند و بیندیم نفشه و صرف بود و اکنند و بنوام اندر شربت
بیست درم علاج نوع دوم که سبب آن از بادیل و انست که اگر حرارت غالب بود بنفشه و شلیا لوشل سکنجبین و حب و اسطوخودوس و طعام سکه و مکو و اسفاناخ و بیاضها

باب چهارم از کتاب هفتم در علل قولنج که سبب ان بلغم غلیظ و لزج بود

علامتهاء علامت قولنج بلغمی بدی اسانست و گرانی در درد و طعامهاء غلیظ بیشتر از انکه خورده باشند و تا گوارید ان و بعد
کرفتن مسهل و دفع المرض نفوذ دارد و اگر قولنج بود بنا بیندا ثبت که قولنج گوشت از بهر اکه درد قولنج و بی اعتبار بود راسخ کند **علاج** نخست تدبیر شیافی و حقنه باید کرد و غذا نه
باید کرد و قوت کاه باید داشت تبنی و یا خردک که انرا نشاسته باشد و نخست شیافی و حقنه و اله سفلی و بنادق کشاده و کند داروی مسهل نشاید دادن از بهر اکه کو
اندر و در طبایع غلیظ و بنادق تیز اربود و ماده و بکرانرا لا فرود دید و کند نباید خطر و عظیم باشد و هرکاه و حقنه کرده باشد و رطوبت لزج و بنادق فرود امده باشد و کوبار حقنه
باید زد ماده ها از ماده قولنج ان شود و اکر قولنج قوی باشد انرا اعتبار ان بود بحیلی تی باید فرمود از بهر اکرق ماده قولنج را بکدرد و با انکه و اکرق با فراط شود و نباب بوند باید
داند نرم شیافی از ادرند و حقنه باشد و صفت شیافها بکیرد بوره نان و نمک و بادیند و بکیجه اهنین اشنر و داند تا نرم شود و از بوره و نمک بال بر شند چنانکه شود
و شیافی کنند و در ازی شیافی چهار انکشت بهم باز نهاده و بعضی کفته اند شیافی کنکشت باید شیافی بکیرند تخم خطمی و بوره و انزروت و بادیند شیافی و کند همچنان شیافی و بکیرند
بوره و تخم خطمی بخند و سعتر را در دم و تخم کوسج کرما بیند با نزروه دم شیافی و بکیرند و قولنج را سود دارد بکیرند سکبینج مقل با و شیر شتر صابون
بوره تخم خطمی را بنیند و سعتر را بنجیل شقاقل هندی بوز سایان خشک تخم سیاب هزار اسفند هر راست راست شیافی کنند چنانکه دست و صابون بغدادی را نباشد بوره
شیافی و بنفشه سود دارد و جوب عرطنیثا مرد کنند و سال شیافی و بنفشه و تنوف تر باشند با انداز شیافی و بعد الوده کنند شیافی و بکیرند تخم خطمی مقدار راست راست بکوبند و شیافی
کنند شیافی و تخم خطمی بکوبند مغز بادام و جوز بکوبند و شیافی کنند صفت حقنها بکیرند زیره مغز تخم کاکنای حلبه تخم کاکنای از هر یک یک اوقیه انجیر شیرین ده عدد سلیخه شبت
بدیه بکیرند بوز کوب از هر یکی یک سیر کنند و دو اوقیه بادام تلخ تخم اوقیه بوز خطمی و خرفه ده درم عناب بیست عدد تخم سوس یک اوقیه بوز غاریک اوقیه هفت
را اندر شش رطل اب بنهند تا مقدار دو من از اب بیالایند و مقدار هفتاد درم بیشتر نباشد و بلب مثقال سکبینج و یک مثقال مقل و یکدم اشوب بکیرند هم چند بوز
و دو دانک نمک نفطی و دو دانه درم بازیند در ده و کنند و هفت درم و هفت درم اکاسه و دو دانه درم انکبین و یکوقیه روغن بنفشه و بیط و بیه مرغ بادی بیاسیزند و هم کرم
کنند و بیاشامند تخم خطمی اندر حقنه کار داشتن خلطهاست بار دو کشاید و پاک کند با امایی قولنج کند از دی بن بسیار مدت نباشد و بر اکاسا بنابید داشت حقنه و بکوبند
کوبند اطراف و کند یک دست خطمی مغز تخم اوقیه سیر بیت اوقیه انجیر بی مغز ده عدد را اندر دو من اب بنهند تا مقدار نیم با لاید و بجوش درم از نو مطبوخ بستانند و ده درم روغن
کنجد با و بیاشامند و دو مثقال روغن حل کنند و بکار دارند حقنه صفت حقنه دیکر جاوشیر تخم کاکنای از هر یکی یک اوقیه تخم سیاب انجیر و بیه انجیر ده عدد مغز تخم کاکنای بوز تمر
تر یک سیر زیره بلسان و قیه سیوس بلسان و قیه مغز بادام تلخ و قیه سپستان بیخ بادیان و بیخ خطمی از هر یک یک اوقیه و تخم حنکیه و اطراف کوب از هر یکی بوزن
پنجاه درم هر اب نیم جمله کرد سه و بیالایند مقدار مقدار در ده روز بستانند و اکر حرارت غالب نباشد و در دم مقل و جاوشیر سکبینج و بلسان و قیه روغن نارون
و بلسان و قیه کاسه و بلسان و قیه انکبین و بلسان و قیه بیه کوبند بیه فرمک حنا و بوز انار بیه و کاردانه حقنه کرد و بنشانند و ماده بلغم و صفرا بی بجنبانند کرید جلد کلیل الملک و بیت
و خطمی با بوز و بوز و بوز از هر یکی ده درم هر دو اندکی و بیم اب بنهند تا اب بیالاید و بیالایند و ده درم بیه کوزن و ده درم عصاره بیخ الفاح و روغن شبت بیخدم با قیه بیاسیزند و
وقت حرارت کار دارند حقنه دیکر و صفت مجدد کرما در دست اندو عجا باند بکیرند بوز انبج الاصل یک اوقیه با بیخ نیم اوقیه عفران شاخ جاریت اوقیه انبر عناب سبوس شاخ
و بیالایند و مقدار نیم در روغن بادی با زن اب بیاسیزند و بیخ بستانند تا اب بوده و روغن بماند و بیانی حقنه کند و هم بوقت مزدوست کار دارند و اکر و انبج تخم بیاسیزند
و روغن کرمک کنند کار دارند بعضی اند در دو بستانند حقنه دیکر قوی قولنج بلغمی و ریحی و شقوی بلکشاید تخم بادیان تخم کرفس تخم شبت انیسون از هر یکی چهار درم هر دو بیاسیزند و بیخ
و هفت درم بوره و ده درم با بنهند کوکه سرخ در روی بکدازند و ده درم روغن کنجد کوره روغن کاکنای بر اکنند و اکر و ده درم مرسه سرا مدبیت درم اندر و روغن نیت بکنند و
بلسان حقنه کرد سود دارد و اکر بوزه مقدار هفت درم تا ده درم اندر عصاره سلیخه و ده درم روغن نیت کنند قولنج ریحی و بلغمی با درد حال کشاید و جلد هشتاد باید و اکر بجای بوزه نمک

بوزه و ابلخه و لبلخه کوره و ده درم کنند نمک جای ان بازیزه درم بلیله کوره و اوقیه اکاسه حقنه کنند رطوبت لزج بکشد و اکر ده درم بوزه و درب حرکی در حقنه کنند زود بکشاید و مقدار
اب زده هم بلیله اوقیه عصاره بیخ جنکر زاد و درم بوزه و نیم اوقیه روغن کنجد حقنه کنانیده و مدت صفت حقنه تیز و کرم بوزت حرزه بلسان کار داشتن هر طبایع را
اوقیه عنزیه نیم اوقیه تخم دردم اندر دو من اب بنهند تا مقدار نیم از اب بیالایند سه اوقیه ازین مطبوخ بستانند و دو درم نوشادر در دو من اب حل کنند و دو درم روغن بریکانه
و حقنه کنند قاره هر طعامی باشد حقنه نشاید کرد و بسیار باشد که حقنه کنند اطلاق قوت و صلح قولنج کند بوز کاه که حقنه بزنند و مقدار اطلاقات باید کرد و از ان لایه بیرون
مسهل سیله بدون تا حقنه دیاری دهن صفت داروی مسهل تیز انکه حقنه کرده باشند و راه تقدیر نباد کرد تا ده درم ابارج فیقرا بی باسه درم بیاید داد و از بهر اطلا
الاصول بیاید داد و از بهر غش ابخیر و اکر جلب تخم مصفرا باشد الاصول بیاید داد از هر کرد ابه و سه درم روغن بیاید بر اکنند و ده درم بیاید خوابی باشد و از جهاد قولنج سال
کند و قولنج تقول و بلغمی و ریحی اکشاید بلغمی باشد بکوبند سقمونیا بکیرند تخم خطمی و جوز هندی مصکی بزر جمهر کنند سقمونیا بکیرند تخم خطمی و مغز بیه سیوس نیشتر از یکدم با یکفال و بیاید داشت
ده درم سقمونیا سه درم و دو دانه سکبینج ده درم بار سلیخه و کند شربت کنند قولنج و سقمونیا بکیرند تخم خطمی و مغز بیه سیوس نیشتر از یکدم با یکفال و بیاید داشت
که اطلاق حاجت باشد که زهر اطلاق اشد هر کاه استوان داشت ابر که اطلاق قوی باشد و صفت شیافی در دو بشاند و در دو هار اسه کند و نمک با زیر دو تفاح و اکر بیاید زنجبیل
کنز اکر منفک تی بخرد از زعفران دو بیاید داشت و مجلی نخواهد اندر ابارج کوچ ابیه کو صفت شیافی در دو بشاند و در دو هار اسه کند و نمک با زیر دو تفاح و اکر بیاید زنجبیل
زنجبیل حلیلان از هر یکی یک درم سقمونیا چهار انار جلیه کشت بود صفت حقنه کند و اطلاق و کند نیشتر هم بکوبند سکبینج سه جزو سقمونیا نیم جزو تخم خطمی بکوبند و شربت ابر کنند
فاده درم جوز کرد و اطلاق و کند بکیرند نیشتر داکی درم سقمونیا داکی درم تخم کرفس داکی و در دو اطلاق و کند نیشتر هم داکی درم سقمونیا
داکی درم تخم خطمی بکیرند هم کرد اکر از جلیه کشت بود صفت حقنه که در دهان دو بشاند و پیش از چند ساعت کشاید باید هار اسکند بکیرند سکبینج یک مثقال سکبینج
و هرکاه که خواهند قولنج را از دی کاه و در دی جدید بیاید از حب بخورند شفتی تمام باید دهار اسکند بکیرند صفت شیافی اکر کواهی نباشد بوست نیشتر و سلیخه جوز بوه و دو دانه
بسرشند و نیشتر بر اکر سقمونیا که اندر حب باید بخورند با اندر کار حرکنند طبع را خوش دارد و دو دانه و کند صفت حقنه که حقنه از حبها تو اند تو نام کرده است ثابت
سکوبند و هر زنج بیاید بر بیست یکدرم سکبینج و شیر و مواست راست سکبینج را با ب کرد جوا کنند و شیر و ولد کی عفرات با و در بسرشند و حرکنند شربت اندر دم تا بکنند و کودکرا
دو دانه صفت حب سکبینج در دو قولنج و در دو معده و تلخ سود دارد بکیرند سرو هندی در و سکبینج در هر یک دو درم تخم خطمی و انزروت از هر یکی یا زده درم و دانه
بعضی نسخه تخم کرفس بخرند و در انزروه اندر شربت و دو درم و اکر بود و قولنج نفخ و سنگ کشتی بود حب بلا فایده بکشاید علاج بحثی انی و در نمک با و کرده اند است سود دارد و سنگی
باز دارد و اندر و کند و با دهار اسکند صفت حب هاسمل صفت حب هرمی که وقت حرد دهد قولنج صعب را بکشاید بکیرند تربد چند درم سکبینج کرکند جاوشیر درم تخم کرفس انیسون
هر یک دو درم بایزه با تره درم شربت هفت درم و سکبینج کرکند اندر دهار و هاسمل و خشک خاصه که بر جاری با بر سبکی افتاده باشد و در قولنج استخوان بزرکی
باشد و بعضی شاید و کفته اند که در دو دکرکه اندر کوچه خشک کنند و بکوبند منفعت و اعظم بود با استخوان بزه کاندر کردن سرکین او باید تحت سود مند بود جای سرکین او کاه را اندر
بکوبند سرکین و خاوند قولنج سرکین کردن بر تو کاه خوش بسته بود و بر میان بشوین و شفا یافت و بسیار اندر مردم که از را در قصه سیوی کردم برسان تعویذی و مقابله بیاید
در دو که کردم و بر تو کاه خواه نفت تسم منفعت تجربه دیدم مجربی کرد ما سکونا کو خاوند هفت قولنج بر بوست کرد شد و بروی جسد سود دارد و کرد می فرماند و بر میان
سود دارد و هر سال کو بکند صفت مجربی دیکر هر انواع قولنج صعب را بکشاید بکیرند سکبینج و جند بوز تر تخم کرفس از هر یکی یکجزو سقمونیا نیم جزو سقمونیا را بر روغن بادام
و بکوبند و سکبینج اندر اکبو کنند و کاه اندر و فیل بیامیزند پس سقمونیا با وی بیامیزند و با قرابادها کوفته بر روی کنند و بر بندند شربت انکفال تا سه درم یا سه مثقال صفت
خیار شنبر بکیرند تر چهل درم سفند بیست درم سقمونیا دو اندر درم نمک هندی و زیره سفید از هر یکی هفت درم تخم بادیان و انیسون و مصطکی از هر یکی چند درم فلوس خیار
و بیاشند و انکبین از هر یکی سه درم هر سه بجوشانند و صاف کنند و داروها کوفته بر روی کنند و دو ساعت و بکا و بر کنند و بر بندند شربت از هفت درم تا ده درم با مطبوخ
کرا اندکی و هرکاه که دو درم صعب شود و بیم تخم و ضعف قوت بود سقمونیا و می دهند تا اسرار کنند و بس علاج کنند صفت مجربی که خیار شنبر را دو درد بر بندند و قولنج بکشاید کرد
ظاهر انخواه سرار بخشاید بود خشک جدید سر تیز و کوناه حب الغار از هر یکی سه درم افیون بر انبج بر روح از هر یکی یک درم با کبوتر صفری بر شربت یکفال صفت مجربی
قوی تا مشک قرنفل بیاید از هر یکی چند درم قیه سه درم سکوسه درم هر دو با یکبوتر بر شربت بخنجه تا ده درم و مجربی بر بیست و تر بیوه بر بلسان و سعد بر بلسان و سعد بر بلسان
قوی تا مشک قرنفل بیاید از هر یکی چند درم قیه سه درم سکوسه درم هر دو با یکبوتر بر شربت بخنجه تا ده درم و مجربی بر بیست و تر بیوه بر بلسان و سعد بر بلسان و سعد بر بلسان
و هر یکی یک درم اینانا را سه صفت حاجه دهار اسکند و کند و بر کرمی عفرات بیطرشی و درم قیه سه درم مویج یک درم با قرحا مرد کوش حب الغار بن لاجیه و تربیت جند تخم خطمی
از هر یکی یک درم سقمونیا چهار درم هر دو بکوبند و بر دو حب با هم حب کنند و بر هر کاه و کوکنند و بر نیاق و بر کاه بیان طلاء کنند و بر قولنج و بر کاه بیان طلاء کنند سخنه دیکر که بر خطی تخم
انجیر افتد از هر یکی یک جزو سه جزو بیط جزو هر دو با بیامیزند جمله کند دست و از ان تا بقصب دو کاه مکنند و اکر ما هور اندکی باز نیاید

صواب بود و مغز تخم کاکا بر تخم خطمی و کتیرا و زهره گاو چند انگشت کفایت بود و ضمادی قوت دارد بر کرم که در ماتحت کرمی و ناخنها و حلق بیشتر در خوردن کند و نافع بود در
بهشتان و تحلیل کند و در تخم قرع الحماره و روغن خردل مالیدن سود دارد خاصه اگر بر قرفوس جند بیرون قوت داده باشد و اما الذی ان علاجها کما ذکرنا و کرده آمد تدبیر بهلیا
کرده قولنج را بیارد و بهتر چیزی که از پیل سفرج بکار دارند تا قولنج را از معاودت باز دارد روغن بید لیچر است با ماء الاصول و ترتیب بکار داشتن این چنین باید و زنجبیل
دو مثقال و ماء الاصول آنکه و میل بیامیزند و نخوری و هر روز نیم مثقال زیادت میکنند تا هفت روز آنگه هر روز نیم مثقال زاید و اگر خواهند که
از این بکفت سه روز زیاده نشرم انجام کوفته باید از آن ده باشد و میدهند و با آب و هر روز کمانی شربت نخورند تا بها مداعات کنند و تبلد بر بالای کرده باشند و بر بعض
کاهلان و اقربین آن شربت تا شش ساعت نکند و باید شربت طعام نخورند در حلیتها زالیکه اگر روغنی باید بدو بیان شربت بدهند چرب طعام خورد و اسفیدباها خورند تا او
تحریک آورد بود زیر با خوزی و ماء العسل و حقنه اوند قولنج سرد در طعام سرد و لیمو و نرم و کوه و ماء الکمان زیر کند صفت شربتی و سرد بکر بیوست درخت بید که بود
نار از و چند و زنجبیل و سداب راستا راست هر ارزیز و ده امید هم با ماء مقدار رود و اوقیه و ماء الرب خورد قولنج را بیارد صفت شربتی که مغز تخم مصفی بجز دم بنگ بجه
و بنا بیرد و دم زیره الحمار اوقیه بیش شاندتا شیب بیارد و بیلاید و از تخم مصفی بلیک اوقیه باید اندر آب کند و خیو بلیم بارنم کند و قولنج را زاده و اگر دو روز بیاشام
بر شربت کند بهتر بود چند از این شربت و بیارد خورد و نیارد چیز چیز موافق بود صفت آن که هلیج فرنگی و انار دجمار شیرین تا شیب بیارد و بیلاین و بنشانند و خوراند
در آب جوشانند تا بقوام طعام بیاید و از این جوشانیدن یکدام دارچینی که هم خوب نهان و یکدم زنجبیل سوده اندر صرح بسته و روزی افکند و هر ساعت بمالند و بنشانند و یکروز
خواهانچه و کوزه هندی جایند سود دارد و اگر بر علاج تدبیر بالای شود ادجات بزرگ باید تا مدتها غلط دارد که اندر دوها که تر بود یا اگر کند و اگر که هر بار بیند قولنج سوداوی
کند بهتر بر آن الطعام خورد نخست چرب طعام باید خورد که طبع را نرم کند چون آنچه که بکار داده باشند و در ماء العسل و حلوا و فرنا کرده و آن سیاه بکار دارند و در چلیر فرنا
کرده و بیارد مرغ شیر نیست اشامیدن خاصه که باید که کوشه در آن کنند و باشند و کاهی که کاهی و اگبین و روغن کاو و چند که سخت بچه نباشد و چند که روی شربتها تخم مصفی و تا
کرده باشند و از طعام آب کنا بیشتر کنند و اگر نخست تخم کوکی دو بادام با اگبین و با بیرون بخورند سود دارد و الله اعلم بالصواب

باب پنجم از گفتار هفتم

اندر قولنج که سبب آن بادها غلیظ بود علامتها قولنج بیچاره است که پیش از آنکه قولنج کند اندر شکم قراقر و بادها بوده باشد و اکنون گرفته بود نه قراقر و نه بادها بیرون
آید و گرانی گرفته بود در دو صعب بود و بیازار آنکه دو ده از هم باز مدد ند با بی بیند با چهار روزی اندر بوده ایستاده است و آن نوع درد اندر قولنج بیچاره نیاید و
تقل سبک بود و بر سداب باشد که با آنکه مالیدن و گرمکردن سود دارد که با آنکه سودند از و آن نشان باشد که ماده ریخ اندر روده است و هم گاه آنکه بکشند و بخار
زیادت کند و اگر دردها و بجایی سکر و سهل تر بود و گرمیاب بود و کم چیزی طبیعی باید بود و کم چیزی کند بود و تا نوان علاج کرد اندر باب کرشت و اگر کرده آمده است که با دیابت
نخست تدبیر شیافی و حقنها بکرد صفت حقنه که بادها غلیظ را بشکند یکی بدهند حاشا و فاختک و سداب نخش و سعتر و بیخ و تخم سداب و تخم بیخت و تخم مرغ کوفته
و با چند و حسک و قطر و بیون و شب و تخم رازیان و انجاه و اکلیل و قنطوریون راستا راست هر اندازه عصاره سداب باعصاره بود و بنهند تا آنیاری باشد که با آب بیاشند
با روغن زیت بکرند و بچیزی روغن حمامات عصاره بخته و با آب بیامیزند و دو درم بسکنجبین بکرند و روی حرکت کنند و بکار دارند چند بهتر و اگر خواهند
از نوع سود دارد روغن حقنه که یاد کرده آمده است بادها را بشکند و کرده و اگر کم کرد و مزاج آب کرد اندر صفت حقنه یکی بکرند روغن زیت کاو یکی سداب تر یکی سداب را
بر کنند و اندرین روغن بجوشانند تا اندر و بنهشانند و بیلاینند و بکار دارند و بیلاینند و بیامیزند و اگر ماء صفا بود و اندک قوت بود اندک قوت را بیارد کند و بهتر بود
تا عصاره بر دو درم و روغن زیت اندر آن روغن مقدار سه درم بکرند و بکرم جند بهتر بسته و بکدم جاوشیر و بکدم سکبینج و روی حرکت کنند و بکار دارند و اگر درد صعب باشد بچند درم زیاده
و دمالی چند بهتر بود و اندر آن نوع روغن بکار دارند سود دارد و شیافها که اندر باب کرشته یاد کرده آمده است اندر این باب سود دارد صفت
شیاف و حقنه مرغ بکرند بر سداب تر و زیره و فاختجاه و بوره راستا راست هر یک را کوبند و بیلاینند و با اگبین بسرشند و بر ناره محقن بطلا میکنند و بیاندرون رسانند چند بار که
خرد نرم بدین دارو آلوده کنند و شب اندکی تا این خورد بنهند و خوردر ماء اندرون رسانند و شب بر آن بکذارند تا بدین رشته بر آن چند بار این خورد بکار دارند سود دارد
صفت دارویی دیگر که چند بیه سرد و عنزان و مر و سکبینج و افیون راستا راست شیاف سازند و بنهند در دانیت اندر و خیاره و در و ماده علت در خواب بنهاند و ضماد دیگر
هم بر آن طریق که اندر باب آن کرشته یاد کرده آمده است یا کاد اندر و چی اشق و رنی باب تخت نافع بود و حال اندر بنشاند و اگر با اندر آن بود تحلیل کند و در زایل شود و اگر مالی شد
چند انگه دیگر بار ماده خارج شود و در دلیل شود و باز معاودت کند و این را فایده باشد بزرگ و آن آنست که طبیب بنه بطریق که در زاده و تحلیل استفراغ آن مشغول
شود بدین چیزی در دیگر نشاند و صفت و شیاف و ماء دهها و اسهال تدبیر استفراغ میکند و حبها اسهال که باید بدین باب کرشته یاد کرده آمده است اندر این باب نیز نافع است
سکبینج و معجون حب الغار و معجون ایلاغوس و اگر ایلاغوس که اندر علاج درد معده کمار یاد نکرده آمده است هم اندر این نافعست صفت مطبوخی که
قولنج را بکشاید زیره و کوبا و زنجبیل و انیسون و تخم رازیان و تخم کرفس و انجاه راستا راست از هر یکی هفده درم بنهند چنانکه دست و بیلاینند و مقدار چهار اوقیه
باشد و بیلاینند و اوقیه اگبین و اوقیه روغن بادام تلخ بدهند و دهها کرم کرده بادها را بشکند و اگر اندر بن طبوخ بیچاره یاد کرده چیزی چ کوفته و مرغ بادران و باره نمی بیاشد و چند

باشد

باشد و حب الرشاد مقدار بخته اندر آب بجوشانند و ده درم باید و بیلاینند و بیلاینند و بعض شربتها که بر آنکه و کرده بنهند باد هلیله کبلی و انیسون و زیره و شبت و سعتر و مرزنجوش و چند بیه
اندر آب باشند بیامیزند و بیلاینند و بنشانند سه روز بیاشند و اگر اندر شاکه و کند و بنهاند و بنهند و بیاشند و بنهند و بیاشند و بعض شب و بعض سداب که بعض نوش و اعتقد و قطعه بیه
اینچنین باشد بالیدن سود دارد چنانکه بر آن سرکه بیفشانند و بر این علت را بهتر بنهاند و بر خوردن و بر خوردن بازاد بنهاند و هفتم شود و این شربت بهتر باشد
کدر باد هاکه خوردن از بهر آنکه اشکه دارد باد هاغلط را بکدارد و تحلیل آن و فتاخ آن کرد باد هاغلط را بیاید شود و در دو صعب گردد و سرکه بر دو بر آن علت بخداشتن و سرکه
که حرقان بیا فوکی علت معاودت خواهد کرد باد هاغلط را بکدارد و تحلیل آن و فتاخ آن کرد باد هاغلط را بیاید شود و در دو صعب گردد و سرکه بر دو بر آن علت بخداشتن و سرکه
کند شده بوی و سرکه بر سر بالیدن علت خاصه اندر دارو حالت اندر بهاکه باد آنکه و باد آنکه و نشاید و هیچ دارویی دیگر را و خاصیت نیست بر خواندن علت را بهتر نتیجه بر آن
که سر بیاید و تحریک آن را و در دهها که بر آن طبیب بطعام او غلیظ سخن یا کچیزی است یا شوید یا خرفه کهن بجنبند یا و حرمون آنکه پاک کند و با سیوس و تخم باد یان و شبت و فلفل
و سداب و کوه یا و کمنا و پیلو و سیر بکند و بر آن بنهند و بر آن باد خوی بیاشند و مجاوب بنهاند و اگر طبع الطوق کند و در دهها الطوق بیاشد شاید که هر کرد و معدله
دهاسیر تبقوی بخورد انمال بنهاند با سالها تدبیر باشد مدبا آنکه آن حواکه رد و نه تر بکند و خود و این تدبیر جواب اردو ماده را بیاند و تحلیل کرد و در دل آن کند صفت آن چنین که
باد را بکند بکر بنهاند دل یک اوقیه و بیکوبند و بداب کنند و بست باشد و بلیف یا بالا بنهاند و بیچ و ناسر بکوبند و کوه دو بن ابر چه کنند آن بدان و بر و در و بخورد و خالیه بطلا بکنند
اندر قانون نهاده اند

باب ششم از گفتار هفتم اندر قولنج که سبب آن اماس بود

اماس در دو سبب تنگی منفذ قولنج بود و از زیر و زیاده از بهر آنکه قوت و اقدب اماس سوداوی ضعیف باشد و اگر اماس گرم بود حرارت آن قوت و نظر و بهاکه اختلاف کند و اگر سرد
نظر بهاغلط کند و تبدیل باشد که در عضوی و در دهها کل در دو اماس و در دم اماس آمده و منفذ قولنج بسبب مشارکت تنگی شود و کاه باشد که اماس بود
بزرگ تر بود و بیلاین اگر که علامت اماس آنها که هایه در دو است هر بنا اندر جایگاهی باید که اماس آمده است و علامت اماس و در دو است که آنها علامت اماس
آنها ماد کرم بیاشد و در دانه در دو بود و اگر اماس گرم بود از تب و تشنگی و بیخوابی و حرقت خالی نباشد و در دانه آنها بیاید و احساس نباشد آنها آمده و
چند و قولنج بود و دهها که تب شاکت دیگر آنها اماس گرم بیاید و دو است منفذ قولنج آنکه و اماس سرد و در کرد بود منفذ آب و تنگ کند و بیلاید باد دارد

علاج

قولنج بود بیاید
مسهل دادن و شیاف شلیدکرد و تب اطبیان ارشاد کرده اند و چهار هلدن شده است و اگر خواهند خواجه و علی بیا سکوبند و آن نوع تخت رای باسلوق زیر خاصه
اگر بیاید که نرم باشد و خوش باشد و بر آن بکرد تا قوت ضعیف نشی و شربتها سرد و تر بیاید داد و چیزی اب خیار بکند و اعبر اسغول با جلاب و چند اب خیار بنفشه و آن بهر طبع و تر کردن
ارجنا اقتب و اب برگ خطمی و اب کرنب و اب ترنج و شیرین باید داد اب خیار شنبر و نیز خشت و روغن بادام و اب کرفس شاید و اندر قولنج خاصیتی بست صفت
شربتی و دخلاب که با سفرجل و دم و روغن کل بادام و اوقیه هر دو اب و اب هر دو بنهند و اگر حقنه حاجت آید که کتاب با اب کتاب سازند و اگر خواهند شربت حقنه که و اگر اندر کتاب
بنفشه و سیستان اندر بنهند صواب بود و اگر آب عنا تعبد و اب کاچ با اب کتاب سازند و اگر خواجه و علی بیا سکوبند و آن در نهاد که حقنه نیز خرد خیار شنبر
روغن بادام و روغن شبت کنند صفت حقنه و نیز خیاری و خطمی نیز بنهند صحت باد آن و اب است بنهند و بیاید و یک اوقیه روغن بنفشه با وی بیامیزند و کاه دار
و اگر بیکدر سکبین کرد ترکیب کنند و با خود و اگر بعض اید خیار شنبر کند با نیز خشت هر صواب بود و اگر حقنه بماء الشعیر و روغن با بود کند صواب بود صفت حقنه که
بکرند مصاره بر یک بکرند بیخ اوقیه روغن بیخ بلک اوقیه کوبال اوقیه بوره نار ده درم حقنه و کرکرند بنفشه خشک ده درم خطمی نیز مصر و در پنجدرم سیوم کشیم
بزند و بیاید و بیم اوقیه روغن بنفشه و بیخ اوقیه روغن شبت و دو درم بوره با وی بیامیزند و اگر ماء صفا بود و اندک قوت باد آنکه قوت باد آنکه و خیار شنبر کند و
و اگر بسته و حاجت باد آن شربت باشد بدهند و اندر حقنه بر تخم کتان و با جو و شبت کوب و اندک و حقنه کار دارند و از نهادها خشت خرمه کتان دیگر و کلاب بر کوده تو
کند و بر موضع درد بنهند و هر کاه که بر شود دیگر بنهند صفت ضمادی که بر کیرند بدل بنفشه تر و بر اب خطمی و بر کل عنا تعبد و بر کاچ هر دو آنکه بنهند و بنفشه خشک و خطمی
خشک کوفته و بیخت و اندکی و اندکی با اب و اکلیل الملک با وی بیامیزند و بر بنهند و بر آن موضع می بنهند صفت ضمادی دیگر موم بیخ حزی و روغن با جو و روغن بنفشه از هر
یکی بیخ حزی باد آنکه و بیخ زرد با آنکه و بیخ زرد خایه بریان کرده و جزو لعاب تخم کتان چند آنکه کفایت بود زرد خایه را با آنکه لعاب تخم کتان در بنهند و موم را با روغن یکدیگر
و بهم بر بنهند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر یکی بنهند هر دو آب و جو و خطمی نیز بنفشه هر دو آنکه بنهند و اب و روغن در بنهند و ضماد کنند صفت ضمادی و مرزه از آنکه جو
و بخور سالانه بنهانیم بر روغن بادام و اگر حرارت تخت هر دو باشد و مرزه از شود و او و اسفاناخ و ماء عنا و آن سازند و هر ماء و او و ساه کرده اند و لعاب و اعتنه شده
و اندر تابیت و از عزیز و از آن حلاوه بیلاینند و بیلاینند هر ماء باد جهار اوقیه با سه درم فلوس خیار شنبر و سه درم روغن بادام شیرین بنهند و هفت درم و هفت این شربت کار دارند صفت
لعوق سفته بکرند بنفشه خشک ده درم فلوس خیار شنبر پنجدرم موز دانه بر کرده بیست درم عناب ده عدد سیستان سی عدد هر دو بزند و بیلاینند و نیز بکوبند و بیاندازند
و بعضی از آن بر بنهانند با قوام ایلیس هفت سه آنکه خشک سوده بر آنکه و بر بنهند تا هفت شود و کار دارند طبع نرم دارد و شیرا پنجدرم تا هفت درم کار آید

سرد بود حقنها بخیارها و شربتها بخیار کنند و بکار دارند والله اعلم **باب هفتم از گفتار هفدهم از کتاب ششم اندر قولنج فتقی و استوا و علامتها**

علامت قولنج فتقی قولنج و درد مدرد و دیگر علامتها و علامت قولنج استوا آنست که خداوند علت قولنج بود و درد شکم و خوردن چیزی درست و خوردن چیزی بیجه یا از جای بجای باشد یا کشتی کرده باشد یا بازی کرده و درد قولنج با ثبات بود یا آمده و بیش از آن که قولنج بوده باشد **علاج** اما مداوا علت فتقی آنست علاج فتقی با بیکدو روزه را بجای بردن و تدبیرها کند و بجای باز بردن آن اولاست که بجای بیشتر باز خسبد و درست بر موضع فتق نهد و قوت کند که بدین قدر بجای باز شود و بجای باز شود و بجای باز شود و بجای باز شود و بر دست و پای او بگیرد و بر دارند تا ثابت آید و درست شود و شکم در نگرد و معدهٔ چسق و ناهموار بود و بر جای که فتق فشاند تا بجای باز شود و بر بند بکم و بیشکوخ یا اندکی پشم چنان زده و قوی باشد و شکم در شده و با بیدانست که خداوند قمی باشد که در وی بر شده و بیا بیدانست که خداوند قمی باشد که در وی بر شده و بیا بیدانست که خداوند قمی باشد که در وی بر شده و بیا

مثالیدرسه دارد و طعام را بخود و کوه تنها باز بود و دارچینی و قلفه خشک و کنجد بریان و الله اعلم بالصواب **باب سوم از جزو نخستین از کفتار هیجدهم**
اندر سوء المزاج گرم بماده علامتها اگر ماده خونی بود علامتها خون ظاهر بود و اگر ماده صفراوی بود سوزش و خمودی و زردی آب و تشنگی علامت آن بود **علاج**
اگر کلامتها خون ظاهر بود تخت رگ باسلیق اندر زند و اگر ماده صفراوی بود تخت بعلیق مندی و سپستان و عناب و آلو و خیار شنبر و شربت استفراغ کردن بالجمله و نرم بود
کرد با صلح کرد شود بدرستی و اندر آب انار و آب کشنه و آب خیار بادرنگ باشد و اندر و شکاب نار و غنرنان و آب بادرنگ و خیار هاکه از اسغول و آرد جو و آب کشنیز و سرکه ساخته باشند
بوی خوش کرده و نخورند و اگر حرارت تخت قوی بود اندرین مقدار سفیده خایه مرغ و روغن گل و آب خرفه و ارعی الربی و بنفشه و نیلوفر و صندل و ریاوت کنند و شربت شراب بنفشه و
شراب آلو بدهند و طعام از نوع کماجه باری تخت بود از جو و باد کوه امرود است **باب چهارم از جزو نخستین از کفتار هیجدهم از کتاب ششم اندر سوء المزاج گرم**
و سرد بماده علامت علامت سوء المزاج سرد بماده آنکه علامتها بلغم است و چند جای بگذرد امرود است **علاج** تخت تی باید نمود تا بلغم تلخ کرنی شود و بر سینها و حقنه کند و در علاج قوی تلخ باید
کرد امرود است بکار داشتن و روغن زیتون ماليدن و مجیز بها و مانند اینها که از بیماری باد کرده ایمانند این باب بود دارد و طعام کنجد و بریان و چه حسن باشد
بلدچیز و زیره و صواب تر بود **باب پنجم از جزو نخستین از کفتار هیجدهم از کتاب ششم اندر لاغری کرده**
سبب لاغری کرده اسباب سوء المزاج سرد و غذا خوردن دارو هاکه اندر باب بول کنند و سوء المزاج گرم و خشک و رنج خشک **علامت** علامت لاغری کرده آنست که شهوت جماع باشد و شست ضعیف بود
و تشنج بیرنج نداشد و آب تخت غذا باید بود سفید باشد و بود تر که نی کنند بر دیه کرنی سکی بدهد که کرده لاغر شود و بیه کرده آنکه خود بنیاد و جسم ضعیف کرده و صبح بر بالا
و بعد باز نخواند داشت و بشت و گرگاه سرد باشد **علاج** مغز فلوس جوز مغز بادام و مغز فستق و مغز حبة الخضرا و کوهنه و فستق و تخم خشخاش همه اکو کوفته سود دارد و نخود و آقی
و لوبیا اندلسی و لبها تخم و بیه مرغ و بیه بط و بیه کرده نرسود دارد و ناو بیه آکنده در روی تخم بادیان و انزکی بنجیرد و مغزها که یاد کرده امد و غذا مقبول و حریره باشد
فانیذ تخت باشد بنجیرد حرارت و قوت از غیبار انجیر اندر تخم بادیان این علاجها که رسانند و بدن متحرک کوهکرد و تا قوت دهند و کوکب الشجاعه مغزها انفصار کنند و اگر گوشت
کرده را بکوبند و بیاب مرغ و بیه بط و بیه کرده بپزند و تا بکشیر مشک و تخم بادیان و نخجیر خورش کنند سود دارد و حقنه که از طبخ سرپوا و گوشت کوتر بیرجه و روغن بنه سازند سود دارد
و بیه کرده که آنچنی حقنه کردن کرده اگر کرده و فرم کند و طعام هریسه و بیاجه خایه مرغ نخیر نشت و حلوا الماء کنجد خشک و نعوه تخم کدو و منوتخم خیار و خیار بادرنگ در روی کرده باشد
سود دارد و بر جمله از جمله خوردن کرده طعام ملایمه که سریع هضم دارد **باب ششم از جزو نخستین از کفتار هیجدهم از کتاب ششم اندر ضعیفی کرده**
هر بیماری که کرده از افراط رسی المزاج و اما می و قولنج مسلک و دیگر هر ضعف اندر هیجدهم هر چیزی که رسد از تنی و اسیبی و زنش بیماره و آب ماندن دارد و اسباب اما کرده چهار است
یکی آنکه اندر کرده سکی تولد کرده باشد در انجا تخت و کوشت اوها خراشد و بیچ کند دوم آنکه تنی و اسیبی و سقط اندر سیم آنکه چیزی کران چون هیزمها و غیرها در کند بنه باشد چهارم
آنکه بلد باز داشته باشد **علامتها** اما سوء مزاج است که اندر پشت و تهیگاه درد بود که بی غذا بیشتر بی جاید و گاهی حرارت قوت میکند و اندر کرده که آبی و تنه بی بود و اندر اول آبی
تب بنفه میزد شود چنانکه اندر اول شباه و دیگر کل اطراف سرد شود گاه گاه تب باشد ترمیشود و باز بی باز و ذبه و باز اهست شدت و هر از فرحتی بی نظام بود گاه باشد که بالا
لمانه که نوبت بیچ خواهد بود و از دارو هاکه اندر کشنه و خورد بنها تیز شود و ترش شود و ترش باز اند و اگر اما سی اندر گوشت کرده باشد درد او ارسیه تر باشد و اگر اندر عشا بی
خاصه نزدیک معاینه کرده در عظیم باشد و پشت راست نخواند کرد و نتوانند رفید و عصاسه نتوانند خواند و از هنگامها که عجب بدقعا باز نخته اشاره بود و بسیار باشد که
بسبب جوعا ماسی اندر طعام عقل بدید آید از جهت مشارکت عشا و دماغ و درد بخشم فرو دید و وقت جوع بسیار آمده بسبب مشارکت معده و باشد که شکم باز کرده بسبب مزاحمت
اما سی که رود هاکه اندر کشنه و بنفشه اند و بول تخت سفید بود پس بر نه ناری شود پس سرخ گردد و اگر مدتی سفید بماند علامت آن بود که اما سی بسبب حرارت شده باید
خواهد گشت و دیم خواهد گردد در جمله بول سفید و غلیظ اندین علت علامتی بیاست و اگر سوی بنگ کند علامت آن باشد که تخم هریخت و سلامت خواهد بود و هر گاه که
اما سی تخت گرد کرده چنانکه بیا ریزد که چیزی کران کرده و تنگ او بهاده است یا او بخته اندر جا بها تهیا بهاب بیاید علامت آن بود که اما سی بخته و هر گاه که سیاهی بنه زند و تب
سرد و گرم بیکبار زایل نشود علامت آن بود که اما سی گرده گاه که بسیار بر بول است خشن است از بود علامت آن باشد که اما سی اندر کرده راست است از بود آنکه بر بالا
چپ تخته اما سی بخته باشد و اگر در بالا سی تا نزدیک بنجر باید علامت آن بود که اما سی کرده است از بر بالا که کرده راست است از بر بالا که کرده جهت
و بجگر نزدیک باگر در نا نزدیک مثانه و در نا نزدیک علامت آن بود که اما سی اندکه جیاست و اگر درد بهر دو جانب میکشد علامت آن بود که اما سی اندر هر دو کرده است
و علامتها اما سی خوفی است که ارجانی که اما سی در روی بود کرا فکند و حرارتی بود در تخت بیارام و تشنگی زیاد نا زه بود و تب صحیح ریح خوفی و صعوبتی هستی درد
و تیز د رخود بصدر و فشار و خون زیاد و باز اختن حاجت بسیار نباشد و علامتها اما سی صفراوی است کرب تیز بود و اما سی که آبی کرده کند و سوزش و تشنگی علیه دارد
و هر علامتها صفراوی که معلوم است ظاهر بود و جمله علت با حرارت سرد بود علیه غلبه شود و سر بی اندر بن شیشه بدید آید هیچ بی تنها خالد زرد و اینجا که حرارت صفراوی
بود و خون غالب بود اما سی از جنس چره بود و اینجا که صفرا غالب بود اما سی از جنس نیله صفرا بود و بول اندک اندک اید و زود از و دکرد و سوزاند و بخوبی سرخ و متواتر بود

یکی مهر یکی از شما هاکه کیا کرده امد است صفت تر بیرنگ سب بیاوریم آنچنی و کشاد و سرخ از هر یکی یک درم و دو درم شربت کنند هر یک دو درم شربت کنند هر شب یا شام مو و بیا ماند
غوره صفت خواهی که بیرنگ تهذیب بکار باشد و صفا شیرینی و بول سماق و صندل سفید و عصاره طبیر التیر و کل ارمنی و کل مختوم از هر یکی دو درم کند بنادری سه درم قسب هندی
سکنجبین بنفشه و بول مو و از هر یکی دو درم بیت جو سه درم باب مو و نو و آب سیب ترش و بیرنگ و سوت طلاء کنند و بر پشت نهند و بر کرده و حرقه باب بلد مو و تر و آب سیب ترش
سکنجبین و بر پیچها اندر ان و زهرها و بوی قضیب و اگر غیر انیس و خربوب بنطی کوز سرد و آلو بیرنگ و کل مرغ و بیخ هیچ اندیاب بزند و بنادیا ان نیست و صواب بود و آب
بیرنگ هاره گاه و تو کرده اگر سکنجبین صلیب بود و آن کرانی علاج اگر کدا و آن اندر ابها که مدت شب و نکاها بود و بیاید شاند و لازان ابها بیاید انکه اندک اسم آنکه اینها هم
را نشاند کند و اگر مکن بود که اندر ابها و سرد تر بیرنگ صواب بود و گردن اندر هیچ بیرها کرده سود منافعت و باد باشد که بیکبار زایل شود و با یا تخم الفلیا الدیجی مکیدن بعضی حسبان
اهوه صدان بیاض علت هنا و سرد بود و نرمود اند شیاب سفر بی سرشت و تیرها رقب خود بند و با بیاض قایض بر پشت و کرگاه و هر تن بمالیدن و تیز بکار ها اندر بن بخت
و حرکت و بعد تن اسایش نشت و چون علت با ترسی و بعد تن بدید می آید شیر نشتر دهند با دارو هاکه خون را باز دارد چون لفح نیاز قابض و ورد می و اقراص کوک و اقراص کلنار
تا قوی کرد و با نیچه ها اندود و تیز تلخ بر بیرنگ و اگر سبب بود تشالی دفع طبیعت بود انرا با دنشاید داشت و باد بی باز دارد تا بی کرد شود و اگر صبا کرده و از خر بکار دو
صنعت خاها و چه این علتها بایدی که کرد یاد کرده امد و اگر این علت بنوبتی معلوم بود پیش از نوبت آن باید زد و این علتها که یاد کرده امد و اگر این علت دراز کرده
اما سی اندر اطراف و هر تن بیاید استفراغ لحم و آب کرد مجدد که با سیکو بید اطراف رنزا بزند و بنیج اوها اندکی نه با فکنت و نه روز خورد بیا ریها کرده و اگر کرده **باب**
هفتم از جزو نخستین از کفتار هیجدهم از کتاب ششم اندر باکد در روده و حوالی آن باشد بسیار باشد که اندکرده و حوالی آن باد غلیظ اند
افتد و آن از اراده دو کرده و تعدد اندیشت بدید آید **علامتها** علامت وی آنست که درد اندر حوالی کرگاه و بیچید بر تره و تر بی آب و بیچ کرا فکند **علامتها** آنست که از خوید بنیاد
باد آک بر هیکند و بیا ر هاها بحلق اندر آک کند و اندر کند چون تخم بادیان و تخم سلاب و زیره با ماء العسل یا حلتیت و آنا بوند و زیره و تخم سلاب و تخم بادیان و انجیر
ماند و هر چه با ر هاها اندر کند بها و سالند و بر کرگاه می نهند و روغن قسط بیاند و اگر حاجت باشد حقنها بحل کا رانند **باب هشتم از جزو نخستین از کفتار هیجدهم**
اندر اما سی که مکه در کرده بدید آید ماده اما سی بر باطنی بود صافی با خونی بود صفراوی تیز و رقیق و حاد اما سی سر بر نشانها خیا تحلیل بدید و بر ایم کند بسبب که دکاه باشد
که اما سی اندر مهره کرده اند و گاه باشد که اندر کی گاه باشد که مسل بجانب خوف کرده باشد و گاه باشد که اما سی مسل بجانب اسفل دارد و اندر وی اندر بجانب گاه باشد
مسل بجانب بجراها بود دارد و گاه باشد که مسل بجانب عشا دارد که در روی شیده است بسوی پشت گاه باشد که آبی اما سی مسل باندرون دارد و اسباب اما سی که در جمله
یکی آنکه اندر کرده سکی تولد کرده باشد در انجا تخت و کوشت اوها خراشد و بیچ کند دوم آنکه تنی و اسیبی و سقط اندر سیم آنکه چیزی کران چون هیزمها و غیرها در کند بنه باشد چهارم
آنکه بلد باز داشته باشد **علامتها** اما سی که مسل بجانب تهیگاه است که اندر پشت و تهیگاه است درد بود گاه بی غذا بیشتر بی جاید و گاهی حرارت قوت میکند و اندر کرده که آبی و تنه بی بود و اندر اول آبی
تب بنفه میزد شود چنانکه اندر اول شباه و دیگر کل اطراف سرد شود گاه گاه تب باشد ترمیشود و باز بی باز و ذبه و باز اهست شدت و هر از فرحتی بی نظام بود گاه باشد که بالا
لمانه که نوبت بیچ خواهد بود و از دارو هاکه اندر کشنه و خورد بنها تیز شود و ترش شود و ترش باز اند و اگر اما سی اندر کوشت کرده باشد درد او ارسیه تر باشد و اگر اندر عشا بی
خاصه نزدیک معاینه کرده در عظیم باشد و پشت راست نخواند کرد و نتوانند رفید و عصاسه نتوانند خواند و از هنگامها که عجب بدقعا باز نخته اشاره بود و بسیار باشد که
بسبب جوعا ماسی اندر طعام عقل بدید آید از جهت مشارکت عشا و دماغ و درد بخشم فرو دید و وقت جوع بسیار آمده بسبب مشارکت معده و باشد که شکم باز کرده بسبب مزاحمت
اما سی که رود هاکه اندر کشنه و بنفشه اند و بول تخت سفید بود پس بر نه ناری شود پس سرخ گردد و اگر مدتی سفید بماند علامت آن بود که اما سی بسبب حرارت شده باید
خواهد گشت دیم خواهد گردد در جمله بول سفید و غلیظ اندین علت علامتی بیاست و اگر سوی بنگ کند علامت آن باشد که تخم هریخت و سلامت خواهد بود و هر گاه که
اما سی تخت گرد کرده چنانکه بیا ریزد که چیزی کران کرده و تنگ او بهاده است یا او بخته اندر جا بها تهیا بهاب بیاید علامت آن بود که اما سی بخته و هر گاه که سیاهی بنه زند و تب
سرد و گرم بیکبار زایل نشود علامت آن بود که اما سی گرده گاه که بسیار بر بول است خشن است از بود علامت آن باشد که اما سی اندر کرده راست است از بود آنکه بر بالا
چپ تخته اما سی بخته باشد و اگر در بالا سی تا نزدیک بنجر باید علامت آن بود که اما سی کرده است از بر بالا که کرده راست است از بر بالا که کرده جهت
و بجگر نزدیک باگر در نا نزدیک مثانه و در نا نزدیک علامت آن بود که اما سی اندکه جیاست و اگر درد بهر دو جانب میکشد علامت آن بود که اما سی اندر هر دو کرده است
و علامتها اما سی خوفی است که ارجانی که اما سی در روی بود کرا فکند و حرارتی بود در تخت بیارام و تشنگی زیاد نا زه بود و تب صحیح ریح خوفی و صعوبتی هستی درد
و تیز د رخود بصدر و فشار و خون زیاد و باز اختن حاجت بسیار نباشد و علامتها اما سی صفراوی است کرب تیز بود و اما سی که آبی کرده کند و سوزش و تشنگی علیه دارد
و هر علامتها صفراوی که معلوم است ظاهر بود و جمله علت با حرارت سرد بود علیه غلبه شود و سر بی اندر بن شیشه بدید آید هیچ بی تنها خالد زرد و اینجا که حرارت صفراوی
بود و خون غالب بود اما سی از جنس چره بود و اینجا که صفرا غالب بود اما سی از جنس نیله صفرا بود و بول اندک اندک اید و زود از و دکرد و سوزاند و بخوبی سرخ و متواتر بود

علاج هر دو یکی کوندیلی بود و طبیب باندازه علة متهافت کیب باد تهافت سد و باندازه ترکیب ان تدبیرها مرکب هر دو ماید نقرا مسکین یا ذاکان الجلد سماً سریع الطلوع حدثی
ان الحرارة غایة عن الکیبین فهو نیب سخنها یعنی بود هرگاه که حرب بود زود بر وزایه علامت ان بود که حرارت در کوده غالب بود و بیره اومسکیا زد و هم نقرا مسکیا که من
کان بود ریشا و جاء بفتر دلیلی و مرض حارق الکیبین یعنی هرگاه که بود مرض زیت ماند یعنی جرب بود و گاه بیره زایه علامت ان بود که در کوده بیار گرمت و هرگاه که مکیا
کشاده شد اگر مسا شد اندک شد بدو دیم سفید و هوا بود و کنده بود امید سلامت بود و اگر خون دیم اسپنجی بود نیز باشد و اگر طبیعت دیم را بجانب زوده دفع کند بر اند
و ازو دکوند باشد یکی اینت که طبیعت همچنانکه ماده ذات الجنب را با سخنها و بدلها دفع کند و بظاهر افتد این ماده را همچنان بجانب زده دیم کند دوم انکه ماده
اگر کوده بکوه را ازید از حکم ما سا ریقا سود و از ما سا زیقا بر وده شود و گاه باشد که ماده قضا رسکم دفع شود و این هم بد بود و بلکه فتق حاجت بود و گاه باشد که اماس
بخته کرد و گشاده نشود این راهم نیکو فتق علاج ما بدکود و هم بد بود و اختلاه و ذهرا ندین بنهاد که تنم اما سر بود تحت بود خاصه اگر نشانها و بدبا ان ظاهر بود
بقرا مسکیا بدا ظهرت علی الجلد نفاخات فذلک دیزی طوح فی الکیبین و ان الهرض سطیل یعنی هرگاه که در سر بود قبا باشد علامت ان بود که در کوده در دیست و در کان
جاری و از خواهد بود **علامت** اینکه علامت است که با ولد لعن هم دارد که دار بود اشاید هند چون ازاب تخما و غیر از خاصه کو دانند که دوش نطفه بر باشد ایدهم اگر
داروها و ادرا کنده اخلاه دید ظاهر اظلها و مالین فرو دارند و بر موضع علت کنه دارند و بسبب ضعیفی و بوبی موضع بیشتر ی انجا بماند و سبب زیادت غذا که در
با ازاب نیز باز دارند تا حاصد بی اندر حارت تب و اماس نیزی و هنگی ان اگر از بهر انکه حاجت تاب تاختن بر انگیزاند و از فرود امدن بدین موضع چیزی با خود فرو
اورد صبر نیا و از ضعف اندک کند بدین سبب ازاب نیز باز دارند و انجا که ضرورت بود ابصالی از سفالا و جکا بیده اندک اندک میفزا ماید و تحت سر فرنا بیند تا اماس را
راصل بکند و از بختی باز دارد و داروی سهل نیز دارو قوی و نیز شاید هم بدین سبب که اخلاط را از بالا فرود ارد و اندک که هم ایکی کرده است بکند اندی و بعضی کوده
و صواب تر بود که قوام ماده را نیز بها معتدل کرد و اندر هر اسها که کند سخت از بهر انکه حقنه بموضع علت رسد و قوت دارو بر حلاخوش بود و ان باه نیز چیزی فرو بارد
چنانکه دارو س سهل کرد خورده خود فرو ارد و حقنه نیز زم چون اب خطمی تخم خطمی و تخم کتان و کشکاب و روغن گل و خیار شنبر اندر علاج حقنه و چیزی سهل از بهر انکه
استفراغ ابوی عنف بود و گاه ماده رقیق بود از اقوام دهند و بر دن اگر غلیظ بود نیز بلغراند و ماء الجبن بهتر سهل است ماده را بجانب رود هاراند و نکهارا
بشوید و مزاج گرم را بدل کند و نیز را باد کند و حذا و ندا ماسر کرده اگر ماه بر نشاید تا عاشا اندر لحظه اطلاق نیفتد و شربت و حقنه و ضماد هم رایج باید بسر چیزی زاده
و تخلو کنده باندازه حاجت با ان هم آمیزند و هم آمیزند و هم آمیزند و هم چیزی را دارند و هیچ داروی سوزانده اندر اماس کرده بکار نشاید بود است و اگر نیز درست چیزی
سوزانده حاجت اید چیزی نرم با وی بیامیزند تا سوزانیدن ازو باز دارد و چون از دیو اماس نیز بخنکی بیاید داروها ادرا کنند که را باید داشت چون ماء الزوان
و نبات و قرطان و تخاوا و بلا از بنفشه و اردبا و فلا و ارجو و خطمی و صندل و سنا و مامیثا و تراشه کدو و روغن گل و ارغب سازند و گاه باشد صعبی زده
اند هماد هاها خوبی بوست خشخاش در افکنند و با فلوبا بدهند و اگر اماس صفرا بی بود ضماد از موم سپید و روغن گل و روغن بنفشه و اب کشنیز و اب کشنیز تر و اب
و کلاب و اندکی کهربا سازند و این چنان باشد که این همه را بیامیزند چنانکه رست و خرقه بدان تر کنند و بر موضع کرده نهند و با خرقه جامه و با پوند در افزایند و ارجو
کاهنی و روغن شیره کنند یا روغن کتان و چون از خرید با پوند و خطمی و قیصوم اندر روغن زیت بپزند و بشیر یا زه بدان تر کنند و بموضع کرده نهند صفت
ضماد و تخلیل کننده اردکندم نا ان بجنه و برگ حله و برگ کرب و بیخ سوس و خطمی و شبت و بابونه با انجبین و روغن شیره بپزند چون عصیده شود و بکار دارند و اگر بدها
و بیرمیخ با ان بکند صواب باشد صفت ضماد بی بزاننده انجیر با درما و العسل بپزند چون عصیده و بکار دارند و اگر ماز بون و اپرسا ترکیب کنند سخت قوی بود
صفت شربتی زاننده بکیرند تخم کاسنی بریان کرده یکسنقال و اسپاسرم مثقال این کشربت بود از بهر انکه باد کرده امد طریق علاج ابن علت بر سبیل قانون یکی اما اگر اماس
خوفی بود سخت رک باسلیق باید دیا صافی و اگر اما نتوانند باسلیق در نگفایت بود و اگر اماس کهن باشد یا بجا رصنعیف باشد رک ما بض باید و اگر
شاز صید هند و یکهند عناب کرکا کوبیده و دانه بر دارکرده صد درم تخم خشخاش سپید صد درم عدس مقشر صد درم و چند صفت با روزن این
داروها اب فرو کنند و بپزند تا بمقدار صد درم با زاید و هر دارد خرقه افکنند و بچکانند و بدست بمالند و غشا زن لکن ها فی بچکانند و مقدار چهار صد درم
نکو طبیعت بر افکنند و بعوام حلاب را بر روز این شراب بیندرم با ده درم سکنجبین بر سبیل هند و اگر این شراب با کشکاب دهند و با دوا باشد و ارخیار و خیار
با دنج با نکو و روغن بادام سود دارد و طعام مرغ ده از نمدین و ماق دهند و اگر اماس صفرا بی بود یکوند اگر صفرا کمتر بود و خون بیشتر هم با سلیق بزنند پس مطبوخ
هلیلا استفراغ کنند و اگر صفرا بیشتر بود و خون کمتر رک نباید زد تخت عطوخ هلیلا استفراغ باید کرد صفت ان یکیرند هلیله زرد مقشره ده درم خرما هندی و اگر کرده
بیست درم الوسا و سی عدد عناب بیست ان بدل بنفشه یک مشت تخم کشوث دو مشت برگ کنه یکی سر برگ برا غب الغلب یکی سر ترنگبین ده درم هر دو را بپزند چنانکه
چنانکه دست بمالند و بیالایند و سه طبوخ سه روز بنا باطلاق شوی در وی کرده و یم کم بدهند و اگر حاجت اید در مرض ده روز دوا را یا سبار بدهند و سکنجبین
ساده و سکنجبین بدهند و بار جنا را بنکرو و اب تخم خرفه با سکنجبین و غذا مرغ زاب بخورد و ماندران و اگر کشکاب با شراب بنفشه دهند صواب باشد و اگر کشت بو تر خواهد شراب

بنفشه

بنفشه با اب اسفیدو و سکنجبین ابر تخم زنه خورد هر صواب بود و اگر معده احتمال کند شب و بکشکاب رشته تا بدید امد که اماس طریق بخار کردن بر ضماد بی ازاره جود حنظل و کشکاب الماء
و عنب و تخم کدان و بنفشه و شبت با طبخ انجیر بپزند و در وی بنفشه چوب کنند و ضماد کنند و بر موضع اماس بیج برنا خطی و بنفشه و شبت و حله و بیچ بیکها سدیم کرم و هرگاه که معده
کرده دیر کرد اند و مرض کرده اندک و مرکب کیو و کرده اند ازاد کنند و هرگاه که مدد تولید نیم بدید اید انها و ازاد و بچاره نبود صفت ما دفی انبود مغز تخم حزره نرم مغز تخم کدو شیرین
تخم خرفه تخم خطمی باید کرده مغز بادام کبر انجاست ریسه و تخم خشخاش سپید کلارمنی تخم کرفس تر انیخ هر یکی دو درم و درد مغنی نسخه اول انیخ کدو هر دو هر را کیجند شربت سه درم با شراب
بنفشه در چهار صاع نرم ع لات بود کنند صفت سفوف دیم بیلا کند که بکیرند تخم خیار و حیا را بدر زلال و تخم کدان از هر یکی سه درم تخم خشخاش و کلارمنی از هر یکی دو درم
شربت دو درم با شراب بنفشه صفت قرص کرده و ضماد بیلا کند که بکیرند تخم خربزه و خیار و خیار بادرنک و کدو از هر یکی بچند هم نشاسته و شهد اند و مغز بادام از هر یکی چهار درم زرنب
شربت دو درم تخم خطمی و تخم خیاری و تخم خربزه و مغز بادرنک و مغز کدو و تخم کدان و تخم بنفشه و مغز بادام تلخ و صمغ بادام دیگر از هر یکی سه درم زعفران یکدرم
تخم کدو کوچک دو درم و تخم شربت دو درم با سپیده و نخود بار خوب سیاه و حبا بار بخند که سب خام ماند و در بیقتی اماس غایت کوی و سوزانی بود و هرگاه که مزاج با عفاء ماند
چنانکه نبود اطلاق شود زود بجه که کرد در و طریق این انست که کشکاب دهند با روغن بادام و حبوب و نیز با بنفشه و شلب نیلوفر اب کند و کرب نباشد بر نیز و شکر و طعام اسفاناخ
ملوخیا و قطف و کوکو بر و غن بادام و روغن شیر پخت تازه و جمله مزاج باعتدال ازاید استفراغ کنند طبیخ انجیر و عناب و سپستان و بیخ بادیان و بیخ کرفس و خیار شنبر و اگر ابی نیخ
برسیو شربت خورند هر روز مقدار سه درم با سپیده و نخود بار خوب شربت صواب بود تا مدت قوه میکوید ماسر کرده را حفظ زنه باید و کشکاب بروغن شیر پخت تازه حقنه نرم است و اگر اعراب
خطمی و اب کدو و اب تخم کدان بر و روغن شیر پخت تازه بهم بیامیزند و حقنه کنند نافع باشد و هرگاه که ماده سخت باشد بنباشد کنر بیار باشد سکنجبین بادرنک صواب بود و هرگاه که
اندک باشد کنر سخت نباشد ماء العسل و دوا باید داشت و اب نیم کرم هر یکی باید داد و شربتها دو مدام تا ماده نرم کند و نیز بنیاز اگر باید کرد و اندر بیخکی با بجنن در حلاه مرتبه تا بیل بکیرد
تا کلام غالب توانست علاج بیرا ان انجنه با بکرد و ان نیز سیو میکوید خنده خوانه اماس کرده و ساشد اندر ماده نشاید رفت تا اماس بر اید ان نشود **باب نهم از جزو نخستین**
از کفتار هیجدهم از کتاب ششم اندر اماس سر و بلغمی از کرده بسیار بدانکه اندر بیشتر قوتها اگر اماس کرم باشد علاج صواب زود حصل کرده از بهر انکه کرده بیشتر
که همه را کاندر وی بر دی چند باید سنل شود و بدین سبب است که در وی سنل و بدین تولد کند و هرگاه که اماس حصل کرده و باستقا ادرا کند و سبب طبیعی با ماء باشد
غلیظ و سودا بی یا اماس بلغمی یا اماس کرم و سبب انکه اخلاط تباشت تحلیل پذیرد و اینجا غلظ باشد حصل شود یا سود المزاج کرم بر اخلاط بود و ماده اماس بسیار از کرم و نخست
و سرد شود اب از اندر وی بفره از بهر انکه از وقت باشد که حرارت مقابله بود و سود المزاج کرم که مغلوط بود از نضج باز دارد چه کرم بود و چه سرد غالب اما علامت اماس سر
بلغم انست که دیدن کران باشد و کنده و نرم نیکند و نضج اندر چشم و وی و اندر هر تن بدان بود و حاجت بر خاستن بود بر ادبر بود و لون او فوق باز سپید بود و قوام بود غلیظ
بود همچون انکه اندر اب خوید و اب کرم و هر دو کرم راحت باید و دست داشت نتواند داشت و بنفشه طبی و سرتیج بود و سرتیج بود و سرتیج بود و سرتیج بود و سرتیج بود و سرتیج بود و سرتیج بود
چند که کنر بود قی باید فرمود و کشکاب سرتیج بود سکار باشد و شاید آنچه سودا را صفت کند و بیرون اید **علاج** اما خاوه اماس سر و بلغم را
و بیک بعد باند و اب از دو بیک بعد و چند نیمه ان انجیر را افکنند و بقوام اورند و اگر خواهند که طبع را نرم کنند بر کشکاب مقدار دو درم شیر انجیر بر افکنند و بیامیزند و ماء العسل
خوار شیر نیز بدل باشد صفت ان بکیرند عسل خیار شنبر سه جزو عسل انجیر یکجزو هر دو را بیامیزند و مشربه کنند تا غلیظ شود شربت یک تجو و اگر انجیر با جلاب کنند و اب بیزند و بنیاد بیلا
و از اماس را بر اماس تخلیل کند و ضماد بنا اماس مرغه را سود دارد و هر دو را اندر باز نیز و بر اید دشت و اندر اب باهونه و اگر بیا الملک و سود کنند و کشکاب جوخ کوفته بیز باشد
صفت صفتنا مع کیجه باهونه کیر الملک شیح شبت بر اسلاب بر اجمع اقوا و کرنه اطلاق بکنند از هر یکی سه خل جلبی و شبت بر سلاب و شان بلا مدت تخم حله تخم کدان
سود کنیم خطمی از هر یکی کشت انجیر جو بنفشه بلا منت هر دو را بسرشند و بیالایند و مقدار هفتاد درم از ان مطبوخ نرم کنند و ده درم روغن شربت و بیخ و روغن شیر بنفشه
و چهار دانک بوره نان و نیمدم نان هر دو را هاو زنیا اندک تا انجیر کوده هر دو را بکار دارند اماس را بیالاید و بر ریا پاک کند و اگر بول بیالاید و بر ریا پاک کند و اگر بول بیالاید و بر ریا پاک کند و اگر بول بیالاید و بر ریا پاک کند
وقت خواب چهار دانک را با رخ میفزا بدهند و سرتیج این کو را از بیرانی جرجیر جوخ و کدو بدین کو اقوا نابل شد و درم با ان شد و الا این حب با کار دارند بکیرند نا خواه و ذره از هر یکی کام
مصطکی یکدرم و نیم صبر قوطری دو بار چند هر دارد هاو بکوبند و بیزند و باب بول تر بیخ تر شد و اگر بول تر بیخ تر شد باب بول با دو بخوری شربت و حب کنند و وزن هر حبی
چهار دانک هر روز یک بخورند پیش از طعام یا پیش از طعام و بر ان طعام اولی تر تن را از رطوبت پاک کند و معده ماده اماس بکلی صفت ضماد و تا نیم سنبل و دانق مصطکی
نیم درم صبر قوطری یکدرم مر جهار دانک هر دو را بسایند و موم و روغن کنجد از موم زرد و روغن اسپنی و دارو ها بدان شربت و بکار دارند خاصه اعلم **باب دهم از جزو**
نخستین از کفتار هیجدهم از کتاب ششم اندر اماس صلب سودایی اماس صلب دو کرده افتد از دو حال یا
یا ماده از خلط سودا بی بود یا اماس کرم یا سرد و سبب علاج تا صواب صلب کنت بود و اندر باب نخستین اماس و دو اولست **علامت** اگر ابی نیست کمتر اگر ابی باشد اماس بلغمی باشد و بیلا
و اندر و قوی بود و سبب اندکی و رقیقی سه باشد و جاب سیر ابی باشد خنده و اعراض ما ابیض باید و علامت سودا ما هر بود و در کرده بدان صعبی باشد کنر باشد کنر نیست
همچنی کان شود و راست خواند کرد و سر بنا و اما سالا غرو ضعیف کرد در حلا اماسا ازیر ضعیف و بلا غرشوند و باشد که جب صواب و ضعیفی قوتها کرده اگر که اکیلو سکنجبین

ابدا از خون جدا کرد و با خون آنکه رگها کرده و داند که ملوس است باستقا کرده و هکا که سهل الهضم نیست بود زنت بلند کی بود کرفت و ستاره طاهکه کوینده و هکا که علت الهضم
بود بلوس لوح و درخان و دیاز شرکه میکنی **علاج** عقب قانون کلی که اندر باب کرشته یاد کرده امد راست بیش باید کرفت و بیان طریق رفت و استقاء بطوخ افیون باید
کرد و کوفتن ضعیف و قت عسر بود ما الجمع که سکنجبین افیون کرده باشند میاید داد چنانکه اندر کتاب رجوع باید کرد و امد است و افیون بردن بر تنها کار باید دانست سوزش بود
و اغتنا بزنه و انتفاء باید کردن تا آنکه اندر جلد اندر بدن رکوبن بیاید میوی اسلیق بیاید کشت و حقنها که اندر باب کرشته یاد کرده امد استاکار داشتن و این جمله در سازد صفت شراب
که ابا لحسین الزنجی سکو داوما هالطیب اندر تراش این کار داشتن کیرند تا اشد که دو تراشه خیار شکوبند و هر دو را یکی دیکر و اب کنند و اجاها و اسیب کنند و بیار باید تا
کوفته شود و بیزان اب جوکشت بالا بر بیزی و روغن بنفشه میکنند و باز اب بیاید تا هر کی دو در بیزی کرده طلا کنند و خرقه کنان و بیان باقی قرکنند و موضع
کرده بوشند و هر وقت که خشن شود تر باز کشت این فایدت که اما سالها صلب و دراز بخیل کند ابا لحسن الزنجی سکو مرا زنیز خیار اب کنند و اب کشتن نرز اندت کردم و اندر
نوقت تعقیب کار داشتن بحن نافع بود و با آنکه خلاف عت بعضی وقت بیعیر مان تو بیچه اند مدت چار روز عت زایل شد و سکی بیدا مقصود مرا زیا دکفتن ازت آنست که
معلوم کردد که اتر این خیار اندر تخلیل اندر غلظ چون است **باب یازدهم از جزو نخستین از کفتار هیجدهم از کتاب ششم اندر اماس صلب کداز**
اماس کرم یا بد بسب ناصوابی علاج کنند باشد علامت این آن که نخست اماس کرم باشد بود و باشد در سر اسلیق کشته اما اکر اماس خوفی بود و باشد چون اسلیق کردد از دیدی
اندر آن خاتون باشد و علامت مرا خوزاهر بود که اکر صفرا بود باشد از سوزش و تشنکی و علامتها و صفرا خالی باشد و اکر بلغم بود باشد دیدو سوزش نباشد و کرانی کند و اکر کوبایه
بود نخست صلب بوده باشد و اکثر دیدن اسلیق اماس بود در دیدو در حس این عرتبود **علاج** باید دانست که علاج اما مرصلب که اندر کوه امد مرادات و اکر دیدو علاج
دشنی بزنه کی دو باشد کردم که دو دیدو یم و نبذاب همی بیاید و حالا اندر بیرون شاید یا طریق بدل آن شود و بعضی سر بیاید یا ترکی از تن کرد و دهلوک نخود و هر چه بیم سپید قرو جاوه
امید داد تر بود و هر چه زنان اوبزه و نبود ابا امزی زه قوام تا هوا ترو علاج ان و سخوا ترو و علاج اماس است که کوما طوبی باشد رنی باسلیق زنند و کشاب با شیاب اغیر اکه
باسلیق بنند و دهند و این سخت کجا دارند یکی نه خسلیک شت بزنن اطرافی انچه تیزی بود بر سر اماس خاک بدیه شت بزنن تم خیار و خیار باد اندر تخم حزه از هر یکی سه شت
یم کوفته بیاند و بیالایند و مقدار یم رطل بغرا دو یکی بنه و نه زده خایه مرغ بر کشته و مقدار یا نزده درم تا بیت دم رنی روغن شریخت با وی بیامیزند چنانکه بلین چیز کرده
و کما رنان سه بار این حقنه کما رنان و موضع کوه یا سه بطوبه مرغ و مغز ساق کاو جرب کنند و این حقنه کما رنان و یکی بنه تخم کان و حلبه و تخم خیاری از هر یکی چند شت
و باید و حقنها از هر یکی خیار اندر مقدار اشق عال الاسطوخودس مقدار اشق و اندر اماس حلکشته و دارو هایی از بیرنند و حقنها کنند و باتخم اندر تخم کردن اماس
سلب از خوردت و هر چه اندر علاج اماس بکو که صلب کرد و اکر آمده است اندین باب کما رانند و از شربتها و ضمادها و بیرانی نهند اماس مرات با الکبیر و روغن
بادام و نبات و مرزه لماس مقشر خیاری اکر اسفاناخ در دی پخته و زیره با شیرین کرده با کبین کرد نکو و اندر اماس کرده از جاج بیرون با بیکرد و اکر جاج کرده شود علت علاج
بدیکر دو دهکا که اماس دیم کنند و در رطل امدی کرد یکی شکر کما نها باسلیق زنند و اندر اماس خشخاش کیرند اسپرغم با بیکرد و اکر جاج کرده شود علت علاج
و خیار با رنک و تخم خرد و تخم کدو هر یک کرده بکوبند و بیزند هر روز دو مقدار یخیم بدهند و اکر بدیم بازایند هر روز سیوسات دهند با کرد و روغن بادام و اکر حرارت قوت
نباشد سکه الکبین دهند بلما العسل تا بدیم بازایند و هکا که دیر بازایند بدارو اعانت نشاید کرد مکر که در بازایند بدارو صافی نخود و مدت بازایند
تا اول اعتدال شاید کرد هر کرهه دو کرانی مانده باشد شراب بیزی باید داد و شیر خطا قوس کاچ سود دارد و شیر اسب کاب تخم اریا بان اکر صفت سفوفی کردیم بلاکوه شیر
و اکر کیرند خطا الیسون سعد دم راسخ شن کرده یکدیم و نیم تخم هلیون دو دم تخم حوشف یکدیم و نیم تخم کرمنی دو دم تخم بادیان و الیسون از هر یکی یکدیم هر دو کوبند
شربت دو دم با مداد و دو دم شبانکاه با شراب انجیر صفت خلاصی کردیم با کوفته مدا بکشید بکرند تخم کوشنیز تخم جاو و تخم بادیان و بیوست بیخ و صمغ ابطم و خطا الیسون
و قصب الذریره و بوزن علیق و راسخ شن از هر یکی دو استار است تمام و ساقی با موم و روغن خیری و کرمایه و اب کم جوع بر موضع کوه ریختن سود دارد خاصه با شتن تمام و موضع
و شربتها که یاد کرده امد دارد صفت شرابی که کوده دارا بان کند بکرند تخم بادیان و تخم کرمنی و الیسون و نوبوسو و خطا الیسون و حشیشه جبلی و تخم هلیون راسخ شن عنصل
مشوی هر یک دو استار است هر زاد و کبیر نه تا مها خود و بیالایند و بیزند از بن ترکه بکین بکیرند و بیفکنند و بیفکنند و بیفکنند و بیفکنند و بیفکنند و بیفکنند و بیفکنند و بیفکنند و بیفکنند
و اکر دیم باسانی بیالایند این شراب شنا بیدا صفت قوی کاچ بکیرند کل مرخ طباشیر تخم خرفه نشاسته صمغ عربی کیراکلا رنی کوکه مرسی از هر یکی دو دم تخم خیار و خیار اندر
از هر یکی سه دم کهربا یکدیم و نیم رنی دیبی یکدیم و نیم بسد و مروارید از هر یکی دو دم کاچ سی درهم رانکوبند و بعیار اسبغول در شت و اقراص کنند هر یکی یکدیم هر روز
یکقرص با مداد و دو ساعت پیش از طعام و سه ساعت بعد از شام سه روز بیاشامند و اکر کوشتا کوشت لکل و بطبوع سود مرا باشد صفت سفوفی که اولا تبع کوبند یکدیم کاچ
طباشیر و خیار و عدس کاچ بدل سازد یبیت سفوف سیب بت ابی بوذر بیان مودی تخم خشخاش سفید و سیاه زراجیت لغاء از هر یکی یکدیم و نیم بسد کهربا و مویز بیخی
کاه و بوکا از هر یکی قیمولیا حب القلت جلغوزه تخم کوشنیز از هر یکی یکدیم تخم خیار و خیار و رنک و تخم کرمی و تخم خرفه و تخم بنکلت از هر یکی دو دم و از مویز و خرنوب شاهی از هر یکی سه دم
هر را کوبند و بیزند شربت هر مداد سه درم با دیه و نیم کوچند و هکام خواب دو دم با آب بیزند این سفوف ان وقت باید داد که اهمیت درست شود و بر بالا نیست شود

نیز از برکت باید صفت خمار الکافی و حفظ از هر یکی یکدیم از مدل دو دانک از دکت دو درم از جو سه درم کندن بریان کرده سه درم کوشتی و کنکار الاشیاق ما میشا از هر یکی یکدیم و اکر کرانی
بیمار خمار الکاه یکه مکه در دو افزاید و بیم و راب بریان مورد زیر بیزند و غذا کرده و بیرون طعام خورند و بیاشامند و اب مورد تنها دارن سود دارد **باب دوازدهم**
از جزو نخستین از کفتار هیجدهم از کتاب ششم اندر بیان و جرب کرده و الان و علامتها اکر تو اندر کرده باشد تنها علامت و بیانت که در دو سوزش بلا بم بعد اندر کرده و دارد
سوزش عظیم و بیرون باشد کرب اورد و از تنکی خاری در دو اکر اندر بخار بود و اندر قصب باشد و در دو سوزش اندر وقت که شش بلند بود و بیرون اکر کشاعت ساکن شود و سوزش اندر بخار
دان بود و اندر قصب این دا اکر دو علاج کنند بهتر شود و از یکر تو و اکر تعالی کند قوت شود و مشکل کردد و علامت جرب کرده انست که خارش اندر کوه بود و اندر ابوالعلا بی غلظ عجم
کله اندر اب کاز نه زایید و اکر جرب اندر بخارها و اندر قصب و بیرون باشد و اندر قصب و بیرون باشد و بوقت که شش بلند بود عذر کند و خارش باشد و بیرون نشاید کرد تا غلاف رطوبت آورد
شاید بود خارش لازم نبود و هکا که جرب محکم شود اندر بود رسوبی قشاری و خالی بدید باید **علاج** این علت و اعراض بقصد و حجامت کرده باید کرد و داروها مسهل خاید
داد اب بکاه داروی مسهل و اندیلا فرود دارد و در زیادت کند و ترتیب علاج بر یکی نباید بیاشامند و قوت بر جای بود و کی اسلیق باید دیس و کما حجامت کرده
جرب حقنه کار داشتن صفت حقنه کیرند خسل و کلیر الملک جابه از هر یکی کیلت اطراف کرب و الطاق جکند از هر یکی کیست تخم صعتر تخم کوفت و تخم کمان و تخم حبل و سیر کرده
حنظل از هر یکی کیست سپستان کیست شاب کرد کافی کیست جو تم کوفت و مشش بزنه چنانکه سست و مقدار هفتاد درم بستانند و با نزده درم روغن بنفشه و الکند و ده درم کی سفید
و نیم درم نمک سوده هر دو را بیزند و هر دو روزی یکبار دارند و بیزند و روزی یکی کند و از بیرون هر سه روزی یکی کند و طعام و شراب تخمی و جز کلاب کرم مقدار یا نزده درم و طعام او سفید باید بود
و غذا نرم اسفاناخ و اجنبدین ماند و جوز و کاه دارن شود طعام و سها قرا و اندار و اجنبدین ماند کی تو ترش باید و از بس استرا غما این معروف کند و تخم کمان و تخم حبل و سیر کرده
با دوک و تخم خرزه از هر یکی سه دم دنناست و صمغ و کثیرا از هر یکی دو درم تخم خشخاش سفید و بیذالیخ سفید از هر یکی دو درم رب سوس جیلا و لنا تخم خرفه دو درم هر را کوبند و بیزند
بزد قلونا با دی بیزند شربت هر را مداوم سه درم با هفت درم شراب انجیر سه درم شراب شاهتره جوشانیده و با نزده درم شراب شیرین و اندر قصب سیاه با شیر نان و کل
کل سوده اسد بکا اندر و بقصر زیر هما و باب کو دفتن است و اناب اب خود دا ابوالحسن الزنجی سکو بر مردی یا زن علت بدید امد و رنجی صعب کشید او را بنزد موم تا
باب کو دو دو اندر دوی خیر و اناب اب خود بر وقت طاب بر دو و بدان امد و هر رنج اندی زایل کشت بود و اعجاب کو کرد و باشد کو کرد و بیاشند و اندر شراب بجوشانند
و از اناب اب اندر اندر سیخ زند و هم ابوالحسن سکو بر طبیب را دیدم که اندر بر علت اب اهکیران نو بود خوردن و کرسک هر دو را این علت اماما نه بود ابو ماهر طبیب بود
تابینه باب اهکیران تر سکنند بر رنج بیدار کیرنا این علاج کردند و عدت نا پاک کشت صفت سفوفی سود مند و طبا شیر ده درم تخم خرفه سه درم صمغ فارسی و کثیرا و
نشاسته از هر یکی دو درم دو بیست یکدیم کتیرا سفید و یا نزده درم کوکرد خورد بی ده درم مغز تخم خیار و خیار باد و تخم خیار از هر یکی هم دو درم شربت دهم
با چند درم لعاب بیخطی و وقت صلاب دو درم با اب جو اندر کرده و قصب و زهار و حوالی این و نخل کو کرده میاند و هر سه روزی اندر کوها بیرون و در اندر
هر دشنه صفت حب سود مند بکیرند کتیرا و بان کرده ده درم شکر طبرزد یا نزده درم نشاسته چار درم اندر کنند سه درم کتیرا بکیند و اشاسه اند جمانکه سست و روغن بادام
با کند و شیر خر اندر بزنند عظیم نافع است والله اعلم **باب سیزدهم از کفتار هیجدهم از کتاب ششم اندر بول خون و شکافتن رکی اندر کرده**
اسباب خون آمدن بول اهست نوبت کی دیاری حرارت اندر هر تن و اندر کها کرده تا بدان سبب طکشاده شود با بیشتر دوم اکه طعامها و داروها که بر خود
جدید و سیدان و بیرو فرنوس و صمغ سداب و جند بیدست و مانند ان سوم اکه چیزی کران بر دارند یا ان جای بجهند یا مانند این کار دکر که قوت بدان سر رسد یا
زخم و اسپی بر موضع کرده ابن و دکر کشاده کرده یا کند چاره دیاری جماع بیخ اکه نوی علیکند و کها اعتت فانک اعتت فانک اعتت ششم اکه جایی اندر کرده افتاده
باشد و کها از هم بازکشد و بطرکاند هفتم اکه بسبب صعبی یا زدوسی الملح سرد و خشک رکی بر کند فایز اسباب یا اندر کرده افتد و یا اندر بجوار بیخ صیان کرده و شاید است یا اندر شانه
علامات اما انچه بسبب اسباب خون بود کاهی بول بینی اید کاهی خون صرف اید و بسیار اید و اسنده و کها و مثانه خون بران کاهی هر دو انچه بسبب ان خون بود خواهان
داروها زیر بود و اسباب از علامت ان بود و خون اکه بیرون اید کرم و سوزان باشد و انچه بسبب الذعی و اسپی در بخی بود اسباب از علامت ان بود و انچه از نقد رطوبت آمده
علامتها رطوبت بران کواهی دهد و اندان اندک اید و انچه بسبب ان بدها بود که کرده افتاده بود علامتها با بدان کواهی دهد و اندر جایکاه علی راح کرده امده است و انچه
سبب ان سوء المزاج سرد باشد و خشن علامتها ان اندر جایکاه هشتم کرده امده است چنانکه یاد کرده اید و بسیار بود و از سنک کشتی خالی باشد کاه باشد
که علقه شده باشد بعضی پاره جکر یا زه و اندر بیت و بعضی ها ظاهر بود و انچه از بخر بها بود سیفها را ان کاهی بدهد و انچه از علت بود تخم
از شاه انجیر خانه بود از بها کاهد شاه رکها و زرک اندر و خون بسیار باشد زیت و کاه باشد که خون از قوت بایکه دو کرده باشد لکن حزن صرف نباشد با رنج انجیر
بود و از هر یکی یا کرده امد کاهی حزن صرف بود و کاهی با هم انجیر بود و علامتها و قوت علاج ان اندر باب بیان خواهد کرد ان شاء الله تعالی **علاج** بکو نکه مانع نباشد
از بود دست رک با سلیق کشاید و با تازه قوت حزن بر کند و اندر اما رغلیظ و شهاد اندار کرده باندازند و سفوف کاچ دهند صفت **تدبیر** کهربا یکدیم و نیم کهربا و مویز
چهار دانک خیار اصل دانکی کند کل مخدوم و خیری و نشاسته و کثیرا و صمغ عربی از هر یکی یکدیم و دو کاچ سیت عدد صمغ الجمام دو درم این قاوریست که از بیرانه زنان زایت و بر بیرون کار

وآبی دارد و اگر آرد سرکه بیامیزند و بخورند و عقرب را هم بکی کنند و هم را بکوبند و بر لسان الحمل دارند و دیگر بنوشند و دیگر بنوشند و بر مار و اژدها بریزند هر مار که بخورد هلاک شود و اگر بر زنبور بریزند و بشاکند وقت خوردن و درم بآب بریزند و بخورند و اگر بادت بر بوی هند و اگر بادت بر بوی هند و سنبل با کشکاب دهند و از بیرون سالم سکنجبین سفرجلی دهند و تا مرکب کند که از خون که بجلیه سیاه و غلیظ باشد باز دارند تا اندوخته کنند قوت در بدن باز دارند ابو الحسن از بیرون سکنجبین بیاشامید و ام از علاج خون آمدن از کرده و از آن آنکه گوشت ماهی که از آنها تازه آنها را کوبند و بیارسی و ماهی گوبر و دسوی و تا آسیا کوفته و دیگر بکوبند و بر لسان الحمل و بر سعد هر را بکوبند و بر شربت بکنند با تازه شراب مورد و اگر شراب خواره و اگر شراب روح صفد سفوفی که خوب جسی کار داشته است بکرند که طبیب الطب و ارمل و فاخا فیا و کمر و جاوشیر و رانات هر یک شربت فاقی و تخم بارتنگ صفت اقراص کوکب با آنچه در کتاب گرفته باشند و بر علت بکرند و عصاره لحیة التیس انه هر یک دو درم و تخم کرفس کرمکیدم انیون و حدم و قرص کندر با کشکاب شربت بکنند و با نخع ساق صفت اقراص بکرند شب یا خلی کنند و کمیزا دو درم صمغ حد زرد و ملاحین و کلنا را تهر یک یکدرم هر دارایی بر خرند و زرنیخ و زرنیخ صفت ذهبی و کرکم و اسفیداج خشک ارمنی و عصاره لحیة التیس و صمغ ابیسا و کمه با رانات بار لسان الحمل و تخم صفت قرص و تخم خیار و نشاسته و کمیزا از هر یک چهار درم کنار و درم شکر کردم با لسان الحمل و تمر کنند و عصاره مورد تر و عصاره کاوزن عصاره برن ابیض و عصاره و لسان الحمل با اندک کنار و سرو کوزن سوخته و عصاره لحیة التیس و بر قضیب اندیکنند سود دارد و اندر ابهاق بعض فیاذنه تخت نافع بود و بیماره‌ها قابض بنها و صفت اقراص قابض که بکند سود دارد و از بوست و کلنا و بنگ سرد و انار بوست و کل و نخ هر یک اندک چون تخته باشد و اندر وی نشاسته صفت مخاوی بکرند عرس شقر ابیض و سیب کرمی قابض با کوهی و حب بلاس و تخم خشخاش و بوست او هندا کچند و عصاره مورد تر و موصع کرده تعدیه اگر آنها با کنار و ساق و دین مخاوی بادت کنند و از هر چه کفا و از نجاه باز دارند و طعام سماق و اغوزیا و اغذیا و باجه و انبوه نشاسته و دوغ بادام و نبات و انار بی حلاوت بیق بطعامها چرب و شیرین فرمایند و بر کشکاب و هیچ دارو تر از هر بیق ندهند ابو لحسن از بیرجی سکوبا اندرین باب علاجها غریب جیاد شیده‌ام که اندر کتابها نیست و آن انست که از هر چیز شیم و مقلبه بجز تن شادن با یکدیگر کنی و میان دو خوان الحلوی امتد و سکی بدهد بیره شرنا ای این علاج بکرد و نخلا شیر مرغ از آن بجز کردند و دوا از آن شراب نیق هیچ دارند و هر یکی با آنان که بایست کردم و بیاز و میان روز خون را زیاده و عمل ابیض بدیامه تا عرب با علاج کرده و سکی بدهها از خاصیت خایه شتر بوخت و هم آموکرن بجلد مرد بی اسفیدبان را بین بود و بخیاد دی و کلهر شد نیز آن متقی او را دیم تعالی سلامت بازآمد و از عرب پرسیم که از تقت آن بوشده است اگر نه گفت آنقدر که بر سر هل خیار بیان کرم و خوردم علت آن بود من آن آنکه هانا که ماده تا بدشد و این آنها قوی بینا و نگان بر دیگر خیار سود داشت و سوکند خورد که بر جیاد شیده‌ام که اندر کتابها نیست و آن انست که از هر چیز قایم که بارات هند که اهل آن بر ما موجه و مخفی و از آن علت تا بدشد باز آن الله و اگر سبب علت سوء المزاج سرد و خشک بود حقنه کنند از مخ سرده و کوشت کبوتر بچه و روغن دیت بنده سود دارد و بیرا کند کرک و مغز ها که در باشد با اندک تخم بادیان سود دارد و اندر طعامها بیاید بطوبیه سرخ خاکی بیاید کرد و هر چه و باجه و خاید صبح خیر نیست و حلوا ها باید با تخم خشخاش و دارد و دند غزل بیق و روغن مس بیاید دی دو صمغ کرده سود دارد و اگر سبب علت رطوبی و آسیبی بود تخت رطب باید زد و حلوا ها بیاید و اندر سود و خطها و کار بیق صبر و حضض و قاقیا و مرا باید فرمود و شیر و کلاب بر شیر و قی بجز تخت نافع بود و اگر با سها لها حاجت آید سها لها بکنند و نرم با کند و اگر سبب علت تر بود تخت قی باید فرمود و علاج سوء المزاج تر کرده چنانکه اندر مرض تخت آمده است و اگر سبب علت خورد زاده و بی تر بود جز بکاری آن نبود که در رحاز کند و بس تر بنان تیغی بنه صفت حبوب که بدان تخ آن قی مایند بکرد بشرد صدرم شکا و سوی دم هر دانچی باشد چند اندک روغن گل و بکاز و تیر بجنبانند اگر سید از آنکه و بجنبانند تا هوا استوی و تا هیچ نرم که بدهند شربتی تمام تا قوی که و اگر این حوالت بفزاید علاج دهند دو روغن گل و ده درم کنند و شیر با ابر بعد بجنبانند و اندک نکو بر آنکه و اندک روغن بادام و بکار آنند اندر هما ابیاض علت سود دارد **باب چهاردهم از جزو بخشین یا کفتار هیجدهم از کتاب ششم اندر علاج دست شدن خون اندر مجاری بول و اندر کرده**

هر کاه که بطریق بول خون آمده باشد دیو علاج صواب تا که دیو بول بدخیاری بر دیو باید و اندر کرده مجاری بول کرانی و تندی بدید باید دانست که خون اندر کرده یا اندر مجاری بول دست رشد است **علاج** از داروها مفرد که خون بیند آید اکثر باید مرسات و قرص ها تا و عود قاقیا و حب البسان و الطفاد الطیب و بیزار حکم کنی و بقار یقون و نند او نند طویل اما مرسکیقال با سا و قباب کوفته باید داد اگر با سکنجبین بنوشد و اگر با سکنجبین ساده و قرص ها تا هیچ بین یکنقال هم باب کوفس کو باب که مو عود قاقیا و درم با آب کرد و الطفاد الطیب و درم باب کرد و حب البسان هم دو درم باب کرم و بیزار باید کردم با یکنقال اندر شراب و بقار یقون یکنقال هم اندر شراب با آب کرم با اندر شراب مزج با اندر سکنجبین اگر کرشت را بسوزند و خاکستر آن مقدار یکدرم با بیزار باید حرکوش با بیزار باید بزند و با بوه و سراب اندر آب بزند و با آب بدهند چند روز پیوسته خورند تا اکثر باید بیکانند باعصاره لحیة التیس با بیجه شاید تا قوت آن کند از هر آنکه شاید عصا فاست و قرحه ابی دیو تر دست خود و جراحت دشوار دو و بر و موضع کرده و تنکیا و حنا و فاجیز نیند صفت حادی بکرند اردجو و کلهی جنبلی بریان کرده و کل و کلنار و حضض و شیاف مازو و بیل سماق و حزما هر دو یکی و با رب السان الحمل بر شیند صفت حادی دیگر کل سرخ کلنار شیاف کنند بر مورد کوشت سیب و آبی ترش راست باشد هند اکچوند و باب بوک مورد و بر شیند با باقی و اگر بوک مورد و بوک عرج و سنوبی بخلی و انار پوست اندر آب بزند و خوره بریان تر بکنند و بر موضع کرده و تنکیا و بیزار باران و بر زهار و بر قضیب تخت سود مند باشد و اگر قرحه اند

کنند اگر در است رشتی بود بکرد و بر ساز دی و در اید و بر انها و بول بکرد و انار سوزه و زنگ دور کنکا ما سر بجنه سود و بر کرده و مرکب سیم اگر کدی کند کرد یا کند و حوی تمام بدید کرد و تا ۲ صواب و در بایز که در اند خدا و خدا و عت علاج بنا بدو تعالی فکند و بنو و موضع زبان بزند بر سبب زبان کند **علاج** اگر قرحه اند کرده باشد علامتها و اثاث که در بر اند بر کرده باشد و حجت بهلو هلاک و چنانکه از اثاث اصلع الحاد کوبند هی سرد و سر و تا بهمه که اثاث ایا افطول کوبند و تا بها طاو دادید و از بالا بکرده باشد که تا کمتر باید و دوا زمنی کنی و از نعل ابو طالی بنا مند و اگر قرحه اند کوشت کرده باشد که تا کاه اند بول یا رها کوشت بر بدن ایه و اند غنا کرده باشد در بی قرا زبد و بابت و سوز و نمی حصب و بنو صدیه و اگر قرحه اند بعضها و بر ابیض بود زند و تا قه تو کاه و بیغو لها دان بود و بول اند انمنه و بنو شوا ایه و بوقت بول اند و بعد جهت با بها رفو و کوبید بیرون ایه همچو ریشه ماهی خورد و علقه و کوشت با رها باشد و بریم سخت اند و اطرا فرید می شود و باشد که هر تن سرد شود و بیان ماند کرت سرها کرفت و اکشتان پای هیچ کرد نشود و اگر قرحه اند مثانه باشد در زهار و بین خصیب باشد و بیغو لها دان با رسید هد و بول هیچ خون و بریم باشد و خون ایک و اگر از کرده تنها یا اندر مثانه تنها یا اندر مجاری بول عدد ستها خاصه هر یک جکاه باشد و اگر اند مجرها و مثانه بزباشد هر علامتها که یاد کرده اند هم باشد و صعب علت و اندر کرده تنها یا اندر مثانه تنها یا اندر مجاری بول عدد ستها خاصه هر یک جکاه باشد و اگر اند مجرها و مثانه بزباشد هر علامتها که یاد کرده اند هم باشد و صعب علت و سهولی ان از صعب و سهولی اعراض و علامتها معلوم کرده اند **علاج** اگر قرحه اند کرده باشد و علامتها ظاهر بود تخت کاه باید کرد تا دوا اند باجانب راست یا در جانب چپ راست باشد از دست راست راست باشد و اگر در جانب چپ است از دست چپ باید زد و اگر از هر دو جانب است از هر دو دست باید زد از بهر آنکه علامتان بود که قرحه اند هر دو کرده است و اگر قرحه اند مجرها بود رطا فرندی اولی تر بود بدست تدبیر بدوم از دی و از نجا یا کرکند پیوسته بید و باشد و هر جا حت کنند اما اگر تب آید و مزاج کرم باشد قرحه را بدین هر فرو و مانند این پاک با بیکر کوبند تخ کوفس و تخ بادیان و از هر هر سه بزند و بیالایند و با ماء العسل و سرد هند صفت سفوفی که بدهم و بالا کند کوبند کوفس و انیسون و دفه و مورد خشک و مغز تخ خیار و خیار بادرنگ و مغز تخ خربوزه هر دو یکی و سه تخ کوفس تخم بادیان انیسون زوفا خشک از هر یکی دو درم کند و سه درم شیر دو درم با بیست درم ماء العسل و طعام کنند و بنوح و تخنجک و مانند آن فرو بیند و اگر تب مجاید مزاج کرم بود قرحه را و مجرها با باب تخم خربزه و تخم خیار و مرا و زد با طعام ماء العسل بیخته شوند و اگر احتمال کند مغز این تخمها با تخم کتان کوبند و با سخته اگر جهت شربت و مغز حلبوبه کوفته و اندکی تخم کوفس و ماء العسل کرده و مثانه را ترم بکند و شیر خیار با آب کلها و باشکوا مانند بین علت تخت نافعست و طعام مودره فرمایند از عزوه و سماق و انار و اندکی تخت قوی فرانند و اگر قرحه با کرده باشد جایها را بند شاند و الهاب خصل و سر سیاه شان و سیوس کنیم و بر بجاسف و اندک کرکی کوبر بخنق و موضع کرده را و بیغو لها دان و هاره و خون چرب داشتن و اگر امدیم و خون با درد صعب بود اندر سفوفها که یاد کرده امد بزد انج و قشر الفلفل و بیخ او و افیون اندانه حاجت زیادت کنند و اندا بزد تا بیخ خشخاش اندیزند و شیاف ما بیق که اندر علاج جشم یاد کرده امده است اندر بیرنان سوده و کدا خیار با و مغز با فرند و اندر قضیب بکاندی بزد اندر بیرون کل هر یک بیست صفت حقه که در دند شاند کنک چه و سیوس کنم و بر کل صاحبی و بول لسان الحمل هر دانه بزند همچنین اکشکاب و بیلا بزند و روغن کل بکیند و با سعار هسلک و عن ارعصا یا ماحی اکواب بر لسان الحمل با بزند و اندکی تو بم بجنبانند تا اب برود و بخن با ما زین دقیق با جلو دم از بن اکشکاب با فرند و نیم کرده کا بر دارند صفت سفوفی که در دند شاند انج الحی افیون تخم دانه مغز تخم خیار و دم تخم کل تخم خرفه هر یکی یکدرم این جمله کشربت دهها ادر دند شاند و اقراص کا کنج دو بشاند و شراب بنفشه و شربت خشخاش سفید و شیر خر در بشاند و قرحه را بر و باند صفت اقراص کا تخم خیار ده درم کا دو صمغ عربی کند دم لاحق ذات اثاث از هر ده درم تخم خشخاش سفید و شیر بت سوس نشاسته کثیرا از هر یکی دو درم تخم کرفس و درم افیون یکدرم کا کنج خشک کرده شود دم شربت سه درم اشراب بنفشه فخر کرده عصیر بن حصار بنه یکدیگر بزد انج تخم کرفس از هر یکی شود دم تخم بادیان دو درم زعفران لحاخی مغز جلقوزه افیون مغز بادام تلخ کوهی از هر یکی سه درم کا کنج بیب و تخم عود تخم خیار کا کرده دهانده سهل انق شود دم هر دانچی بنه شربت سه درم با سینه و در بعضی نسخه اکا کنج بجاه عدد است و کند مقدار دو درم و دیوار اکنکم پاکیزه باشد و حنین ماق بجه بی بیم هیچ اید تدبیر و باید زد جاحت باید کرد و اقراص خشخاش اندرین باب بحث نافعست صفت اذیکه تخم خشخاش سفید و ماه از هر یکی دو درم بزد انج چهار دانه کثیرا صمغ عربی و بیخ و صمغ کل مرغ کتار سماق از هر یکی یکدرم طباشیر کهربا از هر یکی یکدرم و نیم کند بنیدم زبرند چیز و دانه هر دانچی بنه و بزند و باب بر لسان الحمل بر شیند و اقراص کند شربت کنکتا یاد دم و با نیم درم سکنجبین مغز حلبوبه کی با کشکاب و اکوا بنی قرص دم الاخوین و حب الاس و قرطاس مجوف و بر اوند کند فیز و بر اوند و تربیه و اگر قرحه اند مثانه بود اندر سفوفها حب الفقت و درج محرق و نسیم و مورا و بر خورد زاد دنا که با یکرد و دو خرکه که اندیکانند باعصاره لحیة التیس با بیجه شاید تا قوت آن کند از هر آنکه مثانه عصبانی فاست و قرحه اند بزد تر دست خود و جراحت دشوار دو و بر و موضع کرده و تنکیا و حنا و فاجیز نیند صفت حادی بکرند اردجو و کلهی جنبلی بریان کرده و کل و کلنار و حضض و شیاف مازو و بیل سماق و حزما هر دو یکی و با رب السان الحمل بر شیند صفت حادی دیگر کل سرخ کلنار شیاف کنند بر مورد کوشت سیب و آبی ترش راست باشد هند اکچوند و باب بوک مورد و بر شیند با باقی و اگر بوک مورد و بوک عرج و سنوبی بخلی و انار پوست اندر آب بزند و خوره بریان تر بکنند و بر موضع کرده و تنکیا و بیغو لها دان و بر زهار و بر قضیب تخت سود مند باشد و اگر قرحه اند

مجرها بوی خمار کاه و بابونه نهاد و بپوشد تا اندر صفت مجربی خوانده و روایت کرده مقلوبین الجهه و کلا از سوی که محتوی راست است هر از چند شربت یک مثقال اسارون
صفت سفوفی روبا ساند که محتوی و قرص و قیصوم و مغسول از هر یکی دو درم طباشیر و صمغ عربی و نشاسته و کثیرا و تخم خرفه از هر یکی یک درم تخم لسان الحمل سه درم سدر و کلنگ با
و سرو کوهان سوخته از هر یکی یک درم شربت یک درم و نیم با شراب تخمشاق کار بردت سیب و مانند آن صفت سفوفی و قرص دو رانده و بیاد کشد و یکی تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم
خرفه از هر یکی پنج درم هر دو کهیده شربت سه درم با شراب دیباج و مانند آن و صمغ بادرنجی و تخم خرفه و طباشیر از هر یکی دو درم تخم کرفس انیسون و نعنا و خشخاش و دم الاخوین و کهربا از هر یکی
یک درم و زنجبیل و کهربا کهیده شربت سه درم با شراب دیباج و مانند آن و صمغ بادرنجی و مغز تخم خیار و خیار

باب هجدهم خاصیت بیدمشک خوکوش صفت او زردی که خوزنی ... را ورم را از مثانه بیرون کند بر نفخ و موفق و قرحه مانا و اما و اشتر جهت استسقا است همه را بشرب و حب کند و اما الاصل
نخورند و شاند بجکانند شربت یک مثقال و حب نیم دانق صفت خار و مرکوش بدست آرید کیشنیز بیدمشک حرکوش بکیرید و حب نوشیم جزو بوزن خیار
خورند شربت یک مثقال و دیگر دو سه بار با چهار ماه دهند با سکبین و سرکه ترش باشاند و اندر مجری قیمت بجکانند و طعام او نخود سیاه و شت و ماش و سیر و
پخته و باقی مدح از باب سر دهم از جزو نخستین از کتاب مجموعی و باب چهارم شرح خوشت اندر مجری مجلی اندر کرده **باب پنجم از هر دوم از کتاب هجدهم**
از کتاب ششم اندر جریان شانه علامات سبب خشت خار ترکی و بیدانه شاند رام و بول با سودش سر و نزلی و در دو صعب کند و سر بی خالی اندر اشد شرشه و کاه باشد که رطوبتی مجموع
لعاب هر آید و کاه باشد که خون آید **علاج** علاج ایشان علاج جرب کرده است خشت شهنها و داروها و داروهای بیکار باید اشتر که سود ارد شانه شانه جوز جایس و مثالها العسل و کشکها که بیکی
داروها که اندر باب جرب کرده یاد کرده اند و ادات سیاه بدین خورد و نزاد در مجری بول و بیکی کاسنی و هر چیز که هوای اشتر قابلی کردن بی و شیخ و نر بزد اندرین باب منفعت بسیار نات
لعاب نرانی و اسفیدا اسکه روغن بادام بسرا آن کاسه اندر اشتر بها و رفاه نده با کرده باشد سود ارد و طبخ حلبه با انگبین و با خیار و تخم خربزه با شیخ و طعام با هر دو و طعام با هر دو و اندر
جرب و هر چه کوشت مرغ با بیدانه و باب معدت کو کر خوردن و در دبی خشتن و در دبی خشتن سود ارد و نیز زنان بجکانیدن تنها و اطعامها سود ارد **باب ششم از جزو**
دوم از کتاب هجدهم از کتاب ششم اندر درد شانه سبب درد شانه یا سوء المزاج مختلف باشد یا سنگی که در وی تولد کند یا از تنی جرب کند در وی بدید آید
اما سوء المزاج یا از خوان بود که بطرق مولد خواهد بود و علامتها و هیات و علاج آن یا از کرده امده است و باید دانست که درد شانه از سه قسم بود یا از سنگ و بود قسم اندر بدها
و کشنا اندر هر کاه خلط و درد شانه را اندر نه بود بیرون اما سوء بیدا بود چند سبی تنک باشد و زمانه در مدت با نزده روز نیک شد خاصه کر سبات بدید اندر باشد **باب**
هفتم از جزو دوم از کتاب هجدهم از کتاب ششم اندر باد کرده در شانه از قطبیان از علت خوردن طعامها و میوه ها یا از آنک بود که دا مدن رطوبت اندر شانه
و شعبی حادث این نفس ان رطوبت و از تطبیق ان باد **علامتها** علامت آن علت شدت است بی کرای و در دبی که بر نزد و قرحه ها پدید می شود و قرا مکند **علاج** رفض بید انجیر با
ماء الاصول یا نخود و از کاها ماء و میوه ها و باد آنک بر هر یا بید کرد و بر زهار روغن با سیمن و روغن بان بجوان بول اندر بجکانیدن و حقنه بارنج مسوی اندر بجکانیدن و سبل و بود
و شیت با نمین بید دسته و حاء کردن و شیافی از تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان و سعتر و بیل بسکنجبین و میاسند بکار داشتن و مصحح بدکاه اندر علاج قرح زیبی و صف کرده امده هم اندر
تاقفت و اطعام هم از بن تخم باشد که یاد کرده امده است و الله اعلم بالصواب **باب هشتم از جزو دوم از کتاب هجدهم از کتاب ششم اندر خارها شانه و بیرون**
شدن از جای خویش اسباب آن سنجاها و شانه و اسباب استخاد در کرا اندر ملک باشد و سبب بیرون شدن آن از جای خویش یا در غلیظ باشد که از اندر بجای خویش بیرون آید و بیرون
بدکاه افتد یا آن جای بیرون شد و بیرون اندر کاه باشد که بسبب استخاد شانه و بیرون شدن از جای خویش علامت اول بدید باید که عضله اندر شانه
بلرزد و سخت سلس و قلق کند و اکر آن بالا کشیده شود عسر قلق کند **علاج** اینها از تخم و اسپرغم بجای بیشتر بود علاج خویش و از آن بید بود و داروها که بر کنده
کشیده کرده اند بیفتادن در بستن و اینها از مراهم فالجی بود و ادقها و بلغمی باقی استفراغ باید کرد و علاج حمیات و غان فالج کردن و اکر بجای بود و ماء دایه علاج حلسلس اول باید کرد چنانکه
اندر جزو سیوم از این کتاب یاد کرده اید و اکر بول بدستواری اید علاج عسر البول باید کرد و هم اندر جزو سیوم یاد کرده اید در جلد اندر بی حال داروها و مرهمی یعنی سه کسره تجاویز
با دارو بها خلیل و تقطیع کنند بباید انجیر و خلول کنند و حیشه با بید و ادویه آزاد افتاده باشد علاج الی اندر باب شش از این جزو و اکر کرده امده است و اندر هاها نوابه تریاق
بذل و مثرده دیطوس و سجوس امر و سیا و فوتنی دوها با کرم سود ارد و سعد و کندر و ریکوه لقمان هم اینجنه و نا اینجنه سود ارد و تخم سیاب ترو و تخم نو ای و رباب سیاه تخم
و پالوده خوردن و محوری بول اندر بجکانیدن و بیکشت و تخم ای و زیره و جاوشیر تمار کردن و طبخ او خوردن و اندر بجکانیدن سود ارد و اکر بول بدستواری اید و بیستواری اید سر خربزه
خشک کرده و کوفته بنک مشت با شکر و سفوف کنند سود ارد خاصه دیابزن خبیث و مثانه حرکوش خشک کرده و کوفته با شراب بجانی و حجر و سرمس سوزانیده و سوده با انجیر
که نا شسته خورد خاصیت سود ارد و در تعرس سیاب و روغن قسط و روغن زیتون با جند بیدستر و بیرزد و حلبت و حاء و شیر در بجکانیده و بیرون دانه
و نزه دانه البدن سود ارد و صاد کردن اندر داروهای بی خوشبوی و کرم کرد در زیتی بود و چون سعد و سنبل و بسیا سر و عقل و اسپغول و انگبین سود ارد و دیاب
دریا و ماهها کو کرد فشتن سود ارد و حقنه کاندر وی قطران و زیتون و حنظل و سرمه باشد سود ارد و الله اعلم **جزو سیوم از کتاب هجدهم از کتاب ششم**
اندر انتها که در بغل شانه بدید آید چون تقیر البول و حرقه البول و عسر البول و سلس البول و دیابیطس و این جزو هفت باب است
باب نخستین از جزو سیوم از کتاب هجدهم از کتاب ششم اندر تقطیر البول که بیارسی کمیز کویند
اسباب تقطیر بول نوعست یکی آنکه اندر بول بود دوم آنکه اندر شانه بود سیوم آنکه شانه را عضوی و کجی اندرین علت مشارکت افتی اما آنکه در بول بود دو نوع است یکی تیزی بول اندر
دیابیطی بول و هر کاه که بول زیاده بود شانه را کرفته و سود ان شد سبب شانه از آنکاه نتوانند داشت قطره شود و اختیار بیرون کسی کمین اندک اندک را که بدید بر سر زند و از دفع
سکند و سبب تیزی بول با طعامها و شربتها و داروها اکرم و تیز بود بارج داشت با هیاج یا کوی مزاج اندر بدی کوچکی و کوده میزان و هر کاه که بول دیابیطس و شود و چون بول بود و نوع است تیزی تیزی بول بنا
کرده و چون کرانی اکر اشیا باشد اکرم تقاضای دفع بیرون کردن ان بدید باید بسیاری بول بسیاری بول تو با رقیق بود و تن و بسیار خوردن میوه ها و طعامها و شرابها تیزی بنا ملیحه

درشانه بود هم دو نوعست یکی آنکه از عضله کرده مقدم بیرون آمدن بول باشد است و بول اندر درشانه قوت ماسکه او نکاه دارد و نیز سر و قوت ماسکه او ضعیف که در دار الفت با مثانه
بود هم لیستجاب و هم بالطبع و هم حدث کنی چنانکه عضله را نفخه و نفوذ انکاه نتواند داشت و اما سوء المزاج یا قوت از عضله را ضعیف کرده و چون قوت او ضعیف شده
بول را نتواند داشت و بقوت دفع تواند کرد و این قوت بول را بسیار بیرون برد یا اسباب بیرون و باشد بیشتر هاها سوء المزاج یا چنانکه سرد بود بزیتی یا هر کرم اسرا انده باشد تقطیر بول بیرون
دارد و هر کاه که هر باشد و قوت او جب سوء المزاج با سبب جرب و قرحه و بنره ضعیف بود هر کاه که قوت او ضعیف شده و نیز بود تا کاه و قوا مانده است و نیز قوت دفع قوا مانده است
اکر عضله اکم و شانه را و شانه و دفع جلیل بدن هر اسوء المزاج و ضعف شده باشد و تقطیر اکر جرب و بنره و قرحه سبب آن نبود و اخبار اصحاب و سبب آن
دکی منفذ و مقطوع بود و سنک و دیل دا که شانه را و منفذ بول بود هم از بیخ شانه و باینجا مشارکت شانه بود یا صحیح و کرم و نیز سبب یکی آنکه اندر باری کر بالا شانه
قرحه بود و هم از بیخ بطن و مولی باشد و نیز بر شانه بر کرد دم آنکه دیده و مستقیم باشد و سبب باشد و اسباب اما سوء بود و مجری بول و باشد کند و تقطیر باشد کند و سوزش بود و باشد کو بدند
سوی تر باید **علامتها** اما علامت سوء المزاج کرم و تیز بول اندر بی تاب و تیزی بول و کرمی و سوزانیدن شانه و تقطیر و ملوم بود و نیز هاها کند بول کرم و اکر هر دو علامت سوء المزاج
سوء است که بول بسیار و بی سوزش بود و اکر سوء المزاج سرد و تر بود بول بسیار اید و باشد که بی کاهی بیرون آید و نیز هاها احوال کند شتر بران کیا بی و بعد **علاج** اما علاج اینجا تیزی بول
بود و علاج آن بسیار آرام شانه بود اعضو و کرم باید که کوده تیزی آن باز دارد و اکر مشارکت عضو دیکر بود آن ماده را که شانه تولد و نیز کرم آن شانه و منفذ قضیب که
کاه بار کند و باب کند و مرا طبا شد و سنکی و اسفیدا و روغن کرم جرب کرده با جرب و نیلی بنفشه و نیلی خشخاش و نیلی بنفشه و نیلی خشخاش و نیلی بنفشه و نیلی خشخاش

کوشت و خون آن سبک گشت و خرم بوده باشد که بیرامده و بیراحت درست شده و برازان عروق بدید آمده و علامت که امدن دیم آن است که سخت و شاذ باشد در عضو و آن زخم بود
باشد دیر آمده و بیراحت و بعضی از عروق بدید آمده و علامت موت آن است که بعد از بدید آمده باشد و عرق ابیض از آن بیرامده و سوزش با غلیان اندکی بود و گو
دست و شاذ نشد بلید هنوز آمده و مقدار آبله که سبب آن زخم و آسیبی بود سبب آن علامت آن باشد علاج اما اگر سبب آن ما کوفته بود زان استیفی باید زد و شاذ از روغن
مقرر و بر آن شد و با قی علاج آن باب نخستین از نخود و مازین گفتار یاد کرده آمده است و اینجا علاج شاذ است خاصه است که روغنها و محلها بجهت تضییب آمده بجهت آن
بر آبله دهند و اگر سبب بادی غلیظ بود که بشاذ آن ماند روغن بید نیز بالاصول مبا بود از صفت کرنه تخم کوفی و تخم بادیان و انیسون و حب خوشبو که و بادزهره و انغوزه
از هر یکی گشت سه دکو سرخ و حب مرو و مرو و دو بوشیخ از هر یکی سه درم مومیا و مستی بیست درم بیخ سوسن سه درم انجیر شیرین عدد هر دو آن سه من آب شاذ با خرنوب و هر اسلاه جمع و
با روغن بید بنیز بخورند و غرغره کردن و اگر جز بنیا دهند سخت سود دارد و روغن بادیان که در غرغره بجهت تضییب آمده بجهت آن و با قی علاج اصحاب باب شم از بر و
از یکی بر کوفته آمده است و اگر سبب دیگری آمده باشد از بیخ خطمی و تخم خیاری و تخم کشان و کشک جو و سبوس گندم و روغن عراج تر و روغن شبت ساخته باشند بکار دارند و از بیخ زاهدی
حشیشا باشد و آنکه بوره نافوت کند و روغن عراج بوره تمام گرم بجهت کردن در دیم و دیم و شاذ مالیده باشد و غلیظ شده نرم کنند تا از دیر زوال و خاصه هر که از اطراف کوبند
و اطراف بکشد و جمله و اعضا الملک و با بوند و با زنجبه و دارا بقه و ابارند و نخود و ارجو و اگر کمین کوبا کوتر و دو غن زیت سازند و بر جاهایی نهند و بر پوست باب شرکه و با بو و تخم بوره
و روغن شبت تگیرد میکند و سرد را و هاد از دکه دهند و باب تب اندرین باب بجهت ناقصت و اگر زنان خوش بنا زنان سازند صواب بود و اگر سودا و کی از و سعوفی و شوخ
کاند اخو علاج اما سرد گرم باشد و آمده است که کار دارند صفت دارو و ادویه که در شاذ را بجهت اختلاف بکار کردن بنا بجهت اسار و ان حمام نا خاوه و خط اسالیون تخم
کوشر ابرام تخم سیسالیون از هر یکی بیست درم تخم حزه با کوفته و دو درم و ارایج که بر جاها بوده و دو کوه باشد بیک درم تخم و غن جوکند و دارو هاها بان دیرند و هر کدام شبت
ارد و دیم تا سر دیم و اگر در شاذ گرم باشد و خرما شد و دیم از عضوی دیگر بدید آمده باشد دارو هاها که سنگ و بول از شاذ پاک کند سود دارد چون گرم سوخته و سنا انجیر و ایکیر سوخته
و سوفق کوفته و دیگر اندر علاج سنگ کوه و شاذ را سود کند تا بول این هر سه کوفته خل کنند و بکوبند مقدار سه درم با شراب یا بجای اندرین باب خاصیت سود دارد و سرطان
نهر بیابانی که در دیم کوبکا خاصه سود دارد و زنکا تواتر و تر بنا هر با آب تب دهند و اگر با ارنجشد سیاه اگر با آب شکل کوهی اگر با آب باد یاه و تریا و زن نیز بلکی
و امهریا و دیگر اگر و سنگبین عضدی تخت سود دارد و کوکنا شربت دیر ما در دهن و اگر سبب عرق بیرات شدت خیلی بود در شاذ و دارو هاها که اندر باب چاره از جوزه
از زنکار ها که در آمده است کار دارند و اگر این دارو هاها در باب تب هر شدت و صاد کنند قوی تر بود و نطولها که از هزار سنه و منکط اشیع و بجود و بعا و تو و جاوشیر
سرکین کوتر سازند روز هاری یکبار بنه صفت خیاری نام بگیرند حب الغار و سب یا بی و جاوشیر الملک و ارنجشد سیاه و با بوها از هر یکی دو درم و تخم تب و تخم
کوهر شبانی و کوهی از هر یکی هفت درم هر دو را بکوبند و بطبخ کوبند بیرون آرند و روغن سوسن بر بکاشند و بر زهار بنهند صفت خیاری دیگر بگیرند سکبینج و مقل
و جاوشیر و بیخ رستاسات هر دو را بکوبند و بطبخ شبت با کوکنار و با بیه و بط و مهر زنج و روغن سوسن بر شدت و شراب بنه یا فی شش نافع بود بگیرند شب یا فی مقدار
دو درم و در سرکه کشته بکیا نوشد و بیاشامند و از ارنج سکبینج سازند و تمامت علاج هر از باب چاره که نشان داده آید نخواهند و اگر سبب عرق المواد و حرمه بجهت آن
بسته شده باشد مجری ران کشک کرده با کوکنار خوبی با لؤلؤ بنا آمده دارند بنا کوکنند و هم با بیدنشاند و خیاره و غذاها و روغنها که در آشامی و از طعامها و بیخ
ترو و قاصوص و هر کدام دیگر و با بیه دانست که علاج این نوع عرق بود و اگر مجری یکبار کی بسته شده باشد و تیر جزان مانند که محمد کوا در علاج اما ی مثار سکبینج که هر کدام
که الماء غلیظ بود و مجری بعد بدان سبب که فرو شده باشد و فانا طبر کار نتوان ساخت از جهت آماس و بیار بشی هذکان شود مثار نا بیا بد که اگر بدان و مضع کرد از جهت سنگ
بر هاری و بی شکاف و با بیه و دیگر شکاف نفاذ تا آبله و ابی دمکیه و خطوط بدید نکا فتن بنوا لاز بست که حاجت هست فرود و با بی و تا اگر بیار دیگر سیاه اند و فانا طبر الجاحات
که بدان الماء مثار بر و ارکشید و صفت آن از بیت یاد کرده آید و اگر سبب عرق بطوی لوح باشد سکون کبود و بخی اگر کوکن موسی یا موسیا در دیوار که کلان سیاه
بجوش و تضییب اندر بیکاند و اگر سنه دم سرکین کبوتر اگر سرکین موش یکنقال هم دطبخ شبت بخورند سود دارد و اعظم خاصیت دارد سکبان مرغی که بنا زنی الرحمه گویند
خشک کرده کوبند و با یکدم نذ هنری در باب کم بهشن و دو دانگ حقیقت باشد جز بهشن صفت لعوقی که رطوبتها غلیظ را از مثانه و از هر زن با کوکنیر نا استقرار
کرده بیخاند دم شب با نوی و دم هر دو را در کهربزه تا آن استقرار میاشود و بیست بالند و بکو بر افکند اگر انگبین و بعوام اند و تضاد کردن علاج و بشتن خوردن خوبی در مثانه
یاد کرده آمده است دیده بنی سوده و روغن کرنب با الیوز نشو دارد و باب تب با روغن ایام دارد از سود دارد خاصه کرد با بزر نشسته خوردن و اگر سبب عرق
مثانه باشد علاج از اندر جو و حمام اندرین گفته یاد کرده آمده است و اگر سبب عرق از دانستن بود و ضعیفی قوت دافعه که انها موت القوة گویند علاج و اگر
فانا طبر کار دانند و بوله بر زان و لذا باب معدن کو کرد نشانند و ضماد هاء نرم کنند و بر فی نهند و روغن شبت هی مالند و طعام چیزی فرمایند که موافق مزاج بیاید
دیبا و ریز کان بدیر علت کوفتار شده اند و صوار از نوکه مردم خویشتن را از مجلس و کار بکه بیاد داشتن بود حاجت اید و از بین میانه و حجه کنند و با بازنشسته نوشند

صفت

صفت فانا طبر تخت نا بود سازند اما سر اندر بیم با غیر از آن جا که بیرون قصب فرو شود و سر و زان کشاده و کشاد کند سر او چندانکه بولد و فرو دارد و سر آن نا بود کرد کنند و بیرون
دیگر سازند بنگاه آن بنده و بولها او راست و همواره همچون موی باین موی باین موی بر دکه کنند اگر که هر بولد در کنند مثانه یکبار و نیم چندان و بر سر این موی طبقه طعام بر نشانند و بر میانگاه
از طبقه سوراخی اندازه بر آن تا بود و بی تا بود سر راح بنده و بر سر این موی تخنی ساخته بهندم چنانکه لبها و تخنین لاغذ و دن از موی نشیند بهندم تا چنانکه بر تخنین
بر دو نخند همواره منفذ و سا شد بر بر آن تخنی بر نخود و میانگاه این طبقه تخنین سوراخی کرده چند که میبی بد و بکند و از آنکه فراختر و دراز تر میل چند یکبار و نیم دراز موی
فارسی بر چندانی سوهان ایند با اندازه نابره که سر آن سر دیر دیست تا هندم نابره اندر نشیند و طبقه دیگر در بر میل کنند و اجاکه سر او ساره اندر نشیند و طبقه
دیگر دیر میل کنند و اجاکه سر او ساره اندر نشیند و حدیدی بیاید میال بر میل سوده اندر میان آن جا که نشانه کرد و این طبقه را میان جاکه طعام استوا کنند و تخنی
طبقه را نه اندازه خوبی بود بهندم و چند آنکه بالا، مورو راست و از این معلوم کنند و بر بنا این نشانی کنند و طبقه دیگر هم چند طبقه تخنین بر میل کنند آنند و چون که
نشان کرده اند استوار کنند و میانگاه از دیر طبقه بیاید تا پیشین بر بیجند سخت چنانکه میان هر دو طبقه بر شود و موی بر کنند تا هوا از درین آن دسیانه بیشتر بیاید
و از میل بالید مزصفت درین موی که دانند و نهبنی با برین موی راست باید و از جا که رانشان کنند و با قی میل بر دون باشد و بوقت حاجت چاره بر کوسی نشانند
و آنها از هم باز کنند و اگر کوسی جان کل نشیند که بوقت ابرنشانتن شیشه صوابا اخته اعضاء حکم و دفع بولد با دیر بهد و اعدا لیسخط بنا بزه الت کشند و از کوسی
قصب و کشند تا بر تن قصب صید لیس قصب را سوزن بر دوانند و نیاز ه الت اندر قصب باشد و باز از قوی با دوانند و باز از دوانند تا سر نازه بدهانه مثانه رسد و اگر
مثانه رسد و هاء شانه بدین تیر کشاده شود لیس بدان جا بیاشند و بیکبار دین میل و کشند و موی و حال خوش که دانند تا الیاف مثانه بهتر و درست خلط بدین موی فرو دارند
از بهر آنکه از صنع تا کار دیماند و بشتر بیشتر کاری نخود و هر دو امنفذ بیشت کا جا رسد خصه بیاید و خلاصه حاجت میرضه و درست خلاصه باب جاهایی بیمان بالاید و اگر سبب سوء
المزاج صرف باطن مثانه بجهت آن آمده باشد قوی مرایند شربتی ق مثرو دیطوس با جوز بیا ق مثرو دیطوس با جوز بیا ق مثرو دارد و روز و شهاء آن دو دیم و دیم
تا سر دیم و اگر دو دیم مثانه بر خوبی و ما نند آن و اگر سبب سوء المزاج گرم بود چنانکه اندر بیماء محرقه آفتاب گرم بر مثانه و یا بدیر بجهت خاصه اگر با بوبه و بنفشه و خطمی در باب
بخیاشند و روغن بنفشه با روغن شبت اگر با روغن با بوبه آمیخته و گرم کرده و مالیدن و اگر اندر ملح با بوبه و خسل و بیخ خطمی نهاده صواب بود و روغن حسنا با لیدن
صواب باشد و اگر سبب الاستدلال ظاهر بود علاج آن اندر جایگاه هنر آن کرده آید و اگر سبب زنجی و اسیبی بر روی شده مرهم بود از مرهمها و مکاه از ابنای خاصه سبب
بعد خلاصه آن بود که بجهت خاصه اگر حسر آنها و حسر مثانه باطل شده باشد بعلاج آن مشغول شایند بود که حسر آن اگر اولیا او اگر کوبند که بیار بر خطاست و اگر آفت بدین
باشد نخست درک باید زد و تریاق و درک با مثرو دیطوس دارن و فلطیر کار داشتن باب کرم و طبیخ لوبه و بنفشه و اکلیل الملک و بوبه جوز و تخم و قیصوم و سیوس بجای کاند
و موضع نخل را و مرهم شبت علاج کردن چنانکه دست ابو الحسن الزنجی رحمه الله میگیرد مردی را این علت افتاد و بنگار سنه شاه و نزد او رهی آمد بر آن طبیب شناسا او استخه
فرمود کردن باب نخل دارد و ماده دیگر با شانه و در هر دان بنفشه و ما ان یافت مزطبیب را گفتم که باب تخل از بهشت دارد که تر از تمام بود و ماده دیگر نیاز بود و قوت دافعه ضعیف بود
و مثانه مزند عدد بر دیاد کشت و مردمان را هاء کرد شد تخن مزد روی آن کرد تا و نخود دیگر طبیب ابن ابی افت بیقرار و حسر را بیاء طلا شد و مرکی کشت و طبیب شفا شد و حاجا
اسد من الجاکفتم از بهشت کاران بجوا افتاد و اگر خواهی که زنده بدیار تمامی و ما خلیر کنی غیر نیست که بولد فانا طبر بر دو میکنند و باز تعفت و شیاف اگر این غیر کنند چون دو
زنده باشد و اگر آب تمامی از هر دهان و نخود و چنان آمده که مزکشتی حسر آن بجهل و زنوق بیاء ساقط شد و بود هم تر بجی سکبینج که در دیم آن بود هر کدام از این دو خاص آفت کن و اگر
کشت و سنس الرحل بیاء آمده بجهت ادهر بنت و درمان علت و مان یافت و اگر سبب آمایی بود در دو ده یا طوق غلیظ با باری غلیظ علاج هر یک در جایگاه عشر یاد کرده آمده است
و اگر سبب استخاء مثانه بود بر آن شکل که ابتدا خوش کنند بیا جنشانند و در زهار بوست و مایه ابتدا ابیه در آن و اگر آب بر در نماید فانا طبر کار دانند باید داشت و حجیبا و
امر صبا و تریاق و بزر بنگ و مرهم بنفشه بطبخ بادرن و دارچینی مورد بسنبل و سلیخه و زنجبیل و بیدانجیر بر کنند و آب بنید و از آن بیاء سید هند و اگر از آن آب با ماء العسل بنید و
جای از ماء العسل بدهند و هم بدیر آبی کمیه کنند و هم از آن طبخ اندر اگر بنید و با کبوتر و بیخ آب بنید و هر ماء سدر بنید و روغنها اگر کرم میاند و سخت میکنند و عرق آن که کوکنا
افتد تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه با گرده و بوست خربزه خشک کرده بکوبند با شکر و بخند و سر بدهند و اگر بوست خربزه تنها دهند با شکر صواب بود و عظیم هاء دیگر که خاصیت
و غریبست کوکنا و بدکنا سود دارند یکی آنست که نعناع را با سوده بکشاع مجری قصب و شیر و کی در جامه مرهم افتد در قصب و نخود دافعه را جنبانند و دیگر
بیارد کار این شیر و با اگر با جوزی که با آبی الفرا کوبند و کشند و اسیر کما بیاشانند اندر بولد با بدو و اگر مثانه کوکنند کشتی صوان آن و سیاه جاهای شراب شیرین بنهند
سود دارد و در دیم بطالی نهر بریان کرده و کوکنا با انجیر آن با کمه بنهند سود دارد و اگر کوبو تجربه رکشند و خون او بهار یکانند و او با آن کمی سینه نیکانند و بر بهار نهند
قوت خاند و جنبانند تا بولد رفع کند و اگر نند طرد نیاشد شیا کنند بولد بیاید و شکم نیز فرو دارد و جند بیشتر و مثل سوده بارد و غرض باب اندر بیکانند قوی مثانه
را و خربزه اورا سر دکند تا بولد رفع کند و زهره هلکام جوان کل اخند و دیگر بیرون قوت دافعه رسید آرند و بوزه آدم و آن نند مجاری بول اندر نهادن هر کرن و اسیاب انکی
بولد بیخ است یکی آب کم خوردن دوم کشاده شدن مسام هر دن عقل بسیار بودن و عرق بسیار آمدن سوم اسهال بسیار بجهت حمام ضعیفی قوت کرده از انکه آب از انکه بخیر شی

وازین هر دو امتقاع قولنج کند و خداوند این علت را زحیر زیان دارد و تناول و علاج ضعف جگر کرده و علاج لمها و کبر و اندرانی و زحیر و اسهال خارج خوش
باشد و اسهال است والله اعلم

باب سیوم از جزو سیوم از کفتار هیجدهم از کتاب ششم اندر سوختن تاب تا خوش که بتازی حرقة البول گویند

اسباب و نزاع بدن بواسطه است که گرمی در شکم زیاده بخاری و حرب و تیم و مانند آن تحریک کند و علامتها و علاج آن در جایگاه خود یاد کرده آمده است و اللہ اعلم علامتی
و هر چه آن است بیت شود و بسیار بسیار چاه یا آب بسیار خوردن طعامها و بر بسیار شود و تلخ و بر زیاده تا آن بطوبت بر زیاده و مجاورت هر هفته مانند سوم اگر مزاج گرم شود و بیاید
گرم و تر و سوی آن بود و ماده تر یا بوارهی ایشان علامتی اما علامت تر بیع و کمی حالت که بولها آنان زرد بود یا سرخ و تشنگی غلب کند و سیماء آن که مدت از بیش فرق باشد و تعدد
برهکی شانه و مجاری و بسیار خواب بود سبب هوا آن تا آن اقتا فراده بود علاج هر دو سرد کم کو نزدیک علامتی اگر نشان این اینکه ماده تر یا بوارهی بخشد و تر و زیاده جگر
و ما هو زیاده و فقا اگر و ما اندان تر ان باستوی فرمایند و گوما نیز باشد و بر سه کرا نا بنا زرا قطن خواند جماعت فرمایند که و هر ابه بدنا و آن و بدان بنا زیاده نفت کرا ثیاب
خشکها آنکه اصلا کتاب و روغن ادام و شاکه اسپغول و شکر و ارد و شکر و مقطر و دردم و ماند آنکه بخشد نافعست هر ابه اولویا بر دلد و اگر معده اسپغول و نیاز بنفت و روغن کاملا
نکند بجای اسپغول تخم خاشه بر فرمایند و مجلی لب بنفت حدیث بخشد و کتاب لب و دغن و مانند جهت کسانی که معده ایشان ضعیف بود و سوخته اند و معده شکایت کردن زند بر ایشان
بسبب روغن تاب تخمی ترابی بنفشه حاجت بود ثیاب ساختن بر فرمایند و صفت بر فرم بود نخشد و دردم سنبل جندم هر دو ثیاب بخته تا آن طعام آن گرفت و روغن کند بر سبت دم سفت خشک
دراکنده تا آب قوت بنفشه بر گرفت پس بیالایند بیست دم خشخاش کوفته نرم سیا آورده و شیر آن بدستم و بر ثیاب بالوده و شکر را کنند و بنوشند و بخورند و مدمن معلومست علامتی علامتهای
علت همچون علاج و تقطیر بولست و ماسا ابو الوفا گوید سخت نافع بود صفت آن بگیرند باد و تخم بحلب معدنه مرخ لخان قرفه مرخ راسن خشک راسات شهت سه درم بلسان دو
درم شاکه سفوف کنند خشک بکوبند باید بیجاه درم کند سوس سر کشیر نشان دیگر فرو کرده و کلا بیفی و صمغ عربی آن هر یکی دو درم شهت سه درم بلسان و شاکه و
اگر بر سخت غالب بود تواقی آن و مرزه بطوس و سجر بیا و انقوریا اند ثیاب کهن یا در ما العسل و مدارد و الوان مورد و خشک و شب یمانی کتان و کند و بلوط راسات
اند ثیاب شیرین بزند و بیاید هر اسلد بلب اوبه بدهند یا کند مرد و روغن مورد صفت همچون الشیه که دسیار و بیل از دارد بگیرند مغز بادام شیرین سفید کرده مغز دانه
الوتج ده اشیه سفید کرده حبة الخضرا یکی کنجد مغیثین باسد یکی هدد یا کنجد و بر شد و هفت خشخاش کند و هفت روز بخورند صفت دارو دیگر شوربن انجاه و کند و بلسان
و کنجد سفید کرده راسات بکوبند و بیاریند هلیله کلی خورند و ثیاب و مورد نافع است صفت سفوف که کار بر دهد هلیله سیاه و مغز بلوط و مر و بلسان و مغز بادام هر یکی دو درم
کثیر نشان دیگر تو کرده و بریان کرده بکند و شربت سه درم ازین سفوف و ثیاب و مورد کشاد آن که سر دی و تر غالب باشد موافق بود صفت دارو دیگر مغز بلوط کرده کرده
دیباز کرده دو درم هلیله کابلی و بلیله و آمله عشر هر سه را در آب بجوشانند و بسوزانند بریان کنند و هر دو را بکوبند و بیزند شربت سه درم با مسلد و سه درم شاکه و طبیخ خشک
سود دارد کوشت و باه بریان کرده اوزن علت را و در دشت را و تا کوشیده آن سود دارد کوده خوس بکر بند یکی دو تخم شبت یکی دو عاقرقرحا تخم کرفس از هر یکی پنج حبه نیت
دو درم و تخم بادیان و آب سرد و مغز کوکنی با کرده با شراب سود دارد و قی کردن و اندر آب کوکرد و آب دریا فتن سود دارد و ما فی علاج این علت علاج فالجست و کوفی که
لخلوا و نه نرکوفت اینجا خواهد ملتج سرد و تر را خوردن و بطلا کردن سود دارد چهار درم کند سوده نیک سفوف کنند اگر دو درم تخم بحلب سلس البول باز دارد و زنان
فرو ریزند و اگر و طلا کردن سود دارد صفت حقنه بگیرند خشک کرفل هندی و سعد بیست درم تخم بحلب ده درم هر دو را بکوبند نیم کوفته و بیچهار رطل آب تر کنند یکشبانه و زیتی
بر نقاده بجوشانند و بیالایند و بیالایند و بیالایند و تخم رطل و روغن کنجد با آنکه بکنند و بجوشانند تا آب بر دو روغن سفته کنند و اگر حب ایلان و حب الغار و اندر و فیق و
حب الخضرا و تخم بحلب یکی دو هر یا بوست با کرد بر هر یکی یا کرده با شراب سود دارد و قی کردن و اندر آب کوکرد و آب دریا فتن سود دارد و ما فی علاج این علت علاج فالجست و کوفی که
لخلوا و نه نرکوفت اینجا خواهد ملتج سرد و تر را خوردن و بطلا کردن سود دارد چهار درم کند سوده نیک سفوف کنند اگر دو درم تخم بحلب سلس البول باز دارد و زنان
فرو ریزند و اگر و طلا کردن سود دارد صفت حقنه بگیرند خشک کرفل هندی و سعد بیست درم تخم بحلب ده درم هر دو را بکوبند نیم کوفته و بیچهار رطل آب تر کنند یکشبانه و زیتی
بر نقاده بجوشانند و بیالایند و بیالایند و بیالایند و تخم رطل و روغن کنجد با آنکه بکنند و بجوشانند تا آب بر دو روغن سفته کنند و اگر حب ایلان و حب الغار و اندر و فیق و
حب الخضرا و تخم بحلب یکی دو هر یا بوست با کرد بر هر یکی یا کرده با شراب سود دارد و قی کردن و اندر آب کوکرد و آب دریا فتن سود دارد و ما فی علاج این علت علاج فالجست و کوفی که
و حقنه که سخت سود دارد و اگر علت دماغ باشد یا آن علت دماغ باشد یا عضوی دیگر که بود و از دارد هد کم مضرتی دیگر هی باشد اولی باشد علاج و دیابطس و آن علت علاج و دیابطس و آن که آمده است کار
دارند و علاج کسانی که دیابیطس بیشتر بود و علاج سلس البول و علاج استسقا و مانند آن و باید که خوردن و بوقت خوابیدن خوشتر قابض کردن و جذب طعام تا خوردن آن تا خواب آن
بگیرد بیشتر بود و آب و از خواب نان بخرم معتدل و آن که است و کوکی بلا مرات بود یا استر تخم شاهسپرم یا کبار زمانه مغز بیرون بیاید بیرون آن اولا آن کار نیفتاد و جهت
اندر بول یا کرده آمده است هر علاج و اینست صفت دارو سود مند بگیرند تخم کمان بریان کرده دو درم تخم خطمی هفت درم اقاقیا و کندر و شیافه مانیا آن هر یکی دو درم و لسان
خشک ده درم هلیله کابلی دو درم شب یمانی بریان کرده سه درم هر دو را بکوبند و بیزند و بکنند شربت سه درم هر بامداد صفت دیگر و بیکر کنند زیره کرمانی و کندر و مورد و زنه
راسات بکوبند و بیزند هر بامداد شربت دو درم کوبند و باسلام

باب شش از جزو سیوم از کفتار هیجدهم از کتاب ششم اندر بول خون و ریم

و بول غسالی و خون بر آن کرده آمده است و ما فی علاج آن و اسباب آن اما اگر آن بول خون بود و غلیظ آن بود و غلیظ آن بود و غلیظ آن بود و اسباب و علامات و علاج
آن در باب دوازدهم از جزو نخستین از کتاب آمده است و علیه و هر تر آن سیاه آن اما مستدر خون بود یا غلیظ کرمی و ملم و کشاده شد و هیچ اگر کهاب خوب حرارت و علامت آن
دارد هاکه و موزی مهتری و ملم او کرد شده بود و حبیب سوی الدرج که و خشکی خلاص شد و دو دو قوت باه و تعصیب می بود و این مهتر سبب سفوف زیاده غرباست و هر کسی را بر کسی
و طبیعت و ما همچون ساختن کند و هر بامداد دو درم و چون از دو خاره مرغ سیر داده و هر روز آن تعصیب و سفوف زیاده بوده بیشتر و علاج زیادت مهتر بر خون بیشتر کاه بکیرد و هر کسی

شده بود اوخوش مکث نیارد بیرون و در زمان بود و بعضی بنی بنی شد و اگر خون اندک شد تخم خشک فلک و مرا کرده شده بود و مرتبه شیر شیم که در زمین بود و بسیار بلا بود و بسکی عاشق و در ایام
جهاد کرده بود و بعضی بنی بنی بود و بعضی بنی بنی بود و بعضی بنی بنی بود و بعضی بنی بنی بود و بعضی بنی بنی بود و بعضی بنی بنی بود و بعضی بنی بنی بود و بعضی بنی بنی بود و بعضی بنی بنی بود

علاج علامت کسی که سنگ در مثانه باشد و علامت آن که در مثانه باشد و علامت آن که در مثانه باشد و علامت آن که

خبیث تا که و اشارت که فرشته و اعوذ بالله الطیب کند و حداد را بر غلی سوده دارد و مثانه را بدان که و سنگ را بگدازد و بار تخم بر زاید و بعضی نبات و معدنی و حیات
و معنی اجزا و بعضی اجزا و بعضی اجزا هما امار هما که قرابت و کف و شت و بود و کوبیدن و تب و ورم و قیبط و ابرس و سرد هنر و حیات اندام
و اکوه غیر بخیر و خنان و ادام تخم و بیرون و فتق و درد و قوت که جاری بود را بکند و سنگ بر و اند و اجاله کرده و هلیون دکر و عنصر اکر و زیتون بر و ده و شراب
سکنجبین که از کوه کبیر اند و که عنصر و اب قب و نزب خیر و دارد و هم سنو و صح و نه بر کر کر کوه و افتیمون و سلیخه و بیخ خیار تخی و عود بلسان و حبه بلسان و رسیاوشان و اشنان
و بذر اسرج و بزر و تخم خیار ان و اصل سطا و فلوس و اب و اکاه طیلوس و بیجه و هلیون و سعد و صبی و شور اصل الخار و سوزه بوس و سراب تخی و بزر و اتی و دارو هکا اوان
کرده فرنجیست بجز الهود است و سکنی اشیم و کاه طیلوس و اجه قوت اوست و اندر سده اما العقارب است و در هی العقارب و در هلا الزنجار و سنا اسفیج و خون و بیخ شنان که و حاکر و بیت
خاره سرخ که بجز از بوی در امده باشد و بعضی و قوی تر از هر کجنجد است کاهی البلغ بوتان اطاقوند طوس کوبند و از تجنبک است از بعضی معه کوبیکه از هر کجنجد ان منقاد و اهل است
و نبک و میان ان زنی و خاکستر کوه و است و بر و بر و بالا و دو غطاست از کون و بر و بالا و نطلها و سفیدات و بیشتر اندر مثان و زیبا شوره بدیدند و در بیشتر دو بوها و بر بدن
اوکنکست و بجز و زنه و بشند و بیوست و بنا اجنجنه اند و صرف بیکند ان بیخ خاره بیخ و قدید کرده و بریان کرده و سوخت بهیئت کنجنه سود دارد و فرو اهدا اکوبند و بلرز
صافی کی اطلا العسل کرا باخته بعضی بخورند سود دارد و خلیه ابو علی سینا اصه سکر بیه و مکوات اولیفت تونک منفاعه کوبند از خنک کند و مکوند و انکی هند سنک لاکه
و مثانه و بر کوا ملها و بر زن از بر و کرده هو تخت اند کسان را بر زن اسکها و بر کوا کرده شد قولکن بر زن اند بر زن اند سکی کوبر و مکوبر حرد س هیچ بن سنک را پاک کند و بر ان
معلوم اکه با کرده امد جز هر اکند زنه بیا بیخ تا اتوند رکه و موضع رسانند جون بیل و مار بیخی و دارو یا و اد اکنند تر بیا مزند جون و ج و دو تو و موسا اسرون و اخوه
و کاشم و سیالیس و اذخر و قرصانا و تخم بنکست تا سنی را رود تو با بول ابا دریا بر دن ارد و کرده شد در دن دو دارو ها، در دن شانه و اثر بر انه جون تخم کمان و بلوان
و جوز طبغره و دنه و تخم خطمی و صمغ و سفیاج و کوز بوا از بر کاکنی از بر هام در بنشاند و هم با کو هر کرده سازکاند و هر دار ها را دکو اد کرده و حوالی ان جندان کاه دارند
کرد ارو ها فو خو ترکند و اکوتوت کرده و مثانه ضعیف شده باشد دارو ها اقوت دهند با ان بر اند جون بصرون بنا د کل سوس بختاب و تخم فنجنک و کل بخ و صندل و کثار
و رب میها جرز سب و بابی ناهر اخدا اقوت دهند و اکر از جهت صعبی در دجری خنک کند با ان بیا بلسخت بیا مزند و اما مرکب دارو ها برین ترتیب باید کرد اکر مزاج کرده و مثانه
کرم بود دارو ها کرم کند مکر کا دارند صفت دارو ی کرا سود المزاج کرم سود دارد کیرند مغز تخم خیار و خیار بادرنک و صفر تخم حرفه و تخم کدو از هر یکی یکجزو تخم بادیان نیم جزو
هر دو انجنه سنک شربت سه درم با سکنجبین یا کلاب ابیخته و کرده صفت دارو ی دیکر کیرند تخم خیار و خیار بادرنک و تخم حرفه و تخم کدو هر یک از هر یکی پنجدرم تخم کرفس
درم تخم بادیان و سنک اسفیج و اکیبه و خشت و سوده از هر یک سه درم هر دو انجنه بیا مزند با سکنجبین و طبیخ بالا قرا من نفسه کر خیار شنبر و تبد و اب بادیان نو
کشته و دارو ی دیکر و مثانه صفت ان بکیرند خسک جاوشه کاهو الملاک و مرزنجوش و کوفس و کشب و نبت و برک و رسیاوشان راست هر دو انجنه و در اب و مثانه
و جنا ان بر زن بر زن ترتی ابر خیار خیار بادرنک با تخم سفیاج و بیخ و مهرا اسفیج سوده بر هند کاه کاه این مطبوخ سر هند صفت ان بیخ سوسن و رسیاوشان
از هر یکی چند درم تخم خطمی تخم خیاری از هر یک سه درم تخم بادیان و خسک از هر یکی دو درم انجیر سفید ده عدد سیستان سی عدد هر انجنه و بیا مزند جماکرد سه بیست
چهار اوقیه با اب اوقیه و سه سکنجبین صفت مطبوخ دیکر کیرند بول خیاری و تخم و بیخ خیار و اکیبن و بعضی کاو یا مزند سنک را و دو بجاری بیا مزند و مقدار بیا مزند هند سنک را و دو بجاری بر اطفو زند و با بول
بر زن ابر و خیار شنبر و اب بادیان جوکشند و بار و نخو ز دام بر هند و زه ضماد نیم کنند با روغن اقوت و بیخ و بیخ و روغن خسک با روغن سوسن و دو و روغن خیری
انجنه و روغن جرجیر هم بر هند و بعضی هم خلط کنند و بر اسمت کوفته و بر اب خوکاه فرشتن و بر زه بان بر اسمند و فرو د اسمند سود دارد و سنک را اکر کرده و مجوب ما بول
بنا ند و دو اید ما بول و کاهو الملاک و خطمی و سیوس اند اب بنهند و مثانه و مجکاند و روغنها که در هی مالند و روغن سراب تا در بنشاند و روغن عقرب بحری قصب امن بکاهند و
بنا ند و اند و مقعد و بر دارند تا سنک را کند و بر بنا ند و طبیخ سراب و مرزنجوش و روغن اقوت و روغن بلسان و روغن اقوت و روغن خطمی و روغن سفید اند بجاسین سود دارد خاصه اکر جوان و غالب
نباشد و مثانه زدن کند و اکر در مثانه و کرده اماسی بود علاجها اماسی اندر بیا بجاهی باید کرد و مدت امده است کاو را زدن و اکو طبیخ خسک باشد بحقنه و شیاف طبیخ نیم کنند و حقنه
سبک کنند تا مثانه را نخاند و جز کنند و شیاف اوقیه بدار حقنه و مسهل دادن صواب باشد از بر که مسهل مادتها را از بالا فرود دارد و فی کرد سود دارد تا ماده را کند که
و از ان و مثانه که روی بیل دارد باز کردن اند مکن نه اند و قت در دبا بر که از بر اکه با شکه سنک را بجنباند و بیالا و کرد و در دزیاد کرد و اکو بیرون بر هاد در دزیاد نشود
از فلوبیا و مثانه را زجاره بنا ند و تر با قوت فاسده سود دارد از بهر اکه قوت افیون در و تر از نه باشد مدد و بانشاند و دارو ها بکو بعضی را حکنه و بعضی را بر و بنا ند
جوله بر و از ان مجمع که با سکو بیسار از مردم که از بیول اندن در دسکی بند و سنک باسانی بر و زامه و اکو سنک کرده بول جای باشد در علاج اندر ادو ها و اکر کنده فوی
و روغنها و نطولها و علاج و بیکا رنباشد با نشت کو ناز تخما و طبخ پرسیاوشان و مثانه ان با بیاد و سیوس و ازن تکمید کردن و بیاید دانست که دارو ها مثانه را که سنک را بجای بیشتر و باب دیکر و بیشتر
با کرده امد و بیا بیا شنانه و با که و روغن زیت بهم ابیخته تکمید میکردن و بیاید دانست که دارو ها مثانه را که سنک را بجای بیشتر و باب دیکر و بیشتر امد و بجهه که خود دو است و اکو
نخست خوان ابو جلیا و بیا بیا دانست که جراحت و شانه یا دو مجری قضیب افتاده است و وضع در دبان کاهو هن **علاج** هر کاه که جراحت افتاد در حال ابسلیقه باید زد از اهن

غلیظ و تخم کرفس و صفت هر یکی بلغ غلیظ را در هم کرده بکیرند و بر دو سه بکنند و حرا الیه و جهار الله جر بهند هم تخم خطمی و دانه ابر جلیه کنزین بن صفت دارو ی سنک از
کرده بر ان کرده تخم خربزه پاک کرده و زیره و فاخوه و سعد تخم کوفی و تخم تب و با دام تخم راستا راست شربت یکدرم با طبخ پرسیاوشان صفت دارو ی سنک را و سنک را بر و
و هیچ ترکیب و از ان دیکر با خاکستر کرنب بخلی پوست خار بیخ که بجز از دو سه بلند و هجر الیهود راست راست شربت یک مقعه با اب کوا شاب کهه صفت دارو ی کوه الیهود
الیهود را بجا الفت و سنا اسفیج و مغز تخم خربزه راست راست هر دو انجنه شربت یک مقعه با شراب بر بیخ حرا الفت با من هند و است صفت دارو ی کوه مغز تخم جهار تخم کرفس بجی
و سلیخه و سبل و مداجینی و حرا الفت از هر یکی یکجزو غافر قرحا و جند بیدستر و فرنیون از هر یکی جهار یک جزو شربت یک مقعه با اسکنجبین و اب سرد سیاه صفت دارو ی دیکر بزر دو تخم
کرفس و مغز تخم خیار ان هر یکی سه درم سلیخه و دار بیخی سبل از هر یکی جهار درم هر دو انجنه شربت جند یکه از سه جار اوقیه از خمسه سی و زیاده دارد خون سنک را بر و
پاک کند و اثر ان و خاصیتی عجیب است و ان ثابت که هر که ان را بر دو کشد در کشتا ساران دیده ام اجابت کرده و مدت اختیار کند ی بجی با یک اب قرب هر ما بر دارد و خون هر سنک را بر و
پاک کند و ما نوبت در میان زنه بیار باخد بست او جهل کنند ی و فنا و سرخ نقطه سیاه در میان سنجاب جانور سه عدد خون در سنک را بر و اند و پاک کند و کوبی است
بیشما تا بیل روشنایی و هد سر و اطرا فا و لکند و تر ان را در جنی سبق خنک کند با فتاب هر روز ان را بکند به با دوازده درم نقیع انکور بدهند سر روز بخورند اهمیکنم
هر روز بیا بداد و این تیزاب و ده نیت و در اختیار چنین و بین کرکی کرکی و با هم نشا و کو بلند دراب بر خود کرده و مثانه را از سنک زاده ازان اکند کو دنک را خنده دهند
و بر دک را کبدم و کفشانه عافی ان بیکو تخم کسان باید کرد و کرد هی کفشانه کهنان کیو تر و تند بیدا کیند با راست و هر روز کبدم بدهند با طبخ مقطعا منع صفت دارو
دیکر تخم خربزه و مجالفت و اکبک سوخته و دو قبا راست هر دو انکه بند نم شربت یکدرم با اب قرب اکر با ان سنک کوبم خسک و کرم سوخته هر اماد و دو قبا راخته بهفت
بدهند و تقشا زاپاک کند و بعضی طبیبان کرده و کرم طبیبان و کرم سوخته ارنیم و ثلث ماده و دانه با ده و ماده اب راس تر کرد ی بشانند و فرموده اند از طبخ پرسیاوشان جالینوس کیم
مرد ی را کاین بدر ما کجا سکرد ان طبیب خویش که طبیب اوا در طبیخ کرد شانه ی هیا تخم خربزه کیا و تکنه با کوبد و داری و مثانه اوان سنک پاک شود اما اکر
هفتاد و هیل کوبند و هفت تن سرا بند و هفت رو نخو نکه کرده و مثانه را از سنک پاک کرده بیچند بر بوه اوتی اکبر نشسته با اب قرب بدهند در هفت روز مثانه را پاک کند
کند بیدم اکبک سفید نابی و خشتا بیا وقیه ابکرم بدهند سنک را بریزاند و با جوله بر دراج و مقدار که احقه خون بر کشک کرد بنا ی بر کی بیند خسک کرده با تخم تنی با دیان
و سلیخه با بول سرکه ناحوش بیرون و اندازه شیاب شیرین دهند سنک را بریزاند اکر کرفس از هار خلی بند تک کشک با تخم بر دی بر بیخته سوی تخت سود دارد و هم
دارو ها که از هر ان علت دهند در کما و بر ان ناخ تر بدد و جا البلسان سوده کشفا اسنک کرده تا بر بزاند و عرق حجه الحصا با خیار خوردن و خلوا ازان اسخن سنک کرده
با پاک کند و اد اخ تا با بیخته سنک را بر زاند صفت شیرین سوده ما اکبک سوخته و کوزم فاکسر کرنب بخلی و خاکستر کوتی و سنک اسفیج و خنی تنی خسک کرده و خاکستر و مشتر
منع کبیر از دی برابر و باشد و جالینوس و منع کوی و موج راست راست خلوا سالیون و قوه مشکلها منع صنا لو تخم خطمی بلیا از هر یکی یکجزو نیم هر دو اکبکی بر بند شربت از یکدرم
تا یک مثقال با خسک کبار بخنی سیاه سنک شانه پاک کند صفت شیرین کردم کرند و کرم سوخته سه درم و تخم خطمی با کرم و تخم بخیر یکدرم پیلدا پیلدا از هر یکی دو درم کاکم بیند
و تخم خربزه هر دو انکه بند و اکبکی بر بند شربت بر ان شمار کوبان رانیمانه و دو کاه تا با کی دراب کوفی صفت ماده و دیکر سنک شانه را که بیک بنا شتو پیل نظر و از هر یکی نیم
مثقال بلیا البلسان و دو مثقال مرجان مقدار هر دو انکه بر اب شیرین بر بند و جهاک سه جند نخو هما بند جب خون بند که بلیا البلسان و ماسیوز ابرج و در مرجان و مثانه با که کند صفت نخی
کوم بر بند زاد و منه و منع جنطیانا سعد و منع کرا زهر یکی یک اوقیه هر دو انکه کند و دیکر طرفه ذری رو غزل انتخ کرده و این دارو ها در بن رو غرکت و در اقتاب نهند و کرنیس
ان اسیان زه بلند و تنوال روی بکند و بر کرم زنه دیرین و غزا کنند و ران و اکاه کرد بند و هفت ساعت اقتاب نهند پس بر کیرند و کار دار در صد جنان کرد و خوشی تیز
سالهد ران وقت کو انکوه بند بر اند سیل کنند و خوان کنند بخی سعد بر بند و اخرا و نیز بر بند میا نا و کاه دارند و در دیکر سنک بر کیرند و بنهند تا نیم و بیا باد و کنند و بر جنی
مثبت نهند یا بر غیر ابی کنیه یا بر سفالی نهند سالی بعد بر بیرون شد تا کرد بر دو اه نیا بد و در اقتاب نهند تا خشک شود و اند و تر بیا فاده تا در جین سنک شد و قت حاجت
بیا بند و کار اند و صفت سوختن کردم شربت بهم کرند و کرم را در دکت و دار دیکی کنند و بر کی نهند کم و در ساعت بکلاه بند بر دارند و بنهند تا بر خود و شربت
با کرنکه کرد بر اخ باشد جنانکه تجاوز نکاه دارند و کار دیکر باد سر نیست استعمال کنند و در ساعت یا ساعت دیکر و نهند تا نیز بر ان خود بر اکه سوخته باشد که قوت
اور و در هم باشد توان و صفت سوختن اکه هر یک کار اکرده اکر اکبک شانی بند و اکبو دکه کری اهنی کنند و بر اتش نهند تا سخ خود بر اب سنک را کنند بسیار باید
با تنوی سخ بکنند و اب تجاری اکنند بسیار اتا قد و جنان نکه بنا بود **باب چهارم از جز و چهار در اکفتار در هیجده هم از کتاب شش اندر علاج**
سنک که در مجاری بول بکذرد و انرا برند و جراحت کند با تجری اسند مانند اما اکر سنک شانه را مجری و بول در اطاف جراحت کند
علامت و ان است که از بر اکه سنک بر زنان بول اخراج بیند بول اخراج بیند با خواب خود کو بول با خون بیا بیخته است و باید دانست که جراحت در کرده افتاده است و در مجری که خود در است و اکو
نخست خوان ابو جلیا و بیا بیا دانست که جراحت و شانه یا در مجری قضیب افتاده است و وضع در دبان کاهو هن **علاج** هر کاه که جراحت افتاد در حال ابسلیقه باید زد از اهن

شهاب بروح جراحت علاج کردن صفت دارد و کی جراحت یا وباء اندر کی بدان کی اگر اندر کی کند روده لاجرم ازو بیرون آید کی بکوی تخم مرزنجوش با آب کرده چند دفعه داروی هاء بکیرند و بر آن
الحوار بندند و قرصها کنند بانگشتان الماء داده بکیرند و بر آب بر دهند که بدان الحوار بیاشامند و از آن بعد هر روز یک ساعت بر آن بکیرند صفت داروی که خون را آرد و بکیرد سفرنام ارزن و کاه بکوبند و
دم الاخوین لسانات آبون بعشر کوبی هر دو را با آب کرده و بوقت خاجت با دبه لسان الحوار بکیرند و بخورند قضیب اندر بکیرند صفت داروی که خون را آرد و مانع معده
و از معده کی آید یا از اندر کی آید یا از اندر کی آید کی آید کی آید

هم را بکوبند و بترازو بر نهند و قرابه کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت بسایند و بکار دارند صفت دارو دیگر نعناع شب یمانی مورد زهره یکی هشت درم صبر کندر از هر یکی
چهار درم اقراص مر شیاف شادنه و بسایه خشک کنند صفت دارو دیگر بکوبند نوبار مورد و از هر درم مس سوخته و مر و صبر نوشادر و شب و بخار مس کندر از هر یکی هشت درم
بسایه خشک کنند و بترازو بر نهند و قرابه کنند صفت دارو دیگر کندر نوشادر و بلیله و حوزه را سود دارد قرصه طاس سود درم اقاقیا نارسیده و زرنیخ زرد از هر یکی
یک درم هر را بسایند و بعصاره برگ اسپغول یا برگ دیگر بسرشند و قرابه کنند صفت دارو دیگر دو شبه را سود دارد بکوبند خاکستر مردم و انگبار و عدس چوبی است
هر را بکوبند و ذرور کنند **باب هفتم از جزو نخستین از کتاب شمارند در هم از کتاب شمارند لوقه و کوشت فروبی کبر قضیب و خایه و زهار**
و تعدیل بدیدار یکبار سوخته و خاکستر چوب زیر بار بر سلیند و مطلا کنند و اگر بدین زیاد خود بیاید برید و زنگار روزاج بر کوده و اگر سخت باید دراج کردن **باب هشتم**
از جزو نخستین از کتاب شمارند در هم از کتاب شمارند عاقرقرحا و ارساطون کویند کوشتی ترکی و دوغی سوسن و بیه مرغ و بیه بط و غز
ساتر کاو و کوزن و موم و مرتاج هم سرشته و همین جمله را به الیه در کرمابه بر و اگر خایه **باب نهم از جزو نخستین از کتاب شمارند در هم از کتاب شمارند**
الله عاقرقرحا کما زایی نانیان عاقرقرحا و ارساطون کویند از بیخ اخلاج قضیب بود و مدها و بیرب المائی کم کند و اوجع بود و اینجا بود و از دوزا زاد افتد
و هم دلالد و بود و ان ما نادر بود و این علتی است که اگر علاج صواب نکنند او مزمن باشد شود و باتنج کند و هلاک کند و شکم بیاماسد و عرق امید و کوشت بوی خوش **علاج** نخست لک
تفنی و بیضا یا بر روی بخار مالش کنند و پس بوجه بر کاشند و پس طبیعها را بسهلان الطبخ نرم کنند چون آب بدهد و خیار شنبر کرا بجکند و آب عنب انجیر و خیار شنبر و ماش از دو حصا
بر بیضه ملطاها ختل بر نهند بر پشت قضیب و خایه جنانکه اندر علاج اماکو که در قضیب و خایه بود یاد کرده امده است و نیلوفر خوردن و بوی بیدن و طلای کردن سنی سود دارد و طعام مرده
اسفاناخ و سنی و آلو ماستان **باب دهم از جزو نخستین از کتاب شمارند در هم از کتاب شمارند قضیب و خایه**
سیاه اماده بود که بانیا فرود اید و کاه باشد که تو تج اید و این بر بود **علاج** نخست استحمام با کوکه بعضه و اسهال و حجامت بر پیشه و بر روی ران تخت سود مند است **علاج دوم** اگر
کوکه کشن قایما ماسیا از هر کی نبیند نوشادر و کلهنیه یکی نخلان سه ملاسا تن چی و زرد چه دارها بکوبند و بر بزند و بر وقتی زنبق هر سنی و بکار دارند و سرکه و دغی کل کوکه
بوده طلا کردن و کرمانی سود دارد و اگر خارش صعب بود اندکی مومیا با آب بیامیزند و چون از کرمابه بر دارند سفیده خایه مرغ با انگبین سرشته طلا کنند و بوجه مرا کشند و بعد از آن
ران سود دارد **جزو دوم از کتاب نوزدهم از کتاب شمارند** اندر تفتق و قیله که اهل خراسان عرق کویند و شهر تن دبه **باب نخستین** از جزو دوم از کتاب نوزدهم از کتاب
شمارند **اندر اسباب تفتق و نفوخ ان و فرق میان قیله و تفتق** بباید دانست که بوشی کم بوست بعضلات و دو حجاب یکی با مدت و یکی با مدت و میان هر
دو رهاست و از ان زیرا الخفیف الاماکو کویند و دیگر بر ذات و از بلغم یونان باد بطون کویند و بنا کهنه کویند از بهر آنکه ابی باد بوده تولد افت و منفعت هر دو دانست که کمتر از ان کناره
که حلول است و شی بحد تا همیشه احتکام باشد و تفتقها از بقوت از حرارت هر ان کارها خوش تمام بکند و بعضلها بوست بر وی و چرب که رجها بود دران باد کند و حجاب
را بدر دهند و ابی حجاب باد بطون را سنه سوی کیاه ساخته و ان آنست که زندها بر بقاد خوش کاه دارد تا فواد باز شود و حجابها خالی از وی شفت و ان منفعت او دانست باید
بر دکشیده قراست و این باد بطون تا هیکا و به بیخ ها دران بیامده است و از انجا او دو منفذ ساخته شده است چون دو سوی یکی از هر سوی یکی نزد ماده است تا نزدیک هر دو ظاهر
و باجکاه شده است و هر یک با دیکر پیوست شده و بدل خزیطه کشته کرد و کرد هر دو خایه هکاه که مردم از جایکاه بیدا و از انشد کند با باری کرد بر دیکر با مانند ان قوی میان سدا و سی
قوی این حجاب باد بطون هکاه تند و سوراخ شود کر ان سوراخ باد بنا فی آمد یا بزیر با فرود و لوب بیرون سوراخ بر وزاید و شکم اجایکاه بر وی خزیده ان ابا بنا فی قوی مرا فی اندیه کوینه معنی قوی
پوست شکم و کاز ان منفذ کاه از هر اد بطون ساخته شده است کاهه شود بیرب و روده انجا فرود اید و این کاه کوچک باشی روده از بغو دران فرود و تو یا بیا هم اقوی الاربیان کوینه معنی
قوی بغو دران هر کوزنی باشد و منه با ان حجاب طبق یکی خایه فرود اید یا ماسا زاد قیله الامعا کوینه معنی روده امدن روده کسته خایه کاه باشد که سبب فرود امدن روده بر دران
و یکی ظاهر شکا نفی باد بطون بنا شد که ایجا کرد اید و از منفذها هر دست و انخشه شوند و باز کی مایه قوی فرج باز شود و روده بیرون منفذها فرو اید و اقوی الاربیان یا فرد الامعا
کنند و این قیله سه کونه بود یکی انکه یاد کرده امد و دوم انکه بر خایه فرود اید و یکی خارجیون دبر شود و این را ستاز قیله الاربع کوینه و سوم انکه اثر فرود اید و انرا قیله الماء کوینه و قوی الاربیان
زنان را زیاده افتد **باب دوم** از جزو دوم از کتاب نوزدهم از کتاب شمارند **اندر فتق مراق البطن و فتق الاربیان و فتق الامعا و علامتها و علاج ان**
اما علامت فتق ان البطن است که هکاه که جدا و نعلت بر پشت یا از حق بیند بخیر بر دل اید باشد بجای باز شود و هکاه که دست بر وی فشارد بجای
باز شود و هکاه که دست بر دارد بر دل اید و علامت فتق الاربیان همین است قیله الامعا انست که قولنج اند خایه افتد و هکاه که طعامی یا دکر بنا یکبار نخورد و بر روده روده خایه فرود اید
و هکاه که دست بر فشارد بجای باز شود **علاج** علاج ان بر سه نوع یکی است اما هکاه که روده یا ترب فرود اید یا ب کرم بر ان جای هر چند تا نرم شود که روده با جاروا بر ان نشاند و شی
با بوبه کرده می مالند و شست بر ان جای می نهند و پس از ان بر ان جا هموار سنه فرود اید و از ملاها بر ان بیچند یا علی و لوبیا و عدس و جاروا بر دو کی از
عجامت و از ان کاه کردن و بر سر خوشی و بر سر خوشی یا از خایی با برج کردن بر بیرون اید و خوشی از ان بیرون کاه یا بیدانست و بیوست کوچک بیزه و سیر زیره لغا کاه
داشتن و اکر ان جای لوح کنند تا سوراخ شکر کهاب بود و از روده ها قابض بر نهاد تا بر سوراخ راست کند و از روده ها قابض بیست تا قیاب عصاره لحیة التیس

اندرون مصطکی کندر و از بوست و اقاقیا از بیخ و مازو و سیر و ماهو و تاغان و کلنار و بول مرد و ب یانی و صمغ و طرشت و سیر و ماهی و سرکه کرده و انجه بهلا کنند و با
ارزاه هایا بزند و چون ابی و بوزه و بیرا هم کنند و بلوز کنند کی قوت دهند بیامیزند چون زفت و علاج ابطن و انج و مقل و صفت عمادوس و دستور کی باشی کند و بر فواد
هر کی سه درم مقل و درم اقاقیا و از بوت از هر کی یکدرم هم را کوبند و دیکر ترکسه از بنا کاه و باملا در هاون بسایند و نخی ابعا کوفته بر افکنند و بسایند و بر ان جای نهند
و بیند صفت عمادوس دیکر بکوبند مصطکی کندر مایه کنار درم اشیا خاکستر از بیخ سرو بر شد ظاهر و استار است هر دو را بکوبند و سرشته با عسل انصب کنند و دارو هایه و بر شد صفت عمادوس
دیکر اقاقیا کوزه و صبر نار بوست و راست هر دو را بکوبند و بر بیخ بر شد صفت عمادوس دیکر بکوبند مر سعد و زنکوی مار و عاقر اقاقیا کندر و صبر و راسنا و مر و عاقر
و دارو عابد و بر شد و کوکنار و مقل و شراب و کوکه خاشه و بیخ قیا و بیخ انغوزه و بیخ اسپن و جنبه و سه موزه کنند و بر ان جای نهاده و صفت عمادوس دیکر کوکه کنار کنند و بر بیخ خایه بر شد و بر ان جای نهاده **باب**
سیوم از جزو دوم از کتاب نوزدهم از کتاب شمارند قیله ریحی علامتها علامت قیله ریحی انست که قولنج بود و دست سبک بود و کرمانه
جوان بر شود و باز ان بجای باز شود از قیله الامعا **علاج** انفعه لمها و سوها باز ان بر هر جایه کرد و کوکه انجیر و سعیر زیت انجار کار داشتن صفت طلی و کیر و قضیب اندر بکار کنند
کنند و رغن زنبق اوقیه مسل یکدانه اندر بوید و سر بکشد و بیاز و از بکاشند و رغن اسپن و فرنجاسپ و از بیاز و از بکاشند و رغن اسپن و فرنجاسپ و از بیاز و از بکاشند و رغن اسپن و فرنجاسپ و از بیاز و از بکاشند و رغن اسپن و فرنجاسپ و از بیاز و از بکاشند
طبلی کرده امده است در بن سود مند بود و صفت بیرون و صفت بیرون کنند و هر از استن و مصطکی و زعفران و سعد کوکه کنند و بر ان جای نهاده **علاج دوم** و اما از هر کی در دو مکیال
و مقدار هر کی یکدرم و نیم مخدج و طلا السوس و دفع الاذوقه قسط و نبات و درونج و فاسرا و ان از هر کی بیندرم شربت یکمثقال هر بامداد بخورند و نماز هاکه در باب کنند باد کرده امده است
کاوان و از هر کرکه باید کرکه خاشه بر سر بنی دکی از انجا و کرجات و باسن بدان نهاده و شکم از طعام بسیار نخورد جاع و نخست بند یک اما انها نهند و خوشش بند و بنی
و دیکر کرکه کنند و اندر **باب چهارم از جزو دوم از کتاب نوزدهم از کتاب ششم اندر قیله الماء**
علامتها و انست که بوست خایه و بیش خایه و بیش و تراکوکه و دست کردن بود و کیسه خایه و دکه بر جوهر سعد و کوکه انجیر و زیره و مورد و بیشان کوسفند و استارات هر دو کنند و بیاد و بیه
بکار دارند و شاهاکه در بیخ و استسقا یاد کرده امده است بر وی نهند صفت عمادوس دیکر اندر جوهر سعد و کوکه انجیر و زیره و مورد و بیشان کوسفند و استارات هر دو کنند و بیاد و بیه
و سرکه و کسر و رغن و صفت عمادوس بکیرند و بجاد و بجد و بسرکه بکیرند هر یکی بجزو بر کیرند و بسرکه بکیرند و بسرکه بکیرند و بسرکه بکیرند و بسرکه بکیرند و بسرکه بکیرند
بکلانه و طوق و دغی زیت سرشت طلا کردن سود دارد و کرابه بسیار بود و صلاح است که زلک کنند و بر ان بسیع کنند بر ان جانب و زر و اب بد و سود و زیر و برک که نامی
بسیند و قوت کاه سیاه **جزو سیوم از کتاب نوزدهم از کتاب ششم** اندر احوال جاع و منفعت و مضرتها و علاج تعسر ان کردن کاه ارادت و ان جزو
بیست و جع باب **باب اول** از جزو سیوم از کتاب نوزدهم از کتاب ششم اندر بیان حکمت آفریدکار تعالی در انکه مرد مرا زن جاع لذتی با طلاق باید جمله سبب بقا و جاودانی فواد
فتنا سود هر از بیکار تبارک و تعالی لذتی با طلاق در جماعت که سبب تناسلست تمیز که پیشتر از افتقان لذت شهوت ان دو هر جانوران نماند و مردم را کاین خاصیت ارزانی داشت
کاه هاء ابلیز شد و تیز و بیش و بیش کاه هاء بد شد و شاخش بود و بر ان طلب ان لذت کنند و دو جا طلب ان لذت کنند و جا خاصیت مرد است و مغلب قوت بصری و دو فرشتی و مکاط
کردند از ان حال از تیز و بیش و بیش کاه هاء اندیشه ان خاطر شود و باعث که بد و مادر ظاهر ایشان بر نهند و از بهر صلاح و فساد او و از بهر انکه حال این فرزند بکوناکون
یاد است زاده هر دو انست کند و بسیار مردمان اخذ کنان عقود و سوم و شم و خوشش دارد ایشان باز جای بود که هر کو نام ان عضو که است از کلمات بیان کوینه و نخواهد که
بیشتر یکی ان ساعت دست بوی باشت یا جز بوی بعد کند کی در ان حال چنان مغلوب قوت بصری خود که شهر بصر عورت جز بوی هر کند و باشد که عورت مفعول ایشان بر هر کند
و خواهد که صورت او هم بیند و خواهند که ساعتی دراز در ان کار باشد این هر اهل که تا نسل مردم باقی ماند جنانکه اندر بیکار تبارک و تعالی تعذیه کرده است و کوناکون کیان
و اشیا و جمله بی وقت بصری خاطر بیش هر کو کام خاطر ایشان کار کردی و این عمار مر زنان را دو کرده امد بخود تا ترکیب بیکی هر کو این معنی قصد کنند کان اندیشه و حکمت اندر بیکار تبارک
و تعالی اقرار دهند و بلند سر کرسی ذلک تقدیر العزیز العلیم **باب دوم از جزو سیوم از کتاب نوزدهم از کتاب ششم اندر علاج اعضا و تنال**
باید انست که طب کاه داشتن سنه سنی است بر تندستان و زیاد کردن بجایی از بیماران تا سنه سنی باز اید و اندر حفظ انتحاس بود بر سند اکه مکه کرد و حفظ مزاج بر کرده هم زاد
حفظ تخمی است و علاج اعضا تناسل از جمله اسباب حفظ منافعست از بیکه حفظ منافع تناسل و تناسل و ماسل شود و مکان و مدت کرده اند و در ان حال و اوقات
باشد و اکر نه مداد درین هر دو معنی موافق باشد هم فرزند بد بیاید و هم میان ایشان الفت بود و اکر ان انسه مداد بجست زن یا ان بجست مرد که بیاد در اتال تقدیر
و تاثیر بود بر فرزند تولد کند و میان الفتی بود و جبیا را باشد که مثالز مرد ضعیف بود طلب او بجست و زن را مرد لذت تمام یابد و باشد که زن
کرم و بیرهه که زن را مثال افتد و سعوت ان نخیند باشد و بجست مرد بر جوکه بیند مرد را و بجست او حاجت و تمام نباشد که کوشش باشد که مرد و حفظ او کنند و هم باشد که زن
حال یکانه باید که حاجت خویش ان بیرون کند و بیند انکه لذت هر دو باز کی کو تمام حاصل شود و بیاز کی کو تمام حاصل نشود و بیاز کی کو تمام حاصل نشود و بیاز کی کو تمام حاصل نشود و بیاز کی کو تمام حاصل نشود
مزاج ارد و با مزاج اب زن نامعتدل است و از ایشان فرزند خواهد یا اب هر دو با اب کی ان دو کاه امکان غیر باعث ان اندام و بدن و بیدا بی از بعلم طبایعست و اکر ان

یکدیگر نیست و بدان سبب ایشان را از یکدیگر کوفت نیست و میان ایشان اهل نیست تبریز ایشان هم اندر جماع طریقت بین نیست علاج اعضا تناسل و اجبست و مردم را دیدن آب بدن جماع مباحست
و از بهر که طبیب اندر علاج جماع تقریب الفت فتناسل و بقاء نوع است اگر گویند طبیب خلق است از خلقت او حذاق بیان خلق بیت باشد **باب سیوم از کتاب نوزدهم**
از کتاب ششم اندر منفعتها و جماع که بوقت باغه بباید دانست که جماع استدعای طبیعت است خاصه اگر بوقت حاجت و شهوت صادق افتاد و آنچه منفعتها از تن و جان
دفع شود و ترس که باید و سعد قبول نیارد خدا کرد و بهمان موکد کوید چیزی که خصب اندر هضم آن است دیده اند و طبیعت از جهت طلب عوض آن در حرکت آمده است و بدان سبب
شهوت طعام و هضم زیاده گردد و اندام اشتها بعد قبل کند و تعرق بسیار سبب زیادت شود و ترخصیاتی باعتدال بازآید و مردم خوشی تر شود و دهان بوی و تخمین
شده باشد و بجاست مزاج اندر و بر باید دفع شود و بدان سبب چرکی چشم و صیقل و دماغ و اندام شما بدن و اعراض آنچه یا زایل شود و درد کرده اصلا بوی و ماده اما سها و بر تهاو
دیده اما قضیب و قیاء و اما سر و زنان و در پشت و کمرها و محاولی آن هر دان دفع شود و بسیار باشد که از جماع باز آیند و باید تا بوی مطابق مستحق و مستقبل شود و حکما
ان بدان جماع باید بسیار کوتاه اختیار کنند و مردان را بزنها شاید آن بدین باید و شخشک لوبی و کوا اندام باشد و تن مرد شود در بیان اعتراض و جم
اگاه کند **باب چهارم از جزو سیوم از کتاب نوزدهم از کتاب ششم اندر منفعتها جماع که نه بر وقت و نه بر شهوت صادق افتد**
اگر کردن در طعام و اگر دان بر خوشی سخت زیان دارد از آن بلکه هر گاه و اما بوی مثل فایح خوش هر جماع کاز نیس از کشت غذا خصیصا زیاده شده باشد صر شوی که هر گاه ملاحظه
کنند بجای موضع لیس و حکما که غذا خصیصه شود قوت جاذبه او کرده غذا طلبد و بعوض آنچه از وی رسیده باشد از بجر بستان و بجکو عوض آن از معده طلب کند تا غذا
خام نگاه دارد اندر معده تعویض کند و آنچه غذا خام آنها تولد کند خشتی رسد و اما وجه کو بر بر آن استسقا افتد کند و خوکی آنچه تولد کند هم خام بود و تمام باشد بدانی
و از بهر آنکه کاسه کسی بر شد را خوش کرداند که بر بوی ضاد تمام نجاری بیت باید اندازه بعد شود تخت در بسیار و خرد سرع و سکنه و نسیان و تلخ و اندوه و
رعشت و ضعیفی عصبها اداکند و آنچه بسلیان رطوبتی فاسد زیبی دیگاه و دل جم شود و خفقان تولد کند و آنچه بر زنده و اندامی سرد و اما مرض صلب تولد کند و آنچه بلاد
رود نفر و بی مجرد آنها تولد کند و همچنین کرکی جماع بسلامت امری مضمان نکند بود از بهر آنکه طبیعت عزیزی سرخ شود و تن مرد و مختلف بود قوت حاسها ضعیف و سایی بها
ست کرد و زنوزیک ریزی و دو موی سر ضعیف شود و بسبب خشکی و مناخ اصلح شوند و در پشت و سر دنا نو دردکرده و مثانه خود نفر بود و دهان و کوشت
دنانها کنند شود و هر کی دنان اعطفلی بر بود در اعلی جماع فرا شاید پشت و اندام و اما حوری بوی شود و هر کها زیس جماع سیاه باید و فضول و تمن شود و خفقان بدید
و چشم و دندرد شود و شهوت طعام ضعیف کردد و بوی آنها بدی که جماع کن و اما بسیاری جماع دو ارطنین تولد کند و بیاسکه حرارت غریب مستولی کردد هوی بهاء محرق دو چیزی
دارد و ضعف و بی حوایی و قی و لاغری تولد کند خاصه کسانی که در سیاهها ایشان ادنی می کردد و بسیار که می نیاید که مزاج وی بیاید که از جماع باز ایستد سرشتن کرد کاه بود
و سیوم تکبیل خود و احتلام بسیار بود و کر جماع کنی معده و قیاء و اندام ها و ضعیف کرد و دو جزء دانا و دریا دراز کاه کردن و اندکی خرسند بود و معده را مباح کردن و شاید
دیکر بیست **باب پنجم از جزو سیوم از کتاب نوزدهم از کتاب ششم اندر آنکه مضرت جماع بچکودکسانی بیشتر رسد**
بباید دانست که مردم را شهوت و غضب اندام را اما فواید جماع زیاده بود و اندر بدن باشد یا رطوبت اصلی خرج خود و حرارت غریب باندام اصلی سوی کرده و بدو قرآن کند
یا در اثر تحریری باشد زیاده در قول الشیخ الرئیس آکاه کن و مردم فربه و کوشت آلود از دق و دیابت کاه بسیار بها و در کرکه در باب کنند شاید و کرده اسهالات نزدیک باشد از بکه تن
ایشان فضلها بسیار بود و مردم لاغر و خالیاند بکی که لوبت ایشان و سفید بود پوست ایشان نرم و بوی ایشان موی نباشد و رکها ایشان تنک بود و خون اندک بود و شعیرات
لوبت ایشان بصفوی کرایند یا دنبی یا سخت سفید بود و آن همه علامتها سردی و خشکی مزاج اصلی بود و آنچه اندر ایشان اعظم بود و آنچه اندر ایشان اعظم بود
دم بسیار چنکی کاید یا سرخی و سبزی و رکها ایشان فراخ بود و خون بسیاری با طراوت کرد و بیاس کوشت اندامها ایشان بسیار بود و بیاس و بکمان اندک بود و بیند
کنند رکها ایشان قوی و بسیار بود و عصبها غلیظ و موی بر تن ایشان بسیار بود و پوست ایشان صلب و درشت و آنچه علامتها مزاج کرم و خشکست این طایفه را بر تنی اندک
و غلیظ بود و سهو جماع بسیار باشد و در اندکی رعدی باشد کلی رعد اکاه با زایستد و مضرت افراط در خور کرم بینی خون بود و مردم فربه زود طایفه اند بکی که فربهی
ایشان از بسیار بود و پوست ایشان نرم و بی موی طایفه را موی سیار و قوی بود و شهوت جماع اندک و از مضرت ذبطا من باشد کلی مضرتها و کرچه دل و پشت و دردناف
بسیار باشد این همه علامتها مزاج کرم و رطوبت از بهایفه اخی بسیار بود و خلام از معتدل و کاه بر تن ایشان بسیار بود از زهی جماع قوی بود و مضرتها از اندک و کاه از جماع
مضرتها بر تن از مضرت بسیار کرد دبه و بیاس و در مردان لاغر و کسانی که از جماع لذت خلیم یابند و از جبران ضعیف شوند و از جماع روز با بیاوه و هلاک عزیز شن و ایشان باید دانست
باب ششم از جزو سیوم از کتاب نوزدهم از کتاب ششم اندر تدارک مضرتهاء جماع اما خواهند مزاج
و خشک را اندر همه کرم و تری فرا زیاده باید که دو طعام از آنان بر کرده و طعام سیر و کوشت بره و اسفیدباها کوتر و کباب و هریسه باید بقدار هضم و نوالان بخیس و اما چنی و بدل و مدار
و شیر چیا چون زلیا عسل و قطایف و لوزینه و آنچه بدین ماند و شاید بر بوی خرما اندر شیلفته و شیر و لکین و مدار و از نعمها مار سوی و ترش بر خیار با کوکرد و بدیر کرم و نرم باید
خفت و چون آنچه هضم شده باشد از که باید نفق و روغن بسیر و چنی کاه داشتن و لعوق با سرنج جوز و سکنجبین و شقاقل و زیره و زنجبیل و روغن و بیخ بر روغن

سود دارد

سود دارد و اکر تو آن بکار داشتن سقط شود و ماء الشعیر باید و ماء الکرنب شراب خالی کردن و خاصه مرغ نیم بریشت با اندکی کلکین کهنه و اندکی دارچینی و اکر دواء المسک و ماء العسل
کداخته تخت دادن تبر ماء الشعیر و اوزان دارد و لحظی مسکین و بیاسیدن و بیان حال باز از فاقهان از مسلولان را افتد و کسانی که از جماع لذت بسیار یابند چون اعتدال
و کسانی که بعد عهد باشند بجماع و کسانی که جماع بر کسی که و ما اندکی کرده باشند و اکر خداوند سقوط قوت جوان باشد و تندرست و ضعف آنستان بود در باب بر دستن
و در جایی باید سر دارد چنانکه دیکتار حفظ الصحة یاد کرده امد است و اکر اندر دق احتمد عفن باشد و تیب حرکت و حرارت جماع از اخذه مذکور شود و ترس اکه مکند
علامت وی لذت که در جماع فرا زیاده شود و بسیار باشد که بنک بیوایاند و بدانست ترا زاد اخاد دیا کرد باید کرد و حرارت غریب را شکوی کردن ترس و بعادت باز و ندی جماع
مزاج سرد و تر را تا از ضعف و اسوی مثل و عود و مجمر بطاء که ما بیت کرد چون مرغ و در بطیس و دواء المسک و مجمر بطاء و ماه دجا که هشرو کرده امده است تی قوت
قوت و خوش اوراد هما الجم و شراب کلنو و قوا کرم تدارک باید کرد و طعام و کباب بریان و قلیه خشک باشد بخار کرم چون پلپل و زنجبیل و دارچینی و بجای لیمو الحمل
خورد و شراب کهن و شراب اکثر مزج در دارد و خداوند مزاج کرم و خشک را تدبیرها دوی فرا بیده باید کرد و کاه داشتن تا حاوت بر تب بنه فرند و تدبیر ایشان کردن خود با خوکند
را کرم کند و از طعامها و نوالکرم بر هر کند و اسفاناخ و ماش مغز و کشک جو و درج تازه و بزغاله و مرغ خوب سازند و خایه مرغ نیم بریشت و ماهی
تازه سخت موتوز و دو ان سرها انکور رسیده و امرود چینی سود دارد و در اب تیم کرم و ترش و روغن بنفش و روغن سیمین بیخته کار داشتن سود دارد و از دارهای
باه دارو بی شیر و تریکین چنانکه در جایکاهی یاد کرده اید تخت موافق بود و بنزانه و سکر بهم جوشانیده و نان سمید تر بدکرده سود دارد و خداوند مزاج کرم و تدا
جماع کنند زیان دارد و بعضی باشد که ایشان را از کردن وسواس و حرکت چشم و دیکر اعراض بدید اید و اکر افراط کنند خفقان و ضعیفی معده بدید اید و قوت سا اضافه
و سیاه این است که مزاج اندامها و ایشان مختلف بود مزاج انها و تناسل کرم و تر بود و بعضی بسیار تولد کند و مزاج معده و دل و دماغ ضعیف بود و علاج ایشان
بچیزهایی باید کرد که موتی خشک کند و کفد چنانکه سیر اندیابی جداکاه دیا کرده اید و اکر این علاج نخواهند و نخواهند که از آن جماع بهره یابند در و مزاج و معده
را تفقد باید کرد و مضعی اندام قوی جوزی و دارالمسک و مرد در بطیس و شیرینی و طعام و شراب معتدل فرمودن و اکر دل و دماغ نیز کرم بود و این مجنون احتمال کند مقدم خدا
و اطریفل بزرک باید فرمود و دل و دماغ را بی صدا کلاب و سیب و بی و شراب بجالی قوت دادن و خداوند که از بن نوع باشد بر بقا دادن و بعضی مردمان با عقد که ایشان
پر از جماع بلرد در ایی بدر سیل اطفی بکن بر سیل بعض ایشان را چند و زیر سه از خرام جاوشیر یا بکیدم ابر مرز بکنی باید داد و اکر تخت استفاده کنند بار دها کرد طبیعت
نیم را تدبیر و زاری جوزی که حفظ و تمام الحار و قطلو زیون الیک و زرا اجیزه صواب بود و دماغ نرمسال جنبر و روغن القوت دهند و عظما را بروغن قسط و روغن نارون
و روغن سوس و مثال و عنبر و سعد و بابونه و حکم کرده مجرب اند و بعضی از بن جماع در بهر چیزی و چیزی شود و سیاه این بود که در تن ایشان خلطی بود و محرک جماع
خلطان بدماغ برابد و بعضی سیاه این بود که بر خلاف شود و شراب صرف قوی خورده باشند علاج ایشان آن است که اکر در تن خلطی بود تخت استفراغ کنند با دارو شود
و حقنه و تجارب با سرنج دادن و دماغ مشغول باشد و روغن کل کلاب و ارغوده و اندکی سرکه بر سر بی نهند و طعام از سماق و جوزه با و ادارد دادن و اما نان سازند کشنیز
اندر طعام کردن سود دارد و کلا نور کلاب و صندل بوییدن و اکر احتمال کند اندکی کاتوبار و عرق بنفشه کشیدن سود دارد و اطوفها از برک سیب و بی و امرود و کلاب
اندکی با بیخ و کاشیر الملک ساخته بکار داشتن صواب بود و بعضی از بن جماع مالدکی بدید اید علاج ایشان آن است که خوشتن را کرم بیوشند و بعضی سند چون بدان شود
ملاء الجم کرد زرد خایه بریشت با اندکی سرکه عقد بر و بعضی سند در ماهی بیستر بر و در کوماء سوده و طعامها و مثل مهار الطف خورند **باب هفتم از جزو سیوم**
از کتاب نوزدهم از کتاب ششم اندر علاج کسانی که ایشان را شهوت جماع بسیار بود و خواهند که ان شهوت بشکند
بباید دانست که بسیاری شهوت جماع که در جماعی بود و مزاج بنک و تندرستی بود و خوانا فوان باشد و ضعیفی مردان شهوت را نیا بشکست تا ان شکستن
قوت و مزاج بود لکن اکر سبب بسیاری شهوت زیادت کرم و تری بود کما استفراغ کنند و ان شهوت را ساکن کردانند و باشد و استفراغ بفصد اولی تر و علامها و اسباب
باید خورد و سهو بها رشتن کار داشتن چون شراب نیلوفر و شراب نیلوفر و انار ترش و سیب ترش و بی ترش و ترشی تخم و چیزها سرد و تر چون کوک و کدو و اسفاناخ
و برک و سلاق خرد و کشنه و عناب انجیل و چیزها سرد و تر چون عدس و نخود و شعیر باشد هاند و خاره کردن از لطب و برک حرفه و کشنیز تر و اسفیوط برجا باید قعده
و باشد که بکشد کودک و دل قلبا این چیزها با رکند و کوشت چوزه و اسفیاج شسته و در لسنه و قیوط ایا و سکر ضاد قوت باز و حرارتی بدانند بود
کمو و سود دارد موی اندر خشک کند و کفا اندکه بسیار تولد کند و اکر حرارتی باشد کوئی باید که اکر سکنجبین خوبی صفت دارد و بی کرکه موی اندر خشک کند و کفا اندکه بسیار تولد کند
بکیرند تخم کوک و تخم خوفه از هر یکی راست راست شربت پنجدرم کوفته با آب عدس پخته صفت دارد و بی کرکه بند تخم سداب و چند بیه سر و بزر البنج راست راست شربت یکدرم با
شراب مزوج اکر با آب سقونیا و کرکه بند تخم سداب و انیسون از هر یکی یکدرم چند بیه سر و بزر البنج راست راست هر یکی دو درم کل مرج کلنا را از هر یکی دو درم شراب دو درم
سرکه با دو ع ترش سقونیا و کرکه بند تخم سداب سه درم تخم کوک پنجدرم شربت دو درم با سکنجبین و اکر یکی چند و بی پوست هر اسداد دو درم تخم کوک با بیخ تخم خرفه و بخورد سهو جماع
از وی بر باید شود و اکر سبب بسیاری شهوت کرمی و تری می بود علامت وی آنست که موی نو بدید اید و بدیر و حرارتی و حوکی اندر و زهره و زنجبیل و روغن و بیخ و روغن

خشک و بادکرده اما مراد است و نیلوفر و جلاب اصلاح ظاهر او بخش نافعست و عصاره بی نیاید که کافور خوردن و بلکی کردن بسخن سود مند است و بر دستکها از خفتن و تخم بر دست
بستن برکرده سود دارد و اگر سبب بسیار باشد و بیش از سود بود علامتهای آن معلومست دارد هاکه بار را تحلیل کند و دارد هاکه استفراغ سوداکند و تدبیر باحتیاط بالیخولیا اگر
باید دانست **باب هشتم از گفتار نوزدهم از جزو سیوم از کتاب شش اندر نو تر قضیب** این علتی است که قضیب بی شهوت و خایه بر بدن بماند و سبب
ترکیدن این علت بسیار باد هاء غلیظ و اندام انثا تناسل در حوالی آن و ماده این باد هاء بطوری باشد غلیظ و بر انگیزاند و باد حرارتی باشد ضعیف و گاه باشد که سبب این
نگاه نفوست و بیشتر سرد سالم قضیب و خایه و حوالی آن بود و فضلها بدین سبب درین اندام مانده و تخلیل و خرج نشود و باشد نیز که دهنهاء رگها که سبب این اندام اند پوست
و لحم کوده و باد تمام باد هاء غلیظ بیان نکنند که بود و مرد ماده از علت شود و اسباب و نشر بر جوز دن ظاهرا غلیظ باد اگر بود و انجو و نخود و نیز باد زرد خایه و گوگرد
و شاب نوازان جلاست و عادت مثالی خفتن بعد پشت بار خفتن پشت کوه کند و ماده را بجنباند و باد بر انگیزاند و این علتی است که گرنده و درج و ان نکنند او بیرون نمود شود و ماده
کوه تولد کند و یکی و این علت بدنان قوی سبب کوه نباشد که ریح باز نکنان و سود نباشد و اگر چه ضرر زند اگر چه قضیب او نکیخته و دزد ان و بیان باز نکنند نام این علت زنام این پوست
نگاه نزاند و خداوند این علت را بدید آگره اند **علامتها** از علت سرد و سخت یکی آنکه ماده او ماده و علوی باشد غلیظ و علامت آن علامتهاء استه و بالغ است که بیرهاء آنکه
کسب تولد نیز بود زن که او بی هیچ درد و آنکه ماده او خوب بود و علامت از علامتهاء آن استه و خوشست طبر که و بیلوی سرخ و تنبیه بیرهاء آنکه شیر بران کاو بی دهد سود دارد که گو
بود و دری این علت را علاج کند قضیب بزرگ نمی شود و اعتدال و کی و استاده ماند باشد و او عیر متی متد و سود و اما سکوم بد بیاید و زود کسنه نخست نکم باد کرد و بعوض
کند و نان نو اگر کم سود هر خوی که و باشد در بیرهاء اما تنها از علت اشاف کند زیاد بود و مرد از اهم باشد اگر زن انزا و بر تراشد **علاج** اما علاج نخستین که ماده این نیم است آنست
که چند بار قرع متواتر فرمایند و بعد از اصلاح کنند تا ماده که شود و باقی از جای برکت شود و اما ماده و سوی هیچ نماند و باشت ان کار را نشتن و این چنان باشد که بطیلا
باز کنند تا ماده میل سوی سه باکا کند و از انجا تحلیل دفع شود و طعام اندک و اطیف خورند تا مبادا از جای باز نشود و دارو هاء که باد هاء را نکند و متوالی اگر نکنند خوردن و بر قضیب
و حوالی آن علاج کردن سود دارد و از جماع و اندیشه ان و اسباب آن بر هیز باید کرد که مرد زن کرد و نر سنه که مصرف دیگر اندام زاگر در جماع بر بیاید **علاج** نوع دوم آنست که
نخست رگ زنند و از بیرون آن قدر چند که تر فی کنند تا ماده سوی بالا باز آید و آنجا که علت برکت شود و شراب نیلوفر و بیخ او و تخم بنج انگشت سپید هند تا قلعه موکی بود و سرکه و
کلاب و عصاره برگ سرخ و عصاره برگ کوز و طبیخ صدر مقشر بر قضیب فرگاه و بهار و خایه طلی کنند و تخم کوز اندر آب سرد و آب تخم خرفه سپید هند و تدبیر بطیخ کنند و طعام
از آن نوع دهند که دیر باب کند تا یاد کرده اند اما است و جالینوس و کتاب رجیل ابرا سکو بیه که جرجانی را این علت افتاد و اندازان ندم و قرعه طلی اند و تخم کل و موم و صابر طی با آب جلاه بر خوردند
باز نشفا یافت و در کبر اجام زن علت افتاد و صد کردم و بیخ کرد و بیخ نیلوفر و تخم چنگ میادم و تخم اذ با جمه بهلدم شفا یافت و بیرون آمد و سیراب و تخم از ابرام سود
دارد و معنی طبیب از معروف گفته اند جماع کردن اندین نوع صواب باشد و از اندازه بدان نوع خود و در بستر کاتی و بر کنار بیند و تخته سپید بر پشت و کرکاه بستن و نطوطها
تحلیل کنند و کار داشتن سود دارد **علاج نوع سیوم** آنست که در آن کحل و روغن صافی زنند و قی فرمایند و اگر طبع نرم باید نفت خشک در بعلب و آب تلاب و آب سنا
و طبیخ پرسیاوشان و عیار شیر نرم کنند و حقنه کردن بکسکاب که در وی سیتان و خطمی و اوسیاه پخته باشند بار و غن بنفشه و نکو سود دارد و صبا از رجو و خطمی و آب
کشنیز و آب بر اسنا عنب الثعلب سود دارد و مرد اسنان و اسینلج و خیوا با کلا ربی با سرکه و کلاب طلی کنند سود دارد و شربت کشکاب و آب انار و شراب نیلوفر
و شراب عناب دهند و بر قطر جماعت کنند و بر وجه برافکنند و اگر خداوند علت حیران باشد یکطبوج جوا بنهاد کا قوی بدهند و مرد و رطها آن روغن با مالکنند **باب**
نهم از جزو سیوم از گفتار نوزدهم از کتاب شش اندر سرعت انزال یعنی ودیه و زجر تراب و اندر بسیاری منی
و وذی و احتلام باید دانست که آب مرد اگر بقوت جماعت بیرون آید سبب تولد فرزند باشد و اگر بی قوت باشد از کم قوت بیرون آید و بیرون آید و بیرون
نخستین قوی و تمام و اگر کمی از وی بیرون آید بیرون مذی گویند و باید رقیق ترنج و اگر از بیرون آید و وذی گویند و اسباب سرعت انزال و بسیاری مذی و وذی
چهار نوع است یکی بسیاری مزاج است که آن بسیاری خون قولنج کند و بعید بعضی جماع اندان باید دهد و در رقت و خالی بی سود کرد و بی تری چهار و ضعیفی چهار انتها تناسل
و ضعیفی قوت ماسکان **علامتها** اما علامت آنچه سبب آن بسیاری خون و بسیاری منی بود است که انتها تناسل خون بود و در مباد بی هیچ انالی و یکسو ضعیف باشد و سن نیز از
و زن و تمام از معتدل بود و علامتهاء منی نظاهر بود و تنبیه هاء کند سنه بدان که اگر هی بهد و باید سبب آن بی قوتی و خالی منی بود علامتان در قوام و رنگ منی بدید بود و وذی آن
بیرون بسیار بود و اگر سبب آن ضعیفی انتها تناسل و ضعیفی قوت ماسکه بود علامت و آنست که منی بی نعوظ بیرون آید و نعوظ بانی نرانی خواستن قضیب را کوبند
و بسیار باشد اگر عیر بی علامت تناسل سرخ شود و منی بی نعوظ بیرون آید و باشد نیز که او عیر منی تشنج کند و منی بی نعوظ بیرون آید و این تشنج باتشنج عضلات معده قیاس توان
کرد از بر آنکه عضلات معده از جهت گاه داشتن نفل فرو برده است و او عیر منی از بر اهم و گاه باشد که بسبب تخمه جماع با جیب بسیاری جماع پیدا کرده بکار زود و بطوری تشنج محو بلیه
تن مردم بدان ضعیف و کاهش شود **علاج** اما علاج نوع نخستین که سبب آن بسیاری خون و بسیاری منی و بعید بعضی بود جماع آنست که سخت زان نبند و لعام باشد تا زیاده
و از تلاب و دو باشند و هر باسلاد اربع و ماء و سکنجبین و ماء اسنان خورند صفت دارو یکی که منی کم کند بزر تخم کوی و تخم خرفه از هر یکی و درم اسفیدباج و کشنیز از هر یکی سه درم کشار

ونیلوفر

و نیلوفر از هر یکی دو درم کافور یک تخم شربت سه درم بکفت از شربت بکار دارند و اگر بسبب اندر قی و خالی بود علاج و ویرانست که دارو هاء که مرد و خالی بود و زن و مالیدن بکار دارند
و لعلها که شعاها بیان و مجلس و تیله خشک خورند و اما چون دیده و سعه اسنان و شعها تخم سارسک اسد الی کوبند بر باد کرده با انجیر یا ماسکنجبین یا ماسکنجبین کوبند و دارو هاء منی و وذی
دارو صفت دارو یکی قیقب و منی و اسنان و فنان از اندر که تخم سلب و تخم چنگ و دو کرفی و تخم دیوان باشد و زن بسلیند سود دارد و مضار کی از نشفه و تفاح اخوخ و قصب الذریره
و اقاقیا و اندن سازند سود دارد و مضار کی از نشفه و تفاح اخوخ و قصب الذریره و اقاقیا و اندن سازند سود دارد و مضار کی از نشفه و تفاح اخوخ و قصب الذریره و اقاقیا و اندن سازند سود دارد
لعلها تخم اخوخ و حب سلب و ذریره و کاهدانه و بیخ سنبل اگر کوه قوی بود علاج و اگر ضعیف باشد که شربتها و مرهمها و طعامها خنک تر بیاشامند و باعث ایزان و تخم خوره و تخم کوکنار با
سکنجبین و مدمات و داروی که علاج نوع نخستین اندین باب یاد کرده اند است سود دارد و مدل کلاب کاهو بوبرند و نیلوفر خاص و بنفشه و سرکه و سلیخه و تخم خوره و تخم خوره
و روغن البرنج قوت خوشانند و اسفوطها و مهلهاء و تی اندین باب و مدمات و دیابیطس و شرابهاء کنار و سماق و لحم انیس و شرابهاء الطرفا نشستن سود دارد
و مضار هاء شنان بر کاهاء خداوند و بیخ سبان ضعیفی قوت ماسکه و انتهاء تناسل بود اگر مزاج وی گرم بود علاج وی آنست که اکثون یاد کرده اند و اگر مزاج سرد و تر بود و باعث
بود در جماع وی باستفراغ رطوبت باید کرد و قی خواهد بر سوال و طعام سرد و حبوب سنق و حب اسطمخیقون و لعلهاء که شما و باب کرده و قدح تر و حلوا و اگر خوردن
و روغن ترکس ایشان طلی کردن و روغن مورد بار و غن گرکس آغشته و روغن قسط و مانند آن طلا کردن و اندر طبیخ مورد و مرزنجوش و انار بوست و بیخ و سعد نشستن سود دارد
و از بر انجیر قسط و فرنجمشک و مورد و بسنی و اقاقیا و اندن و روغن گرکس آغشته طلا کردن سود دارد و عصاره و مورد و عصاره منی تخم خوانی از هر یکی سه درم کاقیا و اندن
و قسط و سعد و سلیخه و مورد و عصاره ملهاء آنچه فرنجمشک و روغن گرکس و قیر بهم بسازند و روغن گرکس و قیر بهم بسازند و طلا کنند و اگر بیخ بلیک که بیخ الحمیر بود و با شیر
و نیخوی و مدمات علاج هر اندامهاء صبانی سود بود و اگر آنکه بسیار باشد بر دستکها و بر کتفها و بر پشتها که بود و بر گردن و بر کمر و سینه و سود دارد با این علاجها که یاد
کرده اند **باب دهم از جزو سیوم از گفتار نوزدهم از کتاب شش اندر کسل اسباب ضعیفی قوت مجامعت جنبات و علاج هر یک چیست**
بباید دانست که مجامعت کار بسیار است هر انواع جماع اندوان را از جهت بقای نوع و بدین سبب قضیب و او عیر منی از اجلا اعضاء رئیسه چهارانست و مغز پیل
و جگر و جهام او عیر منی قضیب و خایه که بقاء نوع تعلق بقوت این چهار دارد بقای تخصص و سلامت است و در بدن سبب است که کار مجامعت تمام کرد و سکر بقوت زیاد
کاذر و کاه و کاوی سکنه باید کی این ضعیف شود که با مجامعت ضعیف و ناقص گردد و ضعیفی از اما مها بدین علاج متهاقان دانست که اکنون یاد کرده اند **علامتها** اگر مغز سرد بود
جماع از و بکند و اگر جماع کند لذت نیابند و قضیب سست بود و اگر عصبا ضعیف بود حال هیز بود و حس و حرکت ضعیف بود و گاه باشد که ضعیفی عصبا انی نیز بدین سبب
باشد و چون تخم و اقاقیا و بر بنشا یا بقوت بر بدن تا صور عصبی از عصبا که بقضیب پیوست است بر بیاشامند باید بر بیرون بسیار نشست باشد و اگر سبب ضعیفی
مغز و عصبا سرد بود خداوند علت در سها و هوای سرد جماع نتواند کرد و چیزها سرد خوردن زیان دارد و اگر سبب ضعیفی تری بود خداوند علت در آب و در کرمابه و در کشتی
جماع نتواند کردن و از ساعت که اگر مرابه بر بیاید نتواند کردن و چیزها تری از نه و آب خوردن زیان دارد و اگر سبب ضعیفی گرمی بود خداوند علت اندر زمستان قادر بود و
چیزها که مرد را زیان دارد و ضعف زیادت کند و اگر سبب خشکی بود علامتها مزاج خشک ظاهر بود و چیزها تری از نه سود دارد و جماع کردن زیان دارد و اگر مغز
عصبا ضعیف شاید حال بصدان بود از جماع لذت تمام یابد و از تری جماع قوی بود و قضیب سخت بود در سها و گرمابه و سرد و گرمابه و بر کرکاه باشد و اگر ضعیفی
بود جماع کمتر ارزو کند و نشاط از کمتر بود و قضیب در تنش شود و از جماع لذت کمتر یابد و شرم و ترس و اندیشه از آن کار با زیاد دارد و اگر شرابها ضعیف بود حال هیز بود
و اگر سبب ان ضعیفی سردی جهانی باگرمی باشد که چیزها سرد و تر و گرم و خشک از زیان دارد چنانکه در ضعیفی مغز یاد کرده اند و اگر کاهدل و شرابها نفاعه قوی بود و هر حیوان بی
بضد از بود سخت بود و جلد و شرم و ترس او را انکار باز دارد سستی و هر شیاری و سرما و ماکیان بود و اگر یکو ضعیف بود منی و اندر وی جماع اندک بوده قوت جبار و جماع
نباشد و ضعف ارده و عدتهاء ارتاج سوء المزاج که در جایگاهش یاد کرده اند است ظاهر بود و انکه یکو قوی بود و منی جبار باشد جماع جبار تواند کرد لکن قوت یکو تمامیات
نبود معده و گرده و بیاید که قوی باشد از بهر آنکه هر وحشت او بکند معده طعام را نیز و گرده بر آن دارد تا حرارتها حرارتی که او را بنوش جبار کنی و بنوشتن
کشنیز با خوش کرد روی قوی کند بسیار و قوی بود و اگر معده و گرده ضعیف باشد کار دهد و باختصار بود جان سبب قوت یکو بر حال خود نشتن نماند و بیاید تا تولد چنانکه
در جایگاهش یاد کرده اند است و اگر او عیر منی ضعیف بود جماع کردن باختلاط بسیار بود و اگر اندک کتاب نخستین در آخر کتاب دوم در مزاج خصیه او عیر منی مضلی کفت اند است
ایضا دفع بر کفت اند بسیار است که اگر مزاج او عیر منی گرم افتاده باشد علامت وی آنست که خصیه تین بزرگ بود و بر قضیب انکار بسیار شود و بلیر گرم بود خداوند
این مزاج جماع بقوت بود و حس بر بود و حق او را بسیار بود و زود در باغ شود و زود بر زهارها و موی بسیار بر آید و فرزند او شوی نیز باشد و اگر سرد افتاده باشد و منی انکه بود
و فربه بود و قضیب و خایه کوچک بود و جماع ضعیف وی قوت بود و در زهارها بعضه مزاج گرم بود و اگر مزاج او عیر تر افتاده باشد منی او بسیار و رقیق باشد و نعوظ
او ضعیف بود و رنگها قضیب او نیم بود و سست بود و جماع او باطل بود و اگر مزاج او خشک افتاده باشد و منی انکه غلیظ بود و زود بر زهارها موی بر آید بود تا
بنافی باید و باطا و زوایه و درست بود و زود جماع نشود و در جماع حریص باشد لکن بسیار خواهد کردن زیان دارد و اگر گرم تر افتاده باشد منی بسیار باشد و بقوام معتدل بود و

صفیه او در موی و رها کرده و نرم تر از آن بود که خدا زن نرخ کرم و خشک را بود و از وی طبع معتدل باشد و بسیار نماند که وی در صحت بسیار کردن بر وی که گرم بود بدید و باشد که اگر خوش
للاخلام باز کرد زیان دارد و اگر مرد و تراشیده بود و بر رهاء موی کنند بود در تراز آنکه آن بدید و از وی طبع سرکش بود و بدن تر بی و کوتاه و قضیب سست بود و جماع با تعصب بود و گر
با این مزاج عصبانی ضعیف شود حرکت و حرص قضیب اندک و ضعیف بود و قضیب کوتاه و بسیاری موی بر اینجا بود و بنا نیفه این را نشون کردن جماع سوزاند کردن و اگر این مزاج
و این ضعیفی ما در زادی بود عنین و استرخا این را شد اگر علاجی بود و قضیب لاغر شده علاج سود دارد و ثابت قوه سکوید اگر این عارضی از جنس طبع بود و قضیب از اب بود بهم باز
نشود علاج با بدان راه نباشد قطع و بیا باید کرد و اگر هم با ابد بسیار داشت که از جنس طبع است توان کرد و اگر این مزاج جماع کرد بادی آید علامت جماع از آنکه
باکره او که اسکر اصلی باشد و در حال سستی عیب جان بود و این عارضی باشد که ماست که با فی بر این جمله معلوم شود که از جماع باد زیاد بود و قوی و آن باشد که مزاج او سرد بود و گرم
تر بود اگر این کرد و بی تجی باعث از بیان بهرا که هر مزاج که اعتدال بود ضعیفی قوت جماعت زاد بی سبب بود که بکرده امد که سبب آن باز آیت زیاد بود از
جماع چنانکه جنون اهل کشد یا مردان تر بی که جان از آن وجنون شکاه دارند اجبار کردن که خواهند جماع کنند جنون ضعیف و عاجز باشد اشکه اعضا در سست بود و
مزاجها دوست و بسبب تر بیها اصحاب و نا هموار و نا موافق بدا اگر کسی بود با هر دو دارد حال جماعت خلق بسیار باید و دانست که باد و کونست یکی است که از اجتماع جنون و قوی
باد است که هر کسان را بود سخنی قضیب این باد و دو از اجماع فایع نشود نه زیرین باید قضیب سست شود و دیگر باد قوت کار این کو از بدن خام سکو باد و زی بخار بوی مرد و باد
سکو دو دار این باکیوس بکو اید ذکر کرده و او عیر مثوی و کمار، قضیب نرم و ایلد، و قضیب بر اگر اند چنانکه هر کار از او کو و کما تواند و حجاب خاست با خوب قضیب برخیزد و بی باد اشکار
کرد از بعد اکه کو با عنوان جماع کشد از باد عوکت و حرارت جماعی دو معتدل باید بود و قضیب و زیر اکه کار سست شود و از کما رفع و ماند علاج اگر علامتها و معیفی و ملغ نما و سوخته
کاه بلکه کون از مرتع نضد هست باز اگر قضد باشد نخست ملغ را از آن قضد بیان باید کرد چنانکه از بر و تخم دظل و اسطوخودوس ساخته باشد و با مزاج فیقا و خیر خلا
و بر عزیزه و عطسه با بر فرود بعد طها و موافق و ملغ از قوت دادن اگر مزاج دماغ که مرد بود کما نو و صندله و کلاب موافق بود و اگر مزاج رفع سرد بود مسک و عود و صنف
غالیه موافق بود و شیاف و دو المسک و غالیه و مشک در بینی کما بیند و خداوند در جمله از جهت علاج این نوع بعد جمعها و مانی جمع باید کرد و بدان استعانت کردن و اگر
علامتها ضعیفی فرنا هر بود از بوی المسک و تر یاق و مرند بطلمیوس لعبت و بدو تراب از آنکه و باد بخوره و شراب دیگانی قوت دادن و اسباب لهو و کاسلانی و مرد باید
جست و اندیشه و تفکر از خود هست و باید کرد و از ملاهها و غلیظ و سودای هیبا باید کرد و اگر علامتها ضعیفی بکو باضعیفی معده یا ضعیفی کرده و علامتها سوء المزاج چنانچه
از نها کو بود و علاج هر این چنانکه در جایگاه شرح او کرده امد است بی باید کرد و اگر علامتها ضعیفی قضیب با ضعیفی قوت او عیبی ظاهر کرد که باید کرد اگر ضعیفی از جنس
فالج بود از اسباب علاج سوال کرد و اگر قضیب سست بود بی علت فالج سخت قی باید کرد پس داروها مسهل که عصبانی را بخلط غلیظ تر بخ کند خود بدین جوش قطع بدین بار ساخته
حنظل و تیاه الجار و حشیشه ریز کردن حشیشه کو کشته و دارو هایا و شیاف که مالیدن و اگر سبب تی قضیب سوء المزاج سرد بود حند بید سرد و فرنیون و فلفل و شلج
و دطلا هایکا رداشتن و اگر سوء المزاج تر بود اصل و سعد رود از فلفل و دیج کما باید داشت و اگر اعضا در سست و مزاج اندر لین بود سبب ضعیفی قوت جماعت نقصان
بود یا نقصان از باعضان بعد و علاج جماع و تراب باید کرد و بسیار داشت که سبب دیگر باشد حرارتی بود که رطوبت را بجنباند و در وی غلیانی بر اگر اندا کو حرارت قوی
بود غلبه را تعلیل کند و بر اگر ضعیف بود بخار کشیده کرد و مقصود حاصل نود تامل باید کرد و اگر مزاج در وقت کرسکی در تو معده از بس یا است قوی تر بود در داروها که مجفف بود
و ما ایدر سرد دا دیا باید داشت که سبب ضعیفی نقصان حرارت و باد کسارت و اگر در وقت امتلا معدا قوی تر بود بسیار باید داشت که رطوبت کسارت علاج هر باید در جنس جماع
کرد چنانکه در ابها اینده یا کرده اید **باب یازدهم از جزو سیوم از کتاب شمس اندر طعامها که قوت جماع را زیادت کند**
بباید دانست که اصل اندر ضعیفی قوت جماعت است که تعبیر زیادت کردن اب و باد کنند از بعد آنکه کاه کاب و باد زیادت شود او عیبی انان بر شود سهوت بیرون کردن و قوت
و دفع از بجند همچنین در بول و براز و هر کاه که شهوت کردن فرو بی اب و باد بباید و قوت دفع از بجند قوت جماعت بدید اید مکو کرد النا فتی لشد اگر چه اب و باد زیادت بود از وی
جماع خواسته بود الا تصاعدت کند و اعانت سستی بود **عنوان از علاج دفعات** که گرسنه یاد کرده امد است و باقی در بین باب یاد کرده شود و زیاد قیاب و باد از طعامی و بود کرد از
خون جنبه قوی و انج و گر مرد و تا کوی از آن تری بخاری بر اگرد و هر کاه که خون قوی و انج بود باد کرد از و جنبه رود تحلیل بدید رود کمتر قوت از هضم تا فی و ثانت بماند و قوت
جماعت و قوت قضیب از این باد بود و بدین سبب است که طعامها که انبه بر اگر کو بر باد انبات کرد در وی سه معنی باید که با غذی کی کی غذا میسازند دوم اکبا و اگر سرد اگر کیل
دارد و اگر این هر سه معنی در یک چیز باشد بران مزید باشد و اگر نباشد دو چیز یا سه چیز ترکیب کنند تا هر سه معنی حاصل شود اما انچه در وی هر سه معنی حاصلست غذاست و اب و باد
و تلخ و انچه بدین زمانه و انچه در وی یک معنی باد حاصلست چون اقامت و بیان و انچه بدین معانی اما اطعمه از بسیار رسد و در وی بطوبی و ترنجبین است کدا زعدی با داها تا کند
کمزوی و حرارتی باشد که از آن رطوبت خاری و باد می بر اگرد و بیل کو چنانکه کم کرنج اوشک و صندل مزاج حنی باشد با وی ترکیب کنند چون نانکه چنین و بدان فلفل و سقاقل
هر سه معنی از وی حاصل اید بسیار کرم و تر و باد اگر کاست کنز انکه غذاست نکرا اما چون با کوشت بخته یکدا ترکیب کنند هر سه معنی حاصل اید و اب و باد زیادت کند و در زه خاره مرغ
نیز پشت و مغز سر مرغ و مغز کنجشک غذا دهند و نرم اند اند اگر چه مغز طبیعت است در مغز استخوانها کنجشک لحمی حرارتی هست کو انفع و اندکی تحلیل و تمک کار دارد

هر سه معنی حاصل اید خاصه از نعنع که در وی قوت است که انها تنها سوا رقعه خوش تر باشد و هر کلد و شلغم و جرجیر هر سه یکی کرد یکست و در هر سه حرارتی مقدار و اندکی و رطوبت
قوی هست سکو چه یکی غذا قوت و حرارت و اندکی رطوبت شلغم و کدو بسیار است و کدو اگر و زمت بغذا هر دو است و اگر از دو خاصه شلغم و مرغ مرکب خود غذا شاید باشد و اگر کدو خرمن
و سرد بسیار غذا نرود بدو هست و باد اگر کرست و قوت او ارتوت شلغم و کدی و لیچ یاد کرده امد بسیار است و همچنین رکه بیاد سیاه چو بر کوبند هر سنگ که بیاد کوکو بند و کوکو
و بادام شیرین و فستق و طرنجه و کوکو زهد و حب الزلم و شرابی و عسل و کوترچه و بط و خایه کنجشک و مغز خروس و دیگر مرغ و اگر کبوتر و مغز کاو و کباب و مرغ و پنیر و لیمو و هر چه از این
باب و در سداست و چه ها که و عسل و کشد و جوز سخته و انچه بدین اندازه باشد و از باد کرد باد هر اشتد یکی نا ماتوت اگر کو او در وی باد کرد است سوی حق
دارد و باید دانست که اول بسیار است که بدین باب اعتماد بر غذا کنند و بدان و انبه که دنیا و قی قوت جماع از بیاد و قیاب و باد بود و از آن جماعها که یاد کرده اند هم ماده ابرانی و هم فاضل باد
و داروها اگر چه بعضی زیادت کنند اب اند تو بن زیاد بقیا زیاده تواند بود اگر چه بعضی در او و از باد دست کند اب و اگر کند و بسیاند تا شهوت جماع بدید اید
و بن سخت تو اند اب باید تا پر داروها از اجتناب **چنانکه ما غذا علیهم و اب علیهم و هم اسلمه و حیات علیهم و هم علیهم ما غذا علیهم و اب علیهم و هم اسلمه و حیات علیهم و هم علیهم** سوت
علیهم و هر کاه که کما غذا هایم که هم اسپ غذایی و هم باد را شهوت را بجنبانا و لیشاشت که اعتماد بر ان غذا ها کنیم نه بر داروها و دیگر اگر مقدار داروها اندک باشد و قوت او قوت
ارتوت طبیعت بود و انچه بجنبانند داروی اسپ طبیعت سازنده بود و مقدار اندک بود و قوت از قوت از تن سازد بود بود و تمام نخواهد بود و زیاد نیفتی سود مند نتواند کرد و باشد
که مردی و بال کرد بلی اگر مزاج بی باشد و مزاج بی و زه باشد و مزاج او سرد و خنک است دارد و اندک قوی بدید اید و بدین مزاجی بر داروها اعتماد کردن خطا بود بی
دیدم که مردی سرد و اطبیعه مزاج بعد کرد و داروها که میبود و تا قوت جماع زیادت شود و هر روز ضعف زیادت میشد و با خوارت چند از نعمه کرد که هر رهاء اگر کها بی
کشاده شد و بولا و خون بدو کشت و بهیچ تیمار او را نیارا نتوانست کرد و خون او هم بطریق بول رفت و تشنج خسلا بر یا مرد و مرد هلاک شد و نخواهد زیادت کردن قوت
مجامعت قوت زیاده از هر غذاها است از اگر که و است معتدل و غذا دهنده است و در وی و طوبی قوت است که ماده باشد و اگر او داب کنند تا اعتبار کرد و
هر باید بدان سخت از آن نخوند خام قوی علیل کند و در وی هیچ منفعت نیست و اگر مرد مزاج اعتبار انکه تحلیل خون نه صواب بود چنانکه با سکو بدا کو کسی را در خشم
عاجز اید بدین نخوند خام تقصیر رسد و اگر نخود در شلغم اندخته کنند قوت بود و طبع تر کی که در وی کوند کوشت و کنا نخود و اقلی دنبک او با تحلیل اسپنج بود و زیاده
خام بر اکنند و بهتر غذاست و اگر انکه دنبی طبیعت قوی تر باشد و سکو باشد غذی و خلنک که دنبی باز تصنیف کرده اند چون ترک الف فایده تمام و
ماهی تازه بر اگر کرده و کبری با بیاز خام خوردن سود دارد و خلنده مزاج سرد را با تحلیل و خوبخان و ترنفل و دارچینی و مانند این باید خوردن و صفت طعامی که نام بود
بگیرند هلیلج و ابلیج بیرون نما سرو مغز و عنز کا و بریان کنند و زده خایه بر اکنند و دارچینی انکه بر سر ان اکنند صفت طعامی دیگر بگیرند جوجه مرغ فربه سه عدد کبوتر بچه
بگیرند و سیه مقدار یک قدر سه کبوتر حاصل امده باشد و هر ا انها جدا کنند و انجه و جاها و لوبیا و بیاز سیا ریزند و انکه قابل بر اکنند و نمک و نوشادر مقطر
کنند با انکه با تحلیل اسپنج بود صفت طعامی دیگر کوشت اسپ جوان و جو و بیاز سفید بگیرند و نمک و اگر کسی خواهد کرد و عدد کوفته و دارچینی در اکنند صفت طعامی
دیگر خایه ماهی تازه بریان کرده چنانکه رسمست و زده خایه مرغ بر اکنند و تابل چون زنجبیل و فلفل و نخل چنین و از جنس و مانند این و سبب تحلیل کنند سود دارد صفت طعامی دیگر نوزهند
پوست سیاه او در انداخته خرد تر باشد و انبه و زیره و دیر شیاز تازه با این کوزهند و تابیده تر بدین کنند و مرغ فربه بر نمه ماهی و بریان مارین کو از بخت نافعست صفت طعامی دیگر مغز
بادام شکر و مغز فستق و مغز بندق و مغز کو زهندی تر لسیده و تخم خشخاش سفید و سقاقل و انجه خشک سفید و راسلات هر دو انکه خشک کرده
جند سه و از هر هر باید در سه وقیه تا زهی شانند و بخوند و تن او کرد کند و قوت جماع زیادت کند و کوترچه جوجه مرغ خانکی که علف ایشان شعیر باشد
مغز پسته و مانند لوبیا و باقی تخم مصفی سود دارد و **مجرب** کنجشک و کوترچه که در شکم او سر و تخم جوجه و کنجشک خورد و بجا طبی پر شود پوست قضیب او بخت باشد و لب
بیاز و بیاز و فلفل بریان کرده و زده خایه رو بی شکسته کوشت و سپرز جوان با بیاز و تخم بخت سود دارد و کباب سود دارد و مردم محرور خشک مزاج را ملاهی تازه بریان کرده
و بخته و ماست و بیاز و بر تازه با ترکیب با شکو و کوشت بنهاد و کوشت بنهاد و کوشت بره با کون و کدو و اسفاناخ و حبابیخه و اب تخم خروس و سر ان بدی و مغز سر بره و بز غاله و سر
باب دوازدهم از کتاب نوزدهم اندر داروها که از انواع طعامها سازند صفت داروی کباب و باد زیادت کند بگیرند مخوب سیاه و باب جوجه تر کنند و در سایه
خشک کنند تا سه روز تا سه کرت خشک کنند و باز ترسیکند و پیرانها با هم چندان که وزن او باشد بگیرند و در روغن جنبه انغلن با بر روغن فستق یا روغن گوزهند یا روغن
بنه دانه در بر نهند با سیاه و شیاکا چند کوزی بر زمان بخوند و پس از آن بر وقیه نبید بخوردن صفت داروی دیگر خورد پاک کرده و بیز نانه تر کنند تا بوک تخم و بر مغز کا بان
کنند چنانکه کوزه و چند و زنان هر چه حبا التصور الصغار با آن بگیرند و با لبن صفی بر زنند و انک دارچینی و مصطکی بر اکنند و چند کوزی نورک هر ماه بدان سه کاه بخورند
صفت دیگر خشک خشک و با باید نرم و آن دارد خشک تو در نهار کند بر خشک کند و بازم با ان خشک تو فرنظار کند بر خشک کنند تا سه بار پاچ تا روغنکه باز ند هر ماه بدیم و قوت
این خشک با دو و قیه با بدین در شیاز تا نه بر اکنند و انکه بخیس بر اکنند صفت دیگر بگیرند این خشک بر ورده سر جو ماغ تو کما طبرزد انکه هر یکی چهار جزو شربت دو درم شنک
با گرد صفت دیگر بگیرند شیاز تا نه بر رطل بنداری و تر بگیرند کرده و بیم رطل مغز خربزه انکه کوفته و بیخته بر ون شیخی شانند تا غلیظ شود هر ماه بدیم چند کوترچه عنوان

صفت دیگر بگیرند باهلیله و نخع و دلو یا و دراب و غار کنند تا بر آب شود پس گرگ خشت میوه جاذب بگیرند و بر آن توکوشت و بوکشند و بیاز بریان کنند و بیت توابن حبوب و انکه کرد و نمک
سقنقور و افکند و قابلان دارچینی کنند و تنفل و مغز کنجد و مغز کوترچه بچاه عدد زنبه خایه کنجد و مغز کوترچه بر زبان کنند پس لکه فرو کنند و صعابه بنهند صفت
عجبی خواجه ابن علی سینا کو بدیگر بگیرند مغز کنجد و مغز کوترچه بچاه عدد زنبه خایه کنجد بیست عدد زنبه خایه مرغ خاکی ماه الجر کار کوشت مرغ بجای کرده باشد عصاره آب
بیار کوفته و فشارده سر و تیر و دغن کاو بچاه و دنم قلی و قابل چنانکه دم بود عجب سازند چنانکه بست و نخورند و از بر فهم ان امکی شراب قوی بجانی دهند صفت عجب
دیگر بگیرند تخم جرجیر و دم اسان الصفور کوفته بیندم کند و تخم کیلم هر بابا زنه خایه مرغ خیرشت نخورند صفت عجب دیگر دا بر هوش کی ساخته اند و این ادمو کی کرده
بگیرند بیاز بریه بر و مغز کاو بریان کرده و خایه کنجد الجایه کوتر یا خایه زنده و مرغی شکسته و بیندم خونجان و اندکی قلی سقنقور بر افکنند صفت دیگر بگیرند تخم بیاز سفید و شقاقل
ده عدد روغن کاو بیندم سکر سوده بر دارچینی بیندم بر افکنند و تخم ریشت کنند و عوذن و اگر بجای سکر انگبین کنند روا باشد صفت حلوای جلغوزه پاک کرده
دو جزو تخم خربزه بیان کرده و تخم جرجیر از هر یکی یک جزو هر دو انگبین و بر و غن کاو بریان کرده و بر آن افکنند و انگبین دارچینی و دارچینی بر افکنند و انگبین بر سر آن کنند
و بقوام این و اگر در دین هلوا تخم کرد و شقاقل در افکنند روا باشد و اگر کسی را این تخمها را نخواهد بدل آن حبه الخضرا افکنند و انگبین و کنجد بریان کرده
بر افکنند و بحی شانند و بقوام از نه شربت بکوفته بزنا شتا صفت داروی دیگر که مرد محرور را شاید بگیرند شیر تازه ارکا و جوانه دو رطل غرابی و دو دکن قند
پاک کرده بر افکنند و بحی شند تا بقوام انگبین ابد شربت بکوفته صفت داروی که مردم سرد مزاج را شاید بگیرند دارچینی سوده ده درم و از اد دیگر طل شیر تازه کنند
و بیل بجنان تا ابیخته کردد تا شاکه قدح بخورند و از این طعام بجای ابا این شیر خورند و ابا خورند و طعام و کباب و قلیه ترکس خورند و بکفته برین ترتیب کار اند
و هیچ جاع نکنند تا قوت تخلیم بدید اید اگر دین خلطی بد یا حرارتی یا تدبیر نیشاید کرد و اگر تن پاک بود اگر در میان این تدبیر جراحتی یا بند ان از تا
ایستادن و نضج کردن و انکشاب و شربتها و غسل کار داشتن صفت داروی دیگر بگیرند باید و شیر تازه و عصاره پیاز اسارات و بزنها بقوام باید هر ماه لوکی
و تخم خون و انزان و معدن اسارات و تقلداب و بادویی منسارات صفت دیگر بیان نصاره بیان بیل مرغ انگبین و مو هر دو باید ناعصاره بیاز بوده و انگبین یا نه
شربت مقدار دیگر و تخم خلاب باب که صفت دیگر بگیرند بیار یک جزو و شیر تازه دو جزو یا بیند کرجی بزند قوام ان ابد شربت بکوفته این مقدار جراحتی یا بند ان از تا
ایستادن و نضج کردن و انکشاب و شربتها و غسل کار داشتن صفت داروی دیگر بگیرند باید و شیر تازه بر سر آن کنند چنانکه چهار انگشت بر سر آن باید و شیر تازه و بنهند تا سه شبه و هر روز
بیار دهم انگبین و دغن کاو بر افکنند و بزنند تا بقوام باید دیگر بگیرند شقاقل و مخلجان از هر یکی بیست درم کوفته بدان در صفت داروی دیگر بگیرند حبه الخضرا و کنجد چنانکه خلاصه
و بیل بجنان کنجی بزنند تا بقوام باید لاندان شراب بکوطل باد و قرد و مغز ایام شیر یا مخیر در هفت روز بخورند صفت داروی دیگر بگیرند تخم خلنج و تخم جرجیر و مغز تخم خربزه
اسارات هر دو انگبین هر ماه سه درم صفت قوی دیگر بگیرند زنجبیل و مدار نفلفل و تودری و مرخ و سفید و نعنع و شقاقل از هر دو اسارات بکوبند و هم سنا هر بنان سقنقور یا نه
و اگر زنجبیل نباشد یا نعل ساده یا مرزنجوش و طحالها و ان کاو دارند قوت ان قوی باشد

باب سیزدهم از جزو سیوم از کتاب نوزدهم اندر شرابها که قوت جماع و فزاز زیادت کند

صفت شراب جرجیر بگیرند جرجیر و انجیر خشک اسارات و مویز از بیرون کرده باندازه انار هر دو را در آب
بزنند آب قوتا که دو هفت شبانه و بیالایند و صافی کنند و مقدار یک پیمانه که طعام و شیر تازه بود دو آب کنند و بنهند تا بجوشد و شراب کرد صفت شراب انجیر
خشک فربه چون جدسه درم نخست انجیر را بشویند تا خاک و غبار از وی پاک شود و در آب کنند چهار انگشت بر سر آن باید اندکی بیشتر اگر نه شاید بود شیر از بود
جای کم بنهند و اگر آب شیر از بود شیر از و زنی و اگر بجای انجیر بود دو شیر از و قوتا آب قوتا بغیر بنهند پس چنین بنهند و هان بنهند و بیالایند و از آب
در دیس بکشند و هم سنا از انگبین یا دی بیار بیل و بعضی انگبین و زنجبیل و قند آمیخته کنند و تخم هلیون و قرد و بیخ مرخ و سفید از هر یکی دو درم زنجبیل سه درم دارچینی و کبابه
و دبا سه و نیم بیلی از هر یکی یک درم هدل بکوبند و در سه کیسه بنهند و فرخ و در بیرون کیسه آمیخته و بعضی بنهند تا بقوام ایند و هر ساعت از سه و اجع مالند تا قوتا و قوت شراب
شود پس و را بفشارند و بر و کنند و از این شراب مقدار دو قدح بخورند صفت شراب کذا بگیرند کذا و ده مل و یا کره کنند و بجوشند و پس بجای انبه بکنند و از آب دم
سازند و در دیگی بکنند و سه درم حلبه و دو بن آب در دیگ بنهند و بیالایند و کذا بنهند تا خاریر و ن شود و برانش زنند و بیزند چنانکه آب کاهد و که بیشتر شد و از آن
بر کنند و بنهند تا هسته شود در سر دیگ بکشایند و این آب را و بیالایند و کذا بنهند از زود و دو کاسه اگر آب افتاد بنهند و هان سنا از آب انگبین بر بنهند و هان دارو کنند
شراب دیگر یا دارو در سه جست دو روز افکنند و همچنان بنهند و بعضی و سنا هم سنا آب کذا انگوری یا دی بیار بیل و بنهند تا بقوام ایند صفت شراب دیگر بخورند سیاه بخی و زنجبیل
تا خاک از وی بسته و ما نا در سه من آب سرد کنند و سه روز بنهند پس سنا بنهند تا آب رنگ بخورند تا آب بخورند و بیالایند و هم سنا و انگبین یا دی بیار بنهند و دو دارو هم تا هم
سان و ما افکنند و بیزند بقوام ارند و اگر یا از آب انگبین یا مقدار شراب بیار بنهند قوتر بود و اگر بخورد از دراب شانع یا دراب جرجیر بخورند سخت قوی بود
صفت شراب دیگر بگیرند عصیر انگور و در هر بخی ده استر دارو که غیر و در سه بیست در افکنند و کذا نه تا مجتمع شود و شراب شود و دارو بیست تخم شانع تخم جرجیر بیوزیدان بعضی تخم
سفید و تخم هلیون لسانا العصافیر انجیر الفلق اهیت بیوی تخم کند و اسارات هر دو انگبین و در سه بیست در هر روز عصر افکنند هر چیز و روزی ان بهم بیاند و بیشتر از دو چیز

شراب

شراب رسیده نخجیر دارو بی دارد و باب مردانه و اگر در اهنیه پخته باشند سود دارد

باب چهاردهم از جزو سیوم از کتاب نوزدهم اندر شش اندر دارو ها و مرکب و معجونها

بعضی نعلها از بعضی کار مرزه و بطریق دوا ها اشان خاخته کسی که سبب قصر اندیش کار شیخی و ابد صفت انجیر بگیرند تخم
هلیون و شقاقل و زنجبیل از هر یکی چند درم و هر دو تودری دو درم و بعضی از هر یکی سه درم و تخم خسته که بنانی الف تخم شانع و تخم جرجیر و تخم اجره از هر یکی دو درم استقل شوی مقشور
از هر یکی دو درم حب الشاه پنج درم لسان العصافیر پنج درم باید چهار درم در شیر چنانکه دم است شیر پنج درم مصیر زنگ بگیرند شقاقل و زنجبیل و ابر چوبی از هر یکی چند درم اجره و
عاقرقرحا پیل از هر یکی نیم جزو و تخم جرجیر و تخم سمندان از هر یکی چند درم هر دو انگبین و انگبین در شیر سه شبه یک کیلو اب که باشد بر مرغ صفت مصیر قوی جماع
عسل بلا و انگبین و مغز کاو بریان کرده و خایه کنجد الجایه کوتر یا خایه زنده و مرغی شکسته و بیندم خونجان و اندکی قلی سقنقور بر افکنند صفت دیگر بگیرند تخم بیاز سفید و شقاقل
و بیالایند و دو زاب جدا جدا بر تنگ بر آن بنهند و اسارات هر دو را بکوبند و با مغز کنجد و با مغز کنجد و با مغز کنجد

[illegible] کوفته و روغن بادام و روغن گاو و روغن زرد و روغن بید و روغن کوزنج و روغن بید و روغن خشخاش و روغن بادام و روغن [illegible]
کوفته و هر گاه که [illegible] حاجت باشد و خواهند که [illegible] خارج کرده [illegible] باشند و روز دوم از [illegible] و [illegible]
و خطوط [illegible] و اگر [illegible] صفت حقند و کوبند [illegible] و [illegible] بزهره و [illegible] کنند [illegible]
[illegible] بکوبند [illegible] بیاورند [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و

ویم ضعف عضو باشد و اندر سستی که اهل خطه خاصه زنی باشد و خاری اندر تن و کرکه شود و در خاربن مخاره بافی بر مزاج زیادتی شود و خواص مزاج خلل زاید و گرما و سرما قوی شیاد
و هکذا زاد دهاک و گرگ سنه باشد یا سرما باشد زیادت جماعت و هر بلیه که در هر کی اتفاق افتد اندیم کم شدن باسلامت توان باشد و کم بسرما باشد و اندیم بسیار کردن مجامعت بنزل بود و نیز
زیادت بود و مکر کردن اصحاب شد باشد و حرارت غریزی ضعیف شده انکه باید خود و همچنان را از مزاج قوی سرد و سرت سرد تا بعد خود از بعد انکه استخوان و اعضا و بکرد و بکند
جاسنها اذ کردن و باب حد عنان شاید کرد و خوشتر انست از ان ماه و هلال سرد کاه با جایداشت از بعد که جماع اندر نخی حرارت غریزی و اشیعه کند و تن را سرد کند و مضرت ان زیاده
و بعزن شکم است کند بود شاهد بیشت باز خنیا شد و مرد بیلا بود و سر بزاج بود باشد جنانکه اندر ماه و بر انوی بلند تا هم لطف بعد جماع و سد و هم لذت بیشتر باشد و بیزن شکم
انست کند بیلا و مرد باشد ان بعد کذاب مرد بیلا بیرون نشود و یم باشد که بیرون نشود و یم باشد که بیرون نشود و مرد و یا و تن نوی بعد مجامعت زیان دارد اما اگر اوبر بی و تر حمی تعفن
و سل اندر مثانه و جماع ان زیان دارد و اگر خاصه اگر اب کرمیت کرده باشد از اثر خرفه و مرد و ان باکن شود و بیای جماع کردن روز اول و دوم و سیم اندر و بر بود خمیر اب بکن فرج
نشود و مدد کرده لطاس قضیب بیجلد ان قوت کند

باب بیست و پنجم اندر انکه مدت میان جماع و جماع چند باید و مضرت مجامعت با غلامان

کوچک اندر میان هر مجامعت روزی باید که بر جماع کردن از بهر انکه غذا کمتر از بن مدت نیکو دهد و اجزا انکه ان باب بکسان نیست اعتماد بر شهوت صادق و اسنده او هر بنی
و بر علامتها بدان باید کرد چنانکه حرص غذا و حرکت بنی باشد و از وجه باشد که هر کاه از بیش شهوت مجامعت کند خفتی یا سبب بی یا بدان اختیار کرد یا سست کند و نکاه داشتن تندرستی
و نکاه داشتن قوت کند تمام اکوی بدان کار حریص تمام باشد اختیار و دانست که هر کاه که داند که ان مجامعت بسیار دل و سستی اندر ماها و قوتها تولد کند و دم زدن از ماه بسیار بکوید
و از اندر تر انتعادت هر باری شاید مرد خوشتر جوید و هر کاه دانی که ازین اعراض بر بیخ بیماریها مرا کند و کوشیدن با غلام بعد از انکه هم و دشرین حلت هم خوشتر
طبیعت او نیز است و هم سبب انقطاع فسلت و هم زدن کهتان نشست و زیان کاه است از بهر انکه غلام بحوالی کار نیست و در وی قوت جاذبه نیست بدین سبب بر نیز شتق
الجماع باید و حکت بسیار کردن تا مرد مانس شود و هر جا که جماع با الحاح و حرکت بسیار باشد تمام شود زیان ماند و از ان وجه کرد او بحل جماع نیست و در وی قوت جاذبه نیست که کوه را بر نیز
صادق بسیار بنی انیا تفاوت انند چنانکه الحاح و حرکت بسیار بنا بیت کردن زیان دارد

گفتار بیستم از کتاب بیستم از کتاب ششم اندر احوال زنان و بیماریهای ایشان و این کتاب مرتب است بر جزو اول

از کتاب بیستم اندر احوال مخصوص بکی بسیار و زنان و ان جزوه بیست

باب اول

از جزو نخستین از کتاب بیستم از کتاب ششم اندر احوال حیض حیض عبارت است از خون که در رحم و دیکیت لا
کیت معتدل باشد سبب تندرستی و صدع و بیماریهای نافت و حیض معتدل انست که هر یک بیکبار باشد و انچه از پس یکماه باشد یا زیادتی چند از ماه و در ترا فعد از پس یا نزده
روز یا شانزده و هفده باشد معتدل و طبیعی باشد و سبب بیماریها بود اما اکر در مدت ایام حیض زیادت شود و سخن زیادت از عادت هر باری رود ردی و بد
تحت و جهوده کردد و مضطرها کند و از ان طبعت باکره این تولد کند و اکر در ایام حیض که ایام طبیعی کند باشد یا سخن کمتر از عادت از اینها بسیار دهش اکر در وجع یا بی علتها و
اعتماد کرد بیار اجتناس طبعی یاد کرده این تولد کند زیادت قوه میکردن اول وقت بدیا مدن حیض از بیرده ساکی بود و اخان از پس شصت ساکی با اول وقت بان انیا دکر حیض
از پنجی و پنج سال بود و اخران از پس شصت سال و کمتر از ایام حیض بود زیادت و بیشتر هفت روز از بیشتر مسلم علما و شیخ با یکدکر و اعتماد کردن بیماریها
بر شوی ایشان با یکدکر و نیز بدین اصحاب بر حیض که بیشتر و زیادت است و بیشتر ده روز و نیز بدین شافعی کنین کرد و است و بیشتر یا نزده روز و دیکها رای تندرستی اصحاب
کمتر از ده روز است و نزدیک شافعی همچنین و اما بدین ان از بحی بن کام حکایت میکند که در هفت روز کایا کی کنین نوزده روز است ان بعد انکه حدی بخالی مدت حیض هیچ
تا نا بیشانا کاه نهاده است و عادت جهان رفت است و در هفت کاه حیض کنین از دیکها الکوی و در اولی ترا است که مدت حیض ده روز کریم و مدت پاکی نوزده روز اند بعد انکه ملاحیض
روز بود

باب دوم از جزو نخستین از کتاب ششم اندر افراط طمث

اقراط طمث طبیعت
بوکه غذاها و رازش بدان نرخ شود و ان سوده باشد و اکر از حد بیرون نشود با بر سبب بیماری بود و اسباب بر سبب بیماری بود و بیار درم خون اما اسباب که دردم بود بشتر بیت
یکی حیض و رحم و صفتهای کها ان سبب نوعی از انواع سوء المزاج دوم قرحه رحم سیوم جایی چهارم خاری رحم شقاق ششم کشاده شدن رکها یا کسی یکی یا بدرفتن یکی بسیاری از انها
اندرونی یا بسیاری از اسباب بیرونی اما اسباب اندرونی چون سوء المزاج کرم و خشک بود یا سوء المزاج سرد و خشک یا سوء المزاج تر که رکها بدان سبب نرم و اخشن و تر یا سبه و ان
شود یا شدائی بدان و اسباب بیرونی چون زخمی و اصابتی و مانند ان بود و اسبابی که در خون بود دو کونه است یکی بسیاری و تری و نیز خون و ایم هر دو کونه است یکی انکه خون تنها بود
و هم چون بسیاری و تری طبیعت خون بود و اما کرم خون دوم انکه اکر خون دیکیت و کیفیت از اعتدال بیرون باشد یعنی ضعیف بود و ان خون مبتلا بود ان ترتیب اندر و اما و اعتدال و اولی
ایشان صفتی کها رنج و ان بر نشاید بسبب دیکی خون بود و این هر دو کونه بود یکی انکه خون کرم و مشتعل بود دوم انکه سبب ابتلای و تری بسیار تنک و تابنده بود و باید دانست که هر
خون که سیاه کند تحت انکه در تری باشد از بهر انکه منفذ اصلی بعاریک باشد بسیار انکه کشاده تر کردد و خون بیشتر بغلظت این و کیفی بدان باید بیرون کرد و تری تر شود باید که
منفذ ان تنک و باریک شود سبب دیکی که از بسیاری تری خون خود کند و نیز خون بسیار نباشد و اینچه مطلقه میکند انکه ضعیف باشد و بسیاری دانست که ان افراط طمث بیماریها و تمام
بسیار دیکی کند چنانکه اوبرد طعام و ازیر تا کاوش و خون بکر دیدن چهره و نیاز روی و تنج الموانی و باشد که با استسقا ان کند و سرد بکر هر کاه که خون خرج شود و سوزاغ شود
و تبها و صفرا پیدا بدان از بیرکه تر و خون بیشتر قوت صفرا را معتدل میکند پس هر کاه که قوت خون بیشتر قوت صفرا معتدل میکند پس هر کاه که قوت خون کمتر شود و صفرا غلبه کند و بدان

سبب قسم بود تولد کند و بسبب ان تب شهوت اعلم که بکار اکل باطل شود و دردی در پشت بدید اید بسبب خشکی و کشیدکی عصبها از ان موضع و هر کاه که بار انها بسیار انتقد سبب ان اید
کسانی بود از انها نخست ان کسانی که حفظ الصحه را بکرده اند و اسبابی عبارت اینچه در نفع طبیعت بود از ان هیچ مضرتی سبب بنا بیند در تن و قوتها بلکه ترا سوده و سبکبار شود و این
بیشتری اهل شهر را اتفاق که غذا و میل خوردن و کاری با رنج نکند و ریاضت نیز نکند و خون فزونی در تن ایشان کرد باید و علامتها غلبه خون که معلومست ظاهر بود و کاه باشد که این
علت باید در بود و کاه باشد که بی درد و خلط کی را حاجت نیز بود و هر کاه که خواهند که بدانند که کدام خلط سخت قوی یا کرم کبب با خوشتن دارند با مدار از خفته را مایه
نفس را خنک شود و بیکرند کاه زنان از بد بود خلط صفرایی بود و اکراب کوبان بود و سر بسفید و ان را خلط بلغمی بود و اکر دیری و سیاهی و ستکی کی اید خلط سوداوی بود و سخت
و چهره و تیره ها اکر نیز بر هیکل کاهی دهد و اینچه سیاه و تیره بود و باید دید و علامتها و حرکت بسیار بود و اکر قرحه کها زیاد و سبب تری خون باشد
کشیده بود چیزی انرا بدید سیاه همچون در دردی انرا بدید و کاه باشد که خون سیاه و رقیق اید و اکر این خون در رفع رحم بود سیاه خود کند بود و انکشت و رسد و اینچه سبب ان
بود یا سقاق یا خارش عضو خاص یا بر ان ظاهر بود و اسباب سقاق ایشان بود یا نیز بود که نشد بر هیکل کاهی دهد و بعضی را خون بسیار قطره قطره اید و بعضی را خون بسیار
نوبت بنوبت و معنی را نوبت باشد و کر هر کاه که کرمی مشکی و در خون اید کرد و خون بسیار سیاه بود و هوا بسیار صلح و کرانی دهد و کرد بسیار خالی باشد و سبب مشارکت رحم با معده
خون کرد اید و کرد در زیاد شود و اینچه سبب ان صفرا و کشاده شدن رکها و ان بود خون طافی بی درد اید کل از منزکشتن و مصلح خالی باشد سبب مشارکت رحم با معده
و دماغ و خون کی اورده اید سیاه تر بود و اینچه از شیر ان اید خیره بود و کرمتر و دشتن تر بود و اکر سبب نخامتن و طرقیدن بود و سوء المزاج سرد و خشک بود علامت ان
از ان هم بود و اینچه سبب ان زخم و آب و دشواری زادن بود اسباب ان علامت ان بود و اینچه سبب ان کرمی و تری خون بود حرارت خون و سوزاندن و حرارت تن بسخت و چهره
و تیره ها اکر شیر بان کاهی دهد و اینچه سبب ان قوی باشد اکر هر کاه که کرمی مشکی و در خون اید کرد و خون بسیار سیاه بود و هوا بسیار صلح و کرانی دهد و کاه باشد
که در وی همچون بدیا مدن بدیا بد و بقوی ازین ازدی جبانند حذا فدا زین علت دانند و نیز و اینچه بود

گفتار سیم

از کتاب سیم از کتاب ششم اندر احوال زنان و بیماریهای ایشان و این کتاب مرتب است بر دو جزو اول

باب اول

از جزو نخستین از کتاب سیم از کتاب ششم اندر احوال حوائض حیض عبارت است از ان که هر یک بیکبار باشد و اینچه از پس یکماه باشد یا زیادتی چند از ماه و در ترا فعد از پس یا نزده
روز یا شانزده و هفده باشد معتدل و طبیعی باشد و سبب بیماریها بود اما اکر در مدت ایام حیض زیادت شود و سخن زیادت از عادت هر باری رود ردی و بد
تحت و جهوده کردد و مضطرها کند و از ان طبعت باکره این تولد کند و اکر در ایام طبیعی کند باشد یا سخن کمتر از عادت از اینها بسیار دهش اکر در وجع یا بی علتها و
اعتماد کرد بیار اجتناس طبعی یاد کرده این تولد کند زیادت قوه میکردن اول وقت بدیا مدن حیض از بیرده ساکی بود و اخان از پس شصت ساکی با اول وقت بان انیا دکر حیض
از پنجی و پنج سال بود و اخران از پس شصت سال و کمتر از ایام حیض بود و زیادت و بیشتر هفت روز از بیشتر مسلم علما و شیخ با یکدکر و اعتماد کردن بیماریها
بر شوی ایشان با یکدکر و نیز بدین اصحاب بر حیض که بیشتر و زیادت است و بیشتر ده روز و نیز بدین شافعی کنین کرد و است و بیشتر یا نزده روز و دیکها رای تندرستی اصحاب
کمتر از ده روز است و نزدیک شافعی همچنین و اما بدین ان از بحی بن کام حکایت میکند که در هفت روز کایا کی کنین نوزده روز است ان بعد انکه حدی بخالی مدت حیض هیچ
تا نا بیشانا کاه نهاده است و عادت جهان رفت است و در هفت کاه حیض کنین از دیکها الکوی و در اولی ترا است که مدت حیض ده روز کریم و مدت پاکی نوزده روز اند بعد انکه ملاحیض
روز بود

باب دوم از جزو نخستین از کتاب ششم اندر افراط طمث

اقراط طمث طبیعت
بوکه غذاها و رازش بدان نرخ شود و ان سوده باشد و اکر از حد بیرون نشود با بر سبب بیماری بود و اسباب اینچه سبب بیماری بود و بیار درم بود و بیار خون اما اسباب که دردم بود بشتر بیت
یکی حیض و رحم و صفتهای کها ان سبب نوعی از انواع سوء المزاج دوم قرحه رحم سیوم جایی چهارم خاری رحم شقاق ششم کشاده شدن رکها یا کسی یکی یا بدرفتن یکی بسیاری از انها
اندرونی یا بسیاری از اسباب بیرونی اما اسباب اندرونی چون سوء المزاج کرم و خشک بود یا سوء المزاج سرد و خشک یا سوء المزاج تر که رکها بدان سبب نرم و اخشن و تر یا سبه و ان
شود یا شدائی بدان و اسباب بیرونی چون زخمی و اصابتی و مانند ان بود و اسبابی که در خون بود دو کونه است یکی بسیاری و تری و نیز خون و ایم هر دو کونه است یکی انکه خون تنها بود
و هم چون بسیاری و تری طبیعت خون بود و اما کرم خون دوم انکه اکر خون دیکیت و کیفیت از اعتدال بیرون باشد یعنی ضعیف بود و ان خون مبتلا بود ان ترتیب اندر و اما و اعتدال و اولی
ایشان صفتی کها رنج و ان بر نشاید بسبب دیکی خون بود و این هر دو کونه بود یکی انکه خون کرم و مشتعل بود دوم انکه سبب ابتلای و تری بسیار تنک و تابنده بود و باید دانست که هر
خون که سیاه کند انکه در تری باشد از بهر انکه منفذ اصلی بعاریک باشد بسیار انکه کشاده تر کردد و خون بیشتر بغلظت این و کیفی بدان باید بیرون کرد و تری تر شود باید که
منفذ ان تنک و باریک شود سبب دیکی که از بسیاری تری خون خود کند و نیز خون بسیار نباشد و اینچه مطلقه میکند انکه ضعیف باشد و بسیاری دانست که ان افراط طمث بیماریها و تمام
بسیار دیکی کند چنانکه اوبرد طعام و ازیر تا کاوش و خون بکر دیدن چهره و تیره ها و تنج الموانی و باشد که با استسقا ان کند و سرد بکر هر کاه که خون خرج شود و سوزاغ شود
و تبها و صفرا پیدا بدان از بیرکه تر و خون بیشتر قوت صفرا را معتدل میکند پس هر کاه که قوت خون بیشتر قوت صفرا معتدل میکند پس هر کاه که قوت خون کمتر شود و صفرا غلبه کند و بدان

بکار دارند و همچنین شاخها که در بیابان بی‌آبی کرده و مشاربا کرده امد بکار دارند و اگر ابی خلیق اسخت دارد مرهم کافوری در ابی سرد سوده حل کنند و حقنه بدارند و اگر سبب اولاد طبع
بوده باشد علاج ان هست عمر بوده از بهر اشکا اگر کودک تعرض باشد و انکه دم زدن و کردن ابوابشد و اگر که بعضا مشارب باشد علاج بعضی نوشته باشد علاج و نوشاد و دکه باشد که
باسود استخوان دهان باشد که دهان بسوده باشد که دهان بسوده سوداخها کوچک بدیابد بدین سبب علاج این علت عمر بود و بسیار باشد که بسبب اکودم از عصب است و مسار
هاخت اگر علاجی فرمایند که بکرد از اخته علما عقوا اگر کنند و باشد که ان اولاد شود و علاجی نرفتن که ارمی انی قلد بکم لاشد که دل با سوبو مزند و بعد و کاه و دوره زیاد
سکنند و تن اره سود ابی اگر سکنند و کاه ابی از نو کهبا کاه بی جرم عقل سر بشد و معقل اندر عصاره کنند اخل میکنند بدان حقنه کنند و دوغن کنند دوغن مغز زنو کو
مقلو در و دوغن باشد حقنه بکند بصفت دوغن کنند اگر بنه عصاره کنند اخلاط و معدا بدیر که خواهند و جند چهار دین وزن ان ریوغن بکنجد بالند بیارند و باشی نم جوشانند بالی
کنار بود و دوغن ابی اندازند و دوغن و طدکردن و حقنه کردن هر خلاو بنان با سوبر اسود از صفت دوغن مقلو بکنند مقلو جند اگر خواهد و اندر شراب اکوی و مکند
و دوغن ابی اکنند و بدا اتاه الاسمی بیاب و باشی نم مجوشانند تا شراب بود و دوغن باند و اگر این شراب بود و بنی بود که بیاری کرده باشد بهم بود و اگر سبب اولاد طبع شاد
باشد شفاق میزی لرسی الدلیع خسان اندر ابازین کود و شیرکی بشاند و از ان دو صبح و بخوان اسوی بیوست تو کند که خاصه کوکها و تعرا دو شیرکی منعیف و اگر مزه
بود اما اگر که دو شیرکی سنه باشد و هنوز نازه بود اورا در شراب ها قابض و دبا اهاکه دو بی بیاره ها قابض بخته باشد و دو دوغن ابی باید شاند تا خوره بان تیمکند و بخوشن
بازی نهند و دیشیاره نره بکرند و بنا بر بیجنی اندازه و بر هی و ماعه اورده کنند و بنهند و بنه اندازند تا سان باشد تا دو شیکی معاد و بن کنند و کهاها زو مرند و اگر شفاق
که اسرزاد در ابازین هم الدلیع خسان افتاده باشد و کهرکشیده حالا اردو بیرون باشد جنانکه نتوان بدیابیرون باشد اما اجر اندر بن باشد علاج ان بر هما
قوان کرد و بیرون ان ان شاکه دارو هاسرهم شیاف ماند و باند و ان سانند و شیاف اهاکه در علاج فروج و حمار کرده امده است و شیاف اهاکه در علاج مقعد شقاق مقعد باکرده اند هم بود
دارو که کاه باها فایمن خنزی ابیکرد و اجزا ظاهر بود قیاد مغسول باردبه خایه و مرهم اسفیداج طلاکردن کفایت بود و اگر سبب اولاد طبع خارش باشد بدست باید داشت که ان
خارش از خلط بود که در صفرا بی ان خلط بود اخوش بود و اگر خون بوده دارد و باشد که از خلط سوداوی بوده افتد و ابا بوند و کوبی باکره کوب باخوشتن داشته باشد بتوان داشت
قیاد باشد که سبب اگر کوبی امتن بود و خاده بعلت ان جماعت سرزنشود و باشد که علت فرسوی که دیاب هیچ هم انجو سوم انکشت نوزدم یاد کرده امده است و اسباب بد بیاسود و اما
بتاز نمی الدم کوبند و اینجا ان باشد که از داروها طعام و مرهم و هرکاه که جماعت باید بتر میشود و علاج و ورانست که دل لکل و صاف نرسند و باندانه قوت نخون برو زی کند
و تراز ان ماده که سبب خارش بود و پاک کند و قوت اب او تنکند بدارو و کاه از بوی جماعت دلکر کنند و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و صندل و کل و شیاف مامیثا و بوی نوبند و بیاکر
و رد و نی کل سرخ و زرج طلا کنند و اگر ابی داروها با عصاره بر ان خرفه طلا کنند و اما باشد جنت داروی و هنوز بر ان بود نه تا بر بوست تو عمر هر دارو تر ابی قابض بزند
و بیاز اسرار حقنه کنند و تقل از اکوبند و شیاف کنند و حقنه کنند داروی که بکیاه نخواهد کافور از هر یکی دانگی مرداسنج و مرداسنج حب الغار بیدم هر دانو بیاسند و دو دانگ حب الغار بیدم
سپید ظرب و قطره شراب بر بنند و بجوشتن مغز دارند و حقنه بی مغز دارند تا بیخ سوختن و دو دانگ بیخ رسانند سود دارد و شب بیاض و قطران اسارات بهم در بنند و بخوشتن
بر دارند خاکستر فرج ما و خاکستر مقعد را نشانند و هر دو در علاج جرب انجا ربط یاد کرده امده است اندین باب سود دارد و اگر سبب اولاد طبع کشاده شدن سرکها و نم قعد
تخت باب عجل ابی اگر ابی که در دی مازو نظم و نانوست و کل و کوزه و کلنار جوشیده باشد حقنه کنند جند بار و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و سبل و خوزه عملا شاخ نزه
خلم خوش بکرند شیاف کنند و حرمل حنین و ابی ترنی ما تا بیوست و بلوط و برک زیتون و برک نعنه مصطکی و کلنار و حقنه بلوط و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و لادن و موز قطر
و هر را بکوبند و باب برک مورد تر بشند کو ابا بی و بر نکم و زهار و پشت اقتنه و اگر سبب عاقیه و رکی باشد بکرند مسح عربی و کل مخمره و طبرزدی و کهربا و کندر و مداسنک
و شب بابی و اقاقیا و دم الاخوین هر دا بسایند و باز ان الحل امر بشند و شیاف کنند و هم ان خاکستر کنند و هم ان حقنه کنند و هم ان مرهم کنند و بخوشتن بر دارند و اگر سبب
اولاد طبع صفرایی هم باشد بخت بباید داشت که هر بیماری و سی المزاج که دم را افتد هم سبب صفرایی از بوی کند اصل طبع حبیبا ذات که صفرایی هم انکه بوی کند مرطوب
مستحاضه شود و بیوسته خوف کرابی که زنا تا جای جزایی می کرانند و اسبان نشوند و این علت ایشان را از بهر انکه بر بیاریها ریسا مزمن کشیده باشد و نیج هم مخاطب
باشد و علامت که علت که همچنین بر بسته ما ان اگر که ایشان را جای جوانست با طوبی بعقل الایشان می باید و این علت را سیال دم کوبند و سبب این علت صفرایی نوبتها
دم دیو سبب ماده حیض باشد اندر کها و کیشان ماده از انک حزم کرد که دیب با خوشتن داشته باشد بوان داشت و سبب بالوبی منی هم بود و اگر کوبی
بلیغ باید سبب ان صفرایی هم و استخاده بعد بنی اندر و اگر ابی سوی جماع باید سبب از ابی کرمی منی بود و کاه باشد که سبب ان خارش دم بود و ان خارش حقنه داروها
اهنی و حقنه کنند و هم ان دوزن بخوار بود و سلوت ساقط و نک روی کرد و نیج ان بیشت جشم بد بیاید و بعضی از انجم بیشتر بود و بعضی از اما علاج صفرایی هم بیشت
کو سی المزاج بکوشند و اعتدال از ازند و اگر ان ماده بود بخت تن طلا ماه یا که کند میرا ان دهاه قابض که باکره امده است کاه داروها و داروها قابض دارد و هاخوزی
بیا میزند جون سیل و اندار رسیدن دم که سبب ان بعضی ماده حیض بود بخت معده و بجوا با بانج فرنوه خلیا فت بنی اگر کند و کران خود که شب با خوشتن داشته باشد
بکوشد و ان از ان خط که زنی کلات بر اگر کند بر مرده را بعضی بخت الحیوه و شراب بیند و بوند بسکو و ورده قوت دهند و طعام اخشن اک و دود و دهند جون بلیوی

درج

درج و تند و بکک بیان کرده و شوها بیخند و بیخند و بیخند و

ذکر شود و سبب که معنی اسقوفی که در مثال ایشان همچون زمین بود که در روز رسد و خام باشد و سبب آنکه حیض بطبع بر ایشان چهارده سالگی بایست که پیش از آن خون ایشان تمام نشده
نباشد و از بهر چیزی بطبع ایشان در چیزی نیاید و مثال ایشان همچون درختی بود که هنوز بوقت بر آوردن نرسیده باشد و از بهر چه بطبع سال حیض از آنست که مزاج ایشان گرم
و تر بود و دیگر خون که تولد کند هم در دیگر کالبد بیکبار از حیض باشد از بهر آنکه ماده طبیعت غذا بجز کرد و در چهارده سالگی زاده آن میشاید که ماده آن میشاید و بیشتر که در هم
از بهر خدا جز از والله ارسل الرحمن و خیر الرازقین علامت آبستن حسبان ظاهر بود چون اسباب و تولد و تولد و کشت فرو افتادن خون و اسباب دیگر طعامی و تر بود و لا تزیدی عنه
از نشانها بود و اسباب آن نوعی از انواع سوء المزاج باید جست چنانکه معلومست و اسباب آن متعفن بسیار کبود عدد مستان در دلها متناه بیماری بکر باد کرده امده است و اسباب آن
ملاء غلیظ بود چون قی و زنج و سوداء حاصل آن بسیار بجای او کرده امده اما بسیار بدانست که از اجناس مخت بیماریها که کون تولد کند نخست زنان روی و چهره و سخن کردن
بیماریها بسیار آمد چون آسیه و ابی و ابی و صبع و کرافی و مرکوبی از آن باشد و باشد که کرافی زنان باشد از جای اسد که سخن نمولا کنند و سبب آن هر بیماری که از بهر آن
سبب دشواری عجز کند مرگ کشتن عضلها و زبان باشد و بسیار باشد که بصبع و فالج ادا کند و بعضی از بیماریها معده بیماریها و قوت ظاهر ضعیف شود و از روی طعام اطل
شود و چیزها بسیار کند چون تلخی و شوری و تیزی و گل و لکنت و ملالت زبان و منتن کشتن بر جایی و تنگی معده و بعضی از بیماریها رفع شود و بعضی از بیماریها رفع شود و بعضی از بیماریها
و بعضی از بیماریها بدید آید و بعضی از آن افاتها و در دیدن و کرگاه و در دیدن بدید آید و بعضی از آنها مرتبه و قشعریره بدید آید و بعضی از بیماریها رفع بکبود و بایست تا از آن بعضی
را سبب استسقا نازیاده صدور بود که از خون بیماری شود و تنگ کردن هوای باسکر صدور با خون بعد از آنها زود و حزن بیماسد علاج از آنکه سبب از بایست آن کم امدن حیض و زنی
با فزاد بود آن تغلیظ خون و بسیار منع تخت تن را از ماده غلیظ پاک باید کرد بقی و دارو و سهل و بیماره هاکشاینده و کم کننده و کشیدن و خون را بکدر بها هضم کرده و زده و خون
این از بهر کند کشاد رگ اسفل و هم بهانت و حجامت بر ساق و خاصه مرهم فرو دارد و حجامت بر کو و دیگر روز دیگر ساق و کاه و بود که روز بر کو ساق و کاه و بود که روز بر ساق و اگر ماه بعد دیدم آنها
دیگر باید کشاد و از بن ران تا اشتالن هر روز بی بی بی عصبانها و نوارها لطیف خاصه و از آن هفته که وقت عادت حیض امدن بود و باشد و دارها کشاینده و طبیخ کرده
و کم کننده خوردن و در طبیخ از شش و از آن نمانها دارها و بزرها کشاینده که در کشاینده است فرو مانا خرکوفی انیسون حرف خردل شونیز سیر حاشا
زنجبیل حبت حبق اسارون دوقو وج ماهیزهر سکبینج اسوج جندبیدستر فرنجمشک کوه انفسه سراب قنطوریون زیره سعد فوه سلیخه دارچینی مویزج سل
انیون فطراسالیون اصل الثوس فقاح الاخرسنه راسن مشکطرامشیه مره اگر این داروها جمع کنند که با بعضی که حاضر بود بکوبند و بیزند و از آنکه بنار سال تا دو بنار
در ماء العسل و طبیخ فوه و کوزان بدهند حیض تر را بکشاید و طبیخ اهل باعسل و طبیخ بود در جوینا ادی و حبوب نطیانی این بود نه جوینا ادی کوبند و بیزند و از آنکه بنار سال تا دو بنار
طبیخ سکنجبین اشرح باعسل و طبیخ اهل بیاسرخ و طبیخ اشان و طبیخ راسن و استخدان و طبیخ و تخم مرزنجوش و اصل اهرکه کشاینده است و دارچینی سوده چون سه درم در شراب
انگوری تر که باشد و بدارند حیض را بر کن اگر خداوند علت باصلاح باشد این نوع بکار نباید داشت و اگر نشاید و اما بد و اندر مرد کوشش و سلیخه و قسط و کلیل الملک
و کرنب و سراب و فوه و زوفا و شونیز و تخم کرفس و سعتر و حاشا و قردمانا هیچ یکی بعضی کوبند و در اقتا بر زنند و خاصه بر علت بر کوش نریزند و قوی با تاره در سراب قنابر و تا قرص
علت بر زنان نه نهادن و در سه چیز را که قوا هم کرنی سود دارد و خاصه در سه نوع از این تدبیر شاید کرد و اگر نهاده شود در بار نشد و با بخور کل اسفنجی اینند بر بار تر کنند و
بر جوشش و بعد سود دارد هایاج فرقرا دارد سود دارد صفت داروی مرکب بکرند قوسر سه درم سنبل سراب خشک بیخند هم نود درم کنطا اشرح و فوه و کلال و حلیت و سکبینج و
جاوشیر ابهر بکرند در دانق اسرکه هر یک دو درم شربت یکدرم و طبیخ لوبیا سرخ صفت داروی بکرکوش لوبیا سرخ و حلبه از هر یک کلیا سود بخته له سراب خشک اندر دو
فوه بخته هر را در سه رطل آب بنه تا بقدر یک رطل را بدو بیالایند و مقدار چهار درم بدهند باده مثقال قرص سفید نیم کم صفت داروی بکرکوش لوبیا سرخ که قاسم از هر یک
دو درم تخم هزار اسفند بخته هم و فوه کوهی بعضی درم هر دا در دو من آب بنه تا بسیار از آید و بیالایند و یکدرم حرخا اگر بجوشانند و حرکت دهند صفت داروی بکرکوش بدانا
دفوه و هر دو از این دیگر سکنجبین خانه سراب بیامیزند و بخیند در روغن دنبق و آنکشند و بعضی صفت داروی بکرکوش بدانا فیقون و فرنجمشک و فاره بیقون هر دو یکی و
انیسون و پیلج و تخم کرفس کوهی و راسنا راست سکوبی و بزنجاد فوه و یکدرم اشاره مزوج بدهند و یکدرم حبت طیب با ماء العسل بدهند پس از آنکه از کوه ماء بریان و بوی دکوبی سوده
دو درم سنبل اشاره صرف بدهند پس از آنکه از کوه ماء بریان و فرنجمشک و فطراسالیون و راسنا راست کوفته و بیخته دو درم شراب آنکه دی بدهند و سلیخه قنطاد طبیخ فوه بدهند
و بعد سنج نوشته دو درم تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی بیخند هم تخم کرفس هفت درم هر دارا بزنند و طبیخ آن مقدار ده اشیا با آنکه بدهند و لوبیا سرخ و کنجد سیاه و تخم
سیاه و فوه و سلیخه و قرفه هر سب دراب ترکنند و اما ماء آب بدهند از کنجد و بخور مقدار بیست و از فوه و سلیخه و قرفه از هر یکی سه درم و یک رطل بغدادی جوشانند و سیکل حلبه
یک کف فوه بزنند و بیالایند و قیراز بین مطبوخ و یک و قیه و نیم آب سراب بر بیامیزند و بدهند و تخم حنظل نهاده کردن در حال حیض یا اندر و سکنجبین و جاوشیر و قرفه ماء و سلیخه
هر یک نهاده کردن همچنین در حال حیض یا اندر و زیلیک تخم حنظل سراب تراشیده اگر او بوی بیخت که صراع اندر فرود سوده بر بیز ترکنند و بدانند و زمانی اندک نگاه دارند
شاید و بود و دستی از هر کی چهار درم ابهل هیت درم سراب خشک کرده دو درم و مویز نمازیر دل کرده سه درم هر دارا بکوبند بهره کاه و بر سر شیافها کنند و بر اندر ثابت قوه میکوبند
نفع داهنت سال بعد که بیفتاد ایشان و بدید شیاد کشان شد و اسان یا ترسی دعا و قوه او و شونیز و سراب تر و فرنجمشک و راسنا راست بسایند و هم بر سر و شیافها کنند جند بیه

و سکطرامشیه روغن زیتی بنهند و بر سر پاره بر روغن بنهند و بر کوه و بر زانو و بر پشت و بر سر و بر دو ارنی و بر دو و اسنان و کاه و زبان از هر یکی چهار درم شونیز بکدام
دو درم انجیر خشک اندر آب تر کرده هسته و هم در انکوزه بر زنی و سبا طاکنند و اگر کسی سبب نالد زیرا که زیرا که سبب نالد زیرا که زیرا که سبب نالد زیرا که زیرا که

قلمدان زنانی بیطلبد بر نطفه حاجت باید که سالمی که بدقت حیوانی و حرارت غریزی که قوام زندگانی است در نطفه بود طاهر است و بر آنکه بیند بی مباشرت قوتها در نطفه است که هر
جزء قوت حیوانی که بفعلست و واجب است که خشت قرار گاه و معدن آن بیابان از بی بر کار انامها را تا بدان جا که معلومست و صورت بندند که آن قوت را که قوام از نطفه
بدست بکار رکنار و نخست قرار گاه اینجا قوت است اسبانه حاجت کرد حلال بیان حاجت نیست از بعد آنکه حاجت بقاء بر آن بود که بحل و مضرت آن محسوس گردد و بیان
بلا اینجا خلل افتاد و اما نخست حاجت آید در دوران تصور هر نخستین تحیر و مضرت آن محسوس نیست و قوت حساب را هنوز معدن بدیدار ماده نیست پس نخست که حاجت تخت بلاست تم
تحکم اینجا مرا می افتاد در دست که نخست ولا از بعد سود است که غذا طلبیدن و جذب کردن و طلب تصور نکنی نیست از بهر آنکه هنوز کرکها که در بحار قوت جاذبه بلاست هم نیست فا
حرارت غریزی از دل بدو کرد انامها تا بدین کرکها کشانده کرد و انامها لطایف بدید نیاید و مکر نیست که دل بدید آمده و تخم غرض انامها و تعریض کرکها کشاده قوت غذا جذبه
بکار آید و جنین را شهادت بکی شهادت است و دوم شهادت است که از الله فی کوشید سوم شهادت و قوت است و ماس و ماست اما شهید دو قوا باشد و هر دو رقیق باشد و کرکها از دو
و شرایین اندیشان هر دو شهید تنی شود و بعقول جنان بوده است که این کرکها که از هم رسته است و هر یک شاخها زده است و اندر شهید بکشته و اندر جنین جنین خونی بود
ملوده که باورده و شرایین خضرا بین و بعقول جنان بوده است که آورده از بکجنین و جنین ناقل آید و اینجا بدید شاخ شود و اندر شهید بر دو و شاخها زند و بهمانها رکها هم
پیوند عدت است و شرایین هم برین قیاس و این رکها انجا که بهمان از هم پیوند باید که بنا باشد رکن از بهر آنکه غذا از رحم ستاند اغاز شیر کشتن رکها از بن سر بود از بن سبب
بدان شاکه اغاز ستان از بن زنان است و از بهر آنکه دهنها و رکها اینجا باید که باشد و انجا که از نافی جنین و از بکجا و بر آید فاخر بیان اند که اغاز ستن از اخاست و اولی تر است
که اغاز از منفذ کرنه حلال از نافی آن از بهر آنکه بنیاد در فاخر از منیت باشد پس حقیقت است که هر را از جنین بر حرارت و بر و پیوند تا انجا جذب کند منفعت منیم افت کیاه
کرده اند و منفعت غذا لطایف است که از نافی جنین منفذی بین غذا پیوسته باشد و بهلاه بین طریق بدان غذا بجنین شود از بهر آنکه منفذ جلا و استند و بایدی بود و اما عطل
باشد که بر هفت اختیار و بی رنج کند و جنین را هنوز آن قوت قلم نباشد و اندر منفذ بول تعاریج است خاصه اند منفذ جلا نریکان بروز آمده اند جلا در بین خالی بقوت او دشوار
بود و آن منفذ فراخ باشد و راست نهاده باشد و بی تعاریج جدا باسانی بدو رنج شود و این غذا از بهر بول است خاصا از بهر آنکه انام او نازک بود و جلا تر انام او تر فی انام او تر
نتابد و منفعت غذا سوم است که عرق جنین در وی پیاید و از بهر آنکه او را جز جلا عرق نصف نباشد از جهت مراد بغذا و بکر جاجت نیست از بهر آنکه غذا او جز و قت
و آن از پیش از جلا عرق چیزی خاص نشود و خون حیض در وقت آبستنی و قسم نخست که قسم غذا جنین کرد و قسم دوم بر سر انها نشود و بشر کرد و قسم سوم از بهر دو قوا جلا
بماند تا قت نفا و آن از پاک شود و بیاید دانست که قوله فرزند از اب پدر و مادر است کفتن و انامها و فرزند بیشتر از اب مادر است و قوت مغز و مصوره بیشتر می اب
پدر است و کیفی که عنایت اب پیدا بود از قوت نطفه انامها بیشتر است و مثال اب ماده همچو ارضی است و مثال اب پدر همچو بذر بیمار که بنا زی انجم کویند هکما که انامکی انجم دو
دیشر بسیار افکند شر بیشتر شود و جفت در دهم بیشتر مثال هکما که اب پدر و اب مادر را بیخته انامها فرزند بیشتر و صورت ان بدیا مدن کرد و بغر بان اید بنا ک و تعالی و از بهر
آنکه انامها فرزند بیشتر از اب مادر است فرزندان بیشتر بمادر مانند و اصح ما جرح صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است اختار و انطفکم فان اکر بمایی الله
اخوانا سفر مایدان بهر نطفه خویش جایی بهتر کزیند که فرزند بیشتر بر ادران مادر مانند و این است که بیشتر جنین باید و اصل انداکه فرزند بیدر مانند و یا بمادر است کدا
کدام قوی تر بود فرزندان بمان مانند که قوی تر اب و بود حکما کفته انما که بدر و مادر در طلب فرزند در حال جماعت ان صورت تخیل کرد اینست از بر کند بود که فرزند بنا بر ان
مانند مدهم اند و از وی اندیشه مکن بود که فرزند بجهه با بعضی بمان تخیل مانند قیاس بود است که قلب مرد از فرزند بعضم تابع احوال و انواع هضمها دیدار نخستم اکثر
سوم از کتاب نخستین یاد کرده اند است و این فرزند بعضم چهار غذا انامها اصلی بود که نخستین چهار سر و باشد و نزدیک اند بدو فما مانده شود و قوت مغز بود از روی
نفر فی بسیار نیاید کرد تا از کجها انامها مانند که کند و بیان بیوند و بین سیاست که از اب صورت یک است اصل ماده انامها اصلی که ناکون جوهر تا ملایم و بجکی تحمل
و غضه فرا اورده و تعلیق خاص الیه بر غذا بر وره خود نقل ماده سکی با صرف توان ملایم کرد و منفذ ان دو کشت که از بس کوشت است و بین سیاست که هر را این یک بر بند ان
و بی خرق نیاید و نسا و بریده شود و خون که از ان دکر بر زاج خون بود که باشد استخراج است از ماده از ملایم بخلاف فرو باید بر یک ده اید و از کره با و هیزن ایه جانور مکید
مرا معلوم نیکو در کار این رایس کوش زود مثل بر بیه سکر دانه خواجه او علی سینا حمه الله سکی بد مراجان می نماید که ماده منوان ملایم نیست و بیشتر از اعضا رئیسه
بجایی جنین مدد ملایم و بکر و اعضا دیکر مندی بر نیخ سر و بی پیوند تا جله شود و در او عیه مولی کرد اید و بخته شود و بدین سیاست که جان بها و افعال کرد از لزام مادر و مادر باشد
بمیرد بعد نهاید **باب دوم از جزء دوم از کفتار بیستم از کتاب ششم اندر بار کرفتن زنان و در صفت دار و هائی که رحم را سود باشد**
اسباب بار کرفتن زنان بدانست چه از ماده یا از مادر یا از دلالت بود که کوشت است بکی آنکه قضیب کوتاه بود نطفه را بجایکاه نتواند رسانید دوم آنکه قضیب کوشه بکون
و پست بر اندم بود و مولی در برابر جایی قوله فرزند نیفتد سوم آنکه سنان از ظاهر بر دکی رده باشد و عصبی الاقی رسیده باشد و اعوجاج ضعیف شده باشد و اینجا دلالت از بد
هفت کاباست یکی آنکه زنان تقایا غلط بود و معنی مرد میسه اندیاب جدکاه یاد کرده اید دوم آنکه در رحم کوشت فرو بیاید یا ناسوری یا رشتی کهن بود سوم آنکه اخلاط اما مادر رحم بر آید
یا غلیظ اندر رحم چهارم آنکه فرجه و بیاری پیه ششم آنکه در رحم از جای خوش بیک سو میل کرده باشد و منوان سبب بجایکاه قوله فرزند نرسد و سیدر کند و یا کرد هفتم انواع سوء المزاج

و بد و خشک و تر و مرکب ساده و اما ماده اما ساده الواح سه بهر حرور و کهلها از اوانی نظف زکاه قوله فرزند در وی بود فراهم آرد و تمثال کرد و نظفه بدان سبب بقدر حرور و
ان نرسد هاکر سرد باشد چون مزاج بدید اینجا حاجت آنکه اید بدو نرسد و سبب آنکه کرکها اندی تمام کرد و سبب او هر چه بسیار خورد زاب سرد بود و لعلها مرا نرسد قوله
که مهی مزاج رحمی اندر اید و تباه کند و سوء المزاج سرد و تر بین از اینده و بسیاری آکی تخور اتباه کرد و باشد که قوی تر باشد که قوی تر ماسکه رحم نصیب کرد
مولی الفرانه و قوت جاذبه را ضعیف کند تا من راجب کرد و حاذ المزاج کرم و خشک از سوزد همچنی تخمی که از جوس اندر ان سفری کار اند و سوی اذراج خشک تری بنا اندک و خورد همچنی تخم
که در زمین نو کاشت و زمین نرم نال اکند و اینجا رمان بود بیشتری است مکر است که هم از جهت مرد بود و هم از جهت زن و از آفت که مرد و باران نا رسیده بود یا آب بیجا بود
باست بود یا بیار یا خواه تنکی و ناکوارند ظاهر بود یا خواه تلخ بود یا از ازهر و موافق نباشد یکی از دو پیشه باید از آنکه مرد و زن تخم را نیاید و باشد که مزاج
مرد یا مزاج آب زن موافق آید با سوی مرد آب زن را نکند که باب زن می مطلب شاه کند و اکر مرد و بیدا بنا ازهر و زوند آید و اینجا از جهت زن بود تنها آفت که بسال زنک بود چنین
اوایشاده باشد استحاضه بود و اینجا از جهت مرد بود تنها آفت که رک بر کوش او زده باشد چنانکه نطفه اکه مرد از تنها نمی انا انواع سوء المزاج مرد بود و زن بسیار
بود و اینجا در سایی بود مرد می ملتی و بدی معده و کیرات و درد سر و تیغ سر و خرابی سیما بان اکر نفی و تباه و ماده است و سیما و شاه شدن و سفتادن بجهات و بیرون انج
یاد کرده اند سیما در کیاست که تا تقاضی انچه جوز افتادی و نخوی تا سر یکی زن دارد سر و بالا زمین جماع سر و از جای بجهد باسیار خود یا نمانند جیزی انفاق آید و اسی اعلی
شود کوتی دکو تا هم قضیب و رک زدن بر کوش ظاهر بود و علامه ستهاد رنق و عقد کوشت فرو بی سیمه آمده باید و علامت الماس و بی شک اندر باب اماس و بی شک
یاد کرده اند است و علامت اماس و بی اندر باب اماس بی شک اندر یاد کرده اند است علامتها و بادها و شاه در باب بخار یاد کرده اند است علامت بادها رشاه در باب شاه
یاد کرده اند است و اینجا یاد باید کردن است که در حد و محاسبه و ازی سیه همچنی ازی که کان باد سوی بر آید و علامت ناسور اندر باب اقوال و طب یاد کرده اند است
و علامت آنکه رحم بجایی سر آکنده باشد است که در بجامعت رحم در دکند و منی بسلا کرکند و بعد متهاء مزاجها و ماده و آلت از جهره و تخم و خون از دیبار و آنکه کوشت جوز اند
و از نیه هاد کشت و از تخم جنی و از تخم ملت و از کرکی و بدی و از بیخ کی و از زنی و عیب اند معلوم کرد اما اکر مزاج کرم بود و سرد از بن بود بیری اهیب با سوزاند و بر
در بود و اکر مزاج سرد بود منی و کوشت و غلیظ بود و اکر مزاج خشک بود منی از آب و غلیظ و اینج بود همچنی صحیح و در جایکاه قیاد فرزند منبسط نشود و اکر مزاج کرم و خشک بود
منی زنی و آنک و غلیظ کند و بوجکر مزاج سرد و تر بود منی دیار و سفید و رقیق و سرد بود و اکر مزاج رحم کرد بود در دل کجا مست سوزان بود و خون حیض که بوقت خوش آید کرم بود
و لون او زرد یا سیاه بود و اکر سرد بود هر دو در دل بجامعت لم معده سیاه باید و خون حیض بر بود و اکر خشک بود خون حیض اندک بود و مرد رحم را خشک باید و اکر سرد و تر بود
رحم تر بود و خون حیض بر دیبا کم زنک بود و هکما که رک از بی کی حیض رحم لرزانند است و خشونت از اجل اکم کاه بهر چشم
و تیرک بدان آن رطوبت غلیظ نشانی دهد و طبیب از آن که بدان غلبه ها سوزانده است که سبب با اکر منی زنان جانب مدامست با آن جانب زنی کی است که اب و زنی
مرد هر یک جکاه در اب آنکه هکما اب و بر اب این تقصیر از جهت وجود دکفته اند بدان مرد و زنان هر یک جدا در بیج جکر او بیند هکما او اخر آنکه تقصیر
از جهت او بود بر سلب امرن از خاتی بود و خشک کرد اند اکر کوی و جوانی بود و اکفته اند هفت دانه کرم و هفت دانه جو و هفت دانه فلفل و کشنیز و هر یک جدا دارند
و هفت روز بنهند و اب هکما از او بیاند تقصیر از جهت او بود خواجه او علی سینا رحمه الله سکی بد و سوزانی شانها را حقی نیست و دست است که خوری خوش و بعض در زنان
نیز از اند جانک دهد بوی هم بر زنان بیاید نکاه کنند کر وی بدهان و بنی اع و اب سبب تقصیر از جهت او باشد و اکر بر بیاید معلوم کرد که در کرکها او سد است و سبب ان
کوتی نقل سد است که غذا بجه از هم دکفته اند که اب و بر اب این تقصیر از جهت او بود که هر یک شاف دانه کرد هم و بوی او سلام اید سرد بیشتر و اکر بیاید سرد است و اکر
نیاید سرد است **علاج** اکر سبب کوتاهی قضیب بود تن کوتاه است و اکر مرکی کرد این بود که فرو سوی قضیب امکی بر بند و هر هفت لاکت و قضیب را چیزی راست نهند و بر بند تا راست بود
و اکر بر بیند ان بود بند مکن نهند و مرهم روغن هم اند و بر سخت راست دستار بند تا راست کرد و اکر سبب ان بود که رحم از جای خود بیل سوی سر کرده باشد و بر سها فرو زند
و بر هم روی جهت کنند چرا که جاجت اید که اسکان زند و از بیل استرخاء خون جهت کیرند دهند و اکر بدستهار خون باشد جهت حبیب کیرند و جهار دهند که استفراغ باید کرد
و ماء الاصول بدو دهم رضی بید اینجه و دو انانا با بیخ نیفر اهر ماده میدهن مدت هفت روز باشد و روغن سیل اینجه بر تن کنی سازد که بیند مغز تخم سیاه بکن
و انیسون و تخم بادیان و تخم کرفس از هر یک یک مکوی بیاز با خوب کوبند و روغن زان بسازند و بیت و روغن بان ترمکنت و بیم کرم بر میرانند و از بر رحم حضا و بلال
کوبند طبیه بخته و کوشه بر نهند صفت حقنه که بدیت و بابونه و مرزنکوش و مطبوخ اینجه خشک هر دو بر بند و بیالایند و بیک سکره روغن کنجد و افکنند و کاردند و در آن
کند و روی جلب و بر بکوش و با بوره و شبت بخته باشد و خشانند و اکر مزاج سرد بغایت بود بیت بنفشه سفید بار روغن نارد آورده بر دارند و مدهم دیر و اما مرهم علاج ساده
هر یک اند جایکاه هر کرد اند است و اکر سبب باد هاها غلیظ بود ماء الاصول و روغن بیاید و ضماد و آبدن کرد اکنون یاد کرده اند است کاردان از بر طاهر با خاک
و از بیطلیا بر هر کند و باقی تاج اند علاج باد هاها یاد کرده اند است و اکر سبب غایت فرو بود تدبیر با غذی کردن کنند تا باعث آن از اید جا که کرد کتاب یاد کرده اند

و اگر سبب جنونی باشد و جنون از طعام مأکول کرده و علامتهای صرعی از پیدا بود علاج هر یک از آنچه گفته امد است و اگر سبب دیگری مزاج اندر ماه مولود علاج ان باید
کفارت کرد بنا بر آنکه امد است و اگر سبب دیگری باشد زن بیچاره در تن اندام بود سخت تن باید که در تن اندام بود سخت تن باید که در تن بدید کردن و نباتها و بن زیدکردن شق بیاید
کردم را که کند یکزند و هر زی خاتم کرمطا و تخم را دو دکت چنانکه بوی و بدبوی بود بینی او نرسد و هر بوی خوش از بینی او دور باشد و زرد شق نباید
بود بر جائی که کرم بر نهند در زن بر ولادت نیاید و تا بوقت عزیمت بر دارد هم بران نگاه میکردن چندانکه بخواند و اگر نگرد دانا بود بخسبد و تخم بر خاک کرد که مرتاده سخن بنا باشد
و جماع از وقت کنند که نار به قمر از خوشیان در دکت صفت داروی که دهم زکر کنند زعفران جالنا و سنبل و اکلیل الملک از هر یک سه درم و تخم سازج هندی و تخم انانا از هر یکی
بنا و تخم هر دو انگور و بیرنج و سرکه بسطه بیه مرغ خاکی و بیه بزو موم منافی از هر یکی دو دقیه و قیه روغن زرد بر سه و قیه هر دو را با تش بکاند و بعاود در انگشت و بنا خایه
مرغ خوشبانی و در دی عالی زد دارد هر سوده بیازند چند و قبا بیند تا هر هم خود و نگاه دارند هر گاه که زنا از حیض فارغ شود زن سه روز پس سه و تخم را به اسما مأکول بدین
مرغ آبوده میکرد و بخوشتن بر صرا بر اند صفت داروی دیگر مشک و زعفران و سنبل و مصطکی و میعه تر از هر یکی دو درم سازج هندی و قرنفل انانا از هر یکی و قیه روغن نارون
سوده زند و خایه مرغ که چنانکه دیگر داده و هم کنند و همچنان کار دارند صفت داروی که خاصه دهم مرد تر را سود دارد بگیرند نوشب باقی و درم سماق ساده کرده و مرد زعفران
و بعون از هر یکی بگیرند هر را یکی بزند و با انگبین در بیزند و از پس با آب و روغن از حیض کار دانند صفت داروی دیگر بگیرند زهره شیر باز هره خوکش باز هره خرگاه کام که باشد
دو دانش باره روغن از بدن بسایند و پس از حیض عزیمت بر دارند و پیوست فرج خوشش با تخم حنظل جوشانیده هم خوشی بیرند صفت داروی دیگر بگیرند دار شعبان و تخم خرگوش
و صلب خشک بگوبند و درم روغن گاو خاک بر تهند و تر چرب کنند و پس از آنکه بدین دو دکت چنانکه پیشتر یاد کرده امد است صفت داروی دیگر بگیرند تریخ سرخ و تخم سرو و سیر روی
سرو بازند و صبا آفتاب راست سوده و با زنبق و شلیک گل کنند و دارو بنال در بنند و اقرا کنند صفت حقنه که حنا و خاه هم سرد را سود دارد بگیرند علک تخم تیم که نه سعد
تیم گوند سی درم مرزه درم دو سه دلال بنا دارد بی آب بزند تا بیکی بنا باید و سه روز از پس آب حقنه کنند تیم که و جلبیر را در پس بار متفق بعد بیت پیش از جماع بان آنکه بدهند
سوخوی جاع سخت سود مند است و تخم سیسا نبوی از میوه است هم جا بنال ماده را بدهند با کرنه در روغن بلسان و روغن سوسن و نعنا سیاه و بنفشه سیاه کون بر داشتن سود دارد
و بینه ایکه کوش با مسکه کرد با روغن بنفش سود دارد و مکون جماع با خوش و هم اهر کشن با انگبین خوراک کند سود دارد **باب سیوم از جزو دوم از کفتار بیستم**
از کتاب ششم اندر نشانهای آبستن نشانها ابستنی زن خوشست یکی آنست که زن از آنها از حیض باز ماند و از زمی با بد رسید دوم آنست که مرد انا جمال زن بدانند سوم آنست که طبیب
نار تا باید تو ان دانست اما اینچه زن از حال خوش بنا دانست که پس از آنکه با کرفته باشد و بر اجماعت اردکند و اگر جماعت باید در رحم وی در دی آهسته بدید باید
و نتاق با بد از بهر آنکه هر گاه با کرفته باشد رحم فراهم اید چنانکه میل در دی کند بنا باید همه جماعت که کنند نمی از وی با کرد و اینچه سوم از حال وی بنا دانست که فرج وی تنگ
و فم رحم فراهم کرده باید و فرج او را خشک باید و در آن حال که رحم آب مرد را قبول کند فتوری در زنان بدید اید یعنی سخی که مرد بنا باشد و حرقت طبیب را خشک تر و با کیزه تر از جوار
باید بدین طبیب و زنان کاملا بدانست که هر گاه که چنین تولد کند که در سفید جنس از مرد قام با کو و قام خود و زنان روی انوک بره کردد و کلفی بد بیاید از پس آنکه حیض
با از ایستد با کمتر اید و ماده از آنچه جماع کاه بنا کود و در سر بنا تها سیاه کرد بر نشود از بهر آنکه حیض بعضی از جاره و منفی کشتن و چیزها
بدار بر کردن بد بیاید و بران چهار ماه از منفی کشتن و بنا از آن نشود از بهر آنکه سبب این هم حیض از حیض باشد که در تن باند و بران چهار ماه جنین بزرگ نشود و از نه تا
در نقل بکار نشود و علامت کی که هر گاه که نقشا آمدن کردن با کرفت یا نرسیا که هر گاه که عنا هم سخت اورا ماه العمل باید داد اگر دشب از چیدن ناش نگاه کند باید دانست
که بار بر کرفت از بهر آنکه حرارت و تحلیل ماه العمل و فتوری تولد کند خاصه شب آنکاه بر امتلا موجود باشد و ان بار ها بسبب ایستی ایسا از کند باید بچیدن از آن تولد کند
و از بن العمل خاه باید چنانکه عمل ابا ابر پیا میزد یا دراب تم که حرکت کند و سکه کرده بدید هنه تا باد تولد کند و از مردمی دیگر آنست که بفرمایند تا اگر نوش طعام خورد بعد
با غرا از حیض خوش بوی دکت زیرا و تخم چنانکه معلوم است که موی ان بدهان و بینی برابر با کرفت و اگر و تنا بدید نشان آنست که با کرفت و اگر همچنین بیرا زوره
سوی بست بر اند و مادر بینی ان بیاد و بنا امدن حار با کو تنق و اگر خوش معلوم کرد و دو بدل ذبی که با دارد و هنوز مدت دراز نکشت با شد از مرگون بود و در میان
شیشه جوشی زیر جنین باند و در آخر تنجی کرایه و اگر شیشه سخت نماند تیره شود و اگر تیره نشود هنوز اول با کرفتن بود که با شد که بود ایشان صالح بود و تمام و همچنین
جبابی بر سان بدید بود و در میانه اب جزی جون دانه بید بود و اگر جنبانند باید و نزد اید **باب چهارم از جزو دوم از کفتار بیستم از کتاب ششم**
اندر شناختن که جنین نرینه است یا مادینه نخست باید دانست که همچنانکه معلوم شده است که اکوار مرد که نرینه تر است که اندر تمام کار و تعالی حال از آن
رانا است که نرینه از اب بدید و مادر از نرینه همچنانکه تخم تیره معلوم شده است که اکوار مرد که نرینه تر است که اندر تمام کار و تعالی حال از آن
در شیرها و سرد سیر و فصل زمستان و روز زیرا خلاید نرینه بیشتر نرینه تولد کند از بهر آنکه حرارت میل باندرون دارد و اب در رحم بدان سبب و در شیرها و در سرد سیر
فصل زمستان و روز که باد جنوبی باید صفا بی باشد و گفته اند هر گاه که اب مرد از سوی راست او بیشتر آید و در رحم جانب راست او افتد نرینه نرینه آید و اگر از سوی چپ
در رحم جانب راست افتد نرینه مادینه آید لکن مرد حیض بود و اگر از سوی راست مرد در رحم جانب چپ افتد نرینه نرینه کمی بخت بود و بیرون کشانند اگر جام از دو از انقطاع آمد که تا از حیض

غسل کرده باشد فرزند نرینه آید و اگر بعد از هفتم روز که روز هم نرینه آید و هر چه از پنج روز تا روز هشتم مادینه آید و از پس هشتم تا روز نهم نرینه آید و از پس از نهم تا روز دهم
آبستن او نرینه نرینه باشد بنگر تا نگه و بگیرد تو مشاهده تر و جلد تر از آن باشد که آبستن او بعزیمت مادینه باشد و از روز هجدهم و منفی کشتن و هر اعلی و بگیرد و نرینه در سوی راست جنبد
بعد از آن معلوم کنی بیشتر یاد کرده امد است و بخت نشان آبستن راست بدیدایی و نشر او بقوام تر باشد و اگر قطره بر بالا بچکاند و اثر آن را بر نهد همچون قطره سیماب باشد
مروارید غلیظ و لون سرپستان سرخی کرایی نزدیکی و بخوشت راست او مستقی و مستقی او بوده هر گاه که آبستن او باشد و حرکت خواهد که تخت پای جنبانند و هر گاه که بر
خواهد نخاست اعتقاد بر دست راست کنی و حکما چشم راست او در و تر بود و نرینه از پس سه ماه جنبد و مادینه از پس چهار ماه و در حلال حال از پی که ماه دینه آبستن بود هد بر
خلق و حال از آن و بنه که نرینه آبستن بود از جلد حلها که بیان معلوم توان که دیگر چه دیگر نرینه است اگر مادینه آنست که در اوند رنگ و بنا بخیل بر شد و دیگر باره سبز بخوشتی
بود از بنا بسا نا شاتا تفاوت نمایند بین کاه دارند و هیچ نخوبند و اگر اب و هان و شیرین شود بچه نرینه باشد و اگر تلخ باشد مادینه باشد و اگر تلخی بیاید نشان آن بود که آبستن
نیست خاصه اینها سیاه کوبیند در بین سخن نظر است و این را بچه حاجت است و مدت قاس از پس و زند نرینه بیست و پنج روز تا چهل و پنج روز **باب**
پنجم از جزو دوم از کفتار بیستم از کتاب ششم اندر اصلاح اوردن مزاج مرد و زن تا فرزند نرینه آید
اول بنخی اینکه گفته اند اب زن ضعیف باید تا فرزند نرینه آید اعتماد نشاید کرد از بهر آنکه تا اب زن قوی نباشد بر این صورت نرکی آنست که زن بی قوت باید
و نرم را که هر باب قوی کرد که عطر ها خوش و بکار دارند چون مشک و زعفران و عود و عنبر و صندل و قرنفل و بعوی کافور و در دارند
طعامها موافق خورند چون حریره و بیاد کوفته و قید و زکی و زبده خایه مرغ نیمبرشت و کرخ بنیز و هریسه و بریان فربه و مرغان فربه و حلوا شکر و پاچه بدین مان و طعامها در کرد شراب ها
مجمع بنا که در بیاکها هشتر اگر خورد امده است کار دارند در فصل سرما شیره پیلوس و دوله المشن و مانند ای دو سه شربت بخورند و از تنگی و ناگوار بودن طعام پرهیز کنند و ترشیها
و از سنی و باشد و ماب بر بسیار خورند انبات انبات خورند مقدار حاجت خورند و مرکبی خوشتن را کاه دارد چندانکه بتنی کرایند و شهوت صادق شود و اب خویشتن را
بیان باید و زند و تو ام از کود نامتعدل هست پس از آنکه بنی از اعتدال باید و دو سه روز بعد کند تا هیچ نشود و چندان خویشتن را بجماع بان ندارد که موافق سوزد صفه شود و
وزن نشاط و خوشحالی بجوید و بازی و جماع کاه جایکاهی خوشتر و پاکیزه تر و گرسنه و در خانه عطر هاب و زنی و جماع و قوی کند که شاد ما تر باشد و در حال جماع و بعد
سخن اب هر دو از زن و نرینه اند شد و صورت مرد و در ماه قوی ایام تر و سیا باز نه و پرش از نهاد تخم بخوشی باز کنند تا مرکز کرد و در حال جماع مرد بر زنان بلند
بر داره چنانکه پشت او در نشیب افتد و مرد و قت جماعش بر زن داشتن خویشتن را نکند و او را که زمان همچنان نگاه دارد چندانکه حرکتها در رحم او ساکن شود پس از آن آنکه
همچنان نگاه داشت چندانکه حرکتها ساکن شود پس از زمی و دو سه نوبت و زنان را فراهم کرد و هم بر آن شکل ساعتی خشید با هم بر آن شکل ساعتی خشید و از پس شرطها جایی اسر و ار باشد که فرزند
نرینه بیاید انشاء الله تعالی **باب ششم از جزو دوم از کفتار بیستم از کتاب ششم اندر نشانهای مرد و زنان نر و فرزند نرینه بیاید و نرینه زاینده**
بسیار دو زه دارد سازی اعتراض کرده و زن را اقتو کوبند و این مرد خوشی ایام بیشتر سیا باز نه و پرش از نهاد تخم بخوشی باز کنند تا مرکز کرد و در حال جماع مرد بر زنان بلند
بسنی باید و ماه جاه او بر کرد از دیکران بود و کفاهی و بی ظاهر بود و بجماع خرجیه بود و از آن کار بر زود دست نکرد و زود تر از دیکران باغ باشد و بر زهار او سوی بسیار بود و در
کودک خاید است او منتج شده باشد و بعضی جهار یاران موتن کشتن داری اگر خواهند که از آن کشتن بچه ماده اید خاید راست او بسته تا آب از خاید راست او بسته تا آب از خاید راست او بسته
خاید تا بچه آب از خاید راست او بر دو است و اگر خواهند که بچه
آمد و زن نه معتدل المزاج و معتدل گوشت بود و سخت و چهره او معتدل بود و حیض او موقت و تمام بود و مدت پاکی او بیست و پنج روز بیست و دو روز
بود و خون حیض او سخت غلیظ و سیاه و سخت رقیق و از آن نباشد و معده او قوی بود و طعام بنیکو کوارد و کسلان و سست نباشد و جلد و اعضا او بر دست بود و
دست او بهکام بود و انکه زود تر از دیکران در کلها و سخت تلبیه نباشد **باب هفتم از جزو دوم از کفتار بیستم از کتاب ششم اندر نشانهای**
نزدیک آمدن وقت زادن هر گاه که زن آبستن از بن او دشت که لاکه و در مغلها از آن دو بیرون اید و تخم او منتج شود و تری می تراید هنگام زادن او نزدیک آمده
باشد و هر گاه که سر بغار او است شود و بیغلها از آن همچون الماس شود و جا دیگر هنگام زادن بود و اعلم **باب هشتم از جزو دوم از کتاب ششم اندر نشانهای**
ضعیفی و بد حالی بچه که در شکم مادر بود و نشانهای اکبر و شد نشانها ضعیفی بچه که در شکم مادر بود و اسقاط بچه و اسقاط بچه و اسقاط بچه و اسقاط بچه و اسقاط بچه
باشد که ایشان از دو استی ضعیفی و سبب بیماری چون بود و نیکی که اب عادت نباشد و اگر باشد اندازه عادت زیادت شود نشان ضعیفی بچه و ضعفا باید و نشان او بود همچون
هر گاه که در اوطا استی باز دو تر از آنکه عادت رفت بیشتر اندیشان بد بیاید هم نشان ضعیفی و ضعفا باید و نشان ضعیفی بچه بود و ماده غذا او باز نمی کرد و بیماری و ناچیزی بچه کم
بود که علامت که بکنا بچه و جنبانی و نشان هم نشان ضعیفی بود و مدعا الی بود و انکه چهار زمان خود نافی بکشید و بچه شهر بود و اوازی نهد و تا او را بنهد نشان
جلدی و ضعیفی بود و زهد هلاک شود **باب نهم از جزو دوم از کفتار بیستم از کتاب ششم اندر دشواری زادن**
اسباب خوابی زادن نخ خوشت یا حمال او در دوم احوال بچه سر بود احوال الرحم و شیر جدا م احوال الظهر او در حال جماعت و مشارکت او بر تخم اسباب بچه ای اما سبب که از احوال او در

رنج نوعست یکی آنست که مادر جاری کشیده باشد و ضعیف شده و قوت نجوشد دارد و عضلها او را قوت و رنج ضعیف باشد دوم آنکه زادن نخستین بود و ترسان بود و درد بیشتر باشد سوم آنکه
فربه و سیر آب بود چهارم آنکه تنگ و زادن بود و دردها صابر و نباشد پنجم آنکه جز شیر آب و عطسه و درد نکند و بار تنگی و تنگ دیر میکرد و بچه بار آب از آن تنگی آسان بیرون نتواند آمدن بگرد و سبب کوفتن
رنج و شیم بود هم رنج نوعست یکی آنکه تنگ باکوچک بود و بچه درد و بی خوار و تنگ نکند دوم آنکه خشک بود و رطوبتی که بچه را غذا باشد سوم آنکه آفتی و التهابی در جهاز باشد چهارم
آنکه شیم بظن باشد و بیشتر بچه تنگ آفریده شود پنجم آنکه شیم رقیق بود و زود تنگ آفریده و تا بر زنده و جای بچه بر وی دشوار گشته تا بچه خشک بود و تا بچه خشک بود و تا بچه تر باشد و بچه را بچه تر کند سبب آن احوال آنچه بود هفت نوعست یکی آنست که بچه بزرگ باشد و با سر و بدن بود دوم آنکه بچه تخت گردن بود و بر پهلو بود و بر پهلو بود و گرانی آنکه سوم آنکه بچه مایل بود و فلا بود و بر دو مستقیم آمده
جهد و نحوا زادن فربه بود از بهر آنکه تنگها و ضعیف تر بود چهارم آنکه بچه کوچک بود و بر پهلو آنچه حرکت نباشد و بدن آنچه بود و سبب آن احوال آنچه بود که حوالی آنچه
دو نوعست یکی آنکه دستها زیاده بود و مستقیم نباشد دوم آنکه بر پهلو آنکه فربه و نمانده زنده و جای بچه بر وی دشوار گشته تا بچه خشک بود و تا بچه تر باشد و بچه را بچه تر کند سبب آن احوال آنچه بود هفت نوعست یکی آنست که بچه بزرگ باشد و با سر و بدن بود دوم آنکه بچه تخت گردن بود و بر پهلو بود و گرانی آنکه سوم آنکه بچه مایل بود و فلا بود و بر دو مستقیم آمده
جهد و نحوا زادن فربه بود از بهر آنکه تنگها و ضعیف تر بود چهارم آنکه بچه کوچک بود و بر پهلو آنچه حرکت نباشد و بدن آنچه بود و سبب آن احوال آنچه بود که حوالی آنچه
سوی رنج و درد و بی صبر باشد یکی آنکه بچه باشد و ضعیف بود یا مرده باشد و از حرکت بچه طلب بسر زدن آمده باشد سیم آنکه بریشکو بلغمی افتاده باشد یا برا و بلا آمده هفتم آنکه بچه تخت
از وقت تصدیر و آن آمدن کرده باشد و اگر چه قوی باشد و بیاس آن وقت هنوز تمام آن قوت نیافته باشد و سبب آن بر هفت یکی بر مادر باشد یکی بر مادر باشد و یکی بر
طفل و باشد که از بر سبب سخت قوی بود و بدان رسد که بطرف و بر موسعه عضلها رنگم شکا فتر گردد دوم کرما رصعب که قوتها را ضعیف کند سوم آنکه اندوهگین بود و سرد و
وقوتها بدان سبب لاغر شود و هر گاه که قوتها زادن کردن کرند قوت ضعیف کند چهارم آنکه عطسه بسیار کاید دارند و بر موسعه رحم بدان سبب سوی بالا بر کشیده و میشود و بسبب آنکه
رحم بالا مالغ و بر سبب بر وقت زادن عطسها و درد باید داشت سوم که غشی افتد و بقوت قوت دایه بدان گاه بایدی داشت و سبب آن درد و رنج زادن در سینه و شش
کشته شود و حزن آنکه و بدن و سرفه و حالت سل فلج کند و باشد که باد سرد بعصب رسد و عصب سرد شود و بکوا آنکه کند علاج کوبی خوابی زادن لا اله هر سبوی باشد آنکه
طبخ حرمه و اما اب تخم کتان و روغن گنجد نرم کرده بر پشت زهار و بیضه ها و ران و روغن بابونه و روغن شبت و روغن بادام و روغن اقحوان
و رنج حمله و کوبه تخم کتان و شبت شاندن چنانکه تا ناف در این طبخ خشنود و نفع باید تا کاهی چند برود و بر سر و پای خشنود و بیکار و بخرد و نفس خوشتن و بکرد و زر و سوی تو کند
چنانکه کوی طبخ مثل اندو فوت کند تا اگر بیرون شود و این قوت کردن از تو خوکی و دارو ها عطسه از بنه چون کند کش و بیرون و عطسها و عطسها و عطسها بدین جهان بیوانند تا عطسه اید و اما اب تخم کتان
در تخم کتان و مومیا و روغن انزیه بیطه و بیه مرغ خاکی یا اهاب تخم کتان و تخم رحم فلک کند و اسفنج یا جوب بارد و غن بیه بیطه و بیه مرغ بدهند تا بیا بیاند و چهار مثقال بوست چلاب
که هفت و پنجه بلعوب اگر شود یا مرغ فربه بدهند در حال از و دایه و دایچه و جلیت و جند بیدستر و کنطا شیخ هر کدام با مزاج موافق بود بدهند اسان بزاید و طبخ بلعوب و اما اب
بادام خاکستر با طوما بنهند یا شند اگر اب تخم کتان اسان کند صفت چوب اندین سوده اند و آن بعد از آنکه بگرند اجنبی ابلیل از هر یکی ده درم سلیخه هفت درم قرد و مر و زاده
کرده قطاع از هر یکی پنج درم سعد و افیون از هر یکی دو درم مثل دانگی و نیم هر دانگی بنه و هر دانگی دو درم اگر سمت شربت سر مثقال ابا و افیون شراب کهن خواجه ابو علی سینا سبوی بنه و تو
مزعفران است کما اندین حب بکوم افیون کند صفت حبی دیگر بگیر بنا ابلیل دو درم سلیخه خشک پنجدرم تخم هندوانه اسفند چهار درم حلتیت اشق قوه از هر یکی سه درم حب کنند چنانکه
رست شربت سه درم و طبخ او بیار رنج یا درد عصاره سداب صفت حبی دیگر بگیر بنا ابلیل دو درم حلتیت سه درم اشق سه درم قوه نیم درم از جدا کرده بر صفت حبی دیگر بگیر
مقل از روی و ابلیل یا ستارات و حب کنند شربت سه درم بهر وده را بر آورد و زادن آسان کند صفت حبی دیگر طبیبان دیگر کرده اند که بیخ بارو بر این نبت بگیر بنجدرم
سوداء هر یکی یک مثقال با جنجی نیم مثقال بهدانکوبند و انکبوت سر بنجند و شربت دو مثقال با ماء الفسکا کوا شاب کهن صفت حبی دیگر بگیرند بیل سداب خشک بیست درم قوه و قرنفل
دو مثقال اسخ از هر یکی ده درم هر دو را بکوبند و بر بنند و بیشتر و انجیر تر بیرند و اگر انجیر تر نباشد انجیر خشک بیشانند بنیل و بنفشه و بیلمند و اب و اب قوام کنند و دارو ها
بدان بر بنند شربت چند یک کوکب بلسان و بشاکاه صفت صفاوی دیگر بنجم تخم کتان و بکوبند و بر ماء العسل و روغن بجند بیشانند و بر زهار و تنگاه او بنهند و طبخ تخم خطمی
و عصاره سداب تر و مقداری مر سوده بهم بیامیزند و بر زهار و ناف طلا کنند و بشربت بعصاره سداب تر و طبخ تخم خطمی تر کنند و بر دارند و زر او بطول سوده بیشتر باده
بر دارند صفت شیافی دیگر نهاد زیر سیاه و جاوشیر زهر کاو و اسارات و شیافی کنند بجیر زنه و مرده را بر دو ارد صفت حبی ها بگیرند کوز و زنبق و مر و جاوشیر و بر زنبق و کاه
دیر شند و دود کنند و مر نهاد و دود کردن و جاوشیر نهاد و دود کردن و سرکین باز و سرکین کبوتر هر یک نهاد و دود کردن و بر عضو بجند و بر زنبق و بالکبوتر صوفی و شیر و بالکبوتر و بر زنبق
یک مثقال و اگر نبیت بیاض بیاشانند بر سر کرد و روغن گل طلا کردن و قیوطیا و نمک بر سر سوده طلا کنند و بیک کوب بخیر صفا کنند و شراب با سرکه اسیخ طلا کنند و حصنفی اب کوب
سوده طلا کنند و بیک کوب بخیر صفا کنند و بخور و صبر و صندل و عود الغالیه الشعیب و سوده طلا کنند و ماء الکبر و ماء الکبر و ماء الکبر

نفاس بیالایند اول که دو یا سه روز بنفاس نفاس گویند و مدت نفاس از صد روز بیشتر نباشد و مدت نفاس از صد روز بیشتر نباشد و سوم زمانی که خون بیاید و چون
هر کاه که زنی حیض دارد و هیچ نفاس نشود الفکی باشد تمیز بدان که زن که نفاس نیابد یا بعد از حیض باشد که علتها از حیض نفاس خون بیاید و چشم ماهی شود و سم
دو کرد بدین باب مورد دارد و صحیح اندر باب احتیاط حیض باید کرد و امده است علاج اینست و طعام شوربا کرد و خورد و کتب و دارچینی که در روی پخته باشد سود دارد و کل کوزه نمیدهد
و ملکی خوش بود که نفاس افکند و بیاید و تیاب نباشد با خود هیچ نباشد و اگر نفاس مرتبه از زن بیرون آید علاج او علاج اورام است

باب دوازدهم از جزو دوم از کتاب تیسم از کتاب شفا اندر علاج زنی که بچه تمام نیارد زاید

بدانا ایخوان اسوس اربعین هفت مدت هفت کبری که در رحم باز افتاد باشد و بچه را هو فت بچه باید و در هفت که در رحم دلیلی باشد که بچه را بفتاد سوم سه روز و هم چنانکه بیان سه روز و
فی دو چهار استرخای مخزن باسها را بعرق یا بعد و عزل بخم افعا و بیرا بها رحم چون حقه و اناس و بهار سر و غیران شحر جایها یکی آنکه و تنها کرم و نفذ و انواع اسهال مداوی و بیرون
آنکه مادر حقنه نوید و هر غذا که حاصل ایا ماند بدان محتاج تا بچه بود و بیرا اضیق نسد و اجتناب کند مثل و رفتن و بدو از سوی بید بدانست که مثل و رفتن و بدو از سوی سفید قوی که بچه را نگاه دارد و کی بیب
ضعیفی که آنکه زود و بچه سوقت و اسباب بیرون بیار و بعد از کبری که بعد از هم رسد و رحم را و منفذ هنا غذا از هم فشار و بچه غذا نیابد و ضعیف کرد و از این سه و بچه
قوت غذا نیابد و ضعیف کرد و [illegible] که هم و فلا از بیرون آید بچه و شور کرد دو دم آنکه کو فرا سخت بود سر و قوتها او ضعیف کند و بچه را بعد از چند
حاجت و مقام بیاید که مادر از بن قبیل بود هم قوتها بسیار هم بچه را ضعیف کند و نیز که مادر مواقع و بد الطعام شیر است کند و بچه را بقوت سوم آنکه قوی اعضا قاعده جوز آنکه
و حبس آن بجای زنی سر بند و او از بیرون کند و نیز که کان بر اختیار مرتبه نیست و بچه خشر صعب باشد و بچه و تنی عظیم که کاه بدن و سر و هر کاه که دستان جنوب و کم
بوده باشد و بعد از بیرون آید اسقاط بسیار افتد و زود و بها اسقاط بیش از پنج تا دو بود از بعد آنکه از تا دکا بطیء است و اسقاط بیشتر آمده باشد و عجبتین
و ماه دهم و ماه سوم باشد و آنکه ماه دهم و نیز باشد و اینجا بیش سه ماه افتد که بر آید و که امد سیاه کرد و امل بارها بود اندر رحم و از بعد آنکه بچه از بین ماهها کوچک و منعقد و نیز که
بود بارها او دلیل و دو و غالب کرد و اینجا اندیشه بارها و کوچک افتد سیاه سو المزاج سود و کرد و امل رطوبت فی و فی بود اندر بچه اگر بچه از بین ماهها بزرگ و کوانز بود و رطوبتها او
اسان عالج اخراج اند علاج اسقاط آنست که بدانا اندر هر خوشبد که بر بیاشد که شیر بیاید با دوی کرد و از انشار ضعیفی بچه و مقدار تا بدر متن آید و دو دم و سرخ کشتن
چشم و روی و کرد اسر و مانند که بیرون ظاهر و کو و کرک مند و نیز چشم دو نه میکنند از بیرون نشانها اسقاط است خاصه کوانز نشانها دست بیاید و سر ماهت بدن آن و اسقاط کند و نعمت
خوش خوش بیرا کالمد بر و علامت آنکه دو رحم کو باید علامت سوی المزاج صعد ماهها قوت و بیاسر هر بدن اندر بچه اصرار کرد و امده است و معده سه ماه من بچه است که بیاید
سخن کوان کرد و دو کاه و کاه و مادر از بین بیاید بیکر بیاید و مادر اندر مند که سکی دیگر آن اولیا جایت بیکر جاب فی آمد و نافا و سر شخو بیرا لاکم بود باشد و بیشا بها افتد و بیرا
رحم زیبا کنند و تا بیند اگر بد و سفید و چشم تیره شود و باشد که سر بیرو کافی سفید کرد و نها سرخ بود علاج بیاید دانست که ما بیرا اندر رحم چهی آمده است بر دو بچه و چهی آنکه اندر چنین
شکوه بیرو که باطل چه بند دیشتر افتد با مرکه نزد بیشتا فی و بیکی بسد بعد ابیو و بیاد بی آمد بچه بر باد بیشتر آنکه کرد و باخر کوانز کشته دین و وقت در او الستو و اخراز
سیاه اسقاط کرد و که امده است بر بهر باید که و بدین سبب است که بیشتر از ماه چهارم و بر از ماه هفتم بزرگ شاید زد و داروشاید خورد اگر چه اندر بن سیاه که آنکه لفت و بعد احتیاط باید
کرد و تا عفت مزدوجت بیشتر باشد و بر از خوردن و کل زدن دلیل شاید که و دو ضرورت افتد باشد که در تن و کها را دلیل خلط بیاید و بود حزن و آنها و اسقاط کند و بیم باشد
زفت و بعد الخطا و بیشا هر غذا بیاید باشد که بدین سبب مزدوجت شود احلوا بیکم کردن کلی بعد اداء تا بیها و شربها و شربها لطیف و بیقاریق با بدکردن و بعد نیز سوکه بیاد بیرون قان
کردن چاپلیسه و تنها بیها و تفاها باکره و مزاج را کو داشتن و باعتدال آرا و دو و بیاید دافت کسب بیشتر و بیشتر اندر اسقاط رطوبتها غروی است که بچه را بفتد و مسلوب
آن بود که بیرون آید استرخای کشد با بیها مسکن را طوبت لکم کردن چاپ چه بیشتر و حب بکیفو و حب شطرج و بیاد و ها اندر آنکه بیشتر رحم لیکن تا اصلا بیاد و غرز بید
انجیر و بعض بدانرا و حقنه بیشتر اندر باب بیاسد و سر بود صفت حقنه که بیند سعد قارسی و ابهل و ناخواه و کاشم و شبت و بابونه و سداب چسنان و حلبه و استالیت و دا
دیگر و سم ابیز بیشتر ناصبیا زاید و بیلاین و بیه مقدار هفتاد درم از بیول سکوه و عن کبیر و بیل سکوه و عن مومن و بخکند و بیاز حقنه کنند صفت حقنه که از بیرون
و حقنه ماز دیگر و حم را بیان حقنه کنند که بیند خطاهی دست و سر بیشتر اجیون قوا بود و اند و تخم لعیر و ترک و بعضر سوس و بیاد و عن قسط و روی کنند و کیشا و زد کنند اندر بیرون
کو نفعه اتا که بچه شود بیان و عن حقنه کنند رحم را کم شود و از بیرون اندر غمها خوشبو بیاند و چشم را به بیان جرب سکنند و رحم سر بیاند و هر هفت دو بیاد بها اشد
مفرح و حجر بیا و حجا و کسیج کار بیاند و مفلو و کلا اخلاط و اشق و شجر ترک کرده بیا هر یک جدا بیرا استفراغ دو کردن مفرح سود دارد و بیشتر و عنان و مطلوک بیاد
و سر و نیفل و حبه بیه سر و عن باسیق با بر و عن نارین با بیه رطب خوشبو بر بیاند هر چند روزی و بیه بیاد نکوتی بیشتر اجیا مفرح بیشتر و بیاد سود دارد و بیال
ابیض مفرح و بالمسک و سر و تیطوس و راطوب راسود دارد و شیاها کمان و عن طیان نفاها و نفط سیاه تنها سود دارد و بیم پاره بیان جرب کنند و بخوشبو بیاد
صفت ادوی سه مند روغن لیسان دو درم و بیم تریاق بزرگ دی و بیم مرج درجه جاوشیر یک درم زرنباد و دو مرج بهار هر یک دو درم دو بیان دو درم مسک دو بیان دو ناد
دو درم روغن با بلغا طی کنند و دو درم هر را دست چنانکه سست هر چه روزی بیند و هم بخوند و کاه کاه چشم را به بیان آورده کنند و دو درم [illegible]

وشوب

عنوب کاه کاه چشم را بیاد بیاد بیکه بخوشبو تر و اری و از بر اسقاط مخوف هر ارا سفید و معرفه خرما سفید و علاج اطعمه باید و دو کردن سود و اوفوت اکه در رحم مانده باشد بیاد
و در دنا کردن

باب سیزدهم از جزو دوم از کتاب تیسم از کتاب شفا اندر بیرون آوردن بچه مرده و تدبیر اسقاط بچه زنی که حال

اوانک بود و ترسد که هلاک شود و بیاید رحم آنچه بود و صلاح این بیند که بچه پیش از آنکه بزرگ شود و کاه که دستوابی زادن چهار روز بیارد و بچه فعل آنکه
بیاید دادن کبیر مرات تیز خوشبو مرا و بیاید کرد و بیاید جها کو در باب دستوابی زادن باز کرده امده است از شیاها و عزیها قوی و مستعمل ستن و بیرون آزان داد و که بچه را
بکند و بیرا اند کار اشق و بر بیرو کرشانی جرب لیسان تراشیده و نرم کرده کرمطنا تراشیده بعقار مرمخ و نرم کرده کرشانی سداب اگر بیشه اگر کشی تافته نرم رسانند بچه
در وقت بیفتد خاص اگر خطرات باز خطر و تیغ او اوده کند و تیغ حرارا اسفر خود دن و بخوشبو بر باشق و بخوشبو بر باشق و بیرو بیاز و و بخوشبو بر
دین بار بخشن قوی از و کفته اند کو و اندیشه و بیاد بر بیاد بر بیاد بر

قوه و بنو و خاصه و شفاق و جاری جهاره بیاریها که از جلب باو چون زنق و انفاس و غمز و بطر داد اما علاج انواع سوء المزاج اندک اصلی اما در علاج سوء المزاج گرم و مثل باد
کرده امداست و بعضی که تعلق بحرارت دارد در علاج اول لطافت ما کرده امداست **باب دوم** از جزو سوم سیوم از کتاب سیوم از کتاب ششم اندر امراض یعنی از رحم
کند اسباب امراض رحم اند چه بیرون نیست یکی نحوی اسبی که بدو در سر دو سه روز ای از اندر باد اسباب اسفلا سوء تغذی قابله در وقت زادن چهار احتباس طمث و اسقاط و کلاهم چون اسباب چهار
علامتها علامت امراض رحم آنست که معده بر سبیل اکثر در خود منقبض گشتن و تاسه و فواق بر بیاید و شهوت لعله و طعم هر دو ضعیف گردد و در رحم ضعیف شود و تقوم
نیز در دکند و در دکردن در بیاید و باشد که در دبر سر گردد و اطراف و اکتساف دست و پای سد و ساقها و سبک شدن ها نیز در دکند و پشت و کاه و ورکها و بجلها ران و زهار در دکند و
منتج نحو و عسر از کردن و هر دن کران گردد و عسر بول بدر بیاید و باشد که بول بیکبار از کار بر و باشد که طلع تر ما بات کند بسبب رخت اما اس و باشد که باد بر تر کند بیاید و بعضی صعب ضعیف
و سخن از خود و ارزت و فرا استاد بیاید زبان خالی باشد و اطراف و قوی دکر و باشد که اوان منقطع شود و بعضی و نشخ اکاف و باشد که اما سوء مزاجی گرم بود و باشد که از یک جانب
بود اما کرد ران جانب بود که سوء نیست است درد و بعضی از کاه باز دهد و اکر در سوی پشت بود درد و بعضی از اندر زهار بود و اکر از بعضی بود درد و بعضی از بناق و زهار و اکر از
قرم بود بعضی از اندر زهار هم اند زهار بود و کفن در دبعضی بود از بعد اکر قرم عصبانی است و اکر وجب بایات رحم بود درد و بعضی از بناق و بعضی از کاه باز دهد و در هر جایی باشد بر بیاید اما در خواند
خفت و بر خواستن و نشستن و نفس نماز بود و کلی بر بیاید و باشد که اما سن بکر در وی علامتها ران بر بیاید چنانکه معلومست و اندر علامتها ران بر بیاید چنانکه کرده یاد کرده امداست و اما تورم
رحم علاج رحم بار بر بیاید و اما سن رحم سهل تر باشد و دارو بیان توان رسانید **علاج** رگ زدن و فی فرمودن بعضی اما بنکی باز ان بدن هر سه الماس علاجست اما بی سابق زدن اکر رحم
دارد خون زیادی باکست و چیزی که شود نفعت رگ ماقین بیشتر است و مبالغات که نخست باسیوی زنند تا خود از سر کردن جانب باز دارد پس کاهی زنند تا ماده طالب
موضع جذب کند با سیوی ایجاب زن که بیار بر بیاید خصوصا که بیار بر بیاید و اما بیار بر انی نهاده تا جذب بعد بود و اکر در میان رگ باسیق و رکها صافی زنند و کند باسیق از باسیق زدن
کی کند و مخت طلب بود منفعت هر دو بت تمام تر باید و در اول عنت غذا باز کردن یا بنکی باز از چند که خون کاه دارد و از باب خوردن باز دان چند که کفن چنانکه ماده صحت بول باشد
سر کشد و اکر باجت اینکه ماده غلیظ که کرده شود نفعت و حب سپستان و عناب بزند و ترکیبی بر کفند و بیالاند و اکر خار شبد در وی کرده اند و بعضی بادام بر کفند و بر هند
و اکر خار شبد اندا بکشد و بار عنب الثعلب دهند و بعضی بادام بیکاند صاب بود در علاج این علت بعضی سهام نزدیک خشاد ها و ظولها رابع کاه و ارند و اندر
اول کشتا اما سن خون شود و ماء رابع ازین نوع باید بعد سه عشر و اسلا اخلو و عصاره او عنبا الثعلب و برکاو و عصاره او و باسطیل و برکاو و عصاره او و کشنی و عنبی الثعلب
طلب و تا شرکه و قرا و زجو و عفر کا ازین هر ایجه حاضر بود بکوبند و بعضی کل جرب کنند با زیت اتفاق و نیم کرم کرده بر زهار و حوالی آن بنهند و بعجاره لسان الحمل و بعضی
بار عفر کا بیخته و نیم کرده و اندر رحم حقنه کنند با بیم و اره بنان و تر کنند و بخور دستن بخور بنهند و فایده خوبی نیم کرم با روغن کل بیخته نطول بخت حرکت و بدین
بود و بخشانش بیخته و مصارکرده و کوفته با روغن کل اکر بار بنیا اتفاق و خادر و مسلست و فایده بول در دوی دارد و ها نرم کنند و بجا دارند و بعضی از اندر
اول کشتا اما سن خون شود و ماء رابع ازین نوع باید بعد سه عشر و اسلا اخلو و عصاره او عنبا الثعلب و برکاو و عصاره او و باسطیل و برکاو و عصاره او و کشنی و عنبی الثعلب
طلب و تا شرکه و قرا و زجو و عفر کا ازین هر ایجه حاضر بود بکوبند و بعضی کل جرب کنند با زیت اتفاق و نیم کرم کرده بر زهار و حوالی آن بنهند و بعجاره لسان الحمل و بعضی
بار عفر کا بیخته و نیم کرده و اندر رحم حقنه کنند با بیم و اره بنان و تر کنند و بخور دستن بخور بنهند و فایده خوبی نیم کرم با روغن کل بیخته نطول بخت حرکت و بدین
بود و بخشانش بیخته و مصارکرده و کوفته با روغن کل اکر بار بنیا اتفاق و خادر و مسلست و فایده بول در دوی دارد و ها نرم کنند و بجا دارند و بعضی
شبه بار روغن کل بیخته و نیم کرم کرده نطول کنند و خطوی و تخم کتان و خشک و بعجاره اسفند و اب بزند و ایج ان با عصاره لسان الحمل و بقلی و جاد کنند و از بیشتر جاد ان کل الملک بخورد
مهلا کرده و کوفته با زیره خایه و بعضی زعفران و بعضی زعفران سازند و اخر جهه دارو ها خطوی کنند و کاه دارند و جوز بیت و عجب و اکل الملک و تخم کتان و با جو و بعضی بیت و ذرق
با جو و روغن چربی و ما نند ان و فاتق و مقوی بجر و بزند و مو و بلال الاناط و مغز ماقا کا و پیه بط و پیه مرغ و روغن سوسن و روغن سداب و در اخر بعضی که حرارت اما سن المایل
شود باشد کاه ان استعمال و اما اند و اکر بر کفایت نشود و بدیل خلی هکست و علاجها ریم کردن بدیا ما لعاب تخم کتان و تخم حلبه و لعاب خطمی تخم کرم کنند و بدان حقنه کنند اما نیم
و عجب و ارد کنند با بیخته اند شیره تازه بزند و اندک سرکه کنند و بر کفند و از زیر دن ضماد کنند و بیوست سیاهها کاز علامت الطحل و زنقها و ارزد و بعضی کاه کوهی کرده باشند و ریم سیاه
تا بزند و سرکه مرکا با عاد کرد ایم از سوی شاتر بر و زاید با بول بیاریل شیر تازه با بلیاد و اسطیل و عجاب با تخم خرفه کنی و بیخته و با ذق البزور و کاوانه سوی دو همچی با
با بطا بیخته حضار نیم با بد کرد و علاج قروح الامعاء در جایکه عضی ارکرده امداست کردن و از نیم از تخم همی با بلیاد و سفند و اماس بود مرهم با سلیقون و با روغن کل و کاوانه
و حقنه کنند اندر رحم و اکر نیم کنند بود علاجها قروح رحم کاوانه چنانکه در علاج اورام لطیف با دکرده امداست و اکر خلط هضه کند و در بخته خوب خاری بزنند از بخته و خوبل و سرین
کبوتر با ازیلیه و با جو و با تخم کتان و اکل الملک و هر ماده و ماکی و تنظیر جسکت و بدهند و بیهوده بیاید بخته شد و سرد کردیدنا سطوخ تخم درم تخم مورد
تخم خطمی تخم خبازی زهر کی چهار درم صمغ و کثیرا خشاست و مغز تخم خربزه از هر کی سه درم کاو رغن بدرم هر دا بکوبند و کرا سب اسطیل و تخم مورد و بیاسنه شربت سه درم با عسل
خام و روغن کل با مرا و بیاشاند و اکر با بیخه جاری دهند و با باشد صفت دارو دی که بیشتر باز دارند از سوی پشت اما سن کرم اینشاند بکیرند و مرهم دیاخلیون و با روغن کل با
و کاوانه و کاه باشد که هر خوبان عصاره کوشت کاوانه صفت دارو دی که در دستاند کرند بیه بط و با روغن کل کاوانه و تخم اب سوس سوده در روی کل کنند و کاوانه و نشخت
دارو دی که در دستاند کرند تخم خشخاش کوفته و با شیر تازه بزند و با بر بخوشتا جوزه و مرهم خود کل مرغ سوده و بعضی از اندر هر کی مقلوی با کنند و مرهم صفی با روغن کل
بکدازند و در هاول بالند تا جوز کیر کرد و کاوانه از صفت دارو دی با اندک کرد بکشتاب چهار درم تخم کتان و نشاسته از هر کی دو زعفران دو درم هر دو کوبند و بر بزند و بیخته
و روغن کل و بیشتر ما با سیر نها بند دارو ها کرد اما بیشتر با و عفر بشتن بر دان صفت خاری کرا ما سن بخت و ایم کند و خیار اورد و بنشاند کرد بخشاخش بزرک و قاتن بیخته و تخم

کوفته و در بیخن نهند بکشا نوز مرتبی تا مهرا خود و بیالاند و بکرند و افیون ان هر کی یک درم سلیخه کوفته و بیخته سه درم مغز کردن بیه مرغ از هر کی چهار درم روغن کل
بلیا و قیدار و ها خشک انجیر بنه بزند و بر بنی بیخته را کند و در ها و بیالاند و بر بشیر ها بخشتن و در اندر ها اما اما و هم چیزی که شاید که در حیض و اندر ختن اما سن و زیاده شاند
و اخر جیض جاری **باب سیوم از جزو سیوم از کتاب سیوم از کتاب ششم اندر امراض یعنی از رحم** فرستان اما سن جزئی و جلی است و هم کوفته بنه
کشتر زهار و جلی از عند اشکم هست و منتها بود و بعد اندر اما بلم که معلومست ذاهر **علامتها** نخست فی باید زود ماده باهم کشتر شود و هر اندر اما سن در زهار اندر است
عدم جنبش **باب چهارم از جزو سیوم از کتاب سیوم از کتاب ششم اندر امراض جدید و سرطانی اندر رحم** اما سن جدید اما سن قوارح است جدید اما
دیکر است و بعضی بدل بدل کوفته جنبید و بعد جدید خواب بر زاید و در اندک بود و تا سرطان کرد در سعب قوارح کند و باسعو خلط بود و در بخارها و بیخها در ان و بنه کشاد بر زاد
دصه باشد که بجلب بنه بر بیاید باشد که در چشم و در سر جانب بیاید و بیمار ضعیف و اکر خود خاصه ساقها او و پشت پای اما و کند باشد که هم بزرک خود همی زنکی خواهد
است قبا جانب استقبال و استوی بر بیاید و اما سن جان صلب و اما هر اب بود که اما و بیمار بعد و بالی بر خواست باشد و بسیکی و ایجاد بزرک از بر بیاید
یا زاد در شخ بیاد باشد که خاصه از بعث و اقع اصرکرد و هر جنبه که در جنس کشتر از بیرون و کوبان کوه خاکی خاصه بر تو بر جاست که سر بیاید و بعد
می بلاید باشد خود بنو و نعی زمانی یا اندکی از بعث که حیات بنیاش و سبب دیکر کشتر از بیرون و بعد ملاء سر بیاید اما طبیعی بود و از سبب خفت اخذ و تعلق که باشد با خاطی
تر با ای بیشتر بود که باشد چیزی با بود شود و بعث ساکن کردد **علاج** اما مداوا اما سن بسر اقامت کردن با سابق و نند و اما زان فی خاصه بود کشتر اما استوا می کنند بر خود و مرهم
و اخلیون با سلیقون باید بر اندر مغز کی و مسکه هند بکدانند و بعقول که اما ایرا نیز و بعضی از هر جنبه بود و بعضی بر بیاید و بعضی بر بیاید و بعضی بر بیاید و بعضی بر بیاید
حلزه باشد رفتن سوی و روغن بیت و روغن اقاقیا و بیهی و بعضی با بعد و بعضی جنبه و بعضی بیخ کاوانه و بر خواهی و بر خوشی و بر غرقان کاوانه و اکر
خلط هضه که این ماده تیز که در تبه جنبه بیت سر و سر بر بیاید و کوفته و بعضی و بعضی و اخراج و علاج اناط و منع اندام زیاد کشند و اکر در سعب جنبه خلط زانه بر کرد و دهد الفعل
بزند و در و بعضی کل و ترب کنند و مداوا کنند و باب بیم که زیاد و تحریک و شیر زنان و ابر کشیر تر و باب بول حقنه کنند خلط اما بعلی سیاه داد اما و مکیدن بر بزرک و بیند با اما الفرسوه جنبه
کردن سوه مدات و ازوه و میکوید تر و بدیل بر زحمات که بول کرب و سنکه فرا و اندرین علت مما کردن و مانی بود و اندرین بنه بر اشوق است که بر جنبه کرانی
تصحیف ناخ افتاده است و بعد جرجانی اند ترجمه قانون هم بنز کیرد و هم تصحیفات الخبا الجبن خوانند و اندر کت دیکر اما بر ایفا نیک نکرده و اکر بنا شد
بلد ناخاسته با ما العسل و بیاید بلد ابکه و هم با سلد بقون و ابر الاقراست و اکر دد قانون الحب ارطبا اعزا الملح اورده بودی قیدا فاشی کرد از بعد اکر دارو ها
ازین علت کاوانه بنه بر تصحیف دارو و چه باید و بنه تر علت کرده بر جنبه در بهند بعد اندن سود دارد و اما جوز اطاس سرطانی کرد در ان با سلیقون با بعد و کاه کاه
از اصافی زدن و استفراغ سوداوی کردن بر خون و تدبیرها بیتری فرا مانه منخول شرت و ارکشیر تر کواب کند در میان قهوه و صلد بر سب بسیار بنه چند کواب کهی و کی و
بیان تحقیق کند اندر رحم و هر کاه که در سعب شود در بیشتر زنان و روغن تخم کرم حقنه کنند و هم الرسول اندرین علت خاصیتی عجیب است و نخست مزاج دارو ها کرم و مرطوب
سیاه بار سوه اما دارو ها کرم که در بیشتر اند و اکر دیکر کشت باشد سود دارد و مزج حلبات تیز که حقنه کنند در بیشتر اند و هم زعفران و هم زیت و بعضی زیت
کنند عاین روغن و زند و سه اند جایکاه مسبن داشت تا اندک تا کوفته باشد از بعد از مزج طلا کنند و از دارو ها سرد کشتر تر و خشخاش تر و عنبا الثعلب و روغن کل و شیر
خایه است بر تخم سرب سوده ضماد کردن و اکر هم خود را مدن کرد عصاره لحیة التیس و کل اریق و سفیدا باد بزنا عصاره لسان الحمل حقنه کنند و اما اعلم **باب پنجم از جزو**
سیوم از کتاب سیوم از کتاب ششم اندر اختناق رحم اختناق رحم علوق است مانند صرع و بعضی و مبدا آن رحم بود و هم
عصابیست باد و مداج و حجاب و سینه مشارکت و سیار علت اندر بیشتر و قبها باز کرفتن حیوز و یا نوق جماع بود خاصه اما بار کرد باشد و هر جهه و باشد و عادت کرده
و لاز اما سبب ایشان سبب یا زمانه و زمان نو شیره دکه حیوز ایشان تمام نرود از علت تیار افتد از بعد اکر هر کاه که حیوز کشتا بد یا با زایت زکها سمی بد
و غلیظ شود رحم باز نشیند و تخم بد بیاید و باشد که بکیاب مرکشتن و الموتی لکنند و باشد که ماده اندر زکها جرم رحم کنند و اماس تولد کنند و ماده حیضها و کرم
بد و مرسد و کند بیاید بعضی هر اند رحم و رکها و حوالی آن باند مختلف شود و بعضی بار کرد و در دهه تن بر اکنده خود اما اخبر رحم و حوالی آن مختلف شود و تخیل
کرد اکر مزاج اصلی و باشد استحالت سردی و غلیظی بود و اکر مزاج اصلی کرم باشد استحالت حرکت **علامتها** سوختکی و عفونت بود و این کرم بود و ماء کاه
غلیظ و اما ماده سوخته یا کاه جایها انواع صرع و بعضی و بعضی بود دکی و بعضی تعلد کند و از بعد اکر با ماهها هم بجاب بیوسته است دم زدن از حال طبیعی که در دو ماه و ماه و بیشتر نفس
و خفقان بیاید و باشد که نفس فرو کیرد و همچنین زنده بر نیز و باشد که بکبارکی نفس منقطع کردد و کاه بیرد و اما کاه از نفس حیض افتد و سلیم تر از آن باشد که از باقی حیض
و استوا می افتد و اکر هم تولد و آن خون بود و استحالت اقابل تر از خون همچنین نیز که تولد و آن خون است و استحالت را قابل تر از بعد است و اخبر از ماده حیضها در کوه رحم بر سد
و کند بیاید با ذکر دد و در زن پاک و بی خود اند و سا اما و بکجا صلح و دارو و سرد و سوا می تولد کند و از بعد اکر از علت صبر از نفس و ماده است تخت اند بر
عفونت بیاید بیس صرع و بسیار ماده کشتا و باشد که نوبه او و کسان علت اول بود و باشد که دو در بود و خاز شود ایجاد خواز جلد باشد **علامتها** هر کاه که و بیشتر از علت

نزدیک بحرکت اندر آید و تدبیرها و اصول ظاهر دیدن و در سر بر خفقان و خیرگی چشم و دوار طبیعی بر بیاید و نفس از حال طبیعی بگردد و نفس دعوی از حال اعتدال بحال طبیعی شود و اندیشه
دهاند بوقتی بیخبر حرکتهای بی مراد و هوا ها بر بیاید و نفس از حال طبیعی بگردد و نفس دعوی از حال اعتدال بحال طبیعی شود و اندیشه دهاند بوقتی بیخبر حرکتهای بی مراد و هوا ها بر بیاید و نفس از حال طبیعی بگردد و نفس دعوی از حال اعتدال بحال طبیعی شود و اندیشه
بر بیاید و اندر پیش خالی باشد و علامت آنکه ماده از علت حاملی علیظ است که خداوند علت بوقت کسلمن بود و خواب بر وی غلبه دارد و فراموشکار بود و در حال بیرون آمدن
خون خفته باشد چشمها فراز کرده و باشد که چشمها و دهان باز کرده دارد و هیچ را نجنباند و بعد از آنکه اعضا بر تن او بجنبانند و باشد که گویند و بلغم برآورد و راحت یابد و بهوش باز آید
علامت آنکه ماده عفن خاملی سوخته است آنست که شکلی بر غالب بود و در حال بحرکت علت چشم و روی مرتج شود و از تب و درد چشم خالی باشد و علامت آنکه سبب علت باز گردد آنست
که صفرا باشد و اندیشه نفسانی بر بیاید و علامت آنکه سبب علت اختلاف اندامست که باشد که در ماه بحرکت علت طبیعی از نرم فرود آید و از آن اختلاف باشد و باشد که گاه بدرد
بر هم او بود در عقد که بر طبیعی از دعوی جدا گردد و از آن خداوند بر آید و فرو نشان از علت و صرع را نشستی آنست که خداوند صرع را نشستی زبان خاید و کفان افتاد و او از قوی از دعوی پدید
و اندیشه علت از بن صرع بنیاد شد جز آنکه تشنجی کند و دلو و نفس او بگردد و از خویشتن غافل شود و اگر کفکی بر آید در حال سکون گردد و هر گاه که بهوش باز آید از حوش و از آید شیره
باشد یعنی علامت غالب گردد و مصروع نتواند کردن و فرق میان از علت و سکتات تن که حرکت خداوند سکته با طل شود و حس خداوند و ماند از علت بعضی بر جای بماند و غلیظ که خداوند
سکته با جود او بنا شد و فرق میان از علت و بیرون شدن بر یک حال باشد و خداوند از علت از اعضا میگردد و بنیوش شدن عقلی و صرعی بود و بنیوش خداوند از علت متردد و مثلاً
بود و چون قوت ساقط شود نتواند بنظام کرد علاج اگر سبب علت باد باشد از حقنی بود علاج از آنجا که در باب احتباس علت یاد کرده امده است جسباید کرد و گاه باید کرد
اگر ماده صفرا و خون فاسد بود یک سلیق و دیگر ماغی باید کشاد و بعد دعوی بدان و سرسافی جماعت کردن و اندر ملاج با جهد و بنفشه و اکلیل الملک و بلدمرمی بشنید و روغن بنفشه و روغن
سوسن بهم آمیخته سر و هارو مجالی الحال و بیرون بر زاده تخم شتن و بسیار بدن و بوی دهان ناخوش بیرون باشتن و بعد از آن عنوی بعم و دور کردن چنانکه معلوم است باز نخواهد بود
اندر آنکه نشسته دادن و گوسپند علت خلط غلیظ و ماغی جلاء بود بدان بر لطف باید کرد تا طبیعت ماده را هضم کند و آنها از بن بر آید مالیدن و بستن و اطلاق ایطیخ با بهوز و بست و اکلیل الملک
و غیر آن شستن و دم چال حرکت علت از بن مالی تا بقلم بستن و ده ماه از آب که مرد نهادن و فلن و خرد را مالیدن و بجهه بر روی ران و ساقهای نهادن تا ماده را فرو کشد و بوی
تا خوش بر بیخ داشتن چون نظران و جند بید سر و هاو شیره و سکنجبین و بر فرد و بر آن کشتن و عنوها را خوش موختن چون مقل و کندنا و سم اسب و گوگرد و شیم و انجیر مالیدن
اندر طبیخ لکدان و قیصوم و حلبه و کوشت و هزار اسفند و بست و اکلیل الملک و تخم کوشی و سعد و محلب و قسط و برک غار و با بونه و اذخر و سداب و فانجاه و عاقرقرحا و سلیخه و تخم
حیاری و شاهتره فشاندن و نگیه کردن و تنظیر کردن و ذلی و قابد را فرو مودن تا شیاتی اکرم و اندر پیل و غیران بر روغن جبا لغار با بر روغن سوسن بر سب کند و بهم بر سانند
و در عقب که بسیار تا باشد که رطوبت از فرود آید و خداوند باید و اگر چنین رضه نباشد و خالی باشد از قی هد که اول آنست و سبب خدمت کردن و فرمودن اندر بن باب سخت تر
در حال طبیعی قوت دارد و فایده دارش در بن باب منفعتی بجا است و سجز بنا مقدار بر روغن جبا لغار اگر بر روغن سوسن بهم رسانند سود دارد و داری اندر شراب جاری
بهم رسانیدن و اندر حال سلامت با بارج غیر قیا شیم با بارج روغن و تبادر طیس و حب سطیخ و حب منتن و حب اسطیخودوس و بارج لوغا زیا استفراغ با بدکو جند با و جنبد با و جنبد
تخاج بیست کار داشتن و از بس استفراغ سجز بنا و حبنا و فند غلی و کوفی و کاسنج اندر طبیخ اسیون با اندر طبیخ لوبیا سرخ با اندر طبیخ بجکت سود دارد و غاریقون اندر شراب
آنکوری یا در ماء العسل و حنظل بدیه ترا بنی و ماء العسل سود دارد و سرکه عنصلی و سکنجبین عنصلی ترش سود دارد و دردم داری اندر شراب قوی سود دارد و بر آن کوفتن
کو بیار را بشوی بر سیان تخت صواب بود صفت شیاتی بگیرند سجز توسه اوقیه طبل کنند از یکی یک اوقیه سجز به بطیخ ار اوقیه تخم اجیر چهار مثقال شیا فها کنند چنانکه دست
حقنه کردم کرد طبیب را فرود آرد و هم با دل اخلیل **باب شش از جزو سیوم از کتاب بیستم از کتاب ششم اندر کرد آمدن آب رحم**
علامت آن آمدن آب رحم آنست که مرض از آیند و در رحم و قراقر بود باید خاصه بوقت حرکت اندر مزدوجکم اما سی نرم و حالی همچنین حال خواب و ما استسقا باید آنکه
باشد که آن آفتی که اسبر آنست و گاه گاه رطوبتی از رحم بود و آنکه از علت بیارد هاو حیض کشانیده و از دار کشنده باید که داند طبیخ این داروها استفراغ اندر سود دارد و ماهاد
که در آنست قاروقی که اندر آن اندرین باب سود دارد و حقنه از شیاتها خیکیشیا و اب با خاص آن سود دارد و خرنق سفید بخی مشتق و باشتق سود دارد **باب هفتم**
از جزو سیوم از کتاب بیستم از کتاب ششم اندر بادهاء غلیظ اندر رحم
یا آسیبی بود یا دستی ابری زادن که ام ان مزاج را ضعیف کند یا سرما تحت بن و قدسوس المزاج سرد غالب شود و رحم را سرد کند و ماده بادها اندر فضاء رحم با اندر اکراه
ان باشد یا اندر میان لیفاء ار کجتر و این عسر بعد بر آن که اندر آنها و بهاء رحم بود و باشد که این بادها غلیظ کند که تدبیر آن برها و روان و بر بغو لها روان باشد هند سجاب و معده
بیاید و حالی همچنین حال استسقا و طبیعی بدین آید و باشد که از جایی بجای گردد و فرا کوکن و بی خلط و مزاج کند و هر گاه که بجزی کم تکیه کند ساکن شود و باز معاود کند
و باشد که تا آخر بر بدن علت باشد و علاج نیز دید **علاج** تخت بارج غیر قیا و بارج لوغا زیا و بارج ارکا غانیس استفراغ با بکرد و از بس استفراغ سجز بنا اندر طبیخ اصل
و بر دود دادن و در عنوس سیاب و روغن سبت کم کردن و مالیدن و بن زیت غنا کلیه کردن و اندر طبیخ سیاب و تخم بجکت و فطوبون و ذریره و بیخ سیاب و مرزنجوش و مرزنجوش
و فیلدستی تخم کوفی و ناخواه و سلیخه و ماسان فشاندن و نقل ان طبیخ خماکردن با روغن سیاب و همچنین اندر علاج بادها اندکوده و مثانه یاد کرده امده است اندرین باب و مدت

وکن اندر مسر که درم بدان مشتم کردن و از اقوال کسانی با دهاء اندکه و هم اندر علاج بادها درم آورده اند هر بیمار بکدام و تنم حرم آورد و درم مقلو بکدم زیره و دانگی
کابلی شق و حرد اند **باب هشتم از جزو سیوم از کتاب بیستم از کتاب ششم اندر القلاب رحم** سبب آن علت دو نوع است یکی آنکه فوق عظیم برحم رسد چون زلزله
و نقور قابله یا کسی عظیم کردن یا جزوی از آن یا جایی بلند افتادن و حسی از حی و اسیبی رسیدن یا ناگاه جزوی دیدن یا آوازی شنیدن عظیم کاز آن بترسد چنانکه علت
ناگاه و بیش خویشتن بیابد یا چند یا دیدن شکر و غایت بسته در و هم آنکه رطوبتی غلیظ کند و بر اطراف رحم سستکرد و فرو نفرد یا قرحه بوجه تا شد و بر اطراف آن کرده و بسیار باشد که درم بحالی
مرز آنچنان علت را نشانی افتاد بر آنچه بر آنچه کوبند و عقل بر کوبند و خداوند این علت را غلط کوبند و بسیار باشد که بحرکت بزرگ شود همچنانکه مرد را خایه بزرگ شود و اطلاقت نیز او را
غلط کوبند و گویند بزرگ شد و خداوند علت را فقط و نفط کوبند **علامتها** انقلاب رحم آنست که اندر بادهاء مده و بیش و حمل آن در دی عظیم بود باشد که با این دارد و هایت بیابد چنانکه
کرد آید بر شد قولد کند و سنی اندر و بر دیابد بی سبب و حس آن می یابد که چیزی کرده شده اندر بادهاء آن نفاخات و قابد و خداوند علت از آن با کشت قوانند و هم گاه که تنگ بر کرد
و با طرف او بر سنی منفذ از بیتوانی و هم گاه که سرخی منده باشد و بی لغزید و بر تنگی خود تر باشد منفذ آن بدین بود و گاه باشد که بلد و بر آن از بر که دب آنکه بر حمد نفذ ها و بول و بلا
و انبشاد و زحمت کند **علاج** از علت اگر باشد و خداوند علت جوان باشد امید توان داشت که علاج بذیرد و چون کوکرکت مسخن کرد و علاج او آنست که خشت حقنه کردن تا دارو
از نطول یا شود و هر گاه که بدل منفذ بر داخت خدمه منفذی دیگر گشاده کردد بول باسانی بیاید و چون زوده و شاید بر تافت شد و نعمت هر دو بر کشت رحم باسانی
بجا بول توان برد و طرق بجای باز بردن آن است که خداوند علت مسلقی بخسبد یعنی بر پشت با زخوب سر و دو ماها هم کرد و پشم بارد مرغزی با کنج و نرم بیچین بر سان بیسه
هموار و از نا خوشتر بر ران و رحم را بر ان بلیت عطای بند جمله را بین بشم بار دیگر بعصاره اقاقیا اگر شیاتی کند و چیزی تا بفوق کرده باشد ترکند و بنم رحم نهند و بشم بار
دیگر که باب ترکشند و بر رحم و زهارها نهند و بر بهاء عطا باشد و با نیا بر رحم نهند و از چشم ناگاه دارند و بجهه مذرمان و نگاه نفشند و بمنه و حوض بیرون نکشند و عطسه و خوشبوی
بیوانند تا رحم بسیار بلا کند و از بوی ناخوش نگاه دارند تا رحم لان کرد بعد بسوی زیر بر نکند و در زهر بر شکل باند رد نسیم از چشم باید کشند و از بن از بلا بی که در دور
مورد دیگر اقاقیا و اسرو نا خوش نگاه دارند تا رحم لان کرد و اما تخم کرم بعضو بشق بر دارند هم بران و همچنان بشق بر دارند هم بران و همچنان شیاتی بجهه رحم نهند
و هم بران نکی خسب چنانکه تواند بیرون آید اندر شراب که بادکرد و اسرو اند ابعاد فایق فرشانند و نطلی بفاده باشق بکار میدارند و بنماهاء فایق بر بی نهند و اندر طبیخ مورد دیگر
از نوع شانند **باب نهم از جزو سیوم از کتاب بیستم از کتاب ششم اندر زنقا و غفلا** زنقا زنی را گویند که رحم او شیاتی رسته باشد
چنانکه مردان بدان سبب با وی صحبت نتواند کرد و باشد که کوشتی فروبی بود همچنین عضو باشد که فرجه بوده باشد و جماعت نرسد سنفذ نماند باشد که آن را نیز شیاتی
امده باشد و هر گاه که رحم را بجمع منفذ نباشد که صحبت حیض بدان بر دارند یا که بلوغ که هنگام حیض آمدن بود و ماده حیض آنجا بسد و منفذ نیابد یا گرد و اندر تن بر گشته شود و از آن بلاها
و بیماریها صعب تولد کند **علاج** این علت آنچه در دستکاریست و آن چنان است که اگر که عشا بود بود و بلب رنج را بود و اکشت که آنها بهم کوبند و از هم باز کشت چنانکه غذا و رقیق
بود بر بود و اگر غذا غلیظ بود سیاکان بر بنوی بکاندند اگر غذا و دریاب بصاره بکرند بر روغن و کاه دارند و بنگاه فشند و در کاه داشتن از غذا بسیار و جمع قوت نکشد انقدر لم
شیدی و اگر کوشت فروبی بود بجمع ابزرند و بیاکاندو و جمع کنند و از آب فرج جمع بزند و بر روغن بیاره بر روغن زیت و شلب فایق فرو کشد و در میان هر دو لب رحم تخم کرم و بنفشه
بکاندند و کرد حاجت بدیا العسل بر خوند بر هر دو اندر و کاه بکاندند و احتیاط کنند تا چون جراحت رسته کردد رحم دیگر باره بدست نخورد و چون جراحت درست شد رجاع فرما بنده و از
کرایی مدرج خواهد کرد بدست بنشاند و همسر و آن نهاده و زانو ظاهر افوانست و ساقها عقوشن باز کرفته و ساقها تنکم باز نماده و هر دو دست بر بر بهره و نافی او دهد و او را بر
تکیه بر بنده بنشاند و هر گاه که حکم کبر آن علاج کنند **باب دهم از جزو سیوم از کتاب بیستم از کتاب ششم اندر علاج در ازی عظیم** سبب آن است که زنا و رجع
فرو نیست اگر کشتن کنند از بوی بر زنا از بطن کوبند و زنا از بطن کوبند و زنا نافی باشد خنثه نا کرده باشد و بظاهر شیاتی دارد اگر کرده جز زنی همچنین قضیبی بجهه بر بیابد یا جماعت
را نشیدن و خاصان کنند که با دیگر بدین صفت باشند کوبند استحقان دارد و این بظاهر باشد که همچنین قضیبی بر بیامده باشد و این بظاهر نشان کوتاه کرده و باشد که چنان بهم باز نخورد فایده
و بنا بسان دراز تر نخورد بقدر بیابد بیش بسب آن بسب آن بسب آن بسیرد و بعضو آن بر نشد و بعضو آن بر نشد که بر بی اظهار نار بکو سرکی کنند مانند جماعت توانند کرد آنکه ایوب و بنو بر
کو اهی بیهن و اینه طبی ابی اسکرات **کتاب دیگر** الکتاب ششم اندر بدیشت و هفتم کاه و رباح لاوسه و دردانها و سندکتاده ها و عرق النسا و نقرس و دردانی و داء العرق
این کتاب ده باب است **باب نخستین** الکتاب سیم اندر بدیشت و قوی کاه اسباب بدیشت نوعست یکی مزاج سرد ساده دوم ماده غلیظ و خام اندر عضلها
و ورقها و اندر بین و بر بن که کرد مهرها بدیشت اندر لهره است سوم ریح و ماندکی جهارم ضیاء ابی الحلم پنجم استدلال بر آن دلیل که بدیشت است ششم ضعیفی و لاغری که هفتم مشارکت
رحم چنانکه بعضو از اوقات حیض باشد و اسباب درد کاه اندر بیشتر حالها باد و غلیظ بود یا لم خام است که حرکت و بر اصحت ساکن شود و اندر اندک بیا
ابود نخواهد بر نیاز خواست در دیا کواتی بود دیا شود که حس بر ابلح باید اندر که کاه و بود و عدد استها و باد اشت که درد خفته بود که و ابی باشد و علامتها و اندر آن زنا و علامتها
الحلم سرد ساده است که حس بر ابلح باید و کواتی باشد و از چیزی که بود بسر دست باید و اینجا ان ملکی و بیخ و از چیزی باد بود اسباب از بیش فتد باشد و اینجا رضیعی و لاغری که
بود علامتها ان در باب ضعیفی کرده و لاغری اندر آن باد کرده امده است و نقصان قوت جماعت و ان کاهی بهن و اینجا نیز مشابکت رحم بعد اسحاق تم ان چنین بهن و اینجا علت اندر ترک بود جهاز شد

و بوزن اصل و باطل باشد و اگر دست بجایگاه درد برسد و دست بدرد بچسبد بدرستی که دوا اثر میکند علاج اما اگر سبب ورم خام بود علاج او بزرگ باشد و اگر سبب ورم خون بود و غرغره بدرستی که
کوزه آب و دارو سبب بعضی جهت متی و حب کبیر و افاریج و فیقرا مرکب و اخم حنظل و تربد آرد بر دارد و بجایگاه خاصه خوشست و نخود سیاه هریسه نوکردن و با ماء الشعیر و افاریج و روغن گاو و انگبین خوشست
و اورده علت که وقت بسوست میخورند و اگر خواهی که فرو کند و شبانگاه با نخود نکند هامیاه و بلیت پوشند و انگبین و روغن گاو و انگبین مصطکی و نخود
خورد و زرد و روغن فرنجمشک و روغن سوسن و روغن قسط و روغن سلیخه و روغن سلیخه و روغن بادام و روغن خشخاش و روغن کرم و روغن مانند سودا دارد و منافعها کرم کرده قوی
استوخا و شربه کبیج و عنزبه و سرکه و فرنجمشک سازند و روغن حلبا و روغن سلیخه سودا دارد و دهنها و خزانها در دیر شد کهن را سود دارد و اگر سبب باد هوا بود و ماء الاصول و روغن بیدانجیر و دارو حب
کبیج سود دارد صفت ادویه که بعد جهت اوشاد تخم کرفس و اغلیه و نخیل ارمنی با سالت سکبیج هندی هر یکی بیست درم و بیاد و دوم و اگر سبب المزاج سرد بود
مزاج باید باید که بوجنبیا و اوتوا و بعد و تیاو زنگ و مرزنجوش تخم رانج بود و اگر سبب ریح و مادهٔ کرم اسا بزرگ باید ملعاب اسبغول و طبیخ خوبین و کرمابه و روغن شبت و روغن گاو و روغن بلسان و اگر
سبب خیر باشد طبیخ یا شعیر و کاشنی کرده بود علاج همان که در جایگاه ان ذکر کرده امد است و اگر سبب استدراد کرفها و ریزک بود که در پشت است در اسفیدو ماهی باید زد و روغن گاو و مازو و روغن گاو
سبز کردن

باب دوازدهم از کفتار بیست و یکم از کتاب ششم اندر علاج کوفتگی پشت و بیرون اوردن مهره از جای خویش و رباع الامر

مهره که از جای خویش بیرون رود یا از جای خود بیرون رود یا از جای خود بیرون رود و اسباب ان اتفاق کوفتن و باشد که بجهت باد و اسباب ان اتفاق کوفتن و مهره بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن
و اگر بیرون رفتن خلط بود و اگر از ان علاج چنین باید زد و خلط بود که مهره لرزیده باشد بالا سر بود از اندوه و اگر صفرا بود که مهره از جای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن
شیر ابی بود و دم زدن اواز بجای خود بیرون رفتن و اگر بلغم بود که مهره از جای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن
سینه او بجای بود و خوب بیدار بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن
باشد و اگر مهره بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن
کوفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن
باشد و اگر مهره بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن
ابی از جای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن
بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن
باشد و اگر مهره بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن
بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن و بجای خود بیرون رفتن
باشد و اگر مهره

بدیعیا از تعب نخستین خطا مباید و هرگاه که خلط عرق النسا اسهال افتد در دو ارض قی سهل کرده و دمیا باشد که در علت عرق النسا و در سرین سر استخوان ناز خصه ران بعضو و بر ران
خود گفته است هرگاه که خلط خود در سرین و لمسی بر ران پیدا باید چند سه گفت و خارس نخست دوا نجلی قوا کند و در سرین ساکن خود و سر بهوا که تا ان الی قوا کوبند دارد و کنی روا است
و نیتم هلاک خود عرق النسا و تو می الاکوبی علاج حصول کنی و تن الی ماده از الی کنند بالک بر خلطی از بوی نخود معاودت کند و در هایپوند هاد که و بر تو معاودت کند و ماده عرق
النسا بیشتر از نه کاه بود و بعضب بهر کی از بر ان است فرو باید و در ان صعب بود و لیکن سود دارد و اما تا امن کوبانه و در نقرس بعضو را انکشتان ای الکشتان خاصه انکشت
بزرگ که تا بالی ابهام کوبند و بعضو را از ساق انکشتند و بعضو را از کفها پای و بعضو را از پهلوی و بعضو را از پهلوی و بعضی از هر پای و در حرقه و در دو ران باید و خواه در نقرس از خلط
خلیه در ان شود و مرد در خون از نقرس باشد و اصلح نخود و تا نقرس خود نباشد و تا نقرس خود نباشد هرگاه که بر تن ان افتد ماده مرض ان است و مدتها ان ساعتها و مرض و بی ترتیب خورند تا نقرس بر باید که افتد تن
ایشان تخیل خون ان ماده پدید ان بر بهارها نشه بران کی خورد هر کاه که سرد و تخت سودان بود و سخت و کرانی و مرغان زنده نخند که بر بود و تخت تر و سودان تر و خنده بود
فا بر بهارها نخند اشاره بر ایشان و اما مرغان زنده نباشد باید داشت که ماده صفرا است و مرغ بهار و فصل سال و تدبیرها که نشه بران کی خورد و هر کاه که بر زنان بود و بر دیگر
نباشد و بر دیگر مردان و بی تخریب بود که کرانی بیشتر کند مرغ سرد و تر بود و از خاها هر کم و معدت الساعتی باید باید داشت که ماده بلغم است و بر چهار و فصل سال و تدبیرها که نشه
بهار کی خورد و هر کاه که ماده علت مرکب بود در چهار خلط و زنان اما مرغ سرد کرایه کی کوبند و سیاهی زنده مرغ سرد بود باید داشت که ماده علت سوداست و مرغ سیاه و فصل سال و تدبیرها که نشه
بهار کی خورد و هر کاه که ماده علت مرکب بود مثلا خوف بود یا صفرا اینجنت که بر تم اینجنت یا صفرا بی بود یا بلغم اینجنت و علامتها بر مرکب و اینجنت باشد و شناخت
از جلب اللسان بود و علامتی و بر است که از ماده تها مرکب شناسی و هر ان است که خاها هر کسان بر تی بود که و مثلا اینجنت و کرم باشد و اینجنت سودان بود یا چنان باشد که کاه بود
دارد و کاهی و اما وقت باشد که یک ماده بر دیگر غلبه کرد و چنان باشد که کاه بیشتر کرم سودا و در کاه بیشتر کرم بود و این ماده تها اینجنت بیشتر کسانی را افتد که مزاج اصل ایشان
کرم بود و طعامها سرد و تر و سوها اقر و فقاع و ماشان بسیار خورند و بر اسلام مرکب افتد و طعام بی ترتیب خورند و دمیا باشد که ماده عدت باشد تا که وقت همچون بی
که تا از کلیه کوبند و علامت از انست که در ان اخلاق صعب و سوایق بود و از چیزها کرم و از چیزها سرد و بر پوشت تخت بخور شود و از اهل خلط و از و هاشان که ماده
یا بند و بعضی را ماده علت باد ناک باشد و علامت او انست که در دو از جایی بجایی میکردد و هیچ کرانی خود و مثلا علت سوها و طعامها باد ناک را بسیار خورده باشد و
باشد که ماده این علت آنکی و تری تا از باد باشد تا اندا استخوانها فکند و تا استخوانها فکند و تا از علت الطیان تا آبی ریح الشوکه کوبند و فرو سال الوجع المفاصل
و نقرس و میان ریح الشوکه که اندر نقرس ماده اند کوشت و اندر قضا باشد که بود و اندر ریح الشیاتیک اندر استخوان علاج اکر علامتها خوف ظاهر بود نخست دک باید و از
پیوندها دست دک اکلها باید زد و از پیوندهای پای ران یا ساق و از جانب مخالف باید زد که خلط و اندر محاقات باید زد اندر قطر و از جان باشد که کاه در دو اندر پیوندها
دست راست بود از دست چپ دک زنند و کاه اندر پیوندها پای بود از دست راست زنند و کاه اندر پیوندها دست راست بود از دست چپ دک زنند تا خلط و از اندر محاقات بود و بعضی
اندر بار جایکاه درد و کاه اندر پیوندها پای چپ بود از ران از دست چپ زنند و کاه اندر هر دو پای یا اندر هر دو دست بود که از هر دو جست زنند و کبا زنند و بعضی با انطاه
قوت تیر و کرک و جهان دک زدن بلیسانید و سه روز یکی زیاد و دو فی فرمایند خاصه کاه در اندر پای بود از بهر انکه اندر دهانها فرو سوتی سود مند تر از سال بود و بعضی
بقی کیا است نخود ابیض که کوبند داروی مسهل باید داد و تخت نظرها و سماها ارام دهند که کار بسیار باید داشت و اکر مسهل داد تا دفع تولد یا اندر بیخکی ماه بدیدار
دفع باید کرد و بر جایکاه رد جای سرد کرم و تیم کرم اینجنت خوشتر اید میباید ریخت و بولی قصد کرد و تخت ابریسم کار باید داشت و روزها علی کاه باید داشت تا مسهل از بن
ان دهند در روزها بعلل روز چهارم بود و هفتم و یازدهم و روزها بعلل بهترین چهارم دهم بود و اندر مسهل دادن ما اندوی از وقت قولنج کرد که حرکت ماده تخت قوی
و در و بیقرار بود و بیابد داشت که مسهل کرم اند اغاز علت و حمام خدا کنند هر دو زبان دارد انهر انکه حمام کرم ماده دیکر اجایکاه در کشد و حمام خدا کنند ماده را از
پیوندها باز اورد حمام سرد جانب کرم ماند خاصه اکر قاس ماده غلیظ باشد و اکر ماده رقیق باشد از اغلیظ کند و کاه در لاکر و داب کرم بسیار کار باشد و بعضی پیوندها و عصبها از نرم و
و نیک کرک تخت کاه باید که ماده تمام باشد پیوندها ریخته شد و از حرکت قوا بیتاد و اکر نه کوشند بر حرکت باشد و بسیار بود حرکت و قوی در دهانها از زاد که تخت
قوت باشد کار باید داشت از بهر دو کار یکی از بهر انکه ماده را از حرکت خوش باز دارد و در دو زیادت سود دارد بر انکه دکها و پیوندها از نفت اورد و هم انکه ماده را جانب اعضا بر
باز کردانند و اندر انخطی بنبل باشد بیرون اورد انخطی را کرده شی و در زیادت کرد و با اعراض انکه ماده با عضا ار رسیده منع بدید اید و بدیار دهانها نرم کنند تا باز ماده کاه الجنوبی
امر ظاهر است و دلیل و اکر کرم و تا ماند بر حال سود دارد خاصه اکر با پوند بفتد در و ریخته باشد و بجایکاه ماده اندک بود و حرکتها و هاشان دهانها باز ماند و بر پای باشد مرکز اند

عرق النسا که دارو هاء باز در زیاده اند در هم پیوند ها انکی و بخار باز در حصول ایشان باشد که هرگاه که ماده بسیار باشد و هنوز اندر حرکت باشد و حرکت اوتوی اند و در باستن مستوی نرم
و اکر ماده سبا صفرا اندر هر نوع تخت فی و زیاده و بر هر کاه که ان چنکی سبز استرنج کشیده سبلی قوی و اندر مدبح علت حصول فی سبز بجیر هاء و مرغ و دوا باید که و اندر علاج علت حصول قوی
باید کرد و بتری که از ان باید کرد اندر صفرا بی و اندر علتها حوفیه و صفرا بی سکنجبین و در دو اکر ان اندر بن علت سکنجبین نرمی ما نوی نباشد باید که کار بکی اکر نرمی که عسل اضیف
دوم انکه قوت نرمی ماده را که اسرید باشد لطیف کنی و تخت باشد و ماده علت بیاورد و اندر جایکاه در دارد و سکنجبین بر دو نوع از خنده از کرد کند چون نخم و اوراق
عنبران همه ایان دارد اندر انکه ماده علت را بیشتر کند و بعضی را از کفها پای و بعضی را از پهلوی و بعضی از هر پای و در حرقه و در دو ران باید و خواه در نقرس از خلط
خلیه در ان شود و مرد در خون از نقرس باشد و اصلح نخود و تا نقرس خود نباشد هرگاه که بر تن ان افتد ماده مرض ان است و مدتها ان ساعتها و مرض و بی ترتیب خورند تا نقرس بر باید که افتد
ایشان تخیل خون ان ماده پدید ان بر بهارها نشه بران کی خورد هر کاه که مرض بر تن ان افتد ماده مرض ان است و مدتها ان ساعتها و مرض و بی ترتیب خورند تا نقرس بر باید که افتد
انجا باز در هم انکه تن ایشان بر ان ماده مرض ان نزدی باشد که ماده صفرا است که ماده علت بر ان است که بیاشد که اکر نقرس که تولد کند و از مرغ تا
صفرا بی بود تخت قی باید و مرغ بر بود پس سرغ را بطبوخ هلیله زرد و حزما هندی و عناب و آب سیاه و شاهتره و نخم کوفت کردن و از بهر مرغ سرد قوت دادن صفت جوی حمامه و بعضی
خوزی صفرا بی سود دارد که بر نصر و هلیله زرد از هر یکی سی درم تربد سه درم نخم حنظل چهار دانک سقمونیا از هر یکی نیم درم نخم حنظل و سقمونیا از هر یکی نیم درم شربت سه درم
باشد استرنج بکوبی سه روز یکی کنند صفت کی کوبند بیخ عرد ابی و مغز اندر خوزی و بزر کی و نخم ان بر ترک و بیل و بزر سقمونیا جایکاه تخم باد ناک و آبی دایم باز نهند و خمر اندوی
بوشند و اندر شوی در هفته یا زکنند نهار سرمه خود و تیز ادبی باز کنند و از اندر کاه و از اندر کاه و انکبین مستی بر شربت چند انکه باشد که در روی باکی سقونیا است اندر
و اندر و اکر ماده علت مرکب بود از صفرا با بلغم استرنج بحث سوریجان کنند صفت ان بکیرند سرکه سوریجان چهار دانک هلیله زرد چهار دانک سقمونیا دانکی کل سرخ و صمغ کتیرا از هر یکی
دانکی طبرزد شربت بود که بعضی را بدیع نیز کنند صفت ابی که هلیله زرد و زیره کرمانی و بزر کرفس و مقل نیم درم نخم حنظل و سقمونیا از هر یکی نیم درم شربت سه درم
صفت چیزی دیکر که بر هلیله زرد که دم سرسه چهار دانه سه ماهی هره و زبان زهره بی و دانک سقمونیا دانکی جز کنند بر صفت مطبوخ سوریجان بر هلیله زرد و مقشر بیستدانه
خشک و کل سرخ از هر یکی چند درم نخم کشنه اوقیه سوریجان نیم کوفت و دو درم بوند شاخ چند و اکر بوند نبات بکیرند و مصطکی و دارچینی و سر رطل اب بنهند و بطل جهار
دیلا بند شربت سفرا دو بهر از یکی طل اب و اوقیه نکو سوده و مخاوها از بی قوم کار دارند صفت حماوی حنظلی سر رسد شاخ ماسیار عقران از هر یکی دو درم مرکبدم کرب خشم
جهار درم هر دارا بر عنب الثعلب و از کرد بیاید و کار دارند صفت حماوی که در بنا اندر بکرند اسفیداج سرب و از ابزر تاه دیلید و طلاء کنند و کولن را بکوبند و حماد کنند و بعضی
کرم شود و سیاه و دیکری بوی نهند و سبزی که سر ایراستاده باشد و بیفاد ان سود دارد و این سر و از استاد ذهب کنند و کشتر تو اب او سود دارد و اب سر و
دارد و بنطلان و افیون راست راست دیزها و بسایند بر ما هم کرد و غن کل اخته باشد با بر زند و طلاء کنند در بوت اند صفت حماوی که اما سر را تحلیل کند و حرارت تخفیف کند و بعضی
و حماد کنند صفت حماد و طایفی که اما علت کار دارند بکرند اقاقیا و مصطکی و سر و صندل و رخ و بعوق و سرو و شاخ ما نیا و کلا و ازی با و عنب الثعلب و جلنار و طلاء کنند صفت حماد قابض
بوسا اندر شیاب اکوی قابض نیز و دسایند بس ماقی اورد جوز بلا هم کرد و هر دسایند در بنند و طلاء کنند این حماد ها اندر تابستان سرد کرده که دارند و اندر زمستان نیم کرم
صفت حماد کیا موز که دارند بر کوش در ایس بر بند و بکوبند و باز در خایه خام و اندکی روغن که و مقدار اند جوبا بر بند و روغن کل بر سکانند و هم از بر بند و طلاء کنند **باب**

چهارم از کفتار بیست و کم از کتاب ششم اندر علاج وجع المفاصل و نقرس که از سردی بود

اکر علامتها بلغم و خلط خام بر باید نخست تن از اب بسایند و طریق قاسیدن است که هر ماه که کوبی سوی هنر اب باد بار بول شود و اب کرم و زیره اکر باد بار باشد حرارت نباشد
و هام نخوید اب که از بس از چهار دانه بدیل او بنکی بر بد باید روز چند ماه الاصول و بعد باد و غن بدیل بخیر بر بلغم با بلغم خیق او تر بد بجا اندر بنکی با بلغم و مقل
و تر بد بجا اندر صفت ان که با بلغم خیق اکفال تر بد بکفال هر دو با بکیرند و غنه و بد هند و سه روز ماه الاصول هند و روز چهارم سکنجبین دهند و ماه الاصول و در روز کی استرنج
کنند حبت سوریجان با حبت منق با حبت شطرج و بس از ان باقی ماده با بجها را اندر کند و بعد الاصول بکار کند و اکر مرض با بستان بود و ان قی کردن ما نوی نباشد نخست از هر عنبر بیکی
مسهل بجنی و اکر سهل ساعت بدیر ان در سهل دهند بر بی ترتیب کیا و کره امرد و کر ماده سبک بود نوشتن سوزاند با بلغم اسحنه خوشتر و بیشتر و چنین باشد سهل بخنی کرم و مثال
و از بیخ دارو کیا اسهال مرا کند خالی نباشد از هر کدام که اکر جاستنی بلغم دیدها لاجی هند و باشد که دیکر باید بلغم تخم و دیکر خوشتر و روان کردد و بجایکاه در بیاز بر و باید
کار بیدار و هاکه اندر غنی باز دارند سوریجان اناسیتی است و مستقی بکی و ان آنست که دارو هاء دیکر منفذها ماده بکشایند و فراکنند تا ماده عقد بدید کند و تخم خود کوهی

کشاند باندازه دو قبضه کردن بالا بدو دهند و بدارند و سورنجان بر آن اسفرایه منند هارا قوت دهد و ناهم تواند خلط رقیق را بسلاق بازدارد کوبا این خاصیت
دوم و صفت آن بگیر آنکه معدن آن از دیر دیگر آنکه صفا امر موزه هارا صاف کند و بین سبب صیقل است که نور بانیجر و زیره و پیل بر آنرا نرم تر نماید تا صیقل او زیاده بود و بدانند بجهت هر سنوی آن
او دارا بدرکند تا خلط رقیق را بر آنرا سریع کند و خود و دوم شنوی و بر آن استرا بدارد و هلاک نرم کند و تحلیل کند و بعضی طبیبان که مرد بخار دیگر
نمایند تا کمتر تا او باز بود و ماند از آن بزند صفت آن سورنجان بگیرم از زیره و زنجبیل از یکی بگیرم صبر و دارو زنجبیل حرکند و بالجمله شست بدهند بحال ساختن دهد صفت سورنجان
سورنجان درم جوز بارد درم ماهی زهره و دانه آن تربد بگیرم زنجبیل بدرم شکر هندی هر آن جمله زنجبیل صفت سنبل بگو سورنجان سردم و زبان سردم ماهی زهره تر جمله
فرو نگذارند و درم تخم کوفتها بسنون دهند خطی آنرا که در دم هر دو خطی بینم بخار بالا بدهد بالا بدهد بالا بدهند بر کشند قوی باشد صفت مجربی قوی بگیرند سورنجان تربد دانه صفت مجربی قوی بگیرند
دانگ و نیم قنطوریون باریس دو دانگ ماهی زهره دانگ و نیم مقل و دلاز این بگیرند و بدهند صفت مجربی دیگر سفید بگیرند سورنجان ۱۲ درم صبر بگیرم سقمونیا دانگ صفت معجون سورنجان مرتک بگیرند
ایارج فیقرا و درم سورنجان چهار درم شیطرج دو درم و نیم ماهی زهره بدو بدان مع خطی مقل از هر یکی دو درم غاریقون بچند درم هارا سفید بگیرم عاقرقرحا شکر
جاوشیر از هر یکی بگیرم حرکت بدان سبب شربت از سه درم تا چهار درم صفت مجربی قوی بگیرند هلیله کابلی بلیله شیطرج قاقله ماهی زهره سقمونیا راسنا راسنا شربت سه درم تا چهار درم صفت
منقی و مرت طبع اندر هیچ عالیا دکرده امده است مجربی خطا و نعت بگیرم که اگر اصطرلاب و هیچ سود دارد بگیرند بالایج فوفل شکر سورنجان و جزبیان و ماهی زهره از هر یکی بدرم
هلیله زرد هفت درم هفت درم خوش ساده دو درم تخم خطی سه درم تخم خطی سه درم باید که نا حل کند شربت سه درم صفت مطبوخ سورنجان خداوند صفرا و بلغم را سود دارد بگیرند هلیله زرد نه نرمه دو
تربد سفید و سنا و ماهی زهره هر یکی چهار درم سورنجان بدو درم تخم کشنیز و تخم رازیانه تخم خطی و تخم بزرگ هر یکی یک درم تخم بلیله بزرگ نه دانه تا هفتاد درم بالایج و بیلا سرد و
صفت مطبوخی بگیرند سورنجان بدو درم تخم خطی دو درم اندر آبی تره بطل ابزیه تا نیمه رطل بالایج و بیلا سرد هر روز خلط سرد هند و ایارج هر هر خداوند صفرا و بلغم را نفع دهد
فصل بهارجند و زهره سرد هند و کنزی بگیرند سوند هارا قوت کند و ماده را بمرکز و بدارد بلیله بزرگ ارد و بدهند هر بلیله با دو ارد صد و صفت بگیرند خداوند نیاز دردها و عسر گرده
ایلهی شدن ایارج بلیله کید دارکه چند اگر آب دو رطل باشد و بجوشانند تا بر سیاه گردد و بیالا بدهند مقدار نیم رطل با سه و قیه و نعنع بزرگ بدهند و طعام از بیسا و عنبر او نمایند صفت
ماء الاصول قوی بگیرند بوسنج بگیرند بوسنج بگیرند کرفس بوسنج بگیرند ایارج هر یکی ده درم تخم فرنجمشک بادیان انیسون نانخواه سورنجان جزبیان ماهی زهره بیست خطی شیطرج قنطوریون
از هر یکی چهار درم هر دو درم رطل آب بنه تا نیمه از آب بیالا بدهند بیالا بدهند و درم بگیرند بالایج صفت رامان سنی عصیا و اوطاخ مفاصل اسود دارد بگیرند هلیله کابلی بلیله آمله آمله
سنج تربد زرد بهسرج بهسرج بهسرج بهسرج تخم کرفس تخم رازیانه انیسون دوی اگر عصاره اوج قسط نازه دانند که تخم خطمی تخم سرد کوفته تخم بنت جزر بالکبر الملک تخم خرفجان زیرا تخم
از هر یکی ایستار است هر دو بگیرند و بدهند و اگر بیون صفی بدهند شربت دو درم صفت حبوب الاغذیه از علت دارد روی از مرد است سوخته مردم است سوخته جوزان
اندر قدیم این علاج کوالی و تقوی و اصلاح مفاصل بدهند زیرا که مرد است که این داروست که بوقت مرزوت و درد هارا صبر بدهد و شفت و قشیت کند و ماده را غلیظ کرد اند و از بدن
دور دارد و بدهند زود هارا زود و بدهند زیرا که اگر اسفاها شاید تا خطی قوی بدهند هارا بدان زود و بهم دکر بالا استخوان بارد بدهند و بهم دکر بالا استخوان بدهند مردم شود
و سکی بیاید زرنیخ زرنیخ بالا زرده ام سوخته بگذاشت و سکو بلند از هر یکی سه درم از برای استخوانها بدهند تا خود را از بیدن باز دارد و بهم دکر بالا استخوان بدهند مردم کشتن خطا
کوفته باسه درم شکر سفید کند سود دارد و تخم خطمی سفید کوفته سه درم باسه درم شکر سود دارد صفت معونی بگیرند بلوط سه درم که اشکنه و خشک کرده عدس بریان که
کشتن خطا و سورنجان ایستار است کوبند و بدهند شربت سه درم باسه درم شکر صفت مماها بگیرند حضیض و اشنه ایستار است و انار شیرین کفر کنند و زنجبیل زنجبیل انگور و بیلا
مماهون بگیرند خطا غلیظ از تنه کنند بگیرند دانه بیلا پاک کرده و سوده سا و قیه و زره هاگا و بالجمله از هر یکی یک اوقیه بیامیزند و بر نهند تا چون نرم شود و بعضی مردمان که لوقه
که با آن بیامیزند مماهون بگیرند جمله چند اگر خواهند و در دیگ سنگین اسفالی بنهند باسه و بلا بهم آمیخته تا بهم آمیخته شود و بیامیزند همچون غالیه و ملا کنند و روز دو
و هلاک شدند و شوند بر و عضی کل چیز بکنند هاگاه ایجاد عضی سوخ و مانند اندر هر دو تریه مماهون بگیرند کنند و تخم کمان و صبر و بلا بگیرند و بیامیزند و بر نهند شربت و صفت مماهون
بجاوشیر ساختن استخوان سخت و ماندن آن باشد بگیرند کوز و ماهی با استخوان سخت از هر یکی یک کوز و شیر با بی و فراج از هر یکی من جزو و هر یکی من و در و نیم شاهی نهند و در آنجا
در بنهند و از برای سرزنه کاه دانند چنانکه استخوان سخت و دیگر شیطانها کرده امده است و اندر طبع کنند و طبع رو باشد و ماندن سود دارد صفت آن بخت باید دانست که کنند و از آنجا
الفصح کنند و علوه را الفصح کنند و اندر آنجا تا عرج کنند و ماده را عرج کنند و اینکه کنند که اسفیدن طبع کلاب بدهند و ماده و بدن و اعلا العینه العرجا کوبند و بهم که کنند و بعضی
شوند که خود و طبع او بر نوعی سازند بگیرند که کنار بیه ماده و بکشند و اندر صحرای آب فیدا بعیر شانند بنا بر این کنار را بر دو و مل بغند دست بایست و بکم تا بکنند و شست
و بنا را افکنند و بر نهند تا بهم آمیخته و آن آب را بیالایند و دانا بر کنند چون فاتر شود بیاشامند دست و بدان توان داشت بجا و راسوز و روی دو شی شاند هر روز اسهال و شیاه و هر بار
دو سه اسیر و دو سه کند و چون آب دو سه رطل آب اولی بکم شوی بدهند و هلاسر از بدان که شده اینعلاج با سوء ماه و که باشد اندر بیان ماه و بگیرند ماه اینچنین تا دو
و سه روز که هم بر نهند قبیله کاه بدانند و همچنین از آخر ماه سوء بر نهند تو ترتیب کاه بدانند و اگر کنار دست نیابد بر باه اگر کوشت بر هنچی بجا بیان بود و چنانکه نیز و عرق النسا و
مفاصل و اسباب نشاید خود تا علت یا آن زیاده تا چهار فصل برایشان کند هم نشاید خود و کسا که علت کرده باشد و مزاج ایشان جان است آسیاه باشد بعد بر نهج ایشان باشد

باب

باب پنجم از کتاب بیست و یکم از کتاب شمس اندر خلاج عرق النسا سیهار علاج عرق النسا و درد سرین
اما است و علاج آنچه بیک علت کمی از هر آنکه بر نهند هر این مذاکر نیست و درد میان کوخت دیبا و اما علت زاندر و نهند تا است علاج این هر دو اندر باب چنانکه باد کرده و علت و مقدمه
بر جملات کاهد باب بکشته و اگر دو اما مداست و علامت خاصه و تنبه عرق النسا محسوس است الات کاهد بر اندر خداوند علت عرق النسا و طوق محاطی و دو قاست بشوای
راست تواند و دو اسیهاست دارد سرین بکی النسا که خداوند علت عرق النسا بر بیش تحریک بر آشیند و ساری دیا کرد کند کاه باشد که در رنج کهن کرد و بدرد سرین باز کرد
علامت اگر علامه خود ظاهر بود و خشت دلک باسلق و باید و از جانب محاذی حکم که باسر کشد و اگر دو اما مداست قبر دلک بایی باید بر تخت از دست دلک باسلق تر نند دلک بایی
نشاید رد طبع قمان باشد که دو روز و روزه دانیز دلک بایی باید خشت زنند و کاه باید که اگر در جانب و حتی فرو بایی از کهای باید عرق النسا باید و اگر جانب الیتی فرو
مجلس دلک مانی باید بهاز شود و کهاست اخداد عرق النسا و در الال دانیست باید که میان خشه و بنصاست باید زد بعضی طبیبان گفته اند ان دلک اندر هست عرق النسا شود
تا از عرق النسا است مجرب آنکه اسیر زدن اندر علاجها جکرن بند و سر من تراز دلک باسلق است و اگر از بیرون اندر نخت باسلق زنند و صلیب اند و بایدن بر کوبند صاحب و بیاند
سود مند و از دلک عرق النسا است و ما بدر سود مند قمان ملان و از بر کهاه و این علت زاندر و ون تمامت دارد و هلاد رابع ماده دارد تمام بر بند و چون ماده اندر و چون بنه جانب
کردم بلکه در استخوانهای بنه اندر هم بخرانند و کرد و بنه و بر بند چیزها نرم کنند و بکار باید داشت و اندر خانه ما بنشستن و اندر ارزه مثل و ورغن شیره تازه نیم کرم و بنشین
شست و ملاز اندر آنجا بنه سود دارد و بنه اندر بیاید دانست که علاج این علت اندر زمستان و بنه هاد در عسر تباشد خاصه آنکه خداوند علت فربه بود و ماده بلغم خام و علت اندر جانب
چپ بود اما اگر بنه متهاد بلغم ظاهر بود نخست قی باید فرمود پس اگر حاجت آید اسهال کردن تخم سنق و مرت شیطرج و مانند آن و نخست حقنه کردن و روغن قنطوریون باریس و تخم خطمی بجوشند
و سنت و کاسه و مانند این بود سود دارد و اگر حقنه قوی دارد بیاید و بنجان و بنو زیان و مانی زهره و مانند بود زنجاط و قوا و اندر بنه و نخست حقنه زنند که قوی تر بود که باشد که اندر علت
بلغم یکبار بایی زدن حاجت نبود و اندر بنه و گردن و دارو و مهره و نحوی بدان دارو هاد اور کشنده باید هاد صفت دارو بی اندر کشنده بگیرند کاه دریوس و حنظل از هر یکی ماه و نیم زاده
کرد و روغن تخم سداب کوطل بغدادی بکوبند و بر نیز سرشت سه درم با سه درم شکر سفید کنند و از برای تخم لعاب و ماه و هاد و تخم بزرگ کاه داشتن بعد از آن بغدادی و انه نهاد
کرد نشتن بنه هاد اندر کرده نهادن اما ماده ازوی بیالا بیخت سود مند باشد و بیا ربود که بجز نهادن و نخوی تیار بیرون کردن سود دارد و ماده را از تقویت بر کند خداوند
دو سرین را و نخ کردن صلب باشد و نخ اندر دارد با شد که کرده و حقنه دارد کشنده صفت خاصه اندر خانه هاد بنه باید نهاد بد بر نسخت بگیرند کوب خلیجه کوب شیطرج قنطوریون
و اندکی غلوان در شد و بکار دارند و تم کوه مماهون بگیرند با بیند کلیل الملک خطمی بلیله از هر یکی بیست درم مقل شق جاوشیر از هر یکی دو درم سه کرده مرزنجوش و مغز سیاه کاوان از هر یکی
دو درم و نیم سه کوب و بر نیز و غرز کنند که کفایت و دو دارو هاد خشک را کوبند و بکرد ترکند و بعضها را حل کنند و موم با پیه و روغن مرغ بکار آرند و هر دارو بر نیز چنانکه دست جنانکه دست هاد
بدارند با کرم با طبخ ابیند و کلیل الملک و شت و سترج کوفتن و عجوند و اگر این بنه و بر کار خلط دارد کرد بنه و هلاک کنند سود دارد صفت مماهون ایزد کشنده هند اند
سرکین کبوتر بکوبند و طبخ انجیر کوبند و بر شد و مماهون کنند تا مارد شی کرد و صد و سه بیالا بنه چند و زنکاران تا ماره و پاک شود صفت مماهون ماده را بیالا هر کشنده و عقل کند بگیرند
تخم سداب و تخم بلغم و کلان طوس تخم ابرسی تخم خطمی تا نخواه قرمالا از هر یکی چهار مثقال سداب ترنج استر رفت ریحی تخم استر رفت موم اشق از هر یکی سه استر بزند شش مثقال و اگر
چهار مثقال کوبد و چهار مثقال موم سازند چنانکه سست سکرین باشد که تر نباشد و ملا کنند سخت سود دارد مماهون و بر کیرند رفت و کوکرد و استار است کوکرد و اصلاح بنه نرم و ملا رفت
در بنه و ملا کنند و جایکاه در بنه کاه غذی بر روی بان نهند و بکار آنرا تا خرد سوخته و مخرد تا فیسا هر یکی بنه و ملا کنند و بر جایکاه در بنه کاه و کاه غذی بر روی بان نهند و بعضی کوبند
و مرزنج و ذراریح و زیره کرده اند و تا فیسا با موم و روغن و بوره و فرنجمشک و مرزنجوش و مغا فرنجها با موم و روغن سرب سداب سرشته ماده را بطاهر کشنده و دیز کشنده
پس بر نهند و یکی دیگر جایکاه احتیاط کنند ملا باشد تا مدام حقنه کشند ابرسی زنند قسطا بن لوقا سیکوبند عصاره قثاء الحمار و جزو و روغن بیت کلن بکوبند سرشت تا بر دغن باز بند
و هلاک باد و بنه جایکاه اندر ملا ماده باشد ملا کنند اما مرکوبند بر بنه شود و عمل کرد با سیکوبیا کوفتا الحمار بیاب حنظل بدان باشد و دیبا باشد که خداوند عرق النسا و در سرین اما
خود و بیج افتد سود دارد علت ازیل شود و بدین سبب دارو هاگا اسهال خواهد و بیج کنند سود دارد صفت طبیخ قثاء الحمار و طبیخ حنظل زهره کاه و رغا و تخم و حرف و قنطوریون و حرف و قنطوریون
طبیخ ماهی زهره و مانند آن و کاو کوبند و بر آن افتد و بدین فرح دارو طاحات ایدیوا زبی کردن و مسهل دادن و حقنه کردن و شیر از برای بکر علاجها شاید و اگر عجل بیتر از بنه علاجها آن
کنند بیان دارد و طریق آن همه علاجها بیت کرد و صفت حقنه بگیرند بگیرند حنظل و حرف و بیج و بیج کرده قثاء الحمار و شیطرج و دفه و قنطوریون هر دو ایبند و بیا رند حقنه کرد
از آنجا کنند بر جایکاه در بنه سود دارد و صفت شیافی که خداوند سرین و در بیست را سود دارد بگیرند بگیرند جاوشیر مقل بغیر عنزروت سوسن بنفشه قنطوریون تخم حنظل نمک هندی و حنظل
سرشته نهاد قطه ماهی زهره بر سداب انیسون تخم بادیان بوره پاشند داشتار است بعضی طبیبان سود و جیلا هنگ زیاد است کنند هاباید هر هر سخت سود دارد و بیان ترتیب کرد سداب
کنند شیر اگر دو اما مداست و اندر طبیخ گفتار و طبیخ و بنه خشن سود دارد و اگر بیج علاج سود دارد و بضرورت نقط سفید هند اندر دی استقلال سه روز اندر شراب و اندر اطلا

باب

ششم از کتاب بیست و یکم از کتاب شمس اندر علت دوالی و دا الفیل

دوالی بیشتر که کهاد باشد و اگر بیشتر ساق ملول بیای ایست بنه اندر ماده این علت بیچ بود با حوان غلیظ یا سوداوی یا سیاه تخم درجه خنکی درست و بوی بعفونت بود و اگر
و تعلل و بیاه در دن افتد و کسانی که بیشتر ساق ملول بیای ایست بنه اندر ماده این علت بیچ بود با حوان غلیظ یا سوداوی یا سیاه تخم درجه خنکی درست و بوی بعفونت بود و اگر

[illegible] بیماریها حاقه اند و از بیماریها سرفه اند از بیماریها سرفه اند از بیماری استسقا که و بدین دکها الزوایه خاص کسانی که مقدار بن علی باشند این طبیعت
یاد کرده اند و بعضی بیماران از علت راحت و بیماری کشیده و آن رنگ را بزند و مساقط بدان سبب ضعیف و لاغر شود از بهر آنکه غذا نیابد و این علت چون محکم شد علاج و خواب زیاده و دوری که در
علت داء الفیل است که با وی مرده سطبر شود هم بسبب فراخ شدن رگها و زیاد آمدن غذا و تسبیح بسیار نفس و ماده این علت هم خوف بلیغ و سودای بود و بدین سبب است که این ماده غذا گرد
و غذا و قدر جمله سطبر شود چنانکه بیان پیدا نماند و داء الفیل و سبب گویند علامت علامت آن باطنی اند علت داء الفیل است که نشانی وی بسیار بکم آید و تو دریابی و علامت ماده سودا
آن که بدل بادی سنود و بسوی گوید و بگوید و بسوی الی و دشت کرد و وطی قدر کرد و باشد که دیش کرده علاج داء الفیل را صرف باشد علاج وی استفراغ و هرگاه که دیش بکوه و اندر وقت
کرد و علاج کنند بود و صلاح آن فی کردن ساعات باشد بیاورد هاد قوی که بانم غلیظ و سودا را از جای برکند و اگر بول زدن حاجت آید بدل سلوق زدن صواب باشد و اسباب خستن و
تا فتن و بیاری بر داشتن و آنرا که بعزت بر پایه خاست و بر پایه خاست و بر پایه رفت عصابها بر پیچند از قدم تا بن ران و آنانکه اندکی کم و کام لعت نهد و هر هفت شبی قلیح و نقاو و بجهار بن بیاد
ترک کرده عجوبه و سوسه مثال الجبل که بشکل بن افتر بوی که و باشد بعضی و افتر بوی فلان که بدل بادی و هرگاه که بر پایه خواست و برفت نخست دارو هاد قابض و قدم و بر ساق و آنکه
بس عصابها بر پیچند و از بس که بسیار باقی که و باشد و دارو مخزنه و تن آنکه کرده خاکستر کبیب و عفص زیت که از زیت انفاق گویند بیامیزند و قوة الطوفا و سرکه بکوبند و دارو حمل و تخم ترب و
تخم جرجیر کوفته و بیخته با آن بر نهند و طلا میکنند و مرهم بخته طلا کردن و در جهان نشستن و نطول کردن بخت سود مند باشد و بسیار باشد که سلعها بدید آید و بیاری جهیزن بیاری خاوند
و دلی خود و طبیب دریا خلد نعت را کان افتر که علت روانی است سکونا مزاج کرده و سلعه را علاج با هر کند چنانکه اندر کتاب هفتم یاد کرده اید و علاج روانی آنچه بشت و تدبیر تعلق
دارد همچنین است سخت تن را یکی باید کرده عادت رفتن دهاکردن بر کها بسیار کشاد و حقن بلدر و بر رفت کردن و بعضی از آنست دیگر خشن و آن اندکه سطبر شده باشد از دلالت که فتنه
ماده غلیظ که در باشد از و بر هر کسی و بعضی از کها چند کبیر و آن قلاد کشد بعد و کشند و بنهد و این را تازی سلوق اند و این سلوق باید که آن کها چنگی بر نهد و الا زود معاودت
کند و طی کردن صواب تر است سلوق و قانون یکی کند و سکا بوی شیر کرد و از بهر آنکه حاجت درست شود و بر پوست ماده بدو فربهی و بلایی و ریش تازه میکند و اصلاح الصواب باب
هفتم از کفتار بیست و یکم از کتاب ششم اندر بزها که بتازی البطه گویند این بزها است که بسرانی بیاد جدا ایه و بکلاه همچون ثقوة الدوله
الخضر بر لب بود و در تحت حنجره اندر الدوکه بیند بعضی سبب این بزها طبیبان الدطه نام کرده اند علاج انهو آنکه ماده دوالی است علاج آن همچون علاج دوالی میکند و همچنین علاج
ریشها سودایی چنانکه اندر کتاب هفتم یاد کرده ایم و الله اعلم بالصواب باب هشتم از کفتار بیست و یکم از کتاب ششم اندر درد پاشنه
اسباب درد پاشنه دو نوع است یکی آنکه نفخی و باسیری و سدیا مویزه بفشارد دوم آنکه ماده از اندرونی آید علاج از آنکه سبب نفخ و باسیری بود مانیا و کلا و زیتی آنچه بدان جایگاه نرم کنند باید
طلی کنند و از آنکه سبب فشاردن مویزه بود باید بر دو سیار بر دو سیر بنهند و ملیثا و کلا و زیتی طلا میکنند و از آنکه سبب فرو آمدن ماده بود فی فرمایند بر دو فرنگی و بر اند باب نهم از کفتار
بیست و یکم از کتاب ششم اندر درد ناخن برای سودی و بول سرد و کوفته و سیاه کردن سود دارد و آنانرا تمام باسرب اندر خلد بخته سود دارد و
آلوکی قوی بیرون دوده و فلفل و کوز مغز کوفته با آن بر آمیزند سود باشد و کوز را با عسل کوفته سود دارد و مغز فستق بخته و کوفته سود دارد و سیه مسح آب بط آمیزه کرده و با سرکه بر کوفته
و شیشه با سرکه کاه جهاد کردن سود دارد و اگر کوفته شده باشد و حقن در و مرده اندر دم با زفت فرو شدن و صیقل کنند باب دهم از کفتار بیست و یکم از کتاب ششم اندر
دیر شدن ناخن و خارش که در وی پیدا شود باب دیابی بایست با طبیخ عدس و طبیخ کرسنه و مغز دهاء بنفاوی از ابلیس و با خیر بخته و زمت زوی هر یک جدا و بهم سرشته
سود دارد تمام شد کتاب ششم از بدو حمد الله و

منه و حسن توفیقه و صلی الله علی سیدنا

و نبینا محمد المصطفی

و آله و اصحابه اجمعین

الطاهرین الطیبین

تمت

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب هفتم از دفتر چهارم

اندر بیماریها و آفتها که گرد آید که همه اندامها را آفت رساند چون اسها و ورمها و جراحتها و کوفتگی و شکستگی و از جایی بر زمین و سنگ افتادن و آنکه مو از بیخ برکند و اسباب و علامات و علاج آن و این کتاب هفت گفتار است **گفتار نخستین** اندر اسباب اسها و ورمها گوید و این گفتار سه جزو است **جزو نخستین** اندر اسباب اسها گوید و این جزو سه باب است **باب نخستین** اندر بیماریهای اسها **باب دوم** اندر تب **باب سیوم** اندر درد چشم **باب چهارم** اندر سرسام **باب پنجم** اندر طاعون **باب ششم** اندر اسهال **جزو دوم** اندر علامات ورمها و این جزو سه باب است **باب نخستین** اندر ورمهای گرم **باب دوم** اندر ورمهای سرد **باب سیوم** اندر ورمهای آمیخته **گفتار دوم** اندر اسباب سوده و این گفتار هشت باب است **باب نخستین** اندر شناختن سوده و اسباب سوده و آنکه گفتند و اندر انواع اسباب سوده **باب دوم** اندر اسباب سوده گفتن اندر خون **باب سیوم** اندر بیماریهای که بدان جایها نزدیک باشد و زود ریخته شود و کم اساس باشد و سوده و اسر بود و در رصد بر باشد و میانه اسباب سوده اندر جایهای بیشتر باشد و زود خلیل پذیرد و با فی صلب کرده و کاهی باشد که رطوبتی رقیق با خون آمیخته باشد و اساس همچون آبی باشد و اساس سخت و هر که باشد و ملین نبود و هر که سوده اساس چیزی خواهد نبود چون ضربات آفت کرده و اساس چیزی شود و عضوی از آن و دیگر و سیاه باشد که دیگر جز ماده آنکه بود و تباه باشد تا بی از عضو ایرا بر آید و تباه کند و علامت آفت که اساس تباه شود و سیاه گردیده و حس عضو با طل گردد و اسباب اساس آفت بود یا بواسطه اسباب سابد استخوانها باشد و تباهی اخلاط و ضعف بی و بوبی اندام که اساس در وی آمده است

باب دوم اندر اسباب آفتها و آفتها و علاج بدین ماند **علاج** اما که سبب اساس از اسباب باد به باشد نخست آنکه باید کرد که **گرمی آفت اسب را طلب کند و ماده سرد بر آن** طلب کرد تا آن سوده اول آنکه باید و دارو سهل تر بباید داد و اگر دیگر استعمال خواهد کرد و جلاج آن شغول باید بود و دارو هاء نرم کرده و تحلیل کننده باید داد تا که اساس در عضوی شریف بود بخت دارو هاء رواج باید داشت و تدبیر هاء که ماده را از آن جانب باز گرداند که دیگر جایها که معلوم است پس از دارو هاء رواج باید داد و هاء نرم کننده اینچنین خون را بخطط افتد همه دارو هاء تحلیل کننده باید داشت و باید دانست که هر کجا استاد باشد در ابتدا و اساس هیچ دارویی نرم و تحلیل کننده بدو نشاید بود از بهر آنکه دارو هاء نرم کننده و تحلیل کننده از آنجا که راه از بهر گرد آمدن ماده را افزون آید اگر تحلیل کننده صفت نماد و هاء که در ابتدا و اساس اما که سبب اساس باشد آنچه تحلیل کند و در آید بسیار نرم کند و پس گرم که از آنجا و دیده که سفید بر آید و بر و فرق مست نخست نیم که مجرب کند و بر آن و مسح می نهند و در بشکاند و اساس را تحلیل کند و در آید تا ماند کار و ماند اساس آن اسبرکش اسبرکش و تمدد سالگی مشاهده باشد بکار باید نماد و دیگر صندل نرخ و زعفران استارات تا رک کنند تر بسایند و طلا کنند و نماد دیگر اردجوار کنند تر و بر نهند و طلا کنند و نماد دیگر که در دو بنشاند که نرم سپس دیگر نیم و خطوط و باقوت هر دو اکوبند و به بزنند و معصاره کوب تر بنهند و طلا کنند و نماد دیگر از کندم اردجوده درم تا بیخه روغن سبز ده درم ابیض صد درم بر پوست اسطرخ شود و طلا کنند و نماد دیگر که تحلیل کننده بجز بند موم صافی بدین خرد روغن شیت شش جزو موم زاذین دو جزو کبابند و با نهند نرم کوبند و موم و روغن بر شند و طلا کنند اما اگر اساس سخت بود باید عصوی شریف و با میان و در دقوی بر کی نتی العالم و پوست انار ترش تازه و بنفشه بر زه و بسایند و نماد کنند و سماق و اردجوده همچنین بر دیر نهند و اما دارو هاء که اساس را از دارو هاء که اساس را از دارو هاء که اساس را از

و داروهاء بزلنده و داروهاء که اماس را تحلیل کند و کوکنه بر باید نهاد از برهانکه اماس را تحلیل کند و بدان که اماس را سرد شود و رنگ او سرخ و در باید که صفت بنادی که ماه را تحلیل کند و اماس
دارد که بدند و کوه کند و تکدار و که صدک که بدو رنگ بکرد و اندر و صوفه چاپنی سرکه بنداد و سوده بآب جو و آنانکه و آب کشنیز تر بزند و ضماد کند که کرد از برهانه و اولیت بر شاید و هاد و گل
بینند که در دو زبان و بهار است اماس هیچ کس نیز شود بدانست که در تن اسلام قوی است و اخلاط بدانند که کها بکه خشت و اماسها کیسان که سنا و فلاسفه المتشابه الاجزا که بند
چون گوشت و عصب و غشا و مانند آن بر میاست و در میان آن اجزا ان رفت و جای گرفت و معالج بوی است که خشت قوی است و اماسها که بسان اماس باید شد و بوی بر آنکه در بر کرد
ارجع چاج درم و غزن سه تخم چاج درم بپزند تا سطبر شود و طلاء کند و اگر حاجت باید اجزا ان داروها تحلیل کننده قوی تر بی فهند و اگر بیند که دیر تر باید که در داروها
دیر تر کنند و اگر اماس ریه خوی بود که در دو رگها دیر باید بازدید بنکه آهی بود و دیر باید که آفت تا رگها و بند هاء آنها کند و اگر دو گوشت بود تا تمام پخته شود
شاید که آفت آن بر آنکه گرد و تر شکافند مدت سپید بدن ریم و زرد آب بر آید و دیر باید دانست که اماس بخواه آن و ماندن آن جای و ماندن آن جای که بوست او فراخ بود و بسیار دو آن
کند بود اگر چه اماس بزرگ تر باشد بعد از آنکه سبب آن جای بود و گاها بخیه شود از بهر آنکه درد و زیان و تنه کمتر بود خود را دخط باید افکند و نوبت حاجت بیاید کان
و اگر خواهند علت جراحت آهن بدارد و سوراخ باید که در صفت دارو که بر هم بسیار و زفت تر باشد است هر دو را در مزه کنند و بر آن تر نهند تا بجیز گردد و بر جا گاه که بر جراحت
خواهد بود بر نهند و هم روز یکبار بر سوراخ کند صفت دارو دیگر اهل آب اماسیه باید که در بند بر نهند **باب سوم** از چهار بخش اول از کتاب بخش اول **اندر جراحت**
جراحت اماس و خواهر و کم و از خون و ریم و تلک کند و قلم خوار قوی و در باشد که آنکه خلط کرایه و بیشتر و اجزا بر گرد از بهر آنکه بدان باشد **علامت** و نشان جراحت
آنست که جراحت سخت باشد و رنگ او خونی که در گوشت بدان بود و بدان سبب دیر تر بگرایه و بر چه هیچ آنکشت بر نهند سختی و درد و بسیار بگرایه و بازیده باشد و خلاف
خلاف آن بود و اندر سختی جراحت و هیچ بخیه در زیر و هیچ بخیه در زیر نباشد و جراحت بود و اندر سختی خلاف و نباشد و جراحت بود و اندر سختی خلاف و نباشد و جراحت بود و اندر سختی خلاف و

کیتاری نافض کوبند بدیدا بد وب ودر جو کرانه خرمن الیبار ان الرانو دبایدانات که خراج کشاده شده و سر کرده خاصه اکر عجری بول یا ازاز یا تی یا نفت ریم بر هلال
وبر هم عضوی کیرد سوزش دروی بدید بی وهکاه کردیم دیبار یکبار بر ولاید و بر هم عضوی که ریم وکنه و سوزش دروی بدید بی بلید قوت ضعیف کرد بعبیار اشد
کمخفقان و غثی و کیکند از ریم الکه قوت تحلیل بدید و ساقط شود و باشد که هلاک کرد و اکر خراج الدر سینه کشاده شود و ریم الدر فضا در سینه بخته شود حالی همچون حال خراج ولیکن
خناق بدید و باشد که هلاک کند علاج نخست استفراغ باید کرد و ماده را بجانب مخالف جذب کرد چنانکه در علاج اماسه کرم معلوم شده است لکن احتیاط باید کرد تا
استفراغ نه و جذب ماده بعضوی شریف باید کرد و بهیچ نیز باید کرد و قوت کاه باید داشت بغذاها سودمند که اکر خراج الدر احشا بود و قوت نه بدیدی لطیف باید کرد و بر کاه که خراج
عظیم بود و تو سد که قوت طبیعت ماده را هضم نتواند بدید ریم باشد که زیان بسیار آنچه در عضو تو لکند خراج را باید کاهکاهی و احتیاط باید کرد تا اهمین عضوی شریف که احتمال آن نتواند
کرد و ساند و همچو ریم که خراج عظیم خود و طبیعت ضعیف و ازوها و معزو و منخ بود و نصد در و معزی ساد را و منفذ ضیم ازکرد و ازوها و منخ حرارت ضعیف رابجانب و بدان
سبع عضو تند بدیدار چون حال خراج باید کاشف و باید اندر سرزاوها تعلیل کنند بر مقادیر و هر خراجی و قرحه که بکاشف هر اندر ازالجمله و عصبا باید کاشف تا بر اساس کشا
وخطها که از اثار ازلاسه و انعصه کوشه بیند مکر عضوی بعضو بر اجهیا بیاسی که از اساسا نکشاه و خطها نشاید کاشف از بیاکه بر سینه بیاسی از عضه و جوانب و هکاه که از بیاسی
شود عضلات کرده و ابرو ابرنخواند داشت و چه خراج از نوا هلاک و یا جاکه خواهد که دفع عضوی ابطل کند از تشنج از عضو لرز و تند و نیز عصب از اینجا باید برید و در ازای لیخها و عصبا
بیشتر اندر هلاک ای قامت دم است و اکر خراج دیبغ و دان بود از بیضا ترین باید کاشف بر اساسا خطها و نکشاه از جاکاه و اکر در نفاذ بود هم از بیضا باید کاشف و اکر بر سر بود
هلاک باید کاشف بر اساسا رسته موی از چه موی باید جراحت را بیوشد و اکر بر حواجب تو بعضی تو بر سر باید کاشف و بعضی هلاکی بر اساسا خطها و نکشاه اکر در چشم است و اکر بر جنبه
و جهان باید بعضی است باید کاشف بر بعضی از اولها و بعضی بر اساسا خطها و نکشاه از جاکاه و این خطها و نکشاه احیانا تواند که از جاکاه بدید آید و احیانا تواند که از جاکاه بدید
آید و اکر بر ازو و ساعد و ساق و پای و بازو بود و اکر بر پشت یا بر شکم همه اندر ازا باید کاشف و اکر بر پهلو بود بر سر باید کاشف بر اساسا و نهاده عصبا و بعلو و اکر بر بن بود کاشف
باید کاشف و همچنین هر جاکه کاشف شد و عقر و قاب و داروی که رویه بیاشد از دو دلیل دانست و اکر بر پشت جراحت ابتدا باید نخست بالعسل سوده و دیزاب مزج باب
اکر بر سر مزج و اکر از بن ان که خراج را بشکافند حرارت و سوزش تحت بدید آید و ضماد بر سر تشنج بخته بر باید نهاد و اکر ساکن باشد و حرارت فرو نشیند بدید بنیاد مرهمها و داروها
رویانیدن و باید نهاد و هکاه که خراج بشکافند شود و بدید سبب که جاکاه باید خود کوشت او جراحت بزرک و در لکند تا ریم پاک بر و زایل حساب باشد و جاکاه ریم بالکلیت
و بلیس جاکاه قاز ازانست و از جهان باشد و ملکت بر فند اکر چیزی از بر لکنت بر بر و نخ شد و در کوالکت حسرانی بیابد که در زیر او چیزی زیاد کشت یا حرکتی کرده معلوم کرده
تا بجاکه از جاکاه ریست و لهذا زجاکاه سپید باشد و نخست سرخ بود و باشد و عضو باشد که جاکاه ریم دیزی بر دیکر ولید از بهر آنکه نضج ماده نیکو نباشد و اکر خراج بزرک باشد و
ریم از بدن کاهی زکاه نخود نخست انجا شاید سه ترینه بیاید کشاف چند اکر لکنت دری قرار کرد و بر لکنت بر سر آرد سر چب در دری باید کرد و انها که سر لکنت رسیده باشد بر سر
کشاف و اکر بر زکو و ملکت اندر کشاف و ریم باید و بر دیکر باره انها که سر لکنت بر سد شکافته تا تمام شکافته شود و ریم پاک بر بدن آید و از ازکو کرده که بر سر آمده تا چون سوزاخ خود
سر کند باید بر نیاید و در سکاری باید کرد و کشاد از باشد که در سکاری خواهد و خراج سر کند بر سر آن جاکه ساخت باشد شاف باید کرد چنانکه بر سر شکافته شود و اندر و زیان
و سوزاخ نکشد و بر آن جا بر باید نهاد تا زود تر سوزاخ شود و اکر کم خراج سلیم را سود دارد و بر آن اندر آن بر آنکه ماده سد اید داد صفت علاج داروهای بر آنند و بر
نوکسر باشد و است خاصه کوده ماء العسل و ماء زنی روغن سوسن بجوشانند و چون نرم کوفته و بالکبیش نشسته و آنست و نرفته و بی با شیر خشاه مکس کیکبر نیز باشد است صفت
داروی قوت نعم زن و پیتا اند و در و عنکاه از هر یکی کیلو عنابی و زفت و انکبر ان هر یکی نیم رطل انکار سا و قیه و روغن زیت چند انکه کفایت بود صفت تدبیر داروی دیکر یکی بر ناشتن تش
جزو مر جهانیج و طلا الطیب چهار سر و کوکرد بر مر سر و نطرون سر و روغن زیت چند انکه کفایت باشد صفت تدبیر داروی دیکر مغز بیضه داز و کوز مغز بیضه بر کشت و قیر ترش و مبدک کرسنجه
و بیاز نخه و زرد سر کبر کوچه و تهمه الکوبند و مرهم سازند و بر سر خراج کنند و مرهم دریا خیلوان اندر ماه جدی لدم کرده و ضماد بر انجیر سرخ بر زانه است و سوزاخ کشاده
مرهم زیاد بیان اندر ماه جدی صفت داروی دیکر یکی عسل ملا و روغن عسل و دلیا انزو طل نرم و ما نع و ایستاده کرد و مرهم زیکه کند داروی دیکر یکی بر نشاند و اهل
اب نار سرد و دیار کنند جاکه اکشت بار سر او باشد و بکشاد و زنکار اند شریف جوز بر بیضه و صافی یا سوند و اما تراز کرکه کشاد و اهل تازه کنند و همچنان از نهند بر سر شاد
و بیا اینه سر ایا بیسر اندر بنا کشاد و اهل تازه کنند و همچنان نهند بر سر شاند و اهل از او چیزی سر شاند بر کشاد بر بیا بیان نکل بکر و کنند و بیع و زن او نهاد و بیاوی شاد

بود بهار جزل بر شود و اکر اکه عسل ملا در او بوی بکار کند قوی تر باشد زود سوزاخ کند صفت داروی دیکر دوا بیع بیاد و بخش بزیت کهنه و اصل ملا و بیا مزند و واقش نرم نهند تا بیع بر خود
و اکر کوکرد کنند باید کرد بیط باوی بیاز بر و ابیه صفت داروی کیاهی و اکر بر کند دیکر بر جراحت بیاکه کند دیکر بر ماه و بیع و بیوند و بر بر و بر بیرون ظاهر کند صفت داروی دیکر یکی بر شود و بر بیرون بکر کند
تجربه تشیب داروی بر دم اندر ماه شش و دم هر بار بر شود و بر بیوست باره کند و بر سوزاخ نهند و دیکر از نهند و بیوند و قی و ایدار و دو و قی کر نیست بر خدا باید کرد و اکر بیند زمان بیاد
بر زیر و شرد و بیلوس و اب و سیاست سود دارد و اکر و بر بند بر خم بر و و بخم خطی و تخم خاری بر ان کرد و دیکر انه هلاکی کرد بر و بر خی بنفش بر و بر خم بر و بر خم بر و بر
شهر سر و بیا بر و سر و شباکاه با زیر و مقدار سر و قید و بنشاند اکر و بیلان ساخر و بیاد بطاب بر و اهار تخم کنان و کیزاد و صع و زرد و خایه بر مغز و بر کل مغز کرد و باقی خم بر
علاج نوع معدن و قوع امعا و قوع ساده با چت اندر و نخست و از کند و نخست و از کنار تخم اندر دمل و کل اجنس جراح است و سبیل بر کو ابد طعام باشد
و باشد که بر اندر و سر علاج و علاج که دش بر باید در علاج ان قاطع نشاید کرد اندر هلاکی و اکر بر حکم باشد که خراجی کرد و بطلد علاج اما سا اکر سه روز علاج اما سا اکر بنخست کرد ماهی
زن باید زد و هجامت کرد و سر ب او سا و عناب و بر ما کوکشت و تنو و منه اهسر و انکی در شد و بر تیم کیز جشک تر کردن و بار دار ان ابر صافی کردن و بخی و بنی و باب نار و تنی و سر بر
اکر کسا کیکبر سود دارد و استفراغ کردن بلیخ هلیله زرد و شاهزه و سا ابکی و خرما هنری صواب باشد و از نعه ماء نخط و اکر قوت و شربت شاید بر ما بر کرد و اجر حرد باید که مرهم
دارد و ان اکر کدش بر باید جز هار اشک و باید نهاد و جوان اسفیط بکلاس و سکه و کرده و اندر حی ابر عنا اتفید و اکر کشر و سرشت و از سر و روز تیر جلیوا جا که خشت اسفنج باب و دن
بر م کرده و تری شود و بر جنوی و نعه جنس بر کرت تا نه بتاید و اکر کسر من و اکر کسر من زیت بخته و نهادن در دم خایه و بر تلید و کرم خایه و بر تلید است و سوم کرا خرا بالنک
روغن کاو بر تلید و نخش کرا کر کوی ماده جوی روغن سرس بر تلید است و روغن کاو بر تلید است و تخم کنان و تخم سوه هر دو کوفته با خرد ترش سرشته بر تلید است و باید خرد
در ماء العسل افشت و تخم مرو کوفته با ان سرشته بر تلید است و موید تلید بر دکر و ما انجیر خرد کوفته با ان سرشته و بر تلید است خاصه اکر اندرکی ماء العسل بر اکنده باشد و موی با بود کم
بر تلید است صفت داروی بر تلید و روغن کاو بلیه و قیه و تخم مرو کوفته و افوه و انبوغا اکوفته از هیکی بلیا و قیه و تخم کنان از هر یکی نیم اوقیه حلبه و تخم کنان از هر یکی نیم اوقیه هر دو
در سرشته با عسل شاند و خاد کرد بر داروی مقلت و بر تلید و در جر اندر و روغن کاو بیخته بر تلید است و اکر در سخت کرم نباشد و بر بیخته بر خود نخست اندکی ماء بارد بیخته و بر تلید
بر در زیر کرد بر بیخته بر و بر دل نهادن و جامت کردن و خون غلیظ بر دن کردن و کشاد اکر که مرد بیا در بیاید ان غلیظ کرد ماء و بیاست بهکام سود دارد باب نهم در جزو بیار کتاب
اکر کتاب نهم اندر شری شرایان ساه اکر بر بود بیا در کوبیل بعضو بیت با ماء بترو اسعیه و بیشترین کاه بیدلیه بکار و سبیل نکاری باشد خلیفه که اندر تی بجند و ان نهاد
صفاری چند بالزبوق لیمی علامتها انچه خوبی بود سخ بود و سوزان و کم نفذ بود و بیشتر و قت هلاکه بدیدلیه که افتاب بلند تر امده باشد و انچه بلغمی بود بدان سخی و سوزانی
نباشد و اشکه خلاف و اول لب بر زبان اورد و بیشتر شکاه بدیدلیه بادرش و باشکه و تر و بیخوی ترق اورد و بی تولید علامه اکر کلا ستاد حوفی خاهد باشد و در اکه بدیدلیه اب عود
بایکند و شاد عود و باب عود باب بدارد تا ساکن شود و چون ساکن شد در ان باید بنه تا حاجت کرد و اکر اب عود حاضر نباشد سرکه و کلاب و اب کرفس و تخم کل اندا باید کرد
و اب انار ترش شیرین و نیخ خرما صد و دیخ ترش شکوکرد و نیخ سماق مقدار سه اوقیه شکوکرد تخم کند و اکر از ترش قصد معاده کند و قوت قوی باشد بهلیله زرد و با اب خرفا استعمال
باید کرد و کیاهلیله زرد و دم اباج مغز انار بدم کنند از کی حب کنند با سرکه و مزه هندوا و کرد اند و کلیه عظیم با عناب انار و مرغ و خیزران با قرص کاهلیه کو اقرص طباشیر باید داد و اکر مرغ دان
کرد نفع سیار دارد بارک شد اکر ابرع بنا الشب و اکر شری افیان بر دیار دی با بیدار تا فاق قاسه کرده شود و اب کرم دادن شرابها متواتر سود دارد و طعم کند و اکر کلا علامتها
بلغمی ظاهر بود هم نخست تخم خیار با بیکرد بس اب علیه تخم کردن هلیله زرد و قرید و بر دن مستکرند بجیر و دو انار سقر بیاد اکر اشیوه داکی
کنیز اورد و انک بارک خوش کند اب کشت بود هم با سماده دم کنکبین ساده دم کنکبین ساده دم زیر عدس و بر هند و اکر کشکر و هند با نیم درم انیسون رو انبود و کرماء و خوش اب
و سلم کشاده داشتن هر دو نفع دارد و سوم انجنبل کوفته و بیخته با سه اوقیه سرشته سود دارد و اکر خشت بخته نو داب نهند و ان اب کاره لاند بر بهن سود دارد و کل سخ
کنیاری الفوه کوبند و کرد اب کند و سنا نه اب زاب سود دارد حرف دال ازکتاب نهم اندر اطلی بر هلاکه و اتر خوه و جهانیات ابا یخت ان جزو دوم از کتاب نهم
ازکتاب نهم اندر ثمره تخم بیم باید حسب که مسوزان و بنا ترش سیب و خوند نه بود و بوست دا بو الاند و بخورد فطوق بر کشت فرود رود و خشک و بیشه سیله و اردو بجیبی خشک و
حاکه و کدا ج کرده باشند و ترکش دارد و ماده او بود اما بر بیه بر بیه اندک بود و ماکنه و بزرکیان چند خودی بود یا بزرکتر کنزه بعضو بیکر مرهم بدید باید کرد ان جا که ماده
بر نیز زود نخست مغی بدید بیس ساس شود یا رطوبی که باشد که بیلیم کرد و هلاک کند علامه اکر قوت قوی بود و ما انی باشد نخست لک باید و خوند بیاید بر بن کرد که چند انکه طب

خوکه خشی خواهد افتاد و گاه باشد که جگر یا علت را بیاید آنکه از بی تمامه و خون بدیدن گرد و نخاعها که کار اندر جان باید که دوی باتوز بخکی قوت بخشد و تخفیف باشد چون طبیعی
انعدم و مقرر بود لسان الحوان فلکها که در و سپس بود از هر بند و صلاح که حمار و دیگر که بهار ترش و بیکاهند و در سکه بزند و بیاشند بزل و بر خرفه بلو باشد چون طبیعی
ترش خاص کند که دانستا و در انها سود دارد اندر شباب و زنه بار کار باید افت مشاکاه و نیم شد حلوای که دوی ترش بین دارد و بخند و اگر چه بر لب باشد و بر ضد ضرر ظاهر و ماشد ان و صلی
که بهار و خشک کند و محتاج بود بگیرند قلطا و قلقوس از هر یک بیست درم جوه و چ خردم باید بیاشند و ملاکند و بیشتر بنا بگیرن غسل ملاکردن سود دارد **باب دوم** از جزو دوم

از کتاب نخستین از کتاب هفتم **اندر زاریاب** آنش اجزا بیاشد بر اب و قوت اندر ترش و سودش صعب و سیاب دیابیت و بتری و کوفی خون بود **علاج** نخست رگ باید زد و بطبیخ هلیله
خرما هر و استفراغ کردن درم بامیله کشکاب و ارک و دیار خیار و بر خرفه هر و و باسفول و شکر و مقاتل ان خوردن و از ترهاها بیاید کافور و ابار و برجید و گرفتن و خلوت بیاید ان بر نهاد ناخن
بیاید تا غالب در دو کرد بیاید و اجزا و بتابید و برجید و صوابی باشد و کلا امین و بر که لا باید که در و حوالی الطلی کردن و بر نهاد مرهم اسفیداج ملاکردن **باب سوم** از جزو دوم از کتاب نخستین
از کتاب هفتم **اندر تهاج** تمامه تهاج دیابیطس که گوند زبل و درهم بر سنگی دهد بعد از ان میشود و باشد ترش و سودش و هیچ سود و بیلی که و سوزش کردن مورد و دیابیطس
غلیظ بتر بود و باشد که نباشد و کمتر بود همچون زن طبله و بیشتر بود باشد که بر تر ابعض بود و بعضی باشد که بر ان و ابیطس و سوزش کردن بود و بعضی باشد که
دیگر کرد و بعضی تبلیل باید سود و سیاب ماه بود بر تر اندر بر بوست باعض انجنه و اندر کلها باید دور بوست است و از کرک **علاج** نخست اشکر حرارت باید کرد و بطبیخ
هلیله استفراغ کردن و اگر خون سخت غالب بود نخست رگ باید زد سپس استفراغ شغول بودن و که اگر دو ان موضع ملاکردن مصلحه و فوایدها و شافی و ماسیاه استفراغ ارزوی
کار و زن هر یکی بر بدی و قشور بروح و افیون از هر یکی نیم بر بوهها بکوبند و بیشتر بند که بر تو اگر بعض و بیشتر حاجت بکار نباشد و ملاکند و اگر اندر کرک و بیکاه باشد و بران
موضع که دیگر کشاها خورد هم استفراغ ملاکردن کنند و اگر هنوز خارش و سوزش و درش نشده باشد هم ان ملاکنند و فوایدها انام ملاکنند و هم بر موضع خارش دکر و کردان
لهنو و هم دفت کوشند بر بلید دلب بجنبند و بدان ابر بر خوند و طعام عدس ریاب خورد و ایضا بدین ماند و هر هند و قوی فرد و ابلند **باب چهارم** از جزو دوم از کتاب نخستین
از کتاب هفتم **اندر کاورسه** کاورسه بر نهاد خورد باشد و بیاری و انیک و صابون و زیتی از ان ماند باشد و حب ان و دندان سپس بیابی داند از بهر آنکه ماده ان بلغم خوی بود باسوی ای
که بهتر کرم شود و اوی بازد و سبب علی ان نیست **علاج** علاج از بیاض نمایند و بکشت از بهر آنکه اندوی ان علامت کمتر بلغم بکار ایدان دهند از تر بیا لا فیون زاد باید
جزو سیوم از کتاب نخستین از کتاب هفتم و این جزو بایست **باب نخستین** از جزو سوم از کتاب نخستین از کتاب هفتم **اندر سعفه** سعفه شیر بر نهاد بکرد سطح تر زیاد و بخارش
ریه یکی بست اندر و روز شود و در دو سوزش و خارش کند و دو سعفه بیشتر بوست سر بدن و بیشتر بر رو و بر کوه اندام ملالش و سوزش شر بر نه بیشتر ان و زنی سعفه اشد و تر اندر
تر اورد و بر غیاد و نرم ابکه قوام ان هیچ ان کشوند و باشد که دیگر تر بود و باشد که خشک بود و هیچ ان و باشد که سوده باد و چند نمله و بخار شر بر نه بر لید و قوی اند **علاج**
اما سعفه را بکو خوش غلیظ مداوا و علامات ان ظاهر و در ان فیغال بزها ایند در هر دو جانب جهات کند و اگر کفایت شود بر اشیاق زنند و اگر سعفه خشن باشد ان بر کو تر و
فلان خوند و سر بالین در سر مرهم سرخ کار از بر داسلک و زرد چوبه و سرکه و دو روغن زیت سه ان ملاکنند و سپس کنند و بوک کوب چکند دیگر و اب و بر زند و سر باز بر خوبند و روغن
بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مرکه و بیهوی و کنند و اگر علامت اشکلها یکی ظاهر بود تن از ان خطا باز کنند و سعفه شتر ای از خوف تولد که سعفه تا سفله بتر اسخیر بود و اگر با هم خوبی
شود اما اغلب از ان حوض مداوی تقلد کند و بر اوقوس و زان بود و اجبار بلغم خوی تقلد کند و بر ان غلیظ و استفراغ صفرا بیلوخ هلیله و افتیمون و سقونیا باید کرد و استفراغ بلغم عجیب
و حبت قوی اما بر دارو ها ملاکردن صفت دارو سعفه مند دیگر بزند قوالاس و سب سوزند و نطرون سوخته و انزروت از هر یکی دو جزو کوکرد زنی دو جزو هر ایک بسایند و ملاکنند
کند و صفت دارو دیگر که بزند بر داسلک زرد چوبه مغز بادام تلخ هر دو ایک بسایند و بر روغن کل ملاکنند **صفت** دارو دیگر که کاسه داسعه دارد مازو بنام بی سوفالج روغن
کاو بر ان کنند و بسایند اسرکه و ملاکنند و اندر ماه ای و از روغن کاو و بر سوکه و دل بیکانند و معنی طبیبان مورد خشک باز کنند و معنی اهل صفت دارو دیگر که عجیب ایرا
مکی بی سعفه را بر ان و نیت بکیرند سفال تو کهن یک جزو غلیظ نیم جزو بسایند و دیگر ترکنند و ملاکنند و هم او کوید اندر علاج سعفه کو و در نخاه باید غلیظ و سرکه با بدان ترکی
هیچ دارو دیگر نیست و اما بد خشک کو ماند و ان بجای او نیست صفت دارو دیگر که بزند سفال تو و سفال تو و بخاب که بسایند و روغن کل و ملاکنند صفت دارو دیگر سعفه
را کوبند مغز ترهه و اب بزند و سر باز ان زنی و بیشتر بند دیگر ان فیغال و قوالاس و قنیل از هر یکی دو جزو ساوکند شب یا بلی از هر یکی جها زجزو زنل و نطرون سوخته از شاخ زیتکه
از هر یکی جزو دیگر و روغن کل ملاکنند و اگر اب بیست نباید خاکستر بیب زنجایان از عاد و ارزن و سعد کوه بر روی افزند بر هاو و نخ و علاج ان کو ما بلت و تخم ایلیک کو بند و ملفق
و ملاکنند و بر سر بزند و بر روی و بر جسد افکنند و کلا و بر روی و کلا و بر اسرکه و کلاب ملاکردن **باب دوم** از جزو سوم از کتاب نخستین از کتاب هفتم **اندر خشک زنده** کو بتازی اکلف کو بند
غلیظ بود و هیچ بود و سوزاند و هیچ سود اندر ان نتم سوزش و اندر تابستان زیاده خاصه از زنی که مردم کم شود و مرد کم **علاج** نخست رگ باید زد و باید اندر دو بیست و قوت طبیعت و ماده
بر نهاد و علاج هلیله و شاهتره استفراغ کردن کنند و مداوا کرد بر ان و کلاب و روغن کل ملاکنند و خاصه که ملاکردن کنند و مداوا کرد و بر نهاد و اب و کلاب سود دارد و اگر مرد بر نهاد و اب کلاب و کلاب

کنند

کند سود دارد **باب سیوم** از جزو سیوم از کتاب نخستین از کتاب هفتم **اندر بنات اللیل** هر که دسا ظاهر تر شد و بی سد بر شد کردن و ملعاها که هنم اندر شبها و مرغ و نشی خارش
و بنها خورد و طرق بر بدید ابنات اللیل که بینند و استفراغ کردن **علاج** رگ باید زد و استفراغ کردن بطبیخ هلیله و تفتیح صبر و اب انار و مانند ان و اندر کو ما بر خاوب کو فرط الاکردن و سپس کنند
دیگر ملاکردن و ابر کی بکنند و ملاکردن و اب و ماء ملاکردن و اگر ان ترش زهد دارد و اگر ان ترش زاهل خوب بود و اب و ماء ان خط بود بی بود و حبه ابر الکبر بر بزند و دیگر ملاکند و بیلاغ
الحاد و بلیح تخم خطی بنی بند و بلب کوفی و سکه و نمک و الایی خورده و بنی بند باشد ملاکردن سود دارد و اب انار و الجنح تخم خطی ملاکردن سود دارد و اگر ترخ سیه بکرند دو و ویف
بکوبند و دیگر دنبال با جن مرهم شود و یک اوقیه کو کرد سوده با اوبه بنند و در کو ماء ملاکنند و کسی را که قی کند ان اسان بود قوی و دارد صفت دارو و سنه بکرند تخم کوفی
و تخم بلیان و انیسون و انار کوکی متقال دو بنند جنی کی مرغ ابر یکی دو مغالا ترکیب بر هنگ بهشت جهار درم اندر عصیر بر تو سر روز بوست بنهند و کو حتا بیاید بلب هند

باب چهارم از جزو سیوم از کتاب نخستین از کتاب هفتم **اندر جرب** کو بپارسی کرکو بند این کرکو انوی غلیظ و عفن تر باید که کرکها اندر کو دامه باشد و طبیعت
از ظاهر تر و رفع و کرکو و کو نباشد خشک و تر **علاج** نخست رگ باید زد پس طبیخ هلیله زرد و هلیله کابلی و شاهتره و نرخاص و اسطوخودوس و انیسون
و از پس استفراغ شاهتره خوردن و اگر هلیله زهد بکنند معفو کردن اگر ابلوغ شاهتره و تفتیح صبر و اب انار کنند و در سه مدت باشد هوا و خوش و صفت تخم سرکه بنهند
درم سرباکه تقال و در اب کرکه ترکنند بکیاند و زو ماء ملاکردن و سه روز پوست سه روز بر اسا بنهند تا درم کوزه متفالی خورده شود که اگر بر اسا سرکه و طبیخ شاهتره
سود دارد کنند هلیله زرد تازه درم شاهتره هفت درم افتیمون پنج درم مامیران دو درم افتیمون دو درم افتیمون دو درم کل سرخ دو درم تخم کشنیز سه درم بر بزند و بسایند
و با زرده درم نفوش خیار سه درم بر بوست دو کمانند و بیلا بنا بر کرک تب بود و کمانند سود دارد **صفت** حب شاهتره کنند هلیله زرد و هلیله کابلی و بلیله درم و هیچ سیاه از هر یکی نیم درم
سقمونیا درم سقمونیا با شاهتره بسایند و با دهاء کوفته بدیه بیاویزند و در سایه خشک کنند و دیگر باره بسایند و بیاویزند و بیاویزند و بیاویزند تا نیکو شود **صفت** حب شربت مصر
صفت حب شاهتره کنند هلیله زرد و هلیله کابلی و سیاه سنا و مکی شاهتره از هر یکی دو درم زرد و کنند هم جمع کنند و دو درم بکوبند و بکشند شربت سه درم تا چهار درم باب سوم
از جزو سیوم کی خانه که تر باسود و مار بکرند هلیله کابلی و بلیله و بلیله و شاهتره هر یک جزو تر بدو جزو بسایند و بر بند شربت سه درم و اگر ان هیاستفراغ خوردن شربت
از ده درم تا بیست درم باید کرد و اگر استفراغ دیگر کردن خود و منفعت بر بلیله هر ایلیله و شاهتره و بیشتر از بیست کنند باید کرد و باب حبا بیاید دار و محمد کوبا و کو بر شیر که سفید باید که غلغل و
شاهتره و رهنه تا کرد سود دارد و از پس این تدبیر ها دارو ها و ملاکردن اما کو تر دارو ها و بلیله که بیل خشک کنند بود و کو خشک با بران خشک کنیک مایه صفت دارو دیگر کو تر
کرد بند سیاه کنند و حبت الفقه و برگ مازو و کندر و نخار و مرداسنگ همه ایک کوبند و بر بزند و مرو تر کل تر کنند و ملاکنند و اما دو کرد ماء بر شوند و بنویسند صفت دارو دیگر
کو تر ایکه بر نهند زنج و سرخ و مرداسنگ و حبت الفقه و زند چوبه و کندر و بیلا و مازو و نار و نار و نار

و بقوی بر ون تراشیده و خلل و سوزان بود و اگر خلط غلیظ و سودایی بود بر بیرون شتل بود و بران خلط دیگری نباشد و اگر اخلاط آمیخته و بالکیکو بار بود علامتها ممیز بود ﴿ باب ﴾ تامل باید کرد تا
ماده علت کدام خلط است بلکه تمزیج آن مشغول باشد و اگر اخلاط آمیخته بود استفراغ بود کدام باید کرد و اگر یکی غالب باید کرد و استفراغ اخلاط غالب باید کرد و اخلاط دیگر را نیز باید
اما استفراغ خلط زیادتر و زیادتر بدارو هایی باید کرد که اندر بدن مجموع کرده باشد و آمده است جوشن اعضا و مجرای پیوسته اند که ماده رقی و باریک بر موی خوشی شستن بعرق عالم است زیرا
اگر اندر که مرد خوشی سالم رکب شد و تو ایی و گرد و خوشی آن خلط غلیظ را نطلب کن و بیرون خلط رقیق را نشاند و منزلی آن بکوشاند و ترتیب کرده بدارو هاء مالیدن کار باید دانست اما اگر بر ترتیب دارو هاء از شتل کشد باید که اگر تو ایل بود دارو هاء زیادتر باید بر موی کهن زیاد دارو هاء قوی و مخدر کشد و بر نه و اما اگر تری اندک بود و اندر گوشت فرو رفته باشد کرد گاه
غلیظ مالیدن سود دارد خلط اگر اورا باقلا و ماری خوردن بود و بطلا کند اندک و ماء سود دارد و چکند و سپید و سرکه و تخم خرزه تخم کوفته هر سه اندر ماء چیده شاند تا نیک
پخته شود و از آن بطلا کند و تخم قرب کعب با ذغفات بیاشامد و بر که ترکند و بطلا کند و بر نمرکه بر اشتر ترتیج آمیخته طلا کردن سود دارد هلیله زرد که بر سوی طلا کردن
سود دارد و بیسه مرغ بیسه بطلا مالیدن سود دارد و کوکنار بزدان که بنشاشته طلا کند سود دارد و صمغ او و کثیرا که بر تو کرده اگر بر تو کرده و زاری و ماده است بر بول دما کفتن
کشته باشد از آن کرم و از تو کرده سوده و اندر آن کرم کرده تری بیشتر زاید حضرت و ماء و صمغ و کثیرا و شیافه ماست و مقل و قیل الماس و حجر یهودیا که
طلا کردن سود دارد و آنچه بدن را و هاء لطیف زایل شود نخست دیچه بر باید کند تا خون را بکشد بر بجهه بر نهادن تا آنچه از دیچه باقی مانده باشد از آن پاک کند در مرهم دیچه
که اندر بعضی کرده باشد غلط ما و کوکنار و کثیرا و کوکنار بزدان که بنشاشته طلا کند سود دارد و صمغ او و کثیرا که بر تو کرده و سپید کرده شاند و ماء و کرکه و بعد بر طبع بادو
و تخم خطمی و شاه کرچنی یا اندر کوبا و دیچه و بابونه کوبا و شوکه و مقل کوبا و شوکه بر بول کردن سود دارد و کمند خرزه دیچه کوفته و بیخته و آشنی
دارا که کرده هر سه در نهند و طلا کند سود دارد و غطیب چند کرد طلا کردن سود دارد صفت دارویی قوی بکیرند ذرایح و مسایند دارو هاء کوسه روز بکذارند و بیرون
از دو بیاید و آن و غرطه کند تا سه بود دارد و کوشت با کره بد بباید پس هر هم علاج کنند صفت دارو دیگر بکیرند ماء نفا ساختر تخم دیم بول کاوش سرکه بدن سرکه دارو
دین بجلوس بکیرند تا نرم شود و شاید و طلا کرد صفت دارو دیگر سرشر مها ماهی چهار جزو کند و جزو هر دو را که حرکت و طلا کرد صفت دارو دیگر کوکنار و تخم کوفته
و استرلوس دیگر و حرکت و طلا کرد صفت دارو دیگر بکیرند حرنوب با چهار ثقال از تو سرخ و جان سوخت و نطون از هر یکی سه مثقال هر دو کوبند و بیرون و همچنان خشک
صفت دارو دیگر بر بول خلیه را مسایند هشت درم کوکرد دو درم سوزنج بکیرند هر دو که طلا کند و بر بول که علاج کند و بر بول که علاج کند و بر بول که علاج کند و بر بول که علاج کند
معلومت کند **گفتار دوم** اگر کلاه هفتم اندر اسامی سارو و آن کمتر هشت باب **باب نخستین اندر شناختن ماده تها سرد که اما سهاء سرد از آن قوله الله**

و انواع اسامی سارو ۴

مادتها سرد یا بلغم بود یا سودا یا باد غلیظ یا ماده و یکی از اخلاط بدین سبب اسامی سارو یا بلغمی و یا سودایی یا باد و یکی از اخلاط و ترکیب از بلغم و سودا و باد بود و چنین بکار باید
بود و علامتها اخلاط و علامتها آنکه بیشتر آن بسیار جای یا کرده آمده است اما اسامی اما بلغم که کهنه است یکی آنکه اسامی زرد بود و ماده آن بلغم ساده بود و آنرا بتازه الهم آن دیگر کوند آن
او سپید باشد و سرکه مانند دوم آنکه اسامی بود آنرا که ماده از بلغمی بود تر و چون آب و آنرا اسامی است قابل بعضی بلغم سیوم آنکه اسامی سپید و بادست بکرکند
و ماده آن بلغمی بر غلیظ و لزج چهارم آنکه اسامی بصلب و ماده آن بلغم بود غلیظ تر و مدید تر و این نوع خشاریه باشد یا عدد یا سلعه صلب پنجم اسامی بود که آنرا بلغم خرد آنرا بتازی
نفج کوند و آن چنان باشد که بخار بلغم در سر خود و بنت چشم و رخسار چون اسامیه باشد و اسامی دو کونه بود یکی اسامی بصلب و آنرا بجمع سوم الم باشد از آنچه بوزان شوکی
کوبند و بعضی از این سقوم باشد که آنرا زنی عنی ایک بود آنکی چهارم باشد و ماده او کونه بود یکی سودا خالص بود لونا و جمیعت لون سرب باشد که بتازی رصاص کوبند و نوع از انواع سقوم
کرهان سودا و بلغم و هم رنگ تی بود سیوم بلغم غلیظ صلب بود و لون او رصاصی بود و اندک بر آن موی ضعیف بر آمده باشد که بتازی ثعلب کوبند و همه نوع از انواع سقوم
و بطارنیت که سقوم را حرکت کند بود و زبان و اقتصار باشد و آنکه بر حوالی سرطان خطاست بود بر حالی سرطان هیچ نباشد و نزدیکی و دوری آن از سرطان سبب کوبی
بیشتر این علامتها بود و ماده سرطان دو کونه باشد یکی بخار خالص بود و دیگر سودا بود یا سفل سوخته باشد و بادد و سوزش و التهاب و عنفوان و التهاب و عنفوان و کهاره
تمی هیچ از اسامی سرطان و لون این کها بسیار و تیز کی کاید و درد و سوزش و التهاب و عنفوان و اندازه کا بیشتر اجتمع سفل سوخته بود تا سود بدیا مدن سرزه
بیشتر و چنان باشد که سرطان داشت بجایی بر بند و بر دیگر پستان و سرطان بدید آمد خواجه ابو علی سینا میکوید مکرات که در آن پستان دیگر ماده سرطان بود بر جلوه
عدد خواجه ابو علی سینا میکوید سرطان خواست شدن پس از بدت او یکی بدید او و زیر مکرات که در دن ماده از علت بسیار بود و روی بدان یکی داشت
چون از یکی بدید بکر بار کشت در چهار هر وقت که آغاز علاج خواهد کرد نخست تن از ماده سودا پاک کرد و استفراغ اندر علت بماء الجبن صوابتر بود و
چند روز چهار درم افتیمون اندر ماء الجبن می دادند یا درماء العسل و اگر بجای افتیمون هر چند روز علاج افتیمون دهند با سکنجبین آمیخته صواب باشد و هر چه اندر
ماء الجبن یا دکر دو امره است و هر چه اندر علاج حزام یاد کرده امره است علاج او از علامات و عمارت بکرد اغذیه و اشربه و ماقی و شربتها و حمامها و ساکن با زا بدانست و با اندر
باز او بدن ناسوخته خون زیاد دارد و بباید آنست که دارو بتحلیل کند و ماده را از بدن علت و مضرت بی از نفت بود آنها که ماده رقیقتر را تحلیل کند و دیگر با علت غلیظ بود
و علل سعیر که در دو اروها معروف مغسول که تحلیل آن باعتدال باشد و سوزانده باشد سود دارد چون تو ماء مغسول خاصه که رشتی کل طلا کرد مکن بود که ماده غلیظ

چنانکه بتوان شرید و اگر نوشت خانه بنقل نخست باشد اسفنج دکم نایبه باید کرد و نخست سکه خونستر باید و چند انکه طلب اندر تا بد بود که ترشح تا بد و بوقت انها ترشی بقایه بود
و اگر بیش کار بنی کشد اگر با خاکستر بیخته در جب زنه جب بلوط رو باشد و چنین باید سوم اسامی او مجالی او اجد بدنا سخنها بوشیده و اند تا ماده بجایکاه دیگر شود
و اگر دیگر کفایت نشود بیانی بوده اند که اگر کوشت و بر و نهند و اگر اسفنج حاضر نباشد کرباس و توتیا بجای باشد زیرا که بر بوی نهند و اب اطلا ماند بنی باب حرق باشد
و روغن زیت که و خل سوسن باشد و اگر اماس اندر عضوی عصبانی بود و با آن دردی بود تخت بود فلا تر و بیچند و بعد بوقلی آن از نوع زیت ساخته باشد و زیاب انکور و سیاه
تخم کرسه بیکاندیدن در بیاید نشاندن بر دارو هاء طلا کردن صفت دارو بی که اندر بلاد و اتریکی کوبند بکرند و صفت دارو سیوم و سعد و قاقا و شیاه و بیاه و نطون و مانکلا و اتری
کوبند و بر نهند و کرکه و اب کوب بنا د کرکت و همچنین و اب شاهترج بوقت نباشد صفت خاصه دارو دیگر بکیرند بوره ارمنی و سعد و کل ارمنی و زیره و بیخ کاو کشند و بیخته
و خاکستر کل کرکه و اب کوب بنا د کرکت و همچنین و اب شاهترج بوقت نباشد صفت خاصه دارو دیگر بکیرند بوره ارمنی و سعد و کل ارمنی و زیره و بیخ کاو کشند و بیخته
سود دارد و بلغم و بلغم قیمیا باسکه و سب باین طلا کردن سود دارد و اگر اماس اندر روی بود بیسه چشم باشد این دارو را طلا و اتریل کوبند بکرب و اب کرکه و اندکی سرکه بسایند و طلا
کنند و تخم تاکه بیرنجاسب بیاها و دران بیاه باید کرد و کلاب و دو خرکال اب بکر بود تر طلا کرد و بر اسفنج بدان تری کنند و بر بی نهند و بر دیکر بیارند و بر دیکر بیارند و تو
و خاکستر بود دارد صفت کوفتن خاکستر چوب انجیر اگر چوب بلوط اگر چوب بزد و بلانند و خاکستر آن دو اب کنند و یک شب بکذارند و با ماء بیالایند و بکار برند هم
اما سهاء زرد و اب خاک را سود دارد بلکه مانی بزند و بزد و بعضی بدان ترکی کنند و بر اماس می نهند **باب سیوم از کفتار دوم از کتاب هفتم اندر اسهاء سخت**
که از بلغم غلیظ و ماده سودا خیزد که اندر بعضی سلعه و سخت بر جنس بدان بود

سر دهم تر یکست و اندر کتاب تخم علاج اخلاط نظر او کرده امده است اما طلا هست با بکرد بعضها که از بعضها جوز بیه بطوبه هم مغاز ابی و بیه مرغ خاکی و بیه مرغ و اسلاع
جوز شیر و کرک و خرس و دو ماه و بلنک و کفتار با شد و بیه بهایم چهارپیه کوساله و بیر کرد و بر کشن و بیه بر کرد و روغن مهاد و روغن زیت کهن و روغن تخم کتان و روغن نرجس
و روغن سوسن و اعلها اعلاء جله و اعلاء تخم کتان و دارو ها تحلیل کننده جوز سرخ و اشق و جاوشیر و برند و زوفا تر و مغز ها مغز ها و کاو و بیه مغز ساق کاو و
انچه بدست ابرجم باید کرد و کاو را بیاد داشت و اوق بیهها تازه و نمک کرده باید و تخم سیدا انجیر بنک تحلیل کننده است و نرم کننده صفت دارو دیگر تخم کشنه بکیرند
خاکستر برک کرب و بیتاج و اشق و مقل هر دو را سرکه ترکنند و بر اندایند صفت دارو دیگر بکیرند دو دیگر کتان و دردی که کتان بعصر باشد و روغن زیتی که مشک کرده
با از سیاه زیتی و خطا الهاء و خطمی و سعد تر خلاف نرم کننده و تحلیل کننده است و بیه بطایه خطمی نرم کننده است و بباید داشت که دو داو اعلی کاه را بیاد داشت کل لیوعت
کاه باید داشت و بر عصب و عضو های عصبانی کنند کاه باید داشت و در عضو بطانی مشترکاه و تو ان داشت و کاه کاه جاکاه اما اسامی را که طلا کنند و هم خلاصه علاج کردن و باز
از جاوشیر و مقل و اشق و صاحب ان طلا کردن بتدریج و کاه از سنک اسیا و سنک تا دشیا باشد هر چند روغنی این علاج می باید کرد و در سیاه دو ها نیز کننده بکار می
باید داشت **باب چهارم از کفتار دوم از کتاب هفتم اندر سرطان** تدبیر صواب اندر علاج این علت است که او را کاه در آنجا انچه
بدید آمده بود همچنان دو همچنان باشد و زیادت نشود و ترشی کرده و تکرار است کلها و کله بدید آمده کرد و علاج کنند بچکونی اینجا محکم شده باشد تا بدان شدن ذات
مکر نیست و بسیار بود که اندر احشا سرطانی است و نفاق بدید آید و علاج صواب آنست که از انچه وجه حساب اند و علاج نکنند و اگر علاج کنند باشد که بعلت کرد اینها
و اگر او را عزیز شتق باز کاه زند مرد چاره آن است و سلامت بود خاصه اگر استفراغ بوقت کنند و غذاها موافق مرد و تر بکار دارند چون کشکاب و روغن بادام
و ماء قاقیا خرد و بنفشه و مانند آن و اگر کاه حرارتی و قوتی بود و نخاع کلوفانه سود دارد و این دو دعی باشد که در آن حال مسکها از
حبا کرده باشند **مطلب** اگر سلعه که بسیار بود هر زنی بلغم ترشی کرفته باشد و معنوی طبایعی کوچک باشد و از انها مهاء شریف دور بود از نوع آن زیر همانکه
نج او بود خود و این چنان باشد که کوشت پاکره بزنجیر لحق با آن بیرند و کاردند تا خون بسیار از روی و دیر جراحت بسیار مرهم کنند و باشد که سرطان زیر
دانه باید کرد و بسیار باشد که **اوبعلت** بریدن و مع کردن از خطری عظیم تولد کند خاصه اگر بعضوی شریف زیبک بود و حکایت کرده اند بعضی از طبیبان شکاران
پستان زنی که سرطان داشت بجایی بریدند و بر دیگر پستان او سرطان بدید آمد خواجه ابو علی سینا میکوید مکرات که در آن پستان دیگر ماده سرطان بود بر جلوه
عدد خواجه ابو علی سینا میکوید سرطان خواست شدن پس از بدت او یکی بدید او و زیر مکرات که در دن ماده از علت بسیار بود و روی بدان یکی داشت
چون از یکی بدید بکر بار کشت در چهار هر وقت که آغاز علاج خواهد کرد نخست تن از ماده سودا پاک باید کرد و استفراغ اندر علت بماء الجبن صوابتر بود و
چند روز چهار درم افتیمون اندر ماء الجبن می دادند یا درماء العسل و اگر بجای افتیمون هر چند روز علاج افتیمون دهند با سکنجبین آمیخته صواب باشد و هر چه اندر
ماء الجبن یا دکر دو امره است و هر چه اندر علاج حزام یاد کرده امره است علاج او از علامات و عمارت بکرد اغذیه و اشربه و ماقی و شربتها و حمامها و ساکن با زا بدانست و با اندر
باز او بدن ناسوخته خون زیاد دارد و بباید آنست که دارو بتحلیل کند و ماده را از بدن علت و مضرت بی از نفت بود آنها که ماده رقیقتر را تحلیل کند و دیگر با علت غلیظ بود
و علل سعیر که در دو اروها معروف مغسول که تحلیل آن باعتدال باشد و سوزانده باشد سود دارد چون تو ماء مغسول خاصه که رشتی کل طلا کرد مکن بود که ماده غلیظ

جمکی تخمیل کنند برفوخاصه اگر دردمند باید و علاج ازین نوع کنند و کمترین آن بود که هر بران جاری بماند و زیاده تر نخورد و حکما گفته اند اسبی را بعد از آنکه اسبی را بیارامند
سوده شود و انجیر اسکها که کاردبان نشکسته باشد سوده و حله اسهب یعنی انجیر از سهب حل شود چون آن را بآب کشند و تراکه عصاره او گویند اسبی را بدهند
سوده شود انجیر از دهها حله کردن نگذارد که طحال زیاده شود و نگذارد که ریشی گردد و من این حله را شربها که بدین آبها خاصه باید قوتها و اسفیداج و سبز از هر یکی اندکی در آن
فرو دهند و سدیر سرب سوده شود در اول بدهند امروز طحال از موم آن را که بکار و نگذارد و نگذارد که ریشی گردد و من این حله را شربها که بدین آبها خاصه باید قوتها و اسفیداج و سبز از هر یکی اندکی در آن
اسبغول و میان فرو و سدیر سهب سودن و طلا کردن سود دارد و نگذارد که زیر کرد و عمده کوفته صفا کردن و سطا نفری تانه کوفته با قلیا استاد کردن سود دارد بقاعده
اگر حرارت و تیزی باشد و طحال زیاده شود و نگذارد که طلا کردن سود دارد خاصه اگر حرارت و سوزش و تهیج باشد و نگذارد که مختل میشود هم از عجب
تدکول و صفت داروی سود مند که بر نهند است و کندد و اسفیداج از هر یکی یک کلاه و نیم و سدیر از هر یکی یک کلاه و نیم و زرنیخ و بعضی در هر یکی نیم
کرده کرد و طلا و مکنند و فاکتر طلا بهری و تنها از هر یکی استاد است در قرص و بر طحال طلا کردن سود دارد و چه در سهب که عصاره بیل خرد و عصاره کوک سود باشد اگر طحال و مغلظ
طلا کردن سود دارد **باب پنجم از گفتار دوم اندر اماسه یا باد ناژ** اماسه آن باد که بر پوست باشد و کوکی که آن کنار و کوکی لطیف خرد دوم آن کنار و کوکی غلیظ خرد اما باد ناژ نخر کوند
لیکن باد باشد همچو چیزی که باد در وی رسیده باشد و گوشت بر وی زیاده باشد و آن طبل هر خاصه انجیر در عضوی که میان آن گشاده باشد و ورده و بر که مانند ورده و بر که مانند
باشد که میان استخوان و پوست در وی بیشتر است و میان آن را روشن کند هر باد پوشیده است باد و خواهد کند و اما از ازهار بر آنکه بر وی سهب تواند کند سبب آنکه باد غلیظ بود و ساده
بود تخلیل و شوابد بود و سیاه باشد که باد اندر بنه که و گرد باید و اما سیاه شود و بیند آن که مادر اماس خلطی که است دیگر اماس و هیچ بر وی باید کرد بادی **علاج** اینجا از عنار غلیظ چند دو رسیس
فتح بود و مدرج از این شرط که ورده امده است و علاج باد غلیظ آنست که عضو استخلاص کند و سلد را بکشاید و داروهای تخلیل کند و کاردانی تا ماده تخلیل و تفریق تواند کرد که مانند
که تخلیل از تخلیل بدید بود و نشاید که چون زیت که در وی تخم کرفس و بادیان و انیسون و انجاره و زرد سرب و مانند این تخته باشد طلا کردن سود دارد صفت هر تخلیل که باشد
باد را که در حوالی افتاد و عضلها بود بر کرنی و تیغ کرنی و مانند بیرون شود و بر دیوار کوه و مانند و باد را که کشد و مقدار نفخ اندر اماسه در وی کند و عجب شاند چنانکه طلا توان کرد و باد را که کشد و اهل
تاریخ کنی و بر شاند و طلا کند صفت و هر چی که بر نهند و فراخ شدن کوفته و در موم و زرد و غرش بسته بر شد و طلا کند و اگر از اماس باد ناژ باشد و از عضلها بود
سبب تماس و مه و اماسی بود دارد که موم و تر و باید داشت و داروهای خشک نشانده باد را و هاد تخلیل کند و بیاید بجست و بسته و بار نخرد بیشتر و شود و باد ناژ ترکردن و تیز باشد
سود دارد و اگر حارق باشد و شر زود فاروغ کرد بکند و بر نهند و اگر زود فاد تر بود و هر کی که کند و سواب باشد ایمن هه رایم که موم کند کاباید داشت و هر که که مرهمی و بر باید داشت
و دیگری که بر نهاده از هر که چیزی سرد عصب و عضد دارد آن دارد و کند آنکه باد تخلیل پذیرد و در آب اماس و در هر کی که و زرنخ بنفشی از و زرنخ شبت آنچه بر باید نادیدن زدن دست
شود داروهای تخلیل کند بر باید نهاد چون نفخ شبت و نطرون و سواب و آب خاکستر که در باها و کنند آنکه باد کنند باز کردن اما و است **باب ششم از گفتار دوم اندر خنازیر**
این علت را بیاری سوی کوئیند و آن اماسی و کوچیدن و صلب بر جایگاه خوبی سخت شود چنانکه اندکی جنبد و فراز تر و بیار تر نشود و هر باشد همچنین بود و سلعه همچنین اماسی و کوچیدن و صلب و هر چیزی
آن و فرق خنازیر و سلعه آنست که سلعه جنبان بود و از زیر پوست دست فراز باز توان برد و خنازیر را نه و این خنازیر را نه باشد که بسیار بود و باشد که بسیار بود و باشد که سخت بود و گوشت بسیار
کرده و بسته بر کردن و زیر پوست بدید آید و موم بر او کوته کرده و اگر بر او خنازیر باشد بعضی را خشک سخت جز آنکه بود و این نادر بود و بعضی را همچنین قلاده شود که کردن
و بعضی را بر بود و بعضی در دو و علاج اینجا بی در بود و علاج اینجا زایود عرق باشد و اینجا کوچک نباشد سهلتر بود **علاج** از طعامها غلیظ و از خمیر او از طعام خوردن
دست بر هر باید کرد و تیز غلیظ کردن و استعمال طوبت کردن بی و داروی علی و بعضی و حب و اصلی و مومیا راست و حب جزیرانی بیش سود نداشت و حبها که بر کند ملیغ غلیظ و دوا
فرود دارد و چرب حب افیمون و ملیشان سود دارد و حبها حنا و نایز علت را سود دارد زیرا که ماده علت را جذب نمی آن کند و خون لطیف را رنج کند و اگر که ماده بر باد نفخ
اند با آن زیاده باشد و اگر با کفتن و آن را خشک کردن و از خشک و تجربت هر چه باید که صفت حب و اصلی کنند سنبل و سلیخه و حب البلسان و عجب البلسان و اسارون و دارچینی
و زعفران و مصطکی از هر یکی یک درم بر سنا نزده درم اسطوخودوس و تخم خطمی از هر یکی پنج درم نمک هندی دو درم حب کنند چنانکه سه شربت و دو درم و نیم تا سه درم صفت
جزیرانی که بیارج قرابه دهند غاریقون دو درم و نیم تخم خطمی یک درم و نیم انزروت چهار درم ترنجبین هفت درم حاجه شربت یک مثقال و نیم و دو درم سقمونیا یک مثقال کنند
باریک کنند شربت هر روز و یک شب صفت سقوفی سودمند که بر نفخ ترنجبین نکو بلسان است هر یکی بستانند و دو درم هر بلسان و نخست جزیرانی و دو درم
کندر و دو درم و چهار درم و سرخ خاکی که بر بیطه و مانند آن بر داروها خلیل کنند و باید داشت جوز مرهم و دیا خیلون و مرهم الرسل از هر یکی از هر هر بلسان و مرهم
تخلیل بر زخمها بود صفت دیا خیلون که بر بیطه و مانند آن بر داروها خلیل کنند و باید داشت جوز مرهم و دیا خیلون و مرهم الرسل از هر یکی از هر هر بلسان و مرهم
سیاه شود دیگر که بر علاج جد و انیز لعاب تخم کتان یا دو قیه لعاب بلیغ طبیل و دو قیه و بیرون عرق آنکه و بیرون غلیظ شود و کاردان بر صفت مرهم الرسل و بر بیطه مقلو و خرما شوخ خرمی و
دو جزو کند سه جزو و بسلسل سه جزو و مرهم بر دو جزو بر دو جزو و موم بیست جزو و روغن زیت سرد بیست جزو و روغن ساج چهار جزو و آنکه زود بر زند و مرهم و جزو و داروهای خشک
و آنکه و صمغها را که حل کنند و بر زند و موم را بر و عرق اندکی کنار و هر دو را هم بیامیزند و بکار دارند و اگر خواهند که دیا خیلون را خوش کنند و هنج سوسن یا سالکوی و زفت نیکو

کو از هر یکی یک جزو یا دو سه بر زند و بر زند و بر شکل کنند و بشکل بر و مخصوصه بدارند و مرهم خلط الحار و آنکه باطل از چه جوی و مغز از دانه نخل یا سیاه که از درخت سوخته و خشک شود و سیاه کو
و تقویت هر آنست که تا خلیل زاید و قوت زیاده کند و هر که که مخاری بر تنگ شده و هر که که ماده علت بر تنگ شده و هم زیاده علاج کند صفت مرهم آنکه بر دو موم و مغز الاطباء از هر یکی دو درم
و مرهم ارزه مانکوست و بعضی بسیار آنند و بر نهند و مرهم زرنیخ خلیل کند و هر که که ماده علت بر تنگ شده و هر که که ماده علت بر تنگ شده و هر که که ماده علت بر تنگ شده و هر که که ماده علت بر تنگ شده
خنازیر را بر کند و بر نهاد و فرو دارد و چرب بر آن از هر یکی یک درم زرنیخ خلیل شبت یا فی و تخم سوسی و زفت و از هر یکی نیم درم زفت بدید و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد
دیگر بر نهاد چهار چون و هاد و از هر یکی یک درم و زرنیخ خلیل شبت یا فی و تخم سوسی و زفت و از هر یکی نیم درم زفت بدید و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد
کنند و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد و بر نهاد

ستاره باشد که بر گوشه دیبا سی یا سوم و روغن موش بپزند و بعد که سرد شود بکار دارند و این دارو خنازیر را سود دارد و نیز روغن دیگر که سازند از اینستاری سایر گویند و این
چیزها که مهر نظلی که نشان یعنی که نوعی از نوعست باشد این دارو را نیز سود باشد و گوشت فشت و نگوان که باشد همچنین سرخی و لون او سبز و بعد از آن بر آنکه مانند این
رطوبتی باشد و زرده و از اسامیر ایجان گویند که خوشتر این دارند و نیز می سود جاری که باشد و در گوشت فشت بر سنگ مرمر بسایند و باشد که مرهم از آن فتق
باشد و در علاج سگ نافع گویند و زنان که در جیب سلح بیرون آرند و اگر خوان الیرون و بیشکش و سرب پر بدی جز آنکه باد که در اید در علاج حامله نافع است که مغز روی و موشاد
و رنگ بر یک جا بر ضماد لون خشم ظاهر میکند و ماده تا بدل انجشت استرا سود باید کرد و تنبیه طاری قوی باشد و استفراغ بماء الجبن حوالی بود و با نجیر باید که اندرین بکار آید
مازو و شب یا تخم حنظل ها و کشنیز و خربذب منقی بر مالیدن و بدل مورد و بدل کوب ترمالیدن سود دارد و با بر الیون و تخار و اسان شستن و اگر مازو و کیوند و مرکه مرغ بر شاد
کنند از خ باز دارد و کند و زنگار اندر بیض و بیتر و طلا کردن از موده است و هم روز در کیر و بند مالیدن سود دارد و صد ضماد و بدل کیرند و بر سوده و بگوشت سیور بکوند و مرغ بر شاد
کنند و سعوره و زنگار اندر بیض بیتر و طلا کردن جزی باشد که باد اورا خوشتر باید مقدار **گفتار سیوم از کتاب هفتم اندر انواع ریشها و سوختگی آتش و آب**
و از گفتار دوازدهم بابت بارگشتن اندر یاد کردن انواع ریشها و الله اعلم هر ریشی و هر جایی و هر جنسی و هر نقرهٔ الاصابی که در گوشت افتد و ریم کند چه بیخت حلق بود و اشد
بدرست کند و چه بیخت صدره و اسپور سرد و گوشت کوفته شود بدین بر کند هر دو بنازی قرحه گویند و سبب دیگر دانست که اینچه بدان عضو باید غذا بسبب ضعیفی آن موضع
مستحیل گردد و تباه شود و فضلها و گوانها که بدو پیوسته باشد غذا نیابد و از بهر آنکه موضع زهره بود و سبب سوی المزاج ان عضو باید تبدیل بسبب ضعیفی آن موضع
و اینچه معتدل و هموار و سپید باشد قرحه و مرهم نگویند و اینچه غلیظ باشد زاویه گویند و اورم تعفن سپید باشد تعفن سپید اوفی نه و تعفن همچنین زرد بود شاب بود اما مورد اما ماده
کرم و مرغ قلد کند و مرهم اما ماده غلیظ و تباه و قرحه از ماده که باعث بدان زرد بود و قرحه که از برص سپید باید چیزها خوردن و خشک علاج باید کرد و قرحه را بوی و هاء الطبل
و نرم باشد و قرحه تعفن و تباهی بود و تعفن باعث بود اینچه باعث بود از دو گونه باشد تعفن گوشت که گرد آن بود و سرد گشته باشد و آنها و قرحه سبز شود از ماده سوء که مرهم و آن
قرحه بود که در گوشت خایه کرده باشد و گوشت همچنین تازه و اینچه گرد گرد آن صلب باشد بتازه آن کهف و صحرا گویند و تعفن طیسان که هوا از گوشت مدد که در گوشت خزله کرده باشند
و عطفی کرده بنی آن گشت چنانکه کنارها راست باشد و اورم و قرح باشد و مجبا آنکه بر کنار زیر پوست کرده باشد و بیم سیان پوست و گوشت بود که در مجرد قرحه
قرحه را که در گوشت تازه کرده باشد و از قرح بود آنکه گوید و از اندرون اوتنل بود اما اسور گویند و اسور بعضی داشت و بود و بعضی مطیطی چنانکه باد کرده اما
هر ناسور که نهایت او بعصب رسد سخت درد ناک باشد و نهایت درد آن قرحه که رسید و سر و هر ناسوری که نهایت او باستخوان رسد از و بیرون رفتن باید و بیم کاه تر بود که
نهایت او بر باطن رسد اما بر ظاهر هم رفتن اشد و بر سبب باشد که هر گوشت خوبی جلد و آن گوشت با دارو و ماده تر با جاحت و بر قرحه و خواهان دارو و ماده خشک کنند و علاج
کردن آنست که خود را از اندر و اعتقاد چنانکه خلل دیده بر دارند و باید دانست که عضوی و هایقی یا بمعنی اصلح تر بود و یا بعضی نرم تر و بدین سبب در علاج کسانی نازک و نرم
گوشت باشد بادارها تر دارو ها و نرم و قابض و ضعیف ها باید با مجیت هایت باشد تا ماحت سبب شاهد قرحه که خواهد درست شود و دارو ها قابض و سبب سردی کار باید
دارو ها بر قرحه سر و زبت باید داشت خاصه که در تن اخلط بود و بدین سبب است که سخت تدبیر است در علاج باید کرد و باید دانست که اندر علاج ریشها باید تا جایی
مغز بود چون تن و نرم الاخوین و کل ارض و ماشدان و دارو ها بتر بیوند ذکا روغن اسمال کنند مخلوط کرد و روغن بود اما دارو ها خشک بود و اما دارو ها خشک
و دیگر که تازی کهن مجا گویند زود ناسور گردد و سبب آنکه دشمن او بر چه بدل نزدیک باشد حلق آن زود اما اگر کوچ بدین سبب و علاج چیزی ریشها ساخت تباه شود
باید کرد و باید دانست که هر دارو که در علاج قرحه بکار دارند از و حالی بدین نباشد یا موافق و یا مخالف اگر موافق بود اگر در حال منفعت نکند از وی معرفت جدید باید
و اگر موافق باشد از و بر زخم خود باید ضعیف تر از آن بود که بکار باید و علامت و آن آنکه بود که اینچه تو قع بود از منفعت ظاهر و خود و معرفت دیگر نکند چون حال این بر درد تو
از دارو باید کرد و اگر از آن بود که زیاد کند و زیاد کرد حالی و صرخی پدید آید از دارو ها و خاری و با باید کشت با سرد تر از آن بود که باید و حالی قرحه را سیاه کند باید
و تر کرد کند و در وی کم و در وی لیوق باید کرد تا سل بتر بدی دارد و قرحه را متر هل کند و دارو ها قابض چون کشک آرد و ماء و در وی لیوت باید کرد تا سخت تر نه نسبه بود و
خشکی و باد ها فرا چیز که قوت زیاده کی و خشکی از آب باید کشت از بهر آنکه کرد ابوی دارنده سخت قوی بود اندام را بخورد و گوشت بگذارد و صدر و کرد اینچه و قرحه
کرم کند و درد فرود و باید قرحه را زشت کند و باد گردانند و بسیار باشد که بسبب ناموافق داروی سوء المزاج همه تن بود یا سبب المزاج آن عضو که سوء المزاج آن عضو بود
هر تربیت نخست تدبیر المزاج باید کرد و اگر سوء المزاج آن عضو بود دارو ها مخالف ضد آن مزاج بود و از ضرری آن قوی باشد بکار باید داشت **باب دوازدهم**
گفتار سیوم از کتاب هفتم اندر ریشها که صدید پالاید علاج ریشها و صدید پالاید بارد و ماده خشک کند و باید دانست که ریشها و صدید پالاید که در باطن
رسانند که گوشت دریان و هر که که مزاج دین تر بود منفعت دارو خشک بدین بیاید از آن بارد و ماده زدایند چون انگبین قوت باید دارد و دارو ها تا بعضی چون شهد کنار
و روغن از روغن موم باید کرد و باید دانست که دارو ها خشک کننده بعضی تیز است چون مازو و بعضی تیز و بعضی تیز و بعضی تیز است چون مازو و نار پوست و قشار الکند و مرد اسفل و ارد جو و پیت جو و شقاق الشمال صفت خاصه و خشک کننده فالج که بند کو زنو و کرک ان
و بسیار باشد که ریشها و مراحها بسیار زیر پوست خود و زیر زیر گوشت کنده خود از بهر آنکه بان ناسده دست شده باشد و چون دست خود ماه بود و دو گاه بار بهر آنکه در تن اینجا خوی بال
تولد کند و بدین سبب رنج و جراحت ایشان که چه در پوست کرد باز نجات شود و فانه کرد و بسیار باشد که ناصور دست خود تیز و بر آنکه مانند مرکبی چون بره و چنان نگاه نمود و هر چیزی که
منفت ان دارد کرد و عفونی متولد شود و چیزی بسیار از آنچه از جایگاه بسیار آید و اگر که در دست ماده کاری دو بسیار آید و بدین سبب ان بکسار خاصه کرد و رایی مدت ان بکسار شود و هر ناصور
که طفی کرده باشد سکوره که دارد بر ریشها اخنازیر و ورم و ماده و مکوبیت که در سر ان بر کهان اهن بر دارند و گوشت خوان یا کاره بازنهند و چون جراحت را
علاج کنند و دارو ها هر ریشها با کوشت و زیاده و خشک کنند باید داد و کوشتگی عضوها را خشک بسیار هم نکنند و معنی نیاید و معنی نیاید بسیار نرم کنند و اگر بسیار خشک کرد بر کوشت ستران باید بیرون و
کدر یوست خشک کنند باید و اگر ناصور تر کوشه باشد چنان را با خنکی فوق خشن کنند کدان فرون از صورت روایی و تری بود و در ریشها را بسیار دست از بسه کار بر کوشی هر که کرد و نیز
ان بکار بیاید و اگر بسیار چنان باید که اثر نیز کند و هر ان را بر فی شاده و هر ان را است تر بند نه تا م را از بر ان بدار ان بدار دهم از بهر آنکه تا دارو را بر وی نگاه دارد و از نیز بر
حکم باید بست تا دارو اما و تو از کنکی سود ان بهر آنکه ایهاد هر ان دیگر فرا هم آرد و این بنوست باید و سخت حکم باید بنزه تر در مسند شود و اگر بر نزد اما سود بخت اما سر را باید
کرد و از مهده بر شق قاس باید بود و چون اما سر را باید شوی هر کی علاج و دیگر شوی باید بود و همچنین اگر گوشت حالی بر شتاب شود سر کرد و در اسپاد بخت علاج ان مستحیل باید بود تا ان
اثر و مخی بر تدارد و خون بیرون کرد و دیسا سفی بخش بر بعادت و بستن دیوار و هر ماده شد که بر کوه قاس باید کرد تا قوی ماده بدان موضع چیزی باید بخت تن
را از آن بدار و اگر باید کرد عضو ها را هر قی بر علاج و دیگر شوی کشتی و فی تخت سوخته را باید کرد تا اگر ماده بد بار کند و مزاج ان عضو اعتدال از او زنه و دیگر بسته کرد
و علاج دیسا را حاجت نیاید جا که بر علاج دیگر بدست شود و ترتیب علاج قرحه است که تخت دارو ها بر نهند و نهند تا رم کند بر ان دو ها و بر باشد بر نهند تا اگر که بر دارد
زوایا نه بر نهند تا درست شود و بیمار و بعضی دیگر علاج دیگر بسیار بود دارو ها بر نهند اینه باید خاصه در اول علاج آنچه اگر که در اول حرز بر دارد و گرم باشد
آن دیگر دیسا را باید بلیدی چون ان اندازه که وضع آن کند و خواهد بر دارد و کند بی باید کرد از بهر آنکه سر و بر تن ماده بر قوی تر یافته شود از بهر آنکه دارو را با قرحه ملاقات تمام بود و در
همه اما جاحه و اینکه تا بر تر از دو مسند کنند ماده اگر حرارتی در انتهایی بود از بهر آنکه هر جا که هر جا که بی که در مسند شود اگر اجناس المزاجی بود زیادت کرد و اگر بسیار شود حاصل شود
در بیماری ها و نرم کنند و روغن ها ساکن تواند کرد اگر چه آن بود و ضد قرحه باشد و بدین سبب گفته اند روغن از ریشها دور باید داشت و اگر چاره نباشد و هر چیز بدین
و روغن مصطکی و روغن موم و کنجد باید داشت و بسیار باید داشت که تا در بر ساکن نشود و حرکت در نشود و بسیار باشد که قرحه نرم و مرتعل شود و گوشتی بسیار است و بدین سبب
کرد و از اندام بلند و علاج باید کرد چون عصاره عنب الثعلب و گلار مغی و مسند کفا قوی بلغم و باشد از بیخ سر کرده تا مزاج عضو اعتدال بازی آرد و چاکا قرحه کوشت
میشود و قرحه بی دیتا چاکی درست شود و بسیار باشد که هر گوشت خوبی جلد دان گوشت با دارو ها و تر با جاحت و بر قرحه و خواهان دارو ها داشتن و خشک کننده علاج
کردن آنست که خود را از اندر و اعتقاد چنانکه خلل دیده بر دارند و باید دانست که عضوی و هایقی یا بمعنی اصلح تر بود و یا بعضی نرم تر و بدین سبب در علاج کسانی نازک و نرم
گوشت باشد بادارها تر دارو ها و نرم و قابض و ضعیف ها باید با مجیت هایت باشد تا اندازه ماحت سبب شاهد قرحه که خواهد درست شود و دارو ها قابض و سبب سردی کار باید
دارو ها بر قرحه سر و زبت باید داشت خاصه که در تن اخلط بود و بدین سبب است که سخت تدبیر است در علاج باید کرد و باید دانست که اندر علاج ریشها باید تا جایی
مغز بود چون تن و نرم الاخوین و کل ارض و ماشدان و دارو ها بتر بیوند ذکا روغن اسمال کنند مخلوط کرد و روغن بود اما دارو ها خشک
و دیگر که تازی کهن مجا گویند زود ناسور گردد و سبب آنکه دشمن او بر چه بدل نزدیک باشد حلق آن زود اما اگر کوچ بدین سبب و علاج چیزی ریشها ساخت تباه شود
باید کرد و باید دانست که هر دارو که در علاج قرحه بکار دارند از و حالی بدین نباشد یا موافق و یا مخالف اگر موافق بود اگر در حال منفعت نکند از وی معرفت جدید باید
و اگر موافق باشد از و بر زخم خود باید ضعیف تر از آن بود که بکار باید و علامت و آن آنکه بود که اینچه تو قع بود از منفعت ظاهر و خود و معرفت دیگر نکند چون حال این بر درد تو
از دارو باید کرد و اگر از آن بود که زیاد کند و زیاد کرد حالی و صرخی پدید آید از دارو ها و خاری و با باید کشت با سرد تر از آن بود که باید و حالی قرحه را سیاه کند باید
و تر کرد کند و در وی کم و در وی لیوق باید کرد تا سل بتر بدی دارد و قرحه را متر هل کند و دارو ها قابض چون کشک آرد و ماء و در وی لیوت باید کرد تا سخت تر نه نسبه بود و
خشکی و باد ها فرا چیز که قوت زیاده کی و خشکی از آب باید کشت از بهر آنکه کرد ابوی دارنده سخت قوی بود اندام را بخورد و گوشت بگذارد و صدر و کرد اینچه و قرحه را
کرم کند و درد فرود و باید قرحه را زشت کند و باد گردانند و بسیار باشد که بسبب ناموافق داروی سوء المزاج همه تن بود یا سبب المزاج آن عضو که سوء المزاج آن عضو بود
هر تربیت نخست تدبیر المزاج باید کرد و اگر سوء المزاج آن عضو بود دارو ها مخالف ضد آن مزاج بود و از ضرری آن قوی باشد بکار باید داشت **باب دوازدهم**
گفتار سیوم از کتاب هفتم اندر ریشها که صدید پالاید علاج ریشها و صدید پالاید بارد و ماده خشک کند و باید دانست که ریشها و صدید پالاید که در باطن
رسانند که گوشت دریان و هر که که مزاج دین تر بود منفعت دارو خشک بدین بیاید از آن بارد و ماده زدایند چون انگبین قوت باید دارد و دارو ها تا بعضی چون شهد کنار
و روغن از روغن موم باید کرد و باید دانست که دارو ها خشک کننده بعضی تیز است چون مازو و بعضی تیز و بعضی تیز است چون مازو و نار پوست و قشار الکند و مرد اسفل و ارد جو و پیت جو و شقاق الشمال صفت خاصه و خشک کننده فالج که بند کو زنو و کرک ان

دیگر گویند و خشم کند زیرا که گوگرد زرد بیارد کند و در آب بپزند و ضماد کنند نافع باشد و رطوبتها را بخشد صفت مرهمی سودمند که بکار دارند و سائیده و بر کرمی و بند و می سائیده دکانهای
بوعفر نیت نامیده شود و مرهم خنده کردن و پیشا و آنچه آن که آنرا نافع باشد سود دارد و اگر بدان اوقیه زرنیخ جوید بسائیده و در شیر کرکی و بوعفر نیت مرهمی نیز خوشبو
و همه را بشمال سود دارد و از بوعفر نیت نیز همچنان بجای آرند و مرهمها در گوناگون آنچه بر کرمی که بر کیفها از بن سوی بیاسائیده باید

کنند و بلا کنند صواب بود و عصاره بود در جوب باری و عصاره او را که بر اشراب کرده استعمال کرده باشند و اگر با این عصاره زاوند و قطوریون بخورند و جنبات جانور بهر مزند بحر موافق
بود و زاوند هار بر کوکا اندر صلاح کرم کوش باد کرده امده است هر اندر بن باب سود مند باشد **باب هشتم از گفتار سیوم از کتاب هفتم اندر ریش بی** ریش بی بیچ کان
کوشت روند و بود و بیخ باری شود و با خفقان باشد و بلسان که عشی افتی و بلسان که باب بود و باشد که پیشه و این ریش اندر نهانی باشد و اما بدین سبب ریش بی بیچ کی بیند و در باد
دهان زیر بسیا ربود و علاج انرا اندر که بر کوکا کیند و بزان دهان سا کوکیند **علاج** بخت نقصه با بکوبد پس اسلاف بعضو اهمار اندا و تش و قوم کاوه باید داد و بکوکاب
و طعام با و معتدل کیند پس بر ریش بیرایند باید فرموده بر دل طعام خوش مسند و کلاب و بی فعلدان و قرحه ام هم اسفیداج بفلاذن و اگر از هوا کرم بهلوار خنک سود بخش سود مند باشد

باب نهم اندر ریشها و تا کوکه بی عفونت باشد تدبیر استرخا و خربت و غلام الان نوع باین کوکه در علاج ریش بی یاد کرده امده است شرح و پوچه و انکه در بن موضع و جوانب
از لا ماده بیند پس نرخ دو بیسا را باشد که حاجت اینکه قرحه را با هر یک بر دارند بالاتر عضو را از جهت کشت تا بتا هی ان عضو و بر کوبا از بند و عضو را در بیع بی باید نهاد و باب بر کل بود
و کلاب بر کوکه و عصاره عنبی الرای بر کوکه و بیچ کیند و اگر ماده بسیار کوکه باشد شراب و بعضی و مرکه مرهم با کلاب سود دارد و عصاره ها از تاریوست و مدری و بر ادا لورد و بول سود و دیوار
حامل را بیاشامیدن و بیخ ان ماده و غلاظتی را بکوکه و بول خاص شراب قابض جوشانید و کلاری مرکب اسکبیج کی آهنه و بول اسلا الحلو کوفته با شراب بچه مرشت و بیک ترش کوفته خلط
کردن سود دارد **باب دهم از گفتار سیوم از کتاب هفتم اندر قرحه که ناصور گردد** اهلا و اما بیخ ناصور و علاج ان با علاج بواسیر یاد کرده امده است اما پنجه بیرون جکاه
لاینوز بود بعضی اکثون یاد کرده اید بیاید دانست که علاج ناصور تا سهل تر که فایده کیند باشد بعضی ان تمر تر بود و حاجت بیخ محرق بود با عطاف کردن بود چاره نباشد اما اکه جهان نما
با هزم آشنه و این صعب و در دکان بود خاصه بعضو شریف نزدیک بود در چهار جهان ناصور را با هزم باید داشید و کوشت بلیده و تباه شده را بیاید داشت و اگر تخریق و عطلق
کرده بود بیاید کوفت تا مقدار اندر باشد که در بیرون اکودن انکاه بر هم علاج کردن بر سوا نمیند بیاری بر چهان باشد که داروی تیز کار دارند تا کوشت پلیده بسوزد و بیاری کنند
چنانکه از چهار شود و از یک چنین مرهان داشت صفت داروی تیز که بدو شاد و در تیغ و کوکرد و زنکار و سیمار کشت و اسارات هستند هر سو تنی اهن نخاع روا هلک خاتم هرا
بیا میزند و مقدکند چنانکه درم اهر صنعت است با هفه در شیشه دکی و شیشه دار دکو کیک کیند و در انتو بفند پس درین ذرکنند و بسایند و بر نا صور کنند تا از اسوا نه چنانکه یاد کرده
امده کوشت پلید کار سوخت و بیرون شده بکلیتین بر دارند شد و بر هنگ و بر و بفند هر ساعت تا در و سوختی ساق خود پس علاج و قرحه کند همچنانکه یاد کرده امده است
و تا صور که تازه باشد از باب دریای پاسر شت با باران صابون و نیغ و بن شاد را ان بیخ و با با یکی از دل و حشت و بن شاد در صعد کرده باشند با با یکی تخاره اهل و کل کی قیر انیش
در دو سنجه باشد و در انها خشک و بر انداز و بیخ کوت صفت داروی که بدین کرد نا مصر از کار بر اسلاف که هر قسی اسیجی از هر یکی اسارات ذر و رکنند و با یکبر پر بر شد و کار اند و در او
دیکر اندر قرا باد بن یاد کرده اید **باب یازدهم اندر ریشها که استخوان را تباه کند** بسیار باشد که ریش کهن متعفن کرد و بر عفونت استخوان بسته **علامتها** علامت تباه شدن استخوان
چهار نوع است یکی انکه کوشت سست کرده و کند شود و زیاب با بیرون کرد و بسیار چهار اسلاف بکوشت اکر کرد و استخوان رسد دوم انکه سطح استخوان درشت کرده و فرش شود انکه بر سر بیان باشد
کیان تاشه باشد که سر بیاد و دو انا شت بهم رسیده معروف سوم انکه اکر عفونت تازه باشد فسا که دو استخوان بهم شرده است از وی تازه باشد و سر بیاد هر سوی خلاف بود چهارم انکه
استخوان بر هم شود لون او کردیده باشد **علاج** که عفونت بقطع استخوان و نرفته باشد تا بیاید تراشید و استخوان پاک را باز باید برد و اگر استخوان و مغز و ده تباه شده هکلی نیاید
بید و اگر استخوان از دیا استخوان ساق تباه شود و منفصل نزدیک باشد مفصل باید کاهن و استخوان بر دنکه و اگر مغز پشت و مغز سر بان تباه شود از بر بیت خطر باشد پس علاج
ان دهنا بیاید بعضی بسیاری استخوان تباه شده را دانکه کنند تا مغز بزد و مقشر شود اما تا شد بن و بر بدیچنان باشد که رسمان بزر کوشت اخذ اند و کوشت را از استخوان بر دانند و از بیرون
و اگر بدین استخوان صافی بود با عضو بر کرین سخت اخراج با استخوان بایدکرد تا دانه مشاد بر کوشت و سفاق عضو بکر نرسد و استخوان در بکدانند جرایت و بر شاد و از جهت
تباه بر کوکه انکه از طبیعت با زاید کذاشت و طبیعت دایه هنکی با روه ادنا اخراج کند و نزدیک بیت اند و بر دو اهکا استخوان با بر بیت اند و بر بی باید نهاد چه اکر بر بی انکه طبیعت زاد کنند
بجهانند بم باشد که شیخ و اسخه عرق و تهار عروق اکاکس و قوصا صور کرد شیر اکه طبیعت با کتا زنه تا انوا باید دم کند ازین خطر ها این شوند و بر دهاو که استخوان طرید و ان اوار ازین
فی بود بکر بند روغن زیت کهن و موم زرد و مشیخ خاره کل کلیس و بیاب مرزه فرنجن و بیاب مرزه بن الشیخ و سه جزو زاوند طویل و مر و بی سازند چنانکه زمست صفت داروی بکا شود و مغز
دارو فان سوسن یا و روغن کل بسایند و مرهم کنند و بکا دارند **باب دوازدهم اندر سوختکی آتش و روغن و آنکه مصدوم کرده** علاج سوختکی آتش و بیان او چیز است
غنت اکثا بر بزه و باب بکر و و دیش اسوخت دیکر اکر کوفته و ریش کشته تا دست خود دارد بهای که بخت کا دارد نا بر بزه دارو هاست سر کنند و فاسوزانند بیرون
سیه تا مرغ با روغن کل بیخته اخراج مرغ و اندانید و صندل و فوفل و خشت بخته سیه بکار سفار سیه بزه هاکه هر و ار عنبا انقلب بسایند و طلا کنند و تیها با و کار بزه هر کلیه سیه
و صندل سنک بود دیکر مرمیج دسایند و طلا کنند تا سوزانده نباشد و بعضی و انکل بزه دنبایند و بار و روغن کل بطلا کنند و بر تخم طبی و بر جهانی مقدار که طلا بغدادی بخته بسایند و تکاه
شیخا از بیرون کنند و بر و بسایند و ارتیرا هر یکی دو اوقیه و نیم روغن کل چهار اوقیه اکر کشیر و ار عنبا انقلب از هر یکی یک اوقیه هه را دو اوان بسایند و طلا کنند از طلا
کوم را تیز سود دارد و دارو هاء دیکر از بزه کبا را بیاد داشت سرم اهل است حسنات بر نا اهلا با نار سرده و انا نافت با رشیو بند و خشک کند از بن اهل نشت چهار اوقیه روغن کل شش
سوم صفی دو اوقیه موم با دو اوقیه کبا زند و اهل دو روی سرشته و طلا کنند و اکر سیه خیار مرغ و انکه سیه با دو بزه اهل شسته و روغن کل بسایند و طلا کنند سوزانده و صفت دوم دیکر

سوختی و سیاهی اهر کل با کوکه کا را بیاز ای الطوی الکوه بند و اکر کا ای طبیعی اکر کل مرغ که سنا ای الهو کوند مزیل باشد هه را در بند و اندند سود از اندند و بعد حاجت بنا بند و بر سوختکی و در تیز کند
با شد و حرارت مکر بود خواهد خشک کند و کا را نه ماین دو روز اکر بر کوید و کر کوید کوه اند بعد کرک کنند و بسوزند تا خاکستر شود و با بار و غن کل تر کنند و بسایند اکر حرارت مکر بود سود
دارد و بسیار کند و ملا بوی خشک و موت و بیخته زاوند کردن سود دارد و اکر کرم کرد صلاح دنیا و علوم کند چنانکه یاد کرده امده است و سوختکی اب و سوختکی زاوند و حار اسفند و کلاس و بیاهو
طلا باید کرد و بنا بیک کشت خشک کرد و در هیسات حرقه باید تر تری باید کرد و بر وی می بسایند تا اندکه و بر وی می بسایند و کو می کفته اند در هالاب تر نیون بیا بد بیخت اکر اب خاکستر اکر اکه
کدیو بر بیش ساعد اکر اب سا و ق اکر در بکو در هیسات حرقه باید تر تری باید کرد و بر وی می بسایند تا اندکه و بر وی می بسایند و کو می کفته اند در هالاب تر نیون بیا بد بیخت اکر اب خاکستر اکر اکه

کفتار چهارم از کتاب هفتم اندر جذام کرده و کلمو سو دا و بدنا اندام و بدک جا کاه الا ماذ و کو دایه عفن سو دا و انجا قولنجه کند و هر که نقطه سوداء دهد تن برا کند شود جذام تولد و علوم سو دا کی کند بنا اندام
تولد کند بهالات و اما سبا صلبه و سقه و س و ما ندان کند کر سو دا رقیق باشد خوره تولد کند و اکر سو دا بطا هر تن سرخ شود بهتر سیاه کلفی و برنی و سنو و قوا تولد کند همچنانکه
سرطان جذام بد عضوات جذام سرطان هر تر است بین سبب همچنانکه علاج سرطان عسر است علاج جذام عسر تر است لکن از بهر انکه جذام اندر هه تر بود و مزاج هر تن اندر انکه تر
باشد علاج ان کند و بسیار انکه علاج ان مشغول توان بود ازین روی و طریق که علاج ان کسان بود سهل تر باشد و سرطان در بیک عضو بود و مزاج ان عضو انکه اندر اکر عضا
و اصلاح ان از اهلا است اندر کر اعضا غافل خشاند بود طریق علاج ازین روی عسر تر بود و دیکر سبب فاعل اندر بن تعلق سو المزاج کرم و خشک باشد اندر بجکر و باند
بدار سبب خون تیز و سو دا کرده و سبب مار و نخاها سوا بی بود و نخاها باقی که حرارت انجا الیه اندر انجا تحیل کند و باقی را سوا کرد اند و طعام خوردن از بین سبب تولد
ماده باقی باشد و حرارت اندر ان بود چه چنین همی کند که یاد کرده امد و کثافت تیره و بیت سند مسلم اندر ان باب یاد بی دهد حرارت غریزی را فرو کرد و ضعیف کند و خون را
سرد و تلف کرد ماند خاصه اکر بر ضعیف باشد و مشغول بود امدن سو دا از جکر و بیت و باشد تا بهان سبب سو دا با خون اندر همه تن با کند و بنا بهمی و هما و تولد فوند و بنا بهم
حیض و جاوت مخدوم از انجا اسباب این علت از بهر انکه از علت اندر جذام بیاید هلا معده است و بیان نیز بیان از بهر انکه مزاج نطفه اندر جم رسی از سیاه کرده و بیاه شود و تن
بجذام علاج بدنا بیان همه انکه خون که از ان اوا بر چیزی همچون دیک با اما بیخته باشد و جذام با داء الاسد کوند از بهر انکه چهره مجذوم همچنین چهره شیر باشد بهره وی و سطر
و تریش و کفته و کفته اند که داء الاسد از بهر ان کوند که این علت شیر را بسیا واقع و جذام که ماده ان سو دا صفرا و بود بعضی سو دا کرده باشد سوداء و سخته باشد سوداء و بعضی باعرابی ان
و بود و بر تنی کرد ند که علاج زود تر بدید و جذام که ماده ان تنکی خود بود سلیم و سکن تر بود و ریش نشود و انجا از سوداء سخته بود اعلی از ان همچنین اعراض و عرابی بجکر خوار
بدیر و بنا صبت جذام لست که مزاج ان سنه کرمی و سرد لست که مزاج خون و بر سوی و مزاج انها ماده تباه کند تا چون انجا صادر رسد و رسد هلاک کند و بیاه شدن انکه ما انجا ان
اهرا فی ماده ها و نیز اغاز کند و سوی راج بر تاند و بیان اهل الاکوا اعلیر اسلاف اهلها دیکر میکرد و بیاه میکند **علامتها** نشانها خاصه جذام با نزده نوعست یکی انکه علامت
جذام بر بدن بخت لون او سرخ کردد و ان سرخی بیاض زند و زند جسم همچنان شرخرد و بسیا بیاض زند دوم انکه نفس او تنک شود و ان بهر انکه کوشت و ان بهر انکه کوشت
و قصب مشل او بیلفت باشد و ان دشتی ان از اسلاف انکه کویند و بیشتر که فکی و اواز بدیاید و انکه کوکی باشد زند کوشند سیم انکه عطسه بسیار دهد جذام انکه باشد که منفذ
بوی تنه سخت و بوی کند نشود جذام انکه بوی اسک و بادی بی شود ششم از سر روی و سینه او عرق بسیار باید هفتم بی عرق و بی نفس او تا خوبی بود هشتم اسلاه و دم و بادی
بد باید کشه و رطبیع و بعضی بود بعضی خون و خوا بهای سودا و بسیار بیند نهم اندا ماه او در خواب تحت کلان شود دهم انکه از بیشتر موی او و موی روی او بریزد و باشد که بریزد ان
جا کاه و موی اندا و کرد یازدهم تا خاند بی طرفه بی شکا شد و از دهم چهره زشت کردد و ابها سیاه شود و بر اندا ها بهار اوند هاید بیاید و لون او سیاه شود سیزدهم خون
اندا و فاسد او بفسه و عفن کردد چهاردهم انکه کرما ده صفرا بود اندا ها ارتش کردد و بنو خاده شود پس بوفتد و اطراف بنا ماند ان کرم و صورت کند و بی لا بد یازدهم انکه
بخون کند دم در جمله ضعیف و بی بود از بهر انکه علت سرایت و قوت ضعیف و حاجت ادی الهلاک و الت سلب و اکر در میانه قوی کند متوا تر شود از بهر انکه سرم و عظیم تنها از بی
علاج جهار است جذام بد بلید استرخا ها بیاید شناخت و تن از اراده بد باکی کردن و اکر عاد سیاه خون ظاهر بود و اقتن باشد بهانکه خون سیاه راست شد و بی لا
تمام خون بر کردن و اکر و صد از هم بدوست کند صواب بود و اکر و بسیاری خون و انو باشد فصد نباید کرد و کفتن او خواهند که خون چون کم کنند رکها و کی بیاید زدن تا
رکها الهلاک که از کشتن ان اسلاف الهی مضرت سایت چون کم بنی و در بیشانی و اکر اوار سخت کوفته باشد و بیخ صعب کشه و هم خلاف ابد بعضد حاجت اید حاجت فصد
و از بیش فصد بیک هفته تدبیر استرخا باید کرد و با بارج نیغا زیا و بیلیخا و حمقا و جهاکه اخلاط ان افتون باشد و بیلوغ اسطوخودوس و هلیله سیاه و هلیله کابلی
و مرتبه سیاه و حجر ارمنی و اکر ماده علت سودا صفرا بود تخم حنظل و سقمونیا و صبر و قشاء الحمار با ان بیامیزند و با ارج و بیقا بیاید خوردن و داد سودا دارد خاصه
کرانکه بجهانی و خربق سیاه با ان بالکنند و تا دو طوس بنوشند و صفت و طریق شود سند هلیله سیاه و هلیله زرد از هر یکی دو درم حلتیت دو درم تخم اندرجو دو درم
بیرون که و تخم حلبه را در دو مثاب بنهند تا مقدار نیم ان اب و بیلا اسیدو بخ درم اکیزی و مقدار هفتاد درم ازین مطبوخ بسیا بنهند و بیلا هند و هر قوی را بر و بخن کاو بیاند
در اقتاب نشانند تا کم و بیفزایند تا هفتاد کام بود و در خسبد از بیلوی راست بر کردد و بر شکم و خسید و بر پشت باز کردد ازین مطبوخ هفت درم و از پس طبخ
بدهند و هر روز تا پنج روز جلاب خلوط ان با بکت اکر هنوز علت مستحکم نباشد هر ماه یکبار و اکر بسیار سهلی متعدل استخراج با بیلا کرد حسب مشاهده جذبه باید ساخت کرم

بلد باید داد و باید انداخت آنرا و از انبیذ و بیخ و غیر آن و از هر چه رطوبت نیز بود خشک کند و خشکی قلیه بر هر بار که بر دارد و قی کند اندر دهان و خنان دهد و در هر فصلی بدان باید
بارش نشاید داد و ملیان را نیز خوب و سعد باید بلید فرمود و هر بامداد پس از آن که فصول آن در دهان فرو رفته باشد بایست بود و دستی گرفتن و او را بدان کردن چنان که نوشته
شریف بودن تا او را بیاشامد و هر گه که بر زبان او رود چنین شربت و غذا و معتدل باشد چون و غذی مصطکی و روغن گل و روغن مورد و روغن قرطه و گاه باشد که روغن با شیر زنان باید مالید که
تخمه که اغلب که چیزها قوت دهنده باید بلید چون عسل و مازو یا که و هر گه که خشکی غلبه کند بر شیر زنان و روغن بر بینی اندر باید چکانید و هر گاه که منفی کردن بدهند باید قرابه
فرمود و تخم کدو خواهند کرد و در کوه باید رفت و چون بدن خواهد اندر روغن مصطکی و روغن مورد و مانند آن در هر تن البدن و چون زیر آن مقدار ساعت باید ساسوی
بشربت سرکی کردن و سرمغی فرمود کردن تا مضمون حاصل شود بر شراب افسنتین باید داد و از نیل استفراغ انبها و تنقیه ها و تنقیه اندر هند باعصیه اگر زنان و بسیار دانست که عزوز اندر بدن و اندر
کوه باید داروهای تحلیل کند و طلا کردن قانون علاج از علت است و داروها بخلیل کند بایست از جهت اول بوده است آن را بسیار است بیاشامد و دو کرد ما بطلا کند داروی و کرد آن
ابر چیزی را نیز که بوده با او بیامیزند و طلا کنند و داروی کرد که اصلح خانوی کار آن سوخت بوده هر بیامیزند و بر بندند و طلا کنند داروی و بکوکه خورده علت تاخ شکر بیاسند طلا
کنند داروی که ملیخ حلبه بکرند و ضماد بود و درو مکنند و خوشش بیاد بنوشند و غاز قرطا و موتیج و مازو و سعتر و مر و توتیا و حب الغار و بلیل و دارچینی و هر انجیر داروی
تحلیل کننده است اندر کرنا بطلا کردن با داروها و کوشها اگر دن و مفاصل سر و داروی و تر و غاز فارق و شیب طلا کردن تخت تاخ بود و شربتها که اندرین علت باید داد و تر
تمر اق فارق و تر یاق و تر بابه و تر و بیاق و تر فارق بکار باید تخت تا خست باید مثقال بر بعضه بالیدن اوقیه شراب غلیظ و اگر اسر عضو را نافت و کوشت اوفتد و هر داروی که
در وی کوشت افتد و بدست نافعست و اگر ایدکه ماوای او در بینی شوره نباشد و اب نزدیک نباشد از بهر آنکه اگر در شوره ماوای دارد کشتی معبار و معدن کند و اگر خود
ار ماوای دارد صنعت او اندک باشد بهتر بود اگر در کوه ماوای دارد و بسیار بود سرد بود و هوا نزند و بکار نکنند اگر از وی خون بسیار باید و زمانی در وی چند بنا
بند باشد و اگر زود بود و آرمکت باید شد و خون بسیار نزد ضعیف و بی منفعت بود انجمیل بود از یک کند و شوربا بر سود شوربا و کوشت آن تخت تاخ باشد صنعت شوربا
انوی انوی بالکرده را بسیار نده و باشت و تخم و کدنا و انکی نزد دریب بسیار بزند تا مهر شود استخوانها از دیگ کنند و نان با کره دوده و بید کنند و سخن و شوربا بیاشامند و
کوشت بریانی خورند و اگر خواهند که شوربا خوشتر باید کبوتر بریانی با وی بیامیزند و منفعت این طبخ روز و ظاهر شود و کوشت منفعت آن بیکبار بیاید و باشد که تخت روزی چیزی نقل
از این نزد نیز ظاهر باید و نشان بدید آمدن منفعت این طبخ وقت باز آمدن از نخی دانست که خاوند علت بیاسا و منتظر شود بر علت که عقل از او زایل شود و بس سر شاد و بیکر کرده
و بس غافلست بدیدن و اگر طبخ کار دارند و اورا سعد و استفاع بدید ایه دیگر باره این طبخ بباید ساخت و بکار داشت و بر کنند اندر ساسه که بتازی اسود سالم گویند بکرند
و کشند و در خاک بنهاد که مرد را فتد از ماکرمان بر زانند و خشک کنند و بسایند و کبابی و اگر این علت صعب تر بود و سه روز هر ماه با دیگر دم با شاب عربی بدهند و طبخ اسود
سلح کردن سه روز باید و صنعت از اسود سالم را بکشند و پاک کنند و در دیب نهند و هشت اوقیه شیاف مر و اب دو کند و مشطرج کردن طبخ فاز هر یکی دو اوقیه بر آن کنند
و بر آتش نرم بپزند تا مهر شود و بس بسایند و بیزند و روی بشربت و سه روز این طبخ طلا کنند و داروها که در کوشت انوی بود بر دست نهند و در میان آن طبخ طلا کنند تا قوت
بکند و کوشت موی بست و درست بر آرد و روغن زیت که در کوشت انوی بخته باشد مالیدن سخت سود دارد و چون روغن سفرکه با روغن چیزی آن هی بکاهند و اگر خشکی غالب شد
دماغ را نیز فرها و سعوطها که در علاج بیماری سر یاد کرده آمده است بکار کردن اسی بحرکت اند علاج این علت صنعت سعوطی از بیل اسرال مشطرج بزنند کابلی از هر یکی کم درم کوفته
بوسائل طرانشیع از هر یکی نیم درم صعتر و حکمت سه قوطی و قوطی مزوقیات روغن تازه سه قوطی عصاره را با روغن بر بزند و داروها در و بنهند تا اب بوده و روغن تا آن
صافی و اندر بشربت بکند و قوت حاجت اب بسیار بجنی و روی کنند پس از آن داروی تخت بر آن بکرک سعوطی که نفس تنفس سود او اگر کوفته کرده شربت تازه شربتی موافقت خاصه بکند
در آن اگر که بدهند بدان مقدار که هضم شود و اگر مکرر کرده که بیاز قناعت کنند تخت صواب بود و اگر قناعت نتوانند نان با کره در و تر بدهند با اسفیدباها خوردن کوشت
بره و ماهی بر نیاید و اگر نفس بصلح باز آید دست از شهوت خود دن بدارند و اندیشه از طعام چیزها و ترنجی خوردن تا قی کنند چون قی کرده باشد و استفراغ بنهاد اندوه دستی
خوردن زایل بنده بکرا اندر سال چند با از این ترتیب بورست کرنه و در میانه هر استفراغی شربتازه دادن تخت و اقوی دارو این جمله که یاد کرده اعلاج اگر کنا ناست که علت
ایشان محکم نباشد و اما اگر که علت محکم شده باشد نه فضد شاید کرد و نه مسهل قوی دادن اگر بفصد و اسهال ماده اندر تن ایشان بچنین از آن یکی شود لکن با هستی طبع
نرم باید داشت تا ماده میل بجانب اعکه و از بیرون داروها بخلیل کننده بی ایمه الیه و شربتهای موافق ایست که یاد کرده آمد بکیند سکنبیل اوقیه و نیم قطران بیاو نیم
عصاره کوسه جوانی سه اوقیه هر دو بیامیزند و بدهند اندر دو شبانگاه شربتی و یکی بکیرند تا شه عاجه قرابه اندر سه اوقیه شراب و روغن گل و بهم بخته بدهند شربتی دیگر
عنصر ده قابل اما اهل اهل که بقوام قوت کند شربتی بدهند شربتی دیگر دیوه کوهانی بیج بدرم کوبیده بلمار اهل کبد بر قوام باشد بدهند و عصاره بوفه سودا و بنا بی مو و خوردن
کاوس بر اورد بدن سود دارد و هر چیزها سنی و بیش زیان دارد اما دیگر کرده خواهند کرد هم بر سبیل دارو و با باشد صنعت داروی مرکب که هند و آن ساخته اند و از نموده کرده
علیه بسیاء و شیاف هندی از هر یکی ده درم دارچینی چند درم بیش سپید ده درم و نیم هر دارا بکوبند و بیامیزند و اگر بیش کوبند دهان بوشیده دارد و بیش از و غذا کاوس
و بسته و داروها بر روغن کاوکنا تخت چوب کنند و با کبیش مر بشند شربت اگر که شقال تا دو درم نهی از آنکه تن یا کرده باشند باقی استفراغ انها و اگر مقدار شربت از بن داروها

ای دوام السلد خوردن صواب بود از بهر آنکه دوام السلد از بهر بیش است صنعت معجون که علما هند و از ساخته اند از بهر بلغم خوردنی جنام و در بر و عرق راو قوباط و مفاتیق و کرکم و
سودا دارد و عقل را بر دو بیش و دیگر بند علیه سیاه و بلید و فلفل و سطبرج هندی از هر یکی بیست و چهار درم کوزنج و تیر با و تنبول الکرد و فوه و بلیل و دارچینی و فلفلونه و
نارهندی از سنگ و کندش و عصاره استیل و سادج هندی از هر یکی هشت مثقال بنبل از تر چهار مثقال با بید سکری دو بطل نیم بعدلی بیم کوفته کنند و کمان زنجبیل بغوام اگر بیش
باشد دارو هایرا از بیخ بشد و بنا و کنند هر یکی بلید دینار سنگ و هر با سلد بنه بنه تر نخوره در آب کرم یا دو بنه تر نخوره در آب کرم یا دو بنه تر نخوره در آب کرم یا دو

بنادیده باشد و از آن دماغت و کرده و مشاهده و دهاء باریک و جراحت بجکونی خطرناک بود و کمتر از آن سلامت بیشتر از آن یا بیشتر که از جراحت آن لهم او بیکو کرده امد و در هیچ جا جراحت
احتراز کنند و جراحت اعضا نهادن نرهد و جراحتها که بر عصب و کناره عضله افتد و بیخ آن زنده بی بکرد و سفر و قوی سا فتوا شود و تحتی و فتح و اختند بر عقل بدانید و جراحت بر
سر زنا افتد نزدیک نهد بین خطرناک بود و از آن خطر مرغ خواهد بود و هر کاه که از جراحت عصب و کناره عضله تشنج و اختلاج عقلوب بدانید و از قوی مدح نو مید شوند و تدبیر بی آن باید
که عضله و از هیا بریند و بیاد شوند و عوان عضو که عضله بدو بر بیست رسد بر هم و هر کاه بر شکم جراحت رسد بقوع با فواق بسیار بدید هلاک کند و بعضی بسیار کنند
جراحتها که بر عصب باشد اندر ملتحم شود بعضی بست کرد و بر دید که چیزی چون لعابی کردان در دلیدی و لهاء جراحت بر اهم کرفته کاه دارد و بعضی کفته اند جراحت شریانها است که ملتحم
نشود دیکر ملتحم شود و با یبوست بیکو بهم الفوی فیاس کنن است که جراحت شریان نیز ملتحم شود و هم بشاهده دیده ام که ملتحم نخواهد اما بعد دیدم شریانی است که در زیر بیاسیق است و شریانها
و شریانی اقوی شریانها دیدم که ملتحم شده و اینجا زاده و قوی ما و است لاست که استخوان اندر بعضی بیرفیت کوشت اندر زیر اطرافی و دکها و شریانها اما بیان این ولات بر و اجب که کها
از میان این وان بود و خلط و غیر شکا استخوان کوکان ملتحم شود و کوشت خود بی شهد ملتحم شود بر فیا و آن است که کها و شریانها که از استخوان اند تو ملتحم خواهد شد که اکر کها نرم بود
و جراحت کوچک و اکر جراحت از بوست چیزی کم کرده و نیست که بدل باز زود کمر کها از آن چیزی و دیده همچون بی بوست لیس بی موی فاما کها باید بدل باز باشد که دست جهان و آن بیالد
و بر وی و جای آن باز آید اما اندر جراحتها بعضی از خون بسیار و در و بعضی از خون نزد و بعضی از خون باندازه رود و بعضی از خون بیش از اندازه رود و بسیار باشد که در تفتح خون کیا باندازه معتدل و در سود دارد
از بهر آنکه هر کاه مقداری خون بر و بیم اما سر و تب و شرب باشد و بدین سبب هر دو بعضی از آنست که تیر باز داشتی اما سر کشند جایکاه اندر مدح است و بایی بیکاه اندر آن
معنی چون آن که کرده آید و تن خون از آنکی زیادتی باید داد تا در جراحت باز اندازد اما سر کشن و رفتن خون دیسار باز باید داشت و تدبیر باز داشتن خون در ابی جراحتها که باید کرد آید
باب دوم از کفتار پنجم از کتاب هفتم اندر جراحت که در کاپی بود بر است که جراحت تنها بی بود راست و هموار و اکر کوشت از جایکاه نرفت و بر اندازه و خشک
باید کرد و از جنان بود که کرها جراحت بهم فرا آرند و رفاه بر نهند و محکم به بندند و کاه باشد تا بر میان جراحت چیزی خشن چون موی و روغن و تیر آن کاه از این نوع چیزی باشد
دور است خود و نکاهداری بیان در ماند و از لعابها و شرابها که خون اندر آن دیاست کنند و هر کشته جراحت اما سر کنن و دست شود و بر نبیش و بعد بی هر کوجلت بنهند
و تدبیر بهادن که از جهت باز داشتن اما سر باید کرد انست که نرفتن شیر کی و کلاب کیا عن ترکنند و کوکا و جراحت بر نهند و از این باب هیچ دارویی مبت سود مند تر از آن نیاید و
ترکی که بشاهد تا هیچ بت باشد دارا کیند و نماز کنند اما سر را باز دارد و اما سر بسیار سود دارد و اما سهاد اکر مدار جراحت بود سود دارد و منفعت این تدبیرها آن وقت بیاید که
بیکو نه اکر ضمد باید کرد خشت ضمد کنند و خون را جایی نیافتد کشند و فتحی که کنند و اکر سهاد باید داد سهاد دهند باب سیوم از کفتار پنجم از کتاب هفتم اندر
جراحتها که کرد و ناهموار بود و بیشتر باید که بیست روشن شده
بسته تر بی کها باید کرد و آن اندیشتی جراحتها تنها بی جایی باید آورد و هر جراحتها تازه را خشن باید کند و دور و زیاده روز بیست باید داشت تا چون کشاده
بکشاید بیست شده باشد و اکر کشاید بیست و بیاز بندند و بیکو و بیاد و دور و کردیت و دانند تا محکم شود صواب بود و اکر جراحت ناهموار بود و بند بر عوا و ضعیف شده باشد که جراحت بدان
آید انرا بدکها خواهد و بیرج کند بیرون علاج بکند و اکر این جراحت چنین کهن باشد علاج از علاج فرح بود و باشد که جراحت عظیم بود و از عضو که جراحت بود انرا فتا و بیا بود بیاید بود
و از بن بیکار دهد که جراحت با عضو بود و سر او نتن بود بیاید کرد تا سر او بیست سود تا بیم و رد کرد آید و بیاید و آن چنان باشد که با روبینه کهن و روغن کاه با مو و عنز بیرت تو کشه
و بر سر جراحت نهند و داروها و روباشد و هر همه که بدان علاج کنند بر بینه باید کرد و بر بعد و بهادن و هر بار بینه خورد تا آن با بهادها که بیستی از آن نهاده باشد و بینه
کهن بر و بکرا بر جرب کرده بر سر آن نهادن تا آنکه که تعرف جراحت کوشت و اورد زن کرد و عوری تا آنکه شاهی فرا بد و بعد آنکی که مشروح خواهد کرد و بخواهد بر نکاه کرفت هر بیاند باب
آنکه فتن چنانکه اکر و بیاید بود بیاید بیاید بیاید

بود تا خوابی آمده بدان وضع قوت شوی آنکه کردن و بسر جان باید که از آنجا که عصا بریدن و تب تی آنکه کسر سوا آنچه آید و عصا بریدن چند روی باشد و صواب آنجا باشد که ارجا و بکر
خون از جانب بار بر آن آید و عزیمت شق کند و ببندند تا بدین بند قوت آمدن خون بدان اعلیه که شود و بدین جانب باز گردد و بدان بند نخست از بر آن آمدن با شد و اگر جلت بر آنجا
بود که خون از آن جانب بست حوی آن از آنچ آنکه بر آنکه بهاء خون رکنند که بر دو بار دوها که پس از این یاد کرده ایم بر نفت و چهار ام انکه بار و بهاء خنزر کنند و قطیطا کنند و خون را سکون کنند
و از جنان آنکه که ملهاء غلیظ کنند و هنوز چون کمد و عدس و عناب و آب بر دفرماید داد و ام بهاء مثل شانه با دراب بر دو بیخم انکه جراحت با علاج کنند و این کوه تا باشد
یکی آنکه دارو بهاء بار دارند دوم آنکه گوشت را بکاهانی و ملک بلیصناء بر دارند و هر دو جانب جراحت که بر دی بود بر تیمان کنان یا با بر دشمر به بند بر بر دارند و بسیار باشد
که رگ ها از بهنا بر نهند تا هر دو سر آن رگ کند و گوشت که هر دو بر هند آن رگ آن را بیاورد و بر دو زنده بر جا بند و بسیار باشد که شره بر شدن خون بر جراحت و شکستن
که بر جراحت بسته بود سر دمن خون را در و هر گاه که رگ سخت شده دارند و آب بر دو بیخ کرد که جراحت بسته نفتد و دارو بهاء مثل خون آن را در دهد جراحت بنفشه و هر گاه که جراحت
داد آنکه دارو بهاء بر دو بیخ کنند و بر نهند خشک بشد بارد و نیز آنکه و نیز دو بیخ کنند و سعدت آن را بر جراحت بر آنکنند و به بند نکنند دیر آنکه بر بند
دو آنکه خشک در بشد بر دارند کنند بر هر گاه خشک بشد بیفتد دیگر بار خون آنکه دو خود بدین سبب دلها باهن که مرکه در صوابه تا دو آن زرق تا باید و خشک شد غلط بار دو بر نهند
آنکه خشک در بر و فتد که دارو آن کوشت بر آمده باشد صفت داروی دو بیخ کنند و اعتاب نار سیده که بر نه و سیب نا خام مرغ ابر شمر خون را بیفتد و دارو بهاء دیگر که خون را بتازی آن را دو بکوبند تر باید
و بر جراحت بر نهند و بر بند بدل صفت داروی تو بیز اهل نار سیده و زیره کوفته و انکه قلطا را و بیاریند و بر جراحت کنند و بر بند و دارو بهاء دیگر که خون را از دو جراحت را
بر دارد و آنکه دو بیخ کنند از بن نوع با یکدیگر بر دو بیخ کنند و بر آنکه دو بیخ کنند نرم بسیاره کوفته و بر جراحت بر نهند و بر آن بر دو بیخ آلوده کنند و بر آن دو بیخ آمده که خون را بند دارد و جراحت
رگ نفس و بر بند و تا مغز شود بکشاید و کوان و بر را با او بیامیزد کنند و در دهنه جراحت نفس صواب باشد و تا جراحت ملتحم شود طبیب بفرماید تا بقاتی بدین بر دو
کردن آن بر کنی تا چون جراحت تمام ملتحم شود طبیب بلیه را تمام بیرون کرده باشد داروی که مرکب که حالیوس بر ابستو دست بگیرند قطعه بیست جزو سلاوه کنند شانزده جزو صبر
از هر یکی هشت جزو زنجبیل چهار جزو جس بن بیست جزو این داروها را بلیه پراکنند و خشک بکار دارند و بر جراحت بر بر اکنند سخت سود دارد و زود بر باید صفت داروی که
عنزروم الاخوین فرد کنند داروی که صبر باید جزو قشار الکندر یک جزو دم الاخوین و انزروت از هر یکی نیم جزو تیبیده خایه مرغ بر کار یا در خرکوشی با خانه مکبوت
بکار دارند داروها سعزی که خون را بند دارد جس بن مغسولات و علک مطبوخ و نشاسته کندم که داسیا صفح و کندر و بیخ آب و داروها خشک که خون را بند دارد صفت
صلیت و قشار الکندر و مانند آنکه بر بر دن کنند و مالا و بر دغن جرب کرده بس سوخته و نکار و اهن و استخوان سوخته و صدف سوخته ناشسته و استخوان خاندن
با دشاب آغشته بس سوخته و جو سوخته و سرکین اسب و سرکین خر سوخته و ناسوخته **باب شش اندر جراحتها و ریشها که بر عصب آفتد**
باید دانست که از بهر آنکه مبدا عصبها و ماهیت حس آن قوی تر است و بدین سبب است که جراحت آن الم صعب و تشنج و اختلاج عقل تولد کند و بسیار باشد که فی الحال بر وی
تشنج کند و بسبب اما بی بزرگ که در عصب باز عضله بدید آمده باشد و اما و عصب از آب خالی نبود که آنکه اندر موضع جراحت اما بی بدید آید و تشنگی غلبه کند
و هذیان خشک و شعور دوبی جوابی بخه دارد و حال جراحت که بر آن از عضلها افتد هیچ بر و خاصه اگر بر فرسوین آن زاده باشد که در عضله پیوست و بباید دانست که
عصب زه و عضلت بدین بر دارند بر آنکه کوهر عصب رطوبت است فرد و هر کوهر یکی که بدین حال بود بهر جراحتی و رطوبتی غریب که بدو رسد تعفن کرد از بهر آنکه بیمار تشنج شود
و بدان سبب است که آب زرد کرم از آن زیان دارد از آب چه تشنج کند از آب که عفن کرد و در و غرهم زیان دارد کفن هر گاه که بر و خون کرم کرده حاجت آید از بهر و کاه دیگر آنکه اما دی
نباشد دوم آنکه داروها بر تیز کند و بقعر جراحت رساند کفن از بهر آنکه خشکی داروها با تیزی و فتحها را بر کند و مضرت آن بدید نیاید و جراحت عصب که از بدن افتد سلیم تر
از آن باشد که آن بهنا افتد از بهر آنکه ابدان آنکه بخرج شده باشد و آنی بلعت بود و آنچه آن بهنا بود بیشتری لعنه از آفت رسیده باشد و آفت بر بلغ باز دهد و تشنج و
اختلاط عقل آرد و بسیار باشد که عضو مجروح با آن تر جهلها باید کرد تا آن افتها آن خلاص یافت شود و جراحت خشا سلیم تر باشد از جراحت قدا و عصب از بهر آنکه خشا
دو تر از جان آنکه دیا باید دانست که جراحت اما و ما در عصب را داروها لطیف باید و کرم و خشک و اندر کوبی و خشکی معتدل چنانکه مذکور آنچه و داروسود و زنجشکی آن
او را خشک کند و اندر و توقف جانب باید که بود و از توقف قابضه خالی باید خاصه اندر اول علاج طبی را خرد داروها و قابض که در روی زدایند و بود چون زدی سوخته و بالی
سر و مانند آن بکار داشتن روا بود و روی سخت داروی است که کو هر او کرانست و لطافت اندر و بسیار بود و سبب بدید آید که از او دو بسایند و سکه حرارتی لطیف را که در و هم
چیزها غلیظ بود تا هر کند و آن لطیف کند و قوت آغلیظ بکاه رساند و اگر چیزی سخت کرم بود کی از آن بشکند و معتدل کند تا کرم کردن آن باعتدال بود و خشک کردن تمام
بود و اگر عصب بر ضرر بود چه چیزی که در روی تیزی بود بر نباید و مضرت از در روی بزرگ بود و همچنین بر و در نیکو بفعل بر بود بر نباید بدین کرم کرده باید چنانکه کوکی باید
علاج جراحت عصب را بر روی علاج رو باید دانستن که در دنشانه باشد بر تقها و ورغنها کرم کرده خاصه زیت انفاق و کرم کردن چنانکه سخت سوزان
نباشد و نیم کرم نیز بود از بهر آنکه نیم کرم بقیا و طبیعت عصب سرد بود و نیم کرم چنان باشد که مسیر کی بر دارد و اگر با جراحت در بود با اما هر دو را لیل شود علاج
جراحت نگاه کردن و صفا دی که بر عصب بنشانند دارد با قوی کرانه نخود اگر او کشنه اگر از ترس تلخ اگر دست جو بکیرند و انا با سکنجبین عسلی و مسیر بیرون آید با خاکستاب دیر شنده و بکار

دارند صفت ضمادی که بیشتر اما بسوده است اما مر عصب را از آنکه خاصه اما مر نفع و بی را بکیرند فلفل دیر دبی و دانه و نیم زنان ندرم و چهار دانه و نیم توبال سر
او فیه و دو درم و نیم قشار الکندر بلیا و تو بهر تر دیل اوقیه و نیم هفت اوقیه زیت نرا و قیه خولنجن دو رطل و چهار یک رطل بغلدیدی دارو بهاء خشن را ده روز دیگر بنا
و اینچه کرا اختیار است بکار دارند و هیا منزه تا بلیه چیز که در دو بدان اما هم که جراحت بر وی بود هر روز دو بار یا سه بار زیت نیم کوه کرده بر وی نهند و هر گاه که ضماد بر نهاده باشند که کوکی
بشوی که در دو زیت نیم کرم کرده بر وی نهند و هر گاه که ضماد بر نهاده باشند که کوکی بود از جهانکاه دارند از بهر آنکه عصب را از سها و چیزی سرد زیان کار تر نیست و اگر جراحت
سنانی بود یا غیر آن اما سوخته و عفونت نباشد و هم فرو نرود مند بود و اگر جراحت تنگ بود فراخ تر باید کرد و هر گاه که عصب عفونت پذیرد و سکیخ و درد کرسنه وارد جو و ارد یا
و مانند آن اندر خاکستر باب نهاده یا در باب ساده که در دو وقت سکیخ بود و اگر جراحت از دنیا بود و عصب بر هند بود از آنجا خت بکوشت باید بود شاید بر دارد و بر نهاد و
بر بستن چنانکه بنهار جراحت فراهم کرفته باشد و اگر جراحت از بهنا بود و خبر آن ضعیف کرد و بر آن جراحت باد بر بود و هم از بر دو کرد عصب از بهنا مجروح شده است بوسیله
کرد و او آنرا بر بلیه کرد و بیرون آن بهنا تمام بیابد بر بد و جهد کردن تا اما سر بکرد و عفونت نبود و از بهر آنکه اگر اما سر کرد و تشنج کند و اگر عفونت در عضو تمام شود بدین سبب نباید کشاد کلانست
که سر جراحت دو بسته شود و اگر جراحت تنگ بود تا فراخ تر باید کرد تا از باب و ورم در دو کرد و نیاید و خون کند و بدین سبب ایذی شاز و سه یا چهار یا مزاج نباید کشاد کلانست
که با مداد و شبانگاه بیاید کشاد و اگر جراحت فراخ بود و عصب بر هند باشد داروها سخت که چون زفتی و مانند آن اما اگر کند و هیچ دارو که در دو اطلی بسوزانی جو هم
اختیار کند از داروها خشک کننده تو تیا مغسول بکار باید داشت و مرهم آن کفک نشسته در دو غن کل در دو غن مورد باید ساخت و اگر علاج کار دارند هم شست کار دارند
اگر عورت بر هند باشد دارو کرم فرنوی را بخت بر ساقه یا بر عضو دیگر یا بر عضو کوی که نخیر و مزاج مانند او بود و باید از مودتا اگر جراحت ابدا فوا بیدا وی کوشت کند
و اعتدال باز آرند یا اگر کرم باید کرد نکند و چهل کرد داروی از بهر شستن کردن ساخته باشند از بهر دو دن یا از بهر دو دن یا از بهر کرم کردن و اگر مزاج او باید کرد و اگر یک باد
بر جراحت او بیا رایند و از آنکه بر دو اعتماد و باز آمدن کنند و داروها چنانکه واجب کند بکار هند و فرا بیند و اگر عصبها مجروح نخلت قوی بود اقلیم قطعه از قلمی
اندرون و مانند آن کار داشتن روا بود و بهر حال و بهر صفت که باشد بر بالا دارو نرمی نرم بر دو غن زیت چرب کرده باید نهاد و اگر جراحت بر جنب زیرین بود کرکاه و بر چهار
و بیخوابها ران چرب باید داشت و مجروح را بر جنب نرم باید خوابانید و بیچ حال نباید که باب بار و غن جراحت عصب رسد و از او عزاب خشا باید شست عزت نرم و بند نرم نیکو
باید کرد و اگر بسیار اسباب بر دو غن جراحت ایدخت عضو بیخته آمده باید که دیر در دو غن بدر سلیند چالینوس بگوید بر دی اما حوت سیدان اهر نابود و جراحت عصب
دست رسید طبیب از بهر جراحت را مرهم و بیا نهد و بنهاد و جراحت اما سوخته پس داروی نرم کنند و بر نهاد چیزی خشک از اندکنند و آب و روغن کرده باشند دست و مدبیر
بود سید مرد هدیل کند و هیچ اما که عصب نا کرانست و داروی قوی احتمال کند رها که عصبها بیوسته میان آن واقف و اگر عصب کوفته بود و جراحت اما سر تنج خشک
آب و مانند آن چیزی که دیشها کشاید علاج نشاید کرد کفر نیم بشکر زیده باید کرد و بعضا محکم کرده بر تنگی چون روغن احتمال و ورد خرشت و روغن سلب و برگ
حطی و بنفش و ضماد کردن و بیست صدف بر نهادن سود مند بود و کوشت صدف بر نهادن نهادی سخت سود مند است و اگر کوکی اما سر بود عقیدا العنب با غلیا نکوی و ضماد
کردن سود دارد و اگر اندک که بار و غن زیت کرم کرده چنانکه بیوست شود و در شکن هیچ پاره خوشکن خاصه نیم زوفا بدیز سرکه و زیت کرکنند و بر آن موضع نهند سود
دارد و اگر تنجی رسد و عصب بجهد خود یا سلب کرد دیگر باشد مغلی الیوده و درم تخ حطی کوفته و بیخته با روغن نهند و ضماد کنند و تخ خوشی بعقیدا العنب
بر نهند و ضماد کنند و اشق و بیرزد و فرمون بدیه و زیت دیه نهند و ضماد کنند و تخم مرو کیرند و بیخته ضماد کنند و در اخیلوی با هم بر آن سرکه کرمی نهند سود دارد و چیزی که
جراحت بر عصب افتاده باشد بغایت لطافت باید که و دعا آنکه جراحت اما سر کند و در چند هیچ چیز از غذا دادن نیست از بهر آنکه اول بعضد و استفراغ نیاز حاجت بود پس
غذا دادن حاجت باشد از خوش مضرت اولی و بباید دانست که بهترین داروی جراحتها و ریشها عصب را علاج الطف است خاصه کسانی که مزاج ایشان رقیق بود علاج الطف
راتها ذر و کشند با اندک روغن زیت چنانکه آنرا دو جزو دهند و بیشتر بدان بود و کسانی که کوشت ایشان زمل تر بود و مزاج خشک تر مخنی فرمود با آن سلیم بود و کسانی
از این خود مزاج کشد آن فرمون تا بد کنیم بر جزو کشد از دوازده جزو علاج الطف و بیشتر بر تن آن و از فرمون کنند بغایت موجع و صلبت و سکیخ و بیشتر از داروها
کرم کشد است و قوت و آیه ضعیف تر است سوخ که مایات که آنرا بتازی و حج ظلهام کویند خاکستر کرده که در دو سر بالا بند و لنا و لا بهمات و کاه باشد که از فرمون
خاصه نباشد بکار ایران سوخ خاز مکل الحیوس کنند و تیران مرهم با سلیقت این داروها که یاد کرده اند سود دارد و مرهم هذه مغسول و باب دیا باشد و بخت آب
با قاب کرم کرده سود دارد و داروها دیگر و مرهمها اند رقتا با دین یاد کرده اید **باب هفتم اندر جراحتها که بیک ستانی الوخز کویند و مدبر دن**
اوردن خار و پیکان و مانند آن از جراحت مخروق هم و جراحتی با کوشند که از اهل الخاذی و مانند آن افتد کاین و خراز کوشند که
از چیزی که بیک و باب افتد چون خاری و مشوزی و مانند آن چیزی و جراحتی بر کمتر از بیست سر و در فرو کنند و الخروق و الوخز و مجروح الوخز کوشند که کرم
ان بجدا الوخز سلم بود علاج جراحت بنا باید که کرد مزاج مجروح و کوشت تنگی بود و اما مرهم و بیان بدید آید خاصه اگر آنکه آن بیوست خرد کند و کوشت رسد علاج او بیش آن
نباشد که اما سر آن نشاند و اما خوز آنچه تدبیر نشاند اما مرهم و در باید که و هم علاج جراحت چنانکه در باب کفته یاد کرده آمده است و اندرین باب علاج سر و زاد و دو خاره و بکار

وانچه بدن را سلند یا کرده باید و بر زانو زدن معنی بفشارد و جراحت بود و بعضی آنچه که از جز یا ماز بگیرند و برکشند و بعضی بارد و هما جاذب تا هرچه بفشارد و ماده بیرون آورد
اورد خاصیت دارو بر و زانند و فشارند و جراحت با خارو خرابه بر دارد و کاری ظاهر است و بعلم جاحت نیست و انچه ان بیرون آید بخت با یکه سنند جراحت بکو تا بر و آورد
بیکار و بعلم ظاهر از ان جانب که درد امده است اسان تر است با از جانب دیگر بکند آمیند و از جنان باشد که جراحت میان بود و بیکار در و در کند بشت تا شد با بود که بیکان شاخی دارد که
اگر او را بر کنند مانی عظیم و جراحتی که کند بس صواب بود که اگر مکر کرد و مانند و بر دیدن عصبی شرایی با شد بر ابر از جایگاه دیگا فند و بیکار با ماز جانب سر بر زمین در جلد اجتماد
کردن تا بیکار اندر خون شکسته بخت باید از مود و با هستگی بجنبا بنا جنان کردن بسر کشند و بر کشیدن انبری با شد که کیرند او سوهان بود تا از جز و اگیرد و بخت دارد
و لیب با شد که بیکان زهر آلود با شد و کوشت را تباه کند ان کوشت با برابی دانست و مدت او انست که زنگ کوشت کرد در و مالی از همچنان حال کوشتها مرده شود و بدان
که بیکار از ان استخوان سخت خده با شد و بر ان قرار کشید که او را کر مکر مثقب بیاید سفت تا اسان بر اید و اگر بیکار از ان دانه ای بر شد نشت با شد چون دمانه و نشر و بیکر و خارد و
و علامت ماده بظاهر شود دست بیان باید برد و نباید جنبا بنید و طبیب باید که خوبیت سرا از صلاح و خصومت از صیانت کند تا مدتی و با رکود فاصد که بود اند مجروح را خلاصی
بود پس اگر علامتها بدید بنا بید کار از ان که مجروح خده و باید خط علاج با اولیا و بنا بیکفت در علاج کردن زیرا که بسیار دیده اند کسانی که جایزی احتماد با خط افتاده است
و امید خلاص و نجات علاج کردند و نجات در بیاید و اما دارو هایی از این نوع با شد استخوان دیگر بر ان موضع نهند جبیر او کدر جراحت مانده با شد بر کند و اگر با انکبین بشیند
تو بر تر بود و زر اوند مدحرج با انکبین شسته خطا کند و چنی بکیرند و عنا کنند تنها با عسل و بدن شخاش سیاه و بر ان درخت انجیر بابت جمع و تم بلک کمنازی بر ان لیف کوبند
با نکد بر بی قاطع جزی در ان اوند و بسیار که این همه دارو هاء جاذب است و منفع سلوخ اندیش باب بخت عجیب تا حاجت بر زکر کسد را استخوان سخت شده با شد و بیرون ماسیک
دنا از بکند و بر بنان رخ دیده بر و انچه جانوران و جا بوذکی تنازی الیه نظا به کوینده حاجت سر او از زانه طویل دیج فی و بسار زکر سخت جاذبت باب هشتم از کفتار پنجم از
کتاب هفتم اندر علاج کسی که او را خراج فرو تابد بعضی رجی که اما سر و تم چوب را بشناسد و عفونت از جایگاه رنج باز دارد پوست کوسفند است کوسفند ان ساعت کوفتی
جدا کرده با شد اما زیر جایگاه رنج بیشند و کمانند تا بر وی رسد و خشک شود تا دیکر روز بر ان نهند و جون روز اند ماسر و روز زا بر شد با شد و اکر سخت نهل سوده نرم بخایت
برابر جایگاه در انکنند پس پوست بر بو خند و اکر مقال نو کوفت و بجت و اکر خاکستر کهن بجای نهل کار دارند روا بود و اکر مواجع سفید لیج کیرند راست راست و قرع طی بسازند از دغن
و موم صافی و طلا کنند سود دارد و طعام او نخود اب فرما بیند از نخود مغسر نیم کوفت و طبیر اسرغ و بجا یاب خوب اب نخود نو کرده و اکر حضر با سان بود و مزاج کرم و خشک باشد
طعام تهیه کند و نمانی مشوی و بان بکنند و کوش فرما بیند و شربت انجیل و بر و بند جون سال است از هر و بدل درم با بدل مثقال در حبوب و هر کواز خوی اسیر و سقط اند در دهان صلاح
کرد کرد هانوی نیا شد و مجرب بجایت مقال با بیرهاد و اکر طبع خشک باشد حقنه نرم با باب سوها خیار شنبر طبع نرم باید داشت باب نهم اندر بیرون بن دان کدانه عرق و
نشتر ظرب انتو و بیج یا و انتخاب زبان بسیار با شد که مرهم بر سنوی فشنید و عرق کند و پوست اسماء او بر زبان یا بر بلاد و خیان سود و شود و ظاهر پوست ان بود و مرهم کوشتان اسرشت
ران مرهم سلید و ظاهر پوست ان رود و باشد که اما می کند و با شد بکه پوست کست شود و زوانوند علاج بیج مطاوی اکر جز سوده و سلان پوست نباشد علاج اند که ترنجا
پوست کنند تا هوا خلل بدر و سد و اب سرد و اب سوده و بر زند و بر مالند و اکر اقتیا دهار و سوخت و کوفت و بیخت بر رکنند صواب بود و طبیع سماق و فتیج او سخت سوده منداش
رها سنا شاب سوده ملا کردن و اب کرم با نیم کرم سود دارد و در و شام خشان سود دارد و بیج سوده و شش تازه بر نهاد خاصه شش اسیا تر سود دارد و شش کاب کنند
و بر ان موضع اماس نهند و در و اب بر و دست کنند و اکر اماس نباشد بکو سوزن کهن سوخته بیرون بر کنند سود دارد و بر مرهم اسفیداج سود دارد و صفتان بکیرند
اسفیداج و اشق و روغن کل و روغن و بار و روغن بر بار و روغن سوسن موم کنند بخت اشق را در اب کرا بجوش کنند و اسفیداج با اسپیا بیند موم کنند و بکار برند و اندام نام برد
کفتار ششم از کتاب هفتم اندر دماغ کردن و ان کفتار دوازده باب است باب نخستین از کفتار ششم از کتاب هفتم اندر منفعت دماغ
کردن و بیماریهای علاج ان دماغ با بیماریها زیر که منفعت دماغ کردن انست که در اندامها اسیا که در اندامها اسیا که در دو مزاج دو کیه ان الخام با تباه کند و علت بد
اسد باشد و طبیب خواهد که از الخام بالان رطوبت با کرکند انواع خاستها و دارو هاء کرم بیا کرد ان وفا نکنی تا اند کرد دماغ کردن با شش از اندیشه کنند و منفعتها و بیماریهای کرم
بیان منفعتها بیان بهاء سه بند بخت کنی و بیماریهای علاج ان دماغ با باید که دستا نوده است کی در دو چشم کم کی سیان نزد دماغ باشد دوم صرع الفرع کی سیان نزد دماغ دیا
سوم جنام است چهارم فرود امدن اب بچشم پنجم دانستن ان تا ان بنا بیند چم و امدن مجل فرو دیه بیماریهای چشم ششم ناسور کوشه چشم که سیاری عرب کویند هفتم خراج که از بیرون
قولنج کند هشتم خراج که در دیا شد و دیم اند و عشا و جکر باشد و شربت سود دارد نهم بیماریهای سر یازدهم درد و ضعیفی معده که از نزد ها دیبا و قولنج کند یازدهم علت استسقا
دوازدهم بر زیاد شدن هوا استخوان باز دارد انکشت جیب دیباری رطوبت با بیب از طاسی سر یازدهم سی بر کاه رین چهاردهم عرق النسا یا نزدهم علت فوکه تازی قیلا کویند
شانزدهم علت فوکه در بیرون از ذانند باب دوم اندر دماغ کردن سر از بهر درد چشم کهن و صرع النفس و علت جذام اما دانی و بند و خشونت
النفس که کسیان نزد ها دیبا بر بد سوی سیان را با باید که در دیل دماغ و دماغ جان با بیه که بیوست سر جلد سوزند و جون بیوست با از انها استخوان نهایند با شد استسقا جاده و نزد بر بیوست
خواهند شود و اکر نزد سخت دیبا بر بود دماغ و دو باید که باسه و جراحت لمه دکی شاده و اید داشت تا رطوبتها بی الاید بر ترس هما دارو با شد و علاج کردن و اکر که سنکه علت جذام خواهد بود و

تج دماغ باید مهاد کرد که حقه سر نکاه و بوی بیتا و ترم انکاه از اوغ بر بلت سوم الاین را بنکاه کر تر از ترم است و نفع فرو مکاکی و اکر بوسه کر بر کر کردن نیست و دو دماغ و کر کردن
بکی دین دارت و دیکر سوی سب بر جایکاه در زمه که در نشر اخضا اخضا سر اکر که ده اند است باب سیوم از کفتار ششم از کتاب هفتم اندر دماغ کردن صنع کاپانی
و کده بهد و بهشتند بیاره سب بدو و نشند کاب فرو اید عین لیسان سر کسه بعفونت سبع را که کند شر با زهر هند کنی و بیاغ دوز نند و سر هاء ان کشتن تا خون ان کند نباید
باب چهارم اندر دماغ کردن پلک چشم تا موی فرو خی بر نیاید موی دین با را باید که بر بن موی بیاغ بر نهاد و بان ان ابل و جا شد که بن هر موی را
دماغ کند و باشد که زخم بعاد اغ کند و معفونی اغ کند و بعفونی اغ با شد که هاری و از جان با شد که جراحت میان بود و بیکار در و در کند بشت تا شد با بود که بیکان شاخی دارد که
اکر او را بر کنند مانی عظیم و جراحتی که کند پس صواب بود که اکر مکر کرد و مانند و بر دیدن عصبی شرایی با شد برابر از جایکاه دیگا فند و بیکار با ماز جانب سر بر زمین در جلد اجتماد
کردن تا بیکار اندر خون شکسته بخت باید از مود و با هستکی بجنبا بنا جنان کردن بسر کشند و بر کشیدن انبری با شد که کیرند او سوهان بود تا از جز و اکیرد و بخت دارد
و لیب با شد که بیکان زهر آلود با شد و کوشت را تباه کند ان کوشت با برابی دانست و مدت او انست که زنگ کوشت کرد در و دمان از همچنان حال کوشتها مرده شود و بدان
اکر بیکار از ان استخوان سخت خده با شد و بر ان قرار کشید که او را مثقب بیاید سفت تا اسان بر اید و اکر بیکار از ان دانه ای بر شد نشت با شد چون دمانه و زنشر و بیکر و خارد و
و علامت ماده بظاهر شود دست بیان باید برد و نباید جنبا بنید و طبیب باید که خوبیت سرا از صلاح و خصومت از صیانت کند تا مدتی و با رکود فاصد که بود اند مجروح را خلاصی
بود پس اگر علامتها بدید بنا بید کار از ان که مجروح خده و باید خط علاج با اولیا و بنا بیکفت در علاج کردن زیرا که بسیار دیده اند کسانی که جایزی احتماد با خط افتاده است
و امید خلاص و نجات علاج کردند و نجات در بیاید و اما دارو هایی از این نوع با شد استخوان دیگر بر ان موضع نهند جبیر او کدر جراحت مانده با شد بر کند و اکر با انکبین بشیند
تو بر تر بود و زر اوند مدحرج با انکبین شسته خطا کند و چنی بکیرند و عنا کنند تنها با عسل و بدن شخاش سیاه و بر ان درخت انجیر بابت جمع و تم بلک کمنازی بر ان لیف کوبند و اکر با انکبین
با نکد بر بی قاطع جزی در ان اوند و بسیار که این همه دارو هاء جاذب است و منفع سلوخ اندیش باب بخت عجیب تا حاجت بر زکر کسد را استخوان سخت شده با شد و بیرون ماسیک
دنا از بکند و بر بنان رخ دیده بر و انچه جانوران و جا بوذکی تنازی الیه نظا به کوینده حاجت سر او از زانه طویل دیج فی و بسار زکر سخت جاذبت باب هشتم از کفتار پنجم از
کتاب هفتم اندر علاج کسی که او را خراج فرو تابد بعضی رجی که اما سر و تم چوب را بشناسد و عفونت از جایکاه رنج باز دارد پوست کوسفند است کوسفند ان ساعت کوفتی
جدا کرده با شد اما زیر جایکاه رنج بیشند و کمانند تا بر وی رسد و خشک شود تا دیکر روز بر ان نهاند و جون روز اند ماسر و روز زا بر شد با شد و اکر سخت نهل سوده نرم بخایت
برابر جایکاه در انکنند پس پوست بر بو خند و اکر مقال نو کوفت و بجت و اکر خاکستر کهن بجای نهل کار دارند روا بود و اکر مواجع سفید لیج کیرند راست راست و قرع طی بسازند از دغن
و موم صافی و طلا کنند سود دارد و طعام او نخود اب فرما بیند از نخود مغسر نیم کوفت و طبیر اسرغ و بجا یاب خوب اب نخود نو کرده و اکر حضر با سان بود و مزاج کرم و خشک باشد
طعام تهیه کند و نمانی مشوی و بان بکنند و کوش فرما بیند و شربت انجیل و بر و بند جون سال است از هر و بدل درم با بدل مثقال در حبوب و هر کواز خوی اسیر و سقط اند در دهان صلاح
کرد کرد هانوی نیا شد و مجرب بجایت مقال با بیرهاد و اکر طبع خشک باشد حقنه نرم با باب سوها خیار شنبر طبع نرم باید داشت باب نهم اندر بیرون بن دان کدانه عرق و
نشتر ظرب انتو و بیج یا و انتخاب زبان بسیار با شد که مرهم بر سنوی فشنید و عرق کند و پوست اسماء او بر زبان یا بر بلاد و خیان سود و شود و ظاهر پوست ان بود و مرهم کوشتان اسرشت
ران مرهم سلید و ظاهر پوست ان رود و باشد که اما می کند و با شد بکه پوست کست شود و زوانوند علاج بیج مطاوی اکر جز سوده و سلان پوست نباشد علاج اند که ترنجا
پوست کنند تا هوا خلل بدر و سد و اب سرد و اب سوده و بر زند و بر مالند و اکر اقتیا دهار و سوخت و کوفت و بیخت بر رکنند صواب بود و طبیع سماق و فتیج او سخت سوده منداش
رها سنا شاب سوده ملا کردن و اب کرم با نیم کرم سود دارد و در و شام خشان سود دارد و بیج سوده و شش تازه بر نهاد خاصه شش اسیا تر سود دارد و شش کاب کنند
و بر ان موضع اماس نهند و در و اب بر و دست کنند و اکر اماس نباشد بکو سوزن کهن سوخته بیرون بر کنند سود دارد و بر مرهم اسفیداج سود دارد و صفتان بکیرند
اسفیداج و اشق و روغن کل و روغن و بار و روغن بر بار و روغن سوسن موم کنند بخت اشق را در اب کرا بجوش کنند و اسفیداج با اسپیا بیند موم کنند و بکار برند و اندام نام برد
کفتار ششم از کتاب هفتم اندر دماغ کردن و ان کفتار دوازده باب است باب نخستین از کفتار ششم از کتاب هفتم اندر منفعت دماغ
کردن و بیماریهای علاج ان دماغ با بیماریها زیر که منفعت دماغ کردن انست که در اندامها اسیا که در اندامها اسیا که در دو مزاج دو کیه ان الخام با تباه کند و علت بد
اسد باشد و طبیب خواهد که از الخام بالان رطوبت با کرکند انواع خاستها و دارو هاء کرم بیا کرد ان وفا نکنی تا اند کرد دماغ کردن با شش از اندیشه کنند و منفعتها و بیماریهای کرم
بیان منفعتها بیان بهاء سه بند بخت کنی و بیماریهای علاج ان دماغ با باید که دستا نوده است کی در دو چشم کم کی سیان نزد دماغ باشد دوم صرع الفرع کی سیان نزد دماغ دیا
سوم جنام است چهارم فرود امدن اب بچشم پنجم دانستن ان تا ان بنا بیند چم و امدن مجل فرو دیه بیماریهای چشم ششم ناسور کوشه چشم که سیاری عرب کویند هفتم خراج که از بیرون
قولنج کند هشتم خراج که در دیا شد و دیم اند و عشا و جکر باشد و شربت سود دارد نهم بیماریهای سر یازدهم درد و ضعیفی معده که از نزد ها دیبا و قولنج کند یازدهم علت استسقا
دوازدهم بر زیاد شدن هوا استخوان باز دارد انکشت جیب دیباری رطوبت با بیب از طاسی سر یازدهم سی بر کاه رین چهاردهم عرق النسا یا نزدهم علت فوکه تازی قیلا کویند
شانزدهم علت فوکه در بیرون از ذانند باب دوم اندر دماغ کردن سر از بهر درد چشم کهن و صرع النفس و علت جذام اما دانی و بند و خشونت
النفس که کسیان نزد ها دیبا بر بد سوی سیان را با باید که در دیل دماغ و دماغ جان با بیه که بیوست سر جلد سوزند و جون بیوست با از انها استخوان نهایند با شد استسقا جاده و نزد بر بیوست
خواهند شود و اکر نزد سخت دیبا بر بود دماغ و دو باید که باسه و جراحت لمه دکی شاده و اید داشت تا رطوبتها بی الاید بر ترس هما دارو با شد و علاج کردن و اکر که سنکه علت جذام خواهد بود و

سه واع کرده شود و منفذ قرحه رباع تا رکاشته باید داشت تا طوبه بهاب کاید بیرون بهمان روز باز بر بندند گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر مجروح و مداوای وی

گفتار دوم جزو نخستین اندر مداوای وی جزو دوازده باب باب اول اندر احوال اندامها که از جای خویش بیرون آید و علامتها

علاج ان و طریق کلیم

بیرون آمدن از جای خویش بیرون آید و آن نظر طبیعی شود تا ندی جمع گویند و از آن دو گونه باشد یکی که از جای بیرون آمده و نخوی و اندر دون و تر شود و دیگر آنکه نخوی بیرون نیاید و از جای بیرون آمده و نخوی و اندر دون و تر شود و دیگر آنکه نخوی بیرون نیاید حنیه نامند که گوشت در اطراف کاهی بنده کاه باشد گوشت مده بود و آنچه می بینند و تمام بیرون نشود و زوال المفصل گویند و آنرا که استخوان از جای خویش باز شود که مفاصل ایشان از هم گسسته بود و زوده از جای بیرون آمده باشد و بعضی از جای بیرون آمده و بعضی اندر جای خود باشد و استخوان از جای خویش بود و کسانی باشند که مفاصل ایشان از هم گسسته بود و زوده از جای بیرون آمده باشد و بعضی از جای بیرون آمده و بعضی اندر جای خود باشد و استخوان که اندر آن مفاصل باشد زودی بحکم و چست شود و بر اطراف او چون استخوانها باشد بحکم نباشد و بعضی از جای خود که رطوبتها در مفاصل او در آید و بر اطراف ایشان آغشته و سست شود و چون حکم و استخوان بر اطراف او چون خود و بعضی را سبب حکم قوی و زخمی باشد که استخوان بنده کاه در وی شکسته بود و سست شود و بنده کاه بدان سبب سست گردد و از جای بیرون شود و بنده کاه را دهان و مرد و بعضی سوار تر و بعضی میان این و آن بود اما اینجا استخوان ساعد و بدین سبب هر کاه که

سوی پیش افتاده باشد دست راست او باید کرد موضع اسیا و بر باید نهاد تا کف دست بر پهلوی سر بنگاه بجای بازو خود و اگر بازو کوته بود باشد و از جای بیرون آمده باشد بکشیدن بجای باز
باید برد و استاغد **باب بشتم از جزو نخستین اندر بیرون آمدن زنها و انگشتان** تدبیر بجای بازو بیرون آمدن بنگاه و بند هاء انگشتان سخت مشکل نیست و طریق
آنکه بنشاست و تو نیز تا شکو بنگاه و انگشتان راست کرده و استخوان بجای باز آید و بر جای بیست **باب هفتم از جزو نخستین اندر بیرون آمدن زنهها و پشت**
مهره پشت که از بجای بیرون آمده و آن که خناغ فشارده شود و هر که خناغ فشارده شود زود هلاک شود و بعضی نیز از خناغ رست گوفشارده شود هم هلاک گردد و اگر مهره گردن یا
جای بیرون شود خاصه مهره نخستین هم زود از بیرون شود و در هلاک شدن از بهر آنکه عصب که حرکت هم زدن بدانست فشارده شود و اگر مهره پشت که از فقارها اصدق گویند از بجای بیرون شود
و بیرون شدن از سوی اندرون بود از علاج بیشتر از بهر آنکه دست بدان نرسد تا اندر راست کند و بیرون آید و بجای باز برند و گویند که پشت اند تا از جای باز آید بیمار بر تو بر دارد کشیده اند
و تخته بر موضع مهره نهاده و بیمار را بر تخته بر بسته آورده و چیزها بر آن داده تا در تخم آورد بیرون آید و بیرون آمده را بر جای باز کرده و هلاک گردد و مهره را سوی بیرون دفع کند هیچ سود
ندارد پشت است و بتر از آن کرده و ملاک است کرده است و هیا را با غذا که کسانی بکند و سانی از استخوانها اگر بند که از مهره بیرون آمده است چنانکه اندر تشریح یاد کرده آمده است و هر که
کوبکی از این سانی و بکنان موضع اندر نشیند بیند زنده مهره از جای بیرون آمده است و سوی اندرون شده و کرد و دیر از این بیند آفت و علاج کرده آند و مقدمه بر بیمار است بنهاد شدن
که مهره بیرون آمده است و این مکن نیست از بهر آنکه هر که از مهره صلب در اندرون شد بود و بر باز بازگردد و هلاک گشت و اگر تمام بیرون نشده باشد و بطل و بیران باز نگرفته باشد اما قوت بنشاخ
و عصب بدید آید خالی باشد و با خرد و باز خواست آوردن آید و اگر سوی هاء بیرون آید مضرت آن خناغ کمتر رسد که کان از مضرت خالی نباشد و عصب که فرود آن مهره باشد بشعیف
شوند و با هاء عضل شانه مقدمه هه ضعیف شوند و هلاک نزدیک بود و از بیرون آمدن بدل مهره پشت مقوس نشود سوی گوفشوی و از شکستن سانس آگی باشد **علاج** و هر
که سقط افتد یا اسپوس دکه مهره پشت بیرون آید طریق بجای باز بردن آنست که در آن او را بهر دو زانو بر دارد بقوت چنانکه خادم کرمابه بر زند تا اعلیها و اوفتر شود پس بر دارند و بر زمین کنا نخلها اندر چنانکه خوشه
باشد و دستاری دو بار بر سینه او بچند و کنارها دستار را اندر او فرو برند و از فرو بر دو زانو بر دست و طریق دیگر آنست که چوب چنانکه بدان باز برند بر پشت او مالند بقوت
بند و این چوب دشکوی بهند که بر این چوب استاده باشد و دستار دیگر بیارند و هر دو پای مرد را از بالا زانوها بدان بندند و آنجا که از زانوها بود بندند و کنارهای دستارها
بچوب دیگر اندر بندند و دشکوی دیگر دهند که تا بدل پای مرد استاده است و هر دو پای مرد را بر تخته بچوبها سخت بکرند و بکشند و مرد او بن کنند و بر آن مهره نهند و قوت کنند تا بجای باز شود
و اگر بدان خاصیت که بر نیز مهره بابت و قوت کند بیاید بیاستاد و پاک نباید دانست و اگر بدین تدبیر بها راست نشود و بیمار قوت دارد تخته بکرند و اندرین دیواری کنند بدیگر کنانست
سوراخی که تخته سخت سقد دیگر کنند و بر تخته بر بسته و بر تخته اندر دو چوب و این سوراخ چنان سازند که بر زانو آمده است پس بدل سر تخته اندرین سوراخ نهند و بر میان
تخته بر بین مهره نهند و بر دیگر سر تخته قوت کنند و فرو فشارند تا مهره بجای باز در پس تخته دیگر بهنا بان سه کلفت و در از ده انز چند که بجا گاه مهره آنکه بجای باز برده اند و تخته
جای مهره را دست بگیرد و حرکتها کنان با سانه بیان کرده بر بین تخته بچند هموار و بر آن جای نهند و بر بندند و اگر نیز آن کار اثر بهره تدبیر هاء کرده باشد هنوز شخص از حرمه مانده باشد
طلبهاء رنم کنند و می باید داد و این تخته بر پشت می داشتن و طریق بجای باز بردن مهره که دانست که بیمار اینقدر باز خواهد بود و سر آن بکشند و مهره را بدان تا بجای باز شود و تمام
قوی کنند بر نهند و بر بندند و تخته بر نهند و بانانه دراز کردن و بر بالا نهادن و بر بندند چنانکه بند بر حلق نباشد کان بر سر و بر سینه باشد **باب هشتم از جزو نخستین از کتاب هفتم اندر بیرون آمدن بندگاه عصعص** بسیار باشد که مقدم افتد باز خود و عصعص بجای خود
بیرون شود **علامتها** علامت او آنست که آن جا گاه اندر مقال افتد و خداوند علت را حرکتها و پای و رو تو کردن زانو تخت دشوار بود **علاج** تدبیر آنست که رد او گفت میانه بدید
مقدمه بیاکند و مهره عصعص را باز جهد و قوت کند تا بجای باز خود در پس نهادی قوی کنند و بر نهند و بر بندند و بیمار را بعاجها آنک خوند تا مکسر بر باید خواست علاجت و این
زیر بلخ نرم دارد **باب نهم از جزو نخستین از کتاب هفتم اندر بیرون آمدن بندگاه ران** بیرون آمدن مهره استخوان ران از دست
سر بیا افتد و گاه باشد که سر و زانو است ان از سوی اندرون آفت و گاه باشد که سوی بیرون و گاه باشد که راست فرو سوا بد همچون بنگاه موضع باشد دراز تا از دو کوه باشد
و زانو بدو تو نتواند کرد و بندگاه ران و دو تو نتواند کرد و بیفتد بر ران اما سیده نمایند بهر آنکه سر استخوان ران اندر بیرون آمده باشد و اگر سوی بیرون آمده باشد این
کوتاه تر بود و بیفتد ران اندر مقال افتاده باشد و برابر ران اما سیده نماید از بهر آنکه دیر تر بسته کرده و بسیار باشد که چون استخوانی شکسته خود اما سیاه گرم احتو ران بود
خون بسیار رود و گفت که حالی ان استخوان چو گفته شود هر یکی را از این امر علاج باید کرد و کوشکی گفت خواهد بود نقوت بنگاه باید دانست و باید آنرا تا خون خونا رود و
و لاستا کم شود و بنا کرده و از استخوانها و شکسته جز استخوانهای اطفال نرود از بهر آنکه هنوز قوت نخستین اندر تن ایشان بود و استخوانهای ایشان بر ایشان گرم است شود و از رو
و لکن خلای همچون غضروف بر حالی از جای باید بدید آید و آن شکستگی استخوان کند همچون آنکه روی آن که چیزها شکسته را بار حکم کنند و از بهر استخوانها نوش مهم استخوان

از جای خویش بیرون آید زود بجای باز باید برد و اگر تا خیر افتد رطوبتها بدان از جای بر نخته شود و عفونت و تباهی پدید آید و طریق بجای باز بردن او آنست که اگر فرو سوده باشد آنرا
بکشند و آن سوی راست و چپ چنانند تا سر استخوان بر بر جای خویش خویش آید پس بجای باز برند و هر گاه که بر جای خویش آمد خود بجای باز شود و گاه دانند و بنهاد بر نهند و بر تخته
نواری نرم بگرند و بیل سر نهاد همچون بکار بر بسازند و پای او را در آن بکار کنند و آن نواری را بر ساق او بر بندند و بسته و بسته او کرد آنند و بند کنند تا پای نواز کشیده تا هم و آن بلاز
جلی بر بن خود و اگر سوی اندر آن افتاده باشد بیمار را دو تو بدارند چنانکه کسی زمان بر کرد ایستاده باشد و مهره قوی او را از بن موکه بنهاد آفت کوفته دارد و او ستاده نهاد و
سر بر آن فرو کرد انجا کو از است و بکشد و بجنباند چنانکه آن سر آن را بجانب راست تا زی جانب آن سوی بیرون که جانب و جای است باز بدید بر آن بن دار را
بیالا مرد و بجای اینجاست و چون بیند که بر جای خویش بجای باز برد و اگر شاکرد بجلد میا نگاه آن او و باز نواری گفت دارد و او را در آن حرکت کو نیکو هم باید و هم صواب باشد
و اگر سوی بیرون افتاده باشد هم بدین طریق بجلو باز باید برد لکن کشیدن آن وجنبانیدن آن بضعف از باید از بهر آنکه بیرون آمدن بیش خلاف است و اگر سوی پیش آن بیرون افتاده باشد
هم بدین طریق بجای باز باید بردن از چند کوتاه است کردن و بنهاد بسان تاست کردن و بنواری بند و مرد قوی آن نوار بر دو تی خویش افکند و بکشد و دو مرد دیگر از نوار دیگر بر دو تی
بکشند چنانکه بیار از جای باز باید بردن تا بجای خود آمده شود و مهره بر آن بجای باز خود بر نهند و بر بندند **باب دهم از جزو نخستین از کتاب هفتم از کتاب**
هفتم اندر بیرون آمدن بندگاه زانو زود از جای خویش بیرون آید و آسان بجای باز شود و چون بیرون آید هم چنانکه آفت سکو سوی پیش از بهر آنکه نشیب زانو او را گاه دارد
علاج بیمار را بر کرسی نشانند و مردی خوش زان او را گاه دارد و دیگری دست اندر بطها افکند و بگاه دارد و دیگری استخوان ساق او گرد و بکشد و آن دو مرد او را گاه می دارند تا
بر و بکشند و استاده دارد بر بنگاه و دارد تا چون استخوان بر بر جای خویش باز شود و در دهال بنهد و ضماد بر نهد چنانکه باید **باب یازدهم از جزو نخستین**
اندر بیرون آمدن نفس زانو بسیار باشد که نفس زانو بفرو از جای خویش بیرون شود **علاج** و آنست که بیمار راست و بکشد و بهنه زانو را بجانب او بکشند و بجای باز بر نهاد
حاسبک لغزیه باشد فرا هم بر نهند تا او را گاه دارد و آن اخریدن بدان جانب باز دارد و ضماد بر نهند و بر بندند و بر بالا بند تخته دو سو بر نهند چنانکه دست و بسته نتوانند
دو تو نتوانند کرد و چون بند باز کنند زانو هما بشکی دو تو کنند **باب دوازدهم از جزو نخستین اندر پای شکستن از پای خویش**
بندگاه شکستن از جای خویش بیرون آید علاج هم بکشیدن باید که چون بندگاه زانو که تمام از جای بیرون آمده باشد و در شوار بجای باز می شود و علاج او آنست که چهلی
بزمین اندر سازند حکم چهار رسن بیارند و بقدر باز نخلها بندند چنانکه این چوب اندر میان زهره و آن اجاست و کرباسی با زهره چوب بر پیچند تا چون چهار بر کشند آن اندام
چوب خسته نشود پس قدم او بگیرند و بکشند بقوت تمام و بگرد پای او بگیرند و او را بکشند نگاه می دارد و اگر چنان چوب از بالا است که تا بیمار تو کشیده نشود اولی تر آن باشد که
مردی بقوت ساق او گاه دارد و دیگری بر آن باز گاه دارد تا چون بیرون کوفته نشود بندگاه بجای باز شود و چون بجای باز شود بند بر بندند و بسته بر بندند چنان باید که تخت
پای فرو مانند و بگرد دانند و بر گاه شانک بند کنند و پی باشد و گاه دارند تا از بیرون بند در بندند شود و بیمار را چهل روز باز دارد و اگر پیش از آنکه سنگ محکم شود
حرکتی کند بندگاه ضعیف شود و باز بر جدا باید و بنجها قلق کند و بند علی انگشتان پای که از جانب بیرون زاید بکشد و بجای باز شود همچون بندها و انگشت اندامست و هر بندها
بجای بوند و راست کنند که تا هواری بماند او را بدارو ها و نرم کنند تا که درد علاج کند و مصلحت اما سها صلب گفته آمده است علاج کنند **جزو دوم از کتاب هفتم از کتاب**
هفتم اندر مجری و این جزو ده بابست باب نخستین از جزو دوم از کتاب هفتم از کتاب هفتم اندر احوال شکستگیها
استخوانها که شکسته شود بعضی اندر اندام شکسته شود و بعضی از پهلوی بعضی خرد شکسته شود و مجاز هر نوعی را نامی نهاده اند اما آنچه از دراز شکسته شود و بعضی از بار بعضی جمع گویند
و بعضی اندر شکسته باز بار بعضی از بهنا شکسته خوانند اما هاء گویند و اما بجانب سوی گویند تحویل گویند و محلی بتر کمی باشد که لحوق اندر آورد
همچون تمام از است طه گویند و بدان که شکستگی شاخ شاخ شود از است شب گویند و متشظی تر گویند و باشد که استخوان ریزه شود از بر می گویند و اگر سخت ریزه بود از سوی تو گویند
و مرضوض گویند و استخوانی بتر گویند و هر گاه که استخوان تمام شکسته شود جایگاه شکستگی آن برابر یکدیگر نیفتد و بغشا از بر بیرون بی شیات و گوشت و رگ و حلی او است
تخلی و بدین سبب درد و اما سی بدید آید و آنچه شکسته شود و بر درست کرد و هر عضوی که استخوان او تمام شکسته شود دو تو کرد و تقرار می گویند اگر سوی بیرون باز کرد
و سوی از آن شکسته بلاز بلند که کمی باند و آن کند آن بهر آنکه ملاقات آن با عصب بیشتر بود و هر شکستگی که بندگاه افتد و بلب مفاصل آن استخوان دیگر اندر وی نشیند بندگاه
هر گاه که درست سودمند بندگاه صلب بود از بهر آنکه درست شدی بلاز استخوان بدید آید و حرکت از عضو بدان سبب دشوار گردد و مدتی باید تا درست شود و شکستگی که در بندگاه
استخوانها که بسیار است سبتر گردد و همچنین آنکه در بندگاه اوفتد که بجا و رسد استخوانها بسیار که نزدیک بود و گشادی و تو کم بود همچنین بندگاه شاخ که هر گاه که درست گردد
سلبتر بود و سعتر شکستگی آن بود که استخوانها که در بندگاه اوفتد که بجا و رسد استخوانها بسیار که نزدیک بود و گشادی و تو کم بود همچنین بندگاه شاخ که هر گاه که درست گردد
خون بسیار رود و گفت که حالی آن استخوان چو گفته شود هر یکی را از این امر علاج باید کرد و کوشکی گفت خواهد بود نقوت بندگاه باید دانست و باید آنرا تا خون خونا رود
و لاستا کم شود و بنا کرده و از استخوانها و شکسته جز استخوانهای اطفال نرود از بهر آنکه هنوز قوت نخستین اندر تن ایشان بود و استخوانهای ایشان بر ایشان گرم است شود و از رو
و لکن خلای همچون غضروف بر حالی از جای باید بدید آید و آن شکستگی استخوان کند همچون آنکه روی آن که چیزها شکسته را بار حکم کنند و از بهر استخوانها نوش مهم استخوان

بازو و شانه از دست خود بر استخوان شانه بر استخوان ترقوه که شکستگی بی در اندام بود و استخوان ران و استخوان ساق و دو تربت شود و مدت دست شدن هر عضوی بر دست بیوفتد
دو روز دست شود و استخوان پهلو اندر بیست روز و استخوان ساعد در سی روز و استخوان ران اندر چهار روز و استخوان ساق اندر سه ماه و چهار ماه دست شود و سبب که استخوان
بدان سبب دیر تربت شود چهار وجه است یکی بسیار جایگاه شکسته بود یعنی دوم سنان رود که کاهن اندر چرکها چهارم طعام و ادویه که خوردن
و استخوان بر هم سفر بی و خشک مزاج دیر تربت شود اما آنکه خون ایشان لاغر باشد و بدین سبب است که خداوند استخوان شکسته را طعام لطیف و لاغر فرماید چون چوب هیزم و بجوشد
و اندر بدن ایشان و عصاب تربت شدن استخوان آنست که زنان خون بر ظاهر پوست جایگاه بدید آید اگر چون شکسته درست کرد و طبیعت از آن ماده که آنجا اماده کرده باشد سستی آورد
نظاید و چنگ کند **باب دوم از جزو دوم از کتاب هفتم اندر قانون مجبری و درمانی** قانون بدان بر زبان اندر مجبری و درمانی دو کار است یکی کشیدن عضو است و دیگر تنگی
املاک بدین چنان باید که هر دو استخوان شکسته و از جای بیرون آمده بر ابر یکدیگر آید چنانکه مجبر و جدا از راست بدارد و هر دو را کشیدن باشد باعتدال و مقدار حاجت و کار باید تا
مقدار حاجت کشیده شود باشد که تنگی و الهاء صعب بدید آید و چنانکه آنکه باشد خوفی از تنگی و این معنی آنکه شکسته و مضرت کشیدن اندر ماه و تر کرده بود اندر بیکه عضو اندر کوهان و نرم فرمان
بدارد تر بود و اگر بقدر حاجت کشیده شود استخوانها اندر خوفی از تنگی و این معنی آنکه استخوان شکسته و از جایگاه اندر آمده باشد از راست و بجایگاه بخوش نرسد و اندر بیکی از راست و بجایگاه بخوش چنانکه باید
چنانکه باید کشیده شود مجبر بیست بر دی الله و اما نظام خوفی از اندر دیر فرا دارد بر فقد و بر بند و عضو شکسته را بدان اگر مدت کرد و کرد و بسته باید داشت تا کمتر چون
اما بر والی جراحتی باشد بوقت حاجت باز دی یا بیکشاد و اگر اما سر والم و جراحت بنات شده و کوکاه باشد و کوکی باید که چندانکه احتمال کند تا طبیعتان عضو کشاده
و بر چه نشود و جایگاه و استخوان شکسته تا از جای بر بیرون آمده را خواهد کشید باخواهد بست چه باید کرد تا دیر سعب قدر کشید باید دانست که دیر باشد که از آن عضو را بخشد بر بند
و بندان دیر تر کشایند و بند کوتی باز نداند ان عضو بر دو سه روز شود و بدان حاجت باید که آنرا از دی جدا کند و چون معلوم شده است که از استخوان اندر ای
نرسیده باید که معلوم کرد که مقصود از بستن جز آن نیست که جای بر جای آن موضع و بدید مجبر نی دشید بی بر از هر چه خون آورده و شد اما عمل کند چون حرکتها و قوی و جایی خشم
و هوا گرم و مالیدن آن بر هر باید کرد و ماده ای خوی خلط باید داشت و خنا رها و تابش و مهره که در و حلوت بود بر نهادن چون مازو و هاکه در مداح قوی آید کرده آمده است خاصه
که در دها بهار کوی و کشانیدن و هر گاه که دست شدن استخوان از مدتی که آنرا باید بکند رود حکم نشود بباید دانست که لحیا ماده است که از آن دشید قدر کند هر چه که در شما آنکه
دیر درست شود بخارند و بخراشند تا آن ماده بر دارد آنچه باید بدان موضع باز بر نوق تا خش بباید خاریدن و کف دست بر وی باید نا آنرا بر آن موضع گرم شود و ماده بد و خون ضعیف بکار
تعلیل پذیرد و خون نرم و آنچه از رود و دشید بدست کرده و دبیر باشد کردن استخوان کرد و دو بیرون سنا بر بیخزد و بدان سبب حاجت لوح کند باید که حال این بود آنرا تخت
نشاید بست مگر بر دها باید بست و هر گاه شکسته شدن استخوان جراحتی آمده و راست کردن استخوان و ستخوان ناچیز نشاید کرد تا آن وقت که جراحت درست شود آنچه کند موضع
صلب کرد و راست شود آن کرد و نتوان بست مگر که کشیدن رود و عظیم قوی کند و با این همه هر گاه که در وی عظیم و خطری بر زبان خواهد بود راست نا کردن و اما بر
تا کشیدن و بند نافرمودن اولی تر از راست کردن بود از بهر آنکه در وی بدین عضو بیشتر از خطرهای بود بر نوع و اما بر آن بود که بدان شکستگی و اعراض آن نگاه کند و اما کرد باید کشید از آنکه
که بتوان کشید بکشند و آنچه راست توان کرد راست کنند و با هفت نکند و هر گاه حتی راست نا شده باشد همچنان کذارند تا هم خطر بر زبان نشاند و هم شکسته راست کرده باشد و بدست بیش اگر
در وی عظیم قوی کند بباید کشاد و اگر حاجت آید که استخوان راست کرده را از هم جدا باید کرد و بی نظام باید کشاد تا بجا و از آن در خطر سر باید و خطری پدید کند بباید کرد و بنظر
سکون هر کرا استخوان بسته باشد بباید مود تا خرق و فرو غرض از آن نیاشد که ما حتار ابسوی اندر و آن کشد و جاید بیش از آن خرق و زیدن بد دلی می نماید و بعضی خرق
ظاهر نوق می نماید داد با بکیکن که در وی قوت خرق و می کوید بر و کار بر غلط خرق و آیت ماده و خاجا چه علی بینا کوید این فوق کجا لیس میان روز کار بغلط و روز کار
خوش کرد راست اندر بی باب بجهت و شکستگی کار زدا بود سخت تر باید بست چنانکه نکاه اسخوان و از هم فشارده شود و اینجا ان بهنا شکسته خود تا سل استخوانها بر یکدیگر
راست نشوی هم از نشاید بها و دشاید بست و اگر سل استخوانها شاخ شاخ شده باشد و همچنین بر کنده شده و آنرا باز نی شاید کرد تا آنرا راست و بهند نکند درست نکرده و محکم
نشود و عضو را بقوتی تمام اگر بالتها و رسنها بکشند شطایا را بر آید یکدیگر نشود و هر یک جای خویش بهند از نشیند و هر گاه که عضو را چند آنکه باید کشید باشد موضع شطایا
بدست باید بالید و راست کرد تا عضو را کشیدن باهستگی و برق بسی چنانکه عضو بران هند از هر گاه دارد و نکذارد که شطایا دیگر باره از هند از هم دشود لکن باید استخوان
بست کرد و عظیم فواید و اگر باره استخوان از اصل جدا شده باشد و عضلات و عضلات خلط و در دیادت می شود آن موضع را باید نگاهت و اینجا بر دن قوان کرفت بر دن کرفتن و
باید برید بر بید و اگر جراحت دنکا فاش بر زبان می باید کرد عصب او کفار آن گاه باید داشت و اگر قدر خلط کرد و مهمل فرو باید کذاشت و اگر استخوان متفقت شده باشد یعنی
زرین باشد همه سنه ها بر دن باید کرد و اگر زیرها بسیار باشد و همچنین اوان شخاق اوازی دهند کان از هند از هم سوزاخ آماده نباشد امید و ابر و کرد جراحتی و شدید شود
و اما تکرم و کوچ **باب سیوم از جزو دوم از کتاب هفتم اندر بریدن شطایا** بریدن شطایا چنان باشد که منزی نرم سوراخ کند باندازه غلظ و بران موضع
نهند و غلظه را بدان سوراخ بر زاید و بر وی سخی هم بران شکل بر زبر بند نهند و غلظه را بدین پوست بر زبر وی ارند و دست بر نهند و فرو فشارند بر نوع چنانکه منشار بر اصل غلظه
نشیند و او از اصل بر دارند و منشار را که منشاری دهد باید و بر اطبا تر از منشار شانه کران و بعضی مجبر اما استخوانی که عرض هند بر بر بر راه سوراخ کند چنانکه سوراخها چهار

اخذ در این از خط خالی نباشد از بهر آنکه مگر بود که سر بر راه نکند و جایگاه چه دست یا به عضوی شریف رسد و سوار از بود که صحیفه نرم در زیر استخوان نهند تا سر بر راه از اندازه
بیرون نرفته و این بزهرا نظر خالی نباشد **باب چهارم اندر آنکه استخوانها چگونه باید بست و صفت رفادها و عصابها و تختها**
جایگاه شکستگی بسختی لازم باید بست که حوالی آن و جان باید که نحوی بند و جایگاه درست افتد تا شکسته را بدان فرو کرد و اندر بخش بند از حوالی آن بر تر
باید تا غذا بدان رود و رفادها و عصابها و نرم و با کره باید و بهنای عصابها که بر بیند در خور هر عضوی با بی عصابه سینه و بهاو بین نباید و عصابه ساعد کمتر لکت باید
آنکشت بهنا باید و عصابه ران کشتان تیک بهنا تر باید و خوردن رفادها دو کلا است یکی آنکه تا جایگاه بند هموار شود و بند راست آید و عضو را بنگاه دارد تا کوفته دوم که
تا تخته که بر جایگاه شکستگی بند بر روا نه نهاد شود تا مدد قاتان با پوست متوسط راه داشته و اگر تر سند که اما سر کرد بقرار طی فرماید قرو طی از نبت انفاذ و موم صافی
طلا باید کرد و باشد که بر که مزوج تر باید کرد و رفاده از کتان باید ساخت تا اما سر از دارد و رو غرا بنو و شراب قابض اما سر از دارد و تخلیل کند و عضو را قوت دهد و زیت انفاق
که در وی قوت مصطکی و اشق بود تخلیل کند و است و قوت دهنده و بیشتر شکستگی است که مفاصل و اعضا از قوت خالی باشد و اجام و قوت باشد قرو طی بر استخوان فشاید بود
و رفاده بشراب قابض تر باید کردن و بر بفارات و دارو ها که در علاج شکستگی بکار باید اندر باید جایگاه را بر آورده باید و شکستگی بزرگ است رفاده بر باید نهاد
پس تخته بر رفاده و تخته از چوبی نرم باید چون چوب انار و بید و بیخ و بید و هموار باید کردن از جایگاه که بر شکستگی نهند که اندر وی غلظ بود نشاید و تخته از چهار چوب
بر باید نهاد تا شکستگی از کاه و از بر سراب بود و عصابه سه عدد باید یکی بر فاهدا و فرو کرد دوم تخت را کاه دارد و فضول از جایگاه شکستگی باز دارد سیوم از بهر آن و معنی باز
بهر تمامی آن بر هند و بند عصابه تخت بی را از نرم بیالا بر باید پیچید و بند عصابه دوم از بالا تر بر باید پیچید و عصابه سیوم از بالا فرو باید پیچید تا هر بند ها و رفادها نگاه دارد
و تخته بی از بخ روز باید نهاد مگر آنجا که تر سند که عضو کرشود و افتی بزرگ تولد کند و هر چند که عضو شکسته بزرگ بود تخته دو تر باید بست لکن رفادها بیشتر باید و کوتی باید داشت
تا عضو جنبان و آویخته نباشد و اگر تر سند که افتی رسد رو و تخته بر باید بست اگر هر دو تخت بود **باب پنجم اندر آنکه استخوان بدست را کی باید کشاد**
اما کشادن بند از قرار کوید روزی می باید کشاد و روزی نه تا بیاد چیز نشود و مفاصل بخشد از دو هر باری که کشاید هم بر آن نهاد که بوده باشد با زاید بست و شکل بند
نهاد رفادها و تخته افتاد که دانید تا آنچه بسته می کرد تباه نشود و از شکل خویش کرد و بچیزی نشود و در بخشد و چون هفت و چون چهار روزی باید کشاد تا
هر روزی از بهر آنکه در آن هفته از اما سر خارش آن خود و بند بر اما نگ اندان سستی کرده تا غذا آن باز از موضع راه یابد و اندر بدانستن تخت مشاب باید کرد و اگر
کمان افتد که دست شدن بر آن که بود که دشید هم شده باشد عضو کرد و دو باید کرد و باید کشاد و هیچ صنعت نباشد که بر سوار آن
بود که از جهت جراحت هر چند روزی بکشایند و هر گاه که دست کرد و بسته هم شده باشد بر آن حالت متوقف باشد بر آن حالت متوقف شوند **باب ششم اندر آنکه عضوی**
را که هر استخوان شکسته بود و هم جراحت رسیده چگونه باید بست هر گاه که استخوان جراحتی آمده و راست کردن استخوان و ستخوان ناچیز نشاید کرد تا آن وقت که جراحت درست شود آنچه کند موضع
تخته از جایگاه جراحت دور باید داشت خاصه اندر تابستان تا هم عفونت نشود **باب هفتم اندر آنکه استخوان کی بسته را کی نباشد**
کشادن هر گاه که استخوان شکسته کرد بست و حاجت آید ساکی آنرا دیگر باره بشکنند و راست بر بندند تخت دشید را باید دانست که حرکت
آن را که حرکت صلب بود بخشد اما نرم باید که اما سر صلب را و سر قوس را نرم کند چون رست دبه و خرما و بنه و در وی روغن زیت و مانند آن و بنه کدانت
و مغز فستق و بادام و مغز بنه مانند سود دارد و خشید را نرم کند و در از زن فشتن و آب خاکر بسیار بر عضو ریختن سود دارد چون آن تقریر ها کرده باشد باید آنچه کو نرم
نشود کوشت را مشرح کنند و رشی را بجا بنند چرا استخوانرا نشکنند و راست کنند و با زمند و جراحت را بر اما سر اعانت کنند چنانکه اندر باب کذشته یاد کرده آمده است
و بیارا باغذ که دشید بر زیر هاو نرم شود و آن کزی را با نام قرآن کرد بست و از بیت تا کر باره دیگر حاجت شاید **باب هشتم از جزو دوم از کتاب هفتم**
از کتاب هفتم اندر طلها و داروها که اندر مجبری بکار آید داروها که اندر مجبری بکار باید بعضی است که اما سر و خارش را کار باید و بعضی عضو را قوت دهد و رشید
راست کند و بعضی نیکاه صلب کند را نرم کند و بعضی شد را معتدل کند و بعضی استخوان را سخت کند اما آنچه اما سر و خارش را بود قرطی است و شراب قابض مغلوط کردن
و رفاده کمان شیر و کلاب اگر باب و مرغ تر کرد و با همچنان خشک بهواء خنک کرده و روغن با نوند و شراب قابض آمیخته چنانکه اندر باب چهارم از این جزو یاد کرده آمده است و اب
نیم کرم مطلوب که دفع خارش را بود و بباید داشت که اب کرم هر کاه که جراحت بود یا استخوان متفقت بود یا دشاید دانست آنچه اگر کوشت که حوالی استخوان متفقت بود و استخوان
با تنگ ملیه بسیی تعفن شود و داروها که شکستگی را سخت کند و عضو را قوت دهد از نوع باید که آنرا دیگر کرده اید صفت دارو می از نوعه مقاله ماشی تعشر از هر کرده مردم
مصر خطی سپید افتیا از هر یکی نیم درم کل ارمنی بیست درم همه را با سپید فایه مرغ بر شوند و ملاکند اما سپید و حرارت باز دارد و بند و استخوان کند دارو کوبی کوبی مرد و بیک سرد و بیک

بدیکوبند و بیفشارند پس کرنه سک و کل و سنبل سرخ کل ارمنی مکاذی و فیل و خطمی و اناقیا و اکلیل الملک و مرزنکوش و اگر بجز کوب ترصاحب باید سرو و راستن زیاد کنند
داروی دیگر ماش مقشر و مغاث و کل ارمنی از هر یکی سه درم اقاقیا و صمغ ارمنی یک درم بار مورد تر بریشند و بلاله کنند و طبیخ برگ مورد و مازو انکه بتازی حب الاس گویند مخاط
ارمنی و زرنباد و ماش و مرزنجوش بریشته خمار دیا بکنند و شیر و لعاب دیکر بکنند کاه صمغ داروی دیکر بکنند کاه و شید صلب رامنع کند حرمه و بنه و انجیر و روغن زیتی بهم بریشند
و مخلوط کنند صمغ داروی دیکر تخم سیاه جنبرک کرده بکوبند و نیمه وزن او روغن کل و بیرجاید وزن ان انکبین بریشند و مخلوط کنند و اگر بجز بی کرم صلابت این بکیج و مبالغه بریشند
سپید تر اند خمار دیاد کنند صمغ داروی دیکر دردی روغن کنجد و دردی روغن کنجد و بیخ و روغن بنه هر دو را بریشند و مخلوط کنند صمغ داروی دیکر لعاب چلغوزه
کتان لعاب تخم الحلبه اسفرزه لعاب زوفا ترمیه بسط مقل بیرزه مغز کاسه رومغن سوسن بهم بریشند و بلاله کنند صمغ داروی دیکر کفی و روغن سوسن نیم رطل سعد تر چهار
یک رطل مرمر نیم رطل عاقرقرحا دو اوقیه فرنیون دو اوقیه مغز استخوان کاو چهار اوقیه بریشند و مخلوط کنند و بیند بیرون و مخلوط سکون کوتر و مرزنجوش و عنصل هر دو را بر مفاصل
بدیاید دیکر از صمغ داروی کاستخوا مفاصل را سود دارد ابو کوزه زرنیخ زرد اسرب دارچینی اقاقیا اند طبیخ بریشند و مخلوط کنند و داروها که مفاصل و رشید را سخت
کند هم اندرین باب تاثیر صمغ داروی که برسعه فتنه اورکه عمده رسیده باشد سود دارد که کوفته بیخته با آب کرده کوفته بیخته با آب کرده کوفته بیخته با آب کرده کوفته بیخته با آب کرده کوفته بیخته با آب کرده
سبنی از هر یکی بیست درم زرنیخ زرد از هر یکی یک درم هر دو را بکوبند و با سالن الحلزون بریشند و شربت سکنجبین مزه دهند یا سکنجبین ماده باشد و کم باشد صمغ داروی که
بر جکر کرم نهند تا کرم بر سر و سرده بود سود دارد که زرنیخ زرد سرخ و سندروس و کل سپید و کل ارمنی از هر یکی پنج درم از جمله سه درم زعفران یک درم کل و بیرم درم هر دو را بوبیت
و دو نوع کل بریشند و شربت سکنجبین ساده دهند یا سفوف تاوند زرنیخ زرد بیخ صمغ ارمنی و بیخ زرد و بیخ زرد و بیخ زرد و بیخ زرد و بیخ زرد و بیخ زرد و بیخ زرد و بیخ زرد و بیخ زرد
با سکنجبین و عصاره کل بیخته و اگر حرارت مباشت صمغ داروی که زرنیخ زرد یک مثقال مرغ بیخته سنبل مصطکی دارچینی از هر یکی دو درم برگ مورد سه درم لادن دو درم کلدن را
بر روغن خیری کنند و دارو ها بمالند بریشند و شربت مزه دهند از بوعلی از بجلی صفت صمغ داروی دیکر جکر را و دیکر اما مالسود دارد یکی زرنیخ زرد برگ مورد
و عصاره انار تر کنند تا از کشتن الم کمتر رسد بر ران انکه استخوان بسته شده باشد هم سود دارد صلابت عضو را و بنکاه را نرم کند و فضله را انجا بشاند تحلیل کند و خشکی
رکها و عصبها را که از سستی قوت کرده باشد زیاد کند کل اندرونکا رسکی دیا زهار کند را که ماده رشید صلب کرده و اما اکر خمار خشک شده باشد و درد خواسته
و خواهند که کشتن انرنک رنغن طلا کردن روا باشد تا درد زایل شود خاصه که کمان را و کوک اوی که مزاج ایشان تر بود و اکر در خواسته نباشد و بیم حال او غرق بلا کردن
نشاید و معنی چنان هر که بند بکشایند ایم که مظلوم کنند تا ماده رشید انجا بیند ایشان اب سخت تا خواهد چنانکه بیمار اعتراف از ان نشاید تا تحلیل کند و ان تعلل
باید که فرو دیی و تری اندر پوست و رکها صد بیاید و بسیار کرم نباید تا تحلیل کند باب دهم از جزو دوم از کتاب هفتم از کتاب هفتم از کتاب هفت

وکند نشود لیکن گویند دیم انکه بی کوشد خود بدان کوزی بلی پرسان بامید روزانه اول علاج کنند و کاوه بر اقتدی بدان بدون دو روز باید که راست کرده شود چه جز از بدو روز خواهد بدستی
دلیل کردن از چنان لمنه کرسی لمس بهنام دیر بیک دچاک عاجیکه شکستگی بر سر و استخوان شکسته بلیا از جهاری و راست کنند و دست بر نظام بسوی هم مالند بر نوع تا راست شود
بس دیر و از این و بلیه سازند بهنام چنانکه کل بینی راست ما مرد و بینی انه بفشد و اگر بدل بر بینی شکسته بود انه بهر دو سوراخ بینی انه مند نهند و در انه دون بلیه تازه از بر بینی انه
نهند تا ضرر بینی اید و بلیه را بیفات و اقاقیا اوی دکنه و لحی بر کاغذی ملاکنند و انه بدون بر بفشد و بینی را بند شنایه کوار انه اگر بینی بدن شود و تا بینی درست خشو بلیه بدون بنا
گفت و هرگاه که عضو و کوفته شود انرا بالکنت راست توان کرد سبا را که خضر انه بینی و راست کنند و بلیه انه نهند تا انرا راست بارد و اگر اماس بدید اید و هم دیا خیلون
باید بفا تا اماس اتحلیل کرد یا انه بر نخی نیت و کم و نان سید و ساوکند و ضماد کنند و بر فشند و اگر فتنه بر کوشته باشد و راست بر شود و حزم نرم کنند سخت ارکان کرد یا سود بها
بلا کنکت و اگر بجای خرقه دولی بود و باشد کو ران خرقه را بر فشه با بیز از جزی او و کنند و بر بل بهلو بر فشند از جانب کو بی باید که بینی بدان جانب بالا باید چون فشه شود
خرقه بلکنت چنانکه بینی راست شود و دیگر هر چه سوی بس را زنا و تا بر هما بر بینی نه و بینی زایده انه نهند و ضماد بر فشند شکسته سه و دندان نفاه کنه تا ای الکی کو بند شکستی
بیشتر سوی انی بود و کوشت چه شکسته خود مجبر الکنت میان انه راست راست انه دهان کنند و تا زایر بر فشند و دست دیگر انه بر ان موضع بفاده دارد تا انرا راست کند و
دانسوان از راست شدن زده و نا نها معلوم کرد و اگر منه راست شکسته چنانکه ان از دست جب انه کنند و اگر شکستگی از هم جدا شده باشد اذ یا که سوی چپ باشد انرا باید کشید
و از بن ان بود که مجبر کو را بفرماید تا بی منه راست بر فشد و کاه دارد و دیگر را بفرماید تا سر منه بکشد و مجبر بدست راست کند و هم باید چنانکه زده و نا نها راست شود و
اگر باشکستگی جراحتی و خلیه باشد مخلیه بیرون باید کرد و اگر جاجت باشد که جراحت را فراخ تر کنند تا خلیه بیرون اید بیاید که در بیرون او و رفاه بفادن در بستن ان بیرون باشد
که عصابه کرد و بیاکا عصابه بر قفا و اقفه نهند و بهر دو کوشی او دارند تا کوشه منه بر کذاشند و بیای سر بر ان و بجب و راست فرود ان باشد تا سقه پس بر نرمه انه ان بند و بهر دو
رخسار بر ان تا بدان سر و از بجب راست بکو دانند و فرود ان باشد تا سقه بر قفا و از همچنان بر نرمه انه ان بند و بهر دو رخسار بر ان تا میان سر بند کنند پس عصابه بر پیشانی
نهند و بر پس سر انا نها همه بنها کاه دارد و اگر حاجت باید بجا کاه شکستگی تخته کوچک لطیف بر نهند و بیاد از سخن کفتن و از حرکت باز دارند و لعام او شاه فرمایند و اگر لقا
کرد بنا باید نها دها و ظلها و مسکن و محل کاه ان دارند و اندیشه تا فقا در مدت سه هفته بسته خود از بهر اگر استخوان منه نرم است و روی قرار است شکستگی جبر کردن
که توقع کوند هرگاه که توقع شکست شود استخوانی باز اندازه و تخی فرود اید و اگر شکستگی تر در استخوان سینه باشد کمتر فرود اید و بستن استخوان باید که بیمار را بر کرسی دشاند
و مجبر یکی را بفرماید تا کردن باز او بکیرند و انرا بالا بری اید و تا بر داشتن ان سوی بالا بیرون کشند و دیگری را بفرماید تا کرد بیمار دیگر دو فرا او بکیرد و نکاه دارد
و مجبر با کشتای جا کاه شکستگی را راست کند بفرمید بیرون اند تا شد بجای باز کرد و اینچه در اندرون مرده باشد بجای باز برد و اینچه در اندرون مرده باشد بظاهر کشد و راست کی کند اینچه بیرون امده باشد بجای باز
بی بعد اینچه در اندرون شده باشد بظاهر کشد و راست می کند و اگر بدین قدر بر راست نشود و بستر می باید کشید خرقها و بسیار بکیرند و بر شکستگی کوفی بدوزند و کوفت بعلم
و اندام بخل اوفتند و سر استخوان باز و بالا بری دارند چنانکه استخوان مرفق با استخوان پهلو رسانند تا بدین ترتیب باز و ترقع بجای باز نشود و اگر کی شکست ترقع چنان
در اندرون باز بود که بدین طریق بجای باز نتوان برد بجا راز بقفا باز خیاط باشد و در میان کتفها، اوبا انی دو قوا اندر نهند و اگر کرباس کرد کنند بجای بالی تهر برد و هر دو
دستی او را بر بر فرو بردند تا استخوان ترقع بدین طریق بیرون اید و بجای باز اید و مجبر آنچه بدست بکیرد و راست کند و بر بندند و اگر خلیه بر جراحت باشد و می خلد
ان موضع بباید کافت و خلیه بر بیرون کرد و کوشش بدهد داشت تا جراحت شکافتی بصفاق سینه نرسد و این چنان باشد که الی در بنر استخوان در اید تا صفا و قرار کاه داده
و اگر از شکاف اماسی کرم بدید اید و فاده داروی خشک کوچ باید کرد و اگر اماس نکند جراحت را بیاید دوخت و مرهم بر فاده و مدت بسته شدن ان بیک ماهست شکستگی کشتی
از کشتی بیشتر اطراف دیده بلها، ان شکند و جایکاه بیشتر است کم شکند و شکستن ان بدشتی و خطر بیشتر و بهتر باشد و بسیار باشد که شکستگی شکافی بود و بتازی
شکافی را صدع کویند و انرا هم صدع دشتی توان دانست و بسیار باشد که شکستگی اندر نشیند و سنگی بدان موضع بدید اید و بتازی انرا مصع کویند و از شکستن
بهر هلاک باشد خلالی اندر مرکبات و افعال دست بدید اید اما مصع را حاجت افتد بدانکه مجبر بر نهند تا انرا بر کشد و دارو بر نهند و بر بندند و دیگر انواع شکستگی
را جز داروی شکستگی حاجت نباید و اگر اماس کرده باشد بدارهای مسکن و محل حاجت افتد و انرا که شیشه بر نهند احتیاط باید کرد تا ماده بسیار انجا نیاید و احتیاط
اندرین ان بود که نخست رگ را بشکافند و خلا کمتر دهند و بلغ را تنقیح اهل کرد و فاده بر نهاد نرم کنند و اگر انا استخوان شکسته شلیه و خواسته باشد چیزها بر نهند از ان که
شکافند و شلیه بیرون کنند شکستگی استخوان سینه شکستن ان از دو بود یکی انکه بر شکند و از جای خویش بیرون جهد و آوازی کند اواز انا بتازی فرقعه کویند
بدین اواز بهس بتوان دانست و هم مهره دانند بیرون شود و سینه انده نشیند و ضیق النفس بر خشن بدید اید و باشد که بر خوف باید علاج ان همچون علاج ترقع
باشد اگر بیرون امده باشد دو تر از انچه باید نهاد و هر دو سر دو تخی را بر کشند و مجبر مهره را که بیرون امده باشد بجای باز برد و بر فق دست بر کند بیرون اید
و فاده بر نهند و بر بندند و اگر مهره داخل بیرون شده باشد مجبر انتی بر نهند و بر کشند و از احتیاط که در علاج کنند باز کرده امده کنند و ضماد شکستگی بر نهند و بر بندند شکستگی
پهلو که هم پهلو بعضو پهلوها اهل استخوانست و از هفت پهلوست که انرا پهلوها سینه کویند هرگاه که از این پهلوها یکی یا اسیب رسد مکر است که هر چیزی او که اسیب بدو رسد

شکسته

شکسته شود و کوهه بعضو دیگر که فرو تر از انست بلحی استخوانست و ملحق بعضو هفت کو اسیب باستخوان رسد شکسته شود و اگر بعضو ترقی رسد کوفته شود و هر کرا پهلو شکسته شود
نهند خشن و سنبر الفتی و نفت خود و خلد بر نهند و بدید اید و خلید دانی فرو ذاز خلید بر ذاز انجب بود و شکستگی ان هس توان دانست و اگر دو اندر و نشسته باشد بدست
راست نشود و بعضی طبیبان کفته اند از اطعام بسیار باید داد خاصه طعامها که از بیاد قوت کند تا معدة و امعا می کرد و شکم سنبر شود و پهلوها را بر هم بر زند و این
علاج بس موافق نیست از بهر انکه امعا را زیاده کند و بجهت بدی ارای ارد و بعضو کفته اند مجبر بر باید نهاد تا انرا بر کشد بجای باز و این بصواب نزدیکتر است
لکن این شاید بود از انکه مجبر ماده را جذب کند و اگر استعداد ان ندارد استعداد ان کند در مجبر بر نهند بلکی نباشد و این استعداد چنان بود که نخست ماده را کشد بعضد
پس تدبیر بلیغ فرماید پس مجبر بر نهند و اگر شلیه افتاده باشد در دو خلید سعب شود ان موضع را بباید شکافت و استخوان بر هنه کردن و شلیه را از اندرون
بیرون کردن و صفا و اثر انکه و اشتی تا بجراحت شکافتن بد و نرسد چنانکه اندر بیا کفته شد و در حراحت را بباید دوخت و مرهم کردن و بهر کرد طبیبان کفته اند
استخوان پهلو را بستن چنان باید که پشم را بر عزیمت که مرکه و کرده و بران موضع نهند و در میان پهلوها رفاده بر نهند چنانکه بند هوا را بدید شکسته که مهره پشت
پشت کوشکند بکرکن بهاد ان کوفت شود و غشا و نطاع و عصب اندر بیان دو مهره فشارده شود و درد و هلاک شود خاصه اگر انرا فت هم کردن و افتد از مدح جان در بدید
بود و اگر علاه تنها بد ظاهر نباشد اما سکه قهاد کرده باشد علاج باید کرد و در تخی باب نیم کرد اعتیف نطلی کردن و ضماد سکن و محل بر فادن و اگر خارها کرد پشت سه و ات
شکسته شود انرا بکنت بتوان دانست اول وضع باید بشکافت و شکسته بر دن کردن و جراحت را مرهم کردن و اگر ان مهره که زیر بهند است چیزی شکسته شود یا مهره عصعص
شکسته یا کوفته شود کشت بعضه اندر کشند و مهره را در او دیگر دست بنظاهر می اند تا راست شود و ضماد شکستگی بر نهند و بر بندند و اگر شلیه افتاده باشد بباید شکافت
و شلیه بر دن کردن و جراحت را مرهم کردن شکستگی بازو را علاج کنند تا انرا بقفا راست شود و بجای باز شود و کشتی باز و چنان باشد که مجبر یکی را بفرماید تا سر بازو
کیرد و دیگری را بفرماید تا سر بازو را بر کیرد و هم دو کشند و خود استخوان بدست راست بر کیرد هر دو کشند و دارو بر شکستگی بر و طلا کنند و کوهه بازو را از دو تخته
را بلفافه بر پیچند و بر فاده نهند و بر بندند و تخی معتدل تا نه روزی قهاد کند و نا استخوان کوفته شود و نباید کوفت او بیخته باشد و حرکتی کند اول تر ان بود که عصابه بر کردن
افکنند و ساعد بر ان عصابه نهند و بر بندند و در مدت هشت روز هر سه روزی بکشایند و دارو تازه کنند و اگر استخوان از جای بجنبد پیش از سه روز بکشایند و بست
کنند و چهار هفت هفت روز دیگر نه هفت روز یا هر دو روزی بکشایند و اگر در زیر الماچی بدید این زود تر بکشایند و تو بیرون از بکنند و اگر داول انا کوفته تخته زده شاه
بست لکن و بعضی نیم کرم نطلی بباید کرد و رفاده را چنانها و مسکن و محل ملاکردن و حالی الماس باب کنند و لب کشتن تو بهم صندل مع ملاه کردن و بستن و تدبیر بلیغ
کردن و چهار اماس از اول شود دارو می شکستگی ملاکردن و بر بستن چهل روز بست باید داشت و هفت و نه زیاده روزی باید کشاد و از پس چهل روز انا بهم کرد نطلی می باید
کردن شکستگی ذراع استخوان ذراع دو است یکی استر و دیگر باریکتر و الخاصه تر است زنرات و اینچه باریکتر است بالات کوهه رو تنگ شود لعن بزرگ کرده و مدح سر شود از بر
و اگر یکی شکسته بود سهل بود و استخوان فرو سر بر تر است شود و الا این زود تر و مدت ان هجده روز بست بستن بی روز بود شکستگی مع استخوان دو شکسته
شکسته انهو کی بعضه صلب است و هر کدام انی سر شریان بود کاه انجای بر نهاد باید و علاج اگر شکسته انا است بجای باز بدین چنانکه اندر جزی نخست بدین کفتا یاد کرده
امد است شکستگی الماس استخوانها دست و کشتان نکر شکستگی کوفت شود و هر کاه که کوفت باشکست شود بیمار را بر کرسی بلند نشانند و کفت دست بر کرسی همواره نهند و استخوان
شکسته بکشند و مجبر هر کی با کشتا بهم و سایه می کرد و راست می کند و اگر ابهام شکسته بود دستی ان جانب باید کرد و اگر با کف دست بهم دست دارد و اگر خنصر شکسته بود
او را با سبابه دست دارد نخست خنصر را دارد و لفافه رفاده و لفافه بر پیچند پس با سبابه و خنصر بندند و اگر سبابه شکسته بود او را دارد و رفاده جدا کانه بر اکنند پس با وسطی بندند
و اگر وسطی بود او را نیز دارد و جدا کانه بر نهند پس با سبابه و خنصر بندند و اگر سبابه شکسته بود او را وسطی بندند و چند شکست بدارد است بند کند دست شکسته را بجای
نخست برد و او را راست دارد شکستگی استخوان سر نی که تازی او کی کویند و شکستگی استخوان زهار شکستن و رنج باشد که شکافی بود انرا و اگر این نوع شکستن را درد
و خلید و دیگر اعراض کند بر علاج و بی عهد بود اگر هر کاه استخوان اندر بیا کو شکست شود مثل سوزن اندر بدن کند درد خلید سعب بدید اید و دارو بی سود خند شود علاج او افت که بیمار را دیگر
حل باند و دو مهره نی انفاه او بکشند و یکی در سه تا و سینه او انکاه دارد و مجبر بر بن او را بی اندر تقوت و استخوان شکسته راست کند بر خنا بر نهند و بر بندند و بیمار را
بر پشت باز خیاط باشد و بالای تخت بر دو پشت اوفتد و مجبر انی علاج بر سر نفت کنند و اگر استخوان زهار شکسته و راست راست باید کرد شکستگی
و از علاج ان همچون شکستگی بازو است تخت بباید کشید بقوت و راست کردن اما اگر شکستگی بعد از زمان نزدیک بود از ان بکی بر سر کاه او را چنانکه بر نهند باید بر مقداری
متعادل بود و از اندازه بیرون هر دو ان چهار اندر و از بنه را بر کاه معده و زهار او بفند و هر دو سر را بر بالا بر اند بکی بر سر پشت و دیگر بر سر پشت و دو مهره قوی انرا
کاه اندر و سر نهد و اگر سر ان کوه که نزدیک زانوات بکرند و هیکا رفت کنند و بکشند و مجبر شکسته راست است کند و دارو و هاو رفاده تخت بر نهند و بستند و درین وقت
که استخوان دستکی زهار بر شکم جدا باند و جوزت باشد چنین که اثنی در سیان هر دو ران اوفتد تا هیت ران بر ان شکم راست کرده باشد و نشسته باید که نخی فرو دارد

تا بر پای شد بعد و اگر شکستگی عظیم باشد چنان باید بست که ساق بر خفا نهد چنین باید که تخته در آن گرفته و دارها بهم بنهاد و هموار و مرتب شد استخوان در آن
بخفا و زود شکستگی را نتوان افتد و شکستن بی بانست که گفت شود بدان شکافت و کوفتگی و شکستن آن بشیر توان دانست و بستن و چنان باشد که ساق بکشد و زانو بنهاد
بدارند و نعلین دارد که شکستگی آن باید است راست کنند و بیست و شکوفیی بی از آن بیرون آورده برنهند شکستگی ساق بستن استخوان ساق همچو زیستن ساق بدست است از بهر آنکه همچنین که
استخوان ساعد و است یکی سر تر و دیگر باریکتر استخوان ساق بر دو است یکی سر تر و یکی باریکتر چنانکه در شرح یاد کرده آمده است و هر گاه که هر دو استخوان شکسته شود سر ساق مقدم انبات
همی افتد و اگر یکی شکسته شود از سر معاینه افتد و آن از جانب کدر است بود راست باشد و اگر استخوان کوچک شکسته شود که از یک راست ساق و جانب استخوان سوی بیرون میل کند نفع نکند و
و اگر استخوان مجانب شکسته شود ساق سوی بیرون و جانب انسی میل کند و نفع نکند و چنان باشد که بر پی خوی زانو از آنکه و دیگر و لیخا که نزدیک ساق است شکسته گیرد و ساق هر دو
بکشد و بجبر استخوان شکسته راست کنند و دارو و ریاده و تخته برنهند و بر بندند و اگر شکستگی نزدیک زانو بود ریاده و تخته چنان باید که متصل زانو از دو کرد و بر آن برابر دو کو نزدیک
شناختن شکسته بود ریاده و تخته باید که قدم بر دو بدید تا حرکت مفصل زانو از دو شکستگی شناختن و باشد شناختن کمتر شکسته شود از بهر آنکه استخوان او سخت و آن سیاه و است
و بیشتر آنچه که بر دو سر آن بود که از جای بیفتد و علاج آن اندر جوز و رادی یا کوزه آمده است و شکستی باشد چنان باشد که از جای بلند بیفتند و قوت بر پای بود و پیشا
باشد که خون از بینی بیاید و لیخا صفر و باشد که اختلاط عقل و اربعا ثر و تشنج و تبها ادکند و باشد که اما بی چنانکه سخت ظاهر نباشد و لون پای کبود و تیره شود علامت آن
بود که عفونت پی پدید و اگر اما بی ظاهر بود ممکن بود که بجنبد شود و سکند و اگر علاج نکنند و بدت شود زشتی و شکل بدست و تشنج منفعت باشد باطل شود شکستگی
قدم لکنت آن پای و سختی علاج آن همچو زیستن و علاج درست هر لکنت آن درست و الله اعلم بالصواب تمامست کتاب هفتم که در شکستگی است

کتاب هشتم

بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

کتاب هشتم اندر زینت و راستی و پاکیزگی ظاهر تن از سر تا پای سر گفتار است گفتار نخستین اندر احوال موی باب نخستین اندر باد کردن که سبب
باطل شدن موی چیست باب دوم اندر داروها که موی بر آنگاه دارد باب سیوم اندر داروها که موی را دراز کند باب چهارم اندر داروها الغلب و داء الحیه باب پنجم اندر
داروهایی که موی را بیشتر باب ششم اندر بهداشتن که اهل و زنج ایشان از آب بیرون باب هفتم اندر داروها که بوی اهل ببرد باب هشتم اندر داروها که موی را بلند کند
باب نهم اندر داروها که موی را جعد کند باب دهم اندر پاک کردن حمیده موی باب یازدهم اندر علاج موی که دیگاه و بریزد باب دوازدهم اندر باید کردن موی باب
سیزدهم اندر بر سه که در سر بدید باب چهاردهم اندر نگاه داشتن موی تا زود سپید نشود باب پانزدهم اندر اوضاع خضاب باب شانزدهم اندر تدارک مضار خضاب گفتار
دوم اندر احوال رخسار و آنچه بر وی پدید آید باب نخستین اندر کودن رنگ روی از باد و سرما و آفتاب باب دوم اندر نشانها و رخنها که بر چشم و حوالی آن بر آید
باب سیوم اندر نشانها و رخنها که بر چشم و حوالی آن پدید آید و کور و نقشها که اندر آن باشد باب چهارم اندر سرسام و آنکه
و تدبیر باطل کردن آن باب پنجم اندر داروی شاه باب ششم اندر بعق و وجع و بر و باب هفتم اندر کندن بعق باب هشتم اندر شستن و کردن پوست سپید باب
نهم اندر تدبیر دیدن باشد باب دهم اندر لکشت پای که در زمین آید گفتار سیوم اندر بوی دهان و اندر بوی و اسباب
علاج آن باب دوم اندر خوردن عصفور و بیکاکا اندر باب سیوم اندر لاغر کردن فربهی یا فراط باب چهارم اندر لاغر کردن عصفور چنانکه اندر باب پنجم اندر تعقف و سنام که آن
را افتد باب ششم اندر بر کردن ناخن افتد باب هفتم اندر زیر شدن ناخن باب هشتم اندر نگاه داشتن ناخن تا نیکو بماند باب نهم اندر داخن تا سرش بهتر شود
هشتم گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر احوال موی و این گفتار شامل نوزده باب است باب نخستین از گفتار نخستین از کتاب
هشتم اندر باد کردن که سبب باطل شدن موی چیست قلده موی از بخار خالی بود که اندر سر است و شود و آنجا بماند و مردان بدان می پیوندد و
انزال بر دم و کند خاصه اگر در طول بقله تن جرب و لیخ بود از بول رهنه شود چون دخت مرد و زنیت و مرد و مانند آن و اسباب باطل شدن موی دو نوع است یکی آنکه
ماده بود و دیگر اندر بیست اما آنچه در ماده بود سه است یکی آنست که بخار دخانی کمتر بود چنانکه کودکان و زنان که بخار ایشان تر بود و رقیق بدان سبب ایشان را موی روی نروید
دوم سبب بود غلیظ چنانکه کسی را که بسیار بسیار در آنکشد و در تر ایشان ماده نماند که غذای موی کرد بدان سبب موی ایشان بیفتد و از بر نیاید و این نزیماری و نقص
سوم آنست چنانکه خاصه اند در سبب سردی و رطوبت ایشان و سبب آنکه موی ایشان سرد گردد و سردی آن باشد اما شریف باشد و هر دو قوت حرارت ایشان
باندک باز آید بدان سبب بخار رطوبت دخانی باشد و آنچه باشد اندر دیگر بود ماده موی را نشاند چنانکه نباتی یا افتد که کباب جامه تری بود چون ثابت نباید خشک شود
بر بنده یا زبر بیاید و چنانکه کسی را افتد که بیست علتها آن بر سر بار و تا علت ایشان بدان سبب رقیق شود و تحلیل نفع شود و اندر سیوم آنکه ماده موی منفذ ایشان

ازوی باز افتد سبب آنکه ماده موی فرو نرسد و ملاقی که اندر آن خرس ملتح بوده باشد اخلاط شود تا بدان سبب موی از آنجا نیاید و از چنانکه وقت ملاقات و دیابی و سبب اصلوکی بیست و دیگر که
مانع آمده بود سبب آنکه دو بیست بود بر سر و جهت یکی آنکه سام بر سر شود علامت آن بود که بر آید و دانست که سبب آنکه سام بر سر شود یا سبب اصلوکی بود آن بود که بیست تو
تحت باشد و قوت دارد همچو آنکه غذی و خشکی بر وی غالب بود و بدین سبب است که موی مجرد و زود اصلح شود از بهر آنکه خشکی بر وی غالب گردد و اندر پیشانی الفا هر که اصلح شود بر سر
اما ملاقی موی بسیار بود و سبب کمی نرخ دوم آنکه ماده اندر سام بیست بکند بر تن اندر بوی بیاید و منعقد نشود سبب تخلخل بیست و ولی سام سوم آنکه ماده اندر بیست نباشد و کرد و منفذ
شود تو دیگر سبب آنکه از آن جان بر دل شود که نوازه موی دانشاید و علامت تخلخل بیست آنست که موی باسانی از بیخ برآید و بیست تباه شد و ماده موی آنست که تخت زنان و تنگی و قوت موی تباه
کرد بر و دانستن و این جان باشد که معنی سام باز رسد و معنی ابر سا که موی کند و معنی از بیخ برآید و معنی جعد باشد حصیدی برآید و بیاید دانست که اصلح راعلاج بیست
کسی تدان باز داشت و بر بیماری آنرا خبر تدان که و علاج او گویند هر گاه که مردم اصلح را دوا بر بدید آید موی سلامت شان بر آید خاصه زنان که بدین موی بلند چشم
موی ابرو اسانی بلند شود اندر بهر آنکه کج آن اندر بیست و حبشی و زنگی با اصلوکی آنکه از بهر آنکه بیست سلامت ایشان صرابت و سام تن و بدین سبب است که موی ایشان بلند
شود و باریک بود و کل اینجا باشد بحکم آنست و دخول از نرخ برآید و مردم آنچه اصلح شود از بهر آنکه مانع ایشان تر بود و بدین سبب مرد غذا و موی ایشان بر بیرد آنکه و دیگر سبب تری مانع
ایشان از تر بود سبب بسیار بود باب دوم اندر گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر داروهاکه موی را نگاه دارد بباید دانست که داروهایی که قوت موی را نگاه دارد بجار
قوت باید که باشد که حرارتی لطیف و دیگر قوت جذب سیوم قوت قابضه چهارم خاصیت آن اندر موی نگاه داشتن و آن شقاقیا نعنا است چهار جزو آهن المثلث باج ابو و لطوانی بیست
انجیر از هر یکی یک جزوی کاوس سه جزو صمغ دارو دیگر جزو خاکستر آن بیت الصوف آن از هر یکی یک جزو معجون جعد بدان باید و بر موی بسایند و دیگر اندر داروها و گر
سبب آنکه شود موی خشکی مزاج و گرم بود اسلیوی اوده و سوده که بیل آن حرارتی لطیف بود و از چیزها و ترشی و شوره نخشی و آن سباشت و شاید که
بهر ها بدکرد و اندر آن خوش آب خشتی و گرم اسعت بکار داشتی و اشتاد صابت و بوره در داشتی و موی را بر دارد قوی و تخم خرزه و لعاب اسفرغل و لعاب خطمی و مانند آن
می شستی و گر سبب سنگی سام بود موی را بسوزد و کف دریای با بر شت و خرد او بود و سداب و بیا زا آن بیست ما لیدن و روغن از موی رو بر باید دانست و اگر سبب تخلخل بیست
و فراخی سام بود دارو هاکه اندر آن یاد کرده آمده است چیزی قابض اندر موی زیادت کرده سود دارد و اندر آب نیم گرم نشستن بی بکیا تا گاه اندر آب بر چشتن سود دارد باب
سیوم از گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر داروهاکه موی را دراز کند داروهاکه موی را دراز کند رطوبتها بود از نرخ چون لعاب بهدانه و بیک کنجد و بیک کدو و بیک
خطمی و بیهها که در وی حرارتی و قبضی بود چون زفتن سوس و روغن خرما و روغن مورد و نرخ تخلخل را در این باب منفعتی بیکی است صفت داروی سوده که اندر
دیگر کند بار و غن زیت و بنیک اندر کنند و بیا فتی نرم نهند تا بگدازد و مغز اندر آن نرخ دسوده بشایند و در وی بیاند و بکار دارند و بر آن اندر زنت و عصاره اوراق صعتر
بکوبات و تخم کتان سوده با روغن شیره سود منامات صفت داروی دیگر بگیرند بدل از اندر زنت پر سیاوشان تازه روی و مرو اسد هر کوبند و بر شتند بلباب خطمی و مانند
آن و بر سر نهند و اندر بیان موی کشند یک شب دارو دیگر خود کوفته با لبنی چکند و بکنند و موی بدان بشویند پس روغن اسد کار دارند و دیگر نهرکه کار دارند و دیگر نهرکه کار زهره گاو و زهره گاو
بلیله اسد و سیاه و مازو در دست از هر یکی نیم است هر یک بکوبند و بعصاره عنب الثعلب تر کنند هفت روز بر نهند تا خشک شود و بکوبند و با لعاب خطمی و مانند آن کار
دارند بخت موی را بگیرد نشاند داروی دیگر کشک جو سوس دم اسد بیخ دم اسد سوداب بریزند و بیا اندر سیاه اند و چند نهند و زنان روغن منفتی با آن بیا بزند و اندر نیم
بریزند تا هیچ آب نماند و سه درم آهن در وی کداز ند و کار دارند و اندر معنی آنچه نمایند بجای روغن بنفشی و روغن از است باب چهارم از گفتار نخستین از
کتاب هشتم اندر داء الحیه و داء الثعلب سبب داء الثعلب و داء الحیه آنست که ماده تباه اندر بیست و اندر سام که موی از وی بر آید کرد ماده باشد و بیخ موی و غذای آن از آن
ماده تباه کرد و اندر بیست آنها با الثعلب از بهر آن کویند که روباه را طبیعت افتد و مردم را بر سر و ابرو و موی روافتد چون دم روباه و داء الحیه آن بود که موی یا بیست
بر و تن بیرون آید و باشد که شکل اندر بود همچون شکل مار و داء الحیه از بهر این چنین معنی بود که آنکه بیرون آید بر پای از آن موضع روید همچو آنکه مار بر و دو شکل آن موضع دیدن
بود همچون شکل مار و ماده که این علت از دو جزو بعضی اصفرا بود و بعضی بلغمی و بعضی بلغمی و بعضی بادی باخون تباه علامتها اول آن جایگاه که آن علت بود
خاصه اگر با کشیدن آن و اعراض اخلاط که معلوم و تدبیرها که بر سر آن کاوی دهد و هر چه بر آن بدن زود تر مرتع شود و تر و از آنکه زود علاج نخست تن را از اخلاط فرو بر آن
باید کرد و پس مالیدن کردن با رایج میقرا و حب شیار و غیره و داروها که در بینی چکانند چنانکه اندر علاج انواع صداع و علاج پاک کردن دماغ یاد کرده آمده است پس
داروها که ماده را تحلیل کند و خون نیک را جذب کند طلا کردن و داروها که اندر طلاها کار دارند چون تا خیا است و فرجون و اچه بدین ماند و فرجون تا آنکه ان
تا خیا قوی تر است حرارت اما بر عضو معتدل یا بود شکست و هر چه تا آن بود قوی تر بود و فرجون قاضیا از بیس سر ال ضعیف شود و اگر تازه بود اندر داروها که ترکیب کنند آنکه
باید که در مزاج معتدل کردن و زود بر داشتن و اگر کهن بود بیشتر باید کرد و مزاج گرم تر کردن و در طلا قوت دارو قوی تر باید تا در بیست بکذرد و اندر داروی قوت دهنده کردن دیگر
قصیر و دوا نباشد تا بیست را چنان قوت دهد که ماده بیرون آید و سخت قابض نباید تا غذا باز ندارد و هر گاه که طلا کند سخت دارو و کمتر و ضعیف تر طلا باید کرد
از آنکه کردن اگر اندیشه خوب کند بدان زیادت نباید کرد و اگر از خوف باز زیادت باید کرد و اگر دارو قوی کار دارند و از خوف کند قوت آنکه باید کرد و گاه باید داشت تا ماده

تولد کند خاصه مکسانی که اندام ایشان زمرتو نازک بود یا کودن بود و هر کاه که از لباس قصه تولد کند خاصه کسانی را که اندام ایشان زمرتو نازک بود یا کودن بود و هر کاه که از
اشاره قصه بدهد باید طلا باز باید کرفت و بیه مرغ و بیه بطوقیه و حلی باشد طلا کردن و چون اثر ان زایل شود طلا معتدل معاودت باید کرد و نشان اثر و دلالت که مرغ
شود و لون خون بدید اید و کواهد از دارو ها ایدیک بالکشت صرخ نشود تخت خرقه او درشت بیاید ایدیس بجز بوتیر چون بیاید بوست ترب با ایدیس پس طلا کردن و کاه
بدین تزمه مرغ نشود بیاید اولد و بجه و بر انها دیا سودنها او بردن تا ماده بد را بکشد و کلاه با موی بوست بر سر داشتن سود دارد سر جنوی کند و ماده را تخلیل کردن
هر دو روزی یا سه روزی سوی سر باید مرد بر طلا کرد و کوکبی باشد که نشانی اهد که موی ایی دستر بد داروها بقوام رقیق باید تا بدن سوی اندر شود و انرا که باستفراغ حاجت
بود و صلاح صفرایی بود استفراغ بحب قوقایا باید کرد و یا ایارج فیقرا مرکب با سقمونیا و مطبوخ هلیله و اکر ماده بلغمی بود ایارج فیقرا با تربد و تخم حنظل مرکب باید کرد و اکر
ماده سوداوی بود ایارج فیقرا با تربد و تخم حنظل مرکب باید کرد و اکر ماده سودایی بود مطبوخ افتیمون و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و مانند این باید داد و اکر جایکاه علت سرمه بود
و کاهی مرد را بسکه دیا بیند دیس ایی بیت ایی دوران سر باید در و دوران احتیاط باید کرد و تا درست نکرد دران سر بیشانی زدن و حجامت بدان دیر و شتاب نباید کرد از بهر انکه انجا
بمان خوبی جلت افتد و اکر دل استفراغ کفایت نبود و ماسه با دمعاودت با بیکرد و در میان هر استفراغی اسایشی باید داد جهانکه اندر بیست یک ماه سه بار استفراغ کرده
شود یا چهار بار کی سهلی بیکر چون ایارج فیقرا و جز ایکه با هوی ترکیب کند و بسیار باشد که بی ان استفراغ بعلاج دیکر حاجت نباید و عنغه و سعوط بی ان استفراغ بسهولت
دارد و استعمال ان در علاج اقاع صلح یاد کرده امده است و اما داروها که اندر طلا بکار دارند انچه قوی تر است فرفیون است و اقحوان و خردل و دراریح سوخته
و انفحه تر شیر و مومیج با روغن حب الغار سوده و شیر مرغ طلا کنند نفاخات بخرد اب از روی بیرون کند تا خشک شود پس چون پوست بفکند موی بیارد و کنجد کوبیده تا
بر نهند و زود بر دارند از ماه الشعیر کم موی بیارد و تخم جرجیر و زبد الصرخ نی سوخته و برنا و مرکبی کو سپند و سرکین موش سوخته و دارپیل و خردل و سند و سوخته
و کبد کش و برک انجیر و خرق سپید و سیاه و کوکرد و قطران و ماسیرا ان و ادام تلخ سوخته با پوست و زهره کاو و زفت و بیه خرس این همه اندر داروها این علت است که اندر طلا
بکار دارند صفت داروی مرکب بر نهند فرفیون تا فیا و روغن حب الغار از هر یکی دو مثقال کو کرد و خرق سپید با سیاه انچه اندر بود از هر یکی یک مثقال همه را بکوبند و بیقر و مومی
موم در نهند دیکر بوده انزقی و جزی نوشادر یک جزو همه در دستوند و دیکر سیاه و سخت ان موضع را بمالند پس ان داروها طلا کنند و پس از سه ساعت دیکر باره طلا کنند
سه روز پیوسته بکار دارند نفاخات بر خیزد اب بیرون کند همچنانکه از نفاخات شیر بوج و دراریح و خردل سوده اندر روغن بجوشانند تا بقوام غالیه کردد و طلا
کنند نفاخات بخیزد انه تا فیا اندر نهایت طلا کردن سود دارد و ابطل مرد فرفیون و مومیج و تا فیا و خردل و انجه بدین ماند اندر نهایت بکار دارند در روغن کل و سرکه
تاب راستارات بهم بر نهند و طلا کنند منفعتی نیکو کند ان شاب خمار و استاد و طعام و از طعامها نفاخ بر هیز باید کرد بعضی طبیبان کفته اند شاب مزوج باب سام را بکشاید
و بخار ماده موبیت بسیار کند و بسر بیارد و مالیدن میان موی بیارد هر سه روزی استره بر سر مالند و انچه بر امده باشد ستردن سود دارد و اب بر سر کردن زیان دارد
و اکر چاره نباشد بر سیاوشان زمه مرزنکوشی و نام الله اب بیاید بخت و سر بدان اب بشستن باب پنجم از کفتار نخستین اندر داروها که موی بازدارد
صفت داروی که موی بازدارد بکیرند اهل اب نارسیده و درنج از هر یکی راستارات صبر هشتیک و نرم یک جزو اب کنند و بر شند و یک ساعت بنهند پس طلا کنند و اکر
اهل بر شکر کند و زنج مکرر باید و اکر اهل و زنج راستارات دراب بپزند یا در اقتاب نهند و بپالایند و دیکباره اهل و زنج راستارات دراب بپزند تا در افتاب نهند
و بپالایند و دیکر باره اهل و زنج تازه کنند هم اندر اب تا چنان شود که بر مرغ بد و فرو برند و در حال موی را ببرد پس اندکی روغن بر افکنند و بیامیزند و با تشی نرم بجوشانند
تاب دو روغن بماند ان روغن طلا کنند خشم دیکر تخار یک جزو اهل دو جزو زنج دو جزو همه را در اب کنند و سه روز بنهند و بپالایند چهار یک وزن ان روغن با او
بیامیزند بجوشانند تاب برود و روغن بماند و اکر خواهند که موی باز دارد صرف سوخته اند اهل و زنج و خاکستر چوب رز یا بوره در افکنند و بیامیزند و طلا
کنند و بار دیکر جو را قوی تر شخم جرجیر بشویند و اکر بوست سخت نازک بود بکیرند نشاسته کنه صد درم نیل اهل بیکباره درم زنج زرنیت دو درم همه را بیامیزند و طلا
کنند و اکر ده درم اهل و دو درم زنج زرنیت را در کشکاب بسایند و بنهند تا بشید و بپالایند و از کشکاب طلا کنند پس از اندک ساعت بشویند باب ششم از کفتار نخستین
اندر علاج کسانی که اهل و زنج ایشان را بسوزد کسانی که زنج ایشان نازک بود و اهل ایشان را بسوزاند هر که اهل طلا کنند و در
بیارشت و سوزان بود که بخست روغن کل طلا کنند پس اهل و طلا اهل از ان منع باشد که با نشاسته کنه نرم تر باشد با در کشکاب و چون خواستن از اهل
شسته باشد در اب سرد بشند و بعد بر سر بسایند با کلاب و صندل و طلا کنند اکر سوختکی قوی تر بود بر هم اسفیداج حاجت ایس و بر داسنا بر و بر نه که با سده
خایه مرغ و روغن کل و اندکی کافور بر شند و طلا کنند باب هفتم اندر داروها که بوی اهل ببرد کل ابیکه و کلاب طلا کردن بوی اهل را ببرد و بوی
شاهسپرم سوده و سعد و کل سرخ و سپید و حنا و انغوزه و انغوزه مصفر و بوی تر از هر یک جدا و انجه بوی اهل را ببرد و بوی شفتا لو خاصه تر اید اندرین باب که تا زنی مرغ
کویند باب هشتم از کفتار نخستین اندر داروهای که موی باز کند هر کاه که خواهند که موی باطل شود و موی را برکنند و بعضی اوقات
و افیون و سکو و شوکران هر یک جدا و انجه طلا کنند و صفدع مرغزاری خشک کرده بسایند و بلعاب اسفیدا بیامیزند و طلا کنند و بوزانچه ابکی و بسایند و طلا کنند صفت

داروی مرکب قیطیا اسفیداج از بزار هر یک یک جزو شب یمانی همه بعصاره بنک بسایند و طلا کنند داروی دیکر صفدع که اندر میان نی و مرغزار ماوی دارد بکیرند و خشک
کنند و بخوب کنند که اندر ها و خوش ما و ا دارد بکیرند و خشک کنند و بوره سرخ و مهاسنک و صدف و هر ایه سوخته همه را ساراست بکوبند و با اب بسرشند و از ان موضع بر نهند
موی بکند و از داروی طلا کنند و نیز لاجوره با روغن سوده هر روغنی که باشد طلا کنند موی را بر اندازد و از جهت موی غول و بیه و دراج از موده اند تخت موی بکند پس بیخ
طلا کنند هر بار نصف ترشی خود تا ابطل خواب خطا دیکر طلا کردن پیران که موی بوکند و باشد و طبا الا کند باب نهم از کفتار نخستین از کتاب هشتم
اندر داروهای که موی را جعد کند از حلبه و نیز انچه از بیخ و شب و مازو و اهل و مرداسنک بکیرند و بر شند و اندر میان موی کشند یک شب و مکرر و زشوند و دارو و بیوکنند
مازو کرد مازو و سوتی سوزن و برنج مرد و حجت السفرجل و کثیرا و کل خوزنی و اهل و مرداسنک از هر یکی یک جزو اهل پنج جزو همه با اب بکند رد بر شند و بکار دارند موی را
جعد و سیاه کند باب دهم از کفتار نخستین از کتاب هشتم اندر بالک کردن جعد موی روغن شیر پخته تیم کرم بر موی بکنند و باب کرم می شویند و تا
شیر پخته و اهل بها و تری از ایمنه حبوبی با طل کند باب یازدهم از کفتار نخستین از کتاب هشتم اندر علاج موی که بشکافد سبب شکافتن موی خشکی
بود و صلاح وی چربها و نرم و تر بود چهت بر ان جکند و اعاب خطمی و اعاب بزر بید و اب با روغن انیسون سود دارد باب دوازدهم از کفتار نخستین از کتاب
هشتم اندر بازیک کردن موی هر که موی پیش سر باشد و خواهند که باریک خود در بیرها که موی بیان نشوند تلخی بوده با ان بیامیزند باب سیزدهم از کفتار نخستین
از کتاب هشتم اندر بیرهیکه در زیر بدن ایند سبب ان دو نوع است یکی افتت که در بوست بر باشد خاصه در سطح بر بدن و بها خارها و حشر سیلان بود
و دوم انکه دشکت سرد و تشکنی بود و سپید و بعضی دقیق و انک بود و بعضی غلیظ و بسیار و باشد که سپید چندان بر خیزد که بر دیکر و در بیخ موی بنا خوه و ماده این علت
دو نوع بود با رطوبتی بود بدقی یا خوی یا سودایی علاج اما انچه دقیق و انک بود بعلاج مسیل نایل شود و روغن کل و روغن منفش و اعاب خطمی و اعاب اسفیدا و اسفیداج
بکند و عصاره برک کل و انجیر خرق و اردا فقد و اردا نخود و اردا نخود و اردا نخود

بلد رطل بغدادی بود و یکی زنه معدن سلیخه و شونیز و شحم حنظل و قنطوریون و قسط و قصب الذریره و عود و دخان و قنطاریون الاصفر از هر یکی دو درم ایزد اروها بکوبند و به سرکه بسرشند و بر
عصاره حنظل و چهار رطل بغدادی و گوگرد حامض بنهند و بعد از آن بوست گوزترکند و روزها در وی بنهند تا آب بسته باز آید پس روغن دادن و کنند و بعد از تاب برودی
روغن بماند اندر موی طلا کنند و روغن قسط و روغن آس و روغن شونیز قوی تر از همه چیزهاست و قطران طلا کنند و چهار ساعت صبر کنند پس بشویند و روغن زیت مجرب
هر دو را طلا کنند و موی سپید را خضاب کنند **باب یازدهم اگر گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر انواع خضاب** خضاب لغت بمعنی رنگ و رنگ کردن
کرده و سرخ کرده و ملغت خضابها و سیاه کننده یا دکتیم خواهد بود و بعضی سیاه کردن اندر کتابها رطب مجدد و روغن بادکوبه اند و گلان برده اند و موی را سیاه کنند روان
تجربه معلوم شده است که روغن قوت دارو هاء از موی باز دهد و جالا کند میان قوت دارو و میان موی تا در وی اثر کند مگر وقتی که دارو وی تحت قوی باشد با آن لخاشی عظیم
باشد و از باز دارد و قوانین و کذلک قوی تر از همه چیزها که در کتاب راهن و جوز عصاره پوست گوز هندی است که گوز هندی است که گوز بیرون بیرها و روغن سر هند و بیرا
چیر کنند تا غایت زده کند و بروغن دهد چون سرکه و خمر و بعضی گویند که اندر اول بهار بیرون درخت گوز اندر شیشه نهند و روغن در کنند و شیشه را بدو روغن سر هند و بیرا
بهار و روغن کنند و بر درخت گوز و بر درخت انار سیاه که درخت انار بیرون روغن بشیشه باز آید و خضابی بود با سیاه کننده و همه آن که این تدبیر با آب روغن جدا باز کنند بهتر بود
و بیا بر دانست که کاسنی خضابها حنا و وسمه است و رسم چنانست که نخست حنا بر دو سه کشاد صبر کنند با بیشتر و بشویند و دو سه بار نهند و همچنان که صبر کنند و هر چند صبر
بیشتر کنند بهتر و بعضی بر همان حنا دو سه بار بهم آمیخته و نهند و بعضی دو سه نهاده نهند و زنان او طاوسی بود و زنان دو سه هندوی زرد و گرگه و گاه آید که حنا و وسمه و تبره
و زنگ و سرکه زنگ و گوگرد بکار سیاه و تبره و تطویل کنند و اگر خواهند که دو سه دانه زنگ موی کنند از بس آنکه موی را از دو سه شسته باشند یکبار دیگر حنا بر نهند و زود
تر بشویند و بعضی بر همان وسمه و حنا هر دو بیا میزند و آب سماق و آب انار در کنند و بعضی خلق تر فه با وی بیامیزند و بعضا ماء پوست گوز کنند و بعضی اهل هند و ماسند در
آب بیزند یا در آفتاب نهند و بیخه با بیار بیا زنانید تا سیاه شود پس وسمه و حنا با آب ترکنند و بکار دارند و گرمک نرم قرنفل کوفته و بیخته اندر خضاب کنند موی سیاه
تر آید و خضابی آن زمان باز دارد و خضابی که در وی حنا و وسمه نیست مازو با روغن زیت چرب کنند و اندر دیگی مسین کنند و بشویند چنانکه سیاه گردد و سوده شود
آنرا در بوست ریم زده و سوخته و سوخته و نیم شب یا نیمی و درم نمک اندر آنی بکردم زنگ کنند یا بدار نسخه خضابی دیگر که بنه از سوخت چیزی که یاد کرده اند دیگر بنهاد
روی سوخته و شب و کنیا از هم کنیا نه دم نمک هفت درم هر دو را بسایند و با آب گرم بر شند و بر موی نهند و سه ساعت صبر کنند پس بشویند و بعضی بر همان حنا و وسمه یا
این دارو ها بیا میزنند و خضاب دیگر سه و حنا و مرد اسنل سه و بیه چون سرمه و لهاء و مازو سوخته و روی سوخته و شب و کنیا و قرنفل و گل مرشوی از هر یکی اندر اسارات بیان
کنند و شوشلت که آنرا نیز شوشلت خوانند و اگر دو سه و حنا و باب کنند و در آفتاب نهند تا آب زنگ آید و خضابها با آن آب در شرند بهتر بود و اگر دو آب بجوشانند و بیالا
همچنان و دیگر دارد آفتاب نهاده خضاب دیگر بگیرند سه و دو جزو حنا یک جزو روی سوخته شب یمانی غله مازوی سوخته خشک اندر اسارات هر دو آب که بسایند و بکار دارند
و گاه باشد که توتیا و ترج بود یا توتیا و نارج بود و گفته اند که برنگ اگر بهی که اندر آن خواهند کوبند اند حنا و آنکه کنند با شبانی شب یمانی یک توب سوده حنا که
یک رطل بغدادی یک اوقیه شب بود پس خمیره را بیک بند و در سه کوبی پنهان کنند خضابی بود سنگی و گفته اند اگر گوگرد و تربد و درخت میان بر بر کنند و نطرون بر آنکه
خشک کنند هر وزن شب یمانی همه بیزند و شیشه کنند و در تر بر سه کوبی پنهان کنند خضابی بود سنگی و گفته اند اگر گوگرد و تربد و درخت میان بر بر کنند و نطرون بر آنکه خشک
کنند و بر دو میان اگر کنند و آبی بوست با بریه باشد بجای آن نهند و ولاد دگاه نه چهل روز چون بکشند خضابی و مداوی سیاه بدید آید باشد و گفته اند اگر بر
کوه بسایند و شیشه بر نهند خاصه شرزنان و دست بر موی نهند و هر شیشه که کنند خضابی بیکی بود و اگر سنگ و قدر در دخت گوز که همچنین عقاید اینجا نبود بکیرند و بار روغن زیت
بسایند و مقداری قفرق آن بیامیزند سیاه کننده بود صفت غالیه سیاه کننده که بکیرند اسلیجاه درم اب سوده تربد رطل و نیم بخدا دی هر دو اندر چهار رطل آب کنند تا بلیه
با ناف و لاغری بکرند و بیخه ادرم خطمی چهار درم حنا و نیجاه درم و سه و بیست عدد مازو بر آن کوده و دو درم خشک الحرید و نیجاه درم صمغ عربی همه یکی بسنند نرم و بر نهند و در
آب جالوت کنند و بر آفتاب نهند تا موام غالیه شود و همشد و سل خوشبوی کنند و بکار دارند خضابها و سرخ و اشقر کننده فی تر از بوست بار کنند و بر آتش نهند
آن توتیا را بدو کرسل و بیا بدو بطلا کنند موی را دیر کول کند و زنگار هر باب زال شر شد و طلا کنند و شب و اسفند و زعفران هم در شرند و طلا کنند بکرند تو مسی
ده درم موج دو شوده دیلغان سر درم در بهی شراب خشک کرده و سوخته سه درم هر دو را بخاکستر چوب زنجیر شرند خضابها و یکی بکرند سماق دو اوقیه مازو سه اوقیه
اذر کون زرد دو اوقیه بر سیاوشان دو اوقیه افسنتین یک دسته تو مسی خشک مقشر و کف هر دو را بکوبند و اندر دو رطل آب تر کنند و چند روز بدان خمار کنند
و طبخ کنند تا سه ساعت است خضابها و سیه کننده کل مرتبه و ماش و سرکه بنطاف و شکوفه سرکه سپید بود و بوست تر و زهره گاو و شکوفه مگر زنگار کوکو
هر چه جای بیخته شود سرکه شرشت مخاصه بیه بر وی سرکه مو را سیاه کند صفت خضابی سپید کننده راسن خشک بوست تر به خشک کرده شب یمانی همه یکی بنده اند تا نیم درشرند
دیگر یکی بلاذری بوست خشخاش تا فام و بیا میزند و کاوند و کلاب آنرا و بیا میزند بهتر بود و اگر مو را تر کنند و اندر کوکو سوده نهند و بر بندند پس بشویند و کوکو دو
اندر بلاذری و اندر آب بار این تدبیر کنند زود سپید شود صفت روغنی که موی را سپید کند بفارده کنجد و دانه و نی لخاری بیامانی و بلغار و انکوی نهند و کوکو در دیوان

دو دکنند و هر ساعت تغار را گرداند و آن اردو را بجنبانند و زیر و زبر کنند چندین کوب بر روغن آن اردو بکنند و بکار دارند و اما موی سپید را چون خواهند که سپید تر باشد
تر بر دکنند بشب و بعد از آن ماء الکیوس بشویند یا دیگر و شوئی تا رنج سپید کننده است و اردو بر موی زند و اسپید کند و تو و زنج زرد و موی را پاک کند و چون بسیار
پاک کننده است **باب شانزدهم اگر گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر بدنی و مضرتها و خضاب** خضابها بیشتر زنانند که دماغ را سرد کنند و ضعیف
و سست زلیه و سکته و مادران سوار با خضابها که اندر خضاب چیزی که دماغ را تقویت دهد بیامیزند چون مثلا و قرنفل و از این آن کار دارند و باید که خضابها چون
دا با طلا کنند و نشت کنند اندر بدن سبب چیزها که حرکت دهد و موی آنکاه دارد و خضاب باید اینجا و باید که موی را خضاب غلیظ شود چیزها که موی را بکار دارند و باید که
اینجا و باید که موی را خضاب کند و موی نشکند و بی آن خضاب روغن بنفشه و روغن خیری و کار دارند و باید که دیده سیاه شود و آن سیاهی با دارد نخود و باید که باید
و روغن کرده از سیاه و از دو دنبی و دانه اعلم **گفتار دوم از کتاب هشتم اندر احوال بشره و آنچه بر روی پدید آید از گفتار یازدهم باب سیزدهم**
اندر بگردیدن رنگ روی از باد و آفتاب و غیر آن زنان روی که از بهار سیاهی گردد و بیاسیاه گردد و باد زرد و اسباب سیاهی باد است و آفتاب و گرما و سرما یا فرق و گوشت نکرده و طعامهای
دیار بجهت و اسباب بهدی بیاری است و فرو رفته و مباح جیا کردن و اندر هواء سخت کرم مقام داشتن و سرکه دیبا و خوردن و تا غذاء و زیره دیبا خوردن و زیره
و درخاکستر زیره دیبا باشد نشستن و در تا غذاء دیبا کردیدن و ابیتره و کلاه خوردن از بهر آنکه از این همه رها آنرا کند و خون صافی بر کها و باید که کند و باید که مکو اندکی با
غبار صفرا آمیخته گردد و اگر زیره بکوبند و با سرکه بر روی طلا کنند روی را نیز رنگ کند **علاج** تخم باد و خاء مرغ خیر بشت و ماء الشعیر و انجیر و نان بیا با کوه و شراب بیا
و شاید چون تا نه روی را سرخ کند از بهر آنکه از دی حوده و تبریق و صافی خرد و رطب حارت غیر خوردن ما از و زنان و خون لطیف تولد کنند و همه با بیت لحم شره و شراب بهم آمیخته خوردن
اندر بیان آب از موسه است خاصه ماشتا و هلیله پرورده و الطریفل و کبیل خون را صافی کند و زنگ روی روشن کند و حلیت و بلیل و سعتره و قرنفل اندر طعامها کردن زنگ
روی را بر افروزد اندر بهار آنکه خون را لطیف کند و رگها را باز کند و بظاهر شرشر سازد و زعفران خون را رنگین کند خاصه اگر با انجیر خورند و اگر دو درم زعفران خاصه
و یکدرم زعفران با شکر بخورند و روی را سرخ کند و رنگ روی را بیاورد از ما نابات جو و شکر خورند تا سخت گرم نکند و تب و تند تا و میاز و کوب و سیر زنگ روی را زرد کند
و با بیت معتدل و شادکامی و خشم معتدل و کشتی گرفتن و صمام و عطر موافق و بوی جامه پاکیزه و انفو فاشتن و نظاره باز بها خاصه نظاره اسب تا خون و
کوبیدن خاطر از دیدن زنگ روی را بر افروزد ماء و ماء باقلا و ماء و حمص و ماء و کرنب و ماء و کرنب و نشاسته کندم و ماء و درم و ماء و برنج و سرشیر ماهی و ماء سرکه و کلاه روی
کند و مصطکی و انجیر و بوست خیار برنج و کوکشت سرخ و مقل و مرداسنگ و اسفیداج و نشاسته خاج و استخوان بوسیه و محجل و نوره و بادام شیرین و قلح و تخم خیار و تخم بزرگ
تخم کدو و تخم تب و تخم جیر و کشک و عصاره بهشت و زهر باب مصفر و طبخ کشت صرف و مرخ حل و کاهل الملک و اسفیدباج خاصه برنج ابن همه اندر طلا کنند و اگر دانند که روی را
بجای باید و روغن و ماء کنند صفت دارو دیگر **تبیضه** ابد باقلا مقشر و ارد کنند و ارد ترس و تخم تب و تخم خربزه و ارد نخود و نشاسته و راسارات بکرند و روی بدان
بشویند دارو دیگر ماء باقلا و ماء جو ابن هر یکی یک جزو ارد نخود و ارد عدس مقشر و کشتی و نشاسته کندم ابن هر یکی نیم جزو تخم خربزه بان کرده دو جزو زعفران چند اگر ابد
ابد شب طلا کنند و بامداد بخورند یا طبخ بنفشه و ماشک آن بخورند دیگر دارو بادام شیرین و کیل و سمغ و ارد باقلا و پارسا و سرشیر ماهی و اسارات سرشیر کاردن و دانه ها
بدان سرشیر و طلا کنند دارو دیگر هر شب تخم اسفیدان اسفید و زنج در هیا سرخ دیر شرکنند و طلا کنند و بامداد بشویند و اگر خواهند که روی آنکاه دارند تا باد
و آفتاب و سرما از نکند سپیده خایه مرغ طلا کنند و اگر آن سپید با کیزه و پاسپیده خایه مرغ طلا کنند و آب مرغ حرکه ده طلا کردن سود دارد **باب دوم**
از گفتار دوم از کتاب هشتم اندر نشان زنها که بر تن و حالیان پدید آید مرداسنگ اسفید را با پیه مرغ یا پیه بط بقران سرشند اثر خمار آید و اگر با مغز ان
سرشند و طلا کنند همان قول است و سنگ پلیل بسایند و طلا کنند و سرکه کوب و کند و تب و بیوند تر و زنج هر یک از این باب کشتن تر و آب طلا کنند و اهدند
بوره سرخ با سرکه طلا کنند اثرها و سزا بسرد و کند و روبوره سرخ و صبر اثرها را بخاص آب بسرد و آسنتن با کیوس طلا کنند حلالا الحلم با لاوز طلا کنند و چند روز بدان موضع
بکذارند اثرها را ببرد و درهم دیا نیلوفر را اندر بن باب نافعست قیرطاس کیل کوتر و صابون و کند و راسارات خرکی طلا کنند صفت دارو دیگر مغز بادام تلخ بسیار
کرده و سوخته و خته و تخم اسفندان اسفید ان هر یکی دو درم ماش مقشر و درم کوسه یک درم انزروت یکدرم تو مسی تم دم کلک دریا یکدرم استخوان بوسیه یکدرم
اندر دو یکدرم همه بکنکاری بکوبند و بر باب مصفر کنند و سوختی مقالا سود دارد و انجیر تر کرده اثر خوبی کرده بوست باشد بهره **باب سوم**
از گفتار دوم از کتاب هشتم اندر اثرها ریشها و ابلوش و مشق و کلف صفت مطلوب بکیرند از ساقط مرداسنگ مغسول سرمه کوزن سوخته و ده اوقیه
همه بر باب مصفر بر شرند و صاف کنند خمیر کنند و بشاشتر کنند و بسیار شده و استخوان کلف بوسیه از هر یکی دو درم بر خشک بیست درم سوختی سفال فقد
درم نشاسته ده درم تو مسی دو درم تخم خربزه دو درم برج بان کرده ده درم ارد نخود ده درم حبالیان ده درم هر یکی بدو کنند و یکبار بر شرند و طلا کنند و اگر دارند و سرما بدن
زیادت کنند بهتر بود و مالطلحم و نفسه و شترزدنه و طبخ کلیل و طبخ حلبه بسوزند و بر کند و نطرون و اهل و موم و انکبین بر شرند و حنا کنند و هر
سه روزی بکشایند و بشویند اثرها و بر باید و عصاره و سنت کلف و مشق ابرد و قرنه ماء و موتا فیه و سرما و بر اثر طلا فصل با انکبین بر شرند اثرها و بر باید و عصاره و سنت کلف

ومشتری ابریسم و قرمانا و مرتک و ابریسا زعفران الکبین پرشته صمغ ارمنی قیمی است و تخم ترب و خردل و انجیر بر کوه اندر که کلف زایل بود و قسط و دارچینی با مزد دیبا و عصفر سود دارد
صفت داروی سبل مقوی و تخم جرجیر نیز دارد و عصفر پرشته مطلا کنند و بیاز نرگس و بیاز زعفران مالیدن و ضماد کردن سود دارد و صفت دوا خیلون که اندر باب جوز دارد
کبیر دیل اوتیه مرداسنگ اندر و اوتیه روغن زیت کاهو و تخم کشنیز دوک اوتیه لعاب خردل دیل اوتیه لعاب چلغوزه بر آنکه تخم مرغ مقل و بیخ دردم مقل و بیخ دردم مرمکی تخت باروغن و مرداسنگ
حل کرده بیامیزند تا این هر دو لعاب بر آنکه و بیزند تا قوام و خیلون بکرد و بکاردان نصف و صمغ و صدف بکرند مازریون چهار درم اشق دو درم مقل دو درم انزروت و مقل دیل
کنند و داروها بدان بیزند و اقراص کنند صفت داروی اندر آن بوده بکرند تخم بادام تلخ سپید کوفته سه درم نشایند و دو درم سیماب اندر و بنشایند و بکشند جنگلها از سیماب بماند و تخم
بادام سپید کوفته درج درم مغز تخم حرمل کوفته و سوده با آن بامیزند و بر چشم طلا کنند و تا نه فرمایند که دیل هفت اگر بنابر و روی تشنی بازدارند و چون آن بگفته بشنوند بکلی و تشنی
باز نشاند و خدا داند کافی و مشتری استفراغ باید کرد و بطبیخ هلیله و افتیمون بیرون دهند و طبیخ الجبن و ماء الجبن داروها و طبیخ کاکرا داشتن و ماء الجبن کاکرا داشتن

باب چهارم از گفتار دوم از کتاب هشتم اندر نشانهای کبود و تنها که بر اندام ما کنند و تدبیر ایشان کردن

داروها که بر اندام ما کنند و باب کنانت یاد کرده امد آلات اندرین باب سود دارد و نطرون اندر مرکب
دارن و ضمع را با آن بشویند و عقاقیا الصطرنج اندر کنند و بدان و ضمع نهند و دیل هفت هفت دانه بنویسند و خمار بیاندند و از عقاقیا الصطرنج بنهند چند کوت این تدبیر کنند تا از آن رود و اگر آن نیز
کفایت نباشد بر عسل الاد بر بیاید نهاد تا ریش گرد در بیرون آورم کردن **باب پنجم از گفتار دوم از کتاب هشتم اندر بادنام** بادنام شام سرخ است مذکور بر دیوار اطراف بیاید بود همچون
ابتدا دانه جنام و اندر زمستان دیبا اندر دیبا که خاره موی دیبا را اندر زیر پوست کوبد و محقق شود و باشد که روغن کوبد **علاج** نخست رگ باید و حجامت کردن و در پوچه بیاید
آنگه داروی سهل خوردن پس علاج کند بتدبیر و احزام کنند کردن **باب ششم از گفتار دوم از کتاب هشتم اندر بهق و برص و پیس** سبب بهق بر برص سعوبی نور است مغز باشد که
غذا لقام لمتند اجزا اندام متولد کرد و قوت قراءت که ماده بهق تقوی تر بود و قوت دافعه قوی تر بود از اندام هر بیست دفع کند و ماده برص غلیظ بود و قوت دافعه قوی تر منفعت باشد
سبب ماده اندر بالین بماند و مزاج اصلی اجزاء اندام را تباه کند و مدتها که باز نه وضع می رسد مستحیل میشود و باز ماده بر پوست میکرد و طبع از بکرد که هر غذا بر پوست
بلغم و همچنانکه مزاج بدل غذا تباه را هضم کند و اصلاح ارد و مزاج بدن تباه بدل را تباه کند و همچنانکه درخت دارا مزاج شهری تباه مزاج ابکرد و چه تنگه مالیدن و غذا بکوب کند
که درخت است درکایت یاد نمود ان دو زهر اگر بوی از درخت لمیر بود میوه از بدل شد و همچنانکه فوزه مزاج سرد مان و تباه هر کاری بسبب هوا و آب و جهات با زمینان
دکو کلیات مادر تباه است اندر اندام اجسام بر مزاج اندام بگرد و در کوکن شود از بعد که هر اندام و رسد همچون شهری بکرات پس هر کاه که عضو ملتهب نوع کوشت از همچون کوشت
صرف کوشت ملتهی و دانه و خون را ملتهی و دانه و سپید کند و ماده بهق سیاه شود سودا بود و برص سپید و سیاه اگر چه سیاه بر کی اندر معوق اندر از بهر آنکه بهق سیاه همچون فوبا منفعت
پوست را درشت و همچون فلوس کرد از پوست ملتهی برخیزد از بهق سیاه برخیزد و ملتهی بود و ماده ان سودایی بود که پوست و حمایی ان و برافتر بکنی کرده باشد و از علت
از مقدمات جنام است **علامتها** اما بهق سیاه بدین نشانها که یاد کرده امد مشکل است اگر بسیار بود که فرق میان بهق سپید که از اثر نوع کوید و میان برص سپید مشکل کرده
و فرق است که نوع سوت سیاه و زرد یا اشقر و برص موی جز سپید نزوید و نوع خون باید و اگر بالمدن سرخ شود و انجه زرد و سرخ شود بد باشد و برص سپید سرخ نشود و از
رطوبت سپید برآید و فرق میان بهق سیاه و برص سیاه آنست که بهق سیاه دست بود و برص سیاه نرم چنانکه یاد کرده امد و بهق سپید و برص سپید هر چه نرمتر بود بهتر بود و برص
سیاه بهق سیاه هر چه نرمتر بود بهتر بود و انجه خیلون دیگر جایها نزدیکتر بود امید دارتر باشد و انجه از نون دیگر جایها دورتر بود بدتر باشد و برص سپید اگر امید نبود و انچه بر روی
زیادت شود و انچه با کاکا و نرک گرفته باشد علاج بدیر بنا شد از بهر آنکه ماده ان جسیم باشد **علاج** اما بهق سپید استفراغ باید کرد و پوست اندر بیرون کرد و تا خشن
و روغن مشیلج کرفته کرد و طلا کردن صفت طلا در کرد تخم ترب و تخم جرجیر قوه کرد تی شیطرج تخم حلفا و ماء بوی خردل سفتی بدار استاد است هر یک بکوبند و در کرد طلا
کنند این طلا سخت قوت بقدر حاجت بی باید فرودن و کاستی و هر کاه که برسد و اندر کرد روزی چند طلا نباید کرد تا سار کی شود پس معاودت کردن و بهق سیاه و اگر علامت
خون بدید باشد رگ کلوا باید کشاد و استفراغ سودا کردن طبیخ افتیمون و حجر الدود و خرق کبیکنند و اگر قوت استفراغ قوی دارد عاء الجبن باید کرد و هر روز یکدم افتیمون اندر
بلک قوم ماء الجبن و ماء و معجون سخاج کار باید داشت صفت معجون سودمند که بهق سیاه کاکا بی و افتیمون را استاد است داروها بکوبند و بیوزاند بر روز کرد بنشیند
شربت چند کوزی و برص سپید را از هر تدبیر که سپری و زیتی فواید بر هر بابد کرد و تدبیر ملتهب باید کرد و شراب چند بقوت و میبه کرم باید نوشید و شراب کهن
و از استفراغها استفراغ تخت بقی باید کرد چند کرت پس با مزاج لوغان یا با مزاج روغن و با مزاج اکا غانیس و تا دو رطوبت و بدید دیزی با مطبوخ افتیمون و طبیخ هلیله و اگر
و اگر قوت آن داروها ندارد با مزاج خیقرا سازند بدین تنحیه بکیرند سبل و دارچینی و قرنفل و مصطکی و اسارون و تخم بلسان و زنجفران و ساده هندی و بوزنه جیوباری و قشر
حنظل از هر یکی درمی صبر دو درم هر دو را بکوبند و بیزند و کار دارند و الطریفل ماهان نیز کار داشتن صفت ان بکرند هلیله کابلی بیست درم بلیله و امله از هر یکی ده درم بهلیله
کابلی تنها پانزده درم سطوخ سعد زنجبیل از هر یکی سه درم سازج هندی بیخ دو درم مسطکی سطوخودوس از هر یکی هفت درم غاریقون شش درم قسط سه درم کرکم
سه درم با انگبین صوفی بسرشند شربت دو درم تا سه درم صفت معجون سکنجبین هلیله کابلی بلیله امله افتیمون دو قسط از هر یکی پنج درم کوز بیاسا قرحا سطوخ از هر یکی دو درم دار
پلپل قرنفل از هر یکی شش درم با انگبین صوفی بسرشند شربت دو درم تا سه درم صفت طلا تقوی سلیخه مازریون بوره خرق سلیخه پلپل اسارون هر دو برابر تا هفت شود

نطرون

نطرون و زراریح بر دلها کهن و کف دریا بشایند و در وی بیامیزند تا غلیظ شود پس ان موضع را نطرون بخوبید و ان داروی بر موضع بمالند و موضع طلا کنند با قتاب اندر چندین بار چندانکه کل
بود با آن بر کرفته و بشویند تا برص بدید اید اگر اب از بیرون کند و بکاردانند تا خشک شود پس دیگر باره داروی کنند صفت داروی سکر خرق سیاه مازو بر کی بزند و بلاذر کنند داروی دیگر
مشطرج تخم کوفته اندر روغن و مرداسنگ و بلاذر سوده در ان روغن کنند و اندر دهن طلا کنند تریق سکوبی زنی را دیده اندر بهره بر دوی اصلاح میکرد و علاج اسود و سرخ و دو
با هم موقوف نوشتن ان علاج از بیماری تخم و ان این بودی تخت سجی قدری بدین آنچه زنجبیل سپید خرنوب سیاه ایارج فیقرا استاد است همه بیارند و کرده اند شراب خشک
و سکوبی شربت سه درم تا سه درم طبیخ مسطرج سه درم مازو استخوان ماهی خشک اند سوخته دیگر طلا کنند و بر موی سیاه را بسکوبی کرده اند و خوبی بود تخت را زنده شود
استفراغ کنند بدلها که سودا نتوان بیرون کند و چون زجاب اصطخودوس و طبیخ افتیمون و ماء زبان و از بر استفراغ طریفل افتیمون و معجون سکنجبین کار دارند و استفراغ باید الجبن و
افتیمون تخت صوابی باشد و کرنابیر و دارد صفت سفوفی سود مند بهق و برص سیاه و ماء الجبن کار کند هلیله سیاه و ماء الجبن خوبتر از هر یکی شش جزو فرنجمشک هر دو نیم درم بیارند
و سه درم شاکاه و ماء نو زدن بیرون کرده کوفته و بیزند و بخورند صفت طلا سوده بهق و برص سیاه خرنوب سیاه و خرق سفید و اهل نشسته از هر یکی ساسات باب کرکنند و طلا کنند
باب هفتم از گفتار دوم از کتاب هشتم اندر کند بغل و کند عرق سبب کند بغل عفونت عرق باشد و سبب عفونت عرق از تخم جنس باشد از جانب ان
حیض و طعام که در معده و پیاز و اگر در بیرون کرده کوفته اند ان باشد خوردن بوی عرق و بوی بول و بوی بغل و بوی غایط ناخوش کند **علاج** کافی اگر بوی عرق و بوی بغل
خوش بود هر وقت کردن احد با سنا استفراغ باید کرد و خوش شتن کوتاه بر اگر و اشق و ماسه پاکزه بوشیدن و دود و دهها خوش کار داشتن و از طعامها که بوی عرق ناخوش
کند و هر کردن و هر امداد از چیزها که بوی عرق خوش کند اندکی خوردن چون سطخ خیلی و کرفه و اکر که مناز الحرشف کوبند و هیدون اکر خاصیت عظیم دانست که بدل را
کند مکند و بالمالی و نفع ان عرق را و دهها را خوش شود کند و کند بغل را کرد اند و اب و مورد و طبیخ نام و مرزنکوش و بول سیب طلا کردن سود دارد و مورد کوفته و بیخته و مسلا
و سعد و قصب الذریره و پوست تیغ و مرزنکوش و شاهسپرم و باشد و بدل سوسن هم دلیاند و کار دارند صفت قرص و مورد و سلیخه و سلخ و سنبل و بشت و مرو و مازو هندی
و کاهی از هر یکی یک درم و قرنفل و اسلیخه پیسده کرده بکلاب و مرزنجوش و ماء اقراص کنند و بیاید خشک کنند و بیاید خشک کنند و بیاید خشک کنند صفت قرص دیگر دارچینی سنبل اظفار الطیب قسط اقرحا هر یکی دو درم طین الجزیره و جبت الاسب و اسفیداج
مغسول از هر یکی نیم درم سنبل و بی از هر یکی یک ماشه و زنفران و کلاب و زنفران و کلاب و مرزنجوش و ماء اقراص کنند و هر اقراص را در لب و کنند و هر اقراص را در لب و کنند و در میان بر رکل تا زنفران
و خشک کنند و باز بیاید و کار دارند و تقویت باب شود و بشویند و خشک کنند و بکلاب و کافور بر زنند و علاج دهان بجا کاهش داده امده است **باب هشتم**
از گفتار دوم از کتاب هشتم اندر کند بول و غایط سبب کند بول و غایط و چیزی که عفونتی بود اند را ماده و دیگر خوردنی چیزها که بول و غایط را کند کند چون
اشنغار و اکرکان و سرمه چیزها کند و اوست **علاج** اما غایط را مزاج فرقرا پاک باید کرد و طعام الوفی باید خوردن و بدان اندازه باید خورد که قوت فاضله بر ان سوی بود تا عفونت
بدان نباید و شراب خوش بوی تا خوش بوی غایط بر وجب بول و عرق را کند کند و ناخوشی بوی غایط ببرد **باب نهم از گفتار دوم از کتاب هشتم اندر بیوست**
کند اندر پوست بدید اید کاه طبیعت طبع تر که در دو حرارت باشد دفع کند و پوست اکند اکر ان رطوبت رقیق بود عرق بدید اید و اگر غلیظ تر بود سخت بدید اید
و اکر ان رطوبت سخی بزید و غلیظ بود و ماده قوی بود است داد الخبث بدید اید و اگر صدیدی با ان رطوبت امیخته باشد رطوبت را بسوزد و قوی او سعف بدید اید و اگر ماده بدان
بدی نباشد و صدید با وی امیخته نباشد استفراغ قبول صورت حیوانی در وی بدید اید سپیش تولد کند و کاه باشد که سپیش بسیار بیکبار تولد کند و باشد که تولد ان بسیار تا
کودد و بدان سبب زنان دیدی برود و شهوت باطل کرد و قوت ساقط شود و اخبار جلد خلها لطیف است کاز دی کیموس رقیق و نیک تولد کند و ماده را بطلها هر پوست دفع کند
بدین سبب اسیار خوردن و انچه پیش بدید اید و بخارش که بسبب کرستنی بر چیزی ماده سپیش باشد خاصه کرد زعل حیات تا خیر کنند و تا خیر جهل چیزی هر زیان دارد
علاج اکر تولد سپیش اندر پوست جیار و متواتر شود نخست قصد باید کرد و پس از ان خوردن و حکاکتها که ماده را بطلها هر دفع کند مکرر کردن و خوبیتی نشان و پاک
کردن و جامه حریر و کتان پوشیدن و زود بدل کردن و داروها مالیدن کار دارد شحم ان دارو هایی خشکی ارزه و تخم کرنه چون مای و بارو غن زیت و بدل حاجی
و بیخ او و شب یمانی بارو غن زیت و نیک از ان دهانها قرحها و خطی و نام و حبه و انیسون و سکنجبین و سکنجبین اشیخ و بزر الانجره و بیخ کاسف و قرحه ماها از هر داروها مالیدن است صفت
داروی سیک شیاف ماشا سه درم قسط نرم دو درم پوده بدید دم نشاسته هسنل هر نخست اهل و نه بیخ طلا کنند و خوشتن پاک کنند بر ان داروها طلا کنند و اجکاه اهل
بدنشوان و طبیخ ترنس و طبیخ بکند و طبیخ کاو و طبیخ بوزنکوهی و طبیخ بوی سرو و سندروس راست و صبر الدیک و بلکو کرس بدان شوند و بیخ پاک کنند و اث و زهره کاو
زهره بر کاو اشتن و بوی بدان شتن بخت بکت صفت داروی خوبی سوخ زنجبیل سرخ و دهه باسکه و روغن زیت بسیاند و بر سر و موی طلا کنند و خوبی سپید و بوی
بکر خرزه ها بر کی خطی بارو غن زیت طلا کنند داروی که خوبی و کنند تی کوبند نرم و اندکی و کر بر کاندن و سیاب دو دی کشند و طلا کنند دیگر قطران حنظل تا از تخم سرخ زنجبیل

سوس اندر کوبند بلطف کنند تا نیکو و موج زنج سلک و مدکردن سود دارد و کاوها را نیز ازو بها کنید کرده اند پس از آن بلطف کنند که دو کرده باشد بعد بود

باب دهم از گفتار دوم از کتاب هشتم اندر ترکیب باشد و انگشتان پای و دست

سبب ترکیب انگشت پای چنگی بود با پای بقل چنگی بود با پای از خاک کاه باید داشت و اگر بلد باید نخست با کرم و آن دو خوش نرم بسیه و بنگ افتن و آن را در دوی سوختن و اندر ترکیب کردن و اگر سپید سبب باید سپید ترا اندر روغن سر و دس بر شد هم بنگ باشد و صمغ عربی و صمغ پیران آنکه اگر با سیر بنگ آید و هنوز نباشد اندر نگاه ظاهر کند و بوی اندر کند سود دارد و گر بجای صمغ شیر آکد هم بنگ باشد و اگر ترکیب بر دست و پای و بر مفاصل نیز بود با روغن شیر تخت یک هفته بر بندد چرا ستر تلخ کند بطبوخ افتیمون و از پس استعمال بنگ هفت یکروغن بخورد و تیمار ها تری از نه کند مجهد نگری پای کبید هیزب روغن اندر کف پای مالیدن ترکیب با زاد روغن بنه بر روغن جرب کرده اند تا نیکو بنگ لب بلدم دارد و اگر دست و پای از سها گرکیده شود شمع زایل بر یه کنند و موم روغن اندر میان بکنار نه بفاکه گرم و ملطف کنند و اگر شمع پاره کنند و اندر روغن بشانند و بخاک کنند سود دارد و اگر میان انگشتان ترکیب شود سفوانج و نیخ او سپاسید جیت غبار و بیرکاکنند و بخاک کنند

باب یازدهم اندر علاج کسی که انگشت پای و زبان پای جالینوس ترکیب شده قرمه و قوباء شود و آن باشد که انگشت بجنبد و چند بار بدان موضع آب تا تحت کنند تا علاج

دیگر حاجت نیاید

گفتار سوم اندر چالها که در تعلق بتن و اطراف او در کناره بابت باب نخستین اندر احوال فربهی و لاغری و اسباب و علامات آن

اسباب لاغری سه نوع سبب یکی یا ناتوانی غذا تمام که ماده فربهی است دوم طعامها خوردن که از وی خون بسیار تولد کند سوم برطلبی آن قصار کردن که از وی خون بنگ تولد کند چهارم شغلی قوی تهاکه کند نخاصه تصرف کند و اندر چون قوت هاضمه وقت جا نبه انطعامها جیب نوعی از انواع سوء المزاج سرد بود یا جیب ریاضت و حرکت تا کوفتن با قوت جا نبه انطعامها بدن سبب کسل خود و چون خوفنه کرد خاصه کسی او ریاضت و حرکت عادت کرده باشد و قوت جا نبه انطعامها او بدان حرکت بسیار کرد و رو غذا بدن کند چون از آن عادت باز آمد بسیار نه کسلان شود نیم که طبیعت از خون را که در تن تولد آمده کاره باشد و خون صفرا و خون کاره تر از خون بلغمی و پای بوشنم آنکه بر زبان غذا و بجکر مزاحت کند و خون بسیار از وی خون کشد تا بهره انطعامها بدیشان نرسد و قوت جگر نیز بسبب حصری سرد یا ضعیف شود هشتم آنکه از دو قسم الفرح طعامها که خورده اند بغذاها ایشان بکار شود هشتم تنگی مسام و منفذها بجهت اسباب و سها و گرما و باخلاط و کل خوردن و غلبه خشکی از اسباب آن باشد نهم دنبال تا خون غذا که انطعامها رسد جیب تحلیل نیز نوعی از آن بود دی جیب کفایت یکی مسام و جیب ریاضتها و غم و اندیشه و مانند آن و بباید دانست که لاغری که بر دنگا را زمان بدید آید هم بر دیگر اندنگ زایل شود و زود بحال فربهی باز آید و بر دنگا را بود از آن بهر آنکه قوت اغذا و سیار بر نباید و اندر آن تصرف خوا ندکرد و مصنفهای لاغری آنست که سها که ما زود در دم لاغر از کند و رنجها و اندر خوابی و استفراغ بر نباید و مصنفها فربهی بیشتر است از بهر آنکه فربهی باخلاط مردم از حرکت و بر خواستن باز دارد و گرها اندر میان گوشت خشک دارد و بدان سبب روح حیوانی را محابی نباشد و نسیم هوا جا که باید بهر قوت ایشان نرسد و مزاج روح بدان سبب تباه شود و حصری بهم آن باشد که نخو چون منفذی تنگ ریخته شود بدان سبب اندر حوالی دل یا اندر حوالی دماغ و غیر آن یکی که کاف خود و جیب هلاک ایشان بود و بهر گاه که از نوع اول و نه، خفقان و صرع النفس پدید باید و تا از آن بعضد و بیشتری مغلوب بر نیند خاصت آنها که اندر کودکی فربه شوند از بهر آنکه رگها را ایشان باید باند و مستعد سکت و تا لج و خفقان و صرع که و جیب رطوبت مستعد زود باشد و مستعد بها بلغمی و بر تنگی و کر سکی صبر نتوانند کرد و جیب آنکه چون و فرزند شادی کنند بود و بیشتر ایشان از آنکه بود و فرزند ایشان و جان سبب ضعیف باشند و زنان فربه حوله کنند بر دو و اگر حمل پدید بوند بیشتر از آن تمام تا مدت و شیر و شان ضعیف باشد و اگر بیار شوند علاج ایشان صعب باشد از بهر آنکه دارد اندر بهر قوت ایشان کند نباید و بدان اندام که باید نرسد و ایشان را حصر کردن زنده شود بود از بهر آنکه رگ بابل بود و اندر مسهل اندر خطر بود از بهر آنکه بر باشد که اخلاط را بجنباند و جیب باد رکی رگها کند نباید و سبب هلاک خود و اگر اسهال آمد ضعیف سنو نباز بهر آنکه حرارت طبیعی ایشان از آن بود علاج تخت سبب لاغری بباید جست و زایل کرد شد اگر سبب لاغری خوردن طعامها بود که از وی خون رقیق چند و با خوردن طعامها بود که از وی خون بسیار تولد کند تدبیر باید کرد اینده و طعامها مرغ اندان باید فرمود و اگر سبب ضعیفی قوت هاضمه معده باشد معده را بایان کشتن باید کردن و قوت دادن چنانکه اندر جا که اشیا که اگر دو امده است و اگر سبب کسلی قوت جا نبه انطعامها بود حرکت و ریاضت معتدل باید فرمود و هر بامداد که از خواب بیدار شود فرمود تا بالمدن مالیدن معتدل و گرم باشد و تدبیر تا خواب کاه راست تا چنانکه معلوم است و اگر سبب بدی خون باشد تدبیر موافق با بلغم کرد و خون را با طریفل کوچک و مانند آن صافی کرد و اگر سبب بزرگی بر بود یا گرمان دراز و جیب المعرج علاج آن در جا که حشی یاد کرده امده است و اگر سبب تنگی منفذها بود که مایه و تدبیر و تا بزرگ فرمود و عوض باید اورد و اگر سبب کشادی شدن مسام بود اسباب آن زایل باید کرد و اندر آب جو باید داشت و باید داشت که نشاط و دل خوشی و کامرانی و آسایش و دست نرم و جامه نرم و عطرها موافق و شاد غلیظ و طعامها که مایوس بدن و قوی تولد کند چون هریسه و کوکی داب و برج بشیر و کوشت بره بریان و کوشت مرغ خانگی و کوشت کبک و مغزها چون مغز بادام و شیرو و خشتی و کوزه هندی و کوشت بلغمی که نان پاکیزه و بیشتر و مرغ تازه خاصه که نان پاکیزه در دوی زیت بکنند و کعک و کاچ و انگور سپید و بادام تر با شکر موافق تر بود و از کوشت قرید و از طعامها شور و تیز و تلخ و از ترشیها پرهیز باید کرد و اگر چیزی شور خیزد و کنند آن مقدار باید که طبع را خوش کند صفت مجیوی که هما بدار خوش

باد در فشق و جیت الخضراء و جلغوزه هم با آن کرده و شهد انزه هم با آن کوبند و بانگبین و بشهد و بنا نرک کنند چند کوزی هر بامداد و پنج عدد یا ده عدد خورند و اگر کسی را بر طعام

از بیرون اندکی خورد فربه کند و رنگ روی روشن کند و بر سامها و رعد صفت حسو مترد اند خورد سپید اند شیر کاه و ترکیب کنند تا شیلمند خورد و خشک کنند یک جزو ارزن خورد بکیرند

و یک جزو کشنیز و یک جزو نان بریده با کره بیاکنند و بر آن کرده و بنیم جزو از کشک و کشک خورد کشک کنند بر بنده و اندکی زیره اندر آنکه چون بجوشد

نان حشک آنکه و نکو در آنکنند و مقدار یک شیر تازه در آنکنند و بجوشانند تا خوش کردد و بخورند و پیش از آنکه حسو خورند او را بیاب باندن چنانکه اندام او سنج شود و اگر از نوع

حسو جزو تخم خشخاش و دو جزو مغز بادام سپید که دو کوفته اند از آنکه اند صواب بود صفت کوارش فربه کنند نوع بکیرند بعض سرخ و زرد و نکو و کسلا و بجنه الفضه و قند و زرد سرخ

و قند و زرد و شهد انق و مویز و فشق و بیت خورد و مغز بادام شیرین و کنجد و مشک تارست هر را نیکو بنرم و چند و بهر هدیه بشست و بریان کرده و اردکرده باز نیاید

و بر و نکو کرده و جیب کنند و بالنجبین و بانگبین و شیر زنان را چند یک کوزی با شیر تازه و بدان را چند خایه مرغ با پاب نیم کرم صفت حسو یکرند شیر تازه دو رطل آب یکرطل بر نهاب

بود و شیر باید و بیل اوقیه با بند و بیل اوقیه روغن کاه و بر آنکنند و بجوشانند بنیک و با شانه خوش بنه صفت قرمی بکرند از سنجد یک کد عنزه بنج اوقیه هر دو را بر عنق کاه و باند

و جیب کنند و قرا نکو کنند با مداد و شبانکاه یک قرص خورند صفت قرص دیگر تخم سپید اجیر یک کرده سرد بسایند نرم و دو رطل شیر تازه در و کنند و چندان از و بسه کنند و بوش

سرشته بر بندند و قرا نکو کنند هر یک چند یک اوقیه و بنج بر بند و حشک کنند هر امداد یک قرص با دو قرص بکوبند و بخورند صفت دارو دیگر انج الاسبرجد اکر خواهند و بدان بر بندند

پس لباز دی بپالایند و بیفشارند و در سایه خشک کنند و اندر میان خرکنند و در تنور بر سرخت بجنه کنند تا بریان شود و سرخ کردد پس آن خرما را نکو بنند و بخلال

اندر یک رطل قیت و اندر قیت کنجد خشر و تخم خشخاش کرده باشد با مداد و شبانکاه سکه از آن قیت بخورند مردم محرور را سود دارد و فربه کند

باب دوم از گفتار سوم از کتاب هشتم اندر فربه کردن عضوی که بجا کاه

کشته اند و جیب حال کنند و آن چنان باشد که دست فربه بود و دیگر دست لاغر باشد فربه را بباید پیچید چنانکه آن دست لاغر را بر آن پیچند تا بر خلاف پیچیدن

هموار بر سخت نرکی چنانکه غذا را باز دارد تا در آن دست کند زیاده باز کرد و بعضی خنا با زایدن یعنی بخشی کاه غذا پیوسی غذا را بیکی کشد بمالیدن و طلا کردن خاصه

بر روغن زیت با آنکه هم کرده و مالیدن معتدل باید و کاه که عضو کرم شود مالیدن فرو کذارند و چون ساکن شود باز مالیدن کرد تا بدان طریق غذا از آن بدست باز

کردد و بدین دستاید و اگر نرم سرد بود زفت روغن طلا کردن چرا آنکه عضو را باب کرم دیر خورند و با اندر عضو لاکرم کنند و غذا بدست و اگر زفت سخت غلیظ باشد

ازنا با اندکی روغن بکاندند تا نرم و رقیق شود چنانکه طلا را مالیدن را شاید و بعضی طبیبان زفت را با آنش طرانند تا نرم شود و بر پوست پاره مالند و کرم کنند و بدان عضو

نفر کرمی باید و چون نرم شود و بنده باز بر دارند و اندر تابستان حرث روز یکبار رجیعی کنند و اندر زمستان دو بار بر داشتن چنان باید که از نوبه بر ماند و کاه

کنند تا اگر عضو نرخ میشود زود تر بر دارند و اگر درد نرخ میشود زود بر اندند و اگر سخت عضو را باندن بعرق دشت پس مسطری بر عضو جرب کنند و هموار بطن عضو

بی زینه تا سرخ شود و نشخ کردد و زود زیبا تحلیل کند چنان باید که سرخ کردد پس زفت بر نهند و اگر چون زفت دارو ها سرخ کنند بر نهند و چون زفت و تو چنان و نرخ

و خوش تا ضایع و اینجنین بر ماند روا باشد و اگر فربهی در بدیدیه مولد نباید که سوا نبت با بیکرد تا مقصود حاصل شود

باب سیوم از گفتار سوم از کتاب هشتم اندر تدبیر لاغر کردن عضوی که بجا کاه

باخلاط

چون و طعامها که از آن خون بسیار تولد کند و طعامها بجرب باید تا زود سرد نشوند و کم تر خورند و اندر طبخ ایشان قوابل کرم بیشتر باید کرد چون فلفل و خردل و نیزه و کوکنار

و سیر و دست با نوز خام بلک با رایه خورد و بر تنگی و کر سکی بسیار صبر باید کرد چون که شهوت کند بدیدا مده تا غذا با طل شود عبا مدرشت با بیرون پوشید و بستر

نرم نباید خفت و آب سرد نباید خورد و مزاج بدن را باید کرد اگر سرد باشد کرم باید کرد و اگر کرم باشد سرد باید کرد و با صحت بسیار وقتی بسیار وقتی بسیار کرد و دیان اگر بهر کی فربه

فربه کند و بسیار لاغر کرد و شیرینها را نطفه کرده کاه را بر داشت و نبک امفی و کوشی و طلخ و سحر نیا و انقریا و آن تا سیا و امرسیا و اطریفل کوچک و اندر آبها معدنها

می لیشتن تا بنزه ما الحلوه کوبند و دارو ها الطبخ کنند و اندر ابریل و طبخ آن که در علاج اوجاع مفاصل کار دارند اندرین باب سود مند است خاصه اگر این هشتم

دوم خورده شود غذا را از آن کاه را از کاه دانند و نکاه بدان سبب کرسنه ماند و اندر آبها بهر و باید و آن داروها چون حنظیا نا است و تخم سلب و زرا و دکو و طلخ شیرین

و حبه و قنطوریون و تخم کرفس و نان کرن خطمی مند باشد و مزنکوش قوی است و سند و دو مند کهربا است و نان را نیز اندرین باب خاصیت است لاسند کها

چهار اندر هم با سکبین مزج باب رهصوردن دریه باب تا فعت کشتی بران کار دارند تا عصبها رایشان قوی تر شود و خفقان نبود و خشک اندام و سبک شود

نفر ایشان نرم شود صفت داروی مرکب نا خواه تخم سلب و زیره از هر یکی یک جزو و از هر یکی ربع یک جزو ان بوده از هر یکی ربع یک جزو شهد هر دو یک مثقال از آن یکی

سکه کو اجامه نباشد هر روز عمل کنند و اگر کسی را که عصب ضعیف بود یا در مثانه ضعیف بود یا در رحم افتی باشد نشاید و شراب بر روی هم لاغر کند سود

تحلیل کننده و طبع نرم داشتن دارو ها الطبخ کنند و مجوزدن تدبیر قوی است و کرمابه نباشد و از بس کرمابه صبر کردن و خوفه تن پس ریاضت کردن و مالیدن بسیار پس

پس طعامی اندکی خوردن از طعامها که از خون بسیار تولد کند صواب تدبیر است

باب چهارم از گفتار سوم از کتاب هشتم اندر تدبیر لاغر کردن عضوی که بجا کاه

اندر باب کرکه خشک باکره امدن است سیوم چون کوزه و دارو ها لطیف کند و خون و ماندن اندر وی بر آب بکار بردن است و طلبا که در کتاب شمه یاد کرده امدو است در تبیه بر کاه داشت شربت زیان
تا بر زبان شود بکار داشتن بر هر صنوبری که خواهد و تا بر زبان شود چون خایه کوکنار و بر بکان و بادام و دست و خیران و سداب نان بر کل کرکسود اندکی کوکنار بیوست سوده دارو و نمازوی که
مخصوص است بعلاج پستان و بر کوفت راست و کرکه شربت بر پستان نهند و هر فرو کرکه کوکه بر دیوان بی شند و سر روغن بنه ندچی بکیا نیم بیاز سوخن سیب و کرکه بر دو نهند و بیند
سه روز و کرکت دانه دیطه اسه سیاران علاج بکند باب پنجم اندر تعقف و جذام که ناخن را افتد تعقف تکشتی و تنج ناخن را کوبند و باسر کاه طبق و سیاه
دو کوه نباشد اما که زهر ایشان ضعیف بود کفتار چهارم اندر کوبیدن و بریدن ناسیاب ان بر ان کاه و هدد تبه ها را تو ان اندازه با بیرکه و هم اسداد شیر از خود بدن خشکی بنا ان کشد و اخلاط ان را شیخ
و بعضی شیر از ان کرد نفی ادام خورند هر اسداد اسد مقدار بی تکو ما اندک تکیبی سود دارد و ناخن راست خود و تنق نقاع حنا دادن ان نرم کند و استعمال راست شرف در وبه بر ابرو تنج
کنان و پیه کوسفند کاکه بطاوت و چند روز شست داشتن تنج تابید و ناخن نرم کند و جرب ناخن را کند و سنج بر سر بهتر حنا که ناخن نرم کند و اکر سب بخیه سوداء بود ناخن تر از اندازه بود
باکر کنند انواع استرخا و اطلاق و مراج را بسلکند و ملا الجبن کاه را دانه و حنا کرد باکرد و امدر می فتند باب ششم از کفتار سوم از کتاب هشتم اندر برص که برنا خزاند
نخست اخشه و بادان باکر باکرد تر کنی بر دارد و نخود کرد و تر و سیاه کرد سیاه سرشت و حنا کردن و تخم کنان و حرف سیاه کوفت و اندک کرد حنا کردن و بر روی اسیاه کرد بی سرکه شیشی
و از تنج سرخ و بیرنج و زفت در شق و حنا کردن چون ناخن را بر دو تنج خاص کوفت با سرکه حنا کردن سود دارد و همچنین در تنج سرخ و کوز و سر و تنم ماهی و اکر بیتاج زفت و دو جزو
باکسته بخت قوی بود باب هفتم از کفتار سوم از کتاب هشتم اندر بر شدن ناخن ناخن را و بب بر ابی کوبند و با پیه حط در تنند مازو و کاه و حنا کند و بر ابر جیر نرم
کوفت با سرکه حنا کردن تخت نافت و تنکی باب هشتم از کفتار سوم از کتاب هشتم اندر افکندن ناخن کژ تنج سرخ بر دو کوبند و حنا کند و چند روز بشد دارند تا
نرم شود بدین تا ناخن نشد تا خود بیا بد و بر چی سر کوبند و حنا کند تا مسلا قاب و شبا کاه کشایند و حنا قدا زه کشد تا با مداد تا ناخن بدین تدبیر سوخته و سوکه
بیشتر حنا کرد بنا کاه ناخن بلست تعمال فاروی کند خاصه اکر خاور شر بالان بیا نیز بدو کوکه کوفت اندر بی باب سودمند است صفت خاصه قوی بکیرد و تنج سرخ و صابر
کوب بر شند و حنا کنند و هر چند روز کشایند و حنا دی و کرد تنج سرخ و زنبق و کوکه و عنال الجمل و کرد بر شت و حنا کند و چند روز بشد دارند باب نهم از کفتار سوم
از کتاب هشتم اندر بر کاه داشتن ناخن تا نیکو باید ناخن که جدا شود اکشت را بیشتر باید داشت و از هوا کرم و سرد و آب سرد خاصه و غبار کاه و با سرد آب و اکشتا
غذو کوشند و چون کل هی از تیم با غبار بشکل اکشت و الجا اکر بر باب جایی ناخن بود مغز کردن تا هوا بکیرد از وی ان داشته باید و اکر جایی بود با فراد کرد جایی ان ناخن بر بیند و
جایکاه و ناخن با اندکه از بن غلاف ان اندر و جدا که جا می و نباشد و از بیرون بر تنج و بلک ماه و ماه و ماه ان انکشت را فرو شوی کنند تا هر وقت که بکشایند تا خوب بر امده باشد باب
دهم از کفتار سوم از کتاب هشتم اندر کاه داشتن تا اثر تا بجو برکیرند اثر تا بجو برکیرند و دهان و فرزبان اندر جایی ناخن و در دان تا بغرست و سیخوله بان برسد و باشد که بر تیاره
و باشد که در تنج کرد و ورم کند و کاه شود و اکر کسی ان بر خط باشد علاج اکر بعد بیلیا شد بعضد و ما فی نباشد تخت عضد با بند کرد و تیر لطیف کرد و اکر حاجت این ما حکم
را بر جایی لطیف کرم کردن و اکر در وی رنبال عظیم بود انیون و بزر انج کوفته با سرکه طلا کردن تا بر وی خلیط کرده و بر قطعها بر کرم زمان نهادن و خرقه با آب بیخ کرده بر وی پوشیدن
و هر ساعت خرقه بر وی کردن با انکشت را اندر با بیخ داشتن و ان علاج جزو زنال دشایند کرد و ابتدا علت و تمایند و احتیاط ان کاه داشتن چنانکه اندر اماسها و بکو و هر وقت
در خون وقت کی کردن و خصوصا کرد که از جمله طبیاست که رفتن اولی کاراب و سنکاج و اقاقیا و رنبق عاج مسکنجبین حنا دبیت بکت و مازو با انکبین پخته ماده از وی با دارد
صفت ماده و بیکر نیک صبر و مازو و کشار با انکبین سرشته و حنا کنند و اکر بدین ساکن نشود روغن کرم باید کرد چنانکه انکشت در وی توان داشت و انکشت در وی نهاد و هر کاه که تو
شود دیکر باره کرم کردن و اکر بدین ساکن نشد علاج وصل باید کرد . . . . تمامست کتاب هشتم اندر زینت بعد از کتاب نهم اندر علاج زهرها ۴ ۴ ۴ ۴

کتاب نهم

بسم الله الرحمن الرحیم

کفتار نخستین از کتاب دهم اندر احوال چند زیان کاروزهرها و منع مضرت و علاج ان و اینکه کتاب علاج اسهوم کویند باب نخستین اندر احتیاط کردن از زهرها و باز کردن اطعمه
زهرها بر طریق کلی و قانون علاج زهرها و اکر کردن داروها و زیان کاروزهرها و منع مضرت و علاج ان باب دوم اندر احتیاط کردن از زهرهای دهند اکر کند باب سوم
اندر باز کردن انواع زهرها بر طریق کلی باب چهارم اندر کسی که نوش دانست که زهر کدام نوع داده اند باب پنجم اندر تا قوت علاج زهرها باب ششم اندر داروها که کردن دارو که
کرم مضرت زهرها دفع کند باب هفتم اندر داروها معدنی که مردم زیان دارد باب هشتم اندر داروها نباتی که هر زیان بداشت باب نهم اندر داروها که کار
باب دهم اندر داروها سرد زیان کار کفتار دوم اندر زهرها حیوانی باب نخستین اندر کزیدن مار و جانوران زیان کار و زهرهای کاو بر طریق کلی و تدبیر مار و جانوران

باشد چهارگونه است یکی آنکه داروی بود خورنده و بر مانده چون آب بحری دوم آنکه داروی که بر سوزاننده بود چون فرفیون سوم آنکه داروی بود سرد خراننده
چون افیون چهارم آنکه داروی بود که اندر تن او را دم زدن که در هر تن است یکی بود مانند آنکه چون مرتک و اینجه که هر دو سرد است چون بیرات و چون
السنبل و چون بنفشه که گرم است مانع قروح السنبل یا منع چیزی دیگر چون مرارة الفرس و اینجه از آن است بترین زهرها و بعضی هنجل بر بدن آدم اندر دو منزل
اندر آن یک اندام بود چون در آبریم که مضرت او اندیک مانند بود و چون آب بحری که مضرت او اندر شش بود و بعضی آنست که مضرت اندر همه تن بود چون افیون و بیاید
دانست که مضرت زهرها بر چهار اندازه خداوند مزاج گرم بود بحرکت باشد و بعضی بر سلها آن چه که مضرت آن کمتر بود آنست که مزاج آن با مزاج او باریک بود و مضرت آن
کمتر باشد و آن چه که باید که مضرت آن بیشتر بود دانست که مزاج گرم گوهر غلیظ آن لطیف کند و شرابها را حرکت اعتقاد آن را دوی را کند بدین سبب مضرت آن بیشتر
بود خاصه که مزاج سرد خراب بود و بسبب آنست اگر حال داروی که هر بود آن چه که مزاج دارو گرم باز گرداند و آنرا دفع کند و تخلیل کند آن از چه که حرکت
شرابها را قوی تر بود و از آبحرکت اندر آن بیشتر بود و چه السنبوس و گوید آن چه که مضرت آن بدین سبب بیشتر بود

الفدید و ودیان الی المسل علاج شربه می باید داد و شراب بنفشه اندر ماء الشعیر و روغن بادام و غذا مسکه با نکو و شامه مرغ پخته و شوربای کبوتر فربه و ماء فیه و سفاج
با آب بهدانه خوردن نشاستا و از بیرون جامه مزاج را تازه کند و حاجت استفراغ کند علاج دوا و اگر دوا و اگر دوا و اگر دوا باید خورد و باشد که اورا از زندگانی
خود کفایت باشد بیشتر از هفت سال تجربه هست بیشتر از خوردن از دل باشد و چشم بر و خنده و دوا بر بدن بدل در شیر شیر آمده و سافها از کار باشد و هر که از بیرهم کرده
کند اندر قی آمده یا دست و پا شکم از بوی ارمغ بدن بدل و بیکار ظاهر آب اوباب دهند هر گاه از جراحت رسد هلاک شود علاج زهره الحالق باید کرد طبیخ شاهتره و شراب و روغن
کاو و از بن اهلیج و شراب و روغن بسیاری خوردن و بیوست قی بی کند و طبیخ بوست بلوط اندر شراب بخورند سود دارد و بهتر و چنین یک درم دوا الملک است با نیم درم مسل
سوده با چیزی از بادزهرها از سوده و تریاق را اندر دو نفعت میا بیست و انجا بیا نوبت او را سوتی بیش کرده خوردن از منفعت بیش از اندر و قرص الیسل از خوردن از
علامتها سرسام بدید آید و زبان زیاده خود قطع خوش از تصیب چکیدن کرد علاج بی فرمانه کشکاب و روغن گاو کرم و ماء بخیه بدن و ماند و یک مثقال کافور اندر یک وقیه
کلاه بر غوند و بدل و محکم بها مصطلی کافور بری نهند و بیست جوه و بیست سیب ترش بری دهند اندر جلاب جو کرده و عصاره اندر تیق و آب خیار و مزه هندو و ارمنی
اندر و روغن گل بدید آید که طبع بکشاید و اسهال کند باولد علاج سخت قی باید کرد و روغن گاو و مسکه شیر تازه بی دهند و دراب و ریاضت و باقی علاج مرقوم سیاه
بوی ربیع از آمدن شیر و عشری کاغذ است و قوی تر از خوردن شیر و حرارت قاسه و اسهال بسیار بدید آید علاج آن شیر گاو و روغن گاو و مسکه و دوغ خوردن است
و سرد بهوا اسکاهد الماء البارد شیر شیر مه دو درم بکند و شیر کاغذ و شیر تیه دو درم بکند اندر مدت روز و کرد بر بزند سقرونیا بیست حسف المدة و العطش
الاسهال المفرط و ضعف کبد و مفت او بدع بیاید شکست جرب ابی و برجاج و شراب او و مزوره سماق و بیست سیب و بیست جو بی دیاری از وی مردم و سوی رکند
و انکی از وی تا سه اردو شکم بدید دارد و برانند و تشنگی عظیم کند کرم و خشک است و بزه و از آب که دفعی در وی رود بدید و زیاد کار است از مطبا باید کرد دوا شیر شیر
باید خورد علاج طبیخ خرما و حقنه باید داد و بخشک و تخم ان و طبیخ ان تریاق است و انجیر با اکبین و شکر و جلاب و شربتها هر سود مند است و جزو نها و جزها الزنج هم
سود دارد و از تیه تعدد باید کرد بلاد را که دکلو بر نیتی و حرارت بدید آید و بیماریها حاده اورد و بود که بعضی از علما را تباه کند دو مثقال از وی بکند و اگر از
منفعت او خلط سوا بند و سواس بدید آید از بهر آنکه خلط را بسوزد و بعضی مردمان آنست که ایشان را زیان ندارد از بهر خاصیتی که مزاج ایشان را بود خاصه که با کوه
خورند کبیج این دارو بیست تیز بکند و مطبوع از هیچ علاج بلاد راست موزج اعلی و هیچ دا عاقی در اربع است و علاج او هیچ علاج در اربع که از بدن
با کوه آید سدار تشنگی از خوردن و سوختن و حرارت اندر تن آمده و چشمها بیرون خزند علاج از هیچ علاج ریاضات سخت قی فرمایند کرد تا حیا از خوردن اول
و غایها با کوه و زبان بیاماسد و قرابه و اندر شکم افتد و کلو و معده دو سوی آید و چشمها بیرون خزند و روی سرخ شود و باشد که رهه تن شل بدید آید و بیماری
که عضو ارد و فضو تنگ خوب علاج قی باید کرد بسر تازه و روغن گاو و کشکاب خوردن و روغن گاو مغز کردن و کوبیدن خ حروف و طبیخ سعتر جزء بدید سر تا بکر
کرم کرده با اکبین سود دارد و خواجه بوعلی سینا مکرر بی چیزها خاصیت سود دارد یا از بهر آنکه تبدیل کند و قیاس آنست که چیزها سرد نرم باید داد جلهتک
اعلی از هیچ اعرابی کند تن مخروط است و علاجش هان منوچهری اسهال عظیم ارد علاج قی با بیکو و شیر و مسکه خورد و بدین بار کرد تن اسهال شغول باید شد دوا
تریاق بزرگ ان بهر آنکه اسهال بار کرد سود دارد کنند تن و خروج سپید و عرطنیثا و عصاره قثاء الحمار و نوعی از شوتر بدید و غاریقون سیاه و تربد زرد بدان هر دو هات
که منتی کشتی ارد و باشد که جندان قی ارد که رنج نتواند کرد خاق کند و باشد که اسهال نیارد و اگر دیا دست از حاجت خوردن مردم را بهوش کند و باشد که اسهال نیارد و گر
زیاد تا از حاجت خوردن مردم را بهوش کند و قوی تر بر دو خوی سرد ارد و تشنج خاصه خروج سپید علاج اگر بیند که ماده را جانب بالا جنبانیده است و دفع قی تا باید کرد
و خاق خاصه کردن حقنه کند و مادر از بالا فرو کشند و شیر و مسکه و بعضی کاو و بسیار دهند و اگر تشنج که مفاصل و بعض جرب کشند و علاج تشنج که بسیار
معلوم است خروج سپید اگر زیادت خورده خود اسهال فرا آید کند و کلو بکرد و دو درم بکشد و تشنج خشک ارد و تشنج خشک ارد و تشنج خشک ار

اند شراب صفرت ادویه کند و گفته اند بخاصیت ادوی تریاق است **باب هفتم از گفتار نخستین اندر زهرها و حیوانیه** زهرها حیوانی بعضی فیست که گوشت ایشان زیان کارست
و بعضی فیست که بایشان ما را زیان کارست و بعضی فیست که در وی هیچ مضرت نیست اگر بسبب غلاظت زیان کار شود اما بیشتر گوشت او و هر تر او زیان کارست چون صنوبر است
که در بیشه ها می رویند و چون ذراریح و ماهی بحری و لیخه و بیغار بحری زیان کار شود چون گوشت بیدار است که از آب سوخته گیرند و ماهی بره شده و شیر آن مانند معده بفسد و ذبح بیرات
و گشته و در بدی بیند ایشان زهار و مانند زاد ترکی و قضیب و حوالی آن بیاماسد و در چنین وقت باید تا حقنه خوش کنند و بعد از آن باید دهاها گوشت و اسهالی بدید آید
چون بحیی و غشی و استحاله عقل و مسند بیاید و زیان کار بیرون آن بود که وقت بدید بدن شعور کند و پیش از آن باید با درمان علاج قی فرمایند و اندر داروی قی بوره و لیخه باید که
و قی عام فرمایند و اعانت جست قی شرابی دهند و اعاب بدن قطعا و اب تخم خرفه و سکه و بدن حقنه کنند بجکاب و خطمی و سپید خایه مرغ و اعاب تخم کتان و اگر حقنه از کشکاب و
بلیخ حلبه و بیخ و خندق و بیه بطور زند خایه مرغ در و غنی زیاد و جلاب و اعاب و دفع کاه قانی و استعمال سازند سود مند است و در این فاقه باید گفت اند و اندر احیا اورد و غنی
کاوی و بیه بکار بند و گفته اند که روغن گاو خوردن تریاق است و اند لیخی و تخم خرفه و تخم خیار اند و زند گوفته و حب الصنوبر الصغار و اکبار با پیخته سود دارد و طبایع الیق
باشد بیشتر سود دارد و لباس که از پی قولد کنند و جوانه ها و الصنوبر صفا کند و اگر اندکی باید شوند و از بحری که باید حسو حسو خورند و از آن که نتوانند تا باقی گوشت زهر آن
پاک شود سواب باشد و بعد از او شوربای مرغ فربه و بزغاله فربه باشد الا نباید بحری از آن که نبیه بحری حاده باشد بفتن آن شود و چه شیر مرغ و بره خشک بدید باید و خوش آن که
باید بجلاب کرد و لیخه ایرغون باشد خدا بر بنفشه بود و در معده قی صفرا بدید آید و در کوه خرزه و فایط بنفشه بود و با خدر که چون نخاع بود و عرق کنند
شود و از ماهی ترسد و علامت خاصه او آنست که ماهی بیند نهد و اندر دهان هم ماهی کنند باید و اندر او طعم شوری دهد و اگر از آن خلط صیاد بیند بیشتر از این علت
افتد علاج شیر خوره و شیر نان که از نیمتا زهر سود دارد و جنابی و خطمی تر پخته و بریان کرده و سرمان نهری پخته طبخ آن و گوشت آن سود دارد و از جمله چیزها
ابی جان قانه خوره ماهی ترسد و علامت خاصه سلامت آنست که ماهی قما نخورد و از آن نترسد و خاصیت آن تا بریان کرده و چون او بود چیزهای بی خوش
بطور بود اندر گوشت کرده این هر سود دارد و بیخ عنصر و بیخ عنصر مریم با سیه و شراب و چون دو عدد روم باشد و این تیرها کرده باشد از خوشبو و سنوبرا و عاریقون و دب و
و کشیرا از هر یکی اسارات بدهند شربت یک درم با اندکی بیشتر از آن خدر بها حمه قاتل و باشد که در شراب افتد و بمیرد و ترکیبه شود آن شراب رفع باشد و هر که بعضی خورد دل
ارد و قی و لیخه ها که از آن حیوان دواب بزند و آن اسباب کم باید بزند هر که بدان آب خواهد بعضی دستور سرکه کرده و معدنی با اندر بر اسفیدان اندک له اندر زن کرانه خواهد و
سیناسکی و بدزدیل نی آن معنی دست نیست علاج او همچون علاج ذراریح است حرد نوری است از موش و غشی و آن نوعی است که از اسلامندر با کوبند هر چه
بدان زند کشنده است و هر که گوشت او بخورد زبان او بیاماسد و در سوزش بدید چشم تاریک شود و خاش اندهر تی تولد کند علاج قی باید کرد بیخ و تریاق
بزنه اندر و صرد بیلوس و صاحب نان و شیر نان و اسفیدیا چرب باید داد سلامندیا و نمی آن که با سارت حضرت خود زدن او و در معده است جاماسپ تخم برسا و اماس
استسقا و کزاز و احتباس و بواسیر و طبوس و عزاوی کوبند زبان بیاماسد و استحاله بدید آید و عقل زایل شود و برتن او جای جای سیاهی بدید آید و غشی شود علاج قی
و حقنه است و علاج آموزد علاج او است و تریاق و زهر و مزود و طبوس می کوبند علاج او علاج ذراریح است و علاج خاصه او آنست که ریتاج
و طلا البطم هر دو را کوبی با سیه و جنطیانا و اکبیون بدهند و بیخ کاطیطس و حب الصنوبر الصغار و بوک سر و بوزا لاجزه با روغن زیت سوده و خایه سلحفاة بحری و بیخ
سود دارد و صفدع بیشه و بزنه دریای مرغ خوردن زبان روی زهر و بوی دهان ناخوش می دارد و بوی دهان ناخوش می دو حرقی در حلق و دهان بدید آید و باشد که بیخ
اکلند و باشد که اسهال قدکند و باشد که اختلاط عقل و غشی بدید آید و باشد که قی کند و بقی می اندازد و اگر سلامت باید دنا نظاهر سفید علاج قی باید کرد و باب
کرم و مغز تن و شراب دیار و ریاست کنند و عرق آن و طبوس و کوبند و روغنها که گرما الدیان و دعا را اگر که و دوا باک و بهر اندر علاج استقا سود دارد
اند هلاج این سود دارد و مقدار سه درم بیخ خی اندر شراب دیار سود دارد و سعد و قضیب الذریره اند شراب سود دارد و صفدع زهر شهوت الطعام بر و اورغ تن
اردو نکم و ساقها بیاماسد علاج همچون علاج صفدع بیشه باشد زهر آن اندر جمله زهرها قاتل است حکم باشد که علاج سود دارد قی باید کرد بروغن کاه هر ساعت
و زهر تریاق اخوی بادی با مثره در طوس و بادزهر آن بوده و دوا الملک و مثل که غشی آن تمام ما الفهم که از آن گوشت فربه بخت باشد با اندک مثل آن باید دا
للسلاء شراب ریحانی حلو آن بیکاشند و بکاوه و بزند و مرارة الفرقد و سبزه دو و اندهان و بیخ ابی بوی بسیار بد و بدهان او طعم صبر دارد و در چشم و علامت
بر قان بدید آید و کشد اگر سه ساعت مهلت دهد لیس خلاص باشد علاج هم قیاست و تریاق خاصه او است صفتان تو بدید که تخم و حب الغار از هر یکی یک جزو
بنیطیا هر چه چهار جزو تخم سلاب و مرزنجوش هر یکی نیم جزو با الکبیر بدهند شربت چند کوزی پس سقی و مانند کرد و دادن آن کاسه نهایت باشد نی دشانند کم
که اند حب صنوبر این گوشت زهرناک از خوردن او زیان بیاسد کام و دهان در بخورد و در معده و اندهان و اندهر تن سوختن و حرارت بدید آید علاج
از چیزها رسد باید کرد و علاج ذراریح علاج او است و روغنی خاصه اندین باب سود مند است مرارة کلبا ما مقدار یک عدس از وی بیاشامند هضم یک علاج
روغن گاو و بیاید داد جنطیانا تا روی و دارچینی و تیر بطوک کنند و روغنها خوشبوی و بالند و بینها یا خرگوش دارد علاج او است طرفه بنگاه زهرهت بدانسه

و بیشتر

و بیشتر آرد و یکند علاج آن قی و بعد از آن سود است بروغن گاو و روغن شیر بخت پدر زند و بیسه و فیلزهرج بصد درشند و اندر یک روز چهار کوت بدهند و چهار چند بنه و بدانه دم الاخوین
الطوی جنوه و محلبی آن و بحری طعم و شراب و رد خرزه و زبان مرغ شود و بیارها خوت در میان دندانها بدید شود و منتن کرتن و قاسه صعب و اضطراب او و باشد که خوره
اندر دندانها بدید آید پس شاق و کزاز بدید و بکشد علاج تخت حقنه باید کرد و سهل دادن آن بهتر اگر خطر باشد که ماده دیار بجنبد و دفع نوا اندکو و کلوه بدو کند
بیخ اکلدان و لکوی و بوره و خاکستر و جدید الحجر و بیه با بر خالد و اهوره با سکه با دزهرات خوار خورده را بدو سهل و هضدا از دفع کند صواب باشد و اخیر خام کند و بوی
شیر بسیار بود سود دارد و طبع را نرم کند و به معده خادری آن اندر جوی مطا العسل تعادل سود دارد و علامت خاصه ابی آنست که اسهال از بد بدید آید عرق آلود و آب زند
روی سرخ شود و بیاماسد و از هر تن عرق کند و این خاصه آن بغل علاج قی باید کرد باب نیم کرم و بیزنگ قی باید کرد و نیم درم روغن گل و نیم درم زرآوند و نیم درم تنک اندر آب
اندر شراب شربت بدهند و تریاق الطیف دارد و زهر الحیه با کوه هی بیان کنند اگر دو بدان تاریک کنند علاج سرکن با اندر شراب شربت بدهند تو بیخ باید فرمود
و هر تر او بروغن گاو بمالند و تنک کرم بر سالی و نیخه و اخیر خشک باید داد با مسکه و خطا تا شربه شده و از تریق ترنی کشتن بیتا هوس سیده کشتن اند و غشی و صرع
معده و باشد که هیضه کند و بکشد علاج قی کرد بذات بابا العسل پس شراب بر قی خوردن باند خوی و روغنها روغن کرم کرده برم معده طلا کرد و نی خوزک اندر معده نفع اگر تنک
سینه بفسد و زنک روی شود و نبض ضعیف و صفرا شود و قوت اقطع شود و استحاله بدید آید هر تن و غشی آید و اگر اندر شانه بفسد هم از این مرض اعتنا نی بدید و در
مثانه ابی و بعدی تولد کند و اگر اندر دو رها باشد همچنین بود و الم اندر شکم بود علاج آن تخم معصفر اند آب کرم کنانند و بدهند سود دارد و تریاق الطیف سود دارد و
اگر تمکر شود که قی کند ابکنی و عصاره کرفس پخت بنک باشد صفت دارو و حاصه کبد بنک مخرج هشت درم شیر ماهی خوکی شیر و شیر و شیر درم شیر ماهی اهوره سود دارد حنطیانا
چهار درم زرآوند و مرجح تخم سلاب و شیخ مرکوز اندهر یکی چهار درم با یکنی در شیر شربت چند بنک کوز اندر آب کرم با سکنجبین دارد و زکر خاکستر چوب انجیر دو درم
مغز استخوان خرگوشی یک مثقال خاجه ابوعلی سینا گوید طوس در جنایات که بجای مغز استخوان خرگوش بنیه ماهی اوی باید هر دو اند نخل الجمر با اند و تنک اند لیلی با بیلیله
بقاله بنک باشد و یک مثقال سکنجبین سه بنک باشد و اخیر بنا زهر خصوص است عصاره بنک ابیض است و پیوسته سکنجبین خوردن و تریاق زنک و شره و طبوس تخت سود دارد
و اکند و عصاره کرفس و تخم قبلا دخل الجمر با اندر سکنجبین یک مثقال قدره ما اند آب کرم و نیم مثقال اکند و کوبی شوت غاریقون اگر سیاه بوس کرد و درم بیاشامند
کرد و درم اظفار الطیب کرد و درم عود قاقلیا از هر سود دارد و جنه و زنی یک دانه خوره کما اگر گوشت خوره کما اجاره باشند تنک بدید آید و اندکی کار حرکت
و در احلیل یکبار اند بقاب خاکستر چوب ترو هیدار هاکه از بهر نهنک شانه را کرده اند اندین باب سود دارد پس اگر هیچ دارویی از کند بیاید کافت و حقنه قرده
بیرون کرد چنانکه سیل بیرون کند و القمان سپید و نمرود حاشا و شیر انجیر و از خاکستر چوب انجیر که سکر باشد سود دارد و گفته اند که شیر بزخوت فرو اند تن بکاند صفت
دارویی بجهت اکلدان و کوکرد از هر یکی یک جزو و اند که خرید هند فنوق شراب اند معده باشد که سبب از استقاری بود اند شیر بابنه بود اند شیر بالکو
بنیه ماهی خورده باشد از بهر کاری که بر اتفاق افتد که شیر خورد و بدان سبب بفسد و از نه زبان شیر در معده تب لرزه آید و سپنجی و غشی و حجاب زبان و همچون زهر
خوار است منفذ نفس کرد و نبض ضعیف خورد باشد که شکم باد کرد و بر اماسد علاج از خوردن چیزها سود و هر زهر باید کرد از نه زهر اگر شوری اجابت کرد و که با اب
اینجه تنها خوردی سود دارد و چه بود نخست در بطلان از یکدا اند و خاصیت آنست که شیر تازه را رفق کن و کنار کرد دست شود و بنیه ماهی سخت سود دارد از نیم مثقال
تا یک مثقال آن اکلدان و بقی با اسهال بر زاید و دارو هاکه اند فهمیدن خون باز کرده اند آنست هر سود دارد و اکلدان و کوکرد اند که و خاکستر چوب انجیر سود دارد
ماهی جنبانی اهل الملت خوانند بعضی شب بر دی کنند اعراض از همچون اعراض و ظل باشد خاصه اگر با جاکا مشک فاره باشند و باشد که صفت از شیر بیرون باده
روز بدید آید علاج قی باید کرد و علاج و نظر کردن گوشت بریانی کرد از تنور بر اند و بیوشند و گوشت تباه شده هر گوشتی که از تنور بر اند فساد بیوشد کرشاه بیاید کاشت
تا بخار از وی شود و دم زند و انجیر بیوشند سخت بدباشد همچون زهر خوردی زهرناک شود تا سه و هیضه آرد و باشد که یک روز یا دو روز بهوش افکند و باشد که علت سبات
آرد و باشد علاج تخت قی باید کردن پس وسیه و میسوس و شراب ریحانی باید داد تا عصاره ابی و سیب و اگر هیضه آرد علاج هیضه کردن و کل مخوره سخت باشد

گفتار دوم از گفتار نهم اندر کنیدن زبان و مالیدن زبان کار و زهرناک بر طریق کلی و تدبیر اندر حشرات بر جمله قصد و از نقشا رهنت باست **باب نخستین**
اندر تدبیر کلی اندر علاج گزیدن مار علامت دفع کردن زهرها شود هست بکی آنکه حرارت غریزی ایما فزوز اند و احتیاج قوت دهند تا زهر او دفع کند چنانکه
تریاق و تریاق بزرگ و بعث بر بری و حرارت غریزی ایما فزوز اند و گفتار قوت دهنده تا زهر او دفع کند و زهر او بسوزاند و از تن کم کند تا
زهر هر یکی باید که صحبت آن بکند رو با عضا و ریشه رسد و طریق کردن رطوبتها قاتل است و از پس قی صفرا و سهال و ادرار با رطوبت و از این طریقان دیت شاید که مطلوب
کرد که زهر اندر تن او بر کنده شود و از کنده شود و از کنده شود بجایی ظاهر نخالی و در خاصه اگر تن متی باشد سوم آنکه با دزهرها را بوده دهند تا تریاقی دهند که با آن زهر
باشد چون تریاقها که اند گفتا رکنه شده یا کرده اند است و چه از گوشت مثاع از بهر کردن مثاع و چون گوشت انوا از چیزها که چنانکه اوزا چنانکه چنانکه
اگر دارویی دهند که منه ناج از چیزان بود چون اگر دو که منه مزاج کرم است بخم اگر دارو ها طلا کنند که اخذ هلا دارد حرکت او و تا زهر با رطوبت غیر پیوست اگر که دفع کند

وجعت داروهای مرکب زنده شم انکه در الاتیه برک که زهر اندر تن بر کند و نشود و از چنان باشد که در ها از عضوان تن جدا کند او کمکی بود بر داغ کنند یا بسوزند و بران
موضع داروها بجز برک که بنهند با بجر بنفشه و با سنگ که بدان نهند و اگر بجر بود با بیکه طعام خورده باشد و دهان شسته و بشراب ممتص کرده و بخور خورده و دهان و غذی
کل با روغن بنفشه آلوده و ندانها و اوسوب و خورده باشد و از نه زنه اب دهان می آرد و بیاید دانست که داروها بجز که زهر بعضی دیگر است چون از برک
نباید که کاشت که درست شود تا زهر بان بیاید و بسیار باشد که از بعضی جاها گردان و بستن بکنن باشد و از تیرها بر و جزو و منفعت بدین بنا باشد که گوشت
حوالی آن جایگاه پاک بکیرند تا با سنجان یا کیزه با آب بدین برهم کنی و داروها و اسپرغم برحسب طبیعت زهر باید بکوبی و بر سهمی یا طبیعتان زهر با کوفته و با سنجان
بروغن تا سوزاند چون داغ کردن با تنگی و دلیم کردن زنان و روغن زیت جوشانیده باروم از کرفتا ردوم اکتساب نهم اندر یاد کردن داروها که ساز
بکیرند زهر ماران نهم اندر
شرابی که بر که موقت شراق بو بجهم کردیدن انوی تا زیاق تخت یک و شراب کدانوی در وی افکاده باشد بکوبند هر جا نوزان را تخت نافعت و مقدار وی
مقدار تخم نیخ مندهر زهرهات و فرو بجکشت و حبات البلسان و روغن بلسان و کوکنار انجیر بندق و حنظل نا چاچا و شیر با زرانند و سکو و خرزهره و برک انوا نافعت و
تمرة الدیب بعنی دیدخت چنانکه بتازکی بارو منفعت از بجست دارچینی جنوبی نافعت و سکرنی بزوحه نماد کردن و خوردن و کاکدوس کاشم و اذرون و تخم
باداوجه و مرق و زیره که دشوی نهاند و سر و پیلبل و بزر الحدوق و دناب او مادر بلیخ بود که بی خوردن و نماد کردن و اسرو قیسوم و مغز دانه ماتا و غاریقون هر یکت
و بطون زلوسوم مدوه او پاک کنند و کشنیز با کنند و خشک کنند و بوقت حاجت بدهند تخت سود دارد و بلیخ راسو زنده و بلیخ موش دیبای زنده که تازی جرو کویند
با شراب بدهند سود دارد و بلیخ سرطان جبلی و خولی سنک پشت و بیرزد بجست و تخم جرجیر نافعت صفت مرهم عجب افیون و از هر یکی یک درم پلیک درم
و تخم بنج زراوند طویل بنج زراوند که و از هر یکی سه درم عنزار استخدیره هندی از هر یکی یک درم شونیز بنج درم خنطیانا سه درم سداب دو درم هر ارباب جیزیه
کنند و با کبوتر بر شند و بار جیزیه باید و کفته بود اشته و صافی کرده شربت یک مثال اندر شراب بخته و دوا را الطوانی المختوم کویند بر شرا کرده امیاست نافعت صفت قرابا
که منفعت از است صد کرده بن جا نوزان زهر تاک را و هر داروها زیان کار را سوزند تخم هزار استخدار هر یکی دو درم زراوند کرد حنظل تا از هر یکی یک درم پلیک سه
مرا زهر یکی نیم درم با کبوتر بر شند شربت چند با قلی دوی اندر تدارک صفت دارو دیگر حب البلسان روفا رخشک تخم شاهتره تخم بیل سید پیلبر سیاه دارپلبل و بنج
انیسون فطراسلیون ساروی زیره بزرالبنج از هر یکی چهار درم سنبل فقاح الاخر از هر یکی شش درم با کبوتر بر شند شربت چند با قلی روی دیگر حبا حب البلسان از
هر یکی سه درم تخم زراجیر بزر اکوکاب از هر یکی یک درم تخم بنج اکدان سیاه از هر یکی دو درم تخم بلیس مرزغنوش از هر یکی دو درم تخم بلیس الحجر چهار درم تخم با کبوتر بر شند
شربت چند با قلی باب سوم از کرفتا ردوم اکتساب نهم اندر طلاها که بر کنند بنا جانوزان زهر ناک بر خیز بر کنند که جانوزان زهر ناک طلا کنند سفیدیات با نخط
از قرن سوخته و خام با روغن کاو یا چند بید سرشته با روغن زیت با عصاره کنند اب نار سیده و فاشت و عصاره بوذنه جوبیاری و کوکرد با بول سوده و مرغ خانکی
با خود سر زنکه سینه او بشکافند و بر ران موضع نهند و هر ساعت که خواهند بر کنند و بر کیرند و بر کیرند با سرکه و نمک و سرکین بز هر که بر یکی جانوزان را سود دارد و کوکرد کاوی
ماری را که مار کویند و مار کویند صفت دارو حجل دسکه و اهل اب صابون طلا کنند دیکر دیکر کوکرفت جوشانیده با بول طلا کنند سود مند است و کزیدکی افعی را
سود دارد و این دانکه نه است و تخت یک و سار ناشت یک و اب و دیکر کرده نطول یک تنها با سرکه و بلیخ موش دشتی که تازی الجرد کویند و بلیخ راسو
یک باب چهارم از کرفتا ردوم از کتاب نهم اندر داروها که بر خوش ملک کنند تا جانوزان زهر ناک را مغز خرکوش دور باشد
و برک و بار و کوفته اندر روغن زیت آغشته و جوشانیده و فقاح سر با صاحب العرعر با برک بجکت با قیصوم و بنج انکدان و روقو حب البلسان و بنج خوی
جلد با معجون کوفته و اندر روغن زیت جوشانیده از روغن مالیدن اندر هر سود دارد و حشرات و جانوزان زهر ناک از وی دور باشند صفت دارو کیجیز بنج انکدان
سیاه و شاخ سرو بز و حب البلسان و از هر یکی دو جزو بنج لفاح نیم جزو حب البلسان و قرمها از هر یکی سه جزو هر کوبند و بر روغن زیت بریزند تا سه روز و
روغن طلا کردن دیکر فقاح الصنوبر یک جزو بنج لفاح دو جزو بزر الجزر سه جزو اندر روغن زیت بپزند و اگر این داروها دو کنند هم سود دارد و روغن زیت مالیدن
بشه با زرد ارد باب پنجم از کرفتا ردوم از کتاب نهم اندر یاد کردن داروها که در خانه بر کنند و دور کنند حشرات انچه دور از جانوزان و حشرات را کیرد اند
چوب انار است و بنج سوسن و بزر و سرو و سمر و الحاوف جانوزان و مغل سکبینج و اکنوه و برک غار و حب الغار هر حشرات از بوی دور شوند
و بجکت و شونیز نیک بود و اگر اندر زیر جامه کنند نیک بود و اگر قیصوم بسوزند نیک بود و شونیز و بیرزد و سرو دیگر و کوکرد و سم بزر دود کنند ماران و حشرات
بکریزند و سمر و کوزند و شونیز و قنطوریون هر یکی یک جزو موی بز و سم او از هر یکی نیم جزو قرمها کنند و خانه را با آن دود کنند و فقوه ماتا و بنج انکدان سیاه از هر یکی
یک وقیه از هر دارا سمر بزند و شونیز و برک سرو با بول صنوبر و شونیز و بزر البنج از هر یکی یک درمی بوست بنج لفاح یک درمی موی بز سه درمی بزر دشتی و کوکرد دو درمی
قنطوریون و اقلیمیا هر دارا با یکدیکر بکوبند و بر آتش جوب زنند و بر آتش بریزند با یکدیکر و بر زمین بپاشند و بر دیوار بپاشند و بر دیوار بپاشند و بر دیوار بپاشند
باب ششم

ششم

ششم از کرفتا ردوم از کتاب نهم اندر یاد کردن داروها که بعضی از مهرها زنان را حرام و سک را و کوکل را یک ماه اندر چیزی تعبیه کنند و بدهند خانق الزبل را
یکعدد و خانق الذیب کوکل و سک و شکال یکعدد و با دام تخم یکعدد خرزهره برک از دو درخت بهام یکعدد باب هفتم از کرفتا ردوم از کتاب نهم اندر دور کردن
جانوزان زهر ناک را رجل زهر کرد و مار و دیره کوزن و الهراق زمرج سوسن جاوتر جاکو کرد ماران را بکریزاند و خود را مار یکعدد و کرمک را و بنهند از دوج و سوسن و نوشادر
اندر یک و اندر خانه بر شد مار از دی خانه بر کیرد و باد هان روزه دار اندر دهان مار را که بدید خاصت کوزن شاد و اندر دهان افکند و دور کردن ماران کوزن با
پوست خرا شد و بر کرده نهند و اب و بل تب بروی افزا تنبیه و بول با دوج و اب او بچهاین تاب دهان روزه دو که مزاج او کرم بود کریم را یک تر صفت حوک کرفته
وزن نیخ و بیل کو سفد و بیه بزر استارست بیرا بکاران و دیکر هابدان نه رشد و نزدیک سودا نافع کردم دو دکنند و اگر پاره تب و بسوسوداج بر دو نیاید
امدت و اگر کرد و بر ابر دو بزند و بکران کوزند و دو کردن بیدن اگر خلط اندر یک کند و ان ابا اندر خانه بر یک کنکان بر بند و کوزند و بلیخ خرنوب و بلیخ علق همین بود که خون
بزکنی اندر بن کند که کاز اخاج شوند و از بوی کوکرد و بول خر زهره بکریزند و کاو کاو تیس است که کوشت کوزند بعنی شیشه ابرا بخت اندر خالی بشر نهند کنکان چند
کده بیرند و دو کردن بقه سیوز و بر سیوز و تراشان دو دکنند بشه بکریزند و اگر هاقیس دو دکنند با شیر بجهین بود و بهتران بود که ان هر جمع کنند و از روغن بود
خشان بکریزند و بول سر و کوزنه و کوکرد و مقرو سرکین کاو و سینکنه همین بود و اگر بلیخ شونیز با بلیخ ضار سیند با بلیخ افسنتین با بلیخ سداب با بلیخ نیخ نرسس اندر خانه بر
اتان خانه شوند و دو کردن راسو از بوی سلب بکریزد و دو کردن موش را سلل و خرق موش را کنند و خرق و بزر انیخ همین و نیخ کوب و بیا دوش که تازی بصل
الفار کویند و سک و خبث الحدید و عنظل ابان همه موش را کنند که موش را حتی کنند باید بالا و بنهند یا بوست باز کنند و بر اکنند موشان بکریزند دو کردن موش
بر سه سوراخ و بر مقنا بیرون بنهند بکریزند و کاو زهره کاو اندر خانه اویزند یا زفت با کنند بکریزند و اگر موش را دو دکنند و بر کردن بکنند و دو کردن بکنند
زنیخ اندر شیر کنند و بنهند مکان را در وی بیزند و از دو دو زنیخ و دو دکنند بیزند و ان بلیخ خرنوب سیاه بیزند دو کردن زنبور از دو دو کرد و از سر بکریزند و از عصاره
خطمی با عصاره خاتمی و نیت دو خوشتی مالند زنبور کوکرد ان کسی کرد و دو کردن خرد و کرد تازی خنفسا کویند از دو دو بر کی جنار بکریزند دو کردن چوب خماه که
بتازی الاضه کویند اندر خانه که هر هد با خدا رضه نباشد و کو انها هر هد بسوزند اندر خانه که رضه باشد هم بیزند دو کردن دو چیز که بتازی سوس کویند افیون
و شونیز بود جهاری و بوست ترنج حامض بلاذر دو چیز که کاه دارد کفتار سوم اندر کردن ماران و عقارب و جان و ان کفتار جهاریاست باب نخستین از کفتار
سوم از کتاب نهم اندر یاد کردن انواع عزلان علاج اصول ماران و طبیعت ایشان دانستن و کویند ماران سه طبقه اند اولین انست که زهر او تراست و زود کشد و بعضی
از سه ساعت مهلت نهد و کزیدن او عدوح نیست و ان نوع ماران دیاتازی ام کویند یعنی انسوس بود که کاز نکند و اصلا بر نکیرند و این ترتیا تاج باشد و علاج کوزند
وی چنان نیست که در حال از عضو جدا کنند یا طلی کنند قوی که زهر را بسوزد و منفذها را بکیرد پس ترتیاق دادی و علاج بر کردن و بعضی اشتد کاین ضعیف
تر است و اکر از عضو بر سند تا زهر اندر تن او پراکنده شود کفایت بود و ان جایکاه را در بشکند پس بر کرد که علاج جا کنند و طبقه دیکر است که زهر او جانی تر نیست و کزیدن
علاج بدیر و کم باشد که بکشد و طبقه دیکر انست که میان این دو ان بود و ماران بزرک که او با تازی تنین کویند و تعبان کویند زهر ایشان ضعیف باشد و علاج بزودی
ایشان علاج قوی باشد و مدح زهر ایشان مهلتی باشد اما طبقه نخستین بسیار کوناست یکی ماری است او را بلغت یونان اسقلوس کویند یعنی ملک ماران که او از
او بدیدار اکنند و است دیکر است او خلاف کویند از بهر اکه زبان او همچون زبان خطافی است و خطافی و ستد را کویند و دانی او نزدیک بدن کزیده باشد و ساعت
بکشد یا بود و دو دیکر است و رانی و سه کو انست یا چهار و پنج کو نزد شود و بوست او درشت و خشک بود و خاکستر کردن باشد و نزدیک کرایه و جنبها او سخت
روشن و تابنده بود و او نزدیک اندر ساعت بکشد و دیکر است او با تازی بزاره کویند و تازی ایشان را زاق کویند و او از بهران بدن نام خانه کند
کزیده زهر اندر هان جنبد از دو دنا بهم فشارد و زهر بر دو زخم جاند و بر هم بر باید بکشد و بوی او هم بکشد و دو رانی او دو کز بود و طول او خاکستر کردن باشد و نزدیک
کاید و با زبان علاج نیست و انواع دیکر است که ساحت مصر جبیا باشد که دو سر بود و بعضی سید باشد و بعضی مع و بعضی اشقر و بعضی بزند کبیرین
و بعضی اکرکبی و بعضی اندنا هاچی نصاره بود و بعضی ماننده انتی باشند و شبارکی کنند بود از جمله ایشان است و طبقه دیکر اولها انی است و باید دانست که
تیزی و قوت زهر ماران و ضعیفی ان بنزدیک ملکی کرد و بر سیری و جمالی و خردی و بزرکی و پیری و کوسکی و جایکاه که ماوای دارند و بعضی ماران نیز بود و کوه هی
کفتار انها ماره تر بود از بهر اکه او تر تر بود و زنانی کاز اتیاب کوند و کرد هی کفتار اند ماده تر بود از بهر اکه انیاب او بیشتر بود و با زجوان از نوع خشن تر
از بر بود و بزرک و دوان از نوع خوشی تر از کوچک و کوتاه بود و اینها ماوای جایکاه خشک و بیاب بود که ماوای نزدیک اب دارد اکر هر دو ان
یک نوع باشد و کوشه از نوع خوشی تر از سر بود و اینها تر بود و سرد بود و تشنه شده تر از ان بود که اسپ باشد و اما دستان تر از ان بود که اسپ باشد
و بعضی دو ماری بر داشته اند که زهر ماران و زهر انوی بهات از بهر اکه مار زده باشد که سرما باید و سر بشود و سبب ان سرما بر کوی و مردن حرارت
عزیزی است و همچنین بعضی کفته اند که زهر ماران که در طبقه اول یاد کرده امده است که اندر دو ساعت بکشد انست که خون دل را بیفشاند و بدین سبب است که مار زده خشک

وابن غلطست وخنده شدن ان از بهر انست که حرارت بعضی بر بعضی تحلیل خرج شود و تحت اوشان اندون بیدانست که کوید حیوان سرد مزاج اند زنسان بیرد و حیوان گرم
مزاج اما فوقت اند زنسان زیادت شود و بدین سبب است که مرد مجرد اند زنسان فرح تر بود یکی از بهر سرد مزاج و دیگر از بهر انکه اند زنسان تحمل کتر بود و ما هو نیم که مرد اند
زنسان همچو زنرد و سجود بدین سبب کنیم زهر ها مرد است چه دیگر نیم انقاشت که مزاج زنسود تحت کوست و هی نیم که اند زنسان همچون مرده شود و ازین قیاس که بحث کنت با بقی
کردن اند زنسان قوی تر مشغول و چون بعضی از بحث اطلاعات با انکه صفت زهرها ایشان تمام است بسبب کرمی و سردی مزاج نیست کوی چیز صنوی که هر انست و مطابق
کما انا با مزاج روح باشد و ضعیف شدن ایشان اند زنسان و بسبب صنوی مزاج زنست تا مزاج ایشان و خلاصه که مزاج ایشان از مزاج زنسان باب دوم از کفتار
سیوم از کتاب نهم اند کوید زنان اند کر دو طبقه تحت اند کوید مثل زنان اند اوست که در سرای فشانی اسیر چون کلی و کلو بتازی تاج را کویند بدین سبب اورا مثل
کویند در ازی اورا و دست باشد بیاسه بلت و سر اورا بر نهاشد و چشمها او سرخ و لون او بیاضی و زرد بی زند و بر هر یک دو انرا دو زد و حیلی و سر اورا کیاه زرد و موی
و جانوری که بر اسر و اخ اورا دیدن بود بیضی و هر چیزی که حس او مالیده کرنه و اکر کاه بدو رسد شود و حرکت او باطل کردد و اما زنان اورا کیاه زرد و موی
اشیه بیچ و دیده اند که سر اورا بر نه بدو رسانیده است هم سوار بر وه است و هم اسب و دیده اند که بر اسب کرنه است هم اسب بوده است و هم سوار و اما زر و اما زر بین ترکستان بسیار
بود هر کرا که تشنی بیاسد و نکاه دو بیم ابدا زر فرق بیاید و در هر حال بر وه هر که نزدیک از مرده شود هم بر وه و این را علاج نیست ماری دیکر است هم بدین قوت دهد اما او باز
بکشد و طول ازین دراز تر است بک کز نایک کوینم و دراز تر است و این را هم علاج نیست و کوینده که چیزی علاج او است دو دیم تخم انجاص تر است و حند بید تر دو دیم کوینده خلاص
از کزیدن اطفال بدیدن و زبان و روی او کرد و حند شود و با انها بسیار کرد و دست بدید اید و چه تمها بر هم بفاد کرد و را خفقان و در دیر علیم کزیدن ان مار کوینده او
دست بود و حشان کوینده او همچون کوینده خلافت و هم اعراض بر اید که بدان تا قه هر کرا این مار بکزد تخت دهان فراز و باز کرد تا سوب او باشد و کردن و بیچه همچون
خطه کرا از عاتا طل در دی باشد بر سی حس حرکت باطل خود و همچو کرکه در سکنه باشد بیفتد ماری کماست که از کوینده او همچون اعراض بدین اید و اند صفت ماری کوینده
که چون قصد که بدکند تا بدو رسد سر بدی ارد و زهر می اندازد و اثر کزیدن او همچون سر زنی باشد و اما می نباشد و خوف اند بر اید سیاه و کزیده او اجتم تا بک
خود و طلاحت تلبید و لید بر ان رسانات افتد و ان اعراض بدید اید و پیش از سه ساعت علت ندهد کوینده سقوم اقی مولاست و دارای او بیل کزاده و کر سر اجزا
چون دو سیار و لون او همچون لون ریکاست و بوی کم اوضاعات صدر فصل و اند زهر تی و کرنه زهر تی اوان سبلی و خشکی ان فلوس توان دانست و دهنا انها اوا بشت
و اند زهر بین ریک ناک ماری اورد و قوی کفته اند که هم ازین صفت زهر تی که کفت است اما الفصه کوینده از بهر انکه سر دن او کتاه بود تا بیفتاده باشد و دراز تی او کتاه و تراو کوینده تراست کر بن خان خانه او بزنک و دندان خانه را تا زیانی کوینده و اولا بدین سبب لحیانی کوینده علامت کوینده از انست که بیند او اند که اند زهر مضع سوزنی یا
نحی انست او تراست و سخت کران بود و بیشتر چشم بر اماسد و سر کشتی بدید اید و چشم تا بیک شود و عقل او انست و تی کشت اند زهر مضع سوزنی یا
و ازین تر زهره هر زی خوند و کجنت خوردن باشاب و حند بید سه باشاب بود زهر تی باشاب سود دارد لکن منفعت تخم تب بجست و بجا کاه کرنیکی بدل سود و
با طلاق تشنه بر نهند بایا از کوفته باسکه کوینده ان ماری سر و پانی در دنی کوینده ان ماری است که دواب کرد و کاهی و کاهی بر خشک چون دواب باشد او را در دنی کوینده
و چون بر خشک باشد که سود دی کوینده از بر که مار ان لحی که تاه تر بود و کردن او پیش بود و سخت ماری است و علامت کوینده ان او در دو صعب باشد و حرارت عظیم
پس جا کاه کوینده از سر خود و سنکل شود و تی و سنکل شود و تی سفوکند و قوت ضعیف شود و اند سه ساعت بکشد باز و تر و اکر کی از وی خلاص یابد اند بیماریکی اقی کرد ان
دستی باشد علاج خاصه او افت که کوز سر و پاک کنند با جالاس بخورند از هر یکی دو دو درخم اند ماء العسل یا اند شراب و دو دم زد اوند اند در شراب یا اند در که
مزج سود دارد و عصاره فراسیون سود دارد و لهک و روغن زیت خاصه کردن سود دارد و بود زکوی و بوست بیخ بلوط جلبلد و بهم بخته با اردو خاصه کردن
سود دارد و الله اعلم باب سیوم از کفتار سیوم از کتاب نهم اند کزیدن ماران که در طبقه دوم اند اقوی تعبان ازین طبقه است و ان
ماه سلیم تر است و سخت بدست و علامت کوینده انست که اکر بدست او نشان دو دندان بدید باشد و ازان موضع تخت صدیدی اید چون خار کرفته تا نه
باشد که سخت دلوق ایشان اید بس طبیعی که روغنی زیت شاند بر ان طبیعی ایشان زنکاری از بهر انکه رطوبتها او سخت شده باشد و زهر کشت و هنوز ان شده بود و در
ان موضع بهمانند لمها از دهد و اما ی رخ کلم اند ان موضع بدید اید چنانکه ان خرچی انشی اید و بسر زکرد و در هان خشک شود و سوزش و حرارت اند ان افتد
دب کم بتا فضی کرد و عرق مکنه و لون او بسر کی اید تغیر بدید اید و نفس مواثر و صعب شود کشتی و خلاق و قی صفرا نوکند و بیهوش اید و ازین دنانها
خوان بدکه و سر کی ان خود و باشد که ان خوان بیشت کوا کند و عرق دراید بدر زاند سخت تشنی اید و بیشتر و اند و روز هلاک کند و بات که تا بیک هفته مدت
دهد علاج بیماران که از بیخ بیماسک کی ساند و تریاقا فی دهند و اینجه کفته اند که تریاق است زهر کرد در باطل است از بهر انکه اطبا را بطبیعت کار دارد و تکل نیست که
چیزی عجیب از اکار دارد و مکر که اتفاق افتد که بطبیعت و صحت عجیب بسیار و دیک و چه دکا باشد و ازان علاجها و سعال است خاصه سرخ شاب دسیار بدهند و باشد که بدر کفایت شود
و اکر زهر باشد کفتا و سیا زد که بجلوان باشد و کفته اند که در حال تقیب کوینده بر بالا کرده حاضر باشد بخورد سود دارد صفت تریاق خاصه که بنا انیسون بلاک و نافی بلا

جمله حرفی قشر ان اولند اسلج جنبه بدسه زهره اهر یکی دو درخم بنا اید بیرون دهند شربت جند کوبی و روغن کاو دیار دهند خلطه کفتر و بیار باشد که بدین خدمت و اید
و علاج دیکر جایت باشد و اند بازن شیر فشانی و بکار نکه عنی سبد و حرکت خرابیدن و بدار زنکه تا مانی بر دو و اند کو ماید بر دو و اند که تا عرق کند و از بیر کیاه و از بیر کیاه اند کرنی بوا هند
خاصه بنیر ایکو تی زانه ابهو اکر تا او خوانند و بنیر ماه کوزن سخت تنک باشد و ماخزه بر دهند و کفته اند اکر کتی زعوی خاید و باب او خورد و اثل ان خاصه کند خلط و ایدا
بلغم منفع خوند ان زوده اند و خلط سوداء انست و کشت و اسود که ان اند نفاد و نمک سوده کرد سود دارد و خنزیر نمک بیت سخت سود دارد و سکی که از اماده بر نهند سود دارد بلغم
داشتی و سود دارد و کرفوتی که از اسم سر کوند و بیخ و بیخ و برک زدا و ند و بیخ او و بیخ مرغ ارتون ان هم انجاصه ان بود مقدار دو درم با شراب تر بن سود دارد و هاسد بر کوهی
با عصاره کرب و بزر اکاهنا با بیخ او و تخم فوار سنبد اند بعصاره کدنا با اند بعصاره حشف که بیاسی کلکو کوینده و دو درم جا و شیرا ماند بر کرد و سر و بیاز و کنه او ترب و بالان
سود دارد و هر کی شما بنکو خاصه ریطون را سود کردم بران کرده و زهره خرس و زهره هر مرغان سود دارد و بدین نرخشک شده اند و بد هند سود
دارد عصاره سداب و عصاره برک سیب و عصاره مرزنکوش و برکه تقاها چیا شیده و عصاره اطراف کرنب خطی و بهل مردم سود دارد و صفت هاری کل و بیا اند او و بابونه
و اسفرنسی و دقوقا کرنب هر یک جا اجزا بیخته بشراب تشت خاصه کنند سود دارد و زهره با بر زکرند رود بر باید هاد بر بیش از انکه اماده بر کند و مرغ خاکی زنده شکافتن و بولان
و کوشت او و مضغ بر نهاد سود دارد و روغن خار و بلیخ بولان او سود دارد کزیدن مار ابی از کزیدن ان ای و ایشان خوف ان سام کشاده خود ما بان حکه او توجه بوده باشد و
در سر سنده و خوف ان قرحه کشت او و قی خاد و دیر خوف باید و ازین و کوشت جشم بر خوف اید و ازین ماران هر یک بیلها شد و منقط باشد بنقطها سیاه و سفید و
بدار زی هر چند مقرنه باشد و کرد هی و کیند ان ماد کتر از انو بود و سر دم باریک و هر یک ریک بود و بعضی اشد که سیاه بود و بعضی سرخ و بعضی سبد و بر ایشان خطها
منقاطع هر یک کی کشت و بوست کم خشن بود و خشنی و بقتان بود که بادر و زنده و دنانها او دراز و در حرکت بود و جایکاه کزیدن ان ماد سیاه
و سیاه شود و از وی طبر ایب ناک می اید در دو معده اید و اسهال و عسل اول و بیق انفس و استحاء اعضا اما و ان منقطع خود و حالی همچون نعلی دنبان بدید اید جاند
که کوزه و ذنانها بیفتد و هلاک شود علاج او همچون علاج اموات قی خواستن و کردن و شراب بسیار خوردن و بر ماهی شوی خاصه ماهی طبع و خیر و قی کردن بر ان و از
بر قی نان و ماهی و دد و کباب بر انزی کرده و موز و تخم ترب سود دارد و شلم و عصاره خشخاش با بیخ سوسن اند شراب و بیده خایه مرغ اند شراب و عصاره ان
بسا خورد بر ان او و از دبی سود دارد و بر ان بخته و کدنا و اجره و سلاب و ارد بی و بیده خایه مرغ صادی نکست کزیدن معلمه تعوذ کرده این معلمه بدست
باشی و بر تراز دنانها بسیار بدو و سرا و کوچک و کردنا و غلط بود و تی و از کردن باید و بی خود ماند بنای باید باز اید و کو بنا بر ماران اند شام و شهاب و کرد
نزدیک بسیار بود و از بنا که وقت اوتا بدنال بسیار و زنی و کوچک اند ان ماران که کزیدن ان ماد سیاه و سرخ و سیاه و سفید و
و دنا را بجاست و زود و از کزیدن او سوزنی و حرارت اند سکم اعتدی و تشکی بلند کند و ان ماران بر شود و اینجه همچون زنه بر بوزی و زنه بر سول و نکاه او بر شود و هر زمان
علاج بر ان اکر بدید بهار مشک کرده باشد و روغن بسیار و بر اید بخورد و قی و کردنی بس خند کردن ان ماد طبه شراب را و کشت و دارو هاکه اند ان او بلی اید و دانی چون تخم کرفس
و سنبل هندی و مازریون و ماسه و انیسون و نطاسالیون و امثال ان و از بیرون و اینجه کردن نمک و اهن و روغن زیت و بنا دهاکه اند علاج کزیدن کلب باد کرده اند
کزیدن ماران حمه ماد حمه ماری است باریک و کوتاه و بر دهنت شود و هر کرا بیند خوشش بد و اند و روغن کرکدنت و کوینده هم بسوی پیش بجهد و هم بسوی پس بجهد
حمد و سر حمد و میان او هر دو است و خاصه ابو علی سینا کوید بسر ان نخ تخشی را شناختی هستان دیده ام اند لوسل هر تی دارد و بدار وی است و علاج او بیان
علاجها مشترک علاج اموات است البولمه ان فرو است انجاکه بلوط بود ماوی اید هر کرا کزیده باشد کاه دارد و ازین ماد بوی ناخوش اید و هر کرا خواهد که او را بکشد ان
بوی بدن و اند کرده و اجل او کزیدن او همچون اعراض کزیدن اموات است که زنان بدین خوشش بد و اند و بوی بدن خوشش بد و اند و بوی کرکدنت و کوینده هم بسوی پیش بجهد و هم بسوی پس بجهد
بنه بر همچون لوکاموات است بدین سبب اولیه بر نام خوانند اعراض کزیدن او همچون اعراض خوردن و علاج همان است و فشا ان ماری است زیکی رنکها مختلف
ماری است اند دو و دو رنکه دکی را نجد و دو دهان اید بر زند علاج شی علاج اموات است باب چهارم از کفتار سیوم از کتاب نهم اند کزیدن ماران که در زهر ایشان
التهاب ان اند باشد بزرکه ترین ان ج کزیاشد و اینه بزرکی باشد و کو بود بیاشد خرچنکها او بار باشد و عاند زیرا و حیر بزرکی و زامه باشد همچون زنخدان و از هر
جانبی و نداز زهر بدن و دهان او سخت فراخ بود و ابر ان او بزرک همچون زنخدان او چنانکه خشم ازیبو شده بر کردن او نفوس باشد و کردان موی بر جه اند و نیز
نقره و هندوستان بسیار بود و هندوی کرتر بود و لون زهی او سیاه بود خواجه ابو علی سینا کوید من دیده ام تنبیه کرد بر کردن او از و و جانب موی بود و می کوید سر ان
از هندوستان تنبیه بسیار است علاج کزیدن او و علاج زهرها و بیاست و تی و دیکر اشیا از تنبیه دنانها او سخت تراست چون بخود کوشت بکند و جدا کند و کشی
بدو دو هم علاج و روغن بدید اید کرد تنبیه در پای بر جایکاه کزیدن او سر که و کوکرد طلا باید کرد و بیه نخل طلا کردن سود دارد و ماهی او را طرح طلا کوینده هلاک کردن
سود دارد و از زیر بر وی اندیدن و باد و خوردن و صادکردن سود دارد و دارو هاکه در علاج رشته یاد کرده امد است خاصه تریاق او سود دارد و نیز دیکر کوشت
هم دریای سوبیا کوینده کزیدن او همچون کزیدن اموات علاج همان و نیز دیکر کوشت هم دریای هر کرا کزیده در بر سخت کند و سر ماهیکه و خنده شود بدو و تخلیج ان علاج زهرها

وعوض [illegible] ابرکه و برزه و درخت خار کردن و روغن تخم مالیدن و خاکستر قرطا و طبیخ برگ خار و برگ اندران و سداب سود دارد و مرهم پیلو و سداب راست ارات شربت
دهد بخورانند شراب سود دارد و تریاق اولک اندر مداوا و تنقیه باید کرد امده است سود دارد **گفتار چهارم از کتاب نهم اندر کزیدن زهرهم و گزیدن سگ و غیر آن و آن گفتار دوازده**
باب نخستین از کتاب چهارم اندر گزیدن سگ تخت بباید برداشت که بترسی گزیدن نفا است که گزیده باشد از زهرهم و جز زهرهم و باشد که از گزیدن مردم زنده دارها بدهد باید و از گزیدن
کسی که جزو زهر خورده باشد و اطفای تباه شده خاصه عدم مجیز بن حالها اندر قولنج کند علاج بیاز و نمک و انگبین و باید نهاد بر سنا نوز و مرهمی ساختن از پیه مرغ و روغن
و بیرزد بر نفاد و این بهتر زاروی است گزیدگی را و خاکستر با انگبین و سرکه و بیارشت بر نفاد و سود دارد و ساو کند با شراب و روغن زیت و نمک سوده و با انگبین
و استعمال ضماد کوسالد سوخت و از پشمی سپید شده با انگبین بر شت سود دارد و سر خشک دو زند و بر جراحت کنند و سرند و خاکستر کرنب نطی و اکرطالی بدهد
ایدو از گزیدگی کوچ جزو [illegible] خورده باشد [illegible] خاصه [illegible] مجیز بن حالها بدهد قولنج کند از جایگاه زاده بغض زیت جرب کنند و تخ بادیان خاد کنند با انگبین
و از بادیان اسکر مزوج ضماد کنند **باب دوم اندر گزیدن سگ خانگی که دیوانه نباشد و گزیدن کوک** چه زیانه علاج کزیدن زهرهم و آورده امده است
سود دارد و باشد که آن جایگاه را سگ برمالند و در آن حال و کوفته است بر آن جای زند بار و چند بقه شود و بر نفاد و بر سر بندند و هر روز تازه سگ خاصه
اگر تو سگ سگ دیوانه باشد اندر بیشتر حالها آن کفایت باشد و سداب و باقلی و بیاز و بادام تلخ با انگبین و بر لسان الحمل بتمل و برگ خیار بادرنج و بیوند کوفته تازه
ضماد کردن سود دارد و مرد اسل طلاء کردن سود دارد خاصه اگر اماس کرده باشد و ارد کوسه با انگبین و اکیامه مزوج با سرکه و سرکه کرمنا اندر وی کداخته باشد و چیزی و زن
نفاده ندد کردن و ضماد سود دارد هر کز نگیا را **باب سیوم از کتاب چهارم اندر صفت سگ دیوانه و گزیدن** و شفا دیوانه
مزاج او کرده و سود اید زهر پاک روی غالب شود و سبب غلبه از سوداوی و چیزها که سوداوی است یکی هوا و کوچیزها خوردنی اما اینچه جهت هوا و چیزها که اندر تابستان
هوا گرم اندر او ابر و زد و سوداوی که تا اندر خریف دیوانه شود یا اندر زمستان صعب بها خوردن اینها اندر و سوداوی کند تا اندر فصل بهار و بیاید شود و باید از جهت
چیزها خوردنی و چنان باشد که خون غالب بود آن که قصابان و جزان ریخته باشد بسیار خورد و با بهار و عفن و کوشت مرده اخوره و شاخ اطفا و فرات که هر احوال آن بود
و باشد که تو اوبا ماسد و چیزی که خورد و تشنه شود و آب نخورد و آب تو سد و هر کاه که آب بیند بلرزد و لرزه اندر او بیوست و وحشی بدید آید و چشم تباه شود
و آب نخورد و کوید بیت او بیناک باشد و چشم او سرخ کشته باشد و زبان اندر دهان او بیخته و لعابی کف ناک می رود و از بینی او تری می بیاید و کوشر او بیخته باشد
و سر اندر پیش افکنده چون کیوان اندر و هند و خداوند خویش را نشناسد و دنبال اندر میان پای او برده باشد و پشت بر او برده و کوکر کرده و از بن جانب برده و رنج او بیشتر
رنج شبانی باشد و هر بیکاه او کرود و بسیار بر دیوار و درخت و چیزان حمله آورد حمله بر عادت سکان اهیچ بن کاری بیند و بانگ کند و هر کاه که بانگ کند
او از بن چیزی او از کوی باشد که کوفته بود و سکان که او را بیند از وی دور می شوند و کریز زند و کر نکاه بسکی با زخم زدن او سکی بیرون نضرتی نماید و فرست که رنج
جوید و کردن از سگ تر بود و کفتار و شکال بجز این دو رباه و راسو نیز دیوانه شوند و اندر کتابها آورده اند که دیوی رباهی داشت ان روباه دیوانه شد و آن مرد اکر بدید
و از زهر بیخبر از دیوانه شد **باب چهارم از زهر باد کردن حالها که از کزیدن سگ دیوانه بدید آید** تخت که بکرد جز جراحتی چون جراحتها زخم بر بدن باشد
چون روز نیز چند کز راند زیانه باید و اندوهی و خشکی و وسواس و اختلاط عقل و تشنج اطراف و اختلاج ابروان و مخاوف خشکی دهان بدید آید و خلل بها اشتد
بیند و از روشنایی بکریزند و تنهایی دوست دارد و انها ماسرخ شود خلقت و روی بسوی زیر نکرده و اواز کرفته شود و بلغم تو کرستن عاد کند و از آب ترسد و هر کاه
کلب بیند خیال سگ و جاه اندر همی بیند و از آن ترسد و کوید و از هر تریاکی بریزد و باز جوید تریاکی بریزد و باشد که اعتقاد کند که آب نیست و باشد که اندر خاک و آب
کشتی جا شد که بی نصوت باشد تنی از بی جرابی شود و تنبع او اکند و کوا از و عرق بر کند و غشی افتد پس هلاک شود و باشد که آب خواهد و جز آب بیند و فریاد کند و باشد
که حیاها در حلق او چکانند و حلق او بیامانند و هلاک شود و باشد که با کسی کند و باشد که او از نقطع شود و بسیار باشد که در بولها و چیزی بیرون آید همچون زجر جانی با سگ کوی
و از نه بیشتر حالها بولها و تریاق باشد و بوی که سیاه باشد و بوی که بولها بازکرد و نخواند بولها بودن و ملح خشک بود و بجهت آن حالها و آفت که بر کوید از مردمان حریص کرد و هر کرا
بکو داوی نیز دیوانه شود و طعام و شراب که از وی بیامد هر که بخورد دیوانه شود همچون او باشد و باشد که در وی خوشتر و دلپذیر بیند خویشتن را فساد و باشد که در اینصورت
سگ بیند و هر که هوی نداند بی نوبت صلاح آفاسلت نبود و هر کرا از آب ترسد کم خنده باید و هر کرا از جراحت کوبیت او خون نیاید او خون نیاید و هر کرا از او سلیم تر باشد و هر کرا از او دهن
و بولها او خون کی دهد از ترسد در آن از اسامن شود و بعضی باشد که جراحت بدن همه تا آب ترسد و این درست نیست **باب پنجم از کتاب چهارم اندر ذوق**
مبارک کزیدن سگ دیوانه و دیوانه و آزمودن آن چیزی چند دیگر بر جراحت او نهند بلیه ساعت جی بیشتر مبتلا اندازند کو مرغ از آب خورد یا کو خورد و بیاید دانست که سگ دیوانه
بودست و همچنین زیاده آن کی بهند و چیزی که از آن جراحت می بلاید بران پاره نان مالند و پیش سگ اندازند کو سگ از آن خاهد بباید دانست که سگ دیوانه بودست **باب ششم**
از کتاب چهارم اندر علاج کزیدن سگ دیوانه چون مظلوم شد که سگ دیوانه کزیدست جراحت را بنابد کاشت که درست شود کمی کو جراحت بزیان باشد بزرکتر
باید کرد و بجهت بنا و نمی چنانکه معلومست و مدت چهل روز جراحت را کشاده باید داشت تا زهر تمام از وی بیاید و کو داول غلط افتاده باشد و جراحت درست کشاده بود

دیکر

اندر کزیدن زنبور و بر و شیر و جراحت چکال ایشان کزیدن دد کان و جراحت چکال از زهر تاکی خالی نیست بر صواب است که نخست مجی بر نهند و ماده
زهر تاکی زدوده کزیدن بر جراحت درست کند **باب هشتم از کفتار چهارم از کتاب نهم اندر کزیدن مار** علاج او همچو علاج کزیدن سلاست و تیر جز کزیدن
زهر تاکی همه بدان و موضع جراحت را بسطرون و زیره و صمغ آکوده و کوشت سلاح و بیه او بهترین ادویه است و دو غرغاره و بیه کوزه و بیه مغان و انکبین و مغاری بکت و
دانند که جراحت پاک شد تدبیر دو پایندان با بلکه **باب نهم از کفتار چهارم از کتاب نهم اندر کزیدن کژدم** بسیار باشد که از کزیدن کژدم دردها
صعب تولد کند و آن موضع سرخ شود نخست علاج غاسه با بلکه و زهر تاکی او جذب کردن و مغاره بسیار زوده نمیاید با بلکه و بود نه بنیک با بلکه و بود نه خوردن سود دارد و مغاره که
از نخی تر کسیا از کنجد و باب و سود دارد **باب دهم از کفتار چهارم از کتاب نهم اندر کزیدن قرد** نخست مغاره و حذر کنند و بهترین مغاره که بر کنجد
و بیاز و انکبین و بادام تلخ و انجیر سیاه خاصه از انجیر خام و مغاره و سلاق و مغاره دیاران و انکبین و عود دارد و مرد اسنک که آخته اند باب اما سن ایشان و سنی تر و انکبین
جراحت را کشاده دارد **باب یازدهم از کفتار چهارم از کتاب نهم اندر کزیدن راسو** درد کزیدن او زود اندر تن پراکنده شود بیاز و سرکه مغاره کردن و
انجیر خام با دو کرسنه سود دارد **باب دوازدهم از کفتار چهارم از کتاب نهم اندر کزیدن** این جانوری است کوچک تر از راسو و بول او خاکستر کوبانست و تن او بطرف و
با برف و دهان سخت دراز و فراخ و کوینده هر جانوری را که بیند بخورد و بخارا او بیزد یعنی کشته سوزنا و همچنین موش تر است و هر زمان است که بنی آدم تر است و چشمها او سخت
کوچک و دندانها او سر بلند تر است و بلا دیگر و اندکی بر دندانها سوی الا از کزیدن است از کزیدن او بد نخست بد باید و هر تریاق خلط و کدو از جایگاه او کزیده باشد
سرخ شود و بزها بر باید و اندر بزها خوبی باشد با خون آمیخته و باسوز شود و باشد که هلاک شود و باشد که هلاک شود و بچشن زود هلاک باید این و معرفت رکنی **علاج** بوکزیدگی
او بیزد و باید بفاها آکوا که و باب شود که مکرده نظر کردن و بعلاجها غاسه که معلومست کرده و اندر جها سکنجبین جاد کردن سود دارد و آکوا اماس باشد تا قوت جانور
بر کشد و باسرکه تر نهند و بیک خیاری تر بنیک باشد و آکوا اماس باشد بوست اناربیرون برند و مغاره کنند و نخ ارغوی و تریاک اندر سر بنشانند با جربر غاسه با کوزه و مان تریاک
بدهند سود دارد و عصاره برک خار تر با شاب انجیر بهتر و جبر راست و انجیر تیسوم و نخ لیمو بر کنند و میعا نیم شاب کرده سخت سود دارد و کوشت ان جوان
کردن سود دارد **کفتار پنجم از کتاب نهم اندر کزیدن حشرات و این کفتار یازده باب است** **باب نخستین اندر سرکه و بهره** کوزه ماده بزرکتر و فربه تر باشد و زرد جد تر کوچک تر
ماده با رکتر بود و بیشتر غلیظ تر و معقول باشد که دو بیش بود و از نخ او دو نشان بدید آید و کدام برنده بسیار است و بسیار باشد که بر چند و با او باید و از شهر بیش
دیگر بود و کوه می کشته اند کزیم ثر نوشت سپید است و زرد و سیز و سرخ و کبود و هر زمان رنک و سیاه و دو رنک و بعضی سرخ و سیاه کوت و بعضی از ایشان زرد است و سرخ
و سر زن با هست و قوت او بیشتر بلند تر نخ بود و بعضی سفید و دنبال بیشتر بود و بعضی کشته و بیشتر شی مهره بود و از نخ او هر تن کم شود و جایگاه نخ او سرخ و جوانها
سخت بد بیاید و باشد که زنده و اختلاف عقل بد بیاید و باشد که کاهی که کاهی که کاهی

ازهر کی بند اوقیه هر را بکیرند و بعصاره کرفس بشویند و اقراص کنند هر قرصی یک دنقی شمخ بر تراش خمخ بالبند و اندر نهند خمیر کنند مرهم سوزن اسفید و عود بلسان و بزر الخذ توتی و جوز قی
و بزر الکرفس بادیان و برمه اندر زنند و بجوشانند دم دوقی و بزیره ازهر کی بیرج زرم اهلیلج و کوز سرو ازهر کی بیرج دم سرو لبلب و حبة الغار و زرنباد مرهم و حب بلسان و زرنباد
و حبة الغار و بزر الخذ توتی و بزر الکرفس ازهر کی بیرج دم با کبوتر بشوند شربت یک وزن اندر شراب کهن و بلیله طبلان و بلیله چوز الرطب و بادرنجبویه و بلیله مرغابی و بلیله هلیون بادیان الخمیر
سود دارد چنار و پوست او و نخود سیاه و حب الآس و تخم قصوصه و تخم بنت وزراوند و عصارة الطرفا و عصاره حماحم الحمام بر کوفتن شیر از هر کام کرباس
دو مثقال اندر شراب سود دارد و خاکستر حب البخیر اندر شراب نشسته طلا کردن نیک باشد و زراوند باشد و زخمها بخیر سود دارد و باب در باکرم کرده و هر ابها سود کرم کرده مطلوک کند سود
دارد

باب چهارم از گفتار پنجم از کتاب نهم اندر کزیدن عکبوت

کزیدن عکبوت باد هاو ترشکم بدید آرد و فراسات و احلام بد پدید آید
از لیج رنده است و شاید بر فرانک اندک اندک و دارد و کرمابه و عرق آوردن و سوختن زاندر شراب و اکر سعد و سداب بیکی دهند اندر شراب بهتر بود و جوانی که رکات همی حرکت
دارد ای کزیدن اندر و معده ارد و قی و بول و خایطه و خارکردن و مصری تیاست و کشنده و علاج و همچون علاج رنده است و دو جوانی که رکات هم از جنس رنده و عکوت
او بهتر است و بادها و سپیدات از بن دو کزیدن و دو فرات یکی پیش ساق است و دو است جوز حنظل و دیکر مقالع است از بیخا بر روی کشته بدین سبب
بدان مانند اورا دو دهار است و بچهار نه و بارن کزیدن بعیوز این دو فرو بی کرد یاد کرده اند و خطت کو فرو بی مضرت کزیدن هر دو همچون مضرت کزیدن کژدم است
در دی سخت سکر و ان ضخ سپید شود و تبخیر اندر وی بدید آید و اندر سر و فی خوابی آرد و علاج او همچون علاج رنده است حقوه و تیمیم و حزم قوی بدید همچنین

باب پنجم از گفتار پنجم از کتاب نهم اندر کزیدن سپیش کرکس

جانور است همچون سپیش و همچون کرک سخت کو حیات جانور بی کویند
و کوچکی از وی بمضرت نیک کرد و او را خوار نه بیکی مضرت کزیدن او بر کشت خوان از بیرون نه شانه و معده و از بن دنانها کشتاید و از معده تبی خود پدید و از سپیش تبی
بلند و باشد که کار از دست بشود و علاج ﴿ بر موضع کزیدن او باد زهر از موده طلا باید کرد و عصاره کوش و سنبل سرخ و شبانه دارن خاصه شیر بز و سکه
کل نخوم و برک خرفه و عصاره آن و لعاب بزر قطونا و ارکسنه و عصاره برن تر و هر چه حرارت را سکون کند و جالینوس کرات با بها بسیار دارد و زهر
او تیز است حکم او همچون سپیش کرات است

باب ششم از گفتار پنجم از کتاب نهم اندر کزیدن بسیار پای

زنجانوی بود دراز و بزرکتر از وی تا
باشد و بیشتر چند پای کشت و بر چهار پای دارد از هر سوی بیست و دو و هم از پشت فرا اندر فتن و هم از پس و کویند کوش اندر شود و بعضی مردمان و اکویند خره کویند
او سیم باشد از هر خانه است و در دی بدن بیاید و بسیاری بیاید ندک و سرکه بر کزیدکی او بدکند کفایت بود

باب هفتم از گفتار پنجم از کتاب نهم اندر زنبور و انواع زنبور

کزیدن کریاب
مضرت کزیدن او تفت که بدنرا و اندر دل جای که کزید کند او و دنانها و اندر دل جای که کزید کند او و دنانها و خوردن او و سیاه و سرخ و خاکستری اندر جای بد بیاید علاج بر وی تفت
که اورد شرا فرو از جای بالد و از بعضا و دارنا علاج تا آن دنانها در وی آورد و بر دارد و دهن و خاکستر نهاد کند دنانها و ابر بر دارد و بی مجمر بر نهاد و بی بدن
و دیاکه بر نهاد و کفته اند الطخ تفوق خورد سود دارد و کرد و صعب خود تیاوت بود و هر دو جانوری که است بدن کرایه مانند جهانیان دارد و بنال او کوناست
و این جانور را سلامندر کویند چنین کویند که این جانور اندر میان آتش بماند سوخته نشود و اقتر را یک بدو مضرت نام و آفت که درد سخت کن و حرارت عظیم همچون
آتش اندر تن بیاید و اما سرکم اندر زبان تولد کند و زبان تیز شود یا سکی شود و سخن اندر ها ماند و اندر بر اندامها آفت و خدر شود و باشد که جایکاه کزیدن آتش
کردد و باشد که عفونت کند و بوی تند علاج او همچون علاج زنبور است و علاج خاصه تیاست از هر صنوبری که باشد با انکوزه و بیخ کاهو فیطیون سود دارد و کفته اند طبیخ شدنی
خوردن و کفت ابن هلال که دست سود دارد و خایه سلاحیه و در دای بجز خوردن سود دارد

باب هشتم از گفتار پنجم از کتاب نهم اندر انواع زنبور

از بخار او اماس و سرخ و دردی و صعب تولد کند و تبی ﴿ و آفت بزرک سر او سیاه و تنها و اندر ها و بسیار است و درد اندر او و شنج او کند و بعضی زنانو هاو
که بکند و انواع دیکر که کوچک تر اند باشد که اندر تخم ایشان و بیخ صعب رسد و بر بها بدید و بر آن باد کرد

علاج

در حال سرکه کذشته خشک بخورند و در ساکن سود دارد
کوید بدل درم تخم مرزنکوش و حالد رو بنشاند و عصاره ها خشک سود دارد و شیاف از بیخ بر دارند سود دارد و شیاف از بیخ بر دارند سود دارد و خاصه کوش عجب دارد و باب حلو و آب
باد رنج همچنین از قدمه الیاسه و بنا لعیب و کجند و کوشت و برک او و نماد کنند سیاه بود و ارج ذره بر زمین باکر بریزند و طلا کنند سود دارد و سرکین کاو با سرکه و برکی تم
سود دارد و افیون و تخم سوکوان و کاهو بعصاره خرفه و عیان طلا کنند و خرفه تر بان بر خشند و حالی آن نکو و سرکه طلا کنند و طلب با سرکه حماکنند سود دارد و باب کرم
و نمک کمیر کردن و شیر بیخ خام طلا کردن و شوره دیوار با سرکه طلا کردن سود دارد و آن موضع اندر آب کرم داشتن یک ساعت بیرون آکاه باب شور و سرکه با آب و دن از سود
در حال برهاسکی شود و مکس رو وی آید در دو بنشاند و علاج مکس کزیدن بدین نزدیک است

باب نهم از گفتار پنجم از کتاب نهم اندر کزیدن موج

جانور است مانند زنبور لکن از وی بزرکتر و بیشتر و اندر همچون زنبور کوچک کند دارد تر از وی است و باریک تر و با بها و عکوت او همچنین با بها و عکوت است و دراز تر از زنبور
زنبور و کرد است و باریک تر و بزرکتر از زنبور باشد و بر آن او کوچک تر است خاصه ارکل سازد و روز نهاد خانه و فراخ بود و بیشتر او همچنین عکوت رونده بی پوست و کذارد و بیرون
و زخم او همچون زخم زنبور بود و علاج او همان

باب دهم از گفتار پنجم از کتاب نهم اندر زخم کردم دریایی

کویند مضرت از زخم آفت که حکم بلسان مانند چنانکه کند و استسقا

وی خاصه او با دارو بی بهاو شود و علاج او علاج زنبور است و علاج تین بری

باب یازدهم از گفتار پنجم از کتاب نهم اندر کزیدن صفدع دریایی

صفدع دریایی
باشد جانوری است و زهر او بلیت هر جانوری که بیند کند و بد وجهد از دو و کفتن نتوانند کزیدن و اما کوکه عظیم و زود کشنده است و علاج او تریاق بدل باید کرد و انیز بدان
ماند و تیز او زهر کرد و علاج او تیلا باید کرد اما ﴿ تمام شد کتاب التنوم و این کتاب آخر دفتر خوارزمشاهی است حمد الله و منه ﴿ ﴿ ﴿ ﴿ ﴿ ﴿ ﴿
و اکنون عذر بر تمام شدن کتاب و عذر تقصیری که اندر این کتاب هست و عذر بیماری طبیبان با کرده اید افتا الله عز و جل

فصل اندر عذر بر تمام شدن کتاب

یاد عذر است که فرمان عالی خوارزمشاهی لذا الله جنانا و تمکه دار و بخانه بها و الرولد را حمه الله این بنده تجارد ارد و مرهم خوارزم چون دیده اند که از حد بدست بنده بی
رو و بیشتری روی بنده داشته اند و کاه و بیکاه از سوال و جواب مردمان نزدیک بنده نحتی بودی و بنده را بضرورت هر ساعتی کوشی سوال یکی با شیخ است و دیکر
او مشغول تا سهوی و تقصیری نیفتد و این معنی هویت هویت و معلومست که مطالعه کتب و کزیدن شرح دادن و مهذب کردن و برشتی و تیزی که با جمع کردن
در میان این زحمت و دشغولی کمتر نباشد که بدین سبب بنده را فرصت آن کار نخواهد بودی خدمت دیبا را در بیامد و بکاه است حجاب اندر بار لاق مرتبه
بشهر کرکان از ولایت کیلان بتخت و فاضل او را کیا کوشیار کفتندی و بر وزکار نامه قابوس بوده است و این کیا کوشیار رنجه است او بوده است و زیدیا و عزیز و امر و زنوکند
او را زنوبی تم مقام دارند و علم نجوم بزرکی و بنده ایشان را بتمام رسیده ایشان کتابها و بعد خطا از کیا کوشیار خطی تحت عجب از خوبی و کیرکی و هر دو ایشان
بنده تجب و جوانی که بنده تبی می کند کفتند ما بجان حکایت کرده اند از وی که عادت او چنان بوده است که در وقت ملول و مشغولی هیچ دفتر و قلم بدست بکرفتی و از نوز
که دشاهزی نوشتی داشتی قلمدا دیبا بر تراشیدی و مشق خوش بهادی و بعد از هم خطی چند نوشتی همچو دانستی که سر قلم بخاطر شکستان قلم بهادی و دیکری دیا شتی و
چون ابن سینا یا شیخ الرئیس کفت دفتر بهادی جز کی او را کفت تراتا دفتری تمام کردن روزکار دیبا را بدا او کفت بی روزکار دیبا را بدا او کفت هر کز ازین دفتر نزدیک نکویم
و دو بنت لکر که بدرست و یکه بنت این بنده نیز بوقت ملالت و مشغولی بد و خدمت کم مشغول بوده است با سبب آنکه تا هر کز این خدمت مطالعه کند کز کشته نکویی
کرده است و تمام و شاید کرده است عذر در طبیعت

فصل اندر عذر تقصیری که اندرین کتاب هست

تقصیر بی اندازه کتاب یافت که بنده این کتاب را کتاب
ادویه مفرده کرد و کتاب قرابادین نزهج کرد و عادت جانست که هر کتابی که بدو نزهج و بدو شرح باشد از کتابها ادویه مفرده خالی باشد و بنده کتاب ادویه مفرده هیچ نکرده
از بهر آنکه بدان ادویه سکه هر چه اندر آن کتابها دیکر مختصرات و شرحها تمامتر حاجت بدان منع تمام کند و هر معنی که خواهی از دارتات و از اصحاب اندک بیان تواند کرد
دارتی نکند و بطریق اختصار بیانی و شرحی کند و هر فایده که اندر آن کتابها دیکر یاد کرده است درین کتاب جمع کند و شرح ادویه مفرده چنانکه بیاید در کتاب نیست و مدت
از چند نیست که بقوت علم و بطوع قوای و بدست توان آورد و چیزها که بسلیع نتوان دانست و بنده را دو کتاب از خود که دهن یکی دو دو بتا بها و دارد هاییند و این بدل
از استاد ان بر سد و بعضی بر جهانیان و روکار نیافت و متقدمان از معنی چنانکه می باید شرح نکرده اند بنده را بر ایشان زیادت نخواهد آورد جز آنکه دارو دی چند که مشهور است
چون ابد هاسیس و دارو هایی و مانند آن و منفعت و مضرت غذاها و میوه ها هر بلد اندر هر کاه خواص آن را کرده اند و انچه منفعه آن کرده اند خود در دست
مردمان بسیار است بدین سبب از کتاب ارکتاب ادویه مفرده خالی است و بعضی مستاق است از بهر آنکه هر چه معروفست و بیشتر کار دارند یاد کرده اند است و شرح
داده و اکر کسی خواهد که ادویه مفرده قانون ابن اسناد کند یکی باشد و بنده ابن سینا و اکر از بهر آنکه اکر از کتاب اسناد کردی همان کتابی که خواهد کفت جز این کتاب با
ادویه مفرده نیست قوانند کفت که این ادویه مفرده جمع کرده بود و تا بنده درین خدمت هر دو دولت و عمل اندر وی بسیار فالی با نه فاتی و دادانت ایزد تعالی باید
دارا دیت و فضله ﴿ و چون از صدق فرمان عالی جهانی بود که این کتاب را از قرابادین خالی باید کذاشت تا اینها شد که کم فرمان از دی فرا بر جمع کرده شد عذر اصرو

فصل اندر عذرهاء طبیبان از جهت بیماریها که در ایشان افتد

اسباب که از اندر بیماریها تولد کند نوع نوعست کی آنکه هوا بسی از سبها تغیر شود و بلد
بدید آید دوم تدبیرها بد و بی پرهیزی سوم اعراض نفسانی چهارم اسباب بر فی جوز صدمه و کدن و موی و مانند آن پنجم بیماریها که بمرات نفوذ نباشد اما انچه از تغیر هوا اند
طبیب اندر دفع آن سوال آن نخواهد کرد که هوا خانه خویش را تغیر کند که مضرت آن بد و کند رسد و اندر طعام و شراب و شهوت انچه شرطست بجای آرد چنانکه اندر جایکاه هر کرده
اند است کفتن اکر طبیب با تیمار خویش باز نکذارند تدبیر بیماران بنده اکر بیمار شود تا دو سبب قوی باشد و اکر هر ساعت از هوا بیماری خانه خویش که اثابت بر خانه خویش اصلاح کرده باشد
بهوا دستر بر و زیاد آمد و آن همچنان باشد که هر ساعت از هوا بیماری بیماری بد شود و اکر هر ساعت هوا بیماری کرد حالی باشد دوم آنکه چون تدبیر بیماران اندر نفس بیمار
و بخار و هوا خانه که بیماران اندر آن جای باشد و بخار بیماران خانه کرفته اند و اینفس و بد کرفته و چون آن دو سبب جمع شوند کر بیمار و نشود عجب باشد خاصه که بدین آنکه از بیان
کاوات و تر سمان تر و بد آنچی آورد و بیماتر و زیاد باشد سبب سوم کرد و بیماری که هوا متغیر شود و سبب وبای باشد عذری بلیغ هست و آن آفت که طبیب با بیماران

باید دید و پرسش از آنکه دیدار او کرا هوس است و طبع را نفرت تمامتر که بیشتر مردمان قارورهٔ پلید و ناشسته و آلوده نزد طبیب برند و زشت عرضه کنند و از آن زیادت کراهیت و نفرت بود و باشد
که بیماری که در باشد یا اسهال افتاده باشد یا سفت و صرفه رطوبتی زیادتی بر آورده باشد طبیب نگاه دیدار آن باید کرد و باشد که بیمار ترکی ده باشد طبیب لذت بر نبض او باید نهاد
تا دست مداد بحرکتی ماده بیماری است آورده شود و هر خلوط از این همه که یاد کرده آمد طبع نفور گردد و بخواری نتواند کرد اگر طبیب را که این عمل کند نفرت آرد و زودی از وی کند و تحری
آن چه صحیح و باشد که بیماری بود که در میان طبیب نزد و طبیب را بر بیماری خویش ملامت کند طبیب را آن عضو باید خورد اگر بیمار بجنبد و سبب دیگر آنست که طبیب را سخن
سخن زد و بیماری فی و اهمال و آفت و ماتوان باید شنید و او را جواب تمرّض بدید دادن هر انواع فی ملاذ است و تحوّر که چندین فی ملاذ باید کشید اگر بیمار نشود عجب
این نوع بیماری آنست که طبیب اگر منع آن نتواند کرد معذور باشد و اندیشه بیماری که از اسباب بیرون و فتنه معذور باشد و بیمار سابق که گمان نبرد باید دید و بر هر نوع افتد بر طبیب
باشد و اندازه معذور باشد
بعون الله و حسن توفیقه
تمّ الذخیرة الکاملة
٦٦/٤/٤

کتاب دهم قرابادین از ذخیرهٔ خوارزمشاهی

بباید دانست نخست چو جمع کتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی مشغول گشتم که این کتاب دمین اخزانست غرهٔ زمان بود که
این کتاب ذخیره را آورده مفرده و کتاب اقرابادین نباشد از بهر عذری که در اخر این کتاب خواسته
آمده است و دیگر از بهر آنکه بعضی مجربها و داروها مرکب که در اقرابادین آرند و در آنجا یاد کنند
درین کتاب ذخیره هر یکی از آن مرکبات در آن باب که بکار بایست آورده شده است تا خواننده این کتاب
را از بهر علاج بیماری که بدان مشغول باشد و از بهر سلختن مجربن که بدان حاجت آید و نشناختن
مفردات آن کتابی دیگر باید کشتن و اکنون که اندیشه افتاد این تتمه ساخته شد و قصد کرد اند
تا صناعت کتاب ذخیره درون خود حاست اقرابادین نیز درون خود تمام باشد و واجب گشت بر آنکه نام
مر داروی که در علاج هر ابتدای بکار آید غرده شود و آنکه لخزم را بی طبع و تعقل مر داروی یاد کرده آید
تا مبتدی را فایده از این بیشتر باشد و بی شغف مر مجربی واقف تر شود و سر هر داروی اندر مجربی
یابد که از بهر چه کارست و اگر مرتبه کار آید حاجت آید که داروی ترکیب کند اندر ترتیب دادن آن
بر بصیرت باشد اگر چه ماهیت و منبت و معدن دارد کنده نباید غرابی ندارد لکن بضرورت اگر بعضی مجربات
و مرکبات دیگر از آن و سفوف و ضماد و غیر آن مکرر می شود از بهر آنکه هم در معالجات آمده است و هم در
اقرابادین می آید لکن بسیار نیست اگر چه مکررات جمع کشد بسیار بود و از این مکررات که در اقرابادین زیاد
کرده می آید نه کتاب را تغیر باید کردن و نه اقرابادین ناقص باشد و یا ناقص باید کردن و این عذری ظاهر است
و ناسوده بود و این ترتیب که ما درین کتاب ذخیره و کتاب اقرابادین نهاده ایم خواننده این کتاب داند
هم صاحب صنعت درین علم کتاب بدین ترتیب و بدین فایده ندیده باشد و ترتیب این اقرابادین
بر دو مقاله نهاده است

مقالهٔ نخست بابهای گفتار نخستین

قرابادین با ترتیب باب اول

اندر داروها

طلی و ضماد سر ۲ اندر داروها حقنه از بهر سر ۳ اندر داروها جزویات امراض ۴ اندر داروها
امراض الراس ۵ اندر داروها گوش ۶ اندر داروها بینی ۷ اندر داروها نزله و زکام ۸ اندر
داروها آب روها ۹ اندر داروها زبان ۱۰ اندر داروها مادون ۱۱ اندر داروها دردندان
۱۲ اندر داروها آواز ۱۳ اندر داروها بجهد رضاق ۱۴ اندر داروها حلق و مری ۱۵ اندر داروها
بوی و ضیق النفس ۱۶ اندر داروها سرفه ۱۷ اندر داروها خون بکلو ۱۸ اندر داروها دل ۱۹ اندر
داروها معده ۲۰ اندر داروها جگر ۲۱ اندر داروها سپرز ۲۲ اندر داروها زنان ۲۳ اندر داروها
استسقا ۲۴ اندر داروها سحج ۲۵ اندر داروها امعا ۲۶ اندر داروها امعا و لیخ
۲۷ اندر داروها کلیه و مثانه ۲۸ اندر داروها جاری مردان ۲۹ اندر داروها جاری زنان ۳۰ ۳۱

که اندر

اندر قرص و در اندام ۳۲ اندر اماسها و بثرها ۳۳ اندر داروها بولیت ۳۴ اندر داروها دادی
۳۵ اندر داروها زینه ۳۶ اندر داروها موی سر ۳۷ اندر دفع سمایر **باب نخستین**
باید دانست که اندرین مقاله اول نام داروها مفرد که از بهر هر علتی در هر اندامی از جزویات
امراض کرد در بعضی نامها و جسمها و نبتها و نطولها و قرصها بکار آید کفته میشود و هر یک ازین اسما
مقاله طبع و فعل و خاصیت آن داروها بر سبیل اختصار یاد کرده می آید اسم فایده او را ازین بعد
و هم بجای کتاب ادویه مفرده باشد و اما آنچه نا دیدنست در کتبها مسطور یاد کرده آمده است طبیب
در هر چه خود نقر باید و نه هم باید که بر ما باید مانند آن کرده ابو نابر بیندی کسا تر شود و برین منفعت هر
معجونی واقف تر کردد سران بدانند که مفردات ادویه در معاجین داروها دیکر هر یک از بهر کارست
و ترتیب از افادین یونس فتی است از بهران نماده اند تا بر خوانده این کتاب آسانتر آید شاد اکر
بر بیماری واقف شود و خواهد که علاج آن باسهل الطرق و اقرب الماخذ دریابد درین مقاله
نظر کند و بران موجب آنچه بدان بیماری منسوبست دران تصرف کند **باب نخستین** اندر داروها
طلی و ضماد سر باید دانست که داروها چنانچه در طلی و ضماد و شمومر و نطول خداوند سرسام کرم و
صداع کرم و بخوانی و خولیا و دیوانکی بکار آید اینست که کفته می آید بنفشه و نیلوفر و خطمی و کاسنی
و مورد و حب الغلیب و خرفه و کدو و تره و صندل و فوفل و شاسفرم و کل و سرکه و کافور و کشنیز جوز
و عدس و عنزروت و آب عنزروت و نخ لفاح و بزر قطونا و بیدمشک و بابونه و برک نی و انیون و برک مرزنجوش
سیب و برک ابی اما برک بید سرد است و در وی خنکی و قبض بود و برک آن ضماد کند بجون آمدن باز دارد
و آب برک ان در سرکه بشاند و برک آن بکوبد و سر موی بدان بشوید موی را خوب بود و اکر کند و سوده
کند کرد اند و اما بابونه نزدیک قومی قوت او بقوت کل نزدیک کشاینده و لطیف کننده خاصیت او آنست
که تحلیل کند و جذب کند اما علاجات دیکر از جذب خالی بود اما سها کرم را تر کرد و تحلیل کرد اند اما برک
نی تر سرد است و اما سها کرم و جرب و قمله و ضماد کند و خاکستر نی کرم است و اما انیون سرد و خشک است
بدرجه سیوم غذا باشد و درد بنشاند و اما برک زرد است و در وی قبض است بکوبد و ضماد کند درد
سر کرم بنشاند و اکر بخورد اسهال کهن برد و اما برک سیب و انی هر دو بطبع سیب و آبی باشد و طبع
و فعل آن مذکورست **باب دوم** اندر داروها حقنه سر باید دانست داروها سر که درین معنی
بکار آید بنفشه است و نیلوفر و کشنیز جو و خطمی و بابونه و سبستان و بیخ جعفله و سبوس و سفیده
خایه مرغ و شکر و سرخ قرابی و جنازی و روغن بنفشه و روغن کل و روغن کدو و خیار چنبر **باب**
سیوم اندر داروها جزویات امراض باید دانست داروها که در بیماریها سر که از سردی و تری و از ماده
غلیظ و متعفن داروها دیکر که ببیند و داروها که بدان غرغره کند و داروها که در بینی و منداوا در حلق

وداروها که بدان حقنه کنند و این بیماریها که بر سر پدید آید لیشه غرست و سبات و امذه و زنبق
و غفلت و کابوس و صرع و سکته و جذب و رعشه و تشنج بلغمی و کزاز است اما داروها ضماد تمام
و بوی نه دشتی و سعتر و زوفا خشک و بیوز السرو و فربیون و عاقرقرحا و مرزنجوش و صبر و مازو فطل
و بلیلون و کندر و عنزروت و مشک و تفاح الاذخر و قسط و اجبل و شیح و مر و مصطکی و کندر
و اما داروها نطول سداب و قیسوم و نبت و نیم سوس اسرانجی و برک ترنج و تمام و بوی نه و سعتر
و زوفا خشک و مرزنجوش و بابونه و قرنفل و هندبید شتر و شیح و قنبیا و جوز بوا و بسباسه است
و اما داروها حقنه برک جعفله و هزار سفته و مرزنجوش و اجاسه و سداب و شبت و خربق سفید
و عرطنیث و بوی نه دشتی و بورق و بیوس تخم کرفس تخم معصفر و حلبه و تخم کتان و تخم حطان و تخم
باریک و تخم بید انجیر و تخم بادیان و تلخاه و تمل هندی و انجدان و بسفایج و افتیمون و تخم انجره
و روغن بادام و طبخ داروها این باب بیشتر لشت که فعل و طبع آن کفته آمده است و اما آنچه در بیجا
کفته آید اما جند بید شتر کرم است باخر درجه سیوم را اول درجه چهارم از همه داروها کند لطیف
تر و تیزست و خداوند نسیان و لیثرغس و خداوند سبات و صداع سرد را و صداع سرد را نافع بود
بسرکه و عسل بساید و بر شد و بر صداع بیشانی خداوند لیثرغس طلی کند بعد از چهار روز نافع بود
و اما تفاح الاذخر انجه اعرابی بود کرم و خشک است تا بدرجه دوم و صداع را پاک کند و اما قسط
کرم و خشک است و بدرجه سیوم قطع کند و بادها را بشکند و اما ورق الغار کرم و خشک است
بدرجه دوم کشاینده است و در وی قبض بود و رو باینده باشد و اما حضض در کرمی و سردی معتدل
است و در خشکی بدرجه دوم در وی تحلیل است و قبض و تحلیل او فزون از قبض بود و اما کندر کرم
است بدرجه دوم و خشک بدرجه اول قشور کندر خشک است بدرجه سیوم و قوت حافظه ذهن زیاده
کند و اما اکلیل الملک کرم و خشک بدرجه اول و کفته اند معتدلست در کرمی و سردی و الجاکیس
و حرارت غالب صداع زایل کند و زاینده تحلیل کننده و لطیف کننده اندامها را قوت دهد و اما
قرشا در باخر درجه سیوم کرم و خشک و لطیف کننده و کداز زنده و جوز بوا کرم و خشک میان
آخر درجه سیوم و دوم و اما بسباسه کفته اند که بوست جوز بواست و دیکران میکویند او
جوز نارمشک است و لطیف تر از وی بود بادها بران کند و درد سر و شقیقه که از باد غلیظ بود
برد و اما زهره کلنک قوتست و زهره مرغان که پیدا کنند قوی تر از زهره بهایم و قوی تر از زهره سباع
باشد و باسلامتر زهرها زهره زهره مرغان زهره حزیس است و پس از زهرها مبتی حزیس زهره
ماکیان و نیج و دراج و از زهره بهایم زهره کاو قوی تر است پس زهره کنار و پس زهره حزیس زهره مبتی
و زهره بز قوی تر و باسلامت تر بود و انجه زنجاری و لاجوردی باشد و سخت سرخ بود تا باشد ضعیف

ترین زهرها زهر خوکست پس زهر شبوط و زهر سلحفات قوی‌تر از زهر چهارپایست به بسیاری و گفته‌اند
اصلح زهره انست که زهره در آن به بندد و در آب بجوشانند چند انجه و دیر تر بر آب برود بعد
از آن بسایه خشک کنند و نگاه میدارند و اما همه زهرها تیز بود و زداینده و قوی و تیزی از عجب
تری و مادگی حیوان و تشنگی و سیرابی و رنج و آسودگی بود و گویند گفته‌اند زهر خروس بعوز که خداوند
صرع را سود مند و اما تخم شید بجز گرم و تر است قولنج بگشاید و اما تخم بجز گرم است باول درجه
سیوم و خشک بدرجه دوم و خشکی تخم او از خشکی نبات بود و اما موبا گرم و خشکست بدرجه دوم
لطیف است و محلل دردها و کونکی و شکستگی و از جای بیرون آمدن اندامها ببرد و شقیقه و درد رحم
و فالج و لقوه و سکته را نافع بود مالیدن و خوردن و در گوش و بینی چکانیدن گرانی و زیان برد و یک حبه
چند بدشتر روغن ناردین حل کنند و در بینی چکانند و در دسر کهن زایل کند و یک حبه آب مرزنجوش بینی
چکانند صرع را ببرد و مالیدن جائی با دیگر روغن با سمن و مانند آن حل کند و طلی سازد سود مند بود
و اما بیخ گرم و خشکست باول درجه دوم لطیف کند و محلل و محلی بود باب چهارم اندر تریاق الواعی
الراس بباید دانست داروها خلیجه در شرب و سعوط و مجون اصحاب و مالیخولیا و بیماریهای سرد و اعضا
بکار آید مجون صرع و سکته و فالج و لقوه و لیثرغس و لیخه بدین ماند اینجا که گفته‌اند اما داروها سعوط عاری
سرد را افیمون نشا و بسفایج و نمک هندی و هلیله کابلی و سیاه و بحر خطل و غاریقون و تربد و سکوتی
و مویزی دانه و اسطوخودوس و خربق سیاه و جرادنی و کاجیره و اما داروها اصحاب مالیخولیا سنبل
و افتیمون و گل سرخ و تربد و ساذج هندی و مصطکی و صبر و اباج فقرا و اما داروها بیماریهای عرق النسا
و فالج و سکته سکبینج است و جاوشیر و اشق و فرفیون و جند بیدستر و صبر و غاریقون و بیخ خطل
و بیخ و جزدل و بلیل و دار بلیل و نمک هندی و زنجبیل و حرمل و تربد و هلیله زرد و کابلی و فنطریون
و ثوباریک و شیطرج و عصاره قنا الحمار و حنظل و فانید و اباج نیفرا و اما شربت اصحاب فالج و لقوه
بوستیج کبر و بوست بیخ بادیان و انیسون و افتیمون و اسطوخودوس و غاریقون و بیخ جلنجبین
و عاقرقرحا و جند بیدستر و انجره و قنطوریون و قسط و شیطرج و شونیز و زراوند کرد و تخم کرفس
و بوست بیخ کرفس و سلیخه و قرد مانا و تخم سداب و جلی و اما محلین اصحاب صرع بوست بیخ
کبر و مر و جنطیانا و قسط و حب الغار و جند بیدستر و زراوند و سنبل و اسفیل شونیز
و روغن خطل و اما داروها مرخات صلابت فالج و سکته ابهل و بیخ و اذخر و قسط و سنبل و جند
بیدستر و عاقرقرحا و سلیخه و مصطکی و زنفل و زعفران و قند و شونیز و روغن سداب و روغن بادام تلخ
و اشق و سوسن جهت لسان و اما بیشتری داروها این باب را طبع و فصل کهنه آمده است و بعضی که ساده
است اینجا گفته‌اند اما ساذج هندی گرم و خشکست بدرجه دوم معده و جگر را سود مند باشد و بیرون

منفعت

منفعت اصحاب سوداء که طعام در معده ایشان ترش گردد موافق آید اما مصطکی گرم و خشکست بدرجه
دوم معده و جگر را سود مند بود و بلغم که در معده بود بگدازد و بطن بخار زایل کند و از دماغ فرود
آرد و اما سنبل دوست مندیست و روی هندی را سنبل الطیب گویند و سنبل العصبانی گویند و روی
ناردین خوانند گرم است بدرجه اول و خشک بدرجه دوم و مانع و اقوت دهد و اما سلیخه جند فوع
است بهترین آن بود که سرخ باشد و چوب او باریک بود و بوست او سطبر بود و طعم و بوی آن خوش
باشد و قفانی اکبر در چوب او منفعتی نبود و منفعت در پوست اوست گرم و خشک بود بدرجه
دوم بادها غلیظ تحلیل کند و در روی قوتی است قبض کننده بدن قوت داروها قابض را یاری دهد
و بغیر مغلیل کننده داروها سهل را یاری دهد و بر دو قوت اندامها را قوت دهد و آن یکی زایل
و تعالی رحمت اینجا تمام کرد که مانند آن در همه کارها فهمیده کرد از منفعت خلق الله تعالی اما زوفا گرم
و خشک بدرجه سیوم جبار بها عصب و درد سر که از سردی بود و فالج را نافع باشد و طبیعی آن مصرع
را نافع آید و اما آسله گفته‌اند که گرمست و دیگران گفته‌اند سرد است و هندی میگویند در روی گرمی
و در خشکی وی شکی بود عصب‌ها را نافع دل را قوت دهد و فهم حفظه زیادت کرداند اما خطمیا
این داروها نام از بهر آن نهاده‌اند که نخست بن کوی حفیف منفعت آن بشناخت خطمین الملک بوطیزی
جهت بدبا نخواشد بلغی روی است بر کوه روید در سایه و جای نمناک بود و درازی ساق او دو گز
بود و سطبری یک انگشت باشد گرم است بدرجه سیوم و خشک بدرجه دوم معده بکشاید و التواء
را ببرد و خاصه اگر دود در بخار برد ماء الحار این داروگرم و خشک بدرجه سیوم در عصبها
ببرد و روغن او بانگ بیرد و معده شست کند و نفی آرنده بود اما سیلیوس انجدان رومی است
و انگ انجدان دیگر دارزنو گرم و خشک بدرجه دوم لطیف کننده است و تحلیل کننده خداوند صرع
را سود مند بود بلغم فرده بگدازد در سرکه آب خورد مضرت سرها باز دارد و درد پشت را نافع آید
اما اسقیل شوری اسقیل یا بکل العنصل گویند و بصل الفار گویند از بهر آنکه موش را بکشد طعم او تیز
تلخ و بر آذکردن طلق قوت او را بشکند و قوی از وی باذهرست اما بهترین آن باشد که رنگ
او در افشان بود مجون لون سرخ و در طعم او با تیزی و طلی نیز تیز بود گرم است بدرجه سیوم خلاف
صرع و مالیخولیا و وجع المفاصل و فالج و عرق النسا را سود مند بود اما حب البلسان گرم از عود
بلسان بود و عود گرم و خشک بود بدرجه دوم و روغن بلسان از هر دو گرمتر باشد تا اول درجه
سیوم بلسان کوهی گرم و دم کاف برید بود باب پنجم اندر داروها چشم بباید دانست داروها این

وفتی دیگرست واین باب چون مختصر است مانند کتاب ادویة العینین از بهرانان مطلوب از آن
وبین باب گفته می آید اما تدبیر نگاه داشتن چشم انسان تا درست بماند بود الرمان وسرمه که
اجزاء چشم را قوت دهد بکار می برند تا غرض حاصل آید اما بر ورطوبتی غلیظ است در چشم پدید آید
سکبینج وبارزد بسرکه ترش حل کرده طلی کند نافع بود واما نجد اماسی کوهیست است در چشم پدید آید بخت
بود لبنات باید فرمودن واما شعیره اماسی بر سر پستان کاه مش بود شکر بود دارد استفراغ کند ورم خلطی
برنهادن وخون کبوتر بچه بر نهادن وتکمید باب گرم کردن واز سر تکمید مکرر کرده در مالیدن واما سر
زایل باسلیقون وروشنایی وشیاف ویزه فرماید وخون خاریشت طلی کردن واما سلاق ضماد نحم انار ترش
وعدس مقشر وگل سرخ بگلاب بخته وبیخته مخصوص کرده وشیاف احمرین ویرود عوق بود وعزان و
اماجرب اجفان خاریدن چشم باشد ودانه جند بر نیز چشم آنکه احجر دکشیدن پس از استفراغ و
احمرین کشیدن از پس نمک خاریدن وذرور ماجر کشیدن وباسلیقون وشیاف سماق وزعفران می باید
کشیدن واما سطری چشم تدبیرها لطیف کردن واز بس طعام ناخفتن وماهیشا وزعفران در طلی سرکه
وشیاف احمرین می کشیدن ودواخیاون بر نهادن واما انفتاح تدبیر لطیف باید کردن وصبر بسرکه مالیدن
وشیاف ماهیشا وصندل باب کسنه طلی کردن وتا کحل بجراحت گرچشم پدید آید صبر وانزروت ورم
اسفیدلج طلی کردن تا کوشت برارد پس مرهم زنجاری طلی کردن تا خشک شود واما استرخا چشم تدبیر
لطیف باید کردن وغرغره وعطسه ودارو ها نافع بعض طلی کردن وطلی که آماس چشم را شاید واما فلس در اجفان
مژگان باب دریا با آب نمک باید شستن وباب بوته راب چغندر وطبیخ مویزج وعاقرقرحا بدون شستن
واما زبدن مژگان سرمه که مژگان را نکهدارد وانچه زبد باشد برارد وسرمه دیگر در دهنه ترک
وسنبل تمام کاهجو ردتها واما غرب مآس خایده بر نهادن وصبر وقرص زعفران وشیاف ماهیشا هر یک
جدا وامحنه باب طلع شقوق طلی کردن وباسرکین کبوتر سرشته طلی کردن وسکبینج بسرکه طلی کردن وملاقی
وصبر ومرهم سرشته وشیاف از موده وذرور وی که غرب را پاک کند نافع ابد اما غذه که در کوشه چشم
وبینی افتد استفراغ بلغم ودارو ها وسوداخلفه وسیل باید واما شیاذن داروی که کوشت برآرد
واراده شیرزنان وسفیدی خایه وطبیخ حلبه وشیاف بوها وشیاف ابیض وضمادها مسکن واما طرفه
شیرزنان وخون کبوتر بچه وکندر سوده با شیرزنان وآب ناخواه وآب نمک اندرانی وطبیخ سعتر
وزنخاخنک وشیاف مرطرفه زایل کند واما ظفره سرمه روشنایی وشیاف اخضر وشیاف قیصر
وشیاف دینار کون وباسلیقون الحاد وصل واما انفتاح ملتحمه ضماد محلل وشیاف خلوق وشیاف سرد

واما سیل

واما سیل داروکه ماده سیل وسدی بنی بکشاید وداروها دیگر وشیاف اشود وذرور مادی و
شیاف دینار کون واما ودقه ذرور ملکا وشیاف ابیض از روق وقرنیا مدبر وسرمه که ذکر
باز دارد واما دیله ملتحمه فصد واستفراغ بمحل وشیاف ابیض از فرنی وشیاف ابار وشیاف ابیض
کندری واما بزه وسلخ وحقر قرنیه فصد واستفراغ وشیاف افیون وابیض از روق وذرور ملکا یا
وابیض کندری واحمرین وذرور مسکین وبوست خایه مکلس واما تغیر لونی قرنیه را علاج چنان کند
وعلاج ظفره احمرین بکار برد واما زرقه قرنیه راحب فوفا با وابارج بمقرر بترتیب کردن وشیاف مرارات
وسرمه روشنایی واما خشکی قرنیه را نطول بنفشه ونیلوفر وسعوط بشیر زنان وروغن بنفشه ونیلوفر
واما سرطان قرنیه اماسی صلب بود زرده تخایه مرغ وقطور از آب کشنیز واستفراغ سودا کردن واما
بازمالدن دیده در قرنیه حب فوفا با وابارج نیفر وقطور از شیاف کندر وابیض از روق وشیاف کندری
منهض روز ودر ملکا یا روشیاف ماهیشا واگر زایل نشود وقطور از آب کلبه واکلیل الملک مغسول بالعسل
مع الاحبلط اما انواع حدقه اگر از زخم وسقطه افتد فصد وحجامت بر پس سر کند وضماد از قابضات
وقطور از خون کبوتر واگر از بثور صلبه افتد شیاف مرارات وطلیها جامع الفوه واگر از کثرت رطوبت
بیضه افتد دلک تلطین ورک صلح زرد وسل کردن وفوفا با وابارج خصوصا نیفرا دادن واگر از انواع
از خشکی شیرزنان بسرد وشیدن وروغن بنفشه ونیلوفر دیدنی بجا کشیدن وتدبیرها نزی فزاینده واگر
سبب غلبه رطوبت بود حب فوفا با وابارج نیفرا دادن وقطور از طبیخ افاویه وشیاف زعفران ودارو
مسل واما تنزیه بیان آثار وبیسه داشتن وحجر الدم وقرنیا مدبر باب زرنیخ واکسیر واما تزول
الماء شیاف نزول وشیاف مجرب ومرارات ودارو مسل بروغن بلسان کردن واما سب کوری دارطیل
ونیلک هندی باب کباب جگر وعسل وآب رازیانه واما دوز کردن چیزی تری فزاینده باید دادن واما
چشم سر بازده داطبیخ کاه در جکانیدن وعصاره از شیر کوفته کشیدن وسرین خاو طبیخ زوفا تر وبابونه
اکلیل الملک داشتن واما ضعف بنایی بود الرمان وعزیزی وبیماریها دیگر را اندر تدبیر مذکور است
باب ششم اندر داروها کوش باید دانست اگر سوء المزاج بود وبا حرارت باشد جند بید ستر
ونقرون وجزیق سفید بسرکه باب سداب در جکانیدن وصبر وکندش وفرفیق وزعفران وجزیق
بوره همه با شراب انگوری در جکانیدن وصبر وفرفیون وتخم حنظل وزهره کاو وجند بید ستر در
طبیخ اغسنتین در کوش جکانیدن وانجر وبابونه وخردل وسرکه اجل در وی بخته تا سرکه سیاه شود
وآب سداب با عسل وجند بید ستر اردغن وجزیق سیاه وزهره بز هر دو اردغن کل از آن کاه کوش
کرشود وطبیخ افسنتین با زهره کاو باسکبینج علی در روغن بلسان وبجند بید ستر وبرزد ورد بول بود
از آن کرتری می زاید عصاره جزیر از بهر کودک طفل رضیعه را باید که با مداد وسحر وشمال اندر آن بخابد

وآب دریا یک قطره گرانی گوش که سبب انجران انتقال بود روغن بادام شیرین وطلخ وروغن قسط
وعصاره ترب با روغن گل آمیخته با عسل وروغن زیت باید واما داروها که گوش از وجع پاک کند
وجیران که در گوش بود وکرمی کشد روغن بادام طلخ وروغن عقرب بلسته بوره وخردل وانجر
وعصاره بوته وعصاره ترب وعصاره بیاز خاصه طلخ بیاز وصبر وزهره جانوران وطبیخ
افسنتین وعصاره برگ شفتالو یا اندک سقمونیا اما داروها اما سوزش گوش ودرد اگر در
سختی بود تکمید بآب خوش شیر گرم وبنفشه وخطمی وهرد وبابونج حلبه یا ماء العسل وخطمی
وابونه با طبیخ حلبه وانجر ودر آب دریا بخته ومقل وعلک البطم وعاقرقرحا وموبزج وقردمانا
وبلبل وبیخ سوسن ودوغ وزفت وشمعه تر ومغز کاو وحبل وبیه کون سفند وبز ومغز بیخ ومرغ خانگی
وشوخ خانه مکس انگبین وسرکین کوسفند وبیه بط وآرد بالطی وآب کرنب با روغن گل اما داروهای
درد گوش روغن گل شیر گرم وآب عنب الثعلب وکشنیز تراب کوفته وسفید خایه مرغ وروغن
کدو وتر وروغن بید وعصاره کدو ونیلوفر واگر دوغ قرار بوج یک حبه فلونیا وشیر زنان وشبات
ابیض با شیر زنان در چکانند واما داروها بر اندام وتخلیل کنند لعاب حلبه ولعاب تخم کتان وبیه
بط وبیه مرغ خانگی وبیه بز با عسل وروغن فاخشک ومیجنه ولعاب تخم مرو با شیر زنان واگر ریا
رسیده باشد وبا دردی بود روغن بید انجر وروغن سداب وروغن شبت وروغن جرالفار
وروغن قسط وروغن فرنجمشک وروغن بلسان وآب مرزنجوش با روغن زفت وخنفسا در روغن خیارشنبر
وروغن جزی وزهره گاو در روغن بخته وروغن کزه مرکبید بجاورس ونمک وروغن زیت سرد در روغن خیارشنبر
وغالیه با روغن بان وروغن اخوان سود مند بود واما داروها رینی گوش که مزوج باشد کوسکنجبین
صلب حجر وصبر وانزروت وکندر ومر وزیت وزفت وبیرزد ودر روغن زفت وزهره گنق وزهره
گاو وبوره ارمنی وشب یمانی وزنجار بریان کرده وکف دریا وعصاره انار ترش بر کرنجبه وحضض وشبات
مامیثا واما داروها روی وطلبین وعصاره افسنتین وسرکه ودر روغن سوسن وزیت سفید وزعفران
ونطرون وقرنفل وشمع وعصاره وسداب وطلخ برگ غار وطبیخ مرزنجوش وافسنتین وشیح وشعر
وپرند دشتی واما بیعه در شمعه تر قوی است قبض کننده وخشک گرداننده وبیعه دوغی بود اما بر
مجون سعم از درخت بیالاید وزرد وصافی بود وبعضی آن بود که بر شاخ درخت بجوشاند وصافی
بسیار جوزد ونقل این بیعه خشک خواهند وخداوند معده تر را سود مند بود وطبع باز گرد وکهنه اند
بیعه تر خوردن وحمول کردن حیض فرود آرد وباد ها بشکند ودود آن از دماغ بلغم فرود آرد که در زمستان
خداوند کام وزلله را نافع بود اما سرکین کوسفند گرم وخشک است وبعضی گویند که سرکین کوسفند مختلف
با بیه بط ترکیب کند معتدل تر باشد اما آرد بالطی مربک کرنب سرد وخشک وذرانیه بود واز ترکیب

هر دو

هر دو ضدادی معتدل آید واما روغن زیت انجر از زیت رسیده کند که وقر با خدا باعتدال زایده
بود واما انکبید بجاورس ونمک منفعت این سرد وبدین جا بکار است که هیچ خشک بود ودر کرم بود
وبوزن هر دو کران باشد بدان قوت آتش موضع خلط رساند واما زنجار گرم وخشک است بدرجه
چهارم وزداینده است واین است واما مر روغن معتدل بود ودبیق واما معتدل کند وخشک کننده
است اما انجه بطعم قابض تر بود سب بزد کرد وخشک دور دبیق خشک دانیکه کند با حسنک آن نمات
دبیق واز ذهن باز شدن باز دارد واما مر معتدلست دبیق تر کند ومرهم را ماده است در وی بدرگ
قوت بزاندگی است واندکی قوت تحلیل اما کف دریا گرم وخشک است بدرجه دوم وزداینده است
وسوزاننده اما اقاقیا عصاره قرطاست در وی سوزاندگی است ودر بستن آن سوزد که از وی بشود
ونشستن سرد وخشک بود بدرجه دوم زانشستن سردست بدرجه اول وخشک بدرجه سیوم رسیدن وخشک
باز دارد واما مامیثا سرد وخشک است بدرجه اول وقابض رطوبتها را باز دارد از سیلان واما کندانجی
که راست بدرجه وخشک بدرجه دوم وشوخ گرم وخشک تر باشد که انجیخته اما تب ودرد زایل کند باب
هشتم اندر داروها بینی بباید دانست داروها که سدهٔ بینی بگشاید آب مرزنجوش است وبول اشتر لوزینه
وزریخ وخربق سیاه وبیوره وشونیز وزهره گاو وزهره کلنگ وشحم حنظل وخربق سفید وکندش وسنبل
ومیعه خشک وبلبلین وحمول ودوغن بادام طلخ وبخار سعتر وسداب بوته دشتی بر کرنجبه واین جمله
سدهٔ کشاینده بینی بود واما داروها رینی بینی روغن بنفشه وروغن زیت وروغن مورد وموم سفید
ومغز سافی گاو وبیه بط وبیه مرغ خانگی ولعاب خطمی ولعاب اشنون وعسل وکلاب وفلفطاره
فلفل تیز وفنک واما داروها ناسور بینی وشبات که از ازرش کند وملتاع که از بوته جبل سازد وشب
یمانی ومس سوخته واما داروها خون آمدن از بینی اقاقیا وبلتا وعصاره برگ کوک با کافور وعصاره
بادرنج وعصاره برگ بید وصبر وبوره زرکران وفلفطار وانزاع را کما ونیخار بر کرنجبه وعدس وکرسنه
مزدایت بود ودر عصاره برگ لسان الحمل وعصاره برگ وابزود وقرطاس سوخته وعصاره لحیة التیس وبقار
آسیا وسفال قبرما خاطر بینی را کلاب وسرکه وصندل وکافور ودوغن گل واطریفل کشنیزی وصب الذهب
که در خشک بدرجه دوم لطیف کننده است ودر وی قبضی است اندک وتیزی واما سعد در وی قبضی
انگت وخشک کننده وسوزاننده بزد بزد لیکن بسیاری آن خونها بسوزاند وباشد که جذام آرد وکشاینده
است وتا بدان حد که دمعات عروق بگشاید ومنفعت بینی وبن دندان ها را ببرد وبخور دهان خوش
کند وبادها بشکند ودر مرهمها بکار برد واما فلیا در گرمی وسردی معتدلست ودر خشکی بدرجه سیوم
وفلیا زر لطیف تر از فلیا سیم بود خشک کننده ودر خشکی بدرجه سیوم وزداینده وبیخ بلید پاک کند
وکوشت فزونی بمزد واما بول خر بیخ کهن که بهن باری شود باز دارد ودر بینی بکاید کند ببرد واما عصاره

ر ذ لبان

بودند جبلی و دشتی و ربانی بجاییدن خلطها فرو نشی از سر و دارد اما گرم مازاج سرد ست بدرجهٔ
اول و خشک بدرجه دوم و اما دوی سوخته و مس سوخته گرم و خشک ست بدرجه سیم مرخی ست
و قابض و مغسول او دارو نیک است خشک کننده و روباننده و اما ایرسا لطیف کننده و زیاده
برد و اما عصارهٔ حلبهٔ النهر سرد ست و در وبا نیک گرمی جند بیدستر دی او را بشکند و سردی او بتدریج
اول است و خشکی بدرجه سیم و قابض ست و تخم او قابض تر از برگ او و دیوی کهن را خشک کند
و روباند و شکوفه او فوی تر ست و اما عصارهٔ برگ از قابض و محلی است **باب هشتم** اندر داروها
نگاه باید دانست داروها که عطسه رکامی باز دارد روغن گلست و روغن بید و دوی سیب و
آب گرم بر سر عنق و صمغ گرم اشاییدن و آتش گرم در زیر قفا نهادن و بوی مرداسنج بوی بیدن
و اما داروها که عطسه آرد حرف سفید و کندش و بلبل و جند بیدستر و خردل و عرطنیثا و صبر و
سداب دشتی و عاقرقرحا و اما داروها که رکام گرم عنابت و بنفشه و سفستان و تخم خطمی و تخم
خطمی و اما داروها غرغره که نزله باز دارد طبیخ عدس و طبیخ انار و پوست خطمی و گل سرخ و حلبا رود
زعفران و قاقیا و مرو عصارهٔ حلبهٔ النیل و حب الآس و کشنیز خشک و اما داروها سینه و رکام سرد که
بوی خوش نیز سر که تر کرده و بر بالین کرده و بوی عود و بوی گل و بخار الجز و شراب الکوری از مثال اسیا
گرم و نطول طبیخ بابونه و اکلیل الملک و بابونه و مرزنجوش و اما داروها تا سرد الجز خشک و مویز و تخم
کرفس و حلبه و تخم ابدان و بنفشه بورده با عسل و شراب بنفشه عسلی و زوفا خشک و بیخ نی و معجون زوفا
و شراب زوفا و سداب و دشتی گرم و خشک بدرجه چهارم و سوزانند و عاقرقرحا گرم و خشک است
بدرجه سیم و مرو سوزانند و اسانج سرین معتدل است اما بلیقی میل دارد از کیفیات **باب نهم** اندر
داروها لب و دندان باید دانست داروها که زیدن لب و دهن بنفشه و نیلوفر و زبان و مغمد باید
و کندر و بخار بادرنگ برگ سائیدن و لعاب اسبغول و کتیرا و سفستان لعاب کرفته و سکنجبین
و طلی کردن و بیه بط و سبه کوسالد و بیه مرغ خانگی و مازو و برگ سوده کرده و سفیداج و نشاسته و کتیرا
و مرداسنج و مصطکی و علک البطم و زوفا و روغن گل و سادج عدسی و زرجوبه و سم بز سوخته
و هیزم و روغن بلسان با روغن بان کدانشه و اما داروها خوره گوشت بن دندان مضمضه بطبیخ سماق
و گل سرخ و سرکه و حب الآس و دوی بنفشه و سیب بیانه بریان کرده و در سرکه آغشته و نمک سوخته و تا سوخته
ماحی طبیخ سوخته با گل سرخ و مازو و انار پوست و کزمازک و جلنار و جوز السرو و بیلک سرد و نوشادر
و قلقطار و قلقدیس و قرطاس محرق و زعفران و برگ سرو دیبی ندشتی و عاقرقرحا و زنجبیل و مرزنجوش و اصل الغصل
و اسبیاه و ازیو و اهلک بسرکه کشته و خما و توتیا بخوشبو بورده و قسط و طرالنف و حب الحدید و اما داروها
دیبلک دهان جلنار و گل سرخ و آرد عدس و سماق و صندل و سنبل و کافور و سعد و خیاو شب یمانی و

و شراب

و شراب خوب نیلی و خوب طبیخ و برگ زیتون و ماکسر خشک و نشاسته و کزمازک و انار و پوست
عنب الثعلب و برگ عنب الثعلب خشک و اقاقیا و حضض بسرکه بخته و هلیله زرد و قلقطار و ابر ساو
نوشادر و قطران و زنجبیل سرخ و زرد و بورق و فلک طعام و نیلج کهن کران و مایسران و کیابه و قاقله و برگ
حاضی و برگ خرمه و برگ نیرنگ و طباشیر و اما داروها آب آمدن از دهان ریب ابی زیش و ریب شیبة بن
و ریب ابزود و جوفی و شراب غوره و شراب انار و مصرین و دیلج و ماشاذلوه مضمضه بآب سماق و عدس و ابلج
فیقرا و نمک هندی و البنیون و نانخواه و ترباقی بزرگ و جوارشها که مر و سرو و خردل و فلفل و زیره و دارچینی
و زاج خشک با کامه و نمک در دهن کشته و اطریفل کوچک و اما داروها بوی دهان سرکه و کلاب و سرکه
عنصل و فوفل و عاقرقرحا و کزمازک و بوست ترنج و زنجبیل و سداب و ساذج هندی و سعد و مصطکی
و عود خام و کبابه و جوز بوا و قاقله و زنجبیل و کندر و قلنجمشک و بیاسه و مویزج و اقراص زعفران
و اقراص زنجبیل و ستونها که در معالجات کنند لکه است **باب دهم** اندر داروها زبان باید دانست
داروها تشنج و زنان لهجه بس از استفراغ بکار آید از داروها مضمضه و ضماد و غرغره و بابونه و اکلیل
الملک و شبت و زعفران و حلبه و مرزنجوش و بیخ و روغن سداب و روغن جوز و روغن زرد اکلی طلخ
و روغن حبة الخضراء و تخم ابدان و عسل و انزروت نسخ خشک و روغن بنفشه و نیلوفر و بنفشه خرش و روغن
مغز کدو و روغن بادام و حب الثعلب و آب عصا الراعی و آب کشنیز و آب خوش شیر گرم و فضا
از بنفشه و خطمی و مو مرو روغن بنفشه و اما داروها استخوان زنان ایارج فیقرا و تخم حنظل و زاج نفطی
و اما داروها غرغره و ضماد و سعتر و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و کندش و گل سرخ و دار شیشعان
و فقاح الاذخر و فیشا و فرنیون و فلیل و مویزج و مرزنجوش و شونیز و طباشیر و معجون با بزرگ
و بزر زنان بهادر و اما داروها سوزش زبان لعاب اسبغول و کتیرا و روغن بادام و روغن گل
و روغن بنفشه و سلیتان و آب لسان الحمل و آب عنب الثعلب و دانه آلو سیاه و دانه جزر هندی
و مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و شیرین و مغز تخم خربزه و نشاسته و زنجبین و کتیرا و اما داروها لرزیدن
زبان لعاب اسبغول و سفستان و کف خیارین و بلیجه و بنا و بیخ سرخ نیز شسته و داروها اماس زبان طبیخ
هلیله و آب کشنیز و آب کوک و آب عنب الثعلب و کلاب و عدس و انار و عصا الراعی و پوست
و بیخ و کسنبل و حب و عسل و شیر و تاج **باب یازدهم** اندر داروها سلاذه بباید دانست داروها صمغ
سقز فارسی است و انار پوست و نمک و سرکه و نوشادر و زنجار و زاج سوخته و مس و نحاس و زاج سوخته
بسبیک خایه مرغ سرشته و عدس جوشانیده و اما داروها اماس سلاذ اگر آماس خونی بود و با صفرا
باشد آب لبلاب و آب کسنه و آب عنب الثعلب و خیار چنبر و هلیله زرد و خرما هندی و ساهفرا از
بهر نوع طبخ و اما داروها استخراج سلاذه اگر حرارتی باشد سندلین و جلنار و کافور و آنچه با شراب خوب

وآب عنب الثعلب وعرآن عزعزه کردن واگر ارقی نبود بنوشاد و رومازو وزنه راوند بغلنا آب
طلع عزعزه کردن وبا جامه وخردل وداروها استخوانان بکاربرد وکودکان را مازو بریکه سرده بر آنچ
می مالیدن **باب دوازدهم** اندر داروها دندان بباید دانست داروها که بدان سوراخ کنند و
آنها از دندان باز دارد سرمو کوش است سوخته وکوفته وبیخته ونمک با عسل سرشته سوخته
وناسوخته وسنب بمانی بریان کرده باندکی مر مضمضه بشراب ریحانی وبیخ بنوعان در دوی بجنبد و
اما داروها که بسوزد و دردکند تخم حنظل وتخم خطمی وتخم بیاز وبسبندان وبرگ سداب و
جعده وخردل وعاقرقرحا وسم موش وتخم کندنا وبزر البنج واما داروها که درینوجکاند عصاره
نانخا وعصاره فنا الحمار وعصاره بیخ جغندر وآب مرزنجوش وآب کبر نرو واما داروها که وکک
بخرنها وتریاق بزرگ وشونیز وبوبنک وبلیل وعاقرقرحا وبزر دمو وبیخ وبزر البنج با بزر دمو سرشته
وعاقرقرحا وافیون وزعفران مرهم با قطران سرشته وزنجبیل با سرکه وعسل سرشته وفلونیا فارسی
واما داروها جنبانیدن دندان جلنار وپوست انار وترش وزرنیخ سرخ وآب بمانی وکل سرخ وسماق
وسنبل وانجزوانه هلیله زرد وسک ومازو وانانیا وکزمازک وفوتنا در ونشاسته وفلفل خرخ
وخاکستر کف وزعفران ومر وصطکی وسداب واما داروها دندان را سفید کند سفال چینی و
سحفونیا وابکبند وسیناج وکف دریا وفلفل اندرانی وصدف سوخته وزراوند وخاکستر
بیخ تی وجو سوخته وبلبل وساذج وماذو سوخته وحضض سوخته وقنبیل وحماما واما داروها
از بر ضعف وکندی وآب کنا هم سنگ دندان اما خاذ زاج که در باره خرنه وتخم انیم کوفته
وتر کرده وبا دروبیخ وشیرخ وزیت افقاق وزاج سرد را مغز جوز که مر کرده ومغز بلندی ومغز بادام و
مغز جوز هندی وزرده خایه مرغ در دوی روغن زیت در دیگ مسین بر آتش نهادن تا سطبر شود
یا در آفتاب نهادن وعلک الانباط ومو زرد وحب الغار با دام طلخ ونمک قبرصی وتربک
خمر شراب وتریاق بوسجد ودوغن بلسان وروغن خردل واما داروها که بنگام مر اسلاف دندان
الطفال یکار آید بیضه مرغ وبیضه بط وسکه ومغز خرکوش وسیر وسک وعصاره عنب الثعلب با روغن
گل بیخته واما داروها افکندن دندان بوست درخت توت با عاقرقرحا بر کرده وبیخ نانخا الحمار
وزرنیخ سلیمانی ودوی شراب وبزر الاجره وبزرد وبزر الجزر وبیخ بنوع وصفدع بحراتی ابن جلاء ندک
باید **باب سیزدهم** اندر داروها آوازی باید دانست داروها که آوازی باطل شده را سرد شده دهد
اسفوغلست با جلاب کرم وطبیخ اسفاناخ وطبیخ خازی وشوربا مرغ فربه وزرده خایه نیم شده وشر
زاذ با شکر وفلفل وسکه وشکر وارده سفید وشکر وانا ریلسی وکرمابه آب شوربا وامو قیکر ب
با بیوه وکندنا نبطی وطبیخ زنجبیل با معوق کرده ولعوق الجزر با معوق می بخند واما داروها که آوازها

ذوبیخ قلیسرو
بزر بنوع
م

کشکاب

کشکاب بروغن بادام وخردل بریان کرده وبلبل ومر وکندر وبزر دوی بخند ومغز بادام تلخ وتخم کان
بریان وجلغوزه وانیسون وصمغ عربی وآب السوس وابند وتخم ادریان وبقصل وصل وزنی
کاو وبا فلی وسوس وجزماو انجر وحلبه وفی شکر وما العسل والجزه وعلک الکمد وزنجبیل وابنی
وبیخ جا وشیر **باب چهاردهم** اندر داروها زنجه با بدانست تدبیر باز داشتن حناق رگ الحلق
است ورگ باسلیق ورگ زیر زبان زدن وتنان از بدن وشلیشه برگاهل وساتیا نما نماند ملازم
بستن وبنفشه کردن وبرقنا بخفتن وبر حلق ضماد نهادن واما داروها ضماد طلی لسان الحمل تر
کوفته وخطمی وعنب الثعلب وکشنیز وکلاب وکرد جو وعدس مقشر وبابونه وشیب صندلین
وکل ارمنی وقرنفل وشیاف مامیثا وروغن گل وگل محترق وحلبه وتخم کان وشیب وبابونه ورگ زیر
وبزر بنوشیر واکلیل الملک وزعفران وفنا الحمار وزهره گاو وسرگین سگ وقطر بیون ابلیلج ورباد
الخطاطیف وعاقرقرحا وعسل وسرکه وعسل یاد در واما داروها که قرقره افتد جوز تر با سکنجبین تا بخند افزون
جوز با شیر خر با آب عنب الثعلب بمداب بنفشه با شراب خرنوب وانار ترش وشیرین ابوب بخته
وداذ ازان جدا کرده وسنب بمانی وبادیان وجلنار وعدس مقشر وکل سرخ وسماق وصندلین وزراوند
وآب کشنیز وبیخ سوسن در آب عنب الثعلب وآب کشنیز بخته وبخار خمر در دوی بخته حل کرده و
طبیخ اکلیل الملک وبیخ سوسن بلنجا بجز وآب بادیان با آب عنب الثعلب آمیخته وبخته وبخار خمر
وشیر زنان وبخار خمر وبیون با شراب خرنوب وخمر ترش در حلبه طبیخ حلبه وانجر وخمر در آب انار ترش
وشیرین گداخته وسکه وروغن گل گداخته وعصاره کرنب با می بخند وانگبین وبیان زنجر کوفته
وا شیر خر وتخم مرمخم کان کوفته با شیر بز وانجر وسرگین خرگوش وسرگین سگ ومر وبلبل وزرنباد
وجند بیدستر وعاقرقرحا وخردل وتخم ترب هر یک این داروها کوفته ودر بشاک وانگبین یا در
شراب خرنوب با آب عنب وآب سماق وعصاره گل نار وشراب خطاش با آب عنب وعصاره کشنیز
با عصاره مورد تر آمیخته وبلبط دروی جوشانیده وطبیخ ای وزعرور وابانک شب دروی بخته
واما داروها که بجلق درد مثانه جلنار ومازو وصندل سفید وسماق وسامیثا وعدس مقشر وزرنباد
وکل سرخ وبرگ سوسن وسنب بمانی واما داروها که غرغره روغن گل وگداخته باب کرم آمیخته وجلاب نیم
گرم وزرده خایه مرغ با روغن وناشسته وکبر با آب کرم گداخته واما داروها خناقی بلغمی استفراغ
با بارج فیقرا سحیر وطبیخ افتیمون وحقنه نیز وغرغره کردن با قرنه جوز وبعسل وعاقرقرحا وانگبین عسل
ترب دروی جوشانیده بمحقنه وذو الخطاطیف دروی حل کرده واما داروها خناقی سودا استفراغ
با بارج فیقرا سحیر وطبیخ افتیمون وحقنه نیز وغرغره کردن جلاب سکر وبا العسل کرم وبمحقنه
با آب کرم وبطبیخ اکلیل الملک وتخم کان وبابونه وحلبه وشیرزان وذو الخطاطیف وما العسل والجلاب

ودو الحوبل در دیدن سودمند بود **باب یازدهم** اندر داروها حلق و مری بباید دانست که چون
خورد دین عضو بلید آید دلک یا سلین بکشاید و استفراغ باب بیوها و خیار چنبر و کشکاب و روغن
بنفشه و روغن گل و اسپغول و مرکاه که ریش شود و دیر برآید علاج آن علاج خناق است که بجنبه
شود و بکشاید و اگر بجنبه نشود هر ساعت اندک مومرد روغن در دهان کرد و فرو برد و هم کاغذ
بازده خایه در دهان میدارد و لخلخه میکدارند فرو برد و حب الشعال نه در دهاکه فتن و اما
داروها دیبه تلک بسرکه و انجره و جوز و بوره و افسنتین و شونیز و شیر و شیح و نرمس و حنظل
و بوزنک کابلی و مرسخوش و عصاره برگ غرب و اگر بعد فرو رفته بود شیح و نیسوم و افسنتین و شونیز
تیز و قسط و نرمس برابر **باب شانزدهم** اندر داروها ربو بباید دانست داروها که در لعوق بجا
بکار آید زراوند کردست و فنطوریون و سکبینج و اسقیل شوی و سکبینج و اسفند شوی و کجنبه
زوری و عسل و عنصلی و غاریقون و رب السوس و تخم حنظل و انزروت و مرو بوره و تخم اجنجر
و ارسا و افتیمون و جاوشیر و جند بیدستر و عاقرقرحا و علک الانباط و تخم سنبدان و زوفا خشک
و بوزنه جبلی بتخم کرفس و تخم بادیان و آب آن و سادج هندی و حماما و حاشا و البسون و شیح انجره
و کندر و شبانج و بلیلین و عرطنیثا و عصاره تنا الحمار و خردل و داشن فرسیون و معاء و زیر الشیخ
و کافیطوس و انجدان و پیرزد و کنجد بوشت کنده و ریش روباه و اماداروها که درد کند زنجبیل
و قسط و بلخه و زعفران و زراوند و میعه و تربد تر و بود **باب هفدهم** اندر داروها سرفه بباید
دانست داروها سرفه که مدبنفشه است و نیلوفر و سپستان و اکر سیاه و کشک جو و تخم خشخاش و لعاب
اسپغول و لعاب دانه ابی و لعاب تخم خطمی و آب انار شیرین و آب خیارین و آب کدو و آب برگ خرفه
و کتیرا و کافور و کادب صمغ بادام شیرین و مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو شیرین و مغز دانه ابی و صندلین
و رب السوس و پوست خشخاش و عصاره برگ کوک و افسنتین و زنجبیل و فلوس خیار چنبر و زنجبیل خشک
و شراب زوفا و لعوق خیار چنبر و شراب بنفشه و بنفشه بورده و لسان الثور و اماداروها سرفه
سرد مرت و میعه تر با عسل و روغن لسان و لعاب حب الرشاد و لعاب تخم کتان با عسل و انجره و ابرسا
و قطرا سالیون و روغن انجره سوسن و علک الانباط و ریشه رشان و مویزی دانه و سکبینج با عسل و دو المسک
و سنجرنیا و تخم بادیان و حلبه معه و تخم کرفس و زراوند و قرد مانا و بلیل دنه اوندین و تخم انجره و مغز
بادام تلخ و بوره دشتی و انیسون و انجره و بیرزد و کندر و انیسون و تخم ترب و بیا و شیر و قطران و سیار
و روغن کاو و فانید و عسل و روغن بنه و حب الحضرا و روغن بلغون و مغز بنه دانه و سنجرنیا و قطرا
سالیون و تخم کرفس جبلی است فی الجمله چیزها که سیل بکرمی دارد **باب هژدهم** اندر داروها خوی کلو
باید دانست چون برآمدن بکلو بسبب بسیاری خوردن و کشاده شدن سرکها را و کزمازک و سماق

وکل

وکل نیج و افاقیا و حجر الدم و جفت بلوط و سرکه کوزن و تخم لسان الحمل و صمغ و عصاره خرنوب و عصاره الراعی
و عصاره اطراف بر در شراب سوده و نزاب آبی و اماداروها خون که از بینی و شش و آنکه با دو آب
بر لیمو و سرطان در کشکاب بخته و حجر الدم در عصاره عصاره الراعی و کل بمعز در عصاره لسان الحمل
و طباشیر و کل نیج و تخم خشخاش و دب السوس و افاقیا و کندر و اماداروها شکافته شدن رکها شیشه
بسبب ریاضت افراط در سفر و در ضربه رکها و تخم کتان و سنبل و بید و کل نیج و کهربا و جند بیدستر
و افاقیا و عصاره کل و آب باران بیزد و بر دیر بزرگ و اماداروها ضمادی علاج ساج و زیره
بریان کرده و افاقیا و عصاره حلبه النیس و جند بیدستر و قلقدیس و اذخر و انزا اگر خون از اماس
شش باید فصد و استفراغ بجنبه و بیدار و سهل و سیج دارو قابض نباید دادن و تدبیر بر انبند ماده
و اک کردن شش باید و اگر و بیکر خنی امکه بود علاج بیکر باید کردن بر بوند جبنی و لک مغسول و کل ارمنی
و اماداروها قابض جمله انواع راسو مند بود تنها عصاره خرنوب و عصاره بادیج و عصاره لسان الحمل
عصاره عصا الراعی و آب خیارین با این عصاره و حجر الدم سدید و عصاره نعناع و قرع درخت بدی تکنه
کشیز تر آب سرد باید دادن و شبانکاه و خون نفاله پیش از آنکه بفسرد نیم اوقیه و حب الآس بعصاره
لسان الحمل و تخم لسان الثور و عصاره کل تر و بیزرباید خرکوش و اهوره و بر نفاله اندر عصارها و اندر سرا
قابض و قطرا بون در زرده خایه مرغ و ریشم ماهی و عصاره کنا شامی با شیر و قیه مرکوب تخم در بنید
قابض و شیر بمانی و آب معدن آهن و یک درم تخم لسان الحمل و حب الآس در عصارها مکرر بکار
باید بردن **باب نوزدهم** اندر داروها بباید دانست داروها که دل را قوت دهد یاقوت است بجهان
و پیروزه و لعل بیزرد و سیلم و کل ارمنی و حجر ارمنی و حجر یهودی و اماداروها سرد و کافور و صندلین
و طباشیر و مروارید و بسد و سیلم و کشنیز تر و تخم نیج و حجر آن و اماداروها گرم دروبج و جند بیدستر
و مشک و عنبر و عود و زرنباد و بار بشم و زعفران و بهمنین و قرنفل و بادرنجبویه و تخم ازان و نیلوفر
سم و بادرنج و تخم ازان و قلیج مشک و تخم آن و برگ نیج و پوست و تخم آن و فاقله کاروساج
هندی و کبابه و ناشن و کهربا و سوسن ازاد و اماداروها دیگر که بر بیض و بنفل البنفشه خویش دل را سرد
مند بود افتیمون و اسطوخودوس و اوبال و اسله و ازیون و افعه و بسفایج و خیربا و دارچینی
و زرنب و سلیخه و سنبل و سک و سعد و سندروس و شب و طلح شقوق و غاریقون و کندر و مرمکی
و افسنتین و نیلوفر و روغن اهندی و مغز بادام و بباید دانست که داروها دل اینجا یاد کرده آمده است
بعضی اسهال کشنده است و بعضی اسهال باز دارنده و بعضی لطیف کننده و بعضی غلیظ کننده و قوام دهنده
بعضی ریح و بعضی انواع استفراغ باز کیرنده و بعضی کشاینده و بعضی منع و بعضی ماده باز دارنده و بعضی
فی خیز کننده و بعضی عرق آرنده و بعضی ادرار کننده و بعضی طبیعت را کمتر کننده بود و بعضی تیز کنند این

نوع را مغزی گویند واما داروها مسهل که طبع را سود مند بود از دو وجه زیانکار است واز دو وجه سود مند
بود یکی آن بود که خلط بسیار از معده تن واز حوالی دل ودماغ پاک کند تا روح ودل ودماغ را بالذ کند
وصافی کند وروشن شود وقوت گیرد واین داروها چون افتیمون است واسطوخودوس ودیگر آنکه بضعف
داروهاست که مقداری اندک از آن در نفرها آنکند چون قوت آن با دیگر داروها بدل رسد خوف
دل صافی کند وماده بد از دل دور کند تا خون دل پاکیزه شود ودل قوی وشاد آن گردد واین داروها
چون بجرارتی است وکاهیده واما زیانکار آن بود که داروها مسهل اگرچه اخلاط بدما از تن بیارد
لختی نیک را بجنباند وبضعیف آن بیارد بدین سبب ضعف تولد کند سیوم آنکه طبیعت قهر کرده باشد
باجزی از وی بستاند وباسهال دفع کند وکار طبیعت آن بود که اخلاط را در تن بمزج خود جذب کند
وهر خلطی را در قرار گاه نگاه دارد وکار دارو مسهل برخلاف است تا طبیعت را عاجز نکند وبیرون
جمع نگردد اسهال آنکند بدین سبب ضعف از نجا معلوم شود که داروی مسهل از نافع کند که ضعف
دل آرد واز نوع توخش بود خداوند ضعف دل را زیان دارد واما داروها قابض ومقوی
مغزی چون گل خنوم است وهمنین وماشدان کوهر دل او کوهر روح را بلرزیجت وبقوت قبض
غلیظ وقوام دهد تا کوهر روح از سبب منفعل نشود وتحلیل نه پذیرد ومنفعت این داروها
اصحاب توخش را کمتر کند لکن بیشتر منفعت آن فزون از آن بود که اصحاب ضعیف آرد اما داروها
عرق آرد وادرار کند خون را غلیظ کند از بهر آنکه ماده لطیف وریق را از خون جدا کند بدین
آن کسانی را بود که خون ایشان رقیق وآب آکی باشد واصحاب توخش را زیان دارد از بهر
آنکه خون معده تن وخون دل قویتر باشد وشکوفه زیادت کرده واما داروها کشاینده داروها بود که
ساده بکشاید ومنفعت آن بود که منفذ داروها را بکشاید تا داروها دل بدل رسد واما داروها
محلل اصحاب توخش را که سبب توخش سردی وغلیظ خون باشد سود مند بود واما داروها دافع
خداوند سوء المزاج گرم را سود مند بود وداروها محذر قوت داروها نگاه دارد تا ابدا مهاد دیگر
کرد از نخست بدان نرسد قوت دارو بستاند تا همگی قوت دارو بدل رسد ودر دل چندان نگاه
دارد که اثر ومنفعت دارو ظاهر شود واما داروها تریاقی همه موافق طبیعت مردم باشد وطبیعت
چون افی از دل خیزد بدین سبب همه داروها تریاقی دل را قوت دهد وشادی باشد باندامها بیش
روح بدان سبب نیرو وتازیک شود ودر افعال خود کاذب گردد وضعف توخش زیادت شود چنانچه
معلوم است **باب بیستم** اندر داروها گرمی معده بباید دانست که داروها گرمی معده را بجاذبه
ودفع کاو وآب انار وبیت سیو در آب مرد وطباشیر ورد ونوع وقرص کافور در آب انار وشراب
دیو لیج وشراب ترش تریخ وشراب لیمو وآب غوره وآب تخم خرفه وکشنی باسرکه وبرگ کاسنی

کاهو

کاهو باسرکه واما داروها معده گرم ومنفعت سکنجبین سقرجلی وشراب انار که در وی شاخها نفع بود ی
سفوف طباشیر واما داروها معده گرم را ماده خیر مغسولست وبیخ جو در آب انار وآب فقرا بجلیله
زرد ترکیب کرده وشراب کاو وکاشکر یا سکنجبین شرشه وطبوخ شاهتره وشراب انار مسهل وآب فقرا
که معده را از آن خلط صفرا پاک کند وجوارش طباشیر وحب اصطمخیقون واما داروها معده سردی
ساده سیر وانگبین ودر المسک وسفرجل وفندادیقون وفلافل وزنجبیل پرورده وتریاق بزرگ ی
مثرید بطوس ومیبه ومعجون کندر ودرونج سوسن ودرونج مصطکی ودرونج قسط وابوفیج آب
ایهنه ونوع ونانخواه ودارچینی وبلبل وابخدان وکرد با وبیش وکردک تن درست در کار کردن
ی شهوت راندن جندبیدستر معده گرم شود وچون عرق کند باز دارد وچون شهوت بخیزد منع کند
واما داروها معده سرد وخشک بیشتر باعسل وکشکاب بعسل وانگ بلیل در وی بخنده وشراب مجالی
باشور امزج فربه اصحاب واما داروها معده سرد ونرفی کردن با آب لوغادیا وما الاصول با روغن
بادام طلی وجوارش عود مسهل وآب آنکه معده را از اخلاط پاک کند وجالاتا وید مسهل وکفرقی
فلافلی وقرص گل ومیبه وشراب مشک وشراب عنبر مرکب وجوارش عنبر وسفوس عود وجوارش عنبر
کسرفت وجوارش مشک وحب القصب ودارو که خداوند ارنج نرم وانانه بود شراب خیف لذیذ
وضمادی که معده را گرم کند ودرونج مصطکی واما داروها معده با دنا اگر در معده ماده بود
غلیظ ثقیل بجنبد تیز وحب سکنجبین کند وجاذب گرم وانیسون ومصطکی وسعتر ومرزنجوش در وی
بخنده یک مثقال وما در جلاب گرم یا در شراب کهن بکیند بارزق وسرکه وتخم کرفس وسداب
ومرزنجوش وذوقی وحب الغار وشیت وبابونه ومنع در وی بجنبد وسفرجل ومعجون حب الغار
وفندادیقون بمعجون ابیل وجوارش ابخدان وشراب کهن واگر طبع نرم بود حب الرشاد بریان کرده
واگر طبع خشک باشد وبکدر وتخم کرفس وبلکدر وتخم کرفس وشراب بجوشانند واما داروها
باطل شدن شهوت طعام اگر سبب استفراغ بود از غذا چند روز باز باید داشتن تا شهوت
باز آید واگر بسته شدن مسام بود در یافت وگرمابه وعرق آوردن واگر سبب نفخ جلاب
در جذب افزاید کلوس زنجبیل پرورده وترنج پرورده وگرم برگ پرورده وسکنجبین بزوری ومیبه و
تریاق ومثرید بطوس وگرمابه ودریافت تا شتاب وشراب کهن بکار آید واگر سبب بسکی بجری سودا
بود که از سیر بمعده آید که بر مرغ ابخدان برگ وسیر برگ وشاخم وخردل وپیاز واستخاد کرکی
وصعوص وبلبل وحلبنت وآب فقرا با اندک افتیمون واگر سبب آفتی بود که بعصب دماغی
که بمعده آمده است رسیده باشد آب فقرا بجب ورعود وعنبر ومشک وضماد گرم مذکور
واگر سبب بیماری دراز بود سکنجبین سقرجلی ومیبه وشراب بود تا این معده پس از فکر دن باشد واگر

مزاج کرم بود بنت جو یا سرکه یا آب انار ترش و شیرین و سفوف مذکور و شراب افسنتین و اما
داروها شهوت کلی اگر سبب در آمدن سودا بود فصد باسلیق و طبیخ افتیمون و اطریفل و
شیرتان و خیار بادرنگ و بزغاله و شراب سمن و بیج یا آبی که در وی برنج جوشانیده باشد و اگر طبع نرم
بود جوارش خوزی و آب کرنباشتا و زرده خایه مرغ نیم برشت و کود آب مرغ فربه و کود آب بط فربه
و حلوا بسکر و دوغن بادام و نشاسته و لوزینه و فرید کفت در اسفیدباج چرب و اگر سبب سرعت
معده بود نی کردن با بیج فیقرا و کمونی و سنجرنیا و دواء المسک طلخ و تریاق بزرک و اطریفل بزرک و شراب
همدان فرح مذکورست و اگر سبب نحلیل بسیار بود و تحلیل سام و سوء المزاج کرم آسایش باید
و روغن مورد طلی کردن و در آب مرد نشستن و شراب لیمو و شراب ترشی تریخ و شراب دیولج و مصریین
و افرنجه و هلام از کوشت کوساله و بطون کاو و هریسه و سر بلحیه و اگر سبب نزله بود ایارج فیقرا
و فی نایا و اما داروها جوع البقری بوی سیب و بوی مورد و بوی مشک و بوی عود و دیرو و از
ترشیها ممسوس و شراب ریحانی دنیرو در وی آمیخته و حفظ قوت بدین بویها و شربتها و طعامها
موافق تکه باید داشتن و اگر مزاج کرم بود بوی کافور آمیخته و کل و بوی مرغ بریان و بوی نان کرم
خاکی و نانی شراب ریحانی تر بدکرده و ما اللحم و سکباج و طبیخ مذکور و اگر شیء افتد موی صلیخ
بکشد و جزی بن زمین و بخار او خلیدن و کوش او مالیدن و آواز بلند ناکاه بدیه رسانیدن و اما
داروهای کردن جوارش عود و بیه و ایارج فیقرا و بزر و الخواء و خایدن و مغز بادام و طلخ و داروها
مذکور و اما داروها تشنکی سکنجبین و آب انار ترش و آب بیوها و سیب ترش و دیباج و ابزر و سبق
و آب بیخ خوردن و بیرانی آن بخفتن و کشکاب و آب کدو و آب خیار بن با روغن بادام و لعاب
اسبغول و آب انار و روغن بنفشه و کثیرا در دهان داشتن و بوی خاک رفتن و بوی میوهای
خنک و بوی بنفشه و نیلوفر و بوی کافور و کلاب صندلین و قرص کافور با دوغ و نیرق در دهان
داشتن و کشنه زرد الود در دهن کرفتن و حبی که تشنکی بنشاند و آبی که تشنکی بنشاند و اگر استفراغ
حاجت آید فصد باسلیق و مطبوخ هلیله و ماء الجبن و مغز تخم معصفر و اگر تشنکی رطوبت خون بود
استفراغ بقی کردن با ایارج فیقرا و آب سرد کردن نباشتا خاصه اگر تخم بادیان در وی جوشانیده باشد
و شرابها مذکور فاما داروها فواق استفراغ بقی کند و با ایارج فیقرا بسکنجبین بر شد و آب کرم از روغن
بادام بخروج کند و حشو چرب و اگر ماده سرد و تر باشد ایارج فیقرا با عسل بر شد و الخواء و سعتر و سلا
و بزر نباشتا خایدن و کوفطی و سنجرنیا و تریاق الاربعه و تریاق بزرک و فنادیقون و طبیخ سداب
و مرزنجوش بعسل کیدمه و ساروت سوده بکدم با عسل بنیرد بر و چند بیدستر با اندکی سرکه و اما
داروها آرنج بسیار و فلاذل و کمونی و معجون اهل و کواش الجدان و معجون حب الغار و فنادیقون

واما

واما داروها مفتر کشتن و اضطراب معده استفراغ بقی با ایارج فیقرا و اندک سقمونیا و ایارج فیقرا و اندک
عسلی و افتیمون و فلاذل هندی و آب انار ترش و شیرین و شراب عوج و آب انار دانک و میبه و شراب
افسنتین و شراب کهن و ضمادی که از صندلین و کل و لادن و مشک و کافور و آب سیب و کلاب سازد
و اما داروها اخراطی شراب لیمو و شراب خرما هندی و آب آلو سیاه و رب عوج و شراب انار ترش
و رب لیمو و رب آبی و شراب دیباج و شراب ترشی تریخ و طباشیر و کلاب و بنت برک و دیان بخش و بنت
جو و آب انار و بوست که بظاهر غال بسته باشد و از خشک و اطراف زیر و آب برک زرد و طبیخ سماق و اگر
طبیخ خشک بود حقنه نرم و مطبوخ هلیله و نعنع و صبر و ضمادی که مذکورست و حبی که تی باز دارد و
شرابی که تی باز دارد و سفوف مذکور و ضماد مذکور و اگر ماده سودا بود ضمادی از لادن داشتر
و اکلیل الملک و مورد و شراب قابض سازد و استفراغ بطبیخ افتیمون و تقویت معده را بدواء المسک
طلخ و اما داروها که تی خون باز دارد رگ زدن و اقراص جلنار در آب باران و عصاره لسان
الحمل و اقراص کهربا در آب لسان الحمل و آب عصا الراعی و آب خرفه و اقراص الکهل و بادرنج و
طباشیر در آب لسان الحمل و کل ارمنی در آب خرفه و آب بادیان و فلونیا فارسی و سنجرنیا و دواء
و مغنیطس و آب سماق و داروها مقبضه و طباشیر سوده در آب انار ترش و آب آبی ترش و آب سیب
جبلی و آب اطراف نرد کنک بغدادی در شراب و کلاب و بنت جو و آب مورد تر و نان خشک و
سرکه کهن و آب آبی و سیب بر کهنه و جلنار و افسنتین و مصطکی و ورود مورد و روغن کل و آب
ابی بسر بخته و سکونه و لحیة التیس و سماق و اقاقیا و انار و بوست و بنت جو و آب مورد تر و
خاکستر کز و شاخ زرد و سرکه ممزوج و اگر قطعی افتد و عرق سرد کز کند کل ارمنی در سرکه حل کرده
بر پای او طلی بکردن و نخرفه تر سرد کرده می بوخاند و هر ساعت تازه میکند و اما داروها معده ضعیف
اگر قوت بجا و ضعیف بود طعام لطیف خورد چون مذرود راح و کنجنک با دارچینی و زنب و کرویا
و الخواء و زعفران و شراب و ضمادی قابض مذکور و اطراف مالیدن و بعد از طعام در باختر کردن
با هسکی و اگر قوت ماسکه ضعیف بود رب سیب و رب آبی و شراب بجا و روغن بنفشه و
دوغ آهن تاب کرده و طباشیر و کل سرخ و جلنار و قرط و طراثیث و کهربا و برنج و جاورس مقشر و عدس مقشر
با آب غوره بخته و آب انار دانک و آب آبی ترش و طبیخ و فیج و جوز مرغ خاکی و ضماد مذکور و اگر
سبب رطوبت فزاینده بود نخست استفراغ کند بسرچوارش خوزی و شراب مورد تر شراب میبه و طعام ربیع
و طعامها دیگر و اگر قوت هاضمه ضعیف بود خداوند مزاج کرم را میبه ساده باید دادن و سکنجبین
سقرجل و شراب انار و مصریین با آب سماق و آب انار و خداوند مزاج سرد را اطریفل بزرک و جوارش
طبرزد و سنجرنیا در ماء العسل یا در شراب کهن و اطریفل کندی و ضماد کرم و اگر قوت دافعه ضعیف بود آب

بیهها و ماء الجبن و سکنجبین و فلوس خیار چنبر در آب کشنه و عسل و رورده و انجرخشک در کلاب افشنه
یا در ماء العسل و آب سیاه اندر کلاب افشنه و در جلاب هم دماش و اسفاناخ و تلک و تخم معصفر و اگر
نشیج لیفها معده بود و تخلل تخلل شده بود در شراب مورد و اطریفل بزرگ و کوچک و حب ارش بود و روغن
بادام و روغن معصفر و داروها آماس معده که خون بود فصد باسلیق و ضمادها و طلیها از این داروها
و روغن آبی و آب مورد تر و آب آبی و سیب و کلاب و صندل و مورد صلینه و روغن گل و آب بوان
کوه و نرانشه کدو و برگ خوته و آرد جو و صندلین و بنفشه و آب عنب الثعلب و کشنیز تر و خطمی
و بابونه و اکلیل الملک و اصل السوس و روغن بنفشه و افسنتین رومی و سنبل و میبه بط و روغن
خیری و روغن سوسن و صبر و مصطکی و روغن ناردین و رب عوزه و روغن مذکور و مرهم مالو
آب انار و رب آبی و کشکاب و آب لسان الحمل و آب کشنی و آب عنب الثعلب با فلوس خیار چنبر
و اندکی زعفران و شراب بنفشه و شراب نیلوفر با آب آبخنه و آب کرفس و اقراص طباشیر و کل ارمنی
و شیر زنان با آب گرم آبخنه و ماء العسل و شونیز و داروی دیگر مذکور و اما داروها آماس کرا از بلغم
بود آب بادیان تر و آب کرفس و روغن بادام شیرین و طلخ و روغن بید انجیر و مطبوخ اکلیل الملک و
ضماد از جعده و اکلیل الملک و حماما و بابونه و شبت و افسنتین و سنبل و مصطکی و کندر و مرمکی و خطمی
و اشق و جاوشیر و مقل و سعد تر و میبه بط و بید مرغ خشکی و مومیا زرد و روغن سوسن و روغن
ناردین و خاکشیر چوب زرد و سپید و اذخر و طعام هلیلون و لبلاب و کرنب و برگ چغندر و روغن زیت
و بجای آن ماء العسل بهتر بود و اما داروها آماس صلب که در معده بود شیر اشتر و خیار چنبر در
ماء الاصول و روغن بید انجیر و روغن بادام و اقراص سنبل و ضمادها مذکور و اما
داروها دیله معده شیر زنان کرم و آب گرم و طبیخ حلبه و طبیخ حسک و روغن بادام طلخ و روغن بید
انجیر و طلخ شفوق و تخم مرو شیر در آب کشنه و یا رج فیقرا و اخلاط ضماد طلخ شفوق و حسک
و حلبه و روغن کنجد و انجرخشک و بابونه و افسنتین رومی و داروها دیگر و معده را زدن
و دوغ زیت و طباشیر و کل ارمنی و جلاب و ماء العسل و یا رج فیقرا و رب انار و زیت در دوغ زیت حل کرده
و ماء الشعیر با آب انار زیت و خیار چنبر و آب کشنی و شراب مذکور و نرانشه کدو تر و خطمی و سماق و
مازو و جلنار و رومامک و کل ارمنی و آب برگ خرفه و آب عوزه و آب سیب ترش و آب لسان الحمل و
طعام بطون کاو و قرص از کرنب کوساله و بطون بز برگ و جوز مصوص با آب عوزه و آب انار
و آب لیمو و آب سماق و آب ریواج و ترشی تیغ و مزوره تلک و مزماهزدی **باب سیزدهم** اندر داروها
جگر باید دانست داروها جگر آرام و بند کشکاب با آب انار زیت آبخنه و آب مرد ناشتا خاصه اگر
مرد جوان و روزگار گرم باشد آب خیار و آب کدو و سکنجبین و آب کشنی و آب عنب الثعلب و شراب

و شراب

و شراب ترش تیغ با سبغول و شکر و آب انار زیت و دوغ زیت صافی کرده و طباشیر در آب سرد و آب
تخم خرفه با سکنجبین و شراب ریواج و سرطان در کشکاب بخند و اگر ماده باشد استفراغ بمطبوخ
هلیله تر و آب لبلاب و آب عنب الثعلب و آب کشنه با فلوس خیار چنبر و شراب با سفوف هلیله
و قرص ابزاریس و سفوفی که باشد اشتر دهد و قرص کافور و قرص طباشیر و تخم کشنی و زیره در روی
ضمادها مذکور و اما داروها جگر درد استفراغ باید کرد نخست سه روز ماء الاصول دهد و اخلاط از
بوست تیغ کرفس و بوست تیغ بادیان و تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه و انیسون و سنبل و کل ارمنی و
قنطوریون و ازارک و عاقرقرحا و زنجبیل و قسط و شونیز و تخم سداب و زرد ماما و شبطرج و جندبیدستر
و سلیخه و اسارون و مصطکی و حلبه و وج و راسن و تیغ کرفس و روغن بادام طلخ و روغن
بید انجیر و طبیب با اندازه حاجت و بحسب مشاهده از این اختیار میکند و تصرف در اوزان و اعداد
ادویه کند از بهر آنکه طبیبان را این اجازت هست در تصرف کردن اعداد و اوزان ادویه جگر و باقی
امراض و بحسب مزاج اشخاص و مزاج ها متناهی مختلف الکم و الکیف و بعد از آن ماء الاصول مذکور
دهد و طبیخ حلبه با روغن بادام طلخ و شراب افسنتین و اقراص افسنتین و اقراص ریوند رومی و الکرکم و
اقراص اللون و قرص القاقیا و اما ماسیا و فنداد بقون و اما داروها جگر خشکی با نار شیرین با روغن
بادام شیرین و کشکاب و کندم آب با روغن بادام و زرد و خیار چنبر تیغ نیمرشت و آب کدو و آب خوزنجهنگی
و آب خیار و کعاب اسبغول و تخم شاسفرم در جلاب بزرد و نیز تر و نیز تازه با شکر و جلاب خام و اما
داروها سده جگر مقل را یاج فیقرا و بسلیخ و فاریقون و انیسون و ریوند چینی و کاثیطرس و حب النعنع
و صبر و روغن بادام طلخ و مطبوخ حنظل تا و مطبوخ ریوند و حب اصطمخیقون و مطبوخ افتیمون و بلهاذا
و نبا دریطوس و دم الاخوین و دم الکرکم و تریاق اربعه و اما ماسیا و فنجی و مرو سیا و خربق و بجوز و
حنظل تا و بجوز مشک و بجوز الجمان و اما داروها سده جگر بحدی آب کاسنی و آب کلهفون و آب
کرفس و آب ترب و آب کشوث و سکنجبین و فوه و تخم کرفس و بادیان و سکنجبین بزوری و آب بادیان
تر و طبیخ غافث و مرخش و کاثیطرس و اصل السوس و حلبه و ملک مغسول و سکنجبین عسلی و عنصلی
و سرکه و شیر و سرکه الجمان و سرکه و اسارون و فطراسالیون و نرانشه و ملاحج و فوه و ارسا و غاریقون
و افتیمون و عنصل و قنطوریون و جعده و حنظل تا و ترمس و سکنجبین کرنبوه سازد و انجیر بسوی و فستق
و ماء الاصول و اما داروها درد جگر و عصاره ریواس و سکنجبین طبیخ ریواس و ریوند چینی و زعفران
تخم بادیان تخم کرفس و داروها دیگر که اخلاط آن عصاره غافث است و عصاره افسنتین و ملک مغسول
و ریوند چینی و زعفران و تفاح الاذخر و فوه و اسارون و تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و عود قماری
و عود لبان و سنبل و مصطکی و اگر با درد جگر اسهال بود در روی نبیذ بخند و ملک مغسول و ریوند چینی و حب

خبث الحديد تنقی کند واما داروها الماس بکر بر آب کسته وآب عنب الثعلب وآب لسان الحمل
وآب کاکنج وآب عصا الراعی وآب کدو وآب خیار وآب کشوث در ابتدا عاث حمه باسکنجبین ودر
آخر بخیار جنبر وطبیخ افسنتین وقصب الذریره در روی بخته واقرص زرشک باسکنجبین وسقونیقی که
حرارت نشاند وآب بادیان وآب لسان الثور وآب البلاب فهاد ابتدا عاث از نرا شد که دوا
عنب الثعلب وآب کشنیز تر وآب الرازیانه تر وآب لسان الحمل وصندل سرخ وبنفشه ومورد وغرکل
وکاکونج وسلیخه وآرد جو با بونه واکلیل الملک وخطمی وابن الخلاط یا میزد واکر جانب محبت
بود سکنجبین وشراب خرما هندی ویلیراب با اندکی بنفشه وآب عنب الثعلب یا آب البلاب و
آب جغندر وآبخنه واما داروها آماس بکر که بجند شود ودبیله کردد وجلاب ما الشعیر وآب الکشنیز
وآب کشنی خیار جنبر تخمین شیرخشت وصبر افسنتین وشیرخشت یا شکر طبیخ مویز وانجیر وبریسا وشاه تره
بادام وشراب زوفا وشراب انجیر وکشکاب با این همه یاری دهد در بزاییدن اماس وازبس عنبین وسر
کردن آماس ما الاصول وغافث در روی نهادت با فلوس خیار جنبر ورو وغن بادام وطبیخ حاشا و
زوفا وطبیخ بودنه وشقی وطبیخ فطوبیون وفراسیون واکر حرارت باشد آب تخمها باشکر وضمادها
مذکور واما داروها اماس جکر که از حمی وسرما افتد دک زدن وطبیخ محنه را لعاب اسبغول و
ورو وغن کل وریون مجبنی وفوه ودارو که در ابتدا آماس بود مند بود وداروی که در روی فوه
ردع بود وفوه نذیه وتحلیل باشد وداروی مذکور وایارج فیقرا وغاریقون وطبیخ هلیله
وقرص نافع بود باب بیست وسیم اندر داروها سر زیبا بدانست داروها سر زیبا ایارج است و
آب عنب الثعلب وغاریقون دو درم بادیا وقیه سکنجبین وآب عنب الثعلب وآب کرفس
وآب برنج بید وآب برک بید وآب کشوث همه آنها باسکنجبین دهد واقراص بزند غاریقون
در روی زیادت کرده با آب سکنجبین وبا آب سداب وبرک بید خشک کرده وباشکر وآب کشوث
وبرک کرخنک باشکر وبوست بیخ کرباسکنجبین بزوری بکدم رفوع یکدم باسکنجبین ده درم تخم
خرفه باسکنجبین وباشکر وبرک لسان الحمل خشک یک لعقه باسکنجبین از اقراص نخم انکشت واما داروها
اماس صلب که در جکر بود سکنجبین از سرکه بکر با اندکی زعفران وآب بادیان وآب کرفس وانجیر بر سرکه
زغار کرده وقنطوریون وبیخ وحب العسل وکاپاطوس وکاد بوس وفراسیون با آب اهندران وحب
الخضرا باسکنجبین وخرفه وشیز وافیقون باسکنجبین وشبت خشک با بول اشتر وما الاصول بروغن بادام
طلی واقراص الکبر وضماد وسفوف مذکور واما داروها سر زدبی وداروها اماس صلب تکبد با رزن
کهر وقرص بادینج وتدبیرها دیکر باب بیست وسیم اندر داروها برقانی باید دانست داروها برقانی
که از کرمی بود وای بسیاری صفرا آب انار است وآب کدو وآب خیار بن وآب خربزه هندی وسکنجبین

وکشکاب

وکشکاب وبست جو واقراص الکاکنج وآب بارزد وطبیخ خرما هندی وخیار جنبر وسکنجبین بزوری
وطبیخ هلیله زرد وآب البلاب بخیار جنبر وبیران وسفوف هلیله وداروها دیکر ورک باسلیق
زدن وداروها برقانی که از سدها بکر خیزد آب کرفس وآب بادیان وآب شبت وروغن بادام شیرین
وطلی وروغن فستق وآب برک ترب وتخم او وتخم جزر والبسون وتخم شبت وتخم رازیانه وطبیخ
برشیاوشان وطبیخ البسون وتمک دریشت وکاسنی وبرک جغنده خشک باسکنجبین وفوه با زرده
خایه مرغ وسلیخه باشراب کهن وبوره بادوا وقیه شراب در آبزن دهند واقراص دهند واقراص
البسون باسکنجبین بزوری وحقنه تیز وسهلها مذکور ویلیراب واما داروها برقانی سیاه قصد
باسلیق از دست جب وقصد اشلیم وتنقیه بداروها مسهل واخلاط آن هلیله زرد وکابلی وقرص قرص
وسکوبه که ربع کرخربی سیاه وبلیع مویزه دانه وآلو سیاه وخرما هندی وایارج فیقرا وغاریقون وتربد
سفید وسکنجبین افتیمونی وبترا آب باسفوف هلیله وسکنجبین وشربتها دیکر مذکور باب بیست چهارم
آمده داروها استسقا وداروها سر الفیه وایارج فیقرا است وتخم حنظل وغاریقون وفلونیا
وسقمونیا وخربق سیاه وعود خام ومصطکی وسلیخه وشراب افسنتین وترابی شربت بول بر اسکنبیج و
الکرکم ودوالملک وشیر اشتر خربزه وکل کاوزه مرزنی وحب الغار با بول شتر بول بر اسکنبیج و
هلیله زرد وسبیه وفندادیقون ودارچینی وزعفران وقرنفل وخردل وآب شیرین وانار شیرین
وتکبید باسکنجبین وسنبل ودارچینی وبورج وخردل وزیره اوناکه واما داروها استسقا که با کرمی
بود آب کسی باسکنجبین وآب بادیان تر با آب عنب الثعلب وآب کشنیز تر وخیار جنبر وکاکنج
با آب عنب الثعلب وداروها که ادرار البول آرد وداروها عرق کرده ومالیدن وریاضت وعرغرغه
وقی کردن وآب باقلا با آب خرما هندی وکزنا زنجبین وآب طلخفوق وآب شاه ترج وآب اسنان
وبیخ سوسن اسلیخونی وکل کاوزه وسعیجون دیکر وحجو فوبزر وحجو سکنز وسکنجبین که ادرار بول کند وسفوفی
که ادرار بول کند وقرصی که شکر براند وقرص دیکر وقرص انیز بارس وسفوف وسکنجبین که شکم براند
وبیزنیز عرابی واما داروها استسقا زقی که باسردی بود تخم بادیان وتخم کرفس وانجره وسنبل
وبیخ واسارون وانجدان وبودنه ودوقی وعلیوق وحرشف وعصاره بودنه وروغن بادام وروغن
فستق وحب سکبینج واقراص شیرین وحجو که ادرار کند وآب باسهال سازد وحجو دیکر وحب ماذریون
وحب غاریقون وترابی بزرک واناناسیا وشربت بطیس وسعیجون لک وداروها که ادرار کند وضمادی
که در همه انواع استسقا نافع بود صفت ان حمامان سنبل وزده ماتا ومقل واشق وبس سوخته وبیخ بجان
وسعد وزعفران وصبر وکنار ومر وحب لبان وعود هندی ولاذن وسلیخه وعاقرقرحا وقسط وسعد
تر وزراوند کرد واکلیل الملک وابرسا ونما الحمار وتخم حنظل وقرنفل ومصطکی وکلیرخ وسرکین کبوتر تر

وشراب کهن ودوغ بان وسورنجان واما داروها استسقا طحلی که باحرارت بود آب کرفس وآب بادیان
تر وخشک وطبیخ بابونه واکلیل الملک وضماد از صندل وعود ولادن ومسک واکر حرارت نبود ملاطین
وفنادیقون وسنجرنها وکندم وزیره ونانخواه خایسد ومعجون حب الغار ومعجون بیخ وسلیخین
ومصطکی دیوده وسداب خشک ومعجون کرایدها بشکند وشیر اشتر اسکبینج وکبید بجاورس وقلک
واما داروها استسقا لحمی استفراغ بقی وباسهال وبغرغره وجب ریوند که در استسقا فی کتنه اند
وافراص شرمه وابارج فیقرا وحب سکبینج وحب بهرامج وحب شیرمرد ودر طعام وتخم بادیان وزیره ونانخواه
وتخم کرفس وانیسون وداذ خبق وبلیل وکرویا وکندنا ونانخواه وکوز فستق وطبیهوج باید باب
بیست وپنجم اندر داروها بیخ ودیگر باید دانست که طریق اسهال دماغی کردنست وغرغره بعد از آن
بابارج فیقرا وحب قوقایا وحب صبر وشراب خشخاش واکر دماغ کرم بود ضماد مذکور بدین اخلاط بیفزاید
قرنفل اقاقیا شیاف مامیثا طحلی قیروطا کل ارمنی عدس مقشر زعفران حضض وآب لسان الحمل برک خرفه واکر
دماغ سرد بود داروها بشرغش وصداع سرد واما داروها اسهال مراری مطبوخ هلیله زرد وخرما هندی
وکشکاب وسنوف حب الرمان وافراص طباشیر ودوغ آهن تاب وکشکاب از بیخ جو بتخم خشخاش کوفته
وکشک بغدادی در دوغ آب تاب بزد وبرید سکباج وکوشت کاو واما داروها که بدی اکر اماسود
باسد حقنه باید کردن وسهل قی آوردن وعرق آوردن وقرنجی وکشکاب از بیخ جو وجاورس بوست
کنده وبزر الحماض بریان کرده باجکر تر ومویز منقی وسنوفی که اخلاط آن ابن بود که کل بیخ وانبار بریس وملک
مغسول دوغ وطباشیر وصندلین ونشاسته وصمغ عربی وبیدمشک وبزر الحماض وطباشیر ونعنع ران
واکر بیخ اداکند بتخم خطمی وتخم خبازی ونشاسته وصمغ عربی همه بریان کرده وباکل ارمنی آمیخته واکر سبب
اسهال ضعیفی نوع جاذبه بکرید ومزاج سرد باشد فلفل وقرنفل وسنبل وقصب الذریره وزعفران
وعود بلسان وسعد وتخم کرفس وادخر وانشه ولادن وقرد مانا ومسک ودارشیشعان ونانخواه وجفنه
وجعده وجزدل وانجدان وشراب کهن باشتا واکر سبب اسهال ضعف قوت باشد بود کل بیخ وکل ارمنی
وجلنار وعصاره قرط وسنبل ومصطکی ومازو ونعنع ران وآب برک مورد وآب سیب وبذر بایه تر کوش
واما داروها اسهال خوفی که از جکر آرد وکل ارمنی وکل مختوم کل بزرسی وسنوف الطین ازین داروها
باید کل ارمنی وطباشیر ومورد واکر جکر کرم بود کشکاب سرد وآب سرد ناشتا وشراب خشخاش وقرص کافور
واما اخلاط سنوف الطین ازین داروها باید کل ارمنی وطباشیر وصمغ عربی بریان کرده وحب الآس ودم
الاخوین وکندر واما اخلاط قرص طباشیر وکل بیخ وطباشیر وبزر الحماض بریان کرده وصمغ بریان کرده وکل
ارمنی وبلوط وحب الآس ونشاسته بریان کرده وحب آبی واکر سبب امتلا معده زن بود وبرک الحل کشادن
وآب لسان الحمل وآب برک خرفه واما داروها اسهال معده اکر سبب رطوبت لزج باشد در معده وآب کردن

واستفراغ

واستفراغ بابارج فیقرا وحب الصبر بهرام وحارش خوزی وسفوف حب الرمان وجوارش کندر وجوارش
دارصینی وسیبا وسنجرنها وسفوف خشخاش وتیلیا وسفوف عود وحبی که اسهال بلغم از دارد وحبی
دیکر بمعجونی سودمند بود واکر سبب حرارت معده بود وشراب بیموه وشراب مورد وساده بارب انار وشراب
وریب غوره وریب لبی وریب دیولج وریب بیب وطباشیر وماسوفیس بریان کرده وکل ارمنی وصمغ عربی
وروغن کل ودوغ کاو واهن تاب وطباشیر وتخم کل وآب باران وکرویا وآب سماق وکسنه دشخوار
سرکه جاشنی کرده وبالی سلول یا بوست بیرکه بجنبد وسماق وعنوص خشک بلغایه مرغ بخرشت وجوارش
طباشیر وجوارش سماق واکر سبب اسهال صفرا بلغم بود هلیله زرد وحب الآس وحب الرمان وحب
الرشاد وثمرة الطرفا وسک وانیسون وتخم کاسنی وتخم لسان الحمل ونار بوست ودم الاخوین وفلک
بریان کرده وکشنیز خشک بریان کرده وانار دانه واکر سبب اسهال ضعف قوت ماسکه بود بسبب
رطوبت لزج قی باید کردن واستفراغ آن رطوب وامرسیان بخرنها وسفوف عود وقرصی که اخلاط او
فراست وطرانیث وجلنار وتخم مویز وبلوط بریان کرده وزیره مدبر وخرنوب نبطی ودب مویز و
دهن ابی واکر ضعفی قوت ماسکه نه بود که بر سطح معده لوآید برک باسلیق کشادن وبریان جمانت
کردن وبقیع هلیله زرد واستفراغ زیبودن وخرنها هندی وسرو وصمغ عربی واسبغول بریان کرده وروغن
کل آب شربد بعد واما داروها سوداء برک اسلیم زدنست واستفراغ بمطبوخ افتیمون بین الرملا
باسفوف آن بر این اخلاط حب الرمان محصص وبنین محصص واما داروها اسهال معوی که زلال
کوید اکر سبب بیماری رطوب بود بابارج فیقرا وحب العشر واطریفل برک وشراب افسنتین وسکنجبین
عنصل وسیبه وفنادیقون وجوارش سماق بالبک خرنوب وکوارش عود باشراب مورد وضمادها
مذکور واما اکر سبب زلق الامعا نه بود علاج نه بود ودوغ ترش آهن تاب وآب عنوص بالطباشیر
وبزر الحماض وشیر بز با آب سماق وآب انار ترش باشکر وقند وسفوف طباشیر وآب ابی وکشکاب از
کشک جو وبیخ هردو محصص وضمادی مذکور واما داروها بیخ ذوسنطاریا در ابتدا بیخ جمار دم ضمع عربی
کوفته ودر آب سرد حل کرده کفایت بود وعصاره کل ورسخ وبزر الحماض وصمغ عربی وکبر ونشاسته وسنبل
محصص وتخم شاسفرم ودوغ کل وبزر بیدمشک در آب لسان الحمل وافراص بزر بیدمشک وبزر الحماض
وتخم کسنی وعصاره لسان الحمل وکشکاب وحب الآس بابی در روی بخند باکل ارمنی واشاهین مذکور
وحقنه وطبیخ ماش شور حقنه کردن وافراص بزر بیدمشک صفت زنجبین واهل وزطاس مجرف وافاقیا و
عصاره لسان الحمل وسیب بیخ بلغم شود بود داروها بدین کونه باید صمغ عربی ومصطکی وهلیله کابلی
بروغن کاو بریان کرده وتخم مرو بریان کرده ونشاسته وتخم کتان وحب الرشاد وانیسون ودیوده
وتخم کرفس ونانخواه وحب لبسان وزیره مدبر وکرویا محصص وصمغ بادام واکر سبب ذوسنطاریا سبب

کشاده شدن سرنگ باشد داروها اقراص شاید واقراص جلنار واقراص بید واکسیر ربوبیت باشد
که آن ربوبیت نکها را زهر و کشاده کرداند تریاق بزرک و فلونیا رومی و سخرنیا و داروها زنجیر واما
آنچه در شربتها افتد اسفیول بریان کرده و رب آبی و روغن کل و صمغ آبی و عنزا و کلا رمنی و بزر الماخر
و تخم خطمی و بید و کهربا و دیع سوخته و اکر سبب زنجیر باشد شربت مقلیا زمادین صفت هلیله کابلی
و بلیله و آمله هریسه در آب جوشانیده بر نشان کرده و روغن کاو بریان کرده و مصطکی و کلا ارمنی
و تخم کتان و تخم کدنا رب الرمان و هریسه محص و انجره در شانها و مطبوخها افتد و در مجرد و ایلج
سفید و افاقیا و جلنار و ماز و اسفیداج و شب یمانی و نشاسته و صمغ و دم الاخوین و کل ارمنی
و کندر و زعفران و حضض و ایمون و کل و عدس و سماق و خرنوب و بید و کوکرد و عنب الثعلب و
ترنجبین دیکر بحسب مشاهده باب بیست و نهم اندر داروها معقد باید دانست داروها معقد و
شرح بیرون آمدن معقد کل رخ است و عدس مقشر و مقل و بیست انار ترش و جفت بلوط خرنوب
و برک مورد و اکر مردی بود مرزنجوش و حسک و مازو محص و روغن زیت و آهن تابکرده و روغن مغز
شفتالو این همه در آب بزند و اندر آن آب نشیند و نقل آن ضماد کند و اما داروها ضماد در رو کند
اقاقیا الرمان و مازو و بلوط و صدف سوخته و قرطاس عرق و دیع سوخته و خاکستر سرطان نهری و صفا
لحیة التیس و خاکستر بلوط و خاکستر بلاس کهن و اقاقیا و اسفیداج و شب یمانی و داروها اماس که در کل رخ و
عدس و برک عنب الثعلب و داروها که در آب عنب الثعلب بزند و مرهم سازد بروغن و داروها که معقد
بیرون آید و ریش شدن از آن نافع بود مرب سوخته و سماق و کل رخ و شراب الکوری قابض که در روغن داروها
قابض بجنبه باشد و داروها شفاق و اکر حرارت اماس کرم بود سفیده خایه مرغ و روغن کل عود و روغن
سرب سوده طلی باید کرد و مرهم کافور و مرهم دیکر و اما داروها اماس سرد برک جوز و بیه کاو و دراج
بروده و سفیده ازیز و مورد زرد و بیه بط و بیه مرغ خانکی و زعفران و زرده خایه مرغ و اسفیداج
و بیه بط و روغن کاو و کندنا و روغن جوز و بیا زجند و سکبینج و میعه تر و روغن مغز زردالو
و بید بستر و اما داروها سوزکه ممل بود بکشاید آب بیا زتر و زهره کاو و عصاره بجوز سرو
و تخم خطمی با مغز بادام تلخ و مقل با تخم حنظل بر شنه و عرطنیثا و مقل هم سرشنه کبوتر و اما داروها
که خونها باز دارد قلقطار و مازو و اقاقیا و کندر و دم الاخوین و شیاف مامیثا و جلنار و سفیده خایه
مرغ و دیر جوکوش و خایه عنکبوت و برنج مورد و خرنوب و بلوط و شب یمانی و انار بوست و اما داروها
که ناصور را خشک کند و ملک دیر آب قابض شستن و رماد السرو و جفت درود کردن
و فلفل سه و نطرون و سک و اقاقیا و شب یمانی و سقردیون و دراریج و زرنیخ و شخار و فنا الحار و قطران
جانجه مذکور است و خرنوب نان و عصاره و فرفیون و نفط سیاه و بیخ سیسالیوس و عشقه سیاه و اما

داروها

داروها حفنه که سوزش و درد بنشاند و عصاره بلیخا و عصاره برک لسان الحمل و کل رخ و خایه مرغ و روغن
و عصاره سداب و کل مخمر و قرطاس عرق و اما داروها معالجین و جهاکه خداوند ناصور را نافع بود و
اطریفل مقلی و حب مقل و سفوف هلیله و سفوف خبث الحدید و جهاکه خون باز دارند بود و جهاو
سفوفها و لعوقها دیکر بر این اخلاط صفرا رسفند و سرو و جایا و جزر و انشق و غاریقون و عصاره غافث
و حب النیل و سکبینج و تخم حنظل و مقل و کندنا و آب کندنا و زنها در دوغ و هلیله و بلیله و شیطرج
و عاقرقرحا و نوشادر و بلیل سه کانه و تخم کندنا و خبث الحدید مدبر و تخم سپندان و تخم کاکنج
و تخم کرفس و تخم جوز و تخم بیاز و حلبه و تخم کرسنه فارسی و سنبل و فرنفل و دارچینی و حب
لبسان و بلیلین و اسارون و سلیخه و قصب الذریره و سعد و حب الآس و زنجبیل و قرنفل و آب
شبت تر و آب کندنا و صل و روغن شیره خالص و روغن حبة الخضرا و فاید و اما داروها اماس
و خراج مقعد سفیده خایه مرغ و روغن درها و روغن سرب مالیده و مرداسنج و نشاسته و سفیداج
و مرهم روغن کاو و بیه بط و روغن شیره و نان مبله در آب خیسانیده با زرده خایه و روغن کل و نان
مبله با زعفران و ایمون آمیخته و اکر اماس سخت شود و مرهم دلنیلون با روغن کل و مرهم باسلیقون
با زرده خایه مرغ و برک جعفر و اکر حلبه با روغن کاو بجنبد و اکر سرشد و اما داروها ناصور اقراص
فلفل و شیاف عرب کرین ناصور کوشد جشم بکار آید و صبر و مرداد و دم الاخوین و مر و بوست و کندنا
و زنجار و سرمه و جلنار و زاک سپید و خاکستر بلوط و خاکستر جوز السرو و دیکر تدبیرها کند باب
بیست و هفتم اندر داروها اکر بسیار بدانست داروها اکر کرد را ضعیف کند و کشد فراسیون نشد
قردمانا و شحم و زمس و سلیخه و بودنه و عصاره آن و نعنع و قسط و ایمون و فنبل و مرو کاشطوس
و شلنطرا شبع و تخم رادیان و سعتر و افسنتین و بادام تلخ و بیخ اجدان بر کرده بروده و تخم
کرنب و بوست درخت بلوط و زیره محص و قلیشوم و تخم کرفس و شیز و خرنوب و بیخ راسن و حسک و بسلیخ
و حب النیل و برنک کابلی و روغن زیت و صبر و تخم حنظل و مازو و بوس مدبر و خرما و بوس و سرخس
و غافث و ممک هندی و بنفشه و زهره کاو و اجاسه و آب مغلی و مرد و سکبینج و زوری و تخم
کرفس با سکبینج ساده و کهربا و دیع و کشنیز خشک سه امداد سه درم کوفته و بیخته با بیخته و فرفل
و برک شفتالو و عصاره آن و بیخ کرفس و بوشیخ درخت توت و طبیخ بوست انار ترش و اکر آب آبی
کشی و آب طلع شفتالو و آب کرفس با سکبینج و کرفس بر که بروده و خرنوب بسیار خوردن و تخم خرفه
و اکر اسهال بود آب لسان الحمل و برک لسان الحمل خشک کرده و آب سماق و بلراثیت و کل عنبر در شراب
الکوری و کل رخ و خربق و روغن داروها زیاق در طبیخ شلغم و شکم طلی کند و برک شفتالو کوبیده و شوزنیز
کوفته باب بیست و هفتم اندر داروها قولنج باید دانست که سبب باد بود و تخم ادیان و زیره و انجره و سه

در آب بجوشانند و آب آن را که با شراب بجوشانند و سجزنیا و حرنیا و تخم سداب و انجره و بزر
الفار و انیسون و تخم کرفس کوفته و با آب بسایند سرشند و معجون حب الغار و سکبینج و ایارج فیقرا و کرسیب
مطلی نیز بود و صفرا بود قلوس خیار چنبر در آب عنب الثعلب یا در آب آلو و طبیخ بنفشه و خرما هندی
با خیار چنبر و بنیرخشت و آب انار شیرین با شکر و روغن بادام و اگر سبب خلط لزج بود ایارج فیقرا در
طبیخ تخم کرفس و تخم رازیانه و سجزنیا و فلافلی و حب الافاویه و حب اللسان هر دو کوفته و نا نخواه
در آب کرم یا بد و اما داروها قوابج که سبب آن نقل خشک بود شکر بیخ و فانید و روغن شیرین و بنیرخشت
و قلوس خیار چنبر و روغن بید انجیر و ایارج فیقرا با عسل و شیرازه و شراب انجیر با سخنه و تخم کزاز و حبه
و حب الرشاد و زنجبین و اشامیدنی آب از تخم معصفر و کند نا بشطی و سبوس آب و تخم معصفر و روغن
شیره و فانید و طبیخ جغندر با بیخ درمنه و نباتی از شکر و بوره و نمک و اما داروها نشیان بود و نمک
و فانید و شکر بیخ و تخم حنظل و انزروت و سقمونیا اندلاکی و سکبینج و مقل و جاوشیر و اشق
و صابون و زنجبیل و شنفا فل و برگ سداب خشک و تخم سداب و ترب تراشیده و برشکل نیاف کرده
و عسل آکرده و اما داروها حقنه زیره و تخم کزاز و حبه تخم معصفر و انجیر بیستی و سداب و شبت و برگ
کرنب و سبوس گندم و برگ خطمی و بادام مطلی و عناب و سپستان و تخم سوسن و برگ درخت غار و
سکبینج و مقل و جند بیدستر و جاوشیر و نمک نفطی و فانید و روغن کل کاذنه و اجامه و عسل و روغن
بید بط و تخم بید انجیر و تخم خطمی و بیه کبوتر بیده و اکلیل الملک و بابونه و بیه کوزن و تخم رازیانه و تخم
کرفس و تخم شبت و انیسون و بورق و بیعه تر و روغن زیت و مرطبنا و تخم حنظل و نشادر و اما
داروها مسهل و ایارج فیقرا علی الاصول با حلتیت و تخم بید انجیر و حب کوکنار و اسهال آکرده و قوابج سفلی
و انجره و بیخ دایکشا بد و شربتی که درد بنشاند و اما مسرد کند و شکم را زیاده کند و حب کوکنار و اطلاق
کل دیشربتی که آن اکراهیت بود و حب اللولو و حب السکبینج و حب الافاویه و معجونی دیگر خواب آرد
و درد بنشاند و قوابج کشاید و تراشه ترب و مسهل شهریاران و قری سفرجلی مسهل و اما داروهای لزج
رجی حاشا و زوفا خشک و سداب خشک و سعتر و روج و تخم سداب و تخم نخ اکشت و تخم حسک و بابونه
خشک و قنطوریون و عصاره سداب و بیرنه و روغن زیت و بیه بط و سکبینج و جند بیدستر و انجره
و بیعه و افسنتین و اما داروها قوابج بجکشا حب مذکور و معجونها مذکور و حب الرشاد و ابند
روغن شیره بخنده با آن و اما داروها حقنه قوابج کرانی آماس بود برگ باسلیق با بیدزدن و برگ ماضرطها نفی
و آب خیار با شکر و لعاب اسبغول با جلاب و شراب بنفشه و آب عنب الثعلب و آب کشنه و آب
کشنه و آب خطمی و آب انار ترش و شیرین همه با خیار چنبر و بنیرخشت و روغن کل با جلاب و لعاب اسبغول
و آب سیاه در جلاب آغشته و لعوق بنفشه و اگر بدد و سرکین کرده با این بیامیزد صواب بود و عصاره

بود

برگ جغندر و روغن شیره و طبیخ خطمی سپند و سبوس گندم با شکر و روغن بنفشه و بوره و اگر ماده صفرایی
بود اندک سقمونیا با آب کشنه خیار چنبر و اگر ماده غلیظ بود تخم کتان و بابونه و شبت و کرنب و جلاب و اما
داروها ضماد اماس بر بنفشه تر و برگ خطمی و برگ کاکنج و بنفشه خشک و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و مرم
روغن و روغن بنفشه و آرد باقلی و صفرة البیض و لعاب تخم کتان و آرد جو و اما داروها قوابج که سبب آن
ضعف قوت دافعه نوازن بود سجزنیا و حرنیا و مرزنجوش و ایارج فیقرا و نادر بطوس و طبیخ سلیخه و
دارچینی و نعناشه و جزیره و سنبل و اشنه و تخم کرفس با روغن بادام طلی و روغن بید انجیر و روغن نارجین
و افاویه در آن بجند و سکنجبین و نانخواه و نخود کاه مالد نافع آید **باب بیست و نهم** اندر داروها که در بیماریهای
طریق این کرم سرد المزاج کرم دکرده و بلید ایدآن که راحت جوید و اسوده می باید بودن و روغن کل
با اندک سرکه طلی کردن و آب تخم خرفه و سکنجبین و آب خیار چنبر و روغن ترش و شراب بنفشه و شراب آلو و
اسفراغ بطبیخ بنفشه و سپستان و آب کشنه و آب عنب الثعلب با خیار چنبر و آب انار و آب تخم ابلند کرنب و
با روغن بادام و ضمادها از اسبغول و آرد جو و آب کشنه ترنج و روغن کل و آب برگ خرفه و آب عصا الراعی
و بنفشه و نیلوفر و اما داروها سرد المزاج سرد کردن و داروها و جماها که در علاج قولنج و لعوق نهاده آمده
است و اما داروها اماس کرم دکرده پیدا بر بان کرده و بیه آکند با مغزها مذکور و اندک تخم رازیانه و ترخل
و لک مغسول و حقنه از طبیخ سرو و کبوتر بیده و روغن و بنشه و اما داروها دیگر در اماس کرم و آب کشنه و
خیار چنبر و مالحین و شراب عناب و تخم خطمی و کشنیز خشک و عدس مقشر پخته با سکنجبین
و روغن بادام و رکشکاب و آب تخم خرفه با سکنجبین و لعاب اسبغول با جلاب کرم و آب سنبر کرم و شربتها
و ماده و سعد بطبیخ حلبه و بلخرق و اسفراغ بطبیخ لبلبی و عناب و سپستان و تخم اجذان و تخم کرفس
و خیار چنبر و هرگاه که اماس پخته شود و ریم بدید آید تا دق البزر و روغن و سفوف کرد ریم پاک کند و مرهمی
کرده و شانه پاک کند و اما داروها اماس صلب سوداء مالیخولیا کرسکنجبین افیقونی سازد و طبیخ
افیقون و حضمانه مرطل و ضمادها مذکور و اخلاط مذکور ابو ماهر الطبیب و تراشه و سکونه بید
و برگ خیازی همه بکوبید و آب آن بکشد و در هاون سرب بساید و بمالد تا کبود شود و روغن بنفشه
در جکاند و از بمالد و خرقه کتان بدان تر کند و بر جای کرده می نهد و اخلاط ضماد دیگر تخم کتان و تخم
حلبه و تخم خیازی و بابونه و خطمی و نعل و اشق و عاک البطم و زیبا نه و داروها اماس مکرکه صلب
شود و اما داروهای بره و جرب و کرده و جمله آلات بول برگ باسلیق با بیدزدن و حجامت و کاه و اسفراغ
بحقنه و اخلاط حقنه حل است و بابونه و بابونه و اکلیل و اطراف کرنب و جغندر و تخم معصفر و
تخم کتان و حلبه و سبوس گندم و خطمی و سپستان و عناب و سفوف البزور و اخلاط سفوف و
تخم خیار چنبر و تخم خربزه و نشاسته و صمغ و کثیرا و تخم خشخاش و زبد النیم و رب السوس و تخم خرفه و آب

شاهتره وشراب شیرین وشیاف ابیض وروغن گل در آب گرم کرده نشستن وآب اهنگران خوردن وطباشیر
وتخم خرفه وصمغ ونشاسته وکثیرا ودبق وریوند وزرشک وما بران جبق وکهنه سفید بریان کرده
وشکر وتخم خیارین این همه سفوف کرده وشیر خر در داروها ندایند چون ماء العسل وکتکاب با عسل
وطبیخ حلبه با عسل وتخم خیارین وخربق واما داروها بولی لدمرک باسلیق کتا دشت وسفوف کاکنج
واخلاط اکهربا ودیوناجینی اینون وکندر وطین قبرسی ونشاسته وکثیرا وصمغ عربی وکاکنج و
صمغ کمکام ودوع عربی وبید وعبق وآب عنب الثعلب ولسان الحمل وشراب مورد وشراب
غوره وشراب ریواج وشراب عناب وشراب کاکنج وتخم خیارین وتخم خربق وتخم کدو وسکنجبین
سفرجلی وما الشعیر باشراب خطاش ودراسک واقاقیا وکندر وبلوط واقراص کهربا واقراص شب
وقرص دیگر وشربتها دیگر واما داروها ضماد وابزن عدس منفرد وابو جبل وحب الآس وتخم خطاش
وبیست خطاش وعصاره برگ مورد تر واقاقیا وحلتار ومیعاق وماذو وجذر السرو وکل سرخ
واناربیست واگر زخمی افتاده بود ضمادها از حضض وصبر ومر وکل ربیست خطاش وعصاره برگ
مورد تر واقاقیا وحلتار ومیعاق وماذو وجذر السرو وکل سرخ واما داروها که قرحه پاک کند و
بروياند وکثیرا وصمغ عربی وطین ارمنی ونشاسته وطین قبرسی وطین مختوم وتخم خطاش
سفید وسیاه بزر البنج وکل سرخ وحلتار وطباشیر ومیعاق وکهربا وکندر ودیوناجینی وآب لسان
الحمل ودم الاخوین وحب الآس وقرطاس محرق وحب القلب ودوع عربی وبید ومروارید وطین
مختوم وطین قبرسی وسرکه وسرع کوزن ومقل وتخم خیارین وتخم خربق وتخم خرفه وتخم کرفس
وانیسون وزوفا خشک ودم الاخوین واسفیداج ارزین نشسته وخشک کرده واهک برکه وآب
نشسته چند بار وقرطاس محرق وشب یمانی واقاقیا وتخم خطمی وخبازی وبورق وخشک وکل فارسی
وقصب قریطی ومغز جلغوزه ومغز بادام وتخم کدو ودراسک وکاکنج وقطراسالیون وسعد فارسی
وطلق وافیون وشیرخشت ودب السوسن وعصاره لسان الحمل واما داروها استرخا مثانه تریاق بزرک
ومثریدیطوس وحبوبها وام وسیا ودوالکرم وسعد وکندر وشکوفه اقحوانه وتخم سداب وشکوفه
آن در آب سداب نجته در بحری جکانیدن وبیخ الکشت وتخم آن وجاوشیر وزیره ضماد کردن وطبیخ آن
خوردن ودر بجکانیدن وروغن سداب وروغن قسط وروغن اردین بلجند بید ستر وحلتیت مرزنجوش
وجاوشیر در بجکانیدن وما البان ودر آب گرم کرده وآب دریا نشستن واما داروها تقطیر مولبلوط
وعلک ساج دراسک وحسک وتخم حلبه وسعد وقرفه وخاولنجان وبیخ وکهربا ومر وجند بید ستر
وقسط اطلع وحاشا وعاقرقرحا وحب الرشاد وبهمنین وحب الآس وسندوس وقرنفل وهلیله کابلی
وبلیله وآمله وبرک مورد خشک وبرک سیب وبرک خیار وحلتار وزیره کرمانی وکلادن وخرنب
وهلیون

وهلیون وفافله وشونیز وتخم سداب وروغن بید لجز وموسیا وروغن زیتون وتریاق بزرک ومثریدیطوس
وحبوبها واطریفل کوچک واندک بلوط وعلک ساج بهم سرشته وحب الآس وفقارالکلب وزیره برابر هر
یا مداد سه درم سفوف کند واطریفل بزرک وهمه داروها که قوت باه را زیاده کند واگر مزاج گرم بود
کتکاب با دوغ گرم وآب کشنی وآب کدو وشکر وطبرزد واسبغول وروغن گل چرب کرده با جلاب وشراب خشخاش
با غراب عنب با غراب ریواج وبنادق البزور با جلاب وعرق اودن در کرمابه بکرات واما داروها
عسر البول که سبب آن اماس گرده بود رنگ باسلیق زدن ومثانه بروغن بنفشه چرب کردن واما داروها که سنگ
وریگ از مثانه پاک کند سرطان بحری وتریاق مثریدیطوس وام وسیا ودوالکرم وسکنجبین عسلی وعنصلی
از اکلات عسر البول بسنه شدن خون بود در مثانه نطول وضماد از مزار سفند ومنکطرا شیح وبوره و
عاقرقرحا وخردل وخی الحمار وحب القار وشب یمانی وحماما واکلیل الملک وآرد نخود سیاه وبابونه و
دوقو وتخم ترب وتخم کرفس جبلی وطبیخ کرنب وروغن سوسن وروغن بلسان وسکبینج ومقل وجاوشیر
ووج وروغن شبت وآنرا که عسر البول رطوبت لزج بود سرکین کبوتر دشتی وسرکین موش در طبیخ شبت
وبول کودکان بقضیب در بجکانیدن واز اسباب عسر البول مرد واطل شدن حس مثانه بود تریاق وحجر یا
وروغن بید لجز ما الاصول وروغن حسک مالیدن ودر طبیخ بابونه وخطمی نشستن وطبیخ افاویه بجای
آب دادن جوز دارچینی وسلیخه وسعد وسنبل وقرنفل وبسباسه وعصر بدین طریق نکبید ساختن وهم
ازین افاویه معجون ساختن واماندیر خرفه البول فی بابدکردن ورک باسلیق زدن وزود کرکه جماعت
کردن وبنادق البزور وشراب بنفشه وشراب خشخاش وشراب کاکنج وکتکاب وروغن گل وروغن ابهام
واسبغول وجذاب وتخم شاسفرم با جلاب ولسان الثور با شیر خر در بجکانیدن واما داروها که انظر
کتکاب غلیظ کرده مرد وروغن گل بجکانیدن واسبغول وشکر در آب خیارتر وشر ودر آب انار ترش
وآب تخم خرفه آب انار ترش وآب کدو تر ورب آب ورب ریواج ورب عنب وحماج اترج ودوغ کاو
وقرص کافور وقرص طباشیر وقفاع که باب دوغ دارد جوکند ورنگ باسلیق زدن وقی کردن در آب سرد
نشستن چنانچه تشنگی نباشد وآب سرد بسیار خوردن وقی کردن کرمابه وعرق اودن وبخفتن ومرداما
داروها سلس البول در بستر کمز کردن بلوط وتخم حلبه وسعد وخاولنجان ومروفیه واشق ووج وحسک
وکندر وکشنیز خشک مدبر ومحص وکل ارمنی وصمغ عربی وحلتار وشب یمانی واقراص الاس ومغز الجام
شیرین ومغز دود الوطلع وحبة الخضرا وکهنه سفید وفانید وشونیز انجره وکهربا وبلیله وهلیله سیاه
وعدس منفرد وکشت رومیه بریان کرده وفوکوش خشک کرده وتخم شبت وعاقرقرحا وهلیله کابلی وسیاه وآمله
در آب جوشانیده بس بریان کرده ومغز خرکوش بریان کرده در شراب مالیدن وخوردن وآب گرم در آب
دریا وکوفی که اخلاط ان نرم کردنده باشند وتریاق بزرک ومثریدیطوس وحبوبها وانفره ماء العسل

وخداوند مزاج کرم را از اصل طباشیر و تخم شاسفرم و مازو سبز و اما داروها بول خونی مزاب غاب
و شراب خشخاش و شراب دیولج و شراب کاکنج و برگ صافی زدن و برگ باسلیق زدن و از بنفشه داروها
قابض بکار داشتن و شیبانی و جلنار و دم الاخوین و کزاوضع و تخم خشخاش و گل بهمنی و عصاره
لحیة التیس و کهربا و سرکه کوزن سوخته و عصاره لسان الحمل و شراب مورد و اما داروها یاری دهند
و ادرار کنند و بیج و دوقو و فوه و اسارون و زاخواه و کاشم و سلیسا لیونی و اذخر و فرد ساما
و تخم الکنث و اما داروها درد نشانند و اکهر کرده سازند تخم کمان و لعاب تخم کمان و بلغوزه و
فندق و تخم خطمی و صمغ و بیلج و صمغ الجوز و فلونیا فارسی و رومی و اما داروها که کرده و شانه
ضعیف را قوت دهد بهمنین و زرنباد و گل سرخ خشک و تخم فالج مشک و گل رنج و صندلین و جلنار
و دب سیب و ابی و اما داروها که خون از کرده و مثانه باز دارد و جراحت برویاند و گل ارمنی و
دم الاخوین و اقاقیا و کهربا و لسان الحمل اب سی ام اندر داروها مردان باید دانست داروها
اماس کرم در قضیب و خایه فکردن بود برگ صافی زدن بر ساق و حجامت فرود کمر گاه و شانه گاه
کردن و شیافها که ماده را بجانب مقعد آرد می نهادن و اما داروها ضماد و طلی سرکه و کلاب و روغن
گل بعصاره کستی و عصاره کشنیز تر و عصاره کدو و عصاره عنب الثعلب و عصاره قی تر دارند
باقلی و آرد جو و برگ کاکنج و آرد عدس و زرده خایه مرغ و اندکی زعفران و بنفشه و لعاب خطمی و صندل
و طین مختوم و برگ عنب الثعلب و برگ خشخاش و برگ کوک و بلخ داروها محلل با این داروها بیاز و جوز
با بونه و لعاب تخم کمان بسحنه و ما العسل و برگ کرنب بخته و مویزی دانه و زیره کرمانی و طحلب و خاکستر
دانه خرما و خاکستر کرنب بنطی و تخم سرسن و اما داروها بر زلشدن خایه بر سبیل الماس و اما اعضا
و بزر البنج و شوکران و آب کشنیز و رب سوده و سنگ افشان برهم سوده و سنگ آسیا برهم سوده و آب
کشنیز تر و اما داروها خایه بزهان برآمده کرمابه و ابزن و برگ سرو و اشق و روغن کاو و ما العسل
و مغل و مویزی دانه و روغنها کرم طلی کردن و ضماد کردن و قوت دهند که در داروها نقصان
بسیار و ضعف داخل آید و اما داروها و بنی خایه و قضیب و مفعله صبر و مر و اسنج و توتیا سدیر
بشراب و مروارید و گل و خشک و خاکستر پشم سوخته و اگر دینوی کهن خورد و تری بالا بد مر و سوخته
و بیت درخت بید و بیوست درخت صنوبر سوخته و کندر و انزروت و سایج و جلنار و اقاقیا و
شب یمانی و زاج سوخته و مازو و بخار و اناع الریان و جنب الحدیث و دم الاخوین و قرطاس
محرق و روغن گل و نوا و بیدین و تلفطا و زعفران و مر و نی شاد در سرکه و اگر بنی جوزند و داهلک
آب نارسیاه و زرنیخ و عصاره برگ اسبغول و سرکه و خاکستر موی مردم و انجدان و اما داروها فتق
و قیله و فرود آمدن آب و زیب در ابزن باید نشستن و روغن زیبق مالیدن و آب گرم بر انجار غتق

و روغن بابونه گرم کرده مالیدن و شیب بخته ضماد کردن و جوارش بزر و معجون باسمین و جند بیدستر
می مالد و معصفر و زعفران و ضماد مومن کهن سوخته بزرده خایه مرغ نیرشت ضماد کردن و اما
داروها قبله دعی جوارش زیره و حزنیا و معجون حب الغار و معجون انجدان و اما داروها قبله ان
معجون کند و ضمادها استفراغ فی و ضمادی بلبن کوته آرد جو و سعد و گل ارمنی و زیره و برگ مورد
و بنشک کوسفند و سرکه و آب مورد تر دارد حلبه و سرگین کبوتر و کاو و علک البطم و بیه کهن و روغن
زیت و خاکستر درخت بلوط و خاکستر تخم کرنب و برگ کرنب و اما داروها تدارک مضرت جماع خداوند
مزاج سرد و خشک را بیز و انگبین و خرما بشیر افشند و شقفا فالوده و زنجبیل مدبر و دواء المسک
و ما العسل و ما اللحم بزرده خایه مرغ نیرشت با اندک انگبین و دارچینی و کباب و مربه و اسفید
ماکوزند با زنجبیل و دارچینی و بلبل و دار فلفل و زنبیا عسلی و نطایف و لوزینه و شراب بنفشه
و طلق بر بندند و در گرمابه روغن با سمین بکار بردن و خداوند مزاج سرد و تر را دواء المسک و مربه بلوز
و معجونها مذکور و ما اللحم و شراب کهن و کباب بریانی قلیه خشک و اجاها گرم و شراب انگبین
بجای آب ما العسل و اما خداوند مزاج گرم و خشک را اسرون و تدبیرها تری فرا نبند و قلیه کدو
و اسفاناخ و ماش مقشر و کشک جو و روغن از خایه مرغ نیرشت و مرغ فربه و بزغاله فربه و لعوق سیر و بجین
و بیزانه و شکر و کرمابه و ابزن فاز و روغن بنفشه و روغن باسمین ابخته و خداوند مزاج گرم و تر را
جماع زیان دارد و اما داروها سرعت انزال و بسیاری مذی و ورنی و بسیاری احلام اگر سبب بسیاری
خون و بسیاری منی بود آب خوره و آب انار و سکنجبین و برگ زدن و لعابها ترش و داروها که کسان
جماع بکنند و اما داروها ضعیفی قوت مجامعت و نقصان آن یا از ضعیفی دماغ بود یا از ضعیفی دل یا از
ضعیفی گرده و سستی قضیب اما آنچه از ضعیفی دماغ و دل و جگر گرده باشد و اما آنچه از سستی قضیب
و نقصان دادن آن بود لعابها نان با کرم باید و گوشت مدبر جوان و درست اندام و زرده خایه مرغ
نیرشت و مغز سرین و گوشت کبوتر بچه و بیه بط و گوساله و آب و خایه گنجشک و خایه خروس کباب با ذاذی
و کبابه و کبابه و بیخ بسر و بیخ و دلوبا و جزر و شلغم و بالخلی و بیاز و کدو و جرجیر و عسلیون و کندنا و کشف
و مغز بادام شیرین و فستق و بلغوز و فندق و جوز هندی و بیزانه و عسل با روغن گاو و انجیر
و انگور شیرینی و مویل و ما حوآن گرم بلبان خام و خایه بریان کرده و گوشت اشتر جوان و لعابها که از این
چیزها ترکیب کنند و شراب انجیر و شراب جزر و شرابها دیگر بود و المسک خاصه که از دل تقدیری بود
و مرقوش داروها درون باب جمله اثری تمام دیده و اما داروها مالیدنی بود و سعد و سنبل و زرنب
و دارچینی و خاولنجان و سداب و بیزانه و زهره و بیه گاو و بیاز نیجس و عاقرقرحا و بیه و مربه
بید و مویج و مغز بلند دانه و روغن بان و روغن بنفشه و روغن قسط و روغن خیری و روغن بنفشه و جند بیدستر

وحلتیت و مشک و بلبل و بیخ و ابهل و اما ندبیرانیه بر دیر کنان خفتق و بیرک کل و بیرک بید تر و خفتق
و برزمین سر خفتق و کرکا حسک داشتن و کری از صمغه سرب بر میان بستن و شافه از بیخ بر کردن
و داروها که قوت جماع کم کند بکار بردن و اما ندبیر غلیظ و روغن ناردین و روغن خاور اسک
و ما نند و کندر و حلتیت و بیرک کردن قضیب را خراطین و مالی و بیرنزاز بود باب سی و یکم
اندر داروهای زمان بباید دانست داروها افراط طمث از بدی خون عصاره برگ لسان الحمل و حلتیت
و کل ارمنی و کل مخزوم و کلار سج و عدس و مورد و عنب الثعلب و سماق و عصا الراعی و جفت بلوط
و لمازو و انار و پوست و افاقیا و حصار الحیة الیبس و معجون بید و اما داروها افراط طمث بسبب
قرح رحم اگر قرحه بود نخست رحم بباید شست بما العسل و محقنه بس داروها کاربردن چون صبر و
کندر و دم الاخوین و بید و کهربا و مر و زعفران و شیاف مامیثا و نشاسته و سفیده ارزیز و حضض
و مرداسنج و زاج سرخ و انزروت و قوبا و قلی اسیم و قرطاس محرق و مره گوزن محرق و حضض محرق و مومیا
سفید و نشادر و اما داروها افراط طمث بسبب دواسیر برگ باسلیق زدن و برقطن و روی زدن جماعت کردن
و اقراص کهربا خوردن و حب نقل خوردن و آب کندنا مقل در روی حل کرده محقنه کردن و روغن کندنا و روغن
زرد آلو یا مقل حل کرده محقنه کردن و اما داروها افراط طمث بسبب غاریقون حرمرک الحمل و باسلیق و صاقی
زدن و بینه و روی زدن جماعت کردن و اما داروها افراط احتباس طمث بسبب ضعف رحم حقنها قابض
و ضماد قابض و شیاف قابض و اما داروها استحاضه عصاره لسان الحمل خوردن و محقنه کردن و شیر زنان و
خبث الحدید در روی بجند و بعد از آن آهن تاب کرده و از او طماشیر کافوری و حماض از بیخ و صمغ عربی کثیرا
و تخم زنجان در آب گرم و قرد ما و تخم کرفس و انیسون و برق و خردل و شونیز و شیر و حاشا و نرا و ندین
و حلتیت و بیخ بری و اسارون و زوفی و جاوشیر و سنبل و داغ مشکه الاشبع و مر و ابهل و تخم سیاه
و لوبیا سرخ و اشنه و اشنان و تخم مرزنجوش و سعد و کاشم و تخم هزار سفند و غاریقون و قسط و اباج
نبق و بجرنبا و حرمرا و داروهاشیاف تخم حنظل و جاوشیر و سکبینج و قرد ما و مر و بوره و شونیز و ابهل
و سداب خشک و مویز بی دانه و زهره گاو و اشنان فارسی و عاقرقرحا و شونیز و سداب تر و برزد و حبه بید
سفید و روغن بان و حرمی سیاه و کندش و روغن بلسان و بوره ارمنی و اجزخشک و اما داروها حمل اگر خواهی
استفراغ رطوبت باید کرد تخم سکبینج و مانند آن و ما الاصول با روغن بید انجیر و بعجی نهار بزرگ و حمولها
و بیرها مخصوص بدان و اما داروها زادن ابشار السعید اج خوردن با بیه بطه و بیده مرغ و بیرنج خیار
جنبر اجاذب با شوربا مرغ و زیره دارچینی و حلتیت و جند بید سفید و مشک طراسیج و طبه و حوبا با روغن
بادام و طبیخ حلبه و تخم زنجان و اما داروها منزل کفتن زنان حامل و آن روها باید که ایشان را از بیجوی آن روی
کل و بغرآن و بابنت معتدل و قی کردن بطبیخ شبت و انگبین و بیخ بروده و آبی بریان کرده و ابرها عرد و دیگر

نشانده

نشانده و جواس عود و گل شکر با مصطکی و سیبه و شراب نبیذ و شراب لبو و عنزه و شراب انار و بیاز کرکوکی
و کوک و جوارشها مخصوص و اما داروها که اسقاط باز دارد حب سنق و حب سکبینج و حب شیطرج و ما الاصول
و روغن بادام طلع و روغن بید انجیر و اما داروها اختناق طمث بود داروها آن بکار برد و دیابن طبیخ
بنفشه و بابونه و اکلیل الملک و لیلاب و مرزنجوش می نشاندن و نطول میکردن و با روغن سوسن و مومیا
لاخوش بو بایندن و بوی ناخوش قمع و رحم رسانیدن و اگر سبب خلط غلیظ بود اطراف بستن و مالیدن
بطبیخ بابونه و شبت و اکلیل الملک نشستن و فلک و جوز و مجمر بر دی دان و ساق نهادن و بوی ناخوش
بو بایندن چون قطران و جند بید ستر و جاوشیر و سکبینج و بیزد و جراغ کشه و مقل سوختن و تخم کندنا
ناسوختن و سعد و محلب و قسط و برگ غار و بابونه و اذخر و سداب و زاغوه و عاقرقرحا و سلیخه و بوره
و ماشدآن نشاندن و بدان تکمید کردن و تنطیل احمر از آن باید کردن و اما داروها که خداوند این علت
در حال سلامت دهد اباج فقرا اسحم و بنادر بطوس و حب شیطرج و حب اصطمخیقون و اباج لوغادیا
و معجون البحاح و بجرنبا و حرمرا و فلافلی و کوکی و کاسکینج با طبیخ افیقون با طبیخ سرخ یا در طبیخ
سداب یا در طبیخ بیخ الکشث و غاریقون و ما العسل و جند بید شیر در ما العسل و سکبینج بن عنصل نرش
و برگ عنصل و اما داروها که داستن آب در رحم و داروها ضماد ابنت و ضمادها استسقا زقی و
داروها باد غلیظ در رحم و اباج فقرا و لوغادیا و اباج دیگر بجرنبا در ما الاصول و روغن سداب
و روغن شبت مالیدن و بران تکمید نهادن در طبیخ سداب و تخم بیخ الکشث و قسط و بیون و نیر و بیخ
و مرزنجوش و انیسون زیان دارد و بوی بد دشق و تخم کرفس و زاغوه نشاندن و اما داروها اما داروها
کرم کردن رحم سرک و زعفران و مشک و سه در شراب ریحانی مجوشد و نرفه بدان ترکند و بر دارد و اندک
کرم دانه با روغن زیتی بر دارد و چند نوبت این ترتیب بکار برد و اما داروها که زخم تنگ کرداند عود و
عدس و رامک و افاقیا و قرنفل و مشک و سیوس مرشته و مجزو برداشته و ماذو خام و فلاح الاذخر
و بوست سوزه و بیرداسنج و بیخ سوسن و کرمازک باب سی دوم اندر داروها باید دانست
کرد اروبشت و کرکاه و در دها آن جلبین است حب سکبینج و اباج فقرا اسحم و تریاق اربعه و
ما الاصول با روغن بید انجیر و بجرنبا و تریاق بزرگ و طبیخ مجوز سیاه با وج و عسل و روغن گاو و اما داروها
مالیدن روغن قسط و روغن فرنیون و روغن سداب و روغن سوسن و اگر سبب اشدار بزرگ باشد
تدبیر آن باید کرد از ماضی و باسلیق و روغن گل با لبان و اما داروها وجع المفاصل و فقرس کرم اب
عنب الثعلب و جند بید ستر و برگ خرزهره و بیخ و حب الغار و روغن سداب و روغن فرنیون و معجونها
مذکور بجهت مشاهده باید و آب عنب الثعلب با خیار چنبر و صبر و سرنجان و مطبوخ سرنجان و اما
داروها فقرس و اوجاع المفاصل سرد کلشکر هلی با آب بادیان و ما الاصول با روغن بادام طلخ یا اباج

نیفرا و نرید و حب منتن و حب سوبجان و حب شیطرج و رامران بزرک و کبیر ترخشک و خشخاش و بلوط
مدبر خشک کرده و مدبر منقی و اما داروها عرق النسا و بدر سرو دن رک باسلیق و رک صافن زدن
و استفراغ بحب منتن و حب شیطرج و حقنه نیز و داروها ادرار کننده و اما داروها درد باخته مانیثا و
کل ارمنی باب حل کردن طلی کردن و روغن کل مالیدن و تی آوردن و اما داروها درد لخمها برک مورد
تو و برک سرو و بزر و تمک و جوز السرو و مغز جوز و بابل و مغز فستق بخته و پیله بط با سرکین بز و کاو و
اکر کبودی دارد کندم با زفت سرشته و اما ضمادها دمیدک لخمها باب دریا با بدشتن با طبیخ حلتیت
و ضماد از ملیس و بحب بخته و زفت **باب سوم** اندر داروها اورام بباید دانست که داروها
اما سرکه استفراغ در اول باید کردن بفصد و اسهال و طبیخ هلیله و آب کشک و آب عنب الثعلب
و آب لبلاب و فلوس خیار چنبر و اما ضمادها درد نشانرا رادع و محلل باید اما درد نشان چون
بنفشه و خلمی که از ران و دنبه کوسفند باز کنند و بروغن زیت بخته و بروغن شبرنج بخت بدو کرم
جریش کرده و سبوس کندم و خطمی با نوره و عصاره کرنب سرشته و آرد کندم در آب صافی بخته در
با روغن کنجد آمیخته و ضمادها رادع چون صندل و فوفل و زعفران و آب کشنیز تر سرشته و حلتیت
و بیست اما ترش زمان بشراب بخته و سماق و آرد جو بشراب بخته و اسفیدباج تابض تر کرده
و سرکه و کلاب و نعناع مانیثا و فوفل و اقاقیا و صندل و لوبخته و بارد جو سرشته و کشنیز تر
کوفته با روغن و آرد جو با آب جو سرکه و آب بخته و عسل با ذرباز فت بر آمیخته و لعاب آب
نارسیده با بیه آمیخته و سرشته و داروها حرم استفراغ با بدکردن بطبیخ هلیله زرد و فصد و حجامت
و آب سرد ریختن و آن عضو را در آب سرد نهادن و داروها رادع و قابض بیشتر دادن و اما داروهای
طاعون مراعات دل باید کردن بشربتها خنک چون شراب ترنجی ترنج و شراب لیمو و شراب انار و رب
ابی و شراب صندل و بوی بها خوش بوییدن چون صندل و کافور و کلاب و بنفشه و نیلوفر و مشک
بدین بوی بها و سرکه و کلاب خوش کردانیدن و علاج سوء المزاج بکردن و علاج بیماریها وبایی کردن
و جایکاه علتها از دن و موی زیدن و باب کرمی نستن و طبیخ بابونه و شبت و نطول کردن و تدبیر
بزایندن علت کردن داروها آماس کوفت تمدی و بیغوله دان که نه از نوع طاعون بود تبدیل استفراغ
خلط افزونی باید داروها محلل و روغن زیت کرم کرده و بشیرین بلغمها نهاده درد برد و اکر این آماس
در بستان و خاید بود بس در استفراغ داروها رادع بکار برند اما داروها خراج اما زاید بیار جریش
است در باب العسل و روغن سوسن بخته و بیخ نی تر کوفته و بعسل سرشته و زفت رومی و شیخ خانه
مکس عسل و مورد زرد و دنبالج و روغن زیت و روغن و اشق و علک البطم و کوکرد و نطرون و مغز
بنیه دانه و مغز جوز و برک کرنب و بابونه و خردل و سرکین کبوتر و مرهم داخیلون و لعاب خردل و

صابون

و صابون با انجیر سرشته و عسل بلد ذرباز فت سرشته و ذراریح با روغن زیت کهن و سرکین کبوتر و بطیخ
و باذ و داروها که باقی و بطرباک کند عاقرقرحا و مرزنجوش و بوزیدان و مرقشیثا و آرد باقلی و اشق و زعفران
و نمک شاذر و بابزرد و مرداسنج و روغن زیت و اما داروها حلتیت اسفراغ و تبدیل المزاج و تبدیل ماده بداروها لطیف و معتدل و اما داروها شراب حزه با آب سرد و شراب عنب الثعلب و ترنج و
شیرانی و نقیع حنا هندی و روغ ترش و قرص کافور و قرص طباشیر مالیدنی است عنب و سرکه و کلاب
و روغن کل مالیدن و فصد و حجامت و استفراغ بهلیله زرد و با ریح فقرا و نقیع صبر با آب کشک و آب
عنب الثعلب و آب کرنب بسیار و شربتها مسهل تر و اما شربی بلغمی با لحمی خون بیرون کردن و استفراغ بلغم بزرین
داروها باید کردن هلیله زرد بعسل سفوفیا البنسون کبرا و کلنکر با سکنجبین سرشته و کلنکر با ابنون و کابه
و اما داروها اقل فارسی اول فصد و استفراغ بطبیخ هلیله و نمر ماهندی و اسبغول و شکر و اما شربها
شکافتن و آب از وی بر چیدن و کل ارمنی و سرکه بر حوالی آن طلی کردن و مرهم اسفیدباج مالیدن و اما داروها
فاده فصد و استفراغ بطبیخ هلیله زرد و شربتها هندی و شربتها آن و صندلین و فوفل و شیاف
مانیثا و اسفیدباج از دیو و کل ارمنی و قشور الیربوح و ابنون بکلاب و اندک شرکه لکن اکر موضعی ریش
شود مرهم اسفیدباج باید کردن و بطبیخ برنج بید شستن و داروها جاورسه هم انیف لکن سهل از
نرید و افتیمون خالی نباید کرد و اما اندر بها سعفه و شربتها رنه فیفال باید زدن و مرهم سرخ کاربردن
و اما داروها خشک ریشه فصد و استفراغ بطبیخ هلیله و شاهتره و آب کشنیز تر و سرکه و کلاب و
روغن کل مالیدن در کرمابه و نعناع و سرکه و طبیخ مورد تر با سرکه و کلاب و در آب مرد نشستن و اما داروها
جرب فصد و استفراغ بطبیخ هلیله و شاهتره و افراسیون بنفشه و آب شاهتره و اطریفل کبیر و شاهتره
با نقیع صبر و حب شاهتره و قرص بریکی و هلیله زرد با سکنجبین و اما داروها مالیدنی جنب الفضه و کندش و
مرداسنج و زنراوندین و روی سوخته و سرکین سک و اسفیدباج و حب البان و روغن زیت و روغن حب
الغار و خاکستر بلوط و ملح الهیمین و اما داروها خارش جرب آب کرفس و سرکه و روغن و مرطوب را طبیخ حلبه
و تخم حنظل کبار ترش با روغن کل و اندک بورق و تخم خطمی و بورق سفید کوفته با سرکه و آرد با نخل کوشت
خوره و اندک بورق در آب کرمابه و طبیخ قثا الحمار و داروها خارش و اسفیدباج خایه مرغ با کلاب و خارش
انکستان آب حنظل کرمکرده و روغن بان طلی کردن و اما داروها خارش نوع و مفعلیجمانی بریان کرده با هم سنک
آن قطران حول کردن و آب انابین در آفتاب خلط کرده و اما داروها قوبا استفراغ خلط نزول کردن و
کرمابه و آب خوش و آرد باقلی و آرد جو بر هم سرشته و بنفشه و سوسن کندم و تخم خربزه سده بکلکه سرشته
در روغن کنده با ترنجی ترنج و هلیله زرد سرکه سوده و سرخ دندان بامداد نشاسته و بید بط و بید مرغ و صمغ
و کبرا با سرکه و ماسک برکه و حضض با مازو و صمغ کبرا و مقل بنشاسته مانیثا و قوبا اس و با درنجبویه و اکر

واشق و زرد جوبه نقط سفید و ذاریح با روغن کاو کداخته و بیه با روغن بان طلی کردن و بعد از آن
مرهم اسفیداج مساختن و اما داروها اما سر و زخم استفراغ ملغم با بکره و اسفیج و آب گرم تر کنند و
بر نهادن آب و خاکستر چوب زرد و چوب انجر و چوب بلوط و شب یمانی در وی سوده بر که و آب آهک
و روغن گل با سرکه و نمک و آب برگ مورد تر با سرکه و روغن گل و آب مورد تر تنها و اما داروها اما سر سخت
نه از جنس سرطان بود بیه بط و بیه مرغ خانگی و بیه شیر و بیه خرس و بیه جمله حیوانات و حوض و طیور
و روغن زیت کهن و روغن تخم کتان و در وی روغن بان و روغن سوسن و لعاب حلبه و
لعاب تخم کتان و بیعه تر و اشق و جاوشیر و بزر و زوفا تر و مغز سای کرزن و مغز تخم سپید لخیز
و خاکستر کرنب و ریباج و مقل و قثا الحمار و بیخ خطمی و سرکه و بخار سرکه از سنگ آسیا و اما داروهای
سرطان استفراغ بما لبن و طبیخ افیمون با سکنجبین و افیمون بما لبن و داروها با لبن و داروها با لبن لیا و جذام و
ثالیل هاتری و سردی آن آنچه بود و اما داروها اما سر اذا لم یجد الاشی بنهادن و زیت کهن و تخم کرفس
و بادیان و انجره و سداب و اهک آب نارسیده در شراب انگوری جوشانیده و زوفا خشک و موم زرد
و روغن شبت هم آنچه و اما داروها خاریز استفراغ بقو و داروها مسهل و حب و الحلی و حب خیزران و
تربد و نیل و مصطکی و شکر بکار بردن و مرهم داخلون و مرهم الرسل و مرهم الزنجار و اما داروها اسلعه لنق
بسرکه سلاق و خاکستر کرنب اذنف و شکه سرشنه و موم و ریباج و بیه کاو و زفت و بوی و اهک آب
نارسیده و در وی شراب سوخته و نطرون و مغز خربی و زرنیخ سرخ و نوشادر و روغن گل و تخم الخرع
و لادن و ارزد و مغلی و شوخ خانه مکسر و علک البطم و بوره و قلقطار و موبیه بیدانه و اما داروها
رینی جوز السرو و برگ جوز تر با شراب و مرداسنج مدبر و روغن زیت و زرد جوبه و روی سوخته و
مازو سوخته و مرالاخوین و شب یمانی و قلمیا سیم و اگر بیاید نشستن آب در او آب شب یمانی و
ابی کرسعد و روی بخته باشد و آن آب که هلیله و آمله در وی بخته باشند و آن آب که برگ انار در وی پخت
و برگ بید در وی بخته باشد و نطرون و زراوند با سرکه و عسل و علک البطم با روغن کاو یا روغن سوسن
وارد کرسته ما نبات جاوشیر و در وی روغن زیت و شب یمانی و فراسیون با عسل و زیتون مدبر بنمک
و مرهم زنجار و مرهم نمک هندی و قرص اسود و قرص اخضر و داروها رینی مقعر زراوند بن و عصاره برگ
بید انجر و زنجار و عصاره قثا الحمار و انزروت و روی سوخته و علک الانباط و زاک سوخته و اهک
آب نارسیده و شب یمانی و انار بوست و کندر و مازو و موم سپید و روغن زیت کهن و اسفیداج اذن
و قلمیا و مرو و مرداسنج و اشق و جاوشیر و مصطکی و ریباج و روغن مورد و سرکه و موج و شقاقل النعی
و قشور الصنوبر و وارد کرسته و ماحی قلید و مغز نان و بیخ کرنب و بیخ جعفر و بیخ ثمر الحمار و تخم کتان و
حاشا و موبیه انجر و بیخ و نطرون و زهره کاو و مرالاخوین و بزر و زفت و نوشادر و اشنان و بخار

وارد جو و اصل الفار و انماع الرمان و تلفند و بیخته و اما داروها تر حمه با گرم افسنتین معسل و بخوانیم الجرم و
سکنجبین و برگ سرو و جوز السرو و خاکستر کرنب و تخم شونیز و خاکستر پوست خیار و خاکستر شبت و لسان
الحمل و بیت جو و اما داروها رینی تناکل که بی عفونت بود شرتها و استفراغ مذکور و عضو در اسیخ و آب
برگ مورد و کلاب و عصا الراعی و شراب قابض با سرکه و انار بوست و عدس و بزر الورد و برگ حاضر و طبیخ
آن و گل ارمنی با سرکه و برگ نرتون و کدو خشک با برگ لسان الثور و اما داروها ناصور تر لشیدن و گوشت تباه
شده برداشتن با دارو تیز سوزانیدن و اخلاط داروی تیز جمله مذکور است و سوزش از اروغن کاو ساکن
کردانیدن و اما داروها سوختگی آتش بسفیده خایه مرغ و روغن گل و صندل و فوفل و تخم بخته سفید و خاک
نو و کلاب و آب عنب الثعلب و فیمیا و گل ارمنی و مرکی که سفید بود و مرکز من وج و عدس و برگ گل بارد
تخم بحر بیخته و برگ کسنی کوفته و برگ خطمی بخته و برگ خبازی بخته با مرداسنج و سفیده ارنیق و آب کشنیز
تر و آب عنب الثعلب و روغن گل سرشته و مرهم اهک و سوختن سوزن آهن و طین الحر و برگ مورد خشک و آب
زیتون و اما داروها جذام الجذام از بس استفراغ دهد اباج فیقرا و سقمونیا و حجر ارمنی و زرنیخ سیاه و بیخ بکر
و بنادر طیس و مطبوخها و حبها بدو صفت افتیمون و اسطوخودوس و مسلیخ و هلیله کابلی و سیاه و حجر یهودی
و حجر ارمنی و تخم حنظل و سقولوقندریا و افراس افتصل و کوشت افعی و شوریا افعی و طبیخ اشود مسالح
و اما داروها ما ابدن طاروها عرق آنده است و تحلیل کننده خصوصا در کهایه چون آب حلبه و آب حنبله
با اندک بوره و آب حلبه و آب دبا فلی و اهک و تخم حاضر و کوکرد و نشادر الکندر و برگ و مغز قرطم و بیخ و زرد
و سعد و صبر و بوره و حب القار و دلیل و دار بلیل و مصابون در طبیخ حلبه و تربانی فاروق و شلینا اما با بکه
بحذق صنای و بعجب مشاهده تصرفها میکند و ترتیب اوزان قانون اصول راست بسلاد و حمام خارج
این تا نجین با جاورسین بود و اسفیداج مرمع و صابون نان و شیر و انگبین و انجر و الکور و نقاع موافق آید و
شراب رقیق و صافی اندک موافق باشد و شراب کهن نباید دادن و از سبز نهاکند و برگ ترب و برگ جندبیدستر
و طبیخ می باید دادن **باب سوم** اندر داروها جراحت بباید دانست که داروها جراحت که بر گوشت بود
برگ صنوبر است با سرکه و شراب مرجین و مازو و سبز و اقاقیا مدبر و لسان الحمل خشک کرده و حجر الدم و برگ
حاضر و برگ اذاو برگ کوکند برگ عوسج و برگ عنب و بیز که از شیر ترش سازد و خرالبلین و سیر سوخته و بیخ سوسن
و سفیده ارنیق با فرفیون که از روغن مورد کند و قلقطار و حرف و مرا عصاره قنطوریون و سلنطرا مشیوناسیا
و حرخشک سوده و زراوندین در شراب بخته و لسان الحمل خشک کرده با روغن مصطکی و مرو روغن مورد و
بیخ جاوشیر با سرکه و مزوج و حزه کتان شسته و یکو فتن چون سرمه و اما داروها که خون باز دارد و صبر کند
و مرالاخوین و دبر خرکوش و بنایه هندکبیر و قلقطار و دلیل و حبسین و زرنیخ و نفز و زوت و نشادر الکندر و
نشاسته و بخار الرحی و صمغ و ریباج و مازو بروغن جرب کرده و سوخته و بخار این و صلف سوخته تا شیشه

واسفنج وبورق وزفت در شراب افشنه وسوخته وسرگین اسب وخر سوخته واما
داروها داغ کننده ورنج کوفته بانمک وکفک دریا با اهل آب ارسیده بسفیده خایه مرغ سرشته واکراهک
ورنج وغلقطیا ریم ترکیب کند تویتیا ابد واما داروها جراحیها که بر عصب افتد زیت انفاق و
آرد باقلی وآرد نخود وآرد کرسنه وآرد نرمش طلخ وبنسج وسکبینج عسل وآب خاکسترا سکبینج
وهرهر اهل وروغن لغوان وروغن شبت وبرگ خطمی وروغن سداب واکر آماس بود کوشت
موبز بشراب الکوری وبشیر زعفا بکرکی ودروغن زیت کرده واکر عصب صلب بیجیده بود مقل الیهود با
بیخ خطمی وبیخ سوسن با کوشت موبز واشق وبرزد بدروی زیت سرشته وتخم مرو با سبخه ودلبلی
باسم وزن آن سرگین سرشته ولبن البتوع وحلتیت وسکبینج وجاوشیر وروغن الحامر وخاکسترش و
بلاذان واشق ومرهم باسلیقون واما ندمر جیب زده را بیوست کوسفند که مردحال از سلخ جلبا
کند بر جاکاه زخم بزند دیکر وزیکد از تا بخشک شود وبخشک نمک سوده بران جاکاه بر اکند بیرون
در بیوشد وسفال نو وخاکستر کلخن همان منفعت کند واسفیداج ومرداسنج وقیر وملی از موم و
روغن کل واما داروهای زاد وباشد وانکشت پای بواخنک برهنه کردن ودر آب سرد وکلاب
سرد نهادن وبسران زدن واقاقیا ومازو سوخته وقمع سماق ومرداسنج وشراب سوده وآب دریا نیم کرم
ودر روی شراب خنک وسوخته وبیخ موز داشتن آن خاصه شش اشتر وفقل جرم موز مکس سوخته
وکد وسوخته وروغن کل باید باب سی وپنجم اندر داروها رادادی بباید دانست داروها که اماس و
خارش باز دارد ماش بوی ومازو وحلتیت واقاقیا واشنه وجند بیدستر وقسط وبجوالرد وابجل
وقیر وملی از موم وصافی وزیت انفاق وزفاده کتان بهوا سرد ترکرده وبرکه ممزوج ترکرده وروغن
بابونه وشراب قابض ومرهم وحب وخطمی سفید وبرگ بیدستر وبرگ مورد وبرگ بید وسک وکل وشنجه
وفوفل وبلادن وراسن ومرزنجوش واکلیل الملک وسفیده خایه مرغ وطبیخ بیخ واما داروها که مفاصل
صلب کشاده وانزه کند خرما ودبه وروغن شیره وروغن بید انجیر وبیه کاو وعسل وسکبینج وجاوشیر وحلبه
ودروی روغن کنجد وبیخ خطمی وبیخ قثا الحمار ومقل واشق وحلبه بیرنجنه ولعاب تخم کتان وبلادن وزوفا
توبیه بطوبزد ومنزکوسالد وروغن سوسن وبیعه تر وروغن زیت کهن ریحان کاو وعلت الانباط
وقرنفیون وسرگین کبوتر ومزدل وفسطلطا واما داروها که بر سنکی استخوان سرد بر جراحت نهند ابرسا وآرد
کرسنه وقثا را کنند وبیوستیج جاوشیر وذراوندین ومرو وانزروت وسنبل وبلادن ودم الاخوین وقثا
بلجه وهرلیسه باید باب سی وششم اندر داروهای زینه بباید دانست که داروها جند است که مو را سکوند
ورویاند وکان شقاق الغماشت واکلیل الملک واطراف درخت انجیر ولادن وریسا وشان وروغن مصطکی
وبیخ ماش بیخ مورد وحب الصنوبر وبورق وروغن مورد وآرد باقلی وتخم خربزه ولعاب اسبغول ولعاب خطمی

واما

واما داروها که موی دراز کند لعاب برگ کنجد وبرگ جغندر وبرگ کدو وبرگ خطمی وروغن سوسن وروغن
مورد وروغن طبیخ لادن وروغن زیت ومغز دانه زرد آلو طلخ سوخته وبرگ انار ودرخت زنجمکان سوخته
با روغن شیره وریسا وشان واسله ومرزنجوش کوفته با طبیخ جغندر وروغن اسله وزهره کاو وحلبه کاو ابلیه
وماز ریس سوراخ وعصاره عنب الثعلب وکشک جو آب آسله وبرگ کدو وبرگ کنجد بیخته وطبیخ با روغن بیخته
ایخته وبیوشانیده تا روغن با لادن بکار برد واما داروها داء الثعلب نعلیا وقرنفیر و
بازوبیوست ترب وبوف وبزدل وذراریح سوخته وزفت ومویزج وحب الغار وبیره بنوع وکیکه وکف
دریا وبیخ نی سوخته وبرگ نی سوخته وسرگین کبوتر سوخته وسرگین کرسفند ومو شجله سوخته ودار بلبل و
فندق وبرگ انجیر وکندش وزرنیخ سفید وسیاه وقطران وماء میراق وبادام طلخ سوخته با بوست وزهره
کاو وبیه خرس وبوره وزنبا در سرکه واما داروها که مو را بسرد واصلاح کردن آن اهل است وزرعیق
وصبر اهلک وخاکستر جوب زرد وزنبیخ مکدر بروغن جوشانیده تا آب برود وروغن بادرنج وخاکستر
جوب واما داروها مو را باطل کند عصاره ورق البنج مادیر وضفدع مرغزاری خشک بالعالیستوی
وقیصولیا واسفیداج وسنبل جاف وخود کشنده در آب دیوس سرنج ومرداسنج وصندل ودوار بلد
بوزالاخره وروغن کل سوده وبیه دراج واسبغول بسرکه ترکرده واما داروها که مو را بجد کند آرد
حلبه وبزر البنج الابیض وسک ورماسک ومازو ومرداسنج وکرمازک وسولیش سوزن وبرگ سرو وحب
السفرجل وکیکه را وکل خوردن واسله واما داروها که بجدی مو بر برد وروغن شبره بیتر کرم وروغن
شبت مالیدن وباب فانی شستن ولعابها در مالیدن واما داروها که موی غلیظ باریک کند مالیدن
بورق باکل وعرجد موی بدان بشوید بیارد واما داروها که سفید کشتن مو را تاخیر کند استفراغ بقی
واستعمال ایارج فیقرا مرکب سحر وغرغره واز کرمابه رستی ومباشرت جلبا وکلاب وکافور
برهیز کردن واما داروها که از بهر این کار باید خورد اطریفل کوچک وهلیله بروده وانزروبا و
مزبد بیطوس وقرابی بزرک وکوشت افعی وجوزها دیکر واما داروها که موی بدان بشوید طبیخ
حنظل وشونیز وبوره باکل آبخته واز روغنها روغن قسط وروغن شونیز وتوبه وروغن زیت وروغن
در مالیدن مو را سیاه کند وغار یقون وقرنفل وزنبیها دیکر باید کرد باب سی وهفتم اندر داروها
که بشره واطراف بباید دانست که داروها جون نک روی بر افروخته کرداند بخورست وخایه مرغ نیمرست
وسا اللحم وفان شبت وانجیر خشک شیر نان وشراب ممزوج وهلیله بروده واطریفل کوچک وحلتیت
وطیل وقرنفل وزعفران وزوفا خشک وبیخ بابت جو وشکر آبخته وترب وکندنا وبازو کرنب و
وشاد کامی وریاحت ونظارها وبارلها خاصه نظاره اسب ماختن وکوی زدن واما داروها که
طلی کند آرد باقلی مقشر وآرد جو وآرد کرسنه وآرد کندم با بیخته وآرد نخود ونشاسته وعدس وآرد

برنج و ابریسا و سرشیم ماهی و تراشه عاج و اسفیداج و لاذن و کندر و مصطکی و پوست خایه مرغ و
پوست فندق سوخته و صدف و مغل و مرداسنج و فوه و اسقوان بوشیک و محلب و بادام شیرین و طلخ
و تخم خیارین و تخم خربزه و تخم کدو و تخم جرجیر و کبر را و عصاره برگ و تخم ترب و زرداب و معصفر و
طبیخ حلبه و طبیخ اکلیل الملک و سبیذ خایه مرغ و طبیخ کونت صدف و تخم سپندان سفید و زرنیخ
سرخ و پرند و اماداروها که از ابله و کلف باز دارد ابرسا و قسط و مرداسنج سدیر و سرکه کوزن سوخته
و بوره و اشق و زرداب معصفر و بشک اشترکن کشته و سبیذ شک استخوان بوشیده و نخ نخشلد
سونش سفال فی و زرمش و تخم خربزه و برنج پاک کرده و آرد نخود و حب الیان و کشکاب و زراوند طویل و مر
و علک البطم و طبیخ اکلیل الملک و طبیخ حلبه و کندر و نطرون و اهلک و موم و عسل و عصاره برگ
و فوه ساناو تفتیسا و بیاز و عنصل و تخم ترب و خردل و انجیر سرکه اغشته و مازریون و مغز بادام
طلخ و سیماب کشته و اماداروها که نقشها کبود را ببرد نطرون و علک البطم و بلادر و ریش کردن
داروها بتو و برش و قوه و سکبینج و شیطرج و تخم ترب و جرجیر و شحم حنظل و خردل و مازریون و سرکه
و سرمه و استخوان ماهی سوخته و مازو و نالک سرخ و خربق سیاه و سفید و لهلک شسته و اماداروها
خوردنی معجون الفاح و طبیخ افتیمون و اطریفل ماهان بذر و معجونها مذکور و اماداروها صاف و اولکه
بوی لخوش را خوش کند آنچه خوردنی است سلیخه و کرفس و کنکر و پلیون و زرد آلو و انجه مالیدنی
است مورد تر و طبیخ تمام و مرزنجوش و مورد خشک و صندلین و قصب الذریره و پوست ترنج خوشبو
هم و اشنه و برنج سوسن و برگ سنبل و شب و مرو و سارج هندک و گل و توتیا و مرداسنج سفید و
کافور و دارچینی و اظفار الطیب و قسط و طین البحر و خشب الاسرب و اسفیداج الرصاص و سنبل
رومی و زعفران و اماداروها شنبرک و بیخ حماض و شب یمانی و سماق و روغن زنبق و برگ انار و
برگ انار و برگ حنظل و برگ مورد تر و برگ سرو و برگ کاکا و قصب الذریره و دارچینی و روغن
ترب و سلیخه و زراوند و عاقرقرحا و بیخ خطمی و تمام جعده و انیسون و مرزنجوش و برزالاجر و مرکلا
شیح و برنجاسف و صبر و قرد ساناو و برنج و زرنیخ سرخ و بوره با سرکه و روغن زنبق و خردل سفید و
برگ و برگ خرمه و برگ حنظل و خردل و کندش و سیماب و اماداروها طرقیدن باشنه و اکشتان
و اب و غیر آن مازو اسود با پیه تر و اسفیداج سرب و اسفیداج از زیر با روغن سندروس و صمغ عربی
و کبر را و بیاض بیخ آن و شلغم در روغن بخته و پیه جرب سر شب در ناف نهادن طرقیدن اسطاناغ
بود و روغن بادام و هر وقت از ان خوردن و اما تدبیر انکشت پای که بر زمین آید خرقه دو تو باسرکه
بر انکشت بپیچند و بیند بار بروی آب نلخن کردن و اما تدبیر قوبی شاطر و کارمران و آسیابی و بزرگر
خفتن و جامه نرم و عطر موافق مزاج و شراب غلیظ و هریسه و کوزاب و نان برنج و بیرون برنجاله

بریان

بریان و گوشت بره و فربه و برنج خالکی و فربه و مغز بادام و فندق و بسته و جوز هندی با شکر و بیز تر و بیدو برنج
نانه و کوله و اکور سفید و جلنوز و کبر را و سبد الخضرا و بهمنین و زرا و ندین و تودری و عجین و شهد انبج و
بست نخود و کچکد و مقشر و کشک جو و کندم و ابدک زین و شوربز و تخم خطمی و فایند و روغن کاو
و شکر و نان میده و خشک و حلیه شسته و بریان کرده و طرزیوت و آرد میده و تخم سپند انجیر و بزر النبع
الابیض و معجونها این کارها و جوارش و اقراص مذکور و اما تدبیر لاغری خوردنیها طلخ و شوربا و اطعمه
ترش و کاهها و نان خشکار و نان جو و نوابل سیاه جون بلیله و خردل و بزر و کرویا و کرسنگ و تشنگی و
جامه درست بوشیدن و بیشتر زمرا خفتن و آب سرد ناخوردن و ریاضت بسیار و تی کردن بسیار
و معجون لطیف کند جون تریاق بزرک و تدابیر فی و فلا فلی و سجونیا و انفدریا و انانا و امروسیا و اطریفل
کوجک و کوبنده و اماداروها که ادرار کنده در علاج اوجاع مفاصل مذکور است و اماداروها نفقه
و غذا مانع هر ابتدا و شیرتان و روغن بادام و روغن شیرخالص با شکر خوردن و سکنجبین و ماء الجبن
و ضمادها از فلفل قفاع و تخم کتان و پیه کوسفند کداخته و صمغ سرو و اماداروها برص مانع جوز
السرو است و آرد ترمش و آرد جو و تخم کتان در روی شراب و سرکه سوخته و زرنیخ سرخ و بنفشه و
دفت تر و بیخ حماض کوفته با سرکه و سرشیم ماهی و اماداروها معجون اصح سر جند روز بستن
و مصطکی بنادن و بسوزن آزدن و سرین بر نهادن و بیرون کوفته بر نهادن و جاوشیر با موبیز و کرد
با پیه و داروها که مانع درست بر آرد جون مانع کاشت جدا شود انکشت را فلزی باید باندازه انکشت
و انکشت بستن جنانجه مذکورست **باب سی و هشتم** اندر دفع سمایم بباید دانست داروها جون بخورند
و مضرت زهرها باز دارد طبیخ الاجره بود با روغن کاو و زهر را بقی و اسهال دفع کند و طبیخ شبت با روغن
شیره بسیار و تخم ترب و جلد داروها کبر فی یاری دهد و تریاق الفلین و بزرک و مزید بطوس و جلد
و تخم شلغم بیخ دوم با شراب و مطبوخ الحرخشک و بندک و کدو و برگ بود تر جیاری در شراب و برگ
سداب در شراب که مرد سر کوفته در شراب و دو المسک و تریاق و شبه و شرابی که افعی در روی افتاده
بود و تخم ترنج و بیخ انجدان و حب بلسان و روغن بلسان و دارچینی و جنطیانا و جاوشیر با زراوند و
و مرزنجوش و تخم خاوقیلسوم و قرد ساناو فاربیون و طبیخ اقرحرس و تخم جرجیر و حشوها نرم و لعاب اسبغول
و عصاره خرمه و عصاره کوله و عصاره عنب الثعلب و عصاره کشنیز تر و آب سرخ و ماء الشعیر با روغن
گل و کلاب و کافور و طبیخ سرطان بحری فی الجمله جیزیست و فعلیات کرد است جون فرفیون و منیع و حرجیر
کوسر آن ضد کوهر دم است تدبیر آن جلد بوی خوش بود و دو المسک و مزید بطوس و ماء اللحم و حرجیر
تیزست و بریان و سوزنک علاج لعابها و حشوها نرم است و بیز و سکله و روغن کاو و حرجیر تیزی را
بشکند و قیت آن از احشا باز دارد و حرجیر سلک از آن بود و راه دمزدن کرکدن همه تن اشکیر دیدار

باز کرده وطبع بزیاد کیرد ومرد اسیج است واسفیداج وحیسین تدبیر آن از بیرون کردن لواحها وحشوها
نرم است وشیرتان وماننداآن وحقنه کردن باسقمونیا انطاکی درما العسل باید دادن الطبیخ کشاید
وعصاره افسنین باما العسل ومدبرات معروف بابول بیارد وهرچه ازاجزای داروی آتشین
ستان مقناطیس که با آهن خاصیت دارد در ربودن آن بدین سبب داروی سوزنی آهن مقناطیس است
تا آن را جمع کند واما تدبیر ساختن داروها که مضرت زهرها باز دارد اینست که کنه اسد واما داروها
طلی که مضرت زهرها باز دارد فقط سفیداب وسرخام بجنبد با روغن کاو وبجند بید نیز با روغن زیت
وعصاره کنا وعصاره بودنه جو بیاری وکوکرد سوده با بول مرغ خانکی وجزوی که سینه او بنکاند
وسرکه وفلفل وزهره کاو وخاکستر چوب انجیر با سرکه وسرو فلفل وسرکین بز وجزدل وسرکه واهل باب
صابون سرشته وزفت جس شانیه با فلفل وطبیخ موش وشوذنه وطبیخ ابو مرس بزند وبیاز باب
دریا کرده واما داروها که بمالد جانوران ذبانکه وباز دارد دیکر مغز خرکوش با سرکه وروغن زیت
که لخشوبعه با روغن زیت جوش نمایند ان روغن سر ابمالد وروغن بشد جوش در مالد بشد باز دارد
واکر در خانه باز دارد باشد جانوران دیکر از ان موضع بکریزند بوست وبیخ انار وبیخ شیخ سوس زبوزد
وسره ومویی وظلف جانوران ومقل مر بسکنج وبلوط ورید وجالغار وشونیز وسرکوزن سوخته
وبزد دیکر کرد واین بمدحرارت از دوان جمله مغزها ومرکبا بکریزند وکفته اند که جعد وبیخ انکشت
وسیسنبر بیوند جبلی وشق ودرسنه قرنک وعفرنیک وحلتیت وبرک حنظل بخند وآب او دران موضع
باشد جانوران بکریزد واما داروسک دیوانه کزاز کلب انکلب کویند سرطان نهری وجزی وحنظل
وخفد کنا وکنده وطین الجبین ونیز بیاید خرکوش ونیز بیاید اهو وسک وخون آن سک دیوانه ودعا
دفاوع مذکور وجالغار ودرونج را بابلین وجالغار ومر وحنظل با وجاما وخوسداب وشق ومری
وبستان وبجین حضر وافسنین دوی وحلتیت وجعد وطین بحتم وطین ارمنی وتبر جوز
جکر انسک دیوانه بریان کرده وبیست جبعه الدجا وکوشت آن بریان کرده انجمله مذکور دیا اکر بجبر
بکار برد مضرت سک دیوانه باز دارد **مقاله دوم از کتاب دهین کنز ذخیره است در ترتیب داروها**
مرکب ابوسعید ویلیاء بار فصلها ا اندر غرض الطبا در مداواة ب اندر حاجتمندی بداروی مرکب ج
اندر وزن داروی مفرد د اندر ترتیب داروها مرکب ه اندر مدبر کردن داروها و اندر ترتیب داروها
بزرک ز اندر ترتیب معاجین ح اندر ترتیب ابارجات ط اندر ترتیب جوارشها ی اندر ترتیب اطریفلها
یا اندر ترتیب فرصها یب اندر ترتیب سفوفها یج اندر ترتیب لعوقها ید اندر ترتیب شرابها
یه اندر ترتیب دیابیطس یو اندر ترتیب رودنیها یز اندر ترتیب مطبوخ شمل یح اندر جوبها یط
اندر داروهای ق اندر داروهای غرغره کا اندر سعوط وشومریجوز کب اندر طلیها وضمادها کج اندر

نطولها کد اندر دوضها که اندر مراهم وذرور کو اندر داروهای کام ودهان کز اندر داروها
جشم کح اندر حقنها وشیافها کط اندر اوزان وکتایل ل اندر تفسیر نام داروها لا اندر ابدال
داروها مفرد **فصل اول** اندر عذر خواستن **فصل دوم** اندر تفسیری که هست **فصل سیم** اندر اغذیه
الطبا از جهت بیماریشان **باب نخستین** اندر غرض الطبا در مداوات کردن باید دانست که الطبا
ما تقدم دو کونه بودند یکی اصحاب تجربه ودیکری اصحاب قیاس اما علم اصحاب تجربه معرفت نام داروها
مفرد بود وغرض ایشان معرفت آن بوده واما نسخ داروها مرکب از هرچیز که الطبا ما تقدم از بیرون کار
ساخته اند وآنرا طامه دانستندی از اقراطیطس قدیم خلاف است وآن چیزها بوده است که بعضی
بجواب دیده اند وبعضی باتفاق بکار داشته ومنفعت آن یافته واما داروها مرکب داروها بوده است
که از داروها مفرد اصحاب تجربه وقیاس از ترکیب ساخته اند ومنفعت آن مفردات بیش از آن از موده
واین چنان بوده است که چند داروی مفرد را در علاج چند بیماری از موده اند از آن جمله مفردات داروی
مرکبی ساخته از جهت بیماری مرکب وفرجند داروی از موده اند که در علاج یک بیماری سود مند بود
لکن بعضی از آن در مزاج یک شخص نافع بوده است ودر مزاج شخص دیکر بدین سبب چند داروی که بیان
یک درجه بوده است ترکیب کرده تا اشخاص بسیار از آن منفعت یافته اند واین تدبیری خوب وبسنده
است اما اصحاب قیاس بخست طلب دانستن اختلاف مزاجها اشخاص کرده اند ودانستن اختلاف احوال
بیماریها واختلاف اعراض که لازم بیماریها بود وبعضی اختلاف احوال بیماریها مزاجها وفصلها وجاها
داروها مفرد وکیفیت فعل هر یک در فعل هر مزاجی وهر بیماری وهر عضوی بدانست ونیز معلوم کرده که
داروها بعضی کرم است وبعضی سرد وبعضی خشک ودرجه هر یک درین کیفیات داروها بیمار یاد کرده اند
چنانچه کفته اند که کیفیات داروها بیمار درجه است سه داد افسنتین کرم است بیک درجه وخشک بیک
درجه واینسون کرم است بدو درجه وخشک بدو درجه وافیون سرد وخشک بچهار درجه وسرکه سرد
وخشک بدو درجه سیوم تا اول درجه چهارم واکر بیاسرد است باول درجه یا دوم درجه دوم بدین
ترتیب کیفیت هر داروی بشناخته اند که هر کاه چیزی بیمار مرکب دیده اند تدبیرها صواب بیش کرفته وتیمارها
درست داروها مرکب ساخته وبدان علاجها کرده واین قانون از بیرون نهاده اند که اشخاص
باشناسای اند واز جمله آن قوم مخالف الدواء الکیف افتاده است واین جهت امر اینها شفاوت
الکیفیات بلا کشته لاجرم تصرف کردن طبیب ازین جهت باید که هر کاه که در علم این صناعت ماهر باشد
ومعالجت چند شخص خواهد کردن که هر یکی را مزاج بر خلاف دیکر باشد وبر خلاف دیکر بیماری
یک جنس بود در چنین حال در اوزان واعداد دوا تصرف کردن ضروری باشد وطبیب زیادت و
نقصان کند **باب دوم** اندر حاجتمندی اطبا بر کیات بایدانست که سبب حاجتمندی اطبا بداروها

بداروها مرکب از بهر چهار معنی بوده است یکی آنکه احوال وطبیعت بیماریها مختلف دیده اند دوم آنکه احوال
واوضاع اندامها که بیماری دران بوده است مختلف دیده اند سیم آنکه طبیعت وقوت داروها مفردات
مختلف بوده است چهارم آنکه خواستند تا داروها دارد که در علاج بیماریها بسیار بکار آید وما
در بدل داروها از آنکار باشد ومضرت کرید جانوران زیانکار باز دارد اما ترکیب داروها از جهت
اختلاف طبیعت بیماریها چنان باشد که بیماریها یا باشد سرد یا گرم بدرجه معلوم وداروی مفرد نیابند
که امزاج آن بیماری برابری کند بضرورت وداروی هم دیگر ترکیب باید کرد تا از هر دو بایک مزاج بدید آید
که امزاج بیماری برابری کند مثال آن که گرم بیماری باشد که در علاج آن بداروها گرم کنند حاجت آید
که بدو درجه گرم کنند ودران حالها دران موضع آن داروی حاضر نباشد لکن داروی دیگر حاضر باشد که
بسه درجه گرم کند پس بضرورت بداروی که بیک درجه سرد کند تا آن بیابند تا حرارت آن داروی شکسته
شود وازهر دو آنکه نزدیک دو درجه گرم کند چنانچه آب گرم را با آب سرد بیامیزند فاتر شود ولکن
بعوض این داروی سرد کننده داروی دیگر آمیزد که بیک درجه گرم کند بی شک حرارت داروی نخستین
شکسته نشود خاصه اگر داروی دو مقداری بیشتر کند تا از هر دو مزاجی آید که نزدیک درجه دوم
گرم کند مثال دیگر آب خیار خالص باشد از بهر آنکه تولد این تب از دو خلط بود که آنچه بود
بضرورت علاج آن بداروها مرکب باید کردن مثال دیگر اماسی که از خون صفرا بود علاج آن بیک
دارو مفرد تمام نشود چنانچه در تفاوت اوقات بیماری علاج آن بیک دارو مفرد تمام نشود زیرا که
گرم وصداع گرم وتفریس گرم ونخست داروها را دیگر دارد پس بمحلل اورام بکار دارد پس بمحلل اورام
ترکیب کند پس بمنضج همه محلل بکار برد مثال دیگر سوء المزاج باشد گرم یا سرد یا غیر آن وداند که قوت یک دارو
ودارو مفرد با آن برابری نتواند کردن بضرورت چند داروی که ضد آن سوء المزاج باشد ترکیب کند
تا قوت همه داروها یکی شود ویکی دیگر را یاری دهد وسوء المزاج بکرد اندامها سبب ترکیب داروها
از جهت اوضاع چنان باشد که اندامی بود از معده دور چون گرده ومثانه وشش بسبب دوری قوت
داروها دیر بدان عضو رسد پس بضرورت داروها که از بهر این اندامها سازد با داروی دیگر ترکیب
کند تا بزودی بجایگاه رساند وداروی دیگر که قوت داروی نگاه دارد تا اندامی دیگر قوت آن داروی نشاند
واز اهضم نکند اما آنچه داروی را زود بجایگاه رساند چون تخم کرفس است وبیست سلیخه وانیسون
واین را الجلبان سبد نیز خوانند وآنچه قوت داروی نگاه دارد تا اندامی دیگر از اهضم نکند چون
افیون وبزر البنج وبیست تخ لفاح واگر اندامی را که فعل آن شریف ومصطفی همه اندامها چون
معده وجگر فعل آن بعلاج کردن بداروها محلل جلب آید آن دارو محلل را با داروها قابض و
خشبوی چون مصطکی وداروچینی ترکیب کنند تا قوت اندام رسانده نشود واگر اندامی بود که نمی آید

تا آن

تا آن دارو بدان رسد لحظی درنگ کند ودر وی بماند چندانچه فعل داروی تمام حاصل نشود وآن
خلط چون بجگر باشد ودارو بود که سده گشاینده بود وزود تر از جگر بیرون شود اندکی دارو
دیگر که آن را بحساب مخالف کشد چون تخم ترب ومانند آن با آن بار کند تا آن را منفجر کند وبرباک
جای از دو تا منفعت داروی کشاینده تمام شود واگر اندامی باشد که حس آن قوی بود چون چشم
وفم معده وامعاء ومثانه با داروها آن چیزی بحلق تر ترکیب کند تا حس آن لحظی کمتر شود و
از درد چیز کمتر یابد چون افیون ومانند آن تا بسبب صحبی در دفع آن اندام سانده نشود واگر
واگر اندامی باشد که گوشت آن سخت وبلغم زبود چون گرده با داروها آن در علاج آن چون صحبی بکار
دارد وگیرا وداروی با آن کنند با آن باید آنچه چون تخم خیارین وبزر سیاوشان وبعضی نفخ دارد
که قوت آن نگاه دارد چون جلغوزه وزعفران با آن بباید آنچه واگر اندامی را با اندامی مشارکت
چون معده ودماغ داروها که از بهر یکی سازد مرکب باید کردن از داروها که هر دو اندام را موافق
افتد چنانچه معلوم است اما سبب ترکیب داروها از جهت اختلاف احوال وطبیعت داروها
مفرد دانست که بعضی داروها هست که طعم وبوی آن ناخوش بود ومعده از آن دشخوار قبول کند چون حاوی
بضرورت چیزی خوشبوی چون دارچینی وسنبل وچیزی خوش طعم چون عسل وشکر با آن بیامیزند
تا بوی وطعم آن بدان بس شد وبعضی داروها مقی کشفی وقی کردن آرد چون تفنع خیار وبزر بنفشه
بضرورت آنرا با چیزی که قی باز دارد ترکیب باید کردن چون جز بوا وگل ومانند آن وبعضی داروها
که معده را زیان دارد چون سرنجان وسقمونیا وبحر حنظل ومغز رنا الحمار وقنطریون وبعضی داروها
که قی آرد بضرورت این داروها با داروی که معده را نافع بود باید کردن چون گل وقنطوریون ومنیطی
وکندر وبوره وعود هندی ونانخواه وبلیله ودارچینی ودارفلفل وزنجبیل وهلیله کابلی وهلیله
واسله وبعضی داروها که جگر را زیان دارد چون سرکه وفرفیون وبعضی داروها که جگر را سود دارد
چون ریوند وزعفران وسنبل وبزر بنفشه وغافث واگر بضرورت آن داروها که زیان دارد بدان داروی
که سودمند بود بکار نباید داشتن وبعضی داروهاست که دل را نافع آید چون زعفران ومشک
وسوسن سفید وسلیخه وعود هندی ولسان الثور ونارین وابریشم وبعضی داروهاست که
دل را زیان دارد چون آب کشنیز واسبغول ولفاح وبزر البنج وبعضی داروهاست که گرده را سود
بود کالجزر وتخم خیارین وحب الفقد ولجنه بابین ماشد وبعضی داروهاست که سپرز را نافع بود
وچون زراوند وصعتر کوهی وانیسون وسپند ان وبعضی داروها که اسهال صفرا کند چون سقمونیا وبزر
وافتیمون وهلیله زرد وجرمهای هندی وبعضی اسهال را سود کند چون افتیمون وحجر یهود وحجر یهودی
وتنک هندی وغاریقون وخربق سیاه وبعضی اسهال بلغم کند چون تربد ورنا الحمار وحب النیل و

وقرنبون وجاوشیر وسکبینج ومقل وبعضی معده پاک کند وخلط از وی ببرد چون تربد وبعضی امعا را
چون سکبینج وبعضی از بن ندها آرد چون جاوشیر وبعضی از دماغ آرد چون صبر واسطوخودوس
وبعضی خلط غلیظ را تقطیع کند ورقیق کرداند خاصه انجیر در سینه وشش وی چون جعده وفراسیون
ونخ سوسن اسمانجونی وزوفا وحسک وخاشا وبعضی اخلاط رقیق را غلیظ کند چون صمغ وکثیرا وآنجا
که اخلاط ایجنه بود در همه اندامها پراکنده وهیچ داروی مفرد علاج آن نتوان کردن بضرورت
داروی مرکب باید ساخت از این داروها که باستقراء اخذ امیاجنه وی است مقصود حاصل آید
وبعضی داروها ادرار البول کند چون بادیان وتخم کرفس وقسط وفطراسالیون وماند آن
وبعضی حیض گرفته بکشاید چون ابهل وجندبیدستر ومشکطرا شبح وبعضی اشهال باز کرد چون
کل ارمنی وطباشیر وبعضی حیض باز دارد چون کهربا وصمغ وماندان وبعضی اخلاط ساکن کند
چون بوست خطاش وتخم وبعضی در مجاری زرد بگردد وداروها دیگر بوضع رسانا چون سلیخه
ودارچینی واسارون وتخم کرفس وبعضی خلط بفرانند واما ساختن داروها مرکب از جهت بیماریها
بسیار وبادزهر بعد زهرها بسیار است کجا استند تا داروها دانند هم در علاج بیماریها بکار آید
هم بادزهره بود تدبیر کردند وهیچ نهاد بزرگ ساختند چون تریاق فاروق ومثریدیطوس وحبزنا
وشلیثا وماند آن بدین اصلها مذکور معلوم شد که حاجت مندی بداروها مرکب بیشار وجیه
است وبداروها که منفعت آن بیشار مفرد وعلاج تمام بود واصحاب قیاس در ساختن داروها مرکب
بوحی بوده اند وبارای صواب **باب سیوم** اندر اسرار اوزان وبرکات بباید دانست که منفعت آن
بسیار بود ودر وی منفعتی باشد که در دیگری از داروها نبود وآن عضو که عضو رئیس بود بعلاج از
معده دورتر بود ومنفعت آن شریفتر در داروها مرکب مبالغی تمام تر باید کردن بعضی اوزان او بر دیگر مفردها
بیاباز وی وجسدها اگر در ترکیب داروی دیگر بود که قوت دیگر را ضعیف میکند وآنچه طبیبان
کوتاه منفعت نادان دارند خسیس است بدین آن خواهند که منفعت آن از رنج وبا نوعی از مضرت بود
وهر داروی که منفعت آن اندک وخسیس بود وآن منفعت که از وی جسم دارد از داروهای دیگر نتوان
یافت وآن عضو که علاج آن مقصود باشد بمعده نزدیک بود آنان داروها بلغی که باید کردن خصوصا
اگر در آن ترکیب مفردی دیگر ضعیف کند وهر داروکه بسیار منفعت بود لکن سخت قوی باشد از وی
مقداری معتدل باید کردن از بهر وی سخی بلکه آنک آن داروکه سخت قوی بود وزن آن بیشتری از
مفردی دیگر نباید کردن دوم آنکه داروکه منفعت آن بسیار بود مقدار اندک نباید کردن تا ترکیب
آن منفعت که بهره نباشد بدین سبب از این داروها مقداری معتدل اولی تر بود وهر داروکه
سخت قوی بود ومنفعت آن بسیار نبود از وی مقداری بسیار تر باید کردن تا بسبب بسیاری مقدار

آن

آن منفعت تمام حاصل آید همچنین اگر با بسیاری منفعت آن شریف بود بسیار تر باید کردن خاصه اگر
عضو مقصود آن بیمار واز معده او دور باشد وهر داروکه قوت آن ضعیف بود ومنفعت آن اندک
از وی مقداری معتدل باید کردن از بهر آنک بسبب ضعیفی بسیار باید کردن وبسبب اندکی منفعت
اندک باید کرد پس اگر مقداری معتدل کند ضعف قوت وفعل آن نزدیک معتدل آید وهر داروکه
منفعت آن اندک باشد اگر منفعتی شریف دارد از وی نیز مقداری معتدل باید کردن وهر داروکه قوت
آن قوی باشد ومنفعت آن بسیار وشریف بود وعضو مقصود نزدیک از وی مقداری معتدل باید
کردن وهر داروکه منفعت آن کمتر بود وعضو بیمار دور بود از وی نیز مقداری معتدل باید کردن
وهر داروکه منفعت آن بسیار وشریف باشد وقوت آن قوی اگر منفعت از داروها دیگر توان یافتن
مقداری کمتر از معتدل باید کردن واگر از منفعت آن داروها دیگر نتوان یافت مقدار آن افزون
از معتدل باید کردن فی الجمله هرکجا که همه اسباب بسیاری داروها در یک داروجمع باید مقدار آن
باید کرد وهرگاه که همه اسباب اندک کردن داروها اندر یک ترکیب جمع باید از وی مقداری سخت اندک
باید کردن وهرگاه که اسباب کمی وبیشی برابر آید مقدار آن معتدل باید کردن دران **باب چهارم** اندر
تدبیر ترکیب مفردات بباید دانست که داروها مرکب بعضی معجون باشد وبعضی اقراص وبعضی حب وبعضی
مطبوخ وبعضی شراب وبعضی ضماد وهر اسم وآنچه بدین ماند وهرگاه که داروی ترکیب کند نخست داروها
باید شناخت وبباید گزید تا بهترین وآن ترین کدام است بعد از آن از خال پاک باید کردن واگر سبیج
در نباشد بماء ورد بین مقادیر باید کوفتن وخرد بعضی وداروهر چه نرم تر سایند ترکیب آن خوبتر
آید ومنفعت آن تمامتر بود مگر داروهر چه از مفردات نرم نباید کوفت خاصه جوارش زیره و
داروها هر یک جدا باید کوفت واوزان راست باید کردن بعد از آن کوفتن وبعد از آن ترکیب کردن
هر چه صمغها وعصارها بود از اندر شراب یا در غیر آن تر باید کردن وحل کرداند ودر هاون بمالیدن تا حل
شود واگر این آن بین سنگ شود با انگبین بباید آمیختن پس داروها کوفته بروی پراکندن وبرشتن تا ما
آنچه در زمستان برشد انگبین سه بار چند همه داروها باید وآنچه در تابستان سازد دو بار انگبین
صافی باید کردن واز موم جدا کرده وکف برداشته وداروها در خمیره چندان باید کردن که مقدار چهار آن
ناقص باشد تا اگر داروها باشد که برجوشد ودر زند تباه نشود وخمیره نشکند وهمچنین بار بزند هر چند کاهی
بباید جنبانید تا بخار از وی برآید ودم زن کرد تا وقت تمام شدن آن باشد بعد از آن نگه باید داشتن
واما تدبیر اقراص نخست داروها را نرم باید کوفت وکاذب باید آن عصارها که بدان مخصوص بود اندک
بر دارو باید چکانیدن ومی کوفتن تا موار شود چنانچه اقراص توان کردن ودر سایه خشک کند وهر بار بمداد
وشبانگاه برکرداند واز غبار ودود نگه بباید داشتن تا خشک شود وتباه نگردد وبنکرچ نشود واگر رص از آنک ساخته

نخست لك پاك باید کردن و بشستن چنانکه در روی مقل و کثیر او دیگر چیزها بود نخست انرا بکلوب یا بعصا
که مذکور بود حل کردن و در هاون بمالیدن تا هموار شوند پس داروی بوی برا کند و بکوبند تا سرشته
شوند بعد از ان قرص ساختن و اماند بچو مطبوخ چنان باید که مطبوخ را آب باندازه و بر آتش نرم بزند
تا آتش قوت آن باطل نکند و بنفشه و افیون و بر ساوشان و بلادب از جمله داروها نازکسته انرا
بسا رنباید بختن تا آتش انرا نسوزد لکن این دارو بعد از بختن مطبوخ در افکند تا اندکی بجوشد انگاه
بدست بمالد و نه بکفچه لکن بخرقه پاکیزه باید بجکانیدن و بیالود تا صافی شود و بلعوان بختن انبوش
نباشد و خیار چنبر و بلادب و شوخشت و ریخین را نباید بختن لکن از مطبوخ بالوده بدان شستن
و هر داروکه حکل او در مطبوخ گداخته شود چون نمک هندی و سقمونیا و مقدار از وی چندان باید
کرد و اوزان خاص آن مذکور نیست و آنچه حکل او گداشته نشود چون ثرید و غاریقون مقدار ان
زیادت باید کردن تا در بختن فعل او کم شود و قوت باقی بماند **باب پنجم** اندر مدبر کردن داروها
بباید دانست که بختن هلیله از نوا بالك باید کردن بعد از ان بکوفتن و بیختن و در آب آهک شستن
تا آبرا نشف کند پس آنرا بروغن زیت با روغن کاو بجوشاند و نگاه دارد تا سوزد و اما بریان کردن
تخم بالك باید کردن و سفال نو و آتش نهادن تا گرم شود پس از ان تخم بروی کند و بیکدو اندک تخم از
سفال گرم شود و بوی آن بدر آید و بکدازد که بسوزد و اما شستن اجمان چون توتیا و قلیا انرا بر
بباید سودن و آب صافی در هاون می مالیدن و آن الحق در آب تر بودن چند بار بر عصار بباید
بوشانیدن تا دارو درین عصار بنشیند پس از وی بیرون ریختن و باقی را خشک کردانیدن و از کد
نگاه کرد و مرارید و بسد که در مغز چها بکار برد همچنین باید کرد و اما سوختن بسد و غیر آن هر یک در کوزه
فو کند و در گل حکمت کرده و در تنور گرم نهند یک شب الحان شود که خوش توان سودن و اما سوختن سرطان
چنان باید که آفتاب در آب باشد بباید گرفت و اطراف دور کردن و بیک آب بشستن و در کوزه نو نهادن
و کوزه در گل حکمت گرفتن و بکشیدن در تنور نهادن و عقرب سوختن هم چنین باید کردن و اما عمل قریطی و مور
روغن بخشت روغن کرد کردن و سم در روی گداختن و در ده درم مور را باید و آنچه با وی ترکیب کند از عقاقیر
و غیر آن انگاه انگاه در هاون بین مور روغن می باید افکندن و بدست هاون بمالیدن تا هموار شود و
مرهم رضاعی هم برین گونه باز ساختن که گفته آمده است **باب ششم** اندر بحوی تهارزنی بباید دانست
که تریاق فاروق از گزیدن مار اعجاب ماران و از زخم کردم و از گزیدن ریتاد و سگ دیوانه خلاص موجد
و مضرت زهرها دیگر کشنده بود از دارو و معه بیماریها بلغمی و سودایی زایل کند خاصه جذام و فالج و سرع
و سکته و لقوه و رعشه که از علت رطب بود و رمد و اس را نافع آید و مردم را دیر کند و خفقان بلغمی
و سوداوی و ضیق النفس بلغمی و کسی را که آزار کرفته باشد و اهل شده نافع آید و در سر بلغمی و شقیقه و

دوار

و دوار بلغمی زایل کند و استسقا از ریوی بود و کسی را که خون بسر برآید بسبب تری و کهانش و تشنج بلغمی
را و سخ و فرج الامعاء از سودا و بلغم و شور بود نافع آید و در دکرده و مغاز و سنك مثانه و سنك
و جگر و سپرز را نافع آید و کرفتگی و بکشاید و کوزه ده از شکم بیرون آرد و بادها غلیظ بشکند و اما سها
سخت در جگر و سپرز بود و بضه و حب الفرع و بیماریهای طحالی و شهوت کلبی و حب نافض که در وقت نافع آید
حرارت غریزی را و روح را مدد کند و هر که در بند شهوت نکاه کند باندازه حاجت مضرت زهرها و بیماریها و بای
باز دارد و در بیماری طحال و خوف و صفرای زیان کند اخلاط در بهمه جا البنوش از اقراص عصاره اجمل و هشت
مثقال بیکده است و اقراص افیون بیست و چهار مثقال و اقراص اندر چون و بلیل سیاه و افیون از هر یکی
بیست و چهار مثقال داروچینی در بهمه اطیاء ماثقه دوازده مثقال بوده است و ماعتیس هر دو کاد السوس
مقدار طبیان بوده بیست و چهار مثقال بیکدکل رخ دوازده مثقال تخم شلغم دشتی و سیر دشتی و بیخ سوسن
اسمانونی و بیخ السوسن و غاریقون و روغن بلسان از هر یکی دوازده مثقال مر و زعفران و بوبند چنی و بخیل
و برك بنطا نیلون و روغن سیل و زلیستون و قطر السالیون و قسط و اسطوخودوس و بلیل فیلدکند و مشکل آب
و تفاح الاذخر و بیخ البطم و سنبل هندی و سلیخه و جمله از هر یکی سه مثقال اسبغول و تخم کرفس و بسلیکون
و حرف بابلی و کادریون و ناخواه و کافوطیس و عصاره لحیة التیس و سنبل هندی و سارج هندی و مرو
حنطیا و تخم رادیان و کل مختوم و مشری و رماد و رج و حب البلسان و هو فاریقون و قرمون و تخم قرطم
و افیون و افاقیا در هر یکی چهار مثقال و در نسخه زراسوس در مثقال انسخی و قل الیهود و جاوشیر و قنطوریون
باریك و زراوند از هر یکی دو مثقال آورده اند و طبیبان ما نقدر زراوند طویل داخل کرده و متاخران
زراوند کرد بیکنند از بهر آنکه قوی تر است و جند بیدستر و نمال در بعضی نسخ چهار مثقال عسل بوصفی
ده رطل بیفزایند و شراب شیرین طعم تازه در جلجت اما جاوشیر و زنجبیل و بنی و رب السوس و عصاره
لحیة التیس و افاقیا در شراب اما العسل حل کند و روغن بلسان جدا کانه اندر طبخ اما العسل حل کند و داروها
بدان ملوث کند و داروها که در شراب کرده باشد جدا کانه با داروها دیگر در عسل بسرشند و جمله در خمره
مسین با ارزیز باجیفی نگاه دارد جنانچه خمیره نرباشد و جایگاه دم زدن دارو بود و چنین بیکدیگر ان
بهترین نسخه است صنف نسخه دیگر بالبنوش از نسخه از اندر و ملخص روایت کرده است و در بیمارستان
جند شاپور نگاه داشته اند و ملخص چند سال اندر ضیا ملیخ بیکده تا کوشت اقحی و ربیعی سراب دید
در تریاق داخل کرده اند جنانچه داروها جنانچه باکوشت اقحی اشانف کرده و از ان جمله قرص اقحی بساخت
و تریاق بدان قرص تمام شده است اخلاط اکبر زاد اقراص اسقیل چهل و هشت مثقال از اقراص اقاقیا بیست
و چهار مثقال بلیل و دار بلیل از هر یکی بیست و چهار مثقال برك کل رخ دوازده مثقال ابسا دوازده
مثقال روغن بلسان ده مثقال مقرد بیون تخم شلغم از هر یکی دوازده مثقال بیخ سوسن عکولی دوازده

مثقال بلبل خشک و بیوند چینی و فطراسالیون و مرصافی و قسط و زعفران و سلیخه و سنبل هندی و
فقاح الاذخر و بود نجیلی و مثل اطراشیع و کندر و جعده و قراسیون و اسطوخودوس و ساسا و غربل
و اصل بطاذیون از هر یکی شش مثقال تخم کرفس و کاذیطوس و میعه ترویس و حماما و ناردین و طین
مختوم و کادریوس و ساذج و فو و قلقطار مشوی و حنطیانا و حب البلسان و انیسون و عصاره
لحیة التیس و اقاقیا و صمغ عربی و تخم بادیان و فودمانا و سیسالیون و سونا ریفون و حرف الشیخ
و سکبینج از هر یکی چهار مثقال جند بیدستر و زراوند طویل و دوقو و تخم جزر و دستی فقرالیهود جاوشیر
قنطوریون باریک و برنج دارزهر یکی دو مثقال و در نسخه دیگر افیون و غاریقون از هر یکی دوازده مثقال
آورده اند و شیخ الرئیس رحمة الله علیه در کتاب قانون اقراص اسقیل بیست و هفت مثقال اقراص افیون
و اقراص اذخر و خوردن و بلبل سیاه و افیون از هر یکی بیست و چهار مثقال سعد و دریون کل سرخ تخم شلغم
دستی ابرسا غاریقون رب السوس روغن بلسان دارچینی از هر یکی دوازده مثقال مرصافی اقراص اسطوخودوس بلبل
زعفران دارفلفل زنجبیل دوند چینی فطراسالیون بنطافلون قسط بزر البنج الابیض اسطوخودوس بلبل
سقمونیا خشک اطراشیع فقاح الاذخر ملک الانباط سلیخه لبان سنبل از هر یکی شش مثقال حنظل انا البیض
لبنی سیسالیون ناخواه ناردین کاقیطوس کمادریوس سوفسطیداس ساذج هندی افتیمون قردمانا
تخم کرفس طین الختم قلقطار مشوی حماما سونا ریفون حب بلسان اقاقیا صمغ عربی فودمانا از هر یکی
چهار مثقال زوفا قنه جاوشیر سکبینج فقرالیهود قنطوریون زراوند مدحرج جند بیدستر از هر یکی
دو مثقال و در بعضی نسخ بود نجوبادک مصطکی عود قاقلیا زراوند طویل و بزر البنج از هر یکی دو مثقال
آورده اند فذلک سبعون اخلاطا سوی ما العسل و العسل صنف الادویة قیصر ما فی الترابق من
وزن الادویة المفردة الف و اربعمائة و اربعة و ثلثین مثقال عمل اقراص الاقاعی بباید دانست
که انواع افعی بسیارست و لیکن در ترابق بکار آید مار کران آنرا بپارسی کندکوبند و ماده باید
نشان ماده کی آن بود که در دهان او چهار دندان باشد بزرگ و انیش دندان کوبند از هر جای و باشد
و مار بزرگی بود و بیشتر ماران آن باشند که بلون نزدیک باشند و دنبال دراز نبود و این را ماکران
کلند دنب کویند و مار جوان و تن درست باید و نشان جوانی آنست که رنگ او قوی بود و زود ارزو د
باشد و نشان تن درستی و قوت آن باشد که سر برافراشته باشد و چشمها او پر بود و دل باشد
و نیز بکره و بیست او صلب بود از بهر آنکه صلابت نشان آن باشد که در زن او رطوبتی زوفی کمتر است
و سر او بین باید از بهر آنکه نشان آن بود که دماغ او قوی است و در میان فصل بهار باید گرفتن که آفتاب در
نوروز و اگر بهار طبع زمستان دارد در آخر بهار یا در اول تابستان باید گرفت تا فربه باشد و مار دیگاه
او در میان دختان نباید خاصه درخت بلوط و آب نزدیک نباید و در زمین شور نباید و در زمین

شور نباید

شور نباید اگر صحرای بود باید که زمین نیک باشد و بهترین آن بود که او را در حال بگیرند و بکشند تا اضطراب
بسیار نکند و خشم آورد نشود و تشنه و بیمار نگردد بی اگر نتواند بیارد او را بی یخ و بی کازر تا بیش
طبیعی حادث نگشته صواب تر بود اما که تن مار جان بود که مقدار چهار انگشت از سر و رب او بیک
زخم بیفکند از بهر آنکه تن لد زهر او در دهان و جانب سر او بود و فضلها بدو جانب دنبال باشد
چون کشته باشد بکرد اگر از وی خون بسیار آید و تا دیر کاه حرکت سبک نیک باشد و اگر زود از حرکت
فرو ایستد ضعیف باشد بدین کار نشاید اما آنچه شایسته آید شکر او بباید شکافت و پاک کردن
و بیرون آوردن مر جانوران فضلها که درتن بود تبرکنده است و آنرا باب صافی و الذکی نام
بباید شستن بسیار و بدان تا شور نشود و بوی طعم آید و با شاخی چند شب آنرا باید بستن در یکی
سبین پاکیزه و بر اثر زمرد بیجتن تا مرد شود و از استخوان جدا شود و بر دیک بوشیده باید داشتن
و باید نهادن تا سرد شود و آب از وی ساندها بودن و نگاه باید داشتن و کوشت از استخوان جدا
کرده و بیاون سنگین بکوفتن و چهار یک وزن کوشت نان سپید با کره و بریان و جیر فی لخت کوفته
و بیخته باید کوفتن و می سرشتن تا هموار شود و اگر در سرشتن آب حلیف آید از آب کوشت قطره قطره
بر می باید چکانیدن و میکوفتن تا هموار سرشته شود پس اقراص باید کردن پهن و باریک بعضی تنک هر یک
بوزن یک مثقال و در سایه خشک کردن و از آفتاب و غبار و دود زنان نگه داشتن و بامداد و نیمه کاه
می باید گردانید تا هموار خشک شود و اگر هیچ نم در وی باشد نباید داشتن تا منکرج فسرد و در جنس
ایکینه نگه باید داشتن اما در شب بجنس از بهر آن باید که شب تحلیل کننده است تا فضلها بدو کردد
وی ماده بود تحلیل کند اما سرشتن نان از بهر آن باید تا نان رطوبت نشف کند و کوشت را نگاه
دارد و چون اقراص کرده باشند دست بروغن بلسان بباید مالیدن و اقراص بدان چرب کردن عمل
اقراص اسقیل یا زکر هیئت بهترین اشقیل آن بود که سخت خرد نباشد و سخت بزرگ نبود که آنچه سخت
بزرگ بود رطوبت او بیشتر بود و آنچه سخت خرد بود بی خشک باشد و آنچه باز بود معتدل بود و رنگ
ظاهر او میل بسرخی دارد یا به بنفشی و از اسرون بیفکند و در خمیر یا کره کرد و در تنور او بیندند تا کرم شود
و چون بخشد کردد تا همچون نان پس از تنور بر کرد و بیندند تا سرد شود از خمیر بیرون کرد و پست باز کنند و بکوبند
تا همچون نرم شود و کرسنه نان بکرد و آرد کنند و آنرا بدین آرد بسرشند و میکوبند و می سرشند تا هموار سرشته
شود اما اندر و ملحی یک جزو اسقیل با دو جزو آرد کرسنه سرشته است و دیگران یک جزو اسقیل کردانند
و یک جزو آرد پس چون هموار سرشته باشند اقراص کنند همچون اقراص افیون است بروغن بلسان چرب
کنند تا نرمی اسقیل باز دارد و منفعت کرسنه آنست که تا زود تر رطوبت آن نشف کند و نگه دارد که
منکرج شود و عفن کردد و در وی قوتی است که احتراز از کرم که در او معابود پاک کرداند و مضرت

زهرها چنینند کان زیانکار یا زدارد عمل اقراص اندر و خورد ذاین اقراص را نسخ مختلف کرده اند اما بآن
نسخه اختیار چنین است بگیرند و از شیطران شش مثقال تفاح الاذخر دوازده مثقال قرطامی نیز
شش مثقال دارچینی بیست و چهار مثقال فوفل شش مثقال عود بلسان شش مثقال سلیخه شش مثقال
اقحوان سفید بیست مثقال مصطکی شش مثقال زعفران دوازده مثقال سعد کوفته بیخته بشراب یا بماء
یا بماء العسل یا بشراب مویز بشرشد و دست بروغن بلسان چرب کند و اقراص سازد مجون اقراص
اسفل و در سایه خشک کرده در تریاق بکار برند از مردن تریاق بباید دانست که تریاق را وقت
و حال و مجون حال کودک و جوان و پیر نیست نخست از بیست شش ماه رسیده شود و حکم آن ترعیع باشد
پس جبرین قیاس در سنها کرده سال بران قوت باشد و در سنها ساردیست سال و در جبه آن
در جبه جوانی باشد پس در سنها کرم از بیست سی سال قوت آن نقصان بگیرد تا بچهل سال رسد و در جبه
آن در جبه پیری باشد و در سنها سرد سیر از بیست چهل سال نقصان می کرد تا بشصت سالگی رسد و از پس
شصت سال بجبه مجون نما دیگر یا زآید مجون دواء المسک و مجون ران و مار گزیده را از بهر دفع مضرت
زهرها هر چه قوی تر و تازه تر باید و از مردک نازک و جوان چنان باید که مر دیرا دارو مسهل دهند
توقف کنند تا دارو بکار در آید پس شربت تریاق دهند اگر دارو از کار باز دارد تریاق تازه است و اگر
باز ندارد پس ست یا مغشوش بخرنی دیگر آنست که خربق و شنی را بگیرد بعقد رود او را شربت تریاق
دهند پس ماری کشنده یا بدمزه کدارد اگر از کزیدن آن خلاص یابد تریاق تازه است و اگر خلاص
نیابد بیشک یا مغشوش و اگر نخست مار بدو نزدیک برنگی دهنده همان باشد و خربق و شنی نیز آن
بود که خراج و خشکنز باشد از تریاق زود تر دروغ پدید آید و بدفع مضرت داروها دیگر توان از بیرون
چنانچه کسی را چیزها بخورد داده باشند بعد از آن تریاق دهند و بکرت تا مضرت آن دفع کند باید اگر دفع
کند تریاق تازه است و اگر نکند پس یا مغشوش مقدار شربت تریاق و انچه باوی دهد از بیرون باید
باید که مار گزیده را یک مثقال در چهار اوقیه شراب دهد و گزیده را در شراب دهد و کسی را که زهر
گزیده باشد باسرکه دهد و هم در سرکه حل کند بران موضع نهد و طلی کند و از بهر مضرت دفع چیزها زیاکار
و بخدمه شراب دهد و خداوند شهوت کاوی را در قدر سه اوقیه شراب ممزوج دهد و خداوند دست
ناصور اگر دو نیم درم در آب گرم دهد و خداوند زنان طحال را یک ترمس در طبیخ اسارون دهد
و خداوند استسقا را یک بندق باسرکه ممزوج دهد و خداوند بیت را یک ترمس در سه اوقیه شراب دهد
یا در آب گرم و خداوند صرع را در سکنجبین عنصل حل کند و بدان غرغره فرماید و هم در سکنجبین عنصل دهد
و خداوند صداع و شقیقه را هم باسکنجبین عنصل یا بدادق و هم بدان غرغره کردن و خداوند فلج و
رعشه و لقوه و مانند آن در ماء العسل الاصول دهد و خداوند جذام را در الجبن دهد و خداوند برص را

در ماء العسل دهد و خداوند قولنج را در طبیخ بادیان و زین با دهد و خداوند حب القرع را در
طبیخ قیسوم دهد و کسی را که در معده و امعا بارها رنجه دارد در طبیخ زیره دهد و خداوند قرح
امعا را در آب سماق دهد و خداوند رعشه را دوداتک با شراب سیب دهد و خداوند نفث
الدم را در انبا علاء باسرکه ممزوج دهد و کسی را که علت با ماء العسل دهد و کسی را که آواز با ملک
شاء باشد هم در ماء العسل دهد و اگر تریاق در ماء العسل در هاذکرد و نکاه بدارد صواب باشد
از جهت باز کردن حیض و از جهت بچه در شکم مادر رده باشد در طبیخ سداب دهد یا در طبیخ سداب
دهد یا در طبیخ اجل و ترمس یا در طبیخ مشک طراشیع **دهد** زهر ریطوس باید دانست که در
یونان پادشاهی بود و ماست و این مجون وی ساخته است و داروها این مجون را در بیماریها گوناگون
آزموده و در دفع مضرت سم بسیار جهد بار تجربه کرده و چون این مجون بساخت هر روزی قاروری از آن
بخوردی پنهان و از اتفاق ساوی و بلخصی پیدا شد و قصد ولایت وی کرد و حال بدانجا رسید که
محاربت افتاد و تیری چند زهر آلوده برین پادشاه آمد پیاغشوا فتا و حال وی فرزندان وی را معلوم
شد کشنده بهادلک شد و ولایت دشمن گرفت زهر بخواستند و بخوردند فرزندان شاه و بغداد
زمانی پادشاه را قوت آمد چون عامه خلق را ظاهر کرد اندیشه و دراز روزگار نا سالها بسیار
برآمد تریاق ایشان بود بدان قوت که اندر و ماخر گرفت انفع و تریاق فاروقی زیادت کرد اندر
دردها و آن زیادت و نقصان فرمود تا تریاق فاروق تمام شد و در دفع مضرت قوی تر آمد اما در دیگر
منافع این مجون مثل ریطوس با تریاق برابر است و در بعضی کارها از تریاق نافع تر خاصه در نفع زهر و تنق
آن و هر چه از منفعت تریاق یاد کرده آمده است این مجون منفعت هاست لکن آنجا که شربت این مجون
اندک زیادت و تریاق باید لطف و طبیعت زعفران و مر و فاریقون و زنجبیل و دارچینی و کثیرا از هر یکی دو درم
سنبل هندی و کندر و جوز السفید و ادخر و عود بلسان و اسطوخودوس و قسط و سیالیون و کافیلیون
و قنه و ملک البطم و عصاره جلنه التیس و جند بیدستر و سادج و سبعه و جاوشیر از هر یکی شصت
مثقال سلیخه و بلبلین و سوسن و جعده و سفرد یون و دوقو و اکلیل الملک و جنطیانا
و دوغن بلسان و اقراص فرفیون و مقل از هر یکی هفت درم سداب دو درم اشق و ناردین و
مصطکی و صمغ عربی و فلفل و ایلیون و تردمانا و تخم بادیان از هر یکی چند درم انیسون و بیخ و مرزنگوش
سکبینج و اسارون از هر یکی سه درم افیون و برگ گل سرخ و مشک طراشیع از هر یکی چند درم قوه
و اقاقیا و صمغ و اسفنقور و تخم هیون فاریقون از هر یکی چهار درم و نیم شراب ریحانی کهن چند انچه صمغها
بدان حل کنند و الکبین مصفی و دوا چند مدار و چند انچه خشک جمله انچه در شراب و از بیرون شماره بکار برد
و این نسخه تمامترین است و درین نسخه سیزده دارو است که در نسخه جالینوس نیست عمل اقراص فرفیون

درین معجون بکار آید بکرد مویزنه دانه چهار درم علک البطم بیست وچهار دم از خردمر از هر یکی دوازده
درم دارصینی ومقل والظفار الطیب وسنبل رومی وبیست سلیخه وسعد کوفی واکلیل الملک و
حب الغار از هر یکی سه درم قصب ذریره دو درم زعفران بکدم تغر الیهود دو درم ونیم ودر بعضی نسخه قفر
نیست ودر بعضی نسخه اسارون دو نیم درم است ودر نسخه دیگر دو نیم درم دارشیشعانست عاقرقرحا
درمنفعت آنست که جمله بیماریها دل را ودر دمعده را که از باد باشد ودر دمعده که از اخلاط چهارگانه
باشد وعلت مرافق ومعوی والثوای را نافع آید ودر دشنبه که با التهاب وتاخر باشد وباورد نکلاری
که زیادت شود واگر زیادت شده باشد بزاند وبکشاید وانچه بکشاید پاک کند وورم باند وزخم
کهنه کند ودر دسری که از باد واخلاط باشد نافع بود ومدی که از باد واخلاط بود نافع باشد ودرد
گوش ومزاج ودرد دندان را نافع بود ودل را بغایت قوت دهد بدان صفت که عیسی ماند وخفقان
وضعف دل وتوحش سودای وهذیان ووسواس وسایلیخولیا وتطریب وبیخوابی وسوسه بود وبا این همه
با همه مزاجی نافع باشد از بهر آنکه قوت دل ومدد روح حیوانی بغایت دهد واز هر قوت آدمی ناتوان
مستغنی بود وحال آدمی دو قوت بنگرباشد در بعد حال که بود اگر دهنت است واگر در مرض واگر در پیری
یا در جوانی بود بدین دو قوت حاجتمندی باشد واین تریاق مدد این دو قوت بغایت دهد واگر در تریاق
بکار برد فایده بیند وفالج وصرع را نافع آید از بهر آنکه این تریاق از تبوانست که آن علت داشته باشد واز
جهت آنکه قوت دل دهد وتمام روح حیوانی کند وانعاش قوت طبیعی بعد ودر اوجاع مفاصل وتفرس بنگرید
مولف این که جزء کرد واز مودن این را عجایب بیند بسیار ودر سرعت انزال بغایت مفید باشد و
شارب الخمر را نافع افتد واز مضرت خمر ایمن شود وخمار زایل کند این جمله مذکور مولف ضمان کرده است
اخلاط بکرند ظلال اسقیدوقایع مشک وفوه دیزج المنج الازرق از هر یکی دو جزو زعفران وزراوند
طویل وجنطیانا وسنبل الغصل المشوی وجدوار از هر یکی چهار جزو وحب الغار وافیون مضری لذ
هر یکی هفت جزو عاقرقرحا وسنبل نارذین از هر یکی دو جزو جند بیدستر یک جزو واین جمله را بکوبند جملگی
وبعسل مصفی بسرشند بدان انکه بعسل آمیخته باشد بکوبند کوفتگی تمام ودر جزو کند وبکار برد عمل تریاق
الابصر باید دانست که پیش از انکه تریاق فاروق بوده است بهمه هزار سال تریاق ابن بوده است مضرت
مضرت زهر جنبندگان دریا بکار بازدارد چون عقرب وعنکبوت وماشدان وخداوند بیماریهای سرد را نافع
بود خاصه صرع که ناگاه افتد وخفقان که از سردی بود ولذتی سودمند باشد وباد هاغلیظ را
که در دمعده وامعا بود واوجاع مفاصل که از سردی بود نافع باشد اخلاط بکرد جنطیانا ورومی وحب الغار
وزراوند طویل وهر از هر یکی برابر بکوبد وبیزد وبعسل مصفی بسرشد شربت یک مثقال در آب گرم بکار برد و
بعضی اطبا که بجای فسطلطی کرده اند ومیگویند صمغ ریحب آورده است که در بعضی نسخه جزوی زعفران

کرده اند

کرده اند وبجای زراوند طویل مدحرج آورده اند نقل تریاق از دیه این تریاق ساخته اند ومنفعت
این زیادتست اخلاط بکرد زراوند طویل وزینه جبق وبیست سلیخه بکوبد وجب الغار ومر صافی وقسط
مر وجنطیانا وعرق از هر یکی برابر همه بکوبد وبعسل مصفی بسرشند سرشت یک مثقال بکار برد عمل تریاق
الطین این تریاق مجربست کسی را که زهر داده باشد یا جوانی زیانکار کزیده این تریاق بهد قی همی افکند
تا قوت آن زهر پاک از تن بیرون اندازد ونافع همی باید کردن تا تن پاک کند واگر جوانی بود
که تهی باشد که زهر داده اند ونداده باشند بدین تریاق بدید آید که زهر داده اند یا ندادند که چون
در تن زهر باشد هر چند این تریاق میدهد قی نیاید اخلاط بکرد حب الدهنت وطین الختوم المعتمد
اجاسر ایدق عمل انفرمیاها ومجلطان وبیجان بعسل منزوع الرغوت بعد ان بلوث بالسفر جین فی انا
ویستعمل فانه ینفع منفعة بینة عمل مخلص الاکبر این معجون را سوطیرا نیز خوانند خداوند صرع وفالج وتشنج
بلغمی وتفرس واوجاع المفاصل ورعشه وصداع کهن ودارد دردندان ووسوس ماسودمند
باشد وخداوند دجشم بلغمی را نافع بود وماهها از چشم باز دارد واز بس انکه آب از چشم کشاده
باشد در چشم کشد از معاودت آب ایمن باشد وخداوند درکنبنه وبلور تراشیده را در آب العسل
باید داود وکسی را که خون بقی باید در آب لسان الحمل ودر آب عصا الراعی دهد نافع بود وخداوند
درد معده واورم ترش وباها ودر سرزد در آب بادیان دهد وبر فالج زایل کند وکزاز را صاف
کند وتریح امعا وشانه وبخر امعا را سودمند بود وقصه کرده وشاندرا باز دارد واگر بقصبه طلی
کند شهوت جماع ونزول بنیاد آرد وبتها کمین زایل کند واما سها تحلیل کند ودر حقنه بکار برند شکم براند
ومضرت زهرها جانوران باز دارد اخلاط بکرند مر صافی وسلیخه واذخر از هر یکی یک اوقیه ونیم جند بیدستر
وقرنفل اسالیون از هر یکی بازده درم تخم کرفس دهاوقیه سلیخا لبوس یک مثقال قسط ورود دارچینی فلفل
المذ ومعا ومیعه تر واسارون از هر یکی شش مثقال سنبل هفت مثقال حماما وزعفران از هر یکی چهار
مثقال انیسون دو مثقال بلیل الابیض دوازده مثقال لجز چهار مثقال افیون دو مثقال عسل مصفی
چند وزن همه داروها برشد وشش ماه نگاه دارد شربت یک درم با یک مثقال باید از اس المذ
معاد درین معجون بکار آید بکرد حماما وقسط ودارشیشعان ومر وقصب الذهب وقرنفل وبلیل الابیض
وانجزاء از هر یکی سه مثقال تربک مثقال سنبل هندی وساج هندی از هر یکی نه مثقال دارچینی وسلخی
وزعفران از هر یکی شش مثقال مر صافی شش مثقال همه را بشراب صافی برسند واقراص سازند وبسایه
خشک کنند وبکار برند عمل یزدان دارو این معجون از جمله نزکیبها است که حکما فارس ساخته اند منفعت
آن معجون منفعت فلونیا ومعجون منفعت تریاقست وبر تولنج بغایت سودمند واخلاط بکرد زعفران
وبزر المنج الابیض از هر یکی یک استار افیون وفرفیون از هر یکی بیست درم سنبل الهی از هر یکی دو درم ساج

وزنفل از هر یکی چهار درم لبلبی سفید دو درم مروارید ناسفته و نوشادر و تخم سداب دشتی
و مغز کافور و قاقله و دارچینی و سلیخه از هر یکی یکدرم قسط هشت درم تخم مرزنجوش سفند و
عاقرقرحا و دار فلفل از هر یکی چهار درم سکبینج و جاوشیر و جند بیدستر از هر یکی دو درم درنباد
و دردونه و روغن بلسان از هر یکی هشت درم و در بعضی نسخ سه چهار درم کافور آورده اند داروها
بخشن بشراب ترکنند بعد از آن بعسل مصفی بسرشند و از سه شش ماه بکار برد شربت یکدرم با یک
مثقال عنبر مجون الفلاسفه ابن مجون را سادة الجیوش نام نهاده اند فضلها بلغمی کداز دواشتها
طعام اکرد و قوت هاضمه را برانگیزاند و درد پشت و تهیگاه و درد مفاصل را سود مند بود لحاظ
لبلبی و دار فلفل و زنجبیل و دارچینی و آمله و هلیله و بلیلج و زراوند مدحرج و تخم بادیان و مغز
جلغوزه و جوز هندی و خصی الثعلب و اکر نیابند عوض آن مراست از هر یکی یک اوقیه تخم بادیان
نیم اوقیه حب العنب سه اوقیه این کوشت موزنست و این نجاذ باشد که موزن بکوبد بعد از آن
دانه بیرون کند و چندان بکوبد که حل شود و داروها با وی بکوبد و با هم شک دارو ها عسل مصفی
بسرشد شربت دو درم بکار برد عمل این دارو ابن مجون احکما ساخته اند و مغز حمار از موده اند کوشت روی
صافی کند و زردی روی را ببرد و بوی دهان و بوی عرق خوش کند و جکر را سخت سود مند بود و بیش
از طعام و پس از طعام خوردن روا بود لحاظ بکرد کل بیخ شش درم سعد بیخ درم فرفیون و مصطکی
و سنبل و اسارون از هر یکی سه درم فرفیون و زرنب و زعفران و بسباسه و قاقله و هال و حرز بوا از هر یکی
یکدرم داروها بکوبد و با نبیذ و یک رطل بغدادی از شیر ابله در مقدار چهار نیم من آب بیزاند تا
دو ثلث رود بیالاید و یک من فایند با عسل ابن آب بجوشانند تا قوام کرد داروها بدان بسرشد و بجوب
بدیجنانند تا یک سرشته شود شربت از یک مثقال عسل تریاق شیخ الرئیس جنین بکوید و این تریاق
بساختن و از وی سفف بسازد بیم و بسیار بار از سودیم دل را قوت دهد و تب و باء زیادت میکند
و سفف مجونها مذکور از وی یافته می شود لحاظ بکرد پوست بیخ و حنظلیانا و حب بلسان و
برنج بادرنجبویه و تخم آن و فلفل مشک و زرنباد و درونه از هر یکی چهار درم مشک مفتق و عنبر از
هر یکی یک مثقال عود هندی دو مثقال کافور دارچینی نیم مثقال قسط و دارچینی و بیخ و زعفران و
نارین و افسنتین از هر یکی سه درم فوفل اسالیون از هر یکی دو درم و نیم برزالبنج و برزالجرجیر
و تخم شلغم و کندنا و لسان العصافیر و حب الفلفل از هر یکی دو درم و نیم انیسون سه درم همه کوفته
و بعسل مصفی بسرشته شربت از شش ماه یک مثقال بکار برد مجون یاقوتی ترتیب شیخ الرئیس وسواس
و خفقان و ضعف دل و علتها مزمن چون علتها دماغی و معده و کبدی و طحالی و قولنجی و اوجاع
المفاصل و تهاکهن را سود مند بود لحاظ بکرد یاقوت سرخ رمانی یک مثقال بجوشب و عقیق از هر یکی

بکدم

یکدرم ورق زر و ورق نقره از هر یکی دو دانک این جواهر را جیله بکوبد و بساید و زر و سیم با جواهر
بر صلاه بساید و شراب بر وی بر چکاند تا مرا شود پس بکرد غاریقون و افتیمون و بلبل و زنجبیل و فلفل
و مرزنجوش از هر یکی چند وزن صد جواهر و زر و سیم و بکرد حجر ارمنی حجر اجهود و نمک قطعی و زرنباد
و دردونه و همچنین لسان الثور از هر یکی یک وزن جواهر زر و سیم و بکرد حجر الیهود و شکطرا
شیح و فطراسالیون و تخم کرفس و کندر و مر و زعفران و بلبل سفید از هر یکی سدس وزن جواهر
زر و سیم و بکرد علج نمک وزن یاقوت همه بکوبد و بساید علی انفراده ما و با مزد و بعسل بلبله بسرشد
شربت یک مثقال بکار برد عمل مفرح معتدل بکرد مروارید بجندم بسد کهربا دو نیم درم صندل سرخ
و سفید از هر یکی چهار درم لسان الثور بجندم قلیخ مشک و تخم بادنجبویه از هر یکی دو درم زعفران
یکدرم کافور دو دانک تخم خشخاش دو درم منفشه و کلار مقی از هر یکی دو درم بشراب سیب سرشد
و بکار برد مجون جالینوس کده و مثانه را مرکند و سده بکشاید لحاظ بکرد بلبلین و حماما و قسط
و سنبل از هر یکی دو درم بشراب سیب بسرشند و بکار برد مجون جالینوس کده و مثانه را مرکند و
سده بکشاید لحاظ بکرد بلبلین و حماما و قسط و سنبل الطیب و قصب الذریره و ساذج هندی و
زعفران و زراوند مدحرج و عاقرقرحا و بزر البنج و بزر الشداب الجبلی از همه برابر بکوبد و بیزند
و بعسل مصفی بسرشند شربت یکدرم در ماء الاصول باید یا در آب ادیان و آب کرفس بکار برند نافع بود
مجون هرمس علیه السلام ابن مجون ترتیب هرمس علیه السلام است و جمیع المفاصل و فالج و صرع الکلیه
و المعدة و قروح الامعا را نافع بود و بادها را بشکند و خداوند اشتها و دارو نافع سود مند بود
و اوجاع مفاصل مخصوص است و همچنین فالج و لقوه و قولنج بلغمی و ریحی و اوشنجی که باشد و استرخاء الاعضا
نافع بود و فضلها کرده و مثانه بود فرود آرد و حیض بکشاید لحاظ بکرد زراوند طویل و اصل العرعر
از هر یکی دو اوقیه نانخواه دو اوقیه فوفل دو اوقیه حنظلیانا دو مثقال و تخم کرفس از هر یکی
سه اوقیه سنبل الطیب دردونه جلی و فطراسالیون و کاذربوس و اسقولوفیدیون از هر یکی هشت اوقیه
همه کوفته و بیخته و بعسل مصفی سرشته در ایام ربیع بکار برد شربت از یک مثقال تا دو درم و فایده مجون قباد
الملک اوجاع مفاصل و نقرس باز دارد و اگر باشد زایل کند و خداوند تب کهن و وجع الطحال را نافع
بود و بادها غلیظ و سرد و ضیق النفس و قروح الامعا را که از بلغم شور بود و خداوند درد چشم و درد کلف
را نافع بود و تندرستی بر دوام نگاه دارد لحاظ بکرد سداب دشتی و فراسیون و سفرودیون و کافطوس
و جاوشیر و حنظلیانا و اسطوخودوس و زرمانا و سعد تراز هر یکی نیم مثقال و مرو زعفران و قسط و تلغلبین
و افتیمون و سنبل الطیب و فوفیون و بوبنت بیخ لفاح و اشق و مرزنجوش و تخم بادیان و بزر الجرجیر بری و کل
سرخ و حب از هر یکی سه مثقال و اجیق هشت مثقال سلیخه یک اوقیه عصاره غافث و کاشم بزر البنج

مفرح معتدل

مجون جالینوس

مجون قباد الملک

قوی صمغ اللوز از هر یکی چهار مثقال عصاره و صمغ بشراب حل کند و داروها را خرد بکوبد و بعد از حل
مصفی بر شاید عمل بحر ینا ابن معجون آزموده است خداوند مزاج سرد را و خداوند مزاج بیماریهای سرد را
و بادها غلیظ و خداوند درد دندان و شوره شبانی آن و قولنج و عسر البول و باخم را سود مند بود
و سده جگر بگشاید و صلابت از اطحال کند و معده را گرم کند و تخمه ببرد اخلاط بگرد تخم سکاب
جنا بید مشر و افیون و قوقیا و دارچینی و اسارون از هر یکی یک درم و بلیله و دار بلیله
و بازرد و قسط از هر یکی شش درم زعفران نیم درم بزرد با عسل یکدانه و خشک داروها بادزیر شد
و شش ماه نگاه دارد شربت نیم مثقال آب گرم بکار برد عمل امرو سیا صلایه جگر و سپرز را سود مند بود
سده بگشاید و دار بول کند و سنگ گرده بریزاند و در ابتدا استسقا سود مند بود اخلاط بگرد
و تنقیه و زیره کرمانی و عود بلسان و سلیخه و فودنا و فقاح الاذخر و تخم کرفس از هر یکی یک درم داد
بلیله و قسط و بلیله سفید از هر یکی نیم درم مرسه در مرحب الفارده عدد وج و زعفران از هر یکی
دو درم بعسل مصفی بر شد شربت یک بندق در آب گرم و عمل انفذ یا این معجون بلا درد سنی
عصبها را و صرع و فراموشی کاری و درد سر بلغمی و بیماریهای سرد که در معده و جگر و سپرز و گرده و مثانه
و فالج و لقوه و بیماریها رحمی و بق و جذام و همه بیماریها که از سودا و بلغم بود نافع آید اخلاط
بگرد سنبل و ساذج هندی و مر و سلیخه و زعفران از هر یک اوقیه شحم اذنی و افیون و اذخر
و دبند جنی و حب البان مقشر و قرنفل از هر یکی یک اوقیه غاریقون هشت درم تج سوسن اسارون
یک اوقیه هسل بلاد رنج درم پوست رنج بادیان سه رطل بغدادی این پوست در پنج رطل سرکه و ماء
بکشیانند و بر آن بجوشانند تا نیک و بیالایند و هم سنگ همه داروها سه با رانکبین با این سرکه بجوشانند تا سرکه
برود و انکبین بقوام آید پس داروها کوفته و بیخته بدان بر شد بعد از شش ماه بکار برد شربت یکدانه
در آب گرم بکار برد و خداوند فالج و لقوه را در طبخ شبت دهد در بعضی نسخه عسل بلاد رد و مثقال
است و دو مثقال صطکی و ورسا د و اوقیه زنجبیل و صبر اسقوطری از هر یکی یک اوقیه عسل ده رطل
عمل دهمرا سده جگر و سپرز را نافع بود و گشاید و بادها بشکند و سرفه بلغمی و ضیق النفس و استرخا زبان
و زبان گران سده بود و زبان گند و حیض زود آرد اخلاط بگرد کناره دهد هزار سفند یک نیم من خرمای
طویل و دبند جنی از هر یکی بیست درم دارچینی و دارچینی از هر یکی چهار درم مصطکی حب البان
و اکلیل الملک و زعفران و سنبل الطیب از هر یکی دو درم افیون و قسط و زنجبیل و سیاهدانه از هر یکی بیست
درم و در نسخه دیگر از هر چهار دوازده درم است سعد ده استار صبر اسقوطری چهارده درم قرنفل
شصت درم خربق سفید و گل رخ و شونیز از هر یکی چهل درم فلفل ده درم انکبین دو بار چند عدد اخلاط
عمل بادهرج منافع این معجون بسیار بیشتر است اخلاط بگرد دنه زبان و درد دنه و انیین و تنگی نفس

وعاقرقرحا و بلیله و دار بلیله و سلیخه و عرق المحبس و بزر الاتیج الابیض و قسط و لبنی و جاوشیر و عود
از هر یکی شش درم جلبه هشت درم مروارید ناسفته دو درم بریزند و مر از هر یکی دوازده درم
عسل دو بار چند عدد داروها بر قاعده بیاندز بکار برد عمل فلکا و یقون معده را گرم کرداند و باد بطا
بشکند و خداوند درد معده را سود مند بود اخلاط بگرد انجدان و زعفران و تخم سداب و زنجبیل
و تخم کرفس و حماما و مغز چلغوزه از هر یکی شش درم مغز بادام تلخ و کندر از هر یکی دو درم بلیله هشت درم
عسل دو بار چند عدد داروها شربت یکدانه نادر مثقال معجون المسک دل را قوت دهد و خفقان
سوداء باز دارد و همه بیماریهای سودایی را نافع بود و ضیق النفس اگر از بلغم بود زایل کند و بقا
سود مند بود اخلاط بگرد دنه زبان و درد دنه و مروارید ناسفته و کهربا و بسد از هر یکی یک درم و بیخ خام
و همین و ساذج هندی و سنبل و قاقله و قرنفل و جند بیدستر از هر یکی سه نیم زنجبیل و دار بلیله
از هر یکی دو دانگ مشک سه طسوج عسل دو بار چند عدد شربت یک دانگ و شراب یا دهاد بسکم بکار برد
نسخه دیگر یکدرم مشک دو درم سنبل و سلیخه و ساذج هندی و لک پاک کرده و دبند جنی از هر یکی
دو درم زعفران و انیسون و تخم کرفس و مصطکی از هر یکی چهار درم دارچینی و زراوند گرد از هر یکی
سه درم عود هندی و قرنفل از هر یکی یک درم و نیم بعسل مصفی بر شد شربت دو دانگ در آب گرم
دهد درد جگر و معده و ضعفا و سودمند بود و بادها را بشکند و سده بگشاید و المسک طلخ
رطوبت معده ببرد اساس خفقان و خفقان اگر از سودا بود نافع آید اخلاط بگرد افسنتین رومی
و صبر اسقوطری از هر یک هشت درم دبند جنی هشت درم زعفران و تخم کرفس از هر یکی
چهار درم نادرین و ساذج هندی و مشک و مروارید از هر یکی دو درم و چند بیدستر از هر یکی
یک درم و نیم بعسل مصفی بر شد نسخه دیگر خداوند صفرای و سودای را نافع بود بکرد مصطکی
و زعفران و افسنتین و افیون و بادرنجبویه از هر یکی یک نیم درم مشک نیم درم زرنباد و درونج از
هر یکی دو درم مروارید و کهربا و ابریشم و بسد از هر یکی سه درم و صبر و بیست و چهار درم انکبین هم
سنگ همه داروها دو بار شربت دو درم بکار برد سود مند بود و المسک شربت چهار سودای و
خفقان و تنگی نفس و صرع و فالج و لقوه و تب ربع را سود مند بود اخلاط بگرد زرنباد و درونج از هر یکی
یکدرم مروارید و کهربا و ابریشم مفرض و بسد از هر یکی یکدرم و نیم جندبیدستر و قاقله و ساذج هندی و سنبل
و قرنفل و جند بیدستر از هر یکی چهار دانگ نیم زنجبیل و دار بلیله از هر یکی دو دانگ مشک دانگ و شیر
بعسل بر شد شربت یک مثقال سود مند بود معجون یاقوتی این معجون شیخ الرئیس رح ترتیب داده است
و آزموده ضعف دل و خفقان و علتها دماغ و معده و شش و جگر و سپرز را نافع بود و قولنج را بگشاید
و خداوند درد مفاصل را نافع آید اخلاط بگرد یاقوت رمانی مدبر یک مثقال جوهر یک درم عقیق

یکدرم ورق زرد و دانک مرتیسم دانکی این جمله یک جزو سازد غاریقون و افتیمون و بلیل و بخیل
و فرنفل و زنجبیل از هر یکی سه جزو و حجر لاجورد و ملح نفطی و نشادر و درونج و بهمن و لسان الثور
از هر یکی شش جزو تا دین حماما و بیخ و سادج و سعتر و راحینی و حاشا و زوفا تر یا خشک و زیره
از هر یکی دیع یک جزو مشک طراشیر و قطر اسالیون و جوالیس و تخم کرفس و مرو کندر و زعفران و بلیل
سفید از هر یکی سدس جزو برادة الهاج شش جزو یا توتیا طباشیر بکوبند بسی بر صلایه بسایند تا نیک
سوده شود و بیاکرد و بیبز در آتش سرخ کند و تدبیر بار کردن آن کند و عقیق را هم مانند کند
و ورق سیم و زر باندک صمغ حل کرده بمالد و این جمله بصلایه و شراب انگوری تر میکند و می سایند تا
جملگی شود و داروها دیگر کوفته و بیخته بعسل بسرشد و اقراص کند و عسل مصفی و بار چند عدد
داروها باید و اگر قرص نا کرده نگاه دارد روا بود شربت یک مثقال کند علی الاناسا برنزک بیماریها
مزمن و دیگر بسیر و معده را که از سردی بود و بادها غلیظ که در احشا و حرود و ریحی معدا که از ابخره
شور بود و از سودا و سرفه لحمی و ضیق النفس را و خون و خون با بیشر و خون حیض و قی خون و نفث خون
باز دارد و اسهال را نافع باشد و درد کرده و شانه را نافع آید فی الجمله منفعت این معجون هم چون
منفعت فلونیا یکسانست اخلاط بکرد مروزه زعفران و افتیمون و جند بیدستر و بزر البنج و قسط و فودنج
و تخم خشخاش و سنبل و غافث و مرو راست بر سوخته کرده و دیگر کرنخشک از هر یکی برابر بعسل مصفی
شربت سه شربت از بیش شش ماه از شیر در مرتبا یکدرم در عصاره کشتی یا رب سیب و مانند آن بکار برد
الاناسا که جلت بکرد مرمقه و زعفران و قسط و سنبل و سعد و افتیمون و سلیخه از هر یکی چهار درم عصاره
غافث هشت درم رب السوس دوازده درم سنک بعسل مصفی بسرشد شربت چند یک بلعق و در تخمه دیگر
مروعود بلسان از هر یکی چهار درم آورده اند نافع آید معجون فرمایه دس ابن میمون یا بن سلیم معروفست
دردها بنشاند اخلاط بکرد افتیمون و بزر البنج الابیض از هر یکی پنج مثقال فرنفون و زعفران و سنبل
و عاقرقرحا و سن بخان و قاقله و دار بلیل از هر یکی پنج مثقال بعسل بسرشد شربت و درم قوی را نیم مثقال
و ضعیف را کودک را دانگی لایق تر فلونیا دوی ابن میمون مبارکشاه لمها باز دارد و درد دهان
ساکن کند خاصه درد قولنج و قی خون و اسهال خون و تب و حیض باز دارد و عیضه را منع کند اخلاط
کند بکرد بلبل سفید و بزر البنج الابیض از هر یکی بیست مثقال زعفران پنج مثقال تخم کرفس چهار مثقال
تخم کرفس نبطی سه مثقال سنبل الطیب چهار مثقال سادج هندی و سلیخه و حب البلسان و عاقرقرحا
از هر یکی یک مثقال فرنفون یک مثقال و در بعضی نسخ بجای تخم کرفس نبطی ذوقی است مدکوفته بیخته
بعسل مصفی سرشته از بیش شش ماه شربت از سه مثقال تا یک مثقال اما از جهت درد قولنج در طبیخ
شبت دهد و از جهت کرده و شانه در آب بادیان و از جهت باز داشتن جون در طبیخ سماق بکار برد

فلونیا فارسی استفراغ از هر نوعی که باشد باز دارد و بادها حمر برد و رحم را قوت دهد و کرده
در رحم نگاه دارد و اسهال و قی باز دارد و همه دردها بنشاند اما دماغ و قوت حافظه را
زیان دارد اخلاط بکرد بلبل سفید و بزر البنج الابیض از هر یکی پنجدرم افیون و کل بحور از هر یکی
ده درم زعفران پنج درم فرنفون و مرو سنبل و عاقرقرحا از هر یکی نیم درم و در بعضی نسخها مروارید
و مشک از هر یکی نیم مثقال است کافور دانک نیم بعسل مصفی بسرشد شربت از دانک نیم تا نیم مثقال
دوا الکرکم الکبیر این ترتیب جالینوس داده است بیماریها سپرز و جگر را اگر از سردی بود سودمند
باشد و سنگ بکشاید و بادها بشکند و بپرد کرده و مثانه را سودمند بود و ماده بلغمی و غلیظ را باز دارد
بیارد و استسقا که از جهت آماس جگر و سپرز تولد کند باز دارد اخلاط بکرد زعفران دوازده درم
مر و فی و دو فو و افتیمون و اسارون و قطر اسالیون و ربوجینی از هر یکی چهار درم سنبل شش درم
قسط و سلیخه و غافث الاذخر و حب البلسان از هر یکی یکدرم فوه دو درم جعله و غافث از هر یکی
سه درم روغن بلسان پنج درم مر چهار درم و در بعضی نسخ مصطکی سه درم آورده اند و بجای
حب بلسان و حب البان آورده اند بعسل مصفی بسرشد شربت از یک مثقال تا دو درم در ماء العسل
بکار برد دوا الکرکم الصغیر منفعت این همانست بکرد زعفران و سلیخه و مر و سنبل و قسط و فقاح
الاذخر و داروجینی از هر یکی برابر مدکوفته و بیخته و بشراب انگوری تر کند یک شب و روز بعسل
مصفی بسرشد شربت از یک مثقال تا دو درم در ماء العسل بکار برد دوا الملک الکبیر منافع دوا الکرکم
یکسان بود بکرد لک بالا کرده هشت درم مغز بادام تلخ و مقشر و داروجینی و سادج هندی و تربفل
از هر یکی پنج مر و فی و زوفا خشک و کافیطوس از هر یکی چهار درم سنبل دوازده درم دو فو و تخم
کرفس و قطر اسالیون و زیره کرمانی و زنجبیل از هر یکی هشت درم حنظیانا و زرنباد مدحرج
از هر یکی هفت درم و زعفران سه درم اسارون و قسط از هر یکی دو درم سلیخه یسوس سه درم
روغن بلسان سه درم و نیم داروها خشک بکوبد و بیخته بباید گداخت در شراب انگوری حل کند
و بعسل مصفی بسرشد شربت چند یک بندق و در بعضی نسخ یک اوقیه صبر است دار بلبل و زراوند
طویل از هر یکی هفت درم آورده اند کنند سه اوقیه دوا الملک الصغیر بکریون بیجنی یک اوقیه نیم لک
بالا کرده و قسط و فقاح الاذخر و حب الغار و زوفا و حلبه و بلبل سیاه از هر یکی یک اوقیه بعسل مصفی
بسرشد شربت یک درم در طبیخ افسنتین بکار برد نافع بود دوا الکبریت بیماریها بلغمی و سودای و ریحی
کهن را نافع بود و لرزه بیرد و تنگی نفس و دیدمگا که از سینه برآید و سپرز بلغمی و درد پشت و سپرز و استسقا
نافع آید و سنگ کرده و شانه را بریزاند و بول باز گرفته بکشاید و مضرت زهرها بحذر باز دارد و مضرت
کرده مرد تیلا را نافع بود و اخلاط بکرد کوکرد و بزر البنج الابیض و زرمانا و بعد ترو مرساقی از هر یکی

هشت درم سداب وقسط طلح از هر یکی دو درم انیسون وزعفران از هر یکی دو درم سلیخه دوازده درم
بلبل بیست درم بعسل مصفی بسرشند شربت یک درم زنابک مثقال بکار برد والحفظ الطبیخ خاذ
واماس عضله سینه سود مند بود بکرد انیسون واذخر بخمر کرفس والخواه وبیخ سوسن وسلیخه و
وشک بمانی وهزار سفند وریب السوس وداذیج وحماما ونیراوند طویل از هر یکی یک اوقیه
اقراص قرص معاون بالورد از هر یکی دو اوقیه قسط ورماد الخطاف از هر یکی سه اوقیه زعفران
یک اوقیه نشاسته کندر سنبل اوقیه ماذو هشت عدد بعسل مصفی بسرشند شربت نیم مثقال تا یک درم
در کشکاب که در وی ابر سلیخه باشد وتخم کرفس هر بخته باشد واکر در طبیخ انیسون یا در کشکاب
حل کنند بر موضع طلی کنند نافع آید ورماد الخطاف بجز بشنک را بکشند ویا بکشکند ونمک سوده بروی
ریزد ودر شیشه نهد ودر کل حکمت کرده وسر شیشه استوار کند ودر تنوری که مقدار یک شبانروز بعد
از آنکه بکشاید وبر بشنک سوخته بساید رماد الخطاف طیب این بود قرص قرص موسوعا این در دو الخطاف طیب
داخل است بکیرد زعفران دو اناث داذیج یکدرم را رسا ساذج هندی از هر یکی یک درم وکل رخ وحماما
وقسط از هر یکی دو درم جاوشیر چهار درم کوفته وبیخته وبشراب انکوری سرشته اقراص سازد وبساید
خشک کند کل کلنار وزنی ضعف معده که از سردی بود واز تری وتهاکین دانا فی بود واز کرفتن
بول بکشاید وبق وبرص وسرفه بلغمی را نافع آید وضیق النفس وخداوند جگر وسر زصلب واسهال وقولنج
واستسقا واختناق رحم وبیماریها آن وصرع ومزاجهای دانا نافع افتد اخلاط بکرد هلیله کابلی وبلیله
وامله از هر یکی هشت درم رباک کرده بلبل ودار بلبل وفلفلموسه وزنجبیل ونمک هندی مرج وسیاه
نمک اندرانی وطبرزد ونمک حبر ولسان العصافیر وسلیخه وسعد وخیریوا وتخم کرفس وکشنیز خشک
وقرفه قرنفل وبرنک کابلی بخشر وسعتر فارسی ومشیزن وحب النیل وزیره کرمانی وساذج هندی
از هر یکی پنج درم تربد سفید صد پنجاه درم فلوس خیار چنبر پانزده درم مویز منقی نیم من شیر امله
یک من مویز وامله در دو من آب بیزاند تا دو پاس شود بپالاید وخیار چنبر در دو آب حل کند دو سه
من ودو سه بار بیاشند خراج در دو آب بکداره برافش بزر مویز من روغن کنجد ناز باوی بیامیزد ویک جوش
نیک بدهد تا قوام کرد داروها بدان دهند شربت چهار درم با پنج درم کل کلنار دیکر چهار بار حکم
وسپرز واستسقا را نافع بود وسدد وقولنج را بکشاید وبادها بشکند وخداوند یرقان وبیله را سود
مند بود اخلاط بکرد للک مغسول وسنبل وکل رخ ودوقو وقسط اسالیون وروتاس وریوند
چینی ونمک هندی وابرسا وغاریقون از هر یکی شش درم کادریوس وسلیخه لبوش وزراوند
واسارون ومصطکی وعود بلسان ونمک مقشر وجنطیانا از هر یکی چهار درم عصاره غافث
وعصاره افسنتین وسعد واذخر از هر یکی چهار درم تخم کشوث وتخم سرمق وریب السوس سنبل

از هر یکی ده درم تخم کرفس وقسط ورج وتخم رازیانج وانیسون واذخر یکی سه درم تربد پنجاه درم
زیره کرمانی چهار درم همه بکوبد وبیزد ونکاه دارد پس بکرد هلیله زرد هفت بیست درم هلیله سیاه
وبلیله مقشر از هر یکی یازده درم امله مقشر یک نیم من مزماهزی پنجاه درم مویز نیم من همه در پانزده
من آب بیزاند تا سه پاس ودر یک پاس بماند وبپالاید پس بکرد فانوس خیار چنبر نیم من در آب حل کند
وبپالاید ودو من فاید بکوبد دین آب بکدارد ومیجوشاند تا بقوام عسل از آب وهمه استار روغن
روغن بادام تازه در وی بیازد پس بیست درم مازریون مدبر بکرد ودر نیم من وسه اوقیه روغن کنجد
یا روغن بادام شیرین بیزد تا آب بسوزد وروغن بماند انرا بفشارد وبپالاید وداروها کوفته
بر این روغن بمالد پس بقوام آورده بسرشد شربت چهار درم با پنج درم بسرشت شیر مرابی یا آب
عنب الثعلب حل کل کلنار دیکر دو مازریون مدبر وغاریقون وتربد وهلیله زرد از هر یکی
دو درم رب السوس یکدرم شیر ترنجبین بیست درم ترنجبین را در آب حل کند وبقوام آرد و
داروها بدان بسرشد شربت سه درم حل دواء الملوک وهو دواء السنه این معجونی بزرک است
ودواء السنه خوانند از بهر آنکه پادشاهان فارس وعرب این معجون را بکار داشتند الذهر که این
معجون بکار برد مونی او جز آنکه سفید شده باشند دیکر سفید نباشند وعلت اصوده وبواسیر
وبهق وبرص سفید وسیاه وجذام واوجاع مفاصل را ببرد وحاسها نیز کرداند وقوتها تازه
کند وبر پاه یاری دهد اخلاط بکرد هلیله سیاه وبلیله وامله از هر یکی سی وشش مثقال شونیز
بیست وچهار مثقال بلبل سیاه واشق ودار بلبل وزنجبیل وفلفلموسه از هر یکی بیست دو مثقال
بنفشه وسعد ونانخواه وقاقله صغار از هر یکی دو مثقال کابلی وبلادر از هر یکی مثقال فانیذ غاریقون
سیصد مثقال داروها بکوبد وبیزد وفاید بکوبد ودر پاتیله با اندک آب بکدازد پس داروها
بدو برابر کند وبسرشد واقراص کند هر یک دو مثقال ودانک شیره هر یا ملا دیک ترش نیم کاربرد
درین سال که این داروها خورد از تریاها ولبنیات پرهیز باید کرد عمل کاسکیتج بیامیها کوناکون
جون صرع ولقوه وکزاز وقولنج که کودکان وپیرکانا بود وخداوند اختناق رحم را وبیماریها انرا
نافع بود وبافراط حیض بازاعتدال آرد اخلاط بکرد سلیخه وجفت بلوط وجفت آوند واصل پرنج
وبزر الراز پنج وحب لبسان وزراوند طویل ومدحرج ومشک وعنبر از هر یکی چهار درم تخم هزار سفند
وابهل وبیوالسرو از هر یکی چهار درم انیسون وقسط وجوز بوا وهلیله زرد از هر یکی دوازده درم نرجس
هشت درم قرنفل ومیعجی اکسنا وزرنج زرد وتخم سرمق از هر یکی دو درم وج هشت درم سکبینج
ودر پنج ومیعه واز هر یکش شش درم فلفل مثلث بیست چهار درم بسباسه وانارمشک وسعد وزعفران
از هر یکی ده درم مغاث بازده درم مورد اسفرم چهار درم داروها خشک کرده بکوبد وبیزد

وانچه بتوان کوفت یا بگداخت در پختنه حل کند و بعسل مصفی بپرشد از بیست شش ماه شربت از یکدرم
تا دو مثقال باید عمل کشتا درین معجونی بکار اید بکرد قصب الذریره والظفار الطیب وسعد
از هر یکی چهار درم اشته و قرفه و قرنفل و زعفران از هر یکی دو درم میعه زنجبار درم مشک و
عود از هر یکی نیم درم در مرو داروها بکوبد و میعه بشراب انگوری حل کند بعد از ان داروها
کوفته و بیخته بدان بپرشد و اقراص کند و بکار برد نافع آید **باب هفتم** اندر معاجین سهل
و مسلک بباید دانست درین باب هرچه از معاجین سهل و مسلک و مدبر باشد کفته اند از بهر
انکه مردم را بدان حاجت بیش بود در اوقات معجون غوری قولنج بکشاید و فرنکی بول را باسانی
بیارد و منفعت او در کشادن قولنج بزرکست و سودمندی بغایت بود لخلاط بکرد و ورم زهری
و زیح کرمانی و فطراسالیون و زنجبیل و بلیل سفید از هر یکی دوازده درم سقمونیا پنج درم خرما
چرون بی دانه و مغز بادام شیرین سفید و بریان سداب خشک از هر یکی ده درم خرما بکرد و فشارند
بکشیب و جدا بکوبد و مغز بادام جدا بکوبد و دیکرها همچنین بعسل مصفی بپرشد شربت دو نیم درم
در هوای زمستان و تابستان بکار برند معجون بکار برند جهت خیار چنبر قولنج بکشاید و خداوند فالج
کرم و خشک را موافق بود لخلاط بکرد تربد چهل درم بنفشه بیست درم غلغل هندی و رب السوس
از هر یکی هفت درم تخم بادیان و انیسون و مصطکی از هر یکی چهار درم عسل خیار چنبر و فانید بهم بکدازد
و عسل خیار چنبر و بیخ اشتار و روغن کاو با آن بیامیزد و داروها کوفته و بیخته بدان بپرشد
شربت هفت درم در آب بادیان بکار برد و معجون تربد لاشه قولنج بکشاید بکرد خربیوا و قرفه
و ساذج هندی و بلیل و دار فلفل و زنجبیل و بزر کاملی و املج و زرنباد از هر یکی یکدرم و نیم سقمونیا
انطاکی در مثقال تخم کرفس و سنبل و زعفران و مصطکی از هر یکی نیم مثقال بعسل مصفی بپرشد شربت
سه درم با یک معجون تربد ابن معجون حکماء هند ساخته اند قولنج بکشاید و درد پشت و اندامها
و بند کشادها را نافع بود لخلاط بکرد سقمونیا ده مثقال خربیوا و فاقله و زنجبیل و دار چینی و قرفه
و ازمشک و قرنفل و بلیل سیاه از هر یکی پنج مثقال تربد صد مثقال انکبین چنانچه کفایت بود
و شربت از پنج درم تا ده درم بکار برد نافع بود و معجون سکبینج عام انواع قولنج صعب بکشاید و قولنج
را باطل لخلاط بکرد سکبینج و جندبیدستر و تخم کرفس از هر یکی یک جزو سقمونیا و روغن بادام بساید
سکبینج در عسل حل کند و سقمونیا سوده با آن بساید در هاون تا هموار شود بر دارد و خشک بدان بپرشد
شربت از سه درم تا سه مثقال معجون لوزی صفرا و بلغم اسهال کند بکرد سقمونیا دو درم مغز تخم خربزه
ده درم مغز بادام شیرین پنج درم شکر طبرزد بیست و پنج درم زعفران یکدرم شربت یک مثقال بکار برد
معجون سفرجلی مسهل کوبند قولنج بکشاید و مفتق کشتن باز دارد لخلاط بکرد بکرد آبی با لاکرده و داد

بیرون

بیرون کرده سه من انکبین مصفی یک من زنجبیل دار فلفل از هر یکی چهار درم دار چینی دو درم هال
و زعفران و قاقله از هر یکی سه درم مصطکی پنج درم سقمونیا ده درم تربد سفید سی درم داروها
خشک بکوبد و بیزد و بی دلخل لخوز بزند یا در شراب انکوری بر کی بجوشاند و لا آتش بردارد و
بر سری نهاد تا تری مرکه یا شراب از وی بشود پس از انکوبد بهاون چوبین با سنکین و انکبین کرده
بقوام اورده آبی را با آن بیامیزد جانچه هموار شود داروها کوفته بدان بدان بپرشد شربت چهار
مثقال نسخه دیکر بعصاره ابی کند بکرد سقمونیا دو درم زنجبیل ده درم عود هندی و زنجبیل از هر یکی
دو نیم درم بایند در بار سم سنک همه داروها عصاره آبی چندانچه فایند در وی حل شود و بقوام
آرد و داروها بدان بپرشد جمله ده شربت بود نسخه دیکر خداوند مزاج کرم را موافق بود و در فصل
تابستان توان دادن و بحذر کرما میکوید ان سفرجلی را تابستانی کویند بکرد سقمونیا دو درم نیم تربد
ده سیر در تخم خیار بین و مغز تخم کدو شیرین از هر یکی پنج درم کل سرخ و طباشیر از هر یکی دو درم نیم زنجبین
سفید پاک کرده چهار درم عصاره آبی چند آنچه تر بخشین دو وی کدانند شود بقوام آرد داروها
بدان بپرشد این جمله دو شربت باشد معجون سفرجلی مسلک بکرد ابی بالا کرده و عسل مصفی از هر یکی
یک من فایند و دار فلفل و زنجبیل از هر یکی پنج درم هال هفت درم فاقله و قرنفل و سنبل و دار چینی و زعفران
از هر یکی دو درم ابی در خل الخمر یا در شراب بزد و بیهند تا تری ابی وی جدا شود پس بهاون چوبین بکوبد
و انکبین بقوام آرد و ابی را با وی در هاون بمالد تا نیک آمیخته شود جمله مقوار شود داروها بدان
بپرشد شربت چهار درم و در بعضی اوقات دو درم مثلث با این داروها بیامیزد و بکار برد معجون ناسور
اسهال کهن باز دارد و حرارت نافع بکرد جندبیدستر و افیون و میعه تر دیز الشیح الابیض و زعفران
و اسارون و مرصافی و تخم کرفس جلی و سلیخه و انیسون و سنبل و کل ارمنی و جلنار برابر عسل مصفی
بپرشد شربت یک درم در آب سماق یا در شراب مورد یا در ابی بکار برد نسخه دیکر خداوند زلق الامعا
را نافع بود و معاء و امعا بلغزیا نافع آید بکرد نانخواه و کندر و جلنار و بوتیت بسند کرنطار سفالی بود
بر اتش بکوبد و داروها بدان بپرشد شربت هر بامداد و شبانکاه چند یک جوز باید معجون خبث الحدید
بسیاری بول کند اکر بسیار بود باز دارد بکرد خبث الحدید مدبر بیست درم شوراک کلان و مدبر کوفته
و بیخته پنج درم طباشیر چهار درم کشنیز خشک سه درم شوکران دو درم بمیسه ساده بپرشد شربت با مداد
سه درم با سبه بکار برد معجون جلغوزه خداوند عسر البول را سود دهد بود بول باز کرفته بکشاید
بکرد دو نو و بیوند جیتی و اذخر و حب بلسان و انیسون و سنبل و سلیخه و زعفران و دار چینی و
اسارون و فطراسالیون و کما فیطوس از هر یکی سه درم مغز جلغوزه سی درم بقنع خشک نیم درم همه
نرم بکوبد و جلغوزه جدا کانه نرم بکوبد باید جمله بعسل مصفی بپرشد معجون کانچه خداوند فرج کلیه و مثانه

یا وبول الدم سود مند بود بکرد بزر البنج و تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی هفت درم مغز تخم خیار
بنج درم و در نسخه صحاح بجای تخم شوکران دو درم بزر الحماض و افیون و مغز بلغوز مخمص و مغز
فندق مخمص و مغز بادام محمص و زعفران از هر یکی سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد
و کثیرا چهار درم و در نسخه صحاح پنجاه بیست درم است همه بکوبند و بیخته در شربت بکار برند
با خندیقون یا ما العسل دهند معجون المرجیش یکسا باید و فادن آسان کند و بچه مرده بیرون آرد
مرداسنجی یک سداب برگ بود نه جبلی فرد سانا مشباک طراشیع قوح حلتیت سکبینج جاوشیر
اسپغول اوتان مختلف بعسل مصفی بسرشند شربت سه درم در طبیخ حنا یا یک اوقیه روغن
کاو بدهند معجون حجر الیهود سنگ کرده و شانه بریزند و پاک کرده اند بکرد مغز تخم خیارین و مغز
تخم خربزه و کاکنج حجر الیهود چند اضعاف بعسل مصفی بسرشند شربت دو درم یا سه درم بکار برید
نافع بود و معجون عقرب سنگ شانه بریزند و پاک کنند بکرد عقرب سرخ خنده حنظل نا زنجبیل
لبلب و دار فلفل کاکنج چند بیدستر بعسل مصفی بسرشند شربت از بهر بالغ دانگی در آب کرفس و شیر
بکار برید و نابالغ را شیر دانک معجون الفتی خداوند سرفه کهن و درد سر را نافع بود بکرد مویز بیدانه
بیست و پنج درم زعفران و سنبل و سلیخه و دارچینی و دار شیشعان از هر یکی یک درم قصب الذریره
و تفاح الاذخر و علک البطم و مقل ازرق از هر یکی دو درم شونیز چهار درم عسل مصفی بیست درم
مقل بشراب صافی یا سیتحق حل کنند و موزنه سرون کرده بشراب صافی تر کنند و یکروز نهند بعد از آن
بکوبند و همه بسرشند از جهت شیشه و آلات در زدن شربت یک درم با شراب زوفا دهند از جهت
معده و یکدرم سرزه با آب کرده دهند و در بعضی نسخ دارشیشعان بیست سه درم و علک البطم
چهار درم آورده اند معجون دیگر خداوند ضیق النفس و علتها که در سینه و شش بود و ریشی آنرا نرم
کرداند و برآمدن دیم و خون سرفه را نافع بود و سادتها از سینه و شش باز دارد بکرد صمغ
البطم و زعفران و کندر و مرداسنجی و مغز بلغوز و ایرسا از هر یکی چهار مثقال حماما سه
مثقال سنبل شامی درنیم مثقال سلیخه دو مثقال کثیرا سه مثقال حرماونیه سه مثقال طباشیر
چهار مثقال بابونه باکره سی مثقال حماض چهار مثقال قسط عسل چند اینچه کفایت بود هر دو در دیگ مضاعف
بکدارد و بقوام آرد و داروها بدان بسرشند شربت یک درم با آب زوفا یا در ما العسل معجون تریاق
علتها شیشه و التهاب دم زدن را و فرحه آلتها از خون و دیم و بکسدن را و عضلها سینه و عضلها
دم زدن را و خداوند هیضه و اسهال کهن و علتها شانه و اختناق حرم و خداوند ریها کهن را
نافع آید و مضرت زهرها باز دارد بکرد دارچینی و قسط و بابونه و چند بیدستر و افیون و دار فلفل
و دار فلفل و میعه از هر یک یک اوقیه عسل یک اوقیه با زرد با عسل بکدازند و داروها بدان بسرشند

و در ایکنه یا در همینه کاه دارد شربت چند یک باقلی در ما العسل و سه قطره روغن شبت بر بکاند و
معجون ریوند خداوند درد جگر و معده و سخت شدن اماس که از خنکی بود اسپیسی بود بکرد ریوند چینی
زنجبیل شهد الحبه و بیخ آنچنان تخم کرفس تخم بادیان و انیسون از هر یکی یک اوقیه بعسل بسرشند
و نوی طبیبان بجای شهد آنچه راشن کنند شربت یک مثقال در ما العسل بکار برد معجون فرنوبیون
فوالج بکشاید و بادها غلیظ بشکند و بچیدن شکم و فراموش کاری و علتها زنان حامل را که از
سردی بود سود مند بود بکرد فرنبون و عاقرقرحا و سنبل و زعفران از هر یکی هفت درم افتیمون
و بزر البنج الابیض از هر یکی بیست درم بعسل مصفی بسرشند پس از آنکه شش ماه برآید بکار برد و
معجون بوزنه درد معده و جگر و بیماریها کهن و تب سرد را نافع بود بکرد بوزنه جبلی و دستق و
قطراسالیون و سیسالیون از هر یکی بیست درم تخم کرفس و بابونه و حاشا از هر یکی چهار درم کاشم
یازده درم بلیل سیاه چهل و چهار درم و در بعضی نسخ بیست چهار درم بعسل مصفی بسرشند معجون ابزود
در معده و جگر و سپرز را سود مند بود و بادها بشکند بکرد سلیخه و حماما و سنبل و زنجبیل و تخم ادیان
و تخم کرفس و سیسالیون و انیسون و چند بیدستر و تخم شبت و وزاوند طول و مصطکی و اسارون
و کرویا برابر بعسل مصفی بسرشند معجون سلیخه خداوند تب سرد و ریح را سود مند بود خاصه که
مدت دراز برآمده بود و ماده بلغمه و مضرت زهر کژدم و زنبور و مانند آن باز دارد بکرد حلتیت
و بلبل و مرصافی و برگ سداب راستا راست بعسل مصفی بسرشند شربت یکدرم خداوند تب کاینی
از وقت بیکساعت بکار برد با سکنجبین و از بهر مضرت زهرها با شراب مکرم یا ما العسل دهند سود مند
بود معجون تمل هندی معده را پاک کند و قی از دفاعه بلغمی و سودایی را و علت دوار و
بلغمی زایل کند بکرد هلیله سیاه و زرد و کابلی و بلیله و آمله و اسطوخودوس از هر یکی سه درم افتیمون
چهار درم مرطی نعنعی دو درم ایارج فیقرا ده درم فاریقون چهار درم بعسل مصفی بسرشند شربت سه نیم
درم با شنا بکار باید بردن معجون اصطفیقون با سی مزاج و درد معده و ضعف آن را سود مند بود
بکرد قسط و مرماحا و سنبل الطیب و سلیخه و مصطکی از هر یکی دوازده درم زرنباد طویل و بلبل
سیاه و تخم شبت و تخم کرفس و انیسون و انجره و زیره رومی و فطراسالیون و کاشم و اسارون
و افسنتین رومی و انجدان سیاه و بوزنه دستق و نعنع از هر یکی چهار درم بعسل مصفی بسرشند معجون
قیصر فالج و خفقان را که از سردی بود و بیماریها کهن و درد معده و ضیق النفس و خداوند فواق و استلقا
نافع بود طعامها بکوارد بکرد جندبیدستر و رب السوس و سلیخه و قسط و بلبل و دار فلفل و میعه
و افیون و زعفران و سنبل از هر یکی سه درم جاوشیر دو درم مشک نیم درم زرنباد و درونه و مرو از
از هر یکی یکدرم هر هفت درم جاوشیر بشراب حل کنند و میعه بعسل بگدازند و داروها بدان بسرشند شربت

از کدم ثابت مثقال معجون النجاح بکیرد هلیله کابلی سیاه و بلیله و آمله از هر یکی دو درم تربد سفید و
اسارون خرد و بسفایج و افتیمون از هر یکی پنج درم همه کوفته و بیخته بدو هم سنگ همه داروها دو بار
عسل بپرشد و در بعضی نسخ غاریقون سه درم و چهار دانک آورده اند و بجای رازیانج خرفه و بجای کاسنی دهرو
مغسول از هر یکی دو درم نیم سفرنیا دو نیم درم و در نسخه دیگر دو پنج است و نارمشک و سنبل و خیربوا
و مصطکی و لسان الثور و بوست ترنج از هر یکی دو درم و زرنب و جعفران از هر یکی یک درم تربد و اسارون
شربت پنج درم مکاربرد معجون فلافلی درد معده و اورام ترش و شهوت کلی و ذاکر از بدن لهام و بادها ببرد
و مزاج سرد بدل کند بکیرد بلیلین و دار بلیل از هر یکی سه اوقیه و در بعضی نسخ دو اوقیه عود بلسان یک
اوقیه حماما و سنبل از هر یکی چهار درم زنجبیل خمر کرش و سیسالیوس سلیخه اسارون داشن خشک از
هر یکی یک درم بعسل مصفی بپرشد شربت یک درم در آب کرم مکاربرد نافع آید معجون مبدل المزاج خلط زدیده
را نافع آید و سکته و فالج و لقوه و برص و رعشه و خدر و نابل کند و لذع العقارب و جمیع الاعراض و الاثر
البارده و نافع آید بکیرد زنجبیل و عاقرقرحا و شونیز و قسط و بلیل و دار بلیل و وج از هر یکی ده درم
سداب خشک و حلتیت و جنطیانا و ذراوند و شیطرج و حب الغار و جندبیدستر و خردل از هر یکی
پنج درم عسل بلدی یک اوقیه بعسل مصفی بپرشد شربت یک مثقال معجون بادمهرج بکیرد هزار سفید
و حلبا از هر یکی سی درم زرنباد و درونج و بلیل و عاقرقرحا و سلیخه و اسارون و قسط و زنجبیل و زعفران
از هر یکی دو درم همه بکوبند و ببیزند و بعسل مصفی بپرشد شربت از دو درم تا سه درم مکاربرد معجون
فیقرا ارزوها بدهن کل و نمک و انگشت و مانند آن زایل کند و خداوند درد سر را سود مند باشد
بکیرد ایارج فیقرا دوازده درم هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یکی دو درم ملح نفطی دو درم بعسل مصفی
بپرشد شربت از سه درم تا چهار درم در طبیخ بودنه مکاربرد معجون بودنه بادها بشکند و لهام بکوارد
بکیرد بوک بودنه و برک سداب و بلیل و نانخواه و کرویا و کاشم و زنجبیل و دار چینی و بلیل و دار بلیل از هر یکی
دو درم بعسل مصفی بپرشد شربت دو درم مکاربرد معجون حب الغار قولنج را بشکند بکیرد برک سداب
خشک پنج درم و نانخواه و بزر و شونیز و کاشم و فطراسالیون و سعتر و کرویا و مغز بادام تلخ و بلیل
و دار بلیل و بودنه و وج و حب الغار و جندبیدستر از هر یکی دو درم سکبینج چهار درم صعتر اب
حل کند و دار دیگر کوبند و بیزند و بعسل مصفی بپرشد شربت از دو درم تا دو مثقال مکاربرد معجون مغل
بوا و بواسیر و بادها که در امعا بود بشکند و ماس مفعد را که خون آید نافع آید بود بکیرد هلیله کابلی
و بلیله و آمله و کاشم و تخم کرفس و تخم خیار سفرم از هر یکی پنج درم مغل پنجاه درم سنگ مغل اب
کنا حل کند و داروها بدان بپرشد شربت دو درم مکاربرد معجون شیخ الرئیس ابو علی سینا رحمة الله
علیه از بیرفرهی ساخته است بکیرد مغاث و کوز و کندر و بیمین و زرنباد و کهربا و کثیرا و تخم خشخاش

از هر یکی

از هر یکی سه درم همه کوفته بروغن بریان کرده و بت کنند دو من با آن بسایند و یک من شکر تواک
و هر وقت بیست درم از این در شیر من شیر زن بزر دحشی سازد با مقداری روغن کاو پیش از کرمابه
خورد و بعد از کرمابه دیگر بخورد **باب ششم** اندر ایارجات بباید دانست که اهل یونان ایارج
دارو مسهل گفته اند و تفسیر ایارج دوا آلهی است و این نام داروی مسهل را از بهر آن نهاده اند آن
اسهال که وی بیک دیگر مروی نیست و از ترکیب او و قاعده که اصول آنست این اقتضا نمیکند لکن
کردن اسهال آن بعنایت آفریدگار تبارک و تعالی است و آثار فضل او در آن و دیگر کیفیت و اعداد
سخن دارو شوند بعد ما که قوه دارو و سخن دارو و فضل آن بیکار کشته باشد بعد از آن از و فعل دارو
پدید آید و نخستین مسهل معروف ایارج روفس بوده است پس بروزگار دراز مسهلها دیگر ساخته
اند و ایارج نام می نماده و ایارجات از بهر آن ساخته اند که از داروها مسهل چون خرنوب و تخم
حنظل می ترسیده اند و هر وقت که خواسته اند استفراغ کنند دارو مسهل با دارو دیگر که بعقل صلاح
آنست و بعضی با دو زهر آن و بعضی بدو قسم آن ترکیب کرده اند پس بتدریج بدارو مسهل نخبتر و طبیخ
آن دادن با دارو که اصلاح آن باشد باز آورده اند و بلخر دیر تر شده و چها ساخته و از ساختن
ایارج و بسیاری داروها او مستغنی الماشربت ایارجات چهار مثقال داده اند و طفی نمک که
ازا ملح البعیون خوانند با آن ترکیب کرده با دو طبیخ افتیمون داده و ترتیب آن چنان بود که در اینجا
گفته اند و صفت آن بکیرد افتیمون چهار درم مویز دانه ده درم هلیله سیاه هفت درم اسطوخودوس
سه نیم درم در یک نیم من آب بپزند تا دو پس بود و یک پس بماند بپالایند و ایارج دروس
کدازند و بکار برند و سه روز از پیش تغذیه لهام کوشانه فرموده اند و آب نمزوج و ایارجات بدین
ترتیب ایارج روفس همه بهار بها بلغمی و سودائی و دا الثعلب و اسود مندبود بکیرد تخم حنظل
بیست مثقال کاذریوس ده مثقال غاریقون مجندان سکبینج و جاوشیر از هر یکی هفت مثقال
فطراسالیون و بلیل سفید و سیاه و زراوند مدحرج از هر یکی پنج مثقال دار چینی و سلیخه و اسطوخودوس
و زعفران و جمله و مر از هر یکی چهار مثقال و نوس کردی صعتر اب حل کند و همه بعسل مصفی
بپرشد شربت چهار مثقال باید با دو طبیخ افتیمون ایارج شابور سهل بکیرد تخم حنظل بیست درم
صبر اسقوطری پنج درم خولنجان ده درم سنگ کاذریوس بیست درم سکبینج و جاوشیر از هر یکی
هفت درم زراوند مدحرج و فطراسالیون و بلیل سفید از هر یکی پنجدرم سنبل و سلیخه و جندبیدستر
و دار چینی و زعفران و زنجبیل و مرصاقی از هر یکی دو درم و در نسخه صبا ربخت سه دارو زیاده
است کافطوس و غاریقون و فراسیون از هر یکی ده درم صعتر اب حل کند و همه بعسل مصفی بپرشد
شربت چهار درم و یکدرم نمک در شش در طبیخ افتیمون بکار برد ایارج لوغاذیا نسخه معروف فیلاغن

واین دادوی مبارک باشد و منفعت آن بسیار بادها بدل از قمرتین بر کند و باسهال بارد و بیخ
و معده بیماریها سرد و بیوا کی و صرع و کرمی کوشت و استرخا و فالج و سکتهٔ را ببرد معده پاک کرداند
و سدهای جکر بکشاید و حیض فرود آرد و تنکی نفس زایل کند و بیماریها مختلف و همه بیماریها ملتهب
کر از بلغم خام تولد کند و همه بیماریها سوداء و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النساء و الفالج
و ریشی کهن که بر سر بود و بهق و برص و فوا و جذام و خنازیر و همه آماسها سرد و سرطان را زایل کند
بکرد نحمه حنظل بجذم بصل الفار مشوی و غاریقون و سقمونیا و خربق سیاه و اشق و اسفوریدیون
از هر یک سه درم در نحمه صهاریخث از هر یکی دو درم افتیمون و صبر و مقل از هر یکی سه درم و حماما
و هیو فاریقون و سایج از هر یکی دو درم کادریوس سه درم فراسیون و جعده و سلیخه و بلیلین
و دار بلیل و زعفران و دار حینی و بسفایج و سکبینج و جاوشیر و جندبیدستر و مر و فطراسالیون و
زراوند طویل و فرفیون و عصاره و افسنتین و سنبل و حماما و زنجبیل از هر یکی دو درم جنطیانا و اسطوخودوس
از هر یکی دو درم بصل مصفی بر شد شربت جهار مثقال با یکدرم ملح الهجین بس از شش ماه و در طبیخ
افتیمون بکار برد نافع بود این نحمه شابور نحمه صهاریخث اشف لوغادیا فرنوردیوس بکرد نحمه
حنظل و غاریقون و اشق و خربق سیاه و سقمونیا و میعه غاریقون از هر یکی ده مثقال افتیمون و
بسفایج و مقل و صبر و کادریوس و فراسیون و سلیخه از هر یکی هشت مثقال دار بلیل و بلیلین و دار
حینی و زعفران و جاوشیر و سکبینج و جندبیدستر از هر یکی هشت مثقال فطراسالیون و زراوند
از هر یکی جهار مثقال بر شد و بکار برد لوغادیا فولس بکرد نحمه حنظل هشت مثقال بصل الفار مشوی
و غاریقون و اشق و خربق سیاه و سقمونیا انطاکی و هیو فاریقون از هر یکی ده مثقال بسایج و افتیمون
و مقل و صبر و کادریوس و فراسیون و سلیخه از هر یکی هشت مثقال جاوشیر و سکبینج و بلیل سفید و
فطراسالیون و بلیل سیاه و دار بلیل و دار حینی و زعفران و جندبیدستر و زراوند طویل از هر یکی جهار
مثقال بر شد جنابچه رسم است بصل مصفی بکار برد نحمه از تصرف استاد احمد زنج قصر فی بکرد
بکرد نحمه حنظل پانزده درم بصل الفار مشوی هشت درم غاریقون ده درم سقمونیا یازده درم خربق
سیاه دو درم اشق ده درم اسفوریدیون ده درم کادریوس و کادریوس از هر یکی هفت درم مقل هشت درم
صبر پانزده درم حماما و درم هیو فاریقون هشت درم جعده دو درم سلیخه هشت درم بلیل سکانه از
هر یکی جهار درم زعفران و دار حینی از هر یکی جهار درم جاوشیر جند درم بسایج هشت درم جندبیدستر
درم جهار درم سکبینج جند درم فطراسالیون جهار درم جهار درم عصاره افسنتین پنج درم زراوند درم
فرفیون دو درم سنبل سه درم حماما دو درم زنجبیل سه درم جنطیانا سه درم اسطوخودوس پنج درم
بصل مصفی بر شد و بکار برد ایارج انکا غالیس نحمه معروفست در همه بیماریها و سوء مزاج غلیظ و خام

سودمند

سودمند بود و ابتدا آب فرود آمدن باز دارد و درد کلو و تنکی نفس و کوفتکی آواز نافع آید و خدا
در معده و شکم و حرارت در طبیخ سداب سودمند بود خاصه اکر سه قیراط جند بید مر بروی بر
کند و خداوند درد پشت و کلیه و خصیه در طبیخ کرفس سودمند بود و خداوند عرق النسا را در
طبیخ قنطوریون سودمند بود خاصه اکر جهار قیراط قنا الحمار با وی یار کند و در آب فلیسوم سودمند
بود و کسی را که سگ دیوانه کزیده باشد یا یکدرم سرطان نهری دهد و خداوند کرم و قولنج را در طبیخ
ذرشاهتره باید دادن بکرد نحمه حنظل بیست دو درم فراسیون و خربق سیاه و اسطوخودوس و سقمونیا
و بصل الفار المشوی و فرفیون و صبر و مر و عفران و حنطیانا و فطراسالیون و اشق و جاوشیر از هر یکی
یک اوقیه جعده و دار حینی و سکبینج و مر و سنبل و اذخر و بوزنه جیلی و زراوند مدحرج از هر یکی دو درم
بصل مصفی بر شد شربت جهار مثقال در نحمه صهاریخث کادریوس نیست ایارج جالینوس نحمه مرد
اما منافع این دارو از منافع لوغادیا و بنادر بطوس تمام تر و لطیف است و خداوند اغوه و فالج و تشنج
و خداوند استرخا شادرا سودمند بود و بول آمدن و مراد باز دارد و خلطها غلیظ و لزج از تن ایلاکند
بکرد غاریقون و نحمه حنظل و بصل الفار المشوی و اشق و سقمونیا و خربق سیاه و فرفیون و هیو
فاریقون از هر یکی هفت درم و سکبینج و زراوند طویل و مدحرج و بلیلین و دار حینی و جاوشیر
و جندبیدستر و فطراسالیون از هر یکی جهار مرو فوی زعفران و صبر جهار درم در افزاید و بصل
بر شد بعد از شش ماه شربت جهار مثقال با بد و در بعضی نسخ فراسیون آورده اند و از ابسایج
و افتیمون و مقل و کادریوس و سلیخه و فراسیون نه درم آورده اند بنادر بطوس بزرک نام دارو
و نام پادشاهی است که در عهد او ساخته اند انواع سوء المزاج را که از سردی و تری بود سودمند
باشد و قولنج بکشاید و اسهال ببرد آرد فراموش کاری و زایل کند و برص و جذام و استسقا که از
سردی بود و از ضعف جکر باز دارد و شش و مهز و کلیه و مثانه و رحم را نافع آید و خداوند صرع
جند یک عدس آب نمله لنج حل کند و در بینی جکاند و خداوند لقوه را همچنین نافع آید شربت جهار
مثقال در طبیخ افتیمون و غاریقون بعد از شش ماه دهد بکرد صبر اسقوطری پانزده درم غاریقون
بیست درم زعفران و دار حینی و زنجبیل و مصطکی و روغن بلسان از هر یکی سه درم و بوزنه جیلی یک نیم
درم عود بلسان و جعده و فرفیون و فلفلین و حنطیانا و تفاح الاذخر از هر یکی دو درم و ایارج و سورنجان
و سلیخه از هر یکی دو درم جندبیدستر جهار درم و بوزنه جیلی و مر و سنبل از هر یکی یکدرم بصل
مصفی بر شد نسخه شیخ الرئیس ابو علی ترتیب داده است و کفته کنجد نوبت از سه درم فرود آید
بکرد خربق سیاه یکدرم نحمه حنظل یکمثقال صبر پنج مثقال ملح هندی یکدرم دو دانک غاریقون
دو مثقال حجر ارمنی سه مثقال کل رنج یک مثقال بلیل سیاه و سفید و زنجبیل از هر یکی دو مثقال

وج وحاما وحاشا واسارون وحب البلسان وسعتر وتخم کشنیز وزوفی وتخم جرد از هر یکی
سه درم لسان الثور ده درم تخم شاسفرم وفالج مشک وتخم ادریجون تخم ترنج وتفح خشک از
هر یکی دو درم افتیمون یک درم نیم بعسل مصفی بسرشند وشربتی بهند تا برسد بکار برند ناقع بود اما وج
فیقرا اصل این ایج صبرست وفیقرا بدین جهت کویند از بهر آنک بلغم تو بان فیقرا ملح باشد وکلند
این اما وج خیزیست سنبل وسلیخه ومصطکی ودارچینی وعود بلسان وحب بلسان واسارون و
زعفران از هر یکی یک جزو صبر استوار ده دوا رهمشتاک هر دارها شربت تمام دو درم وفتیها این نسخه
معروف نیست ودستور طبیبان این باشد اما طبیبان از بهر بیماری تصرفی کرده اند وچیزی
در افزوده وچیزی بعوض چیزی نهاده اما دارچینی از بهر لطافت ومنفعت کردن احشا باشد
ومصطکی از بهر تقویت معده وزعفران کمتر کند با خود بعوض آن کل سرخ کند وحبین از جهت
وحبین از جهت خداوند عشیان وزعفران باید کردن عوض کل کند واسارون بر اسهال باری
وربطیها زایل کند واحشا را نافع بود وکاه باشد که بعوض اسارون بجابه کند از جهت لطافت
او وحب بلسان وعود بلسان معده را قوت دهد وتحلیل کننده اند وقوی فتاح الاذخر را زیاده
تا سحجی که از صبر افتد باز دارد وقوی اما وج خشک کشد وبکار برند وبعضی بدو برابر عسل بسرشند
اسهال زود تر کند وهمو کوید من صواب آن میبینم که مقل را حل کند واما وج را باب مقل بسرشند
وقرص سازند ومقدار مقل چندیک جزو از اجزا اما وج باید وقوی صبر مغسول کنند از جهت مجرد
لکن اسهال کمتر کند وکسی را که بیت آید واما وج بداده اند مضرت نکرده است اما اسهال اما وج
اندک باشد ودیر تر بود وباشد که اسهال روز دوم کنند وماده از اعضا غذا آرد چون معده
وروده وجکر تن اندکی جذب کند وطوبتها از دماغ فرود آرد وخداوند لقوه وکرانی زفان
واستخوانها اندامها وخداوند اوجاع مفاصل وخداوند قولنج را نافع بود اما وج فیقرا اسخه بیاسیر
از جهت خداوند بواسیر وتبها کهن ساخته اند وصداع بلغمی وسودایی زایل کند بکیر داصل الاذخر
وحب انیسون وخطیا نا وقسط وصب الذریره وسلیخه وعصاره افسنتین وشاهتره وزعفران
وجعده از هر یکی یکدرم وحضض وعصاره غافث از هر یکی سه درم شراب یک نیم درم فستخد دیکر
تبها کهن زایل کند وجکر وبیز را پاک کند بکیر اسطوخودوس پنج درم فتاح الاذخر وعصاره افسنتین
وعصاره غافث از هر یکی نیم درم جعده سه درم سنبل وداچینی واسارون وسلیخه وعود
بلسان وحب بلسان وزعفران از هر یکی دو درم صبر چند وزن همه باب نهم اندر جوارشها
باید دانست که این جوارش عنبر که یاد کرده می آید جوارشی معروفست واز بهر کرسی ساخته اند
وبدو باید خواند وزن بشهر لج یکی را دیدم که او را درد معده بود وبسیاری هاضم ویرا کرسی

داد و

داد و غذا نیافت وبدین جوارش عنبری غذا یافت بکرد نوبت ترنج وعود هندی وقرنفل یکایک وقاقله وجوز
از هر یکی یک درم نارشک والبسوس وجند بیدستر وتخم کرفس وانیسون وبزر الشبت الابیض از هر یکی سه درم وزنجبیل
بلسان دو درم برابر باده عنبی تخم مرزنجوش وزعفران از هر یکی سه درم صبر الثعلب یک مثقال نمیزاروغن
بلسان کداز دو ماسون بدان آب حل کند وهمه بعسل مصفی بسرشند ودو ماه بهند تا برسد وکی وهوش ماء
بهند شربت دو درم وخفقان ودرد معده وبیماری جشم را سود مند بود وبیرا از امراض اکدجوارش عود
معده ودل را قوت دهد وبس انرا نافع باشد بکرد عود هندی وقرنفل وزنجبیل ساذج هندی قاقله فالج
مشک ودار فلفل از هر یکی دو مثقال زعفران یکدرم بعسل مصفی بسرشند شربت دو مثقال بکار برد جوارش
مشک ضعیف معده را وبادها که در معده بود ودر امعا باد باسود بخفقان اسود مند بود بکرد مشک تبتی
نیم مثقال جزیره وقاقله قرنفل زنجبیل دار فلفل از هر یکی دو درم مرداسنجی سه درم عود هندی بلساوقیه
زعفران دو درم شکر مابود سه درم قصب الذریره کل سرخ وعود هندی از هر یکی دو درم بسرشند
شربت دو مثقال بکار برد جوارش ترنج بادها بشکند وطعام بکوارد وبوی دهان خوش کرداند بکرد نوبت
ترنج خشک سی درم قرنفل وجوز بوا وجزیره دار فلفل وفلفل وداچینی وخاکلیجان زنجبیل از هر یکی یک درم
مشک تبتی دانک سفر الکبیر بسرشند شربت دو درم بکار برد شیخ الرئیس ابو علی این ترتیب داده ترکیب
اوست وکفته منفعت کرده مفید آید بکرد عود هندی سه درم رشک تبتی دو دانک کافور سلیخه
دانک نیم دبا سه دانک نارشک وسعد وفالج مشک وزرنب وزرنباد از هر یکی یک مثقال داچینی و
مصطکی وزنجبیل وفلفل وقرنفل از هر یکی دو درم لسان الثور خ دو درم بادیان وتخم کرفس وحب
وسنبل از هر یکی یک مثقال بعسل مصفی بسرشند شربت دو درم بادها بشکند وخفقان ودانکه
باز دارد این همه ترتیب شیخ الرئیس است رطوبت معده کمتر کند وطعام فرود آرد وطعام بکوارد بکرد هال
وزنجبیل وداچینی وسلیخه وزعفران وفلفل وفالج مشک وزرنباد از هر یکی یک درم سعد زرنب ساذج
هندی وقرنفل از هر یکی سه درم عود هندی هفت درم عنبر یکمثقال لاجورد مغسول یکدرم کافور دو
دانک تربد چهار درم ملح هندی یکدرم بعسل مصفی بسرشند شربت دو مثقال بکار برد جوارش استقمونیا
قرنفل وتخم کندر تخم هلیون وتخم سیاه وتخم شاهتره وتخم کشنیز وتخم کندنا وتخم جوز وتخم
جرجیر وتخم اخرج وحب الخطمی ولسان العصافیر وکخد وتخم ترب وتخم ترب وتخم بجنین ومر
وحب الرشاد از هر یکی سه درم زنجبیل وشش فاقل خاکلیجان دار فلفل از هر یکی پنج درم سه اسفنج تر
پنج درم اشقیل مشوی سه درم بایند خیری وزن عدد دارها بعسل مصفی بسرشند شربت دو درم از شیر
تازه یا در مشک یا در ماء العسل بکار برند جوارش دارچینی خداوند ضعیف معده وکرده ولخلاط غلیظ
مفید بود وبادها بشکند بکرد داچینی وعود هندی وناشی خشک از هر یکی شش درم قرنفل وبلبلین

ودار بلیل وسنبل واسارون از هر یکی پنج درم زنجبیل یک اوقیه نعنع هشت درم خربوا قرنفل از هر یکی
دو درم مصطکی وانیسون تخم بادیان وسلیخه از هر یکی سه درم عسل مصفی بر شد دو درم قانون این
جوارش باین نسخه است و در اصواب می آید اگر بجای قرنفل کبابه کند سه درم خاولنجان زیادت کند
نافع تر باشد جوارش زنجبیل بادها بشکند و طعام بگوارد و اسهال باز کرده رهیضه را سودمند بود بکیرد
زنجبیل بیست هشت صمغ عربی بیخربوا از هر یکی ده درم قرنفل و دارفلفل و دارچینی از هر یکی پنجدرم جوز
بوا یک عدد زعفران یکدرم نشاسته کند مرجل درم شکر طبرزد یک رطل بغدادی کند جوارش کافور
طعام بگوارد و معده و جگر ضعیف را سودمند بود بکیرد زنجبیل و بلیل و دارچینی و قرنفل و ساج و سنبل
الطیب و شیطرج و جوز بوا و صندل و خشخاش و لسان و فاقله و بسباسه و قرنفل و نارمشک و طباشیر
و طباشیر و سعد و عود هندی از هر یکی نیم اوقیه کافور یا جی و ساج و قرفه و سنبل الطیب و مشک
تبتی از هر یکی یکدرم شکر طبرزد و نیم اوقیه عسل مصفی بر شد و بکار برد جوارش هندی قولنج و وجع
المفاصل و نقرس را نافع بود و ضعف معده را سودمند بود بکیرد شیطرج ساج هندی از
هر یکی چهار درم جوز بوا و نانخواه از هر یکی دو استار بلیل و دار بلیل از هر یکی پنج استار هلیله سیاه
سی استار نارمشک دو استار قرنفل پنجدرم بسباسه چهار درم بایند ده سیر شربت دو درم بایند
کهن باید جوارش بلد در خداوند معده سرد را نافع بود و فراموش کاری ببرد و ذهن را روشن کند و
ذهن و فکر را لطیف کند این جوارش را جوارش حکما خوانند از بهر آنکه این ترتیب حضرت سلیمان
علیه السلام داده است بکیرد بلیل و هلیله سیاه و بلیله و آمله و جندبیدستر از هر یکی چهار درم قسط
و بلاذر و زرنباد کابلی و شکر طبرزد و حب الغار از هر یکی دوازده درم عسل بلد در چهار درم سعد
هشت درم همه داروها بکوبند و بلد در را جداگانه بکوبند و بروغن کاو چرب کنند و بیخ نشاند و بلاید
و بکرنا قوام ارمان اید و بران عسل بلد در چند زیادت شده است اگر بوان ده درم بود با عسل آمیزد
و داروها بدان معجون کنند اگر کنز بود بلد در بکوبند و با روغن بجوشند و با زیبا کاید داروها نشان بدان
بر شد عسل دوا چند وزن همه داروها شربت بعد از شش ماه دو درم در پانیخ کرفس و بادیان بکار برد
و اکثر که این جوارش بکار برد خود را از تخم و ریاضت سخت و خشم و غم نگاه دارد و از جماع مفرط بسیار
باز کیرد و طعام سفید اج باید جوارش کند معده کرم کند و طعامها بگوارد و اسهال بلغمی باز دارد
بکیرد کندر و بوره از هر یکی شصت درم بلیل و دار بلیل از هر یکی ده درم شکر اسفید شصت درم
زنجبیل و خولنجان از هر یکی دوازده درم جوز بوا و قرنفل و خربوا از هر یکی پنجدرم مشک تبتی نیم درم
بعسل مصفی بر شد شربت سه درم فیفرس معده ضعیف را سودمند بود و کرنه روی صافی کند
و غذا و هواسیر را نافع بود و نوبت باه زیادت کند بکیرد هلیله کابلی و بلیله و آمله و بلیل و دار بلیل

وزنجبیل و سعد و سنبل و شیطرج هندی اجزا سوا تخم شبت و تخم کندنا نصف الجزو جفت الحدید
المدبر الحمص مایه اجزا بعسل مصفی بر شد بعد ما که بروغن کاو ملوث کنند و شش ماه نگاه دارد تا
بر سد شربت دو درم بکار برد و قوی در بن جوارش دو درم مشک زیادت کند نسخه دیگر خداوند معده
کرم را سودمند بود بکیرد هلیله کابلی و بلیله و آمله و بیخ سوسن و کل سرخ و اذخر اجزا سوا خیخ الحدید
مثل الحلو شکر طبرزد بقوام کرده و داروها بدان بر شد شربت دو درم سنک در شراب سیب و ماند آن
بکار برد جوارش حب الآس معده را قوت دهد و اشتهاق بلغمی باز دارد بکیرد حب الآس کبیر هلیله سیاه
و بلیله و آمله و طالسفر از هر یکی بیست درم بلیل و دار بلیل و زنجبیل از هر یکی ده درم مصطکی و فرد ماما و کزبرا
و انیسون و زیره کرمانی و سنبل و سلیخه و فاقله و قسط از هر یکی شش درم جوز بوا و تخم کرفس و انخواه از
هر یکی پنجدرم ساج هندی رحاما از هر یکی چهار درم همه کوبند و بعسل مصفی بر شد شربت یکدرم بکار برد
جوارش خوزی معده و جگر ضعیف را سودمند بود و ادرار بول کند بکیرد قسط و قرفه و سنبل و حب
لسان و سلیخه از هر یکی ده درم جوز بوا بیخ عدد فاقله قرنفل انیسون اکلیل الملک شیطرج نارمشک
از هر یکی چهار درم بسباسه سه درم نمار و تطویل بر ناچیزی اشته از هر یکی پنجدرم و در بیخی نسخه
هلیله سیاه و کابلی از هر یکی دو استار هر دو بروغن زیت بریان کنند بلیله ده عدد حب الآس چند وزن
همه داروها چون سرمه بساید و شکر طبرزد بقوام آرد و بدان بر شد چند یا روه آب سرد بدان دهد
بنداند بر سد پس بکار برد جوارش خوزی کوچک اسهال باز دارد و معده را قوت دهد و طعام بگوارد
بکیرد دانه مویز بریان کرده نیم حب الآس مسوی ده استار حق قوب نطی بدانه کند و کرمازک نانخواه
از هر یکی ده درم همه بعسل مصفی بر شد یا بفکر جوارش شهر یاران معده و جگر بهرد را و کسی را
بیم استسقا بود سودمند باشد و اسهال برنج کند بکیرد شیطرج هندی و بلیل و دار بلیل و
قرفه و فاقله صغار قرنفل و نارمشک و ساج هندی و نشاسته کندم و مصطکی و فاقله کبار
و دار چینی و سنبل و سلیخه و تخم کرفس و انخواه تخم بادیان و انیسون از هر یکی شش درم انجبار
و قرنبا از هر یکی دوازده درم سقمونیا دو درم شکر طبرزد بیست درم بانکبین مصفی بر شد شربت
بقدر حاجت بکار برد جوارش انجدان بادها بشکند و معده پاک کرداند بکیرد بلیل و تخم کرفس
از هر یکی دوازده درم انجدان سفید سیزده درم بعسل مصفی بر شد جوارش سماق اسهال صفرا باز
دارد و معده را قوت دهد بکیرد سماق پاک کرده سی درم بست بن و جو و بست سیب و بست کدک
و حق قوب شامی از هر یکی نیم حق همه با مویزه دانه بر شد و بکار برد جوارش طباشیر اسهال صفرا ببرد
و فشکر باشاند و کسی را که تب بود سودمند باشد بکیرد طباشیر و کل سرخ از هر یکی ده درم بزر البنج

وصمغ عربی مصطکی زعفران وافیون از هر یکی دو مثقال جلنار وسماق وعصاره لحیة التیس از
هر یکی هفت درم حب الآس ده درم بشراب سیب یا رب ابی بر شد شربت چهار درم باید جوارش
طباشیر بکرده ده درم گل سرخ سه درم سماق بآن کرده دو درم جلنار یکدرم فاقله بکار یکدرم مصطکی
وعود از هر یکی نیم درم در شراب آبی بر شد شربت سه درم بچهار درم بکار برد جوارش هلیله
زرد لسهالی که از صفرا وبلغم بود باز دارد بکرد هلیله زرد بریان کرده چنانچه در اول گفته
آمده است بلیله جوز حب الآس وحب الرسادة ثم الطرفاسک از هر یکی نیم جزو عود گفته سکنجبین شاد
شربت دو درم سفوف سازد با شراب آبی یا آب مورد وبکار برد جوارش زیره نسخه علی صمغ نخست
بکرد زیره مدبر بکمون سداب خشک وبلیله زرنیخ از هر یکی ده استاد بوره ارمنی بیست درم عسل
مصفی بر شد وبکار برد نسخه دیگر معده را گرم گرداند وبادها بشکند وآروغ ترش براورد و
سده بگشاید واگر کسی را از قولنج رنج باشد وبین سه ارق سمهون بکار برد از قولنج امان یابد بکرد
زیره مدبر صد درم زنجبیل بیست درم بلیله ده درم افتیمون سی درم بوره نان بیست درم عسل مصفی
بر شد بکار آید جوارش جالینوس عد اندامها را قوت دهد وبادها بشکند وبسیاری بول که از
سردی مثانه بود باز دارد وسرفه بلغمی زایل کند وباه را یاری دهد وبوی دهان خوش کند
وکرنه روی صافی کند وباد باسور ودیوانگی ودرد سر که از سردی بود ببرد وخداوند نقرس وقولنج
وخداوند بهق سرد را نافع بود وکسی که ریشی بلید دارد نافع آید وسیاهی مویرانگاه دارد وهر که زبون
تر یک بیست ویک روز باز ایستد از بیماریها برهد بکرد سنبل وفاقله وقرنفل وسلیخه وداد
چینی وقرنجان وزنجبیل وزعفران وبلیل سفید وداد بلیل وقسط وعود بلسان وسعد وحب
الآس واسارون وقصب الذریره از هر یکی جزو شکر چند همه بعسل بر شد ویک هفته
بکار در شربت دو مثقال نباشد واگر بعد از طعام یک ساعت خورد روا باشد وهر چند این جوارش
کهنه می شود بهتر وقوی تر بود واین داروها خود نباید گرفتن از بهر آنکه جالینوس از خود گرفتن
حکایت کرده باب دهم اندر اطریفلها باید دانست که اطریفل بزرگ معده وامعا را قوت
دهد وگرم کند وطعام را بگوارد ومثانه قوی کند وقوت باه بیفزاید بکرد هلیله کابلی وبلیله وامله
وبوزیدان وبیاسد وشطرج هندی ونسخه فاطی از هر یکی یک جزو تودری بهمین وبهمین و
لسان العصافیر از هر یکی نیم جزو همه بکوبد وبجربه بزر وبروغن گاو چرب کند وبعسل مصفی
بر شد وبکار برد نسخه دیگر طبع را نرم کند ومعده را از صفرا وبلغم پاک کند هلیله زرد و
کابلی وبلیله وامله از هر یکی ده درم اصل السوس پنج درم تربد سفید بیست درم زنجبیل سه درم
بسطرج سه درم قرنفل دارچینی وخربق از هر یکی دو درم شاه ترهه ده درم گل سرخ چهار درم بعسل

سقاطل

بر شد

بر شد شربت از چهار درم تا چهده درم بکار برد اطریفل کوچک معده ضعیف را نافع بود وروطوبت کم کند وکرمدوری
صافی کند وبیاسر بر دیگر هلیله کابلی وبلیله وامله از هر یکی اجزا سواء هلیله سیاه پانزده نیم کوفته بیخته
بروغن گاو چرب کرده وبعسل مصفی بر شد شربت بقدر الحاجت والمشاهده اطریفل بیاند خداوند بیماریها
صفرا باسور مند بود وتاریکی چشم که از معده خیزد وسرگشتی باسور مند بود بکرد هلیله زرد مجهل درم
وهلیله کابلی چهار درم وبلیله وآمله از هر یکی بیست درم شاه ترهه پانزده درم سنا مکی دو درم گل سرخ یک استار
انیسون ومصطکی از هر یکی بچهار درم همه بکوبد وبه بزر دیه بروغن بادام چرب کند واگر سفوف نا بقدر حاجت بدهی
یا کند اسهال بشتر کند اطریفل افتیمونی خداوند بیماسرد ای باسور مند بود وسیاهی مویرانگاه دارد
تا دیر سفید شوند وبواسیر را نافع بود بکرد هلیله کابلی بیست درم بلیله وامله از هر یکی چهار درم شطرج
وزرنباد وغاریقون از هر یکی سه درم انیسون ومصطکی وخربق وقرنفل وسنبل جوز بوا از هر یکی دو
درم تربد شاه ترهه سه درم غاد کرد وگردن گوسفند بود خشک کرده پنج درم بعسل مصفی بر شد شربت
پنج درم باید اطریفل مغل بواسیر را نافع آید بکرد هلیله کابلی وبلیله وامله از هر یکی پرابر مغل چند وزن
همه داروها بآب کنتا حل کند وبعسل بر شد شربت چهار درم بکار برد اطریفل ماهان بدهد خداوند بلغم
وریح را باسور مند بود وسوی ذوق سفید نکرد وهمه بیماریها بلغم را نافع آید بکرد هلیله کابلی بیست
درم وبلیله وامله از هر یکی ده درم تربد پانزده درم سعد وشطرج وزنجبیل از هر یکی سه درم سادج هندی
پنج درم بسلیخ واسطوخودوس از هر یکی هفت درم غاریقون شش درم قسط سه درم مصطکی وکندر
انیسون وقرنفل وخربق از هر یکی دو درم فلفل ودارفلفل زارشل از هر یکی چهار درم بعسل مصفی بر شد
شربت سه درم بچهار درم بکار برد نافع بود ونسخه دیگر خداوند بهق وریح را باسور مند بود بکرد هلیله
کابلی وبلیله وآمله ودو قو از هر یکی بچهار درم جوز بوا وغاریقون وعاقرقرحا وشطرج از هر یکی دو درم
دارفلفل وقرنفل از هر یکی چهار درم بعسل مصفی بر شد شربت سه درم بکار برد نسخه دیگر جالینوس را
سود مند بود بکرد بزنک کابلی مقشره درم وتربد وحب النیل وقسط از هر یکی پنجدرم وقنبیل فندس
وافتیمون وسلیخه نقطی وخردل سفید وتخم الحظل وداشن خشک وسعد از هر یکی سه درم
بیسه کوبد وبه بزر دیه وبعسل مصفی بر شد شربت یک مثقال باید اطریفل شاه ترهه خداوند جرب وخارش
وسعفه را سود مند بود بکرد هلیله زرد یک جزو هلیله کابلی سه جزو وبلیله وامله ثلثا جزو سنا مکی
ربع جزو وشاه ترهه ده جزو وگل سرخ شش درم افتیمون نیم چندان بکوبد وبقسمش بر شد شربت چند
یک جزو قوی سنا مکی وشاه ترهه از هر یکی نیم جزو وکنند وبجای افتیمون یکدرم ریوند آورده اند ودر
درم جرب کند در اطبخ خاب بکار برده اند وطبیاز دیگر هلیله زرد وکابلی وبلیله وآمله وشاه ترهه
از هر یکی جزو وکنند همه ادویه بروغن گاو چرب کرده وبقسمش بر شد شربت چهار درم یا چهده درم بکار برند

اطریفل کبیری صداع کرم را سود مند باشد و بخارها از سر باز دارد هلیله کابلی و بلیله و امله و کشنیز خشک
از هر یکی یک جزو هر بوغن بادام مرهم کند و بنفشه بر شد و قوی هستی هلیله خشک کند و نخود دیگر
عرق سداب را نافع بود و طبع قوی دارد و ماده ان علت از تن پاک کند هر کران اطریفل ده روز بکار
بکار دارد ازین علت سلامت یابد دیگر هلیلجات چهارگانه و امله و زرد و زنجبیل و قنبیل برابر نمایند چند چند
هر در نمایند بر شد یا بیست و یازدهم اندر ترتیب قرصها باید دانست قرص الکوکب را بیشتر طبیبان ماقوام
مبارک و بزرگ داشته اند و منافع او بسیار است معده ضعیف که فضله می بندد و از اندامها دیگر بد می آید
و اورغ ترش را باطل کند و بجوزه و برشیاقی طلی کند در سر و تن لها برد و بر نزد باوی بر شد بر دندانی که
خورده شده باشد با آب شبد اهمد سرد مند بود و با شراب سرکه مرصافی و چند بیدستر سنبل و سکبینه
و گل بصره و بوست بیخ لفاح از هر یکی چهار درم زعفران و افیون طلع و کوکب الارض از هر یکی نیم درم تخم خشخاش
سفید و سیاه از هر یکی هفت درم دوقو و افیون و بزر البنج و الابیض و سیسالیوس و سعد تر و تخم کرفس
از هر یکی هشت درم سعد و افیون بشراب بجوانی حل کند و دارو را خشک کرده و بجنبد بدان سر بنهند و اقراص
کند هر یک نیم درم و در سایه خشک کند و بعد از شش ماه بکار برد و در بعضی نسخ از کوکب الارض چهار درم
آورده اند قرص آورد نسخه معروفست خداوند درد معده سرد مند بود در طوبت معده را ببرد و تهیه مزمن
بامعی زایل کند دیگر برگ گل بیخ هفت درم سنبل و اصل السوس از هر یکی ده درم مثلث بر شد و اقراص کند
و در سایه خشک کرده اند شربت دو درم با سکبینج ساده یا سکبینج عنصلی بکار برد نسخه دیگر تهیه اسحق را
سود مند بود دیگر گل بیخ شش مثقال اصل السوس چهار مثقال سنبل دو مثقال سلخه یک مثقال سکبینج
عنصلی با منجیج بر شد و اقراص کند قرص آورد المثل اسهال صفرا کند دیگر گل بیخ ده درم ربب السوس بیخ
سنبل سه درم سقمونیا انطاکی سه درم مصطکی دو درم بر شد قرصها سازد شربت دو درم با جلاب
و آب سرد خداوند تب را دهد و در بعضی نسخ گلاب دوازده درم آورده اند بجای ربب السوس اصل السوس
آورده و سنبل از هر یکی هشت درم است و مصطکی بیست نسخه دیگر تهیه اکحل و اسحق و برقان را نافع کند
و سداع جگر بکشاید دیگر گل بیخ ده درم طباشیر و ربب السوس از هر یکی سه درم سنبل دو درم غافث
بیخ درم افیون و مصطکی از هر یکی یک درم تر بخبین پاک کرده ده درم بگلاب تر بخبین را حل کند گرداند
و دارو را بدان بر شد شربتی یک درم را دو مثقال با سکبینج ساده یا بزوری بوقت حاجت فرماید نسخه
دیگر شطر الغب را سود مند بود دیگر گل بیخ و اصل السوس از هر یکی چهار درم طباشیر دو درم تر بخبین
سه درم سنبل و عود و زعفران و زرشک از هر یکی سه درم ربوند جفی چهار درم طباشیر و گل بیخ
و لک مغسول و صمغ عربی بریان کرده از هر یکی نیم درم بزر الحماض بریان کرده شش درم گل ارمنی هفت
بلعاب بدانه بر شد و اقراص سازد نسخه دیگر عنب خالصه را نافع بود و حرارت بنشاند دیگر گل بیخ

شش درم

شش درم بزر الحماض و صمغ عربی از هر یکی چهار درم نشاسته سه درم زرشک و طباشیر و تخم خرفه از هر یکی
دو درم کثیرا و زعفران و سنبل و ریوند از هر یکی یک درم کافور دانگی جمله کوفته قرص سازد نسخه دیگر تهیه
مختلف که با ماده صفرا و بلغم بود با صفرا غالب باشد سود مند بود دیگر گل بیخ ده درم سنبل سه درم
اصل السوس بجند و تخم خیارین و تخم فرنج از هر یکی چهار درم قرصها سازد قرص کافور تب گرم و در معده
مکدر از کرمی بود نافع آید دیگر زرشک بی دانه طباشیر گل بیخ از هر یکی هفت درم تخم کاهو تخم خرفه و تخم
کشنی از هر یکی سه درم مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو شیرین از هر یکی بجند صندل سفید دو درم کثیرا سه درم
رب السوس دو درم کافور یک درم بلعاب اسبغول بر شد و اقراص کند شربت دو درم با سکبینج تر بخبین
دیگر تهیه خوفی و صفرایی و حرارت و طبقه را سود مند بود و جگر را خشک گرداند و تب دق را نافع
بود دیگر طباشیر بجند گل بیخ درم تخم کدو گل بیخ درم کشنی سه درم مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو
شیرین از هر یکی هفت درم رب السوس و صندل سفید از هر یکی سه نیم درم تر بخبین منقی بجند درم کافور
و ماحی نیم مثقال بلعاب بدانه اقراص کند هر بار دو درم با جلاب یا سکبینج بکار برد و خداوند
تب صفرا را با شراب غوره دهد نسخه دیگر خداوند تهیه اگر و معده و سر با سود مند بود دیگر طباشیر
بیخ درم تخم خیارین و مغز کدو بجند مرکتیرا بجهار درم سنبل و عود خام و قاقله از هر یکی دو درم
کافور یک درم شحم کوک سه درم ربب السوس ده درم صندلین دو درم بلعاب بدانه بر شد و
اقراص سازد و با جلاب بکار برد و اگر با دو نوع دهد صواب تر باشد نسخه دیگر سداع جگر و تهیه اگر مرد دیگر
بنفشه خشک و نیلوفر از هر یکی سه درم تخم خیارین مقشر و طباشیر و زعفران از هر یکی دو درم گل بیخ
سه درم ریوند جفی و لک مغسول از هر یکی دو درم مرکتیرا یک درم رب السوس دو درم تر بخبین
ده درم اقراص کند و با سکبینج بکار برد نسخه شیخ الرئیس ابو علی رحمة الله علیه است دیگر تخم کشنی
و تخم کوک و تخم خرفه از هر یکی دو درم و تخم کدو شیرین از هر یکی دو درم سرطان محرق و زعفران و
رب السوس و کافور ماحی از هر یکی درمی رب کند و اگر بابد و اگر نبود صندل یقاصری بجای
ان کند گل بیخ چهار درم خداوند تهیه محرق و تب دق را نافع بود دیگر طباشیر و گل بیخ و سماق پاک کرده
از هر یکی دو درم بزر الحماض و بزر البقله از هر یکی بجند و طباشیر بجند درم صمغ عربی و گل ارمنی از هر یکی
سه درم اقراص کند شربت دو درم با شراب ابی بابت جو و شکر خورد و اگر بدل سماق زرشک پاک
کرده کند دو درم شاه بلوط زیادت کند صواب تر آید دیگری اسهال صفرا باز دارد و نشنگی ببرد و خداوند
تهیه صفرا را سود مند بود دیگر طباشیر بجند درم گل بیخ هفت درم صمغ و نشاسته و بزر الحماض
گل ارمنی و زرشک پاک کرده و تخم فرنج مخیص از هر یکی سه درم صندلین دو درم تخم شاه مسته
هفده درم طباشیر سه درم زعفران نیم درم شربت دو درم با شراب بهی بکار برد دیگری خداوند

داخطر را نافع بود بکیرد طباشیر دو درم تخم خرفه تخم کاهو از هر یکی انزده درم کثیرا خشک ملین بهمن
پنج درم کل سرخ بجدرم کل ارمنی بجدرم جلنار دو درم رانا قیا دو درم صندلین صمغ عربی از هر یکی دو
درم کاتو ریشم درم اقراص کند هر یک سه درم با آب انار ترش یا کلاب سرد دهند قرص زرشک
بیماری مبکر مرا سود مند بود بکیرد زرشک ابا کرده ده درم کاشی تخم و تخم فرنج و تخم خیار بن از
هر یکی سه درم کل سرخ بجدرم رب نیجبین تخم خیار بادرنک منفش از هر یکی یکدرم سنبل سیر دو درم
شربت یک مثقال با دو درم بیاسکنجبین بکاربرد دیکری اماس جکر و سپرز را نافع بود و تشنکی بنشاند
بکیرد زرشک ابا کرده پنج درم خیار و نعنع طباشیر از هر یکی سه درم مصطکی و لک مغسول در یوند
جبین از هر یکی یکدرم زعفران یکدرم سنبل و رب السوس و نیجبین منفی از هر یکی سه درم شربت
دو درم با سکنجبین بکاربرد دیکری بیماری جکر را بیکبار آب بود و بی نان و سپرز را نافع آید بکیرد زرشک
پاک بجدرم نیجبین منفی سه درم کشوث دو درم غافث دو درم تخم خیار و کدو درم سنبل یک درم
و طباشیر سه درم زعفران و لک و ریوند جبین از هر یکی یک درم رب السوس دو درم نیجبین
با آب کشنه حل کند و ادویه بدان قرص سازد و با سکنجبین را با آب کشنی بکاربرد دیکری اماس
معده و جکر کرم و بیت ها کرم را نافع آید بکیرد زرشک و رب السوس و کل سرخ و تخم خیار بن نعنع
تخم خربزه از هر یکی سه درم مصطکی و سنبل و عصاره و غافث از هر یکی دو درم طباشیر یکدرم نیم
نیجبین شش درم دارو ها بدان بسرشد و اقراص کند و با سکنجبین بکاربرد نسخه دیکر شیخ الرئیس
ابو علی رحمة الله علیه است اماس جکر و سده و طحال کند بکیرد زرشک با عصاره او بجدرم عصاره
غافث طباشیر از هر یکی دو درم لک مغسول زعفران یکدرم سنبل افسنتین رومی ریوند جبین لسان الثور
از هر یکی دو درم نیم زعفران یکدرم با آب کشنی سرشد بکاربرد قرص الملک بیماری جکر و سپرز و
سده جکر را نافع بود و طعام بکوارد بکیرد لک مغسول ریوند جبین مصطکی از هر یکی سه درم سنبل و
تخم کرفس الخیاء اذخر و اهل مغز بادام ملح و قسط رقی و عصاره و غافث و اسارون و جنطیانا
از هر یکی یک درم نیم اقراص کند هر یک یک مثقال با سکنجبین بزوری بکاربرد دیکری بیماری جکر و سده
را نافع بود بکیرد ریوند جبین و عصاره غافث زراوند بوابر و مر بعنوفج رب السوس و عصاره زرشک
زیادت کرده اندقرص ریوند اماس جکر و سپرز را نافع بود و زرنخی که برتن آید سود مند باشد بکیرد ریوند
جبین هفت درم قرع و لک مغسول از هر یکی چهار درم تخم کرفس و غافث و انیسون و غاریقون از
هر یکی سه درم حمه بکوبد و بیزد و اقراص کند هر یک پنج مثقال شربت یک قرص با سکنجبین بکاربرد
نسخه دیکر بیماری و درد جکر را سود مند بود و اسهال باز دارد بکیرد ریوند جبین و لک مغسول از هر یکی
سه درم طباشیر و کل سرخ از هر یکی چهار درم بزر الماس بجدرم زعفران نیم درم اقراص کند هر یکی دو درم

بکاربرد

بکاربرد قرص افسنتین خداوند تبها کهن را نافع بود و سده بکشاید و ادرار البول کند و اشتها طعام
بدید آید بکیرد افسنتین رومی و اسارون و انیسون و تخم کرفس و مغز بادام ملح برابر قرص سازد
شربت یک مثقال با دو درم بکاربرد دیکری بیماری معده و سپرز را نافع آید و تبها آبخنه برد بکیرد
انیسون ده مثقال اسارون و افسنتین و زوفا و تخم کرفس و مغز بادام ملح و مصطکی و سنبل از هر یکی
یک مثقال صبر اسقوطری و ساذج هندی از هر یکی یک مثقال نیم عصاره غافث یک مثقال اقراص
کند و بکاربرد دیکری خداوند معده را که از بس طعام مرد و نافذ نکند سالکن فشرده قوابه دیان اقراص
ایارج قرص کوبند بکیرد افسنتین دو درم تخم کرفس و انیسون از هر یکی پنج درم سلیخه هیده درم و طبل
جنبید ستر و امون از هر یکی دو درم اقراص کند و هر یک دوی سه نخود که چهار درم آشتی چهار استار زراوند طویل
دو استار تخم غنکست و فلفل سیاه از هر یکی شش استار اشق حل کند و ادویه بالخشک بکوبد و بدان
بسرشد و اقراص سازد هر یک دو نیم با سکنجبین دهد دیکری بیماری جکر را سپرز و جکر را نافع بود و تبها کهن
و مرکب زایل کند بکیرد عصاره غافث و عصاره افسنتین و صبر از هر یکی پنج درم هلیله زرد مقشر
سه درم مصطکی زعفران از هر یکی یکدرم رب السوس دو درم با آب کشنی بسرشد و اقراص سازد شربت
دو درم با آب دیکری اماس جکر و سپرز و استسقا بیرد بکیرد عصاره غافث پنج درم اذخر زعفران
و سنبل و پنج کرد از هر یکی سه درم جعده و کافیطوس و بزر و طحا و اسفیل مشوی از هر یکی یکدرم
جاوشیر و بزر با آب کشنی حل کند و دارو ها بدان بسرشد و اقراص سازد شربت یک درم بزهر اسکنجبین
بکاربرد قرص الفوه و تبها کهن و خداوند درد جکر را سود مند بود بکیرد قوه و پنج کرد و زرا و ندکده مافسنتین
از هر یکی برابر قرصها سازد و با سکنجبین دهد قرص انیسون تبها کهن را سود مند بود و طعام بکوارد و مواد
غلیظ را لطیف کند بکیرد انیسون و تخم کرفس و بادیان از هر یکی سه درم مر و بوا و نعنع و فاقله از هر یکی دو درم
عصاره غافث و عصاره افسنتین و نفاح لاذن و ریوند جبین و فطراسالیون و مصطکی و زعفران و کل
سرخ و سنبل از هر یکی یکدرم قرص سازد هر یک چهار دانک شربت یک قرص با ماء الاصول دهند دیکری
تب بلغمی و تبهای سود مند بود و سده بکشاید و جکر ضعیف را سود مند بود بکیرد انیسون چهار درم
ساذج هندی و اسارون از هر یکی سه درم افسنتین رومی بادام ملح صبر از هر یکی چهار درم عصاره
غافث سه درم مصطکی و تخم کرفس از هر یکی دو درم سکنجبین اقراص کند هر یک یک مثقال با طبیخ افسنتین بکار
برد و در بعضی نسخ یکدرم تخم شبت اورده اند قرص سازد بوی کافی را که بات کرم و طبع خشک کند
سود مند و طبع فرود آرد بکیرد مادیون مدبر دارچینی هلیله زرد و شکر طبرزد برابر شربت یک
مثقال با جاه بیا شراب بنفشه دهند قرص ابراهیم سبز نعلب را بکار ذکر بکیرد ابراهیم اجمل درم طبل

سفید و سنبل و اشق بسرکه حل کند و داروها بدان بسرشد و اقراص سازد هر یکی دو درم باسکجبین
بکار برد و اهرن میگوید انکه این قرص ساخته حکایت کرد که مرا خوک بود و سه روز این قرص بداد
پس اندکی بشد قیء سرزا و کداخته بود و همچنان قرص که مازلک این ترتیب جالینوس است
سپرز بگدازد و این قرص همین حکایت میکند که اهرن از قرص ابرسا کرده بکرد کن مازلک جماز مثقال
بلبل سفید و سنبل و اشق از هر یکی دو مثقال اشق بسرکه عنصل حل کند و داروها بدان بسرشد و
اقراص کند هر یک یک مثقال باسکجبین بکار برد قرص ترتیب جالینوس منزه را سودمند بود
و همان حکایت نیکند بکرد کن مازلک ده درم اسقولوبندیون هفت درم حب بلسان شش درم
حب الفلفل شش درم بوسنج کبیر هفت درم زراوند طویل شش درم فوه بجندم اقراص کند هر یک
یک مثقال باسکجبین بکار برد نافع بود قرص العود عشی که از بیل اشفراعنا بود بسبب ضعف قوت
زایل کند و قی باز دارد و هیضه را نافع باشد بکرد عود شمار و سنبل و قرنفل از هر یکی یک درم گل
نیلوفری دو درم طباشیر سه درم کابه دو درم سنک سک بغدادی دو درم کندر و گل سرخ
از هر یکی سه درم اقراص کند هر یک دو درم با شراب شیب یا با شراب اهی بکار برد یا ماء اللحم
و مرامی آید که درین نسخه نیم مثقال مشک و دو درم بوست بشد که نظامر غال آن بود زیادت
کند صواب بود قرص راشن قی و اسهال و هیضه باز دارد و خواب آرد و حس معده حار کند بکرد
قرنفل ده درم سک بگدازد قرفه یکدرم راشن خشک یک نیم درم مصطکی و افیون و بوسنج لفاح
از هر یک یک نیم درم این جمله ده قرص بود شربت یک قرص بکار برد قرص الکل چون برامدن برقه
باز دارد بکرد سرمه اصفهانی و حجر الدم ملیس و مرداسنجین از هر یکی سه درم سرمه جلنار و مازو
از هر یکی دو درم سرمه کونه سوخته و اقاقیا از هر یکی یکدرم لاذن و زعفران از هر یکی نیم درم بریشان
یکدرم نیم باب لسان الحمل بسرشد و قرصها سازد شربت دو درم و در بعضی نسخ سه درم کهربا است
و در آب باران حوره و نخت طباشیر و گل ارمنی در آب افکند یک شب و روز دیگر این قرص
در آن حل کند و بکار برد قرص بسر قرص امکه خون بر فروق باز دارد و اسهال خون را منع کند بکرد دیسو
ملیس نشوا للبان اقاقیا مصری جلنار سومق صمغ کتیرا طین الختم و دارچینی اقراص سازد شربت
دو درم با رب آبی نافع آید مرا جینی می آید که دارچینی نخواید بوند چینی می باید مکرر از اسخان
سهو افتاده بود قرص بیت بول خون باز دارد و قرحه و مثانه را نافع بود بکرد گل مختوم و طباشیر و کتیرا
و صمغ فارسی و تخم خرفه و تخم خیارین و برابر تمخیج سرشد و اگر حرارت غالب بود بلعاب اسبغول
بسرشد و با اشکاب دهد قرص کاکنج قرحه کلیه و مثانه را نافع باشد و بول خون باز دارد و سوزش
بول را نافع بود بکرد بکرد تخم خیارین ده درم گل مختوم صمغ کندر و مرداسنجین از هر یکی دو درم نیم تخم

قرص کاکنج

سفید

سفید مغز بادام شیرین دب السوس نشاسته کتیرا از هر یکی دو درم تخم کرفس و دو درم کاکنج شش درم ابزین
یکدرم همه بکوبد بلعاب دانه آبی بسرشد و اقراص کند هر یک سه درم شربت یک قرص با شراب نبیذ
دهد نسخه بحریت قرص اللبوب قرحه کلیه و مثانه از بیرا لک کند بکرد مغز فندق و فستق و مغز بادام
شیرین و مغز دانه ابی از هر یکی چهار درم تخم خیارین و تخم خربزه و تخم کدو شیرین همه پاک کرده ریباس
و الحماض از هر یکی بجندم تخم بحلب پاک کرده سه درم نشاسته و تخم خطمی و تخم خیاری و تخم فرفخ از
هر یکی سه درم شیر بادیان شاهتخم جلغوزه و مغز بادام تلخ از هر یکی چهار درم تخم کرفس و دو قی از هر یکی
سه درم بزر البنج الابیض و افیون از هر یکی دو درم گل ارمنی ده درم همه بکوبد و بلعاب تخم کتان بسرشد
و اقراص سازد هر یک دو درم با آمیخته بسرشد و با کلاب آمیخته قرص الحنطاص قرحه و جرب مثانه و خون
آمدن بول و سوزش آن باز دارد بکرد خشاش سفید و سیاه از هر یکی دو درم بزر البنج الابیض چهار
دانک کتیرا و نشاسته و صمغ عربی از هر یکی یکدرم طباشیر و کهربا از هر یکی یک نیم درم کندر شیر دو درم
گل ارمنی و قرمزی و تخم مرا از هر یکی یکدرم سماق و گل سرخ از هر یکی چهار دانک دو چینی دو دانک آب
لسان الحمل اقراص کند هر یک دو درم سنک باسکجبین سفرجل بکار برد قرص جلنار اسهال خون و بسیاری
بول باز دارد بکرد سابغه و جلنار و گل ارمنی و صمغ عربی از هر یکی چهار درم و گل سرخ و اقاقیا از هر یکی
بیست درم کتیرا دو درم همه بکوبد و اقراص سازد هر یک دو درم بکار برد قرص بنفشه خداوند تب را
که با سرفه بود سرد مند باشد بکرد بنفشه و مغز بادام شیرین و مغز کدو شیرین و مغز تخم خیارین
و گل سرخ از هر یکی بجندم دب السوس و گل ارمنی و نشاسته از هر یکی سه درم مصطکی کثیرا
سنبل یکدرم کتیرا بجندم اقراص کند هر یک یک درم شربت قرص با کلاب دهد قرص سنبل الماس
صلب در معده و اماس جگر را نافع بود بکرد سنبل و فقاح الاذخر و سلیخه و گل سرخ و دیوسیتی و قصب
الذریره از هر یکی سه درم زعفران و مر و افیون و قسط و فلفل از هر یکی یکدرم تمل و مصطکی از
هر یکی دو درم اشق نیم درم سرکه حل کند و داروها بدان بسرشد و اقراص سازد هر یک دو درم و از جهت
اماس معده با مشک دهد و از جهت اماس جگر باسکجبین قرص غاریقون سپرز غلیظ بگدازد بکرد
غاریقون بجندم و طباشیر انبل ادریس از هر یکی دو درم گل سرخ بیخ درم عصاره غافث سنبل لک
مغسول بوند چینی بوسنج کبیر درسرکه غاریقون سپرز از هر یکی اقراص کند شربت دو درم باسکجبین
بلیله قرص زیغ خداوند قروح امعا را بدان حقنه کند قرحه را پاک کند و زود تر درست کرد الذبکرد
زرنخین از هر یکی جزوی اهل آب ارشیا دو جزو قرطاس محرق قلعه آن با آب لسان الحمل بسرشد و اقراص
سازد و بکار برد بقدر حاجت قرص قلیفر یقون خوره دندانها و کرمی شدن دندان و ناصور را سودمند
بود بکرد اهل ابشار شاسه دو درم ریباس یمانی دو نیم درم مرسه درم نوشادر چهار درم همه بسرکه

بساید و خشک کند و بسرکه حل میکند و طلی سازد تا خون از انجا بیاید بغایت سود مند باشد **باب**
دوازدهم اندر سفوف باید دانست که سفوف طباشیر دل را سود مند بود بکرد گل سرخ و طباشیر از هر یکی
سه درم کشنیز خشک دو درم و سه درم و از ید کهربا از هر یکی نیم درم کافور دانگی شربت دو درم با
سکنجبین سفرجلی بکار برد دیگری معده گرم و حشا دخانی را سود مند بود بکرد گل سرخ و طباشیر از هر یکی
ده درم سماق ده درم کشنیز خشک سی بخدرم شربت سه درم را بآب انار ترش یا با سکنجبین سفرجلی
بکار برد سفوف الطین دل گرم را نافع بود بکرد گل ارمنی و کشنیز از هر یکی یکدرم طباشیر و کهربا از
هر یکی نیم درم کافور نیم دانگ این یک شربت بود تمام را دو نوع کاوند هد سفوف عود معده سرد و
تر را سود بود و با دهان را لیکند و بوی دهان خوش کند بکرد کبابه و قرنفل از هر یکی بخدرم مصطکی و سنبل
از هر یکی سه درم عود خام بیست درم شکر چند وزن همه شربت یک مثقال با لحلبین علی دهد و نسخه
دیگر بخدرم سک بغدادی آورده اند قاقله دو درم عود یازده درم سفوف اوسطالیس که از جنب
اسکندر ساخته است در باب تباهی معده زدی را نافع بود و سواس و فراموشی کاری ببرد و طعام
بگوارد و بوی دهان خوش کند و مفرح بغایت است بکرد زنجبیل و قرفه و ساج هندی و عود و هال
اسارون و مصطکی و بلیله کابلی نعنع و قابض مشک و انار مشک و زیره کرمانی و دارچینی و کشنیز و دار
بلیل و بلیل و قرنفل و انار دانک و جوز بوا و کافور و قاقله از هر یکی دو جزو و مشک و عنبر از هر یکی
یک جزو شکر بیش از چند وزن همه شربت از یکدرم تا سه درم پیش از طعام و پس از طعام روا بود سفوف
قباد الملک معده سرد و تر را نافع بود و بیکرفه را ضعیف کند بکرد عیان الملک و حب الآس و بلوط
و مصطکی و انار پوست و مازو از هر یکی یک جزو کندر و زنجبیل از هر یکی ربع یک جزو و مشک و طراشیع
یک درم شکر طبرزد دو یا چند همه داروها شربت شش مثقال یک هفته این بکار برد و کی شب بخورد
دیگری بخوردن را نافع بود بکرد تخم کشنه و مرزنجوش و سماق و عدس مقشر و گل سرخ و طباشیر همه بکوبد
شربت دو درم را بآب طبیخ کافور یا بآب اوقیه آب انار دیگر با دهان غلیظ که در معده بود بکداند
بکرد نانخواه و تخم کرفس و انیسون از هر یکی بخدرم مصطکی سه درم کندر چهار درم رفاح الاذخر
و قسط از هر یکی سه درم سنبل الطیب ده درم را با شد دیگری خداوند
درد معده گرم را نافع بود بکرد کهربا و گل سرخ از هر یکی بخدرم عود خام سه درم زرشک پنج درم
مصطکی دو درم طباشیر سه درم سنبل و کافور از هر یکی دو درم زعفران و زیره و انیسون از هر یکی
بخدرم مصطکی سه درم کندر چهار درم رفاح الاذخر و قسط از هر یکی سه درم سنبلالطیب
سی درم همه بکوبد شربت ده درم را با شد دیگری خداوند درد معده گرم را نافع بود بکرد کهربا و
گل سرخ از هر یکی پنج درم عود خام سه درم زرشک بخدرم مصطکی دو درم سنبل الطیب سه درم

وکافور

وکافور از هر یکی دو درم زعفران و زیره و انیسون از هر یکی دو درم نیم شربت دو درم با یک اوقیه
رب السوس با رب سیب دیگر طبایع فرود آرد که معده را سود مند بود و فضول از تن باک کند
و بر سیری و گرسنگی روا باشد بکرد مصطکی یک جزو شکر دو جزو شربت نماء چهار درم را گرسه
شب پیوسته خورد تن پاک کند سفوف کهربا خون آمدن ببارد که از زخمی و آسیبی بود باز
دارد بکرد کهربا و طین ارمنی و جلنار و ملک برابر شربت سه درم را داد کی افیون دوا و قیه نقیع
سماق بکار برد سفوف حب الرمان اسهالی که سفید بود و رقیق باشد و با ثقل آمیخته بود باز
دارد و معده را سود مند باشد بکرد حب الرمان بریان کرده و کوفته صد درم گرد و با درم کف غار
کرده و کشنیز خشک درم کرد غار کرده و محص از هر یکی بیست درم حرنوت بشوده درم سماق و طباشیر
از هر یکی ده درم مویز سرخ و زرآوند مخص و کهربا و تخم سداب و تخم شاسفرم از هر یکی یکدرم شربت
سه درم سفوف قرطاسالی کهن باز دارد بکرد قرط و طراثیث و جفت بلوط و جلنار و اجزاء الرمان
از هر یکی سه درم سک بغدادی بخدرحب الآس ده درم دانه مویز که از سر که بیرون کنند ده درم سفوف
حب الرمان چند وزن همه داروها شربت از سه درم تا چهار درم دیگری اسهال کهن برد بکرد انار
پوست و مازو از هر یکی شش درم کف سک بغدادی ده درم بزر البنج و افیون از هر یکی یکدرم شربت
دو درم بکار برد دیگری بیخ و منفی و بوا شیر را نافع بود بکرد سپندان سفید سی درم محص بزر
مدبر تخم کتان و تخم کشنه مدبر از هر یکی ده درم مصطکی سه درم هلیله کابلی بریان کرده بروغن
کاو هفت درم بلیله و مصطکی و زیره بکوبد و بتخم ناکوفته بیامیزد شربت سه درم با بدیان خوف
را و آن دیگر را مغلیا ناخوانند دیگری آمدن خون از معده و جگر را باز دارد بکرد کشنیز خشک بریان کرده
و سماق بریان کرده از هر یکی ده درم مازو ناسفته و بلوط بریان کرده و قرنفل و جلنار از هر یکی پنج درم
چند بیدستر دو دانگ صدف کهربا و بید از هر یکی دو درم شربت دو درم را بآب سرد بکار برد دیگری
زنان آبستن را نافع بود و بادها جگر را بر اکند و معده و جگر را قوت دهد بکرد دو عاقرقرحا از هر یکی
دو درم زنجبیل و مصطکی از هر یکی بخدرم زرنباد و درونج و تخم کرفس و بیخ و جوز بوا و دار فلفل و دار چینی
و بزر بوا از هر یکی سه درم قرنفل و تخم رازیانی از هر یکی یک درم شیر شکر چند وزن همه داروها شربت
از دو درم تا سه درم را بآب سفوف بر یکی معده را سود مند بود بکرد ترید سپندان سفید کوفته و بخته سی درم
فایند دو یا چند وزن همه داروها شربت دو درم بکار برد دیگری سلس البول و بسیاری بول که از سردی
بود و ضعیف و قوت مثانه را نافع بود بکرد بلوط بخاه درم کنار سی درم کشنیز خشک بریان کرده و گل ارمنی
و صمغ عربی از هر یکی پنج درم شربت سه درم را با آب سرد بکار برد نافع بود دیگری کوفتگی جگر و سرزنده معده
و احشا را نافع بود هر وقت که این کوفتگی از زخمی و افتاده بود بکرد گل ارمنی و گل مختوم از هر یکی سه درم

اکلیل الملک چهار درم رطل مغسول بریان جیفی از هر یکی سه درم زعفران ده درم قصب الذریره
سه درم قسط دو درم شربت دو درم با آب عنب الثعلب و خیار جنبر دهند سفوف سورنجان خدا بند
تفریق و اوجاع المفاصل را نافع بود یکدرم سورنجان هفت درم زرنیخ مدبر بوند جوبیاری از هر یکی
دو درم فلفل یکدرم شکر سنگ مه شربت سه درم زاخجدم بکار برد سفوف نمک معده و مکره و
اوجاع مفاصل را نافع بود و همه بیماریها که از فضله بد بود نافع آید یکدرم نمک طعام سنبل نوشادر
دو اوقیه بلبل سه اوقیه زنجبیل دو اوقیه انیسون یک اوقیه بزر الجرجیر ماخواه از هر یکی یک اوقیه
تخم کرفس و سنبل از هر یکی دو اوقیه همه کوفته و بیخته شربت دو مثقال با آب گرم بکار برد دیگری شیاف
مفی باز دارد و جلا دهد بکیرد تخم کوک و تخم سداب از هر یکی سه درم کل برنج
مجلنا از هر یکی یک درم انیسون و بزر البنج و کسبره از هر یکی دو درم کندر و بلوط از هر یکی سه درم
سعد سه درم سنبل خرقه چهار درم همه بکوبد و با هر سنگ همه نایند کوفته بیامیزد هر بامداد یک درم
با هفت درم رب آبدخوردن و اگر با این داروها هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یکی هفت درم بیامیزد
صواب بود دیگر با ماء اللبن دهد و خداوند اماس جگر را که از گرمی بود سود مند باشد یکدرم هلیله و
زرده درم تخم کسنی و تخم کشوث و تخم خیار بن از هر یکی دو درم لک مغسول چهار دانگ زعفران
و سنبل و مصطکی و افسنتین از هر یکی دو درم کافور دو دانگ و درم بیخ رب السوس و لک و
زعفران و سنبل و مصطکی و افسنتین و کافور بسته در بند جیفی از هر یکی یکدرم سفوفها انطاکی نیم
درم شربت دو درم بکار برد دیگر ادرار آرنده است بکیرد تخم خیار بن از هر یکی پنج درم تخم کسنی تخم
کشوث از هر یکی سه درم تخم کرفس و انیسون و بادیان از هر یکی دو درم عصاره زرشک چهار درم ریوند
جیفی یک مثقال رب السوس دو درم لک مغسول چهار درم زعفران و سنبل و مصطکی و انیسون از هر یکی
یک درم کافور دانگی شربت سه درم بکار برد **باب سیزدهم** اندر لعوق ما باید دانست که اطبا ما تقدم
چون طریق ترکیب ادویه بدست آوردند از هر چیزی ترکیبها نموده اند تا از همه کونه فایده مرکبات
یافته شود لعوقی سرفه کهن و کرم را باز دارد یکدرم مغز تخم خیار بن مغز بادام شیرین شش درم کثیرا
و نشاسته و رب السوس و مغز تخم ابی شیرین از هر یکی سه درم تخم خطمی و تخم خبازی از هر یکی
شش درم ضعف ان سپستان سی عدد مویز دانه بیست عدد اصل السوس حد دریک من آب بزند
تا بنیمه بان آید بیالاید و دو سه شکر بریزد بر افکند و بقوام آرد و داروها که بکوبد بدان بسرشد
و قوی در وقت بختن بازده درم فلوس خیار جنبر بچندم بنفشه خشک و بیست عدد عناب و هفت درم
خطمی سپیدنیم کوفته بر افکند و در وقت سرشتن ده درم بالی بادامها بیامیزد و سی درم
روغن بادام بر جکاند و بسرشد نافع آید لعوقی خشخاش تازه کرم و رقیق دماسکن کند یکدرم خشخاش تازه

نشاسته

نشاسته و کثیرا و صمغ عربی از هر یکی چهار درم مغز تخم کدو شیرین و مغز دانه ابی شیرین از هر یکی سه
درم همه بکوبد و بیزد و بجلاب بخته بسرشد و بکار برد دیگر خشخاش نیم عناب نیمجاه عدد سپستان
صد خشخاش بنیم کوفته کند و در دو من آب بزند تا بیجی باز آید بیالاید و بنیم من شکر و نیم من
سپید بر افکند و بقوام آرد دیگر صمغ عرب و کثیرا و نشاسته از هر یکی پنجدرم بکوبد و بکبان
بسرشد لعوق سپستان سه درم از کرمی بود دیگر سپستان صد نجاه عدد عناب جرجانی نجاه
عدد اصل السوس مقشر کی درم مویز بی دانه چهل درم فلوس خیار جنبر بیست درم همه در سه
من آب بزند تا بیک من باز آید بیالاید و صد درم فانید و صد درم سپید بر افکند و بقوام آرد
و بقله کهایت آرد با لی بدان بسرشد لعوق خیار جنبر ذات الریه و ذات الجنب را نافع بود فلوس
خیار جنبر چهار درم در اندک آب گرم حل کند و بیالاید بیخ درم کثیرا و صمغ بادام سوده و بچندرم
آرد با لی وده درم مغز بادام شیرین کوفته و دو درم نبات سوده بدان بسرشد و قدری روغن
بادام بر جکاند و بیزد تا همه آمیخته شود لعوق حب القطن سینه از ماده غلیظ پاک کرداند بکیرد
حب القطن ده درم زاد بادام شیرین ده درم آرد با لی بچندرم کرسنه و قرا سیون از هر یکی سه درم فانید
نیکو شصت درم داروها نرم بکوبد و فانید بقوام آرد داروها بدان بسرشد شربت یک لعقه با ماء
و نبات نکاه بکار برد لعوق کرب سینه از ماده غلیظ پاک کند دیگر کرب بخته و فشارده یک نیم من انکبین
نیم من بزاند و بقوام آرد بس بکیرد حب الصنوبر انکبار مقشر مغز پسته دانه از هر یکی یک اوقیه تخم کتان
بریان کرده و حلبه از هر یکی چهار درم مغز فستق بازده درم آرد با لی ده درم همه بکوبد و بدان بسرشد شربت
پنج درم با شیر بکار برد لعوق غاریقون سینه از غلظ غلیظ پاک کند دیگر کرسنه و بر سیاوشان و رب
السوس از هر یکی هفت مثقال تخم بادیان و فرسیون و زوفا خشک و غاریقون از هر یکی سه مثقال مبعه
تر و صمغ البطم از هر یکی یک مثقال مویزی دانه بیست مثقال مویز و صمغ و مبعه در بخته حل کند و داروها
خشک بکوبد و بیزد و بعسل مصفی بسرشد شربت یک مثقال بکار برد لعوق الثین سینه از ماده غلیظ پاک کند
یکدرم مغز جلغوزه و مغز پسته و مغز بادام تلخ از هر یکی پنج درم مغز پسته دانه و مغز حب الفلفل از هر یکی چهار
درم مویز بی عجم و بزر الرازیانج و کرسنه و حلبه از هر یکی چهار درم همه بکوبد در طبیخ الثین بخته بسرشد با
روغن بادام طلخ شربت از دو درم تا سه درم با سکنجبین عنصل بکار برد لعوق بیرزد خلط غلیظ از سینه
و شش بر آرد و سینه را از مرا پاک کند یکدرم رب الشوشیخ درم و کثیرا و بزر دوا مثلج بریان کرده و
تخم بادیان از هر یکی سه درم با طبیخ زوفا بکاربرند لعوق بادیان او را صافی کند و سینه از بلغم پاک
کرداند سرفه کهن را ببرد یکدرم مغز بادام شیرین و مغز جلغوزه و مبعه تر تخم کتان و انیسون و صمغ از هر یکی
چهار درم رب السوس سرد آب بادیان ترصافی کرده صد درم با بنده اشاد بان حل کند و بقوام آرد

وبیعه در روی حل کند و داروها دیگر گرفته بدان بر شد لعوق حلبه سینه از بلغم غلیظ پاک کند و
دماده بیرد بکرد حلبه و تخم رکان از هر یکی ده درم مغز بادام شیرین و رب السوس و مغز بلوط از هر یکی
پنج درم کثیرا و صمغ و نشاسته و تخم بادیان از هر یکی سه درم هر یکی بکوبد و بیزد و روغن گاو بمالد و
بعسل مصفی بر شد بکار برد لعوق جب الرشاد سینه از بلغم سرد و غلیظ پاک کند بکرد حب الرشاد ده
درم شونیز چهار درم انیسون و تخم بادیان از هر یکی دو درم زراوند مدحرج یک مثقال بوزیدان و سعتر
از هر یکی سه درم هر یکی بکوبد و بعسل مصفی بر شد شربت یک مثقال با دو درم بکار برد **باب چهارم** اندر
سکنجبین و شرابها بباید دانست که بر قدر دو مزاجی و هر مرضی اطبا ما قدر سکنجبین باشرابی ترتیب
داده اند و در وقت خود بکاری برد عجب مشاهده سکنجبین ساده بکرد شکر سپید یک من در باشاله
ستکین کند و در وی شکر بدست هموار کند و خل الخمر بر افکند چنانچه چشمها شکر گشاده باشد و شکر
بوشیده نشوند و بر آتش نزند تا شکر بگدازد و بلخی کفک بر دارد بنسبت معرفت پس هفتاد و سه
کلاب بر افکند و آنرا نگه بجوشاند و باقی کفک بر دارد و از آتش فرو کرده و اگر خواهد که ترشی سخت
ظاهر نشود سرکه کمتر کند و بقدر حاجت بکار برد سکنجبین بزوری بکرد خل الخمر نیم من آب عذب
دو من بوستج کرد بوستج کرفس و بوستج بادیان از هر یکی دو درم تخم کرفس و تخم بادیان از
هر یکی دو درم نیم درم سرکه و آب فرفار کند و یک شبانروز بجوشاند یا یک ربع از آن برود
و از آتش برود و یک من شکر با آبگینه درین آب افکند و با آتش نرم بجوشاند و کفک بر دارد تا بر نیم از
آبگه بیالاید و اگر خواهد که یک مثقال زعفران سوده در آن حل کند باید سکنجبین رمانی تنک نباشد
و خداوند تب محرقه و تبها صفرا بر انانع بود بکرد آب انار شیرین و ترش نیم من سرکه بنج استار آب نهرشک
ده استار کلاب نیم من شکر طبرزد یک نیم من بجوشاند و بقوام آرد شربت بیست درم بکاری برد سکنجبین
زیوندی بکرد آب انار ترش و شیرین نیم من سرکه بنج استار آب نهرشک خداوند درد جگر باسود باشد
بود و تبها محرقه و سرسام سودمند بود بکرد تخم کسنی بیست درم زیوند چون سه درم تخم کسنی
بنیم کوفته کند و زیوند جدا کانه بکوبد نرم و در صره کتان بندد و هر دو در دو من آب بزاند تا بنیم
باز آید و صره زیوند هر ساعت بدست بمالد تا هر قوت همه در آب دهد و صره از وی مرا کند شربت
ده درم و اگر خواهد ده درم تخم شاه ترش و دو درم برگ گل پنج زیاده کند تو نیز باشد سکنجبین
مسهل اسهال صفرا کند بکرد سرکه و عسل با شکر هم بدان اندازه که سکنجبین ساده را گفته اند بدان
موجب کند اما کلاب بیشتر باید بمقدار نیم من یا صد درم و اگر شکر شاه یک من باشد چهار درم تخم بنفشه
و چهار درم عصاره قثا الحمار در خرفه کتان بسته در دیگ افکند و هر ساعت بمالد تا خرفه تهی
شود و دو درم تخم بادیان و یک درم تخم کرفس آن در افکند و بقوام آرد بر خرفه بیفشاند از وی

برآرد

برآرد شربت یک اوقیه با کلاب یا با جلاب باید در هر شربتی دانگی معجون با افزوده اگر عصاره قثا الحمار
سکنجبین مسهل اسهال بلغم کند بکرد سکنجبین بزوری بدان حد که گفته اند و اگر سرکه از سرکه اسفیل کند
و مقدار پنج استار تخم مصفی پاک کرده بکوبد و بمالد و جانب آن با سرکه و آب بیالاید و بیزد چنانچه نیم
است و درم بحق بیست درم بر تبه بر خرفه بسته بر افکند و هر ساعت بمالد تا خرفه تهی شود بعد از آن مرا
شربت از ده درم تا پانزده درم بکار برد سکنجبین مسهل اسهال سودا کند بکرد انیسون سی درم در خرفه
فوزی جدا کانه بندد و یک من شکر و صد درم خل الخمر و یک من آب در دیگ کند و بجهار درم خربق سیاه
کوفته و بخته در خرفه دیگر بسته با خرفه بسفالج در وی افکند و بجوشاند با آتش نرم و کفک بر بدارد تا
نزدیک آنکه بخواهد رسیدن بعد از آن بخرفه انیسون در افکند و هر ساعت خرفه می مالد تا قوت دارد
بیرون شود و چون تمام قوت باز دهد خرفها از وی بر دارد و بفشارد و سکنجبین نگاه دارد شربت بیست درم
بکار برد سکنجبین دیگر کسی را که البدید آید سودا بود و حرارت مزاج بنماند و اسهال باز دارد بکرد
خل الخمر صافی یک من و کلاب دو جزو بیامیزد و یک اوقیه برگ گل پنج خشک و نیم اوقیه جلنار و یک
اوقیه چوب پنج تراشیده درین سرکه و کلاب تر کند سه روز بر بجوشاند بالحنی کلاب برود و
بیالاید و دو سه من شکر بر افکند و بجوشاند و بقوام آرد سکنجبین مسهل اسهال آب کند و مندانند
استسقا را نافع بود بکرد خل الخمر ده استار آب صافی نیم من برگ مازریون تازه یک اوقیه درین سرکه
فرفار ندیک هفتاد بر بجوشاند با آتش نرم بیالاید و یک من شکر طبرزد بر افکند و بقوام آرد و اگر بیمن
آب کلاب کند پنج استار آب مکزعصاره آبی با آب یا کند سخت لطیف بکوبد و جلد آن ده شربت بود صفت
شرابی خداوند ابلدا دهد سودمند بود بلیله با سافی بیرون آید بکرد گل پنج و صد درم مقشر نه بکوفت
درم الخیر بستی و زده خایه مرغ ده عدد کیر اسد و درم مویز سفید بلا نزده درم برگ مغسول سه درم تخم
بادیان و تخم کرفس از هر یکی چهار درم صد درم یک من آب بزاند تا دو پاس رود و نیم من بماند بیالاید و ده
استار این طبیخ بالوده با دانگی زعفران سه دفعت یا دو دفعت بدهد شراب شیرها حرارت صفرا
بنشاند بکرد آب عوزه و نفع سعال و نفع اجاص و نفع نفس و عصاره نهرشک و نفع خواهندگی عجاره
حاض از پنج همه برابر بیزد و چند تخم و زن همه شکر طبرزد بر افکند و بقوام آرد شراب عناب خداوند
ذات الریه کرد را سودمند بود بکرد عناب مرجانی ده دانه صد درم مویز دانه بجلدم سپس بوست باز
کرده نیم کوفته بیست درم فلوس خیار چنبر چهل درم دو سه من آب بزاند تا بنیم باز آید بیالاید و شکر
بر افکند و بقوام آرد شراب شیرها قی و اسهال صفرا باز دارد بکرد آب و سیب و امرود و انار ترش و غوره
و حاض از پنج همه کوفته و فشرده و بمقدار سماق و نعنع و جلاس و نهرشک همه بخرفه کوفته درین آب
بیوها فرفارد و در پس بعد از آن بفشارد و صافی کند و چند سنگ وزن همه شکر طبرزد بر افکند

بقوام آرد و بوقت حاجت بکار برد شراب سوها طبع نرم کند بکرد زرد آلو کشنده و آلو سیاه و عناب و مویز
سیمرمن بیش و انجیر بیش و سویق بیش دانه بیش از هر یکی دو استار سبستان نیم استار رعد مربع کند
و بکشد در آب فرغارد چنانچه دو انگشت آب بر سر آید دیگر روز بجوشند و بپالایند صافی و یک من شکر
بر افکند و بیخ در منفشه در صرع بندد و در دیگی افکند و بقوام آرد شربت بیست درم بکار برد شراب
انارین صفرا باز دهد معده یاقوت دهد بکرد آب انار ترش یک من نعنع بازده ساح عود خام رسک نیلوفر
مصطکی جاوشیر و هر دو در آب انار باشاخها نعنع و پوست بسته جمله بر آتش نرم بزند و دو قیه بدشت
بمالد و از شراب بیرون آرد و مقداری شکر بیاویزد بر افکند و بقوام آرد و بر کهنا نعنع و پوست بسته
در دیگی بگدازد و بوقت حاجت بکار برد سل کند و بکار برد و برگ نعنع و پوست بسته می بزد شراب
انار مسهل بکرد آب انار ترش و شیرین از هر یکی یک من تربد سفید تراشیده و نیم کوفته دوا و قیه
تربد در خرقه بندد و در آب انار افکند و بجوشاند تا آب طعم تربد کرد پس خرقه را بمالد و بفشارد
و بیرون آرد و یک من شکر بر افکند و کفک بردارد و بیخ درم سقمونیا در خرقه بندد و یکدرم زعفران بدین
دین شراب افکند و بمالد تا خرقه تهی شود شربت از یک اوقیه تا دو اوقیه بکار برد نافع آبکشر
شراب آلو مسهل بکرد آلو سیاه قوس صد عدد عناب جرجانی بیست دانه سی عدد خرما هندی بالو سه
اوقیه بنفشه خشک دو اوقیه تربد داجدا در خرقه بندد و همه در بیخ من آب بجوشاند تا دو پاس
برود و بکپاس بماند بپالاید و سی استار نرنجبین و نیم من شکر بر افکند و کفک بردارد یک درم خرمونیا
بیندود در زعفران در وی گدازد و نگاه دارد و بوقت حاجت بکار برد شراب نفع معده یاقوت دهد
قی و اسهال باز دارد و فواق بنشاند بکرد انار ترش و شیرین بپوست باز کرده و دانه آن با تخم
آن بکوبد و بفشارد و آب بکشد و چند نیم وزن آب انار عصاره نعنع با آن بیامیزد و بجوشاند و
کفک بردارد و هم چند وزن عصاره نعنع شکر بر افکند و بقوام آرد نافع بود شراب نیلوفر تشنگی
بنشاند و در تبها گرم و سرسام سرد نافع بود و قوی نیلوفر شطرکند رسم کادب و برگ من نیلوفر
دو من شکر بر افکند و بقوام آرد و بعضی برگ نیلوفر در آب یا در کادب فرغارد مصابیح بنفشه را
کشنده اند و همچنین بسازد شراب بنفشه خداوند ذات الجنب را نافع بود بکرد بنفشه تر نیم من
دانه ابی شیرین ده درم کثیرا بیست درم تخم خطمی بانزده درم صمغ ده درم عدس رسه من آب
فرغارد یکشبانروز بجوشاند چنانچه فی الذرک و بپالاید نیم من شکر بر آن بر افکند و بقوام
آرد شربت دوا و قیه کشکاب کرم و اولی تر آن بود که بنفشه جدا فرغارد و کثیرا و صمغ جدا و دانه
ابی و تخم خطمی جدا و بنفشه جدا بجوشاند و بپالاید و دانه آب تخم خطمی جدا بجوشاند و
لعاب بکرد و صمغ و کثیرا در آب بنفشه و لعابها بکدازد و شکر بر بندد و بقوام آرد و بکار برد شراب

خنخاش

خنخاش ابن را شراب و بانو را گویند خداوند سرفه را نافع بود و نزله از فرود آمدن آب سبب
و شش باز دارد و کسی را که خون بسرفه برآید نافع بود بکرد خنخاش تازه صد عدد که هنوز بر
درخت باشد و خشک شده لکن بغایت خشک نباید و در خردی و بزرگی میانه باشد آنرا نیم
کوفته کند و در هفت من آب باران چشمه کاریز فرغارد در شبانروز تا نرم شود و اگر نشود یک
شبانروز دیگر بگدازد پس آتش نرم بر آن تا مهرا شود و بفشارد و آب صافی کند و بر هر دو منی
سی استار عسل و سی استار بیخته بر افکند و بقوام آرد پس بکرد انافیا و زعفران و مر و جلنار
و عصاره لحیه التیس از هر یکی یک درم همه نرم بساید و بدین شراب بیامیزد اما اگر در پیشینه خلط
غلبه باشد بجای بیخته مم الکبین کند و اگر نباشد هم بیخته از بهر آنکه درین باب نافع بود شراب
خنخاش خداوند سل و کسی را که بر دو خون برآید و سرفه صعب را که بنب میلادرد سود مند
بود بکرد خنخاش سفید و سیاه از هر یکی پنجاه درم تخم کوکنار و بزر البنج الابیض از هر یکی سه درم و
در مقدار بانصد درم آب صافی بر آن تا بنیمه بماند بپالاید و بجای در لعاب اسبغول و صمغ درم
میخنه بادی بیامیزد و بقوام آرد شراب العنب درد کلو و اماس معده و رحم را آرام دهد و عصاره
الکوز نابض که دهانی فراز کند سه من جاق نیم سوس مقشر بر کوفته و مازو و جلنار و گل سرخ تمام
ناکوفته از هر یکی شش سیر زعفران دو درم شب بمانی و هر از هر یکی یکدرم تا دو پاس برود و نیم من
الکبین بر افکند و بقوام آرد شراب سیب معده و دل را قوت دهد خصوصا که با صعتری کرم بود و
قی و خفقان باز دارد و تشنگی بنشاند بکرد سیب کوهی ترش و شیرین و بکوبد و آب آن بکرد و بریزد
تا بنیمه بماند و یک شب بنهد و دیگر روز بآتش باز دارد و با هستگی بجوشاند تا بقوام آید این رب سیب
باشد و اگر شراب سیب خواهد شکر بر افکند و بقوام آرد شراب عوزه خداوند حرارت معده را سود
مند بود و تشنگی بنشاند و غلبه صفرا و مضرت طعامها و شرابها گرم را دفع کند بکرد عصاره عوزه
و بجوشاند با هستگی تا بنیمه باز آید و کف بردارد و بکشد بگدازد و دیگر روز بجوشاند و صافی بپالاید
و بآتش باز آرد و بر هر یک من آب عوزه نیم من شکر بر افکند و بجوشاند تا غلیظ شود و اگر خواهد که خوشبوی
باشد در وقت بختن مقداری قرنفل سوده در صرع بندد و در بانیله افکند و هر ساعت بمالد و بکار برد
حب الآس را شراب کوفته معده را قوت دهد و اسهال و بیض باز دارد و معده احشا را قوی کند بکرد
حب الآس و قلیه ابزر از هر یکی پنجاه درم و قرطم ثلث از هر یکی ده درم همه نیم کوفته کند پس بکرد آب
سیب ترش جمله و آب آبی و آب انار ترش از هر یکی یک من همه بجوشد تا آب بنیمه باز آید و شکر بر افکند
و بآتش باز آرد و بکار برد شراب الورد بکرد برگ تازه دو من در دو من آب بجوشاند تا کل بخته شود و بپالاید
بگدازند و بفشارند و دیگر بار عدیس آب دو من برگ گل تازه کند بر بود این را در بیماری بسیار کار آید

وابن را مکرر خواهند شراب صندل خداوند دل کرم را سود دارد مند بود بکرد صندلین بسوهان
زده مقدار پنجاه درم وده سیر سرکه و یک نیم من آب اضافه کند و سرکه و آب و صندل بکشیاند و
بهند سر مجوش ماند تا بنیم من باز آید و بدشت بمالد و بیالاید و بفشارد و یک من شکر را فکند
و بقوام آرد و یک مثقال کافور در آن بمالد و یکدرم زعفران سوده و اگر کسی را سرفه بود
و کافور و وی سرفه و نی آب عنزه کند و عوض سرکه گلاب کند شربت بیخ درم با آب تخم فرنج دهد
شراب حلیله خداوند اجماع مفاصل کرم را و تبها مجرب نافع بود بکرد حلیله زرد با آب گرم شسته صد
عدد در قنینه کند و آب صافی بر سر وی کند چند انجه آب بر سر آن باز ایستد و سه روز در آفتاب
بنهد و آب از وی بیرون کرد و نگاه دارد و دیگر بار آب بر سر حلیله کند و در آفتاب بنهد و همین تدبیر
بکند تا حلیله سپید شود و بیشتری طعم باز گذارد پس آن آبها با صد درم زنجبین بقوام آرد شربت
دو اوقیه و اگر درنیم من از این شراب یک مثقال صمغ بیاسل کند صرا بتر آید صفت ماء العسل خداوند
بهار بیاسرد را نافع بود و درد جگر و شنه را سود مند بود بگیرند عسل یک جزو آب دو جزو بجوشانند
و بثلثی باز آرد و اگر باید و مصطکی بهند لختی دارچینی و خولنجان و زعفران کوفته در آن بیامیزد
و اگر خواهد از ماء الاصول کند نسخه دیگر خداوند تدبیر کرم را که زنده بود و انشکی نافع آید بکرد کل بیخ
نار دو من در پنج من آب کهنه بجوشاند پس بیالاید و عسل بقدر آن بر نهند و بقوام آبگینه نافع آید شراب
سیب معده را قوت دهد و قی و قولنج باز دارد و خداوند درد جگر را نافع بود بکرد عصارهٔ انزروت
سه رطل شراب کهن بیست رطل هر دو بجوشانند تا بنیمه باز آید و ده رطل عسل بر افکند و بقوام آرد تخم
کوفته باشد زنجبیل و مصطکی از هر یکی دو درم قاقله کبار و صغار و دارچینی از هر یکی چهار درم قرنفل
سه درم زعفران چهار درم دارچینی کوفته کند و در صره بندد و در دیگی افکند و بر آن طبه بمالد
تا قوت در شراب و عسل بدهد چون بقوام آرد سه درم مشک بساید و در اندک از این شراب
حل کند تا جمله بیامیزد و بکار برند شراب بمقراطیس بوشته وی این شراب بکار داشتی
و همه عمر تب در تب بودی و سبز و تابعی مزاج را بغایت بکرد ایرسا و تخم رادیان و بلبل سفید
از هر یک یک جزو سلیخه چهار جزو مر و افسنتین از هر یکی دو درم همه کوفته و بیخته در صره نوزی
بندد و در قرابه کند و هشت نیم رطل شراب انگوری بر سر آن کند و سه قرابه بکرد پس از چهل روز
بکار برد هر ماه یک دورق عسل با آن آمیخته باشد شراب سلوح معده را قوی کند و آرزوی
طعام بارد و خفقان را سود مند بود بکرد بوست بیخ نیم من ماهودیلم اوقیه قرنفل دو مثقال عود
هندی یک مثقال همه کوفته نیم درصره بندد و در قرابه افکند و دو نیم شراب کهن بر سر افکند و سه
شبانروز بگذارد و از پس سه روز دیگر بکنیم من شکر طبرزد بر نهند و کنیم مثقال مصطکی و نیم مثقال

زعفران

زعفران و دو دانگ مشک در صره دیگر کند و در شراب افکند و بجوشد تا بقوام باز آید و صره بدست
بمالد و از شراب برآرد و از آن شراب مقدار یک اوقیه با جلاب بکار برد شراب لسان الثور دلها
قوت دهد و توحش سودا را زایل کند بکرد آب لسان الحمل و لسان الثور یک من با دو بجوشانند تا قطرات
شکر یک من عسل نیم من بر آید و کف بردارد و بقوام آرد بکرد یکدرم زعفران در روی حل کند شربت دهد
و اگر آب لسان الثور نیابد لسان الثور خشک کند و در آب جوشانند و آلوده بر افکند و بقوام آرد و
بکار برد شراب عود معده ضعیف را نافع بود بکرد عود هندی و سنبل نعدادی از هر یکی بیخ درم
سنبل و قرنفل و مصطکی و جوز بوا از هر یکی دو درم همه نیم کوفته در صره بندد و در یک من گلاب بیاز
و بجوشاند تا بنیمه باز آید و بیالاید و شکر یک من بر افکند و بقوام آرد و دانگی مشک اضافه کند و بکار
برد شراب جبت الحدید تن را گرم کند و زهره گرداند خلمه کسوداء که لاغری آغاز سوء المزاج سرد باشد
کوه روی باز و در غسان کند بکرد تخم کرفس و تخم بادیان و ابنسون و انجدان و سعتر و کاشم
و کرویا و کشنیز خشک و بلبل و دارچینی و کندر و قرنفل و جوز بوا و سعد و تخم ابیض و بزر الجزر
و بزر البصل از هر یکی مثقال جبت الحدید مدبر دو مثقال همه در سه من آب بزند تا بنیمه باز آید
بیالاید هر روز مقدار رطلی در وی بجوشد شراب افسنتین معده ضعیف و سبز را نافع بود
و جگر را سود مند طبع را نرم کند بکرد شراب کهن سه من عسل مصفی یک من شراب بر آتش نرم بنهند
و الکین در وی بگدازد بکرد قسط طلخ و مصطکی و مر و دارچینی و ساج هندی و سنبل و بشه و کاکرنج
و تارقون از هر یکی ده درم افسنتین روی هفت درم زعفران یک درم همه نیم کوفته در صره کتان
بندد و در شراب و عسل افکند و بجوشانند و بنهند یا هد و سه در قرابه کند با صره دارچینی و هفت روز
در آفتاب بنهد و هر روز آن صره بجنباند و در آن شراب بفشارد روز هفتم صره بیرون آرد و شراب
بوقت حاجت بکار برد شربت یک اوقیه با اندکی شراب دهد نافع بود شراب افسنتین بیخ الرئیس
ترتیب داده است چنین گوید که این شراب ترتیب دادم و بسیار از مردم و منفعت آن بسیار دیدم
بیشتر از منفعت شرابها که نشسته بکرد افسنتین رومی صد درم و در سه من آب بزند تا بمقدار رطلی استا
باز آید بفشارد و بیالاید پس آن را در خم کند و در خم آتش نرم بنهند و بالا کرداند و بفشارد و بیالاید
و از عصاره آن ثلث و فذ آن آب با لوده بکرد و آن ده استار باشد و ربع آن الکین و نیم آن شراب
هر بیامیزد و بر آتش نرم بنهند و بقوام آرد و بکار برد شراب زوفا انگی نفس را نافع بود بکرد عناب بیست عدد
سبستان سی عدد میوز منقی بیست درم تخم خطمی و تخم خبازی و بیخ سوسن و بوست بیخ بادیان و بوست
بیخ کرفس از هر یکی بچندم قنطوریون دقیق و غلیظ و انجر سفید حرما از هر یکی ده درم طبه و تخم
بادیان و بیسانان و زوفا خشک و فراسیون از هر یکی بچندم بزد جنابچه رسم است شربت جهار توبه

یا دو مثقال معجون زوفا بکار برد شراب زوفا ماده غلیظ از سینه بالا کند بکرد انجیر سفید و حزما از هر یکی
ده عدد و حلبه نخ در مرغ سوسن ده در مربی سیاوشان هفت در مرخ کرفس و مرخ بادیان و تخم او و زوفا
خشک از هر یکی دو درم ریزه لایق و بودنه و فراسیون از هر یکی یک درم ریزه شراب جماوا و قیه شراب انجیر
کلب کرم کند طبع فرود آرد و مدر دیشت که از سردی بود سود مند باشد بکرد انجیر و بستی و اگر بستی نبود
انجیر تر و خشک کرده چند انجه خواهد آب در وی کند چند انجه بر بالاء آن باشد بزند تا مهرا شود
بکشد بیند و آب از وی بیالاید و بیمه و نزد از انکبین بر بند و بعوام آرد و بوقت حاجت بکار برد
و اگر از بهر طبع فرود آوردن خواهد مقدار ده درم شیره انجیر در وی کند ارد شراب انجیر در دیشت
را سود مند و قوت باه زیادت کند بکرد نخود یک من در مرغ من آب بنزاند تا نیمه باز آید بیالاید
بس بکرد یک نیم عسل و یک نیم طبخ انجیر با لوده و صافی کرده بجوشاند و بعوام آرد و بخشت
صره پاکیزه را یکدرم سنبل و یکدرم قرنفل و یکدرم دارچینی و یکدرم خولنجان و نیم درم زعفران آسوده
و دیگر داروها کوفته درین صره بسته در دبه افکند و هر ساعت بمالد و اجزا بکرد و بفشارد و شراب
بکار برد شراب جوز در دیشت را سود مند بود و باه را قوت دهد بکرد جوزه من پاکیزه بشوید و بن
سبزی از وی بیفکند و آنرا در درم بزند و در ده یک مسکین کند و سه روز حلبه و دو من آب در وی
کند و سرد یک بجوشند و بگل انجیر دیگر دیر باش بهند تا فانز شود چند انجه دست در وی توان کرد بیش
هر یک را بکشاید و آن آب بیالاید و در کرابسی پاکیزه بفشارد و آب او بستاند و مسنک کن عسل بیفکند
و داروها در شراب مذکور ست در افکند و هم چنان بزد تی مجم سنک جوز شراب انگوری کند و بعمل
بعوام آرد بکار برد شراب خندیقون جگر سرد و معده سرد را نافع بود و بر گوارندن طعام یاری دهد و بیرانها
بغایت سود مند بود بکرد شراب بیخ رطل صافی یک نیم رطل زنجبیل بخیده مرقافله و هال از هر یکی نیم درم و
تربغل دارچینی دانک نیم زعفران دانگی بلیل سیاه و مشک از هر یکی دانگی نیم همه سنبوکوفته مگر
مشک و زعفران داروها در صره کند و شراب آتش نرم بجوشاند و این صره در وی افکند و
هر ساعت بمالد و بعوام آرد و صره از وی برارد و مشک و زعفران حل کند و بکار برد شراب
دیگر بیرانها در زمستان نافع بود بکرد عصیر انگوری بیرنی تمام رسیده ده من باتش نرم بجوشاند
و یک نیم عسل بر افکند و بجوشد تا بنیمه باز آید بس هال و قاقله و تربغل و دارفلفل از هر یکی یک درم
همه نیم کوفته در صره بندد و در دیک افکند تا قوت دارو در وی شود و بدست بمالد و بفشارد
و صره بر آرد بس سه درم زعفران سوده در وی حل کند و اندر زرابه کند و سر زرابه استوار کند و اگر
داند که زفتی دارد در آفتاب بنهد سه روز بعد از آن بردارد و هر چند کهن تر شود به بود **باب**
یازدهم اندر ترتیب رب بباید دانست که رب آنرا گویند که عصاره انجه خواهد بکرد و بجاشنی

بعوام

بعوام آرد و شراب با جاشنی بعوام آرد فرق میان رب و شراب این بود رب ابن اسهال و قی کند از کرمی بود
باز دارد بکرد آن خوش قرش و باز کند و بیان او پاک کرده اند و بکوبد و بفشارد و آب او باتش نرم بزند
تا از چهار جزو یک جزو باز آید و کفک آن بردارد تا سرد شود و بیاساید پس باتش باز برد و با هشکی بعوام آرد
بکار برد شراب انار حرارت معده و تاسه و تشنگی بنشاند و قی باز دارد و تهاکرم را نافع بود بکرد آبی پاک و
انار ترش و خوش و دانه باز کند و بفشارد و آن در دیگی بزند تا بچهار یکی باز آید و کف بردارد و اگر شاخی
چند قمع با وی در دیک کند صواب بود رب سیب غلبه صفرا و خونها بنشاند و دل را قوت دهد و اسهال
صفرا قی کردن باز دارد بکرد سیب شامی و حلو و باز کند و بیان او پاک کرده اند و بکوبد و بفشارد و آب
آنجوشاند بآهستگی تا بچهار یک باز آید رب غوره تشنگی و صفرا بنشاند و در تبها سود مند بود بکرد غوره
دار و دانه کند و بکوبد و بفشارد و آب آنجوشاند بآهستگی و بچهار یکی باز آرد نافع بود رب دیوج قی
و اسهال صفرا باز دارد و در تبها کرم نافع بود بکرد عصاره دیوج تر و باتش نرم بجوشند و بنیمه باز آرد رب
من رایتم من شکر و بعوام آرد و قوی اندک زعفران در وی حل کند رب توت خداوند خان و غلیان الدم
را نافع بود بکرد عصاره توت ترش و بیالاید و بر آتش نرم بجوشاند تا بسکی باز آید بس بکرد شب یمانی
و مرو زعفران از هر یکی یک درم بسایند و در وی بکرمی حل کند رب جوز خداوند خان را سود مند بود
بکرد پوست جوز تر که بظاهر سفال بود بکوبد و عصاره آن بستاند و بجوشند تا یکپاس برود و باسر بماند
بس بکرد از بن عصاره و عسل مصفی از هر یکی پنج قسط و مثلث یک قسط بجوشاند تا بسکی باز آید بکرد مر
یک اوقیه نیم زعفران و شب یمانی از هر یکی یک اوقیه و مرو نرم بسایند و بکرمی در وی حل کند رب موز آ
ق و اسهال باز دارد خاصه اگر با سرخ بود بکرد حب الآس تازه و بجته کند و بفشارد و عصاره آن بستاند
و به بزد و بنیمه باز آرد نگاه دارد و بوقت حاجت بکار برد رب سرنج و اسهال باز دارد و معده ضعیف
را سود مند باشد بکرد نرمانیم رسیده و دانه بیرون کرده بکوبد و عصاره آنرا بزد و تباشی باز آرد
و نگاه دارد رب آلو سیاه تشنگی بنشاند و طبع را نرم کند و خداوند تبها کرم را سود مند بود بکرد آلو
سیاه ترش خوش و دانه آن بیرون کند و در آب ببرد و بپزند تا سرد شود و بعد از آن بزد تا بخشی باز آید
بقدر حاجت بکار برد **باب شانزدهم** اندر بورد بنما باید دانست که کاشکر سه صنیف را سود مند
بود بکرد گل سرخ با سفید و بر کها جدا کند و شکر بکوبد و بیزد و بر هر من شکر سه من بر گل افکند و بمالد
در طشتی یا طغاری یک شب بهند و دیگر روز هر دو را بمالد مالیدنی مستوفی تا اجزا گل جمله مالیده شود و
در شکر بسایا کرده و بجوش زبان بیزد و در خیره کند و سر آن بگرابس بر بندد و چهل روز در آفتاب نهد
هر روز یکچند بجنباند بعد از آن بکار برد و بجهت گل جبا کانه بدست بمالد و شکر جلاب کند تا بعوام آید
بس گل در وی بمالد و هر روز بجنباند صفت حلجین همچنین بخشت گلابد ست بمالد و عسل بگداز در صافی کند

وکلا در وی بمالد و بر هر دو مغی عسل چهار من کل کند و بعضی تخم من میکنند بنفشه بر وی خداوند
سرفه کرم را نافع بود و سینه را نرم کند بکرد بنفشه تازه و اقماع آن نیفکند و یک جزو بنفشه و دو جزو
شکر کند بمالد و در آفتاب نهند و هر روز بجنبانند تخم بر وی ده معده ضعیف را سود مند بود و طعام بگوارد
بکرد تخم دارد دارا بچهار باره کند و تر بی و پاک کند و بپوست او طبقی بر وی بکلاز و هفت شبانروز
در نمک آب نهند و هر روز آب و نمک تازه کند پس آنرا بشویند و در آب خوش نهند و سه روز دیگر
آب بکلاز دیگر پس آب از وی بریزند و بجوشند اگر هنوز شوری مانده بود دو روز دیگر در آب کنند
پس از آب بردارند تا همه شوری از وی برود و بدست بمالد و بسدی نهند یک روز تا آب از وی
برود و عسل بمالند و انگبین در تخم کنند و بر بنشانند و معجون مروارید بدیدند آید بر آرد و باره باره
جدا نهند تا عسل از وی بیالاید و دیگر روز بجوشانند و تخم با رهابر شان تماج بنشانند و بدین عسل
بجوشانند جوشانیدن تمام از آتش بردارند تا بیاسایند پس هر دو مغ تخم را یک مثقال زعفران و یک
مثقال جز بو و یک مثقال دارچینی و نیم مثقال دارچینی و دانک بیخ و مشک همه نرم بسایند و بدین انگبین
بر افکنند و بیک بجنبانند تا دارو هموار بهمه اجزا برسد و بقدر حاجت بکار برند شفا قلبی بر وی ده کرده و خانه
ضعیف را نافع بود و قوت باه زیادت کند اما اگر تر بود بپوست او باز کنند و باره باره کرده اند و بر آن عسل
کرتخم کردند و همان دارو ها بر افکنند و اگر خشک بود ملف در آب کرم فرغارد و هر روز آب تازه بیکند
تا نرم شود و بپوست باز کنند پس در عسل و آب بپزند و دیگر باره در عسل تمام بپزند و همان دارو بر افکنند چون
بر وی ده سینه نرم کند و بشش را گرم کرداند و در بشش بپزند و قوت باه زیادت کند بکرد جوز اگر تر و هموار
و پاک بشوید و بپوست او باز کنند و میان او بیرون و باره باره کرداند پس یک جزو آب صافی و دو
جزو جوز در وی بجوشانند تا نیمه بجنبد شود در عسل و دارو مذکور بر افکنند و بکار برند شلغم و بیدده
منفعت این و منفعت جوز بر وی ده یکی است بکرد شلغم و پاک بشوید و بپوست باز کنند و از دراز باره
کنند و در آب و نمک فرغارد سه روز یا چهار روز پس از آن آب بیرون کرده و بشویند و در آب صافی
افکنند پس نمک و دو سه روزی بنهند تا شوری بکلاز پس در انگبین و آب بپزند بجوشانند و بعد از آن
با عسل بپزند و دارو ها همان بر افکنند و بکار برند بیخ بر وی ده قی و اسهال باز دارد و طعام بگوارد بکرد بادی
بیزاء جنابخ خواهد و هر یک بچهار باره کند و از اندرون باز کرداند و در عسل و آب بپزند و همان شربت کند
که ما تقدم ذکر و همان دارو ها بر افکنند و بر وردن ابرود معده را سود مند بود هر یک از آن بچهار
باره کند و بپوست باز کرده و میان بیرون ذکر کرده و معجون دیگر ها بر وند با دارو ها کار وی نافع بود و بر وردن
سب معجون بر وردن ابرود کند بر همان مثال بر وردن جوز مغز بهندی بپوست باز کنند با یک وسدی
در آب صافی نهند تا تر شود پس در عسل و آب بپزند بر همان رسم و دارو ها بر افکنند بر وردن بادام خداوند

سرفه را سود مند بود بکرد بادام تر هر دو پوست باز کنند و در دو شبانه شیرین بپزند و سه روز اندر آن
دو شبانه یکبار از دبش از آن دو شبانه بیرون کرده و شکر عسکری بر افکنند و بقوام آرند و با آن بادام شکر
بپزند و از شعر طوب بجای شکر عسل باید کردن جلغوزه بر وی ده درد عصبها را سود مند بود و قوت باه
زیادت کند بکرد مغز جلغوزه پاک کرده چند لخه خواهد در آب و عسل بپزند پس از آن بردارند و یکساعت
بنهند پس بعسل بجوشند و دارو ها بر افکنند و بکار برند سپرز و ده بیماری سپرز را نافع بود و رطوبت از معده
کرکند و طعام بگوارد بکرد سرها بر نرک بی دانه و بپوست باز کنند و در سرشتر نان فرغارد یک شبانروز پس از آن
شیر بر آرد و بعسل صافی بپزند یا بجوشانند و بکرد فاقله و جز بو و زنجبیل و دارچینی و قرنفل و دارفلفل و
جوز بو و زعفران اجزا مختلف برین انگبین و سپرز بر افکنند و بکار برند نافع می آید باب هفدهم اند
مطبوخ ها باید دانست که مطبوخ هلیله و مروارید را شایسته بود بکرد هلیله زرد و کابلی و سیاه و بلیله و آمله
از هر یکی هفت درم سنبل بنفشه و گل سرخ از هر یکی یک درم تخم خرفه از هر یکی سه درم بر آرد کنند
و بر آرد کرفس از هر یکی یک و سه کوبک غاب و آلو سیاه و سپستان از هر یکی سی عدد خرما هندی یازده دهم
این همه در یک من آب بپزند تا دو پاس برود و نیم من بماند بپالایند و بر مقدار صد درم از آن بیست شیر
خشت اگر صواب بینند بر افکنند و بپالایند این یک شربت بود مطبوخ هلیله زرد اسهال صفرا کند بکرد هلیله
زرد ده درم خرما هندی بیست درم آلو سیاه و غاب از هر یکی سی عدد سپستان یک کف تخم کسنه
بنفشه یک کف برگ عنب الثعلب یک مشت بپزند بر شمرده و در مرفلوس و بیست درم زنجبیل بر افکنند
و باز بپالایند و اگر یک درم سرپا این مطبوخ دهد صواب بود مطبوخ هلیلجات بکرد هلیلجات از هر یکی هفت
درم شاه ترم و شاهتره و بنفشه و گل سرخ از هر یکی چهار درم غاب و لعاب و مویز بی دانه و سپستان از هر یکی
سی عدد تخم کشنه و تخم خرفه تخم کشوث از هر یکی سه درم ابشون دو درم برگ کسنه و برگ ابلاب و برگ
عنب الثعلب از هر یکی یک دسته کوبک کلنگر و فلوس خیار شنبر از هر یکی یازده درم خرما هندی هجده دانه
فلوس و کلنگر در وی حل کنند و بکار برند با آورده مطبوخ هلیله خداوند بر فان سرد را نافع بود بکرد
هلیله کابلی و سیاه از هر یکی ده درم شاه ترم و بسباسه و تفاح الاذخر از هر یکی پنج کرفس و تخم بادیان
از هر یکی چهار درم و افتیمون هجده درم تو بسیاه یک درم جمله بر جنابخه است و یک درم را پاچ و فغر از ترکیب
کنند مطبوخ افتیمون سالیخولیا و فوبا را نافع بود و جرب و بیق سیاه را سود مند بود بکرد هلیله سیاه
دو درم بسباسه تخم درم شاه ترم هفت درم اسطوخودوس ده درم جنابخه رسم است بپزند و نیم درم مر
و جماوداند غاریقون ترکیب کند سود مند باشد نعیم الغرا که در بیماری صفرا و درد سر سود مند
بود بکرد هلیله زرد کوفته ده درم آلو سیاه بیست عدد غاب سی عدد خرما هندی یازده درم
سپستان سی عدد خرما هندی یازده درم سپستان سی عدد خرما هندی یازده درم سپستان سی عدد

وبنفشه خشک دو درم تخم کشنیز خشک دو درم کرکم کشنیز خشک دو درم ترنجبین بیست درم
شکر ده درم فلوس خیار چنبر هفت درم همه در آب گرم فرغار دیکشیزن و شکر و ترنجبین و بامداد
بیالاید و شکر در وی حل کند شربت چهار اوقیه بگارید نافع بود تقیع صفرا و سر گرم را نافع بود دیگر حلیله
زرد کوفته بازده درم آب آلو سیاه صد درم در هاون سنگین با سفالین بکوبد تا آب آلو قوت حلیله
بستاند و بیالاید و صافی کند و با دو اوقیه ترنجبین با جلاب بخورد اگر بعوض آب آلو خرما هندی کند
روا باشد تقیع بادها بشکند و خلط غلیظ از تن پاک کند و درد سر که از باد و آن ماده غلیظ باشد
و سر دبو سود مند بود دیگر سعد و سنبل و افسنتین و فقاح الاذخر تخم کرفس و تخم بادیان و نخواه
و زنیان از هر یکی یک کف همه در یک نیم من آب بزاند تا بنیمه باز آید بیالاید و یک اوقیه صبر در
آب فرغار در شبانه سه روز در آفتاب بنهد و بشب در خانه کرم دارد و بروز بر سر نهد یک اوقیه از این
آب بیالاید و با دو درم پاسه در روغن بید انجیر بگارید تقیع صفرا و درد سر با بعوض و سود مند بود
بگرد افشتن رومی ده درم اسارون بخدم فنطوریون باریک و مصطکی از هر یکی سه درم همه در بیست
نیم من آب بزاند و بیالاید و شش درم صبر در وی انگند و سه روز نگاه دارد و از پس سه روز دو اوقیه
با چهار اوقیه بایکدرم روغن بادام شیرین باز خورد تقیع البزر زحیض فرود آرد و تخم خرزه کوفته هفت
درم تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان از هر یکی سه درم دو مثقال طراشیع دو درم سنبل افسنتین
رومی از هر یکی یک درم نیم همه نیم کوفته کند و در شبانه دارد و یک نیم من آب در وی کند و سه روز در
آفتاب نهد و بشب در خانه کرم دارد و بامداد چهار اوقیه با یکدرم روغن بادام شیرین باز خورد و اگر صبر
و بنیمه باز آید تا بصفت ما الاصول خداوند غالی و لقوه و صرع و عدم حیض با بعوض و انافع بود بگرد
بوست بیخ کرفس و بوست بیخ بادیان و بیخ اذخر از هر یکی ده درم مصطکی و سنبل فقاح الاذخر از هر یکی
دو درم حب بلسان و اسارون از هر یکی دو درم حب بلسان و اسارون از هر یکی دو درم عود بلسان
بوزیدان از هر یکی سه درم مویزه دانه بیست درم شکر یک من اندر یک من آب بزاند تا بنیمه باز ماند بیالاید
هر بامداد چهار اوقیه با یکدرم روغن بادام ملح زرد و درم روغن بید انجیر بگارید ما الاصول سده
جگر و سپرز را بگشاید و سنگ المثانه و سنگ گرده و استسقا و تبها با بعوض و سود مند بود دیگر بوست
بیخ بادیان و بوست بیخ کرفس از هر یکی هفت درم بیخ اذخر و فقاح الاذخر از هر یکی بخدم سنبل و مصطکی
از هر یکی یک درم شکاع و خافت و بوست بیخ کبر از هر یکی سه درم کمافیطوس و کادریوس از هر یکی سه درم
انیزا بازبس ده درم مویزه دانه بیست درم افسنتین رومی و گل سرخ از هر یکی سه درم بر دجانجه است
شربت چهار درم با یک درم روغن بادام شیرین و دو الکرکم و مجی با سرانی نهد دیگر حیض فرود آرد و
مصروع را که ماده صرع از جگر باشد سود دارد بوست بیخ کرفس و بوست بیخ بادیان از هر یکی ده درم

تخم

تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان و زراوند طویل و زراوند مدحرج و قنطوریون باریک و اصل بادیان از هر یکی
ده درم تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان و زراوند طویل هشت سه درم هزار سفند سه درم مویزه دانه بیرون کرده
ده درم همه اندر یک من آب بزاند تا بنیمه باز آید هر بامداد چهار اوقیه شصت درم عود زرد با یک مثقال
و حرمل و یک مثقال روغن بادام شیرین ما الاصول دیگر سنگ گرده و مثانه را بتراشد و پاک کند دیگر بیخ
بوست بیخ بادیان از هر یکی بخدم و رسیاوشان سه درم حب البان نیم کوفته هفت درم اسفولوفیدریون
سه درم حب الفلفل شیر کوفته و تخم خرزه نیم کوفته از هر یکی هفت درم مویزه دانه ده درم انجیر خشک
ده عدد همه اندر یک نیم من آب بزاند تا بنیمه باز آید بیالاید و هر بامداد چهار اوقیه با نیم درم
سحر با نیم درم حجر الیهود بخورد تحفه دیگر خداوند نقرس و اوجاع مفاصل را سود دارد بگرد بوست
بیخ کبر و بوست بیخ کرفس و بوست بیخ بادیان از هر یکی ده درم بوست حنظل و بسطرج و قنطوریون باریک
بخواه و سرسیخان و انیسون و بوزیدان و ماهی زهره از هر یکی بخدم بر دجانجه رسم است هر بامداد
یک اوقیه با یک مثقال روغن بید انجیر بخورد مطبوخ سرسیخان بگرد هلیله زرد ده درم تربد سفید
سه درم سرسیخان دو درم تخم کسنه تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی دو درم همه اندر سیصد درم
آب بزاند تا بصد درم باز آید و بیالاید اگر صد درم با نکبین در وی کند دارد صواب بود تحفه دیگر
هلیله زرد بازده درم تربد و بسالیخ و شاه ترج از هر یکی چهار درم سرسیخان دو درم تخم کسنه و تخم کرفس
و تخم بادیان از هر یکی یکدرم کل سرخ سه درم بر دجانجه رسم است صفت مطبوخ سرسیخان
بزرک بگرد هلیله زرد ده درم و هلیله کابلی هفت درم شاه ترج دو درم مویز منقی بازده درم
تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و مصطکی و اسارون و سرسیخان و بوزیدان و ماهی زهره از هر یکی
دو درم بر دجانکه رسم است و بیالاید و یکدرم ابارج قیقر و چهار دانک تربد و دو دانک غاریقون
ترکیب کند تحفه دیگر خداوند درد پشت و زانو و عدم بیناها را سود دارد بگرد روفاسرخ شطرج
و بوزیدان و سرسیخان از هر یکی بخدم مویز منقی و حلبه از هر یکی ده درم تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی
هشت درم زنجبیل و ماهی زهره از هر یکی سه درم بیخ اذخر بیخ درم بر دجانکه رسم است شربت چهار
اوقیه با دو مثقال روغن بید انجیر صفت مطبوخی که خداوند سرزکرد را سود دارد بگرد هلیله زرد
و سیاه و شاه ترج و خرما هندی از هر یکی ده درم بیخ بادیان و بیخ کرفس و تخم او و تخم بادیان از هر یکی
بیخ درم بر دخانک رسم است و یک مثقال ابارج قیقرا و یک مثقال غاریقون در وی حل کند و بکار برد
صفت دیگر مطبوخی که حیض فرود آرد و ادرار بول کند بگرد بر بخاست و بشک ملاشیع و قرا سبزی از
هر یکی بخدم عاقرقرحا سه درم و فاس هفت درم رجاء و شراب بوذه و تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی
چهار درم لوبیا سرخ ده درم رج سه درم از خر عود بلسان و انیسون و قسط و کادریوس و اسارون

باب هفدهم اندر طبیخها و ماء الاصول و منقیات
ماء الاصول خاربند تلخ قابض و مرخ دو درم جهار بهمان
تخ بادیان اذخر اسود دارد هر یک سه درم بوست تخ کرویا
بادیان ازهر یکی جهار درم مصطکی نیم تخم کرفس انیسون تخم
ده درم حب بلسان اسارون ازهر یکی دو درم تخم کرفس انیسون
نوزبادیان ازهر یکی سه درم سلیخه سه درم دنبل طیب
سه درم مویز دانه بیست درم قصب الذریره
و بیاوند و بیاندازد جهار و نیم یک درم بزر نانخواه
تلخ و ده درم دو دفعه بدهند بعد از آن
هر شب دو ملعقه مفاصل را سود دارد حب
بوست تخ کرفس بوست تخ بادیان ازهر یکی دو درم بوست کرویا
حنظل سلیخه قنطوریون دهنی نانخواه اسارون سرنجان
و هر یک اندازه یک یک تخ درم بزر تربد جنکه درم شب
طبیخ زوفا معتدل از جهت مرضی که نفس و کوبه دل
در آمده رطوبت بسیار و الدک درم و زراح کم راحت
بیند بوی تخم خیار بادرنک تخم خربزه نیم کوفته از هر یکی
تخ درم بهمان و ساز هفت درم تخ سوسن و اشنان نیم کوفته
کل جزی بوست و الوان تخم سلک روغن و روی از هر یکی
سه درم برک نیلوفر ده درم غاب سرد و شش عدد سنا
حجاز الجزیره عاقرقرحا بکن و نیم آب بجوشانند تا
بازده سیر آید بیالایند و هر روز سه درم از آن
تخ درم کلاب از ترکیب بخته بکار دارند طبیخ که
حیض نیشد بکشاید موقف تخم زرنب نیم کوفته
هفت درم بوست تخ بادیان تخ کرفس قرنفل از هر یکی
سه درم دو قوا سون یک درم معجون بود سه کوچک از هر یکی
دو درم فراسیون یک درم و نیم قرنیا سرخ ده درم مصطکی
یک مثقال عود را بکن و نیم آب بجوشانند تا نصف در
آید بیالایند و هر روز سی درم از آن بدهند چنکه بن
دبلن مثقال روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ سه مثقال
آبخشد حیض خورند
نافع بود

بلغمی

و انجواء ازهر یکی سه درم مه اندر سه من آب بزاند تا بکمتر از یک من باز آید و بیالاید شربت جهار درم
با سه درم روغن بید انجیر بکار برد باب نوزدهم اندر جهاسهل و غیر مسهل حب اصطخیقون بزدا از بلغم
غلیظ و از سودا و از ماده تهابد بالا کند بکیرد هلیله کابلی شش درم آمله و افسنتین رومی و فارقیون از
هر یکی سه درم سقمونیا سه درم انیسون و تخم کرفس و اسارون ازهر یکی دو درم تربد سفید هفت درم
افتیمون بجهار درم ایارج فیقرا نه درم و قرنفل یکدرم فایند جهار درم فایند در آب بکدازند بقوام آرند و دارو
کوفته و بیخته بدان بسرشند و جهاکند مجهول فاضل شربت دو مثقال تنقیه دیکر بکیرد حب بلسان و عود
بلسان و سلیخه و اسارون و دارچینی و زعفران و مصطکی و اصل الذهب و وج و عصاره افسنتین
و زراوند طویل و نمک هندی ازهر یکی یکدرم و صبر یازده درم سقمونیا و فارقیون و شحم حنظل ازهر
یکی سه درم افتیمون و بسفایج ازهر یکی شش درم داروها بکوبد و ببیزد و آب کرنب نبطی بسرشد
و حب کند شربت از دو نیم درم تا سه درم تنقیه دیکر ایارج فیقرا ده درم هلیله زرد و افتیمون
و بسفایج ازهر یکی بجهار درم حب البلسان ده درم شحم حنظل سه درم سنا مکی دو درم مقل ازرق دو درم
مقل ابیض آب بادیان حل کند و داروها بدان بسرشد و حب کند شربت از سه درم تا جهار درم با طبیخ
انیسون حب الذهب خداوند درس و درد جشم را سود دارد بکیرد صبر بیست درم هلیله زرد
ده درم کثیرا و مصطکی و سقمونیا و زعفران ازهر یکی سه درم کل ارمنی بجهار درم بکوبد و ببیزد و
بکلاب بسرشد شربت دو درم تنقیه دیکر صبر ده درم تربد هفت درم مصطکی و کل ارمنی ازهر یکی دو
درم نیم زعفران یکنیم درم هلیله زرد پنج درم کثیرا سه نیم درم محمودی سه درم حب کند جنانکه رسم
است شربت دو درم نیم تا سه درم تنقیه دیکر سقمونیا و صبر ازهر یکی یک مثقال هلیله زرد پنج کسند
ازهر یکی دو مثقال تربد هفت مثقال حب کند جنانکه رسم است شربت دو درم حب توتیا یا انتخب الیوس
خداوند درس و جشم را سود دارد و خون از فضل باز کند بکیرد مصطکی و عصاره افسنتین و صبر
و سقمونیا و شحم حنظل همه برابر بکوبد و ببیزد و آب کرفس بر شانیده و صافی کرده بسرشد شربت از یکدرم
تا یک مثقال تنقیه ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و دو دانک سقمونیا دو درم نیم تربد اسطوخودوس
ازهر یکی بجهار درم این جمله ده شربت بود صفت حبی که خداوند الثعلب و بجهاد تها سود دارد دیکر افتیمون
جهار مثقال بسفایج سه مثقال شحم حنظل و سقمونیا و نمک هندی و افسنتین ازهر یکی دو مثقال عنزروت
سه مثقال صبر ده مثقال تربد دوازده مثقال حب کند جنانکه رسم است شربت سه درم صفت حبی که
داء الثعلب سودا سود دارد بکیر افسنتین یکدرم هلیله سیاه یکنیم یک درم نیم افتیمون و بسفایج یکدرم
و نیم حب الغار جهار درم ابهل ملح نفطی و دو دانک فارقیون دو درم ایارج فیقرا یک نیم درم تربد دو نیم مقل
دو دانک بماء العسل حب کند شربت از سه نیم درم تا جهار درم اندر یک ماه سه بار بدهد تنقیه دیکر داء الثعلب

بلغمی

بلغمی و سودا سود دارد بکیر انیسون و تخم کرفس و تخم بادیان و انجواء و زیره ازهر یکی دو درم و مصطکی و هلیله سیاه
ازهر یکی سه درم و صبر چند عدد مه داروها آب بدان تر بیخ بسرشد و حب کند هر روز یکساعت بر از طعام
بکار برند صفت حبی که داء الثعلب بلغمی و سودا سود دارد بکیر ایارج فیقرا یکدرم تربد دو درم غاریقون
یکدرم ملح نفطی و سقمونیا ازهر یکی نیم درم شربت دو درم نا سه درم صفت حبی که سده بکشاید خلط غلیظ
و لزج را باز کند بکیر ساذج و رافسنتین و مصطکی و زعفران ازهر یکی نیم درم تخم کرفس و انیسون و مقل
و سکبینج ازهر یکی سه درم هفت درم تربد و غاریقون ازهر یکی سه درم نیم سقمونیا دو درم حب کند
شربت سه درم حب بجنوع اسهال صفرا و بلغم باسانی کند بکیر افتیمون و هلیله زرد ازهر یکی
دو درم سقمونیا و نمک هندی ازهر یکی درمی زعفران نیم درم صبر دو درم حب کند شربت دو درم نیم
حب سرنجان در بیماریها را سود دارد بکیر ایارج فیقرا یکدرم سرنجان و ماهی زهره ازهر یکی دانکی
و نیم بوزیدان دانکی نیم شحم حنظل و قنطوریون باریک ازهر یکی دو دانک تربد نیم درم زنجبیل و شیطرج و
تخم سبندان و فلیل و جندبیدستر و تخم کرفس ازهر یکی نیم دانک سکبینج و جاوشیر و مقل ازهر یکی دو دانک
سقمونیا دانکی و نیم صمغها را آب کرفس تر کند و داروها دیکر بکیرد و بزند و بدان بسرشد این جمله یک شربت
بود تنقیه دیکر بکیرد ایارج فیقرا سه درم سرنجان جهار درم شطرج دو درم شحم حنظل دو درم نیم
غاریقون جهار درم مرزنجوش سفند یکدرم عاقرقرحا و اشق و سکبینج و جاوشیر ازهر یکی یکدرم حب کند آب
سداب شربت سه درم روز هفتم دو بار بخورد حب سرنجان مختصر سرنجان و تربد ازهر یکی نیم درم
شحم حنظل دو دانک این جمله یک شربت بود حب سرنجان کوچک بکیرد صبر یکدرم هلیله زرد و تربد
ازهر یکی نیم درم سرنجان دانکی نیم تخم کرفس دانکی نمک هندی دانکی این جمله یک شربت بود تنقیه دیکر
درد پهلو و نقرس را که ماده آن سودا مرکب بود بکیرد ایارج فیقرا شش دانک سرنجان ریوزیدان و ماهی
زهره ازهر یکی سه درم هلیله زرد هفت درم تربد هفت درم مرزنجوش سیاه دو دانک شحم حنظل سه درم
حب کند آب کند شربت دو درم حب منعش خداوند فالج و لقوه و درد پهلو را و نقرس را سود
دارد بکیرد ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل و قنطوریون باریک و عصاره افسنتین هر یکی بجهار درم فرنجمشک
دو درم و نیم جندبیدستر و جاوشیر و سکبینج و شیطرج و زرد آلو ازهر یکی یکدرم صمغها را بر آب
یا آب کرفس حل کند و داروها بدان بسرشد و حب کند شربت سه درم تنقیه دیکر لقوه و فالج و نقرس
و درد پشت را سود دارد و جشم زرد از دوا بها غلیظ را بیفکند بکیرد اشق و مقل و جاوشیر و زهره
اسفند و شحم حنظل و صبر و تربد و هلیله زرد و عنزروت ازهر یکی بسنار است صمغها را با آب کند تا
حل کند و داروها بدان بسرشد و حب کند شربت سه درم تنقیه دیکر بکیرد مقل و اشق و جاوشیر و
و سکبینج و مرزنجوش اسفند و شحم حنظل و صبر ازهر یکی هفت درم افتیمون جهار درم سقمونیا و هلیله زرد و

وحب السنبل از هر یکی دو درم دارچینی و زعفران و سنبل از هر یکی دو درم و نیم فرفیون و فوتنج از هر یکی نیم درم
سورنجان و شیر و از هر یکی سه درم و تخم حنظل و غاریقون و تربد از هر یکی چهار درم و حب کند چنانکه رسم است
شربت سه درم تنخه دیگر خداوند تلخ و لعوق و نفرس و قولنج و بیماریها بلغمی را سود دارد و بادها را
بشکند بکرد هلیله زرد و صبر و تخم حنظل و ماهی زهره و هزار اسفند و جندبیدستر و عنزروت
و اشق و مقل و جاوشیر و صمغ و سداب و نقط سفید از هر یکی بخدرم صمغها بسقط حل کند و داروها
کوفته بدان بسرشند و حب کند شربت دو درم و نیم با آب نیم گرم کند حب شطرج خداوند درد
سرین و عرق النسا را سود دارد و درد سفت و کردی را سود دارد و خلط الزنج را بیارد یکدو سکنجبین
و اشق و مقل و جاوشیر و فرفیون از هر یکی یکدرم و صبر و افتیمون و غاریقون از هر یکی دری و نیم زراوند
کرد و فطوم بیون بادرنج و جندبیدستر از هر یکی دو درم دارچینی و زنجبیل و زیره نانخواه و انیسون و تخم
کرفس و مرزنجوش از هر یکی چهار دانگ هلیله زرد و سورنجان و ماهی زهره از هر یکی دو درم و نیم خردل
و شطرج و تخم حنظل و ملح هندی از هر یکی چهار درم با آب کاکنج سرشند و حب کند شربت دو درم
تنخه دیگر صبر و تربد و سورنجان از هر یکی ده درم شیطرج و بیخ و ملح نفطی و تخم حنظل و غاریقون
و هزار اسفند و مقل و سکبینجها از هر یکی دو درم و نیم زنجبیل و دارچینی و مصطکی و خردل و
انیسون و قسط و نانخواه از هر یکی یکدرم افتیمون و هلیله سیاه از هر یکی بچدرم حب کند با آب کرنب و
کاکنج شربت دو درم حب شیطرج کوچک بکرد هلیله زرده درم صبر بیست درم زنجبیل دو درم
دارچینی از هر یکی یکدرم خردل سه درم شیطرج و ملح هندی و تخم حنظل از هر یکی دو درم بایند
چهار درم با آب کرنب حل کند شربت دو درم تنخه دیگر درد زانو و اوجاع مفاصل را سود دارد بکرد سکنجبین
و جاوشیر و مقل از هر یکی دو دانگ شطرج و بیخ و ملح نفطی و دارچینی و خردل سفید از هر یکی نیم دانگ
تخم حنظل و غاریقون و سقمونیا از هر یکی دانگی نمایند نیم مثقال با آب کرنب حل کند و داروها کوفته
بسرشند این جمله یک شربت باشد حب غافث خداوند درد جگر و پیران را سود دارد بکرد افسنتین رومی
و عصاره غافث و صبر و هلیله زرد را ساداست حب کند با آب کرفس غربی دو درم جوی دیگر درد
جگر و تبها و دردها مختلف را سود دارد و در ابتدا استسقا نیک بود بکرد افسنتین و مرو و عصاره
غافث و هلیله زرد و مصطکی و زعفران و زرنند جبلی و لک مغسول و انیسون و ساه ترج و رایاج نیقرا
از هر یکی برابر با آب عنب الثعلب بسرشد شربت یک مثقال بشب وقت خواب و اگر خداوند علت دا
سرفه باشد جندبیدستر و زن مدبر السوس زیادت کند حب فرفیون خداوند استرخا و فالج را سود
دارد و رطوبتهای که باعصاب فرود آمده باشد بیرون آرد بکرد غاریقون و تخم حنظل و فرفیون و
سکبینج و مقل از هر یکی یکدرم صبر و دو درم با آب کرنب حب کند شربت دو درم حب سکبینج خداوند

درد

درد زانو و سرین و تنگ را سود دارد بکرد تخم کرفس و تخم هزار اسفند از هر یکی یکدرم سکبینج و مقل
و ایارج نیقرا از هر یکی دو درم و تخم حنظل و غاریقون و تربد از هر یکی یکدرم شربت دو درم تنخه
دیگر خداوند قولنج و بیماریها که از آن باد غلیظ بود سود دارد و حیض فرود آرد بکرد سکبینج و
تخم کرفس و مرزنجوش و هلیله زرد از هر یکی بچدرم تربد بیست درم تخم حنظل سه درم سقمونیا
دو درم شربت از دو درم تا سه درم تنخه دیگر قولنج را بگشاید و بکرد سکبینج و تخم حنظل از هر یکی
دو درم و دو دانگ و مقل و اشق و جاوشیر و تخم حنظل از هر یکی ده درم زنجبیل و دارچینی و
شطرج و نانخواه و جندبیدستر از هر یکی دو درم هلیله کابلی و هلیله و آمله از هر یکی سه درم زنجبیل و
سقمونیا بیخ دو درم زعفران دو درم سورنجان سه درم صبر بیست درم با آب کند شربت از
هر یکی سه درم بوست کرمزنجوش و خردل از هر یکی پنج درم نوشاد در یکدرم با انگبین مصفی بسرشند و
با کامه غرغره سازد و اگر نیم درم ایارج فیقرا درین غرغره برافزایند مبرآ بود و صرع و شیبا را
ببرد و اگر غرغره با طبیخ سماق یا انار دانک کند دوا بود خاصه از جهت لقوه از بهر آنکه رطوبتهای
تحلیل کند و عصبها را قوت دهد تنخه دیگر خداوند لقوه را سود مند بود بکرد خردل و سعتر
و زوفا خشک و زنجبیل و مویزج و دارفلفل و عاقرقرحا و مرزنجوش از هر یکی دو درم سکبینج و عنصل
سرشته با آب کرفس غرغره کند تنخه دیگر کرانی زبانی که از بلغم بود و زایل کند بکرد زنجبیل و نی
شادرونش بزر و نمک هندی و عاقرقرحا و مویزج و مرزنجوش و خردل برابر جمله بعسل بسرشند و با
سکبینج عملی بکار برد دیگر کام فرود آمدن را نافع بود بکرد انار دانک و مازو و سماق برابر در شیر
بزر غار دو بدان غرغره سازد دیگر فرود آمدن کلوکه تری باز دارد بکرد سماق پنج درم شب یمانی
مجموع سه درم نمک طبرزد سه چندان گل سرخ و تخم آن از هر یکی دو درم بسایند یک مثقال مقدار
خوردنی و کلاب بدان غرغره سازد صفت غرغره حنانی کوه را نافع بود بکرد آب لسان الحمل سه
اوقیه آب عصا الراعی و آب عنب الثعلب از هر یکی یک اوقیه و نیم روغن گل نیم اوقیه بهم دیگر
برند و بدان غرغره کند و جزیرش با آب انارش یا آب برگ خرفه یا آب کشنیز تر سود مند بود طبیخ
سماق و عدس سود دارد و آب آمازش با روغن گل سود مند بود و دیگری خنانی را باز دارد بکرد
مرو شب یمانی و زعفران و جلنار و عاقرقرحا و گل سرخ و مامیران و مازو و نی شادرونج سوسن
و شیاف مامیثا و عصاره ملیجه النبی و سماق و دارچینی و قصب الذریره و اقاقیا و معصفر و پوست
انارش از همه برابر کوفته و بیخته و با آب جوز بارب عوره یا آب توت غرغره کند دیگری خنانی را
که از سردی بود منع کند بکرد تخم هزار اسفند و عاقرقرحا و خردل سفید و تخم ترب و مر و سلیخه
نطرون و نی شادرونج و زنجبیل و بورنه و رماد الخطاطیف مدبر برابر عسل مصفی بسرشند با کلاب و بکار برد دیگری

خناق و اگر از سردی بود منع کند و خناق بلغم را سود مند بود و اگر علت هنوز اولی باشد بکرد
عدس مقشر بدر در مقدار نیم من آب بنز اند تا نیمه باز آید بیالایند و مقداری رب جوز
دنج دو درم عاقرقرحا دو درم گل سرخ یکدرم داروها خشک بکوبند و با رب جوز بر شند و بر کاوب
حل کنند و بدان غرغره سازند دیگری در اخری علت سود مند بود دیگر قصب الذریره ده درم جوز الرو
سی درم برگ سرو و برگ خیار زهر یکی ده درم در دنج مزاب بجوشانند تا دو سه جوش برآرد
و بدان غرغره کنند دیگری در آخر علت بکار آید بکرد مخرکشان و حلبه از هر یکی پنج درم غاب
و سپستان و مویز منقی بی دانه و عدس مقشر و اصل السوس و بیخ بادیان از هر یکی ده درم
گل سرخ و بنفشه از هر یکی هفت درم زنجبیل و بوزیدی و سعتر از هر یکی یکدرم همه در یک نیم من آب
بنز اند تا نیم من باز آید بیالایند و با نانوش و شراب خرنوب بکار برند **باب بیستم** اندر داروها
فی و منفعت ایشان داروی فی بلغم بر دن او کرد قص اسفندان سفید دو درم کوره کوی یکدرم
کندر نیم درم نمک هندی نیم درم همه را بکوبند و بالکبین بر سند آن دو غرب بوقت حاجت تا بر طبع
طبع شب بگدازند و بجمل و درم سکنکبین عسل بوی بیامیزند و هم کرفس خوردن داروی فی که غلط
سودا بی را بیاورد قص نمک هندی تربد بوزن از هر یکی یکدرم اسبند ان سبد نیم درم همه
را بکوبند و بیزند با ما العسل یا سکنکبین عسل بخورند از خاب کوبالی داروی فی که مغز را مادر
و معده را پاک کند قص سکنکبین جمل درم اب زرنیخ خارات کسنه و وه سوی از هر یکی بیست پنج درم
آب تخم سبت و آب تخم سرمق از هر یکی بیست درم بهم بیامیزند و بوی آن بکردن معده از خوردن و حرب
کوبا و شیت و برگ ترب در وی بچشانند و کوشت فربه و ابخه و زیره الو و حرب ماه نیم کرم
بخورند و فی بکنند پس از فی کردن جسم و دهان را بکلاب بشویند و مقداری کافور بخورند و غذا
قلیه خشک خورند داروی فی که معده از ریوت پاک کند و درد پای و اندام و سوزنها و سوزش
اندام را سود دارد قص شیت خشک کرده ده درم تخم سد درم تخم سرمق تخم ترب از هر یکی پنج درم پاک
آب بجوشانند تا بازده سر باز آید و بیالایند و پنج سر اکبیتی با آن بکنند و این داروهای سرده در وی
افکنند تخم ترب تخم سرمق از هر یکی یک درم مغز کوفی نیم درم پس از وی معده پاک و بنا نفت بجی
از وی بخورند و فی کنند تا هر چه خورده باشند برآید و پس از آن نیم درم کندر سوده را می آب افکنند
و باران باز بخورند و فی میکنند نافع بود **باب بیست و یکم** اندر غرغره و منفعت آن و منفعت آن غرغره که
دماغ را پاک کند قص عاقرقرحا دار فلفل زنجبیل سعتر خردل نرو ناخنک البارج فقراحه را با بابر کوفته
و بجوشند بر شند اسکر و انکبین بغل و مقدار دو درم ادراب کامه با سکنکبین هل کنند و بدان غرغره کنند
غرغره که خاوند صرع و فالوده را سود دارد قص دوره ارمنی ارسا عاقرقرحا خردل سبد مویز بی دانه

دشتی

دشتی اسپرزاری که بیزاسان هولو خوانند از هر یکی چهار درم نوشادر سه درم ابارج نوفا بیخ نیم درم سکنکبین
عدسی ما ابکامه غرغره کند غرغره که اماس زبان را که از حرارت مدد سود دارد قص بوست انار
شیرین بیخ سوسن سوز و اسارات در بابت صافی بزند تا مراسود و بدان غرغره و مضمضه کنند
غرغره اماس کرم که در زبانی یا سه سرد قص آب بول عنب الثعلب مالیت کسنه ما آب کوان بکوبند
و بزنند و آنرا به شیر تازه فرا کشند بکشیا نوند پس بپالایند و بدان شیر غرغره کنند ما موج برد غرغره که
خناق را سود دارد قص آب لسان الحمایه و قبه صمغ الراعی عنب الثعلب از هر یکی یک وقیه
و تخم روغن گل نیم وقیه همه را بهم ترکیب و بدان بسرشند و غرغره کنند غرغره که ماده خناق را باز
دارد قص شب یمانی زعفران کلنار عاقرقرحا گل سرخ مازو ناو نوشادر بیخ سوسن ما ماصطاو
بلیخ السس یمانی دار فلفل قصب الذراع اما ماسفیل بوست انار از هر یکی پهره راست بکوبند
بیزند و بر آب کوبا رب غرغره کنند مرب و غرغره که ماده خناق را ببرد قص لحیه حجاه
روغن کاو و انکبین از هر یکی ده درم در مقدار نخاه درم آب بجوشانند تا دو سه جوش برآید غرغره
کنند از خاب کوبالی غرغره که اماس و درشتی کلو را که از گرمی بود سود دارد و جرب که در کلوی مرد
سرد نباشد کتاب نیم کرم مغز خیار خبر دیوی عل کنند ما رب حرنوب در آب کشنیز تر حل کنند
با نفاع سکاب و اگر بدین علاج نباشد نشود یک معای بزنند تا رگ زبان بگشاید غرغره خلط
که زکام و نزله و آماس دارد و دماغ را قوت کند و خشک کرداند و ماده نیک را طرد کرداند از غی
ازادشد و مزاج گرم و صلاح آرد بس از کشنیز و شکر دو کران قص تخم خطاس ده درم عرق گل
سرخ چهار درم اما ماکلنار و حد سرخ نیم کوفته از هر یکی دو درم سوسن مقشر سه درم یک من آب
بجوشانند تا صد درم باز آید و بیالایند و بیست درم کلاب با آن آمیزند و بامداد هر روز مقدار
پنج سه غرغره کنند نافع بود **باب بیست و دوم** اندر سعوط و قطور و غیرها باید دانست که سعوط دارو
باشد که در بینی چکانند و خورد دارو باشد که بوینند و بجوزنیز دارو باشد که بسرزنند ابوی و بوی
آن بخداوند رسد و عطوس دارو باشد که عطسه آرد و قطور دارو باشد که در بینی و گوش چکانند
یا بلیشه بدان آلوده کنند و در وی بنهند سعوطی خداوند درد سر گرم را نافع بود بگیرد آب کوان و روغن
بلوفر از هر یک یک جزو و شیر زنان دو جزو و بهم بزنند و در بینی چکانند دیگر درد سر گرم را نافع بود
بگیرد طباشیر دو درم نشاسته و کافور از هر یکی نیم درم زعفران دانگی نیم هر نرم بساید و اندک آبی
یا روغن در بینی چکانند دیگر درد چشم که آنرا در وی خوانند ابن را در بینی چکانند بهم گرفتن چشم نافع
آید بگیرد کندر و اندس و حضض از هر یکی دو دانگ سعتر فارسی و زعفران و هم از هر یکی نیم درم هر یکی
و شیاف سازند و بشیر زنان یا بروغن بنفشه در بینی کودک چکانند دیگر تالیف و لقوه را ببرد بگیرد جاوشیر

وسکبینج و زوفا و اسفند و بلبل و دارفلفل و بلخی و اشق و بیدستر و فرفیون راستا راست
همه بکوبد و بیکنیم اشتر یا بز که آنکو نیج بکشیا روز ترکند و بیالاید و یک قطره در بینی چکاند نافع بود
و از وی خون آمدن از بینی یا زدلود ماز و سبز برافتق بهند نارسخ شود و از آفتش برکرده و در سرکه
افکنده از این ماز و دو درم راج چهار درم شب بماق شش درم کافور آنکو کوفته و بیخته و بلیند و
کمان فرکند و بدین دارو آلوده کند و در بینی چکاند و در خون آمدن از بینی باز دارد بکرد قرطاس
عرف و زاج سوخته و شب بماق بر آن کرده و ماز و سوخته در سر انداخته و عصاره الخیر التیس
و جلنار و دم الاخوین از هر یکی چهار درم افیون و کندر و سرا از هر یکی سه درم صدف سوخته
و حجر الدم از هر یکی سه درم کافور چهار دانگ همه کوفته و بیخته و بعصاره مادرویج و عصاره لسان
الحمل بسرشد و خشک سه بار بدان عصاره تر میکند و می سرشد و خشک بکند سه روز این میکند
پس از آن اس سازد و بوقت حاجت بساید دیگر ریشی بن بازشده را نافع آید بکرد مر شب بماق
از هر یکی دو درم زرنیخ چهار درم ماز و روسوخته معسول از هر یکی یک درم سنگ کوفته
و بیخته و بنی شسته این دارو در دمند اختیارات جبین است و بسیار بار آزموده اند بخوری
سده و بینی بکشاید بکرد با فلی بر کرده و بر آتش افکند و سر بخاران دارد و صندلین و سر درد دان
میداشق و سنگ بارها از سنگ اسیا با فی کرده کردن و در سرکه انداختن و سر بخاران داشتن
و سبوس سرکه میشانیدن و سر بخاران داشتن و گل سرخ و شکر و طبرزد و برگ مورد سوختن نافع
بود و اگر سده از زلد سرد بود عود و مشک و قسط و کندر و اقلیمیا و شونیز و حب الکرسوختن
نافع بود و دیگری بکرد مر و سلیخه و قسط و زعفران همه برابر بکوبد و بشراب بسرشد و از آن اس کند
و بسوزد و سر بخاران میدارد و بخار دود دان بدهان بر میکرد نافع بود دیگر بکرد زرنیخ
و زراوند هر دو سه بکوبد و بروغن کاو بسرشد و از آن اس کند و بسوزد و دود آن بدهان در کرده دیگر
بواسیر ما سوزند بود بکرد بیخ کبر و بیخ جوز و بیخ کرش و حب الغار و بیخ انجدان
و این سا و بر همه بکوبد و بخته بسل بلاذر بسرشد و از آن اس سازد هر یک مثقال بر آتش بنک شتر
دود کند در زیر طعام که سوزانی درین دارد و خداوند علت بران نشیند و گاه علت براد سوراخ
بهند نا درد بدو برسد با مداد و شبانگاه این بخور کند بواسیر خشک کرده اند دیگر زکام باز دارد
کندر و میعه خشک و مرو سنگ مرس و قسط از هر یکی یک جزو همه کوفته و بیخته آن اس کند و دود کند در آتش
زکام باز دارد و اگر در ابتدای بود یا در انتها دیگری مفلوج را در بینی دمند عطسه بیارد دیگر کندش
و بلبل و عاقرقرحا و بیرزن و زنجبیل و بنی شادر و نطرون و صبر و دارچینی و مشک و مرزنجوش و
سرخی سفید و جند بیدستر همه برابر و با آب مرزنجوش در چکاند داروها گوش درد گوش را از کرمی

بود.

بود نافع آید بکرد روغن کاشم و روغن بادام شیرین سه درم خل الخرده درم با قوقیه مرزنجوش
اسکر بود و روغن بماند نیم کرم در گوش چکاند قطور گرانی گوش و طنین زایل کند بکرد کندش
و زعفران و فرفیون و جند بیدستر خرق سفید و مر از هر یکی سه درم نطرون و بورق از هر یکی
دو درم و نیم همه کوفته و بیخته بر که بسرشد و از آن اس کند و بشراب بساید و در چکاند قطور در گوش
را که از دیرپا لاید نافع بود بکرد عسل بسته در مغز خل الخرمه هفت درم زنجار و دو درم عسل بقوام آورده
زنجار بیرون کند و بسرشد و بسرکه حل کند و بگوش در چکاند قطور در گوش و طنین ببرد بکرد میعه
ترجهار درم علک الانباط بجند درم روغن خیری ده درم روغن بادام طلخ سه درم میعه و علک
را در بین روغن یکدار دو نگاه دارد بوقت حاجت یک قطره در چکاند نافع آید قطره در گوش
کرم در حیوانی و خراب حوزه را بود نافع باشد بکرد افیون یکدرم شیاف ابیض که از برخیشه سازند
سه درم روغن گل چهار درم خل الخرمه در شیاف افیون و ذرکه حل کند و با روغن گل بسازد
و یک قطره در چکاند بنهد کرم کرده در حال قطور در گوش و بالودن ریه را که کهن شده بود نافع
آید بکرد دم الاخوین و صبر و عنزروت و مر و کندر و خبث الحدید و نجار از هر یکی دو درم سرکه بود
و بر بزد و بلبد بسل آلوده کند و بدین داروها که اند و دو روغن بند قطور در گوش کرانی بود
و از باد سرد بود بکرد فرفیون دو درم برگ سداب ترنج دو درم روغن ریت بازده درم شراب
کهن بیست درم همه بجوشانند تا شراب بسوزد و روغن بماند و نگاه دارد وقت حاجت قطره قطره در چکاند
قطور در گوش و بالودن ریه را سرد دارد بکرد زعفران و کندر و افیون از هر یکی یکدرم حضض
و بزر البرد و پوست انار و مر و مغز بیخ الکنث و خل الخرجله بزر نامرا شود و داروها بدین بالای بر شد
و بشراب سه بجای حل کرده در چکاند قطور در گوش کهن را سود دارد بکرد خرق سفید چهار درم کندر
و شب بماق و زعفران و افیون و عصاره عنزروت از هر یکی چهار درم رسنک جند بیدستر سه درم فلفل بجنده
فلفل و مغز بادام طلخ از هر یکی دو درم عصاره عنزروت حل کند و دیگر داروی کوفته و بیخته و پوست انار
در سرکه بزر نامرا شود بیالاید و مر و کندر و جند بیدستر و افیون بدین سرکه حل کند و داروها دیگر با آن
بیامیزد و بسایند تا نرم شود بوقت حاجت بروغن تاریدین حل کرده بگوش در چکاند تجربه دیگر گرانی گوش
ببرد بکرد خردل سفید و ماش بکوبد و علک و لجز با بکرد و تخم اوبرجند و حنظل بدان بسرشد و اینساق
و بگوش بر بهند و اگر بینی ادمی و خرد ماش برابر بکوبد و لجز بسرشد بر درد گوش بنهد مفید بود دیگر
گرانی گوش که از سیماری بود زایل کند بکرد شحم حنظل سه درم بورق ارمنی یکدرم زنجبیل بیست درم
عصاره افتیمون یکدرم فرفیون و قسط از هر یکی یکدرم زوفا و جند بیدستر بدان بسرشد و شیاف سازد و بوقت
حاجت در روغن بادام حل کند و در چکاند نافع بود دیگر درد گوش بنشاند بکرد افیون و جند بیدستر اشق

بقوام آرد و در جکاند باب بیست سیم اندر اضماد و اطلیه باید دانست طلی دارو را گویند که بنک
باید و مسن و برمالد و ضماد دارو را گویند که دارو را بکوبند و بر شد برمالد صنف طلی خداوند
صداع کهنه را نافع بود یکدرم صندلین سه درم برنج نیلوفر و گل سرخ از هر یکی چهار درم مامیثا
دو درم تخم کوک سه درم زعفران یکدرم افیون دو درم مرتک مثقال همه کوفته و بیخته و
بعصاره کوک بسرشند و اقراص سازند و بر قدح حاجت بگلاب بسایند و بر صداع طلی کنند صداع
کهنه دردها که سرد را نافع بود یکدرم تراشه کدو تر و برگ بید و برگ خرفه و برگ خطمی و بی السالوس
همه برابر بکوبند و گلاب بر زنند و سرکه بر چکانند و صندلین بدان بسرشند و قرصها سازند و بسایند و
طلی کنند طلی یکدرم بسد جو و بزر بطرنا باب عصا الراعی با ماندان بسرشند و بر دکه و بسایند و بر مالد
طلی در وی کردن طاقت بود و صداعی که از نشستن در آفتاب خیزد بنشاند یکدرم صندلین و عنزروت
از هر یکی یکدرم افیون دو دانک آب کشنیز تر یا آب کشنیز تر همان بسرشند و بر مالد طلی بر صداع
کهنه نافع بود و در هر سام لیثرغس روز اول و دوم سود مند باشد یکدرم روغن گل ده درم گلاب
ده درم سرکه سه درم همه در شیشه کنند و بنهند تا آمیخته شود و طلی سازد اما در سرسام مرد را
روز دوم اندک سرکه عنصلی سازد و دفع سوم بجای سرکه عنصل کنند و اندکی جندبیدستر بر ضماد
در بیماریها حاده در وقت بیهوشی بیمار بر سر نهند نافع آید یکدرم ارد جو ده درم سرم کندم پنج درم
کوفته و بیخته با آب بید و روغن گل و سرکه بسرشند و بر سر نهند صنف کهداع که را مکرر بخار خیزد
بنشاند یکدرم کزمازک و افاقیا و سنبل از هر یکی یک درم و مر و زعفران از هر یکی نیم درم بکوبند
و به بزد در صلح و بنشانی طلی کنند ضماد صداعی که از سرخ رود ساکن کند یکدرم اطراف سرخ
و روغن سوسن و لادن و اکلیل الملک و قصب الذریره و گل ارمنی و شب یمانی برابر چند انجیر
خشک کوفته و بیخته و آنچه ترست بزد بر کوبند و دارو ها که کوفته در آن بسرشند و طلی سازند
و اگر مورد تر و سرو تر خود از هر دو خشک یکدرم و کوفته و بیخته با شراب بسرشند و ضماد سازند
ضماد درد ذات الجنب بنشاند یکدرم بنفشه و بابونه و شبت و سبوس گندم و تخم خطمی و تخم
کتان کوفته و آرد حلبه و آرد جو و آرد گندم همه بیخته با آب صافی و بگلاس با الدیه و آن عصاره
دیگر روغن بنفشه بزد تا سطبر شود و ضماد سازد صنف دیگر بر ضماد زایل کند یکدرم شطرج و
عاقرقرحا و خصفس و جوز و شونیز و گل و شقایق و زرنیخ زرد و مر و روغن از هر یکی برابر جوزی
زنگنی بسرشند و بر مالد دیگر نشان آبله بردیکدرم و بلبل و تخم تربد برابر بر مالد بعد از آن
مرداسنج مدبر و نیخ خشک و آرد عجوه و استخوان مویشده و آرد برنج و تخم خربزه و حب البان و مر
و قسط برابر بر بلعاب حل کنند و داروها بکان قرشد و بر مالد دیگر سنگ انس را نافع بود یکدرم

خطمی

خطمی و برگ نار خیار بزد باب صابون نامرا شود لیف از وی برکشد و بعد آن بسایند بس یکدرم دوا
سنج سابیر اسفیداج و روغن گل و آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب همه بسرشند و بر مالد دیگر
اورما که بر تن بدید آید از بهر و ضرران زایل کند یکدرم صابون و بوره و نحاس برابر آب حل کند و
آن جای را بسازند و بر مالد دیگر کونکی که از آفتاب خیزد نافع آید یکدرم مغاث و مانش مقشر
و گل ارمنی از هر یکی ده درم افاقیا و صبر از هر یکی سه درم مرایت بیک مورد بسرشند و بر مالد دیگر
آسیب معده و دیگر جایگاه را نافع بود یکدرم مانش و لادن و گل ارمنی از هر یکی ده درم و سک و
زعفران بسرشند و بر مالد دیگر درد سر را که از آسیب رسیدن آفتاب خیزد نافع آید یکدرم گل ارمنی
ده درم شب یمانی دو درم و زرکلیدم بسرشند و بر مالد دیگر معده را که زخمی و آسیب رسیده
سود مند بود یکدرم سیب شیرین در خرقه زر بخیند و در زیر آتش نرم بنهند تا بزد و پاک کند و کوکب
آن بخاه درم گل سرخ ده درم افاقیا و برگ مورد و سنبل از هر یکی پنج درم مصطکی و جوز السرو و صمغ
از هر یکی یکدرم گلاب بسرشند و طلی سازد و اگر حرارتی باشد درین ترتیب ده درم ارد جو یکدرم
زعفران و نیم درم کافور زیادت کند و اگر حرارتی بود یکدرم گل سرخ پنج درم و سنبل و مصطکی
و دارچینی از هر یکی دو درم لادن دو درم و روغن خیری حل کند و جامه بدان بسرشند دیگر اماس و دمله
و آبزلال یکدرم جزر ترش و بوره و جاوشیر و سرکین کبوتر و سرکه ترش همه بانجیر و روغن زیت بسرشند دیگر
گوشت فروف لاغر از هر یکی نیم اوقیه روغن گاو وقدری همه ادویه استار کشکاب سه اوقیه سازند
دیگری پنج بسر رسند و صفرا باز دارد صنف برگ فرفخ و آب لسان الحمل و آب عصا الراعی
از هر یکی یک اوقیه سبنک خایه چهار عدد روغن گل بنفشه دو درم الاخوین و افاقیا و کهربا و گل ارمنی
ترکیب بکار برد باب بیست و چهارم اندر نطول و ادرنی و منفعت ایشان نطول که خداوند سرسام
و کسی را که خواب نیاید سود دارد نطول دارونی بود که آنرا بزند و سر بخاران بدارند و بدان
بیش بندند تخم کوک از هر یکی پنج درم مخصاص و بهی سنس گل سرخ نیلوفر تمامی کندری تربابین
از هر یکی ده درم کشک جوهم کوفته بخاه درم همه را اندر خم آب بهن تا پنج روز آید و بر سر بخاران
بدارند و اگر اندر افعاه آهو بندند بهتر بود و در بیخوبی باید که سر افعاه بسته بود نطول خداوند صداع
سرد را سود دارد س بابونه اکلیل الملک تمام مالیخولیا برگ غار شیخ داستارا ست مم اندر ادرنی
بیزند نطول که دیوانگان را سود دارد و بنازی او را بطول الجانین گویند س بنفشه تر و خشک
نیلوفر خطمی برگ وی سه بقر کسک جوهم کوفته برگ کوک تراشه کدو از هر یکی یک کف برگ عنب
الثعلب بوک بنازی برگ نرفطونا از هر یکی یکدسته سبستان دو کف خشخاش سفید یک کف
گل سفید یک کف روغن بابونه یک وقیه همه بیزند و بالایند و روغن بابونه و روغن بیخ بکاندو بیخ

بخاران بدارند بامداد و شبگاه سر را بدان بشویند نطولی صداع ریحی را سود دارد ص بابونه
اکلیل الملک برگ کرفس بادیان تره تخم کرفس داسنا داسنا دانه و بیخ و سعتر و مرزنگوش شبت رازیانه
سوید جنانکه رسمست و سرجاران بدارند ص خلاف آن بماریها و سرد و خشک را سود دارد و
صفتش سر را بخه تر و بابونه و اکلیل الملک و حلبه و شبت بپزند و آب ترش میجکانند نطولی کر بر
و بهرهای نبت مسکوت می باید جکانید صفتش سیج و شبت و مرزنگوش و برگ زنج و سعتر و اکلیل الملک
و بابونه و بودنه دشتی و سداب و حاشا از هر یکی چند اندک بخواهند بزند جنانکه رسمست نطولی آن
کاب کتوالی از جهت درد انو و مفاصل و اندام صفتش بابونه اکلیل الملک و تیشوم از هر یکی بجدرم
ادرجو سنبل از هر یک سه درم سعتر مرزنگوش بودنه از هر یکی جهار درم همه را در نیج من بجوشانند
تا بشیمه باز آید و در افتابه لحاف کنند و از بزند نطولی از جهت کرای کوش که از بخار افتاده باشد پس
از مسهل خوردن ص بابونه اکلیل الملک قیسوم از هر یکی ده درم بودنه سیسنبر مرزنگوش حسک
از فربیون سنج والاذن خرکس کل سرخ از هر یکی پنج درم همه را بده من آب بجوشانند و اثنا الغلیان
تا بسه من باز آید و کوش بجوشان دارند نطولی نرم و تر از جهت سنگی دماغ و بینی و شنسد و شنی
کلنکاه تعنس و سونک را ص بنفشه برگ نیلوفر کل خطمی از هر یک سه درم کرویم کوفته
ده درم کل سرخ پنج سیسنبر بابونه اکلیل الملک از هر یکی دو درم تخم سوسن تراشیده نیم کوفته و نیم
کاسنی از هر یکی دو درم همه را بجوشانند تا یکی باز آید و در طاسی ریزند که مرد و بینی بر بخار آن بدارند
و دو سه بار همین آب را کرکنند بکار برند نافع بود آب نکسک کرده ماجرون اورد و دود زهار
و مثانه بنشاند ص بابونه اکلیل الملک برسا و سان تخم نرک نیم کوفته از هر یکی ده درم رویت
تخ ادیان بوست تخ خطمی تخم خرزه نیم کوفته از هر یک ام بنفشه برگ نیلوفر از هر یکی جهار درم استاد
کرمک سه درم خشک شش درم حلبه را بده من آب بجوشانند تا بیخ من باز آید و بیالایند و در طشتی
ریزند و در آن بنشینند و پارهایشم کرم کنند و در آن بنشینند ابزن تا بضح حیض کرد شود و من جون
بکشته باشد و سودا و ملیایک دل جوان شده و حن بماند پس از خوردن کرم با دیب مورد کل
سرخ برگ مورد از هر یکی ده درم مازدی نیم کوفته کلنار از هر یکی بجدرم ربوست انار نیم کوفته
کوز سرو کز ماز و از هر یکی سه درم افاقیا دو درم همه را بده من آب باز آید در طشت ریزند و
در آن نشینند و بر طشت و زهار ریزند و نیم من آب را کرم کرده استعمال کنند آب رانی از جهت
درد پای که از ترس مانده بود و قوت دادن بعضو و دور کردن سادت که باقی مانده باشد و بلغم
رسیک ص بابونه اکلیل الملک کل سرخ از هر یکی ده درم بنفشه کل خطمی برگ نیلوفر از هر یکی پنج درم
برگ نیلوفر سوم خشک یک کف صندل سفید نیم کوفته سه درم همه را بسه من آب بجوشانند تا بیک من

باز آید

باز آید و بر جای درد مند ریزند نکوز ملوله نیم کرم نافع بود آب بیست و پنجم اندر روغنها
و منفعت ایشان روغن نارون منفعت این روغن بسیارست دردها و بیماریها که از سردی
بود سود دارد و اندر بینی بچکانند درد سر و کوش را که از سردی بود سود دارد و بادها که در
احشا بود بشکند چون بخورند و طلا کنند قولنج و پیچش درد دها را ببرد و ورم کرم کند و درد جکر
را سود دارد و در اکلیل بچکانند استرخاء مثانه را ببرد و بقوت کند جهان بکیرند عصب الزریره
و سعد برگ عیار و عود بلسان رسافع هندی راس و از خواهل برگ مورد قردمانا مرزنکوس از
هر یکی دو اوقیه همه نیم کوفته کنند و تر کنند شراب و آب بنابنم جند انکه بر سر دارد و هادر دلک
انکشت بابستد و بخور روغن کجد بر آتش کنند و بانش نرم بجوشانند آب و شراب برود و روغن بماند
و بیالایند پس بکیرند کل سرخ و سلیخه برگ مورد تر اخنک از هر یک سه درم اجنی حاما از هر یکی سه
سیر همه نیم کوفته کنند و بشراب ممزوج تر کنند و آن روغن بالوده باری بیامیزند و با اتش نرم بپزند
تا آب و شراب برود و روغن بماند نسخه دیگر کل مورد از هر یک دو اوقیه دار جنی حاما سیب
بس بکیرند سنبل کنار دین کوشه فرنفل میسد از هر یکی نیم سیر کوبوانج اوقیه روغن یک رطل و بستیر
نسخه دیگر سنبل قرنفل بنفشه از هر یکی اوقیه کوز بوانج اوقیه روغن بلسان شش سیر دارو های
نیم کوفته و شراب ممزوج بپزند همان وجوی در جوش آید آن روغن بالوده باری بیامیزند دیگر
بار بپزند تا آب و شراب برود و روغن بماند و بیالایند و نکاه دارند روغن قسط فالج و لقوه را
سود دارد و معده جکر عصبها را قوت دهد و بیاجی قوی را نکاه دارد جوان بکیرند قسط
ده درم سنک خطمی سه درم عاقرقرحا بار درم فرفیون سه درم جند بیاسرده درم همه نیم
کوفته کنند و در نیم شراب تر کنند یکشبانروز پس بپزند تا بنیم باز آید و بیالایند و بیمن
روغن زیت با آن بیامیزند تا آب برود و روغن بماند و رمیمن نکاه دارند روغن نسخه دیگر نیم درم
سنک سلیخه آورده اند روغن شونیز فالج و لقوه را سود دارد ص آن بکیرند شونیز بیست درم
مغز بادام تلخ کوجی سه درم هر دو بهم بکوبند و روغن بکنند و در مرهمها کردن و بیت بمالند
و بخت نکهند کنند بطبع مرزنکوش و قرنفل و سعد و برگ نیخ و زنجبیل و سعتر و بودنه دشتی و حاشا و حکمه
اصبع و قصور و سرلین روغن بمالند روغن کندر درد کوش را که از سردی بود ببرد ص آنه مر و بیر
و مصطکی و حصص و جند بیدستر و زهره کاو از هر یکی یک درم سنک کندر نیخ درم روغن بادام
تلخ بیست درم همه داروها نیم کوفته کنند و بیست درم شراب کهن با روغن بادام بیامیزند و بانش
نرم بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند روغن مصطکی استرخا و ضعف معده را سود دارد بکیرند
روغن زیت کر روغن کجد بجاء در مر مصطکی راسن از هر یکی بیست درم سنک مصطکی را نیم کوفته کنند

وبا روغن آکینه کشد و در بالش سنگین در میان آب نهند و بجوشانند تا مصطکی بگدازد و با روغن
آمیخته گردد و نگاه دارند و بن قنطوریون کوفته کشد و در معاء مالند روغن بنفشه رحم و کرده و مثانه
سرد را گرم کند و آماسهاء سرد را سود دارد و مادها را از مفاصل باز دارد ص آن بگیرند روغن
کنجد یکمن بنفشه خشک چهار سیر سعد را با آش نرم اندر روغن کنجد بازند و نگاه دارند روغن
بابونه و حلبه بگیرند روغن کنجد یکمن شکوفه بابونه و حلبه از هر یکی دو اوقیه بابونه و حلبه با روغن
اندر شیشه کنند و چهل روز اندر آفتاب نهند روغن افسنتین اعضا را گرم کند و معاء و مدا را طعام
قوت دهد ص آن بگیرند روغن زیت یا روغن بادام تلخ یا روغن مغز تخم زرد آلوی تلخ یا روغن کوزه
از هر کدام که حاضر بود نیم من افسنتین رومی دو ستر چهل روز اندر آفتاب نهند تا نیک شود روغن
شب که اما سها سرد را و حلبه را تحلیل کند و ماده را بنماند ص آن بگیرند روغن کنجد یکمن تخم شبت
و تخم حسک از هر یکی یک وقیه هر سه را اندر شیشه کنند و چهل روز در آفتاب نهند روغن سلک گرفتگی
بول را بگشاید و مجری بول را باز کند و قوت باه زیادت کند ص آن بگیرند روغن کنجد و شیر گاو
آب حسک تر کوفته و فشارده از هر یکی پنج رطل و پنج رطل زنجبیل بنداده باشند و رطل و نیم زنجبیل
بگرطل بایند را بکوبند و بیزند و زنجبیل را نیم کوفته کنند و هر دو اندرین روغن و آب حسک و شیر گاو
دیزند هر با آتش نرم تا آب و شیر برود و روغن بماند طلی کردن و خوردن سود دارد روغن سلک گرده
و مثانه و جهرا سود دارد و درد پشت و اسکار عصبها را ببرد ص آن بگیرند روغن کنجد روغن سداب
ترجمار او قیه آب صافی یکمن با آتش نرم بپزند تا آب برود و روغن بماند بیالایند روغن فرفیون همه
دردها که از سردی بود سود خاصه درد عصبها را و این روغن عرق النساء را سود دارد ص
آن بگیرند قسط تلخ ده درم و چند بسر بجد درم سنگ بوته کوچک حسک دوازده درم سنگ عاقرقرحا
هفت درم سنگ کندش چهار درم سنگ مورنج سه درم سنگ حبه رانیم کوفته کنند و اندر خاصه
شراب کنند یک شبانروز بس بپزند تا دو بیرون از شراب برود و روغن بماند و بر هر درم سنگ روغن
دو درم سنگ فرنجمشک باره بسایند و در وی کنند و بر آتش نهند و یک جوش دهند روغن آتش جهار ماهها
سرد بلغمی را سود دارد ص آن بگیرند تا کشنیز تر درم سنگ قسط ده درم سنگ سلیخه قصب الذریره از
هر یکی پنج درم سنگ فربلسان مصطکی از هر یکی سه درم سنگ اندر فنجد دیگر مر با خورد دو درم سنگ میعه
پنج درم سنگ اوفرم اندر بلسان و مصطکی بنت روغن مورد سا مورد ساده یک رطل مورد ی بکوبند
و بر گرد شراب ترکنند سه شبانروز بس روغن زرد با آن بیامیزند و بر آتش نرم بپزند تا شراب برود و روغن
بماند بیالایند روغن زعفران ماسر جهرا و تشنج بلغمی را سود دارد و حرارت عزیزی را بر افروزد ص
آن بگیرند زعفران شش درم سنگ قصب الذریره پنج درم سنگ قرد ما ناشش درم سنگ مر یکدرم سنگ مورد را

بسرکه

بسرکه ترکنند حدا کانه و قصب الذریره و زعفران هر دو بهم بسرکه ترکنند شش روز و روز هفتم قرص
بسرکه ترکنند یکشبانروز و روز هشتم پنج اسپرم روغن کنجد بیامیزند و بنهم آتش نرم بپزند تا سرکه
بماند برود و روغن بماند بیالایند روغن مورد مری را قوی کند و از ریختن باز دارد صفت آن بگیرند
برگ مورد بکوبند و آب آن بستانند و مجدد آن روغن کنجد با آن بیامیزند و با آتش نرم بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند و مقداری لادن در وی حل کنند روغن سوسن سردی و احتراق جهرا
و قولنج را ببرد و مثانه و کرده را گرم کند صفت آن بگیرند سلیخه و قسط تلخ حب بلسان مصطکی از هر یکی
یک اوقیه زنفل و فرا از هر یکی نیم اوقیه زعفران یک اوقیه گل سوسن سی عدد و زردی که در میان
وی باشد پاک کنند روغن کنجد نیم من اندر شیشه کنند و اندر سایه نهند نزدیک آفتاب تا روغن
قوت و بوی دار و بگیرد روغن کمی معده قوت دهد و عرق آمدن باز دارد صفت آن بگیرند ای پاک
کردن و بشانه او بیرون کردن چندانکه خواهند و بگیرند و بنشانند و آب آن بستانند از این آب
آبی دیگر و آب برگ مورد یا مورد و روغن گل یک چرخه بیامیزند و آتش نرم بجوشانند تا آب بدو
و روغن بماند این روغن در مفاصل و دبب بمالند عرق باز دارد و اگر بر کتاب بابر شرجه بگرگفته
بخورند معده را قوت دهد و سوزش بنماند باز دارد روغن بلخر خداوند استرخاء و فالج و لقوه را
سود دارد و سده را و سپرز را بگشاید و قولنجی را سود دارد صفت آن بگیرند انجواه و شعیر
و بوبنه و مر ماحو تخم کرفس بادیان انیسون و مصطکی و اسارون و حبه از هر یکی هشت درم سنگ
سنبل هندی و شبطرج و اصل الزرق از هر یکی پنج درم سنگ و اشق و جاوشیر از هر یکی چهار درم سنگ
تخم کرفس تخم بادیان تخم رجل سوسن و راسن خشک از هر یکی هشت درم سنگ و نخبل دار چینی قاقله
جرجیر اکلیل دار فلفل فلفل کوز مرو ابن ناروشن نیز و قسط کرمانی از هر یکی چهار درم سنگ زرنباد و درو
ع عقری از هر یکی سه درم سنگ حده را نیم کوفته کنند و یکشبانروز در آب حل کنند چندانکه آب دو
انگشت در بالا او باشد بس بپزند تا دارو هاینک بجنبد شود و بمالند و بپالایند بر هفت رطل
روغن بیدانجیر با وی بیامیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربت از یک مثقال تا سه
مثقال با ماء الاصول روغن شاهسفرم بستانند آب شاهسفرم بگیرند و بگنجد بشرجه و بر آتش
نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربت یک مثقال یا نیم اوقیه در مقدار دو اوقیه
انجوذ که در وی اندک نرخ کرمانی بجنبد باشند در ذانق و بند کتاره را سود دارد روغن ادرکه
تازی شفایق النعمان گویند معده سرد را گرم کند با بیه بط و با بیه مرغ طلا کنند همچنین صفت آن
بگیرند روغن زیت یک رطل گل لاله دو اوقیه اندر شیشه کنند و در روز اندر آفتاب نهند صفت
روغنی که موی را نگاه دارد و بلخه بجنبد باشد بدارد و صفت آن بگیرند مازو و هلیله کابلی و برگ مورد

ازهر یکی یکوزیه اندر خراب دیجانی بزند تا مهرا شود و بپالایند و آن آبرا که بان بیزند تا الطف
سطبر شود پس ماهیجه‌ان دو قمحه بر افکنند و بر مقدار یک رطل ده درم سنک لاذن بر افکنند
و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند هر شب بن مویرا بدان چرب کنند و بامداد بطبیخ برند
بجوشانند صفت روغن که موی را سیاه کند و از ریختن باز دارد ص آن بکیرند ساده هندی و
حماما و اطفار الطیب و مازو و قسط از هر یکی سه اوقیه لاذن یک اوقیه زعفران یک اوقیه
جیز بوا بنیم اوقیه روغن زیت یک رطل و نیم شراب سه رطل داروها نیم کوفته در شراب و
روغن بیزند تا شراب برود و روغن بماند و اگر خواهند که موی سرخ باشد مازو در افکنند
روغن مادرونی خداوند استسقا را سود دارد و ماماسیکو را بنشاند صفت آن بکیرند مادرونی
یک رطل و درنج من آب بزند تا بمقدار یک رطل باز آید پس بپالایند و سه اوقیه روغن بادام
بر افکنند و آتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربت او یک درم سنک با شیر شتر
اعرابی صفت روغنی که خداوند بواسیر را سود دارد صفت آن بکیرند روغن مغز زرد آلوده درم
سنک مبعه تریکه درم سنک نقل و دو درم سنک نقل و مبعه را بروغن حل کنند و طلا کنند باب
بیست و ششم اندر مرهمها و ذروها مرهم کافوری ترقیدلک لیث دارو مقعد را و اسور را که باسوغی
بود و سوختکی آتش را سود دارد ص آن بکیرند مرداسنک سفید و سفیده از زرنیخ استار است
بکوبند و بیزند و مومرد روغن کنند از دو سیر مومرد و هشت سیر روغن کل و داروها در روغن
بر آکنند و بسرشند پس سفیده خایه مرغ فام بر افکنند و مقداری کافور بسادن اندر مالند تا هموار شود
مرهم دیکر هیجده جاریها را ص آن بکیرند سبیده ارزن کرسرب هفت درم مرداسنک سفید پنج درم
حب الغضا سه درم بکیرا دو درم هر دو را بکوبند و بیزند و مومرد روغن کنند از ده درم سنان مومرد
چهار درم سنک روغن کل داروها در وی بسرشند مرهم سرخ دیشهاء کرم را که بر سر و محمد اندامها
بود سود دارد و کوشت برآرد ص آن بکیرند مرداسنک زرد دو جزو زرد جوبه یکجزو و هر دو را
بهم بسایند و بر کرتر کنند و بروغن کل بسرشند مرهم اخلیون آماسها سخت را و خوک را سود دارد
و زهر کند ص آن بکیرند مرداسنک زرده سیر و بسایند و با نیم من روغن زیت در پاتیله کنند و
بر آتش نرم بجوشانند و آن مرداسنک را بکفچه اندر میان روغن همی جنبانند تا بکداز و روغن
سیاه کردد پس همی لعاب تخم کتان و ده سیر لعاب اسپغول و ده سیر لعاب تخم خطمی با وی بیامیزند
و بکفچه بزنند تا همه یکی شود و همی زنند تا سطبر شود چنانکه مهر بدیرد مرهم دیکر حلبه و تخم کتان
و تخم خطمی از هر یکی نیم من جدا کانه هر یکی تر کنند بکشیانوند پس بکر لعاب هر یکی پنج شیر مرداسنک سوخته
سی سیر روغن زیت یکمن بحت لعابها بجوشانند تا الطف کمتر شود و پس از آتش بر کیرند و مرداسنک را

باروغن اندر پاتیله کنند و بجنانند تا مرداسنک بکدازد و رنک سیاه کردد و روغن را سیاه کند
لعابها افکنند و الطف باتش نرم بیزند تا سطبر شود مرهم سلیخونیا مرهم کویند و بعضو مردمان
مرهم زهره کویند این مرهمی است که حواریان عیسی علیه السلام ساختند دوازده مرداسنک
هر یک اختیاری کرده اند آماسها سخت را و خوی سدا نرم کند و اصور صعب را برنق بصلاح بازآرد
و جراحتها لاذ کوشت و داروها مرده و اورم را پاک کند و بریاند ص آن بکیرند نفل سه جزو
اشق پنج جزو جاوشیر دو جزو موم زرد بیست جزو و قیا نریت و چهار جزو زنکار دو جزو زراوند
سه جزو صمغها را بر کرمل کنند و بیزند را با روغن و موم بکدازند پس همه بسرشند نخه دیکر مومر
و زیتیانه از هر یکی چهار جزو جاوشیر زنکار هر یکی دو جزو اهق دو جزو زراوند طویل کند از هر یکی
چهار جزو بیزند و مرا از هر یکی دو جزو مقل ازرق چهار جزو مرداسنک چهار جزو نیم روغن زیتیم
مزاندران تابستان من و سی سیر اندر زمستان مرهم ایلیاقون ترنک آماسها سخت نرم کند و بیزاند و بیم
بیرون آرد و کوشت برویاند و زیتها که بعاصی عصای تر دیک باشد سخت سود مند باشد ص آن
مومرد دو جزو هشت اوقیه مرد رسنا دو ملک الاناط از هر یکی یک اوقیه دو من زیت دو من و
سیر و در نسخه دیکر هر بیت و بیه کاو هم سنک موم آورده اند مرهم ایلیاقون کوکوطن زیتیانه و زیت و مومر
از هر یکی برابر روغن زیت چند الف کفایت بود مرهم زنکار روغنها کهن را خلط کند و کوشت فرو بخورد
ص آن بکیرند زنکار دو درم سنک و ملک البطم و رنیا نه از هر یکی پنج درم سنک مومر و علک و تیانه
با روغن زیت بکدازند و زنکار در وی افکنند و در هاون بمالند تا هموار شود و با مرهم سخته دیکر
بزنکار سه درم است نخه دیکر زنکار چهار اوقیه اشق چهار اوقیه عنزروت نیم اوقیه از آن دو طویل
نیم اوقیه عنزروت را بشکر حل کنند و همه را در هاون بمالند تا هموار شود نخه دیکر ناصورها و ریشها
بلیند را بصلاح آورد و کوشت مرده را بخورد ص آن بکیرند زنکار یک اوقیه از زیت اشق از هر یک
نیم اوقیه بر کرمل بسایند و الکبن بسرشند مرهم دیکر جوک را بکدازد ص آن خاکستر چوب انجیر بیست درم
شب یمانی پنج درم سنک بوره ده درم سنک رنف هفتاد درم سنک روغن زیت چندانکه کفایت بود
زفت با روغن بکدازند داروها دیکر بان بسرشند مرهم دیکر جوک را بکدازد بکیرند سلاه بریزند
سه درم اشق دو درم سرکین کبوتر سرکین کاو از هر یکی یک درم سوم از ده درم روغن زیت چندانک
کفایت بود دزد کرجلحتها نان را برویاند و کوشت را بر آرد ص آن بکیرند مرا از زوفه نیم الجوز
با بر کوبند و بیزند و بکار دارند مرهم دیکر دوا ناع بکیرند یک اوقیه مرداسنک سوخته و اندر سه اوقیه
روغن زیت بزنند تا حل شود پس بکیرند بپزند و از زوفت و زفت و دم الاخوین از هر یکی دو درم بسرشند

چنانکه رست مرهم دیگر ریشها را که بسیار رطوبت بود سود دارد و گوشت برویاند ص آن بگیرند مرداسنگ
شش درم کنار سه درم دم الاخوین نیم درم جوبه شب یمانی قلیا سم از هر یکی یک درم مرداسنگ
را بسرکه و روغن زیت سائیده و داروها بدان بسرشند و بکار دارند مرهم دیگر خوک را وسط ران
و آماس خایه را سود دارد ص آن بگیرند مرداسنگ پنج درم کندر مرداشق از هر یکی دو درم علک البطم
شش درم مومیائی نیم درم شیر شکر هشت درم روغن زیت چندانک کفایت بود اشق و نیم درم که
حل کنند و موم با روغن بگدازند و همه یکجا در هاون بمالند تا مرهم شود و اندر زیت سائی بجای روغن
گل روغن زیت کنند بجای شکر تر اسریع کنند و باشد که یک نخم اسریع کنند و یک نیم شکر تر
مرهم مغلی خوک و آماسها سود انی را سود دارد ص آن بگیرند رفشنیم من موم پنج شیر علک
البطم پنج شیر مغل بخاء ذرم کنند و سفیده از زیر مرداسنگ از هر یکی سه درم بیرادیج درم زنگار
سه درم روغن زیت چندانک کفایت بود بمنهج حل کنند و موم و علک بگدازند با روغن و همه یکجا
بسرشند مرهم دیگر گوش را که از دوی دیر بسیار بود و همه بنهاد دیگر را سود دارد ص آن بگیرند سرکه
هفت درم انگبین هشت درم با سرکه بجوشند و کفک بردارند و بغرام آرند و دو درم زنگار سوده
در وی بسرشند و بکار دارند مرهم شیر آماسها سخت را نرم کند و خوک را بگشاید ص آن
اشق شش درم کندر سه درم نمک طبرزد ریتانه از هر یکی چهار درم سرشک جهیر کند مربیه مرغ از
هر یکی بیست نخ درم روغن زیت چندانکه کفایت بود اشق را بسرکه حل کنند و سیه را روغن بگدازند
و داروها بدان بسرشند مرهم اصلی سوختگی آتش را سود دارد ص آن بگیرند مرداسنگ حل الفضه
اسفیداج اقلیما آهک مثبته روغن سفیده خایه مرغ همه بسرشند چنانک رسمست مرهم ابرشی
گوشت روید ص آن بگیرند مرداسنگ پنج درم و شیر که بسایند و کاهی بر روغن چندان بسایند با مرداسنگ
سنگ رمه شود لسن پنج درم ارزیز سفیده و اندکی کافور با وی بسرشند و بکار دارند مرهم
کنار نمله و بتاکله را سود دارد ص آن بگیرند مازوی سبز و مرداسنگ و زرنیخ سوخته از هر یکی
یک جزو کنار برگ سود و عصاره لسان الحمل از هر یکی دو جزو موم صافی و روغن گل چندانک کفایت
باشد با آب بیت و صمغ اندر داروها دهان و کام و زبان و دندان سفت طرزی که اگر انی زبان را ببرند
ص آن بگیرند نشادر و فلفل سیاه و عاقرقرحا زرد و سفید بکوبند و بیزند در وی چند بار زبان
را بدان بمالند خاصه بن زبان و زیر زبان را سفت دیگر که شنی زبان را ببرد ص آن بگیرند
دارچینی حماما از هر یکی سه درم ساج هندی انغوزه زراوند طویل تخم کرفس تخم شب از هر یکی یک
کف مرداسنگ با از هر یکی دو درم شربت بکدم را آب کرم شراب کهن دارویی که مازو را بجای آن
برد ص آن بگیرند کنار چهار درم شب یمانی دو درم نشادر زعفران از هر یکی دو درم کافور الکوفا

یک درم

یک درم سنگ مه را بکوبند و بیزند و در معرفه حل کنند و در زیر ملاوزه برند چنانکه ملاوزه
بر گیچه نشیند و بردارند و بگرمابه بمانند بدارند بر گیچه بیرون آرند داروی که بگدازد
دو درم نمک شب یمانی یکدرم و هر دو بسایند و با انگبین بسرشند و بمیل بگیرند و بملاوزه رسانند سفت
داروی دیگر که ملاوزه بجای بازبرد ص آن بگیرند مازو سه درم سلیمانی یکدرم نشادر نمک اندرانی
از هر یکی نیم درم بکوبند و بیزند و بجوز داروی دیگر بکار دارند داروی دیگر که ملاوزه فرود آمدن
و خناق را نافع بود ص آن بگیرند کور سرو سه درم نمک اندرانی نشادر از هر یکی دو درم سحاق
مازو اقاقیا الرمان اقاقیا عصارة الحماتین از هر یکی چهار درم شب یمانی یکدرم حصص کرمازو گل
سرخ رماد الخطاطین شب یمانی حماما از هر یکی سه درم قصص سوخته دو درم بیزند و بجوز پیل
ملاوزه رسانند و از خیف صافی بحلق اندر دهند داروی که دیدگی دهان را که از گرمی بود سود دارد
ص آن بگیرند شب یمانی مامیثا و طباشیر لسان الحمل بزر الدرهلیله زرد کنار برگ زیتون کرمازو
و شب یمانی برابر بکوبند و بیزند و بیخ اندر دهان باشند داروی طلاع بگیرند برگ مادر بوی زرد
طبقه اقاقیا از هر یکی دو درم سنگ شب یمانی چهار درم سنگ فلفطا چهار درم سنگ نخ سوخته
درم سنگ سفید چهار درم سنگ زعفران یکدرم سنگ مه بکوبند و بیزند و در دهان افشند سفت
داروها که بر گوشت بن دندان پدید آید و جزوه را سود دارد ص آن بگیرند مازو بوستان ارزش
از هر یکی دو درم شب یمانی و عاقرقرحا از هر یکی بیست درم گل سرخ سنگ شیاف نمک هندی از هر یکی
چهار درم مرهم را بکوبند و بیزند و اقراص کنند و بر حسب حاجت بکار دارند داروی که خون از بن دندان
باز دارد و جوره را بان کنند ص آن بگیرند زنجبیل زرد و سرخ و اهل و مازو و بیرابر اقراص کنند و مقدار
بسایند و بدان مسواک کنند و بس از آن روغن در دهان گیرند تا سوزش بنشیند داروی که دندان
جنبنده را سخت کند ص آن بگیرند کنار و بوست انار ترش از هر یکی شش درم زنجبیل سرخ و شب یمانی
از هر یکی سه درم گل نمای از هر یکی بیست درم سنبل اقاقیا اذخر از هر یکی دو درم بکوبند و اندر دیبا
کنند داروی دیگر که دندان سیاه را بزداید ص آن بگیرند مسلاوه دو درم سنگ فلفطا چهار درم حماما
سه درم ساج هندی دو درم مازوی سوخته هشت درم بکوبند و مسواک کنند داروی دیگر که دندانها
را بزداید و بوی دهان را خوش کند ص آن بگیرند کرمازو زنجبیل و زبد البحر و دارفلفل و قاقله از هر یکی
دو درم نمک بریان کرده دو درم عود سوخته پنج درم سلیخه دو درم جوز سوخته هشت درم داروی
که دندانها را سخت کند و بزداید و رطوبت از بن دندان بیارد ص آن بگیرند نمک هندی دو درم
مغز پسته دو درم شبج سوخته چهار درم زرنباد طویل دو درم قطران یکدرم بکوبند و بیزند و با انگبین بسرشند
و اقراص کنند و بسوزند و بر کوبند و بیزند بس بگیرند زنجبیل و دارالی از هر یکی دو درم کرمازو

ده درم سلحه سك از هر یکی دو درم سنك بکوبند و بیزند و اقراص کنند و بیامیزند و سوزان
داروی دیگر که چون آمدن از بن دندان باز دارد ص آن بگیرند گل سرخ و کنار و حب الآس و اقاقیا
الرمان و سماق و نمك بریان کرده و مازوی سوخته و اندر سرکه کشته و قرنفل و قرنفل از هر یکی
بچندم سنك بکوبند و مسوال کنند که داروی دیگر که درد دندان را که از رطوبت و کاولی
بود بنشاند ص آن بگیرند زنجبیل و زندر سرکه و انگبین به بیزند تا مهرا شود پس بکوبند و در کاولی
نهند و در بن دندانها طلا کنند داروی دیگر که کاولی دندانها را ببرد ص آن بگیرند شونیز بریان
کرده و با سرکه بسایند و در کاولی نهند و حلتیت و قطران و قرنفل و مبیضه تر و مر
با قطران و بیزند و مرهم کنند و مازو و قطران با انگبین بسرشند و خوردل کوفته
با خرما بسرشند و زعفران با قطران سرشده اذین داروها هر چه خاطر بود اندر کاولی دندان
نهادن درد بنشاند و کاولی شدید دیگر باز دارد و اگر اندر کاولی کرم باشد تخم کتان و بورا
لنیج و ابولبن بهم بکوبند داروی دیگر که دندانها را برداید و بوی دهان خوش کند ص آن بگیرند کندر
و قرفه و پوست ترنج و گل سرخ و عود و سك و اظفار الطیب از هر یکی چهار درم سنك داروی
صندل سفید و سعتر از هر یکی بچند درم کوبند و با روغن نشاسته و مصطکی و قرنفل و کبابه حبی از هر یکی
از پنجاه درم سنك کافور و راحی مقدار دو دانك سنك آب صافی بسرشند و ضماد کنند
و اندر دهان دارند نافع بود از جهت داروی عروت بچهار داروی کوشت بروید در جراحتها ص
مرکبند و چون سیاوشان عنزروت از هر یکی یکدرم مرود بسایند و بر جراحت بر اکنند نافع بود
اگر پس از جهت درم کوش عجب کوش و آب انگبین دو سه بار بیش بند پس لینه کنند و در انگبین
بیالایند و در عنزروت بنشانند و در کوشت نهند مادر نیز داروی صرم عنزروت کنند و چون
سیاوشان دزور که کوشت بروید در جراحت اکله ص عنزروت چون سیاوشان مرکبند گلنار
از هر یکی نیم درم عدس سرخ مقشر یکدرم گل رضوخالص نیم درم مرهم بسایند و بر جراحت بر اکنند
دزور که جراحت را بهتر کند و چون را باز کرده و سر جراحت را ببرد ص سنك جراحت خوار زمی
نجاه درم عنزروت مرخوش سیاوشان و کندر از هر یکی نیم درم عدس سرخ صمغ عرب از هر یکی سه درم
کلنار خورد بسایند و خواهند همچنین سرکه و بنند و خواهند بعید تخم مرغ تر کنند و بر جراحت
نهند دزور مفعد که تن مرد در لجای خود برد ص شب عنبر اقاقیا کلنار از هر یکی دو درم تخم طرطوط
تخم سرو مازو از هر یکی یکدرم خرد بسایند و شمع بیزند و مفعد را بروغن که مقل یا دروغ
حل کرده باشد چرب کنند و این دزور بر وی سرا کشند و در جای نهند و دو سه بار هر روز جمله
کشند تا بیش بیرون نیاید و بر جای خویش قرار گیرد دزور مفعد هم از آن مفعد کردن مرد در لجای خویش

باز برد و رها نکند که بیرون آید ص شب عنبر تخم نیز و گل سرخ از هر یکی دو درم عدس سرخ پوست
پوست باز کرده مازو کلنار سیاه و ادرنان از هر یکی درم سوده بیخته کنند و کودك را بخشت
در آب گرم نشانند و آن دزور بر مقعد وی بر اکنند و بدست بجای نهند و باز رها هم
سوسن جمله بکنند تا قرار گیرد و بیش بیرون نیاید دزور بواسیر را ببرد و بمکند ص قمع
با سکان جوب از وی بیرون کنند و خورد بکوبند و بر بیزند و بر بواسیر سرا کنند تا بیفتد
دزور که خون بنی باز دارد چون از افراط سلك باشد پس از فصد اگر عذری نباشد ص کلنار
اقاقیا کرد آسیا از هر یکی یکدرم شب عنبر عدس سرخ پوست کندر از هر یکی چهار دانك کافور نیم
دانك خورد بسایند و در قلیی بیان نهند و در بنی دمند چون باز کرد دزور مزاج دماغ
گرم دارد ص شکشك و پوست انار شیرین قرنفل قصب الذریره از هر یکی یکدرم خرد بسایند
و بجب قنله سنگی در بنی چکانند این درد در بنی دمند تمامی بوی خوش و کنده را ببرد چنانکه
چنانکه هیچ اثر نماند دزور قرا زامکه کام از رطوبت بسیار ص مرقوسا در بلبل دار بلبل از
هر یك یکدرم بکوبند و در کام دمند و کام را باز دارد دزور قلع سرخ ص گل سرخ طباشیر پوست
تری عدس سرخ پوست کنده از هر یکی سه درم تخم معرج چهار درم حصص یکدرم هم سوده بیخته
و بر دندان بر اکنند یك ساعت نگاه دارند دزور ملاح سفید ص طباشیر گل سرخ کثیرا نشاسته
پوست تر و حاکی زعفران عاقرقرحا از هر یکی یکدرم سکر چهار درم بکوبند و بر دندان کنند نافع بود
دزور ملاح سیاه ص مویز دانه بیرون کرده انسون از هر یکی برابر بکوبند و انگبین بسرشند و بر
زبان نهند و اگر ملاح سیاه دمید کما بود پوست سری و انجاه کل ارمنی برابر بکوبند و انگبین
بسرشند و بر زبان نهند نافع باشد باب بیست هشتم اندر داروهای چشم و منفعت ایشان
دزور که دمعه و خارش چشم را سود دارد و روشن کرداند و بران را موافق بود ص قوبا سفید
مغسول ده درم هلیله زرد صد دار بلبل زرد چوبه از هر یکی نیم درم بلبل سیاه دو درم بکوبند و بیزند
همچون سرمه بکار برند دزور که چشم را قوت دهد و جلا و روشن کند ص پیاج مس سوخته شیاف
مامیثا از هر یکی چهار درم قیاه هندی مروارید قوبا لس از هر یکی دو درم صبر حصص تا بیان
از هر یکی یکدرم بکوبند و بیزند و بکار دارند نافع باشد اسلیقون خارش و تیرگی چشم برد ص اقلیمیا
ده درم مس سوخته نیم درم سفیده از زونك اندانی از هر یکی دو درم مرقشا در چهار بلبل
دراز بلبل کرد از هر یکی یکدرم کف دریا قرنفل از هر یکی یکدرم بکوبند و بیزند و بکار دارند مرهم
سرمه سرند که بچشم مژگان را باز دارد ص سفال خراسوخته سنبل مرکون موش سوخته
بلبل از هر یکی یکدرم سرمه اصفهانی سه درم اندر سوخته مقلوع زعفران نیم درم شیاف که چوب

وسنبل وکوشت مروی را ببرد ص صادج هندی شش درم صمغ بخارم زنکار سه درم سرخ
فلفطار سرخته از هر یکی دو درم افیون مر از هر یکی دو درم افیون مر از هر یکی یکدرم زعفران
نیم درم بکوبند و بشراب سرشند و شیاف کنند شیان سیل و لخته را و سلاق را سود دارد
و کوشت مروی ببرد زنکار سه درم اسفیداج اقلیا اسم صمغ عربی اشق از هر یکی دو درم
اشق را با آب شراب حل کنند و داروها بدان بسرشند شیان سازند شیان که در دیدن را
که از کرمی بود سود دارد ص اسفیداج معسول ده درم انزوت سه درم نشاسته دو درم
افیون یکدرم نیم کثیرا یکدرم سفیده خایه مرغ بسرشند و شیان کنند شیان که در صعب ها
بنشاند ص شیان ماهیشا هشت درم زعفران افیون حضض صمغ از هر یکی دو درم کثیرا از هر
از هر یکی چهار درم چند بدستر یکدرم شیان دراز آب فرود آمدن را سود دارد ص زهره کلک
بازهره شیوط زهره مرجش زهره کبوتر زهره دراج زهره شیوز زهره لقلق زهره خوک زهره روباه
زهره سرکوش زهره کلوزهره مکر و ناز هر یکی یکدرم سکبینج فربیون تخم الحنظل از هر یکی دو درم کثیرا
آب یا دیان حل کنند و داروها دیگر بدان بسرشند از کتاب کرفوالی شیان کاوز در چشم که از
کرمی بود و از بخار که مرافتاده باشد و سرخ کشته آب و دیدن و درد بی قرار را بنشاند و نیز را
کهر کند و آبله را سود دارد ص سفیده ارزیزه ده درم انزوت بر صد و نوزده سه درم کثیرا
یکدرم افیون یکدرم هم جوز بسایند و بحر بیزند و دیگر بار نرم کنند و سفیده خایه مرغ بسرشند
و شیاف کنند و بوقت حاجت بکار برند و اکر افیون نکنند تری او کمتر باشد و بر شدت چشم
زود تر مادت را بنشاند شیان کاوزی سهیل شاسود سفیده ارزیزه ده درم صمغ عربی کثیرا از ناسته
از هر یکی دو درم اقلیا افیون از هر یکی یک درم جوز بسایند و بخربیزند و سفیده خایه مرغ
بسرشند و شیاف کنند شیان آبار که از جهت قرحه و دیدک و درد سخت و سپیدی که آماس
دارد سود دارد ص سرب سرخته سرمه سپید ارزیزش سرخته نوسا اقلیما از ناسته صمغ
عربی کثیرا از هر یکی یکدرم افیون نیم درم ناسته و بحر بیزند و شیاف کنند خیز آرده درم سرمه
بار بار کشد و تنک کشد و در نابه آهنی کنند و بیخ در مرکوک و مرد سوده بروی بیرا کنند و
دو مشت جو هم در نابه افکنند و زیر نابه آتش مرکشد و با هسته می سوزانند تا سرب سرخته شود
و اکر تمام سرخته نشود متواری جوز ماده کنند سوزان آنکشت پاک کنند و آب بروی بریزند
و بردارند شیان بیسل لخته سپیدی که خارش را سود دارد ص زنکار سه درم فلفطار شش درم
مرزنج سرخ بوج ارمنی کف دریا از هر یکی یکدرم فرنشاد را شق پانزده دیگر فلفطار سه درم
روی سرخته شش درم اسفیداج را با آب سداب حل کنند و شیاف سازند و آن قوی است عجائب نافع

داروی

داروی در چشم این داروی جهت دردی که مرا ماری کشیده باشد و سرخی و آب دویدن که شود ص
نوسا سه نشاسته اسفیداج رصاص از هر یک یک جزو را بکوبند و بحر بیزند دیگر بار ویرا
چاون بسایند تا نرم شود و بنکام حاجت بکار دارند با مداد و شبانکاه منفعتی تمام دارد سرمه بروی
خاصه خواجه مقدل که سیل را تلک کند و ماده را از چشم دور کرداند و آب دویدن باز دارد
و نیز دارو باند و نور را زیادت کند ص سرمه اصفهانی سرخته و شسته دو درم مارقشیا
اقلیما زوشیم از هر یکی دو درم مروارید ناسفته بسرکه یا توتیا بصری از هر یکی یکدرم شادنهری
و نیم سان ماهیشا دسای سفیده ارزیز از هر یکی یکمثقال تساوی عدسی توتیاء هندی بوست هلیله
زرد طباشیر اقاقیا حضض از هر یکی یکدرم سادنه هندی نیم درم صمغ عربی کثیرا از ناسته هلیله
زرد و آشنه هلیله هر دو سرخته سنبل اجیرد از هر یکی نیم درم صبر سقوطری و سنبل و زعفران
دو درم سرطان بحری را یک نیم کانور سه حبه مشک هم و نک برسم سائند بیامیزند و بمیل در
چشم کشند سرمه جوهری که در شبانی چشم را زیادت کند و آب دویدن باز دارد و خارش و کرمی بنشاند
و صبر کن را ببرد و ماده آن باز کرد تا نفاق حاکان طبیان سعید ابن سعید و ابوبکر و ابوطاهر
و اسمعیل از جهت خاصه سلطان کرمیر اثار الله برهانه ساخته اند سرمه اصفهانی نانزده درم
مارقشیا اقلیمیاء زر و سیم مروارید عربی ناسفته بسرکه اشیاف ماهیاء سای نوسادر هندی
سرطان بحری نشاسته از هر یکی دو درم بوست هلیله زرد دو درم و نیم توتیا بصری آب در و آب
انار ترش سرس آب و لبن بر دو آب بار بر ده ده درم سادج عدس سه درم سفیده ارزیز
و صمغ عربی و کثیرا از هر یکی نیم درم زاسران جنی فیروزه نشابوری توتیا از هر یکی یکدرم لعل سیاه صبر
سقوطری از هر یکی نیم درم مر فرنفل و دوالک کافور ماجی نیم دانک برسم ترکیب کنند بمیل زنی
در چشم کشند سرمه که آب دویدن باز کرد ص سرمه نشر درم مارقشیا نیم درم صدف سرخته
سه درم توتیا آبله از هر یکی دو درم بلیل یکدرم و نیم بر هم بسایند و در چشم کشند نافع بود سرمه
معروف به سفوتاریکی چشم و خارش و آب دویدن را باز دارد ص سادج عدس دو درم روی
سرخته یکدرم زار بلیل سنبل یک درم دار بلیل کنبور دو درم مازو یکدرم ساده هندی دو دانک
حوی ناسوسان نافله مشک از هر یکی دو دانک کافور طبرجی برهم بسایند و بوقت حاجت در چشم کنند
نافع بود در دفع شبکوری ص حکر زیرانش بنشد و دار بلیل خورد سائیده و بروی بر اکنند و آنکه
بر روی حکر جمع شود بمیل در چشم کشد شبکوری را ببرد و بس اکر دار بلیل زحکر بردارند و در سایه
خشک کنند و سائیده با اوانک زعفران و اقلیما و انزوت و انزروت و سرمه از هر یکی برابر
و در چشم کشند و اکر کسی زهره کاو و بلکین در چشم کند شبکوری را ببرد باب بیست نهم اندر

ص مه

حرباسیل و بزرسیل و شیافها و صفت ایشان حقنه و مراهم بها که مر قولنج را بکشاید و
ثقل را اندر روده‌ها خشک شده فرود آرد ص اغریغ عاد سوسن کندر یک کف برنطی
خشک یک کف برک جغندر ده عاد بیخ سوسن کوفته ده درم سنسان سی عاد حب نیم کوفته
یک کف بابونه یک کف بالجمله نیلوفر یک ترنج از هر یک یک کف همه را اندر شش رطل آب ساده
بعد از آن بیزند تا دو بر برود و یک سه بماند پس بپالایند و ده سیر از وی بستانند و یک
وقیه دهم لعاب اسبغول و یک وقیه روغن بنفشه با روغن کنجد ده درم اجاسه و دو درم
نمک هندی بورج نیم درم مومیا مطبوخ کنند و هم کم بکار دارند حقنه دیگر که قولنج بلغمی و درد پشت
و باد ها غلیظ را سود دارد ص حلبه تخم کتان قطورا بیون بابونه از هر یکی یک وقیه انجیر ده عاد سرین
گندم دو اوقیه حب سنسان از هر یکی سی عاد برگ کرنب برگ جغندر سبب سداب از هر یکی
یک کف سکنجبین شیر بهل از هر یکی سه درم مغز تخم مصطفی یک وقیه و نیم نمک تر شیرین
و یک درم فلفل هندی دو درم بورج دهم درم صبر نیم سیر و یک وقیه انجامه و تخم حنظل و آلت
پاینده یک سیر ترکیب کنند و بکار دارند حقنه مغذیه ص حلبه تخم کتان انجیر حب سنسان بنفشه
حطمی خشک بابونه اکلیل الملک حب سوسن کندر از هر یکی یک کف بیزند چنانکه ربع بماند
و یک وقیه بپالایند و دو درم بورج و یک درم هندی نمک و یک وقیه نیم روغن شیرج ترکیب کنند و
بکار دارند حقنه که فریح الماء را سود دارد و خون آمدن باز دارد ص گل سرخ و کزیره کرده و نیم
از هر یکی بیخ سیترجه را بیزند و بپالایند پس جمله در آن وی بنشانند پس سفیده او بیرون نشانند
و آفاقیا و گلنار از هر یکی یک درم و نیم زعفران شیاف ابیض از هر یکی یک درم زرده تخم مرغ بپزند
و بروغن گل حل کرده یک عاد همه را باین مطبوخ بیامیزند و بدان حقنه کنند تا باشد شیاف
که قولنج را بکشاید ص اشق مقل سکبینج جاوشیر هندی تخم حنظل بورق سعد نیاحب السلق بدر ریاست
صعتر را با آب سداب سرکه کنند و دارو ها و دیگر خشک بکوبند و بیزند و بدان بر نشند شیاف نیک
قولنج را بکشاید و اندر بیماریهای که مر سود دارد ص بنفشه بیخ درم مرزنجوش سه درم سعتر ناسه درم
بورج سه درم فلفل هندی دو درم رجینی که بیرا قرا قرط گویند از هر یکی یک درم مر جوی آتش نرم
کنند و اندر آب گرم بدارو ها خشک کوفته و بیخته باز چنین بیامیزند و شیاف سازند شیاف دیگر
ص زعفران کندر حصص بیخ مروارید هر یک یک مثقال دو برنج همه را بسایند و شیاف کنند
شیاف که حیض براند و فرود آورد ص انیسون بودینه زوفا ماناخواه بورج زراوند داشا راست
همه را بکوبند بروغن ماردین بر نشند و شیاف بر مثال اکره کنند شیاف حیض بشکاید و درد
زانو و کرکاه و نهار سود دارد زوفا ناس داوسن داذ بودینه خشک سعد شکطرا شیح از هر یک دو درم

برای سداب

برای سداب خشک بوستان اذوه از هر یکی یک درم و نیم دو تخم کرفس بل از هر یکی یک درم و نیم شیاف
کنند و موقت حاجت بکار دارند شیاف که حیض بندد چون خون اسقاط شود با کرکم ص افاقیا گلنار
سیاه داوران از هر یکی دو درم مازو سرمه شب یمانی از هر یکی سه درم صمغ عربی کهربا از هر یکی یک
درم و نیم افیون دانگی بر هم شیاف کنند و بکار بندند شیاف که حیض بندد و ضعف از کند و طپال دل
باشد کلنار افاقیا صمغ عربی از هر یکی دو درم جوین سا و شان که با و نفس مرکوز از هر یکی یک درم سوده
و بیخته کنند و با آب مورد بر نشند و شیاف کنند شیاف کل سادج عدس سر سال افاقیا سه بال مرداسنگ
ده بال کل سعود سه بال عصاره لسان الحمل سه مازو بیزده عدد راح سرخ سه بال شیاف از بهر بند کردن
ص شب یمانی مازو سفید نعناع الارض برگ سوسن اذاذ از هر یکی دو درم کلنار تخم بلوط از هر یکی
یک درم و نیم بر هم شیاف کنند و دو درم خورد که سفید بود خون کیرنده کنند و در آن موضع بوقت حاجت
تمام کنند تا غرض حاصل شود شیاف هم از جهت دو شیر که کسده بود ص مازو شب یمانی سفید نعناع
الارض جوین سا و سان مویزک سوسن اذاذ و سکنبک از هر یکی بیز و در مرزنجوش بوست از هر یکی
دو دانگ سنگ نیم دانگ صمغ دانگی و نیم و هم شیاف کنند و بکار بندند و شبانگاه چنان شود که هیچ کس
نماند که وی دختر است یا نیست شیاف که باز دارد زن را از آبستن شدن مازو تخم مورد از
هر یکی برابر خورد بکوبند و با آب گرم بر نشند و شیاف کنند خورد و پیش از گرد آمدن کی بکار بندند
عجب از موده است که از شکوفه تخم کرنب و تخم شیاف سازند و بکار بندند همین فعل کند و اورا
حیض آرد که بسته شده باشد و اگر پیش از گرد آمدن قطران نیز بکار بندند همین فعل کند و قضیب
خویش بقطران بیالایند همین فعل کند و با بلیل بیالایند و با آب سنبلان بر نشند و پیش خویش
بکار بندند همین فعل کند باب سحاق اندام و مقاربت و ضعف و صفت ایشان مرهم که شکر بندد
ص خطاش سفید دو کف بکوبند و بشیر او بگزند و بیوت ساختن در بلغم تفرق کند یکشبانه
بعد از آن بجوشانند او پس بر ریش آید و صاف کنند و بیاشانند کف کوفته و سوده چون سه
سی درم صمغ عربی سوده سه درم این جمله را با آب خطاش در طنجیر اندازند و بر نهند و قدری
درم با دام سفید سوده چون در سرمه مردی کنند و جمله را بهم بیامیزند و وی رنگ خون
خورد و اگر خواهند تا غلیظ تر شود چنانچه بکفه بود از زنگ نیک بود سرفه و شکم را بسته کند اگر
آرد و تخم خطاش بر وی کشند راست است و سرخ بیزند وی سکر بخورند و اگر خواهند بعد از آن
شیرین شود سکر در وی کشند روی که چهار از روی رفته بود و ضعیف شده ص بستانند ماش
سفید کرده و ابزارها خون کشنده و پیاز تر خرد کنند و اندر هاون بکوبند پس آن ابزار روغن
بادام با روغن بنفشه شرح سه معلق کنند پس آب در وی بکشند و بجوشانند ابزارها

خورد پس ماش سفید کرده در وی کنند و بپزند تا ماش بخته گردد و چون بخته شود اندکی
روغن و کشنیز مروی افشانند و آن پس آب انار با اندک شکر که در وی کنند بعد از آن ترشود
که بهار آن زود کند و اگر فرو گیرند و آن خرده ترید کنند و بخت شود یا ویرا بانامند پس از آن
قند بخورند مروی روزه خداوند تب را سود دارد جهت کشنیز بیاز را خورد بکوبند تا خون خیز شود
و بروغن بادام معلل کنند تا لذت ابزارها در وی فرود و بخته گردد و بقدر آنک کفایت بود
آب خوش در وی کنند و بپزند پس اندک سکر و سرکه جنانک ترش و بخت ترش و بخت شیرین و
بجا نمک یک دو مرتبه در وی کنند پس از آن قدری کشنیز خشک و روغن بروی بر آکنند و
بخورانند نافع بود مروی تب و شکم رفتن و درد بندها را سود دارد جهت کشنیز و بیاز خورد کنند
و بیاز بکوبند و بروغن بادام بریان کنند و آب در وی کنند و بپزند تا عدس بخته گردد و سرکه
و شکر مغلل کنند و اگر بجای شکر آب انار دانه ترش کنند بهتر بود شکر بستن و اگر ترش کنند
شکر بستن خاصه بهار سل ترشی کند و اگر بهار را لجاجت باشد یکوقت مرح با دراج با کوشت
بر غالب کنند هم شاید و اگر بهار قوی بود و اگر از بهر صفرا کنند و شکر طبیخ بود عدس و سرکه
آمیزی جمله در وی کنند بهتر بود مروی که سینه را از غلظ و مادت غلیظ پاک کند و دهان
و شانه و حنجره را پاک کند جهت بیاز و کشنیز تر خورد کنند و بروغن
بادام معلل کنند و اندک وی آب بریزند و برک ترب را در وی کنند و بپزند تا تمام بخته شود و بیش
پس آب کرفس مصور از وی کنند و ابزارها در وی کنند چون کشنیز و اندک نمک و آن خوشگوار
ترید کنند و بخورند نافع بود و اگر از آن خوشبوی و سرخ بود با شد و با دنبه برک ترب شکم کنند تا
اسفاج مروی شکم رفتن و قوی کردن معده جهت کفتر در ابزارها لیکن کشنیز بیشتر باید کردن
چون بخته شود با کرد زیره از وی کند و یک کف ماده بپزند تا بخته شود چون بخته شود ویرا
بکشنیز خوش بوی کنند و اندک نمک پس ترید کنند و بخورند مروی که اسهال صفرا با زدارد آرد زرشک
انار دانه ترش صحی و ابزار را بپزند و بروغن شیرج سشده با آب زرشک در وی کنند پس با زرها
بریس در وی کنند و خوش بوی کنند بکشنیز خشک جهت بیماری و زندیان کفتن را نیک بود و کسانی
که خواب ایشان نیاید سود دارد جهت سلق و اسفاج و ماز وی جغندر بدا جزند و بیزند آرد پس
همچنان از این کاسوشیرین و کشنیز تر و ابزارها بهم آمیخته کنند و بدهند و بخورند و بروغن
بادام معلل کنند نافع بود جهت بیداری و هذیان کفتن را سود دارد جهت کاسوشیرین را با آب بخته
کنند لحق بنک پس بیرون کنند و بکوبند پس بستانند بیاز و ابزارتر و لیکن بیاز اندک و کشنیز خشک
و خورد کنند و آب در وی کنند و این کاسو را کوفته در وی کنند و یک کف خورد کوفته جهت و اندک

نمک

نمک و قوی و سرتیزن و سه زرده تخم و اگر با زعرانی باشد با کاسوی بریان تیز بپزند و سرکه نافع
باشد مروی که ضعف شده باشد از بیماری شکم رفتن جهت دراج با مزمح با کبوتر جهت آنک
خشک مزاج بهار و با آب بپزند و چون بخته باشند آب زردی بریزند و کوشت را از استخوان
جدا کنند و بکوبند چنانکه سپید را بکوبند و بخت ابزارها را چنان باشد تا بخته شود پس بستانند
و آن دان بخت با میوه تقدد آرد وی بهار معتدل کند و آنکه کوشت کوفته در وی تا آنکه بخته شود و
پس از آن خوشبوی کنند بکشنیز خشک و اندک مایه دروغ و اندک سرکه ماذ که خواب آرد و شکم رفتن
را باز دارد جهت سبد کرده و کشنیز کوفته خشک و با زردک با آنم کوفته آمیخته و اندک نمک جمله را بهم
کنند و در وی تا آن بریند بیشتر و بخورند نان دیگر که کشکو را بشکند کنند و زیان و حاد دهان را ملک بود
جهت از هر یکی راستا راست بهم بزنند و اندک نمک در وی کنند و با درد کرم خیز کنند خیز خشک
و نان بزند و بخورند نافع بود سنبوسه کرده با بزند و با دام را بکوبند خورد و چند آنکه کدو بود بهار یک
بادام را روغن شیره سشده و اگر خواهند که ترش باشد قدری سماق در وی کنند مروی از جهت خفقان
دل جهت سبب ترش دارد آنه و بوست بالا کردن بکوبند و آب وی بستانند و با زر بروغن بادام مغلل
کنند و آب در وی کنند و بپزند و دو سه شاخ بسلاح و دو سه شاخ برک زنج در وی کنند و
خشبوی کنند و کفتر و بره و دراج و اگر بهار ضعیف بود بکوشت مروح و دراج بپزند و خشبوی
نافع بود جهت شکم رفتن و درد جگر را سود دارد و مروح دراج با آب زرشک و انار دانه ترش
بپزند و خوش بوی کنند بکشنیز و قدری کاسنی و آب انکور و کوک خشتن روغن نشاند روغن شیره
و آب نمک در وی کنند و نیک بدست بمالند و اگر بر آتش بنهند و بجوشانند پس صافی کنند و این خوش
و سرد چون بدی نمک و دیگر بار بدست بمالند و صافی کنند تا کامی از وی بشود و اگر از بهر معده
ضعیف کنند آنکه با آن روغن یک کف بستر نمک کنند و اندک سعد کوفته بجوشانند و بصافی کنند
و بکار دارند نافع بود باب سی و یکم در خواص ادویه با ترتیب بدانکه یاقوت شش نوع است سفید و زرد و کبود
و بیکون و کلکون و رمانی و طبع وی کرم و خشک است و چون در آتش نهند آتش بروی کار نکند و اگر
خواهند که بشکنند نتوانند شکستن و اندر آتش ماده بنود چون حرمهاء دیگر که بکوبند و اندر
مفرح بکار برند نیک کشاده بود سوداء را ببرد و دل را شاد کند چنانکه شراب و خاصیت او آنست
که اگر با خود دارند بخت نیک باشد و وبا و طاعون را و معدن اندر کوهها شرق است
بدانی جایگاه که آنرا بتازی عین الشمس خوانند و بفارسی چشم آفتاب زبرجد معدن او در کوهها
مشرق است نزدیک معدن زر و او کرم و خشک است و ارسطاطالیس کوید که او بخار زر بود که
مضاعف بشود اندر معدن و برنگ دیگر بشود وی نشیند و بروز کار رسیده میشود و آن سه نوع باشد

بکی و نکاری که او مانند مینا بود و نقطی که او بسیاهی زند سد صابونی باشد خنده بود خاصیت
او آنست که با زهر همه زهرهاست و اگر کسی را زهر کشنده داده باشند آنکه بستاند از دو
توزن دو جو بر صلایه خورد کند و با دوغ بدهند تا بجزد زهرها را بعرق از تن بیرون آرد
و از مرگ ایمن شود و اگر کسی را عقرب یا زنبور بزند از بن بور با دوغ حل کند و بر مالد در ساعت
درست شود و درد خواب آرام گیرد مروارید سرد و تر است و اگر بر او خورد بیابند و با سرکه خمیر بیابند
و اندهاوند نیک بسایند تا حل شود و اندر بهق بچکند و سیاه طلا کنند بهق را ببرد و اگر بسیجزد
مروارید و لیکن جزوی بوشید بر شیر زنان بسایند چنانک حل شود و بر آبله مالند آبله را
ببرد چنانک سه روز بشب طلا کنند و با مداد بآب کرم بشویند و اگر چنانک اندر مزج کنند مردا
را نیک بود و خون دل را صاف کند و خفقان را که از خون بود نیک باشد بیرزه بدانکه چند
نوع است و سحاق از همه نوعی ابتر است و دیگر را ایلدیج گویند و او کمتر بود اندر الوان و
سه دیگر را صفی گویند و بر یک هوا بود اندر صفا که در رنگ خاکی کاهی هوا متغیر گردد از برف و
باران و درد و اگر چند آنک اندر روغن بنهند سدید تر گردد و بوزن ثقیل گردد و خاصیت او
آنست که هر گاه که از خواب بیدار کردند و چشم بر وی کنند و بیکدیگر بنمایند نام کرده اند فرح و
ملوکانی بوی همیشه ماه را بوی دیدنی و اگر با خود دارند خوابهای آشفته و پریشان بینند و
اگر با قوتها مرکب کنند چهل تا بر کند کمل چنانست از یاقوت لیکن یاقوت بودن نرود و آتش بوی کار
نکند و باره نگردد و شکسته نشود و معدن او اندر کوه بدخشان است و انواع و طبایع و رنگها و خاصیت
و خاصیت او آنست که هر که لعل با خود دارد خوابهای هول و ترسناک نبیند و بر کودکان طفل آویخته کنند
از دهان ایشان لعاب فرو نیاید و اندر خواب نترسند جزع از همه سنگها سخت تر است و همه سنگها را
سفته کند بغیر یاقوت و خاصیت او آنست که هر که این سنگ بخویشتن دارد بی شک غنا یابد و دیگر
و بحکمان گفته اند که سبع است و جزع نام سباست از جزع و این سنگ را بعال نیک نداشته اند اندر
وی هیچ شادی نیست و اگر بخویشتن دارند خوابهای هم ناک بینند باه زهر الوان بود سبز و سفید باشد
و معدن او بکوه خراسان است و بنزدیک و خاصیت او آنست که زهرها را دفع کند و اگر کسی را از زهر
داده باشند و هنوز زهر کار نکرده باشد این باد زهر را اندر دوغ حل کرده بدهند خاصیت زهرها از
همه اندامها بیرون کند و این چنین که سنگ بدان میکند که در وی گرمی هست با سردی و خشکی با تری لیکن
بدان خاصیت که درد است چنین می کند اندر اندامها و بدانک زهر قصد میکند که خون دل منجمد کند
و لکنه از دل بر وی تباه بود همه خون اندام را مشتبه کند و جماد کند و این سبب مرگ تولد کند و خاصیت
دیگر آنست که حیوانی که زهر دارد بگزد این باد زهر اندر سرکه حل کنند و بر گزیدگی طلا کنند درد بنشاند

وزهر را

و زهر را بجذب کند بفرمان الله تعالی دوم اوسطاطالیس گوید که چنانکه زیر جد بخار زهر است و همه
بخارها از معدن او متصاعد میشود و مثل آنکه گردد و چون بسیار گردد این بخارها بیوشند بر هم دیگر
می نشیند و سخت می باشد و سبک نمیگردد و این زهر همه زهرهاست و اگر کسی را زهر داده باشند
و هنوز کار نکرده بر داروی قدری مرکب بزند و بدهند تا بجزد زهر را دفع کند الماس بدانک
او سنگی باشد که قهر کند یاقوت و جزع را که آن هر دو سخت تر همه سنگها است و بدین دو سنگ قطع چیز
کار نکنند و الماس این هر دو را قهر کند و سوراخ کند و میکند و نمیکند و نمیخ چیز در عالم نیست که الماس
را قهر کند یکی از زیر قلمی که الماس را نمیکند بدانک خدای ما عز و تبارک و تعالی خورین بدلیل
قهر کند بقدرت جلال خویش و همه نوعی را اسیر ضعیف کرد اندر بنزه خویش الا خدا با کار است
و معدن او بمشرق است بوادی که او را علی الشمس گویند و بلبان وادی ماران و اما بن
عباس رضی الله عنه و اسکندر از عجلهای بسیار بروم آورده است و چون امتحان کردند و خاصیت او
بدانستند و بر الماس رام کردند معنی الماس بزبان مطاع بود یعنی بزه و هر چه اندر عالم الماس
تا الی یوم هذا نیست که سکندر بروم آورده است بجمله صاعره بدانکه او نوعی است از یاقوت
سنگی یاقوت را رنگ آتش بودی آنکه اثر و خاکی بروی بود بجاره را رنگ آتش بود و اثر و فایده
بروی ظاهر بود و هر که با خویشتن دارد از علت لقوه و جذام و برص و همه بیماریها و سرد جوانده
صرع و فالج و آنچه بدین ماند امن گردد و بر نزد عرب اسمه بقدرت خویش در هر سنگی خاصیتی نهاده است
مضرت و منفعت و امیکند هر یک را ادبها دانستن و شناختن جرجان و نر و آن هر دو یک نوع
بود و بر وی بر کنار دریا فرنگ و مغرب و مدام تا او را رشید باشد بشر باشد چون خاشاک زر چون
باد و باران بدو فرود آید سنگ کرده و سرخ شود و خاصیت او اندر قوتها با جسم بر تدفع باصره قوی
گردد و اگر بدو داد الملک بیامیزند دل را قوی کند مغناطیس او گرم و خشک است و معدن او بجلد
دریا هند بود و انها را کشتی بمسافت ده میل سنگ بخویشتن جذب کند و اگر نزدیک شوند نیز آهنی
که در آن کشتی بود بجذب تن کشد لاجورد زهر کند بنزدیک او بروند و انها همچون زعفران میزند
و اگر ایشان با نعل بدو فرستند آن رسد فلها از پای اسپ چون زعفران جدا شده بریزد بقدرت عز
اسمه و اگر اندر آن بیابان کوه آهن نیکند آن آهنها همچون جانوران بنزدیک آنکه بدان کوه
آویخته شوند و چون بدان سنگ بر آنها اندر این خاصیت و این کار از وی بود تا الکاه که دیگر نیز
آنکه دیگر را هم خاصیت بدو باز آید و اگر کسی را بشمشیر زهر آورده بزنند این سنگ خود بکوبند و بدان
جایگاه هش بدان زهر را بخویشتن کشد چنانکه زیانش نرسد بلور او یک نوع بود از آبگینه و لیکن آبگینه
نقلیه که داخته شود و معلق او اندر کوه کیشمرد و آن آن بود که بسنگ شود اندر نور همچنانکه غلیظ

بشد شود شبه او سنگی باشد براق و معدن او اندر کوه مازندران بود و او گرم و خشک است و بعضی
بنفشه و خاصیت او آنست که چون او را بخود دارند که بدو بیند روی از همچنان براق نماید یقین
او گرم و خشک است و معدن او اندر کوهها رخامات و بسی بود و لون همه آن بعضی باشد که رنگ او بجون
جگر باشد که از کوشت او بیرون آید و حکما او را بقال تاک داشته اند و همچنان گفته اند که مبارک
و میمون است تمک اسطاطالیس گوید که نمک شریفترین و نزدیکترین همه جوهرهاست و اندر و منافع
بسیار است و بعضی از گفته اند که غسال بود که بس سالک را بشوید و معده را پاک کند و منع کند از
عفونت و کند بدن و نگاه دارد هم از تعفن فرود آمدن و بس بهاء بد را ببرد و آرزوی طعام آورد
و اگر چه منفعت را تجاهد لیکن آرزوی جماع آورد و زهر و سیم را پاک کند و کوته دهل همه صفتها اقوام
بدوست و همه اجسام را معده را پاک کند چون مس آهن و زر و سیم و قلعی و ارزیز و همه جمله قوام و
زنگ کافی چون آهن و بهوی حق سبحانه و تعالی همه چیزها بیافرید اندر و خاصیتی بقدرت خویش تا
اندر ایشان منافعی بسیار نهاد تا مردم را حاجت باشد بهر سد چیزها آب و نمک و آتش و اگر
ازین سه نوع یکی کم باشد زندگی ایشان ناقص شود و قوام عالم منقطع گردد اما الله رزق و
یاقوت این خاصیت نیست فلا فی منافع او را نامت که این همه جوهرها عام بسیار آرند همه جا
و اگر نه از همه جوهرها عزیزتر است و مورد و حکمت در آنکه حق سبحانه و تعالی چنین کرد که این
جوهر بالا نهایت آرزو بنا عام بود و همه کس رسد تا بشود تا مسلمان و کافران بیاسایند
باب سی و هم اندر اوزان و مکاییلها یکمن کان بوزن سیم دویست و چهار هفت درم و سیع یکدرم بود و بوزن
زر صد و هشتاد مثقال و رطل بغدادی دو رطل و یا سیصد چهل استیر و اوقیه بیست و چهار اوقیه
یک رطل بغدادی چهار اوقیه باشد و بیست چهار استار و نود مثقال باشد یکصد بیست هشت درم
و چهار سبع یکدرم بود یکمن رومی بیست و قیه بود و من انطاکی و مصری شانزده و قیه باشد یک
و قیه بوزن سیم ده درم و سبع سیع یکدرم بود و بوزن زر هفت مثقال و نیم بود یکسیر و بوزن بوزن
سیم شش درم و دو دانگ و قسط است و بعضی گفته اند که قسط بیست و قیه است و گفته اند که
و قیه دوازده درم است قسط الکبیر بزد یونان یک رطل است و رطل دوازده و قیه بود و چهار
بیست و پنج من بوزن است و از هفت کوله باشد و کیل بیست و چهار کیل باشد و کیل شصت و دو
و کسری بود آبرنی پنج رطل است سکون بزبان اصفهان را گویند نود و قیه است سکوره کوچک یک
و قیه است الاربن دو من است الکر شش رطل است و در یک مثقال است و بکیل معنی یکدرم
همه گفتند بنده یکدرم است و نزدیک بعضی یک مثقال الطور الکبیر مثقال است القراط
دو دانگ است و نیم از عربی یک دانگ و نیم است تا دو دانگ و یک سه قراط است حاما الکریه

مثقال

مثقال است لمعه میمون و انگبین چهار مثقال است و از دارو و کمتر مثقال است حرف ب شافی یک قراط است
قراط فیاز چهار است الفاقلاذ الهر چهل هفت چهار است الزرنیخ نه قراط است الجوز المطلی نه درم است
الجوز الکبیر شش درم و خواب است لوکوس ذا الکراست کستوانی سم وزن دسم بماند بوزن کر قراط است بماند
چهار درم است نطرون الکبیر سه و قیه است نطرون الصغیر شش درم است لوه دو کاش
افیطوش دانک و نیم است والله اعلم بالصواب باب سی و یکم اندر تفسیر مفردات ادقها
عصاره قرط است انیسون قرط رازیانه رومی اسفیل یا رد شنی است و مار موش گویند او مونوبا
بکسر اصطرلاب نوعی از میعه است و گفته اند که صمغ زیتون است اقاقیا چی خوشبوست
از میمون بنفشه است در عطرها افتد از آن درخت بکرکان زهره رفتن و بری درخت هلیله کوند
ابرسانج سرین آمان کون ابو حمل او را استجاد کوند بتازی حنی الحمار یا بارد داروی است میمون
بیان کافند و از جایی سنان ارند او سند نوعی است از بلوط و اصناف هرین نباتی است میمون
دست مردم و گفته اند شکوفه سرو بخان است او سقوردیون سرد شنی است امرد سیا نه پشک
است او نار یقون داروی و بری است انطرنیا کسنه است آفاقیون دوغن زیت است انکابا
نمانه عنکبوت است افلاطون نمل است ابرون سر العالم است انطلیان کزبات اسفوردون
حیث الحدید است ارمطلی است اقاقون شیر کوهن است آبشا نامونیج است ابدن نباشد
انبلب سعد هندی است ابرجاسعت فسر مراست ب بلیس بعضی گفته اند اندر زند دست
و بعضی گفته اند لخ بیاز است در چلیپا بازی کرک او جود بوک کند است زنک شکوفه از میمون
بنفشه است بلخیار هندیست بهرایج ریحان است بهار کار جنم است بوطا شمی گفته اند بدسان
امروز است بط باک بطم حبه الحصوات مالک الترحس بوطا نیر ماحی است موکبون بزر فطرنیا
بیست شاه نوع است بلوس ساج هندی است حرف ج جنبین نوعی است از تلد توتو و شفاف و بعد
حرف د دهشت درخت عارات دیودار درختی است از جنس نمل و گفته اند صبر هندی است
دمکدر تخم دشتی است دار شنغان تخم اسفندان کرداست و آفتی گفته اند درخت عارات
و آقیس حب الغار است و ناردین زوفراست حراز و قراست حرف ه هیل و بعلا حرمیا است
و گفته اند اهزاریجان حرمیاست هشت رهان جوزی است هندوی موقیلیا سولیه السین است
هنک انکر است حرف الواو وج صلف است حرف الزاء زنفر تخم محکمت حرف الحاء حاجلیون ساذج
است حجر الله شادنج است حرف الطا طیلسان ساحر هارت حرف الیاء یتوت شفاست بدمرب حرنوب
طالی است حرف الکاف کافیطس گفته اند برک و شاخ درخت ادرد است حرف اللام لنجی میعه است لعبه
بدیع جزی میمون سن بخان از زاجی او فیه از اند حرف المیم منذر کل شیخ است حرف النون سراج الفطر سیاوشان

ماشد زنخا سیاسالیوس انکوان روی است سمورتون کرمه دستی است سوکی قنده بوس سح کرمه حواست
وکفته اند داودی که طبع او نزدیک طبع کراست حوز العین عولیت بجوز بهیراست عشر درخت است اعرابی
از جمله شبرمات حوز الماء فوتنیایت مجنون کرش بزرک بخ او خواست در ولایت شهرمن انرا ذالدکوتیند
قبراج درخت حصص است حوز الیهم معلا سوس مجوز بهیراست ص صمغ بحره الشرک فرنجی است
ق قلیل الکلب حریف است قابل الذیب اذیرون است قاتل الیه درخت نیلک است کرنبازی ویا
بخ خوانند قرع العین کرفس است قرص داجره است قوی حیوان بحری ایست مجوز حیوان جند بیدستر
فلک ماش هندی ایست قند باردراست قضیم فرص شرع خرطوم است وطفه شربت است الواء
رحل الجراد ساعی ایست مجنون نبات علة الماشد ش نخل نخم خاص است سنجار حسن الدار است سمر مرهم
مجوز مربهراست سلاة فه بول بزکوحاست ت ترش اشنواست ث نقل بید کیاه است خ
خرود داودی حوبحان است حه اوراق شطا فلیون است باب ص وبهام اقسین بدل معده
است یاشخ ارمنی وازجهت تقویه معده مبل اواساروفن است با ازسم وزن او جلبله وازجهت
پاک کردن معده صبرلست آسلل ندلش مبل اواساروفن است با سم وزن او وج وتلک ان حاما اشند
بدلش معل او فره ماهت اسد ملش توب سوخته است ازاد درخت بدلش از برداروی مرزی
سداع است اشق بدلش نوح خانه مکس لکین است اقرن بدلش سد با روزن تخم تلک است ودوبار
وزن تخم تلک است لماح انجدان بدلش بخ اشرعار است ماوزن آن الکرد است اقاقیا بدلش عصار
خرنوبات جوشانیده وخشک کرده اساروفن بدلش انده بجی نات نیم وزن آن حولجان است ب بان
بدلش مبل آن معده است نیم وزن شاهرج است بجن مبل آن بودری ونیم وزن آن لسان العصافیر
لاد در بدلش بخ وزن صدف العروش وفن بلسان وتلک وزن بود سفید با درجوبه بدلش اند
شاد کردن دل نخل وابرنیم است ودوتلک وزن او بوست ترنج بوساوسان بدلش ازجهت تنکی
نفس مبل او وسعه است با سم وزن ربا السوس قسامح بدلش افیون با سم وزن او نمک هندی نخم
ریجنه بدلش بعضی نخم ایست که بفقرا نا بسلک کرینند فوتنیایان بدلش ابرو بعضی عفیدلست حنطیانا
روی بدلش کمار نیم مبل اواساروفن است وهم وزن بوست بخ کراست وبعضی کفته اند بدلش حنطیانا
لیکن ازرجو وبعضی کفته اند دوبار وزن او ذراوند مادج است ج جلنار بدلش رمت باول است
یا اقماح الرمان جمله بدلش ازجهت کرم درانزاد دارویل وطبت مبل او نوت انار ترش وخیار بک
وزن آمیوست سلیخه دارچینی بدلش بهار جند او بوست سلیخه نا دوبار وزن او کباده با دوبار وزن
او اصل جدوار بدلش انده تربال سد با روزن او ان نبادات با دوتلک او قرفلا بار شنقفا بدلش
دوتلک او تمر بنوب است وازجهت منفعت عصبها مبل اواساروفن است وهم وزن او دوغ د

دم الاخوین

دم الاخوین بدلش کرک است هوفا یقون بدلش اذخر است باغل او هیچ کرمال بدلش کابر است وبدل
کباده حاج وج ازجهت منفعت وسرفه وشکستن ادها بدلش دنزه است با نیم وزن او دوجنی
ز زنباد ازجهت کزندکی جانوران نکیم وزن ان دروغ وتلک ازصعوق ونیم وزن او داعد
زرنج زعفران بدلش مبل او قسط است دلج وزن او بوست سلیخه وبعضی کفته اند دوتلک وزن او
صبراست زدآوند بدلش او وزن او زنباد است وخم وزن او بلبل ح حصص بدلش دوبار وصلد
حمام حب اسل بدلش اندا سهال سودا نیم وزن نخم الحنظل است ماسوس وزن جوارش جب الصنوبر
بدلش حب الجلب مغز بادام است ط طواثیت بدلش هم وزن بوست خایاست سوخته و
مصول کرده وسدیس وردن وساذو وعنزوزن او صمغ طباشیر بدلش معار لحالیتس ماءل او کل
ارمنی وطاس شامی سوخته ی یتوب بمن خرنوبه سطل است وبدلش اندر قبض کردن بلوط است و
کرسانو وکلنار ریوح حج لعاج بدلش رماهیج درشص است سرج بدلش دراشمال بلدر درداب سرداب
وزن او ابریسا است ودوتلک سکبج ک کاکج بدلش عنب الثعلب است کافطوس نیم وزن او است
مقرس است وربع وزن او سلیخه کادریوس کفته اند بدلش سلیم او کشتی وبعضی کفته اند نخ خاص
دشتی است کندش بدلش ازجهت فوجزالقی با تلک وزن بلبل کسر بدلش مصطکی است ومصطکی بدلش
کندر است کرنبازی وبالای کرنبد کدا ترنب بدلش نیم وزن او بزیند جنی است ل لبنی سعد ترنبت
بدلش جند بیدستر است فادوزن او روغن سمن است لسان العصافیر بدلش مبل او کوز مغز است
مخشر باحبین او قودری سح م مرمکش نیم وزن آن بلبل ماشا بدلش اندطلاها اقاقیات با
فیلزهج منکط اسیع بدلش قردمانا است ن نارمشک بدلش مربع وزن او زنجبل ونیم وزن او
فتر وسدیس وزن او سنبل فی سادر بدلش دوبار وزن او نمک است س سارج هندی بدلش اندر
بجون مبل او طالیسفرا است باسنبل سرو بدلش نیم وزن بوست انار وسل از عنزروت سرخ است
سوبجان بدلش از بدر او حاع مفاصل فصل الحرن وهم وزن او مبل سنبل بدلش سارج هندی
مربت سکنجه بدلش دارچینی است سکاب بدلش سسد است وضیع سکبج بدلش اندر سهلادت
اشق ابنت وبعضی کفته اند نیم وزن او صبر نیم وزن او جاوشیر است ع عود بلسان بدل اضخ تفسه
است حصاة عاقف بدلش برک فاقف است سد بار مثل او هدهد درخان بدلش بخ او باشد مثل او
بدلش برک درخیان بدلش بخ او باشد مثل او بدلش برک درخیان سه ویک وزن ثمر باشد وبدل ثمر
سه بار برک عفص بدلش صعب لوط است کرنبازی وجب الاس وقط وبوست انار وهلیله هم نزدیکند
عاقرقرحا بدلش ازجهت سلوکیا بر است وزامر است وازجهت عزعز بخ طرخون وازجهت جکر داد
بلبل فلفلیون بدلش دارفلفل است فلفل سفید بدل نیم وزن او زنجبل است وردجو وبلبل سیاه فرنجی

بدلش جويد سر ص صبر بدلش دو بازيل او حصص است وانجهت معاه افسنتين ق قرمه بدلش زرد
اسفند با اذفر قسط بدلش نيم وزن عاقرقرحا است با زرد بدلش بكيخراست فاقلا بدلش فلفل
است باسارج هندى فتورا كفته بدلش نيم وزن اوكابر است ونيم كرد بدل ش شاهترم بدلش
اندصايم وزن سنا بكرايت وحضرت شاهترم بدلش جلبله زرد شيطرج بدلش قرع اسفاج كرنك
هندى دزا كوند طويل را كويند بدلش ماميرج است وبدل اوطويل وبدل هراد راسن ث فوه
برى بدلش كوزن وهم اوسراست كه ابزا الثوم الكركر كويند اندر بيان بزبان ماند وبعضل
كوجك را بزند ح بس جون سياه بدلش نيم وزن او مادريون است دو ثلث غاريقون خرنجان
بدلش قرنفل است وكفته اند بنوجزو قرنفل وسنبل جزو فرفيون بدلش نخم سنبل اى
سبند اى سرخ است وكفته اند نخم غلغم بدل است
غار بدلش برك نام است غاف بدلش بل
او ساردو است ونيم وزن او
افتيمون غاريقون بدلش بيل او
ومامايه بيل او دبريت
ومنصور كفته اند كه
سكبينج فيوزج
دميك عجمى

م

وقف

عظم الخصيان مع بعوض الفار تسحق وتذر في بيت
خراب مشتت
لفوت الباه بحب ... كنفا
سلاء كرر تسحق للجع وتاخذ البعض نفاك
منه وصل وتخشى البعض نهد الداء المسحوق
وتوضع على نار خفيفة وتسوطها بعود حتى
تنعقد وتشيلها من النار وتصير حبوب مثل الكرم
حبنا ه البيط والدواء تيمر كرفا
من هذا التركيب يا كل بعضا تقوت شهوه وهد
ث ... تاديل
مرارت الديك تطلى بوكر الانسان وجاع
فان الامره تخلع كثيرا
مرارت الدجاجه تسحق بالزيت
وتدهن بها الرجل
وتدهن بها الرجل
وتدهن بها الرجل
وتدهن بها الرجل

الركبى زهره سك سياه جشم كشك اب سياه بيرد يطب

جياجه اذا حشيت بطنها من الكاسني وتقليها وتعطيه لمن في بطنه دم ينقطع وكذا الاعين
فيه هكذه الخاصيه اذا طبخت واكلت
بابونه والكافور تسحق وتنفخ في خشم الذي يجي منه الدم وان تنقط كان منه احسن
اليدين الجريدي مع النمل تسحق وتلطخ على الشعر لا ينبت الشعر ابدا
الغشيق الثور الجديد اذا اخمدت به عضت العقرب او الحيه او الزنبور او غير ذلك في الحال
ظافير الحمار المطرش تدخن تحت الحرمه الذي تريد توضع في الحال
انكان المني رقيق انكابين باشكر تاسه كرم كند وثلاث ايام ياكل على الريق
لتطويل الشعر الراس شنبليله تطبخها وتصفيها مع لب حب القرطم وتخلط وتطلى
كشنيز نيم وتفحد به اليد المنفوخه او غير مكان كشنيز تازه
كاه بريج تحرقه وتاخذ رماده وتخلطه مع الملح وتعجنه بالماء وتلطخ به البدن يبطل الحكه التي
اب كشنيز مع الكحل تسحق وتكحل العين البها حبت جدري يطب
ظافير البغل تحرقه يطرد الفار
السيف الذي قتل به انسان تذبح به قنفد وتاخذ شحم بطنه ويجعله المصروع لا يصرع ابدا
حليب حماره تطبخه وتمضمض فيه صاحب اوجاع الحلق والاسنان يشفي

ماء العجل قدح ... شرشتال ترنجبين وتصفي وتعطي يشرب بالحمام يقي كثير ابلغ وب لازم كسر ...

روزه ...

مقوات تاكل العجل عند النوم يقوي المعده ويبرد دهن خش كند

شير باترب يطبخ وياكل يخرج الحصى من المثانه